ماه ۱۳۴۷ مجله زبان و ادبیات و تحقیقات ایران شناسی و انتقاد کتاب سال یازدهم- شمارهٔ ۱و۲و۳

نویسندگان

سامان نار شاطر — احمد ارام

ی سابی—دکتر علیمحمد کاردان

منوچهر ستوده — تقی بینش

صلاح — سمد بهرنگی

سد ساکی — ایرج افشار

رضا حسینی — احمد هرمزد

دالحسین صنعتی‌زاده

جواد شیخ‌الاسلامی

•

بها ۴۰ ریال

نظر آزمایی

تلخیص کتاب التاجی

سفرنامه طوالش — تفسیر سورهٔ یوسف — زندگی من
آوای توکلان — مردم شناسی ایران

شامل معرفی ۱۲۸ جلد کتاب

ضمیمه تحقیق د ...ات :
انجمن‌های سری در انقلاب مشروطیت ایران

فهرست مندرجات

توضیح درچاپ صفحه‌های ۹۱و۹۵ به جای یکدیگرچاپ شده

انجمن کتاب

راهنمای کتاب

جلد یازدهم

۱۳۴۷

صاحب امتیاز
دکتر احسان یارشاطر

مدیر مسئول
ایرج افشار

سردبیر
دکتر جعفر شعار

۱ -

۸ -

۲۹

۳

۶

۸

۵

۸

۴

راهنمای کتاب

شمارهٔ اول ودوم — سال یازدهم

فروردین واردیبهشت ماه ۱۳۴۷

گذشتگر

گلهای لادن

شرح مؤثری را که دکتر عیسی صدیق در جلد دوم **یادگار عمر** (تهران ، ۱۳۴۵) در بارهٔ سالهای نخستین دانش‌سرای عالی نوشته‌است می‌خواندم و خاطرات گذشته‌را از نظر می‌گذراندم. سالهایی که من‌دردانش‌سرای عالی تحصیل‌می‌کردم دکترصدیق‌رئیس‌دانش‌سرا بود. درصفحهٔ ۹۹ کتاب تصویری‌ازعمارت دانش‌سرای عالی (نگارستان) در سال ۱۳۱۱ دیده می‌شود. زمین خشکی است که‌درآن‌تازه باغچه‌بندی کرده و نهالهای نازک کاشته‌اند. در وسط زمین عمارت کشیده‌ویك طبقهٔ دانش سراست‌که اثری از معماری‌کاخها و مساجد ایران دارد. سردر ورودیه در وسط است و پنجرهٔ کلاسها مثل حجره‌ها ورواقهای مساجد دردوطرف سردرامتداد می‌یابد. پشت عمارت سمایل سپید سرتوجال به موازات عمارت مرکزی به چشم می‌خورد.

من دانش‌سرا را به این صورت ندیده بودم. وقتی من برای‌تحصیل وارد دانش‌سرا شدم نهالها بالیده و بزرگ شده بودند وصحن‌دانش‌سرا حالت باغ‌وگلزار داشت. ازعمارت مرکزی‌که می‌گذشتیم ، رو به شمال ، باغچهٔ نسبتاً وسیعی‌قرار داشت‌که درسمت جنوبی آن‌گلهای لادن‌کاشته بودند و در شمال آن پیکرهٔ سنگی فردوسی بر باغچه نظارت می‌کرد. در شمال پیکرهٔ فردوسی ، به موازات عمارت مرکزی ، خیابان باریکی بود که دوطرف‌آن درختان‌کشیدهٔ تبریزی‌ایستاده‌بودند و عمارت دفتر دانش‌سرا ازخلال آنها دیده می‌شد. سال سومی بود که به دختران اجازهٔ ورود به دانش سرا داده بودند وکیفیت تازه‌ای در محیط تحصیلی به چشم می‌خورد. بعد از ساعتهای درس غالباً پسران و دختران در راهروها و خیابانها

به گفتگو مشغول می‌شدند یا باهم قدم می‌زدند. فروردین که می‌رسید رنگ لباسهای دختران با رنگ شکوفه‌های باغچه همسری می‌کرد.

استادان ما مانند بهار و بهمنیار و اقبال و عصار و فروزانفر بیشتر به مکتب قدیم تعلق داشتند. اما محیط عمومی دانشسرا محیطی تجددپسند محسوب می‌شد و بخصوص فعالیتهای اجتماعی و متمم برنامه به تأثیر و تشویق دکتر صدیق رونق داشت. در انجمنهای گوناگونی که دایر بود زمام کارها اصولاً به دست دانشجویان سپرده بود. رئیس دانشسرا در این گونه امور مراقبت داشت. مشکلاتی که چندبار از افراط برخی از دانشجویان پیش آمد، هیچوقت دکتر صدیق را از پیروی شیوه‌ای که به آن قایل بود و تشویق دانشجویان به شرکت در امور اجتماعی و قبول مسئولیت باز نداشت.

کتابخانهٔ دانشسرا کتابخانه‌ای زنده و فعال بود و از کتابدارهای کتابخانه که به یاد دارم یکی مرحوم کدیور از مردم گیلان بود. خلقی خوش و چهره‌ای آرام و خندان داشت. در ساعات معین به صحن دانشسرا می‌رفت و نفس عمیق می‌کشید و عباراتی به خود تلقین می‌کرد. نمی‌دانم دربارهٔ خوشبختی بود یا تندرستی، متأسفانه جوان درگذشت.

در دانشسرا برخی از خصوصیات تحصیلی قدیم و اصول جدید آموزش و پرورش درکنارهم می‌زیستند و نوعی باهم می‌ساختند. وقتی مرحوم فاضل تونی در حروف جر بحث می‌کرد و یا قول اصحاب جزء لایتجزی را شرح می‌داد، پسران و دختران کلاس دیگر در زمینهای ورزش به بازیهای مختلط مشغول بودند. ذوق درس خواندن درمیان عدهٔ نسبتاً زیادی از دانشجویان دیده می‌شد و با آنکه «مزایای قانونی» لیسانس اثر نامطلوب خود را آغاز کرده و بسیاری را تنها به امید دریافت سند تحصیلی به مدرسه می‌کشاند، محصلینی که فریفتهٔ علم بودند پرکم نبودند و استادی که عمری را به قناعت ساخته و دانش اندوخته بود بی‌طالب واقعی نمی‌ماند و از لذت داشتن چندتن محصل کوشا و حق‌شناس که چشم به دهان او داشتند محروم نبود.

خواندن فصلی که دکتر صدیق با فصاحت و ایجاز مألوف خود نوشته است مرا به یاد آن ایام و استادانی که داشتیم و آرزوهایی که می‌پروردیم و دوستانی که بعدها ازهم دورافتادیم و مستخدمینی که به تدریج شاهد پیری و شکستگی آنها شدیم انداخت. علی‌اکبر که باغبان دانشسرا بود و خود را در تأسیس دانشسرا مختصری

سهیم می‌داست ، مشهدی محمد که ساعت زنجیری و جلیقه داشت و سبیلهای سفید و کشیدهٔ خود را به خنازنگ می‌کرد و با ضربه های چکش برصفحهٔ آهن‌آویختهٔای ساعات تحصیلی را ازهم جدامی‌کرد ، محمدخان که چشمهای ریز ودرهم داست و زیرك ومحتاط و رئیس‌شناس بود

تصاویری که مؤلف جابجا ازگروه فارغ‌التحصیلان هرسال طبع کرده‌است طیفی ازصور گوناگون آدمی‌را در نظرم‌آورد آنها که کوسا و زیاده‌طلب بودند وآنها که درنیمه راه زندگی به‌باقابل پرداختند و به مختصر خوگرفتند و در آن ساکن شدند ، آنها که دامن کتاب را رهانکردند وآنها که ازرتبه واضافه حقوق به امورديگر نرسیدند ، آنها که استوار بودند و به‌پای شیوهٔ خود ایستادند و درسیلاب حوادث درهم سکستند و آنها که به‌نرمی و رنگارنگی و دگـرگونی بر سر موج حوادث ماندند اماصورتهای جوان و خام‌نمایی که دراین تصاویـر دیده می‌شود گویای آیندهٔ آنها نیست ، همه مؤدب و جدی راست ایستاده یا نشسته‌اند گویی متعلق به عالمی دیگرند صورت آنها فقط نشانی از افرادی است‌که‌گذشت زمان به‌تدریج چهرهٔ حقیقی‌آنها را آشکارساخته است آنها که بیکدل ومهربان و آنها که حریص وتیزدندان بودند ، آنها که سکروح و آسان‌گیر و آنها که عیب جوی وگلایه‌گر بودند ، آنها که حجول ومردم‌گریز وآنها که پرتوقع وخودبین بودند ، همه دراین تصاویر هرچند مختلف‌اند بازمثل‌هم می‌نمایند همه درحال قوه‌هستند و هنوز به فعل نیامده‌اند آن روزها که درمدرسه بودیم همه‌گمان داشتیم‌که چون نوبت به ما برسد در شاهراه قدم خواهیم گذاشت و راست به سوی مقصود خواهیم شتافت .

یادگار عمر دسواری نوشتن خاطرات شخصی در ایران ، بخصوص برای کسانی که سرگذستشان باافراد برجستهٔ سیاست و احتماع ارتباط داشته آشکاراست ازاینرو بافایدهٔ مهمی که این‌گونه سرگذشتها برای روشن‌کردن تاریخ وتحولات احتماعی ایران دارد عدهٔ‌آنها کم‌است یادگار عمرازاین‌کتب معدود است شیوه‌ای که مؤلف محترم درحکایت وقایع‌اختیارکرده شیوه‌ای روشن وهموار وبدون مجامله است وبانثری محکم و رسا وگاه آراسته به لطایف ادبی نوشته سده قصد مؤلف تحلیل‌احتماعی یافلسفی وقایع‌نیست همچنین اثرخود را از مقولهٔ تاریخ تحولات فرهنگی و اجتمـاعی نمی‌شمارد قصدش نقل وقایع برگزیده‌ای است‌که خود عامل یاشاهد آنها بوده است . اما تردیدنیست‌که

این اثر مأخذ مهمی برای مطالعهٔ این گونه تحولات محسوب می‌شود وقتی که مؤلف محترم درد کرسه‌ات و اسامی وحوادث به‌کاربرده رحمت پژوهش را برای محققین این حوادث ارمیان برداشته برای‌آغاز تعلیمات عالیه درایران، تأسیس دانشگاه ، تأسیس و تحولات فرهنگستان ، شرحی که دکتر صدیق آورده است از مآخذ اساسی ویا بهترین شرح موجود به شمارمی‌رود .

اما منظوراساسی مؤلف منظور تربیتی است نکتهٔ مرکزی آن این است که با کوشش و پشت‌کار می‌توان کامیاب شد ومقصود خودراپیش‌برد ، بی‌شک زندگی خود مؤلف بهترین نمودار این‌معنی‌است آنچه دراین‌کتاب در خور توجه است این‌است‌که مؤلف محترم انواع کوششها واقدامات خود را برحسب اصول و اقوال مجردی‌که درکتابها می‌خوانیم‌بیاراسته‌است ، بلکه‌آنهارا چنانکه بوده باصراحت وبااعتقاد به درستی یافایدهٔ آنها ذکر کرده و ازاینروشرح زندگی او درس عملی مفیدی است نه‌تنها برای مجاهدت و پایداری بلکه همچنین برای ساختن‌ضروریات محیط اجتماعی و اداری ما

فرهنگستان[۱] چندی پیش به‌مجموعه‌ای‌ازلغاتی‌که فرهنگستان‌ساخته است و بانك ملی در ۱۳۱۸ به طبع رسانده نگاه می‌کردم نخستین حس‌من حس ستایش برای کسانی بود که این‌لغات راساخته‌یا تصویب کرده‌اند دوم‌تأسف ازاینکه‌کارآنان پایان گرفته است

آنچه تاکنون دربارهٔ فرهنگستان نوشته شده بیشترازنوع نکوهش بوده است یکی برای آنکه نقد فرهنگستان در دوره‌ای شروع‌شدکه جامعهٔ ما به دنبال ورود سپاه بیگانه به‌ایران درمدارعصیان و انتقاد افتاده بود و آنچه به دورهٔ پیشین تعلق داشت‌ناخوش ومغلوط جلوه می‌کرد دیگرآنکه فرهنگستان درسالهای‌آخر راه افراط پیش‌گرفت و درتبدیل لغات معمول فارسی شتاب به کاربرد وعده‌ای لغات‌گوناگون به سرعتی‌که فرصت جذب‌آنها نبود برمطبوعات فارسی تحمیل‌کرد ازاین‌رو تصوری که درذهن سیاری‌ازافراد ازفرهنگستان است تصورمجمعی فرمایشی ولغت‌پرداراست‌که به اقتضای رسم زورلغات فارسی نایخته ونارسا به جامعه عرضه می‌کرد فراموش شده است که اندیشهٔ تأسیس فرهنگستان‌را پاسداران واقعی زبان فارسی پیش‌آوردند تا زبان فارسی را از گزند گروهی متعصب وکم‌مایه که پیرایش زبان راکلید نجات گمان کرده بودند محفوظ بدارند

هرچند خود فرهنگستان نیز از این گونه عوامل خالی نبود ، روی‌هم‌رفته سلامت ذوق و اعتدال اندیشه در آن تفوق داشت و در طی چند سال عده‌ای لغات خوش‌آهنگ و رسا و سودمند به بار آورد . کلمات آمار ، دادرس ، هنرپیشه ، دریاسالار ، مردم‌شناس ، کارآموز ، پاسگاه ، شهردار ، تیمارستان ، کارشناس ، فرماندار ، دبیرخانه ، کلانتری ، کارپرداز ، پرتونگاری ، آسایشگاه ، رونویس ، بهداری ، باستان‌شناسی ، سخنرانی ، ارزیاب ، رفتگر و آیین‌نامه از این جمله است .

لغات فرهنگستان بی‌شک همه یکدست نیست و فرهنگستان گاه به لغات نا-صواب و مجعول نیز صحه گذاشته است اما تأسیس آن با پیشرفتی که ایران در طریق تجدد پیش گرفته بود هم‌آهنگ بود و پس از سالها می‌توان دید که نتیجهٔ کار آن نیز مفید واقع شد ، خاصه آنکه فرهنگستان پس از شهریور ۱۳۲۰ به ریاست مرحوم محمدعلی فروغی در لغات مصوب خود تجدیدنظر کرد و به شرح مفیدی که دکتر عیسی صدیق در جلد دوم یادگار عمر (ص ۶۳-۲۳۳) بیان داشته ، افراط چند سال آخر را تعدیل کرد . اکنون نیز که دورهٔ جدیدی از توسعه و تجدد پیش آمده بی‌شک احیای فرهنگستان سودمند خواهد بود

احسان یارشاطر

ای خطی

تلخیص «کتاب التاجی» تألیف صابی (۱)

نگارش س م خان*

چنان گمان می‌رود که تألیف تاریخی معروف « کتاب التاجی » اثر ابواسحاق ابراهیم الصابی کاتب ازمیان رفته است ، ولی نسخه‌ای خطی از خلاصهٔ قسمتی از این کتاب به دست آمده است

نخست به‌توصیفی ازظاهراین نسخه می‌پردازیم عنوانی‌که بر پشت وروی ورق اول این نسخه نوشته شده چنین‌است **کتاب المنتزع من الجـزء الاول من الکتاب المعروف بالتاجی فی أخبار الدولة الدیلمیة** ، ونام مؤلف آن درهمان دوجا به‌صورت ابواسحاق ابراهیم الکاتب الصابی آمده است ۱

این تلخیص تاجی نسخهٔ شمارهٔ ۱۴۵ ازمکتبة المتوکلیة درجامع الکبیرواقع در شهر صنعای یمن است کپیهٔ میکروفیلم] میکروفیلم [از آن بـه شمارهٔ ۲۰۵ در دارالکتب المصریه ، قاهره ، وجود دارد آن را درآخر نسخه‌ای از جامع الکافی در بارهٔ فقه زیدی یافته‌اند۲

این تنها نسخهٔ شناخته شده‌است و مشتمل بر بیست‌ودو ورق است که۲۱و۵ صفحه نوشته دارد

درهر صفحه به ابعاد ۱۹ × ۲۸ سانتیمتر بیست‌وسه‌سطر نزدیك به‌یکدیگر نوشته شده ، ودرپای هرصفحه نخستین کلمهٔ صفحهٔ بعد تکرار شده است. کتاب را یکسره و بامرکب مشکی نوشته‌اند ، ولی سرفصلها و آخرین صفحه بامرکب‌سرخ نوشته شده کلمات یا جمله‌های ازقلم افتاده را گاه درحـواشی آورده‌اند، و بر ورقهای مختلف آن پنج‌بار مهر بیضی شکل کتابخانهٔ متوکلی زده شده است

متن به دقت تحریر شده ، ولی چندجا فاصله هایی گذاشته‌اند کـه بعد نوشته شود خط کتاب زیبااست ولی تزیینات سرکتابی ندارد . ازتاریخ و محل تحریر و همچنین نام ونشان‌کاتب نسخه هیچ ذکری نشده به‌صورتی ناگهانی در وسط آخرین صفحه‌کتاب تمام می‌شود ، ولی نسخه کامل است و به صورت خوبی محفوظ مانده است بعضی از نقطه‌های حـروف را نوشته و بعضی دیگر را ترك کرده‌اند ، خط کتاب نسخ است و حروف‌کاملاً پختهٔ آن بیشتر حالت افقی‌ومربع دارد زیرحروف د ،ح، ط که منحصراً عربی هستند ، به صورت یکنواخت نقطه

(۱) نقل ازمجلهٔ Arabica سال ۱۹۶۵ جلد۱۲صفحات ۲۷-۴۴ .

گذاشته شده . این شکل تحریر منطم ما را به این نتیجه می‌رساند که کتابت آن در جایی در ایران و شاید در یمن صورت گرفته است . کلمات اعراب ندارد ،وچنان می‌نماید که نویسندهٔ آن درخطنویسی اهل فن بوده‌است طاهراً کاتب مرد داشمندی نبوده واین از آنجا معلوم می‌شود که از نام اماکنی که استنساخ می کرده آگاهی نداشته است .

اگر نگوییم که همهٔ این گونه کلمات را چنان نوشته که قابل خواندن نیست، این را می‌توانیم بگوییم که بیشتر آنها را چنین نوشته ، مخصوصاً از آن جهت که این نسخه در دنیا منحصر به فرد است دیگر اینکه «ابوالحسین» را به صورت «بلحسین» و «القاسم» را به‌صورت «القسم» و «مکی» را به صورت «مکنا» نوشته است و حر اینها که شمارهٔ آنها کم نیست .

دریادداشتی باخط جدیدتر برصفحهٔ سفیدی از این نسخه چنین آمده است که نسخه را درقرن یازدهم نوشته‌اند . اگر مقصود قرن یازدهم مسیحی باشد، تاریخ سیار دوری است واگر مقصود قرن یازدهم هجری باشد تاریخ سیار دیری ! به هرصورت این تاریخ قابل قبول نیست ارخصوصیات نسخه ، چنانکه پیشتر ذکر شد ، وتوجه به اینکه آخرین تاریخ یافت شده در نسخه ، برصفحهٔ ۲۲، ۱۲۰۹/۶۲۵ است ، چنان برمی‌آید که این نسخه درحدود پایان قرن هفتم هجری واوایل سیزدهم میلادی نوشته شده‌است.۳

ابواسحاق ابراهیم الصابی ، مؤلف این کتاب ، یکی از افراد فرقهٔ صابئین حران بوده است به‌سال ۹۲۶/۳۱۲ تولد یافت۴ و آغاز زندگی او در بغداد گذشت۵ چون از خاندانی بود که درطب ونجوم و ریاضیات مهارت داشتند، ابواسحاق درجوانی دراین علوم پیشرفت کرد تاآنکه تا زمان مرگش برهمان مذهب صابیان باقی‌ماند، درظاهر به‌آداب اسلام رفتار می کرد ومثلاً درماه رمضان روزه می گرفت قرآن را از حفظ داشت و درنامه‌های رسمی خود از آن فراوان نقل می کرد۶ یاقوت نوشته است که وی درآغاز کار دربیمارستان بغداد به عنوان دستیار پدرش، هلال ، که پزشك زبردستی بود کارمی‌کرد ، وماهانه دوازده دینار مقرری داشت۷ ، ولی ابواسحاق طبعاً به‌شعر وادبیات و صرف ونحو ولغت وانشای رسایل و به‌صورت کلی به‌علوم‌ادب‌تمایل داشت که پدرش آنها را دوست‌نمی‌داشت. زمانی به دستور پدرش نامه‌ای در جواب وزیر خراسان انشا کرد ، و پدرش که قابلیت او را درنامه‌نگاری دید و از این بابت خوشحال شد ، وسایل کار را برای

وی فراهم آورد تا به تمرین بپردازد و در دارالانشای دولتی منصب کاتبی پیدا کند ۸ .

ابتدا در خدمت مهلبی (وفات ۹۶۴/۳۵۲) وزیر معزالدوله (وفات ۹۶۷/۳۵۶) بود ، و به زودی عنوان کاتب و دبیر رسایل وی را در دیوان الرسایل پیدا کرد ، وازطریق کتابت در کارهای وزارت دستیار او بود۹ هنگامی که به سال ۹۶۱/۳۴۹ ابن ثوابه از دنیا رفت، معزالدوله ابواسحاق را به منصب ریاست دیوان ـ الانشاء برگزید۱۰ پس از مرگ معزالدوله در ۹۶۷/۳۵۶ ، ابواسحاق به همان منصب در دستگاه پسرش عزالدوله بختیار (وفات ۹۷۸/۳۶۷) باقی ماند. مهارت و شایستگی وی در نامه نگاری چندان بود که وی را یکی ازچهار کاتب و نامه نگار برجستهٔ به زبان عربی دانسته ، و او را همردیف ابن عمید و صاحب بن عباد و ابوالقاسم عبدالعزیز بن یوسف شمرده اند ۱۱

بعضی از نامه هایی که وی ازطرف خلفای عباسی ، المقتفی والمطیع والطائع، نوشته در دست است ونشان می دهد که کاتب آنان نیز بوده است۱۲. «روایت شده است که نامه های رسمی که وی ازطرف عزالدوله (وفات ۸ شوال ۲۶/۳۷۲ مارس ۹۸۳) نوشته بوده ، مایهٔ رنجش عضدالدوله شد۱۳ به روایتی دیگر ، « نوشته ای که ابراهیم به عنوان پیمان صلح میان عضدالدوله در ۳۶۴ تنظیم کرده بود ، مشتمل بر کلماتی دربارهٔ مرتبهٔ نسبی آنان بود که نسبت به عضدالدوله توهین آمیز بود ، و مخصوصاً درآن برای عزالدوله ازلحاظ نسب پدری اولویتی به قلم رفته بود که کینهٔ عضدالدوله را برمی انگیخت»۱۴

چون سرانجام عزالدوله توسط عضدالدوله مغلوب شد وبه قتل رسید (۹۷۸/۳۶۷)، بنابرسم آن زمان طرفداران وی را گرفتند و به زندان انداختند، ویکی ازایشان ابواسحاق الصابی بود که درتاریخ ۲۶ ذوالقعده ۵/۳۶۷ ژوئیه ۹۸۷ به زندان افتاد۱۵ مردمان برجسته ای، وازجمله مطهربن عبدالله ، وزیرعضدالدوله که به ابواسحاق ارادت فراوان داشت ، در حق او نزدعضدالدوله شفاعت کردند . بنا به گفتهٔ هلال بن محسن الصابی ، نوهٔ ابواسحاق ، وی را در ۹۸۲/۳۷۱، پس از سه سال و چند ماه زندانی بودن ، ازبند رها کردند۱۶. از آن پس به حالت انزوا می زیست تااینکه در سه شنبه دوازدهم شوال ۱۹/۳۸۴ نوامبر ۹۹۴ بـه سن ۷۱ سالگی از دنیا رفت ۱۷

اکنون اوضاع و احوالی را که سبب نوشته شدن کتاب التاجی بوده است

به‌اختصار ذکر می‌کنیم . ابوشجاع الرودراوری نقل می‌کند که عضدالدوله به‌مطهر فرمان داد که به‌جانب ثغور رود . مطهر درخواست کرد تا ابواسحاق را از بند رها کنند تا بتواند وی را به‌عنوان جانشین خود در پایتخت قرار دهد. عضدالدوله این پیشنهاد را بپذیرفت ، ولی گفت که اگر ابواسحاق کتابی درمفاخر آل بویه تألیف کند او را از زندان رهایی خواهد بخشید۱۸. مطهر خوراك وخلعت برای ابواسحاق برد و ابواسحاق کتاب التاجی را دربارهٔ سلسلهٔ آل بویه تألیف کرد .

پس از آنکه ابواسحاق قسمتی از کتاب را تألیف کرد، آن را نزد عضدالدوله برد تامطالعه وحك واصلاح کند وهرچه لازم است برآن بیفزاید یا ازآن بکاهد۱۹. پس از آنکه کتاب مطابق دلخواه عضدالدوله صورت اتمام پذیرفت، نسخه‌ای آراسته ازآن فراهم آوردند ودر کتابخانهٔ امیرقرار دادند۲۰. این خصوصیات را، با تغییراتی جزئی، زندگینامه نویسان قرون وسطایی همچون یاقوت ودیگران درتألیفات خود آورده‌اند.

عنوان کامل آن الکتاب التاجی فی اخبار یا آثار الدولة الدیلمیة است ، ولی عموماً آن را الکتاب التاجی می‌نامند، ازآن جهت که به فرمان تاج الملة نوشته شده است، واین تاج الملة لقبی است که الطائع بالله خلیفه در ۹۸۰/۳۶۹ به عضدالدوله داده بود ۲۱ نویسندگان معاصر ابواسحاق ، مانند ابوحیان توحیدی۲۲ (وفات حدود ۱۰۲۳/۴۱۴)، ثعالبی ۲۳ (وفات ۱۰۳۸/۴۲۹) ، ابن الندیم ۲۴ (وفات ۹۹۵/۳۸۵)، عتبی۲۵(وفات حدود ۱۰۲۲/۴۱۳)، و بیهقی۲۶ (وفات ۱۰۷۸/۴۷۰) عنوان اثر تاریخی ابواسحاق را الکتاب التاجی ثبت کرده‌اند ابوشجاع روذراوری۲۷ (وفات ۱۰۹۵/۴۸۸) وابن حول۲۸ (وفات حدود ۱۰۶۳/۴۵۵) که رساله‌ای در ردآن نوشته، آن را به همین عنوان خوانده‌اند، وگروهی ازمورخان متأخر ایرانی وعرب نیز از ایشان پیروی کرده‌اند۲۹. ولی بیرونی (وفات حدود ۱۰۴۸/۴۳۹)، معاصر جوان ابواسحاق ،آن را به صورت کتاب التاج ذکر کرده است۳۰.

اکنون می‌کوشیم تا تاریخ احتمالی تألیف آن را معلوم کنیم ابن مسکویه عزیمت مطهروزیررا به ثغور برای جنگ با حسن بن عمران، بدان صورت که ابو - شجاع نقل کرده ، سال ۹۷۹/۳۶۹ دانسته است ۳۱. بنابراین در همین سال و به احتمال قویتر درسال ۹۸۰/۳۷۰ بوده‌است که ابواسحاق به تألیف تاجی آغاز کرده، واین که ابوشجاع سال آغاز تألیف را ۹۸۲/۳۷۱ آورده ، باگفتهٔ خود او متناقض است یاقوت نوشته است که مبانی از اصلاحاتی که عضدالدوله در کتاب وی به عمل

آورده بود رضایت نداشت ودر این باره به یکی از دوستانش مطلبی گفته بود. این دوست ازابواسحاق پرسیده بود که کارکتابش چگونه پیش می‌رود، واو در جواب گفته بود که دروغها ویاوه‌هایی را می‌نویسد که چون به نظر عضدالدوله می‌رسد اورا خشمناك می‌سازد۳۲ به همین‌جهت، پس‌از آنکه کتاب را تمام کرد، اورا بنا بر وعده‌ای که امیر کرده بود رها نکردند یاقوت می‌نویسد که پس از پایان یافتن کتاب تاجی یك سال دیگردر زندان باقی‌ماند. وهمهٔ منابع در این باره اتفاق‌کلمه دارند که وی درسال ۹۸۲/۳۷۱ اززندان رهایی‌یافت. وبنابراین می‌توان نتیجه گرفت که کتاب در ۹۸۱/۳۷۰تمام شده، ولی‌به دلایلی که پس ازاین خواهیم‌آورد، این نتیجه گیری قابل قبول نیست

دشمنی شدید میان مؤیدالدوله (وفات ۹۸۴/۳۷۳) و عضدالدوله از یك طرف، ومیان فخرالدوله (وفات ۹۹۸/۳۸۷) وقابوس بن وشمگیر (وفات حدود ۱۰۱۳/۴۰۳) ازطرف دیگر، که به حملهٔ مؤیدالدوله به استراباد و شکست دادن قابوس وتسخیرجرجان انجامید ، توسط ابوسحاق درتاجی ضمن حوادث سال ۹۸۲/۳۷۱ آمده ، و عتبی این قسمت را از کتاب ابواسحاق درکتاب یمینی ۳۳ خود نقل کرده است حوادث سال ۹۸۲/۳۷۱ ممکن نیست که درکتابی ثبت شده باشد که تاریخ اتمام‌آن سال ۹۸۱/۳۷۰بوده است بنابراین سال اتمام کتاب به اغلب احتمال سال ۳۷۱ است وبعید می‌نماید که وی پیش‌ازاین‌تاریخ از زندان خلاص شده باشد

منکراین مطلب‌نمی‌توان شدکه «تاجی» اثرتاریخی‌رایج وموردِاعتمادی بوده است،وبا آنکه مؤلف‌آن‌این‌کتاب رامجموعه‌ای ازدروغهاویاوه‌هاخوانده، مورد استفادهٔ گروه‌کثیری ازتاریخنویسان ایرانی وعرب قرارگرفته است ، و این‌خود می‌رساندکه آنان کتاب تاجی‌را قابل‌اعتماد می‌دانسته‌اند . قسمت‌اخیر تجارب‌الامم ابن مسکویه که به تاریخ معاصر باآل بویه مربوط است، از لحاظ اصالت اهمیت دارد . ولی مورخان متأخر ایرانی وعرب‌به‌تاجی بیش‌از تجارب مراجعه می‌کرده‌اند به همین‌جهت می‌بایستی که از تاجی نسخه‌های‌فراوان‌تهیه شده باشد،واین‌بسیارمایهٔ‌تعجب‌است‌که‌حتی‌یك‌نسخه‌هم‌درجایی به‌دست‌نیامده‌است.

با اینکه اصل‌کتاب مفقود است، ازمحتویات‌آن با ارجاعاتی که درآثار معاصران و آیندگان شده اطلاعـاتی در دست است . ابن‌الندیم۳۴ وثعالبی۳۵ نوشته‌اندکه دراین‌کتاب آغازکاروطلوع دیلمیان واستقرار فرمانروایی ایشان

درعراق وایران آمده است. وثعالبی علاوه بر آن نوشته است که شرح جنگها و پیروزیهای دیالمه وایراندوستی ایشان و چیزهایی از این قبیل نیز ذکر شده است. ابوشجاع روذراوری نوشته است که قسمت اخیر تجارب ابن مسکویه بسیار به قسمت اخیر الکتاب التاجی شباهت دارد۳۶ بیهقی، درضمن بیان نزاع عضدالدوله باپسرعمویش عزالدوله وپیروزی عضدالدوله دوبار به نوشتهٔ ابواسحاق استناد کرده است۳۷.

ابن سعدان (وزیر مقتول در ۹۸۶/۳۷۵) به ابوحیان گفته بوده است که گزارش راجع به عزالدوله را در الکتاب التاجی خوانده است ۳۸ عتبی در کتاب یمینی خود چهاربار به تاجی اشاره کرده ۳۹، و بیرونی ابواسحاق را به‌مناسبت اینکه برای عضدالدوله نسب تراشی کرده وسلسلهٔ نسب اورا به بهرام گور رسانیده ملامت کرده، ونیاکان عضدالدوله را تا بهرام گور، به روایت ابواسحاق، درکتاب خود آورده‌است ۴۰ درکتابی منسوب به ابوالفداء که بسیار به کتاب تاریخ اوشباهت دارد، خلاصهٔ تاریخ حیات رکن‌الدوله ومعزالدوله وعزالدوله و عضدالدوله به نقل از ابواسحاق آمده است ۴۱.

مفصلترین شرح دربارهٔ محتویات کتاب تاجی از ابن حسول برجای‌مانده است که درخدمت سلجوقیان بوده ورساله‌ای برای طغرل بیك (وفات ۱۰۶۳/۴۵۵) و وزیرش عمیدالملك کندری (زمان قدرت حدود ۱۰۶۳/۴۵۴) تألیف کرده است ۴۲ کتاب او که رسالة فی تفضیل الاتراك علی سائرالاجناد ۴۳ نام‌دارد بیشتر به قصد رد الکتاب التاجی و به این منظور نوشته شده بود که ادعای ابواسحاق را براینکه دیلمیان برترکان برتری دارند نقض کند. ابن حسول کوشیده است که نه تنها برتری ترکان را بردیالمه به‌ثبوت برساند، بلکه‌اولویت آنان را برهمهٔ جنگاوران ثابت کند. برای این کار گفته است که نیاکان عضدالدوله از بزرگان نبوده‌اند، و سلسلهٔ نسب ایشان را ابواسحاق جعل کرده‌است، به همین‌جهت قسمت اول کتاب تفضیل به تمامی در ردگفتهٔ ابواسحاق‌است که عضدالدوله را از اخلاف بهرام گور دانسته، ولی هیچ فقره‌ای ازکتاب تاجی را در این رساله نقل نکرده است. دیگر مورخان ایرانی وعرب به ندرت جمله یا فقره‌ای را ازکتاب تاجی در آثار خود عیناً نقل کرده‌اند که بتوان از این راه دریافت که آیا چنین جمله‌ای درنسخهٔ مورد بحث ما وجود دارد یا نه ۴۴.

در بارهٔ اینکه نسخهٔ مورد نظر تا ورق ۱۶ پ خلاصهٔ اصلی از جزء اول

تاجی است ، باید گفت که عنوان و نام کامل مؤلف آشکارا ودرست ، نه تنها بر ورق ۱-پ بلکه بر ورق ۲-ر نیز که آغاز متن نسخه از آنجاست آمده ، وهیچ شکی یا اختلاف عقیده‌ای در بارهٔ عنوان یا مؤلف آن درمیان نیست. این نیز باید گفته‌شود که در ورق ۱۶-ر نه وضوح بیان شده است که خلاصه‌ای که مؤلف نسخه کرده در اینجا پایان می‌پذیرد و از ورق ۱۶-ر تا ۲۲-ر خلاصه‌ای است از اثر دیگری از فقیه یوسف بن ابوالحسن بن ابوالقاسم الجیلانی ۴۵ دربارهٔ تاریخ اهل‌البیت تا سال ۱۰۲۹/۶۰۵. به همین‌جهت باید بگوییم که مقالهٔ حاضر اصلاً مربوط است به‌قسمت اول نسخه تا ورق ۱۶-ر که خلاصه‌ای است از قسمت اول کتاب تاجی .

سؤالی که پیش‌می‌آید این‌است که مؤلف این‌خلاصه را برای چه کسی فراهم کرده بوده‌است ؟ ازخود نسخه چیزی برای یافتن‌جواب‌این سؤال به دست نمی‌آید، وعملاً جواب دادن به این پرسش دشوار است ۴۶ و نیز مؤلف این ملخص با کاتب نسخهٔ موجود یکی نیست ، چه کاتب بر ورق ۱۶-ر تصریح کرده است که این خلاصه را از روی نسخهٔ «ام» یا مادر ، یعنی نسخه‌ای که خود او از آن استنساخ کرده ، گرفته است ، و به این‌ترتیب آن را از نسخهٔ «اصل» متمایز ساخته و معلوم کرده است که تلخیص توسط خود وی صورت نگرفته است

آغاز متن مشتمل برمدرک معتبری در اصالت نسخه است. در ورق ۲-ر پس‌از فاتحهٔ متعارفی کتاب چنین آمده است

« هذا ما انتزع من‌الکتاب المعروف بالتاجی فی اخبارالدولة الدیلمیة » الذی الفه ابواسحق ابراهیم بن‌هلال‌الکاتب الصابی وبین فیه فضیلة اهل الدیلم‌علی من سواهم من اهل‌البلاد وحسن سیرتهم و دخولهم فی‌الاسلام .. الخ»

یعنی « این است آنچه از کتاب معروف به « التاجی فی‌اخبارالدوله الدیلمیه » تألیف ابواسحاق ابراهیم بن هلال کاتب صابی استخراج شده ، که در آن برتری اهل دیلم برمردمان دیگر شهرها و نیکی سیرت و درآمدن ایشان به اسلام آمده است » این گفته درست با وصف‌مندرجات کتاب تاجی ، بدان‌صورت که‌معاصران ابواسحاق روایت‌کرده‌اند و پیش از این گفتیم ، مطابقت دارد ۴۷ حتی کلمات «اخبار» و « دولة » و « سیرة » عین کلماتی است که‌آنان درآثارخود ذکر کرده‌اند

در آغاز نسخه سخن از زادگاه دیلمیان و جیلیان آمده است ، و پس از آن فهرست اسامی نیاکان عضدالدوله می‌آید وآنان را ازاعقاب شیرزیل می‌دانند شجرهٔ نسب عضدالدوله را بـه بهرام گور پسر یزدجرد ساسانی رسانیده است .

جیلیان را اخلاف شیرزاد وشاهنشاه باوند نوشته است ۴۸ سپس گزارشی از مسلمان شدن ایشان به دست داعیان علوی ، مخصوصاً حسن بن زید بن اسماعیل بن الحسن ملقب به داعی الحق ، درسال ۸۶۵/۲۵۰ آمده است ۴۹. به این ترتیب مذهب تشیع زیدی درمیان دیلمیان رواج یافت ، در صورتی که جیلیان بردست ابوجعفر به مذهب سنت درآمدند وفقه حنبلی را پذیرفتند . غالب جنگهایی که میان دیلمیان و رقیبان ایشان ، سامانیان خراسان ، پیش از آنکه دیالمه به سال ۹۳۸/۳۱۵ برصحنهٔ سیاست ظاهر شوند صورت گرفته ، با تفصیلی دراین کتاب آمده است شرح مختصری دربارهٔ ابوالحسن علی بن بویه ، که بعدها عمادالدوله لقب یافت ، درضمن بیان حوادثی که به سال ۹۴۹/۳۳۷ در زمان فرمانروایی رکن الدوله در ری پیش آمد ، ذکر شده . سپس از مبارزهٔ رکن الدوله با امام علوی ، ابوالفضل الطائر ۵۰ ، و وشمگیر وراندہ شدن مهاجمان خراسانی توسط رکن الدوله سخن گفته است . به لشکرکشی معزالدوله به موصل درصد بصیرالدوله نیز به صورت ضمنی اشاره شده است آخرین تاریخی که بر ورق ۱۶-ر ازاین نسخه دیده می شود سال ۹۷۱/۳۶۰ است . قسمت اول نسخه در ورق ۱۶-ر با گزارش تفصیلی شجاعت فوق العادهٔ لیلی بن النعمان ۵۱ که در ۹۲۲/۳۰۹ به دست سامانیان خراسان به قتل رسید پایان می پذیرد اینها نوع حوادثی است که قاعدتاً باید در بخش اول تاجی آمده وعنوان مقدمه ای را داشته باشد تا پس از آن تاریخ طلوع آل بویه ورسیدن ایشان به فرمانروایی نوشته شود

مدرك دیگر این است که چهار برگه اول نسخه کاملاً به ذکر شجرهٔ نسب قبایل مختلف دیلم و جیل اختصاص یافته است . بسیاری از مورخان قرون وسطایی ایرانی و عرب ، همچون بیرونی ، ابن حسول (حدود ۱۰۶۳/۴۵۵) ابن اسفندیار (حدود ۱۲۱۶/۶۱۳) ، ابن الاثیر (وفات ۱۲۳۳/۶۳۰) ، ابن خلکان (وفات ۱۲۸۳/۶۸۱) ، ابن خلدون (وفات ۱۴۰۶/۸۰۸) ، قزوینی (وفات حدود ۱۳۴۰/۷۴۰) ، ظهیرالدین مرعشی (وفات ۱۴۳۳/۸۳۶) ، میرخواند (وفات ۱۵۰۵/۹۱۰) ، وخواند میر (۱۵۳۶/۹۴۲) ، شجرهٔ نسب آل بویه را از ابواسحاق استنساخ کرده ومخصوصاً ازکتاب وی ، التاجی ، به عنوان منبع اطلاع خودنام برده اند . وبعضی گفته اند که وی شجرهٔ نسبی خیالی جعل کرده ونسب آل بویه را به بهرام گور رسانیده است ۵۲ باآنکه تمام جدول نسبی دراین نسخه بیامده ، سه نام برجستهٔ آن ، یعنی شیرزیل و بهرام گور و ..

برخورد، دراینجا ذکر شده‌است. نوشته‌های مورخان گواه برجسته‌ای بر اصالت این نسخهٔ ملخص است ، و اینکه نوشته‌اند شجرهٔ نسب را از تاجی استنساخ کرده‌اند با این نسخه تأیید می‌شود .

هنگامی که عضدالدوله ابواسحاق را بمأمور نوشتن تاجی کرد ، غرضش آن بود که مفاخر و عظمت خاندان او ، چنانکه شایستهٔ تاریخ است ، محفوظ ماند . دراین نسخه هیچ مطلبی نمی‌توان یافت که مایهٔ سرزنش آل بویه باشد یا آنان را به صورتی نا مطلوب معرفی کند. شجاعت فوق العاده و بخشندگی ومهماسواری دیلمیان که نیاکان عضدالدوله بودند ستایش شده و برای نمایاندن این خصوصیات حکایات چندی در آغاز این کتاب آمده است[۵۳]. این را نیز باید بگوییم که اجداد عضدالدوله ، یعنی قبیلهٔ شیرزیل را درمیان قبایل شریف‌ترین قبیله دانسته است تا به این ترتیب مفاخر بنی بویه را چنانکه باید بیان کند .

از این گذشته نام عضدالدوله برورق ۳ـپ و ۴ـر با احترام و تکریم فراوان ذکر شده ودرهردوجا با دعای « اطال الله بقاءه » خاتمه یافته ، و این خود می‌رساند که عضدالدوله در هنگامی که کتاب نوشته شده درقید حیات بوده است . ودیگر اینکه نام وی با سه لقب « مولانا الملك »[۵۴] و «شاهنشاه» و «تاج الملة» همراه آمده است ، واین خود می‌رساند که مؤلف می‌خواسته است هرچه بیشتر به خداوندگار خود اظهار بندگی کند

هرکس به دقت مندرجات این نسخه را از نظر بگذراند ، به یقین در خواهد یافت که نویسندهٔ آن ضدطاهری وضدصفاری وضدسامانی بوده است. از این گذشته ، نسبت به خلفای عباسی نظرمساعد ندارد وبسیار به ندرت به ذکر تاریخ آنان توجه می‌کند . سامانیان رقبای سیاسی آل بویه بودند ، و به همین جهت‌فهم تمایل ضد سامانی تاجی آسان است . ابواسحاق به‌کلی از عراق غفلت ورزیده ومنحصراً به‌ذکرتاریخ نظامی وسیاسی ودینی‌دیلمیان‌جیلان وطبرستان، زادگاههای نخستین دیالمه وجیلیان، پرداخته است. سامانیان‌بخارا وخراسان را فرمانروایان مستقل نخوانده ، بلکه آنان را دست نشانده‌های عباسیان دانسته است .

با درآمدن حسن‌بن زید علوی زیدی به طبرستان ، که از بغداد به‌آنجا پناه‌آورده بود ، عامل نیرومندی وارد تاریخ طبرستان شد . دیلمیان وجیلیان

پیوسته سیاستمداران زیرك و جنگندگان مایه دار را مرصد سامانیان وعباسیان تقویت می کردند۵۵ .

در محلی در نزدیکی جرجان ، سید ناصر الکبیر پسر ابوالحسن احمد را با یکی از جنگاوران ماهر سامانی، الیاس بن محمد بن الیسع، جنگی درگرفت. الیاس خود از صف سپاهیان بیرون آمد و کسی از دیلمیان را به مبارزهٔ تن به تن طلب کرد ، بویه بن فنا خسرو۵۶ به مبارزه بیرون شد و الیاس را کشت و سپاه خراسانیان هزیمت یافت . کمی پس از آن نبرد دیگری میان سامانیان از یك طرف وعلویان و دیلمیان از طرف دیگر آغاز شد ابواسحاق می نویسد که سامانیان نخست شکست خوردند و پشت به میدان جنگ کردند ، ولی چون دریافتند که دیلمیان از ایشان غافل شده و به گردآوری غنایم پرداخته اند ، بازگشتند و شکست خود را به پیروزی مبدل کردند (ورق ۱۰ ـ ر) ابوالفضل الطائر علوی ، نوادهٔ برادر ناصر کبیر، از رکن الدوله پناه خواست که به او پناه داد و از او حمایت کرد (ورق ۱۳ ـ پ) علوی دیگری، ابومحمد بن الحسن بن القاسم عبدالله۵۷ ، که در بغداد وابسته به دربار معزالدوله بود ، به دیلم آمد ابوعبدالله که از امیر سامانی خراسان شکست خورده بود . از رکن الدوله کومك خواست و او سخاوتمندانه به وی کومك مالی کرد (ورق ۱۳ ـ ر)

در این نسخه اهمیت فراوانی به جنگهای میان دیلمیان و سامانیان داده شده ودر اغلب آنها دیلمیان را بر سامانیان پیروزمند نشان داده است یك فصل تمام به لیلی بن النعمان اختصاص دارد که او را به صورت قهرمان بزرگ دیلمی نموده که در چندین جنگ سامانیان را شکست داده است . امامان علوی ، حسن بن علی الناصر وحسن بن قاسم الداعی، او را به سپهسالاری سپاهیان خود برگزیدند و به دست او دامغان و جرجان و نیشابور و مرو را فتح کردند . فرمانروای خراسان که از این دسته به خشم آمده بود ، سپاه عظیمی از مشرق خراسان به سال ۳۵۰ / ۹۲۱ گسیل داشت و لیلی مدت درازی در محاصره ماند لیلی در ضمن جنگ شجاعانه با سامانیان از دنیا رفت ، و سر او را به خراسان و از آنجا به بغداد فرستادند

بخش اول نسخه با مرثیهٔ درازی در بارهٔ این پهلوان دیلمی خاتمه می ـ پذیرد (ورقهای ۱۴ ـ ر تا ۱۶ ـ ر). بنابراین اطاعت و وفاداری مؤلف این کتاب نسبت به آل بویه آشکاراست ، چه تاجی به فرمان عضدالدوله و زیر نظر خود وی تألیف شده بود مؤلف ناگزیر بود که در کتاب خود لحنی علیه

سامانی وله دیلمی داشته باشد ۵۸

مدرك دیگری از صحت و اعتبار این نسخه نیز می‌توان ذکر کرد . در کتاب تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، حادثهٔ مبارزهٔ رکن‌الدولهٔ دیلمی باوشمگیر به تفصیل از الکتاب التاجی تألیف ابواسحاق نقل‌شده، و آن تفصیل درست با مندرجات نسخهٔ حاضر مطابقت دارد. در هر دو منبع ذکر شده‌است که وشمگیر پس از شکست خوردن، باامام‌علوی (ابوالفضل الطائر) هردو پناه‌خواستند. وشمگیر خود عازم خراسان شد وامام را در آمل گذاشت ، و می‌نویسند که چون شیراج بن لیلی که وشمگیر اورا برجای گذاشته بود به توطئهٔ برضد ابوالفضل پرداخت ، وی به دیلم گریخت. این نقل که درمتن حاضر ودر تاریخ طبرستان هردوموجود است، نشان می‌دهد که نسخهٔ ما بر گزیده‌های اصیلی از تاجی مشتمل است واینکه نسخهٔ اصل تاجی درتصرف نویسندهٔ این خلاصه بوده است ۵۹

ولی شواهدی نیز هست که علیه خلاصه بودن این نسخه از تاجی گواهی می‌دهد ، و آن اینکه اطلاعات مربوط به آل‌بویه را به اختصار آورده است ، درصورتی که غرض از تألیف تاجی بیان این‌گونه مطالب به تفصیل بوده است

از تاریخ امامان علوی دیلم وجیلان وطبرستان به‌تفصیل‌سخن گفته است درباره سامانیان وحسنانیان وآل‌زیار ومسافریان بسیار بیش از دیلمیان تفصیل داده است ، ولی‌این‌رامی‌توان گفت که‌متن‌حاضر تنها خلاصهٔ‌جزء اول تاجی است وحالت مقدمه‌ای راداشته است. شایسته چنان‌بوده است که قسمت مهمی از این نسخه مخصوص‌به‌بحث دربارهٔ دیلمیان وجیلیانی باشد که نیاکان آل‌بویه‌بوده‌اند به اغلب احتمال‌تاریخ واقعی رسیدن آل‌بویه به قدرت و فرمانروایی آنان در عراق وایران می‌بایستی به تفصیل درجزء دوم آمده‌باشد

از این گذشته ، روش تلخیص بستگی به شخص تلخیص‌کننده دارد و از تمایلات وهواخواهیهای شخص او مایه می‌گیرد. تلخیص‌کننده یك شیعهٔ زیدی بوده ودر درجهٔ اول به‌امامان علوی دیلم و گیلان وطبرستان توجه داشته‌است به همین جهت به خلاصه‌کردن آن قسمتهای تاجی پرداخته وتاریخ این‌امامان را به‌تفصیلی‌آورده‌است که‌روح‌واقعی کتاب تاجی دراین‌نسخه ناپیداماند‌ه‌است.۶۰ بیانی از تلخیص‌کنندهٔ کتاب در نسخه هست که آشکارا نشان می‌دهد که علاقه‌ای به‌تاریخ عباسیان نداشته است. یحیی‌بن عبدالله نخستین علوی بود که درخلافت هارون‌الرشید به دیلم پناه جست و چون هارون به وی امان داد ، خود را به

فضل بن یحیای برمکی تسلیم کرد. مؤلف که این حادثه را می‌نویسد، در پایان آن می‌نویسد که یحیی را با فضل داستانی است که از مقصد ما در نوشتن این کتاب بیرون است (وله معه فی ذلك حدیث یطول ویخرج عن مقصدنا).

ولی این مطلب آشکار است که سلسلهٔ آل بویه سلسلهٔ شیعهٔ روشنفکری بود عضدالدوله که ابواسحاق را مأمور نوشتن کتاب تاجی کرد، چندان به آل علی دلبستگی داشت که او را در صحن آرامگاه علی بن ابی‌طالب به خاك سپردند همو بود که گنبد و بارگاهی تازه بر قبر حضرت علی ع در نجف بنا کرد، و چنانکه ابن مسکویه گفته است۶۱، صدقات وخیراتی به ساکنان غری و حائر تقسیم کرد. بنا براین مایهٔ تعجب نیست که فصل مشبعی در بارهٔ فعالیتهای امامان علوی در فصل مقدمهٔ کتاب تاجی اصلی آمده باشد.

علاوه بر آنچه از محتویات متن به نظر می‌رسد، زبان وطرز انشای نسخه نیز شکی پیش می‌آورد. ابواسحق کاتب زبردستی بود و بر زبان عربی تسلط فراوان داشت. به گفتهٔ صاحب بن عباد ۶۲، چهار کاتب فصیح و بلیغ در سراسر جهان وجود داشته که ابواسحاق یکی از آنان بوده است. مجموعهٔ رسایل وی و آنها که توسط ثعالبی محفوظ مانده، نشان می‌دهد که نثروی نیز آراسته و زیبا و بلیغ بوده است. از گفته های معاصران وی، همچون ثعالبی و ابوحیان توحیدی وعتبی چنان برمی‌آید کـه روش نگارش تاجی نیز روش مصنوع و مزین یعنی روش منشیانه بوده است، و این گفته را نـویسندگان متأخر مانند ابوشجاع وابن خسول وابن خلکان وحاجی خلیفه نیز تأیید کرده‌اند. فقره‌ای از تاجی، که ثعالبی آن را نقل کرده، به نثر مسجع و نمونه‌ای بسیار عالی است بسیار محتمل است که انشای تاجی شبیه به انشای الکتاب الیمینی تألیف عتبی بوده باشد. هردو به منظور مشابهی نوشته شده بود، و تاجی به اغلب احتمال مانند کتاب یمینی سراسر به نثر مسجع بوده است ۶۳. برای برشمردن مفاخر آل بویه، لازم بوده است که ابواسحاق نثر مصنوع و آراسته به کار برد. همان گونه که عتبی نیز برای بیان مفاخر غزنویان چنین کرده است، ولی در نسخهٔ مورد بحث این مقاله تکلفی برای زیبانویسی دیده نمی‌شود. بسیار ساده و خالی از هر گونه صنعت بدیعی است

ولی این ملاحظات انشایی دلیل قطعی بر عدم اصالت این اثر نیست، چه خود تلخیص کننده در سه جای آن اشاره کرده است که عبارات را به تمامی نقل نکرده، و درهیچ جا ننوشته است که صورت اصلی نوشتهٔ تاجی حفظ شده است با این همه، محتمل است که در ورق اول نسخه زبان وانشای تاجی با صورت

مسجع ومقفای آن محفوظ مانده باشد تهیه کنندهٔ این متن اشاره‌ای به‌این‌امر نکرده است که طریقهٔ تلخیص‌او چگونه بوده است . ابواسحاق‌را معاصرانش ادیب وشاعرمشهوری می‌ساختند ۶۴ واین با آنچه در نسخه می‌یابیم مطابقت می‌کند روی‌هم‌رفته چهار قطعه شعر کوتاه و دراز از وی دراینجا نقل شده است . مرثیهٔ لیلی بن نعمان حمدان طولانی‌است که‌تقریباً تمام‌یك ورق راهرا می‌گیرد بنابراین، اعتقاد من آن‌است که‌این‌امر که متن حاضر باشر مسجع وانشای‌مزین وپرداخته نوشته نشده ، دلیل‌کافی برعدم اصالت‌این نسخه نیست بسیارمحتمل است که تلخیص کننده اطلاعات مربوط به علویان راکه به صورت شفاهی پیدا کرده به زبان خود به رشتهٔ تحریردرآورده باشد

امیدوارم توانسته‌باشم ثابت کنم که مدارك متقنی برای قبول‌این نظر وجود دارد که این‌نسخه خلاصهٔ اصیلی از تاجی است که شاید با اطلاعات شفاهی که مؤلف‌آن به دست آورده درهم‌آمیخته شده است ۶۵ اکتشاف این‌نسخه غنیمتی است ، ولی‌البته به‌پای یافتن‌نسخهٔ‌اصلی تاجی نمی‌رسد این‌کتاب را باحواشی و تعلیقات آمادهٔ چاپ کرده‌ام و در آیندهٔ نزدیکی انتشار خواهد یافت ، ولی جستجو برای‌یافتن نسخهٔ اصلی تاجی بایدادامه پیدا کند، واگر آن یافت شود، ممکن‌است دربارهٔ خصوصیات نسخهٔ‌حاضرعقیده‌ای قطعی‌تر ابراز شود

٭٭٭

حواشی

٭ خلاصه‌ای از این‌مقاله توسط نگارنده دربیست و ششمین کنگرهٔ خاور ـ شناسان منعقد در دهلی ، ژانویهٔ ۱۹۶۴ ، خوانده‌شد از آقای کلودکاهن ، استاد دانشگاه پاریس ، که در نوشتن این‌مقاله ازایشان مددگرفته‌ام ، سپاسگزارم

۱ـ نام درست و تمام وی ابواسحاق ابراهیم بن هلال بن ابراهیم بن زهرون ابن‌حبون الحرانی الصابی است رجوع شود به **تاریخ ادبیات عرب** ، تألیف کارل بروکلمان (لیدن ، بریل ، ۱۹۴۳) ، I ، ص۹۶ ، و **ذیل همان‌کتاب** ، I (لیدن بریل ، ۱۹۳۷) ، ص۱۵۳ وبعد ، ۵۴۷ و۵۵۳

۲ـ بروکلمان ، همان‌کتاب ، ذیل ، I ص ۳۱۸ که در آنجا عنوان تمام چنین است **الجامع الکافی فی فقه الزیدیه** ، تألیف ابوعلی محمدبن علی الحسانی (وفات ۱۰۵۳/۴۴۵)

۳ـ نگارنده هنوز موفق به دیدن خود نسخه نشده و تنها نسخه‌ای عکسی از آن دراختیار دارد، و به همین جهت در وضعی نیست که بتواند توضیح بیشتری درباره زمان تحریر آن بدهد.

۴ـ گزارش یاقوت دربارهٔ زندگی ابواسحاق ازهمه کاملتر است. **ارشادالاریب** چاپ د. س. مرگولیوث (لندن ، لوزاک ، ۱۹۰۷) ، I ، ص ۵۸ - ۳۲۴ ، چاپ قاهره ، II ، ص۹۴ـ۳۰ دربارهٔ زمان تولدوی اختلاف نظری وجود دارد اگر به سال ۳۸۴ در ۷۱ سالگی از دنیا رفته باشد، که عقیدهٔ بیشتر زندگینامه نویسان وی چنین است ، آن وقت سال ۹۲۶/۳۱۳ محتملترین سال برای ولادت وی می‌شود رجوع کنید به یاقوت ، کتاب نامبرده ، ابن خلکان ، **وفیات الاعیان** ، چاپ و وستنفلد (گوتینگن، ۵۰ـ۱۸۳۵) ، I ، ص۲۳،۲۲ ، چاپ قاهره (۱۳۱۰هـ) ، I ، ص۱۲، ابن‌الاثیر ، **الکامل** ، چاپ تورنبرگ (لیدن ، بریل، ۷۶ـ۱۸۵۱) ، IX ، ص۷۴، که درآن «احدی وتسعین» ممکن است «احدی وسبعین» خوانده شود. گفتهٔ ابن ـ الندیم که اورا متولد ۹۳۲/۳۲۰ ومتوفای پیش از ۹۹۱/۳۸۰ دانسته (**الفهرست** چاپ قاهره، ۱۳۸۴ هـ ، ص۴ـ۱۹۳) ، قابل قبول نیست ، چه سن ابواسحاق و تاریخ مرگ وی درمرثیهٔ معروفی که شریف الرضی درزمان مرگ وی سروده ، آمده است، رجوع شود به دیوان رضی ، چاپ بیروت ، I ، ص ۲۹۴ ومقالهٔ « الصابی » نگارش ف. کرنکوف در چاپ اول دایرة المعارف اسلام ، IV ، ص ۱۹، ۲۰ ، بروکلمان (کتاب نامبرده) نیز تصریح می‌کند که وی در ۹۲۶/۳۱۳ به دنیا آمده و در ۹۹۵/۳۸۴ از دنیا رفته ، ولی در **شذرات الذهب** حنبلی (قاهره، ۱۹۳۲/۱۳۵۰) III ، ص۱۰۷ ، و **یتیمة‌الدهر** ثعالبی (دمشق، چاپخانهٔ ترقی، ۱۸۸۶/۱۳۰۳) ، II، ص۸۱ نیز مانند **کامل** ابن اثیر عمر وی ۹۲ (احدی وتسعین) دانسته شده که نادرست است

۵ - ابن القفطی ، **تاریخ الحکماء** ، چاپ لیپرت (لایپزیگ ، ۱۹۰۳) ، ص ۷۵

۶ـ یاقوت ، کتاب نامبرده ، چاپ مرگولیوث ، I، ص۳۲۴ ، ۳۲۶ ؛ ابن خلکان ، کتاب نامبرده رجوع شود به مجموعهٔ نامه‌های وی به نام **المختار من رسائل الصابی** ، چاپ شکیب ارسلان (لبنان ، چاپخانهٔ عثمانیه ، ۱۸۹۶) مجموعه‌ای از نامه‌های او نیز توسط محمد کردعلی منتشرشده است درمورد مجموعه‌های رسایل وی رجوع کنید به بروکلمان ، کتاب نامبرده نسخه ای قدیمی از مجموعهٔ خوبی از نامه‌های رسمی وغیررسمی وی در کتابخانهٔ چستربیتی ، دبلین موجود است (نسخ عربی، شمارهٔ ۵۲۲ ، ورق۳۳ پ تا ۵/۲۱۴ کپی فیلمی از این نسخه با کمال مرحمت توسط مرحوم دکتر پ. کاهله استاد اکسفورد و دوسلدورف برای من فراهم شد) نگارنده حق دارد که چنان معتقد باشد که بعضی از نامه‌های مندرج در این نسخهٔ

خطی منحصر بفرد است نمونه های چندی از رسایل وی در آثار ادبی و تراجم قرون وسطایی و ارجمهٔ جدید نقل‌شده است اینها نه‌تنها از لحاظ ادبی‌اهمیت‌دارند، بلکه ازجنبهٔ تاریخی نیزاهمیت فراوان دارند ، چه ازمنابع مکتوب‌تاریخ آل‌بویه و انحطاط خلافت بشمار می‌روند . یاقوت ظاهراً مجموعهٔ نامه‌های اوراکه مشتمل بر ۱۰۰۰ برگ بوده دیده بوده‌است (کتاب‌نامبرده ، I ، ۳۵۸)

۷- کتاب‌نامبرده ، چاپ مرگولیوث ، I ، ص۳۳۹

۸- همان کتاب ، I ، ص ۴۰-۳۳۹

۹- داستان دیگری به این صورت نقل‌شده است که معزالدوله فرستاده‌ای نزد مهلبی‌فرستاد واز او خواست‌که منشور نامه‌ای بمحمدبن‌الیاس ، حاکم‌کرمان بنویسد واز دختر او برای شاهزاده بختیار خواستگاری کند مهلبی وزیر وهمهٔ نزدیکان وی چندان شراب نوشیده بودند که از عهدهٔ این‌کار برنمی‌آمدند ، وابو اسحاق که چنین نمود تواست نامه را بنویسد که مورد تحسین همگان قرارگرفت و این خود مهارت و شایستگی او را درفن نویسندگی به اثبات رساند یاقوت ، کتاب‌نامبرده ، I ، ص۴۳-۳۴۲ ؛ علاوه برتسلط درشعر ونثر در ریاضیات و نجوم نیز دست داشت (رجوع شود به‌ابن‌القفطی ، کتاب‌نامبرده) روایت کرده‌اند که اسطرلابی بهر بزرگی یك‌سکه‌ساخت ودرخشش مهرگان آن‌رابه مطهر بن‌عبدالله‌وزیر تقدیم کرد (یاقوت، کتاب‌نامبرده ، I، ص ۳۲۹) قابوس‌بن وشمگیر رساله‌ای در اسطرلاب نوشت وآن را بنظر ابواسحاق صابی‌رسانید‌که نظرمساعد وی به تمامی نسبت بدان ذکرشده است ابن‌اسفندیار (وفات حدود ۱۲۱۷/۶۱۳) ، تاریخ طبرستان ، چاپ عباس‌اقبال(تهران ، خاور، ۱۳۲۰ ه ش) ص۱۴۴ ، ۱۴۵ یکی از اشعار موجود وی نیز دلالت براین دارد که به نجوم علاقه داشته است رجوع شود به النویری ، نهایة الارب فی فنون الادب (قاهره ، ۱۹۲۳) ، I ، ۴۰ ؛ ادوارد براون ، تاریخ‌ادبی‌ایران (کمبریج ، ۱۹۲۸) ، II ، ص۱۰۳

۱۰- ابن‌خلکان کتاب‌نامبرده ، یاقوت ، کتاب‌نامبرده ، I ، ۳۲۷ ؛ ابن‌ـ الاثیر، کتاب‌نامبرده ، IV ، ص۲۰

۱۱- یاقوت ، کتاب‌نامبرده ، I ، ص ۳۳۸ شایستگی ادبی وی از اینجا معلوم می‌شودکه بامتنبی شاعرمکاتبه داشته وبه وسیلهٔ فرستاده‌ای از او درخواست کرده بودکه شعری در مدح وی بسراید ؛ متنبی در جواب گفت‌که هیچ‌کس را در عراق برای مدح‌کردن شایسته‌تر از ابو اسحاق نمی‌داند ، ولی چون از حامی و خواجهٔ وی مهلبی درهیچ‌یك از اشعارخود مدحی نگفته ، بیم‌آن دارد‌که اگرچنین کند مایهٔ خشم مهلبی شود ابو اسحاق بداشتباه خود پی برد و خاموش ماند . یاقوت ، کتاب‌نامبرده ، I ، ۳۶۴ ؛ ثعالبی، کتاب‌نامبرده ، I ، ۱۴ و بعد ؛ نظامی سمرقندی ، چهار مقاله ، چاپ محمد قزوینی ومحمد معین (تهران،۱۹۱۶/۱۳۳۴)

۱۳ ؛ ابن‌اسفندیار، کتاب نامبرده، II ، ص۸۷ برای تحقیق دربارهٔ جملهٔ ادبی وی رجوع کنید به زکی مبارك ، النثر الفنی فی القرن الرابع (چاپ دوم ، قاهره ، چاپخانهٔ سعادة، ۱۹۵۷)، II، ص۲۶۹ و بعد دو «صاد» یعنی صاحب وصابی در فصاحت و بلاغت ضرب‌المثل شده بودند

۱۲ـ رجوع کنید به المختار من رسائل الصابی (لبنان، ۱۸۹۸)؛ چاپ کردن علی از رسایل وی و نسخهٔ دبلین موقالذکر

۱۳ـ ابن‌خلکان ، کتاب نامبرده

۱۴ـ کرنکوف، کتاب نامبرده ، یاقوت، کتاب نامبرده، I، ص۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۱) نقل کرده است که وی از طرف خلیفه الطائع بالله نامه‌ای به عضدالدوله نوشت که در آن حق اولویت به عزالدوله داده شده بود، و تمام این نامه را آورده است بسیاری از رسایل که از طرف عزالدوله نوشته شده بود در میان کاغذ های ابوطالب محفوظ در دارالقصای قلعهٔ موصل بدست آمد و خشم عضدالدوله را بر-افروخت ؛ یاقوت ، کتاب نامبرده ، I ، ۳۳۲

۱۵ـ یاقوت ، کتاب نامبرده ، I ، ۳۲۹، ۳۳۰

۱۶ـ یاقوت ، کتاب نامبرده ، I ، ۳۳۰، ۳۳۶ ؛ ابن خلکان ، کتاب نامبرده ابن‌الاثیر، کتاب نامبرده ، جلد IX، ص۱۱ اینکه وی در ۳۷۱/۹۸۲ از حبس رهایی یافت ، بصورت قطعی توسط الرودراوری در ذیل بر تجارب‌الامم ابن‌مسکویه چاپ و ترجمهٔ مرگولیوث و هـ ف آمد روز تأیید شده‌است ، رجوع کنید به کتاب انگلیسی کسوف خلافت عباسی (اکسفورد بلکویل، ۱۹۲۰ـ۲۱) ، ج III ، ص۲۱، ترجمه جلد VI، ص۱۴ با آنکه در زمان مرگ عضدالدوله که در ۳۷۲/۹۸۳ اتفاق افتاده اختلافی نیست ، معلوم نیست که چگونه ممکن است که خلاص وی در سلطنت شرف‌الدوله (وفات ۳۷۶/۹۸۷) به گفتهٔ کرنکوف (کتاب نامبرده) یا در سلطنت صمصام‌الدوله (مقتول در ۳۸۸/۹۹۸) به گفتهٔ یاقوت (کتاب نامبرده ، I ، ۳۲۵) صورت گرفته باشد شرح حالی که یاقوت از ابواسحاق نوشته پر از گفته های متناقض است نخست از این سخن می گوید که وی در زمان صمصام‌الدوله از زندان رهایی یافت ، در جای دیگر می گوید که پس از رهایی چندین بار عضدالدوله را در بستر بیماری ملاقات کرد و عضدالدوله به وی خلعت و پول بخشید (کتاب نامبرده ، I ، ۳۳۶)

۱۷ـ به حاشیهٔ شمارهٔ ۴ مراجعه شود

۱۸ـ ابن مسکویه ، کتاب نامبرده ، III ، ۲۲، ۲۳ ؛ یاقوت ، کتاب نامبرده ، I ، ۳۳۳

۱۹ـ یاقوت نوشته است که ابواسحاق با کمویس نهایی کتاب خود را بر عضدالدوله فروخواند، و این کار یک هفته طول کشید (کتاب نامبرده)

۲۰ـ ابن‌مسکویه، کتاب‌نامبرده، VI،۲۳، ۱۶، ۱۷؛ یاقوت کتاب‌نامبرده، I، ۳۲۵.

۲۱ـ به‌همین‌ترتیب الکتاب‌الیمینی تألیف ابونصرالعتبی(وفات‌حدود ۱۰۳۶ میلادی) به‌مناسبت‌لقب یمین‌الدوله که‌عنوانی‌ازمحمودغزنوی(وفات ۱۰۳۰/۴۲۱) بود ودر زمان وی این کتاب تألیف شده بود چنین نامیده شده‌است تا آنجا که نگارندهٔ این‌سطور اطلاع دارد، قدیمیترین‌اشاره به الکتاب التاجی توسط ابوشجاع الروذراوری شده که ابن‌مسکویه را به‌استنساخ ازاین‌کتاب متهم کرده‌است این که مسکویه از تاجی استنساخ کرده یا نکرده توسط نویسنده در رسالهٔ دکتری خودبه عنوان«منابع تاریخ معاصرمسکویه»آمده و نسخه‌ای ازآن‌در کتابخانهٔ بودلیان‌اکسفورد موجود است (ص۱۱۵ وبعد) ابن‌مسکویه، کتاب‌نامبرده، III، VI،۲۳، ۱۷؛ ابن‌أبی‌أصیبعه، عیون الانباء فی طبقات الاطباء، قاهره، ۱۸۸۲/۱۲۹۹)، I، ۲۲۴؛ و یاقوت (کتاب‌نامبرده، IV، ۲۵۷) به غلط آن را به‌سنان‌بن ثابت بن قرة نسبت داده است.

چنان به‌نظر می‌رسد که کتاب دیگری به‌نام تاریخ جیل‌ودیلم بوده است که‌آن را برای فخرالدوله (فرمانروایی دری، ۸۷-۳۷۳/۹۸-۹۸۴) نوشته بوده‌اند رجوع کنید به عطاملك جوینی، تاریخ جهانگشا، چاپ میرزامحمد قزوینی (لیدن، بریل، ۱۹۳۷)، جزء III، ۱-۳۷۰ این‌کتاب اکنون به‌دست نمی‌آید.

۲۲ـ کتاب الامتاع والمؤانسه، چاپ احمد امین واحمدالزین (چاپ دوم، قاهره، مطبعهٔ لجنه، ۱۳۷۳/۱۹۵۳)، III، ۱۵۹؛ ونیزرجوع کنید به احمد امین، ظهرالاسلام (چاپ دوم، قاهره، ۱۹۵۷)، II، ص۲۰۲، ۲۶۶، ۲۶۷.

۲۳ـ کتاب‌نامبرده، II، ۸۶-۲۳، III، ۳.

۲۴ـ کتاب‌نامبرده، ۱۳۴.

۲۵ـ کتاب‌الیمینی، چاپ مملوك العلی و ا. شپرنگر(دهلی،۱۸۴۷)، ۱۳؛ همراه باشرح مسمی به‌نام فتح الوهبی (بولاق، ۱۲۸۶/۱۸۷۰)، جلد I، ۴۷، وبعد، ۱۰۶.

۲۶ـ تاریخ بیهقی، چاپ دکتر غنی ودکترفیاض (تهران، ۱۳۲۴ش)، ۳۸۰.

۲۷ـ ابن‌مسکویه، کتاب‌نامبرده III، ۲۳.

۲۸ـ رساله فی تفضیل الاتراك علی سائرالاجناد، چاپ‌عباس‌عزاوی وشرف‌الدین یلتکای (آنکارا، ۱۹۴۰)، مقدمه، ص۲۷ وبعد ونیز رجوع کنید به ابن‌خلکان، کتاب نامبرده، ترجمهٔ انگلیسی، کتاب فرانسهٔ فرهنگ شرح‌حالها تألیف دوسلان (پاریس ۷۱-۱۸۴۲)، III، ۲۶۱، ۲۶۲؛ حاجی خلیفه، کشف الظنون، چاپ شرف‌الدین یلتکای(استانبول۳-۱۹۴۱)، ۲۷۰، ۲۷۶، وعمادالحنبلی،کتاب نامبرده،

III، ۱۰٦ ؛ ابن اسفندیار، کتاب‌نامبرده ، I، ۱۳۹، ۳۰۰؛ و نیز رجوع کنید به کتاب انگلیسی ف روزنتال ، به‌نام تاریخی از تاریخنویسی‌اسلامی (لیدن - بریل ، ۱۹۵۲)، ۱۵۵، پاورقی شمارهٔ ۲

۲۹- عطا ملك جوینی (زمان شکوفایی حدود ۱۲۶۰/۶۵۸) آن را تاریخ تاجی نامیده است، کتاب نامبرده ، جزء III، ص ۲۱۶

۳۰- آثارالباقیه ، چاپ زاخاو (لایپزیك ۱۷۷۸)، ۳۸؛ و نیز رجوع شود به ادوارد براون ، کتاب‌نامبرده ، I، ۳۷۲ السخاوی در الاعلام (دمشق ، مطبعهٔ ترقی، ۱۹۳۱/۱۳۴۹)، ص ۹۶، آن را أخبارالدوله الدویهیه نامیده است

۳۱- کتاب‌نامبرده ، II، ۴۰۹

۳۲- الثعالبی، کتاب‌نامبرده ، II، ص ۲۶، ۲۷؛ یاقوت ، کتاب‌نامبرده ، I، ۳۲۵، ۳۳۰؛ رجوع شود به عطاملك جوینی، کتاب‌نامبرده ، جزء III، ص ۲۱۶، حاشیه‌های ۱ و ۲؛ کرنکوف ، کتاب نامبرده ، و نیز ابن‌خلکان ، کتاب‌نامبرده

۳۳- چاپ دهلی ، ۳۹، ۴۳؛ شرح، ا، ۱۰۵، ۱۱۳

۳۴- کتاب‌نامبرده

۳۵- کتاب‌نامبرده ، II، ۲۶

۳۶- به حاشیهٔ شمارهٔ ۲۱ رجوع شود

۳۷- کتاب‌نامبرده ، ۱۹۴، ۳۸۰

۳۸- کتاب‌نامبرده ، III، ۱۵۹ درگفتگویی با توحیدی، ابن سعدان‌وزیر (مقتول در ۹۸۶/۳۷۵) به این امر اشاره می‌کندکه درآن‌کتاب شرحی در بارهٔ ملاقات باعزالدوله نیافته است‌که درآن وسایل خنثی کردن تهدید رومیان مورد بحث قرارگرفته باشد رجوع‌کنید به ف روزنتال ، کتاب نامبرده ، ص ۴۶

۳۹- چاپ دهلی، ۱۳، ۳۹

۴۰- کتاب‌نامبرده ، همان محل ابن ماکولا در کتابش ، الاکمال ، همین شجرهٔ نسب را برای بویهیان آورده ، ولی از تاجی نامی نبرده ؛ رجوع‌کنید به نسخهٔ موزهٔ بریتانیا ، ورق ۵۳ ، که توسط دائرةالمعارف عثمانیه (حیدرآباد ، ۶۵-۱۹۶۲) در۴ جلد چاپ شده.

۴۱- نسخهٔ شمارهٔ ۲۶۳۸۶ عربی (بدون عنوان) ورق ۱۶ پ و بعد ، کتابخانهٔ مدرسهٔ مطالعات شرقی وافریقایی لندن .

۴۲- گوف خلافت‌عباسی ، VII، ص IV

۴۳- به پاورقی شمارهٔ ۲۹ مراجعه کنید

۴۴- ثعالبی (کتاب‌نامبرده ، II ص۹،۱۰) تنها در مورد تکین جامه‌دار، غلام ترك معزالدوله ، یك فقره ازتاجی نقل می‌کند ولی این فقره، ازآنجاکه تلخیص کنندهٔ نسخهٔ ملخص موجود علاقه‌ای، به آوردن این قبیل مطالب نداشته ،

در این نسخه نیامده است عوفی تاجی را مسمع داستانی مربوط به تسلط معز- الدولهٔ بویهی بردستگاه خلافت دانسته است رجوع کنید به مقدمهٔ محمد نظام- الدین برجوامع الحکایات و لوامع الروایات (لندن، لوزاك ، ۱۹۲۹)، ص ۴۴-۴۳

۴۵- با همهٔ کوششها نتوانسته‌ام هویت اورا تشخیص دهم

۴۶- اشاره‌ای از بیرونی دراین باره مهم به نظر می‌رسد ، چه وی نوشته‌است که ابومحمدالحسن بن علی‌بن نانه خلاصه‌ای در تاریخ آل بویه تألیف کرده است (کتاب نامبرده ، ص ۳۸ متن ص ۶-۴۵ ترجمه) ولی این مدرك برای آنکه گفته شود نسخهٔ مورد نظر همان کتاب ابن نانه است بسیار ضعیف است از این گذشته بیرونی به‌صورت خاصی ازعنوان کتاب ذکری نمی‌کند، وهیچ نسخهٔ دیگری از این کتاب ظاهراً درجایی وجود ندارد

۴۷- ثعالبی، کتاب نامبرده ، II، ۲۶ ؛ ابن العماد الحنبلی ، کتاب نامبرده ، II، ص ۱۰۶

۴۸- وی عملاً ازچهار قبیلهٔ اصلی نام برده است دوقبیلهٔ دیگری که نام آنهارا ذکر کرده ، جیلانداوند و حساوند است رجوع کنید به کتاب آلمانی نامنامهٔ ایرانی تألیف ف یوستی (ماربورگ، ۱۸۹۵)، ص 115

۴۹- ابن اسفندیار، کتاب نامبرده ، I، ص۲۳۵ وبعد، ترجمهٔ ادوارد براون (لیدن ، بریل ، ۱۹۰۵)، ص ۱۹۴ و بعد ، سیداحمد کسروی، شهریاران گمنام (تهران ، ۱۹۲۸)، I، ص ۲۹-۸۶ ، ۷۱، عطاملك جوینی ، کتاب نامبرده، III ، ۸-۳۰۷، ۴۰-۴۳۹، و حواشی ص ۳۸۳

۵۰- ابن اسفندیار، I، ۳۰۱-۲۹۹؛ ترجمهٔ انگلیسی براون ، ص۲۲۲، ۲۲۳؛ ابن مسکویه، کتاب نامبرده ، I، ۲۷۶

۵۱- ۱۴ - ب تا ۱۶- پ ازنسخه ، رجوع کنید به کسروی، کتاب نامبرده ، ص ۳۲، ابن اسفندیار ، کتاب نامبرده ، I، ۲۷۴، ۲۷۷، ترجمهٔ براون ، ۲۰۳ ، ۲۰۵، ۲۰۷ ابن مسکویه ، کتاب نامبرده ، I، ۷۶، ۱۶۱، و مینورسکی ، حکومت دیلمیان (به فرانسه)، انجمن مطالعات ایرانی ، شمارهٔ ۳ (پاریس ، ۱۹۳۲)، ص ۸ ، ص ۲۳ پاورقی شمارهٔ ۲۵ ، مقالهٔ دیلم در دایرةالمعارف اسلام (چاپ دوم ، لیدن ، بریل ، ۱۹۶۳)، دفتر۲۵، ص ۱۹۱؛ المرعشی، تاریخ طبرستان ورویان ومازندران ، چاپ ب دورن (سن پطرزبورغ، ۱۸۵۰)، ص ۳۰۷

۵۲- بیرونی(کتاب نامبرده، متن ، ص۳۸ ، ترجمه ، ص ۴۵)، ابن‌حسول (کتاب نامبرده) ، مورخی چون‌ابن خلدون (کتاب العبر چاپ بولاق ۱۲۸۴/ ۱۸۶۷، جلد چهارم ، ص۴۲۶) این شجره‌نسب را پرداخته وساختگی می‌داند

۵۳- ابن‌اسفندیار گاهی ازخوی شریر وطبیعت پست دیلمیان سخن گفته است رجوع کنید به کتاب نامبرده‌اش، ترجمهٔ براون ، ص۱۸۳ یکی ازبزرگان جرجان به نام اسحاق به شری نایب خاندان طاهر گفت دیلمیان مهمی مال به

دیلمیان مده ، که اگرچنین کنی به توحیات ورزند ، چنانکه با امیران ووزیران خود چنین کردند، چه هیچ کس ازایشان حروقاحت وستمگری ونحل ندیده‌است»، ص ۱۸۴.

۵۴- ابن مسکویه نیز برای عضدالدوله در مقدمهٔ تجارب الامم خویش که به او تقدیم کرد ، القاب مولانا الملك وسلطان آورده است رجوع کنید به چاپ عکسی این کتاب توسط لئون کائتانی (لیدن بریل ، ۱۹۰۹)، I، ص ۱-۲

۵۵- عطاملك جوینی، کتاب نامبرده رجوع کنید به حواشی عالمانهٔ مصحح کتاب ، جزء III، ص۹-۳۰۶ وهمهٔ ارجاعاتی که دراین مورد داده‌است. شوشتری، مجالس المؤمنین ، نسخهٔ خط مؤلف درموزهٔ بریتانیا به‌شمارهٔ ۲۳۵۴۱ ، مورخ لاهور ۱۰۱۶/۱۶۰۸ ، ورق ۵۶۴؛ خوانساری ، روضات الجنات (تهران ، ۱۳۰۷/ ۱۸۸۸)؛ سیداحمدی کسروی، کتاب نامبرده ، ص ۲۰ وبعد .

۵۶- نخستین عضو ومؤسس خاندان بویه ، بویه پسرفنا خسرو بوده‌است. رجوع کنید به شجرهٔ نسب آل بویه درکتاب مارکوارت ، ZDMG (۱۸۹۵) وبه کتاب معجم الانساب زامباور (به فرانسه ، هانوور ، ۱۹۲۷) ، جدول باعلامت Q .

۵۷- پسر داعی علویه مسکویه ، کتاب نامبرده، II، درجندجا؛ ثعالبی، نشوار المحاضره ، چاپ مرگولیوث (لندن ، انجمن آسیایی ، ۱۹۲۱) ، ۴۰، در مورد ائمهٔ علوی طبرستان به‌صورت کلی؛ همچنین به تاریخ رویان تألیف اولیاءالله چاپ عباس خلیلی (تهران ، چاپخانهٔ اقدام ، ۱۲۸۲ه [؟]) مراجعه کنید

۵۸ - تفاصیل کارها و تاریخ حیات قهرمانانی از دیلم و جیل را همچون شیراج بن لیلی، اسفار بن شیرویه، ماکان بن کاکی ، حسن بن فیروزان ، مرداویج- ابن زیار ودیگران آورده است

۵۹- نسخهٔ خطی، ۱۲- ر و ۱۳- پ ابن اسفندیار ، کتاب نامبرده ،I، ص ۳۰۰ و بعد ، ترجمهٔ انگلیسی براون ، ص ۳-۲۲۲ مقایسهٔ این متن با تاریخ مذکور نشان می‌دهد که ابن اسفندیار برای نوشتن تاریخ طبرستان خود از تاجی بسیار بیش از آن استفاده برده است که به آن اشاره کرده تنها یك جا نوشته که به تاجی مرهون است

۶۰- شاید این قدیمیترین اثر تاریخی باشد که در آن از فعالیتهای ائمهٔ علوی ولایات ساحل خزر ایران، یعنی طبرستان وجیلان وآمل وجرجان ورویان ومازندران وغیره سخن گفته شده

۶۱- رجوع کنید به مقالهٔ عضدالدوله به‌قلم ه بوون دردایرة‌المعارف‌اسلام (چاپ دوم ، ۱۹۶۹)، ص۲۱۱، ۲۱۲؛ ابن مسکویه، کتاب نامبرده ،II، ص۴۰۷. یکی ازفرمانروایان این سلسله ، معزالدوله ، خواستار آن شد که پیمان اتحادی مؤکد با سوگند با محمد بن یحیای زیدی علوی منعقد کند ؛ ابن‌الاثیر ، جلد VI،

۳۱۵ به نقل محمود عناوی الزهیری در الادب فی ظل بنی بویه (قاهره ۱۹۴۹) ، ص ۱۷۰؛ وی همچنین رسم لعنت کردن معاویه را در منابر مساجد بغداد رایج کرد (ابن الأثیر، کتاب نامبرده، VIII ، ص۴) و روز دهم محرم را روز سوگواری ملی بر فاجعهٔ کربلا قرارداد (الذهبی، تاریخ الاسلام ، نسخهٔ شمارهٔ ۱۵۸۱ عربی پاریس ، جلد VI، ورق B۳۲۴) ؛ و نیز نسخهٔ موزهٔ بریتانیا ، شمارهٔ ۴۸ شرقی، ورق A۳۸ ؛ ابن الأثیر ، کتاب نامبرده ، VII ، ص ۷، الجوزی، المنتظم ، VII ، ص۱۵ از این گذشته وی روز هجدهم ذوالحجه را عید عمومی برای غدیرخم قرارداد ، رجوع کنید به الزهیری ، کتاب نامبرده

۶۲- وی مکاتبات ادبی و تبادل هدایا با صاحب بن عباد (وفات ۳۸۵/ ۹۹۵)، وشریف الرضی شاعر (وفات ۴۰۶/ ۱۰۱۶) داشت یاقوت، کتاب نامبرده، I ، ۳۲۵ ، ۳۳۷، ثعالبی کتاب نامبرده شریف رضی درمرگ وی دومرثیه سرود که بسیار رایج شد رجوع کنید به ثعالبی کتاب نامبرده ، II، ص ۶-۸۱

۶۳ ـ الرودراوری ، کسوف خلافت عباسی ، متن III، ص ۲۳، ترجمه VI ، ص ۱۶، ۱۷ ، حاجی خلیفه، کشف الظنون ، چاپ گ فلوگل، شمارهٔ ۲۰۶۱، II، ص ۹۴، ابن القفطی، کتاب نامبرده ، ص ۷۶، عتبی، کتاب نامبرده ، چاپ دهلی ، ص ۱۳. شرح، ص ۴۷، ف روزنتال (کتاب نامبرده ، ص ۱۵۵) و ادوارد براون (تاریخ ادبی ایران، I، ص ۷۳-۳۷۲) با این نظر موافقت دارند، ولی کرنکوف (دائرة المعارف اسلام ، IV، ص ۲۰) چنین عقیده دارد که « گرچه تأثیر ایرانی در رواج طرز انشای او قابل توجه است ،این انشا ارسجع عاری است ، ودر مقایسه با نمونه‌های متأخرین وی روشنتر است

۶۴- ابن خلکان (کتاب نامبرده ، I، ۲۲) از نظم و نثر اوهردوستایش می‌کند وآنها رازیبا می‌داند بسیاری از اشعاراورا که به‌مناسبتهای مختلف‌سروده ، ثعالبی و یاقوت ثبت کرده‌اند بعضی از اشعار او را ف ولف منتشر کرده است (در Carminum Abu - l-Faragu Babbaghal specimen ، لایپزیك، ۱۸۳۴) دوازده منظومهٔ وی را مجلهٔ آلمانی هرمشرورمس ، جلد III ، دفتر I، ص ۷۶-۶۴ انتشار داده است

۶۵- این مقاله اکنون به عنوان مقدمهٔ ابتدایی تقدیم شده است

عبدالحمید ملک‌الکلامی

دکتر ملقب به امیرالکتاب ومتخلص به شرقی، فرزند عبدالمجید ملک‌الکلام کردستانی متخلص به مجدی . به سال ۱۳۰۲ قمری درسنندج، چشم به جهان گشود و از زمان کودکی تا اوان جوانی درهمان جا به کسب علوم و کمالات وهنر پرداخت و با پدرخود سفری به حجاز کرد و مراسم حج به جای آورد.

هنگامی که ابوالقاسم خان قراگزلو ناصرالملک به ایالت کردستان رفت، میرزاسلمان فراهانی بنان‌السلطنه (که در زمرهٔ شکسته نویسان از وی یاد خواهد شد) را به پیشکاری ایالت کردستان، همراه برد . بنان‌السلطنه در کرسی ایالت با ملک‌الکلام که سخندانی دانشمند بود، محشور ومصاحب بود وامیرالکتاب فرزندوی درعنفوان جوانی می‌زیست معاشرت ومصاحبت بنان‌السلطنه باملک‌الکلام، موجب شد که به استعداد ذاتی وذوق ادبی وهنری امیرالکتاب پی برد، تا آنجا که شایستگی اورادرمحضر ناصرالملک بازگو کرد ووالی، امیرالکتاب‌را به دارالایاله خواند واورا تشویق بسیار کرد و بنواخت و دردستگاه ایالتی به‌کار بگماشت.

چون وزارت مالیه به ناصرالملک تفویض‌شد و به تهران آمد، بنان‌السلطنه نیز همراه‌ودروزارت مالیه همکاراو بودوپس‌از اندک‌زمانی امیرالکتاب را به تهران خواندواورادر دفتر استیفای وزارت مالیه به‌کار گماشت .

درفاصلهٔ ورود ناصرالملک ورسیدن امیرالکتاب به‌تهران، بنان‌السلطنه باملک‌الکلام مکاتبه داشت و چندین نامهٔ دوستانه به خط زیبا و انشای شیوای ملک‌الکلام که خطاب به بنان‌السلطنه نوشته، نزد من است که در همهٔ آنها از امیرالکتاب یادکرده و«سلام مخلصانه» اورا ابلاغ کرده است .

پس از درگذشت عضدالملک که ناصرالملک به نیابت سلطنت احمد شاه قاجارمنصوب شد ، امیرالکتاب همچنان دروزارت مالیه اشتغال داشت تا به‌سال ۱۳۰۷ به دفتر ریاست وزراء انتقال یافت و معززاً با سمت منشی نخست وزیر به انجام خدمت مشغول بود ، تا به سال ۱۳۲۸ شمسی ازخدمت متقاعد شد .

چون به سال ۱۳۲۲ شمسی به استدعا و کوشش‌شادروان ذکاءالملک فروغی نخست‌وزیروقت ، فرمان رضا شاه فقید برای انتقال قسمتی‌از کتابهای کتابخانهٔ سلطنتی به‌کتابخانهٔ ملی ، صادر گردید ، برای تفکیک کتابهای کتابخانه ، که مدتها متروك مانده بود، انجمنی‌از نمایندگان‌دستگاههای صلاحیت‌دار، تشکیل

شد. این نمایندگان عبارت بودند از: مرحوم حسین سمیعی ادیب السلطنه و آقای سید یوسف شکرائی، از وزارت دربار شاهنشاهی؛ مرحوم عبدالحسین هژیر، از وزارت دارایی؛ مرحوم محمد قانع بصیری، نصیرالسلطان و ابراهیم توفیقی؛ صدیق همایون، از بیوتات سلطنتی؛ و نگارنده که در آن زمان مدیر کتابخانهٔ ملی بودم، از وزارت فرهنگ، و مرحوم امیرالکتاب، از طرف نخست وزیری؛ در این انجمن شرکت داشت. در این اجتماعات بود که من از نزدیک با امیرالکتاب آشنا شدم و مدت سه سال، هرهفته دو روز وهرروز سه ساعت، که به کار تفتیش و تفکیک کتابها سرگرم بودیم، او به انتساب من به بیان السلطنه و من به کیفیت اخلاقی و علمی و ادبی و هنری او آشنا شدیم و رشتهٔ دوستی ما که پیوند خانوادگی نیز داشت، روز بروز استوارترشد وازاین موهبت تا دو روز پیش ازمرگ وی، برخوردار بودم و بارها من به خانهٔ وی رفتم و او به خانهٔ من و کتابخانهٔ ملی آمد و من از محضر پر برکت وی، بهره‌ها برداشتم و فایده‌ها اندوختم.

امیرالکتاب راآن‌چنانکه من‌شناختم، مسلمانی بود پاک اعتقاد، مذهب تسنن ملایمی داشت و به صوفیگری تمایلی نداشت، به لغت عربی مسلط بود شاید حافظ تمام قرآن بود و آن اندازه حدیث و خبر از برداشت که کمتر کسی‌را دست می‌دهد. به مطالب بسیاری ازتواریخ متداول آشنا بود درشقوق ادبیات و زبان فارسی‌استاد و منشی زبردست بود و نثری شیوا داشت و شعررا خوب می‌شناخت و آن را خوش می‌خواند و نیك می گفت. ازشاعران فارسی زبان، به عبدالرحمن جامی معتقد بود و اشعار امیر خسرو دهلوی و فیضی دکنی وبیدل را بسیار محفوظ بود و می‌خواند. بهترین مضامین شعرشاعران فارسی و تازی زبان را ازبرداشت. به سبك هندی متمایل بود.

خوش‌محضر ونکته سنج بود و حافظه‌ای بسیار نیرومند داشت، چنانکه مکرر دیدیم قصایدی راکه بیش از یك‌صدبیت داشت، بدون تأمل، بدسال‌هم می‌خواند. و غالباً برای هر نکته‌ای بیتی یا ابیاتی شاهد می‌آورد و آن مایه ضروب امثال ازبرداشت که در مدت پانزده سال به یاد ندارم که یك مثال‌رادو بارآورده یا یك شعررا دوبارخوانده باشد.

ازهنرهای دستی، نقاشی‌آب رنگ راخوب می کرد، ازنقاری وحکاکی بهرهٔ تمام داشت وبعضی‌سکه هاکه در دورهٔ او درضرابخانهٔ دولتی ضرب شد، سرسکهٔ آنها را او،کنده‌بود. مرکب می‌ساخت؛ کاغذ راخوب رنگ و آهار و مهره می کرد.

به‌نگاهداری انواع گل، علاقه داشت و نژادهای تازه در بعضی گلها آورده بود. به‌پرندگان‌خوانندهٔ انس‌داشت و بسیاری‌از آنها را گردآورده بود. زندگانی سادهٔ بی‌تکلف داشت و باهمهٔ علاقه‌ای که به‌کتاب و نسخه های خطی و آثار هنری وخطوط خوشنویسان داشت، درحفظ آنها نمی‌کوشید.

بذال وسخی‌الطبع بود و درآخرعمر ازعلایق دنیاوی گریزان شده بود و نسخه‌های خطی ومجموعهٔ خطوط خوش را که یك عمر برای جمع‌آوری آنها رنج برده بود ، پیوسته می‌خواست ازخود دور کند ازجملهٔ خطوط خوش وی یك مرقع به خط میرعماد بود ، که نظیر آن راکمتر دیده‌ام برای اینکه‌آن را ازسر باز کند ، مرقع‌را برای فروش، به یکی از رجال معروف عصر عرضه کرد وچون بهایی که برای‌آن به او پیشنهاد شد ، مطابق طبع بلندش نبود ، به‌بهای آن راگرفت و به مرقع را بازپس یك نسخه دیوان حافظ به خط عبدالرحیم ، باتاریخ کتابت ۸۶۲ را به من‌نشان داد ، چون دریافت که من طالب نگاهداری آنم ، نزد من گذاشت وتاآخرعمر، هربارخواستم که نسخه را بازپس بدهم یا چیزی به‌هدیه به جای‌آن، بپذیرفت .

تسلط وی درکتابت خطوط متنوع به‌آن درجه‌بود که درنیم قرن اخیر، خوشنویسی به جامعیت‌او نیامده‌است . نسخ وریحان و رقاع و نستعلیق و شکسته تعلیق وشکسته نستعلیق را. شیوامی‌نوشت و در خط ثلث باید وی را در ردیف بزرگترین استادان گذاشت .

در کتیبه‌نگاری، کمتر کسی ازاستادان چهارقرن اخیر، مانند وی آمده است خطوط تفننی مانندکوفی تزیینی وثلث توأمان و توقیع و طغرایی را با مهارت می‌نگاشت درچنددقیقه نام‌مرا به طغرایی‌نوشت (و به‌یادگار به من داد) که نظیر آن را حتی‌ازآثار خوشنویسان ترك که دراین خــط تخصص دارند ، کمتر دیده‌ام

روزی گفتگواز کیفیت تعلیم خط میان او و من‌بود، گفت خط شکسته را سردست وایستاده، می‌توان‌نوشت ؟ وازمن‌قلم‌نی ومرکبْ گرفت وایستاده‌سطری نوشت که شکسته‌نویسان دیگر، نشسته و روی زانو ، بادقت، آن چنان نتوانند نوشت .

درخط‌شناسی درزمان خود بی‌همتا بود ودرتعلیم خط استاد؛ دورهٔ رسم ـ المشق وی که به چاپ آن شروع کرده بود ، بااینکه ازبهترین رسم‌المشق ها

بود ؛ چون مقامات اطباعات از آن استقبال نکردند و جزریان مادی چیزی نصیب او نشد ، دلسرد ومأیوس ازطبع آن سرباز زد

خط ستعلیق‌را بسیار با نمك و باحال می نوشت وتنها او را می‌شناسم که شیوهٔ شیرین میرزامحمد حسین کاتب‌السلطان شیرازی راپیروی کرده وازعهدهٔ ضبط ونقل‌آن برآمده است

ازآثارشیوای جاویدان او ، کتیبه های متعددی است که برپیشانی امکنه وابنیهٔ چهل‌سالهٔ اخیرمی‌درخشد وازآن جمله‌است کتیبهٔ ثلث دودانگ گلوگاه سر درموزهٔ ایران باستان وپیشانی کتابخانهٔ ملی ودارالفنون و غیره درتهران وکتیبهٔ آرامگاه حافظ درشیراز وابنیهٔ جدید فرهنگی تبریز و دیگر شهرهای ایران ، که دردورهٔ پادشاهی رضاشاه کبیر برپاشده است

آخرین اثر بی‌نظیروی ، کتیبهٔ جلی ثلثی‌است‌که برای آرامگاه رضاشاه فقید شروع به نگاشتن کرد ونمی‌دانم که آن کار به کجا انجامید

درآخرین سال زندگیش بدبینی‌شدیدی بهانبنای روزگارپیدا کرد وهمین زمان‌بود که روزی به من گفت که نگارش‌کتیبهٔ آرامگاه را ازمن خواسته‌اند ، ولی‌من خود راآمادهٔ این خدمت‌نمی‌بینم من‌برای اینکه یکی‌دیگر ازبهترین نمونه های‌آثارهنری اوبجای ماند، هرچه توانستم‌به‌تمنی واستدعا اورا بهانجام آن تشویق کردم پس‌ازشش‌ماه، روزی‌به من گفت که من‌نوشتن کتیبه را به‌عهده گرفتم ، ولی برای سورن زدن ، کمکی نداشتم و ناگزیر خود به این‌کار نیز پرداختم واکنون دیگرچشمم کارنمی کند وکارنیمه مانده‌است . چند روز بعد به کتابخانهٔ ملی‌بردمن‌آمد، یأس ودل‌سردی وناتوانی راکه درچشمان بی‌فروغش دیدم ، اشك به‌چشمانم‌آورد . دوروزبعد ، خبرجان گدازمرگ وی راشنیدم.

آیااین رادمرد دانشمند هنرمند نازكدل ، ازاندوه تسلیم مرگ شد ؟!..

درمجلس فاتحهٔ وی ، چون خادم یك پاره ازقرآن مجید به دستم داد ، پیش ازآنکه جزوه رابازکنم، لحظه‌ای آن‌را بدست گرفتم وچشم بهم‌نهاده و هیئت‌نجیب ومعصوم امیررا به‌پیش دیدهٔ جان‌آوردم وپس‌آنگاه به تلاوت کلام‌الله پرداختم. جزوه ازسورهٔ ابراهیم شروع‌می‌شد وبااین‌آیت «الر، کتاب انزلناه الیك لتخرج‌الناس من‌الظلمات الی‌النور باذن ربهم‌الی‌صراط العزیز‌الحمید.»

امیرالکتاب شب چهارم مهرماه ۱۳۲۸ مطابق با سوم ذی حجة‌الحرام ۱۳۶۸ قمری چشم‌ازاین جهان‌فروبست ونقاب خاك به رخ کشید

نظر آزمایی

محیط وروح علمی راچگونه باید بوجود آورد؟

انتشار کتاب « وضع و شرایط روح علمی » تألیف فوراستیه که به ترجمهٔ مترجم دکتر علی‌محمد کاردان نشر شده است حکایت از آن دارد که ما ایرانیان و بخصوص دانشمندان باید توجهی خاص به محیط و روح علمی پیدا کنیم تا در جهان کنونی بتوانیم با پیشرفت علم همگام وهم‌آهنگ بشویم و از تحقیق وتتبع علمی بهره برگیریم
مقدمه‌ای که دکتر احسان نراقی براین کتاب نوشته است دیدکلی و بحث روشنی را دراین زمینه دربردارد وما آن را به‌عنوان‌طرح نظرآزمایی درمجله درج‌می‌کنیم و ازشمارهٔ بعدآراء اصحاب‌نظر و بصیرت را به چاپ خواهیم رساند

دکتر

بسیاری از ما علم جدید را ندانسته ستایش می‌کنیم و به پیشرفتهای آن می‌نازیم و توجه نمی‌کنیم که ریزه‌خوار خوان دانشمندان غربی هستیم و هنوز به روح‌تحقیقات آنها پی‌نبرده‌ایم. سخن برسراین نیست که با بی‌اعتنائی به‌علم مغرب زمین‌کارپژوهش‌علمی‌را از نوآغاز کنیم، این‌کار نه ممکن است نه‌مطلوب، مهم‌آن است که روح علمی‌پیدا کنیم واین روح‌را درهمه‌جا شیوع دهیم‌واذهان‌را متوجه آن سازیم. امروز بسیاری ازملل را می‌شناسیم که روش علمی مغرب‌زمین‌را سرمشق قرارداده‌اند، اما به تقلید اکتفا نکرده بلکه درکار علم ابتکار به خرج داده و به پیشرفتهائی نایل شده وحالادیگر چشم به دست ودهان‌غرب ندوخته‌اند و در عین‌حال‌که خود در پیشرفت علم سهمی دارند از پیشرفتهای علمی‌که درجهان می‌شود فایده می‌برند.

اما ملل و اقوامی‌که با رکود فکری و علمی راه سهل وآسان و بالطبع وسوسه‌انگیز استفاده ازکوششهای علمی دیگران را درپیش می‌گیرند ـ اگر بتوان پیشرفتی برای آنها قائل شد ـ پیشرفتشان ظاهری و سطحی است ما امروز در وضع‌خاصی قرارگرفته‌ایم‌که یا باید به تقلید تکنیک‌های‌مغرب‌زمین بپردازیم وکاری به فهم عمیق‌آنها نداشته باشیم و فقط ناظر به نتایج‌آنی‌باشیم که دراین‌صورت همواره عملهٔ بی ابتکار فنون مغرب خواهیم بود و آیندهٔ ما همواره تحت‌الشعاع تقدیر تاریخی غرب بار خواهد ماند، یا اینکه درصدد تحصیل صحیح روح علمی غرب برآییم و این روح را از آن خود کنیم و در عین‌حال که‌علم‌را ازهرجا که باشد می گیریم ومی‌آموزیم به‌تقلیدصرف نپردازیم و خود را در پیشبرد علم سهیم سازیم و بدین‌طریق خود نیز در تقدیر تاریخی

آیندهٔ خود مدخلیت حدی پیدا کنیم و منشأ اثر قرار گیریم و بدین‌سان شخصیت فرهنگی خودمان را چنانکه باید شکوفان سازیم.

ولی اگر بعضی از عوامل روحی و اجتماعی ما را از این راه دور می‌کند در عوض امکانهای مادی فراوان این امید را در ما تقویت می‌کند که اگر عزم جزم کنیم و به علم آنچنانکه باید بپردازیم و کار پژوهش علمی را مبتذل و ساده نگیریم می‌توانیم بر آن مشکلات غالب آییم. مراکز علمی که تا امروز در کشور ما به وجود آمده به صورت واحدهای پراکنده‌ای است که هریك بیخبر از کار دیگران به راه خود می‌روند و از آنجا که هیچ رابطه‌ای میان آنها وجود ندارد به هیچ‌نظر و رأی جامعی نمی‌توانند برسند و بالطبع ارزش کارهای آنها هم کم است. مضافاً به اینکه جامعه نیز مقام پژوهنده و عالم را به رسمیت نمی‌شناسد و ظاهراً ارزشهای اداری‌هنوز در رأس بقیهٔ ارزشها قرار دارد و همین امر بوروکراسی مبتذل رایج را راسخ‌تر می‌کند و حال آنکه اگر روح علمی به وجود آید دیگر تشتت افکار و هرج و مرجی که در کارهای علمی و فکری وجود دارد از میان می‌رود و هرکس به هوای دل خویش راهی را در پیش نمی‌گیرد و حتی نظامی در سازمانهای اجتماعی و اداری به وجود می‌آید و تصمیمات متناقض جای خود را به رای‌ها و نظرهای سنجیده می‌دهد. البته این نظرها نمی‌توانند صرفاً متکی بر علم باشد ولیکن به روح علمی احتیاج دارد. به عبارت دیگر روح علمی شرطی لازم است هرچند کافی نباشد.

اگر سنجش دقیقی از تعلیم علوم و نحوهٔ تتبع و تحقیق در کشور ما به عمل آید، به خوبی به این نکته پی‌خواهیم برد که همهٔ ما در دوقطب افراط و تفریط قرار گرفته‌ایم، یا در بعضی از شعب علوم و معارف مانند ادبیات و تاریخ و فلسفه اموری بیشتر مورد اشتغال فکری ما قرار می‌گیرد که چون درست بنگریم میان آنها و مقتضیات و حوایج زمان نه تنها مناسبتی وجود ندارد بلکه احیاناً تضاد صریحی نیز موجود می‌باشد و یا در علم تدقیقی که از غربی‌ها اخذ کرده‌ایم چنان محدود نتایج عملی و به‌کار بردن آنها شده‌ایم که از هرگونه فعالیت فکری و نظری بازمانده‌ایم. درحالی که سیر علوم به خوبی نشان می‌دهد که ابداعات و کشفیات در امور تجربی صرف نیز بدون در دست داشتن یك دستگاه نظری و توجه به اصول و نظریه‌ها ممکن نبوده است. در اینجاست که برخلاف تصور عده‌ای که گمان می‌کنند توسعهٔ صنعت و رشد اقتصادی محتاج به فلسفه و

تفکرات اصولی نیست باید متذکر بود که رشد واقعی درحقیقت رشد مادی توأم با سیر و پیشرفت معنوی است. ما که ناگهان درخیلی از امور شیوه‌های سابق زندگی‌خودرا ترك می‌کنیم و به اتخاذ شیوه‌های‌جدیدی می‌پردازیم باید به‌جهت ومرجع وجودی این شیوه‌ها وقوف حاصل‌کنیم و این‌کار از عهدهٔ فلسفه وفلسفهٔ علوم برمی‌آید ، و این درسی‌است‌که اقتباس موفقیت‌آمیز علم اروپائی‌درامریکا وژاپن و شوروی به ما می‌دهد ، زیرا این سه‌کشورکه هریك درمراحل‌مختلف متوجه علوم غربی شدند راه و روشی را برای اقتباس برگزیدندکه هم متوجه نظر بود وهم ناظر به‌عمل به قسمی که پس از چندی توانستندکه خود اصالتاً به‌کار علمی پردازند ، و این نکته قابل انکار نیست ، ولی راهی جز این‌درپیش نداریم وخوشبختانه امکانات فراهم است ، فقط باید با دوراندیشی این‌امکانات را به‌کار برد .

اما در پاسخ بدبینان‌که ممکن است برخی از عوارض عمالگیر علم را دلیل بر بیحاصلی و بیهودگی آن بپندارند ، می‌توان گفت‌که همین‌عدم توازن و تناسب میان نظر و میان قلمروهای سه‌گانهٔ هنر وفلسفه و علم بدون‌شك عامل اصلی در استفادهٔ نامطلوب از علم بوده است اگر بعضی از نتایج علم برای بشر خالی از وخامت نبوده ، این امر نمی‌تواند موجب شودکه ما نفس علم و خاصه روح علمی را یکسره محکوم کنیم . زیرا آنچه قطعی وحتمی است این است‌که ما امروزدرراهی قرارگرفته‌ایم‌که برای تأمین حوایج اساسی زندگی خود چاره‌ای جز توسل به علم نداریم و اگر نخواهیم با سهل‌انگاری وفرارار انضباط به علم بنگریم و روحیهٔ متناسب با آن را ایجاد نکنیم حتی ازآن دسته از مواهب مسلم علم‌که غربی‌ها به‌آن دسترسی پیداکرده‌اند محروم‌خواهیم‌ماند یعنی مواهبی که به صورت نجات از انقیاد طبیعت و تحصیل آزادی‌های بیشتر برای بشر تحقق یافته است .

انتقاد کتاب

سفرنامهٔ طوالش از ابوالنصر میرزا حسام‌السلطنه ـ مقدمه از ابراهیم صفائی ۴۶ صفحه، وزیری کوچک ـ چاپ شرق بهمن، ۱۳۴۶.

دکتر منوچهر ستوده

این رساله از گزارشهای جغرافیایی دورهٔ ناصری است که نظیر آن زیاد است

ناصرالدین‌شاه پیش از تاریخ سیزدهم شهر جمادی‌الاولی ۱۳۰۸ که تاریخ تألیف رساله‌است، حسام‌السلطنه را مأمور مطالعه و رسیدگی به امور منطقهٔ طالش‌نشین ایران کرده است. نامبرده که از سال ۱۳۰۵ - ۱۳۰۸ حاکم گیلان بوده تا رودخانهٔ کرگان رود رفته و دیده‌ها و شنیده‌ها را نوشته و اختلافات محلی را رفع کرده است. حسام السلطنه در نامه‌ای که مقدمهٔ کتاب است از شاه خواسته است که این کتاب‌را درمحلسی که خارجی‌باشد نخوانند و نمی‌دانسته که قبل‌از او James B Fraser در دسامبرسال ۱۸۲۱ یعنی ۱۲۳۷ هجری و Keith E Abbott درسال ۱۸۴۳ یعنی ۱۲۵۹ هجری و دیگران نظیر Haentsche قبل از او این منطقه‌را دیده و خیلی بهتر از او وصف‌کرده‌اند. Abbott کار دقت را به‌جایی رسانده‌که قدمهای اسب خودرا حین طی کردن عرض رودخانه‌ها شمرده و ثبت‌کرده است.

میان گزارشهای جغرافیایی دوران ناصری، شاید این رساله ازنظرمطالب جغرافیایی و تاریخی و شرح اوضاع اجتماعی از همه ضعیف‌تر است و حواشی مصحح‌هم جز در یکی دومورد مطلبی را روشن نکرده و گرهی‌را نگشوده است.

مولف از رشت به کسما، جمعه بازار، مناره بازار، گسکر، ماسال، شاندرمن، طالشدولاب، اسالم، کرگان رود رفته است و دربازگشت ازطالشدولاب به انزلی (= بندرپهلوی) و پیربازار و شهر رشت آمده است. از پل پرده سر که از بناهای شاه عباس است و منارهٔ نزدیک‌آن و یکی‌دوخانهٔ خان‌نشین نام‌برده اما هیچگونه شرحی دربارهٔ آنها ننوشته است. فقط ارتفاع و محیط دایرهٔ منارورا اندازه‌گیری‌کرده است. از بازارهای محلی و امتعهٔ آنها، یا دیمهای سر راه و وضع آبادانی آنها و جمعیت و لباس وآداب‌که در این نوع سفرنامه‌ها هست، در این رساله نیست. از جور و ظلم یکی دوتن از حکام محلی و خانه ساختن شیلات درساحل و خانواده‌ای روسی را درآنجا نشاندن، شرحی نوشته، و از اینکه یك خانوادهٔ روسی درکنار ساحل سکنی دارد و ممکن است باکشتیهای روسی ارتباط داشته باشد، بسیار ترسیده است.

ملاحظاتی که در بارهٔ مطالب این رساله به نظر رسید ازاین‌قراراست ۰

ص ۱۴- گار رودبار به جای گار وودیار.

ص ۱۶ - به رودخانهٔ پرده سر که معروف به مناره بازار است رسیدیم. معلومات جغرافیایی شاهزاده بسیار نارساست اولاً نمی‌دانسته که پرده‌سر درلهجهٔ گیلکی به معنی سرپل‌است. ثانیاً مناره بازار اسم رودخانه نیست. آبی که اززیر پل‌عظیم‌شاه عباسی‌پرده سرمی گذرد، آب سه رودخانهٔ تنیان وسیاوه رود وپلنگ‌رود است که کمی بالاتر از پل، این سه رودخانه تشکیل یك رودخانه‌را می‌دهند.

ص۱۶- چهل گوش به جای چهل کوش

ص۱۷ وتمام موارد دیگر گسکر به جای کسکر.

ص ۱۷- مصب این رودخانه از ییلاقات ماسال و شاندرمن است. شاهزاده معنی مصب را نیز نمی‌دانسته و به جای سرچشمه به‌کاربرده است

ص ۱۸ و ۳۰- خدمتگزاری به جای خدمتگذاری.

ص ۱۹ سطر یك - کلمه شاندرمن به جای هر دوکلمهٔ گسکر. زیرا مؤلف در ص ۱۷ از خاك گسکر گذشته و در ص ۱۸ بعد ازصرف ناهار به محل‌شاندرمن که دوم ملوك طوالش است روانه شده و درص ۱۹ دو باره به‌گسکر رسیده است. گویی شاهزاده میان گسکر و شاندرمن فرقی قائل نبوده است

ص ۲۱ - بیتم به جای یتم.

ص ۲۲ - رودخانهٔ چاف رود که در ص ۴۵ هاف رود چاپ شده است باید همان رودخانهٔ چاپ سرا یا چاپ رود امروزی باشدکه درقسمت سفلی به نام شیل خوانده می‌شود وبا سه شاخهٔ شیله سر، کچلك (به‌کسر کاف و لام) و صاف‌خاله بسه مرداب انزلی می‌ریزد.

ص ۲۶ وموارد دیگر گرگان رودبه جای گرگان رود.

ص ۲۶- دیگ‌سرا به جای دیك‌سرا

ص ۲۸- ولیجان به جای دلیجان.

ص ۲۸ - در بارهٔ به جای درمادهٔ.

ص ۲۹- شاید «شال امیری» به جای شال ایرانی صحیح باشد.

ص ۳۲- به جای کلمهٔ ناخوانا «لیق» یا «گالی» بوده است

ص ۳۲- خلفارود به جای خلکارود.

ص ۳۲ـ رودخانهٔ تکی به جای رودخانهٔ مکی .

ص ۳۷ ـ حطبه سرا که محاذی آستاراست از حطبه‌سرا تا آستارا درست ۴۴ کیلومتر است و راه آن از دهکده‌های کشلی ، نصرت‌آباد ، ریگه ، حریق ، چوبر ، لمیر ، ویرمه ، چلیوند ، لوندویل وسیبلی‌می گذرد گویا شاهزاده،معنی کلمهٔ محاذی را درست نمی‌دانسته است

ص ۴۰ ـ محل رودخانـهٔ رودسر معلوم نشد . قبل از دهکـدهٔ کپورچال رودخانه‌ای‌کوچك به نام ملارود است شاید منظور مؤلف این رودخانه باشد .

ص ۴۲ـ نطمیه و ملدیه به جای نطمیهٔ ملدیه

ص ۴۵ـ گاره رودبار به جای‌کاره رودبار

ص ۴۵ـ جالکائی به جای جالکاتی .

ص ۴۵ـ جاف رود به جای هاف‌رود

ص ۴۵ـ دیگه‌سرا به جای دیگی‌سرا

ص ۴۶ ـ تکی به جای مکی

غلطهای چاپی دیگری در متن بود که از آنها صرف‌نظر کردیم .

● ●

تفسیر سورهٔ یوسف یا «الستین الجامع للطائف البساتین» به اهتمام محمد روشن از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۲۴+۷۲۳ ص (وزیری)

تقی بینش

سرگذشت یوسف غیر از قرآن در کتابهای مذهبی دیگرهم آمده است اما باآنچه درقرآن وکتابهای تفسیرهست فرق دارد اسم برادران یوسف (که مسلم به مرورزمان تحریف شده) و کیفیت حوادث و مخصوصاً جزئیات داستان مثل هم نیست وچنانچه درفرصت مناسب باهم مطابقه شود ممکن‌است نتایج سودمند ومهمی داشته باشد (آقای دکترحیام‌پورتاا ندازه‌ای بحث‌کرده‌اند و برای مقایسهٔ قصهٔ‌یوسف قرآن باتورات چند مأخذ نشان داده‌اند از قبیل دائرةالمعـارف اسلام وکتاب گایکروگرونباوم رك نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریزسال ۱۰) ازطرف‌دیگر چون این نوع داستانها به دوره های نزدیك به تاریخ Préhistorique مربوط می‌شود ومقصود ازذکر آنها در کتابهای مذهبی‌تنبیه وارشاد مردم‌است، به‌بیان‌وقایع دقیق تاریخی، معمولاً به‌صورت تاریك ومبهم یاموجز ومفشرده نقل‌شده‌است .

داستان یوسف درچندفصل از سفر پیدایش عهد عتیق از کتاب مقدس ذکر

شده است واگرچه نمی‌توان از اصالت متن و ترجمهٔ فارسی‌آن زیاد مطمئن بود ممکن است از این نکته که فرعون به‌پاس خدمتهای صادقانهٔ یوسف دستورداد دختر فوطی‌فارع کاهن شهر اون را به اوبدهند (کتاب مقدس ، ترجمهٔ فارسی چاپ لندن ۱۹۴۷ سفر۴۲ ص ۶۵) حدود تقریبی زمان‌یوسف رامی‌توان حدس‌زد .

رع Rê رب‌النوع خورشید یکی ازخدایان قدیمی ومهم مصربوده است . دردوران سلسله‌های سوم تاپنجم پادشاهان مصر که به نام امپراطوری قدیم مشهور است (از ۲۷۷۸ تا ۲۴۲۳ ق م) شهر هلیوپولیس (Heliopolis) مرکز اصلی و مهم پرستش رع بشمار می‌رفته‌است مصریهاهم مانند بسیاری ازملل‌باستانی خیلی زود به‌آیین مهرپرستی گرویده ومعابد بزرگی برای پرستش‌آن داشته‌اند (تاریخ مصرقدیم، دکتر بهمنش،جلداول چاپ دوم‌ص۵۰-۶۲). بنابراین «رع» از اسمای مقدس بوده است وفراعنه وبزرگان مصرازباب تیمن وتبرك خود را به‌آن منتسب می‌کرده اند . نبرع (Nebrê) از پادشاهان تبی از ۳۱۹۷ تا ۲۷۷۸ ق .م. فرمانروایی داشته‌اند وقدیم‌ترین پادشاهان مصر بوده‌اند وسلسلهٔ اول ودوم سلاطین مصرراتشکیل می‌دهند . رك. تاریخ مصرقدیم(ص۱۳و۱۳۵) وساهورع (Sahourê) و ددکارع (Dedkarê) ازسلسلهٔ پنجم (از ۳۶۵۳ تا ۲۴۲۳ ق .م) را به عنوان مثال می‌توان ذکر کرد (تاریخ مصرقدیم ص ۱۵۶) درمراسم‌آن‌کاهن مصری که دخترش رابه یوسف داده‌اند رع هست ومعلوم می‌شود درآن زمان هنوزآیین مهر-پرستی رواج‌داشته و رع مقدس بوده‌است. شایدهم فوطی‌فارع که بدون تردید یکی ازشخصیتهای مهم زمان خودبوده درمعبد رع خدمت می‌کرده است

جنبهٔ غنایی و تمثیلی داستان یوسف برای گویندگان فارسی مایهٔ فیض و الهام شده است . بعضی از شعرای‌توانای ایران‌ازسرگذشت یوسف منظومه هایی ساخته‌اندکه رنگ تصوف وعرفان‌هم دارد دراین منظومه‌ها اغلب قدرت خیال و ذوق شاعرانهٔ گویندگان روایت مختصر قرآن ویاشرحی‌که درتفسیرها وقصص‌انبیا بوده است به صورت ماجرایی پرشاخ و برگ در آورده اند ، حتی عاقبت کار زلیخارا پیش‌بینی کرده و گفته‌اند :

زلیخامرد ازاین‌حسرت‌که یوسف‌گشت زندانی

چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی

داستان یوسف با آب و رنگ درامی‌که داشته مورد توجه مفسران واقع شده است ، به‌همین جهت غیر ازآن‌که درتمام تفسیرهای‌فارسی شرح سورهٔ یوسف

هست کتابهای مختلفی‌هم راجع به آن تألیف شده‌است . استوری یازده کتاب فارسی معرفی کرده است ، ولی بغیر از تفسیر سورهٔ یوسف معین‌مسکین متوفی ۹۰۷ هجری و احسن‌القصص جوینی و کلمات یوسفی که ممکن است از امام‌الهرودی باشد بقیه قصهٔ یوسف و تفسیر سورهٔ یوسف نام دارند و اسم مؤلفشان معلوم نیست (ترجمهٔ فارسی بخش علوم قرآنی ازعباس اقبال دردفتر نخستین نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ص۸۹).

کتاب تفسیر سورهٔ یوسف که اخیراً باهمت بنگاه ترجمه و نشر کتاب و به اهتمام آقای محمد روشن از دبیران فاضل رشت چاپ شده ظاهراً از همه قدیم‌تر و با ارزش‌تر است . اسم کامل کتاب «الستین‌الجامع للطائف‌البساتین» و مؤلف آن «ابوبکر احمدبن‌محمدبن زیدطوسی» است وجه‌تسمیهٔ آن به ستین بدون تردید به علت این است که شصت‌فصل دارد ازشرح‌حال مؤلف اطلاعی در دست نیست خود اوهم دردیباچهٔ کتاب مطلب قابل توجه وزیادی ننوشته است این‌قدر معلوم است که مردی بوده فاضل و متقی وعالم دین وواعظ وشبیه سعدی اهل سیرو گشت می‌نویسد «چون ازدیارخوراسان نهضت کردیم و به‌بلاد کوهستان و عراق رحلت کردیم ، رغبتها درعلم فقه وادب فاتردیدیم ودواعی خلق برتذکیر و تحصیل وافر دیدیم ، تاحدی کی درمحافل رسوم علم نظم مندرس گشته بود وهر کس به علم‌وعظ ملابس گشته بود ، درهرشهر کی خلق راموعظه کردیم وباراه رشاد ایشان رادعوت کردیم ازماالتماس کردند کی درفن موعظه مجموعی سازیم ...» (ص ۱) و بعد به آذربایجان می‌رود و در آنجا «قومی را از متعلمان» می‌بیند که علاقه‌مند هستند «سؤال ایشان را» اجابت می‌کند و کتابی درقصهٔ یوسف که «دراساس وقاعدهٔ سخن» بهتر ازآن نمی‌بیندمی‌پردازد (ص۲) چون می‌گوید « و شصت مجلس موشح به لطایف‌وطرایف درو برکسانی کی‌احتلاف‌داشتنداملا کردیم تا مبتدیان‌را عدتی‌باشد و منتهیان را تذکرتی باشد» (ص ۲)

معلوم می‌شود مؤلف مطالب را درمجالس وعظ وتذکر می گفته‌وشاگردان می‌نوشته‌اند چنانکه می‌گوید: «وهمه ، آن املاکردیم کی از استادان ثقات و اهل احادیث و روایات شنیدیم ودرکتبهاء معتمد خواندیم و دیدیم ...» (ص۲) و دیگر توضیحی دراین‌که استادان ثقات چه‌کسانی بوده یاکدام کتابهارا خوانده و دیده‌است نمی‌دهد فقط یکبار از زبور داودآن هم به‌عنوان مأخذ « هرگه‌کسی به خواندن زبور آوازکشیدی» (ص ۶۶۷) وبیز تورات و رفاق عبدالله مبارک اسم می‌برد این مقدار فروتنی اگرچه درقدیم مرسوم بوده است و بعضی مثل مؤلف

حدودالعالم حتی از این که اسم خود را بنویسند مضایقه داشته‌اند در عوض مایهٔ تأثر و تأسف است ، بخصوص وقتی شیوهٔ مؤلف این کتاب را با بعضی از نویسندگان دوره‌های اخیر که چندین صفحه را به ذکر فضایل خود اختصاص داده و احیاناً خود را حجةالحق ! یا استاد خوانده‌اند، مقایسه کنیم بزرگی روح وعلو قدر او بیشتر آشکار می شود

تاریخ تألیف کتاب معلوم نیست. آقای روشن به نقل از آقای دکتر معین « آن را از مؤلفان سدهٔ ششم هجری » دانسته‌اند(مقدمه ص۱۲) و درضمن عبارت «ای عجب! پیشینگان معجزات عیان می‌دیدند ومی نگرویدند، ومؤمنان بعداز چهار صدسال و پانصدسال خبری شنیدند بران بگرویدند» وسبک کتاب وشباهت نثر آن را با کشف‌الاسرار میبدی دلیلی بر تأیید نظر آقای دکتر معین آورده‌اند (ایضاً) . آنچه مسلم است کتاب ازقرن هشتم جدیدتر نمی‌تواند باشد، زیرا درنسخهٔ ترکیه که در۷۱۱ هجری نوشته شده‌کاتب ازمؤلف به‌صورت متوفی یاد می‌کند وباعبارت «قدس‌الله روحه و نورضریحه» (ص۲) درحق او دعای خیر می‌کند

دراین که مؤلف تفسیر سورهٔ یوسف سنی‌بوده‌است تردیدنیست غیراز آن کنیه‌اش ابوبکراست وبرای حضرت امیر(ع) «علی‌مرتضی رضی‌الله‌عنه» (ص۲۵۶) می‌نویسد. درجایی صریح‌می‌گوید «راه دو است ، یکی‌اهل‌سنت‌است ، ویکی‌راه بدعت است» (ص۲۶۶)

کتاب الستین تاکنون چاپ نشده‌بود ونسخه های خطی‌به زحمت پیدامی‌شد . آقای روشن‌برای‌نخستین‌باراین اثر نفیس فارسی راباستفاده ازدونسخهٔ‌خوب وقدیمی چاپ‌کرده‌اند یکی‌ازاین دونسخه در نیمهٔ صفر ۷۱۱ نوشته شده و در ترکیه‌است و متن‌کتاب از روی همین نسخه که اقدم نسخ‌است چاپ شده ودرضمن اختلافهای‌آن با نسخ دیگر درزیرصفحه‌ها ذکرشده است (مقدمه ـ ص ۱۶) .

مصحح محترم‌ازرسم‌الخط زور پیروی‌کرده‌اند ، می‌نویسند . «ازخصایص کتاب آنچه درنسخهٔ اساس (منظورنسخهٔ ترکیه است) بودواز آن یاد خواهد شد جز درموردکی (= که) چشم پوشید و همهٔ آنها را فرونهاد و کتاب را به شیوهٔ معمول ومتداول به طبع‌رسانید» (مقدمه ـص۱۶). ولی درعین‌حال‌گاهی تحت‌تأثیر رسم‌الخط نسخهٔ اصل قرار گرفته‌اند مثلاً (می)استمرار گاهی متصل و گاهی‌منفصل است : می گوید ـ می گزیرد (ص ۹۰) و میکند ـ میگویی (ص۸۶) که نمونهٔ زیاد

دارد حتی دریك صفحه . یای‌اضافه را که امروز جدا ازاسم می‌نویسند همه‌جامتصل می‌بینیم : بیاقوت (ص ۴۵۰) ، بدورج (ص۴۶۱) و... الخ

نمونه‌هایی از رسم‌الخط قدیم :

کتبهاء (ص ۱۲) . رصاء (ص۳۰۱) . حفرهاء (۵۰۸) ، همه در حالت اضافه، هرچ (ص۷) قصها = قصه‌ها(ص۲) کچون = که چون (ص ۹۴) توم = توام (ص۶) وان‌درو = واندراو (ص۸۲) هرکرا = هر که را (ص۴۵۱) درو = دراو(به‌امررفتن) (ص ۲۹۶). به‌طورمی رعایت‌رسم‌الخط اصلی‌کتاب‌که در ضمن نمودار رسم‌الخط قرون پیش است و از لحاظ تاریخی اهمیت دارد بهتـر است . خوشبختانه‌کتاب بسیاردقیق وکم‌غلط چاپ شده است و ازاین حیث باید از آقای روشن‌که بادقت شایان تحسین متن را استنساخ کرده‌اند و ازبنگاه ترجمه و نشر کتاب‌که متون را در کمال نفاست و صحت چـاپ می‌کند ممنون بود . چند غلط مختصری هم‌که بوده است در صفحهٔ «تصحیحات و استدراکات» درست کرده‌اند و بعضی اغلاط هم‌که درآنجا نیامده ازقبیل یازه‌به جای یارده (ص ۲۹۶) ویامصراع آخر رباعی صفحهٔ ۶۷ (کان‌سگه اوراکم‌آمد رختم)که ظاهراً کلمه‌ای مثل (که) کم دارد مغفو است .

تمام‌کتاب ۷۴۸ صفحه است بدین شرح مقدمهٔ مصحح ۲۴ صفحه ، متن ۷۱۲ صفحه فهرست اعلام شامل ۰کسان ، قبیله ها، جایها وکتابها ۱۰ صفحه و یك صفحه تصحیحات واستدراکات که حکم غلط‌نامهٔ‌کتاب رادارد .

مصحح محترم درمقدمه مزایای ادبی ولغوی‌کتاب رابه اختصارشرح‌داده (ازصفحهٔ ۱۳ تا۱۶) وپس‌از معرفی نسخه ها(ازصفحهٔ ۱۶ تا۲۴ . به ضمیمهٔ‌عکس صفحهٔ اول وآخر نسخهٔ ترکیه ورشت) تحت عنوان «شیوهٔ طبع » روش کار خودرا تشریح کرده است (صفحهٔ۲۱۶)

آقای روشن باکارمهم و دقیقی که‌کرده‌اند نشان داده‌اند در شهرستانهاهم می‌توان خوب‌کارکرد و اگر درکتابخانه های شهرهای‌کوچك نسخه‌های بی‌نظیر نباشد دست‌کم نسخه های‌کم‌نظیر و ارزنده پیدا می‌شود . امید می‌رود نقص‌کمبود تعلیقات وفهرست لغات وترکیبات درچاپ‌آیندهٔ‌کتاب تکمیل شود وآقای‌روشن به چاپ ونشراین‌گونه آثارپرارزش فارسی توفیق‌یابند

نمونه‌ای ازلغات وترکیبات فارسی وبعضی مطالب راکه درمطالعهٔرود گذر این‌کتاب نفیس یادداشت‌کرده‌ام به‌نظرخوانندگان محترم می‌رسانم :

۱ . لاوه = لابه (۳۰۰) تبدیل‌حروف ب = ودرکتاب‌نمونهٔ زیاد دارد.

۲ـ نشابور (۸۱) همان شکل متداول امروزاست نه نیشابور.

۳ـ تورا فرستادند تا برگ راه‌کنی (۸۲) . برگ راه‌کردن = تهیهٔزاد و توشهٔ راه .

۴ـ می گرست ـ بگرست (۱۳۶)

۵ـ من بمکترم (۶۸) یعنی با نمک‌ترم . احتمال می‌رود نوعی استعاره باشد، زیرا ذکر موصوف و ارادهٔ صفت‌کرده‌است یا نه تعبیری محل‌وحال

۶ـ چل‌ چار نه جای چهل‌وچهار: چل‌گر(۸۳) چارگر (۸۲) بنابراین چهارچیر (۱۳۵) چه صیغه‌ای است . شاید همان‌طورکـه آقای روشن در مقدمه متذکرشده‌اند مثل ما ـ وا‌ـفا ناسی‌ازسلیقهٔ‌کاتب نسخه باشد ، اگرچه نسخه‌در۷۱۱ نوشته شده وخیلی ازعصرمؤلف دوربوده است .

۷ـ بس کسا (۱۱۱). الف مشترك است (لغت‌نامه) . در شعر سعدی . بسا کسا .

۸ـ با= نه «حوالت با شیطان‌کرد» (۱۱۵) نمونهٔ زیاد دارد

۹ـ جان پدر مگری (۱۱۹) تعبیر لطیفی است که هنوزهم در خراسان باقی مانده .

جان بابا ، جان ننه ، (درلهجهٔ مشهدی=جون Jūn)

۱۰ـ جملهٔ وصفی یا صفت معمولی .

« وآدم علیه‌السلم دویست‌سال به سنگی‌نشسته بود و چشم درآسمان‌گذاشته تا ازآسمان‌که درآید » (۱۲۰)ـ درد رده (۴۸۲)

۱۱ــ درهمین صفحهٔ۱۲۰ ودراغلب جاها اشعاری نقل‌شده است اگر بشود تتبعی‌کرد ازکیست بی‌فایده نیست ازعبارت دیباچهٔ‌کتاب‌که می گوید « رسوم‌علم نظم مندرس‌گشته بود» (ص۱) برمی‌آیدکه مؤلف اهل‌شعر بوده است ولی نمی‌دانیم شعرهایی‌که درکتاب‌آورده از خود اوست یا از دیگران !

۱۲ـ اندوهگنا باش (۱۳۰) ممکن است الف‌آن الف اشباع‌یاکثرت باشد (لغت‌نامه ـ دستورنامه) ولی‌مثل این‌که آوردن نظیر این نوع الف‌جزوخصوصیات سبکی کتاب است ، زیرا در صفحهٔ ۲۵۷ مغبونا و در صفحهٔ ۲۵۸ گرماآشنا دیده می‌شود . دربارهٔ الفها احتمال این‌که اعجاب و تفخیم (سبك‌شناسی ج۱ص۴۰۷) یازینت و تنبیه باشد (لغت‌نامه) نیزمی‌رود .

۱۳ــ دیه قلاقل از دیار خوراسان (۱۳۸). قلاقل کجا بوده است ؟

۱۴ـ پسختندی (ازمصدر سختن= سنجیدن) وزن کردن ، ازافعال غریب است که در نثر قدیم به‌کار می‌رفته (سبك شناسی ج۱، ص۲۳۹) .

۱۵ـ اوقیه (۱۹۳) ودرحاشیه از نسخهٔ رشت ٬ وقیه هردوصحیح است، ولی وقیه بیشتر می‌نوشته‌اند . دررسالهٔ مقداریه چنین آمده است « اوقیه که آن را وقیه نیز گویند » (فرهنگ ایران زمین، ج۱۰ ص ۴۱۹) ، واحدی بوده است برای‌وزن، ۷/۵ مثقال(ایضاً)که بعضی معادل ۷ مثقال نوشته‌اند (فرهنگ نفیسی).

۱۶ـ درساعت= فوری « درساعت رسولان را راست کردند » «۲۴۰».

۱۷ـ گفت تاش بشناختم (۲۴۹) ، ضمیرمفعولی ش =او.

۱۸ـ اولیتر (۲۵۱) =اولی‌تر، مکرر آمده . معلوم می‌شود سعدی مبدع نبوده است .

۱۹ـ واتو (۲۶۲) = باتو . وا ، فاکه معنی آن کمی با «با» فرق داشته از قیود اعاده و به معنی باز یا دوباره است (سبك‌شناسی ج۱ص۳۹۰) آقای‌روشن در مقدمه به تبدیل حروف اشاره کرده‌اند .

۲۰ ـ ناشایست= ناشایسته (۲۶۵).

۲۱ ـ درحال‌بریده شود (۳۰۰) . ریختن ـ ریزیدن (لازم و متعدی) .

۲۲ ـ هجده (۴۰۵) . در متون قدیم‌تر هژده (المـرقاة منسوب به ادیب نطنزی ص ۳۴) آمده بنابراین هیجده شکل جدید کلمه‌است .

۲۳ ـ ازگناه پالوده شود (۴۵۱) پالوده =صاف، پاك .

۲۴ ـ قرة‌العیون (۴۹۷) درحاشیه ازنسخهٔ رشت«قرة‌العین» وتصور می ـ کنم بهتر ازمتن باشد یعنی بیشتر به‌کارمی‌رفته. نظامی ٬ ای چارده ساله‌قرة‌العین...

۲۵ ـ اشتررا اشکیل برداشتند (۵۱۲) . درفرهنگ نفیسی‌اشکیل به‌معنی مکروحیله ودشواری وازاین قبیل ضبط شده‌است اما به قرینهٔ مطلب کـه می‌گوید شتر دیوانه‌ای در اصطبل بود و فرعون دستور داد کسی را برای مجازات به‌آنجا بیندازند معلوم می‌شود اشکیل باید عقال‌یابند وازاین قبیل‌باشد .

۲۶ ـ آفتاب زرد= غروب یانزدیك‌به غروب . در چهارمقالهٔ عروضی: وآفتاب زرد پیش امیرآمد (چاپ‌آقای دکترمعین ص ۶۳) .

۲۷ ـ زفان = زبان (۵۶۸-۶۱۷) . تبدیل حروف‌است (ب ـ ف ـ و) و آقای روشن‌هم درمقدمه اشارهٔ کلی به‌این موضوع کرده‌اند .

۲۸ ـ قفص با املای عربی (۷۱۲) این کلمه دراصل‌یونانی است Kapsa تعلیقات دیوان‌شمس طبسی‌ص ۱۹۰) وکاتبان‌قدیم بیشتر باصاد می‌نوشته‌اند (ایضاً).

درخاتمه ضمن قدردانی ازکوشش ارحمند آقـای روشن وآرزوی توفیق وسعادت بیشتر برای ایشان لازم می‌دانم به‌این‌نکته اشاره کنم که ازخدمت وفعالیت ثمربخش بنگاه ترجمه و نشر کتاب‌ نباید غافل بود. ومایهٔ خوشوقتی است که این‌بنگاه وبنیادفرهنگ ایران درنشر آثارفارسی وتشویق نویسندگان حدی‌بلیغ دارند .

●●

زندگی من

به‌قلم ستراوینسکی، ترجمهٔ کیکاووس جهانداری از: انتشارات کتابخانهٔ ایرانمهر، تهران ، ۱۳۴۶

* * *

حسینعلی ملاح

ایگور ستراوینسکی Igor Strawinsky یکی‌ازنامدارترین‌موسیقی‌دانهای روزگارماست که به سال ۱۸۸۲ میلادی در روستای «اوراتین باوم» پطرزبورگ زاده شد وهم‌اکنون درامریکا به سرمی‌برد .

این هنرمندگرانقدرتحصیلات خود رادر روسیه به‌پایان رسانید وازمحضر درس استاد توانایی همچون ریمسکی‌کرساکف بهره‌ها گـرفت و سپس به فرانسه مسافرت‌کرد . پس از چهارسال اقامت درپاریس به‌کشورخود مراجعت‌کرد. ولی هنورچند ماهی نگذشته بودکه اجباراً عازم سویس گردید وایں‌بارشش سال دوراز زادگاه خودبه سربرد .

ستراوینسکی در تابستان سال ۱۹۱۴ به روسیه برگشت ، ولی بایدگفت که این‌آخرین دیدارهنرمند ازکشورش می‌باشد .

درزمستان همان سال به فلورانس ، پاریس‌اسپانیا و رم مسافرت‌کرد (در رم باپرکفیف یکی‌دیگر از موسیقی‌دانهای نامدار شوروی‌آشناشد). سرانجام از مسافرتهای پی‌درپی ملول‌گشت وبه تابعیت دولت فرانسه درآمد و۱۹ سال درآن کشوراقامت‌گزید (۱۹۲۰ تا۱۹۳۹) .

ستراوینسکی پس‌ازدرگذشت همسرش دیگر نتوانست درپاریس بماند . به همین سبب‌به سال ۱۹۳۹ بنابه دعوت دانشگاه هاروارد به‌امریکا رفت و درهمان کشورمقیم شد وبه سال ۱۹۴۵ به تابعیت دولت امریکا درآمد ،

ازآثارپرارزش این هنرمند : تقدیس بهـار، پتروشکا ، پرندهٔ آتشین ،

آوازبلبل ، کنسرتو برای پیانو و ارکسترسازهای بادی ، سونات بـرای پیانو ، اودیپ شاه، سمفونی‌پسوم (برای کروارکتر) کنسرتو در Re برای ویلن وارکستر سمفنی درسه قسمت (که‌بهانجمن فیلارمونیك نیویورك اهدا کرده است) ، پولچینلا، وآخرین اثرمن که به سال ۱۹۵۷ به پایـان رسیده‌است به نام آگن (باله برای دوازده‌نفر) رامی‌توان نام‌برد .

استراوینسکی باچهارزبان‌زندهٔ دنیایعنی روسی ، فرانسوی ، انگلیسی و آلمانی آشنایی‌کافی دارد همچنین‌اثراولش «زندگی‌من» به زبان فرانسوی‌نوشته شده وعنوان اصلی‌آن Chroniques de ma vie است که«روزنامهٔ زندگی‌من»یا «وقایع روزانهٔ زندگی من» معنامی‌دهد .

استراوینسکی علاوه‌براین‌کتاب ، آثاردیگری داردکه عبارتند از Poétique musicale (شاعری درموسیقی) که ازطرف سازمان انتشاراتی Plon به چاپ رسیده است

Avec Strawinsky مصاحبه‌ای میان هنرمندو آقای کراف که‌توسط‌مؤسسهٔ انتشاراتی Rocher به چاپ رسیده است .

Memories and commentaries مصاحبه‌ای است میان استراوینسکی و کـراف به زبان انگلیسی که توسط سازمـان انتشاراتی « فابروفابر » به چاپ رسیده است .

یکی‌دیگرازکتابهایی‌که مبین اندیشه هاوخاطرات هنرمنداست مصاحبه‌ای است تحت‌عنوانJeunesse de la musique - هم‌صحبت استراوینسکی دراین‌کتاب شخصی‌است به‌نام «الکساندرتانرمن». این‌اثرنیز توسط سازمان انتشاراتی آمیو - دومون Amiot Dumont به چاپ رسیده‌است .

آخرین اثر قلمـی استراوینسکی Expositions and Developments (نمایشگاهها و پیشرفتها) است‌که به زبان انگلیسی توسط سازمان انتشاراتی«فابر وفابر» به چاپ رسیده است

اجازه‌بدهیدپیش‌ازاظهارنظردربارهٔ ترجمهٔ کتاب «زندگی من» مقدمه‌ای‌را که استراوینسکی برچاپ سال ۱۹۳۵ همین‌کتاب نوشته است و آقای جهانداری ترجمه نفرموده‌اند دراینجا نقل‌کنم

«مرادمن ازنوشتن این‌کتاب بیان خاطرات برجستهٔ زمانهای گوناگون

زندگیم است. آرزویم این است که این خاطرات بتواند توجه کسانی را که به من، وموسیقیم عنایتی دارند جلب کند

«تحقیق می‌توان گفت که این کتاب تذکرهٔ جامع نیست، بلکه بیشتر جنبهٔ بیان خاطراتی را دارد که در آن حوادث مهم و کم‌اهمیت در جوار یکدیگر پیش می‌روند از آنجا که این حوادث از کوچك و بزرگ برای من معنای واحدی دارند کوشش می‌کنم به مدد حافظه آنها را همچنانکه پیش آمده‌اند به‌روی کاغذ بیاورم. طبیعی است که نمی‌توانم خود را به تجسم خشك این وقایع محدود کنم و بی‌شك ناگزیر می‌شوم که ضمن بیان رویدادها، از اندیشه‌ها، ذوق‌ها، پسندها، وحتی کینه‌هایم نیز صحبت کنم. حال تا کجا این احساسات با گذشت زمان دگرگونی پذیرفته است مطلبی است جدا، ولی من می‌کوشم که عکس‌العمل های فعلی خودم را با عکس‌العمل‌هایی که در روزگاران گذشته داشته‌ام بیامیزم.

«انگیزهٔ دیگری که مرا وادار به نوشتن این کتاب کرده است دگرگونیهایی است که درمتن مصاحبه هایی که با من شده‌است مشاهده کرده‌ام اندیشه‌ها و خاطرات و نظریه های من آنچنان در این کتابها و نشریه ها دگرگون شده است که حتی خودم از بازشناختن آنها ناتوانم. به همین سبب، برای اینکه تصویر واقعی خودم را بشناسانم و نادرستی‌ها و سوءتعبیرهایی را که به سبب همین مصاحبه ها بر اذهان مردم نشسته‌است بزدایم تصمیم گرفتم که به نگارش این کتاب دست بزنم.»

آنچه دربارهٔ ترجمهٔ کتاب «زندگی من»، ترجمهٔ آقای کیکاوس جهانداری می‌توان گفت در این جمله خلاصه می‌شود که نثری است روان ودور از تعقید و بدان‌سان است که شیوهٔ نگارش خود استراوینسکی است من در آن ایام که این کتاب به‌تدریج در مجلهٔ موسیقی وزارت فرهنگ وهنر به‌چاپ می‌رسید آرزومی کردم که روزی به صورت مستقل نیز به چاپ برسد و اکنون که این بارخود را برآورده می‌بینم سخت خشنودم ومطالعهٔ آن را به دوستاران استراوینسکی توصیه می‌کنم.

اما نکاتی خرد که شاید تذکارش برای چاپ های آیندهٔ این کتاب بی‌ثمر نباشد بدین قرار است.

۱ ـ کلمهٔ L'unisson در موسیقی به معنای یکصدایی است (در برابر چند صدایی) امامترجم در صفحهٔ ششم، سطر نوزدهم مرقوم داشته اند: «همه یکصدا آواز می‌خواندند».

۲ ـ نام‌هایی ازقبیل: چایکوفسکی، گلازونف، پوکروفسکی، لیادوف

ودیاگیلف همه‌جا «چایکووسکی ، گلازنوو ، پوکروسکی ، لیادو ودیاگیلو» نوشته شده که نادرست است. دلیل بر این نادرستی املای این اسما ، استماع شخصی من است در کشور اتحاد جماهیر شوروی .

۳ ـ همه‌جا لفظ Saint را در برابر کلمهٔ «پترزبورگ» حذف کرده‌اند ودر صفحهٔ چهاردهم به صورت «سنت» نوشته‌اند . بی‌شك توجه نداشته‌اند که کوسن T ملفوظ نیست و بایست «سن‌پترزبورگ» مرقوم می‌داشتند

۴ ـ باید گفت که ترجمهٔ حاضر خلاصه‌ای از متن اصلی است ، زیرا بسیاری از جملات متن حذف شده و بسیاری تلخیص جمله‌های اصلی است . امیدوارم در تجدید طبع این نقیصه رامرتفع فرمایند

به هر تقدیر کوشش ومجاهدت آقای کیکاووس جهانداری سزاوار قدردانی است و آرزوی توفیق بیشتری برای ایشان دارم .

●●

آوای نوگلان

(مجموعهٔ شعر برای کودکان) اثر عباس یمینی شریف ــ ناشر انجمن کتاب با همکاری کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان تهران ۱۳۴۵

صمد بهرنگی « بهرنگ »

دیگر وقت آن گذشته است که ادبیات کودکان را محدود کنیم به تبلیغ و تلقین نصایح خشك و بی‌بر و بر گرد ، نظافت دست و پا و تن ، اطاعت از پدر و مادر ، حرف شنوی از بزرگان ، سروصدا نکردن در حضور مهمان ، سحرخیز باش تا کامروا باشی ، بخند تا دنیا به رویت بخندد ، دستگیری از بینوایان به سبك‌وسیاق بنگاه‌های خیریهٔ زنان اعیان و اشراف ومسائلی از این قبیل ، که نتیجهٔ کلی‌ونهایی همهٔ اینها بیخبر ماندن کودکان از مسائل بزرگتر و حاد و حیاتی محیط زندگی است .

چرا باید در حالی که برادر بزرگ دلش برای یك نفس آزاد و یك دم هوای تمیز لك زده ، کودك را در پیله‌ای از « خوشبختی وشادی‌وامید » بی‌اساس خفه کنیم ؟ بچه را باید از عوامل امیدوارکنندهٔ الکی و سست بنیاد نا امیدکرد و بعد امید دگرگونه‌ای برپایهٔ شناخت واقعیتهای اجتماعی و مبارزه با آنهارا جای آن امید اولی گذاشت

آیا کودك غیر از یادگرفتن نظافت و اطاعت از بزرگان و حرف‌شنوی‌از

آموزگار (کدام آموزگار ؟) و ادب (کدام ادب ؟ ادبی که روزمندان و طبقهٔ غالب ومرفه حامی ومبلغ آن است ؟.) وحرفهای دیگری ازاین‌دست‌چیز دیگری لازم ندارد ؟

آیا نباید به‌کودك بگوییم که بیشتر ازنصف مردم جهان گرسنه‌اند و راه مبارزه باآن‌چیست؟ آیا نباید درك علمی ودرستی ازتاریخ وتحول وتکامل‌اجتماعات انسانی را به کودك بدهیم ؟ چرا می خواهیم بچه‌هـای شسته رفته و بی‌ لك وپیس و بی‌سروصدا و مطیع‌تربیت‌کنیم ؟ مگرقصد داریم آنهارا پشت ویترین مغازه‌های لوکس حرازی فروشیهای بالای شهر بگذاریم‌که چنین عروسکهای شیکی ازآنها درست می‌کنیم ؟

چرا می گوییم دروغگویی بد است ؟ چرا می گوییم دزدی بد است ؟ چرا می‌گوییم اطاعت ازپدر ومادر پسندیده است؟ چرا نمی‌آییم ریشه‌های پیدایش ورواج ورشد دروغگویی ودزدی را برای بچه روشن‌کنیم ؟

آیا اطاعت از آموزگار و پدر و مادری باباب و نفس پرست که هدفشان فقط راحت زیستن و هرچه بیشتر بی‌دردسرروزگارگذراندن و هر چه بیشتر پول درآوردن است ،کار پسندیده‌ای است ؟

اکنون زمان آن است‌که در ادبیات‌کودك به دو نکته توجه‌کنیم واصولاً آن دورا اساس‌کار قراردهیم

نکتهٔ اول ـ ادبیات‌کودك باید پلی باشد میان دنیای رنگین و بیخبری و در رؤیا و خیال‌های شیرین‌کودکی و دنیای تاریك و آگاه غرقه در واقعیت‌های تلخ و دردآور و سرسخت محیط اجتماعی بزرگترها .کودك باید از این پل بگذرد و آگاهانه و مسلح به دنیای تاریك بزرگترها برسد . در این صورت است که بچه می‌تواند یار واقعی پدرش درزندگی‌باشد وعامل‌تغییردهندهٔ‌مثبتی دراجتماع راکد وهردم فرورونده . بچه باید بداندکه‌پدرش باچه مکافاتی لقمهٔ‌نانی‌به دست‌می‌آورد وبرادربزرگش چه مظلوم دارد دست و پامی‌زند وخفه می‌شود و آن یکی بچه هم باید بداندکه پدرش‌ازچه راههایی به دوام این روزتاریك و این زمستان ساختهٔ دست‌آدمها کمك می‌کند . بچه‌باید بداندکه پدرش‌هم در منجلاب این خراب‌آباد دست وپازننده‌ای بیش‌نیست وچنان‌که همهٔ بچه‌ها به‌غلط می‌پندارند، پدرش‌راستی هم ازعهدهٔ همه‌کاری برنمی‌آید وزورش نهایت به زن‌وبچه‌اش می‌رسد .

خلاصهٔ کلام و نکتهٔ دوم ــ باید جهان‌بینی علمی ودقیقی به‌بچه داد ، معیاری داد که بتواند مسائل گوناگون اخلاقی واجتماعی رادرشرایط وموقعیتهای دگر-گون شوندهٔ دایمی وگوناگون اجتماعی ارزیابی کند .

می‌دانیم که مسائل اخلاقی ازچیزهایی نیستند که ثبات دایمی‌دارند . آنچه یك سال پیش‌خوب بود ممکن است دوسال بعد، بدتلقی‌شود . کاری که میان‌یك‌قوم یا یك طبقهٔ‌اجتماعی‌اخلاقی‌است ، ممکن‌است درمیان قوم یاطبقهٔ اجتماعی دیگری‌ضد اخلاقی محسوب شود .

درخانواده‌ای‌که پدرهمهٔ درآمد خانواده راصرف عیاشی وخوشگذرانی و قماربازی می‌کند وهیچ‌اثر تغییردهنده‌ای دراجتماع ندارد ویاضد راه‌تحول‌اجتماعی است ، بچه ملزم نیست مطیع وراستگو و بی‌سروصدا باشد وافکاروعقاید پدررا عیناً قبول کند

* *

بااین مقدمات اکنون می‌توان در دوکلمه گفت‌که « اثر یمینی شریف » از مرحله دور است . این « کتابچهٔ نظم » هیچ پیامی برای بچه ها ندارد جز مقداری سرگرمی لفظی ومشتی احکام کلی اخلاقی . مثلا جابه‌جا فتوا صادر می‌کند که آدم باید مهربان باشد . من می‌پرسم : آدم بایدنسبت به‌کدام‌دسته از مردمان مهربان باشد ؟ آیا می‌توان نسبت به‌آن مرد هم‌که به دستورش نمی برسر مردم ریخته می شود مهربان بود ؟ آیا می‌شد به جلادان و شکنجه دهندگان هیتلری هم مهربان بود ؟

بازحکم می‌کند‌که مردم‌آزاری‌کاربدی است. من می‌پرسم : آیا حتی‌نباید کسانی راکه‌کارشان اصلاً مردم‌آزاری‌است و نانشان از راه ریختن خون‌دیگران به دست می‌آید ، آزارکرد ؟ یعنی‌باید مثل گوسفند سرت راپایین‌بینداری وجای شاش‌گوسفندان ازپیش‌رفته را بوکنی وخاربخوری وشیربدهی ودیگر هیچ ؟

ادبیات‌کودك نبایدتنها مبلغ محبت ونوعدوستی و قناعت و تواضع از نوع اخلاق مسیحیت باشد . باید به بچه گفت‌که به‌آنچه وهرکه ضد بشری وغیرانسانی و سد راه تکامل تاریخی جامعه است‌کینه بورزد . این‌کینه باید در ادبیات کودك راه بازکند . تبلیغ اطاعت ونوعدوستی صرف از جانب‌کسانی‌که‌کفهٔ سنگین ترازو

مال آنهاست ، البته غیرمنتظره نیست اما برای صاحبان کفهٔ سبك ترازو هم ارزشی ندارد .

وصفی که آقای یمینی در اثر خود از بچهٔ بد و لوطو می‌کند درست وصف میلیونها بچهٔ فقیر و کارگر وقالیباف و ولگرد هموطن ماست. ایشان خیال می‌کنند همهٔ بچه‌های ایران وحتی دنیا مثل آن چندنفر بچهٔ تی‌تیش مامانی دوروبرشان است داموهای روغن‌زده وشانه زده که اطوی شلوارکوتاهشان حیارتر را نه دونیم می‌کند وهرگز فحش از دهنشان شنیده نمی‌شود و داد هم نمی‌زنند و توی خاکروبه‌ها هم نمی‌لولند وصبح تا شام توی‌خیابانها ورستورانها هم بلیت بخت‌آزمایی نمی‌فروشند وچوب رختی ورو پوش‌لباس وآب‌یخ وغیره هم دوره نمی‌گردانند و درزیرزمینهای نمور وتاریك هم قالی نمی‌بافند و .. پس نیست ؟

این همه بچه که صبح تا شام درکورهٔ تجربه‌های تلخ زندگی می‌پزند و جزغاله می‌شوند ، به نظر آقای یمینی بچه‌های بدی هستند اما آن چندنفر بچه‌ای که هنرشان فقط داد نزدن وفحش نگفتن و تروتمیز بودن و با چنگال وقاشق غذا خوردن و اطاعت از پدر وغیره است ، بچه‌های خوب ونمونه‌اند .

***

آنچه تا اینجا گفته شد دربارهٔ مشی کلی کتاب و جان کلام یمینی بـود اکنون می‌پردازیم به مطالبی از جزئیات کتاب

مقدمه‌ای که برای «فرزندان عزیز» (لابد همان فرزندان تی‌تیش‌مامانی) نوشته شده نشان می‌دهد که آقای یمینی واقعاً باورشان شده که رسالت رهبری کودکان این مملکت اقلاً از بیست وپنج سال پیش به‌این طرف برعهدهٔ ایشان گذاشته‌شده ملاحظه کنید « از بیست و پنج سال پیش تصمیم گرفتم که عمر خود را وقف شما کنم ... این اعتقاد هیچوقت در من سست نمی‌شود که کلمات وسیلهٔ رساندن معنی از فکری به فکر دیگر است (البته منظور آقای یمینی این است که کلمات وسیلهٔ رساندن فکر از کسی به کس دیگر است منتها در معنی کلمهٔ فکر دقت نکرده‌اند.) . من آن‌قدر می‌نویسم و می‌گویم تا همان‌طور که تا به حال پیرور شده‌ام بعدها هم پیرور بلکه پیرورتر باشم ...» (نقل‌ازمقدمه)

من نمی‌دانم پیروری در مجموع معتقدات آقای یمینی چه مفهومی دارد. باید خودشان زحمت قبول فرمایند ولطفاً توضیحی بدهند

در نظم «کلید مادر» بچه‌ای می‌گوید مادرم یك دسته کلید دارد و وسط آنها سفید هست «بچهٔ خوب که باشم بد نباشم ٭ نه سر وروی خودم خاك نپاشم» مادرم گنجه را بازمی‌کند و«خوردنیها همه جور میشه پیدا» اما وقتی‌که کثیف و بد باشم ٭ خاك وآشغال به سرو روم بپاشم ٭ بریزم روی لباسم همه‌چیز ٭ باشد صورت و دست و پام تمیز ٭ کلید از جیب مامان در نمیاد ٭ کاری از دست کسی بر نمیاد . »

مفاد اگر می‌خواهی شکمت سیر باشد و انواع شیرینی‌ها و خوراکیها گیرت بیاید ، باید خودت را تمیز نگه‌داری .

آیا می‌شود ازآقای یمینی پرسید که واقعاً اگرآن بچهٔ قـالیباف زردنبو خودش را شیك وپیك کند (که هیچگونه امکانی برای این کار نیست) نان جامه‌ای و پلو مرغ گیرش می‌آید ؟

در نظم «حسنی» صحبت از بچه‌ای است که « کم روست ٭ بی‌دست و پا و ترسوست » و « یك جو نمك ندارد . » (آخر کم رویی چه ربطی به بی‌نمکی دارد برادر ؟ راستی امان از دست این قافیه که خورشید را خر می‌کند .) آقای یمینی بدون توجه به علل کم رویی ، مدتی بیچاره حسنی را به باد سرزنش می‌گیرد و بالاخره نصیحتش‌می‌کندکه«تا آشنا ومهمان٭ جائی شود نمایان٭ باید جلو بیاید٭ خوش صحبتی نماید ٭ تا دوستش بدارند ٭ او را زخود شمارند . »

مفاد اگر می‌خواهی محبوب‌القلوب باشی، خوش صحبتی ومجلس‌آرایی پیشه کن وسرتق باش

* * *

آنچه تا اینجا گفته شد ازنظرمحتوی ومعنا بود . حالا می‌رسیم به صورت ظاهر کتابچهٔ نظم آقای یمینی .

ناظم محترم درمقدمه می‌فرماید: «در تمام این مدت(۲۵ سال) از به کار بردن کلمات و جمله‌های پیچیده خودداری‌کردم » اینش ممکن است درست باشد اما وقتی قافیهٔ زن مهم می‌آید ساختمان جمله‌ها را درهم می ریزد وکلمه‌ها راپس وپیش می‌کند و مثلاً فاعل را به جای حرف اضافه می‌نشاند و صفتهای نامربوط سراسامی می‌آورد . تکلیف چیست؟ بخصوص که ناظم کتابچهٔ‌حاضر، مثل‌روز روشن

است ، که روانی طبع وقدرت بیان گویندگان درجهٔ چهارم پنجم را هم ندارد .
ملاحظه بفرمایید :

به‌به از شما * مهربان گلها
ای استادآهنگر * هستی از من تو خوشتر ؟
جاش (جای نیش پشه) می‌کند خارخارخار * گریه‌کنی زار زار زار
در تعریف کشتی می‌فرماید

از باد بادبانش * خنند درآن میانش * سرخ وسفید و سبز است * بالای آن نشانش (ضمناً بد نیست بدانید که تصویر بادبان کشتی در کتابچه فقط به رنگ سرخ است . جای دیگر برگ درخت توت عیناً به همین رنگ است) .

شد شب عید * سال جدید (یعنی نـو) ٭ از جای خود * باید پرید (البته منظور این است که هرچه زودتر برای نوروز آماده باید شد .)

دست گرفته کتاب ٭ راه رود با شتاب

حتی دریك سطر محض نمونه وزن درست وحسابی حفظ نشده موقع خواندن باید زور بزنی وصداها را پیش خودکوتاه وکشیده بگویی تا وزن (؟) درست در آیـد .

من نمی‌دانم آقای یمینی شعرهای «پریا» و «دخترای ننه دریا»ی شاملو را خوانده‌اند یا نه نه بنظر من این دوشعر می‌تواند سرمشق بسیار خوبی برای سرایندگان شعر کودکان باشد . هم از نظر محتوی معنا وهم ازنظر قالب وروانی وجا افتادگی کلمات آقای یمینی باید این دوشعر را بخوانند تا بدانند منظوراز روان وساده نویسی چیست . اگر غرض ازساده نویسی این‌باشدکه بیاییم‌کلمه‌های بچگانه را مربوط ونامربوط پشت سرهم بچینیم بی‌آن‌که اندیشه‌ای پیامی چیزی درلابلای‌آنها باشد ، هربچه مدرسه‌ای برای خودش ساده نویسی ماهراست .

نکتهٔ دیگراین که حفظ تساوی طولی مصراعها نمی‌تواند هیچگونه هنری باشد چنان‌که این‌کارچیزی برسطرهای پردست‌اندازآقای یمینی نیفزوده حرمتداری کلمه‌های زاید ودست و پا گیرکه ناچار برای پرکردن مصراعها آمده‌اند . باز رجوعتان می‌دهم به همان دوشعر شاملو .

مردم‌شناسی ایران

تألیف هنری فیلد ـ ترجمهٔ دکتر عبدالله فریار
تهران، ۱۳۴۴

علی محمد ساکی

عنوان کتاب Contributions to the Anthropology of Iran وظاهراً مقالاتی است در مورد مردم‌شناسی ایران، ولی حقیقت این است که به دلایل ذیل عنوان مردم‌شناسی محض ویامردم‌شناسی جسمانی به این کتاب تعلق نمی‌گیرد

۱ ـ مردم‌شناسی عبارت است ازمطالعهٔ جامعهٔ خاصی به وسیلهٔ جمع‌آوری کلیهٔ وقایعی که در آن جامعه صورت می‌گیرد. مردم‌شناس تفاوتهایی را که میان فرهنگهای گوناگون جامعه دیده می‌شود بررسی و مثلاً معلوم می‌کند که درجامعهٔ ایرانی چه تفاوتهایی میان مواریث فرهنگی اجتماع کوچك کردها و قشقایی‌ها وجود دارد و وجوه افتراق واقتران آنهاچیست. برای نیل به‌این منظور مردم‌شناس ناگزیراست در جوامع کوچك یك کشور نفوذ کند و خود را جزئی از آنها به‌شمار آورد و برای‌این‌منظور نیز صرف‌نظر از اقامت ممتد درمیان آنها وآشنایی با آداب ورسومشان به سه شیوهٔ اصولی متوسل می‌شود که عبارتند ازسرشماری کلی‌از طریق تهیهٔ صورت‌کامل اشیا واشخاص، بررسی ساختمان جامعه وشکل‌آن (مورفو-لوژی)، بررسی شجرهٔ انساب وموارد پیوستن شاخه های‌گوناگون یك طایفهٔ مبهم مؤلف محترم‌نه فقط خودفرصت چنین‌کاری را نداشته وهیچگاه یك‌بررسی‌ژرفانگر دریك جامعهٔ کوچك هم به‌عمل نیاورده‌است بلکه منابع مطالعهٔ او نیز اغلب ناقص‌است و به‌کار مردم شناسی نمی‌خورد، زیرا یادداشتهای یك سیاح و عابرکه کوچکترین آشنایی بافرهنگ وتمدن وزبان‌اقوام مختلف نداشته ومدتی کوتاه از ناحیه‌ای‌عبور کرده واحتمالاً سؤالاتی ازاشخاص بی‌اطلاع محلی به‌عمل‌آورده است ملاك یك‌کار علمی‌نخواهد بود. و بی‌توجهی مؤلف به‌این امرموجب اشتباهات مضحکی گردیده است

کتاب فعلی نمی‌تواند باهمهٔ ارقام و اعداد ریزودرشت وکسری و صحیح مؤلف نموداری از مردم‌شناسی جسمانی ایرانیان نیز باشد، زیرا اولاً نمونه های انتخابی مؤلف بسیاراندك‌است وثانیاً اصل‌انتخاب برپایهٔ صحیحی‌استوار نبوده‌است مثلاً ازتمام مردم‌ایران که علاقه‌ای به جمع‌آوری اندازه‌های گوناگون بدن آنان داشته است فقط از ۶۰ نفر کارگران شهری (متعلق‌به‌تیره های مختلف گمنام وچند نفریهودی اصفهانی ومعدودی روستایی ساکن یزدخواست و ۵۰ نفر باربر عراقی

اندازه گیری به عمل آمده‌است . خود مؤلف دراین باره می نویسد: «به‌علت کمی وقت مسافرت درسپتامبر واوت به‌لرستان وبختیاری مقدور نبود، ولی در بغداد کارگران همه لر پشتکوه بودند ، بامساعدت اولیای امورعراقی موفق‌شدم که از ۵۲ نفر لر متعلق به قبیلهٔ حسنقلی‌خان (گویاحسینقلی‌خان ابوقداره منظوراست) اندازه گیری کنم» دراین‌حال‌این‌مسئله‌پیش می آید که‌اولاً بااین‌صنف‌اطلاعات‌مؤلف‌درمورد تیره‌های پشتکوه که گمان می کند حسینقلی‌خان والی‌هم‌قبیلهٔ‌خاصی‌دارد به‌نام حسینقلی‌خانی وقهراً چندنفری‌هم غیرپشتکوهی درمیان‌آن افراد وجود داشته‌است چگونه کارعلمی وی اصولی خواهدبود ، ثانیاً هرگاه این‌افراد لر وپشتکوهی‌هم بوده‌اند چگونه امکان دارد ازآثار اقلیمی و رشدوطرز استخوان بندی ورنگ پوست‌آنها صرف‌نظرشود؟ وآیا چنین‌افراد خاصی رامی‌توان به عنوان نمونه‌ای‌اصیل انتخاب کرد ؟ .

به مناسبت استفادهٔ نامطلوب ازنوشته های سیاحان و صاحب‌نظران دیگر در تمام‌کتاب رابطه‌ای منطقی و منظم میان قسمتهای گوناگون دیده نمی‌شود و چنانچه‌کارمردم‌شناسی چنین سرسری و بی‌پایه است به هیچ‌وجه اطلاق علم برآن جایز نیست .

براثرعدم اطلاعات‌کافی ، مؤلف در مورد تیره های طوایف مختلف غرب وجنوب ایران دچارلغزشهایی شده است که مختصری ازآنها ازاین قراراست

۱ ـ طایفهٔ بیرانوند رابه دوقسمت اصلی آلیمان ودشیمان تقسیم‌نکرده واز چند تیرهٔ جزئی اسم می‌برد وتیره‌های مهم بکلی‌حذف شده‌اند (صفحهٔ ۲۱۱)

۲ ـ در صفحهٔ ۲۱۱ از باجولوند به‌نام تیره‌ای گمنام یادکرده درصورتی که باجولوند اصطلاح‌خاصی جهت طوایف سگوند ـ کایدرحمت و الوند ـ یاراحمد می‌باشد وبه‌یك تیرهٔ ویژه معروف یاغیر معروف اطلاق نمی‌شود .

۳ ـ درصفحهٔ۲۰۶ می‌نویسد «لرستان شامل سه‌قسمت پیشکوه ، پشتکوه ، بالاگریوه می‌باشد» ، درصورتی‌که بالاگریوه‌قسمت کوهستانی‌پیشکوه وبخش‌عمدهٔ آن است، بنابراین نمی‌تواند قسمت جداگانه‌ای‌باشد ودرهیچ زمانی نیز این‌نوع تقسیم‌بندی چه ازنظرمحلی وچه‌ازنظر جغرافیایی معمول نبوده است

٤ ـ درصفحهٔ ۲۱۰ درذکر تیره‌های‌بهاروند می‌نویسد: «بهاروند دارای دوتیرهٔ میرعالیخانی و میرعباسخانی است»، درصورتی که این تقسیم‌بندی‌یکی از

تقسیم‌بندی‌های محصوص طایفهٔ میر می‌باشد و بهاروند شامل دوتیرهٔ مرا کردعلیوند است. درهمین صفحه‌گاهی ازطایفه‌ای موهوم به نام میرهای نام می‌برد .

۵ ـ درصفحهٔ ۲۱۰ ارکوهی به‌نام هفت‌پهلو نام برده‌شده است، د که چنین کوهی‌اصولاً وجود ندارد ، وگویا مقصود هشتاد پهلوست .

۶ ـ درصفحهٔ ۲۱۱ بیرانوندهارا ارطوایف‌بالاگریوه محسوب کر درصورتی‌که بیرانوند ارطوایف‌شمال‌لرستان است وکوچکترین‌نسبتی بالاگریوه ندارد

۷ ـ مؤلف درذیل معنی‌بالاگریوه می‌نویسد: «یعنی ساکنان کوهه (صفحهٔ ۲۱۱) درصورتی‌که بالاگریوه به اشخاص‌اطلاق نمی‌شود و به‌معنی بالای پشته‌هاست.

۸ ـ ارملك‌الدین درصفحهٔ ۲۱۳ به عنوان طایفه‌ای نام برده شد، صورتی‌که یکی ارنواحی دلفان است.

۹ ـ درصفحهٔ ۲۱۳ می‌نویسد «جورکی‌ها ارنژاد باجولوند هستن صورتی‌که ارطوایف بالاگریوه محسوب می‌شوند

۱۰ ـ مؤلف درصفحهٔ ۲۱۴ می‌نویسد: «کاکاوندها و بهاروندهادارا زیادی هستند» درصورتی‌که کمترین شباهتی که درمیان طوایف‌لرستان می بین‌آنها وجود دارد.

۱۱ ـ در صفحهٔ ۲۱۵ ذیل کلمهٔ سلاحوردی (به‌قول مترجم صله می‌نویسد که شامل‌سلسله ودلفان است، درصورتی‌که تیره‌ای است بسیار ک دریکی ارمحلات خرم‌آباد ساکنند .

۱۲ ـ درصفحهٔ ۲۴۶ ار رود شاپور به عنوان رودی مستقل نام ب است ، درحالی‌که یکی ارشعبات اصلی رود دالکی درفارس به‌شاپور موس اشتباهات مترجم‌کتاب عبارتند ار .

۱ ـ درصفحهٔ ۱۹ در بارهٔ ارتفاع یکی ارکوهها نوشته شده است فیت (Feet) ولی همان‌طورکه می‌دانیم در زبان فارسی عددبا معدود مطابق وباید نوشته شود ۳۰۰۰ فوت (نه جمع‌آن که فیت می‌باشد) .

۲ ـ درصفحهٔ ۶۹ نوشته شده است ملوك شنابی ، درصورتی که ا

شنسی وغرص آل شنسب مندرج درصفحهٔ۴۵ چهار مقاله تصحیح آقای دکتر محمد معین است .

۳ ـ درصفحهٔ ۹۵ دردکر طوایف وتیره های کرد صرف‌نظر از آنکه اصولاً تقسیم‌بندی مؤلف دارای اشتباه است مترجم محترم بیر تیسرهٔ تیله‌کورا تیلاکوه و رری را را ررا و قره پاپاخ را قره‌پاپك و هوسورا هواتو و کوشکی را گوشکی ترحمه کرده است

۴ ـ درصفحهٔ ۹۶ تیرهٔ بیونحی به صورت بوبحی وسقر وکلیائی به‌صورت سنقر و کولیائی وبابکلی به صورت باباکلی نوشته شده است

۵ ـ درصفحهٔ ۱۵۸ · «بعضی ار اعراب نسب حود را ار کحتان می‌دانند» عرض قحطان است ضمناً به واسطهٔ عدم‌آشنایی با نام قبیلهٔ برار به همان صورت لاتین آورده شده است .

۶ ـ در صفحـهٔ ۲۰۲ ماسال و شاندرمن (واقع در طـوالش) به صورت مسل‌شمدرمس استعمال شده است .

۷ ـ در صفحهٔ ۲۰۷ کشگان که رودی است در لرستان به صورت کشغان ترحمه شده است

۸ ـ درصفحهٔ ۲۰۷ رومشگان که ناحیه‌ای است ار بحش کوهدشت‌لرستان به صورت رومیشگان نوشته شده‌است

۹ ـ درصفحهٔ ۲۱۰ قلهٔ تاف‌را تف نوشته‌است تاف درزبان لری به معنی آنشاراست .

ووحه تسمیهٔ کوه به مناسبت وحود آنشاری است که ار دوب شدن برفهادر بهاران درقلهٔ کوه دیده می‌شود

۱۰ ـ درصفحهٔ ۲۱۰ کلمات دره نصاب ، تنگه فنی به صورت دره نصب ، تنگه‌فانی نوشته شده‌اند .

۱۱ ـ درصفحهٔ ۲۱۱ کوه چهل نابالغان واقع درشمال لرستان به صورت چهل ونیلبگان آورده شده‌است .

۱۲ ـ درصفحهٔ ۲۱۱ در دکر تیره های محتلف بیراوند کلمات چقلوند ، چومارن، کر، منش به صورت چکالوند ، چرمرتگه ، گر ، متاش ومناطق چالالنچولان سیلاخور به صورت چنلچولان ـ سیالحور برگردانده شده‌اند .

۱۳ ـ کلمهٔ بالاگریوه در تمام کتاب و در صفحهٔ ۲۱۱ به‌صورت بالاقریه استعمال شده است

۱۴ ـ در ذکر تیره های دلفان کلمات یزن‌وند ـ مومه وند ـ با والی ـ عیسی‌غلام به صورت بیجاوند ـ مومیاوند ـ باواری ـ حیرغلام برگردانده شده‌اند.

۱۵ ـ در صفحهٔ ۲۱۳ طایفهٔ حسنوند به صورت حساوند و حسینقلی‌خان ابوقداره به شکل ابوعداره وقریهٔ تاج امیر را که مؤلف تیره‌ای محسوب کرده‌است مترجم تحامر ترجمه نموده ، و سطام که نام‌تیره‌ای ازتیره های شمال لرستان‌است به صورت ستان برگردانده شده است

۱۶ ـ در صفحهٔ ۲۲۳ تیرهٔ محیس ساکن جرمشهر را محسین ترجمه و مهلهل عرب رامحلحل نوشته است

۱۷ ـ ناحیهٔ دعیجی (محل سکونت سگوند های خــورستان) به صورت داعجی آورده شده است (ص ۲۳۵)

۱۸ ـ مال امیر (مالمیر) بختیــاری به صورت ملامیر آورده شده است (ص ۲۴۱) .

۱۹ ـ بهمئی (نام تیره‌ای ازطایفهٔ قشقائی فارس) به صورت بهمائی آورده شده است (ص ۲۴۴)

۲۰ ـ درصفحهٔ ۲۴۶ رود دالکی فارس دلکی ترجمه شده است .

۲۱ـ درصفحهٔ ۲۴۶ شعبهٔ قره‌قاچ رودمند به عنوان‌رود قره‌آغاج نامیده‌شده.

۲۲ ـ در صفحهٔ ۲۵۴ در ذکر طوایف خمسهٔ فارس کلمه اینانلو مبدل به آلن‌لو شده است

۲۳ ـ در صفحهٔ ۲۵۵ تیرهٔ ابوالمحمدی (ازتیره های جباره طایفهٔ عرب خمسهٔ فارس) به صورت لبومحمدی ! آورده شده است .

۲۴ ـ درصفحهٔ ۲۵۶ تیره‌های قره‌غانلی و بوربور فارس به صورت غرالی ولربور آورده شده‌اند

۲۵ ـ درصفحهٔ ۲۵۵ تیرهٔ افشار اشاقی (ازاینانلو) و بلاغی بیك به‌صورت افشاراوشاغی و بولاغی آورده شده‌اند .

۲۶ ـ تیرهٔ گله‌زن (از قشقائیهای فارس) در صفحهٔ ۲۶۴ به صورت کلارن آورده شده است

۲۷ ـ درصفحهٔ ۲۶۵ تیرهٔ چهار بنیچه به صورت چهاربچه آورده شده.

۲۸ـ درصفحهٔ ۲۶۳ تیرهٔ ایقدر (ازطایفهٔ قشقائی) به صورت اکدیر آورده‌شده.

کتابهای خارجی

کتیبه‌های کوفی در کاخ سلطان مسعود سوم

دکتر منوچهر ستوده

مرکز مطالعات باستان‌شناسی مؤسسهٔ مشرق‌شناسی ایتالیا ، در ژوئن سال ۱۹۶۶ کتابی به‌نام The Kufic inscription in persian verses in the court of the royal palace of mas‘ ūd III at Ghazni به قطع رحلی در ۶۸ صفحه و چهل و یك لوحه منتشر کرده است . مؤلف کتاب Alessio Bombaci مدتی با پروفسور Guiseppe Tucci و پروفسور - Umberto Scerrato درغزنین به کارحفاری‌مشغول بوده‌است وفعلاً نیز دنبالهٔ کاررا در دست دارد. این مرد درکاوشها و حفاریهای خود به قصر سلطنتی‌سلطان مسعود سوم (شوال ۴۹۲- شوال ۵۰۸) برخورد و پس ازخاك‌برداری ، کتیبه‌ای‌فارسی با خط کوفی ، درازارهٔ اطراف تالار این‌کاخ پیدا کرد. تالاری که این کتیبه رادر آن‌یافته‌اند به طول ۵۰/۶۰ و عرض ۳۱/۹۰ متراست - ضلع جنوبی‌تالار، مدخلی در وسط و سه درگاه در هر طرف دارد. در وسط ضلع شرقی نیز مدخلی است و هرطرف آن پنج درگاه است. دوضلع شمالی و غربی نظیر دو ضلع دیگر است .

تخته سنگهای مرمر کتیبه‌دار، ازارهٔ درگاههای‌صفه مانند ومدخلها نیز بوده است طول این‌کتیبه ۲۵۰ متر و شامل سه قسمت اصلی است . قسمت بالاکتیبه‌ای‌است که کلمات‌آن میان دوخط افقی‌حك شده است. قسمت پایین‌کتیبه‌که ارتفاعش‌درحدود پنج برابر ارتفاع‌کتیبه است ، گل و بوته‌ای است کـه برسنگهای قبور وکاشیهای اطراف غزنی ،زیاد دیده می‌شود . قسمت پایین‌این نقوش ،حاشیه‌ای‌زنجیره مانند دارد

سطح گل و بوته‌ها پنج‌یاهشت‌میلی‌متر ازسطح زمینهٔسنگ بالاتراست وآثاری که برآنها باقی است نشان می‌دهدکه روزی این نقشها و زمینه‌های آنها رنگهای مختلف داشته‌اند

درگوشهٔ این تخته سنگها ، علایمی‌برای بنایان سنگ‌کارکنده‌اند تا محل وجای هریك را بدانند. این اشکال را مؤلف دریك صفحهٔ کتاب fig 130 ترسیم کرده است

کارمطالعهٔ کتیبه را خود مؤلف برعهده داشته وخوب ازعهده برآمده‌است.

کتاب مورد بحث نتیجهٔ مقدماتی این مطالعات است و پس از انجام‌دادن کارحفاری، کتابی مفصل دربارهٔ این کاخ نوشته خواهد شد

پاره‌ای از این تخته سنگها در تزیین محراب و مزار سلطان ابراهیم و مزار پیرمالیریان به‌کار رفته است و چند عدد از آنها نیز درموزهٔ شهرکابل است

کتیبه‌ای عربی به خط نسخ درهمین کاخ یافت‌شده‌است که این‌عبارات بر آن دیده می‌شود

«عمل محمدبن حسین بن مبارك وفرغ من اشادته فی اول شهرالمبارك رمضان عظم‌الله قدره سنة خمس وخمسمایه».

مؤلف کتاب خودرا به دوبخش اصلی و هر بخش را به فصولی‌جداگانه تقسیم‌کرده است

قسمت اول شامل سه فصل است

فصل اول مقدمه ، ص ۳-۵

فصل دوم شرح بنا و تخته سنگها و نشانه‌ها ونقشهای آنها ۶-۱۰ .

فصل‌سوم اشعار وترجمهٔ آنها ۱۱-۱۵

قسمت دوم .

۱- شرحی در بارهٔ حروف ۱۹-۲۹.

۲- شرح تاریخی وسابقهٔ بنا ۲۹-۴۲ .

۳- کتبی‌که مؤلف ازآنها استفاده برده است ۴۳-۴۸

۴- فهرست ۴۹-۵۲

۵- توضیحاتی دربارهٔ تخته سنگها ۵۳-۶۵.

لوحه‌ها درآخر کتاب .

کتیبهٔ فارسی این‌کاخ در نوع خود بی‌نظیر است . زیرا هیچ‌کتیبهٔ فارسی که طول آن به ۲۵۰ متر برسد تاکنون دیده نشده است و از نظر قدمت‌هم ، باید آن را ازشمار قدیمترین کتیبه‌ها بدانیم .

کتیبه‌های فارسی بعد ازاسلام‌که به خط پهلوی‌است متعلق به اواخرقرن چهارم است . کتیبه‌های عربی و فارسی از قرن دوم تا قرن ششم هجری به ما رسیده است . اما کتیبه‌هـای فارسی با حروف عربی تا آنجاکه می‌دانیم پیشتر از قرن چهارم نیست .

از قدیمی‌ترین کتیبه‌های فارسی بـا حروف عربی در رباط ملك درحدود بخارا است که یکی از ملوك قراخانی به نام شمس‌الملك نصر بن تمغاج خان ابراهیم در سال ۴۷۱ بنا کرده است . این کتیبه به خط کوفی گلدار و با آجر پخته برجسته است .

دیگر کتیبهٔ مزاری است در شمال اوزگند مورخ به سال۵۴۷ هجری .

دیگر کتیبهٔ مسجد قوةالاسلام در دهلی است‌که متعلق به آخر قرن پنجم هجری است .

دیگر کتیبهٔ یکی از مزارهای عربین است‌کـه متعلق به قرن پنجم هجری است و با این مصراع شروع می‌شود · ایا خردمندا ازکار من توعبرت گیر

دیگر مزار مؤمنه خاتون در نخجوان است‌که به دستورایلدگز (۵۳۱-۵۶۸) ساخته شده است

بنابراین کتیبهٔ‌کاخ سلطان مسعود دومین‌کتیبهٔ قدیمی فارسی است و پس‌از کتیبهٔ رباط ملك قرار می‌گیرد .

مؤلف درخواندن‌آنچه از این‌کتیبه بازمانده است بسیار کوشیده ومنتهای دقت راکرده است . با خواندن متن‌کتیبه نکات زیر به نظرنگارنده رسید

Fig 29 درمصراع«چنین رنج در دین‌سردست کس» کلمهٔ رنج ، رنجی خوانده شده است وصحیح به نظر نمی‌رسد

Fig 27 در مصراع«گهی(= که) بزم ابر [و] وگهی [= گه] بزم شیر با شك حرف واو پس از ابر افتاده است

Fig 27 نشسته برسر[یر] به جای نشسته برسر

Fig 68-69 کرد نگارش به جای‌کرد نگارسر .

Fig 70-71 بنغرحد به جای مرحد

Fig 72-73 نکوگفت به جای نکولفت ــ طاعت سی بجای‌طاعت سخ.

Fig 111-112 برد سلام به جای برد وسلام .

معرفی کتابهای تازه

کتابهای کلی و کتاب شناسی

بانك مرکزی ایران، کتابخانه: فهرست موضوعی مقالات اقتصادی ۱۳۴۰-۱۳۴۴، [تهران] ۱۳۴۶، رقعی، ۲۴۱ص

فهرست مفیدی است از نام ومشخصات ۱۸۴۷ مقالهٔ اقتصادی بزبان فارسی که در شماره‌ها محله و نشریهٔ ایران انتشار یافته است

این فهرست در دوقسمت تنظیم شده بخش اول مقالات کلی اقتصادی است و بخش دوم مقالات اقتصادی دربارهٔ ایران

اکنون که چنین کار مفیدی آغاز شده است باید نسبت به سالهای قبل از ۱۳۴۰ نیز اقدام شود

بنی آدم، حسین: کتابشناسی آموزش و پرورش، زیر نظر ایرج افشار، [تهران] انجمن کتاب [۱۳۴۶] رقعی، ۲۸۸ص (مجموعهٔ کتابشناسیهای موضوعی زبان فارسی، ش۲) .

دراین کتابشناسی نام ومشخصات ۵۸۰ کتاب و۱۱۲۹ مقاله مندرج است

دانشگاه، کتابخانهٔ مرکزی: نسخه‌های خطی نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، دفتر پنجم، زیر نظر محمد تقی دانش‌پژوه و ایرج افشار [تهران، ۱۳۴۶] وزیری، (انتشارات دانشگاه تهران، ش ۱۰۳۹/۵-گنجینهٔ فهرست وکتابشناسی، ش۵)

این دفتر شامل فهرست نسخه‌های خطی مربوط به ۱۱۲ کتابخانهٔ عمومی و خصوصی در تهران وشهرستانها وممالك خارجی توسط نویسندگان مختلف است و بیشتر آن توسط آقای دانش پژوه تنظیم شده است

طباطبائی، عبدالکریم: سالنامهٔ دنیا، بیست و چهارمین سالنامه، تهران، ۱۳۴۷، وزیری بزرگ، ۴۰۰ ص

طهرانی، آقا بزرگ: الذریعه الی تصانیف الشیعه، فهرست و راهنمای این المؤلف احمدالمنزوی تهران، ۱۳۴۶-۱۳۴۷ الجزءان ۱۶و۱۸

مجلدات ۱۶و۱۸ کتاب مهم وفهرست بسیارمفیدالذریعه انتشار یافت(جلد هفدهم قبلاً نشر شده بود) جلد هیجدهم تا آخرحرف ف است بی‌تردید اتمام این فهرست از بزرگترین خدمتها به عالم ادب وفرهنگ در اسلام است

دین و فلسفه

الهی، نورعلی: حاشیه برحق‌الحقائق یا شاهنامهٔ حقیقت. [تهران ۱۳۴۶] وزیری ۷۴ ص

نقدی است به‌صورت حاشیه برشاهنامهٔ‌حقیقت به‌زبان‌کردی‌که آقای دکتر محمد مکری به‌صورت منقحی انتشار داده‌اند

امامت‌کاشانی، عزیزالله: امامزادگان معتبر، تهران، مهراجی، [۱۳۸۳] رقعی، ۸۵ص

امامت‌کاشانی، عزیزالله: تذکرهٔ حضرت سلطانعلی بن امام محمد باقر و هلال بن علی (ع)، قسمتی از فضایل سادات‌آل محمد علیهم‌السلام [تهران، دارالتحریرقدرت ۱۳۸۴] رقعی، ۴۰ص

بابازاده، پرویز: حماسهٔ پرشکوه اهل حق چهل تنان [تهران ۱۳۴۶] رقعی، ۱۶۰ ص

هریك از فرقه‌های مختلف اهل تصوف راهی وروشی وعقایدی خاص‌دارند وطبعاً انتشار حال واخبارآنها توسط‌کسانی‌که خوب با رمز واسرار وافکارارباب آن‌فکر آشنا باشند مفیداست وآقای بابازاده توفیق‌چنین‌خدمتی‌را نسبت به‌چهل‌تنان یافته است. گروندگان این‌گروه بیشتر درآذربایجان مقیم‌اند . بانشر این رسالهٔ سودمندعلاقه‌مندان ، نیك با این فرقه‌آشنا می‌شوند

خوانساری، محمد: منطق صوری، چاپ دوم تهران، دانشگاه تهران،۱۳۴۶، وزیری، ۱۸۳ص (انتشارات دانشگاه تهران، ش۵۵۷ ـ گنجینهٔ مباحث‌فلسفی و روانشناسی،ش۱۴).

شاملو، احمد (مترجم): غزل غزلهای سلیمان، بر اساس ترجمهٔ دکتر ژ ك ماردروس وچند متن مختلف دیگر تصاویر از ماری‌یت لی‌دیس، [تهران ، طهوری ، ۱۳۴۶] رقعی، بی صفحه شمار .

خوش عبارت ، خوش چاپ ، خوش نقش و البته خیال انگیز مجموعهٔ غزلهای سلیمان شهرت دارد ودر لطافت ادبی و ذوقی‌کم نظیر است.

صدرالدین شیرازی: الشواهدالربوبیة [با حواشی‌حاج ملاهادی‌سبزواری] با تعلیق و تصحیح ومقدمهٔ سید جلال‌الدین‌آشتیانی، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۶، وزیری[۱۶۴] +۸۳۴+[۱۰]ص.

کربن، هنری: مکتب شیخی از حکمت الهی‌شیعی ـ با ترجمهٔ فارسی از فریدون بهمنیار، تهران ، ۱۳۴۶، وزیری، ۳۵+۱۰۵+۵۹ ص

نوئی، لکنت دو: سرنوشت بشر ، ترجمهٔ عبدالله انتظام ، چاپ دوم [تهران] صفی‌علیشاه [۱۳۴۶]، رقعی، ۳۴۳ص

اثری است شیرین‌وخواندنی با دیدی‌فلسفی دربارهٔ سرنوشت‌آدمی‌ومسألهٔ علم و پیشرفت مادی

ترجمهٔ کتاب پخته وروان وازنمونه‌های برازنده ونمودارتسلط مترجم‌است

علوم اجتماعی

اشرف، احمد: جامعه شناسی طبقات اجتماعی درامریکاوگزیده‌ای ازآثارجامعه‌شناسان امریکا با همکاری داریوش‌آشوری [و دیگران با مقدمهٔ دکتر احسان نراقی ـ تهران ، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات‌اجتماعی، ۱۳۴۶] وزیری، ۴۲۷ص (انتشارات مؤسسهٔ مطالعات‌وتحقیقات اجتماعی، ش۴۹)

شناخت امریکا تاکنون برای ماایرانیان به‌صورت‌جغرافیایی ومادی بود زیرا به‌کشف‌امریکا، صنایع‌امریکا، کشاورزی امریکاعلاقه‌مند بودیم وچنین کتابهایی یا خود نشر می‌کردیم یاامریکائیان انتشارمی‌دادند، ولی این‌کتاب دید ماراعوض می‌کند. زیرا درآن نحوهٔ معنویت وروح امریکائی وطبقات‌آن مطرح است.

کتاب در دو بخش‌است بخش اول بحثی‌است در جامعه شناسی امریکا و کتاب دوم گزیده‌ای است ترجمه شده ازآثار جامعه شناسان امریکائی .

اهتمام مؤسسهٔ مطالعات اجتماعی درنشرچنین کتابها قابل ستایش‌است

باباگیلک، هادی: خاطرات چهل سال بیسوادی ، [تهران ، ۱۳۴۶] ، جیبی ۲۶۲ ص

بصاری، طلعت: زندخت پیشاهنگ نهضت‌آزادی بانوان‌ایران، تهران،طهوری [۱۳۴۶]، رقعی، ۱۷۹ص (زبان وفرهنگ ایران، ۴۹) .

شرح حال وافکار وآثار زنی‌است که درنهضت‌آزادی بانوان پیشقدم‌بوده، وآن هم در شهر شیراز

در این‌مجموعه نامه‌هایی‌بخصوص‌ازجمال زاده وعارف به‌اوچاپ‌شده است.

پاد، ابراهیم: حقوق‌کیفری اختصاصی جلد اول جرایم برضد اشخاص(صدمات بدنی وصدمات معنوی) [تهران، ۱۳۴۷] وزیری، ۴۱۲ص.

کتابی است‌که به نوع خود در زبان فارسی تاکنون تألیف وتدوین نشده بود وانتشارآن برای حقوق دانان ودانشجویان بسیار مفیداست.

جعفری لنگرودی، محمدجعفر: ترمینولوژی حقوق، حاوی اصطلاحات رشته‌های حقوق علوم سیاسی و اقتصادی و تاریخ حقوق ورشته‌های مختلف فقه اسلامی، [تهران. ابن سینا، ۱۳۴۶] وزیری، ۷۹۱+۳۲ص

از کارهای بسیار باارزش در لغت نویسی فارسی است

سلیتز، ك.: روشهای تحقیق در علوم اجتماعی [اثر سلیتز و دیگران] ترجمهٔ دکتر خسرو مهندسی [تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۶] وزیری، جلد اول، ۴۶۳ص (انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ش۵۱ـ ترجمه، ش۲۵)

فرزاد، هومان: پروژهٔ دریاچه‌های کویر ایران [و پروژهٔ تولید نیروی برق از جزر ومد دریا در تنگهٔ هرمز، تهران] ۱۳۴۶، رقعی، ۷۳+۳۵ص (با ترجمهٔ انگلیسی)

فوراستیه، ژان: وضع وشرایط روح علمی، ترجمهٔ علی محمد کاردان، [تهران مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۶] وزیری ۲۳۲ص (انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ش۵۰ـ ترجمه، ش۲۴)

کتاب با ارزش، و برای شناخت وضع و روح علمی وایجاد چنین محیطی در سرزمین خودمان مؤثر است.

ناهید، منوچهر: نقش شرکتهای تعاونی در پیشرفت و توسعهٔ کشاورزی، [تهران] دانشگاه تهران، ۱۳۴۶، وزیری، ۳۰۲ص (انتشارات مؤسسهٔ آموزش و تحقیقات تعاونی، ش۱)

هالبواکس، موریس: طرح روانشناسی طبقات اجتماعی، ترجمهٔ دکتر علی‌محمد کاردان، چاپ دوم ـ [تهران] مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی [۱۳۴۶]، وزیری، ۲۷۶ص (انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی، س۴۶)

تحقیقات ادبی و زبانی

آذر یزدی، مهدی: قصه‌ها ومثلها، نمونه‌هایی ازمثلهای قصه‌وار [تهران] اشرفی [۱۳۴۶] رقعی، ۸۱ص (قصه‌های تازه ازکتابهای کهن، ش۷)

نام کتاب گویای موضوع آن است کارهای آذریزدی درزمینهٔ ادبیات کودکان در زبان ما ورمان ما مایه است وخوب

آذر یزدی، مهدی: مرد و نامرد، یك داستان از هزار و یك شب [تهران] اشرفی، [۱۳۴۶] رقعی، ۱۱۰ص (قصه‌های تازه ازکتابهای کهن، ش۶)

آذر یزدی در برگرداندن و نقل مطالب کهنه به زبان کودکان مهارت یافته است وممارست او دراین رشته عاقبت اثر گذاشت واورا به اخذ جایزهٔ سلطنتی موفق کرد

آموزگار، حبیب‌الله: گلهای بوستان سعدی، شامل ده باغچهٔ گلزار و ۱۲۷ دسته‌گل روح پرور، ابتکار ادبی، [تهران] ۱۳۴۶، وزیری، ۲۴۵ ص .

دراین کتاب مؤلف بوستان سعدی‌را به نثر امروزی نقل کرده و به خط بسیار زیبای عبدالرسولی کتابت وطبع شده است

استاریکف ، ا. ا. : فردوسی وشاهنامه، ترجمهٔ رضا آذرخشی، تهران، سازمان کتابهای جیبی، ۱۳۴۶، جیبی، ۲۱۱ص (کتابهای جیبی، ش۲۶۹)

استاریکف ازایرانشناسان شوروی‌است وکار او درباب شاهنامه وفردوسی ازآخرین تحقیقات بشمار می‌رود این کتاب یکبار پیش‌ازاین در مجلهٔ پیام‌نوین بتدریج درج شده بود

اورنگ ، مراد : کرد شناسی، [تهران، ۱۳۴۶] وزیری، ۱۴۰ص.

باقی شهرضائی، عبدالعلی: بهار ادب ، حاوی سه هزار و پانصد شعر از سصد شاعر، [تهران] نشریات حسینی [۱۳۴۶] رقعی، ۲۴۱ ص.

بهار، مهرداد: واژه‌نامهٔ بندهش [تهران] بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۶] وزیری، ۵۰۰ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش۱۷ — واژه‌نامه‌های پهلوی، ش۱)

کتاب بندهش یکی ازمهمترین آثاری است که از زبان پهلوی بجای مانده و متعلق به اواخر قرن سوم هجری و از حیث لغت غنی و پر بار است آقای مهرداد بهار با دقت تمام لغات را استخراج و شرح کرده و به مواضع استعمال‌هر لغت ارجاع داده است سلسلهٔ واژه نامه‌های پهلوی که‌ازطرف بنیاد فرهنگ‌ایران نشر می‌شود خدمت با ارزش و از نظر تدوین لغت فارسی کار ارجمند و سزاوار تحسین است

خالد، ابوالقاسم: شاهان شاعر، احوالات شاهان وشاهزادگان سخنورونمونه شعرای دربارآنان وبرگزیدهٔ اشعارآنان [تهران] علی اکبرعلمی، [۱۳۴۶] وزیری، ۳۵۵ص.

مجموعه‌ای پسندیده وقابل استفاده درمطالعات ادبی‌است .

خانلری (کیا)، زهرا : داستانهای دل انگیز ادبیات فارسی، با مقدمهٔ دکتر پرویز ناتل خانلری، [تهران]، بنیاد فرهنگ ایران، [۱۳۴۶] وزیری، ۲۲۰ص مصور (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش ۳۲- زبان وادبیات فارسی، ش۲)

مجموعه‌ای است به روایت تازه از عده‌ای از قصه‌های دلپذیر که در آثار مهم ادبی زبان‌فارسی‌چون شاهنامه‌وآثارعطار ونظامی وجامی وجواجوهست وبه‌نثر روان وخوبی نقل شده است چاپ اخیر این اثر با تصاویر زیبایی همراه است .

رضی، هاشم: فرهنگ نامهای اوستا (فرهنگ اعلام اوستا) بر اساس منابع اوستائی، پارسی باستان، منابع پهلوی ومانوی، وروایات‌مورخان یونانی، رومی، سریانی، ارمنی،

فارسی و پارسی با مقدمه‌هایی از شجاع‌الدین شفا، کریستین‌رامپس، ولفگانگ لنتس [تهران] انتشارات فروهر، ۱۳۴۶ وزیری. ۳جلد (۱۷۳۸ص)

آقای هاشم رضی که در زمینه‌های مختلف کتاب نشر کرده اخیراً به کار بزرگی دست زده است، کاری که محتاج اطلاعات وسیع تاریخی، بصیرت در اوستا و زبان آن، آشنایی با زبانهای مختلف، شم انتقادی در زبان‌شناسی است. او چون صاحب انشایی روان و یك دست است و در نظم چاپی کتب خوش سلیقه، و روش اقتباس را خوب می‌داند کتابی مفصل و خوش ترکیب و حاوی مطالب خواندنی و جالب دقت تنظیم کرده است.

تحقیق و رسیدگی علمی به این کتاب و کیفیت استنتاجات مؤلف منوط بدان است که صاحب نظران اوستاد اظهار رأی کنند، ولی تعجب است که از میان سه مقدمه در مقدمهٔ آقای لنتس که خود استاد نام اوستاست و این مسائل و مباحث در دستش موم، چرا ادنی اشاره‌ای به کیفیت علمی کتاب نشده است و صریحاً از خوب و بدآن سخنی نمی‌گوید طبعاً سکوتش خود پرمعنی است

فهرست کتابنامه‌ای که تهیه دیده‌اند از لحاظ حروف دوم مرتب نیست و در چنین کتابی که از اسلوب فرنگی و مستشرقین همه خوشنامی در آن هست توقع آن است که این نوع معایب نداشته باشد مؤلف درهر کلمه‌ای (۶۲۵ کلمه) بحر بحث لغوی به سابقهٔ تاریخی کلمه و سیر آن پس از اوستا می‌پردازد و در کلمه‌ای مثل جمشید قریب صد صفحه بحث می‌کند و چون اکثر مطالب آن مقتبس از آثار معاریف است طبعاً متضمن اطلاعات زیادی تواند بود

برای مؤسسهٔ انتشارات فروهر که بانی نشر این کتاب است و سرمایهٔ هنگفتی را در نشر معارف مربوط به اوستا مصروف داشته است توفیق و انتشار کتابهای دیگر را خواستاریم

شکورزاده، ابراهیم: عقاید و رسوم عامهٔ مردم خراسان، با انضمام پاره‌ای اشعار و لغات و امثال و افسانه‌ها و قالها و دعاها و معماها [تهران]، بنیاد فرهنگ ایران، [۱۳۴۶] وزیری، ۶۰۵ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش۳۳- فرهنگ عامه، ش۲).

کتابی است بسیار با ارزش که با ربح و دقت وافر تدوین شده است و نمونهٔ پسندیده‌ای از طرز جمع‌آوری عقاید و آداب و رسوم در مناطق مختلف ایران تواند بود.

کتاب در ده بخش و مطالب آنها بدین شرح است: اشتها و غذاهای نذری، سفره‌ها، چهارشنبه سوری، نوروزی، آستنی و زایمان، ختنه سوران، ازدواج و

عروسی، مرگ و عزا، شب چله، طب عوام ، فالها و دعاها ، عقاید و احکام متفرقه به ترتیب الفبایی کلمات، افسانه‌ها، اشعار و ترانه‌ها، لالایی‌ها، معماها ، امثال و لعاب.

ضمیمهٔ درس تاریخ زبان فارسی: صفحاتی از نسخه‌های خطی کهن [تهران] بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۶، وزیری بزرگ، ۶۶ص. (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش۳۶ زبان و ادبیات فارسی، ش۳)

در این جزوه نمونه‌های نسخ قدیم‌فارسی به‌طور عکسی چاپ شده است تا دانشجویان با طرز نگارش نسخه‌های کهن آشنا شوند و خطوط مختلف و شیوه‌های کتابت قدیم را بشناسند

گلچین معانی، احمد: شهرآشوب در شعر فارسی تهران[امیرکبیر، ۱۳۴۶]، رقعی، ۱۶۸ص

شهرآشوب نوعی شعر است که در آن شهر و پیشه‌وران آنجا و حرفه‌های آنان توصیف می‌شود و این کار از ازمنهٔ قدیم در شعر فارسی هنری خاص بوده و نمونهٔ این نوع شعر در آثار مسعود سعدسلمان و امیرخسرو و نوائی و دیگران دیده می‌شود. شهر - آشوب سازی درعصر صفوی رواج دیگریافت

آقای گلچین معانی در کتاب محققانهٔ خود سی و هشت شهرآشوب را از لحاظ کتابشناسی شناسانیده و در انتها متن تمام شهرآشوب لسانی شیرازی موسوم به مجمع‌الاصناف را طبع کرده‌اند

این کتاب هم‌محققانه‌است وهم‌شیرین،وافسوس که جای فهرست‌اصطلاحات واصناف در آن خالی است

همایونی،صادق: ترانه‌هایی از جنوب تهران، وزارت فرهنگ وهنر.[۱۳۴۶] رقعی، ۳۱۲ ص (انتشارات ادارهٔ فرهنگ عامه، ش۵)

مجموعه‌ای است از ترانه‌هایی که در شیراز و جهرم خوانده می‌شود و با دقت جمع‌آوری و به‌صورت بسیار زیبایی طبع شده‌است اما برای قرائت لهجه‌های محلی کلمات را با اعراب ضبط کرده‌اند

تحقیقات تاریخی

آدمیت، فریدون : اندیشه‌های میرزا آقا خان‌کرمانی، تهران، طهوری،۱۳۴۶، وزیری، ۲۹۲ص. (زبان وفرهنگ ایران، ش۴۸)

میرزاآقا خان‌کرمانی از پیشروان فکر تازه واحد تمدن فرنگی و نهضت

آزادی ایران است از کسانی است که درراه عقیده ومبارزهٔ فکری وآزادگی شهید شد. نوشته‌های اوهم ازلحاظ احتوا برافکار تازه و هم از لحاظ شیوهٔ نگارش قابل دقت و مطالعه است

آقای دکتر آدمیت دراین کتاب با دقت آثارآن شهید را بررسی وتقسیم‌بندی کرده‌است وشیرهٔ عقاید میرزاآقاخان‌را به‌خواننده می‌شناساند البته با بعضی از نظریات وتشخیصهای تاریخی آقای آدمیت نمی‌توان موافق بود، ولی‌چون‌مبنای کتاب برتحقیق و مطالعه و سنجش است‌آن را باید ازکتابهای خوبی دانست که در باب تاریخ عصر نهضت‌آزادی ایران انتشار یافته است

برتلس، آ. ی. : ناصرخسرو واسماعیلیان، ترجمهٔ یحیی آرین‌پور، [تهران] بنیاد فرهنگ ایران، [۱۳۴٦]، وزیری، ۴۲۳ص (انتشارات بنیاد فرهنگ‌ایران، ش۳۴- منابع تاریخ وجغرافیای ایران ش۱۰)

مباحث کتاب عبارت است از عهد ناصرخسرو، اسماعیلیان تاقرن‌یازدهم، اسماعیلیان درعهد ناصرخسرو، زندگی وفعالیت ناصرخسرو، روابط ناصرخسرو با اسماعیلیان کتابی است مستند درباب ناصرخسرو. فراموش نکنیم که‌دربان فارسی مقدمهٔ سیدحسن‌تقی‌زاده بردیوان جامع‌ترین ومتقن‌ترین نوشته دراین‌باب است.

البلاذری، احمد بن یحیی : فتوح‌البلدان، بخش مربوط به‌ایران ترجمهٔ دکترآذرتاش‌آذرنوش، [تهران] بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴٦]وزیری، ۲٦٦ص (انتشارات‌بنیاد فرهنگ ایران، ش۳۱- منابع تاریخ وجغرافیای‌ایران، ش۹).

فتوح‌البلدان درشرح چگونگی فتوح بلاد قدیم توسط عربان ازمنابع‌اصیل تاریخ است که خوشبختانه قسمت مربوط به ایران‌آن اینک به فارسی ترجمه شده در دسترس محققان قرار می‌گیرد

پوپ، آرتور اپهام : معماری ایرانی [ترجمهٔ غلامحسین صدری افشار واحمد ایرانی تهران،گروه فرهنگی خوارزمی، ۱۳۴٦]خشتی بزرگ،۸۷ص مصور.

پیگولوسکایا، ن. و. : تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سدهٔ هیجدهم تألیف ن و پیگولوسکایا ودیگران. ترجمهٔ کریم‌کشاورز، [تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴٦] وزیری، ۲جلد (انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات‌اجتماعی، ش ۴۷و ۴۸)

ازکتابهای تاریخ مفیدی است که به‌طورخلاصه در باب ایران تألیف شده است و چون زبردستی مترجم برهمگان روشن است استفاده از این کتاب برای محققان ما قطعی است.

جهانبانی، امان‌الله : [خاطراتی از دوران درخشان رضا شاه‌کبیر، سردلشکر

یاری وساری داش‌تهران، ۱۳۴۶] وزیری، ۲۷۶ص، مصور

این کتاب حاوی سرگذشت سپهبد جهانبانی وقسمت مربوط به تحصیل در روسیه وحاوی اطلاعات‌مفیداست قسمت دیگر که‌اساس‌مطلب‌است شرح‌بسیارجالب توجهی‌از وقایع وجنگهایی‌است‌که درقلع‌وقمع‌سمیتقو روی داد. این‌نوع‌خاطرات وسرگذشت نویسی چون منابع تاریخ را تکمیل می‌کند بسیار مغتنم ومفیداست .

حکیم‌الهی، نصرت‌الله : عصر پهلوی وتحولات ایران، [تهران، علی اکبر علمی، ۱۳۴۶] وزیری، ۴۵۴ص

دیاکونوف، م. م: تاریخ ایران‌باستان، ترجمهٔ روحی ارباب ، تهران ، بنگاه ترجمه ونشرکتاب، ۱۳۴۶، وزیری، ۵۱۷ ص (انتشارات بنگاه ترجمه‌ونشرکتاب)،ش۲۸۳ـ مجموعهٔ ایران‌شناسی، ش ۳۹

این کتاب ازآثاری است‌که در باب شناخت تاریخ ایران در دوره‌های پیش از اسلام به زبان روسی توسط یکی از مستشرقان اتحاد شوروی تألیف شده است. ترجمهٔ‌آن مسلم تازه‌ای به سلسله‌آثار مربوط به ایران باستان افزود.

در ترجمه سهوهایی ازنوع‌تپه‌کیسار ،کالیسفن، مینوگ هیراد به‌جای تپه حصار، کالیستن ومینوی خرد دیده می‌شود .

سپنتا، عبدالحسین: تاریخچهٔ اوقاف اصفهان، [اصفهان] اداره‌کل اوقاف‌منطقهٔ اصفهان، ۱۳۴۶، رقعی، ۱۱+۴۳۸ ص

آقای سپنتا با تدوین این‌کتاب خدمت در خور بزرگداشتی را به انجام رسانیده‌اند ودر نوع خود از بهترین مجموعه‌هاست. آقای دکتر محمدعلی‌هدایتی برای نخستین بار توفیق یافت که متن اسناد و مدارك مربوط به موقوفات آستانهٔ حضرت عبدالعظیم ری را به‌صورتی ممتاز به چاپ برساند واین شوق را درمحققان برانگیزد که مجموعه‌ها از فرامین واسنادموقوفات فراهم کنند اینك‌که‌کتاب‌آقای سپنتا با این تفصیل ومتن عده‌ای‌کثیر از وقفنامه‌ها نشر می‌شود باید امیدداشت‌که برای شهرهای دیگر نیز ازطرف سازمان اوقاف چنین خدمت باارزش‌انجام شود که حتماً از تعمیر ونگاهداری بقاع به‌هیچوجه پست‌تر نخواهد بود .

سیاح، محمد علی: خاطرات‌حاج‌سیاح یا دورهٔ خوف ووحشت، به‌کوشش‌حمید سیاح، [تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۶] وزیری، ۶۵۰ ص

حاج سیاح‌محلاتی که‌مردی‌آزاده وروشن فکر درعصر ناصری به‌شمارمیرفت وبا مردانی‌چون سید جمال افغانی نشست وخاست داشت ودر واقعهٔ رژی‌درقزوین

زندانی شد. به‌سبب سیاحتهای خود در بلاد عالم چون هند و امریکا و فرنگ به حاجی سیاح شهرت گرفت. زندگانیش با دیدنیهای بسیار همراه بوده است و خاطراتی که از خویش به‌جای گذارده از سال ۱۲۹۴ قمری است تا پایان عمر او، و از حیث احتوا بر اطلاعات تازه در باب تاریخ معاصر بسیار مفید است

جای فهرست اعلام در این کتاب بسیار خالی است

صنعتی زادهٔ کرمانی، عبدالحسین: روزگاری که گذشت [تهران] ۱۳۴۶، وزیری، ۳۲۳ ص.

شرح حال بی‌پیرایهٔ مردی است از شهر کرمان که زندگی خود را به‌زبانی ساده در این کتاب تدوین کرده است وقایعی که مؤلف در کرمان در هفتاد سال قبل دیده و مطالبی که مخصوصاً در بارهٔ میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمدروحی نوشته مفید و خواندنی است.

کاویان‌پور، احمد: تاریخ عمومی آذربایجان، تهران، آسیا، ۱۳۴۶، وزیری، ۴۰۸ ص.

مشیرپور، میرمحمد: تاریخ تحول لباس در ایران از آغاز تا اسلام، [مشهد، زوار، ۱۳۴۵] رقعی، ۹۶ص.

مصطفوی، سید محمد تقی: نگاهی به‌هنر معماری ایران [تهران] شرکتهای سیمان تهران و شمال ۱۳۴۶] رحلی ۱۰۳ص مصور

تاکنون همهٔ کتابهائی که راجع به‌معماری ایران نوشته‌اند آثاری بود که مستشرقین نوشته بودند و کتاب آقای مصطفوی اولین اثری است که به زبان فارسی در دسترس قرار می‌گیرد و چون مبتنی بر مشاهدات و مطالعات و تحقیقات سی و چند سالهٔ ایشان در ویرانه‌های دورافتاده یا بناهای آباد ایران است و با عکسهای بسیار خوب نشر شده کتاب روشن و قابل استفاده‌ای است ازشرکتهای سیمان هم که چنین کارمفیدی را به ثمر رسانیده‌اند باید سپاسگزار بود و همت بلند این دو شرکت را در اهدای هشتصد نسخه از کتاب به‌طور رایگان در موقع تشکیل کنگرهٔ باستان‌شناسی باید قابل ستایش دانست.

نوربخش، حسینی: کریم شیره‌ای دلقک مشهور دربار ناصرالدین‌شاه قاجار با مقدمهٔ دکتر محمد جعفر محجوب. [تهران] سنائی [۱۳۴۶]. رقعی. ۴۱۰ ص

این کتاب نقل حکایات و وقایعی است که به راست یا دروغ، شهرت یا انتساب، به کریم شیره‌ای نسبت داده‌اند و مقداری هم ظاهراً زادهٔ خیال پردازیهای مؤلف کنونی است. به‌هرحال جمع‌آوری این اقوال مفید است. قسمت شیرین این

کتاب «بقال بازی» است که نمی‌دانیم متن را مؤلف براساس چه مأخذی تدوین و تنظیم کرده است

وصاف‌الحضره، عبدالله شیرازی: تحریر تاریخ وصاف بقلم عبدالمحمد آیتی. [تهران] بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۶] وزیری ۴۴۴ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش۱۸ــ منابع تاریخ وجغرافیای ایران ش۵)

تاریخ وصاف از تواریخ مهم بزبان فارسی دربارهٔ مغولان وایلخانان است ولی به‌علت صعوبت سبک نگارش آن رغبت‌مطالعهٔ آن همواره کم بوده‌است. آقای آیتی با تحریر آن‌کتاب بزبان ساده کمک مهمی به‌استفاده از این منبع اصیل کرده‌است

هنوی ، جونس : زندگی نادرشاه ، ترجمهٔ دکتراسماعیل دولتشاهی . تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۶ ، وزیری ۳۴۹ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ش۲۷۹ مجموعهٔ ایران شناسی ، ش ۳۷)

هنوی ازتجار انگلیسی است که به ایران سفر کرد وکتابی‌دربارهٔ حوادث توقف خود درایران واخبار مملکت نوشت که چند بارچاپ شده‌است وقسمتی‌از آن به احوال واتفاقات مربوط به دورهٔ پادشاهی نادرشاه اختصاص دارد وازمراجع قابل استفاده در تدوین احوال آن پادشاه است

تحقیقات جغرافیایی و مردم شناسی

رضاقلی میرزا : سفرنامهٔ رضاقلی‌میرزا نوهٔ فتحعلی‌شاه دربارهٔ احوال‌خود و عموها وبرادرانش درایران واروپا بکوشش‌اصغر فرمانفرمایی قاجار، [تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۶] وزیری ، ۷۶۳ص (انتشارات دانشگاه تهران ، ش ۱۱۵۷ ــ گنجینهٔ سفرنامه‌های‌ایرانی ، ش ۳) .

از کتب ومآخذاصیل‌دربارهٔ حوادث فارس درقیام حسینعلی‌میرزافرمانفرما (پدر رضا قلی میرزا) وهجرت فرزندانش به لندن و مراجعت به عتبات است و اطلاعات بسیارخوبی ازطرز برخوردابن پسران باتمدن فرنگی وبه فراماسونری گرویدن دربردارد

شاکری ، ر . ع . : جغرافیای تاریخی قوچان[مشهد۱۳۴۶] وزیری، ۱۹۲ص.

کتابهایی که درشناخت شهرها وبخصوص جغرافیای تاریخی نوشته می‌شود پرفایده وخواندنی‌است وچون‌اغلب بخراطلاعات مأخوذ ازکتاب حاوی تحقیقات ومشاهدات محلی است ازنظرمأخذ ومنبع برای مطالعات وتحقیقات دیگران مفید

واقع می‌شود و کتاب حاضر نیز از این جمله است آقای شاکری در دو قسمت وضع جغرافیایی قدیم خبوشان (قوچان) وحال کنونی قوچان راتشریح و براساس مآخذ ومنابع متعدد آن شهرراخوب شناسانیده است

ملکی جمشید : اردبیل (شهرمقدس) . [تهران ، امیرکبیر] ۱۳۴۶ . جیبی ، ۱۶۷ ص (کتابهای سیمرغ ، ش ۵۲)

ورجاوند ، پرویز : نامدی طایفه‌ای از بختیاری . تحقیق از عسریز رحش خورشید ، هوشنگ کشاورز ، حسنعلی‌گلسرخی و مصطفی رحیمی [تهران مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۶]وزیری بزرگ ، ص (انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات‌اجتماعی ش ۴۵ ــ تحقیق، ش ۴).

نمونهٔ خوب وقابل توجهی است ازتحقیق نسبت به طایفه‌ای‌ازکوچ‌نشینان ایرانی نقشه‌ها وعکس‌هاوآمارهایی‌که ازنامدیهای‌بختیاری دراین‌رساله به دست آمده تحقیقات اجتماعی راسیارآسان می‌سازد

هنرفر، لطف‌الله : اصفهان ، [تهران] ابن‌سینا [۱۳۴٦] رقعی ، ۲۷۴ ص (کتاب جوانان ، ش ۱۰) .

دکترلطف‌الله هنرفر اصفهان شناس است و هرچه در باب آن شهر نوشته متقن است وقابل خواندن و استفاده

متون کهن

حافظ‌شیرازی ، شمس‌الدین محمد : سفینهٔ حافظ ، به‌سعی و اهتمام سرتیپ مسعود حبتی‌عطائی ، (تهران ۱۳۴۶) وزیری ، ۵۸۸ص .

چاپ تازه‌ای است ازدیوان حافظ بانامی‌ازآن‌حافظ ، سفینهٔ حافظ‌عنوان دلچسب وحدانی‌است‌که مصحح انتخاب‌کرده است .

اما بحث درباب طرز تنظیم جدیدی که از غزلیات دراین چاپ رعایت شده وحواشی ومقدمه‌ها مقامی دیگر می‌خواهد ومتخصصانی چون مسعود فرزاد که اظهارنظرفرمایند

خازنی ، ابوالفتح عبدالرحمن : ترجمهٔ میزان‌الحکمه، بامقدمه و تعلیقات محمدتقی مدرس رضوی (تهران) بنیادفرهنگ ایران (۱۳۴٦) ، رقعی ، م+۱۵۶ ص (انتشارات بنیادفرهنگ ایران ، ش ۱۲ ــ علم درایران، ش ۵).

خازنی از دانشمندان و علمای بنام عالم اسلام است و میزان‌الحکمهٔ او ترجمه‌ای به فارسی از اواخر قرن هفتم دارد که دراین مجلد به همت‌قابل تقدیر

استاد مدرس رضوی و بادقت خاص ایشان براساس دو نسخه طبع شده است مقدمهٔ کتاب عبارت است از ترجمهٔ حال مؤلف به نقل از کتب اسلامی چون تاریخ الحکماء و نقل مطالبی از آثار مستشرقان

خاقانی شیروانی : مجموعهٔ نامه های افضل الدین بدیل خاقانی شیروانی ، با تصحیح و مقدمه به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی ، [تهران] دانش سرای عالی، ۱۳۴۶ ، وزیری ۱۹۴ ص. (انتشارات دانش سرای عالی ش ۲۴).

خوابگزاری : متن قدیمی براساس نسخه های منحصر، با تصحیح و مقدمهٔ ایرج افشار ، تهران ، بنیاد فرهنگ ایران ، [۱۳۴۶] ، وزیری ، ۱۵ + ۴۲۹ ص. (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ش ۳۰ — فرهنگ عامه، ش ۱)

متنی است در علم و فن خوابگزاری که از زبان عربی به فارسی نقل شده و متن عربی هم منقول از سریانی بوده است ترجمهٔ فارسی به نثری کهن و متضمن کلمات نادر و لغات مهجور است و به همین لحاظ متن مذکور به چاپ رسیده نسخه نیز قدیمی و ظاهراً تاکنون منحصر به فرد شناخته شده است

سعدی شیرازی : گلستان . به خط یاقوت مستعصمی ، به کوشش بدری آتابای ، تهران ، ۱۳۴۶ . وزیری بزرگ ، ۳۳۶ ص

خواندن گلستان به خط زیبا و با حال و محکم و روش یاقوت مستعصمی که یکی از نامبردارترین خطاطان اسلامی است و در روزگاری که نسخ خطی در کتابخانه ها و گنجینه ها محفوظ است حاصل همتی است که خانم آتابای در نشر نسخهٔ آن به توسط چاپ عکسی مصروف داشته اند و از روی نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ سلطنتی آن را به بهترین وجه چاپ کرده و انتشار داده اند.

سابقاً هم ایشان چند غزلی از حافظ را از روی نسخه ای کهن نشر کرده اند و امیدواریم دنبالهٔ این نوع خدمت بسیار ارجمند را ادامه دهند

شکوهی ، سید حسن : دیوان [یزد ، ۱۳۴۶] رقعی ۱۳۵ ص

دیوان را شاعر در زمان حیات برای چاپ مرتب کرده، ولی به طبع نرسیده و وفاتش در ۲۸ آبان ۱۳۳۳ اتفاق افتاده است .

ضیائی ، جهانگیر (ناظم الملك) : کلیات ضیائی دیوان وصیت نامه، حقیقت نامه ، سیاست نامه ، چاپ دوم تهران اقبال ۱۳۴۶ ، وزیری ۱۶+۵۰۴ ص

طالب آملی : کلیات اشعار ملك الشعراء طالب آملی به اهتمام و تصحیح و تحشیهٔ طاهری شهاب . [تهران] سنائی [۱۳۴۶] وزیری، [۷۲] + ۱۱۴۶ ص

دیوان طالب که از شعرای درجه اول در سبك هندی است چاپ نشده بود و همت بلند وذوق و اطلاع آقای طاهری شهاب این دیوان بزرگ ۲۲۹۶۸ بیتی را

به زیور چاپ آراسته گردانید ومقدمهٔ مفصل ومحققانه در شرح احوال وشرح سخ و کیفیت هنرشعری طالب بر آن نوشت ودیوان را ازروی نسخ متعدد که بیست وپنج سخه ار سخ راهم درمقدمه شناسا نده است تصحیح وتدوین کرد واتفاقاً پس ارچاپ سخه‌ای ممتار اردیوان مورح ۱۰۵۹ به دست ایشان افتاده که بوسیلهٔ آن تعداد ابیات ار ۱۹۹۵۰ به ۲۲۹۶۸ رسیده‌است به‌آقای طاهری‌شهاب ازفضلای‌علاقه‌مند مقیم ساری تبریك می‌گوییم که یکی ار دواوین حوب سبك هندی را ردیده ساحت

فخر مدبر . محمدبن منصور بن‌سعید مبارکشاه : آداب الحرب والشجاعة ، به‌تصحیح و اهتمام احمد سهیلی‌خوانساری ، [تهران] اقبال [۱۳۴۶]وزیری، ۳۰+ ۵۴۹ ص

این متن که ارقرن ششم هجری است اصولاً در احلاق وسیاست است که قسمت بیشتر آن به‌آداب‌حرب وشناحت سلاحها احتصاص دارد، اما درابتدا ارعدالت وشجاعت پادشاهان بحث می‌کند

متن راآقای سهیلی ارروی شش‌نسحه تصحیح و حواشی مفیدی در معرفی رجال واعلام تاریخی برآن الحاق کرده‌اند .

المستملی البخاری ، ابو ابراهیم اسمعیل بن محمدبن عبدالله

شرح کتاب التعرف لمذهب التصوف ، به‌تصحیح وتحشیهٔ حسن مینوچهر، [تهران]' بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۶] ، رحلی ، جزء اول (انتشارات بنیاد فرهنگ تهران ، ش ۲۲ — فلسفه و عرفان ایران ، ش ۲).

کتاب‌التعرف‌لمذهب‌التصوف ارمتون معتبر ومهم در تصوف به زبان عربی وتألیف ابوبکر کلابادی است که مستملی آن رابه فارسی شرح کرده وسالها قبل در هند طبع شده‌است وآقای محتبی‌مینوی‌نحستین‌بارآن‌رابه ایرانیان معرفی کردند. اینك جزء اول ارآن بانقل سحه بدلهای بسیارباصورتی بسیارپسندیده وحوش‌طبع شده است وبااین‌تفصیل وترتیب بده حلد کشاییده حواهد شد . افسوس که براین محلد مقدمه‌ای الحاق نشده‌است تاحواستاروحواننده سحه راشناسد وبداندکه این طبع برچه مبنا واساس است .

مولوی ، جلال‌الدین · عشق مولانا ، گردآورنده فرح انتظام ، [تهران] ۱۳۴۵ ، رقعی ، بی‌صفحه شمار.

ادبیات معاصر

آتشی، منوچهر : آوازخاک [تهران] نیل [۱۳۴۶] خشتی، ۲۰۲ص
آتشی از سرزمین گرم وسوزان برخاسته واز شعرش نیز گرمی و تندی خلیج می‌زند . او از شاعران نوسرای روزگار و یکی از ناموران این طریق است.

آذری، محمد: بی‌پناهی ، [تهران ، ۱۳۴۶] خشتی، ۷۵ ص
مجموعهٔ شعر است ، سی‌وهشت قطعه واین نمونه‌ای از آن

شهرخسته

من از دریچهٔ شب شهر خسته می‌بینم
که زیر مرکب باران
غبار می‌نگرد
و پیرمرد شب‌گرد
زیر رواق مسجد
امن یجیب می‌خواند

آزاد ، م . : آئینه‌ها تهی‌است [تهران ، خوانه ، ۱۳۴۶] رقعی ، ۱۴۷ ص

آل احمد، جلال: نفرین زمین با شش تصویر از هانیبال الخاص [تهران] نیل [۱۳۴۶] رقعی، ۲۹۳ ص
اثر تازه برنده‌ای است از جلال آل احمد که امیدواریم بحث انتقادی در بارهٔ آن درمجله نشرشود

ابراهیمی، نادر : افسانهٔ باران ، مجموعهٔ دوازده قصه [تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۴۶] رقعی، ۱۶۶ ص

اخوان ثالث ، مهدی (م . امید) : زمستان ، مجموعهٔ شعر، چاپ دوم [تهران] مروارید [۱۳۴۶] رقعی، ۱۶۵ ص
اخوان ثالث از نامداران ومقتدران شعرمعاصر و نوسرائی است که درادب فارسی وشعرقدیم دستی قوی دارد وشعرش از مآثرکهن مایه‌ور شده مقدمه‌هایی که برمجموعه‌های شعرخود نوشته همه خواندنی است . هم قصه است هم مطلب

اسلامپور ، پرویز : وصلت در منحنی سوم [تهران ، ۱۳۴۶] خشتی ، بی‌صفحه شمار

محموعهٔ اشعاراست ، کاغذ ورنگ آن،طرزحروف‌چیبی وحود اشعارسیار
بواست ونمونهٔآن این‌چند حط

ریبایی مشق می‌کند
انساں درماتم آوارحواں بهتری است
دامادهای علف را
درکید تیرباراں‌کردند
آوارهای حشك همیشه
ــ قابل تکرارند

اوجی ، منصور : شهرحسته ،گزیدهٔ شعرهای ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۶ [تهران،سپهر ۱۳۴۶] رقعی، ۱۱۰ ص
برای نمونه نقل می‌سود

جشم نو

تا در حراں رور
دستم بهار باشد
تصویری ار روبروی بوحواهم
با سر سر سر
تمها دو برگ سر

پهلوان ، عباس : نادرویش ، محموعهٔ ۲۴ داستان [تهران ،۱۳۴۶]وزیری ۲۰۷ ص

خوئی، اسماعیل : برحنگ رهوار رمیں، [تهران، انتشارات توس ،۱۳۳۶] حشمی ، ۱۴۲ ص
محموعهٔ چهل وهفت سعراست .

حمر ، غلامحسین:اشارهٔگورکی، [تهران ۱۳۴۶] وزیری، ۵۶ ص
محموعه‌ای است ارچهار اثر شری ادبی به‌نامهای‌اسب سعید ، حبشی‌درا س، این است نام من ، اشارهٔ گورکی
کتاب با نقشهائی همراه است اثر قلم پرویرسحابی

دست‌عیب ، عبدالعلی : گلهای تاریك ، دفتر شعر ، مجموعهٔ منتحب شعر ار ۴۰ تا ۱۳۴۶ . [تهران ، فررین ، ۱۳۴۶] رقعی ، ۱۳۰ ص
دراین محموعه‌عرل ومثنوی وشعرنو ار هردست دیده می‌شود

رحمانی ، نصرت : ترمه ، تهران، اشرفی ، [۱۳۴۷] رقعی، ۱۸۸ ص
مجموعهٔ اشعاراست ازشعر نو وغزل وترانه

رؤیائی ، یدالله : دلتنگی‌ها (۱۳۴۵–۱۳۴٦) ، [تهران] روزن [۱۳۴٦]
وزیری، ۱۱۸ ص
رؤیائی ازسرایندگان با نام ونشان امروزاست ودرشعر ازپیروان وناشران فکر نیمایوشیج شمرده می‌شود . قدرت دید و زبان شعر رؤیایی مشخص است

ساعدی ، غلامحسین : واهمه‌های بی نام و نشان ، [تهران] نیل [۱۳۴٦] رقعی، ۲۳٦ ص.

سانلو ، م.ع. : رگبارهـا (دیوان شعر) [تهران ،] ۱۳۴۴ [طرفه] خشتی، ۱۵۰ ص

سپهری ، سهراب : حجم سبز (۱۳۴۱–۱۳۴٦)، تهران ، روزن، [۱۳۴٦] وزیری ۸۵ ص
سپهری در شعر نوین معـاصر روش ابداعی دارد و نامش در طبقهٔ اول برده می‌شود .

شاهانی ، خسرو : کمدی افتتاح ، [تهران امیرکبیر ، ۱۳۴٦] جیبی،۱۴۴ص (کتابهای پرستو ، ۸۷) .

شاملو ، احمد : ققنوس در باران (۱۳۴۴ – ۱۳۴۵) [تهران] نیل [۱۳۴۵] رقعی، ۱۱۱ ص

ا . بامداد که همان احمد شاملوست از پیروان اصیل وضمناً مبتکر طریقهٔ نیماست. قطعهٔ « محلهٔ کوچك» ازاین مجموعه به راستی شیرین ولطیف وطرمایه‌است

شاهرودی ، اسماعیل : آینده ، [تهران ، امیرکبیر،[۱۳۴۴]رقعی،۱۱۴ص.
مجموعهٔ شعرهای «آینده » است تخلصش و نام فرزندش و اسم کتابش را « آینده » انتخاب کرده وهمواره درخیال آینده‌است. اماکدام آینده روشن نیست. آینده از بیست سال پیش درحرم شاعران نوسرای امروزمقامی بلند داشت ودارد.

شعله‌ور، بهمن : تهران [۱۳۴٦] رقعی، ۲۴۱ص (کتاب‌خوشه،۱).
داستان بلنداست

صدر ، حمید : قصه‌های کبوترخسته ، [تهران، ۱۳۴٦] رقعی،۱۱۰ص .
دومین اثر نویسنده و مجموعهٔ قطعات و داستانهای کوتاه است . نویسنده

صاحب دید ظریف و دقت‌نظر و نازکی خیال است

صفائی، شاهرخ : فصل نه [تهران] ۱۳۴۶ . رقعی، ۱۴۶ص.
مجموعهٔ شعر است در بیست و هشت‌قطعه

کسرائی ، سیاوش : خانگی ، مجموعهٔ شعر . [تهران ، ۱۳۴۶] رقعی ، ۷۳ ص .
شعر کسرایی گیرا و محکم و با طراوت است و این مجموعه نیز لطیف و خواندنی .

کلانتری، ایرج : شهرفرنگ [تهران ، صائب ، ۱۳۴۶]رقعی، ۱۵۶ ص.
داستان بلنداست

گلستان ، ابراهیم : خوی و دیوار و تشنه . [تهران ۱۳۴۶]رقعی،۲۲۹ ص

مشفقی ، سیروس : پشت چپرهای روستایی ، [تهران] ۱۳۴۶، رقعی،۶۳ص
مجموعهٔ‌شعر است .

مصلائی ، فروغ : حادثهٔ شعری، مجموعهٔ‌شعر [تهران ، ۱۳۴۶] خشتی‌کوچك، ۱۱۷ ص
مجموعهٔ شعر است ، و این نمونه‌ای از آن .

تمنا

من درتاریکی زندگی می‌کنم
تو ای یگانه دوست
اگر بدیدارم آمدی
برای من ستاره بیاور
که آن را برتارك سقف بیاویزم .

نیمایوشیج : شهر شب ، شهر صبح [تهران ، مروارید ، ۱۳۴۶] رقعی، ۱۰۰ ص
مجموعهٔ پنج شعر است

نیمایوشیج : زندگانی و آثار او. از دکتر ابوالقاسم جنتی‌عطائی، چاپ دوم ، تهران ، صفی‌علیشاه ، ۱۳۴۶، وزیری، ۳۵۲ ص.
مقدمهٔ کتاب به‌قلم جلال آل احمد وخواندنی است.

نیمایوشیج : ناقوس . [تهران، مروارید، ۱۳۴۶] ، رقعی ۱۰۱ ص.
مجموعهٔ هشت شعر است.

یاسمنی ، حمید : پناهگاه ، تهران، ابن‌سینا ، [۱۳۴۶] رقعی ، ۲۹۲ ص.
داستان بلندی است که درمحیطی ایرانی واقع شده است.

علم و فن

شیبانی، حسنعلی : راهنمای نامگذاری پیوندهای شیمیائی معدنی [تهران ۱۳۴۴]، رقعی، ۲۳۶ ص

انتشارات بنگاه ترجمه ونشر کتاب

ارباب ، روحی (مترجم) : گل ارغوانی وچند داستان دیگرازافسانه‌های کهن روسی، چاپ دوم ، تهران ، بنگاه ترجمه و نشرکتاب ، ۱۳۴۶ ، رقعی ، ۲۴۱ ص.(انتشارات بنگاه ترجمه و نشرکتاب ، ش۶۳ برای جوانان، ش۵)

اوستن ، جین : غرور و تعصب ، ترجمهٔ دکترشمس‌الملوک مصاحب، چاپ دوم تهران ، بنگاه ترجمه‌و نشرکتاب ، ۱۳۴۶ ، رقعی، ۶۶۱ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشرکتاب ش ۱۵ــ مجموعهٔ ادبیات خارجی، ش۲۷)

برایس ، مورای ای . : توسعهٔ صنعتی ، ترجمهٔ غلامرضا کیان‌پور ، چاپ دوم تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۶ ، وزیری ،۳۷۴ ص، (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ش۲۴۰ــ مجموعهٔ معارف عمومی ، ش۱۸ ــ رشتهٔ اقتصاد، ش۲)

پلوتارك : حیات‌مردان نامی ، ترجمه مهندس رضا مشایخی، تهران ، بنگاه ترجمه و نشرکتاب ، ۱۳۴۶ ، رقعی ، جلد چهارم ، ۸۱۹ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشرکتاب ، ش ۹۷ مجموعهٔ ادبیات خارجی ، ش۳۵)

تمبل، آن : گرترود بل، ترجمهٔ هوشنگ ارامی ،چاپ دوم ، تهران، بنگاه ترجمه و نشرکتاب ، ۱۳۴۶ ، رقعی ، ۱۲۹ص (انتشارات بنگاه ترجمـه و نشرکتاب ، ش۱۴۳ ــ برای جوانان ، ش۳۱ــ سرگذشت بزرگان ، ش۱).

دیویس، آدل : تغذیه و بهداشت ، ترجمهٔ ناهید صحرائی ، تهران ، بنگاه ترجمه و نشرکتاب ، ۱۳۴۶ ، رقعی،۲۳۶ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشرکتاب ، ش۲۸۲ ــ مجموعهٔ معارف عمومی ، ش۳۹).

سیسرون : عیش پیری و راز دوستی ترجمهٔ آزاد از محمد حجازی ، چاپ دوم تهران ، بنگاه ترجمه و نشرکتاب ، ۱۳۴۶ رقعی، ۱۰۷ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشرکتاب ش۱۹ــمجموعهٔ آثارعلمی،۳).

شیلر : نمایشنامهٔ دون‌کارلوس، ترجمه ازآلمانی به‌قلم سیدمحمدعلی‌جمال‌زاده، چاپ دوم تهران، بنگاه ترجمه و نشرکتاب ، ۱۳۴۶ رقعی،۳۴۷ ص. (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر

کتاب ،ش۱۸ــ مجموعهٔ ادبیات خارجی، ش۱۵)

لارالد ، السا : سرزمین و مردم مکزیک . ترجمهٔ احمد حرایری ، تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۶ ، رقعی ، ۲۰۲ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ش۲۷۴ــ مجموعهٔ چهرهٔ ملل، ش۲۳)

میراث ایران : تألیف سیزده تن از خاور شناسان ، زیر نظر آربری ، ترجمهٔ احمد بیرشك ، دکتر بهاءالدین پازارگادی ، عزیزالله حاتمی، محمد سعیدی ، دکتر عیسی صدیق، دکتر محمد معین، چاپ دوم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۶، وزیری، ۶۳۶ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ش ۴۵ ــ مجموعهٔ ایرانشناسی ، ش ۸)

کتابی است کلی درشناخت تاریخ وفرهنگ وادب ایران که در زبان انگلیسی از کتابهای دم دستی اما اساسی شمرده می‌شود

هزار و یك شب : قصه‌های برگزیده ازهزارویك‌شب تلخیص دکتر شمس‌الملوك مصاحب ، چاپ دوم ، تهران ، بنگاه ترجمه و نشرکتاب ، ۱۳۴۶ ، رقعی ، جلد اول و دوم ۱۳۹و۱۳۸ص. (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ش ۶۹ و۷۱ــ برای نوجوانان. ش۶و۷)

انتشارات مؤسسهٔ فرانکلین

ادواردز ، جان‌پول : کاشت و پرورش زر ترجمهٔ محمدتأملی و کریم رهنمایان تبریز، حقیقت [با همکاری فرانکلین ،۱۳۴۶] وزیری، ۱۵۹ص

« زر » نه صمغ است نه فتحه ، گل مراداست نه انگور

پارس، لوئیس آ . : تشخیص فیزیکی بیماریهای اطفال ترجمهٔ سعید طباطبا- وکیلی وحسین صادقی‌شجاع ، تبریز، چهر [با همکاری فرانکلین ، ۱۴۴۶] ، وزیری، ۲۶۸ص

تواین ، مارك : دوقلوهای عجیب، ترجمهٔ احمدقاضی. تهران، سازمان کتابهای جیبی، [۱۳۴۶]، جیبی، ۱۶۴ص (کتابهای جیبی، ۲۵۵)

تولستوی ، لو : کودکی، نوجوانی، جوانی، ترجمه کریم کشاورز، [تهران، مرکز نشر سپهر، ۱۳۴۶]رقعی، ۴۰۹ ص

دیدرو : برادرزادهٔ رامو ، ترجمهٔ احمد سمیعی ، تهران ، سازمان کتابهای جیبی [۱۳۴۶]، جیبی، ۲۳۴ ص (کتابهای جیبی،۲۵۴)

مجتهدی ، علی‌اکبر (مترجم) : اصول اخلاق پزشکی ، تبریز ، چهر [۱۳۴۶]رقعی،۳۴ ص

موریسون ، فرانك‌بارن : غذا و تغذیهٔ دام ، ترجمهٔ غلامعلی طهماسبی‌پور وسید مهدی امین ، [با همکاری فرانکلین] تهران [۱۳۴۶]وزیری، ۵۷۶ ص.

یونگرل .: سه جایزهٔ نوبل، النوب ، فاکنر،همینگوی. اثر ــ ل. یونگر و. اکاتر ف . یانگ ترجمهٔ غلامحسین فریود ، بهروز دهقانی ، سید مهدی امین ، تبریز ، مهر، [۱۳۴۶] رقعی، ۱۲۸ص

انتشارات کانون فکری کودکان

بوریسف ، یوگمی : آفتاب در سمها ، ترجمهٔ الامحمدی ، نقاشی از نیکزاد نجومی ، تهران ، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ، ۱۳۴۶، خشتی، ۳۶ ص

رساله‌ای است برای کودکان جهت‌شناختن زغال‌سنگ وقوهٔ برق با تصاویر و رسمهای مناسب

فرجام ، فریده : عمو نوروز ، تنظیم متن[از] فریده فرجام و.م .آزاد، نقاشی فرشید مثقالی ، تهران ، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ، ۱۳۴۶ ، خشتی، ۳۳ ص

از کتابهای زیبا وخوب برای کودکان است . به تنظیم‌کنندگان و به نقاش تبریک گفتن فرض است

فریمن ، می : داستان اتم ، نوشتهٔ می‌وایرا فریمن ' ترجمهٔ مهشید امیر شاهی [تهران , کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ، ۱۳۴۶]، خشتی، ۷۲ ص،مصور

بسیارخوب چاپ شده و برای کودکان و نوجوانان اثری مطلوب است

کسرایی ، سیاوش : بعد از زمستان در آبـادی ما ، تهران ،کا ون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ، ۱۳۴۶ . بیاضی بزرگ، ۲۴ ص مصور

کسرایی ازشاعران نام معاصر و نوسرا است نثرش‌دراین کتاب که برای کودکان نوشته روشن و پاکیزه و فکرش پخته ومناسب است .

مران ، ژاك : سرگذشت نفت ، ترجمه واقتباس حمیله صدری ، تهران ، کانون فکری کودکان و نوجوانان . ۱۳۴۶ . خشتی ، ۴۷ ص

رسالهٔ‌خواندنی وخوش‌چاپی برای کودکان است که نفت ، یکی ازسرچشمه‌های حیاتی وطن خود را خوب بشناسند

منتخبات

کتاب عظمت ایران

بامنظومهٔ کامل وحماسی دوطفلان مسلم (ع)

تألیف دبیح‌الله قدیمی [تهران ۱۳۴۶] وزیری ، ۱۸۰ ص

صفحهٔ عنوان

آقایان وعاظ ومداحان محترم مادکر نام سراینده ومصنف می‌توانند اشعار را نقل فرمایند

شروع اشعار و سرودن ار ساعت ۹ بعد ار طهر جمعه ۴۱/۹/۲ چاپ هرارهحدهم وانتشار حدید بهار ۱۳۴۶ ـ سروع پاکنویس اول ارساعت ۶ وبیست دقیقه بعدارطهر سه شنبه ۴۲/۹/۵ (تقریباً یکسال بعدارسرودن) ولی باید دانست ارمدتی قبل‌ارتاریخ فوق‌بیرمقداری اراین ابیات راگفته بودم و فکر این‌کار ار سالها قبل درمن به وجودآمده بود ومحرك آن‌هم علاقهٔ من به تربیت اطفالم بوده است

ار برکت عنایات طفلان حضرت مسلم تمام موجبات طبع ونشر این حماسهٔ دینی به سرعت فراهم‌آمد . سه‌سنبه ۵ آذر ۱۳۴۲ـ ۹ رجب ۲۶.۱۳۸۳ نوامبر ۱۹۶۳ ساعت ۶/۵ بعدارطهر آغارچاپ‌اول ساعت۷ بعد ارطهر ۱۳۴۳/۳/۱۶ آغارچاپ کنونی رمضان‌المبارك ۱۳۸۶

ضمنا باید دانست طفلان حضرت مسلم‌بن عقیل‌آن‌طور که این حانب ضمن بنظم‌آوردن داستان شهادت ایشان‌آرمودم مورد علاقهٔ فوق‌العاده دات‌پاك حداوند متعال عروحل واحداد طاهرشان هستند

درکارآنان کرامات و عنایات بسیاردیده‌ام فرزندانم که درکاراین اثر کوشش مبذول داشته‌اند و کمك بسیار کرده‌اند به کشورهای امریکا و اروپا رفته موفقیت های بزرگ به دست‌آورده‌اند . علاوه‌براینکه شعبهٔ رسمی‌نشر تألیفات‌این حانب رادرآن‌کشورها تأسیس نموده‌اند خود به مقامات بزرگ علمی رسیدند . عکاس وماشین‌نویس وفروشنده وکاغذفروش وچاپخانه و حروف‌چینان وگراورساز وصحاف وعموم خوانندگان محترم همه به سعادت رسیده و می‌رسند حتی‌یك جلد ازاین‌کتاب در هرخاندانی وارد شود موجب خیروبرکت و سعادت و سلامت تمام

افرادآن خاندان می‌شود. بهتر است آزمایش کنید. ضمناً تاامروزچندین بارهزارها جلد ازاین اثرچاپ وانتشاریافته که به وضع سریع بی‌نظیری مورداستقبال عموم قرار گرفته است هم‌اکنون چاپ جدیدآن نیز شروع شده و۸هزار نسخه تحت طبع است که تمام به فروش رسیده است اکثرابیات این کتاب ضرب‌المثل شده «درمدارس از روی‌آن دیکته گفته می‌شود» جوانان ونونهالان آن را از حفظ کرده‌اند

۞

خوشتر آن باشد که فصل ازداستان گفتگو آید ز بزم راستان
دورهٔ اعدام ناگیهای راد قتل ناگاه کندی های شاد
اندکی گویم از اوضاع جهان از بَرای سایر افلاکیان
آن کسانی که به فریخند و تیر یا درون کهکشانهای منیر
از دمار حال ما آگه شوند خاطر تشویر این درگه شوند
نسل ما روی زمین در دورهم زندگانی می‌کنیم اینجا به غم
نام ما انسان و از انس آمده لیك انس از دفتر ما حك شده
چون هم ریزیم بر روی زمین دائماً بر ضد هم اندر کمین
چند رهبر در زمان ما بنام می‌کنند اینجا حکومت بر انام
شهرهٔ ایشان مائو ویلسن دوگل جانسون‌واوتانت کاسیگین‌مردکل
جمله دارای کمالات و هنر نطق های آتشین و پر گهر
لیك با هم دشمن و اندر نقار عاجز ازگرداندن این روزگار
وقت ما ضایع‌شد اندراین جهان در امید وصل و بهبود زمان
بس که شد از کشته پشته بیشمار اندراین دوجنگ واین‌دوکارزار
گوئیا دوصحنه بود از روزحشر کمرو بیدینی فروتر یافت نشر
این صداهای تفنگ پر خروش می‌رسد از فیلمها دایم به گوش
دفعتاً یك بار هم بر اشتباه می‌خورد جایی که برمی‌آرد آه
رفت جان جان کندی مرد نیك یك جهان را کرد درماتم شریك
ای که ازددصد چنان وحشی‌تری نزد ما حق توحش میبری
چون‌توانی کردجبران مرگ‌او می‌نیابی در جهان یك برگ او
واقعاً او طالب اصلاح بود همچو ما اسلام حرمت می‌نمود
می پذیرفت او جوان خاوری محترم می‌داشت هر دانشوری

لیك تنها بار زحمت می‌کشید — از سران دهر همراهی ندید
رهبر و مرد نخستین جهان — از فنایش مات ماند پیر و جوان
سر به سر این فیلمها آدم کشی است — حاصل آن این چنین ماتم کشی است

✿✿✿

آنقدر در بین فرزندان ما — می‌کند تأثیر زشت و نا سزا
کاین چنین هرگز نکرده دشمنی — با کسی از ریو و ریب و ریمنی
ای دوگل با تو بود دست خدا — یك صد و سی تیر سویت شد رها
هیچ تیری بر وجود تو نخورد — دشمنت بار گران رنج برد
قتل او یا حسب تو هردو نکو — کل شیء هالك الا وجهه
الجزایر را رهاندی از هلاك — دادی استقلال بر آن خاك پاك
تو مسلمان می‌شوی جایی که ما — دور می‌گردیم از آیین خدا
آفرین بر ملت آزاد تو — آفرین بر قامت شمشاد تو
ژرژ بیدو مرد ملعون جهان — رهبری می‌کرد همراه سالان
ارتشی مخفی و خونخوار و شرور — وحشی و سری و پست و پر غرور
برق آسا همچو دزدی ناپدید — الجزایر را به خاك و خون کشید
رادمردان جهان کشته شدند — کشته ها در شهر ها پشته شدند
این چنین است این زمان اوضاع خاك — عاقلان از غم گریبان کرده چاك

***

داستان علت غرق کشتی سفید بزرگ و مجلل مسافربری یونانی

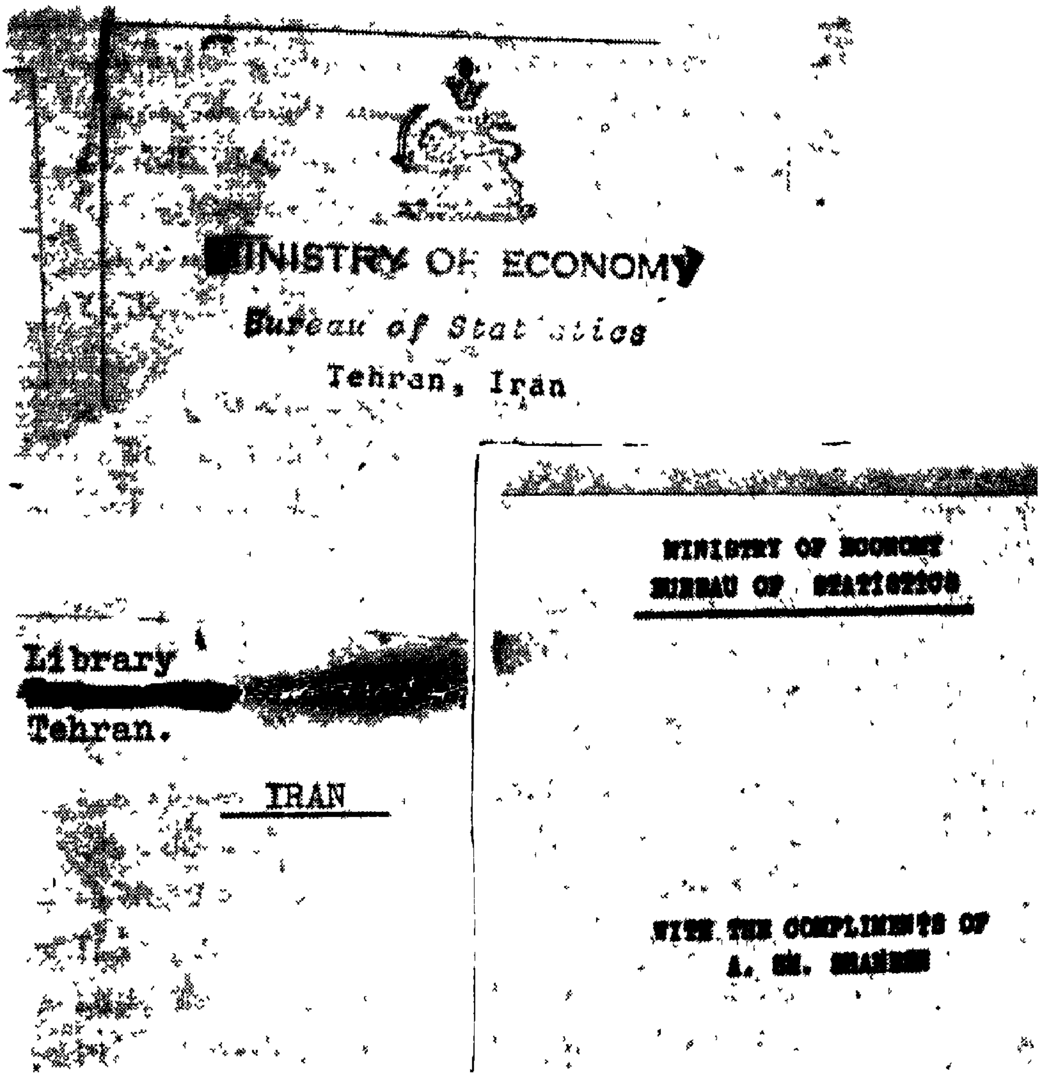
کشتی یونانی لاکونیا — سوی اقیانوس شد بهر صفا
یك هزار و سیصد و هجده نفر — مرد و زن گشتند با هم همسفر
جمله بدکاران در آن گرد آمدند — همره آن کشتی زیبا شدند
شد بپا میز قمار و پیست رقص — عیش با آداب آن بی کسر و نقص
گرم در آغوش زنها لب به لب — رقص عریان با لباس نیمه شب
بود رایج بوسه بر مه پیکران — یا مکیدن همچو زالو دختران
در قبال معصیت آید بلا — خشك و تر سوزند با هم بر ملا
ناگهانی شعله‌های آتشین — پیستهای رقص را گیرد قرین

آنچنان وحشت پدید آید نه بار   هر کسی از هر طرف جوید فرار
لیك آتش دمبدم افزون شود   شعله‌هایش بر تن عریان زند
هیچ دیدی آتش افزاید در آب   کیفر حق است رو عبرت بیاب
نعره‌های التماس بانوان   ریشخند و ضربه‌های فاسقان
حمله را درکام اقیانوس ریخت   لای دندان نهنگ و کوسه بیخت
حالی آن کس کولب جانان مکد   رقص با سگ ماهی دریا کند
این چنین باشد مکافات خدا   در قبال هر گنه بینی جزا
راحت اندر جب نشسته می‌روی   ناگهانی طعمهٔ دریا شوی
یا به افریقا به جنگل‌های تار   جای پاریس افتی اندر زنگبار
آن مثوها پیکرت را چون دسر   می‌خورند و می‌دهندت خروخر
چون نداری ترس از پروردگار   هر دمی بینی عقاب روزگار
همچنین کردارت ار نیکی بود   جمله مشکلها به رویت وا شود
راست آید کارهایت آن چنان   خود نمی‌دانی که چون گشت و چسان
خاندانت از گزند خلق و دهر   شهد می‌نوشند جای جام زهر
پس چه بهتر برگزینی بیگمان   راه و دستور خداوند جهان
الغرض آییم سوی داستان   کوفه و ابن زیاد و کودکان
بشنوید اکنون ز حال کودکان   از پس یك ماه رنج بی امان
راه میرفتند آن کروبیان   اندر آن تیره بیابان دل‌تپان
تا رسیدند آن دو بر شیبی مخوف   سخت لغزیدند و افتادند خوف
در ته دره خروشان بود آب   هر دو بگرفتند چوبی با شتاب
کوه آن سو سر کشیده بر فلك   رفته تا چرخ برین و تا ملك
ناگهان دیدند دو مار سیاه   بر فراز کوه در آن صبحگاه
آمدند آن مارهای خشمگین   از فراز کوه رو سوی زمین
سوی آب آن مارها می‌آمدند   سمت دره تند روآور شدند
طول هر ماری طنابی می نمود   دم سر کوه و سرش در دره بود
الحذر زان مارهای سهمناك   بس دراز و زهر دار و ترسناك
ناگهان از آسمان وزوز کنان   خوش نمایان شد دو زنبور کلان
کرده رو زنبورها سوی زمین   مارها زنبورها را در کمین
پیکر زنبورها پر پشم بود   وز وز آوایشان کر می‌نمود

حمله آوردند بر آن مارها حمله‌های ناگهان و جان گزا
بر سر هر مار زنبوری نشست نیش زهرآگین به مغز مار رست
پیکر ماران ز زهر افسرده شد اندك اندك جسمشان پژمرده شد
آب شد جز استخوان هر آنچه بود ریخت خون و گوشت بر کوه کبود
استخوان مارها چون پلکان ماند باقی راه شد بر کودکان
کودکان زان پله بالا آمدند از پس آن رنجها خندان شدند

***

تو همی نالی که ملت‌های غرب زاقیه هستند و بی اندوه و کرب
زندگانی بر تمدن می‌کنند با انرژی اتم تا مه روند
راحت و آسوده خاطر می‌زیند دائماً در کوشش و نوسازیند
جمله پندار تو در معنی خطاست نعمت و آسودگی در نزد ماست
منجلاب نکبت است آن زندگی تا نبینی کی کنی حق بندگی
اندر آغوش زنان یکدگر بد ترین معصیت ها می شمر
رقصهایی کو عفاف زن درد دوزخی دان ای جوان با خرد
گر توئیستی مست و مرفینی شوی یا که اگزیستانسیالیستی شوی
بیست به از سجده با حال پریش در جوار همسر و فرزند خویش
سوی یزدان بزرگ چاره ساز تا از او گیری مراد خویش باز
زندگانی با خدا بودن نکوست لطف و خشم این جهان از سوی اوست
آنچه این ملت بدو مانده دراز از همین دین است و این صوم و نماز
فیلمهای فاسد و پرتاب وسور داستانهای شب و شهوت فرور
داده دین این جوانان را به باد کرده دنیا را پر از فسق و فساد
حرمت فکر و قلم رفته ز یاد بر خدا و دین همه بی اعتقاد
عکس‌های لخت و پیکرهای عور ماروافعی دان درآن سرداب گور
بدترین از همه تلویزیون رهنما بر هر جنایات و جنون
این محلات شکیل و نوشخند رهنمایانی به سوی دورخند
ناشر سری و کذب و حق کشی تا بدان تیراژ خود بالا کشی





خط وزبان فارسی !

این عکس که از بسته بندی یکی از مرسولات دولتی در اینجا چاپ می‌شود نشان می‌دهد که برای ارسال مجله درداخل مملکت نشانی را به زبان خارجی برروی بسته ماشین کرده‌اند ومهر ادارهٔ چاپ کننده وفرستندهٔ مجله‌هم فرنگی است

اسناد و مدارك

۱

ایرج افشار

دستخطی است ازمحمد شاه به منوچهرخان معتمدالدولهٔ گرجی مورخ ٤ ربیع الثانی ۱۲۵۹ که اصل آن درمجموعهٔ ذی‌قیمت‌وتاریخی آقای حسینعلی معاون‌الدولهٔ غفاری ضبط است .

دراین سندهم مانند سندی که درشمارهٔ ۶ سال ۱۰ درج شده محمدشاه‌از اصفهان پول می‌طلبد .

دستخطهایی که از محمد شاه دردست‌است بیشتر آنها تاریخی ومتضمن‌مطالب مفیداست و ازحیث خطهم جالب‌توجه .

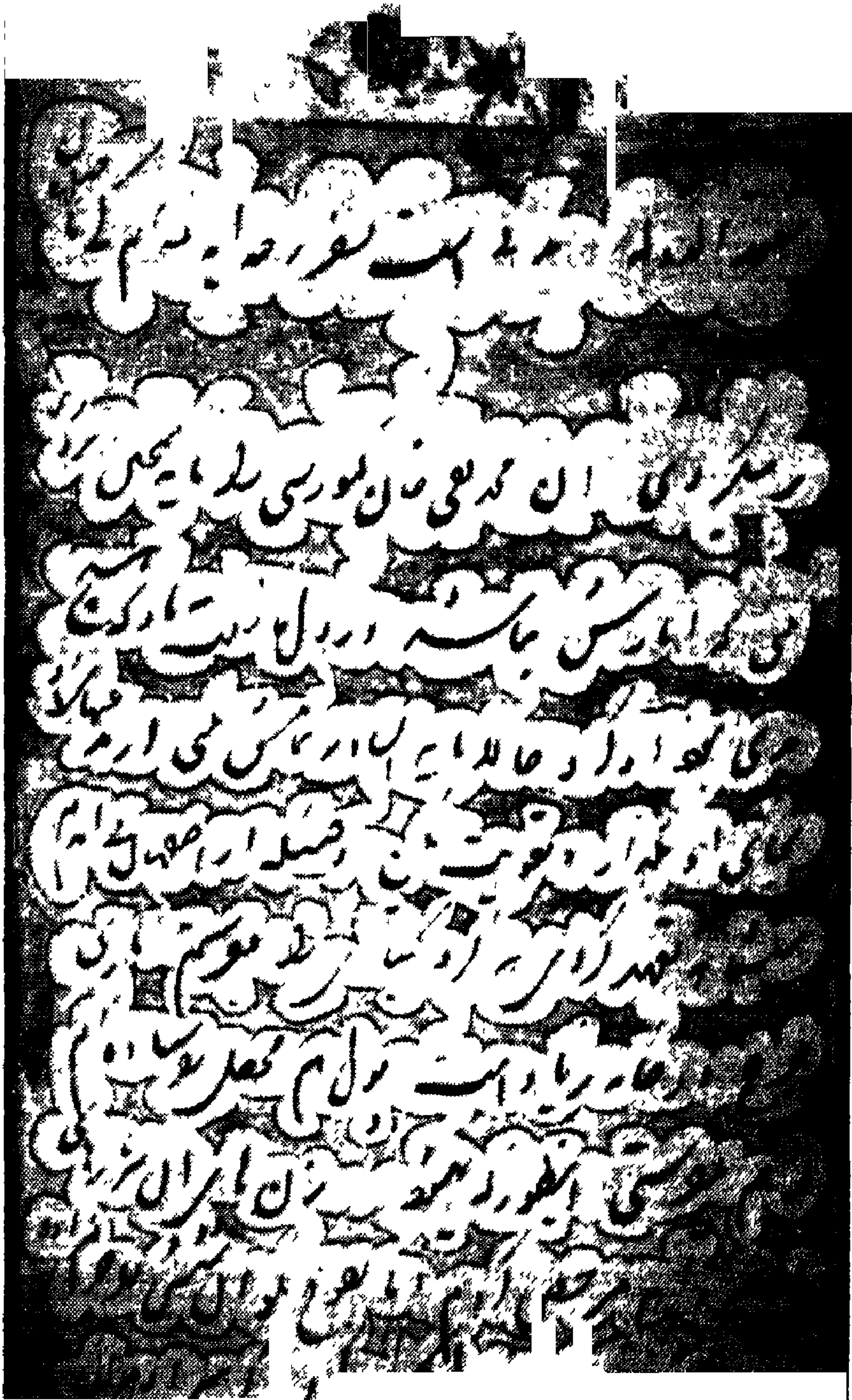
ازمحمد شاه به‌خلاف ناصرالدین‌شاه کمتر دستخط مانده واصولاً کم‌نویس بوده است بههمین لحاظ ارزش نوشته‌های او میان عتیقه داران و مجموعه سازان بیشتراست

۲

دوصفحهٔ‌اول‌رساله‌ای‌است‌ازعبدالفتاح گرمرودی که‌همراه‌میرزاحسین‌خان آجودانباشی درسال۱۲۵۵ به‌مأموریت مهم‌سیاسی‌اروپا رفت وسفرنامه‌ای دراحوال سفروشرح مأموریت آجودانباشی نوشت که شهرت‌بسیاردارد وآقای محمد مشیری آن راطبع کرده‌اند وعن‌قریب نشرمی‌شود

اتفاقاً نوهٔ آن مرحوم آقای فتاحی‌وکیل محترم دادگستری چند سال‌قبل آمادگی خود را برای طبع سفرنامه از روی نسخهٔ اصل باالحاق اسناد و مدارك دیگری که دراختیاردارند به دانشگاه تهران اعلام کردند وقرار بود که سفرنامه‌در سلسلهٔ انتشارات دانشگاه طبع شود، ولی گرفتاریهای ایشان‌مانع به‌انجام‌رسانیدن این‌نیت شد

آقای فتاحی از جمله اسنادی‌که در اختیار دارند اصل رساله‌ای است از عبدالفتاح درمذمت‌انگلیسی‌ها واعمال آنان درهندوستان مبتنی براظهارات یکی‌از نوابان هندوستان‌که ازلحاظ تاریخی وسیاسی واجد اهمیت است . عکس دوصفحه از آن رساله که آقای فتاحی به من لطف کرده‌اند برای معرفی رساله و نمودن نمونهٔ خط وطرزانشای عبدالفتاح دراینجا چاپ می‌شود .



[illegible]

سواد وقفنامه موقوفات [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله [illegible] الاحوال و [illegible]

[illegible] الکمال [illegible] الموفق [illegible]

الاعمال

والصلاة علی سیدنا و نبینا محمد [illegible]

[illegible] واله [illegible]

[illegible] الکرام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عند الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه

عند الله هو خیرا واعظم اجرا [illegible]

[illegible] حسنات [illegible]

[illegible] ان الله [illegible]

است و تفاوت درجات کثرت اعمال حسنات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الاستحقاق [illegible] زیارة [illegible]

[illegible] زیارة النبی و الائمة علیهم السلام

محمد بیگ [illegible]

[illegible] حاجی محمد باقر بیگ [illegible]

[illegible] طلبا لمرضات الله [illegible]

[illegible]

فارس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وآن عبارت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ملاحظات

[illegible]

[illegible] همان [illegible] دولت [illegible] [illegible]

[illegible] الان [illegible] این قصد [illegible] داشته‌اند [illegible]

[illegible]

[illegible] دولت انگلیس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دولت انگلیس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دولت انگلیس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صحبت داشت و [illegible] انگلیسیها [illegible]

[illegible]

[illegible]

دفتر اوقاف فارس

گراهه رعا حـ

دراداره‌ٔ کل اوقاف فارس دفتری است به قطع ۲۰ × ۳۲ سانتیمتر که در ۲۹۸ صفحهٔ دوستونی آن که هرستون دارای ۲۶ تا ۳۲ سطر است ، مرحوم میرزا محمد صادق فقیری که کاتبی فاضل ودقیق بوده به خطوط نستعلیق و نسخ هفتاد و پنج وقف‌نامه را ثبت کرده‌است نوشتن آن هشت سال به طول انجامیده از ربیع‌الاول ۱۳۳۴ تا ماه صیام ۱۳۴۲

به راستی اگر سعی وهمت این مرد دوراندیش درجمع وتدوین این اسناد گرانبها نبود امروز وقف‌نامه های گرانبهایی را چون وقف‌نامهٔ مدرسهٔ امامیه و محمدیهٔ شیراز که همچون بناهای آن که ازآثار دورهٔ صفوی بوده‌است اثری‌نبود غیرازاین اختصاص ازرنده دراین دفتروقف‌نامه های تاریخی و باارزشی ثبت شده که نه‌تنها برای تحقیق در اوضاع واحوال تاریخی و جغرافیایی مفیداست، بلکه آنها اسنادگویا وکم‌نظیری است ازکوشش فارسیان در راه عمران وسعی آنها در تعاون ورفاه مسلمانان وهمشهریان خویش‌وحفظ بقاع بزرگان دین ودانش وکمك به زایران درمانده از آن جمله است وقف‌نامه‌های : آب خیرات ص ۳ ، مدرسهٔ زمانیهٔ جهرم ص ۲۱ ، مدرسهٔ خان نی‌ریز ص ۲۹ ، مدرسهٔ هاشمیهٔ شیراز ص۵۴ بقعهٔ مغربی واقع دراصطهبانات ص ۷۲ ، بقعهٔ حضـرت سید علاءالدین حسین در شیراز ص ۱۰۹ ، بقعهٔ حضرت سیداحمدبن موسی معروف به شاهچراغ در شیراز ص ۱۱۳ مدرسهٔ امامیهٔ شیراز ص ۱۷۱ ،آب خیرات کازرون ص ۲۲۹ ، مدرسهٔ منصوریهٔ شیراز ص ۲۳۹ ، مدرسهٔ محمدیهٔ شیراز ص ۱۵۴ است . این ۲۹۸ صفحه‌ای که برآن وقف‌نامه ها ثبت شده آن دفتر است ، و اولین وقف نامه‌ای راکه ثبت کرده راجع به اراضی دور شهر شیراز وقفی مشهدی محمد است ، و آخرین آنها وقف‌نامهٔ حاج نجف چوب فروش است

***

تحقیقی در احوال نویسندهٔ آن کردم ، معلوم شدکه او فرزند محمدهاشم مکتب داراست درسال ۱۲۷۵ در شیراز متولد شده مقدمات علـوم را نزد پدر خویش فراگرفته وسپس درمحضر حجةالاسلام حاج‌سید ابراهیم بهبهانی و مرحوم حاج‌سیدعلی‌اکبر یزدی وحاج سید علی‌اکبر اردکانی و مرحوم میـرزامحمد علی



مجتهد شیرازی به فرا
گرفتن فقه ، اصول ، منطق
معانی بیان، نجوم، هیئت
وحکمت الهی پرداخت
وپس از فراغ به شغل پدر
تأسی جست از سال ۱۳۱۴
قمری به سلک فقرای نعمت
اللهی درآمد و از ملاعلی
نورعلیشاه لقب فقیری گرفت
در سال ۱۳۱۸ قمری که
حضرت آقای سید علی
مجتهد کازرونی که فیلسوفی
بود یگانه ، از عتبات به
شیراز تشریف آوردند او با
شوق به خدمت ایشان
شتافت و در حینی که از
دانش ایشان بهره می‌برد،
ثباتی محکمهٔ ایشان را
پیشه کرد تا سال ۲۷-
۱۳۲۶ قمری که ادارهٔ
اوقاف فارس درشیراز به
ریاست حاج سید ابراهیم
مدرس تأسیس شد ، وی
مرحوم میرزا محمد صادق
فقیری را به عضویت دایرهٔ
تحقیق انتخاب کرد
تا سال ۱۳۱۷ شمسی که
در اثر سکته زندگی را
بدرود گفت به این شغل
مشغول بود . پس از مرگ
او را در بقعهٔ شاه داعی
الی‌الله به خاک سپردند

بسم الله الرحمن الرحیم

چون سبب دلگرمی جمعیت اتفاق دو دولت [illegible] شده [illegible]

از جانب سنی الجوانب دولت علیه ایران [illegible]

جناب [illegible] حسین خان آجودانباشی [illegible] فرنگستان [illegible]

به حضرت [illegible] انگلستان [illegible]

[illegible] شجاع الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شجاع الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible]

نامه‌ها

توضیح

در شمارهٔ گذشته طی معرفی و بحث از «کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی ایران» تألیف آقـای رکن‌الدین همایونفرخ سؤالهای متعددی طرح و خواهش شده بـود فاضل محترم بدان جواب دهند ایشان پاسخی مفصل در ۷۲ صفحه ارسال داشته‌اند که چون درج آن در مجلهٔ راهنمای کتاب ممکن نبود، ازلحاظ رعایت سنت مورد نظر بود که تلخیصی از آن چاپ شود . ولی‌چون درحین‌چاپ این‌شماره آقای همایونفرخ آن نامهٔ جوابی‌را در۶۴صفحه به‌صورت جزوه‌ای به نام «تاریکیها به روشنایی می‌گراید» طبع و نشر کرده‌اند، برای آنکه صدمه‌ای به متن جوابـی ایشان وارد نیاید از خلاصه کردن مقـاله پرهیز کردیم همهٔ علاقه‌مندان آن جواب می‌توانند نسخه‌ای از آن را از ایشان توسط ادارهٔ کل کتابخانه‌های شهرداری در پارك شهر به وسیلهٔ پست بخواهند و بخوانند .

موجب تأسف نویسندهٔ این سطور است که در جواب ایشان نام عده‌ای از دانشمندان قدراول‌آسمان تحقیق وادب ایران که نویسنده نسبت به آنان نهایت احترام دارد به میان‌آمده است

ایرج افشار

مهدی بیانی ـ شمایل سازی

(بعداز گله کردن دربارهٔ سهوهایی که درمقالهٔ ایشان‌روی‌داده می‌نویسند)

با انتشار جلد دوم احوال و آثار خوش‌نویسان تألیف دکتر مهدی بیانی (متأسفانه چنین دانشمندانی کم‌نظیر از میان‌ما رخت برمی‌بندند، ولی‌مطبوعات ما دمی از نوشتن احوال فواحش باز نمی‌ایستند که ذکر خیری از این بزرگوار بکنند و یادآور شوند که اجتماع ایرانی چقدر مدیون خدمات آن‌بزرگواراست) پی‌به‌احوال نویسندهٔ نسخهٔ قدیمی دیوان‌حافظ که در ص۰ ۵۸ سال دهم معرفی‌کردم بردم ، و او میرعلی‌تبریزی واضع خط نستعلیق است که خوشبختانه آثار دیگری از او در دست است. از این‌جهت دیگر مهم‌نیست که نتوانیم آن دو برگ را از آن‌کهنه‌فروش بگیریم . شرح حال میرعلی تبریزی را علاقه‌مندان می‌توانند ذیل شرح حال ۶۳۱ آن در صفحهٔ ۴۴۱ مطالعه فرمایند . و حال صاحبان ذوق و ادب خواهند دانست که این دیوان چه درنفیسی‌است و به‌قول خود خواجه «قطرهٔ باران ما گوهر یکدانه شد»

در پایان خدمت آقای‌کریم امامی (نویسندهٔمقالهٔ «نقاشیهای‌قهوه‌خانه‌ای») باید عرض‌کنم‌که اسم این نوع نقاشی‌ها شمایل است و نقاش‌آن را شمایل‌کش و شمایل‌ساز می‌نامند ودرویشان دوره‌گرد را که شمایل‌کوچکی حمایـل می‌کنند شمایل‌گردان می‌نامند . و یکی از این نقاشان‌که درشهرمن (شیراز) است اورا

و آحمال شمایل سار » می‌نامند ما در نظر گرفتن اینکه توجه این نقاشان به صورت و شمایل است بطوری که زمینهٔ تابلو خالی از هر منظره‌ای است (تاریکی‌هاست که احساس خالی بودن زمینه را می‌نمایند و مناظری در پشت شمایل می اندازند) بهترین نامی که می‌شود بر این نقاشی داد شمایل است بخصوص که احترامی هم در کلمه نهفته است که مناسب پهلوانان و اولیاء و انبیاء است

کرامت رعنا حسینی

توضیح تاریخی

در ستون ۶ صفحهٔ ۴۸ وستون اول ودوم صفحهٔ ۴۹ از شمارهٔ مسلسل ۷۶ لغت‌نامهٔ دهخدا که از حرف « ع » شروع و به کلمهٔ « عنك » خاتمه یافته نام چهارده نفر عبدالباقی که از فضلا و خوشنویسان ایرانی وعرب بوده‌اند وارد شده است ، ولی از عبدالباقی‌خان رئیس طایفهٔ چار دولی فرزند مرحوم رضا ـ قلیخان و نوهٔ ولی‌خان رؤسای اسق آن طایفه که درمیدان جنگ ،مسیو پیرم‌خان و سهراب خان ارمنی‌را (طبیب پیرم‌خان بوده) شخصاً کشته نامی برده نشده است درصورتی که درنتیجهٔ این جنگ موجبات انحلال دستجات مختلف مجاهدین صدر مشروطه فراهم می‌شود

آقایان مورخینی که درباب مساعی سران انقلاب ایران کتابهای ذی‌قیمتی پرداخته‌اند ، به جنگهای دلاورانهٔ عبدالباقی‌خان که موجب ایجاد اختلاف در بین سران مجاهدین و انحلال تشکیلات آنان گردید توجهی مبذول نفرموده‌اند. فقط آقای ابراهیم صفائی که مقام صناعی ازهار گلستان تاریخ‌نگاری وصواعی سیم ورر وقایع آفرینی‌را احراز فرموده‌اند، در بیوگرافی عین‌الدوله و فرمانفرما انحلال تشکیلات مجاهدین را به وقایع دوسال پیش انتقال داده است ، و نیز در این بیوگرافی می‌نویسد «فرمانفرما بر حسب تصمیم دولت و توصیهٔ شاه (شاه در این‌موقع که مشغول تحصیل بوده درهیچ کاری دخالت نداشته) و ناصرالملك نایب‌السلطنه به ایالت عرب و دفع فتنهٔ سالار الدوله انتخاب گردید ، و با اردوئی که مرکب از پانصد نفرسوار بختیاری و دویست نفر قزاق بود ، به همدان رفت ودر روستای شورجه (۱۴ فرسخی‌همدان) ازمحلل (یکی از نوکران وفادار مشهور محمد علی شاه) و عباس خان جباری شکست خورد ودوتوپ را ازدست داد و به همدان برگشت .

«دولت‌امیر جنگ‌وشهاب‌السلطنه‌را باسیصد سوار بختیاری وپیرم خان رئیس نظمیه را باهفتاد نفر مجاهد به‌کمك او فرستاد» درصورتی که اولاً ـ این جنگ درقریهٔ همه کس سه‌فرسخی‌همدان درگیر می‌شود نه قصبهٔ شورجه

ثانیاً ـ هیچیك‌ازسواران بختیاری درهمدان نبوده و دراین جنگ شرکت نداشته‌اند

ثالثاً ـ درجنگ مذکور فقط جمعی توپچی ، دویست نفر قزاق ، عده‌ای از فوج قراگوزلو ، همراه امیر نظام

قراگوزلو وسوارانی که از دهات فرمانفرما در اسدآباد و کلیائی جمع آوری شده بودند شرکت داشتند

• طرف عصر که کار جنگ به نفع اردوی دولتی درشرف خاتمه بوده ، فرمانفرما به ضرب گلوله مجروح می شود این گلوله از سمت راست وارد سینه شده و از روی قلب او خارج می‌شود . رئیس اردو که مدرسهٔ نظام اتریشی را طی کرده و از زمان فتنهٔ شیخ‌عبدالله تا آن تاریخ در جنگهای بسیاری شرکت داشته ، استقامت وحفظ نفس قابل توجه، بیاری ازخود بروز می‌دهد ، به‌این معنی که تیر خوردن خودرا طوری مکتوم نگاه می‌دارد که هیچیك از نزدیکان وحتی امیر نظام هم از تیر خوردن او مستحضر نمی‌شوند اما چندنفر از توپچی‌ها که در پس خون رئیس اردو را می‌بینند خود را ازمعبر که کنار کشیده، مجروح شدن او را به دیگران اطلاع می‌دهند

این خبر به سرعت در اردو شیوع می‌یابد افراد به تصور آنکه رئیس اردو پس از چند دقیقه از پادرخواهد آمد ، پست ها و سنگرها را رها کرده به سمت همدان عقب می کشند در این موقع خطیر فقط رئیس اردو - امیر نظام - یکی دونفر افسر قزاق - علی کرم‌خان والله - کرمخان ، سهراب‌خان وابراهیم‌خان لر باقریب بیست‌نفر از نوکران و سواران رشید و آشنا به تیراندازی با توپ در مقابل دوسه‌هزار نفرسوار و تفنگچی آنقدر استقامت می‌ورزند تا شب فرا می‌رسد . این عده کولاس‌های دو توپ شنیدر را که حمل آنها مقدور نبود بیرون آورده ، با حمل یکدستگاه مترایوز (شصت تیر) به همدان برمی گردند ، رئیس اردو صبح روز بود تیرخوردن خود را افشا نموده بوسیلهٔ دکتر کاکس طبیب بیمارستان انگلیس‌ها درهمدان تحت عمل جراحی ومعالجه قرارمی گیرد

دولت که از وضع مراجی فرمانده اردو نگران می‌شود یپرم‌خان را به‌کمك اردو انتخاب می‌نماید مشارالیه‌چاپاری با درشکه حرکت کرده سیصدنفر مجاهد ارمنی ، دویست‌نفر مجاهدین ورزیده تابع یارمحمد خان مشهور به سردار ، یکصدنفرمجاهدتابع‌مرحوم‌سیدکاظمخان سالار ناصر واخوان ، بیش ازسیصد نفر مجاهدین مسیب خان و حسینقلی‌خان و سایر سران مجاهدین ، باپانصد نفر از سواران بختیاری‌ازطهران وسایرولایات حرکت کرده دراوایل جمادی‌الاولی ۱۳۳۰ درهمدان به‌اردوی دولتی می‌پیوندند ورود این عده به ورود گنج‌علیخان ، وحمزه خان مراغه‌ای‌سردستهٔ عدهٔ کثیری ازسران آذربایجانی که از دهات فرمانفرما در آذربایجان تجهیز وحرکت کرده بودند مصادف می شود آقای صنائی این عده راکه باید با ۲۵ الی ۳۰ هزارنفرقشون سالارالدوله می‌جنگیدند ، به هفتادنفر مجاهد و سیصد نفر بختیاری تقلیل داده‌اند تا بتوانند بیوگرافی و صحنهٔ جنگ را مطابق منظوری که‌درنظر داشته‌اند‌ترسیم نمایند.

عدالباقیخان‌وسواران سالارالدوله که ازتجمع این‌عده درهمدان مستحضر

می‌شوند . ارتفاعات قریهٔ همه کس را که برای جنگ ودفاع بسیارمناسب بوده تخلیه می‌نمایند . سواران سالارالدوله به سمت کرمانشاه ، و عبدالباقیخان با سواران و تفنگچیان طایفهٔ خود ،بقصبهٔ شورجه ۱۴ فرسخی همدان عقب‌می نشینند تا اردوی دولتی نتواند درظرف یك‌شب این مسافت طولانی را با توپخانه پیموده بی‌خبر به او بتازند فرمانده اردو که از عقب‌نشینی آنان مستحضر می‌شود ، با آنکه بهبود کامل نیافته بود ، سب همان روز ازهمدان حرکت کرده صبح‌ا ین‌شب به‌قصدشورجه حمله‌ورمیشو ند عبدالباقیخان به ملاحظهٔ خاموش کردن آتش توپخانه باعده‌ای‌سوار به سمت‌توپخانه به حرکت درمی‌آید در عرض راه به مسیو یپرم خان وسهراب خان وعده‌ای‌ازهمراهان آنها برخورده تمام‌آنها را از پادرمی - آورد یارمحمدخان سردار که از سمت دیگر به کمك‌آنان می‌شتابد وقتی به‌آنجا می‌رسد که می‌بیند یپرم خان و همراهان او بالتمام کشته شده‌اند ، و عبدالباقیخان بقصبهٔ شورجه برگشته وارپشت‌دیوار‌ـ های قلعه و خانه ها به مدافعه پرداخته است یکی ازاشعار مادرعبدالباقی‌خان این جنگ‌سواره راخوب نشان می‌دهد در اثرشلیك توپ ها و حملات پی‌درپی دستجات اردو ، بالاخره یارمحمد خان موفق می‌شود به‌قصبه واردشود،عبدالباقی خان و چندنفر از بستگان رحمی اورا اسیر کرده ،ازنظرفرمانده‌اردو بگذراند. عبدالباقیخان درجواب‌سؤالات فرمانده اردو با بی‌پروایی اظهارمی‌دارد این‌مسئله صحیح است که در اولین برخورد یکی ازسران اردو وهمراهان اورا کشته‌ایم (اویپرم‌خان را نمی‌شناخته) ولی اگر انصاف بدهید من‌آدم کش به حساب‌نمی آیم، زیرامطابق فرمان‌هایی که دردست دارم پدردرپدروطیفه‌دارحفظ این‌حدود وجان ومال و ناموس طایفهٔ جدمتکراز جاردولی بوده‌ایم من‌برطبق‌این‌فرمان‌ـ هافقط به دفاع پرداخته‌ام سما من و این چندنفری‌راکه‌ازجنگ‌باقی‌مانده‌اند به طهران بفرستید هرجه در بارهٔام قضاوت کنند به موقع اجرا بگذارند

فرمانده اردوبااین‌پیشنهاد موافقت می کند،اماهمین که چندقدم دورمی‌شود. ابرام ، مجاهد ارمنی قفقاری او را با ضرب چند تیر از پا در می‌آورد این اسیرکشی که طرف‌هم رحمی‌بود طوری تأثرآور بود که حتی بعضی ازمجاهدین مسلمان (مسلم) به‌صدا درمی‌آیند ولی فرمانده اردو بنابر مصلحت وقت مانع بروزاختلاف دربین مجاهدین می‌شود .

آقای صفائی که‌گویا ازحفظ قول و حیثیت‌ومقام فرماندهان‌اردو ووالی‌های متشخص‌یك ایالتی(آن‌هم درآن زمان) دربین افراد جنگی و مخصوصاً اهالی و شهرها و دهات و رؤسای‌طوایف کثیری که بایدآنهارا به‌مساعدت‌دولت امیدوار می کردند اطلاعات چندانی ندارد ،این عمل انتقام جویانهٔ آبرام را از جانب فرمانفرما که درحفظ قول واعتبار خود مشهور بود،قلمداد نموده ویارمحمدخان سردار نامی‌ومجاهد حقیقی گرامی را از اشرار به‌قلم آورده، درصورتی که تا کنون

دیده وشنیده نشده است یکی ازهم قدمان و مورخین به همکاریهای داوطلبانه و دلاورانهٔ او با مرحوم ستارخان، باقرخان، یپرم خان و پیش‌قدمی‌های او در جنگهای آذربایجان، محمدعلی‌شاه، سالارالدوله ودرمأموریت‌های تسخیر شهرهای ملایر، نهاوند، تویسرکان، همدان، کرمانشاه، بروجرد وکردستان ایرادی وارد کرده و نوشته باشند یار محمدخان یکی از مجاهدین تابع او یك مرغ یا یك ریال از اهالی گرفته باشد بهترین دلیل بر بلند همتی او این است که وقتی در جنگ کشته شد غیر از یك دست لباسی که بر تن داشت هیچ‌چیز از او باقی نماند وخرج مادر پیرصغرالکمش رایکی از آزادی‌خواهان خطهٔ عرب عهده‌دار شد ، با این وضعی که پیش‌آمده، باید منتظر بود این‌قبیل تاریخ‌آفرینان ازحنایای آثار بی‌مقدار و زوایای افکار بی‌مایهٔ ناستوار مکاتبی بیابند ویعقوب لیث صفاری، عضدالدولهٔ دیلمی ، شاه اسمعیل و شاه عباس صفوی وقرچقای‌خان وآقامحمدخان اشاقه‌باش را نزدل وخائن معرفی نمایند

چون شرح فوق با تاریخ مشروطهٔ ایران‌و۱۸سالهٔ آذربایجان تألیف‌مرحوم کسروی (ازصفحهٔ ۵۱۰ تاصفحهٔ ۵۲۲ جلددوم تاریخ مزبور) که خوانندگان بسیاری‌دارد، به کلی‌مغایرومخالف‌است ، زیرا بطوری که مرحوم کسروی‌درصفحهٔ ۵۱۸ نوشته‌به کتابی که‌در باب کشته‌شدن یپرم خان و جنگهای سپاهیان دولتی با هواداران سالارالدوله نوشته شده باشد دست‌رس‌نداشته ، ناگزیر صفحات‌فوق‌را طبق یادداشت هایی‌که یکی ازمجاهدین ارمنی نوشته و درروزنامه‌ای‌که به زبان ارمنی انتشار می یافته به رشتهٔ تحریر درآورده است

گرچه‌خلاف‌گویی وخبرتراشی‌در تاریخ نویسی مذموم شناخته شده ، ولی وقتی‌انسان می‌بیند بعضی از نویسندگان ما عوض تحلیل وتحسین رجال فداکارو برگزیده ، درقلب حقایق و لجن مال کردن‌آنان بی‌انصافی‌ها به‌کاربرده‌اند، نمی‌تواندحماسه‌سرایی وتعصبی‌راکه‌این مجاهد برای‌ستودن‌هم‌نژادان‌خود به‌کار برده مورد استحسان قرار ندهد .

مثلاً ملاحظه فرمائید دراین‌تاریخ وتاریخ‌هاویادداشت‌هایی که در باب جنگ مجلل‌السلطان و عبدالباقی‌خان در قریهٔ همه‌کس نوشته شده ، همه‌خاتیرخوردن فرمانفرما ، پافشاری وشجاعت کم‌نظیر او و امیرنظام قراگوزلوو بیست سی‌نفر ازهمراهان آنان‌را(درمقابل چند هزار نفر سوار و تفنگچی پرطاقت‌خطهٔ‌عرب) عمداً مسکوت گذارده و می نویسند فرمانفرما در این جنگ گریخت ودو توپ را از دست داد

مجاهدنامبرده‌عوض‌ذکراین‌حقیقت که در وهلهٔ اول عبدالباقیخان در سر سواری به یپرم‌خان وعده‌ای‌ازهمراهان او برخورده آنهارا به‌طورقیرقاچ از پادر می آورد ، به عنوان اینکه من وگری خان درداخل قصهٔ شورجه بـه جنگ اشتغال داشتیم ،کشته شدن یپرم‌خان و دکترسهراب‌خان وهمراهان آنان‌را از

قول دیگران و به‌وضعی که میل داشته بیان می‌کند .

خلاف‌گویی‌های او بسیار است فی‌المثل نوشته است «در روز اول جنگ که دو فرسخ و نیم پیش راندیم ، به‌سنگر بزرگ دشمن برخوردیم و آنهارا سه فرسخ و نیم عقب راندیم وقصبهٔ شورجه را فتح کردیم و عبدالباقی‌خان‌را تیرباران نمودیم، در صورتی که همدان تا ده همه‌کس که آوردگاه اولی اردوی دولتی و مجلل‌السلطان و عبدالباقی‌خان بود ۷ فرسخ وقصبهٔ شورجه ۱۴ فرسخ فاصله دارند نکتهٔ قابل توجه ومهم‌تر این است که نوشته است «به من و گری‌خان که بلافاصله جای یپرم‌خان‌را اشغال کرد ، خبر دادند که یپرم‌خان و همراهان او برای خارج کردن نعش دکتر سهراب‌خان از نزدیکی قصبهٔ شورجه جلو رفته و کشته شده‌اند . این اظهار را به هیچوجه نمی‌توان تحمل کرد زیرا .

اولاً ـ بیرون کشیدن کالبد یک کشته‌ای از معرکه‌ای که دشمن درحال سقوط بود ارزشی نداشته که شخصی مثل یپرم‌خان خود وعده‌ای ازهمراهان سرشناس‌را فدای این‌عمل بی‌حاصل نماید .

ثانیاً ـ تمام خطهٔ غرب ازصغیر و کبیر و افراد اردو اطلاع داشته و دارند که یارمحمدخان سردار قصبهٔ شورجه‌را فتح کرده و عبدالباقی‌خان وعده‌ای از یاران اورا اسیر نموده آنان را ازنظر فرمانده اردو گذرانیده است . دلیل بی‌اصل بعضی اظهارات مجاهد مزبور این‌است که اگر مجاهدین ارمنی قصبهٔ شورجه را فتح می‌کردند با آتشی که از کشته‌شدن یپرم‌خان وسران ارامنه دردل آنان شعله‌ور بوده یک آن‌هم عبدالباقی‌خان و یاران او را زنده نمی‌گذاردند ، تا چه رسد به اینکه به او اجازه بدهند درحضور سران اردو با فرمانده آنان به صحبت بپردازد. دلیل مهم‌تر این‌است که به‌محض آنکه عبدالباقی‌خان را در حالت اسارت دیدند ، آبرام مجاهد ارمنی قمقاری او را با چند تیر ازپا درمی‌آورد

ثالثاً ـ حماسه‌سرایی نامعقول‌تر این است که نوشته است پس‌از فتح قصبهٔ شورجه فرمانده اردو وسایر دستجات خود را از جنگ عقب می‌کشیدند ومجاهدین ارمنی پیش می‌تاختند ومنزل به منزل با دشمن می‌جنگیدند وهمین که شهر یا قصبه‌ای‌را فتح می‌کردند آنها از عقب می‌آمده به نقاط فتح شده وارد می‌شدند این آقای نویسنده که گویا خوانندگان روزنامهٔ ارمنی‌را بسیار خوش‌باور وساده‌دل شناخته بوده فکر نکرده با آنکه فرمانده اردو از رجال متشخص، تحصیل کرده، زبان‌دان و جنگ‌آزمودهٔ شهیری بوده ودر فن فرماندهی وایجاد حس ابراز خدمت در بین دستجات وافراد جنگی در آن زمان ازمشاهیر بوده چطور این ننگ و خفت را برخود و دستجات مختلف هموار می‌کرده که دویست وپنجاه نفر مجاهدین ارمنی بر بیش از بیست هزار نفر سواران پرطاقت هوادار سالارالدوله که به‌جان می‌کوشیدند بتازند ومنزل به‌منزل آنان‌را عقب برانند واردو سالماً وغانماً به‌محل‌های فتح شده وارد شوند .

با آنکه مرحوم کسروی شخص محقق

مورخی بوده و از تربیت تفوق طلب افسران غیور و افراد قزاق ، آزمودگی و رشادت مجاهدین مسلمان ، بی باکی سواران بختیاری، آذربایجانی، لرها، اسدآبادی و کلیائی و افسران و افراد سرکش توپچیان مستحضر بوده چرا یادداشت‌های مشحون از اغراق گویی و سراپا حماسه سرایی این مجاهد ارمنی توجه ایشان را جلب نکرده است

درسالهای پیش که به مناسبتی صحبت این جنگها به میان می‌آمد ، مرحوم سید کاظم خان سالار ناصر اظهار می‌داشت غیر از خرید اسب و قاطر کمیاب برای پر کردن جای اسب و قاطرهایی که از افراد و قورخانه تلف و در جنگها کشته می‌شدند ، تهیه و حمل آذوقه و اقسام مایحتاج افراد جرایی راهها در آن زمان از مشکلات عجیب به حساب می‌آمد ، زیرا انقلابات و اردوکشی‌های چندسال متوالی ده آبادی باقی نگذارده بود تا بتوان حتی علیق مالها و آذوقهٔ افرادرا تهیه و حمل نمود مشکل مهم‌تر فرمانده اردو این بود که

۱- هر یك از افراد هر دسته‌ای از دستجات مختلف اسلحهٔ مخصوصی داشتند هر دسته‌ای از دستجات لباس مخصوص به طایفهٔ خود در بر داشتند. رقابت دستجات مختلف در پیشتازی در جنگها موجبات زحمت فرماندهان هر دسته‌ای را سخت فراهم می‌کرد، زیرا فرمانده اردو وارد شدن تلفات به افراد را خلاف عقل و درایت سپاهیگری می‌دانست او به حفظ جان و سلامت افراد بسیار اهمیت می‌داد. به هر منزلی که وارد می‌شدیم، تا گشتی‌های شبانه را انتخاب نمی‌کرد ، بلندیهای دوردست اشغال نمی‌شد، موجبات آسایش افراد را فراهم نمی‌کرد به چادر خود وارد نمی‌شد هرشب چند نفری از رؤسای دستجات را به سر میز شام سادهٔ خود دعوت می‌کرد درضمن ذکر تاریخچهٔ جنگ‌هایی که در مدرسهٔ نظام اتریش خوانده بود و تجربهٔ ممتدی که خود در جنگها تحصیل کرده بود ، مارا در به کار بردن صبر و شکیبایی و متانت و سحرخیزی و خواندن نماز صبح بسیار تشویق می‌کرد، می‌گفت باید به مجاهدین ارمنی و اهالی ثابت کرد به اجرای شرایط ملی و دینی خود پای بندیم و به خداوند توکل داریم

۲ ـ مشکل دیگر آنکه بود که بین افراد بعضی از دستجات این صحبت پیش می‌آمد چه طایفه و دسته‌ای از سایر دستجات بهتر جنگیده و چه فرماندهی هنرنمایی کرده است ؟ گاهی این گفتگو-ها در بین افراد جاهل به جایی منتهی می‌شد که با جزئی غفلتی ممکن بود فاجعه‌ای پیش آمد نماید .

درصفحهٔ ۵۳۰ کتاب مذکور نوشته شده است ، گری‌خان با مجاهدین ارمنی وعده‌ای از مجاهدین مسلمان و سواران بختیاری به واسطهٔ نرسیدن حقوق از کرمانشاه خارج شدند و دولت برحسب تقاضای قونسول های روس و انگلیس حقوق آنان را می‌پردازد و آنها به کمك اردوی دولتی مراجعت می‌دهد، مراجعت و پیوستن آنها به اردوی دولتی به کلی بی‌اصل و خلاف حقیقت است، زیرا بعضی از مجاهدین که از بستگان و نوکرزاده‌های

ما نفرما بودند به او اطلاع می‌دهند
لبی از سران مجاهدین و بعضی از
تیاریها کنکاش محرمانه‌ای دارند و
میم گرفته‌اند شما را ترور کنند و انتقام
شته شدن مجاهدین ، یارمحمدخان را
، چندی پیش درجنگ کرمانشاه از بین
تند ازسران شهرها و ایلات وطوایف
ب بگیرند، وحتی در کار آن هستند که
ر نتوانند شما را ترور کنند با سالار-
دوله ساخته پس از کشته شدن شما ، با
دست گرفتن ذخیره وقوایی که جمع-
ری کرده‌اند (مرحوم کسروی این
ای چند هزار نفری را پانصد نفر نه
آورده) به سرعت طهران بی‌قشون و
اع رامسخر نموده اوضاع و تشکیلات
ملکت را دگرگون نمایند

ظر به گزارش های مذکور والی
ب به فکر نجات اردو از این خطر
لیم افتاده جریان را به دولت گزارش
دهد دولت وسیلهٔ مراجعت مجاهدین
می وعده‌ای از مجاهدین مسلمان را
کرمانشاه فراهم می‌کند . والی‌عرب
ض مجاهدین مذکور افواج محلی و
باران سنجه‌ای را احضار نموده به
لیم سریع آنها می‌پردازد، علاوه بر این
اختلاف ریشه دار رؤسای ایل کلهر
سنجابی استفاده کرده، مرحوم صمصام-
ممالک رئیس ایل سنجابی وعلی اکبرخان
ردار مقتدر و قاسمخان سردار ناصر
رندان اورا که به آزادی خواهی شهرت
سزایی داشتند باسواران سنجابی احضار
وده ، دستجات طرف اعتماد را از
قیماندهٔ مجاهدین مسلمان و سواران
بختیاری که در بلندی چقاسرخ و سراب
اردو زده بودند مجزا نموده ، آنها را
در ارک وسربازخانهٔ بزرگ وصل به ارک
جاداده ، اردوی منظمی در خارج شهر
و در دیگری سربازخانه تشکیل می‌دهد و با
همین اردو حرکت کرده به شهرسنندج
حمله‌ور می‌شود و آنجا رافتح می کند
چند روزی از غیبت والی عرب از
کرمانشاه نمی گذرد که یارمحمدخان با
مجاهدین مسلمان و سالارالدوله
به کرمانشاه وارد شده سازش آنان علنی و
آشکار گردید فرمانفرما بلافاصله از
کردستان حرکت کرده، وقتی به کرمانشاه
رسیدند که مجاهدین وسالارالدوله شبانه
کرمانشاه را رها کرده به سنندج رو
می‌آورند

با جزئی آشنایی به صفات عالیه و
جوانمردانهٔ مرحوم یارمحمدخان سردار
که درعالم خود چون آفتابی درخشان
و به هرجا که رومی‌آورده محبوب خرد و
کلان بوده، حقاً وانصافاً نمی‌توان تصور
کرد آن مرحوم ازسازش باسالارالدوله
سوء نیتی داشته است پس می‌توان گفت
آنچه راکه مرحوم کسروی شخصاً در
باب او تحقیق و قضاوت کرده صحیح و
مصاب می‌باشد، زیراآتش ایران‌دوستی
و آزادی خواهی و کوتاه کردن دست
اجانب وعمال آنها که درمملکت به حد
اعلای خود رسیده بوده طوری در سینهٔ
این رادمرد شعله ور بوده که هیچکس
نمی‌تواند کوچک‌ترین ایرادی به اقدامات
وکارهای اصلاح‌طلبانهٔ او وارد نماید .

اما چون بقیهٔ اخبار و وقایعی که مرحوم کسروی در باب پیش‌آمدهای خطهٔ غرب به رشتهٔ تحریر درآورده به‌کلی بی‌اصل است ومعلوم نیست چه‌اشخاص‌مغرضی‌این اخبار را در اختیار ایشان گذارده‌اند ، از ذکر آنها صرف نظر می‌شود، زیرا وقایع مذکور از موضوع بحث ما که نوشتن شرح جنگ های دلاورانهٔ عبدالباقیخان و ذکر موجبات انحلال تشکیلات مجاهدین است خارج می‌باشد حضرت آقای دکتر معین که برای به دست آوردن معنی لغات

هر چندی یک بار باحضرت آقای زفیعی وحضرت آقای رهآورد ، این جانب را به قدوم خود مفتخر می‌فرمودند دریکی ازملاقات ها ایشان و آقایان مذکوررا از افتادن نام عبدالباقی‌خان چاردولی از لغت‌نامهٔ دهخدا مستحضر نمودم . چند بیتی از مرثیه‌ای راکه مادر او به زبان کردی سروده و تاچند سال پیش بامقام سوزناکی درولایات ودهات غربی‌ایران خوانده و نواخته می‌شد به عرضشان رسانیدم موضوع طوری موردتوجهشان

(۱) لَکَل هاتَ بان توپ و توپخانه — سرکردهٔ اردو فرمانفرمانه
(۲) بیرم هلاکرد یار ماماش بارین — بیداق ملت وی پی بسپارین
(۳) باقی وسوار اسب کالو — دایه وقربان ای منالو
(۴) خاشا لو روژه دور شورجه گریا — عبدالباقی خان تیرواران کریا
ایران ویران جور دیوانه — چقل کرد دار و خانی زمانه
دردە زاری مان لی دیوانه — سزای هر خدمت تیرو ارانه

پس از خواندن هر چند بیتی این - داد مسلمانان لی مسلمانی مصراع خوانده شده

بسیاری که از علم سبط سیاق دراشعار و منشآت ورسالات وکتابهای فارسی وارد گردیده واین لغتها درهیچیک از لغت‌نامه های فارسی که تاکنون نوشته شده وارد نگردیده ومعنی آنها مکتـوم مانده‌است

واقع شد که تأکیدفرمودند بدون خوف از اطناب شرح‌حال‌او وبالخصوص مرثیهٔ مزبوررا که در آن نام عده‌ای از سران اردوی دولتی برده شده برای درج در لغت‌نامه نوشته وتقدیم بدارم .

اینك شرح فوق را بعلاوهٔ چندبیتی که ازمرثیهٔ مذکور به دست آمد (بامعنی آنها به زبان فارسی امروزی) عرض و تقدیم می‌دارد

ترجمهٔ ابیات این است

(۱) ازسوی بلندی توپ و توپخانه بالاآمد ـ سرکرده (فرمانده) اردو فرمانفرماست (۲) بیرم خان صلاداد یارمحمدخان رابیاورید ـ وبیرق ملت را به اوبسپارید (۳) عبدالباقی خان سوار اسب سمنداست ـ مادر نقربان این پسر برود (۴) بعدازآن روزی که دور شورجه (محاصره) گرفته شد ـ وعبدالباقی خان تیرباران کرده شد (۵) ایران ویران ظلم وبیداد مأمورین دولت است ـ رفتارش چون شغال بامکروخانه خراب کن است (۶) دردمندی عموم از مامورین دولت است ـ که برای هرخدمت را باتیرباران می‌دهد

فریاد ای مسلمانان ازاین مسلمانی!

احمد هرمزد

نامهٔ مؤلف دامگستران

امروز با خود حساب می‌کردم که در این مدت عمری که کرده‌ام به چه موانع و مشکلات و دردها مبتلا شده‌ام، و خلاصه فکرم به اینجاکشید که آفات ارضی و سماوی درکشورما ازسایرنقاط دنیا بیشتر است و همان قسمی که گلها و نباتات و اشجار و میوه‌ها گرفتار آفات می‌شوند آدمها هم مصون نیستند. مثلاً تا امروز دو دفعه عقرب مرا زهر زده و سه دفعه زنبور، چند دفعه گرفتار تب‌مالاریاوحصبه ومالت‌شده‌ام. دودفعه‌در پیاده‌رو پایم‌توی‌چاله‌ها رفته . چنددفعه گرفتار حملهٔ روزنامه‌نویس و یك دفعه گرفتارمتتبع وکتاب نویس شده‌ام .

درکتاب«اندیشه‌های میرزا آقاخان» که اخیراً منتشرشده به‌استناد اظهارات متواتر دانشمندان و آنهایی‌که وسواس دارند ذکر شده که من‌کتابهای میرزا آقاخان‌کرمانی را به‌اسم خودم چاپ کرده‌ام . عین مطلب ایشان ازاین قرار است

«تفصیل‌مطلب ظاهراً این بوده‌است میرزا علی اکبرکرمانی در اسلامبول خدمت میرزا آقاخان وشیخ احمد روحی را می‌کرده و معتمد بوده است . پس‌از دستگیری و اعدام‌آنان قسمتی ازکتابها و نوشته‌هایشان دراختیار میرزاعلی‌اکبر باقی می‌ماند.سپس‌ازاسلامبول به‌کرمان بازگشت. اوآدم عامی اما نیکنفسی‌بود درکرمان یتیمخانه‌ای برپا کرد پس از مرگش‌آن نوشته‌ها به پسرش میرزا عبدالحسین صنعتی زاده می رسد مأخذ اطلاعات ما تا اینجا قول محمود دستانی کرمانی است یکی ازدانشمندان درجه اول ایران‌که در نقل هر روایتی دقت را به حد کمال و حتی وسواس می‌رساند . بنابر تحقیقی‌که کردیم معلوم شد که قسمتیٔ از آن نوشته‌ها و بعضی نامه‌های میرزاآقاخان هنوز در تصرف عبدالحسین صنعتی‌زاده می‌باشد. ازجمله نسخهٔ اصلی‌کتاب رضوان به خط مؤلف آن‌را برای انتشار چندین‌سال‌قبل پیش

مؤسسهٔ انتشارات علمی ارائه داده بود. اطلاع دیگری که کسب کردیم راجع به زمان تاریخی ماپی‌نقاش است . از ناشر محترم آن تحقیق شد معلوم گردید که خط و کاغذ نسخه‌ای را که صنعتی‌زاده برای چـاپ عرضه داشته بوده خیلی کهنه‌تر از زمان او بوده و سالیانی پیش نوشته شده بوده است . بعلاوه در صفحهٔ آخر کتاب جای‌اسمی تراشیدگی داشته ونام صنعتی‌زاده با خط تازه‌ای متفاوت با خط متن آن ثبت شده بود که از طرف ناشر تذکراتی به‌آقای صنعتی‌زاده داده شده بود آنچه گفتم صرفاً نقل اقوال بود با ذکرمآخذ و از روی نهایت دقت که شیوهٔ کار ماست »

بنده به اینکه مرحوم حاجی علی اکبر صنعتی جزو عوام بود یا خواص کاری ندارم ، امـا جواب باقی مطالب آقـای آدمیت را به تـرتیب عرض می‌کنم .

۱ــ حاج علی‌اکبر دوسال قبل از آنکه حضرات گرفتار و به طرابزون گسیل شوند یعنی در تاریخ ۲۳ ژوئن ۱۸۹۴ میلادی که مطابق با ۲۷ ذیقعده ۱۳۱۱ تذکره‌ای ازقونسولگری ایران در اسلامبول گرفته و عازم ایران شده است.

بنده عکس این تذکره را دراینجا گراور می‌کنم تـا آنکه مؤلف نمونهٔ تذکره‌های سابق را ملاحظه فرمایند و ضمناً خوانندگان محترم از ضعف و بدبختی زمامداران دولت قاجاریه در آن تاریخ آگاه باشند . تذکرهٔ مزبور به‌زبان و خط فرانسه صادر شده ومعلوم می‌شود خط پارسی نوشتن در اسلامبول کسر شأنی داشته است .

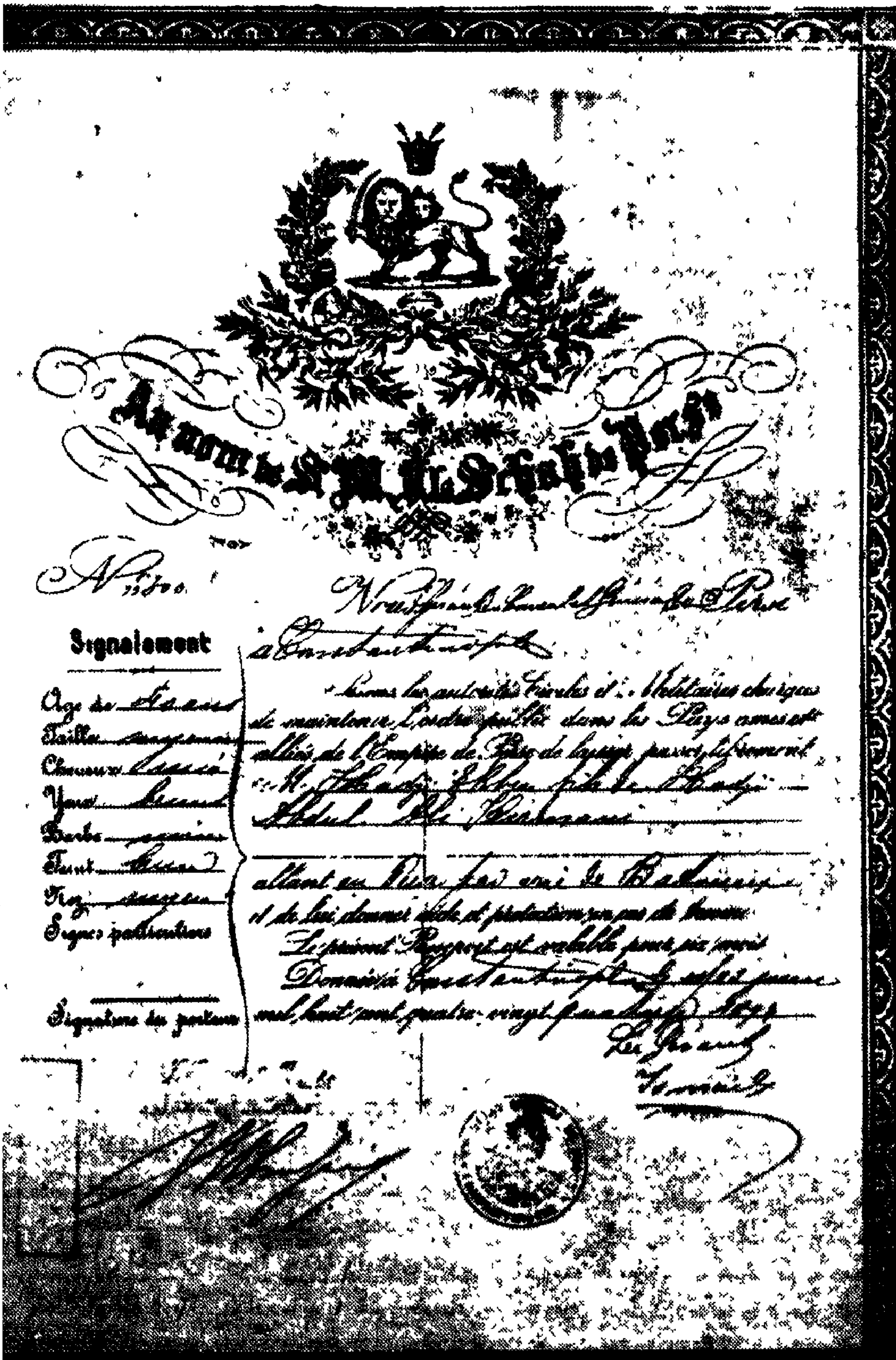
۲ــ پدر این‌جانب درسال ۱۳۱۸ شمسی در سن هشتاد و پنج سالگی فوت کرد وکتابهایی‌که بنده قبل‌ازفوت‌پدرم نوشته و انتشار داده‌ام از این قرار است

در سال۱۳۰۵ شمسی‌دامگستران، در۱۳۰۲ شمسی جلد دوم‌دامگستران، ۱۳۰۴ شمسی « چگونــه ممکن است متمول شد» ، ۱۳۰۹ رستم در قرن۲۲ ، در۱۳۱۳ شمسی سلحشور، در ۱۳۱۲ شمسی عالم ابدی

پس معلوم می‌شود این که آقای آدمیت نوشته است « پس از فوت‌حاجی علی اکبر نوشته‌های میرزا آقاخان به دست بنده رسیده» و بعداضافه کرده‌است که «این قول محمودد بستانی‌است که در نقل هر روایتی دقت را به حد کمال و حتی وسواس می‌رساند » مطلب درستی نیست یا دقت ووسواس مرحوم دبستانی بیفایده بوده ، یا آقای‌آدمیت به دقت و وسواس اعتقادی ندارد

۳ـ نوشته وکتابی ازمرحوم میرزا آقاخان نزد بنده نیست فقط نسخهٔ خطی به خط میرزا آقا خان رسالهٔ « انشاءالله ماشاءالله » در نزد حقیراست که آن را بیست سال قبل از مرحومه حمیده‌خانم‌عیال‌مرحوم‌حاجی‌میرزایحیی خریده‌ام

آیا واقعاً این فرمایش آقای آدمیت که فلان‌شخص گفته من کتاب



Au nom de S. M. le Schah de Perse

N° [illegible]

Nous [illegible] à Constantinople

Signalement

Age de [illegible]
Taille [illegible]
Cheveux [illegible]
Yeux [illegible]
Barbe [illegible]
Teint [illegible]
Nez [illegible]
Signes particuliers

Signature du porteur

Prions les autorités Civiles et Militaires chargées de maintenir l'ordre public dans les Pays amis et alliés de l'Empire de Perse de laisser passer librement M. Hadji [illegible] fils de Hadji Abdul [illegible]

allant au [illegible]

et de lui donner aide et protection en cas de besoin.

Le présent Passeport est valable pour six mois.

Donné à Constantinople le [illegible] mil huit cent quatre-vingt [illegible]

[illegible]

کهنه‌ای برای چاپ عرضه کرده‌ام از نویسنده‌ای مثل ایشان قابل قبول است؟ و آیا درحق اشخاص به همین آسانی باید حکم کرد ؟

آقای آدمیت در شروع کتاب خود درصفحهٔ ۲ چنین می‌نویسد :

« مآخذ اصلی ما در احوال خانوادگی و سابقهٔ تحصیلات میرزاآقا خان درکرمان عبارت از شرح حال میرزاآقا خان به قلم شیخ محمود افضل الملک در مقدمهٔ کتاب هشت بهشت ومقالهٔ محمود دستانی کرمانی در مجلهٔ یغما شهریور ۱۳۲۸ ص۲۲۵ و ۲۲۶ و۲۵۶ است . این دو نویسنده اطلاعات درستی دراحوال میرزاآقاخان داشتند و خانوادهٔ او را خوب می‌شناختند و افضل‌الملک برادر شیخ احمد روحی چندین سال با میرزاآقاخان محشور بوده است » .

اما بعد درصفحهٔ ۵۵ اضافه می‌کند که « گذشته ازآثار مزبور ازسرشناسان کرمان که از احوال میرزا آقا خان اطلاع داشته‌اند ، ازآن جمله محمود دبستانی کرمانی به تواتر شنیده شده که میرزا آقا خان چند داستان تاریخی به صورت رمان فرنگی در بارهٔ مزدك و مانی، نادرشاه افشار، شاه سلطان‌حسین، نوشته بوده است . »

معلوم می‌شود نویسندهٔ کتاب اندیشه‌های میرزا آقا خان به اقوال اشخاص خصوصاً آنهایی که مرحوم شده‌اند بیشتر ترتیب‌اثر می‌دهد تا آنچه آن اشخاص شخصاً به‌خط وامضای خود نوشته و باقی گذارده‌اند . یعنی چهار جلدکتاب نوشتن آن‌هم به‌طور جدید به صورت رمانهای فرنگی این قدرها ارزش نداشته که این دو نفر نویسنده‌ای که شرح احوال میرزا آقا خان را نوشته‌اند در نوشتهٔ خود اسمی ازکتابها ببرند یا لااقلّ اشاره‌ای بنمایند ؟

بازآقای آدمیت در صفحهٔ ۱۳ سطر ۱۸ کتاب اندیشه‌های میرزا آقا خان چنین می‌نویسد « این را هم بگوییم که خاورشناسان جاصه ادوارد براون انگلیسی وکلمان هوارفرانسوی از بعضی از آثار میرزاآقا خان مستقیماً استفاده برده‌اند براون با میرزا آقا خان و شیخ احمد روحی مکاتبه داشته و در تحقیقات خود دربارهٔ آیین باب از کتاب هشت بهشت زیاد بهره گرفته و در واقع همان وجه نظر را بیان کرده است هوارمترجم سفارت فرانسه دراسلامبول چنانکه دیدیم نزد میرزا آقا خان معلومات شرقی بیاموخت. او نیز راجع به بعضی از فرقه‌های دینی از جمله حروفیه و بابیه مقالاتی دارد »

خوب ، با آن همه آشنایی‌ها و مکاتبات مرحوم پروفسور براون با میرزاآقاخان چگونه می‌شود که براون از وجود چهار جلد کتاب که به طرز رمانهای فرنگی نوشته شده بی اطلاع مانده باشد؟ آن‌وقت چرا درجلد چهارم تاریخ‌ادبیات‌ایران ازکتاب نامگستران نامبرده و اشتباهی را که صنعتی‌زاده راجع به‌خط میخی کرده‌است تذکرداده نمی‌شد بنویسد ؟ نامگستران را میرزا آقاخان به‌طرز رمانهای فرنگی‌نوشته؟

اگر چنین منطقی وجود داشت و مرحوم براون بدان معتقد بود، در تاریخ خود لابد اشاره‌ای به رمانهای میرزا آقاخان می‌کرد کلمان هوار فرانسوی مترجم سفارت فرانسه دراسلامبول که معلومات شرقی را از استاد خود میرزا آقاخان آموخته، اگر استادش چنین تألیفاتی داشت، او از همه کس زودتر آگاه می‌شد. چرا کسانی که تا آخرین لحظه با میرزا آقاخان بوده‌اند اطلاعی از این تألیفات باید داشته باشند ودر کرمان سیدمرآت جنوب داشته باشد؟ باز آقای آدمیت در پاورقی صفحهٔ ۱۰ از سطر ۱۷ می‌نویسد که «در مجموعهٔ اسناد ومدارک میرزا ملکم خان که چندین سال پیش از طرف خانواده‌اش به کتابخانهٔ ملی پاریس واگذار گردید، مقدار سی وچهار نامه از میرزا آقاخان به ملکم موجود است این نامه ها را از اوایل ۱۳۰۸ تا اواخر ۱۳۱۱ نوشته »

این نامه‌ها را این جانب در کتابخانهٔ ملی پاریس مطالعه کرده‌ام. مخصوصاً میرزا آقاخان سعی داشته تمام جزئیات کارها و اوضاع واحوال خود را برای ملکم بنویسد، ودر بعضی جاها اصطلاحات کرمانیها را در نامه‌های خود به کار برده وهر مطلبی به خاطرش می‌رسد، می‌نویسد خوب بود آقای آدمیت تجسس می‌کردند که درروایای این نامه‌ها اسمی، اشاره‌ای علامتی از این کتابها هست یا نه، تا به این کشف ادبی که فرموده‌اند سروصورت و اعتباری می‌دادند.

۴ ـ در ایامی که بنده در خیابان ناصریه تجارتخانه داشتم جوان کلاهدوری که درخیابان باب همایون سکونت داشت واز بستگان درباریان قاجاریه بود، روزی کتاب رسوایی را که به خط میرزا آقاخان بود به من ارائه داد. اورا به اینکه خودش آن کتاب را چاپ کند تشویق کردم اما بعداً اطلاع یافتم که آن کتاب را به آقای محمدعلی خیام که در آن اوقات در همان خیابان ناصریه کتابفروشی داشت فروخت وایشان هم بعداز چندی آن کتاب را به آقای حسین ثقفی فرزند مرحوم اعلم‌الدوله فروخت واز آن به بعد اطلاعی ندارم که اکنون آن کتاب در تصرف چه کسی است.

راجع به رمانهای نقاش، این کتاب وجلد دوم دامگستران را مرحوم مروج کتابچی با تصحیح ودقتی که جناب آقای مجتبی مینوی داشتند چاپ وانتشار دادند. مؤسس انتشارات علمی اساساً درسالهای ۱۳۰۵و۱۳۰۲ شمسی آقامیرزا اسماعیل کتابفروش بود به نام علمی که مرحوم شد وفقط او با چاپخانهٔ سنگی کتابهای قدیمی را چاپ می‌کرد واصلاً چاپخانهٔ حروفی نداشت ومن هیچوقت سروکاری با چاپخانهٔ سنگی نداشتم که کتابی نزد آن مرحوم ببرم و اینکه در صفحهٔ ۵۵ اشاره براین کرده‌اندعنوان جنایت عظیم: نه نیست که دررمان مزبور سرفصل داستان سقوط ساسانیان است و از تعبیرات خاص میرزا آقاخان می‌باشد. درموقع تصحیح درچاپخانه آقای مینوی سرفصلهایی که بنده نوشته بودم نپسندیدند واین سرفصلها را ایشان به سلیقهٔ خودشان نوشتند.

عبدالحسین صنعتی زادهٔ کرمانی

اخبار

ترجمهٔ روسی داستانهایی از جمالزاده

از طرف ادارهٔ نشریات ادبیات بدیعی، مسکو، ۱۹۶۷ میلادی (در پنجاه هزار جلد ۳۰۳ صفحه)

در تحت عنوان «ویاسکا یا ویاسچیبا» (که در زبان فارسی همان مفهوم «آسمان و ریسمان» خودمان را می‌رساند)، ادارهٔ دولتی «نشریات ادبیات بدیعی» شوروی عده‌ای از داستانهای جمالزاده را که جنبهٔ «ساتیریك» وفکاهی دارد از کتابهای ایشان (از «یکی بود ویکی نبود» گرفته تا آخرین مجموعهٔ داستان ایشان یعنی «آسمان وریسمان») به ترجمهٔ چندتن از فارسی‌دانهای روسیه با مقدمه‌ای در شرح حال نویسنده و با توضیحات و تفسیرهای آموزنده‌ای برای هریك از داستانها و لغات واصطلاحات و تعبیراتی که در آنها آمده است و با تصاویری به قلم نقاش اوفی- کندن دراواخر سال ۱۹۶۷ میلادی در مسکو در پنجاه هزار جلد به چاپ رسانیده و انتشار داده است. داستانهایی که از «یکی بود ویکی نبود» نقل گردیده ترجمهٔ روسی این کتاب است از طرف استاد راخودر [1] و داستانهای دیگر ترجمهٔ فارسی‌دانهای روسیه آقایان آنتونوف و دری است وجود کتاب به سعی و اهتمام مخصوص دری به چاپ رسیده است.

مجله های تازه

Journal of the Regional Cultural Institute

این مجله که هر سه ماه یك بار توسط مؤسسهٔ فرهنگی منطقه‌ای انتشار می‌یابد و تا کنون دو شماره از آن نشر شده است به چاپ مقالات مربوط به تاریخ و تمدن ممالك ایران و پاکستان و ترکیه اختصاص دارد و به زبان انگلیسی نشر می‌شود

آرش

مجلهٔ آرش دورهٔ جدیدی را آغاز کرده است. ماهانه نشر می شود و نویسندگانش از ادب و هنر و اجتماع سخن می‌گویند. خواندن آن برای علاقه‌مندان به ادبیات معاصر در ایران مفید است به کاظم اسلامیه تبریك می- گوییم و برای او مدد می‌خواهیم.

دفترهای زمانه

مجله ماندنی است. در آن اشاره‌ای نیست که ماهوار خواهد بود یا فصلوار. نشریه‌ای است پاکیزه با سه رنگ کاغذ در

۱- «یکی بود یکی نبود» چندی پس از انتشار این کتاب به فارسی در برلن، درده هزار نسخه درمسکو انتشار یافت ترجمهٔ اوکرائی این کتاب هم درهمان زمان در اوکرائی به چاپ رسید، ولی امروز نسخه‌های آنها نایاب است.

بازمانده بود مجدداً باسروروئی دیگر-
گون شده و با سرپرستی یکی از
نویسندگان خوش‌ذوق تجدید انتشار
یافته است .

نشریهٔ ایران‌شناسی

نخستین شمارهٔ نشریهٔ ایران‌شناسی
توسط کتابخانهٔ پهلوی با یازده مقالهٔ فارسی
ودومقاله به زبانهای انگلیسی و فرانسه
انتشاریافت مقالات همه مربوط به
ایران و در زمینهٔ امور تحقیقی است

نمونه کار های اویسی





آرکار های اویسی

زمینهٔ شعروقصه ونمایشنامه‌وبررسی ونقد
ونظر در ادبیات معاصر سیروس‌طاهباز
پردازندهٔ این نشریه است وناگفته نماند
که دفترهای زمانه دسالهٔ دورهٔ اول
(دوازده شمارهٔ)آرش است

دفترهای روزن

نشریهٔ دیگری‌است درزمینهٔ‌ادبیات
و هنر معاصر که توسط بنگاه نشر کتاب
تازه‌ای‌به‌نام «روزن» انتشار می‌یابد و
یدالله رؤیائی و ابراهیم گلستان از
گردانندگان آن مؤسسه‌اند . دفترهای
روزن خوب و برازنده نشرشده وقسمت
گزارش کتاب آن بسیارخوب است

بررسی کتاب

این‌نشریهٔ مفیدکه چندی ازانتشار



نمونه کارهای اویسی

مجله از انتشارات دبیرخانهٔ مرکزی اتحادیهٔ جهانی ایران‌شناسان خواهد بود و انتظار می‌رود با نشر مرتب آن ایرانیان با فعالیت‌های ایران شناسان و اینان با کارهای ایرانیان آشنا شوند .

نمایشگاه ناصر اویسی در رم

ناصر اویسی از نقاشان بنام ایرانی چند سال است که در رم مقیم است و امسال نمایشگاه تازه‌ای از آثار خود در گالری معروف ۸۸ رم برقرار کرد که مورد توجه بسیار واقع شد. برای این نمایشگاه فهرست زیبایی بر چاپ شده است چند نمونه از کارهای او در اینجا به نظر خوانندگان علاقه‌مند رسانیده می‌شود

کنفرانس طرح ملی خدمات کتابخانه‌ها در آسیا

مدیر کل یونسکو از عده‌ای از کارشناسان کتابداری ، اسناد و آموزش و پرورش برای شرکت در کنفرانسی به نام «کنفرانس کارشناسان دربارهٔ طرح ملی خدمات کتابخانه‌ها در آسیا» دعوتی به عمل آورده بود. این کنفرانس از تاریخ ۱۱ تا ۱۹ دسامبر ۱۹۶۷ در کلمبو تشکیل گردید و نمایندگان ممالک زیر در آن شرکت داشتند

استرالیای عربی ، اسرائیل ، اندونزی ، ایران ، پاکستان ، ژاپن ، سیلان ، فیلیپین ، مالزیا ، نیوزیلند ، و هندوستان .

بعلاوه شخصیت‌های برجسته‌ای به عنوان مشاور از ممالک آمریکا ، اتحاد جماهیر شوروی ، بلژیک ، دانمارک ، به این کنفرانس دعوت شده بودند .

یونسکو از مؤسسات و سازمانهای بین‌المللی مانند سازمان بین‌الملل ، انجمن بین‌المللی کتابداران، فدراسیون بین‌المللی اسناد، فورد فاندیشن، مؤسسهٔ

کارگی، شورای کمک‌های فنی در جنوب و جنوب شرقی آسیا، طرح کلمبو، سازمان بهداشت جهانی، شورای فرهنگی بریتانیا، مؤسسهٔ فرانکلین نیز دعوت به‌عمل آورده بود و نمایندگان آنها هم حضور داشتند.

این کنفرانس در نتیجهٔ اعتقاد یونسکو و نمایندگان آسیایی او به این اصل که کتابخانه‌ها در پیشرفت توسعهٔ اقتصادی و صنعتی و فرهنگی و آموزشی یك کشور نقش بسزایی دارند تشکیل گردیده بود، تا پس از بررسی وضعیت کنونی کتابخانه‌ها و مراکز اسناد در آسیا از طرف کارشناسان طرحی برای خدمات کتابخانه‌ها و مراکز اسناد دریك سطح ملی پیشنهاد شود و نیز امکانات کاربرد این طرح درکشورهای آسیایی به‌طورانفرادی ویا دسته‌جمعی توصیه شود. بعلاوه طرح جداگانه‌ای به عنوان طرح نمونه برای سیلان پیشنهاد شود

کنفرانس با نطق جناب آقای اری. یاگول وزیر محترم وزارت آموزش‌وهنر سیلان افتتاح شد وسپس آقای پنا رئیس کمیسیون ملی یونسکو در سیلان سخن گفتند.

برنامهٔ کنفرانس بدین ترتیب اجرا شد.

۱ ـ وضعیت کنونی کتابخانه‌های ممالك آسیایی شامل کارمندان.

۲ـ لزوم مواد سمعی و بصری و مطالب دیگر در کتابخانه‌ها.

۳ـ توسعهٔ کتابخانه‌ها با در نظر گرفتن برنامه‌هایی که برای ازدیاد مواد خوانندنی درممالك آسیا اجرا می‌شود

۴ـ وظیفه و نقش کتابخانه‌ها در توسعهٔ اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و آموزشی ممالك آسیا.

۵ـ طرح ریزی ملی برای کتابخانه‌ها

۶ـ طرح طویل المدت برای توسعهٔ کتابخانه‌ها در آسیا

۷ـ طرح نمونه برای سیلان

نتیجه

همانطور که برای توسعهٔ اقتصادی واجتماعی وصنعتی یك کشور برنامه‌های همه‌جانبه‌ای طرح ریزی می‌شود، برای هماهنگ ساختن فعالیت‌ها و پیشرفتهای کتابخانهٔ یك کشور و برنامه‌های آیندهٔ آن باید طرح کلی ریخته شود. زیرا امروزه با ازدیاد روزافزون مطالب منتشره در دنیا، یك کتابخانه به‌تنهایی قادر نخواهد بود که جوابگوی مطالعه‌کنندگان باشد بنابراین یك هیئت رسمی برای طرح ریزی و هماهنگ نمودن کتابخانه‌های سراسر کشور باید ایجاد شود.

کارشناسان عقیده داشتند که این نوع طرح فعلاً برای اغلب ممالك آسیایی به‌دلایل ذیل مقدور نمی‌باشد.

۱ـ نداشتن آمار وارقام.

۲ ـ آماده نبودن برای قبول این طرح.

۳ـ دردسترس نبودن کتابدارانی که تجربهٔ کافی دراین زمینه داشته باشند

برندگان جوایز سلطنتی بهترین کتاب
در سال ۱۳۴۵

دکتر غلامحسین مصاحب	برای تألیف	دایرةالمعارف فارسی (۱)
دکتر بقراط صفائی	برای تألیف	شیمی درمانی سرطانها
دکتر حسین سپاسگزاریان	برای تألیف	آفات انباری ایران و طرق مبارزه با آنها
دکتر ناصر گیتی	برای تألیف	فارماکولوژی پزشکی
دکتر مسعود انصاری	برای تألیف	ناسیونالیسم و مبارزات ضد استعماری کشورهای افریقای شرقی
دکتر غلامحسین یوسفی	برای	تحقیق در قابوسنامه
کریم کشاورز	برای ترجمهٔ	تاریخ ماد
حسینعلی هروی	برای ترجمهٔ	فرهنگ السنهٔ مسلمان
جودی فرمانفرمائیان	برای نقاشی	کتاب مهمانهای ناخوانده
عباس یمینی شریف	برای تألیف	آوای نوگلان
مرتضی ممیز	برای نقاشی	کتاب آوای نوگلان
مهدی آذر یزدی	برای تألیف	قصه‌های تازه از کتابهای کهن و قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب

موعد انتشار راهنمای کتاب

بنا به تقاضای گروه بسیاری از خوانندگان و علاقه‌مندان راهنمای کتاب ، از این به بعد مجله به طور ماهانه انتشار می‌یابد ، وطبعاً مقداری از صفحات آن کاسته می‌شود و بهای هرشماره به جای ۳۰ ریال ۲۰ریال خواهد بود .

این شماره را باید شمارهٔ اول و دوم وسوم‌محسوب‌داشت وشمارهٔ چهارم در تیرماه منتشر خواهد شد . امیدواریم انتشار مجله به‌طور منظم وماهانه‌بتواند موجبات رضای خاطرخوانندگان رافراهم آورد

۱ـ این کتاب گرانقدر به سرپرستی آقای دکتر مصاحب تألیف شده و با صدور فرمان همایونی به عنوان اثر ممتاز مباهی شده است .

یادبود

وفات دکتر مهدی بیانی

دکتر مهدی بیانی (متولد سال ۱۲۸۵ شمسی) استاد دانشگاه تهران، رئیس کتابخانهٔ سلطنتی و مدیر مجلهٔ پیام‌نوین که از متخصصان نام در شناخت خطوط



و نسخه شناسی و از مردان حقیقی فن کتابداری و ایجاد کتابخانه در ایران بود از میان ما رفت و دلهای بسیار در سوگش سوخت. مرگش زود رسید و هنوز به زمستان عمر نرسیده بود که تندباد اجل او را درربود. برای ما یارانی که هر چهارشنبه او را می‌دیدیم و در مجمع دوستانهٔ ادبی از مصاحبتش لذت برمی‌گرفتیم و هنرهای او را خوب می‌شناختیم غمی نو بود که بر سرعمهای کهن گرانی آورد و داغ فراق سعید نفیسی و شادمان را تازه ساخت.

مرحوم بیانی در رشتهٔ ادبیات به اخذ درجهٔ دکتری از دانشگاه تهران نایل آمده بود و در مجامع ادبی و مراکز ایران شناسی جهان شناخته شده بود و به آرا و عقایدش در باب نسخه های خطی اعتبار خاص می‌نهادند و مکرراً به ممالک خارجی دعوت شده و در کنفرانسها و کنگره ها شرکت کرده بود.

بیانی خطی خوش داشت. خطوط قدیم و قلمهای مختلف را نیک می‌شناخت کتاب‌شناس و نسخه شناس بود. خود مجموعه‌ای گرانقدر از نسخ خطی قدیم جمع ساخته بود و مجموعه‌ای مهمتر و نفیس‌تر از کتب از مرقعات و خطوط گرد آورده بود که از گنجینه های کم مانند است. ذوق ادبی و مایهٔ علمی او را در تحقیقات تاریخی از آثاری که چاپ کرده است می‌توان دریافت و آنچه از زیر دست او نشر یافته است مرجع تحقیق و مراجعه و مفید و فایدهٔ بسیار است.

سالهای دراز ریاست کتابخانهٔ ملی را به عهده داشت و اساساً بنیانگذار آن مرکز علمی است او ست که کتابهای سلطنتی و کتابخانهٔ عمومی معارف قدیم را تحویل گرفت و با علاقه و حوصله مقدمات

ایجاد کتابخانهٔ ملی را فراهم کرد .

سالهای دراز نیز تدریس کرد و شاگردان بسیاری را تربیت فرمود و با این مقدار کار از چاپ و نشر کتاب کوتاهی نداشت . فهرستی که آن مرحوم خود فراهم کرده بود نشانی است از کارهای مفید و با ارزش ادبی که اخیراً با نشر دورهٔ کتاب بسیار نفیس احوال و آثار خوشنویسان صورتی دیگر یافت امید می‌رفت با انتشار کامل این کتاب آرزوی دیرین خود را جامهٔ عمل بپوشد ولی دست اجل قلمش را شکست و دنبالهٔ کار به عهدهٔ دختر درس خوانده و علاقه‌مندش افتاد که کار پدر را بانجام رساند.

مرگ مرحوم بیانی دردناک بود . سالی چند قبل از وفات ، بیماری سختی چنگ در جان او زد و زنجورش کرد و عاقبت بیماری دیگری درچند ماه اورا ازما دورساخت و به زیر خاک کشانید .

یادش درضمیر دوستان همواره جاویدان خواهد بود، وشادی روانش را از درگاه خداوندی خواستاریم .

ایرج افشار

مؤلفات دکتر مهدی بیانی

۱) احوال و آثار میر عماد ، انجمن دوستداران کتاب ـ ۱۳۳۱

۲) نمونهٔ سخن فارسی (بخش نخستین از جلد نخست) نثر قرن چهارم و پنجم شرکت چاپ خودکار ایران ـ ۱۳۱۷ تهران (مقدمه ۸ صفحه ـ متن ۲۴۰ صفحه فهارس وضمایم ۳۲ صفحه)

۳) راهنمای گنجینهٔ قرآن درموزهٔ ایران باستان (با همکاری شادروان دکتر مهدی بهرامی) ادارهٔ کل باستان‌شناسی فروردین ماه ۱۳۲۸ ـ چاپخانهٔ بانك ملی ایران (مقدمه از شادروان دکتر عبدالحمید اعظمی زنگنه وزیر فرهنگ وقت ٦ صفحه ـ متن ۱۷۶ صفحه ـ تصاویر خارج ازمتن ۴۳ صفحه) .

۴) فهرست نمایشگاه خطوط خوش کتابخانهٔ ملی، کتابفروشی علی اکبر علمی و شرکا ـ ثور ۱۳۲۸ ـ تهران چاپ تابان (مقدمه ومصادر ۹۲ صفحه ـ متن ۲۰ صفحه ـ فهارس ۴ صفحه ـ تصاویر خارج از متن ۴۲ صفحه)

۵) فهرست نمونهٔ خطوط خوش کتابخانهٔ شاهنشاهی ایران، چاپ تابان ۱۳۲۹ (مقدمه ۵ صفحه ـ متن وتصاویر ۳۴۰ صفحه ـ فهارس ومصادر ۱۸ صفحه).

۶) فهرست نمایشگاه آثار شیخ رئیس ابوعلی سینا در کتابخانهٔ ملی انجمن آثار ملی ـ تهران ۱۳۳۳ ـ چاپ تابان (۱۰ صفحه).

۷) فهرست نمایشگاه آثار خواجه نصیر الدین طوسی در کتابخانهٔ ملی ، دانشگاه تهران ـ ۱۳۳۵ ـ چاپخانهٔ دانشگاه (۱۳ صفحه)

۸) نمونه‌ای چند از خطوط خوش‌نویسان ، انجمن دوستداران کتاب ـ چاپخانهٔ بانك ملی ـ تهران ۱۳۳۲ (۴۴ صفحه).

۹) احوال و آثار خوشنویسان ، نستعلیق نویسان ، دوجلد، دانشگاه تهران ۱۳۴۵ ـ ۱۳۴۶ (جلد سوم زیر چاپ است)

نشریات

۱) دو رسالهٔفارسی(رساله فی حالة الطفولیة ـ روزی‌باجماعت‌صوفیان)شیخ شهاب‌الدین سهروردی تهران، شرکت چاپ خودکارایران ـ ۱۳۱۷ (مقدمه ۶ صفحه ـ متن۲۳صفحه)

۲) رسالـهٔ فارسی‌عقل سرح سیخ سهاب‌الدین‌سهروردی اصفهان ـ چاپخانهٔ عرفان ـ ۱۳۱۹ (مقدمه ۲ صفحه ـ متن ۱۲صفحه).

۳ـ رسالهٔ فارسی‌آواز پرجبرئیل شیخ‌شهاب‌الدین‌سهروردی، ضمیمهٔ مجلهٔ پیام نو ـ سهریورماه۱۳۲۵ـ ۱۰صفحه.

۴ـرسالهٔفارسی‌فی‌حقیقةالعشق،سیح شهاب‌الدین سهروردی،ضمیمهٔ مجلهٔپیام نو ـ اردیبهشت۱۳۲۵ ـ ۱۵صفحه.

۵ـرسالهٔ فارسی‌السوانح‌فی‌العشق احمدغزالی‌طوسی، تهران، ۱۳۲۲، چاپ رنگین (مقدمه۴صفحه ـ متن۳۹صفحه).

۶) بدایع‌الازمان فی‌وقایع کرمان افضل‌الـدین ابو حامـد احمدبن حامد کرمانی، دانشگاه‌تهران ـ ۱۳۲۶، چاپخانهٔ دانشگاه (مقدمه ۳۵ ـ مصادر ۳ ـ متن ۱۰۹ صفحه ـ فهارس۹صفحه)

۷ـ معراج‌نامه منسوب به‌شیخ‌رئیس ابن‌سینا (به‌خط‌امام‌فخررازی)، انجمن دوستداران کتاب ـ ۱۳۳۱ (مقدمه۸صفحه متن ۹۲صفحه).

۸) چند رباعی ازحکیم عمر خیام به‌خط‌میر عماد،انجمن دوستداران کتاب ۱۳۳۱ـ۱۴۱صفحه.

بعضی مقالات مندرج درمجلات مختلف

ابوحامد محمد غزالی (زندگانی آزاد فلسفی و اخلاقی او درالمنقذ من‌الضلال و کیمیای سعادت) سلسله‌مقالات درسال۲مجلهٔ مهر۱۳۱۴ـصفحات ۸۵ـ۹۳ـ۱۸۹ـ۱۹۷ـ۲۶۵ ـ ۲۷۰ ـ ۸۸۵ ـ ۸۹۱

پندنامه ـ ولدنامه ـ پسرنامهٔ شیخ عطار، سال۸ مجلهٔ مهر شمارهٔ۴، صفحهٔ ۲۵۶-۲۵۴

۳)مجمع‌التواریخ‌حافظ‌ابرو،مجلهٔ یادگار

۴) سرگذشت هشت‌قرن یك نسخهٔ خطی قرآن وترجمه وتفسیر فارسی‌آن مجلهٔ پیـام نو ـ سال اول ـ شمارهٔ ۷ صفحهٔ ۴۴-۴۷

۵ـ دیـوان قطران‌تبریزی به‌خط انوری‌ابیوردی، مجلهٔ یغما، سال سوم شمارهٔ یازدهم ـ صفحهٔ ۴۶۵ـ۴۷۴

۶)هدایةالمتعلمین درطب،سرگذشت حسرت‌انگیزیکی‌ازنفیس‌ترین‌نمونه‌های خطی فارسی‌ایران، مجلهٔیغما، سال سوم شمارهٔ دوازدهم ـ صفحهٔ ۵۰۳-۵۰۵. (این سرگذشت درضمن‌مقاله‌ای‌به‌انشای دانشمندارجمند آقای‌مجتبی‌مینوی‌مندرج است).

۷) درویش‌عبدالمجید سنگ نگار. مجلهٔ پیام نو ـ سال ۴ ـ شمارهٔ ۶ـ ۷ ص ۸۱-۹۷.

۸) یك نمونهٔ نثر فارسی از دورهٔ

رودکی یا قدیمترین شعر فارسی موجود. مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات. سال ۶. شمارهٔ ۳-۴

۹) مجلهٔ نقش و نگار ـ دورهٔ دوم شمارهٔ ۵ ـ ص ۸ ـ ۹ جزو سی‌ام از قرآن مجید

۱۰) کتابخانه‌های ایران مجلهٔ کتابهای ماه ـ سال ۳ ـ شمارهٔ ۴ ص ۱۱۷- ۱۲۵

۱۱) قرة العیون. مجلهٔ راهنمای کتاب سال ۲ ـ ش ۵ ـ ص ۶۶۸ ـ ۶۷۲.

۱۲) بزرگترین خوشنویسان ایران مجلهٔ پیام نوین، که متناوباً ترجمهٔ احوال میرعلی تبریزی ـ اظهر تبریزی ـ جعفر بایسنغری ـ سلطانعلی مشهدی تا کنون منتشر شده است وادامه خواهد داشت

۱۳) کلیات جامی به خط خرودی مجلهٔ ایران امروز

درگذشت صادق نشأت

استاد صادق نشأت به سال ۱۲۷۵ شمسی متولد شد نخست به تحصیل زبانهای فارسی و عربی و منطق و فلسفه و فقه و اصول وحدیث وتفسیر پرداخت و آنگاه زبانهای ترکی عثمانی وانگلیسی رافرا گرفت در سال ۱۲۹۹ وارد خدمت فرهنگ شد و ازهمین زمان نیز فعالیت های مطبوعاتی خود راآغاز کـرد . از سال ۱۳۰۹ تا اواخر ۱۳۲۵ از طرف وزارت فرهنگ به سرپرستـی مدارس ایرانی در عراق منصوب شد و در این مدت مدارس ایرانی را در آن سامان پایه‌گذاری کرد . پس از ۱۶ سال به تهران بازگشت و در آموزشگاههـای مرکزودانشکدهٔ معقول ومنقول (الهیات ومعارف اسلامی) ومدرسهٔ عالی سپهسالار به تدریس زبان عربی وتاریخ وجغرافیای ایران وکشورهای اسلامی اشتغال‌ورزید در بهمن ماه ۱۳۲۰ بنا به دعوت دانشگاه قاهره به مصررفت ودرحدود ۱۵ سال به تدریس زبان وادبیات فارسی و تاریخ و جغرافیای ایران‌دردانشگاههای «قاهره» و «عین شمس» پرداخت

بیشتر ترجمه ها و تألیفات مرحوم نشأت درباب نشان دادن مقام فرهنگی ایران به عرب‌زبانان است! از آن جمله است

ترجمهٔ کتابهای تاریخ بیهقی ، قابوسنامه ، جامع التواریخ ، السامی فی الاسامی ، کتاب البدیع ، رد اباحیهٔ غزالی ، تاریخ تصوف دراسلام ، قلمرو سعدی ، دمی باخیام ، تأثیر فـرهنگ ایران درتمدن اسلام که به عربی‌ترجمه کرده است .

ونیز ترجمهٔ کتاب «اخبارالطوال» دینوری و «بخشی از تاریخ طبری» که به چاپ نرسیده است و از تألیفات وی تاریخ سیاسی خلیج‌فارس به زبان فارسی است که چاپ‌شده. نیز فرهنگ فارسی به عربی در یکصدهزار واژه که زیر چاپ است

با درگذشت «نشأت» که در بهمن‌ماه ـ ۱۳۴۶ اتفاق افتاد جامعهٔ ادبی ایـران یکی از بزرگتریـن استادان‌زبـان و ادبیات عرب را از دست داد .

ضمیمهٔ راهنمای کتاب

انجمن های سری در انقلاب مشروطیت ایران*

دکتر محمد جواد
شیخ‌الاسلامی

سعدی عقیده داشت که برخی از احساسات جمیل بشری ، بطیر محبت ، ممکن است آنچنان عمیق بردل بنشیند که برای زایل کردن آن سالها وقت و کوشش لازم گردد .

سعدی به روزگاران مهری نشسته بردل
بیرون نمی‌توان کرد الا به روزگاران !

مفهوم مخالف این مطلب هم بدبختانه صحیح‌است ، به‌این معنی که اگر کینه‌ای یا سوء ظنی یا عقیدهٔ غلطی سالیان متمادی دردل یا درون‌افراد نشست و به صورت عقدهٔ مزمنی درآمد بیرون کردن آن هم دشوار است و به گذشت روزگاران محتاج . اولین سؤالی که در این مورد به ذهن انسان می گذرد این است که این سوء ظن‌ها ومعتقدات غلط چرا وچگونه ایجاد می‌شوند ؟ جواب این سؤال را تاحدی باید درخصایل ملی اقوام‌جهان جستجو کرد .

ملت‌هایی هستند (نظیر ایرانیهادر شرق وفرانسویهاواسپانیایی‌ها درغرب) که تحت تأثیر سنن و خصایل ملی خود « شایعات پیرایه دار» را به « حقایق بی‌پیرایه» ترجیح می‌دهند ، دروغ شیرین را بهتراز راست تلخ می‌شمارند ، به ذکر معایب افراد راغب‌ترند تا به شنیدن محسنات آنها .

ازآن‌طرف ، وظیفهٔ اصلی واساسی تحقیق چیزی جز این نیست که تا آنجا که ممکن است «شایعات پیرایه دار» رامحو کند و«حقایق بی‌پیرایه» را به‌جای آنها بنشاند راست تلخ راجانشین دروغ شیرین سازد وهنگام قضاوت نهایی دربارهٔ اشخاص که نقش مؤثری در حادثه‌ای بازی کرده‌اند محسنات و معایب آنها را در ترازوی انصاف بگذارد ونظر نهایی خود را ، بی آنکه پای‌بنددوستی‌ها و دشمنی‌ها باشد ، ابراز دارد . انکار نمی‌توان کردکه اجرای این اصل کار

* این گفتار به مناسبت انتشارکتابی به همین‌نام تألیف اسمعیل رائین (تهران ، ۱۳۴۶) ضمیمهٔ مجله گردید .

ساده‌ای نیست، زیرا درهر عصری ودرهر جامعه‌ای یك مشت روایات بی‌مأخذ ویك رشته قضاوتهای ناشی‌ازحب وبغض شخصی ناگهان رایج، وسپس به‌قدری تکرار می‌شوندکه پس از گذشتن یکی‌دو نسل جای «معتقدات ملی» و«حقایق تاریخی» رامی گیرند درحالی که شایستهٔ احراز هیچ کدام ازاین دوعنوان اصیل نیستند . حمله کردن به‌اینگونه شایعات و افسانه های بی‌اساس قهراً باعکس‌العمل شدید افرادی مواجهمی گردد که سالیان‌دراز به‌افسون‌وافسانه خو گرفته‌اندو باطل‌شدن آنها را نوعی اهانت به قوهٔ تمیز، معلومات ، یا شعورملـی خود می‌شمارند ولی به هرحال ،کسی که قدم دروادی تحقیق گذاشته است نباید و نشاید که از این گونه ناملایمات بهراسد چونکه معتقدات غلط سرانجام باید روزی‌ریشه کن شوند و این کار از هرجا و ازهرلحظه‌ای که شروع شود کارمثبتی است که اجر خود را در طی زمان ، و شاید سالها پس از مرگ محقق ، از پیشگاه قضاوت آیندگان خواهد ستاند

در میان نقایصی که دربالا شمرده شد بدترین آنها (به عقیدهٔ این بنده) همان تکرارعیوب وخطاهای دیگران وفراموش کردن محسنات آنهاست این صفت ناخوش‌آیند بدبختانه باگذشت زمان یکی از زننده‌ترین نقاط ضعف ملی ما گردیده است و ماهیت آن را در یك مثـال ساده و پیش پا افتاده می‌توان مجسم کرد

فرض کنید در همین اجتماع بی‌رحم و عیب جوی مـا دختری جوان و خوشگل و جذاب که تقریباً از تمام مواهب جسمانی برخوردار است وزیبایی پیکررا بازیبایی روح توأم کرده است مبتلابه‌نقص کوچکی در ساختمان بدنش باشد (فرضاً به علت حادثهٔ علاج‌ناپذیری که درکودکی برایش پیش‌آمد کرده است در حال حرکت کمی بلنگد) حال اگر کسی که این دختررا درجایی‌دیده ولی نامش رافراموش کرده باشد بخواهد ازشما ، ازمن ، یاازیك آشنای‌مشترك سراغ اورا بگیرد تقریباً تردیدی نیست که سؤال خود را با تذکر عیب طرف مطرح خواهدکرد «بگو ببینم آن دختری که چندی پیش درفلان‌جا (یا خانهٔ فلان کس) دیدیم و پایش کمی می‌لنگیـد ، اسمش چه بود ؟» اما اگـر شخص سؤال کننده به جای آن یك عیب ، یکی‌ازدهها محسنات همان دختررا نام می‌برد ، مثلاً می‌پرسیدآن دخترخانمی که آب ورنگ زیبا وچشمان قشنگ‌داشت یادندانهای سفید ومنظم داشت ، یاخوش‌هیکل بود ، یافاضلانه صحبت می‌کرد، یاموهای ظریف وخوشرنگ داشت ، اسمش چه‌بود ؟ ـ شاید شمامنظورطرف را

بهتر درك می کردید ، ولی چون خصلت ملی ما همیشه متمایل به دیدن معایب افراد و چشم پوشیدن از محسنات آنهاست در این موردهم سؤال کننده حاضر نمی‌شود مشکل خود را با ذکرمحسنات طرف حل کند، بلکه نقیصه یاعیب اورا بهعنوان علامت ذکر می کند .

***

کتابی که آشنای ارجمند ما آقای اسمعیل‌رائین به عنوان مقدمه بر کتاب «انجمن‌های سری درعهد مشروطیت‌ایران» تألیف‌خانم آناکاترین لمبتن(استاد دانشگاه‌لندن) نوشته‌اند از این عیب اساسی مبرا نیست، زیرا در این کتاب‌نیز به تبعیت از کتابهایی نظیر « رهبران مشروطه » سعی شده است که نقایص یا اشتباهات افرادی‌که مورد لطف‌ومحبت نویسنده‌نبوده‌اند در زیرذره‌بین‌خرده‌گیری بزرگ شوند، درحالی‌که محسنات همان افراد تا جایی‌که ممکن بوده نادیده گرفته شده است اما چون نمی‌خواهم برخلاف آنچه‌که نوشته‌ام عمل کنم یعنی صرفاً به تشریح نقایص این‌کتاب بپردازم ، اول از محسنات‌آن شروع می‌کنم .

حسن اساسی این‌کتاب، یعنی‌این مقدمهٔ مفصلی‌که‌آقای رائین برخطابهٔ مشهور دکتر لمبتن نوشته‌اند، در این است‌که مؤلف ریشه‌های حقیقی وتاریخی انقلاب مشروطیت ایران را به خوبی تشخیص داده است و به عکس بعضی‌ها که تعمد دارند انقلاب بزرگ ملی ما را ثمرهٔ تحریکات خارجی‌ها وانمود کنند ، اصالت انقلاب مشروطیت ایران را در همان مقدمهٔ کتاب به خوانندگان خود گوشزدکرده است

« عدهٔ زیادی ازهموطنان عزیز ماچنین پنداشته‌اندکه انقلاب‌آزادی ومشروطیت ایران «ساخت انگلستان» بوده است و مشروطه خواهان در واقع «عامل انگلستان» بوده‌اند در حالی که این عقیده ناصحیح وباطل است. زیرا به طوری که گفته خواهد شد سیر آزادی و برقراری حکومت قانون در ایران از یك صد سال قبل در این‌کشورآغاز گردید .» (صفحهٔ ۵ کتاب)

حسن دیگراین کتاب، متوجه ساختن‌مردم این‌کشور به نفوذانجمن‌های سری در انقلاب مشروطیت ایران است، زیرا این انجمن‌ها‌که به علل قهری‌و سیاسی نمی‌توانستندآزادانه وآشکارا ابراز فعالیت‌کنند ،آثار بسیار مهمی در نهضت مشروطیت ایران باقی‌گذاشته‌اند وگرچه قدم حقیقی در این مورد از طرف بانو لمبتن برداشته شده‌است، ولی‌زحمت‌آقای رائین هم در ترجمهٔمقالهٔ

نشان و الحاق یك مقدمهٔ صد و شصت صفحه‌ای به‌آن (که تقریباً هشت برابر اصل مقاله می‌شود) به هرحال قابل تقدیر است .

اکنون می‌رسیم به نقایص واشتباهاتی که دراین کتاب به‌چشم می‌خورد . مهم این اشتباهات ازاین قرار است

مؤلف درصفحهٔ ۷۳کتاب می‌نویسد «یك‌سندجالب ادارهٔ بایگانی‌عمومی انگلستان (منظوردیوان اسنادبریتانیاست) پرده‌از روی‌کارملایان ودخالت‌آنها در امر مشروطه برمی‌دارد . درگزارشی که وزیر مختار انگلستان از تهران به‌وزیرخارجهٔ متبوع خود داده است اشاره شده است که یکی از رؤسای‌مذهبی تهران به او مراجعه وتقاضای کمك نقدی کرده است ولی متأسفانه دراین سند نام‌آن رئیس مذهبی که از وزیر مختار انگلستان پول برای «انقلاب» وبه راه انداختن «شورش» خواسته بوده است برده نشده است »

آقای رائین‌اشتباه می‌کند، زیرا هویت این رهبر مذهبی راز پوشیده‌ای نیست و من تا چند لحظه دیگر او را به خوانندگان این مقاله معرفی خواهم کرد .

در صفحهٔ ۷۵ عکسی از تلگراف محرمانهٔگرانت داف (کاردار سفارت بریتانیا درتهران) به سرادواردگری وزیرخارجهٔ انگلستان به زبان‌انگلیسی چاپ گردیده است که ترجمهٔ فارسی‌آن‌چنین می‌شود:

«جناب‌آقای وزیر ، مجتهد طراز اول تهران پیغامی به من فرستاده و متذکر شده است که مردم تهران‌آماده‌اند حکومت فعلی را سرنگون سازند (منظور از حکومت فعلی‌حکومت عین‌الدوله است) او (همان مجتهد طراز‌اول) گفته است که اگر حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حقیقتاً قصد دارد به مشروطه خواهان‌کمك مالی بکند موقع‌آن همین حالاست . اگر جناب‌عالی تصویب بفرمایید من به‌این‌شخص جواب خواهم دادکه دولت اعلیحضرت‌پادشاه انگلستان به هیچوجه من‌الوجوه نمی‌تواند از نهضتی که علیه حکومت‌کنونی متوجه‌است پشتیبانی نماید . .»

تاریخ این تلگراف دهم ژوئیهٔ ۱۹۰۶است. در ترجمه‌ای که‌آقای‌رائین از این سندکرده‌اند به جای «مجتهد طراز اول» نوشته شده است «یکی از روحانیان طراز اول تهران». این‌ترجمه مسلماً صحیح نیست چه درآن‌صورت شارژه‌دافر انگلستان درگزارش خود می‌بایست چنین نوشته باشد:

«I have received message from one of the principal priests in Teheran »

در حالی که او صریحاً و بالحن قاطعی که کم و بیش هویت طرف رافاش می‌سازد نوشته است که

«I have received message from the principal priest in Teheran . »

به هر تقدیر، روز بعد (یازدهم ژوئیه) سرادوارد گری به گرانت داف تلگراف زد و به او اجازه داد که همان طوری که خودش پیشنهاد کرده است به فرستندهٔ پیغام جواب بدهد که برای دولت انگلستان مقدور نیست به مخالفان دولت کمك مالی نماید.

به پیروی از این دستور، در روز دوازدهم ژوئیه گرانت داف نامهٔ محرمانهٔ زیر را به مرحوم سید عبدالله بهبهانی نوشت

« بعد از سلام و تمهید افتخار دارم به اطلاع جناب عالی برسانم که پیغام مورخهٔ نهم ژوئیه شما را دریافت کرده‌ام در جواب محترم به عرضتان برسانم که برای دولت انگلستان کاملاً غیرممکن است از نهضتی که علیه حکومت شاه متوجه است پای نحوکان حمایت نماید.»[۱]

از روی این جواب که ظاهراً در دسترس آقای رائین نبوده کاملا معلوم می‌شود که پیغام اصلی را هم مرحوم سید عبدالله برای گرانت‌داف فرستاده‌بوده است بنابراین استنتاجی که مؤلف کرده وحدس زده‌اند (پاورقی صفحهٔ ۷۴) که فرستنده پیغام حاج میرزا ابوالقاسم (امام جمعهٔ تهران) بوده‌است‌صحیح‌نیست.

مؤلف استنتاج دیگری هم کرده است (ص ۷۳) به این مضمون که «از محتوای این سند و جوابی که وزارت خارجهٔ انگلستان به آن داده است چنین برمی‌آید که وقتی ملای موصوف از طرف وزیر خارجهٔ انگلیس مأیوس شده و به گرفتن پول توفیق نیافته ناچار تغییر رنگ داده ومشرب خودرا دگرگون کرده و به دستهٔ دیگری روی‌آورده است. .» .

بنده هرقدر کوشیدم نتوانستم بفهمم که ازمحتوای این سند وجواب‌وزیر‌خارجهٔ انگلستان که هردو نقل شد چطور این مطلب استنتاج شده است که‌ملای مأیوس پس از نومید شدن از انگلیسیها به جبههٔ دیگر (یعنی جبههٔ استبداد)

۱ـ نامهٔ محرمانهٔ گرانت‌داف به سید عبدالله بهبهانی: F O 371 (112)-1906

روآورده است ، زیرا مرحوم بهبهانی آن طوری که همه می‌دانند تا آخر عمر به نهضت مشروطیت ایران وفادار ماند و بعکس شیخ فضل‌الله نوری (که دراول کار جزو سران نهضت مشروطه بود و بعد به صف استبدادیان پیوست) هرگز مسلك و مشرب خود را عوض نکرد

* ✡ *

در اینجا طبعاً این سؤال پیش‌می‌آید که آیا گرفتن پول وسایر کمك‌های مادی ازخارجی‌ها همیشه ودرتحت هرشرایطی‌قابل‌تخطئه است یا نه؟ ازآنجایی که این موضوع غالباً درمطبوعات ایران هنگام بحث ازنهضت مشروطیت‌مطرح می‌شود بهتر است که اصل مطلب را یکباره از لفافهٔ ایما واشاره بیرون‌بکشیم‌و جنبه‌های سیاسی واخلاقی‌آن را بدقت بررسی کنیم. در درجهٔ اول باید توجه کرد که این سؤال ، موقعی که به این صورت کلی و عمومی مطرح شود ، قابل جواب‌نیست یعنی‌سؤال طوری‌است که نمی‌شود یك جواب مطلق «آری» یا «نه» به‌آن داد با اینکه نگارندهٔ این سطور در سرتاسر دوران تحصیلیش[۱] دراروپا دیناری از دولت‌های خارجی بورس تحصیلی نگرفته است ، ولی سرانجام این حقیقتی است مسلم‌که امروزهزاران بلکه ده هزاران دانشجو (شرقی،اروپایی، افریقایی) ازدول انگلستان،آمریکا،روسیه، فرانسه، آلمان پول و کمك‌تحصیلی می‌گیرند ودرآتیه هم خواهندگرفت. اینگونه پول گرفتن از خارجی‌ها که در زمینهٔ فرهنگی بین‌المللی صورت می‌گیرد روی هم رفته مجاز تشخیص داده شده است

اما در زمینهٔ سیاسی مسئله به این سادگی نیست وجزئیات و شرایط آن باید به دقت بررسی شود مردم ایران بحق عمل وثوق‌الدوله و صارم‌الدوله و نصرت‌الدوله راکه برای عقد قرارداد ۱۹۱۹ ازانگلیسیها پول گرفتندمحکوم کرده‌اند وتا موقعی که وجدان وشعور ملی‌افراد این مملکت ازبین نرفته است کاری‌که این سه وزیر کرده‌اند چیزی جزخیانت ورشوه‌گیری‌تعبیر نخواهدشد. اما در مواردی‌که پای نهضت‌های اصیل ملی (نظیر نهضت مشروطیت ایران) یا مبارزات وسیع جهانی (نظیر جنگ علیه هیتلریسم) در کار است و رهبران‌آن نهضت‌ها برای انجام دادن هدفهای بزرگ خود به دریافت کمك‌های مادی از منابع خارجی نیازمند می‌شوند درآن صورت (به شرطی که اصول موردمعامله قرارنگیرند و کمك‌دریافت شده منحصراً به مصرف احتیاجاتی که برای‌پیشرفت

مقصد نهایی لازم است برسد) عمل رهبرانی که اینگونه کمک‌ها را دریافت می‌کنند نه‌تنها قابل تخطئه نیست، بلکه غالباً شایستهٔ تقدیر است

در جنگ دوم جهانی پیشوای عالیمقام ملت فرانسه (ژنرال دوگل) که به انگلستان پناهنده شده و نهضت مقاومت فرانسویان را علیه نازیها در آن کشور دایر کرده بود، به طوری که از اسناد رسمی منتشرشده به هردو زبان برمی‌آید برای تأمین احتیاجات مالی نهضت خود ماهیانه مبلغ هنگفتی از خزانه‌داری انگلستان دریافت می‌کرد خود روس‌ها در همین جنگ بین‌الملل دوم برای اینکه هیتلر را شکست دهند میلیاردها پول (به‌صورت اسلحه و خواربار و مهمات) از دولتین آمریکا و انگلستان دریافت کردند

حتی بلشویک‌های قدیم موقعی که انقلاب روسیه را شروع کردند موفقیت خود را بیشتر مدیون کمک‌هایی بودند که از اولیای آن روزی آلمان دریافت می‌کردند دراین باره اسناد مهمی در پایان جنگ جهانی اخیر بدست محققین افتاد.۱

از روی این اسناد ما می‌فهمیم که مثلاً در اواخر نوامبر ۱۹۱۷ که وضع مالی بلشویک‌ها بی‌نهایت وخیم شده بود چگونه ازطرف وزارت خارجهٔ آلمان به سفارت آن کشور در برن دستور تلگرافی داده شد که هرچه زودتر از اعتبارات مخصوصی که در بانکهای سویس داشتند کمک مالی برای حکومت لنین برسانند.

در هفدهم ماه مه سال بعد (۱۹۱۸) فن میرباخ سفیر کبیر آلمان در روسیه به وزارت امور خارجهٔ کشور خود تلگراف کرد «من کماکان مشغول مبارزه برای درهم شکستن تشنجات متفقین و حمایت از بلشویک‌ها هستم، ولی به‌هرتقدیر فوق‌العاده خوشوقت خواهم شد که دستور روشن وقطعی به من داده شود که آیا با در نظر گرفتن وضع عمومی روسیه ، مجاز هستم در صورت لزوم مبالغ هنگفت‌تری برای حفظ منافعمان در این کشور خرج کنم یا نه ؟»

جوابی که فن کولمان (معاون اول وزارت امور خارجهٔ آلمان) به این

۱ـ در اوج بمباران‌های شدید آلمان برای اینکه اسناد و آرشیوهای محرمانهٔ وزارت امور خارجه از بین نرود همه آنها را به دستور فن ریبن‌تروپ (وزیر خارجهٔ آلمان نازی) از برلین خارج و در پنج پناهگاه مستحکم در دل کوهستانهای هارتز مخفی کرده بودند و در همین مخفی‌گاهها بود که نیروهای فاتح امریکا به آنها دست یافتند. منتخبی از مهمترین این اسناد بعداً در مجلهٔ مسائل بین‌المللی انگلستان و روزنامهٔ معروف آلمانی «دی ولت» (Die Welt) منتشر گردید

تلگراف داده بی‌نهایت‌جالب دقت است. «به شما اختیار داده می‌شود که‌هرقدر لازم شد پول‌خرج کنید، زیرا مصالح عالیهٔ آلمان جداً اقتضا دارد که حکومت بالشویک‌ها سرکار باقی‌بماند اعتبار محرمانهٔ «رتیزلر» کاملاً در اختیار شما گذاشته می‌شود اگر باز به پول بیشتری احتیاج‌دارید تلگراف کنید». دوهفته بعد فن‌میرباخ دوباره تلگراف کرد «به علت رقابت شدید متفقین سه میلیون مارك در ماه برای تأمین احتیاجات بلشویك‌ها لازم است» و برلین اجازهٔ لازم را صادر کرد[۱] .

بطور کلی آلمانها در آن تاریخ در غالب نقاط جهان مشغول فعالیت و متشکل کردن عناصر ملی علیه متفقین بودند و چون در ایران افکار عمومی (بالاخص درسطح بالاتر ومیان‌طبقهٔ‌جیرفهم‌ومیهن‌پرست) به‌شدت‌علیه روسیهٔ‌تزاری (متفق انگلستان) برانگیخته شده بود ـ زیرا درصورت فتح روس‌ها از استقلال ایران که قسمت مهمی ازخاك وی طبق عهدنامهٔ ۱۹۰۷ نصیب روسیه شده بود دیگر اثری بجا نمی‌ماند ـ آزادیخواهان ومیهن پرستان‌ایرانی غالباً طرفدار پیروزی آلمانها بودند . دربرلین تقی‌زاده کمیتهٔ سیاسی ایران آزاد را تشکیل داده بود واین کمیته با نیروهای متحدین (آلمان ـ اتریش ـ عثمانی) همکاری می‌کرد درداخلهٔ ایران هم نمایندگان سیاسی آلمان کمك کردند و حکومت مهاجری علیه روس‌ها و انگلیسیها تحت قیادت مرحوم مدرس و سلیمان میرزا وبرخی دیگر ازرجال سرشناس ایرانی تشکیل دادند و پای این حکومت تا کرمانشاه هم کشیده شد ودرآنجا دولت‌مهاجری که‌نخست‌وزیر آن نظام‌السلطنهٔ مافی و وزیر عدلیه‌اش مرحوم مدرس بود تشکیل گردید . بعدها عده‌ای از بی‌خبران که از رموز سیاست جهانی بی‌اطلاع بودند و بیت‌پائ مرحوم مدرس را دانسته یا ندانسته ـ سوء تعبیر می‌کردند به‌او تاختند که چرا در جنگ اول جهانی باآلمانها همکاری می‌کرده است . دریکی از نطقهای مهم ومشهور آن مرحوم (که قسمتی ازآن درپایین نقل می گردد) جواب همهٔ عوام فریبان به

۱ـ لنین به دلایلی که مهمترین‌آنها تثبیت وضع داخلی حکومت جدید بود روسیه را از جنگ خارج و با این عمل (که اساساً به نفع بلشویك‌ها بود) فکر فرماندهی آرتش‌آلمان را هم در جبههٔ خاورآسوده‌کرده بود اما اگر حکومت بلشویك‌ها سقوط می‌کرد حکومت بعدی ممکن بود دوباره بامتفقین کنارآید وجنگ درجبههٔ خاور از نوآغازگردد علت‌حمایت صمیمانهٔ‌آلمانها از لنین همین بود وبس

بهترین وجهی داده شده است

د. درقضیهٔ مهاجرت خود آقای رئیس‌الوزراء (مرحوم مستوفی‌الممالک) هم باما موافق بودند، بنده و آقای سلیمان میرزا و عده‌ای دیگر جزو مهاجران بودیم یک‌مشت از آقایان عقیده داشتند که این مهاجرت به‌صلاح و صرفهٔ مملکت است مشتی دیگر معتقد بودند که به‌ضرر مملکت است.

مسائل سیاسی عموماً نظری و نسبی است هرکسی یک جور عقیده‌ای دارد. درهرصورت دو دسته شدند من از آن‌دسته بودم که عقیده‌داشتندمهاجرت به‌خیر وصلاح مملکت است به‌مهاجرت رفتیم و هرگز از کسانی که عمل مارا به‌صلاح مملکت نمی‌دانستند عیبت و بدگویی نکردیم. خودم صاحب عقیده بودم ورفتم. پول هم از آلمانها گرفتیم و خرج کردیم.

یکی از نمایندگان خیانت کردید.

زنگ شدید مؤتمن‌الملک پیرنیا رئیس مجلس (درحال خطاب به‌آن‌نماینده)

آقا به شما اخطار می کنم که استعمال کلمهٔ خیانت از وظایف محکمه است (نمایندگان صحیح است) *

مدرس ـ نه خیانت نکردیم برای انجام هدف پول لازم داشتیم و خرج هم کردیم و خسارتهایی هم وارد شد الان‌هم که درخدمت آقایان ایستاده‌ام هنوز برسراین عقیده باقی هستم که این کارما (یعنی تشکیل حکومت مهاجر) متضمن فواید سیاسی بود رجوع کنید به‌سیاسیون دنیا حالا چــه کسی باید تشخیص بدهد که این کار من خوب بوده است یا نه؟ آیا خطا کرده‌ام یا نه؟ آیا اشتباه کرده‌ام یا نه؟ آیا در عمل خود مقصر بوده‌ام یا نه؟ بلی، اگر محکمه تشخیص داد کــه من مقصــر بــوده‌ام درآن صورت البته بایــد مرا مجازات کرد ....»[1]

ازمجموع اسناد و مطالبی‌که تا اینجا نقل شده‌است می‌توان نتیجه گرفت که

۱ ـ قبول کمك مالی از دولتهای خارجی (در مواقع اضطرار) ننگ نیست

---

* این بود رئیس مجلسی که ما درآن تاریخ داشتیم. روانش شاد.

۱ ـ ازصورت مذاکرات مجلس (آغاز دورهٔ ششم) ـ برای متــن کامل این نطق حساس (اصل نطق مربوط به موضوعی دیگراست) می‌توان به‌کتاب «زندگانی سیاسی سلطان‌احمدشاه‌قاجار» تألیف حسین‌مکی (صفحات ۱۴۸ ـ ۱۴۶) نیزمراجعه‌کرد.

۲ ـ زمامدارانی که این کمک‌ها را قبول می‌کنند هیچ لازم نیست که عامل یا دست‌نشاندهٔ دولتهایی باشند که از آنها کمک می‌پذیرند

دوگل که درزمان جنگ از انگلیسها کمک می‌گرفت اکنون بزرگترین و سرسخت‌ترین حریف همان انگلستان درصحنهٔ سیاستهای اروپایی است نیز رهبران بالشویک روسیه که به کمک آلمانها (و با پول آلمانها) موفق به تثبیت پایه‌های حکومت کمونیستی درقلمروسلطنت تزار گردیدند ، سرانجام پس از ۲۸ سال به کمک ارتشی که همان رژیم به وجود آورده بود توانستند پایه‌های قدرت آلمان هیتلری را درهم شکنند

در تاریخی که مشروطه‌خواهان ایران مشغول مبارزه علیه حکومت استبدادی محمدعلی‌شاه قاجار بودند ، وضع آنها درقبال سران استبداد و روحانیانی که برگرد شاه و عین‌الدوله و امیربهادر حلقه زده بودند بی‌نهایت سخت ودشوار بود، زیرا قطع‌نظر ازاینکه منابع عمدهٔ درآمد مملکت دراختیار دولت بود خود سفارت روس هم (ازمجرای بانک استقراضی) کمک‌های لازم را به مخالفان مشروطه می‌کرد درقبال این وضع ، مشروطه‌خواهان هم ناچار بودند برای تأمین احتیاجات مالی خود تشبثاتی بکنند ازآنجایی که هدف آنها به دست آوردن حکومت مشروطه برای هموطنان خود و برانداختن نفـوذ استعماری روسیه از دربار ایران بود (وایـن دوهدف تصادفـاً به نفع انگلستان هم تمام می‌شد) ازنظر اخلاقی هیچ محظوری نداشت که انگلیسها قسمتی از مشکلات مالی مشروطه‌خواهان راحل کنند، گرچه درعمل بطوری که دیدیم از دادن هرگونه کمک مالی به آنها مضایقه کردند پس نظری که آقای رائین در کتاب خود داده‌و نوشته‌اند (ص ۷۳) که

« البته تصور نمی‌رود سران مذهبی که تا پایان کار مشروطیت درصف مردم قرارداشتند چنین تقاضائی(یعنی تقاضای کمک مالی)ازسفیرانگلیس کرده باشند . »

به هیچوجه صحیح نیست یعنی به طوری که دیدیم چنین تقاضایی رسماً از سفارت بریتانیا شده است منتها محیط وموقعیت‌روز را هم باید درنظر گرفت ایرادی که به مرحوم سیدعبدالله بهبهانی گرفته‌اند بیشتر ازاین لحاظ است کـه آن‌مرحوم پولهایی را که برای پیشرفت نهضت مشروطیت به دستش می رسیده است اکثراً درمواردی که مصلحت نبوده است خرج می‌کرده است و شاید علت

اینکه انگلیسها حاضر نشده‌اند پول دراختیار او بگذارند مبنی برهمین ملاحظات بوده‌است . غالب سران بی‌غرض مشروطه گواهی می‌دهند که مرحوم بهبهانی در آن تاریخ ، درست مثل رجال درجه‌اول درباری ، کالسکه و آبدارخانه وخدم وحشم برای خود درست کرده بوده‌است و اینگونه تحملات طبعاً مخارجی ایجاد می‌کرده‌است که تقبل آنها درشأن یك رهبر روحانی نبوده است درحالی که مرحوم مدرس (که زندگانی ساده و بی‌ریای او تقریباً ضرب‌المثل است) کوچکترین استفاده شخصی ازپولهایی‌که برای مصارف سیاسی به دستش می‌رسید نمی‌کرده است مع‌الوصف موقعی‌که دربارهٔ مرحوم بهبهانی قضاوت می‌کنیم باید محسنات او را هم در نظـر داشته باشیم و کـفهٔ این محسنات بیگمان بر کفهٔ معایب او می‌چربد

تقی‌زاده درتاریخ مشروطیت ایران می‌نویسد که «مرحوم سید عبدالله بهبهانی شخصاً از رجال خارق العادهٔ ایران بود تدبیر بی نظیــر و جرأت فوق‌العاده داشت پشت‌کار و فعالیت بی‌همتا و از همــه بیشتر پختگی وعقل و اراده ، استقامت و ثبات فوق‌العاده ، مردم‌داری و بذل و بخشش در وجود او جمع شده بود

طلاقت لسان وفصاحتش منحصر به‌فرد بود . بسیار قوی ، پرطاقت ، و متحمل همه گونه شداید بود و در حقیقت قائمهٔ انقلاب و ستون محکم و روح مدبرهٔ آن همان آقا سیدعبدالله بود وفقط عیبی‌که داشت‌این بودکه ازنظر بعضی ازمردم متهم به‌این بودکه دستگاه محصرش خالی ازمعایبی نبود.»[1]

ما این سطور را فقط ازلحاظ ذکر محسنات اخلاقی بهبهانی در اینجا نقل کردیم وگرنه قصد دفاع ازمادی بودن وتجمل‌پرستی آن‌مرحوم‌را نداریم ای‌کاش آن‌مرد بزرگ آن عیب بزرگ راهم نداشت ، ولی چه‌می‌شود کرد که گفته‌اند بی‌عیب خداست !

---

۱ ــ مجلهٔ یغما (شمارهٔ اردیبهشت‌ماه ــ ۱۳۴۰) . دراسناد راکد وزارت امور خارجهٔ انگلستان نیز غالباً ازکفایت وشخصیت بهبهانی تمجید شده است دریکی‌ازاین گزارشها وزیر‌ـ مختار آنها درتهران (اسپرینگ‌رایس) به دولت متبـــوع خود می‌نویسد‌که : «میان رهبران نهضت مشروطیت ، بهبهانی ازهمه لایق‌تر ولی افسوس‌که ازهمه پول‌گیرتر است.» (گزارش‌اسپرینگ‌رایس (F O 371

نیز در این کتاب مسئلهٔ تحصن مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس با لحن موهنی که ابداً منصفانه نیست مورد تفسیر قرار گرفته و محکوم شده است. برای آن دسته از خوانندگان این مقاله که با مراحل مختلف نهضت مشروطیت ایران آشنا نیستند تذکر این نکته لازم است که مشروطه‌خواهان ایران دو بار در سفارت انگلیس در تهران متحصن شدند: تحصن کبیر مشروطه‌خواهان که مصادف با هجرت علما به قم بود در زمان مظفرالدین‌شاه و تحصن بعدی در عهد پسرش محمدعلی شاه صورت گرفت.

در تحصن کبیر قریب چهارده هزار نفر از مردم تهران در باغ سفارت انگلیس پناهنده شده بودند. این تحصن منجر به اعطای فرمان مشروطیت و بازگشت علما از قم گردید. اما در تحصن بعدی قریب هفتاد نفر از سران مشروطه که جانشان در خطر بود شرکت داشتند. علتی که منجر به تحصن اخیر شد اجمالاً از این قرار است:

در روز سه‌شنبهٔ ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ (قمری) کودتای مشهور محمد‌علی شاه قاجار که نقشهٔ آن را سفارت روسیه در تهران برای او تنظیم کرده بود به‌دست دیویزیون قزاق ایران (که در رأس آن افسران روسی قرار داشتند) موفقانه اجرا شد و مشروطهٔ اول سقوط کرد. پس از سقوط مجلس و افتادن پایتخت به دست قوای مسلح استبداد، متجاوز از هفتاد نفر از مشروطه خواهان درجه اول تهران که جانشان در خطر بود به‌سفارتین انگلستان و فرانسه پناهنده شدند و تا موقعی که بازار کشت‌وکشتار و بگیر و به‌بند فرو ننشسته بود در آن دو سفارتخانه ماندند و بعداً هم عدهٔ زیادی از آنها به‌خارج از کشور تبعید گردیدند.

آقای رائین برای اینکه پناهندگان سیاسی آن دوره را تحقیر کند تحصن اجباری آنها را در سفارت بریتانیا، «پناهنده‌شدن به‌زیر بیرق اجنبی» توصیف کرده است (ص ۱۰۰). تصدیق می‌کنم که این عبارت را در درجه اول نمایندهٔ سیاسی یک دولت خارجی در گزارش خود به‌کار برده است، ولی از آقای رائین که مسلماً به‌علل و جهات اصلی قضیه آشنا هستند بعید می‌نماید که عین آن عبارت موهن را، آن‌هم با حروف درشت، در کتاب خود تکرار کنند. به هر تقدیر، اکنون که دامنهٔ صحبت به‌اینجا کشید بهتر است اندکی بی پرده صحبت کنیم و ببینیم که آیا پناهنده‌شدن به‌زیر بیرق خارجی در همه‌حال (و تحت هر شرایطی) قابل سرزنش است یا نه؟

چنانکه قبلا هم اشاره شد درجنگ دوم جهانی عدهٔ زیادی از رجال و
استمداران وطن‌پرست اروپایی که خاك کشورشان مورد تر کتار و اشغال ماریها
ارگرفته بود به‌خاك انگلستان (یعنی به زیر پرچم انگلستان) پناهنده شدند و
تشکیلات مقاومت خودرا درجزیرهٔ بریتانیا که به‌علت وضع جغرافیائیش ازتعدی
ای زمینی هیتلر مصون بود دایر کردند درجزء سلاطین ، رجال وسردارانی
که به‌خاك انگلستان پناهنده شدند ، ژنرال دوگل ، مرحوم دکتر بنش رئیس
جمهور چك‌اسلواکی ، پلهاس اسپاك سیاستمدار بلژیکی ، وعدهٔ کثیری از
سلاطین وملکه‌های اروپایی بودند . آیا تاکنون کسی توانسته است به‌این عده
ایراد بگیرد که چرا درلحظهٔ استیصال به‌خاك انگلستان (یعنی به‌زیر بیرق انگلستان)
پناهنده شدند و صبر نکردند تانازیهاآنها را دستگیر و اعدام کنند ؟!

اینهاکه جای خود دارند ، اگر درتاریخ اجتماعی اروپا به اندازهٔ یك
قرن‌واندی به‌قهقرا برگردیم به پناهندهٔ سیاسی دیگری برخورد می‌کنیم که او
نیز درنتیجهٔ وضع فشارآور زمان‌خود ناچار شد به‌خاك انگلستان (یعنی به‌زیر
پرچم‌این کشور) پناهنده‌شود، ومبارزه‌ای راکه علیه دولت‌های ضدانقلابی‌اروپا
آغاز کرده بود ازخاك ایمن بریتانیا ادامه دهد این‌شخص کارل‌مارکس بود
که درسال ۱۸٤۹ به‌علت فشار دولت‌پروس ومزاحمت پلیس مخفی آن کشور به
انگلستان پناه‌آورد وسی‌وسه‌سال بقیهٔ عمر خود راکه پرثمرترین ادوار حیات
فکریش بود دراین صحرهٔ سرسخت آزادی به‌سر برد ، مهمترین آثار علمی و
فلسفی خود را درهمین کشور تألیف کرد ، و سرانجام هم درلندن مرد و در
قبرستان مشهور «های گیت» به‌خاك سپرده شد . آیا تاکنون کسی توانسته است
به‌این فیلسوف ایراد بگیرد که چرا درعصری که سیستم ارتجاعی پرنس مترنیش
(Metternich) مجدداً دراروپا پرورش‌شده بود تسلیم مزاحمت روزافزون‌دولت
خود (دولت پروس) نشد وچرا به‌زیر پرچم یك کشور اجنبی (بریتانیا) پناه
آورد ؟

موقعی که آلمانها فرانسه‌را اشغال کردند ژنرال‌دوگل به فاصلهٔ نیم‌ساعت
خودرا با هواپیما به انگلستان رساند و نهضت مقاومت خودرا درخاك آن کشور
دایر کرد در حالی که در روز کودتای ۲۳ جمادی‌الاولی ، برای اینکه سران
مشروطه خود را ازکوچه و پس‌کوچه‌های تهران با درشکه یا پیاده به سفارت
انگلستان (که طبق عرف بین‌المللی قطعه‌ای از خاك انگلستان در داخل خاك

ایران حساب می‌شود) برساند ، تقریباً یك ساعت الی یك ساعت‌ونیم‌وقت‌لازم بود و این درست سه برابر مدتی بود که هواپیمای دوگل برای رسیدن به آن طرف دریای مانش لازم داشت. آیا واقعاً نظر آقای رائین این است که در آن روز نافرجام ، تقی‌زاده ودهخدا و دیگران می‌بایست خودرا دست بسته تسلیم قزاقهای لیاخف بکنندتا درمیدان باغشاه جلوچشم محمدعلی‌شاه اعدام‌کردند؟ یا اینکه منظورشان این‌است که مشروطه‌خواهان‌می‌بایست‌با اسب وقاطرودرشکه که تنها وسایل نقلیهٔ آن زمان بود ازتهران (که تمام دروازه‌های‌آن‌تحت‌تصرف و نگهبانی قزاقها بود) به سوی لندن راه بیفتند !

برای اینکه خواننده بتواند علل تحصن مشروطه خواهان را در سفارت انگلیس به خوبی‌درك کند تذکر این‌نکته قبلاً لازم است که درشب قبل‌ازکودتا (۲۲ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ قمری) عده‌ای از سران مشروطه کـه مورد غضب خاص‌محمدعلی‌شاه بودنددرعمارت‌مجلس‌شورای‌ملی که پیرامون‌آن‌را نگهبانان مسلح حراست می‌کردند متحصن شده بودند. روز بعد ، سران روحانی‌نهضت مشروطیت (مرحومین سید عبدالله بهبهانی وسید محمد طباطبائی) نیزدرحیاط مجلس‌به این‌جمع ملحق‌شدند . محاصرهٔ بهارستان که منجر به جنگ بین‌قوای دولتی‌ومشروطه‌خواهان گردید ازسپیده دم روز سه‌شنبه ۲۳ جمادی‌الاولی‌آغاز شد و با اینکه اعضای گارد ملی و تفنگچیان مجلس وظایف خود را در شرایط بسیار سختی شجاعانه انجام دادند ، ولی به هر حال در نتیجهٔ تفوق نیروهای دولتی که با توپها و مهمات‌کاری‌تر مجهز بودند مقاومت مشروطه‌خواهان در آخرین ساعات بعد ازظهر آن روز ازهم پاشیده شد و مجلس‌شورای‌ملی سقوط کرد آنگاه

« هزارها سرباز و قزاق وصاحب منصبان روسی‌تفنگ به دست وکف در دهان وارد محوطهٔ مجلس شدند و هرکه را سرراه خود یافتند کشتند ومجروح کردند عمارت‌زیبای‌مجلس‌را به‌باد غارت گرفتند، درها وپنجره‌هارا شکستند، قالیهای ممتاز بهارستان را قطعه قطعه‌کردند ، حتی چهل‌چراغها وآیینه‌های بزرگ راهم شکستند و قطعات آن را میان‌خود قسمت نمودند »[۱]

چنانکـه گفته شد در داخل مجلس قریب بیست نفر از زعمای مشروطه

۱ ـ دکترملکزاده ـ تاریخ مشروطیت ایران (جلد ۴) ـ ص۷۸ وحیات یحیی(جلد۲) ص ۳۳

متحصن بودند. اما موقعی که درهای مجلس شکسته شد و این عده احساس کردند که دیگر امیدی به مقاومت نیست قهراً به فکر نجات دادن جان خود افتادند و چون راه فراری باقی نمانده بود ناچار از در شمالی مجلس که خوشبختانه هنوز به دست قزاقها نیفتاده بود خودرا به پارک امین‌الدوله (در همسایگی بهارستان) رسانیدند و در آنجا عمناك و بلاتکلیف دورهم جمع شدند.[۱]

به طوری که دیده می‌شود سران نهضت مشروطه در درجهٔ اول خانهٔ یکی ازهموطنان خود را که اشتباهاً تصور می‌کردند مشروطه خواه است برای تحصن برگزیده بودند. اما معاملهٔ ناجوانمردانه‌ای که صاحبخانه (محسن خان امین‌الدوله) با اینان کرد باعث شد که باقی سران مشروطه که درخانه‌های خود بودند وجانشان درخطر بود به فکر تحصن درسفارت انگلستان بیفتند جزئیات این واقعه دردناك در اینجا قابل بحث نیست و همین قدر کافی است گفته شود که آن خانه خدای بی انصاف (که خواننده نباید اورا با پدرش مرحوم حاج میرزا علی خان امین‌الدوله که مردی مصلح وآزادیخواه بوده است اشتباه کند) پس از اینکه به پناهندگان اطمینان داد که درمنزل او ازخطر مصون هستند، عده‌ای ازرعمای آنهارا درحیاط خلوت کوچکی واقع در گوشهٔ پارك که به قول خودش از خطر حملهٔ قوای دولتی محفوظ بود جمع کرد ودرآنجارا قفل نمود. سپس بیدرنگ با تلفن به محمدعلی شاه اطلاع داد که مشروطه خواهان در منزل او هستند و از شاه در بارهٔ سرنوشت آنها کسب تکلیف کرد از باغشاه (که مقر ستاد محمدعلی‌شاه شده بود) دستوررسید که آنهارا نگذارند خارج شوندتاقشون دولتی برسند. خوشبختانه یکی ازنوکرهای منزل امین‌الدوله که باطناً مشروطه خواه بود و تلفن اربابش را شنیده بود خود را به متحصنان رساند وجریان را به آنها اطلاع داد. اینان پس از وقوف بر جریان امر، درحیاط خلوتی را به هرزحمتی بود شکانده ودرصدد فرار بودند که ناگهان مواجه با سرازیرشدن

۱ ـ سران حزب مشروطه که وارد پارك امین‌الدوله شدند عبارت بودند از آقایان: سید عبدالله بهبهانی، سید محمد طباطبائی، حاج میرزا یحیی امام‌جمعهٔ خوئی، ملك‌المتکلمین، میرزا جهانگیرخان‌شیرازی، مستشارالدوله صادق، ابراهیم‌خان‌حکیم‌الملك، حاج میرزا ابراهیم آقانمایندهٔ تبریز، ممتازالدوله رئیس مجلس، قاضی قزوینی، آقا میرزا سید محمد بهبهانی (پسرارشد مرحوم بهبهانی)، بهاءالواعظین، میرزا داودخان علی‌آبادی، میرزاعلی‌اکبرخان ارداقی (برادر قاضی قزوینی)، میرزا محمدعلی ملك‌زاده (پسر مرحوم ملك‌المتکلمین) و یکی دونفر دیگر

بیروی قزاق به داخل پارك گردیدند ؛ در اولین برخوردی که در یکی از خیابانهای پارك میان متحصنان و قوای دولتی صورت گرفت مرحوم حاج میرزا ابراهیم آقا نمایندهٔ جوان وشجاع تبریز مورد اصابت تیر قرار گرفت و شهید شد حکیم الملك و ممتازالدوله و آقا سید محمد بهبهانی (پسر آقا سید عبدالله بهبهانی) از اغتشاشی که در آن لحظه ایجاد شد استفاده کرده وخودرا در پشت یکی از آلاچیق‌های پارك پنهان کردند و خوشبختانه از دید قزاق‌ها مصون ماندند اما بقیهٔ پناهندگان (چه آنهایی که به منزل حبل‌المتین رفته بودند و چه آنهایی که درپارك مانده بودند) اکثراً گرفتارشدند سرنوشت اینان‌را بهتر است از زبان مرحوم مستشارالدوله صادق که خود در آن صحنهٔ تاریخی حضورداشته است گوش کنیم

« من فاجعهٔ روز عاشورا را شنیده بودم، ولی آن روزنظیر آن رابه‌چشم خود دیدم . دیدم که قزاقان مهاجم آن‌جماعت بی‌پناه راکه همگی ازسران‌ملت و رهبران مشروطیت بودند احاطه‌کردند و با قمه و تفنگ به آنها حمله‌بردند و از بی‌رحمی وقساوت هیچ فروگذار نکردند . به چشم خود دیدم که‌سربازی با ته‌تفنگ به سروصورت مرحوم بهبهانی می‌کوبید وخون ازسروصورت‌وریش سفید آن روحانی بزرگوار جاری بود و بدون‌آنکه ناله‌کند به آسمان نگاه می‌کرد وفقط کلمهٔ لااله‌الاالله از زبانش جاری بود .»

حکیم‌الملك که‌ازمخفی گاه‌خودجریان رادیده‌بودنقل می‌کند ومی گوید «به چشم خود دیدم که سربازی ریش سید طباطبائی رامی‌کند وبامشت به سرو صورت اومی‌زد .» - قزاقان مهاجم پس ازاینکه ازقساوت ها وفجایع مقدماتی فارغ شدند دستگیرشدگان را باوضعی که قلم‌ازنوشتن آن عاجز است به طرف قزاقخانه و باغشاه حرکت دادند. اکنون ببینیم درباغشاه برسر آنها چه‌آمد؟

«بمحض اینکه قزاقهای دولتی ، رؤسای روحانی مشروطه را به باغشاه رسانیدند ، قزاقهایی‌که درداخل باغ بودند یکباره باقمه وقداره وشوشکه به آنها حمله‌کردند وچیزی نمانده بودکه مرحومان بهبهانی وطباطبائی و حاج امام‌جمعهٔ‌خوئی‌هرسه‌کشته شوند . دراین موقع حشمت‌الدوله (ازدرباریان‌شاه) ازداخل باغ بیرون‌آمد و به‌آنجارسید ومانع ازکشته شدن اینان گردید . در مورد مرحوم‌امام‌جمعهٔ خوئی، حتی‌باوجود دخالت حشمت‌الدوله، بازسربازها دست‌بردارنبودند به طوری که‌حشمت‌الدوله ناچارشد خود رامانند سپری به‌روی

امام‌جمعه بپندارد و نگذارد که او به دست قزاق‌ها نابود گردد. ۱

اکنون خواننده باید بکوشد و تهرانی را پیش‌چشم مجسم سازد که در آن قوای استبدادپیروزشده ومقاومت مشروطه‌خواهان‌رادرهم شکسته است. قزاق‌های لیاخف مانند سپاه مغول به هرکجا و به هرکسی که می‌رسند می‌ریزند، می‌کشند، می‌چاپند. خروج از تهران ورفتن به‌اماکن مقدسه (نظیرحضرت عبدالعظیم) باوجود آن همه سرباز وقراول که در شهر پراکنده‌اند تقریباً غیر ممکن شده‌است و تازه به‌فرض‌اینکه‌کسی بتواند خود را به‌آنجاها برساند باز هیچگونه تأمین‌جانی برایش نیست. پناهنده شدن به خانه‌های بزرگان‌پایتخت بی‌فایده است چونکه آنها بیدرنگ قضیه را به باغشاه گزارش می‌دهند. تمام سفارتخانه های خارجی (بجزسفارتین انگلستان وفرانسه) درهای خودرا به روی پناهندگان بسته‌اند حتی سفارت دولت اسلامی عثمانی ازقبول پناهندگان خودداری می‌کند، قزاق‌ها مشغول‌غارت مجلس‌شورای‌ملی، انجمن‌آذربایجان، وخانه‌های‌کسانی هستند که مغضوب دولت واقع‌شده‌اند. دراین میان امرموکد شاه‌این‌است که شش‌تن ازسران معروف مشروطه که ازهمه بیشتر موردنفرت‌وی هستند باید به هرنحوی‌که شده‌است دستگیر و تسلیم دادگاه صحرائی رژیم‌که درباغشاه تشکیل شده است گردند. این شش‌نفرعبارتند از

سید جمال اصفهانی (خطیب ملی)، ملک‌المتکلمین (خطیب ملی)، میرزا جهانگیرخان شیرازی (مدیر روزنامهٔ صوراسرافیل)، میرزا علی‌اکبر خان دهخدا (سردبیرصوراسرافیل)، سید حسن‌تقی‌زاده (وکیل مجلس)، سید محمدرضامساوات (مدیر روزنامهٔ مساوات) ۲

این‌بود وضع‌تهران درآن شامگاه رعب‌آور. اکنون که شصت سال از

---

۱ ـ تفصیل‌این واقعه دراغلب تواریخ مشروطیت‌ذکرشده‌است بنگرید مخصوصاً به‌تاریخ اوایل انقلاب مشروطیت (سید حسن‌تقی‌زاده) ـ صفحات ۹۹ ـ ۹۸

۲ ـ ازاین عده، سه‌نفراول به فواصل مختلف دستگیر و بافجیع‌ترین طرزی‌اعدام‌شدند ولی مساوات توانست به کمک فرزند ارشد مرحوم بهبهانی مدتی در تهران مخفی گردد و سپس به قزوین برود. سید حسن تقی‌زاده (که محمدعلی‌شاه قسم خورده‌بود درصورت دستگیرشدن، چشمان اورا به دست خود باچاقو بیرون بیاورد) به اتفاق دهخدا، معاضدالسلطنه، مرتضی‌قلی‌خان نائینی وسید حسن حبل‌المتین و شصت وپنج‌تن دیگر به تفصیلی‌که خود تقی‌زاده جزئیات آن را درخطابهٔ معروف مهرگان شرح داده‌است (ص ۷۶) همان شب وارد سفارت بریتانیا شدند و در آنجا متحصن گردیدند. حکیم‌الملک و ممتازالدوله (رئیس مجلس) که نتوانسته‌بودند خود را به سفارت انگلیس برسانند همان شب بازحمات زیاد خود را به سفارت فرانسه رسانیدند ودرآنجا پناه‌گرفتند.

آن تاریخ گذشته است و نسل کنونی کشور دیگر قادر به تصور وضع آن زمان نیست آیا رواست به این بیچارگان ایراد گرفته شود که چرا خود را دست بسته تسلیم قوای استبداد نکرده‌اند تا بیدرنگ اعدام شوند و با مرگ خود، کام جابر پیروز را حتی شیرین‌تر از آنچه بود سازند !

کشته شدن در راه میهن و مردم البته سرنوشت شریفی است به شرطی که مرگ مبارزان تأثیر محسوسی در سرنوشت هدفی که در راه آن کشته می‌شوند داشته باشد . اما اگر اینان احساس کردند که با زنده ماندن خود خدمت بیشتری به ملت و هموطنان خویش توانند کرد ، در آن صورت چه کسی حق دارد به آنها ایراد بگیرد که چرا خود را به کشتن نداده‌اند ؟ و آیا از استقبال از مرگ درچنین وضعی دلیل شجاعت است ؟ غالب حکما و مورخان نامی جهان عقیده دارند که چنین عملی منتهای بی‌خردی است زیرا نسل‌های آینده را از ثمرهٔ تجربیات، کوشش و فکر وقوهٔ کلام نابودشدگان محروم می‌سازد اگر دهخدا آن روز احساساتی شده وجود را تسلیم دیو استبداد کرده بود ملت ایران نه تنها از قدرت قلم توانای وی (که بعد از تبعید شدن از ایران روزنامهٔ صوراسرافیل را در سویس دایر کرد) بلکه از خدمات علمی بیشمارش که نصیب نسل های آینده گردید محروم می‌ماند به عقیدهٔ این بنده هیچ مورخ یا محققی حق ندارد اعمال دیگران را که در زمانی غیر از زمان او زندگی می کرده‌اند تخطئه کند مگر اینکه خود بتواند درعالم خیال به قهقرا برگردد و رنجها و ترس‌ها وامیدها و خلاصه تمام آن شرایطی را که منجر به نحوهٔ رفتار آنها در مرحلهٔ خاصی از تاریخ کشورشان گردیده است درست به همان‌سان که آنها درك یا احساس می کرده‌اند احساس کند برای ما که امروز از یك فاصلهٔ زمانی شصت ساله دستی بر آتش آن ایام گرفته‌ایم ، تخطئهٔ عمل دهخدا و تقی‌زاده و آن شصت و هشت نفر دیگر که در آن شب طوفانی به سفارت انگلیس پناهنده شدند ممکن است کار ساده‌ای باشد ولی بیگمان منصفانه نخواهد بود

شب تاریك و بیم موج و گردابی چنین هایل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها !

آقای رائین که از روزنامه نگاران ورزیدهٔ این روزگارند ظاهراً تصور کرده‌اند که آن روش مشهور ژورنالیستی - یعنی تحریك احساسات خوانندگان را - درمسائل تحقیقی و تاریخی هم می‌توان باموفقیت به کار برد وعده‌ای را بی‌جهت

بدنام ساخت ـ درحالی‌که به عقیدهٔ این بنده ایشان اشتباه می‌کنند، زیرا صحت و سقم اینگونه مطالب خیلی زود در عرصهٔ مبره تحقیق فاش می‌شود .

* * *

در صفحات ۱۱۰ـ۱۰۹ کتاب، مؤلف اظهار نظر کرده است که

« آزادیخواهان اعتدالی که اکثر آنها پیشروان آزادی قبل از صدور فرمان مشروطیت بودند عقیده داشتند که برای استحکام و قوام مشروطیت باید اعتدال رعایت شود . آنها در عین حال می‌خواستند مردم را به‌حقوق واقعی و فردی خود و مبانی حکومت پارلمانی آشنا سازند تا نهضت مشروطیت ایران مسیر سالم و مداوم خود را طی کند ، ولی متأسفانه کار ملك و مملکت به دست تندروان انقلابی بود که با ترور و ایجاد وحشت وضع‌عمومی مملکت‌را به‌هرج ومرج سوق می‌دادند در رأس دستجات افراطی و تندرو ، انجمن‌آذربایجان قرارداشت که رهبران و رؤسای‌آن به‌ترتیب سیدحسن تقی‌زاده وحیدرعمواغلی بودند درکشاکش مبارزهٔ دوران استبداد صغیر ، انجمن آذربایجان فرمان قتل محمدعلی‌شاه را صادر کرد و روز ۲۵ محرم ۱۳۲۵ قمری هنگامی که وی عازم دوشان‌تپه بود نزدیك‌خانهٔ ظل‌السلطان دوبارنجك به‌سوی اتومبیل‌سلطنتی پرتاب گردید بمب‌انداز به‌خیال اینکه شاه دراتومبیل نشسته است اورا هدف قرار داد و حال‌آنکه او در کالسکه‌ای که پشت سر اتومبیل حرکت می‌کرد جای داشت . دراین ماجرا شاه زنده ماند، ولی چند فراش وچماق دار کشته و مجروح شدند . »

باکمال‌تأسف باید خدمت‌آقای رائین عرض کنم‌که اعضای حزب‌اعتدالی برعکس آنچه ایشان تصور کرده‌اند ، همه‌شان‌هم آزادیخواه و آشنا به حقوق واقعی مردم نبودند در مجلس اول ، میان همین اعتدالیون ، عناصری وجود داشتند که‌گرچه به‌ظاهر مشروطه‌خواه بودند، باطناً با محمدعلی شاه ودربار او ارتباط داشتند و یکی از علل سقوط مجلس اول وجود همین‌گونه یهوداها و منافقان اعتدالی بود اما نتیجه‌ای که آقای رائین از نوشتهٔ خودگرفته و اظهارنظر کرده‌اند که « سوء قصدی که به محمدعلی شاه شد او را مصمم به برانداختن مجلس کرد » (ص۱۱۰) کاملاً ناصحیح است و اینجانب بنده دلایل خودرا نسبت به عدم صحت این عقیده درشمارهٔ سوم (سال دهم) مجلهٔ راهنمای کتاب ذکر کرده‌است درآنجا(صفحات۲۶۶ـ۲۶۵) به‌کمك‌اسناد معتبر سیاسی

نشان داده شده است که محمدعلی‌شاه علی ای‌حال مصمم به‌برانداختن مجلس بود و قضیهٔ سوء قصد فقط تصمیم اورا تسریع کرد .

آقای رائین در صفحات ۱۱۱-۱۱۰ کتاب خود می‌نویسد :

« پس از عزل محمدعلی‌شاه وتشکیل مجلس دوم ، اختلاف بین اعتدالی‌ها (تحت ریاست مرحوم بهبهانی) و تندروان (تحت ریاست تقی‌زاده) بالا گرفت و در نتیجه عناصر افراطی ، درصدد از بین بردن آن دسته از رجال مشروطه که در دوران قبل از صدور فرمـان ، فعالیت بزرگی داشتند و اکنون جزء اعتدالی‌ها بودند ، برآمدند اولین قرعه به نام آیت‌الله بهبهانی اصابت کرد و او که تنها مرد مبارزه با دستهٔ افراطی به‌شمار می‌رفت در روز هشتم رجب ۱۳۲۸ قمری ترور گردید

پس از ترور مرحوم آیت‌الله بهبهانی جامعهٔ مسلمان ایران وهمهٔ روحانیون علیه مشروطیت وآزادیخواهان بپاخاستند .... ولی آنها که از کنه این جنایات آگاهی داشتند ، می‌دانستند که ترور وآدم‌کشی‌های اواخر مشروطیت بدستور «کمیتهٔ دهشت » که یکی از شعب « انجمن آذربایجان » بود صورت می‌گرفت در رأس این انجمن سیدحسن تقی‌زاده و دررأس « کمیتهٔ دهشت » حیدرعمواغلی قرار داشت پس از ترور مرحوم بهبهانی ، آخوند ملا محمد کاظم خراسانی که خود از مشروطه‌خواهان بنام بود ، به اتفاق آیت‌الله شیخ عبدالله مازندرانی حکم تکفیر تقی‌زاده را صادر و به مجلس ابلاغ کردند . »

خواننده‌ای که از اوضاع سیاسی ایران در دورهٔ بعد از استبداد صغیر بی‌اطلاع باشد و نوشتهٔ آقای رائین را بخواند حتماً پیش‌خود تصورخواهد کرد که تندروان و عناصر دست چپی آن روزکه زیر پرچم حزب دموکرات جمع شده بودند ، عده‌ای تروریست و آدم‌کش بودند که تحت ریاست عالیهٔ تقی‌زاده با ترور و ایجاد وحشت می‌خواستند وضع عمومی مملکت را به هرج و مرج سوق دهند . حقیقت مطلب خوشبختانه غیر از این است .

درایران آن‌دوره دوحزب معروف سیاسی به‌وجود آمده بود اعتدالی‌ها و انقلابی‌ها (که حزبشان به‌نام حزب دموکرات معروف بود) .

اعتدالی‌ها با اینکه از داشتن رهبران بزرگ و مجربی مانند مرحوم سید عبدالله بهبهانی، سید محمد صادق طباطبائی، میرزا علی اکبرخان‌دهخدا، ذکاءالملک مفاخرالسلطنه و غیره بهره‌مند بودند، بدبختانه تشکیلاتشان کاملاً تحت‌نفوذ وسلطهٔ روحانیان مشروطه خواه قرارداشت واینان نیز، بی‌آنکه‌خود

متوجه باشند، غالباً درمسائلی که خارج ازحیطهٔ علم وصلاحیت آنها بودمداخله می‌کردند. مرحوم دکتر ملکزاده در تاریخ مشروطیت ایران می‌نویسد:

«چون در آن ایام سیادت وقدرت مرحوم بهبهانی بسیار بود وتمام‌مقامات دولتی از لشکری و کشوری وقضائی‌درمقابل اوامراوسر تسلیم فرودمی‌آوردند، طبعاً بیارمندان واستفاده جویان‌کمال سعی و کوشش را به‌کار می‌بردند که ازآن منبع نفود وقدرت حداکثراستفاده‌را ببرند. در ایران مرسوم است که‌اشخاص زرنگ واستفاده جو غالباً بر گرد اینگونه اشخاص متنفذ وصاحب قدرت جمع می‌شوند وخواسته‌های حق وناحق خود را به‌وسایل مختلف- چاپلوسی، دسیسه، حقه بازی- از امضا وتصویب آنها می‌گذرانند وبدین وسیله کیسهٔ منفعت پرستی خود را پر می‌کنند وابداً آبرو و حیثیت مرد توانایی راکه از وجود او سوء استفاده می‌کنند در نظر نمی‌گیرند.»[۱]

اما برنامهٔ دموکرات‌ها با در نظر گرفتن نحوهٔ افکار و سطح معتقدات آن زمان، واقعاً یك برنامهٔ انقلابی‌بود. بنا به‌نوشتهٔ مرحوم‌ملك‌الشعرای‌بهار:

«دموکرات‌هاکه یك بند از مرام نامهٔ حزبی‌شان «انفکاك قوهٔ سیاسی‌از روحانی» وبند دیگر «ایجاد نظام وظیفهٔ اجباری» وبند دیگر «تقسیم‌زمین‌های مالکان میان رعایا» و دیگر گذراندن قوانین منع احتکار، تعلیمات اجباری، ایجاد بانك فلاحتی، ترجیح مالیات غیرمستقیم برمستقیم، مخالفت با تشکیل مجلس اعیان و غیره و غیره بود، مورد مخالفت علما و حتی‌آماج حملهٔ گروه انبوهی‌از رعایا وتودهٔ ملت قرار گرفتند. اما نظر به اینکه افرادفعال وصاحب‌عقیده و با ایمان وحرف زن و چیز نویس در میان آنها زیاد بود تشکیلاتشان هوادار فقرا ورنجبران معرفی گردیده بود.

اینان موفق شدند که در مجلس دوم یك فراکسیون ۲۸ نفری به وجود آورند و در خارج از مجلس نیز عدهٔ زیادی روشنفکر وابسته به طبقهٔ دوم (جوان وغیرجوان) از مسلك ومرام‌آنها تبعیت می‌کردند. رؤسای این حزب عبارت بودند ازسید حسن تقی‌زاده، حسینقلی‌خان نواب، سلیمان میرزامحسن اسکندری، وحیدالملك شیبانی وسید محمد رضا مساوات.»[۲]

این بود به طور خلاصه وضع دو حزب سیاسی‌آن زمان‌که در پارلمان

۱- دکتر ملکزاده- تاریخ مشروطیت ایران (جلد ششم)- ص ۲۱۴.
۲- ملك الشعرای بهار: تاریخ مختصر احزاب سیاسی (صفحات ۱۰-۹).

دوم درمقابل هم‌صف‌آرایی کرده بودند مع‌الوصف، ترور مرحوم بهبهانی یکی از بزرگترین جنایت هایی بود که به تحریك حیدر عمو اغلی (بی‌اطلاع تقی‌زاده) صورت گرفت ونام وحیثیت حزب دموکرات را که عمواغلی بدبختانه از اعضای آن حزب بود ننگین ولکه‌دار کرد. ملك‌زاده در این باره می‌نویسد.

«قتل مرحوم سید عبدالله بهبهانی بزرگترین فاجعه‌ای بود که پس‌ازاعادهٔ مشروطیت روی داد ویکی از عظیم‌ترین گناهانی بود که درآن دوره ارتکاب‌شد مرحوم بهبهانی که مؤسس مشروطیت وپایه‌گذار حکومت ملی بود در شجاعت، شهامت، استقامت، قوهٔ تفکر و تعقل، شخصیت ونیروی اراده در ایران بی‌نظیر بود. . حتی در زمان توپ بستن مجلس که اورا با سروپای برهنه وریش‌خون آلود وبدن مجروح به باغشاه بردند وجانش در خطر بود زبونی ازخودنشان نداد و درست مثل همان زمانهایی که باکمال قدرت در مسند شامخ روحانیت می‌نشست صبر و وقار ومتانت خود را حفظ کرد وحتی با محمد علی‌شاه به‌تندی صحبت نمود رؤسای حزب اعتدالی، روحانیون، ورجال مستبد وارتجاعی که از توسعهٔ حزب دموکرات بی‌نهایت‌آشفته خاطر ونگران بودند و یقین داشتند که اگر روزی این حزب تندرو و انقلابی زمام حکومت را در دست بگیرد ستارهٔ اقبال‌آنان افول خواهدکرد واموال و دارایی‌شان به‌خطرخواهد افتاد ، اتصالاً برای بدنام کردن دموکرات‌ها کوشش می‌کردند وچون تقی‌زاده لیدرو رهبر پارلمانی این حزب بود ودرآن زمان شخصیت مهمی احراز کرده بود ، اعتدالی‌ها به‌خیال اینکه اگر تقی‌زاده ازبین برود حزب متلاشی خواهد شداو را متهم کردند وگفتند که قتل بهبهانی به تحریك او صورت گرفته است. اینان برای انحلال حزب دموکرات و از میان برداشتن تقی‌زاده . به‌حربهٔ مذهبی متوسل شدند و تکفیر تقی‌زاده را از مقام روحانیت نجف درخواست کردند و حتی شهرت دادند که آخوند ملا محمد کاظم خراسانی حکمی مبنی بر تکفیر تقی‌زاده صادر کرده است [۱]

اما در نتیجهٔ عقل‌وکیاست مرحوم‌آخوند وخیرخواهی ومصلحت‌اندیشی مرحوم مؤتمن‌الملك وتلگراف‌ها ونامه‌هایی که میان‌مرحوم پیرنیا وآخوند ملا محمدکاظم مبادله شد تیر مخالفان به سنگ خورد ... پس از شهادت مرحوم بهبهانی، عده‌ای از راه کنجکاوی سعی کردند کشف کنندکه محرك حقیقی قتل

۱- این همان تکفیرنامهٔ مشکوك است که آقای رائین درکتاب خود (بی‌ارائهٔ عکس سند) نقل‌کرده است

آن‌مرحوم که بوده‌است؟ این عده (که میان‌آنها کسانی بودند که با قاتلان آن مرحوم‌آشنایی شخصی داشتند) متفق‌القول نقل می‌کنند که با وجود اینکه تروریست‌های سه‌گانه[۱] حمایت عظیمی‌را که مرتکب شده بودند انکار نمی‌کردند حتی با بی‌شرمی و بی‌رحمی‌شرح واقعه را نقل می‌کردند، هرگز اسمی‌ازرعمای حزب دموکرات مخصوصاً تقی‌زاده لیدرآنها نبردند و خودشان مکرر گفتند که هیچگونه تماس و آشنایی ورفت‌آمد با تقی‌زاده نداشته‌اند»[۲]

مرحوم اقبال‌آشتیانی که وسعت اطلاعات او دربارهٔ وقایع‌عصرمشروطیت ایران مستغنی از توصیف است عین نوشتهٔ ملک زاده را در مجلهٔ یادگار تأیید کرده وتوضیح داده‌اند که

«پس از آنکه درتاریخ نهم رجب ۱۳۲۸ مرحوم سید عبدالله بهبهانی در تهران به‌قتل‌رسید عده‌ای‌ازهنگامه‌جویان ورؤسای‌حزب‌اعتدال که بادموکرات‌ها دشمنی داشتند این قتل را به‌تحریك دموکرات‌ها وآقای‌تقی‌زاده که لیدرایشان بود دانستند واین بیت درآن ایام بسیار مشهور شده بودکه ·

تقی‌زاده گفت و شقی زاده کشت   کسی را، که اسلام را بود پشت

براثر تحریکات این‌جماعت‌مخالف، بازارهای تهران بسته شدوجماعتی از ایشان تکفیر وتبعیدآقای تقی‌زاده را خواستند وآقای تقی‌زاده گرفتار این مشکل بود تا اینکه حزب دموکرات توسط مرحوم سید محمد رضا شیرازی مدیر روزنامهٔ مساوات موفق شدکه از حوزهٔ علمی نجف تبرئهٔ‌آقای تقی‌زاده‌را تحصیل نماید. با این حال، تقی‌زاده صلاح خود وحزب دموکرات را درترك ایران دید و مرحوم سلیمان میرزا محسن اسکندری را به‌جای خود به لیدری حزب دموکرات معین کرد وعازم اسلامبول گردید»[۳]

عدم دخالت تقی‌زاده در ترور مرحوم بهبهانی ، بعدها به‌حدی‌محرز و مسجل شده بود که حتی مرحوم‌آیت‌الله خراسانی (که‌آقای رائین فرمان تکفیر تقی‌زاده را به‌امضای‌ایشان درکتاب خود نقل‌کرده است) درنامه‌ای‌که به‌تاریخ سوم رجب ۱۳۲۹ قمری به مرحوم پرفسور ادواردبراون نوشت ازاینکه‌قضیه را براو مشتبه‌کرده بوده‌اند اظهار تأسف‌کرد.[۴]

۱ــ آدم کش‌های سه‌گانه (به‌نام رجب ، حسین لله و علی اصغر) جزء دستهٔ مجاهدان حیدرعمواغلی بودند

۲ــ دکتر ملکزاده ــ جلد ششم صفحات ۲۱۹ــ۲۱۸ .

۳ ــ مجلهٔ یادگار ــ شمارهٔ دوم (سال اول) ــ ص ۵۱

۴ــ بنگرید به همان شمارهٔ یادگار ، همان صفحه

* * *

بررسی مطالب این کتاب برای این بنده جای کوچکترین تردید باقی نگذاشته است که در تنظیم این مطالب بخصوص در مواردی که پای اعمال و سوابق سیاسی تقی‌زاده درکاراست، مقدمه‌نگارمحترم (آقای رائین) بیش از آن اندازه که اخلاقاً صحیح یا صلاح بوده تحت تأثیر قلم کسانی که نسبت به تقی‌زاده احساسات شخصی نامساعد دارند قرار گرفته است وهمین موضوع لطمهٔ بزرگی به ارزش تحقیقی کتاب ایشان زده است.

ولی به هر حال همچنان که درمقدمهٔ این مقاله اشاره شده ،کوشش مؤلف برای آشنا کردن اذهان عمومی ایرانیان به نقش انجمن‌های سری در انقلاب مشروطیت قابل تقدیر است ودرمیان این انجمن‌ها، شعبهٔ سری انجمن آذربایجان مقام مهمی دارد واثری که اعضای آن در حوادث آن ایام داشته‌اند به قدری وسیع ودامنه‌دار است که جا دارد کتاب علیحده‌ای در بارهٔ تشکیلات این انجمن نوشته شود. بنابراین توجه محققان آینده که می‌خواهند دربارهٔ انجمن‌های سری عهد مشروطیت بررسی کنند در درجهٔ اول باید متوجه تاریخچه ، نحوهٔ تأسیس و فعالیت‌های سری همین انجمن (یعنی انجمن آذربایجان) گردد . دراین مورد یادداشت‌های بسیار نفیس و خطی حیدر عمواعلی که در تصرف مرحوم اقبال آشتیانی بوده‌است می‌توانست کمك بسیارمؤثری باشد و پرده از بسیاری از ابهامات بردارد. متأسفانه آن‌طوری که آقای ایرج افشار به نگارنده می‌فرمودند در میان کاغذهای خطی آن مرحوم که به کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه رسیده از این یادداشتها اثری دیده نشده است شاید مرحوم اقبال آن یادداشت‌ها را دوباره به خانوادهٔ منشی‌زاده که قبلاً درتصرف آنها بوده‌است مسترد کرده‌اند. به هر تقدیر، محققانی که علاقه‌مند به تحقیق دراین رشته باشند باید سعی کنند که این یادداشت‌ها دوباره کشف شود وگرنه با از بین رفتن آنها قسمتی ازحقایق دوران مشروطیت برای همیشه در زیر خاك خواهد رفت.

مسابقهٔ سلطنتی بهترین
کتاب سال

بدین وسیله به اطلاع عموم علاقه‌مندان می‌رساند که مدت قبول کتاب برای شرکت در مسابقهٔ سلطنتی بهترین کتابهای سال ۱۳۴۶ از تاریخ نشر این آگهی تاپایان مردادماه ۱۳۴۷ می‌باشد وفقط کتابهایی که درسال ۱۳۴۶ طبع و نشر شده است برای شرکت درمسابقه پذیرفته می‌شود و تاریخی که به عنوان چاپ در پشت جلد کتاب ذکرشده معتبر است

داوطلبان شرکت درمسابقهٔ سلطنتی بهترین کتاب سال لازم‌است تقاضای‌خودرا مبنی‌برشرکت درمسابقه همراه باپنج نسخه ازکتاب‌خود بـا نشانی کـامل در ظرف این مدت به قسمت فرهنگی بنیاد پهلوی بفرستند و رسید دریافت دارند تقاضای شرکت درمسابقه‌باید به‌وسیلهٔ شخص مؤلف یامترجم به‌عمل آید ودرترجمه‌ها اصل‌کتاب همراه‌باشد.

کتابهایی که برای مسابقه فرستاده می‌شود پس داده نمی‌شود

برای‌مزیداطلاع‌علاقه‌مندان‌اضافه‌می‌شودکه **کتابهای‌مخصوص اطفال و نوجوانان** نیز درمسابقه شرکت داده می‌شود .

رئیس قسمت فرهنگی بنیاد پهلوی

سناتور دکتر شمس‌الملوک مصاحب

از مجموعهٔ ایران شناسی

هنر ایران

این کتاب حاصل سی سال کار و کوشش مداوم و تحقیق و کاوش پی گیر پرفسور رمان گیرشمن باستان شناس نامدار فرانسوی دربارهٔ هنر ایران است. اقوام آریایی حتی در دوران پیش از تاریخ نیز به هنرهای تزیینی علاقهٔ فراوان داشتند، به ویژه جانوران را بر ظرفهای سفالین نقش می‌کردند و با فرا رسیدن دوران فلز این نقوش به ابزار فلزی منتقل شد. عظمت و زیبایی هنر ایران و منشأ و مبدأ آن با روشی محققانه و سبکی دانشمندانه در این کتاب بیان شده است. این اثر گرانقدر نبوغ هنر ایران را که از هند و سیبریه تا دنیای غرب پرتو افکنده بود برخواننده آشکار می‌سازد.

اثر

رمان گیرشمن

ترجمهٔ

دکتر عیسی بهنام

انحصار فروش

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

خیابان بهار نرسیده به تخت جمشید شمارهٔ ۱۳۶ر۱

تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

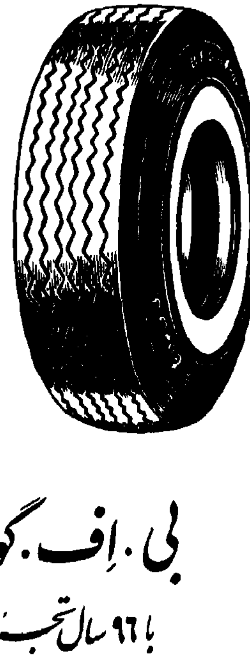


B.F.Goodrich

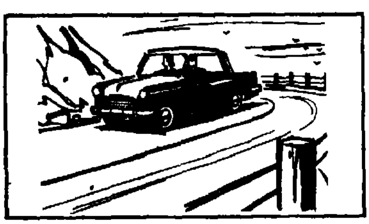
بی . اِف . گودریچ

لاستیک محکم ومطمئن
برای رانندگیهای
سخت ومُداوم

بی . اِف . گودریچ برای هر نوع وسیلهٔ نقلیه
لاستیکی مخصوص و متناسب با آب و هوا و جادّه های ایران میسازد



لاستیک سیلورتن سواری



بمنظور تامین اطمینان خاطر وطی حد اکثر مسافت طرح‌ریزی گردیده است طرح مخصوصی که در عاج آن بکار برده شده قدرت کشش فوق‌العاده‌ای در مرحله شتاب اولیه و قدرت ایست و مطمئن در هنگام توقف‌های ناگهانی در لاستیک بوجود میآورد
این لاستیک درعین اینکه دارای استحکام زیادی می باشد رانندگی را نرمتر نموده و بهتر خدمت میکند .

B.F.Goodrich
بی . اِف . گودریچ

اوّلین کارخانه و پیشرو صنعت لاستیک سازی در ایران

بی . اِف . گودریچ
با ۹۶ سال تجربهٔ جهانی
وسازنده بیش از
یک میلیون لاستیک در ایران

راهنمای کتاب

مجلهٔ زبان و ادبیات فارسی و تحقیقات ایران شناسی و انتقاد کتاب

نشریهٔ ماهانه انجمن کتاب ایران

صاحب امتیاز: دکتر احسان‌یارشاطر ، **مدیرمسئول :** ایرج افشار
سردبیر : دکتر جعفر شعار

نشانی : صندوق پستی ۱۹۳۶ ، طهران

تلفن : ۴۹۸۱۵

مکاتبات به نام مدیرمسئول مجله ارسال شود

بهای اشتراک در ایران
۲۰۰ ریال (با پست عادی) ، ۲۴۰ ریال (با پست سفارشی)
بهای اشتراک در خارجه : ۶ دلار یا ۴۸۰ ریال

Rahnema-ye Ketab

A journal of Persian language and literature,
Iranian studies, and book reviews

Published by the Book Society of Persia

Editor: **E. Yar-Shater**
Associate Editor **I. Afshar**
Assistant Editor **Dr. J. Shear**

Annual subscription rate: 6 dollars
All inquiries to be addressed to the Associate Editor

P. O. Box 1936, Tehran, Iran

Vol. 11. No. 1,2,3 June 1968

A MONTHLY JOURNAL OF THE BOOK SOCITY OF PERSIA

Includes

ARTICLES ON PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE

REVIEWS OF RECENT PERSIAN BOOKS

A CLASSIFIED BIBLIOGRAPHY OF RECENT PERSIAN BOOKS

REVIEWS OF BOOKS FROM ABROAD CONCERNING PERSIA

Annual subscription rate 6 Dollars

All inquiries to be addressed to the Associate Editor

P. O. Box 1936, Tehran, Iran

تیر ماه ـ ۱۳۴۷ محلهٔ ماهانهٔ زبان وادبیات وتحقیقات ایران‌شناسی و انتقاد کتاب سال یازدهم ـ شمارهٔ چهارم

روح علمی و تمدن غربی

ایران شناسی

باستان‌شناسی وهنر ایران

معرفی وانتقاد کتاب

سفرنامهٔ سانسون ـ نمایشنامهٔ آی بی‌کلاه ، آی باکلاه

وضع وشرایط روح علمی ـ فرهنگ لغات ادبی

معرفی کتابهای تازه

شامل معرفی ۴۰ جلد کتاب

خواندنی ـ اسناد ومدارک ـ یادبود

نامه‌ها

نویسندگان

کر رضا داوری ـ پروفسور پوپ

سدالله انتظام ـ مظفر بختیار

کری سلجوقی ـ ایرج وامقی

حسن انوری ـ علی رواقی

سعود رجب نیا ـ ایرج افشار

علی دشتی

بها ۲۰ ریال

فهرست مندرجات

راهنمای کتاب

شمارهٔ چهارم سال یازدهم

تیرماه ۱۳۴۷

روح علمی از تمدن غربی جدا نیست[1]

طرآزمایی محیط وروح علمی را چگونه باید بوجود آورد

دکتررضا داوری

مطالبی که آقای دکتر نراقی درمقدمهٔ کتاب «وضع روح علمی» نوشته‌اند و شما قسمتی از آن را چاپ کرده‌اید همان‌طور که تشخیص داده‌اید قابل بحث و امعان نظر است دکتر نراقی از نظرگاه یك مردعلم وعمل به این مهم پرداخته و از این جهت بیشتر نظرش به سازمانهای علمی و آثار و نتایج مترتب بر وجود یا فقدان روح علمی است اما من که جامعه‌شناس نیستم و به دوات معتقدم، می‌خواهم اجمالاً به بحث درماهیت روح‌علمی بپردازم، یعنی اگر بتوانم به این سؤال پاسخ دهم که روح علمی چیست ؟

خیلی ساده است که بگوییم درفلان مملکت علم بیمقدار است و اگر به آن توجهی می‌شود به خاطر آن است که می‌تواند پله‌ای برای ارتقا به مقامات دنیوی باشد و آن وقت این وضع را نامطلوب بخوانیم وشکوه وشکایت کنیم این طرز تفکر براین اصل واساس مبتنی است که علم وعالم در هرشرایطی می‌تواند وجود داشته باشد و باانتشار مقالات ومواعظ می‌توان روح علمی به وجود آورد وقتی مسأله را این چنین مطرح کردیم و در جستجوی راه حل عملی برای آن بودیم به نتایجی می‌رسیم که صرف توهم است وهیچگونه ارزش عملی وعلمی ندارد. روح علمی همه جا نمی‌تواند وجود داشته باشد ، زیرا علم جدید جزئی از تمدن غربی است و تمدن غربی هم تمدن تکنولوژیك است . هرجا تکنولوژی هست علم هم هست ، حتی

---

۱ ـ عنوان مقاله از طرف مجله اختیار شده است

بحرانهای روح علمی با بحرانهای تکنولوژی همراه است ، حالا اگر این قرینه ـ سازی کاملاً درست نباشد من در بارهٔ آن اصرار نمی‌کنم . اما در قول بالا مطرح که علم از تکنولوژی جدا نیست و همراه با سیطره وقدرت عظیم آن بر انسان زمان ما تحمیل می‌شود هرگز و درهیچ برهه‌ای از زمان به اندازهٔ عصر ما انسان اسیر تقدیر تمدنی و تاریخی خود نبوده است واگر این را همه احساس نمی‌کنند از این جهت است که تمدن استیلای خودرا همیشه ازطریق اعمال زور واختناق برقرار نمی‌کند انسان زمان ما ندانسته و ناآگاهانه در تار و پود تمدن تولید و مصرف روزافزون ماشینی عصر خود گرفتار است و مجالی برای تفکر نمی‌یابد و طرح مسائلی خارج ازچارچوب تکنولوژی را بی‌حاصل وبیهوده می‌داند ، اما اگر تمدن غربی در راهی که رفته است نمی‌رفت و مسیر دیگری پیش گرفته بود مسائل فعلی ـ نه تنها مسائل انحصاری بشر به شمار نمی‌رفت ، بلکه تقدیر اقوام وملل مشرق هم جز این بود که هست[1] امروز مغرب بی آنکه رو به سوی ارض موعودی داشته باشد در آخرین منزل تاریخ خویش است و اگر آینده‌ای داشته باشد که معلوم ما نیست فعلاً موجودیتش همین علم وتکنولوژی وسیر تمدن تکنولوژیک است با این همه کسانی که نمی‌خواهند در عمق تمدن نفوذ کنند و آن را نشناسند علم را مقوله‌ای جدا می‌گیرند و حقیقت دوستی را (مرادم حقیقت یا حقایق علمی است) امری غیر تاریخی قلمداد می‌کنند وحال آنکه در قول وفعل اصالت را به تاریخ می‌دهند و مرادشان از حقیقت حقایق علمی است که همه درواقع اموری فرضی وموقتی است

این علم غربی می‌توانست نباشد یا به این صورت نباشد ، حالا که هست باید به طورتام آن رادر تمامیت تمدن ملحوظ کرد تمدن غربی امروز صرفاً متوجه نیازمندیهای مادی بشراست ، وبحش درست بگویم به ماشینی شدن و مصرف روز ـ افزون ـ آن هم تساوی درمصرف ـ نظردارد مسائل دیگر گویی اصلاً مطرح نیست و اگرهم احیاناً باوجود سیطرهٔ تمدن بعضی از این مسائل مطرح شود مدافعان تکنولوژی آنها راعوارض واموربی‌اهمیتی قلمداد می‌کنند که سیرعلم وتکنولوژی همهٔ آنها را منتفی می‌کند لزومی ندارد هیدگر به ما می‌گوید تاریخ پایان یافته است ، مدافعان تکنولوژی واوتوپیست های جدید به معنای دیگری نوید آخرالزمان می‌دهند

۱ ـ وجود مشرق ـ که تنها مشرق جغرافیایی مرادم نیست ـ در تشدید بحرانهای تمدن غربی و تحولات آن مخصوصاً درقرن بیستم تأثیر بسیار داشته و حتی درصورت دادن به تمدن جدید غربی مدخلیت یافته است .

روح‌علمی به اعتبـاری یك چنین اعتقـادی است . یعنی اعتقـاد به لزوم پیشرفت تکنولوژی واینکه این پیشرفت حلال همهٔ مشکلات است ، حالا در جایی که تکنولوژی نیست چگونه می‌شود این روح علمی‌را به وجودآورد ؟! کسانی از ملل عقب مانده (که درواقع نسبت به‌تمدن غربی عقب مانده‌اند) که در محیط های علمی مغرب‌زمین به‌کارعلمی اشتغال دارند ، مثل‌خود غربیها می‌توانند تاآنجا از این روح برخوردارشوند که عمرخود راوقف علم کنند و درعداد قهرمـانان تمدن غربی درآیند ، امااگرآنهارا ازمحیط علمیشان‌جدا کردیم وبازازآنهاتوقع داشتیم که شوق‌به‌علم رادرخود زنده‌نگاه دارند ودرهرجاکه هستند جز به‌کار علم‌به‌کاری دیگرنپردازند خیال محال درسر پرورده‌ایم من به‌کسانی که علم و تحصیل را وسیلهٔ ارتقا به مقامات اداری ـ که درممالك عقب‌افتاده درصدر ارزشهاقرار دارد ـ کاری ندارم آن عده از عالمانی که غربی نیستند و باعلم و تکنولوژی غرب اُنس گرفته‌اند، اگربه‌کشور عقب ماندهٔ خودبیایند ، از دوحال خارج نیست یاعلم و تحقیق را رها می‌کنند وزینت بزمها و مهمانیها و محافل می‌شوند یااگر دریابند که‌محیطشان مناسب کارعلمی‌نیست و احیاناً ملوث وناکس‌پروراست احساس غربت می‌کنند وازمحیط خود وحتی ازکسان می‌برند وحدیث غم‌غریبی وغربت‌آنهاهم به گوش‌کسی نمی‌رسد

درست است که ماسفینهٔ تمدن تکنولوژیك غرب شده‌ایم واصولاً تکنولوژی هرجاهست ازغرب نشأت‌کرده است ، اما تکنولوژی تمام تمدن غربی امروزاست ونمی‌شود جنبه‌ای از آن را انتزاع‌کرد وگرفت‌که بقیهٔ جنبه‌ها به‌تبع‌آن حاصل شود آنهایی که بالحن فیلسوفانه از اقتباس تمدن غربی بحث می‌کنند و اندرز می‌دهندکه جنبه های خوب‌آن را بگیریم وبه جنبه های بد آن‌کاری نداشته باشیم ویا طوری به‌اقتباس تمدن غربی بپردازیم که مناسب فرهنگ ملی و قومی بـاشد درست فکر نمی‌کنند تمدن تکنولوژیك فرهنگها را از میان می‌برد و جهان را صورت واحد ویگانه‌ای می‌بخشد قول به دوام فرهنگهای ملی وقومی ووصله‌کردن تمدن غربی به‌آن، یك ساده‌لوحی علمی است. می‌دانم‌که ژاپن وروسیه را به‌عنوان مثال ذکرمی‌کنید و می‌گوییدکه این‌ها بادوراندیشی به‌اقتباس علم و تمدن غربی پرداخته‌اند ، این‌غلط فاحشی‌است . روسیه وژاپن‌هم تمدنشان تمدن غربی است ، مگر آنکه به حفظ بعضی رفتارهای خاص ملی اکتفا کنید و آنها را تمام فرهنگ بخوانیدکه آن حرف دیگری است .

حالا اگر ماهم می‌خواهیم روح علمی داشته باشیم باید تمدن غربی را در تمامیتش بپذیریم و البته این کاری آسان نیست ، اشکال اولش این است که جرأت قبول آن را نداریم که این فکر ترقی که امروز در ما پیدا شده از غرب آمده و ملازمات دیگرش‌هم باید از غرب بیاید ، و اشکالات دیگرهم دارد که ازجملهٔ آنها رواج نیهلیسم است که از برخورد تمدنها به وجود می‌آید ووضع را بحرانی می‌کند و آن وقت به جای اینکه به اصل مطلب پرداخته شود قال مقال به راه می‌افتد و ادعاها و دعویها اقامه می‌شود . افراد از فرهنگ و تمدن خودشان می‌برند و در تمدن غربی‌هم راه به جایی نمی‌برند وآن وقت هدفها در نفس‌پرستی خلاصه می‌شود وحال آنکه حقیقت دوستی عشق باری است .

فرهنگ غربی امروز مبتنی بر اصالت بشر است ، بشری که در راه انهماك در تکنیك و مصرف است و اینجا دیگر اصلی باقی نمی ماند ، همه چیز وسیله است ، البته تمدن غربی‌هم فقط به وسایل نظردارد . دنیای‌غربی‌دنیای‌ابزار و وسیله است ، اما ما وسیله را برای شخص خود ــ و بهتر بگویم برای نفس‌خود ــ می‌خواهیم و به این صورت موضوع روح علمی بکلی منتفی است واگر به وجود بیاید همراه تکنولوژی ازغرب می‌آید

گمان می‌کنم با بحثی که کرده‌ام زمینه را برای طرح مسألهٔ اساسی روح علمی فراهم ساخته‌ام ، یعنی حالا می‌توانم بگویم اگر به علم غربی‌نظرداریم علم‌دوستی جزئی از روح تمدن غربی است و این علم هم مثل هرچیز دیگری وسیله است و ارزشی فوق ارزشهای تمدنی ندارد وهرگز مسائلی را خارج ازکادرتمدن فعلی مطرح نمی‌کند و به این ترتیب به سامانی واقعیت نایل نمی‌آید ، و به بیان دیگر علم جدید علم انتزاعی است و همین انتزاعی بودن است که سبب می‌شودحتی مسألهٔ روح علمی‌را غلط مطرح کنیم یعنی آن را جدا ازواقعیت وحقیقت بینگاریم، البته مطلب عشق به حقیقت امر دیگری است و آن مربوط به خود آگاهی انسان است و ربطی به شرق وغرب ندارد، منتهی‌برای وصول به‌آن باید اززندان‌اصالت بشر غرب رهایی یافت پیداست که بااین بحث وارد در فلسفه شده‌ایم و فلسفه در اوضاع‌واحوال کنونی ملعون ومطعون است وای‌کاش که این‌لعن وطعن ظاهر بینانه بود وعلم وحتی علم جدید به فلسفه نیازی نداشت ، آن وقت همهٔ ما این‌چنین در گمراهی وخسران نبودیم !

ایران‌شناسی

باستان‌شناسی و هنر ایران

پروفسور
آرتور پوپ

این کشور کهنسال در دوران چندین هزار سال تاریخ با بردباری و شکیبایی اعجازآمیزی‌مصائب فراوانی را تحمل کرده و هر بار در پایان هر فاجعه که به ظاهر ممکن بود به فنای این ملت منتهی شود یک نیروی سحرآمیز دوران آفریننده‌ای را که به پیروزی‌کامل منتهی گردیده به‌وجود آورده است. زمانی نوبت سیادت و عظمت از آن یونان و زمانی از آن روم بود، ولی دوران کوتاه سیادت و بزرگی هریك از این دوکشور با پنج هزارسال دوران خلاقهٔ فرهنگ و هنر ایران قابل مقایسه نمی‌باشد

مطلبی‌که واقعاً حسابکه بایدتاکنون درك نشده ، این است‌که همه احساس می‌کنیم ایران‌فناناپذیر است علت این پدیده‌که در تاریخ جهان نظیری ندارد چیست ؟ آیا‌یك نیروی ایمان حیات‌بخش این قسمت از خاك جهـان را از بقیهٔ سرزمین‌ها متمایز ساخته است ؟

پیشرفت مارا در باستان‌شناسی و هنر می‌توان از آنچه چهل‌سال پیش یك باستان شناس نامی به همکار خود می نویسد استنباط کرد این شخص در سال ۱۹۲۵ م. در جواب‌توضیحاتی‌که همکارش از او خواسته نوشته است « مسافرت به ایران نتیجهٔ‌چندانی ندارد، زیرا آنچه بوده و سوده تاکنون‌کشف‌شده‌است »

پنجاه سال پیش تنها تنی چند کارشناس و دانشمند با هنر ایران آشنایی داشتند . پیوستگی تاریخ ایران مورد قبول نبود و تاریخ این کشور یك رشته از پیش آمدهای پراکنده تلقی می شد البته زبان و ادبیات فارسی مطالعه شده و مورد مدح و تحسین قرار می‌گرفت ، ولی به معماری و هنر ایران توجهی نمی‌شد و شاید آن را انعکاسی ازفرهنگ و هنرهمسایگان یا تقلیدی از آن می‌پنداشتند با اینهمه حقیقت به طور اعجازآمیزی به تدریج خودنمایی‌کرد نژادشناسان ، زبان‌شناسان و مورخان‌که وظیفهٔ آنها نه تنها ثبت و ضبط مطالب و احوال ، بلکه تجدید نظر دایم درآن‌است عقاید سطحی‌پیشین را از بن اصلاح کردند پیوستگی تاریخ ایران بیش‌از پیش‌آشکار گردید و ثابت شدکه مفهوم وحدت هنر و فرهنگ ایران بیش‌ازآن است‌که‌تنها با ارتباط به سلسله‌های‌متغیر حکومت‌مشهود می گردد.

دوران نوینی آغاز می‌شد . کارشناسان و موزه‌های بزرگ در بسیاری از

کشورها به‌جمع‌آوری شاهکارهایی پرداختند که به سبب کیفیت نادر خود موجب شد آوازهٔ شهرت ایران و هنر آن به طرز روزافزون تقویت شود و در نتیجه بیار به سناسایی و ارزش‌یابی هنر ایران تدریجاً بالا گرفت. مطالعهٔ هنر این سرزمین موضوع روز شد و این مکتب‌هنری استقلال یافته به جای آنکه جزئی از هنر اقوام آسیایی به شمار آید یا در کنگره‌های بزرگ پنج هزار نفری که فقط چندنفری به آن اعتنا داشتند مطرح گردد احراز شخصیت نمود . چنین شرایطی تشکیل یك کنگرهٔ جدید کوچکتر، آزادتر و خصوصی تر با نشریهٔ مفصل‌تر را ایجاب می‌نمود

هنر ایران در بسیاری از محافل یکی از سبکهای باعظمت جهان‌شناخته شده و اثر نیروبخش آن در بسیاری از فرهنگ‌های دیگر مورد مطالعهٔ عمومی قرار گرفت

حجم روزافزون کشفیات علمی و مستند ممکن است استنباطات عمومی و کلی را بلااثر گذاشته ، دامنهٔ مطالعات فرهنگی را به بحث در بارهٔ جزئیاتی بکشاند که در نتیجهٔ مفاهیم اصلی تدریجاً پرده پوشی شوند تعیین یك اصل راهنما و یك هدف مشترك که کلیهٔ بررسی‌های فردی باید به طرف آن هدایت شوند به این بررسی‌ها جنبهٔ یگانگی و یکرنگی خواهد بخشید و به این ترتیب نه تنها برمیزان پژوهش افزوده خواهد شد ، بلکه از پراکندگی مطالب و پاشیدگی آن به اجرای تخصصی کوچکتر جلوگیری به عمل خواهد آمد .

آیا هنر دارای چنان عمق و توانایی و نیروی آمرانه‌ای است که بتوان برای آن یك مفهوم قدرت پیونددهنده تصور کرد ؟

فرمایشهای شاهنشاه آریامهر دایر براینکه « ازطریق پدیده‌های هنری، ادبیات ، معماری وصنایع ظریفه بیشتر و بهتر می‌توان به خصوصیات ذاتی ونهادی ایران پی‌برد » بیان بسیار رسا وارزنده‌ای است ، و این قضاوت کاملاً مقرون به حقیقت می‌باشد ، چه هنر حتی در این دنیای غرق در مادیات شامل چنان حقایق معنوی است که در جمیع مراحل حیات بشر نفوذ می‌نماید

این سؤال همواره پیش می‌آید که نتایج حاصل از کاوش‌های باستان‌شناسی و فرهنگ را طبق چه اصولی می‌توان ارزش یابی کرد . آیا یك روش واحد برای این ارزش‌یابی وجود دارد ؟ آیا بررسی‌های ما به یک‌هدف نهایی منتهی‌می‌شود؟ وآیا یك بینش‌جامع از این بررسی‌ها به دست‌خواهد آمد ؟ آیا می‌توانیم از مراحل

تعیین مقدار ومیزان وارمشخصات و خصوصیات حاصله ازآزمایش‌هاصرف‌نظر کرده خودرا به آخرین مرحلهٔ بینایی و درون کاوی قاطع ونهایی برسانیم ؛ ما برای کشف معنای واقعی هنر ایران باید با بی‌نظری و بی‌طرفی کامل و با یك روح آفرینندگی آماده باشیم . هنر یکی از دلبستگی های بسیارارزندهٔ انسان است که حتی در اولین مراحل تمدن بشری با خصوصیات ممتازی جلوه گری کرده است.

لازم است‌تأیید کنم‌که همراه هرواقعیت باید به دنبال معنی رفت ، همراه هرفهرست باید مفهوم را جستجوکرد، همراه هرشرح و تفسیر به درك و استنباط وهمراه هر سنجش به ارزش‌یابی و همراه مادیات به آرمانها وآرزوها پرداخت و همهٔ این خصوصیات از جملهٔ صفات انسانی می‌باشد آنچه باید مورد بررسی و احترام قرار گیرد همین دسته حقایق‌اندکه کمتر ظاهر و نمایان ، ولی موجودیت غایی و نهایی دارند و بدون آنها زندگی متمایز کنندهٔ بشر امکان‌پذیر نیست در بین جسته‌های بهفتهٔ تجربه و آزمایش برتر و بالاتر ازهمه صفت وحدت و کمال است‌که خودبراثر تخصص وتجربه‌که‌بادانش پیش‌رفتهٔ بشری ملازمت دارند کاهش یافته ودرتاریکی‌فرو رفته است و معذالك در بهبود دادن قدرت دید ماوظیفهٔ اصلی را عهده‌دار می‌باشد تشویق در برقراری نظم و درستی و تمامیت مظهری از وجود همین‌حقایق‌است‌که درعین حال از هرج ومرج ناشی از احساس ونیازمندیها که زندگی روزانه را تهدید می‌کند ما را رهایی می‌بخشد زندگی عاری از ظرافت و زیبایی‌ها یك زندگی تهی و پست بوده و لیاقت انسانی را ندارد وآنچه مسلم است این است‌که در ایران هرگز دورانی عاری از هنر ارزنده و سربلند وجود نداشته است . پس هنر برآوردن تدریجی الزامی و مطلق یك نیازمندی فطری است . توانایی و نیروی آمرانهٔ آن بستگی به ریشه‌هایی داردکه دراعماق حیات بشری جایگزین شده است . هنر بزرگ آزمایش آرمانها را انتقال می‌دهد، تجاربی را که همه می‌توانند به‌کار بندند آماده می‌سازد . از حصارها و موانعی‌که سیاست و اختلافات زبان و مسلك برپا کرده ، به سهولت می‌گذرد و در همهٔ سرزمین‌ها با احترام پذیرش یافته و مستقر می‌گردد تاریخ هنرهمچنان که بینیون (Binyon) اظهارکرده داستان سادکامی انسان* است . هنرحقایق را به نحوی بس هیجان‌انگیز افشا می‌کند ، با شعرخویشی وقرابت دارد و دردوران تاریخ همواره با مذهب بستگی داشته و از ابدیت نوید می‌داده است .

از لحاظ دلبستگی ایران به ظرافت وزیبایی و حق‌تقدمی که این‌سرزمین

به شهادت تاریخ خود برای آن منظور نموده ، باید در نظر داشت که همراهان با طلیعهٔ فرهنگ در فلات ایران عزیزهٔ عشق به زیبایی به کار می‌افتد و در سالهای ۳۵۰۰ قبل از میلاد با ایجاد ظروف سفالین در شوش ومراکز دیگر توفیق‌شایانی به دست می‌آورد . پس از تاخت و تاز و استیلای وحشتناك مغولان هنر به جای آنکه بهٔ سمت خاموشی بگراید رونق تازه‌ای یافته و قبل از آنکه خرابه‌های‌شهر کاشان رفت و روب و هموار گردد محراب روح‌افزا و گرانبهای مسجد میدان کاشان را می‌آفرینند در قرنهای ۱۳ ، ۱۴ و ۱۶ مردم شهر شیراز که سالیان متمادی‌در رنج وعذاب به سرمی‌بردچنان اشعار نغزی می‌سرایندکه مانندشاهنامهٔ فردوسی روح هنرپرور این سرزمین را زنده و جاویدان نگاه می‌دارد

چه بسا همین عشق و علاقهٔ جامع و بیکران به زیبایی و جمال عامل‌اصلی تجدید دایمی نیروی حیاتی شگفت‌آور ایران بوده و به آن حیات جاویدان بخشیده است .

خواندنی

سرنوشت بشر

تألیف لکنت دو نویی، ترجمهٔ عبدالله انتظام، بنگاه مطبوعاتی صفیعلیشاه

تمدن

سبب به عنوان یك عامل جدید تکامل موجب شده است که بعضی از مشخصات انسانی (مانند هوش خلاق وهوش مجرد و اخلاق) درآغاز بسرعت توسعه یابند. برای اینکه بسط یافتن این مشخصات آسان شود، واجب بود موجودی که از نظر فیزیولوژیك نسبت به سایر حیوانات برتر باشد به وجود بیاید مغزهم می بایستی به درجه‌ای از تکامل ساختمانی برسد که ترقیات آینده را در زمینهٔ روانی ممکن سازد.

در سیر تکامل همه گونه آزمایش به عمل آمد، ولی چون بعضی از تیره‌ها که موفقیت نیافته بودند بکلی از بین رفتند، یا به علت اینکه بعضی از آنها در نتیجهٔ سازگاری با محیط متوقف ماندند پاره‌ای از این آزمایشها به نتیجه نرسید. لذا در قرون گذشته فقط تغییر شکلهای بی‌اهمیتی صورت گرفت. همین طور تکامل مغز در نژادهای مختلف انسان به یك سرعت پیشرفت نکرد. بعضی از گروه‌های انسان، مخصوصاً بومیهای استرالیایی وساکنین زمین‌آتش و بومیان دماغهٔ امیدنیك و پیگمه ها[1] راکد ماندند و ترقی آنها نسبت به انسان حجر قدیم اندك است نژادهای سفید و زرد از آغاز به طور واضح سر دستهٔ دیگران واقع شدند و از برکت تمدنشان پیش رفتند. حتی در این دو نژاد هم به نظر نمی‌آمد که توسعهٔ هوش و نتایج عملی آن همیشه با توسعهٔ اخلاقی دوش به دوش پیشرفته باشد. گمان ندارم که این قضیه معارضی داشته باشد. چون در مرحلهٔ نهایی، رشد روحانی باید برمبنای اخلاقی مردم متکی باشد. پس به این مسئله برمی‌خوریم که آیا تمدن بشری همیشه در جانب صحیحی تکامل یافته است یا نه. این موضوع تعریف جدیدی را برای کلمهٔ تمدن لازم می‌سازد

ادعا نداریم که این تعریف از تعریفهایی که تا به حال شده بهتر است. تفاوتش در این است که باید با فرضیه‌ای که پایهٔ این کتاب بر آن است موافقت داشته باشد. این تعریف طبعاً بسیطتر است، زیرا بریك وجه تمیز ذهنی یا عینی، که

---

1 - Pygmée

صرفاً انسانی باشد ، منتفی نبوده ، بلکه متکی براساسی است که می‌توان آن را یك مفهوم کیهانی نامید ، مشروط بر اینکه کلمهٔ «کیهانی» را به تاریخ زمین محدود سازیم

آنچه راجع به تکاملهای «خصوصی» گفته شد از هرجهت به تمدنها نیز اطلاق می‌شود. تکاملهای خصوصی آنهایی بودند که برحسب تصادف از تکامل عمومی جدا شده به زوال کامل ، به شکلهای ثابت یا حتی به انحطاط منتهی شدند . تمام موجودات زنده ، در دوره‌های بسیار دور گذشته از یك موجود جاندار منشعب شده‌اند . سپس به سرعت اختلافاتی ظاهر شد که نه تنهـا در طی ادوار از میان نرفت ، بلکه به‌تدریج مشخص‌تر گردید

در بعضی دوره‌ها ، قاره‌ها و اقیانوسهای کره پر از حیواناتی بودند که اگرچه به‌تیره‌های پرزاد و ولد تعلق داشتند، ولی محکوم به زوال بودند تکامل عمومی ، که نمایندهٔ منحصر آن سلسله‌ای بود که می‌بایست سرانجام به انسان منتهی شود ، به صورت ظاهر پایمال تکاملهای خصوصی شده بود گاهی این سلسله تقریباً در زیر عده‌های بیشتری ناپدید می‌شد ویك ناظر سطحی حتی نمی‌توانست بگوید که این سلسله زنده است

با وجود اینکه تیره‌هـای پرزاد وولد ، ولی محکوم به زوال ، جهان را مسخر کرده بودند ، سلسلهٔ برگزیده ، به طور خستگی‌ناپذیری ، در کوشش خود پافشاری می‌نمود . ممکن است که در بعضی دوره‌ها نمایندگان این سلسله به عدهٔ قلیلی رسیده باشد که هر آن زنـدگی آنها در معرض خطرهـای بیشماری بوده است . با وجود این زندگی بی‌ثبات ، ترقی ادامه یافت و هر نسلی مرایایی را که به زحمت حفظ نموده بود ، و مشخص انسان فیزیکی امروز وموجب تأمین برتری اوست ، به نسل بعد منتقل ساخت نمی‌توان یقین داشت که عامل تکامل یابندهٔ بشریت که به درجهٔ عالی رشد اخلاقی رسیده بـاشد درآینده با خطرهایی مثل خطرهای عظیم گذشته روبرو نشود ، ولی این بار خطر از تودهٔ تکامل نیافتهٔ انسانی سرخواهد زد دور از تصور نیست کـه این پیش‌آهنگان ترقی روحانی ، روزی ، زودتر از آنچه گمان می‌کنیم ، مجبور شوند سر به صحرا گذارند .

همان‌طور که نوع‌های آزمایشی رونق‌یافته و بعد ناپدید شدند همان‌طور هم تمدنهایی به وجود آمده و ازمیان رفته‌اند ، ولی با وجود ازمیان رفتن بکلی محو نشده‌اند . بعضی از آنها به واسطهٔ گنجینه‌های هنروزیبایی که ازخود باقی گذارده‌اند

و زمانه آنهارا تا ابد محترم نخواهد داشت ، در خاطرهٔ ما باقی مانده‌اند ، ولی گرانبهاترین سرمایه‌ای که بهارث گذارده‌اند غیرمادی است و به‌این‌جهت امیدواریم فناپذیر نباشد . و آن افـکار زیباپسندی و افکار مجرد و افکار اخلاقی و روحانی ماست .

به این ترتیب ، در طی تمدنهای کم‌دوام ، با وجود مزاحمت آنها، **تمدن ابدی** سیر صعودی خود را ادامه داده به تدریج ثروتمند و پاکیزه گردیده است و ازاین‌هم خود را پاکیزه‌تر خواهدکرد اما نباید برصد بعضی‌شکل‌های‌مادی ترقی که ظاهراً آن را تهدید به زوال می‌کنند جدال نماید . این انحرافات طبیعی و عادی است و برای به وجود آوردن ایدآل‌های شریف و عالی وپاکیزه،که فقط با مجاهده می‌تواند صورت گیرد،ضرورت دارد بدون‌مجاهده ، تکامل‌ازکارمی‌ایستد وآن‌نشانهٔ این است‌که انسان به حال‌تعادل رسیده است و دیگر محملی برای‌کامل ساختن خویش ندارد در مرحلهٔ تکامل ما ، تنازع برای بسط سجایای اخلاقی و روحـانی ، جانشین تنازع برای بقا می‌شود . برای اینکه بتوانیم تکامل ساختمانی و فیزیولوژیك را نمایش دهیم باید از بالا به تاریخ انسان نظراندازیم ودوره‌های بسیار طولانی را مطالعه‌کنیم . متأسفانه ما زیرنفوذ وقایعی می‌باشیم‌که درآن‌سهیم هستیم . نزدیك بودن ما بدان ، واینکه بازیگران‌آن درام هستیم ، منظره‌را برای ما غلط می‌سازد و مانع می‌شود کـه بتوانیم پدیدارکلی را در نظر گرفته ، به هر واقعه‌ای ارزش نسبی آن را بدهیم مثل آن است که در بیابانی به پشت خوابیده باشیم و بخواهیم از پشت لانهٔ مورچه‌ای دورنمائی را تماشا وراجع به‌آن‌اظهارنظر نماییم

واضح است که‌کلمهٔ « تمدن» دومعنی دارد یکی معنای آن درحالت‌سکون و دیگری درحالت حرکت ، در حال سکون بیان حالتی است معین درموقعی‌معین مثل تمدن یونان در عصر پریکلس ۱ درحال حرکت یعنی توسعه وتاریخ‌عواملی که باعث ایجاد آن حالت شده وازآن‌هم‌گذشته تکامل‌خواهد یافت .

مفهوم تمدن در حال سکون ، به‌طور دلخواه است و مثل ورقه‌های بسیار نازك نسجهاست کـه زیست‌شناسان زیر میکروسکوپ امتحان می‌کنند سلولها در این ورقه‌ها مرده‌اند و برای اینکـه بتوان یك فکر تقریبی از جسم به دست آورد باید ده‌ها از این ورقه‌هارا امتحان‌کرد . مفهوم تمدن در حال حرکت ، به‌عکس،

1 _ Périclès

شبیه به تماشای سینماتوگرافی سلولهای زنده و نسجها و اعضا می‌باشد . بنابراین دو تعریف لازم است

اول تعریف درحـال سکون تمدن سیاههٔ توصیفی تعبیراتی است که تنها به وسیلهٔ معرددراوصاع احلاقی ، ریباپسندی و مادی زندگانی عادی‌اسان‌درجامعه وارد شده است .

دوم تعریف درحال‌حرکت : تمدن عبارت است ازنتیجهٔ جامع تنازع بین خاطرهٔ دورهٔ تکامل گذشته کـه در انسان باقی مانده و افکار احلاقی و روحانی، که کوشش می‌کنند انسان آن خاطره ها را فراموش نماید به عبارت دیگر نتیجهٔ ستیزه میان باقی‌ماندهٔ حیوانیت وآرزوهای تازه‌ای است که معرف شخصیت حقیقی انسان است.

خواننده ممکن‌است‌ایراد نماید که این‌تعریف ، ازترقیات مادی‌که تعریف تمدن به حال سکون به آن اشاره کرد اسمی نمی‌برد . فرق عظیمی میان این دو تعریف‌وجود دارد . تعریف‌تمدن به‌حال‌سکون باید حالت چیزهارا درموقع‌معینی توصیف کند و مثل عکسی است کـه باید حتی‌الامکان دقیق و شامل جزئیات باشد . در صورتی‌که تعریف تمدن در حال حرکت باید در صدد جستجوی منابع واقعی و محرکهای عمیقی برآید که انسانیت را به حال حاضر هدایت‌کرده و بعدهم او را بـه آیندهٔ دوری راهنمـایی می‌کند بنابراین ، تعریف دوم مثل اولی نمی‌تواند تکمیلات مکانیکی راکه مشخص‌دوره‌ای بوده و در دورهٔ بعدکهنه می‌شود، به‌حساب آورد . حمامهای امروزهٔ ما ، رادیو وهواپیما دراین تمدن جای خود را دارند ، ولی‌نمی‌توان گفت‌که همین‌ها درانبساط فرهنگ مصروحتی قرن نوزدهم نقشی‌بازی کرده باشند . این اشیا به هیچوجه‌کوشش انسان را الهـام یا هدایت نکرده‌اند . اینهـا نتیجه هستند نه نیروی محرك ، اینها معلولهـای فعالیت هوش می باشند نه علل ترقی .

ترقی حقیقی‌انسان ، که می‌توان‌آن را باتکامل متصل ساخت وادامه دهندهٔ آن‌است تنها عبارت ازتکمیل و بهترساختن‌خود انسان است نه چیزهایی‌که موجب تکمیل افزاری می‌شود که او به‌کارمی‌برد یاآسایش مادی اورا بیشتر می‌سازد این روش اخیر روش مادیون است و برای انسان اهانت‌آور می‌باشد ، زیرا شریف‌ترین صفات انسان را از نظر دور می‌دارد . تنها این صفات می‌توانند سعادتی‌که در خور اوست تأمین نمـایند ، یعنی از خوشی‌گاو نشخوار کننده بالاتر است .

اسان می‌تواند حوشیهایی آررو نماید کـه ار حوشیهای اسلاف حیوانی او بالاتر باشد ومردمی که برحلاف این‌اعتقاد دارند یا ادعای چنین اعتقادی می‌کنند، اگر اشحاص عادی هستند قابل ترحمند و اگر ار قائدین قوم می‌باشند ارآنها باید بیم داشت . آنان برضد ارادهٔ الهی‌کار می‌کنند و بد می‌کنند .

در طی دوره‌ای کـه پیش ار پیدایش وحدان بود ، حیوان‌که تنها حلقه‌ای درتکامل است و حتی حانداری‌که نمایندهٔ مرحلهٔ اول بشریت بود فقط طالب‌راضی ساحتن امیال فیریولوژیك حود بود «وطایف» اورا ترشحات داحلی بدن به او فرمان‌می‌داد و راه دیگری‌هم نبود حیوان نمی‌تواند بد بکند «مرتکب‌گناه‌شود» ریرا نمی‌دانند « برهنه بودند و حجلت نداشتند »، چون وحـدان ندارد و اسیر محدودیت‌های‌مادی و **اسلافی** است هیچوقت نباید انتحاب‌کند ارادهٔ اومشروط به اشتهای اوست . حر دربعضی موارد نادر ، مثل‌سگ‌که علاقهٔ او به صاحبش‌اورا ار بطر احساسات هم سطح صاحب ، یعنی حدای او قرار می‌دهد . پس ار پیدایش وحدان ، انسان در هرعملی‌که می‌کند در حود اصطراب عیر معتادی حس می‌کند که وی را محبور به سنحش اررش آن فعل می‌نمایـد . انسان باید انتحاب‌کند و می‌تواند انتحاب‌کند و فوراً عمل آنهایی راکـه چون او انتحاب بکرده‌اند مورد داوری قرار می دهد . فکراخلاقی‌که پیشقدم فکر روحانی است به وحود آمده . این فکر به‌طور بسیار موحر و رمراً در حملهٔ کوچك سفر پیدایش‌خلاصه‌شده است « ... و فهمیدند که عریانند »

ار مطالعهٔ عقلانی و انتقادی تکامل به آنحا رسیدیم که وحه تمیر آرادی را قبول نماییم . این‌هم مارا به فکرآرادی بالاتر، یعنی‌آرادی انتحاب ،که مستلرم وحدان وحس شرافت انسانی است ، هدایت‌کرد و تدریحاً ار راه استنتاج ارروی علت ۱ و مرتبط ساحتن قضایا و تسلسل منطقی آنها با یکدیگر اندیشهٔ وحود خدا به عنوان صرورت مطلق بیرون آمد . درصورتی‌کـه ، برعکس‌کتاب مقدس وحود خدای‌شحصی قادرمتعال‌را به صورت اصل موصوع ۲ قبول می‌کندکه قوانین‌احلاقی ار آن پروردگار ناشی می‌شود واین قوانین با قوانین ما یکسان است قابل‌توحه این است‌که این دو روش‌که در دو حهت محالف قراردارند در مرکر باهم تلاقی می‌کنند . نکتهٔ مهم ، داحل نمودن مفهوم تکامل است ، کـه در زمان نوشته شدن

1- ápostérıorı 2- Postulat

کتاب مقدس شناخته نشده بود . این حماسهٔ عظیم که انسان سرور آن است باید مبنای اعتقاد ما به خدا بشود و برای هر نوع تغییر قابل فهمی که در بارهٔ رفتار انسان به عمل آمده مناسب باشد

مسلماً امروز مردمانی هستند که اگر صفحات گذشته را بخوانند نخواهند فهمید اینها دراعماق خودهیچوقت صدای آهسته ولی‌مصری را که شماتت یا تشویق می‌کند نشنیده‌اند اینها هیچوقت غروری را که از حس عمیق شرافت انسان نتیجه می‌شود درك نکرده‌اند غرور گرانبهایی که در آن فداکاری بیش از لذات است این مردم مثل سایر شکلهای حیوانی ، که امروزهم زنده هستند ، به حال ثبات رسیده شاهد تکاملی‌هستند که‌بدون آنهاادامه دارد بعضی از آنها به‌حیوانیت‌یعنی به حسشهایی که تحت امر هورمونهاست بازگشته‌اند ، برخی دیگر که عدهٔ آنها بیشتر است از ترس مجازات مثل انسان رفتار می‌کنند اینها شکلهای راکد انحطاطی هستند که درطی‌تمام‌تاریخ تکامل به‌آن برمی‌خوریم اینهارا نمی‌شود ملامت‌کرد، زیرا تنها آنهایی که انتخاب‌می‌کنندمسئول‌هستند. آنهایی که انتخاب نمی‌کنندازعلایق‌ زیره‌های خویش اطاعت می‌کنند ، ولی‌ممکن‌است سرمشق خطرناکی باشند. دستهٔ دیگر ، بدون اینکه بدانند چرا ، طبعاً به‌طورشرافتمندانه زندگی می‌کنند ولی در پی‌علت‌آن نمی‌روند و رفتار خود را از روی تنبلی به محرکهای عملی نسبت می‌دهند این دستهٔ آخر حقیقتاً تکامل یافته‌اند ، ولی دیگر کمکی به پیشرفت آن نمی‌کنند . فاقد حس مسئولیت هستند ، ازمزایای‌نقش خودخود انسان‌استفاده می‌کنند ، ولی از انجام وظایف‌آن‌شانه خالی‌می‌نمایند

وظیفهٔ تمدن ، کم کردن عدهٔ این سه گروه است و باید تمام وسایلی را که دردست دارد چه‌احساساتی ، چه عقلانی وچه روحانی برای‌انجام‌آن به‌کاربرد وسایل عقلانی تنها در مقابل عدهٔ قلیلی که قانع ساختن آنها مشکل‌است مؤثر است زیرا می‌خواهند با استدلالات عقلانی ازحقایق‌عمیقی که ازمنطق انسان‌فرارمی‌کند و برای‌مقاصد دیگری برپا شده واقف شوند این دسته که مغرور قوای مغزی‌خود هستندفقط‌به‌آنچه می‌توانند بفهمند اعتقاد پیدا می‌کنند، یعنی هرچیزرا می‌خواهند به نمونه‌های مادی ، که‌از تجربیات محدود خود به دست‌آورده‌اند ، تشبیه نمایند استدلال آنهاکمی شباهت به استدلال تازی دارد که درمسابقه عادت به دویدن‌دنبال خرگوشهای مصنوعی کرده است ووقتی که درصحرا دنبال خرگوش زنده‌ای‌می‌دود یکمرتبه ایستاده به خود می‌گوید « عجب احمق هستم اینکه خرگوش‌واقعی‌نیست

ریرا چرح ندارد »

وسایل احساساتی در عدهٔ بیشتری نافد است ، ولی عیرمستقیم‌است.وسایل روحانی‌که تنها وسیلهٔ مستقیم است فقط برای برگریدگان نتیجه می‌دهد، یا برای کسانی‌که یك رشته مشقتهای طبیعی ، احلاقی و احساساتی رمینه را درآنها حاصر کرده باشد . گمان نمی‌رود که آسایش و راحتی و رندگی بی دردسر برای رشد روحانی مناسب باشد . متأسفانه ربح ریاده ارحدهم همین‌طوراست .

به هرصورت ، کاملاً واصح است که مقصد واقعی‌تمدن باید مددکار انسان باشدکه ار هر جهت خود را تکمیل‌کند ، به وسایلی که موجب کم‌کردن رحمات طبیعی او بشود فقط در چنین صورتی است که تمدن به صورت دستگاه تکامل درمی‌آید فقط درچنین‌صورتی‌است که پایدارمی‌ماند،ریرا استحکام‌آن‌بر نیروهای مشترك تمام افراد متکی‌حواهدبود تمدن باید در درون برپا شود نه دربیرون هر تمدنی که مبنی برتکمیلات مکانیکی و راه حلهای فنی است محکوم به روال است

...نه های خطی

نسخه‌ای کهن از دیوان حافظ

دربوروز امسال‌درمیان پاره‌ای ازکتب خطی که دراصفهان برای‌خریداری به بنده عرضه گردید، نسخه‌ای بود از دیوان حافظ که شیوهٔ خط و نوع کاغذ آن نشان می‌دهد که متعلق به اوایل قرن نهم هجری، یعنی در شمار قدیمی‌ترین نسخه های دیوان حافظ است، در همان اوقات در مجلهٔ راهنمای کتاب (۱۰/۶) گفتاری دیدم دربارهٔ یك نسخهٔ خطی‌ازدیوان‌حافظ همراه‌باعکسی‌ازآن که شباهتی فراوان میان طرز نگارش وسایرمشخصات دو نسخه به‌چشم‌می‌خورد. چندانکه کمتر گمان می‌رود که رونویسگر این دو نسخه یک نفر نباشد. البته آخرین برگه های نسخه‌ای که ازآن سخن می‌دارم‌افتاده است ونام‌کاتب رانمی‌توان‌یافت. ولی‌ازآنجا که درپارینه حرفهٔ‌کتابت ازجمله مشاغل رایج بوده است وکسان بسیاری را می‌شناسیم که باکتابت روزگارمی گذرانیده‌اند ونسخ متعدد ازیك‌کتاب رونویسگری کرده‌اند وباقرینه ها ووجوه مشترکی که ازلحاظ رسم‌الخط وقطع وجدول بندی و صفحه‌آرایی این‌دونسخه در دست هست می‌توان احتمال فراوان دادکه‌هردوآنها تحریر یك نفر باشد

باری، مشخصات نسخه‌ای که زیردست من‌است چنین‌است

تعداد برگه ها ۱۳۷ برگه (‎1a‏-‎128a‏ = غزلیات، ‎128a‏-‎135a‏ قطعات ومعنی‌نامه وساقی‌نامه، ‎135b‏-‎137b‏ رباعیات) و ازاول و آخر کتاب چندبرگه افتاده‌است هرصفحه درحدود۱۳سطردربردارد قطع $10\frac{1}{2} \times 17\frac{1}{2}$ سانتیمتر، خط نستعلیق، کاغذ نخودی باجدول بندی طلایی ولاجوردی که هر غزل یاقطعه شعر باعبارت «وایضاً له» به خط نسخ‌دیوانی به رنگ لاجوردی بایك‌بنداسلیمی گوش‌فیلی طلایی باقلم‌گیری سیاه که درآن می گردد و درکتیبه‌واری در نشان درون جدول گنجانده شده ازدیگراشعار جدامی گردد

بااینهمه تااین دونسخه ازنزدیك بایکدیگرمقابله نشود نمی‌توان‌یقین کرد که رونویسگرهردویکی‌است اماکاتب هرکه باشد مشخصات نسخه قدمت‌آن‌را به اوایل قرن نهم هجری، یعنی چند سالی‌پس‌ازمرگ حافظ، می‌رساند وبهرتقدیر آن را در زمرهٔ کهن‌ترین نسخ خطی‌دیوان قرارمی‌دهد. بدین‌ترتیب باعث‌کمال خشنودی ماست‌که بریکی از قدیمی‌ترین و نفیس‌ترین دستنویس‌های دیوان حافظ دست یافته‌ایم وبایافتن هرنسخه‌ای از این قبیل راه برای تصحیح انتقادی دیوان وکاستن اختلافات وگفتگوها هموارترمی گردد، زیراتنها به‌یاری و برمبنای نسخ اصیل وقدیمی است‌که می‌توان بسیاری از مسائل و مشکلات شعرحافظ راگشود و متنی نزدیك بدانچه ازطبع‌شاعر تراویده است فراهم‌کرد



عکس دو صفحه از نسخهٔ خطی دیوان حافظ

نامهٔ یار افغانی [1]

عزیزمن ، مدتی است که نامهٔ محبت توأم آن یار گرامی را زیارت کردم و از لطف آن بزرگوار که کتب بسیاری به من نوید انعام فرموده بودند زبان سپاسگزاری ندارم، یعنی قدرت سپاسگزاری آن همه لطف و نوازش را در خود سراغ ندارم ، و از اینکه دیر و بسیار دیر به آن محبت نامه پاسخ می‌دهم به کمال شرمندگی معذرت می‌خواهم نامهٔ آن حضرت به هرات رسید در حالی که من به کابل بودم و اندکی فرزندی بهزاد در رود فرستادن آن به من از هرات غفلت ورزیده بود و از طرفی من سخت مشغول تصحیح و مقابله و حواشی بندی کتاب مقصدالاقبال رسالهٔ مزارات هرات (همان کتابی که از روی نسخهٔ طبع هرات و نسخه‌ای که آن عزیز در تهران به دسترس داشتند وفهرستی مرتب فرموده و آن کتاب رامعرفی فرموده‌اند) مشغول بودم و اینك به یاری یزدان پاك کار آن را به اتمام رسانیدم که همکن درهمین روزی کار طبع آن پیش افتد و بزودی به چاپ رسد . نسخهٔ طبع هرات و نسخهٔ چاپ لاهور دارای اغلاط فراوان وتصحیف و تحریف بسیار دارد و علاوه بر آن ازطرف ناشرین به آن تصرفاتی بی‌رحمانه به عمل آمده (البته در نسخهٔ طبع لاهور بیشتر) به هرحال من این کتاب را از روی دو نسخهٔ خطی و دو نسخهٔ طبع هرات و لاهور فراهم نموده باحواشی وتعلیقات کامل با نقل تمام الواح موجودهٔ مزارات هرات و عکسهایی از آنها ومعرفی محل مزارات (یعنی نام حالیهٔ آن محلات واماکن که به مرور زمان تغییر یافته و از نامی به نامی تبدیل ومعروف شده) کوشش فراوان نموده‌ام وعلاوه بر نسخ چهارگانه به کتب دیگری نیز مراجعه شده . به هرحال غرض از عرض این مطلب عذرخواهی من بود که در پاسخ نامهٔ آن بزرگوار دیرتر عریضه ـ نگارشدم . عذرم را پذیرفته و برمن بخشیده ومنت نهند .

فدایت شوم، راستی در این روزها نسخه‌ای از قصص الانبیاء که ظاهراً همان قصص نابی هروی باشد به دست آمده و اینك چند سطری از آن پیشکش حضور می ـ شود تا به سبك انشای آن غور فرمایند ، وهمچنین چند سال قبل ورقی چند از یك قصص الانبیاء که ظاهراً بسیار قدیم و انشای بهصد وچند سال قبل بود به دوست ارجمند دانشمندم آقای بیانی هدیه نموده بودم این چند سطر اگر به نسخهٔ اوشان نیز مقابله شود بهتر خواهد بود (راستی به خداکه من نزد حضرت بیانی سخت

1 ـ نامه‌ای است که فکری سلجوقی به مدیر مجله نوشته است

شرمنده‌ام که ازآن خجلت مدتهاست که جرأت خط نوشتن به‌آن عزیز ندارم، عرض سلام و اظهارارادت دیرین مرا از زبان مبارك شما خواهند پذیرفت و مرا عفو خواهند فرمود) اینك نقل سطری چند از قصص‌انبیا . ازقصهٔ یوسف علیه‌السلام :

«چنین آمده است که چون یعقوب علیه‌السلام در رسید هرچه علما بود و مانند اینها همه بست شدند ، یعقوب علیه‌السلام بخندید ویوسف علیه‌السلام بگریست ازاینجا گفته‌اند اهل اشارت که در محبت هروقت که عاشق بخندد معشوق بگرید و گاهی که معشوق بخندد عاشق بگرید پس یعقوب علیه‌السلام ازآن خندید که یوسف علیه‌السلام بگریست و یعقوب علیه‌السلام گفت من بسیار گریستم که یوسف خندد . امروز او می گرید تامن میخندم · پس یعقوب علیه‌السلام بدان کوشك که یوسف علیه‌السلام ساخته بود فرود آمد وهمه کارها راست شد آنگاه یوسف علیه‌السلام برتخت نشست وپدررا وخاله رابخواند . بیامدند و برتخت بنشستند و همه مرخدای راشکر کردند وسجده کردند . شکر آن را که همه راخدایتعالی بنیك جای رسانید بجهت یوسف علیه‌السلام .»

گمان می کنم که این جزازنسخهٔ دانشمند بیانی باشد واین همان قصص نا بی خواهد بود که منهاج سراج ازآن استفاده نموده . واین کتاب بعد ازوفات پیغمبر به ذکر خلفا وذکرمعاویهٔ ابی‌سفیان و جنگ صفین و خلافت یزید پلید و شهادت حضرت سیدالشهدا و بعد قصهٔ حجاج بن یوسف رامختصراً تا وفات او نوشته وبه‌این چندکلمه واین سه‌بیت کتاب راخاتمه داده

«گویند چون بمرد هیچ کس نیامد که اورا دفن کند کنیزکی داشت ، چون‌آن حال بدید بربام برآمد واین چندبیت بگفت

الیوم یرحمنا من کان یؤمننا	الیوم ییبع من کانوا انا تمناً
الیوم نحضع الاقوام کلهم	الیوم یرفعمنا الحزن والحجر ..
الله بر کریم ماجد صمدا	لوشاء یغفر الحجاج ماه ..

تم الکتاب قصص الانبیاء علیهم‌السلام علی‌یدالعبد الضعیف (النحیف) الراجی الی‌رحمة‌الله‌الغنی محمودبن‌اسمعیل منیراً فی‌اواسط ربیع‌الاول سنة اثنا اربعین‌وثمانمائه ، اللهم‌اغفر لصاحبه ولکاتبه ولقاریه و لمن نظر فیه ولجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات برحمتك یاارحم‌الراحمین ، آمین رب‌العالمین.

عزیق رحمت یزدان کسی باد که کاتب را بالحمدی کند یاد

(به خطی دیگر ازخط متن کتاب جلی‌تر ولی‌به همان‌شیوهٔ خط نسخ قدیم)

صاحبه ومالکه شاهین‌بن حسن رومی

درآخر کتاب رسالهٔ دیگری است و چند ورق بیش‌بیست و اوراق آن نیز جابجا شده ، وظاهراً نام این رساله قصص قرآن‌است و از اینجا آغاز می‌شود که اول کتاب افتاده

. «وواصل مذکری وپند دادن اینست وخلق رابخداء تعالی خواندن اولی‌تر، وماجمع کردیم قصهاءکه درقرآن است صد وشانزده قصه است و از باریتعالی توفیق خواهیم تمامی‌این .»

وبعد چگونگی جمع قرآن به وسیلهٔ حضرت عثمان خلیفه وآوردن قرآن ابی‌بن‌کعب و نسخه گرفتن وندادردادن که هرکه از قرآن چیزی دارد نوشته یا حفظ بیاورد، وبعدنام سوره‌هایی که آوردند ، و بعد عدد سورتهای و عدد آینها و کلمه های قرآن وعدد حروف

«واما عدد حرفهاء قرآن سیصد هزاروبیست هزار وسه هزاروسیصدو نود حرف است . اکنون‌آغارکنیم تفسیرالحمدلله الی‌آخره . امابدانکه این سوره را فاتحةالکتاب گویند وسبع‌المثانی گویند »

پس بیست وهشت مسئله‌که جهودان ازپیغمبرصلی‌الله علیه وآله پرسیدند و جواب‌آنها ، که ازآن‌جمله سؤالهای داود از فرزندان و جواب گفتن یك یك را سلیمان نبی . وبعد دوسه ورق درمذمت خمروخمار واحادیث وارده در آن باره . اما همه بهفارسی، ودرآخرعین حدیث درمنع‌ومذمت خمر(یك حدیث) ، ودرآخر «صدق رسول‌الله . للشیخ‌المحقق رکنالدین علاءالدوله سمنانی نورقبره .

اشکال طریقت نشود حل بسؤال ‏ ‏ ‏ ‏ نه نیز بدریافتن نعمت و مال
تا جان نکنی ره بروی پنجهسال ‏ ‏ ‏ ‏ از قال ترا ره ننمایند بحال

العقیروالحقیر . . (وظاهراً همان محمودبن اسمعیل‌کاتب قصص) .

اوراق این رساله پریشان وموریانه خورده ووصالی شده وظاهراً افتادگی بسیار دارد ، زیراکه بسیاروعده می‌دهدکه شرح‌آن بیاید ، اما در اوراق به نظر نمی‌رسد مانند این «پرسیدندکه اول که بودکه موی روی او سفیدگشت ؟ مهتر علیه‌السلام (مراد سلیمان‌است) فرمودکه ابراهیم‌بود ، واین قصه‌نیز گفته‌آید .»

راستی ازاول قصص‌الانبیا افتادگی دارد و ازقصهٔ هود پیغمبر شروع متن هداست وامیدکه دراین نسخه اگرآشنایی داشته‌باشند ویا سراغی از آن دارند به من اطلاع‌فرمایند وبرمن منت‌نهند. ازخدا به‌آن عزیز یگانه ودانشمند بزرگوار توفیق می‌خواهیم، ارادتمند وبه‌امید دیدار

اینك‌برای‌آنکه‌این صفحه‌هم سفیدنماند، غزلی‌راکه دریك شب مهتابی‌سال گذشته درپیمان‌زیردرخت نارونی‌سروده‌بودم،هرچندارزشی ندارد پیشکش‌می‌شود:

دل من ربوده از بر ، صنمی بنفشه مویی — به تبسم ملیحی ، به وقار گفتگویی
به کمال تلخکامی ، هوس شکر ندارم — که ز لعل نوشخندی ، برسم به آرزویی
به امید بوی زلفی ، شب و روز در تلاشم — همه روز در محلی ، همه شب به خاک کویی
چه کنم چه چاره سازم ، که به راه عشق وردی — همه تن فسرد و شد خاک رهی به جستجویی
به قلندری برآیم ، که همه جهان بگردم — اگر از تو نامم ای گل ، به جهان سراغ بویی
به امید آنکه آیی ، لب جوی چون صنوبر — به ره تو زانکه اکنون زدو چشم خویش جویی
تو بیا و نارون را ، ز خرام خود خجل کن — که در این چمن ندیده ، چو تو سرو ماهرویی
شب ماهتاب و اینک ، می همچو رنگ باید — تو بیا که دارم ای مه ، ز می کهن سبویی
تو بنوش تا ببوسم ، لب نوش و چشم مستت — که میم حلال باشد ، چو خورم به ماهرویی
تو ز چشم در دل من ، بنشین و مستیی کن — که از این خزانه خیزد ، به زمانه های وهویی
بنوای تار فکری ، به درآمد همایون — بنواز جان ما را به ترانهٔ نکویی

(در جوابی چند مصراعی بلد بودم که به رشتهٔ تار زنم و ناله‌ای بیرون آرم)

هنوز صفحه خالی ماند . این غزل را در استودیوی مطبوعات پس از استماع نوای فرح بخش پوران والهه و هنرنمایی هنرمندان عزیز به تار و سنتور ، آغاز و به اندك فرصتی تمام شد :

گذشت آن شب زوین که با قمر بودم — ز باده سرخوش و مستانه تا سحر بودم
نوا و شور قمر بود و تار فارابی — نشسته بودم و چون شمع شعله ور بودم
همه به خنده و من در وفات پروانه (۱) — به خون دیده و دل غرق تا کمر بودم
نماند نالهٔ پروانه و نوای قمر — به ماتم گل و پروانه دربدر بودم
دریغ و درد که عمر گذشته خوابی بود — به خواب رفته و از خویش بیخبر بودم
کنون ز دیدن پوران به شهر خویش خوشم — که رنجدیده و پژمرده در سفر بودم
تو در بهار هنر قمری خوش الحانی — تو سرو جویی و من بید بی ثمر بودم
بخوان محالف وماهور در درآمد و سور — که من به قول تو از هر که تشنه‌تر بودم
بسوخت از شرر نالهٔ تو پیکر من — که بت بودم و محتاج یك شرر بودم
خوش است نالش سنتور و نالهٔ شش تار — بیا ببین که من از تار بهره ور بودم
بتار یحیی ناخن زن ای هنر پرورا — که من به عمر همه طالب هنر بودم
به یاد فکری آمد کمان محجوبی (۲) — در آن دقیقه که از آب دیده تر بودم
کنون خوشم ز جمال الهه و پوران — که من به عشق بتان در جهان سمر بودم

هنوز صفحه خالی است و میان دل بسیار ، اما فرصت کم . به امید دیدارت .

فکری سلجوقی

---

۱ ـ مرحومه پروانه دختری پاکدامن و هنرمند که به مراد دل نرسید ، او را به شوهر دادند ناراضی بود ، سل گرفت و در ۱۳۱۰ شمسی کالبد تهی کرد و دوستداران هنر و موسیقی را داغدار و سوگوار نمود . آخرین صفحه‌ای که از آوازش ضبط نموده بودند در دستگاه ماهور بود . «شبی در آن به امید صبح بیدارم» و من آن صفحه را تا سال ۱۳۳۰ به یادگار نگاه می‌داشتم و گاهی از گرامافون می‌شنیدم تا آن صفحه ضایع شد . و گمان می‌کنم با نو خاطرهٔ پروانه دخت او باشد .

۲ ـ مقصود مرحوم رضا محجوبی است .

انتقاد کتاب

سفرنامهٔ سانسون

ترجمهٔ دکتر تقی تفضلی ـ تهران ۱۳۴۶ ، ۲۳۸ ص ، مصور

ایرج وامقی

سفرنامه‌های سیاحان فرنگی ازجمله یادگارهای مردم‌دیار فرنگ است و بیشتر رهآورد سفرهای سیاسی و یا مذهبی آنها وکمتر سوقاتی از مقولهٔ سیاحت و جهانگردی و شناختن آداب و رسوم دیگران - آن یا با مأمور سیاسی بوده‌است و انگلیسی ، صدراعظم وقت هم طرفدار روس ، بیا و ببین چه لحنی به سراپای صدراعظم پاشیده ، و بالعکس این یکی روسی است و مخالف انگلیس ، همان صدراعظم اولی را وطن‌پرست‌ترین افراد ایرانی به جا آورده. یا سانسون‌مانندی مبلغ مذهب مسیح است ، اواصلاً با این فکر به‌ایران آمده‌که درخت مسیحیت را در این سرزمین کفر بنشاند و به قول خودش « غیرت مذهب حقیقی را در دل ملت مسلمان ایران بیدار کند » (ص ۳۲) و هرچه از دین مردم این سرزمین و اسلام می‌داند از مقولهٔ « قلم درکف دشمن» .. و با این همه بهترین یادگاری که ما از مردم دیار فرنگ داریم همین سفرنامه‌هاست به شرط آنکه قضاوتهـای نویسندگان آنها ما را نگیرد و در واقع به نظر انتقاد در آنها بنگریم و همهٔ حرفهای‌یك سیاح خارجی را وحی‌بپنداریم ....علی‌الخصوص که ما مردمی هستیم به سهولت و سادگی به خودمان فحش می‌دهیم . اعمال خودمان در نظرمان قبیح می‌نماید ، اما همان اعمال را اگر خارجی مرتکب شود نشانهٔ ادب و انسانیت او به حساب می‌آوریم « آقا ایرانی ذاتاً متملق است دارد با یـارو دست می‌دهد ، ببین چطور گردنش را به حالت تعظیم خم می‌کند»یا « راستی راستی ، مردم ژاپن نمونهٔ اخلاق‌و ادب و انسانیت‌هستند ، اگر سلامشان کنی چهاردفعه تمام‌قدتعظیم می‌کنند ، کم مانده برای یك سلام دستت را ببوسند » این عقاید متضاد را می‌شود به فاصلهٔ یکی دو دقیقه ازدهانمان شنید. باری ، عرض می‌کردم به شرطی که‌عقاید این طایفه را وحی منزل بپنداریم حقاً بهترین یادبود را اینها به‌جاگذاشته‌اند.

بیشتر این سیاحان متعلق به دورهٔ صفویه هستند و ما بعد و قبل از آن از سیاحتنامه‌های فرنگی نمونه‌های زیادی در دست نداریم معروفترین آنها یکی شاردن است و دیگری تاورنیه و یکی دیگر پیتردولاواله ، و در این میان‌سانسون از همه برای ما تاکنون ناشناس‌تر بوده است[۱] .

---

۱ ـ راجع به‌سیاحان فرنگی دوران‌صفویه نگاه کنید به « سازمان اداری و حکومت صفوی » از دانشمند فقید مینورسکی به ترجمهٔ آقای رجب‌نیا ، ص۸

سانسون در سال ۱۶۸۳ به عنوان مبلغ مذهبی و برای ترویج دین مسیح به ایران آمده، نخست هشت ماه در قزوین مانده ، وپس از آن به آشور رفته۱ و شش ماه در آنجا به سر برده و بعد سفری به خورستان کرده و هشت ماه نیز نزد اسقف بابل و ظاهراً در همدان مانده ، و پس از مرگ آن اسقف به اصفهان رفته و بعد تقریباً سمتی نیمه‌سیاسی یافته وسه سال دراین شهرماندگار شده است « بعدها شاه ایران مرا به فرانسه فرستادو مرا مأمورساخت تا نامه‌ای را که به‌شاه‌فرانسه نوشته به او تقدیم کنم . اعلیحضرت پادشاه فرانسه این افتخار را به من دادند که مرا مأمور فرمایند خاطراتی را که از ایران دارم جمع آوری کنم . » (ص ۱۱ کتاب حاضر) سانسون خاطرات خودرا نوشته و به تشویق دیگران که می گفتند: «اگر این خاطرات‌را انتشار دهم **مردم خوشوقت خواهند شد و از من سپاسگزار خواهند گردید**» (ص ۸) دست به انتشار آن زده است .

سفرنامهٔ سانسون با همه حجم کمی که دارد یکی از منابع معتبر تاریخ دورهٔ صفوی به شمار می‌آید و علی‌الخصوص در مورد سازمان اداری این دوره از تاریخ ایران دارای اطلاعات بسیار گرانبهایی است که در حواشی تذکرةالملوك چاپ شادروان مینورسکی نکرات مورداستفاده واقع شده است۲ تا آنجایی که‌استاد فقیداثرسانسون را دراین مورد خاص از اثرجحیم تاورنیه «بسیار بهتر»دانسته‌اند.

البته همان طوری که در مقدمه عرض شد نباید تمام گفته‌های سانسون را نیز صواب محض و محض صواب پنداشت . غث و سمین هم در آن یافت می‌شود و برخورد عقاید و آراء و آداب و رسوم غربی و شرقی آن زمان نیز (که قطعاً اختلافشان بیشتر از حالا بوده است) گاه گاه مباحثات خالی پیش می‌آورد . نویسنده تعصب‌مذهبی داشته‌وبه این جهت ازهموطنان عیسوی ما گاه گاه دفاعهای جانانه‌ای دارد ، در نشان‌دادن زرق و برق دربار صفوی غلوکرده ومطالب دیگر که به جای خود خواهد آمد و بعضاً با بی‌اطلاعی قضاوتها کرده و نظرها داده . مثلاً جایی که در بارهٔ « خان‌ها یا حاکمهای ایران » صحبت می کند می گوید «(اینها) اغلب از اولاد و بازماندگان سلاطینی هستند که‌پادشاه ایران کشور آنها را گرفته و آنها را به زور مطیع و فرمانبردار خود ساخته ... » و بعد « این کشورها که ده ناحیه می‌باشند عبارتند ازگرجستان ، لرستان ، حویزه، بختیاری، زیتون‌اردلان ، مازندران ، چرکس ، هرات ، قندهار ، کرمان » (ص۵۸) که

۱ ــ مترجم سفرنامه این نام را «آسیری» آورده است .

۲ ــ در همان کتاب سازمان اداری حکومت صفوی .

به این حساب معلوم نیست مقصود از ایران در نزد مؤلف سیاح چه بوده و کدام ناحیه را « ایران» می‌دانسته ؟ شاید تنها اصفهان و حومه‌اش . و جای تعجب است مطالب به این بارزی اصلاً و ابداً مورد توجه مترجم قرار نگرفته که به جای حاشیه‌های اغلب بیموردی که در صفحات دیگر کتاب دارند در زیر این مطالب توضیح کوتاهی به خوانندگان خود بدهند و آنها را روشن کنند که ما مازندران را از کسی به زور نگرفته‌ایم وغصبی نیست . لرستان و بختیاری و حویزه و کرمان از اول تاریخ ایران جزو خاك ایران بوده و . . . و این تصور پیش می‌آید که شاید مترجم اصلاً حرفی نداشته بار در صفحهٔ ۵۵ می‌خوانیم « قزلباشها از سلسلهٔ غلامان می‌باشند، یعنی در اصل غلام بوده‌اند». «مدرك مؤلف در این مورد چیست؟ خدا می‌داند و مترجم نیز که در این بین عهده‌دار اصلی توضیح این نوع مطالب است سکوت کرده گی‌لسترنج در چند کلمه می‌گوید « برای تمیز دادن مؤمنین از کفار ، شاه‌اسماعیل دستور داد پیروان او کلاه سرخی با دوازده ترك یا برآمدگی که علامت دوازده امام بود برسر بگذارند . از این تاریخ اصطلاح قزلباش (سرخ‌سر) [به طلا سر- در کتاب حاضر-] برسر زبانها افتاد و نام ترکی شیعیان ایرانی شد»[۱]

لورنس لاکهارت که مطالعاتش در بارهٔ صفویان مستغنی از وصف است در بارهٔ قزلباش می‌گوید « شیخ حیدر که به جای پدرش شیخ جنید نشست ، پیروان صوفی خود را که همه از ترکمانهای سنی بودند تشویق کرد که تاج سرخی برسر بگذارند به همین مناسبت آنان را قزلباش (سرسرخ) نامیدند »[۲] ،مینورسکی نیز ایجاد کلاه سرخ را به شیخ حیدر نسبت می‌دهد و خود کلاه را چنین وصف می‌کند: «این تاج (کلاه) از مخمل سرخ و به شکل قهوه جوش که دهانهٔ آن به طرف پایین باشد ساخته شده بود ، آن را دوازده کنگره یادآور بود به یاد دوازده امام ، و بالای آن برآمدگی شبیه به پیادهٔ شطرنج داشت»[۳] در کتاب عالم آرای عباسی از اسکندر بیک منشی ترکمان ، قزلباشها به نام ایل و ایلات خوانده شده‌اند و شعب مختلف داشته‌اند که به تفصیل در کتاب مینورسکی آمده است[۳] .

در هیچ جای دیگر جز کتاب مورد بحث قزلباشها را از نژاد غلامان

---

۱ ـ دون‌ژوان ایرانی، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا ، دیباچه به‌قلم لسترنج ،ص ۳٤ .

۲ ـ انقراض سلسلهٔ صفویه ، ص ۲۲ .

۳ ـ سازمان اداری حکومت صفویه ، ص ۵۳ و نیز صفحات ۲۴ تا ۲۶

ندانسته‌اند و این زیاد تعجب ندارد که یك خارجی چنین چیزی گفته ، شگفتی اینجاست که مترجم چرا سکوت کرده و برادعای او صحه گذاشته است !

در بارهٔ طرز نشستن امرا و بزرگان در حضور شاه در کتاب سانسون می‌خوانیم « در ایران سمت چپ [شاه نشستن] علامت افتخار و احترام‌است» و درمی‌یابیم که « اعتمادالدوله صدراعظم سمت چپ و فرمانده کل قشون سمت راست می‌نشیند »

شاردن در جلد نهم سیاحتنامه‌اش مطالب دیگری دارد. درمراسم انتخاب شاه عباس دوم به سلطنت می‌گوید. « در طرف راست وزیراعظم جلوس کرد ... و درطرف چپ تفنگچی‌باشی »۱ و بنده هیچ جا سابقه‌ای ندیدم که حرف سانسون را که سمت چپ علامت افتخار و احترام است تأیید کند و بالعکس در افسانه های ما هم وزیردست راست از وزیر دست چپ مهمتر وحتی پاکدل‌تر است، و بجا بود که مترجم در اینجا توضیحی دراین مطالب بی‌مأخذمؤلف می‌افزودند و بسکوت برگزار نمی‌کردند

سانسون‌جای‌دیگر که ازنمایش‌حیوانات باغ‌وحش‌صحبت می کند می گوید: « جالب توجه این است که زنجیرها ومیخهایی که این حیوانات را به‌آن بسته‌اند همه از طلاست و در مقابل هریك از این‌حیوانات دوطشت طلا نیز قراردارد که‌در یکی از آنها غذای آنها را می‌گذارند و درطشت طلای دیگر آب برای آنها می‌ریزند » (ص ۸۲)

نویسندهٔ این سطور به خود حق می‌دهد که این مطالب را باورنکند.شاید این زنجیرها وطشت‌هامطلا بوده و مؤلف که قطعاً از فاصلهٔ دوری آنها را می‌دیده به نظرش طلا آمده ، شاید هم از یکی دونفرپرسیده و آنها هم برای جلوه‌دادن هرچه بیشتر دربار گفته‌اند طلاست مثلا دربارهٔ ظروف غذاخوری مطالب بدین شگفتی را جای دیگر نمی‌شود خواند :

« ظروف طلایی را۲ که به حضور شاه می آورند همه از طلای خالص

۱ ــ همان کتاب ، ص ۸۰

۲ ــ تردیدی نیست که «را» در اینجا زیادی است و این نه تصادف‌است و نه غلط چاپی ، در صفحات آینده شدت علاقهٔ مترجم را به این علامت ملاحظه خواهید فرمود

است و بیش از سه پا ضخامت دارند » (ص ۷۸) و در حاشیه این توضیح برای «پا» آمده است « واحد طول قدیم در فرانسه که در حدود ۳۲۴ سانتیمتر بوده است . ملاحظه می‌فرمایید سه پا یعنی ۹۷۲ میلیمتر یعنی ۹۷٫۲ سانتیمتر یعنی سه سانتی‌متر مانده به یك متر ضخامت ظرف غذاست . آیا ظرفی که ضخامتش نزدیك یك متر باشد عجیب نیست؟ درحالی که ضخامت آبخوری سنگی مسجد شاه اصفهان از ده سانتیمتر هم کمتر است . جای دیگر (ص ۷۹) می‌بینیم بشقابها هم یك پا و نیم ضخامت دارند یعنی نزدیك به نیم متر ، گواینکه این بشقاب و آن ظرف تناسب دارند ولی به هرصورت خوانندهٔ این کتاب حق دارد آنها را با شك و تردید تلقی کند ، اگرچه نداند که این شیرینکاری مال مؤلف است یا مترجم !

حتی آنجایی که (۷-۱۷۶) از خواجگان حرمسرا و نفوذ آنها دردستگاه اداری گفتگو درمیان است وحتی لاکهارت هم آن را نقل کرده و قبول کرده جای شك و تردید باقی است . این درست است که خواجه‌سراها حتی از دوران هخامنشی هم درکار دولت و دستگاههای حکومتی مداخله و اعمال نفوذ می‌کردند و ... هزارکار ناشایست می‌کردند. اما تا آنجا که به یاد داریم این نفوذ همیشه به صورت آب زیرکاه بوده و جنبهٔ علنی نداشته ، یعنی اصلاً باورکردنی نیست که اجرای همهٔ تصمیمات مهم مملکتی رسماً به شورایی که از خواجگان مهم و سرشناس حرمسرا تشکیل می‌گردد محول شود، آن هم خواجه‌هایی که « آنها را از وقتی که کودکی خردسال می‌باشند از هندخریداری می‌کنند و (نفهمیدم چرا هند!) .. نه پدران و نه مادران خودرا می‌شناسند و نمی‌دانند کشورشان کجاست(ص ۱۶۷) آیامعقول است قبول کنیم که کشور بزرگ صفویه را این خواجه‌ها اداره می‌کرده‌اند ؟ پس چرا مترجم چیزی نگفته است ؟

البته نباید تصور کرد که این مطالب ارزش و اهمیت کتاب را از بین می‌برد، چه همانطور که گفته شد باید آن‌را یکی از منابع خوب تاریخ دوران صفویه‌دانست و علی‌الخصوص اینکه شخص مؤلف مدت سه سال در دربار می‌زیسته و ظاهراً کاری هم نداشته جز دیدن و شاید یادداشت کردن .

اما راجع به ترجمهٔ کتاب .

مطالعهٔ کتاب را با این عبارت ازمترجم که در پشت جلد کتاب چاپ شده است شروع می‌کنیم : «مؤلف کتاب سانسون چون خارجی و مسیحی است طبعاً متملق وخوش آمدگو نیست با وجود این ... » یعنی که تو ای خوانندهٔ ایرانی! بدان و آگاه باش که

هرکس‌هم خارجی باشد و هم مسیحی طبعاً اهل تملق و خوش‌آمدگویی نیست ، و بعکس هرکه داخلی باشد وغیرمسیحی (یا مخصوصاً مسلمان) حتماًهم متملق‌است و هم خوش‌آمدگو و هرازصفت دیگر .

مترجم (به‌طوری‌که در صفحهٔ ۱۰ مقدمه‌آمده) سعی کرده است کتاب را « درکمال صحت و امانت ترجمه‌کند و یك‌کلمه زیاد وکم درترجمهٔ آنچه درمتن کتاب است ، نیاورد ، اما این صحت و امانت را به نحو اتم و اکمل در ترجمهٔ اصطلاحات رایج زمان به‌کاربرده، گذشته ازآنکه اعتمادالدوله را (که به تصریح خودمؤلف عنوان‌صدراعظم‌داشته‌ودیگرمورخین‌هم همین‌را نوشته‌اند) رئیس‌الوزراء کرده است و در برخی جاها نخست‌وزیر ، وصاحبمنصبان سپاه را به صورت افسر درآورده و غلام بچه‌هارا پسرهای دربارترجمه‌کرده ، به این مطلب ساده‌هم‌توجه نکرده که شاه سلیمان البته زنهای صیغه‌ای فراوان داشته ولی‌هرگززن‌غیرقانونی نداشته و آن زن‌های صیغه‌ای‌هم از نظر قوانین و رسوم وآداب دین ومذهب رایج زمان زن‌قانونی به حساب می‌آمده‌اند ، نوشته است . «شاه سلیمان بیش ازیك زن قانونی ندارد وآن خانم را زن خاصه می‌نامند » (ص ۱۱۹) من نمی‌دانم که آن فرنگی مسیحی «زن قانونی » را چگونه تعبیرکرده ؟ چون زبان فرانسه نمی‌دانم ولی اطمینان دارم‌که اگر مترجمی چنین مطلبی را در بارهٔ یکی از قبایل کنگو ترجمه می‌کرد وجود درآن باره اطلاعی می‌داشت حتماً در پاورقی توضیحی‌اضافه می‌کرد کـه این مطالب‌چنین بوده و چنان بوده ، ولی مترجم ما انکار بینکار. قصد بنده این نیست که مترجم می‌باید مطلب را عوض کند ، امانت در ترجمه لازم است، ولی‌حواشی کتاب راکه‌ازدست‌آدم‌نگرفته‌اند، اصلاً آنجا جای‌این‌توضیحات است

درصفحهٔ ۴۳ می‌نویسد

« در ایران شش‌وزیر وجودداردکه آنهارا رکن‌الدوله می‌نامند»(ص۴۳) قطعاً باید به این‌شش وزیر ارکان‌الدوله بگویند نه رکن‌الدوله . ما ازمنابع‌دیگر می‌دانیم‌که هریك ازاین‌وزرا رکن‌الدوله لقب داشتند وتوضیح مترجم که‌ترجمه‌اش مطلب را پیچیده‌تر از اصل کرده است کاملاً ضروری بود . در همان صفحه

« رئیس‌الوزرا که وزیر بزرگ‌هم‌به‌او می‌گویند اعتمادالدوله نام دارد »

که اعتمادالدوله نام نبوده وحتی لقبءم نبوده ، بلکه عنوان بوده ۱ .

دربارهٔ آن شش وزیر۲ می‌خوانیم ·

« وزیر اول که مستوفی‌الممالك نامیده می‌شود . .. درحضورشاه بلافاصله بعد از شش وزیر اصلی قراردارد » ص۴۵ اینجامعلوم‌می‌شودکه دوازده‌وزیروجود دارند : شش‌تا اصلی و شش‌تا ناچارفرعی ، به هرحال‌اسامی این وزرا طبق‌ترجمه به شرحی است که می‌آید :

وزیر دوم « مستوفی خاصه » ، وزیرسوم .« داروغهٔ دفتر» (مینورسکی‌از چند نوع داروغه صحبت می‌کند و این یکی را داروغهٔ دفترخانه می‌نامدکه‌زیردست مستوفی‌الممالك قرارداشت) وزیرچهارم وزیرالملوکی (جز دراینجا درهیچ‌جای دیگر پیدا نشد) وزیر پنجم وزیر خاصه (مینورسکی از یك وزیر خاصه صحبت می‌کندکه امور خالصهٔ اصفهان را کــه بیشتر متعلق بــه شاه بود اداره می‌کرد و وزیر اصفهان هم‌گفته شده است و شاردن آن را مباشر Intendent نامیده است، مینورسکی ۱۴۹).

وزیر ششم‌کلانترکــه امور تجارت و تجــار اصفهان را رسیدگی می‌کند (مینورسکی دربارهٔ وظایف شخصی‌اخیر نوشته « کلانترکدخدایان‌را تعیین‌می‌کند ودرتوزیع مبلغ مالیات وسرشکن‌کردن عوارض بین اصناف نظارت داردو برآورد مالیات اصناف را زیرنظرمی‌گیرد ورعیت را حمایت می‌کند، مینورسکی‌ص۱۵۱)

بعد ازاین مطلب ارمنشیان رئیس‌الوزرا درسه سطرسخن‌رفته‌است، بلافاصله بدون هیچ توضیحی می‌خوانیم

« دومین وزیرکه سابقاً فرمــانده کل قوا بوده است » و معلوم می‌شودکه شش وزیر دیگرهم هستند (در حالی که نمی‌دانیم از این دستهٔ اخیر وزرا اولین وزیرکیست ؟) سومین وزیرقوللرآقاسی نام دارد(که بازهم بایدگفت عنوان‌است نه نام) چهــارمین وزیر تفنگچی آقاسی است‌که « ژنرال » و فرمانده پیاده نظام است . پنجمین‌وزیر« توپچی باشی»می‌باشدکه فرمانده توپخانه است» این‌دسته(!) به تفنگداران و مستحفظین شاه درفرانسه شباهت دارند (توپچی‌باشی؟) ص ۴۸

۱- مینورسکی ص ۸۱ : سیاحان فرنگی این لقب را به صورت عجیب Athemadeulat درآورده‌اند .

۲- مینورسکی (۸۱- ارکان هفت‌گانه (« . وزیر اعظم طبیعتاً از ارکان هفتگانه (رکن‌الدوله به شمار می‌آمد »

ششمین وزیر دیوان بیگی است .

درص ۵۸ زیرعنوان « خان‌ها یا حاکمهای ایران » آمده است. درایران شش نوع حاکم وجود داردکه عبارتند از . والی ، بیگلربیگی، قولبیگی،وزیر، سلطان ، داروغه.(دراینجا معلوم می‌شودکه وزیر یك نوع حاکم است ولی معلوم نیست که « داروغه » که وزیرهم نبود اینجا چه‌کاره می‌شود ؟

پس از صحبت در بارهٔ والی‌ها چنین می‌خوانیم . « تمام این والی‌ها بیگلربیگی نیز می باشند و اجازه دارند تا دوازده کرنا داشته باشند و آنهارا به صدا درآورند » حالا والی ـ کـه در ضمن بیگلربیگی‌هم هست و هرکدام یك نوع حاکمند ـ چطور می‌تواند دوازده کرنارا به صدا درآورد خدا عالم است ! و تازه کرنا چیست؟ «کرنا شیپورهای بلندی است (کرنا یك شیپورهم نیست !) که‌درآن از ته‌گلو فریاد می کنند » ص۵۹ (درکرنا فریاد می کنند ؟!) وبعد « فقطوالی‌ها و خانها می‌توانندکم وبیش تعدادی ازاین کرناهارا داشته باشند » که ماخیال می‌کردیم والی خودش یك نوع خان یا حاکم است‌که معلوم شد دونفرند.

در ص ۸۳ ، مقصود ازحروحشی‌بر نگارندهٔ این سطور روشن نشد .

در ص ۸۸ «جام دسته دار بزرگی‌که شبیه چمچه است» معلوم نیست آیا در زبان فرانسه هم چمچه هست، اگر نیست مؤلف جام دسته داررا به چه‌چیز تشبیه کرده و خدا می‌داند از عناوین «سروان ، سرهنگ ، ژنرال (ص ۷) کدامیك از صاحبمنصبان قشون را درنظرداشته‌اند ، بااینهمه در تمام‌کتاب مترجم حاضر نشده حتی یکبار ایلچی را به «سفیر» برگرداند **ناتمام**

●●

آی بی‌کلاه ، آی با کلاه نمایشنامه در دو پرده ـ نویسنده دکتر غلامحسین ساعدی (گوهرمراد) ـ از انتشارات نیل .

آی بی‌کلاه ، آی باکلاه ، بظاهر مضحکه‌ای‌است‌که تماشاگر را خوب می‌خنداند و دوساعتی اورا مشغول می‌دارد . وقتی‌که پرده به‌کنار می‌رود، گذری دیده می‌شود با خانه‌های‌نوساز وخرابه‌ای درسمت چپ صحنه . این‌کوچه یا محله درنقطه‌ای دورافتاده ازشهر است وهنوز ازبسیاری ازمزایای داخل‌شهر برخوردار نیست .

پیرمردی بیمار ازخانهٔ روبرو خارج می‌شود و داد وفریاد راه می‌اندازد که دزدی دیده‌است که درخرابه رفته وپنهان شده است واین دزد موجود عجیبی بوده است . ساکنان محله ، دخترهمان پیرمرد بیمار، طبیب (دکترثباتی)، بابای مدرسه ، مرد ، مکانیك ، مادر مکانیك جمع می‌شوند . خطر یعنی همان دزد در کمین است ، اما هیچکس حاضر نیست کوچکترین کمکی برای دفع خطر بکند . مردی نیز روی بالکن نشسته است می می‌خورد وتماشا می‌کند ودر اوایل نمایش کاملاً ساکت‌است، امابزودی رکن اصلی نمایش می‌شود درآخر پرده در خرابه بازمی‌شود، پیرزنی گدا (ننه‌علی گدای‌محله) ازآن بیرون می‌آید.همه وا می‌روند جز مرد روی بالکن

درابتدای پردهٔ دوم، چند تن سیاهپوش شمشیردار وارد خرابه می‌شوند پیرمرد بیمار باز بکوچه می‌آید و سروصدا راه می‌اندازدکه دزدها در خرابه پنهان شده‌اند . این بار مرد روی بالکن نیز دزدها را دیده است و با پیرمرد هم‌عقیده است‌که باید درصدد چاره برآمد ساکنان محل یعنی همان افراد پردهٔ اول باور نمی‌دارندوسرانجام‌کار بدانجا می‌کشد که‌طبیب بهپیرمرد داروی‌خواب‌آور می‌خوراند. دیگران نیزجزمرد روی بالکن قرص‌خواب‌آور می‌خورندوبه‌خانه‌ها می‌روند. کوچه که خلوت‌شد دزدها ازخرابه بیرون می‌آیند وبه‌خانه‌ها می‌ریزند پرده کشیده می‌شود .

این ظاهر نمایشنامه است اما غرض نویسنده تنها ظاهراشخاص و وقایع نبوده است تماشاگر نیز نمی‌تواند برای اشخاص و اجرای نمایش مظهریتهایی قائل نباشد . طبیب (دکترثباتی) می‌تواند نمایندهٔ اکثریت درس‌خواندگانی باشد که برای‌کسب معاش و طلب شهرت ، دانش‌اندوخته‌اند، ولی به بینش و معرفت حقیقی نرسیده‌اند ومسئولیتی احساس نمی‌کنند ویا بتعبیری دیگر نمایندهٔ نسل درس‌خواندهٔ روشنفکر ولی‌کوردل و ملول و افسرده‌روح امروزی است‌که آرزوها وآرمانهایش درساختن‌وپرداختن زندگی است‌که خلوت‌آن‌را اتومبیل‌وتلویزیون و... پر می‌کند و اندیشهٔ هدفی والاتر از تهیهٔ وسایل زندگی مدرن در خاطرش جلجان ندارد . بابای مدرسه ، مرد ، مکانیك ومادر مکانیك همه نمایندهٔ اکثریت ملت هستندکه از زاویهٔتنگه وتاریك افکارخود بهوقایع می‌نگرند وبا منطق‌عوامانهٔ خود استنتاج و داوری می‌کنند . اکثریتی‌که اندیشه‌های نابهنجار و خرافه‌آمیز نسلهای متمادی درضمیرشان رسوب‌کرده‌است وصمات حقارت‌بارآدمی‌چاشنی‌چنان

اندیشه‌هایی شده است . اما درمظهریت پیرمرد ومرد روی بالکن وننه‌علی‌ودزدها سخن دشوار است .

نویسنده‌درپروراندن‌آنها چه‌درنظرداشته وتماشاگرازآنها چه در می‌یابد سخن این است ! مرد روی بالکن‌آدمی است‌که در بلندی قرار دارد . چیزهایی می‌بیندکه دیگران نمی‌بینند. نمایندهٔافراد فهیم وآگاهی است‌که احساس‌مسئولیت می‌کنند و بنا به مقتضای وضع محیط گاه می‌توانند حرف بزنند وگاه سکوت را مرجح می‌دانند وگاه مجبورند چنان وانمودکنندکه با اکثریت نادان و غیربصیر (درس‌خوانده و درس‌نخوانده) تفاهم دارند . نمایندهٔ طبقه‌ای است‌که همیشه‌کم و بیش درمیان ملتها وجود داشته‌است واگرچراغی درتاریکیها سوسو زده‌یا فروزان بوده دردست این طبقه بوده است .

امــا پیرمرد بیمار ، من در حین تماشای نمایشنامه ، ملت ، روح ملت ، وجــدان ناخودآگاه (وشاید بیدار) اکثریت را (همــان اکثریتی‌که بقیهٔ افراد نمایشنامه بدانان تجسم بخشیده‌اند) درقالب این پیرمرد بیمار می‌دیدم.

اما ننه‌علی و دزدها با وجود دوگانگی وتضاد شخصیتشان در پردهٔ اول و دوم، ظاهراً تاآنجاکه من‌استنباط‌کردم مظهر یك‌چیز است (وشاید سابقهٔ‌برداشت نمایشنامه ، اندیشهٔ مرا بداین نتیجه رساند) .

o

نمایشنامه آی بی‌کلاه ، آی باکلاه بــا کارگردانی جعفر والی و یاری هنرپیشگانی چون محمد جعفری هنرپیشهٔ قدیمی تئاتر و سینما ، علی نصیریان ، عزت‌الله انتظامی ، پرویز فنی‌زاده وچند تن دیگر در تئاتر بیست‌وپنج شهریــور بنحوی شایسته اجرا شده است .

●●

وضع و شرایط روح علمی

از ژان فوراستیه ــ ترجمهٔ دکترعلیمحمدکاردان. از انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۶ ، وزیری ۲۲۲ ص.

دکتر رم

این کتاب درست‌صد سال بعدازانتشار «مقدمه برطب تجربی» کلودبرنارد در فرانسه منتشر شد نویسنده خود به این فاصلهٔ زمانی توجه دارد و تأسف می‌خورد که در عرض این مدت با همهٔ تحولی که در علم روی داده است آثار مهمی در زمینهٔ متدولوژی و فلسفهٔ علوم تألیف و تصنیف نشده است . این اشارهٔ

مخصوصاً وقتی به‌لحن بعضی از عبارات کتاب توجه شود این‌تصور را در خواننده ایجاد می‌کند که «وضع روح علمی» فصل‌تازه‌ای در تحقیقات علمی خواهد گشود و همان مقامی را خواهد یافت که کتاب کلود برنارد در قرن نوزدهم احراز کرد فوراستیه آرزو می‌کند که جوانان و مخصوصاً کسانی چون فارادی کتاب اورا بخوانند ۱ وتحول تازه‌ای درعلم وتحقیق به وجود آورند

اهمیت کتاب «مقدمه برطب تجربی» تنها از آن جهت نیست که روشهای تحقیقی علمی را مورد بحث قرارمی‌دهد . چه روش تجربی قبل از کلود برنارد هم مورد توجه متفکران ومنطق‌دانان بوده و به وسیلهٔ بسیاری ازمحققان و عالمان به کار رفته است . مهم این‌است که این کتاب اثر محققی است که خود دست‌اندرکار تحقیق بوده وبه موانع و مشکلات راه‌آن وقوف داشته‌است فوراستیه هم وقتی از کلود برنارتحلیل می‌کند به این معنی توجه دارد و بدین جهت از سرزنش های کسانی یاد می‌کند که اورا ناآشنا به اصطلاحات فلسفی ودرس‌نخوانده دانسته‌اند امافوراستیه دراینجا قصد دفاع ازخویش دارد وازآنجا که می‌ترسد مورد اعتراض فلاسفه قرارگیرد و آنها اورا برای کاری که به‌آن دست زده است صالح ندانند ، صریحاً می‌گوید : من‌کتابم را برای مردان عمل‌نوشته‌ام وفلاسفهٔ حرفه‌ای قبل از اینکه اهل عمل رأی خود را دربارهٔ کتاب صادرکنند اظهارنظری باید نکنند مؤلف ، نیزخود را از نزدیک به مشکلات کارتحقیق واقف می‌داند و تاحدودی هم حق دارد ، زیرا که عضومرکز ملی‌تحقیق است وچنانکه خوانندهٔ کتاب حس می - کند وجود نیز مدعی است ، کتاب بسیارخوانده ودربارهٔ مطالبی که نوشته است تا آنجا که حد او بوده تأمل کرده است .

نکتهٔ مهمی که مورد توجه فوراستیه‌است تنهااعتماد به علم تجربی وترویج آن نیست ، به‌نظراو امرتحقیق درصورتی پیشرفت خواهدکرد که به جهل خویش نیزتوجه کنیم وغافل‌نباشیم که علم‌هنوز ازحل مسائل بسیارساده‌ای که مردمان باآن مواجهند عاجراست ودرحالی که قادربه درمان سرماخوردگی نیست به تحقیق در عالم‌افلاك می‌پردازد . فوراستیه ازاینجا نتیجه می‌گیرد که علم تاکنون به مقتضیات زندگی توجه نداشته ودر راه مقدرخویش رفته است ، بااین همه بحق معتقد است

۱ ـ باتوجه به‌اینکه فارادی چند سال بعد از انتشارکتاب کلود برنار درگذشت معلوم نیست مناسبت انتخاب و ذکر نام او چیست ؟ شاید مقام علمی فارادی در قرن نوزدهم مورد نظر فوراستیه بوده است

که علم تجربی به انتزاع می‌پردازد. فوراستیه با اینکه جستجوی واقعیت را امری ممکن می‌شمارد و آن را وظیفهٔ عالم می‌داند اعتقاد دارد که عالم ناگزیر از انتزاع است، اما به نظر او اگر مشاهده درست صورت گیرد تصویری نزدیک به واقعیت را جایگزین واقعیت می‌سازد. به این ترتیب واقعیت علمی در طول تاریخ علم، بیشتر و کاملتر به وسیلهٔ دانشمندان ساخته می‌شود، اما تجسس واقعیت فقط کار کسانی است که تربیت علمی کافی داشته باشند و بتوانند واقعیت را در تمامیت و جامعیتش بشناسند و ارتباط پدیدارها را منظور دارند. در واقع بحثی که فوراستیه از تجسس واقعیت می‌کند بحث از مرحله‌ای از مراحل تحقیق نیست، بلکه تمام تحقیق است به آنکه کاری ساده در عرض مشاهده‌ای باشد که کلود برنار توصیف می‌کند.

ظهور علم تجربی به نظر فوراستیه از آن جهت به تعویق و تأخیر افتاده است که روش تجربی موافق روح بشری نیست، چه برای کسی که پیرو تجربه و فقط پیرو تجربه است اصل موجبیت قاعده نیست، و حال آنکه این اصل «بهتر از هر چیز با تعقل و روح بشری مطابقت دارد» مقصود از این گفته آن نیست که فوراستیه مخالف قول به اصل موجبیت است، او برعکس توجه می‌کند که دانشمند باید مطلقاً در جستجوی اصل موجبیت باشد، و پیداست که در جستجوی چیزی بودن با اصل قرار دادن آن تفاوت دارد. با توجه به همین اختلاف است که مخالفت جدی و صریح نویسنده را با استقرا می‌توان توجیه کرد. او به نام استدلال تجربی استقرا را کاری ناروا و از این بالاتر بی‌فایده دانسته و مردود می‌شمارد. به نظر او پسندیده‌تر این است که فکر کنیم «در راه علم می‌توان به مشاهدهٔ پدیدارهایی پرداخت که در طی زمان و در عرصهٔ مکان هر گاه عین هم نباشند لااقل آن قدر متشابهند که بتوان به مدد تجربه آن‌ها را عین هم یا ثابت یا ادواری به معنی ریاضی کلمه شمرد.»

والبته با این قول دیگر اعتبار قطعی برای اصل موجبیت نمی‌توان قائل بود. می‌دانیم که تردید در اعتبار قطعی این اصل حرف تازه‌ای نیست و فیزیکدانها و بعضی از علمای علوم اجتماعی قبلاً به آن توجه کرده بودند، و فوراستیه هم تمام اقوال خود را بدیع نمی‌داند. با این همه این تردید مربوط به وضع علوم در زمان ماست و گرنه راسیونالیسم او در مواضع بسیاری از کتاب محسوس است، و من وقتی کتاب را می‌خواندم فکر می‌کردم مردی غیرفیلسوف با روح کارتزین و با اعتقاد به علم تجربی می‌خواهد در برابر ایدئولوژیها و بخصوص مارکسیسم قد علم کند. (هر چند این معنی را به صراحت در هیچ جای کتاب نمی‌توان دید) اما از این بیان نباید استنباط

کرد که مؤلف منکر هرنوع معرفت غیرعلمی است ، بلکه برای هنروفلسفه و حتیٰ ایدئولوژیها مقامی بزرگ قائل است وعقیده دارد که اینها ناشی ازحوایج ذهن و روح آدمی هستند وامیدواراست تجربه درقلمروهنر و فلسفه هم راهیابد ! به این ترتیب پیداست که ازمیان نویسندگان امیل زولا رامی‌ستاید وهیچ‌فیلسوفی نمی‌تواند مورد تأیید اوباشد ، چه‌فلاسفه حتی‌فلاسفهٔ آمپیریست درفلسفه به تجربه آن‌طورکه موردنظر فوراستیه است نپرداخته‌اند . برای کسی که به هنر وفلسفه دل‌بسته است این آرای فوراستیه عجیب می‌نماید ویااینکه نمی‌تواند بالمره منکر اثراوشود . ازاین جهنم علمی که طرح آن ریخته می‌شود به وحشت می‌افتد ، ونکتهٔ مهم اینکه خود فوراستیه‌هم آنجاکه به ملاقات رومن‌رولان وارنست رنان اشاره می‌کند در این وحشت باخواننده سهیم وشریك است وبه همین جهت جای امید هست کـه او بیشتر فلسفه بخواند وباادعای کمتر درمطالب کتاب خود تجدیدنظـر کند و این‌بار کتاب خود را برای هر کس که می‌نویسد چه‌اهل‌نظر باشد چه‌اهل عملا ، وقتی از تجسس واقعیت بحث می‌کند لااقل اگر روشن نمی‌کنـد نظـر خود رادربارهٔ اینکه واقعیت چیست شرح‌دهد وگرنه تکنیسین‌های تحقیق مطالب کتاب اورا نمی‌فهمند و اهل‌نظرچنانکه خودپیش‌بینی‌می‌کند وبیمناك است بحث وگفتگوی بسیار درکاراو روامی‌دارند ونه رحمت می‌پذیرند که این‌کتاب مبدأعصر تازه‌ای در تحقیقات علمی باشد . بخصوص که شبح‌کلودبرنار،فوراستیه راچنان تسخیر کرده است که اثراورا از اصالت ساقط می‌کند و گاهی مطـالب آن به صورت مجموعه‌ای نامتجـانس درمی‌آید

بااینهمه این‌کتاب برای خوانندهٔ ایرانی بسیارسودمند است وشایدمترجم هم‌به همین‌ملاحظه به ترجمهٔ آن دست‌زده وبادقت ووسواس خاص‌کارخود را انجام داده است . بااینکه ترجمهٔ این‌کتاب به علت تنوع مطالب و پیچیدگی مواضیع ، کارآسانی نبود ، وقتی متن فارسی آن را می‌خوانیم ناگزیر تصدیق می کنیم که ترجمه درخورمتن اصلی‌فرانسه است که‌آن‌هم با نثری شیواوبلیغ واحیاناً‌شاعرانه نوشته شده است .

علی

فرهنگ لغات ادبی

تألیف محمدامین ادیب طوسی(بخش نخست) انتشارات دانشکدهٔ ادبیات تبریز، مؤسسهٔ تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۴۵، وزیری، هفتاد وشش +۴۳۶ ص

فرهنگی است چون دیگر فرهنگهای فارسی (جز فرهنگ معین) و برداشتی است از فرهنگهای دیگر.

فهرست مآخذ (که شامل متون مهم فارسی است) توقع خواننده را از کتاب زیاد می‌کند، اما پس از مطالعه معلوم می‌شود فقط فهرستی بوده است از کتابها.

کار فرهنگ‌نویسی با روش درست، در ایران کاری تازه است و می‌باید بیشتر از اینها زحمت کشیده شود و کار، فقط فراهم کردن واژه نباشد. بسیاری از این گونه فرهنگها باید فراهم آید تا سرانجام روزی ازمجموع آنها فرهنگی کم‌اشتباه برای زبان فارسی تألیف شود.

در ص ۶۳ مقدمه «ذیل ایراد بر فرهنگ معین» آورده‌اند و هنوز کلماتی می‌توان برشمرد که از قلم افتاده وما برای نمونه چند لغت ازحرف «ك» را که درفرهنگها نیامده دراینجا می‌آوریم» و یازده واژه را که درفرهنگ معین نیامده است ذکر کرده‌اند.

در حاشیهٔ ص ۶۵ مقدمه چند واژه آورده‌اند که از لغت‌نامه و فرهنگ معین فوت شده است و حاصل مطالعهٔ ترجمهٔ تفسیر طبری و یك جلد تفسیر ابوالفتوح است

این را نمی‌توان ایرادی دانست، چون نیاوردن ده‌ها واژه در فرهنگی چون فرهنگ معین اشکالی ندارد. ازطرفی آیا می‌شود ادعا کرد که می‌توان ـ با اینگونه تألیفات ـ فرهنگی جامع و کامل برای زبان فارسی فراهم آورد؟ این مقدور نیست، چون برای این کار لازم است تمام متون فارسی جمع‌آوری شده و لغات آنها بادقت تمام استخراج شود و این کاری سخت بزرگ است و با ر پیداشدن کتابی دیگر، نقصی در آن به وجود می‌آورد مثلا تفسیر قرآن پاك که ۹۱ صفحه بیش نیست ۱۸ واژه دارد که درفرهنگها نیامده است و چند تا از آن واژه‌ها برای نمونه ذکر می‌شود.

اسکرد، بی‌ستون، پای‌وه (پای واه)، پرده‌گروانیدن (پرده گردانیدن) پشتگاه، پی‌افتادن، واشاوانیدن، شکروفان

و یا این واژه‌ها که در فرهنگها ضبط نشده است:

ساماندن، نساماندن ص ۱۸ تفسیر عتیق، ورق ۲۱۷.

بی‌برملد ص ۱۴۳۱ ترجمهٔ تفسیر طبری، ص۱۰۳ لسان التنزیل.

دوسرکاب-دوسران، ص۱۴۲۳ - ۱۴۲۵-۱۴۲۹-۱۴۳۳ - ۱۸۰۶ ترجمهٔ تفسیر طبری .

سربی (؟) ص۷۲- ۹۲ - ۹۹ - ۱۲۰ مقامات ژنده‌پیل (درانیس‌التائبین نسخهٔ خطی نیز دیده شد) .

ویستود ،ورق۲۴۹ - ۲۵۵- ۲۱۲ - ۱۸۷ - ۹۹ - ۸۱ - ۷۵ تفسیر تربت‌جام .

و بسیاری واژه‌های دیگر چون فادوا - فادوبی (قصه‌های قرآن-دکتر یحیی مهدوی - منتشر شده)

کاردوا (ترجمهٔ تفسیر طبری) و تفسیر کمبریج، تفسیر بصائر، عکس نسخه‌های خطی، بسندیدن(ویس‌ورامین ، سمك عیار ، ترجمهٔ تفسیرطبری) وبطایر اینها بسیارند .

در ص ۶۶ مقدمه آمده است «و اما فرهنگ حاضر ، کتابی‌است مشتمل بر بیشتر لغات و تعبیرات زبان‌فارسی، و سزاوار بود که نام آن فرهنگ‌فارسی باشد و »

باید دانست هرتألیفی راکه در زمینهٔ واژهٔ فارسی باشد می‌توان‌فرهنگ فارسی نام نهاد ولی‌کتابی این چنین را مشتمل بر بیشتر لغات و تعبیرات‌فارسی دانستن ، دعویی است اغراق‌آمیز ، چنانکه پس از مطالعهٔ‌کتاب معلوم‌می‌شود بسیاری از لغات و تعبیرات که در متون آمده است در این کتاب نیست ، در صورتی‌که نام برخی از آن متون در فهرست مآخذ دیده می‌شود . و اینجا پرسشی به خاطر خطور می‌کند کـه آیا در تنظیم فهرست متون مآخذ اشتباه روی داده ، یا در استفاده از آن متون کوتاهی‌شده ؟

ایرادی‌دیگر براین‌فرهنگ، ذکر نکردن شمارهٔ‌صفحات شواهد می‌باشد.
و دیگر : با وجود اینکه‌کتاب اشتباهات چاپی فراوان دارد غلط‌نامه ندارد.
و دیگر واژه‌هایی‌دراین‌کتاب است که صورمختلفی از آن داده‌اند بدون‌اینکه یادآوری شود که کدام صورت آن‌صحیح است ، یا اختیار و نظر مؤلف‌دراین موارد چیست دراینجا برای نمونه چند واژه راکه در فرهنگها اشتباه ضبط شده است‌وایشان - همچنان به اشتباه - نقل کرده‌اند. ذکرمی‌کنیم.

حچکول که فرهنگهـا آن را به صورت حچکول ضبط کرده‌انـد و شکل دیگری‌از کشکول و کچکول دانسته‌اند [۱] و معنی گدا برای آن‌آورده‌اند، انوری گفته است .

به روزگار ملکشه عرابیی حچکول   مگر به بارگهش رفت ازقضا‌گه‌بار[۲]

۱- برهان قاطع ذیل‌حچکول

۲- دیوان انوری ، مدرس رضوی، بنگاه ترجمه و نشرکتاب ، ص ۶۴۸ .

و سنایی چنین گفته .

علم تو خود بام عقل و کعبهٔ نفس است وطبع
من چوحج کولان‌به زیر ناودان چون آرمت[۱]

و مولانا فرموده است

زین گفت حاج کوله شد بردلش گلوله ... زیرا ندیده بود او مهمانیی سمایی[۲]
کسه‌روان صفا پلاس بسازند ... اشتر حجکول را ز جامهٔ احرام [۳]

و در السامی فی‌الاسامی آمده است المعاور حج کول [۴] وبیرالمرقاة والبلغه به همین معنی آورده‌اند [۵] .

رابگر ، زنگر ، رابغر ، ربغر. پربادکردن دهان و دست بر آن زدن چنانکه باد از دهان با صدا بیرون بجهد

من کنم پیش تو دهان پر باد ... تا زنی بر کپم تو رابگری

به دلیل این شاهد و شواهد دیگری که در فرهنگها برای این واژه و صورتهای مختلف آن آمده است رابگر فقط « زدن » است چون سیلی‌وکاخ[۶]

و اینک نکته‌ای چند دربارهٔ بعضی واژه‌ها که دراین‌فرهنگ‌آمده است .

آسال بهار، ومجازاً به معنی باغ و مزرعه [۷]

همی تابد ز چرخ سر عیوق ... چو آتش بر صحیفه آبسالی

در دیوان ناصرخسرو آبخال است و آبسال حدسی است که علامهٔ دهخدا زده‌اند [۸] .

این‌واژه درالابنیه نیزآمده است و واندرآب سال برسرکوهها یابند [۹]

خاقانی گوید .

او سال را به دولت وتأیید صامن‌است ... نوروزتازه روی‌ززوی ضمان اوست[۱۰]

۱ـ دیوان سنایی مدرس رضوی، چاپ دوم ، ص۱۰۴

۲ـکلیات شمس ج ۶ بدیع‌الزمان‌فروزانفر، دانشگاه تهران ، بیت ۳۱۲۵۳

۳ـ مجمع‌الفرس ذیل حجکول

۴ـ السامی فی‌الاسامی، بنیاد فرهنگ ، ص۴۷

۵ـ المرقاة ، بنیاد فرهنگ ص۱۶۳ ؛ البلغه ، عکس نسخهٔ خطی

۶ـ لغت فرس ذیل رابگر و فرهنگ رشیدی

۷ـ رجوع شود به مقالهٔ دکتر احمد تفضلی، فرهنگ ایران‌باستان، شمارهٔ۱ مهرماه ۱۳۴۵ « آسالان »

۸ـ نگاه‌کنید به تعلیقات برهان قاطع از دکترمعین ذیل واژهٔ آسال .

این بیت چنین‌است .

همی تابد ز چرخ سر عیوق ... چو ز آتش بر صحیفه آب ، حالی

۹ـ الابنیه ، چاپ دلیگمان ، ص ۱۵۵ (یادداشت دکتر احمد تفضلی).

۱۰ـ دیوان خاقانی ، دکتر ضیاءالدین سجادی، ص ۷۴ (این واژه درفرهنگ لغات دیوان خاقانی نیامده است).

آن عقیده ، قصد :

بر سر آنم که گر ز دست برآید دست به کاری زنم که غصه سر آید

که « برسرچیری بودن » به معنی قصدکاری داشتن است

آوریدن : کشیدن

بسی آفرین بزرگان بگفت بدان کش برون آورید از نهفت

آوریدن : آوردن است .

آویختن : به کسی تعلق‌خاطر پیداکردن .

چو دانست سودابه کوگشت خوار بیاویخت ۱ در وی دل شهریار

« دل درکسی‌آویخته شدن » بدان معنی مذکور می‌باشد

ابریشم وافریشم . تارچنگ وامثال‌آن :

گفت از حق خواهم ابریشم بها کو به نیکویی پذیرد قلبها

که ظاهراً ابریشم بها می‌باشد نه « ابریشم » مطلق

ادب آوازه : بلندآوازه .

نام نظامی به سخن تازه کن گوش فلك را ادب آوازه کن

که گویا معنی چنین باشد : گوش فلك را ازآواز ادب پرکن .

نظیر عشق آوازه ۲ و فلك آوازه ۳ که نظامی مکرر بـه‌کار برده‌است .

و نیز : از سخن او ادب آوازه‌ای وز کمر او فلك اندازه‌ای ۴

اندی : آنقدر

گر خوار شدم سوی بت خویش روا باشد (؟)

اندی که بر مهترخود خوار نیم خوار۵

اندی به معنی امیدواری و تعجب است . شواهدی که از این واژه دردست است نشان می دهد که « اندی » همیشه بـا « که » می‌آید و معنی آن « شکر که » « سپاس که » و « امید است که » می‌باشد

اندی که امیر ما باز آید پیروز مر گه ازپس‌دیدنش روا باشد وشاید۶

منوچهری گوید

دایم بود هوای تن تو اسیر عقل اندی‌که نیست عقل هوای ترا اسیر۷

۱ـ ط : نیاویخت درست‌است .

۲ـ خسرو وشیرین نظامی ، مرحوم وحید دستگردی ص ۱۲۶

بنا مرغا که عشق آوازه گردد بنا عشق کهن کان تازه گردد

۳ـ مخزن‌الاسرار ، ص۵

۴ـ ایضاً مخزن‌الاسرار،ص۱۳

۵ـ در لغت فرس این بیت چنین است : گرخوار شدم سوی بت خویش روا باد

۶ـ شرح احوال وآثار رودکی، مرحوم نفیسی.

۷ ـ دیوان منوچهری ، دبیرسیاقی (توضیح حاشیهٔ دیوان در مورد « اندی » که درست نیست).

بارنامه . لقب نیك

این همه باد و بار نامه و لاف داشتم من بدان گل ارزانی

دراینجا معنی نازش و تفاخر دارد ، و آن‌طور که دیده شده است پاژنامه به معنی لقب نیك است ۱ ودرسایر موارد نیز بارنامه به این معنی آمده « و این لافی نیست که می زنم و بارنامه‌ای نیست که می‌کنم ۲ و وی را با رسول بارنامه همی‌بایست کنند »۳

بنو . غله درو کرده ، خرمن

بنوی برآمد یکی کاردار ز لشکر در آن افسر نامدار

که « بنوی » می‌باشد و معنی آن « به تازگی » است نه غلهٔ درو کرده ۱ در موارد دیگر از نثر و نظم نیز آمده است .

فردوسی گوید .

کس اندر جهان این شگفتی ندید که اکنون بنوی به ایران رسید ۴

بیدبن‌ساله . سالخورده

و گشته زین پرند سر شاخ بیدبن ساله

چنان چون‌اشك مهجوران نشسته ژاله برلاله

که معنی سالخورده از « ساله » است نه از بیدبن .

پشت روی

چو خورشید را پشت تاریك شد به دیدار شب روز نزدیك شد

دراین بیت پشت به معنی‌روی‌نیست وچنین‌تصوری از فردوسی بعیدمی‌نماید خاصه که‌بخوبی‌امکان داشته‌است که هم « روی» را بیاورد ، ومعنی‌بیت‌روشن‌است .

پیر . دلیل اسماعیلیان

کسی کو پی رهبر و پیر گردد ره راست اوراست از خلق یکسر

که فقط به دلیل اینکه شعر از ناصرخسرواست چنین معنی کرده‌اند .

چالیش و چالش . رفتار با تکبر و ناز :

این طر با آن نظر چالیش کرد ناگهانی از خرد خالیش کرد

که به معنی درهم آویختن است و گلاویزشدن .

۱ـ لسان‌التنزیل ، دکتر مهدی محقق ، بنگاه‌ترجمه ونشرکتاب.

۲ـ تاریخ بیهقی ، دکتر فیاض ، ص۵۵۵ .

۳ـ قابوسنامه ، دکتر یوسفی ، بنگاه ترجمه و نشرکتاب ص ۳۸ ، و نیز در متون دیگر از قبیل دیوان انوری ، تذکرةالاولیاء ،کیمیای سعادت ، اسرارنامه ، دیوان شمس طبسی، مقامات ژنده پیل آمده است .

۴ـ شاهنامه‌چاپ بروخیم ، ج ۹ ، ص ۲۷۲۵

خود را مرنجان ای پدر، سر را مکوب اندر حجر
تا نقش گرمابه مکن این حمله چالیش و غزا
(کلیات شمس ج۱ ب ۲۱۶)

چشم خروس: دانه‌ای سرخ رنگ شبیه به چشم خروس و خال سیاهی در میان دارد.

لب از لب چو چشم خروس ابلهی‌بود برداشتن به گفتهٔ بیهودهٔ خروس

ظاهراً مشبه به چشم خروس است اینجا نه تنگی و سرخی چشم خروس به دانه‌ای شبیه چشم خروس و این تشبیه مکرراً در ادب فارسی‌آمده است و غالباً برای سرخی و روشنی چشم خروس.

یکی بیشه دیدند پاك آبنوس درو چشمه‌ای همچو چشم خروس[1]

و چون شراب خاصر آوردند جمعی اروشاقان خاص ..... شرابی‌مروق چون چشم خروه (خروس) برآن گروه به دور و دوستگانی بگردانیدند ۲ ».

چینه دیوار گلی

پرار میوه کن خانه راتا به‌بر پرازدانه‌کن چینه راتا به بر

البته چینه به معنی دیوارگلی هست اما شاهدش این بیت نیست ، زیرا اینجا دیوار گلی را پر از دانه‌کردن مفهوم ومعنای مضبوطی ندارد. در این‌بیت شاهد ظاهراً خنبه است به معنی‌انبار .

دستکش به معنی رام‌است

چو بهرام برخاست‌ازخواب خوش بشد پیش آن بارهٔ دستکش ۳

ای دستکش تو این مقوس وی دست خوش‌تواین مقرنس ۴

را : از ، « برای خدای و دوستی رسول و فرزندان را » - «را» درمعنی اختصاص است وبدین معنی مکرر درنظم ونثرآمده است .

زنینه : زنی‌که دارای شوهراست . «نیزهمان شب زینه‌ای خواب دید» ظاهراً «جنس زن» می‌باشد

که اردستش‌نخواهد رست یك‌تن اگر مردینه باشد یا زنینه

قسمت دوم این‌کتاب (که به‌تازگی به دست‌بنده رسیده است) هم خالی از نقص نیست. این جلدازصفحهٔ ۴۲۷ تا۷۸۴ می‌باشد وتمام ملاحظاتی‌که درخصوص جلد اول‌گفته‌آمد دربارهٔ این‌جلدنیزصادق‌است .

۱ـ گرشاسب نامه به تصحیح حبیب یغمایی، ص ۱۶۳ ۲ ـ ترجمهٔ تاریخ یمینی ، بنگاه ترجمه و نشرکتاب ، دکتر جعفر شعار ، ص ۳۲۱ . ۳ ـ شاهنامه، چاپ بروخیم ج۷، ص۲۱۵۱
۴ ـ دیوان جمال‌الدین عبدالرزاق ؛ وحید دستگردی ، ص۸.

نسخهٔ نو یافتهٔ رباعیات خیام

ترجمهٔ این نسخه به انگلیسی توسط رابرت‌گریوز و عمرعلیشاه

الول[1] در ضمن‌اینکه نظر حاضران‌را به یك موضوع ادبی خاص که شایان‌دقت گروهی‌محدود ازدانشمندان‌می‌تواند باشد جلب می‌کنم از فرصتی که پیش‌آمده مسعود استفاده‌کرده وضعی را که چه بسا دامنگیر همهٔ ما شرق‌شناسان می‌شود یادآور می‌شوم. این موضوع مربوط است به یك‌سندسازی ادبی‌زیرکانه ویا ناشیانه، و ازلحاظ کلی می‌توان آن‌را «شرق‌شناسیگری جنجالی» دانست. بدیهی است‌این امر تازگی ندارد. شرق پیوسته برای کسانی‌که چیزی در بارهٔ آن نمی‌دانند یاکم می‌دانند سرچشمهٔ رازها واسرارنهانی بوده است . اگر چنین نبود پس چگونه می‌توانیم‌رواج رفتارهای‌شگفت وفرارسیدن امواج پی‌درپی بودائیگری نیم‌خام ومرتاضی‌خنده‌آور و آواره‌جوانی پرسر وصدای متفکران‌وشاعران‌مرد و داستان‌نویسان زن انگلیسی را که به دروغ تظاهر به صوفیگری می‌کنند توجیه‌کنیم .

پس‌هنگامی که‌جعل وسندسازی‌آشکاری در ادبیات‌کلاسیك شرق برهمگان عرضه می‌شود(گواینکه‌سوءنیتی درمیان نباشد) وآن را یك‌اثراصیل‌وحتی‌امری فوق‌العاده ویك متن‌نویافته‌وقابل‌اعتماد وخدمتی به‌دانش وفرهنگ‌جهانیان‌جلوه دهند برماست‌که به آن اعتراض‌کنیم

موضوع سخن من‌مربوط می‌شود به «ترجمهٔ تازه»ای از رباعیات حکیم عمرخیام که چندماه پیش‌به‌نام‌رابرت گریوز[2] وعمرعلیشاه که برپشت‌جلدمندرج بودمنتشرشد. گفتنی دربارهٔ این اثر فراوان‌است مانند رنندگی حملهٔ مؤلفان به شخصیت وبنوغ فیتزجرالدوابتذال توصیفی که ازخیام همچون‌یك«معلم‌صوفی» می‌کنند وبه ویژه دراین ترجمه‌بی‌دقتی وبی‌مبالاتی فراوان به چشم‌می‌خورد، ولی امروز تنها به‌اصالت‌نسخه‌ای که‌ترجمه ازروی‌آن‌به عمل آمده‌استمی‌پردازم.

باتوجه به ادعایی‌که مؤلفان دارند این بحث ماضرورمی‌نماید . ایشان انکار نمی‌کنندکه در نسخهٔ آنان رباعی‌نو وناشناخته‌ای مندرج‌نیست اماتأکید دارندکه‌متن ایشان برپایهٔ‌یك‌نسخهٔ‌خطی‌قرن دوازدهم‌میلادی(سدهٔ ششم‌هجری) که «دراصالت‌آن تردید روانیست» استواراست. بنابراین اینك‌«متنی معتبر در دست‌داریم که‌عاری‌ازهرگونه‌لغزش وتصرف‌وابهام استو‌«ازلحاظ‌شعری» مشتمل

---

۱ ـ Elwell ـ Sutton استاد زبان فارسی در دانشگاه ادینبورگ

۲ ـ Robert Graves

است بر «برجسته‌ترین» رباعیات خیام. ازهمه شگفت‌تر آنکه ایشان ادعا دارند که این برهانی است بر اینکه رباعیات «یك شعر یك پارچه است[1]» (لفظ «یك» را از نوشتهٔ ایشان محصوصاً نقل کردم گویا بر آنان روشن نبود که رباعیات جمع رباعی است). این را شگفت یافتم از آنرو که درسراسر ادبیات پهناور فارسی نمونهٔ دیگری از نوع دو بیتی یا قطعه که البته تا حدی کمیاب و نادر است چیز دیگری جز رباعی نمی‌شناسم؟ و تنها یك نمونهٔ سبك دیگر (غیر از رباعی) می‌شناسم که در وزن خاص رباعی سروده شده و اجزای آن یك پارچه و بهم پیوسته است و آن مسمطی است از منوچهری .

پس در این گفته با ادعایی سست سر وکار داریم و از آنجا که این هم با اصالت نسخهٔ خطی اصلی پیوندی استوار دارد ، باید آن نسخه را نیز با تردید نگریست اگر این نسخه واقعاً بازمانده‌ای اصیل از سدهٔ دوازدهم میلادی (سدهٔ ششم هجری) باشد حایز اهمیت بسیار خواهد بود . لازم نمی‌بینم که یادآور شوم از رباعیات خیام متنی که اصالت آن مورد قبول همگان باشد وجود ندارد. همچنانکه از گلستان سعدی یا دیوان حافظ چنین متنی نداریم. آنچه در منابع قدیمتر از رباعیات در دست هست تك تك یا چند رباعی در یکجاست و تنها پس از سدهٔ پانزدهم میلادی (قرن نهم هجری) است که به نسخه‌هایی حاوی صد و پانصد و چند رباعی به صورت مجموع برمی‌خوریم. از کما بیش پانصد رباعی که به خیام نسبت داده شده است بسیاری را به صورت مجموع در نسخه‌هایی می‌بینیم که از سدهٔ شانزدهم یا هفدهم میلادی (قرن دهم و یازدهم هجری) بازمانده است .

نسخهٔ خطی چستر بیتی و کمبریج را که از سدهٔ سیزدهم (قرن هفتم هجری) است و شامل بیش از دویست رباعی است از نظر دور نداشته‌ام . اما در اصالت این نسخه ها هم تردید است و تا هنگامی که این شبهه رفع نشده باشد نمی‌توانیم بر آنها تکیه کنیم . هریك از این نسخه‌ها برای بررسی در دسترس همگان است

اکنون می‌رویم بر سر نسخهٔ خطی علیشاه . دربارهٔ نسخه‌ای خطی که ادعا کرده‌اند هم در «اصالت آن تردید روا نیست» وهم «ازهمهٔ نسخه های دیگر چه اصیل وچه ساختگی کهن‌تر است» ، اطلاعات بسیار ناچیزی به ما داده شده‌است. کسی (جز خانوادهٔ عمرعلیشاه) این نسخه را ندیده است . نه عکسی از آن به ما رسیده و نه رونوشتی و نه متنی و نه یك ترجمهٔ تحت‌اللفظی و نه توصیفی یا حتی قطعات وعبارات مهم آن مانند خاتمة‌الکتاب . بیشترین چیزی که می‌توان از کتاب گریور وعلیشاه ومکاتباتی که با ایشان شده دریافت ، آن است که «نسخهٔ خطی مزبور در ۱۱۵۳ میلادی نوشته شده است و درخانوادهٔ آقای عمرعلیشاه هشتصد سال مانده است وآن را سلطانی (که شاید سنجر بوده باشد) اعطا کرده

1 - A single poem (مثنوی؟)

و «پدرپدرپدر بزرگ آقای عمرعلیشاه‌خان حانفشان خان که درقرن نوزدهم شیخ بزرگ طریقت صوفیه بوده درتیول خود هندوکش برای آزمایش استعداد شاگردانش به‌کارمی‌برده است .»

اینك با آنکه مدرکی برانبات آن حرگفتار نداریم بنارا برصحت می‌نهیم. اما تنها یك اطلاع استوار ومحرزکه ازترجمهٔ انگلیسی دستگیرما می‌شود همانا ترتیب پشت‌هم‌آمدن رباعیات است که مؤلفان گفته‌اندکه آنهارا براساس نسخهٔ خطی اصلی درترجمه پشت سرهم آورده‌اند . به راستی برمبنـای همین‌ترتیب است که ایشان ادعا می‌کنند این‌رباعیات همه یك‌پارچه و به‌هم‌پیوسته است و این شکل ونوع است که هرگز سابقه نداشته وهیچ متن‌یا نسخهٔ دیگری ازرباعیات خیام نیست که کمترین شباهتی به‌این‌نوع رباعیات داشته باشد ،ازآن‌روکه‌بیشتر آنها براساس ترتیب تهجی قافیه‌ها تنظیم شده است اما آنچه بی‌درنگ به نظر می‌رسد همانندی ترتیب رباعیات است باترجمهٔ فیتزجرالد در ۱۸۵۹ (یااگر باریك‌ترشویم چاپ سوم ترجمهٔ اوکه در۱۸۷۳ منتشرشد) اکنون نکتهٔ‌شایان توجه این است که بسیاری مدارك واسناد دربارهٔ روش‌کار فیتزجرالد در دست داریم. دونسخهٔ‌خطی که‌ازآنها بهره‌ای گرفت وبرآنها بامداد حاشیه می‌نوشت ودفترچه ها ویادداشتها وترجمهٔ لاتینی رباعیات ومکاتبات اوباپروفسورکاول ۱ دردست است. همچنین ازتحقیقات مفصل ودقیق ادوارد هرون‌الن ۲ وپروفسور آربری ۳ برخورداریم .

همهٔ اینها بی استثنا دلالت دارد براینکه ترتیب آوردن رباعیـات در ترجمهٔ فیتزجرالد ازخود وی است ، ولی بعید است‌که بتوان تصورکردکاتبی درسدهٔ دوازدهم توانسته باشد تااین حد در رعایت این‌ترتیب به فیتزجـرالد نزدیك شده‌باشد گریور وعلیشاه ازاین‌نکته‌آگاهند وبه همین‌سبب برای‌اثبات ادعای خود توجیهی شگفت عرضه می‌کنند عمرعلیشاه فرضیه‌ای ابراز می‌کند ومی‌نویسد : «چه‌بسا‌ممکن‌است فیتزجرالد باکاول به نسخهٔ دیگری یارونوشتی ازنسخه‌ای‌که بسیار شبیه به‌نسخهٔ ۱۱۵۳ میـلادی (نسخهٔ خود او) بوده است دسترسی داشته‌اند . گریور بااطمینان بیشتری درنامه‌ای به من می‌نویسد :

«سراسرداستان مربوط به نسخه‌هایی‌که فیتزجرالد ازآنهااستفاده کرده مبهم است وپروفسورکاول چندان خوب‌ازعهدهٔ بیان وتوجیه‌آن برنیامده‌است .» ودرمجلهٔ نیواستیتمن بدون هیچ‌ملاحظه وپروامی‌نویسد : «کاملاً آشکاراست که پروفسورکاول دوست وفادار فیتزجرالد درکمبریج کـه محققـی متوسط بود رونوشتی دزدکی‌ازنسخهٔ خطی‌اصلی ازکلکته برای اوفرستاده است .» اینك‌از

---

1 - Cowell 2 - Edward Heron Allen 3 - A. J. Arberry

آنجا که اثری از این «نسخهٔ خطی سوم» بارنمانده وهیچ نشانی هم از اسنادی که ذکرشده دردست نیست، پس باید برای قبولاندن اینکه چنین نسخه‌ای وجود داشته است مصراً کوشید . شگفت می‌نماید که‌اول وفیتز جرالد این همه درپی نهان داشتن این نسخه باشند ، به ویژه که گویافیتز جرالدچنان درتأثیراین اثر واقع شده است که هردونسخهٔ دیگررا کنارگذاشته و ازاین نسخهٔ سوم پیروی کرده است همچنین دشواراست دریابیم چرا اوباید درچاپ اول ازآن منفك شده ودرچاپ دوم وسوم اندك‌اندك به‌آن نزدیك شود

گریور البته باهمین شیوه پیش می‌راند و همهٔ اینها را به‌پای نادرستی فیتز جرالد می‌نویسد واورامتهم می‌کند که گذشته از (دزدکی) به دست‌آوردن نسخهٔ خطی ، دست‌به‌کارپر وپیش‌کردن ترتیب نسخهٔ اصیل ومسکوت گذاشتن رباعیهای برجسته ودیگر کارها زده است . لیکـن هیچ‌توجیهـی ازسبب دست یازیدن او به این‌کارها نمی‌دهد

اما اکنون پاره‌های گم شدهٔ این‌معماگویی آشکارشده باشد و باآن همه چیز روشن می‌شود . یك مجموعه از رباعیات خیام که درست همین‌ترتیب‌نسخهٔ خطی علیشاه رادارد بااندکی دگرگونی وجوددارد در۱۸۹۹ادوارد هرون ـ الن یك جانورشناس کاتولیك که دربارهٔ آلات موسیقی اروپایی وادبیات فارسی مطالبی می‌نوشت کتابی منتشر ساخت مشتمل برکوشش او برای برابرنهادن رباعیات ترجمهٔ فیتزجرالد بااصل آنها در نسخهٔ خطی بادلیان و کلکته ، که گفته‌اند اساس‌کار او بوده است . متن ترجمهٔ (چاپ سوم) فیتز جـرالد رادر صفحه‌ای چاپ‌کرده ودر صفحهٔ برابرآن مقابل هررباعی یك‌رباعی که اوتصور می‌کرد منبع الهام فیتز جرالد بوده باترجمهٔ تحت‌اللفظی آن آورده است بعضی ازرباعیات تنها بایك رباعی فارسی و بسیاری با بیش ازیکی وگاهـی تا چهار رباعی تطبیق داده شده است و بعضی‌هم باهیچ رباعی نسبتی ندارند . در بسیاری موارد برگزیدن برابر صرفاً مبتنی برحدس وگمان بوده است . پس کاملاً آشکار است‌که هرون‌الن بابکاربستن این روش واین هدف تصادفاً ممکن نبود درست به همان ترتیبی برسدکـه یك‌کاتب نسخهٔ قرن دوازدهم به‌کاربسته است . بااین همه این‌چنین‌چیزی روی داده است

زیرا اگر رباعیات متعددی‌راکه هرون‌الن دربرابر یك رباعی آورده است یعنی هشت رباعی مکرر یا نیم مکرر و نیز شش رباعی که درپایان ضمایم آورده ندیده بگیریم وترتیب دو رباعی راکاملاً واردنکنیم‌برای ما ۱۱۱رباعی می‌ماند که درست عین‌ترتیب ۱۱۱ رباعی‌نسخهٔ خطی علیشاه است . این واقعیت به آقایان‌گریور وعلیشاه گوشزد شده است ولی هیچ‌کوشش برای توجیه آن نکرده‌اند. با این‌همه‌همچنان‌سرسختانه برسر «نسخهٔ خطی‌سوم» اصرار می‌ورزند.

گمان می‌رود که ایشان حتی هرون‌الن را هم دراین تقلب با فیتزجرالد همکار می‌دانند (درصورتی که وی ۵۲ سال از فیتزجرالد خردتر بود و گواینکه با پروفسور کاول مکاتبه داشته اما هیچگاه با او مراوده نداشته است. علاقه‌مندی او به‌زبان‌فارسی هم‌سالها پس‌از مرگ‌فیتزجرالد در ۱۸۸۳ گویا پدیدارشده باشد)، شاید به‌دیدهٔ آنان یک‌همکاردیگر دراین‌توطئه‌هما با آقای و الدیس‌رایت¹ باشد که وکیل‌کارهای او بی‌فیتزجرالد بود و اوبودکه نوشته‌های فیتزجرالد را در بارهٔ خیام به‌کاول داد و بایستی «نسخهٔ خطی سوم» را پنهانی ربوده وسپس نابود ساخته‌باشد، زیرا این‌نسخه‌درمیان نوشته‌ها ومنابع‌کاول وفیتزجرالد به‌هنگامی که به‌کتابخانهٔ دانشگاه‌کمبریج رسید وجود نداشت .

اجازه بفرمایید بپرسم آیامجبوریم‌همهٔ این سخنان عجیب را باور کنیم؟! وانگهی راه ساده‌تری برای‌توجیه این امر وجود ندارد؟ آری‌چنین راهی‌هست وآن این که‌نسخهٔ خطی علیشاه برخلاف آنچه پنداشته است که هشتصد سال در خانوادهٔ او نگهداری‌شده ازکتاب هرون‌الن چاپ ۱۸۹۹ رونویس شده هیچ خواهان‌آن نیستم که‌مسئولیت این‌تقلب‌را متوجه کسی کنم وکاملاً حاضرم‌بپذیرم که آقای گریور وآقای‌عمرعلیشاه ندانسته فریبی بزرگ‌خورده‌اند. خلاصه‌باید گفت‌دست‌کم دراینجافریب درکار هست می‌خواهم یکی دونکته را برای‌برهان عرض کنم .

رابرت گریور درص۲۳ کتابش می‌نویسد « فیتزجرالد باگستاخی‌رباعی سیاربرجستهٔ‌شمارهٔ ۲۰ چاپ‌اول‌خویش راکه توصیفی‌است ازموسم خوش‌زندگی درچاپ دوم حذف کرده و درچاپ سوم درشمارهٔ ۷ گذارده است . همچنانکه رباعی ۱۰۲ چاپ اول و رباعی شمارهٔ ۷۰ چاپ‌دوم چنین‌است.»

اینك «رباعی سیاربرجستهٔ» خیام که چنین است

آن قصر که با چرخ همی زد پهلو بر درگه او شهان نهادندی رو
دیدیم که برکنگره‌اش فاخته‌ای آواز همی داد کـه کوکو کوکو

در پایان فهرست هرون‌الن آمده است و این تنها ازآن جهت است که آخرین چاپ فیتزجرالد راکه هرون‌الن در دست داشته فاقد این رباعی بوده است. هرون‌الن ناچار آن را درضمایم آورده است. همین امر تصادفاً درمورد سه رباعی‌پیش‌ازآن که‌درمتن‌علیشاه شماره‌های ۱۰۸ تا ۱۱۰ باشد صدق می‌کند یعنی فیتزجرالد آنهارا درمتن‌ترجمهٔ رباعیات‌نیاورده، ولی درعوض‌آنها را در مقدمه آورده است . آیا باید بگوییم که فیتزجرالد عمداً آنها را حذف کرده است؟ یا آنکه آنها را درمیان رباعیاتش‌پخش‌کرده و هرون الن آنهـا را در رباعیاتش درجای مناسب خویش آورده است .

1 - W Aldis Wright

اما دربارهٔ رباعی‌شمارهٔ ۷ که گریور سروصدایی برای آن به‌راه انداخته است باید گفت که درچاپ اول‌فیتز‌جرالد درشمارهٔ ۷۰ و درچاپ‌دوم درشمارهٔ ۱۰۲ و درچاپ سوم درشمارهٔ ۹۴ آورده‌شده است درست است که هرون‌الن شمارهٔ ۴۳۱ نسخهٔ کلکته را منبع احتمالی شمارهٔ ۹۴ می داند و این رباعی درنسخهٔ علیشاه درآن محل نیست اما این ازآنروست که این را هرون الن در برابر شمارهٔ ۷ آورده است و در نسخهٔ خطی علیشاه نیز در همین جا آمده است می‌توانم موارد فراوان دیگری را ازاین‌گونه برشمارم . امـا اکنون می‌پردازم به نکته‌ای دیگر و آن این است که در برابر ترجمهٔ رباعی شمارهٔ ۹ فیتزجرالد ، هرون‌الن هیچ‌رباعی‌فارسی‌کامل نتوانسته است بیاوردوپیشنهاد می‌کندکه نیمهٔ اول آن از رباعی‌شمارهٔ ۵۰۰ نسخهٔ کلکته و نیمهٔ دوم از رباعی شماره ۱۳۵ بدلین باشد :

درسایهٔ گل‌نشین که بس گل‌ازباد   درخاك فرورفته و بـا خاك شده

ونیمهٔ دوم

رفتند به خاك‌صدهزاران‌جم و کی   زین آمدن تیر مه و رفتن دی

باید به یاد داشت که این‌دوبخش گذشته‌ازاینکه هردو نیمهٔ دوم دورباعی جدا هستند حتی‌هم‌قافیه هم نیستند بااین‌همه درنسخهٔ خطی‌علیشاه این دودریك رباعی‌است، زیراکه دررباعی شمارهٔ ۹ ترجمهٔ گریور چنین‌آمده است

Rest in the rose' s shade, though winds have burst
A world of blossom: petals fall to dust
Jamshids and khusros by hundred thousand
Lie tumbled by a similar stroke of time

درست همین امردرشمارهٔ ۲۰ روی‌داده است. هروی‌الن اصل‌این‌رباعی رااز سه رباعی‌می‌داند. یکی‌نیمهٔ دوم‌رباعی‌شمارهٔ ۱۳۹ بدلین (که‌این‌امرمورد بحث ما نیست) و نیمهٔ اول‌شمارهٔ ۵۷ نسخهٔ کلکته

یك جرعهٔ می‌زملك‌کاوس به‌است   وزتخت‌قباد وملکت‌طوس به است

A mouthful of wine is better than the kingdom of Kavus.
It is better than the throne of Qubad and The Kingdom of Tus

و نیمهٔ دوم شمارهٔ ۵۰۳ نسخهٔ کلکته :

گردن منه‌ارخصم بود رستم زال   منت مبر اردوست بود حاتم طی

Do not bow The neck, though the enemy be Rustnm Son of Zal.
Do not give thanks, though the freind be Hatam Tai.

باردیگربا آنکه‌این رباعی هم قافیهٔ یکسان ندارد از ماخواسته‌شده است که آن را یك رباعی بینگاریم. این رباعی را در ترجمهٔ شمارهٔ ۱۰ گریور چنین می‌بینیم :

One ample draught outdoes the fame of Kavus'
Kobad the Glorious or Imperial Tus
Friend, never bow your neck even to Rustam'
Nor proffer thanks even to Hatim Tai

دراینجا باید یادآور شدکه چند اشتباه هرون‌الن در ترجمهٔ گریوز نیز عیناً راه یافته است. بی‌گمان این امر کاملاً تصادفی است. در رباعیی که ازروی آن فیتزجرالد رباعی شمارهٔ یك را ترجمه کرده ، هرون‌الن درترجمهٔ عبارت «منادی سحرگه حیران» دچاراشتباه شده وآن را چنین ترجمه کرده است :

« The Herald of Dawn, rising up » (منادی‌سحرحیران) .

آقای عمرعلیشاه که نتوانسته‌آن را درست بخواند به این شیوه خوانده Monadi sahar gi khizan که بسیارشگفت وبی‌معنی می‌نماید. ما این‌همه در ترجمهٔ گریوز نشانی از ترجمهٔ اشتباهی هرون الن می‌بینیم :

Dawn, Day, sherald

درشمارهٔ ۳ عبارت « چه جای صلاح است » را هرون‌الن چنین ترجمه کرده است« What Time is this for devotion » (چه‌زمان فداکاری‌است) و گریوزآن‌را« Is this an hour for prayer » (آیا زمان پرستش است؟) ترجمه‌کرده است. درشمارهٔ ۱۷ هرون الن واژهٔ « برم » را به (Povilion) «سراپرده» یا«خرگاه»ترجمه‌کرده وعین همین اشتباه را گریورمرتکب‌شده. می‌توانم از این‌گونه اشتباهات فراوان برشمرم. فرصت گذشته است و نتیجه‌گیری را به علاقه‌مندان باز می‌گذارم .

گمان دارم که به قدرکافی برای اثبات ساختگی‌بودن‌نسخهٔ علیشاه دلیل آورده باشم و دیگرجایی برای‌عنوان « نسخهٔ نویافتهٔ» رباعیات عمرخیام‌منتفی است ودیگرجایی‌برای ادعای‌اینکه «رباعیات‌خیام**قطعاتی**است» باقی‌نمی‌ماند.

همچنین‌درصدد تحقیق‌حقایق اساسی‌بوده‌اندکه فی‌المثل شمارهٔ‌رباعیاتی که خیام سروده چندتاست، یااینکه اساساً این دانشمند ستاره‌شناس وریاضی‌دان حکیم منطقی شعری سروده است یا خیر ؟.

آقایان‌علیشاه وگریوزهم‌درکتاب مورد بحث‌وهم در مکاتباتی‌که کرده‌اند همه‌جا مناسب‌دیده‌اندکه‌به محققان ودانشمندان بتازند . بی‌گمان‌برهردانشمند ومحققی مانندهر کس‌دیگری‌می‌توان خرده گرفت ولغزشهایش‌را نمودارساخت، ولی روش تحقیق علمی انتقاد از مسائل است وپشتکار دژبررسی مداوم‌حقایق و خودداری‌ازپذیرش‌نظریات معامله‌آمیزدیگران وارزش گذاشتن‌به‌کنجکاویهای عالمانه و محققانه . رابرت گریور و عمرعلیشاه چنان شیفتهٔ خرده‌گیری‌و عیبجویی از دانشمندان وپژوهندگان بوده‌اند که دراین‌کار سرازپای نشناخته واین‌ضرب‌المثل‌معروف‌فارسی‌رافراموش کرده‌اند که«چاه کن‌همیشه‌ته‌چاه‌است.»

اسناد و مدارك

نکته‌ای در باب اعتماد السلطنه

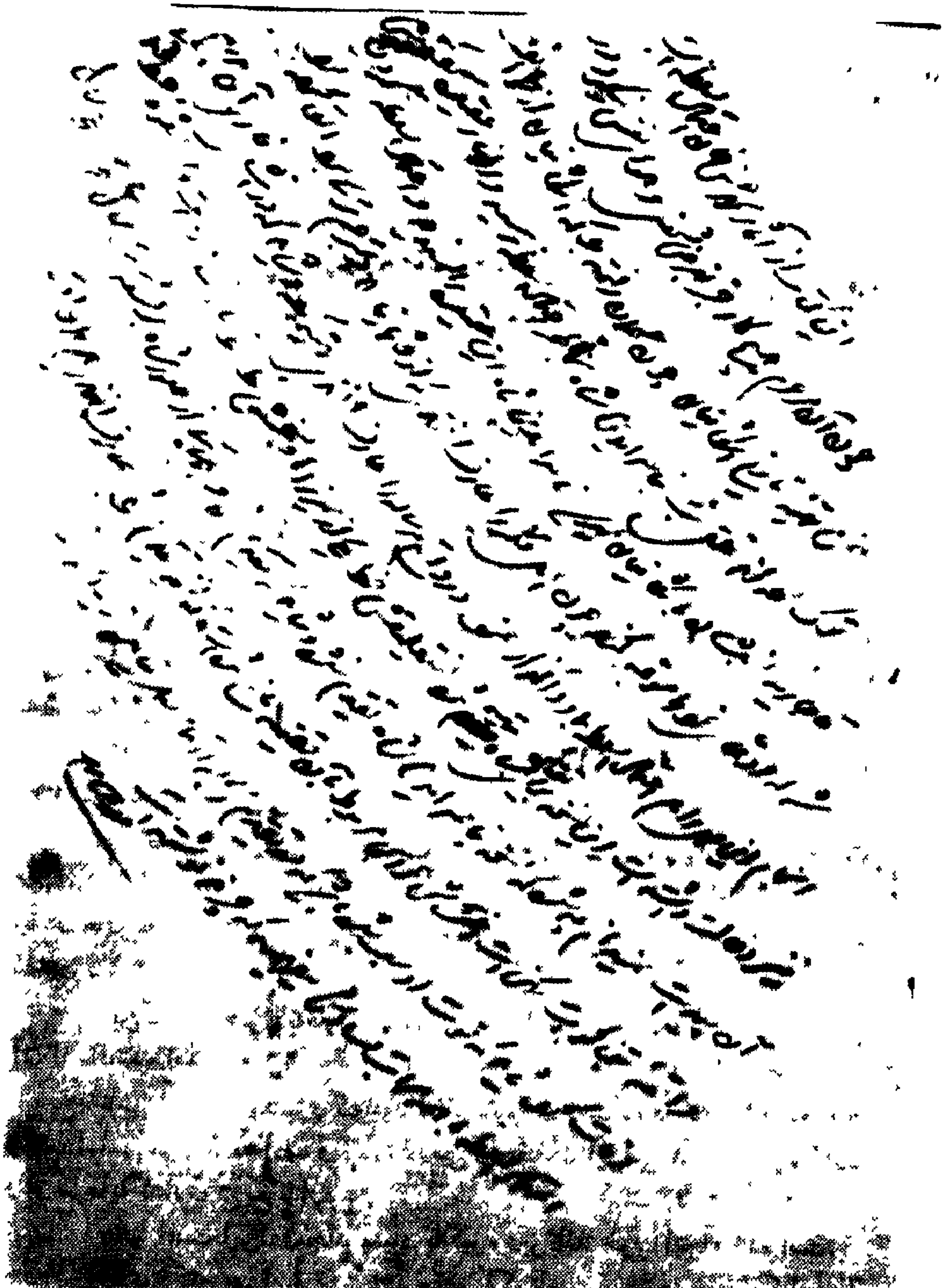
ع. افشار

در دستگاه علمی و انتشاراتی عصر ناصری که به زعامت و مدیریت اعتماد-السلطنه شروع شد، کارهای با ارزش به انجام رسید که همه ناشی از تدبیر و علاقهٔ اعتمادالسلطنه بود. در این دستگاه افرادی چون پدران محمدقزوینی، ذبیح بهروز، محمدعلی فروغی، که هرسه (عبدالوهاب قزوینی، ابوالفضل ساوجی، محمدحسین ذکاءالملك) از دانشمندان بودند کار می‌کردند و آثاری که نشر می‌شد معمولاً اثر آنان بود همیشه هم درافواهان سایر بود که کتبی که به نام اعتمادالسلطنه نشر شده اغلب نتیجهٔ ذوق و تحقیق همکاران او بوده‌است مرحوم اعتمادالسلطنه خود در خاطراتش نسبت به کتاب المآثروالاثار اشاره کرده است که دیگری کتاب را نوشته و تدوین کرده بوده است

اخیراً در جزء مجموعهٔ کتب آقای مهندس محسن فروغی رساله‌ای در شجرهٔ اتراك دیده شد که در ابتدای آن مرحوم محمدعلی فروغی توضیحی در باب آن نوشته است که از لحاظ تاریخی بودن یادداشت و ضبط نمونهٔ خط مرحوم فروغی به نقل آن می‌پردازیم

«این کتاب از آثار محمدحسن خان اعتمادالسلطنه است، چون آن مرحوم هیچ کار جز به غرض شخصی و هوای نفس نمی‌کرد درضمن تهیهٔ تاریخ اشکانیان چون گمان رفته بود که اشکانیان از ترك بوده‌اند تملقی نسبت به ناصرالدین‌شاه به خاطر اعتمادالسلطنه رسید و اظهار عقیده کرد که قاجاریه نسبشان به اشکانیان می رسد ناصرالدین‌شاه این عقیده را پسندید و اعتمادالسلطنه گردن گیرش شد که ادعای خود را موجه کند چون اصل فکر را عارف افندی که از عثمانیان و مترجم ترکی بود القا کرده بود انجام این عمل را هم اعتماد-السلطنه به او واگذار نمود. در واقع رساله را عارف افندی تهیه کرده و شاید که در انشای فارسی آن پدرم نیز دخالت داشته است. این نسخه برای تقدیم به شاه تهیه شده، نستعلیقش خط یکی از میرزاها و نسخش خط خود عارف افندی است و از شیوهٔ خط عثمانی آن پیداست نمی‌دانم چه شده که نسخهٔ ناصرالدین‌شاه تقدیم نشده و شاید که تقدیم شده و به جهاتی از حضور شاه برگشته است.

سال تحریر نسخه سال واقعهٔ تنباکوست. ممکن است اغتشاش حواس مربوط به آن قضیه مانع شده است که نسخه تقدیم شود عارف افندی هم همان اوقات وفات کرد و شاید که فوت او سبب شده باشد که در تقدیم رساله.. بعمل نیامده، زیرا که خود اعتمادالسلطنه با همه مراتب فسادش می‌فهمید که چرند نوشته است فروغی.»



خط مرحوم محمد علی فروغی

معرفی کتابهای تازه

دین و فلسفه و علوم اجتماعی

ارسطو : متن مقالة ما بعدالطبیعه موسوم به مقالةالالف الصغری . ترجمهٔ اسحق ابن‌حنین با تفسیر یحیی بن عدی و تفسیر ابن رشد ، با تصحیح و تحقیق و مقدمه و ترجمهٔ فارسی سید محمد مشکوة ، [تهران ۱۳۴۶] وزیری ، ۲۹۲+۱۱۶+۷۷ص

مقدمهٔ مفصل سید محمد مشکوة در باب چگونگی فلسفه و علم درمیان اقوام اسلامی و نحوهٔ نقل‌علوم‌یونانی‌است . متن عبارت‌است ازتفسیرهای‌یحیی بن عدی و ابن رشد برمقالهٔ ارسطو که اولی تاکنون چاپ نشده ودومی‌چاپ شده بوده، ودر این‌جا نیزصورت‌عکسی نقل‌شده‌است . تفسیریحیی بن‌عدی‌از روی‌چهار نسخه‌تصحیح وترجمه شده است وخدمت آقای مشکوة شایستهٔ قدردانی است .

اقبال لاهوری ، محمد : احیای فکر دینی در اسلام ، ترجمهٔ احمد آرام، [تهران، ۱۳۴۶] وزیری، ۱۱+۲۳۵ ص [نشریهٔ شمارهٔ ۱ مؤسسهٔ فرهنگی منطقه‌ای].

اقبال‌لاهوری‌شاعر بزرگ‌فارسی گوی پاکستانی درایران به شاعری‌شهرت دارد، اما درفلسفه استاد بود ورسالهٔاجتهادی دکتری خود را نیزدرفلسفه نوشت. یکی از آثار او که از مبانی فلسفی و دینی بهره‌ور است همین کتابی‌است که اینک به ترجمهٔ استادانهٔ احمدآرام نشر شده است

اوستا . متن : یشتها گزارش‌ابراهیم پورداود ، چاپ دوم، [تهران،طهوری، ۱۳۴۷] وزیری، دوجلد [زبان وفرهنگ ایران ، ۵۰ و۵۱]

استاد ابراهیم پورداود چهل‌سال‌قبل یشتهارا با مقدمهٔ بسیارمفیدواطلاعات عالمانــه و ترجمهٔ شیوا در بمبئی انتشار داد و نخستین‌کسی است‌که‌کتاب دینی و نیاکان مارا به زبان فارسی نشر کرد و وسیلهٔ شناخت علمی دین زردشتی را آماده ساخت .

این‌کتاب اخیراً بصورت‌افست تجدید طبع و درجلد دوم‌آن متن‌اوستایی آن الحاق‌شده است .

ناشر این دومجلدبزرگ عبدالغفار طهوری است‌که در نشرآثار سودمند وکتب اساسی مربوط به ادب و زبان فارسی وتحقیقات ایرانی همتی‌مخصوص‌دارد و از سرمایه‌گذاری دریغ ندارد .

چاپ افست این دومجلد بسیار پاکیزه وبرکاغذ خوب انجام شده است.

آقای دکتر بهرام فره‌وشی در مقدمــهٔ‌کوتاهی سبب تجدید طبع‌کتاب را نوشته است .

پیترز،جی.ام.ال. : سمعا و نوجوانان (آموزش فیلم) ، ترجمهٔ ابراهیم

رشیدپور ، (تهران . دانشگاه تهران ، ۱۳۴۶) وزیری ۲۲۹ ص [انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ش ۴۳ــ ترجمه، ۲۷]

نخاست که مؤسسه، تحقیقی هم درباب سینما و تلویزیون در ایران نماید .

ژرژ، پیر: نظری به جغرافیای جمعیت ، ترجمهٔ دکترمهدی امانی [تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی] وزیری ، ۱۶۸ ص (انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات‌اجتماعی ش ۵۴ ترجمه، ۲۸)

بخش اول به عنوان جغرافیای جمعیت ترجمه و بخش دوم آمارواطلاعات جدید دربارهٔ جمعیت کشورها تألیف ازمنابع مختلف است

فروم ، اریك : هنرعشق‌ورزیدن، ترجمهٔ پوری سلطانی باگفتاری ازمجید رهنما [تهران ، مروارید ، با همکاری فرانکلین، ۱۳۴۶] ، رقعی، ۱۷۰ص

کربن، هنری : مکتب شیخی ازحکمت الهی‌شیعی ترجمه از فریدون بهمنیار تهران ۱۳۴۶ وزیری ۱۰+۵۴ ص

متن فرانسه ، و ترجمهٔ فارسی این رساله کمك بزرگی به شناخت فرقهٔ شیخی و ریشهٔ افکارو نحوهٔ تفکر آنان دارد مقدمهٔ دکتر بهمنیار فاضلانه و نثر کتاب بسیارخوش عبارت است

تحقیقات ادبی و لغوی

ادیب طوسی، محمد امین : فرهنگ لغات ادبی (شامل لغات و تعبیراتی که از متون فارسی استخراج شده است) [تبریز ، ۱۳۴۶] وزیری، جلد دوم [ص۴۳۷—۷۸۴] [انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران ش۶ـ سلسلهٔ زبان و فرهنگ فارسی ، ش ۴]

دورهٔ این کتاب مفید ظاهراً با یك جلددیگر خاتمه می‌یابد .

زرین‌کوب ، عبدالحسین : شعر بی‌دروغ ، شعر بی نقاب شامل بحث در فنون شاعری ، سبك و نقد شعر فارسی با ملاحظات تطبیقی و انتقادی راجع به شعرقدیم و شعر امروز [تهران ،] سازمان چاپ و انتشارات محمدعلی علمی[۱۳۴۶] وزیری، ۳۳۷ص

این کتاب خواندنی در بیست مبحث تدوین شده

همایونفرخ ، رکن‌الدین : تاریکی‌ها به روشنایی می‌گراید ، [تهران ، ۱۳۴۷] وزیری، ۶۷ ص [ضمیمهٔ هفتگی وحید].

رساله‌ای است درجواب مطالب وسؤالات مطروحه درمجلهٔ راهنمای کتاب نسبت به کتاب «کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی ایران» تألیف نویسندهٔ رساله

یوسفی، غلامحسین: نامهٔ اهل خراسان ، [تهران ، زوار] ۱۳۴۷ ، رقعی، ۲۷۱ ص .

مجموعه‌ای است از مقالات ادبی و تاریخی و نوشته‌های نویسنده از سفر فرنگ که قبلاً درمجلات چاپ‌شده واینك به‌صورت منقحی تجدیدطبع گردیده‌است دکتر یوسفی دقیق است و لطیف‌نویس و نکته‌یاب . کتابی است خوب‌وخواندنی .

ادبیات معاصر ایران

بصیری ، رضا : لحظه‌ها ترانه‌اند . تنظیم رضا دانی‌زاده، تصویر حسن‌شریف [تهران ، ۱۳۴۷] ۲۰۹ ص

مجموعهٔ اشعار است به شیوهٔ امروز . به طور نمونه یك بند از قطعه‌ای نقل می‌شود

به باد باید فروخت
فصل پولادین‌را
ـ که عشق را دلقك‌ها .
این فاجعه را به چه صورت بیان کنم
ـ که دستهایم متعادل نیستند
انسان روح
انسان تکنیك
با کدام گرایش سفر کنم .
که این هردو ، درآسیابه‌ام نمی‌گنجد

دیده‌ور ، م . : افسانه و افسون [داستان] ، [تهران] حوانه ، ۱۳۴۶ ، رقعی ، ۵۱۹ ص

داستان بلندی‌است‌از نویسندهٔ مشهوری که چون نو در برگ‌گل‌مخفی شده است . امیدواریم بتوانیم بخشی از این‌داستان در مجله درج کنیم

مشیری ، فریدون : بهار را باور کن ، [تهران] نیل [۱۳۵۷] خشتی ، ۱۲۹ ص

مجموعهٔ جدیدی از اشعار فریدون مشیری است‌که‌گرایشی لطیف از شعر سنتی به شعرجدید دارد، ولی‌هم لفظش خوب است وهم معنی .

مفتون امینی ، یدالله : انارستان [مجموعهٔ شعر] ، [تبریز ، ابن‌سینا ، ۱۳۴۶] رقعی ، ۱۲۳ ص

از شعرایی است‌که به هر دو شیوهٔ سنتی و امروزی شعر می‌گوید . شعر قدیمش لطیف است

تذکره‌ها ، منتخبات

شاهرودی ، اسماعیل [آینده] از بهار تا بهار ، [امیرکبیر] ۱۳۴۶ رقعی ، ۵۸۸ ص .

منتخباتی است از آثار منظوم ومنثور از نوشته‌ها و سروده‌های فارسی و خارجی که به منظور تفنن وسرگرمی کتاب‌خوانها تدوین شده است .

سام میرزا صفوی : تذکرهٔ تحفهٔ سامی . تصحیح ومقدمه از رکن‌الدین همایونفرخ . [تهران]، علی‌اکبر علمی[۱۳۴۷] وزیری ، ۲۲+۴۳۸ ص

تحفهٔ سامی تألیف شاهزاده سام میرزا صفوی است که درقرن دهم هجری در احوال ۷۱۱ شاعر تألیف شده است و از مآخذ با اعتبار و مستند شمرده می‌شود. پیش‌ازاین مرحوم‌وحید دستگردی‌آن را نشر کرده بود، ولی بی‌فهرست بود واستفاده ازآن دشوار می‌نمود. چاپ جدیدکه براساس نسخ بهتر واضافه بودن ۸۳ شاعر نشرشده به علت‌فهارس دهگانهٔ مفیدکه برآن‌الحاق شده طبعاً در تحقیقات بیشترموردااستفاده قرارخواهدگرفت . مصحح وجه ضبط مرحوم‌وحید را به صورت نسخه بدل درذیل صفحات به دست داده است. در فهارس حذف الفاظ استاد و ملا وحاجی و خواجه و نظایرآنها لازم می‌نماید تا مراجعه آسان باشد

فرخزاد، فروغ . از نیما تابعد (۱۱۲ شعر از ۱۳ شاعر)،[تهران، مروارید ، ۱۳۴۷] رقعی ، ۳۵۸ ص .

نام شعرا: نیما ، بامداد ، امید ، فرخزاد ، آزاد ، آتشی ، تمیمی ، رویائی ،حقوقی ، میژن حلالی ، احمدرضا احمدی ، نادر پور

محمودمیرزا قاجار : سفینة‌المحمود [تألیف درسال ۱۲۴۰ هجری‌قمری]، به تصحیح وتحشیهٔ عبدالرسول خیامپور ، تبریز ، دانشکدهٔ ادبیات ، ۱۳۴۶ ، وزیری، ۲ جلد [انتشارات مؤسسه تاریخ وفرهنگ ایران ، ش ۷ و۸ — سلسلهٔ نشر تذکره‌ها، ش۸ و۹]

تذکره‌ای است از احوال و اشعار ۳۴۶ شاعر قرن سیزدهم هجری که به صورت پسندیده‌ای صورت طبع پذیرفته است

متن‌های فارسی

ادیب نطنزی، بدیع‌الزمان: المرقاة ، مقابله و تصحیح دکتر سیدجعفر سجادی ، [تهران،] بنیادفرهنگ ایران، [۱۳۴۶] وزیری، ید + ۳۵۱ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ش ۲۰ — فرهنگهای پارسی به پارسی ، ۳)

ادیب‌نطنزی از ادبا دردوره‌ان فارسی وعربی ومتوفی‌درسال۴۹۹هجری وصاحب دوتألیف درلغت‌عربی وفارسی‌است . یکی‌دستوراللغه(یاکتاب‌الخلاص) و دیگری همین المرقاة که اینک به زیور چاپ آراسته شده است .

مستوفی ، ابوالفضل یوسف بن‌علی : خردنامه، به تصحیح و کوشش [عبدالعلی] ادیب برومند ، تهران ، ۱۳۴۷ ، وزیری ، ۱۰۴ص. [انتشارات انجمن آثار ملی ، ش ۵۷].

رساله‌ای است در اخلاق وتدبیر ملوك که علی‌الطاهر در اوایل قرن‌ششم صورت تألیف وتدوین پذیرفته است .

این رساله‌مجموعه‌ای‌است ازاقوال حکما ونقل حکایات به‌انضمام کلمات متناسب آنها ازحضرت امیر و ابیات مربوط به شاهنامهٔ فردوسی

آقای ادیب برومند متن را از روی دونسخه [یکی متعلق به خودشان و دیگری‌ازمجموعه‌ای‌متعلق به ایاصوفیا] چاپ کرده‌اند ونوشته‌اند که دونسخهٔ دیگرهم پس‌از چاپ به ایشان معرفی شده است

نثر کتاب فصیح و موجز و بی‌تعقید است .

الهروی ، موفق‌الدین ابومنصورعلی : الابنیة عن حقائق‌الادویه یا روضة‌الانس ومنفعة‌النفس به تصحیح احمد بهمنیار، به‌کوشش حسین محبوبی اردکانی،[تهران، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۶] وزیری ، ۲۹+۴۴۶ ص [انتشارات دانشگاه تهران ش ۱۱۶۳- گنجینهٔ متون ایرانی ش ۶۱]

این کتاب در مفردات ادویه ازمهمترین کتابهای فارسی است. هم‌به‌سبب قدمت وهم روانی زبان و هم اصالت مطلب . و چون نسخه قدیم بازماندهٔ آن به خط اسدی طوسی شاعر است‌اهمیتی دیگر پذیرفته وبردیك هشتاد سال است که شهرت یافته است واول بارتوسط زلیگمان به صورت زیبا وپسندیده‌ای نشر شد وسپس قسمتهایی ازنسخهٔ خط اسدی توسط بنیاد فرهنگ ایران انتشاریافت و اینك که نسخهٔ مصحح مرحوم بهمنیار باتجدیدنظر و دقت آقای محبوبی چاپ شده است دسترسی به آن آسان‌تر گردید آقای محبوبی فهارس متعدد و مفید برآن ترتیب‌داده ومقدمه‌ای دلپذیرنوشته وضمناً متن را با نسخهٔ دیگر و نسبتاً قدیمی‌که به‌تازگی‌پیدا شده مقابله فرموده است .

جغرافیا

بهروزی ، محمدجواد : شهرستان یا اوضاع اقتصادی ، سیاسی ، طبیعی و تاریخی‌شهرستان کازرون [شیراز، کانون تربیت ، ۱۳۴۶] وزیری ، ۲۹۱ ص

کتاب مفیدی است در شناسائی یکی از شهر های قدیم ایران .

ثابتی، حبیب‌الله : جنگلهای ایران [تهران] ابن‌سینا ، [۱۳۴۶] ، رقعی ، ۲۵۵ص ،کتاب جوانان ، ۱۱

در سه بحث است شناسایی جنگل ، جنگلهای ایران ، بهره‌برداری و اجارهٔ جنگل .

کتاب هم‌خواندنی وهم علمی ، واین نوع کتب در زبان فارسی کم‌است

تاریخ

پیرن ، ژاك : جریانهای بزرگ تاریخ‌معاصر، ترجمهٔ رضا مشایخی ،[تهران ، ابن‌سینا ، بی‌تاریخ] جیبی ، ۶ جلد [۱۸۰۸ ص] .

تجلی بخش، سروش: بادرشاه، [تهران]، ابن‌سینا، رقعی، ۲۲۳ ص [برای جوانان، ش ۱]

دینوری، ابومنصور احمدبن داود: ترجمهٔ اخبارالطوال، ترجمهٔ صادق نشأت، [تهران] بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۶] وزیری، ل+۴۶۴ ص [انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش ۲۷ـ منابع تاریخ وجغرافیای ایران، ش ۷].

اخبارالطوال از کتب اصیل ومعتبر در تاریخ اسلام وغزوات و فتوحات و خلفاست که حقاً ترجمهٔ آن در زبان فارسی برای پیشرفت تحقیقات تاریخی لازم بود

ذکاء، یحیی: گوهرها، [تهران] ابن‌سینا [۱۳۴۶]، رقعی، ۱۲۷ ص [کتاب جوانان، ش ۱۲]

بخش یکم مطالب کلی دربارهٔ گوهرها، بخش دوم احجار کریمه وفیروزه، بخش سوم گوهرها و سنگهای آلی، بخش چهارم گوهرهای مصنوعی، بخش پنجم اطلاعات تاریخی راجع به سنگهای گرانبها و نیمه قیمتی

درادبیات اسلامی کتب متعدد درباب جواهر نوشته وعده‌ای ازآنها هم چاپ شده است. این کتاب بااسلوب جدیدوعلمی، به نحوتازه‌ای مطالب را عرضه می‌دارد.

رحیمی، مصطفی قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی، [تهران] ابن‌سینا [۱۳۴۷] رقعی، ۳۷۲ ص [کتاب جوانان، ش ۱۴]

کتاب باارزش ومحققانه‌ای است که به قلم حقوقدانی که خود نویسنده است و از جوهر آزادگی مایهٔ بسیار دارد نوشته شده و به نحو روشن و جذابی مباحث حقوقی را درعبارات وکلمات درآورده آن‌را ومبحثی دلپذیر ساخته است

ستوده، حسینقلی: تاریخ آل مظفر، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴٦) وزیری ۴۲۵ ص [جلد اول] [انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۱۴۵/۱ ـ گنجینهٔ تحقیقات ایرانی، ش ۵۲].

در ابتدای کتاب فهرست مبسوط ومنظمی از منابع ومآخذ مربوط به سلسلهٔ آل مظفر به دست داده شده وسپس در سیزده فصل سلطنت پادشاهان آن سلسله تا لشکرکشی تیمور به فارس و انقراض آل مظفر تشریح گردیده است.

کتاب جلد دومی‌دارد که پس ازاین نشرخواهد شد. نقشه‌های کتاب دقیق و روشن، ومتن نیز مبتنی برمراجع اصلی است.

صفائی، ابراهیم: رهبران مشروطه، دورهٔ دوم، [تهران، جاویدان، ۱۳۴۶] وزیری، ۷۰۳ ص.

فقیه، جمال‌الدین: آتورپاتکان (آذربایجان) و نهضت ادبی از عهد باستان تا روزگار نظامی گنجه‌ای، مشتمل بر بحث جغرافیای تاریخی، سیر لهجه‌ها و زبان‌ادبی‌وشعر پارسی دری، شرح حال و تحقیق آثار شاعران [تهران]، انتشارات کتب ایران [۱۳۴۶] وزیری، پانزده+۵۴۴ ص

موضوع کتاب از نام آن به درستی برمی‌آید

کاویان‌پور ، احمد : تاریخ عمومی آذربایجان ، تهران ، آسیا ، ۱۳۴۶ ، وزیری ،۴۰۸ ص .

هاشمی‌رفسنجانی . اکبر : امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، [تهران فراهانی ، ۱۳۴۶] وزیری، ۵۸۱ ص

بخش اول عوامل‌خاص تربیت ، بخش دوم پیش از امیر ، بخش‌سوم‌سیاست داخلی امیر کبیر ، بخش چهارم سیاست خارجی امیر کبیر، بخش‌پنجم پایان کار، بخش‌ششم قضاوتها ، بخش‌هفتم بعد از امیر

هینتز ، والتر تشکیل دولت ملی در ایران ، حکومت آق‌قویونلو وظهور دولت صفوی ترجمهٔ کیکاوس جهانداری ، [تهران] کمیسیون معارف ، ۱۳۴۶ ، وزیری ، سیزده + ۲۲۵ ص

این کتاب از دقیق‌ترین و مستندترین نوشته‌های جدید منحصراً در باب ظهور صفویه‌است پروفسور هینتز که‌اینك هفتاد راپشت سر گذاشته‌آن را درسنین جوانی نوشته و اگرامروز بدان بپردازد باتوجه به متون تازه‌ای‌که چاپ شده و اسنادی‌که به دست آمده است تغییرات بسیاری درآن روا می‌دارد ولی با وجود این هنوز کتابی اصیل ودست اول است

مترجم استادی‌وامانت خود را درنقل‌چنین‌کتب بارها نشان داده ودراین کتاب هم‌چیره‌دستی‌خویش را بهتر وا نموده است

ادبیات خارجی

آنوی ، ژان : آنتی‌گون ، ترجمهٔ اقدس یغمائی ، [تهران ، جوانه ، ۱۳۴۶] رقعی، ۱۰۵ص

نمایشنامه است .

دستغیب ، عبدالعلی : گزیدهٔ شعر شاعران انگلیسی زبان، ترجمهٔ عبدالعلی دستغیب و محمود معلم ، [تهران ، روز ، ۱۳۴۷] رقعی ، ۱۸۳ ص.

ترجمهٔ قطعاتی از اشعار بیست ودوشاعر انگلیسی زبان است به‌نثری‌زیبا .

فاست ، هوارد : ماجرای ویستون، ترجمهٔ دکتر فرج‌الله پورسرتیپ،[تهران، پیروز با همکاری فرانکلین ، ۱۳۴۶] رقعی۲۹۶ص

کامو، آلبر : کالیگولا، ترجمهٔ شوراانگیز فرخ، [تهران ، مروارید ، ۱۳۴۷] رقعی،۱۴۲ ص.

ترجمهٔ تازه‌ای است از نمایشنامهٔ مشهور آلبرکامو که در حکایت و اخبار کالیگولا پرداخته است . ترجمه روان است .

لوکلزیو ، ژی، ام . ژ: روزی که بومون با درد خویش آشنا شد . ترجمهٔ م. ر . حریری ، [تهران ، جوانه ، ۱۳۴۶] رقعی ، ۶۴ ص،

یادبود

درگذشت دکتر یوسف میر

پیرمردی ناربین، طبیبی جراح و استادی قابل به سن ۸۷ سالگی ازمیان ما رفت. نامش یوسف وازمردم ایروان بود. تحصیلات خود رادر رشتهٔ پزشکی دردانشگاه لوزان درسال ۱۹۱۴ میلادی به اتمام رسانید وتاسال ۱۹۲۱ درهمان



شهر باسمت معاونت پروفسور «رو» جراح مشهور اروپا در آن عصر در بیمارستان ولایتی لوزان کار می کرد. چون به ایران آمد به علت قابلیت و اشتهارعلمی به خدمت دولتی درآمد و دربیمارستانهای نظامی طبیب بود وریاست امور جراحی با او بود. با ایجاد دانشگاه تهران، برای تدریس جراحی دعوت شد ومدتها سمت ریاست بخش جراحی بیمارستان وزیری رادرعهده داشت و سپس همین خدمت را در بیمارستان پهلوی انجام می‌داد. مقامش دردانشگاه استادی کرسی جراحی بالینی بود.

دکتر میر تا روزی که قانوناً بازنشسته شد خدمت کرد. طبیبی بود بسیارمنظم ودقیق. آسایش بیمار رامی‌خواست و نسبت به اطبای بی‌دقت و پرستاران بی‌مبالات سختگیر بود، آن‌چنان که اورا تندخو و بدخلق می‌دانستند و ازاو سخت می‌ترسیدند. حتی گاه شایع می‌شد که دکترمیر سیلی بر گوش فلان کس نواخته‌است!

دکترمیر درطبابت مطلقاً عجول نبود. بدقت وصبورانه صحبت می کرد. لهجهٔ ترکی ملیحی داشت. گفتارش بر دل می‌نشست و براستی مسیحانفس بود. درمطب شخصی حرص مریض دیدن نداشت. چند نفری را که می پذیرفت به دقت معاینه می کرد و به‌آرامی وتعمق نسخه می نوشت. غالباً در نوشتن نسخه به فکر می‌رفت وحتی نسخهٔ نوشته‌شده‌را خط می‌زد و عوض می کرد. سالهای دراز روی کاغذ معمولی و بی‌عنوان نسخه می‌نوشت. این اواخر سرکاغذی، چاپ کرد

که روی آن منحصراً نوشته بود دکتر میر.
از تجویز دوای زیاد امساک داشت. چندان
به دواهای ساخت فرنگ معتقد نبود. اغلب
داروهای ترکیبی سفارش می‌کرد. غالباً
هم مقصودش آن بود که بیمار در بهای
دارو مبلغ بسیار ندهد. درجراحی هم
از زمانی که «پنی‌سیلین» باب شده بود
حتی‌المقدور از تزریق آن خودداری
داشت. در حالی که دیگران محض
احتیاط و پیشاپیش استعمال این نوع دارو
ها را بی‌دریغ لازم می‌دانند

دکتر میر که نزدیک چهل و پنج
سال در ایران طبابت کرد هیچگاه در
بند جمع مال ومنال دنیوی نبود دوشیدن
بیماران را وسیلهٔ زندگی قرار نداد بر
تابلوی مطبش جز دکترمیر کلمهٔ دیگری
نبود خود را طبیب و دیپلمه و صاحب
درجهٔ دکتری و آسیستان پروفسور رو
وجراح سابق بیمارستان لوران ننامید.
همتش بر این مصروف شد که در عمل
خود را بشناساند و جلب قلوب کند واعتماد
واطمینان جامعه را نسبت به خود معطوف
سازد، و چنین هم کرده و شده بود

صفت ممتاز دکترمیر آن بود که با
وجود شهرت شخصی و منتسب بودن
به خانواده‌ای مهم (بطور نسبی) درپی
کسب مقامات دنیوی و مناصب سیاسی
و اداری برنیامد. اگر دراین خیالات
بود بسیار زود مـی‌توانست به مقصود
برسد، چـه دوست دیرین و یـکدل و
طبیب مخصوص علی‌اکبر داور بود. در
مریضخانه‌های نظامی جـراح وخـادم
بود وبـه مختصر اشاره و ایجاد ارتباط
می‌توانست به‌میدان سیاست درآید و وزارت
وریاست بگیرد چون دیگران...

***

آخرین بار در یکی از روزهـای
اسفند ماه گذشته به دیدنش رفتم بر تخت
خوابیده بود. زبانش لکنت گرفته بود.
دستش رعشه داشت حس شنوائیش بکلی
از دست رفته بود امـا حافظـه و قوهٔ
بینائیش هنوز بجا بود. می‌گفت مطالبی
که درمجلات می‌نویسی می‌خوانم و یگانه
تفنن برای من دراین پایان عمر خواندن
است. ولی افسوس که یکی دوصفحه به
زحمت می‌خوانم و زود خسته می‌شوم.
بچه‌ها گاهی کمک می‌کنند. از مرحوم
دهخدا وکار بزرگش یعنی بنیان گذاری
لغتنامه ونیز مرحوم قزوینی یـاد کرد
و آنان را ستود. دکتر میر مـردی
ادب دوست و سخن‌شناس بود و به عالم
ادبی تعلق خاطر داشت. کتب ادبـی
می‌خواند، خواه به فارسی یا روسی و
فرانسه. وکتابهای نویسندگان بزرگ
جهان را در کتابخانهٔ خود جمع کرده بود.
من بر بالینش مستمع بودم چند کلمه‌ای در
عرض ادب واشتیاق گفتم که محمدعلی یا
علی‌محمد با بانگ بلندی تکرار کردند.
دوپسرش چندان بهم شبیه‌اند که با دوستی
سی‌وپنج ساله بازمیان آنها اشتباه می‌کنم
و به درستی نمی‌دانم کدام یک آن شب آنجا
بودند.

مرحوم دکترمیر شاگردان بسیار
تربیت کرد کـه بسیاری از آنها امروز
اطبای مشهور وجراحان بنامند وهمه در

سوك آن مرد شریك و ما بازماندگانش همآواز .

مدت قریب به سی و پنج سال که در مواقع بیماری به او مراجعه کردم ، مداوایش همیشه شفابخش بود و ازآن با اینکه گرفته صورت بود و کم می خندید اما بسیار مهربان بود و دلسوز . قطع دارم خیل عظیمی که بیماران او بوده اند همه از مرگش متأثر و دردل گریان شده اند به تصور من مردی نادر بین و استادی عالیقدر و جراحی ماهر و قابل ازمیان ما رفت اما چه خوشبخت بود که به جای خود دو مرد تربیت کرد که شمع تابناك روزگار تاریك پیری او بودند و پس از او نیز یادگار زنده و ارزندهٔ او خواهند بود

این دو مرد دوپسر توأمان (دوقلو) دانشمند و بارزین اویند که همانند پدر طبیب و جراح شده اند و درهمان مکتب و همان دانشگاه که پدر درس خوانده بود تحصیل کردند و از چندین سال پیش که به ایران بازگشتند برهمان روال و روش پدر بدون هیچ ادعا و تظاهر به کار و تدریس پرداختند و درلوای همان تابلوی «دکتر میر» درمان بیماران را پیشه کرده اند .

مرگ دکتر میر بزرگ مایهٔ تأسف بسیار است ، ولی می دانم دوانش شادمان است که به جای خود دو دکتر میر به جامعه ای که نیازمند طبیبان دلسوز و خوب است سپرده است

ایرج افشار

دکتر یوسف میر از دید علی دشتی

این شرح را قریب هفت سال قبل که مرحوم دکتر میر ازکار کناره می گرفت نویسندهٔ دانشمند آقای علی دشتی نوشته اند و چون تاکنون طبع نشده است اینك که آن مرحوم درگذشته برای معرفی خصایل و صفات عالی آن مرد بزرگ درج می شود

من دکتر میر را سالهاست می شناسم ، از همان تاریخی که از سویس به اصرار مرحوم داور به تهران آمد و من با وجد این خبر را درشفق سرخ نوشتم که جراح چیره دستی از معاونت پروفسور «رو» و کار کردن در بیمارستان سویس دست کشیده به وطن بازگشته است . ازآن تاریخ تاکنون شاید قریب سی و هشت سال می گذرد و روزبروز در ذهن حساس و زیباپسند من بالاتر رفته است ، زیرا او مشغول کار شد . سر خود را به زیر انداخت و بدون انحراف به کار شریف خود پرداخت . نه به پول و حقوق و عایدی محکمه توجهی داشت و نه به مقام و منصب التفاتی . مانند هنرمندی که هنر را برای هنر می خواهد و جز پرورش محصول قریحهٔ خود هدفی ندارد به کمك نوع خود و به تخفیف آلام پرداخت .

نمی دانم چرا من از فخر پیدایش فکر و تأمل درخود ، طبابت و روزنامه نویسی را حرفه و وسیلهٔ امرار معاش فرض نکرده و پیوسته مباشرین این دو کار را برتر از این مرحله تصور کرده ام . هدف نخستین آنها را غیر کسب روزی دانسته ام . البته طبیب و جراح باید زندگی کند ولی هدف اساسی تخفیف آلام و

برخاستن به یاری درماندگانی است که طبیعت بر آنها ستم کرده است . دکتر میر چنین بود، نه تنها درمطالعهٔ دستریح خود إصرار و سماحت و سختی به‌خرج نمی‌داد، بلکه مکرر حدود پول دوا و نسخهٔ مریض را ازجیب خود می‌داد

احترام و ارادت من به این جراح زبردست برای علم و مهارت او نیست زیرا دراین‌زمینه رای‌وعقیدهٔ من‌ارزشی ندارد . اهل فن بهتر و با بصیرت و حرویت باید در این باب اظهارنظری کنند ، احترام و ارادت من به دکتر میر بیشتر به مکارم اوست واین مطلبی که امروزمانند یك فورمول ریاضی غیر قابل بحث و مناقشه گشته است، یعنی همان‌طور که وجه امتیازانسان ازحیوان قوهٔ ادراك اوست وجه امتیاز انسانها از یکدیگر نه به‌هوش ونه بزعقل و به بر دانش ومعلومات مکتسبهٔ آنهاست، بلکه منحصراً متوقف بردرجهٔ فضایل و مکارم اخلاق‌است، دردکترمیر به‌شکل‌محسوس وغیرقابل تردیدی دیده‌ام . درروح‌این مرد عالم‌سایهٔ بخل وحسد وکینه وشائبهٔ بدخواهی وبدبینی نیست . درمحضر او از دروغ و ریا وغیبت و بدگویی اثری یافت نمی‌شود . انصاف ، رأفت،مروت، خیرخواهی نوع‌وشفقت‌نسبت به‌درماندگان وحس‌ترحم‌بر کسانی که‌بدی برمزاجشان غلبه دارد زمینهٔ اخلاقی دکتر میر را تشکیل می‌دهد .

چیزی‌که مصاحبت دکترمیر را بر من‌مطبوع و لذیذ می‌کرد وازهمان‌آغاز آشنایی‌مرا به‌طرف اوکشانید ذوق‌ادبی او بود دکترمیر تنها جراح‌لایق و طبیب باوجدان نبود، به‌ادب علاقهٔ‌وافر وعشق وجدآمیزی داشت . تنها تفریح وسرگرمی اووتنهاوسیلهٔ رفع‌خستگیهای روزانهٔ اوخواندن بود .

راجع به‌داستایوسکی مانند نقادی صاحبنظر بحث می‌کرد . توماس من و رومن رولان و اساطین فکر اروپا را با بصیرت مرد ادیبی شرح می‌داد و چیزی‌که در همان اوایل‌آشنایی مرا به حیرت انداخت شیفتگی و شوقی بود که به حافظ داشت . دقت خیال هنر عدیم‌النظیرحافظ درتلفیق جمله ، پرش فکر او ازسطح‌عادیات ومقررات، واین موسیقی قدیمی‌که پیوسته از سروده‌های او طنین‌انداز است برای فهم طبقهٔ دور از عالم ادب دشوار است . تیزبینی و تیزهوشی ومعرفت خاصی برای درك او و مخصوصاً برای لذت‌بردن از حافظ ضرورت‌دارد. باید شخص‌عادی ومتداول ملول و خسته باشد تا حافظ را خوب بچشد وبنوشد ومست‌شود. نخستین‌کسی که از من خواست دربارهٔ حافظ بنویسم وهرچندی این تقاضا را تکرار می‌کرد دکترمیر بود .

عجیب‌تر ازهمهٔ‌خانه این‌مرد وارسته واین درویش حقیقی است که در سلك هیچیك‌ازتشکیلات‌درویشان وارد نیست. در این خانه صفا وآسایش وآزادگی پرتو افکنده و از در ودیوارآن مهر و انسانیت می‌بارد .

دو پسر تربیت کرده است که هم در فضایل واخلاق وهم در پشت کار وجدیت و هم در حرفهٔ شریف طبابت و کمک کردن به خلق به نحوهٔ او می‌مانند. دکترمیر در نظر من همیشه مانند فرشتهٔ نجات و انسان حقیقی عاری از شهوات دون و آلودگیهای حقیر زندگی جلوه کرده است ومتناسب با بیت پاك خود خانواده‌ای شریف وقابل احترام تشکیل داده‌است.

دکترمیر نه‌تنها در دوران جوانی با عشق و شوق به‌کار خود می‌پرداخت حتی در این اواخر که خسته و ظاهراً ازکار افتاده بود به‌کار و عمل جراحی علاقه‌ای عجیب داشت. روزهایی که چند عمل داشت از بیمارستان با قیافهٔ شاد و راضی برمی‌گشت، واین رضایت وجدان مانند فروغی ازچشم و سیمای او ساطع بود و برعکس اگر عملیاتی چند انجام نداده بود خسته وملول وناراضی به‌نظر می‌رسید.

یکی ازآرزوهای من بلکه آرزوی هرشخص که به‌سلامت یك جامعهٔ آرام و مستقر و محکم علاقه دارد این است که نظایر این مرد شریف و مفید و بارور نه‌تنها درطبقهٔ اطبا زیاد شود ، بلکه در تمام طبقات اینگونه مردمانی که فقط به‌کار خود مشغول باشند ورشتهٔ خود را دنبال کنند یعنی هوی وهوس آنها را ازسیر طبیعی خود منحرف نسازد فزونی گیرد تا عدالت حقیقی و ترقی واقعی متحقق گردد، زیرا جامعه‌ای سالم وروبه آسایش وترقی می‌رود که هرکس به حرفهٔ خود پرداخته وآن‌را با شوق و ایمان دنبال کنند

علی دشتی

وفات مستشرقان

درماههای اخیر چندتن ازبزرگان مستشرقان درگذشته‌اند که از میان آنها دو دانشمند مذکور در زیر درکارهای ایران‌شناسی واسلامی نامورند.

۱ـ فرانتز تشنر ایران‌شناس آلمانی متولد ۱۸۸۸ که مخصوصاً صاحب اطلاعات بسیط و تألیفات گرانقدر در موضوع فتوت در ایران بود برای شرح حال او نگاه کنید به شرح حال او که آقای دکتر یوسفی درهمین مجله (سال هشتم) نوشته‌اند (متوفی در یازدهم نوامبر ۱۹۶۷).

۲ـ لوی‌دلاویدا دانشمند ایتالیایی که در رشتهٔ فرهنگ و تمدن اسلامی از برجستگان بود (متوفی در ۲۵ نوامبر ۱۹۶۷).

نامه‌ها

آقای مدیر

صورتی می‌خواستم از نسخ موجود دیوان خواجه‌عصمت بخاری در کتابخانه‌های ایران و خارج البته اگر ممکن باشد با نشان کامل هریك

اصفهان - **علی مظاهری**

پاسخ

نسخه‌های نویسندگان به‌شرح زیر شناخته شده است.

فهرست لنینگراد ۱۵۷۲، دیل ریو ۲۸۲ تاشکند ۱۱۰۵ و ۱۱۰۶ و ۱۱۰۷ آستان قدس ۷ ۴۶۹ و ۴۷۲ سپه، ش ۲۷۵ر۲.

محمدتقی دانش‌پژوه

آقای مدیر.

رساله‌ای در موضوع شراب به نام تحفة‌الملوك تألیف شده که درآغاز آن چنین آمده «چنین گوید احقر خلق‌الله والمحتاج الی نعمةالله طاهر بن نعمت‌الله بن طاهر الطبیب الکرمانی» که به نام «نظام‌الدنیا والدین ابوالمحامد میرزا سلطان شاه محمود ..» در سال ۹۳۲ نوشته شده و کتاب به خط غیاث‌الدین کرمانی در تاریخ ۱۰۸۱ استنساخ گردیده. کتاب مزبور ۳۸ برگ و هر برگی ۱۴ سطر به‌خط زیبا روی کاغذ خانبالغ باشرح کلمات و نثر سنتأروان نوشته شده‌است. آیا اطلاعی از این رساله دارید یا نه؟ خواهشمند است فدوی را هم مطلع فرمایید. ضمناً من غیر از «الذریعه» به‌جای دیگر مراجعه نکرده‌ام.

اراك- **ابراهیم دهگان**

پاسخ

چندین فهرست دیده شد اثری از آن نبود در جستجوی هستم

محمدتقی دانش‌پژوه

واژهٔ دبیر

آقای مدیر

در محاضرات‌الادباء و محاورات‌الشعراء راغب اصفهانی «در» فصل عنوان «ومما جاء فی الکتاب والکتابة» چنین آمده است

«و قیل کل صناعة تحتاج الی ذکاء الا الکتابة، فانها تحتاج الی ذکائین جمع المعانی بالقلب و الحروف بالقلم. ولذلك قیل بالفارسیة «دبیر» ای له ذکا آن

(ص ۴۴ ج ۱ چاپ ۱۳۲۶ ق مصر)

خواهشمنداست ازمتخصصان زبان پهلوی سؤال شود که آیا این اشتقاق و ریشه‌ساری درست است و کلمهٔ «دبیر» ازدو کلمهٔ «دو» و «ویر» پهلوی به‌معنای «هوش» گرفته‌شده است و باید به ضم‌دال خواند یا اینکه این اشتقاق، بازیی لفظی بیش نیست.

محمدتقی دانش‌پژوه

راهنمای کتاب

پاسخ به این پرسش در شمارهٔ بعد درج خواهد شد

مسابقهٔ سلطنتی بهترین
کتاب سال

بدین وسیله به اطلاع عموم علاقه‌مندان می‌رساند که مدت قبول کتاب برای شرکت در مسابقهٔ سلطنتی بهترین کتابهای سال ۱۳۴۶ از تاریخ نشر این آگهی تاپایان مردادماه ۱۳۴۷ می‌باشد وفقط کتابهایی که درسال ۱۳۴۶ طبع و نشر شده است برای شرکت درمسابقه پذیرفته می‌شود و تاریخی که به عنوان چاپ در پشت جلد کتاب ذکرشده معتبر است

داوطلبان شرکت درمسابقهٔ سلطنتی بهترین کتاب سال لازم‌است تقاضای‌خودرا مبنی برشرکت درمسابقه همراه باپنج نسخه ازکتاب‌خود بانشانی کامل در ظرف این مدت به قسمت فرهنگی بنیاد پهلوی بفرستند و رسید دریافت‌دارند تقاضای شرکت درمسابقه‌باید به‌وسیلهٔ شخص مؤلف یامترجم به‌عمل آید ودرترجمه‌ها اصل‌کتاب همراه‌باشد.

کتابهایی که برای مسابقه فرستاده می‌شود پس داده نمی‌شود

برای مزید اطلاع علاقه‌مندان اضافه‌می‌شود که **کتابهای مخصوص اطفال و نوجوانان** نیز درمسابقه شرکت داده می‌شود .

رئیس قسمت فرهنگی بنیاد پهلوی

سناتور دکتر شمس‌الملوك مصاحب

راهنمای کتاب

مجلهٔ زبان و ادبیات فارسی و تحقیقات ایران شناسی و
انتقاد کتاب

نشریهٔ ماهانه انجمن کتاب ایران

صاحب امتیاز: دکتر احسان یارشاطر ، **مدیر مسئول:** ایرج افشار
سردبیر: دکتر جعفر شعار

نشانی: صندوق پستی ۱۹۳۶ ، طهران

تلفن: ۴۹۸۱۵

مکاتبات به نام مدیر مسئول مجله ارسال شود

بهای اشتراک در ایران
۲۰۰ ریال (با پست عادی) ، ۲۴۰ ریال (با پست سفارشی)
بهای اشتراک در خارجه: ۶ دلار یا ۴۸۰ ریال

Rahnema-ye Ketab

A journal of Persian language and literature,
Iranian studies, and book reviews

Published by the Book Society of Persia

Editor: **E Yar-Shater**
Associate Editor **I. Afshar**
Assistant Editor · **Dr. J. Shear**

Annual subscription rate. 6 dollars
All inquiries to be addressed to the Associate Editor

P O Box 1936, Tehran, Iran

RAHNEMA-YE KETAB

Vol. 11 No. 4 July 1968

A MONTHLY JOURNAL OF THE BOOK SOCITY
OF PERSIA

Includes

ARTICLES ON PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE

REVIEWS OF RECENT PERSIAN BOOKS

A CLASSIFIED BIBLIOGRAPHY OF RECENT PERSIAN BOOKS

REVIEWS OF BOOKS FROM ABROAD CONCERNING PERSIA

Editor E Yar-Shater

Associate Editor I. Afshar - *Assistant Editor* : Dr J Shear

Annual subscription rate 6 Dollars

All inquiries to be addressed to the Associate Editor.

P. O. Box 1936, Tehran, Iran

راهنمای کتاب

د ماه - ۱۳۴۷ — مجلهٔ ماهانهٔ زبان و ادبیات و تحقیقات ایران شناسی و انتقاد کتاب — سال یازدهم - شمارهٔ پنجم

نویسندگان

رضا درودیان — رضا کاویانی
احسان یارشاطر — احمد اشرف
حسین محبوبی اردکانی - احمد احمدی
مسعود رجب نیا — ایرج وامقی
فریدون بدره‌ای — فریدون وهمن
ایرج افشار — جمشید سروشیار

بها ۲۰ ریال

تحقیق و روح علمی در ایران

دکتر رضا درودیان - دکتر رضا کاویانی

ادبیات دعوت فاطمی

معرفی و انتقاد کتاب

خاطرات حاجی سیاح - شعر بی دروغ، شعر بی نقاب
زندگی نادرشاه - سفرنامهٔ سانسون

معرفی کتابهای تازه

کتابهای خارجی - خواندنی - اسناد و مدارک

نامه‌ها - اخبار

فهرست مندرجات

نظر آزمایی

انتقاد کتاب

کتاب شناسی

کتابهای خارجی

خواندنی

راهنمای کتاب

شمارهٔ پنجم سال یازدهم

مرداد ماه ۱۳۴۷

روح علمی و چند شرط آن

طرح‌آزمایی: روح علمی را چگونه باید به وجود آورد

رضا دروديان

بحثی که دوست دانشمندم دکتر احسان نراقی درموضوع وضع و شرایط روح علمی مفتوح کرده است مناسبت خاصی با وضع و شرایط این مرحله از تاریخ ما دارد. این مرحله‌ای است که جامعهٔ ما درحال دگرگون شدن است و اقتصاد ما به‌سوی صنعتی شدن پیش می‌رود، ولی این جریان صنعتی شدن بر شالودهٔ یك محیط علمی داخلی متکی نیست. بین تکنولوژی که ما همراه با کارخانجات ازخارج وارد می کنیم وسطح وحدود تفکرعلمی که در داخل کشور درجریان است شکاف عمیقی وجود دارد و تازه بین تکنولوژی‌که ما می‌توانیم وارد کنیم و براساس امکانات مادی وانسانی‌خود مورد بهره‌برداری قرار دهیم و آنچه در دنیای صنعتی خارج در حال پیشرفت و تکامل است بیش ازصد سال اختلاف هست. این شکاف تکنولوژی که روز بروز وسیع‌تر می‌شود بحق هر فرد متفکری را دچارنگرانی می کند، کما آنکه شکاف تکنولوژی بین اروپا و آمریکا، اروپاییها را سخت نگران ساخته است.

بنابراین هماهنگ با رشد صنعتی کشور، به‌وجودآوردن شرایط و روح علمی به‌منظور پیشرفت علوم وبخصوص علوم تجربی نهایت ضرورت را دارد. درواقع باید شرایطی‌فراهم نمودکه علوم تجربی‌پیشاپیش رشد صنعتی وسریعتر ازآن توسعه یابد، زیرا علم وتکنیك درجهان پیشرفتهٔ امروز با سرعتی مضاعف به‌جلومی‌رود وکوچکترین‌تأمل ازجانب کشورهای درحال‌رشدمنجر به‌وابستگی ابدی آنان به‌کشورهای اول خواهد شد.

برای ما دراین مرحله ازتاریخ نکتهٔ اساسی این‌است‌که چگونه شرایط و روح علمی را می‌توان به‌وجودآورد؟ امید می‌رود که تجربه و تحلیل این مطلب بادیدی وسیع ادامه پیدا کند تاشاید در این دورهٔ برزخ راهی جدید در مقابل نسل حاضر گشوده شود.

در دنیای ما مردمی هستند که خواه بنا به طبیعت خود وخواه بنا به تربیتی که گرفته‌اند عادت دارند راجع به مسائل مورد علاقهٔ خود مستقلاً فکر کنند و به راه حلها و نتایج دلخواه برسند ، و نیز مردمی که خود را از زحمت فکر-کردن آسوده ومبرا می‌سازند و برحسب عادت می گذارند و منتظرند دیگران برایشان فکر کنند .

مثال ساده وچشمگیر این اختلاف در برخورد با مسائل را می‌توان در زمینهٔ افکارسیاسی دید . دگماتیست‌ها که در میان گروه دوم جای دارند طبیعتاً همیشه در جستجوی شخصیتی هستند که الگوها و فرمولهای ساده‌ای برای تمام مسائل جهانی ارائه دهد وایشان را اززحمت تفکرو بررسی در زمینه‌های خاص معاف نماید . این گروه به‌محض اینکه کتب ومقالاتی از رهبرخود خواندند و چکیدهٔ افکار وی‌را هضم کردند خود را آماده برای حل کلیهٔ مشکلات و مسائل اجتماعی وسیاسی می‌یابند ودیگر همه چیز برایشان خود به‌خود روشن و به ـ سادگی‌قابل حل‌جلوه می کند . درمقابل گروه اول‌هیچ راه حل‌جهانی وعمومی وجاودانی برای مسائل اجتماعی وسیاسی‌همهٔ جهان نمی‌شناسد، ومعتقد است که هرمسئله تحت هرشرایط خاص راه حلی خاص خود دارد که بایدا ازطریق علم تجربی‌آن را یافت . در این سیستم فکری حتی موفقیت یك ایدئولوژی خاص درشرایط اجتماعی و تاریخی‌خاص دلیل برجهانی بودن و جاودانی بودن آن به‌شمار نمی‌آید وفقط به‌حساب تطابق آن باشرایط زمان و مکان خاص گذاشته می‌شود .

البته در علوم طبیعی و فیزیکی برخلاف علوم اجتماعی وانسانی حالت جهانی بودن قوانین وجود دارد ، ولی‌خودکشف این قوانین و تعمیم‌آن به ـ موارد ورشته‌های‌خاص، میدان وسیعی‌برای تفکر واندیشه وتجربه به توسط گروه اول عرضه می کند

هرچند وجود یا فقدان روح علمی و گرایش به سوی جستجو و کاوش مستقل ممکن‌است دلایل تاریخی اجتماعی وروانی داشته باشد ، ولی به‌هرحال روح علمی‌را می‌توان ازطریق نظام تربیتی دریك‌ملت به‌وجود آورد در یك نظام تربیتی‌خاص‌ممکن‌است به‌افراد بیاموزند که‌چگونه هرمشهود ، هرواقعیت وهرپدیده خود یك منبع الهام برای تفکرواکتشاف است و به‌منزلهٔمولکولهایی است ازیك هستی که درشرایط مختلف و تحت دیسیپلین های فکری مختلف در مجموع موجودیت خاص و بدیعی سوای‌دیگری عرضه می‌کند . پدیدهٔ فرود ـ آمدن سیب اردرخت قانون جاذبهٔ زمین را به نیوتن می‌آموزد ، وتعمیم همین قانون حرکت ماه به دور زمین ، حرکت زمین به دور خورشید و مجموعهٔ منظومهٔ شمسی را توجیه می کند ، وبار براساس همین‌قانون ودرشرایط فکری

دیگر با استفاده ازعلوم تجربی هواپیما وقمرمصنوعی ساخته می‌شود .

توجه به‌این پدیده‌ها وبهره‌برداری علمی از واقعیات روزمره و بدیهی فقط درشرایطی که روح علمی حکومت می‌کند به‌وجود می‌آید . در قرن بیستم برخلاف قرون گذشته دیگراختراع واکتشاف ثمرهٔ نبوغ تعداد معدودی نابغه که ممکن‌است هرصد یا پانصد سال یکبار به‌دنیا آیند ، نیست .

دریک نظام‌آموزشی مترقی می‌توان استعدادهای کمی بالاتر از متوسط را به مغزهای پژوهشگر و خلاق تبدیل‌کرد . مهم آن است که در درجهٔ اول روحیهٔ تبعیت درست ازعقاید ونظریات دیگران ازبین برود ودانشجو به چون وچراکردن عادت‌کند .

اگر می‌بینیم که نظام آموزشی ما قرنهاست‌که حتی یك شخصیت علمی برجسته به‌جهانیان عرضه نکرده، برای‌آن است‌که این‌نظام برپایهٔ دگماتیسم گذارده شده است . ما در جنگی وسیع ازنادانیها زندگی می‌کنیم و در تمام زمینه‌ها به‌تقلید جاهلانه از ترمها و الگوهای وارداتی اکتفا می‌نماییم . حتی ارزش‌کار پژوهندگان ما تاحدی شناخته شده‌است‌که با الگوهای یافته شده در خارج وفق دهد . ارزشهای‌آموزشی ، اجتماعی واداری منجمد ما راهی برای پژوهشهای جدید باز نگذارده نادانیهای ما دربارهٔ تمام مسائلی‌که با زندگی روزمره وشرایط پیشرفتمان بستگی دارد ، از خصوصیات جغرافیایی و ذخایر دریایی‌کشور گرفته تاخصوصیات روانی واجتماعی واقتصادی‌گروههای مختلف جامعه‌ای‌که درآن زندگی می‌کنیم ، ونادانیهای ما در بارهٔ تمام چیزهایی‌که دنیای غرب تا کنون‌کشف کرده و دربارهٔ همهٔ‌آن چیزهایی‌که به زودی و در آینده کشف می‌شود ، میلیونها موضـوع برای‌کاوش ، سنجش و بررسی ارائه می‌دهد . مع ذلك ما طوری تربیت شده‌ایم که برای پاسخ به تمام این سؤالات آسانترین راه یعنی توسل به نوشته‌های خارجیان ویا نظرمشاورین خارجی‌را انتخاب می‌کنیم ، زیرا درنظام آموزشی ما حفظ کردن مطالب کتب درسی و اطاعت محض ازگفتارمعلم معیارموفقیت درامتحان بوده است. ابتذال ومدیحه‌سرایی آن‌قدرمنبع‌خیر وبرکت برای نسل‌گذشته شده که نسل‌حاضررا ازکوشش وپژوهش ونوخواستگی باز می‌دارد .

اکنون دیگر زمان آن رسیده است که قبول کنیم انتقاد و پرسش منبع اساسی والهام بخش پژوهشهای علمی است. باید به فرزندان خود بیاموزیم‌که نسبت به همهٔ مفروضات و واقعیات پنداری لااقل یکبار اظهار تردیـد کنند و بکوشند حقیقت را برای خود بجویند. چون وچراکردن باید مهمترین‌فلسفهٔ تعلیم وتربیت ما باشد . تربیت براساس اطاعت‌کورکورانه ازکتابهای موجود وگفتار معلم‌کشندهٔ روح علمی است . در عین حال انتقاد باید سازنده باشد و

هدفش دادن ترکیبی تازه به واقعیات ودانسته‌های پراکنده وگاه متضاد باشد. اگر ملاحظه می‌شود که در آمریکا بیش از هر کشور دیگر در زمینهٔ علوم وتکنیک وتجارت ابتکارات جدید به‌منصهٔ ظهور می‌رسد وپیشرفت تکنولوژی آن درعرصهٔ جهانی حالت تهاجمی به‌خود گرفته و می‌خواهد خود را بر همهٔ تمدنها مسلط سازد ، تنها دلیل آن نظام تربیتی امریکایی است که حتی ازدوران کودکی بر پایهٔ آزادی انتخاب واستقلال فکری قرار گرفته است

ایجاد محیط علمی درعین‌حال احتیاج به تربیت خاص علمی وتبعیت از یک نظم فکری خاص دارد، تا انتخاب پدیده‌ها و واقعیات طبق نظم معین صورت گیرد و بتوان از به‌هم پیوستن آنها زمینهٔ دانشی جدید را فراهم ساخت . یکی از مهمترین وسایل ایجاد این نظم فکری آموزش ریاضی است امروزه ریاضیات به‌عنوان یك زبان علمی ووسیلهٔ تعمیم قوانین طبیعی وفیزیکی وپیشبرد - علوم تجربی حتی درزمینه‌های علوم اجتماعی وانسانی مورد توجه خاص تمام کشورهای مترقی قرار گرفته است . مثلاً در برنامهٔ پنجم فرانسه فصلی به‌ریاضی کردن سیستم آموزشی اختصاص داده‌شده وهدف آن‌است که اولاً سطح آموزش ریاضیات در مدارس ابتدایی ومتوسطه بالاآید وثانیاً روشهای استفاده از ریاضیات درکلیهٔ علوم مورد بررسی قرار گرفته و به‌دانش‌آموزان آموخته شود .

ریاضیات علاوه برایجاد نظم فکری به‌عنوان زبان مشترك بین‌المللی علم و زبان بین علوم مرتبط به‌کار می‌رود . بـاارتقای سطح ریاضیات مدارس و دانشگاهها وتعمیم آن به‌تمام رشته‌های علوم روزنه‌های جدیدی برای دستیابی به‌علوم پیشرفتهٔ معاصر به‌روی دانش پژوهـان ما باز خواهد شد و حصارهای عظیمی که‌اکنون بین‌ماو کشورهای صنعتی وجود دارد تدریجاً ازبین‌خواهدرفت.

علاوه برزبان ریاضی ترویج زبان‌های علمی دیگر جهان مانند فرانسه، انگلیسی ، روسی وآلمانی از شرایط اساسی ایجاد روح علمی درنظام‌آموزشی ماست. به‌علت فقر زبان فارسی از نظر کتب و نشریات علمی تسلط بەلااقل یك زبان خارجی باید جزء هدفهای نظام آموزشی ما قرار گیرد . درحال حاضر درس زبان خارجی درمدارس ودانشگاههای ما بی‌اهمیت‌ترین دروس تلقی می‌شود وپیشرفت در زبان خارجی صرفاً بستگی به‌همت شخصی محصل دارد . در حالی که یکی ازشرایط اساسی ولازم برای‌ایجاد وتشویق روح علمی برقراری تماس دایم با مراکـر علمی جهان و قرار گرفتن در جریان پژوهشهای علمی پیشرفته‌ترین کشورهاست ، واین امر بدون دانستن زبان خارجی تقریباً غیر ممکن است

تحرك و جنبش علمی کشورهای پیشرفتهٔ‌صنعتی درعین‌حال موجب تحرك زبان‌آن نیزهست ، درحالی که جمودزبان فارسی درقبال ترقیات وپیشرفتهای

سریع علم این زبان را به‌صورتی ناتوان وعاجز از بیان مطالب جدید درآورده است در گذشته فرهنگستان‌ایران کوشش‌هایی در راه غنی ساختن زبان فارسی به‌عمل می‌آورد ، ولی سالهاست که دیگر فعالیتی ندارد، ودر نتیجه مترجمین متون خارجی‌هریك به‌سلیقهٔ‌خودلغات خارجی‌را به‌فارسی برمی‌گردانندوموجب سردرگمی و هرج و مرج در زبان فارسی می‌شوند

باسرعت عجیبی که پیشرفت علم به‌خود گرفته مرتباً لغات و اصطلاحات جدیدی وارد فرهنگ ملل متمدن می‌شود وشکاف عمیقی که بین سطح تکنولوژی درکشور ما با مقایسه با دنیای صنعتی وجود دارد در مورد زبان نیز بـه‌چشم می‌خورد ، وجود این مسئلهٔ زبـان ، ضعف روح علمی را دشوارتـر می‌سازد بنابراین هماهنگ با کوششهایی که در راه ایجاد روح علمی باید به عمل‌آید، غنی‌کردن زبان فارسی با لغات و اصطلاحات جدید نیز باید مورد توجه قرار گیرد .

روح علمی‌محدود به‌محیط مدرسه‌ودانشگاه نیست. کارخانه‌ها ودستگاههای اداری ما نیاز فراوان به‌ایجاد و بهره برداری از آن دارند و در واقع هدف نوسازی کشور درگرو اشاعهٔ روح علمی درکلیه شؤون‌کشور می‌باشد

کاویانی

رابطهٔ علم و حقیقت جویی

مطلبی را که آن محلهٔ محترم به بحث گذاشته‌اند این است که روح علمی را که مملکت ما امروز فاقد آن است چگونه می‌شود به وجود آورد. برای جواب دادن به این سؤال تردیدی نیست که اول باید دانست که روح علمی چیست. اما برای روشن شدن این موضوع هم قبلاً لازم است جواب به این سؤال داده شود که علم اصولاً چیست.

در اینکه علم یک نوع شناسایی مخصوصی است، گمان می‌کنم تردیدی نباشد. شناسایی انواع دارد و یکی از انواع آن علم است. شناسایی چنانکه می‌دانیم با دانایی شروع می‌شود و دانایی برای اولین بار به صورت دانایی حسی ظاهر می‌گردد (دانایی به صورت، به بو، به حرکت و غیره). ولی این دانایی هنوز بین خود و یک چیز فرق قائل نیست و چنان غرق در موضوع مقابل است که نمی‌تواند خود را از آن جدا ساخته و از آن فاصله بگیرد. بنابراین می‌توان گفت که حس اولین مرحلهٔ دانایی است، ولی دانایی است که از خصوصیات موضوع مقابل (Objet) بی‌خبر است.

ادراک (Perception) مرحلهٔ دوم دانایی است در این مرحله شیء با خصوصیاتش دانسته می‌شود. چطور و چه شکل، از بحث ما خارج می‌باشد و مربوط است به علم شناسایی که قسمتی از فلسفه است.

فرق اساسی ادراک با حس این است که ادراک خود را با خارج از خود فرق می‌دهد و دیگر اینکه دانا به واقعیت یک چیز واقف می‌گردد، ولی در عین حال دانایی آن محدود است به تک‌تک اشیا و آنچه به حس درمی‌آید.

مرحلهٔ سوم مرحله‌ای است که فکر (Intellect) شروع به فعالیت می‌کند. فکر کلی می‌اندیشد و با تک تک موارد دیگر سروکاری ندارد فکر توجهش به چیزی است که در موارد مختلف یکسان و مشترک است و در همین مرحلهٔ فکری است که امکان به وجود آمدن علم پیدا می‌شود.

علم فقط با کلیات سروکار دارد. اما برای اینکه وجود پیدا کند دو شرط اساسی دارد که یکی توجه به موضوع است و دیگری اینکه آنچه از موضوع دانسته می‌شود به خود مراجعه داده شود. توجه به موضوع با این ترتیب صورت پیدا می‌کند که ما نظر خود و تمایلات خود را کنار گذاشته تنها از طریق فکر به موضوع بپردازیم و این یعنی حواس و تمایلات را دخالت در شناسایی ندهیم و خود موضوع را در نظر گیریم

ما همه می‌دانیم که این شرط اصلاً و ابداً در مملکت ما وجود ندارد چه رسد به‌شرط دوم که بدون آن اصلاً پیدایش علم میسر نیست ، زیرا وقتی خود موضوع مورد توجه نبود توجه به‌این توجه‌هم که همان تحقیق باشد صورت نخواهد گرفت و بنابراین علم‌هم به‌وجود نخواهدآمد .

توجه به‌خود موضوع و توجه به‌این توجه در خود از کشفیات افلاطون است و این کشف در رسالهٔ «فایدن» که از نو ترجمه شده و عن‌قریب از زیر چاپ خارج و در دسترس عموم گذارده می‌شود به‌بهترین وجهی به‌عمل‌آمده است .

خلاصه اینکه علم صورت پیدا نمی‌کند مگر این دو شرط اساسی برآورده شود و این دو شرط اساسی همان چیزی است که ما به‌دنبال‌آن می‌گردیم یعنی روح علمی، زیرا روح علمی هیچ‌چیز نیست جز توجه به خود موضوع و توجه به‌این توجه‌درخود. ماتاخودموضوع‌را درنظر نگیریم وآنچه ازآن دستگیرمان می‌شود به‌خود مراجعه ندهیم به‌آنچه قضاوت می‌کنیم اعتقاد نیز پیدا نخواهیم کرد، وروی‌همین اصل دانستن‌ما دانستنی خواهد بود که‌صحت وسقم‌آن برخود ما نیزمجهول خواهد بود و این یعنی که دانستن ما دانستنی خواهد بود معمولی و سطحی .

علم راست است که نتیجتاً حوایج اساسی زندگی را برآورده می‌کند ، ولی اهمیت علم در این نیست ، بلکه دراین است‌که حقیقت‌خواهی راکه همان توجه به‌موضوع باشد در ما به‌وجود می‌آورد . ملتی که فاقد تربیت علمی است حقیقت‌جویی و حقیقت‌خواهی هم در آن نیست و روی همین اصل است که نمی‌تواند از مرحلهٔ دانایی حسی و ادراك وبرآوردن حاجتهای روز پا بالاتر گذارد و شکل و صورت معنوی به‌اوضاع و احوال خود بدهد

اما اینکه روح علمی را چگونه می‌شود ایجادکرد باید دیدکه چیست آنچه‌این‌روح‌را موجب می‌گردد. نه به‌عقیدهٔ من، بلکه به‌عقیدهٔ آنهایی که‌علم‌را پایه‌گذاری کرده‌اند مثل افلاطون و ارسطو، در درجهٔ اول فلسفه است که قادر است ما را به تفکر وادار سازد . هنر و تاریخ نیز نقش بسزایی در این مورد دارند، ولی پایه و اساس تربیت علمی فلسفه است وبس ! بنابراین قضاوت من چنین است که تا فلسفه در دانشگاه ما راه بیابد و به‌عنوان درس عمومی اجباری برای‌کلیهٔ دانشکده‌ها تلقی نشود خواب و خیال است‌که روح علمی در ما پیدا شود و علم در مملکت ما راه یابد

فهرست آثار والتر برونو هنینگ ۱۹۶۷-۱۹۰۸

احسان یارشاطر

والتر برونو هرمان هنینگ ، استاد و محقق نامدار فرهنگ و زبانهای ایرانی، در۲۵ اوت ۱۹۰۸ در راگینت از شهرهای پروس شرقی به جهان آمده ودر ۱۹۳۱ از دانشگاه گوتینگن به دریافت درجهٔ دکتری در زبانهای ایرانی با درجهٔ ممتاز توفیق یافت و در ۱۹۳۶ به دانشیاری دانشگاه لندن برگزیده شد دوسال بعد با ماریاپولوتسکی زناشویی کرد ویگانه فرزند او«آن»در۱۹۳۸ متولد شد ده سال بعد در دانشگاه لنـدن به مقام استادی «تحقیقات آسیـای مرکزی» نایل آمد .

در ۱۹۵۴ به عضویت فرهنگستان انگلستـان انتخـاب شد و در ۱۹۵۸ ریاست گروه خاورمیانهٔ دانشگاه لندن به وی واگذار گردید در ۱۹۶۱ به سبب ناسازگاری هوای لندن دعوت دانشگاه کالیفرنیا (برکلی) را به استادی مطالعات ایرانی در آن دانشگاه پذیرفت وتا پایان عمردراین سمت باقی بود .

گذشته از اینهـا ، در نتیجهٔ مقام والای علمیش به عضویت فرهنگستـان دانمارك، عضویت وابستهٔ فرهنگستان علوم ومعارف آلمان(برلین) وعضویت مؤسسهٔ تحقیقات عالیهٔ پرینستن نیز انتخاب گردید

رشتهٔ خاص تحقیقات او زبانهای ایرانی از قدیمترین ازمنه تا کنـون و تحولات آنها به شمارمی‌رفت . درزبان پهلوی وپارتی وسغدی نظیری نداشت . در خوارزمی که خودکاشف اسامی آن بود محقق یگانه بود . براوستـایی و فارسی باستان وختنی و بلخی که خودآن‌را اسم بخشید تسلط داشت‌وربانهای کنونی‌ایرانی چون فارسی وپشتو وبلوچی وکردی و الانی (اوستی) همه درحیطهٔ تتبع او بود ازاینها گذشته همهٔ زبانهایی راکه به‌نحوی در تتبعات ایرانی به‌کارمی‌رود ، چون سانسکریت و یونانی و لاتینی و عربی و ارمنی وآرامی وسریانی، می‌دانست وبا چینی و ایغوری آشنا بود و در برخی از این زبانها صاحبدست و محقق به شمار می‌رفت .

اما دایرهٔ کارهنینگ محدود به تحقیق زبانها نبود . به فرهنگ وتاریخ و ادبیات ایران به طورکلی نظرداشت . درمسائل مربوط به مذهب زردشتی ومذهب مانوی وتاریخ وگاه شماری ایران جزء چندتن افراد برجستهٔ این قرن به شمار

می‌رفت . درهمهٔ این رشته ها تحقیقات اوموجب کشف ها وپیشرفتهای اساسی شد . درخط شناسی و کتیبه خوانی درمیان ایرانشناسان نظیری نداشت . مطالعات مانوی وزردشتی ومباحث تاریخ ساسانی وتحقیقات سغدی و خوارزمی و بلخی و فارسی بخصوص مدیون کوششهای علمی اوست. وی بحق فرد مقدم ایران شناسان این قرن محسوب می‌شد .

نگارنده شرح زندگی وتحقیقات علمی آن شادروان را به تفصیلی بیشتر درمجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران (شماره ۶/۵ سال ۱۴) نگاشته است و در اینجا فقط فهرست آثاروی را به دست می‌دهد

ودراین مورد ازخانم ماریا هنینگ و دکتر مارتین شوارتز که وی را در تنظیم وتکمیل این فهرست یاری کرده‌اند سپاسگزاراست .

←



والتر برونو هنینگ

فهرست آثار و. ب. هنینگ (۱۹۰۸ - ۱۹۶۷)

۱ - کتاب

1. Das Verbum des Mittelpersischen der Turfanfragmente. Göttingen, 1933.

2. Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch-Turkestan, by F.C. Andreas, edited by W.B. Henning. Parts i-iii. Berlin, 1932-34.

3. Ein Manichäisches Bet- und Beicht-Buch. Berlin, 1937.

4. Sogdica. James G. Forlong Fund, vol. xxi. London, 1940.

5. Bibliography of important studies on Old Iranian subjects. Tehran, 1950.

6. Katībehā-yi Pahlavī The Pahlavi Inscriptions, Tehran, 1950.

7. Zoroaster - politician or witch-doctor? Oxford University Press, 1951.

8. The inscription of Sar-Mašhad (Corpus Inscriptionum Iranicarum iii/ii, portfolio i), 1955.

9. The inscription of Naqs-i Rustam (Corpus Inscriptionum Iranicarum iii/ii, portfolio ii), 1957.

10. A Locust's Leg. Studies in honour of S.H. Taqizadeh. Edited by W.B. Henning and E. Yarshater. London, 1962.

11. Minor inscriptions of Kartīr (Corpus Inscriptionum Iranicarum iii/ii, portfolio iii), 1963.

۲ ـ مقالات

1. Ein manichäischer kosmogonischer Hymnus. NGGW., 1932, pp. 214-28.

2. Geburt und Entsendung des manichäischen Urmenschen. NGGW., 1933, pp. 306-318.

3. Zum Zentralasiatischen Manichäismus. Orientalistische Literaturzeitung. 1934, 1-11.

4. Ein manichäisches Henochbuch. Sb.P.A.W., 1934, pp. 27-35.

5. Arabisch ḥarāǧ. Orientalia (Commentarii Periodici Pontificii Instituti Biblici), iv, 1935, pp. 291-93.

6. Zwei Fehler in der arabisch-manichäischen Ueberlieferung. Orientalia, v, 1936, pp. 84-7.

7. Neue Materialien zur Geschichte des Manichäismus. ZDMG., 90, 1936, pp. 1-18.

8. Soghdische Miszellen. BSOS., viii, 1936, 583-88.

9. Soghdisch βγ''n-. ZDMG., 90, 1936, pp. 197-99.

10. Ueber die Sprache der Chvarezmier. ZDMG., 1936, vol. 90, pp. 30-34.

11. A list of Middle-Persian and Parthian words. BSOS., ix, 1937, pp. 79-92.

12. Argi and the "Tokharians." BSOS., ix, 1938, pp. 545-571.

13. The Great Inscription of Šāpūr I. BSOS., ix, 1939, pp. 823-849.

14. Zum soghdischen Kalender. Orientalia, viii, 1939, pp. 87-95.

15. Sogdian Loan-words in New Persian. BSOS., x, 1939, pp. 93-106.

16. Sulphur in Sogdian. BSOS., x, 1940, p. 398.

17. Mani's last journey. BSOS., x, 1942 941-953.

18. An Astronomical Chapter of the Bundahishn. JRAS., 1942, 229-248.

19. The Disintegration of the Avestic Studies. Trans. Phil. Soc., 1942, pp. 40-56.

20. The Book of the Giants. BSOAS., xi, 1943, pp. 52-74.

21. Notes on Mr. Tsui Chi's Translation of the Mo-ni Chiao Hsia Pu Tsan. BSOAS., xi, 1943, pp. 216-219.

22. Introduction to Zoroastrianism (contributed to S.G. Champion, The Eleven Religions and their Proverbial Lore, London, 1944).

23. The Murder of the Magi. JRAS., 1944, pp. 133-144.

24. Bráhman. Trans. Phil. Soc., 1944, publ. 1945 , 108-118.

25. Sogdian Tales. BSOAS., xi/3, 1945, 465-487.

26. Waručān-Šāh. Journal of the Greater India Society, xi/2, 1945, 85-90.

27. The Manichaean Fasts. JRAS., October, 1945, 146-164.

28. Two Central Asian Words. Trans. Phil. Soc., 1945 publ. 1946, 150-162.

29. The Sogdian Texts of Paris. BSOAS., xi/4, 1946, 713-740.

30. Two Manichaean Magical texts, with an Excursus on the Parthian ending -ēndēh. BSOAS., xii/1, 1947, 39-66.

31. A Sogdian Fragment of the Manichaean Cosmogony. BSOAS., xii/2, 1948, 306-318.

32. Oktō(u) Trans. Phil. Soc., 1948, 69.

33. The Date of the Sogdian Ancient Letters. BSOAS., xii/3 and 4, 1948, 601-615.

34. The Aramaic Inscription of Asoka found in Lampaka. BSOAS., xiii/1, 1949, 80-88.

35. The coins of the "Bukhār-Khudāhs", apud R.N. Frye, Notes on the early coinage of Transoxiana, 1949, pp. 26-29.

36. The Name of the "Tokharian" language. Asia Major i/2, 1949, 158-162.

37. A Pahlavi Poem. BSOAS., xiii/3, 1950, 641-648.

38. A misinterpreted Sassanian gem, apud F. Altheim, Literatur und Gesellschaft im ausgehenden Altheim, ii (1950), 279 sq.

39. Gabae. Asia Major, ii/1, 1951, 144.

40. The monuments and inscriptions of Tang-i Sarvak. Asia Major, ii/2, 1952, 151-178.

41. A Farewell to the Khagan of the Aq-Aqatarān. BSOAS., xiv/2, 1952, 501-522.

42. Together with G. Haloun: The Compendium of the Doctrines and Styles of the Teaching of Mani, the Buddha of Light Asia Major, iii/2, 1952, 184-212.

43. Βεσηχανα πόλις : ad BSOAS., xiv, 512, n.6, BSOAS., xv/2, 1953, 392 sq.

44. A new Parthian inscription. JRAS., October, 1953, 132-136.

45. Notes on the Great Inscription of Šāpūr I. Prof. Jackson Memorial Volume, Bombay, 1954, 40-54.

46. The inscription of Firuzabad. Asia Major, iv/1, 1954, 98-102.

47. Ein unbeachtetes Wort im Awesta. Asiatica, Festschrift Friedrich Weller, Leipzig, 1954, 289-292.

48. The ancient language of Azerbaijan. Trans. Phil. Soc., 1954, 157-177.

49. The Middle Persian word for "beer" BSOAS., xvii/3, 1955, 603 sq.

50. The structure of the Khwarezmian verb. Asia Major, iv/2, 1955, 43-49.

51. Eine arabische Version mittelpersischer Weisheitsschriften. ZDMG., 106/i, 1956, 73-77.

52. The Khwarezmian Language. Z.V. Togan Armağani, Istanbul, 1956, 421-436.

53. The "coin" with cuneiform inscription. Numismatic Chronicle, 1956, 327 sq.

54. "Surkh Kotal". BSOAS.,xviii/2, 1957, 366 sq.

55. The Dates of Mani's Life. By.S.H. Taqizadeh. Translated from the Persian, introduced, and concluded by W.B. Henning. Asia Major, vi/1, 1957, 106-121.

56. The inscriptions of Tang-i Azao. BSOAS., xx, 1957, 335-342.

57. A spurious folktale. BSOAS., xxi/2, 1958, 315-318.

58. Qadīmtarīn nusxe-yi šiʿr-i fārsī The oldest Persian poetical manuscript . Bulletin of the Faculty of Arts, Tehran, v/4, 1958, pp. 1-9

59. Mitteliranisch. Handbuch der Orientalistik, Iranistik, pp. 20-129. Leiden, 1958.

60. New Pahlavi inscriptions on silver vessels. BSOAS., xxii/1, 1959, 132-134.

61. An account of the three Iranian Fragments. Contributed to: The Excavations at Dura-Europos. Final Report v/1: The Parchments and Papyri. New Haven, 1959, 414-417.

62. A fragment of the Manichaean hymn-cycles in Old Turkish. Asia Major, vii/1-2, 1959, 122-124.

63. Together with D.G. Shepherd: Zandanījī identified? Contributed to: Aus der Welt der Islamischen Kunst, Festschrift für Ernst Kühnel, 1959, 15-40.

64. The Bactrian inscription. BSOAS., xxiii/1, 1960, 47-55.

65. A Sassanian silver bowl from Georgia. BSOAS., xxiv/2, 1961, 353-356.

66. Persian poetical manuscripts from the time of Rūdakī. A Locust's Leg, 1962, 89-104.

67. A Bactrian seal-inscription. BSOAS., xxv/2, 1962, 335.

68. The Kurdish Elm. Asia Major, x/1, 1963, 68-72.

69. Coriander. Asia Major, x/2, 1963, 195-199.

70. The survival of an ancient term. Indo-Iranica, Mélanges présentés à Georg Morgenstierne, 1964, 95-97.

71. A forgotten Avestan word. Dr. J.M. Unvala Memorial Volume, Bombay, 1964, 41-44.

72. Surkh-Kotal und Kaniṣka. ZDMG. 1965, 75-87.

73. A Sogdian God. BSOAS., xxviii/2, 1965, 242-254.

74. A Grain of Mustard. Istituto Orientale di Napoli, Annali, vi, 1965, 29-47.

75. The Choresmian Documents. Asia Major, xi/2, 1965,

۳ ـ انتقاد کتاب

1. J. Markwart, Das erste Kapitel der Gāthā uštavatī (Jasna 43): <u>Deutsche Literaturzeitung</u>, 1932, Heft 18, 827-831.

2. A.V.W. Jackson, Researches in Manichaeism: <u>OLZ</u>., 1934 Nr. 12, 749-756.

3. H.S. Nyberg, Hilfsbuch des Pehlevi: Göttingische gelehrte Anzeigen, 1935 Nr. 1, 1-19.

4. H.J. Polotsky, Manichäische Homilien: OLZ. 1935, Nr. 4, 220-224.

5. H.H. Schaeder, Iranica: OLZ. 1939, Nr. 4, 240-242.

6. A. Christensen, Les types du premier homme et du premier roi dans l'histoire légendaire des Iraniens: OLZ, 1939, Nr. 5, 313 sq.

7. E. Herzfeld, Archaeologische Mitteilungen aus Iran, vii-ix: BSOAS., x/2, 1940, 501-507.

8. A. Ghilain, Essai sur la langue Parthe: BSOS., x/2, 1940, 508 sq.

9. A. Meillet, Esquisse d'une grammaire comparée de l'Arménien classique : BSOS., x/2, 1940, 510.

10. H.S. Nyberg, Die Religionen des alten Iran: Journal of Theological Studies, xliv, Jan.-Apr. 1943, 119-122.

11. F. Altheim und R. Stiehl, Asien und Rom; Das erste Auftreten der Hunnen: Gnomon 26, 1954, 476-480.

منع ورود پارچه‌های ایرانی به انگلستان

در سال ۱۷۰۱ میلادی

احمد اشرف

در تابستان سال گذشته کنفرانسی بر پا بود دربارهٔ تاریخ اقتصادی خاورمیانه در مدرسهٔ مطالعات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن ۱ نگارندهٔ این سطور قرار بود مقاله‌ای به کنفرانس بدهد در بارهٔ موانع تاریخی رشد بورژواری در ایران

در ضمن مطالعاتی که برای تدوین مقاله می‌کردم به موضوع جالبی برخوردم در تاریخچهٔ سی سالهٔ بانك ملی ایران مطلبی آمده است به این شرح «در سال ۱۷۰۰ میلادی (زمان سلطنت ویلیام سوم) دولت بریتانیا، ورود پارچهٔ نخی‌مصور ایرانی را قدغن کرد این ممنوعیت که به منظور حمایت از صنعت نساجی انگلستان برقرار شد مؤید اهمیت پارچه بافی ایران می‌باشد رجوع کنید به کتاب انقلاب صنعتی و بازرگانی بریتانیای کبیر در قرن نوزدهم تألیف L C A knowles ۲.

پس از جستجو معلوم شد که کتاب به زبان انگلیسی است و هنوز به‌زبان فارسی منتشر نشده است چون موضوع از نظر تاریخ اقتصادی ایران اهمیت بسیار داشت، هنگام برگزاری کنفرانس در لندن به جستجوی کتاب برآمدم. از روی نام نویسنده و عنوان کتاب که آن را به انگلیسی برگردانده بودم، کتاب را در مخزن کتابخانهٔ دانشگاه لندن پیدا کردم کتابی بود درسی که ۲۲ سال پیش انتشار یافته و چاپ آن چندبار دیگر تجدید شده بود ۳

چون در تاریخچهٔ سی سالهٔ بانك ملی ایران صفحهٔ مورد بحث را نیز متذکر نشده بودند، برای پیدا کردن مطلب می‌بایست کتاب را جستجو می‌کردم.

---

1 _ Conference on the Economic History of the Middle East, School of Oriental and African Studies, University of London, 4-6 July 1967

۲ ـ تاریخچهٔ سی‌سالهٔ بانك ملی ایران ۱۳۰۷ ـ ۱۳۳۷ تهران، چاپخانهٔ بانك ملی ایران، ۱۳۳۸، زیرنویس ۲ صفحهٔ ۲

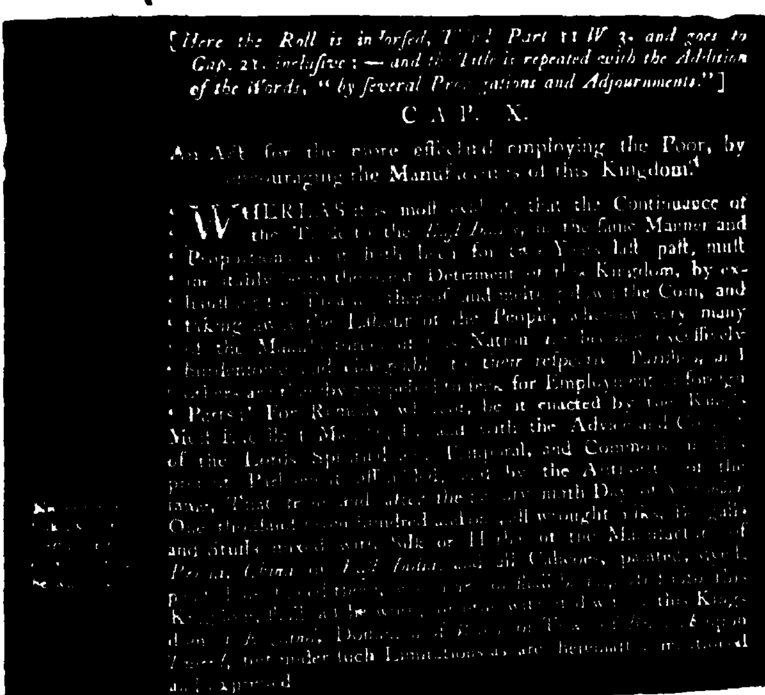
3- L C A. Knowles, The Industrial and Commercial Revolutions in Great Britain during the Nineteenth Century, London, George Rutledge & Sond, L T D 1946

در فهرست اعلام نامی از Persia نبود . در فهرست موضوعی ، صفحه های مربوط به منع ورود کالا های خارجی و یا حمایت از صنایع داخلی را پیدا کردم ، ولی موضوع مورد بحث را نیافتم .دست آخر از فهرست مطالب کتاب مدد گرفتم ولی جستجو بی‌حاصل بود ، تا آنکه فصل‌های مربوط به موضوع را به دقت ورق زدم وسرانجام در صفحهٔ ۴۶ کتاب ، نام Persia را ، که درسراسر کتاب فقط یك‌بار برده شده بود، پیدا کردم می‌خواستم بدانم که مأخذ مؤلف کتاب چه بوده‌است . در زیرنویس کتاب نوشته بود ، *IIwilliam III,c.10 هرچه فکر کـردم چیزی دستگیرم نشد . از چند نفری کـه در کتابخانه کار می‌کردند معنی آن‌را پرسیدم ، آنها هم مثل‌من چیزی نمی‌دانستند .سرانجام کتابدارکتابخانه آمد و مشکل‌گشای ماشد وکتابی راکه مجلدی از مجموعهٔ فرمانها و قوانین بود به من داد متن انگلیسی این فرمان قانونی ، که در صفحهٔ بعد چاپ شده از طرف ویلیام سوم صادر شده و ورود پارچه هـای نخی مصور و ابریشمی از ایران و چین و هندشرقی به انگلستان را از تاریخ ۲۹ سپتامبر سال۱۷۰۱ ممنوع‌کـرده است، بجز مواردی‌که ورود آنها برای صادرات باشد[1] .

قصدم از این تفصیل نشان دادن طرز مراجعه دادن و بی دقتی مؤلفان ایرانی در این‌کار و دشواریهایی است‌که از این راه برای خواننده به وجود می‌آید . مسئلهٔ اساسی آن است‌که آیا به استناد اشارهٔ نویسندهٔ یك کتاب به منع ورود پارچه‌های مصور ازایران وچین وهند شرقی می‌توان استنتاجی کرد به این اهمیت، وآن را دلیلی گرفت قطعی بر وسعت صنعت نساجی در اواخر دورهٔ صفویه ؟ یا آنکه بایدبدنبال دلایل دیگر نیز رفت . اگر دولت انگلستان فقط ورود پارچه های نخی مصور ایرانی‌را به انگلستان ممنوع می‌کرد، شاید دلیل محکم تری بود برای این فرضیه ، اما متأسفانه این طور نیست . اول اینکه ، با توجه به وسعت صنعت نساجی در هند شرقی و چین منع ورود این تولیدات مربوط می‌شود به مجموعهٔ واردات کالاهای نخی و ابریشمی از این

1 - The Statutes at Large, from Magna Carta to the Union of the Kingdoms of Great Britain and Ireland. Vol. VI, William III. From 8 A.D 1696. to 6 Anne A.D 1707. London, 1811.

سه منطقه و سهم ایران را کوچك می‌کند. دوم اینکه ، این فرمان همزمان با دوره‌ای است که دولت صفوی رو به زوال می‌رفته و تولیدات صنعتی و صادرات ایران در حال تنزل بوده ، و سرانجام آنکه ، با توجه به صدور پارچه‌های نخی و ابریشمی ایران به هلند و پرتغال و فرانسه و کشور های دیگر سهم صادرات ایران به انگلستان زیاد نبوده است. چهارم آنکه ، جز این فرمان هیچ دلیل دیگری نداریم براینکه دراین دوره صنایع نساجی ایران رونق و توسعهٔ بسیار داشته است. بنابراین برای اثبات این فرضیه باید در جستجوی دلایل دیگر بود و توجه داشت که به صرف دستیابی به یك سند نمی‌توان شتابزده حکمی صادر کرد. با اینهمه ، تردید نمی‌توان داشت که این سند و اطلاعات دیگری که در بارهٔ صنایع ایران در عهد صفویه در دست است نشانه هایی به دست می‌دهند براینکه در آن دوران صنایع نساجی ایران رونقی داشته‌اند ، رونقی که در دوره های بعدی و در عهد قاجار از آن نشانه‌هایی در دست نیست. یعنی حداقل سیر نزولی تولیدات کالایی ایران را از دورهٔ صفویه تا دورهٔ قاجاریه می‌توان امری قطعی دانست و به جز آن.


[Here the Roll is in[illegible]rfed, T[illegible] Part 11 W 3. and goes to Cap. 21. inclufive : — and [illegible] Title is repeated with the Addition of the Words, " by feveral Pro[illegible]gations and Adjournments."]

C A P. X.

An Act for the more effectual employing the Poor, by [illegible]uraging the Manuf[illegible] of this Kingdom.

' WHEREAS it is moft [illegible], that the Continuance of ' the T[illegible] to the Eaft [illegible], in the fame Manner and ' Proportion as [illegible] for [illegible] Years laft paft, muft ' [illegible] Detriment of [illegible] Kingdom, by ex- ' [illegible] the Coin, and ' [illegible] the Labour of the People, [illegible] very many ' [illegible] the Manu[illegible] of [illegible] Nation [illegible] exceffively ' [illegible] their refpective Parifhes, and ' [illegible] for Employment [illegible] foreign ' Parts;' For Remedy [illegible], be it enacted by the King's Moft Excellent Ma[illegible], and with the Advice and C[illegible] of the Lords Spiritual [illegible] Temporal, and Commons [illegible] of the [illegible] Parliament [illegible], by the Authority of the [illegible], That [illegible] and after the [illegible] ninth Day of [illegible] One thoufand [illegible] hundred and [illegible] wrought [illegible] and Stuffs mixed with Silk or H[illegible] of the Manufacture of Perfia, China or Eaft India, and all Calicoes, painted, [illegible] [illegible] this King- [illegible] Kingdom [illegible] Dominion of [illegible] under fuch Limitations as are hereinafter [illegible] and expreffed

متن فرمان قانونی منع ورود پارچه

انتقاد کتاب

خاطرات حاج سیاح یا دورهٔ خوف ووحشت

به‌کوشش حمید سیاح و به تصحیح سیف‌الله گلکار ، تهران ، ۱۳۴۶

حسین محبوبی
اردکانی

مرحوم قزوینی، میرزامحمدخان رحمه‌الله دریادداشت‌هایی‌که راجع‌به «وفیات‌معاصرین» نوشته و به‌تدریج درمجلهٔ یادگارچاپ شده‌است، شرح‌بالنسبه مفصلی دربارهٔ مرحوم حاج سیاح وسیاحت‌ها و دوجلد سفرنامهٔ او نگاشته است که مبدأ اطلاعات بنده ازآن است

مختصرازآن مفصل‌آنکه : «میرزامحمدعلی پسرملا محمدرضای محلاتی معروف به حاج سیاح درحدود سنهٔ ۱۲۵۲ قمری درمحلات متولد شد و درشب جمعهٔ هفتم ربیع‌الاول سنهٔ هزارو سیصد و چهل و چهارقمری مطابق ۳ مهرماه ۱۳۰۴ شمسی درطهران وفات‌یافت . در سن نود ودوسالگی مراسله‌ای از خودآن مرحوم در روزنامهٔ ایران مورخ ۶ مهرماه ۱۳۰۴ شمسی منتشرشده، نقاطی راکه سیاحت‌کرده درآن منقول است .. » ص۱۰۸ «...از قراری‌که حاج‌سیاح خود نوشته است سیاحت‌نامهٔ او دردوجلد است ولابد اکنون در نزد اولاد اوست .. » ص ۱۱۰ ش ۱و۲س۵ یادگار . از این دوجلد مذکور در فوق ، یك جلد ـ که قاعدتاً باید جلد دوم‌باشد ـ اخیراً به‌طبع‌رسیده و یك جلد دیگر ـ که ازاین قرارجلد اول‌است ـ هنوزانتشارنیافته است وامیداست به‌زودی دردسترس علاقه‌مندان قرار گیرد .

خود حاجی‌هم درصفحات ۱۳۷ و۲۱۳ و۲۱۴ و ۲۸۰ و ۴۳۳ و ۵۱۷ کتاب حاضر به‌آن اشاره کرده است وچون احتمالاً به علت اینکه مشتمل بر وقایع سیاحت ممالك مختلفه است ازکتاب چاپ شده هم اهمیتش بیشتر است و دریغ است که بیش‌ازاین درپشت پردهٔ اختفا بماند وحق‌این‌است که منتشر گردد تابه قول مرحوم قزوینی نام مؤلف را مخلد گرداند .

هدف اصلی وحاصل‌سخن‌حاجی درنوشته‌هایش انتقاد و مخالفت شدید و آشتی‌ناپذیر اوست‌نسبت به دوطبقهٔ ممتازه‌ای‌که درآن زمان اختیارجان ومال و هستی‌مردم‌باآنها بود یعنی‌حکام شرع وعرف، وتقریباً در هیچ مبحثی نیست‌که به تناسب ازامتیازات بی‌حد واندازه وغیرقانونی این دوطبقه گفتگویی نکند و احیاناً به شدت برآنها نتازد ودرخلال همین انتقادات است‌که نکته‌های عالی وآموزنده ودقیق به چشم می‌خورد وازمجموع این نوشته ها می‌توان‌به قسمت‌هایی از زندگی اجتماعی مردم‌ایران درآن دوره پی‌برد، فی‌المثل : کارکردن

عوام واستفادهٔ خواص ازحاصل کارآنها (ص۸) ویا: انسان اگر دهات ایران را گردش کند می‌فهمد که ظلم یعنی چه (ص۱۳۷) ویا: درایران ریاست وحکومت است که گنج بادآورداست (ص۲۱) و: ازحکومت هم مهمترملایی‌است (ص۲۲) علی‌الخصوص بامرایایی که جهت آن برشمرده است .

گفتگوی مؤلف با تلگرافچی انگلیسی‌دور بحان(ص۱۵)وموارد محرومیت وممنوعیت مردم ایران که درص ۹۱ برشمرده است از نکات مهم و جالب نظر است و نکتهٔ بسیاردقیقی که دربارهٔ کارخوب ولله ذکر کرده (ص۸۷)دلیل بردقت نظر و باریک بینی اوست و این نکته که «... لرستان و پشتکوه و پیشکوه را امریکای خراب دیدم» (ص۳۲۷) قضاوت‌اوراسبت به کشورش- اگر آباد شود- می‌رساند .

ازاین نوع مطالب درکتاب آن‌قدرهست که این کتاب را به صورت دفتر فقر و بدبختی مردم ایران درآورده وآن را ازسایر کتب مشابه ممتازساخته‌است. به سائقهٔ این فکر ، یعنی انتقاد شدید از اوضاع ایران وبدبینی نسبت به‌اکثر فرمانروایان زمان‌مرحوم حاج سیاح درموارد متعدد از زمان خود وبزرگان مملکت تجلیل‌بسیار از میرزاتقی‌خان امیر کبیر نموده است و ازاین لحاظ نیز کتاب وی دارای امتیاز است چنانکه‌ازقول علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه(ص۹۵) وازقول میرزاسعیدخان مؤتمن‌الملك (ص۱۳۰) واز قول حاجی‌میرزا احمد دانشمند پارسای ساوه‌ای (ص۱۹۷) ازآن وزیر بی‌نظیر به‌نیکی یادکرده وبر قتل اوتأسف‌ها خورده است

حاجی‌چون اصولاً باترتیبات حکومت وقت مخالف بوده‌است همه چیز را بد می‌دیده وشایعات رامی‌پذیرفته است ، فی‌المثل ایرادبه‌اینکه چرادولت‌از وجودجلوه» استفاده‌نمی کند (ص۷۰) به‌نظر بنده باآن‌همه نقایص‌ومعایب‌دولت آن‌روز خیلی‌وارد نیست، زیراواقعاً معلوم‌نیست که‌دولت ازوجودمیرزا ابوالحسن جلوه دانشمند وحکیم دورهٔ ناصری که درفلسفه و علوم‌قدیمه متبحر بوده و در مدرسهٔ صدر به طور مجرد می زیسته و حوزهٔ درسی داشته است ، چه‌استفاده‌ای می‌توانسته‌است بکند یااوچه قدم‌اصلاحی‌برای ایران می‌توانسته است بردارد؟ صرف حکیم‌بودن واحیاناً ازوضع موجودانتقادکردن‌کافی نیست که کسی بتواند درکارمملکت اصلاحی‌بکند واین کارشرطهای بسیارداردکه مهمتر ازهمه بی‌نظر و بی‌غرض و بی‌طمع بودن و اراده و اختیارداشتن است . سرنوشت امیر کبیر بهترین درس عبرت‌است که وقتی زحمات اوبه جایی‌نرسد دیگران نباید خیلی امیدوار باشند .

و باز ازحرفهای مبالغه‌آمیز حاجی که البته ازراه دلسوری‌نوشته شده‌این



حاجی سیاح در زنجیر

است که . «بندری مثل انزلی قابلیت دارد که مثل بیروت و اسکندریه و ازمیر باشد» (ص۲۱۱). می‌دانیم که این سه بندر هر سه در کنار دریای آزاد است و با همهٔ نقاط دنیا ارتباط دارد ، درصورتی که انزلی در کنار دریاچهٔ بزرگی است که بسته است وفقط با روسیه مرتبط . وآن شرایطی که بنادر سه گانهٔ فوق دارد، انزلی ندارد . یا اینکه عباس‌میرزا عمداً از روس‌ها شکست خورده وقفقاز را به آنها داده است (ص۳۱۲) درصورتی که این مطلب اساساً. ویالااقل به نظر بنده، با استدلال منطقی درست در نمی‌آید . چه اگر عباس‌میرزا فاتح می‌شد هم افتخار فتح را داشت وهم مقام اودر قبال برادرانش که به شدت با او رقابت ومخالفت می کردند مستحکم می‌شد و هم قفقاز را که خود نه تنها یک کشور ثروتمند معتبری به شمار می‌رفت و می‌رود ، متصرف بود و به این ترتیبی که حاجی نوشته‌اند سود این سودا همه از آن روس‌ها بوده وعباس‌میرزا جز خون دل و بدنامی حاصلی نداشته است و البته شایسته نیست که این موضوع بسیار مهم یعنی شکست ایران از روسیه را که یکی از عوامل بسیار مهم و بلکه منشأ و علة العلل انحطاط ایران است بدین سادگی تلقی نماییم ودرپی مطالعهٔ دقیق ویافتن جهات مختلف آن بر نیاییم . این مسئله همان‌قدر در فرود آوردن ایران مؤثر واقع شد که جنگ روس و ژاپن در بالا بردن اعتلای ژاپن. وسزاوار نیست که خیلی ساده بگوییم عباس‌میرزا عمد این کار را کرد . غرض این است که در نقل این معانی مرحوم حاجی گاه گاهی تابع احساسات هم‌می‌شده است .

حاجی چون در آغاز ورود سفارش‌نامه بر سر یحیی خان معتمدالملک برادر حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار داشته و به خانهٔ او رفته واز او اکرام و احترام دیده بود، همه جا از او به خوبی نام می‌برد، در صورتی که می‌دانیم یحیی‌خان اینقدرها هم آدم خوبی نبود و به اتکا به بیگانگان شهرت داشته‌است از هر جا و به هر طریق می‌توانسته‌است پول درمی‌آورده و به اسراف وتبذیر خرج می‌کرده‌است. و همین خصیصه‌هم یکی از علل آشفته کاریهای او بوده است . همین‌طور چون از امیرحسین‌خان شجاع‌الدولهٔ قوچانی حرمت و نیکی دیده بود تشنه او را نسبت ناصرالدین شاه (ص ۳۱۱) به خوبی تلقی می‌نماید، درصورتی که در نظر سیاحان خارجی ناپسند آمده است[1] ، والبته خیلی برحاجی نمی‌توان ایراد گرفت چه ـ گفته‌اند که «الانسان عبیدالاحسان».

برخورد حاجی با شاهزاده مسعود میرزای ظل‌السلطان نیکو بوده است (ص ۴۰) زیرا ظل‌السلطان پیوسته هوای ولیعهدی در سر داشت و به هر وسیله

۱ ـ مجلهٔ یغما س ۱۲ ش۳ ص ۱۳۷ ترجمه به قلم آقای سعادت نوری .

بود می‌خواست روس‌ها را با این امر موافق‌سازد . حاجی‌هم مردی بودجهان‌دیده وهوشیار ، ویك برادرش در روسیه بود وبنابراین‌شاهزاده بهاین سبب با او گرم گرفت وامید وی‌وقتی‌تقویت‌یافت که‌حاجی‌ازسید جمال‌الدین‌اسدآبادی‌که ازبوشهر عازم نجد بود. دعوت‌کرد که بهایران وارد شود وبهاصفهان بیاید و از شاهزاده خواهش‌کرد که معرفی و سفارش سیدرا بهصاحبدیوان بکند (ص ۲۸۷)وگویااین فعالیت‌ها همین اثررا داشته که‌پای حاجی‌را بهسیاست‌کشانیده است،چنانکه بهاقرار خودش (ص۳۳۲و۴۶۵و۵۵۲) روزنامهٔ قانون‌وا بوسطاره برای اومی‌آمده واوبهاشخاص مورداطمینان می‌داده‌است وبه‌پیشنهاد اونامه‌های بی‌امضا بهشاه و علما فرستاده شده است وپیداست‌کـه در یك مملکت استبدادی این کارهاآدم را بهزحمت می‌اندازد .

حاجی هم توقیف شد ، ولی جز کند و زنجیر کـه معمول زمان بود وگویا بیشتر در نگهداری زندانی و جلوگیری اوازفرار تأثیر داشته شکنجهٔ بدنی بهاو وهم زنجیرهایش ندادند وحتی برخی ازمأمورین و منجمله‌آقا باقر سعدالسلطنه حاکم قزوین نسبت به‌آنها مهربانی‌هم می‌کرده‌اند. ولی بههرحال اوکه در ابتدای ورود مورد نظر شاه بود مغضوب واقع شده و ظل‌السلطان‌هم برای‌اوکاری نکرده. وپس‌ازخلاصی اززندان‌هم چنانکه خودمی‌گوید تحت‌تعقیب بود و از ناچاری حمایت سفارت‌آمریکا را خواستار شده است .

این راهم بایددانست که قضاوت میرزا رضاکرمانی دربارهٔ حاجی غیراز آن بوده است‌که حاجی دربارهٔ خود نوشته است (انقلاب ایران ترجمهٔ احمد پژوه ج ۲ ص ۷۵)

از نکات تازه‌ای‌که در این‌کتاب می‌توان یافت اتهام حسنعلی خان امیر نظام‌گروسی است واحمد خان علاءالدوله بهکشتن پدرشان (ص ۲۵۷ و۲۶۷) واز لطایف اسف‌آورسؤال وجواب حاج میرزا ابوطالب‌زنجانی وامین‌السلطان است(ص ۵۱۱)که واقعاً نمایندهٔ طرزفکر فرمانروایان ایران وخواندنی‌است.

سهوهایی‌هم‌درکتاب دیده می‌شودکه قابل تذکراست. ازآن‌جمله است‌نام «دکتر فافرگری»که بنا بهضبط خانم دیولافوآ و مرحوم‌اقبال «فاگرگرین» Fagregrine است خانم دیولافوآدربارهٔ دکتروخانمش‌می‌نویسد. «...خانم... بطرف من‌آمد ومؤدبانه به من‌دست داد وبه‌فرانسه‌گفت روز بخیر خانم . از شنیدن این درودآن‌هم بهزبان فرانسه تعجب من بیشتر شد ، زیراکه از موقع ورود بهایران تاکنون من ازدهان یك زن ایرانی‌یك‌کلمه فرانسه یا انگلیسی نشنیده بودم . خانم نقاب از صورت بـرگرفت وگفت من مادام فاگرگرین هستم . . . ناتمام

شعر بی دروغ ، شعر بی نقاب

تألیف دکتر عبدالحسین زرین‌کوب طهران ، چاپخانهٔ محمد علی علمی ، وزیری ، ۳۳۷ صفحه ، بها ۲۰۰ ریال .

احمد احمدی

کتاب «شعر بی‌دروغ ، شعر بی‌نقاب» در زمینهٔ نقد شعر و مسائل ادبی ایران نگاشته شده و دنبالهٔ مطالب نقدالشعر را تا روزگار ما ادامه داده ودر حقیقت شامل فتاوی ومرجع‌صلاحیت داری است در بارهٔ «نوآوری» و«شعر نو» و «شعرسفید» که هریك در این بازار آشفته مشتریهایی دارند ــ کم و بیش .

این کتاب محصول «گفت و گوهایی» بوده‌است که مؤلف درسالهای‌اخیر با دانشجویان خویش داشته است مؤلف در این کتاب خواسته است نشانهایی به‌دست دهد از آنچه به‌نظر وی شعر واقعی است ــ شعر بی‌دروغ که ورای‌طور قافیه بندان سنت گرای است و بیرون از حوصلهٔ تقلیدگران شعر اروپا،[۱] با آنکه مؤلف توجه داشته است که برخی از «سنت گرایان کهنه پسند متعصب» و همکاران «عزیز» ممکن‌است آنچه‌را دربارهٔ شعر امروزــ شعر نوــ دراین کتاب بحث شده است نپسندند و حتی برخی تندروان سنت شکن و عاشقان دلخستهٔ «شعر سپید» نظریات استاد را موافق ذوق وسلیقهٔ خودنیابند، مع‌هذا به اعتماد صداقت گفتار وسخنانی که به‌واقع‌موافق‌اندیشه واعتقاد استاد درجمع‌دانشجویان جوان وحقیقت طلب بیان شده ، از دل برخاسته و لاجرم بردلها نشسته است، بیمی از این بابت به خود راه نداده و آنچه را گفته است و نوشته شده منظم فرموده و از جهت آنکه فایدهٔ آن عام باشد ، آنها را به صورت کتاب حاضر در دسترس قضاوت علاقه‌مندان به شعر و شاعری و ادب فارسی قرار داده‌است.

لطف این کتاب علاوه بر مزایای بی‌شمار وفواید بسیاری کــه دارد و خوانندگان را در مسیر شعر و شاعری و نقد شعر و انواع ادب و تحول آنها از قدیم تاکنون قرار می‌دهد ، در این است که «سبك بیان» و «شیوهٔ نگارش» نویسنده در این کتاب از تکلیف های معمول ادیبان و ادیب نمایان و از تصنعی که بنا به معمول در نوشته های ادبای قدیم و جدید است دوری جسته و بــا شیوه‌ای خودمانی، از همان نوع که در حرف زدن بکاراست، سخن گفته‌است.

ازاین جهت خواندن چنین کتابی، در عین حال پرمغز و ممتع ومتنوع

۱ ـ مقدمه ، صفحه سه

با نثری ساده و روان ، بسیار لذت بخش است . چنانکه مثلاً در فصل هفتم و هشتم که در بارهٔ «صنعت بدیع » و درباب «قافیه» سخن می‌گوید با توجه به آثار مهم ادبی قدیم از قبیل «المعجم شمس قیس» و «ترجمان البلاغه» و «الشعر و الشعراء» و «العمدة فی صناعة الشعر» و «اساس البلاغه» و «اسرار البلاغهٔ عبدالقاهر جرجانی و مانند آنها ، مطالب دشوار شعر را یعنی معانی و بیان و عروض و قافیه را به نثری ساده و روان و صورتی قابل فهم بیان می‌کند به طوری که خواننده احساس خستگی و ملال نمی‌کند .

برای نمونه چندجمله‌ای از اینجا و آنجا نقل می‌کنیم تا خوانندهٔ عزیز خود قضاوت کند :

« ... جنبهٔ دیگر نقد که هم موجب منفور کردن آن شده است در نزد شاعران ، عبارت است از وسواس ادیبان ومته‌برخشخاش گذاشتنشان در مورد قالب و بیان . درواقع ادیبان که خود را پاسدار سنت های ادبی می‌دانندقلمرو شعرو ادب را چنان می‌نگرند که گویی یك حیطهٔ[1] اشرافی‌است خاص آنها ، و ارث پدرشان .»

«... در واقع از بین تمام هنرها هیچ یك به قدر شعر آزادی واقعی به هنرمند نمی‌دهد، نه موسیقی با بلندپروازی که‌دارد این‌معجزه را تحقق‌می‌بخشد نه نقاشی با وجود بی‌بندوباریهای حسورانه‌اش، و مثل‌این است که شعر چنان از قیدحدوماده رسته‌است که نمی‌تواند هیچ قیدی را برآفرینندهٔ خویش‌تحمیل کند. یعنی وزن عروضی ادبا را . بله در شعر خیلی بهتر از موسیقی و نقاشی می‌توان‌ازقیودسنت‌سبکبارشد. این نکته‌ای است که من ازیك برادر کوچکترم آموختم خلیل ذره[1] » .

گاهی به قدری جملات ساده و خودمانی می‌شود که خواننده خیال می‌کند نویسنده تعمدداشته است که نظم منطقی جمله بندی فارسی را برهم زند و سنت شکنی‌کند مانند این جملات که از یك صفحه فقط برگزیده شد .

«دروراى نقاب وزن و قالب ، شعر برای خودش دنیایی است ، دنیایی که‌آفریدهٔ خیال شاعر است اما موادآن چیزی نیست جز تصویر دنیا، تصویر دنیای خدا ...»

و اما کتاب «شعر بی‌دروغ ، شعر بی‌نقاب» که در ابتدا برای خواننده و شنونده عنوان آن ، قرع‌سمع می‌کند و از خود می‌پرسد این نام را مؤلف ، به‌چه جهت بر کتاب خود نهاده است؟! خوانندهٔ کم حوصله پاسخ پرسش خود را در مقدمهٔ کتاب پیدا می‌کند :

۱ ـ صفحه ۱۲، ۲ ـ صفحه ۴۶ .

«... شعر واقعی که من آن را شعر بی‌دروغ خوانده‌ام باید بیان واقعی و روشنی باشد از وجود شاعر ، از اندیشه و تخیل او . » و اگر خواننده بخواهد به‌مقاصد وانگیزه هایی که نویسنده‌را به نگاشتن چنین کتابی برانگیخته است پی برد بازهم در مقدمه بدان پی می‌برد :

« . شاعر هم در آفرینندگی خویش آزاد است ، در شکل و قالبی که برمی‌گزیند آزاد است ، در سنت‌گرایی یاسنت شکنی هم حتی آزاد است. آنچه آزادیش را محدود می‌کند زبان است و روشنی بیان ، شعر باید بیانش روشن باشد و روشنگر. و هرچند بیش از آنچه می‌گوید ناگفته می‌گذارد باز سخنش ابهام اگر دارد باید چنان باشدکه آن را محتاج تأمل کند نه‌نامفهوم و پیچیده. ابهام خالی از صداقت باهنر واقعی ... فرسنگها فاصله دارد . این ابهام‌گرایی در واقع تا جایی‌پسندیده‌است که کلام را به‌یك معما تبدیل نکند‌از آنکه ابهام‌کامل هنر وقدرت نیست عجز است و ضعف در فکر و در بیان .» ۱

مع‌التأسف چون مجال بحث در بارهٔ مباحث‌کتاب در این مختصر نیست تاحداقل خلاصه‌ای از هر فصل دراین‌جا نقل شـود خوانندگان عزیزرا بـه خواندن این‌کتاب بسیارممتع ومفید وجالب دقت ونظرحوالت می‌دهیم تا خود آن‌را بخوانند وچنانکه بایدازآن‌لذت‌برند. جالبترین مباحث‌کتاب حاضر، به‌نظرمن فصل‌هیجدهم‌است‌دربارهٔ «نقدوفلسفه» که با تحلیلی‌دقیق‌تأثیراتی‌راکه افکار فلسفی و مکاتب آنها در پیدایش مکاتب ادبی وانتقادی داشته است به‌خوبی دراین فصل روشن‌کرده است و مبحثی است بسیار دقیق و ممتع در دو فصل آخر کتاب ، «از نقد حال ما» دربارهٔ وضع و حالی‌که نقد ادبی و شعری در کشورما بالفعل دارد سخن‌گفته است دراین فصل تنها از چندتن ازشیوخ قوم نام می‌برد و ازکارهایی‌که جوانترها دربارهٔ نقدکرده‌اندکمتر نام برده است و تنها نام عبدالمحمد آیتی ، محمدعلی اسلامی و مصطفی رحیمی راکه به نظر مؤلف در شعر و ادب معاصر تجهیزات کافی دارند از حیث مایه و تجربه، به صفحات‌کتاب خود راه داده وقضاوت در بارهٔ دیگران را نخواسته است بـا شتابزدگی توأم‌کند و نظر قاطعی در بارهٔ آنها ابراز دارد .

دربارهٔ نقدهای تأثری (امپرسیونیست) دکترجانلری، مصطفی‌رحیمی و جلال‌آل احمد را بر دیگران مقدم می‌داند. با آنکه نقدامروز را بیمارگونه می‌بیند مع‌هذا اظهار امیدواری می‌کندکه : «شك نیست‌که نقدنوهم بموازات توفیقی‌که شعر نویافته است به‌وجودآمدنی است ولازم.» به‌نظرمؤلف نقدامروز ازاین‌جهت بیماراست‌که: ذوق نقدنزد صاحبنظران قوی است، اما وجدان‌نقد

---

۱ ـ مقدمه، ص۶

بسیار ضعیف است. و به‌همین جهت نقدهای خالی از غرض و مرض بسیار کم‌داریم وگرچه به‌ظاهر کم نیست

قضاوتی که مؤلف‌دربارهٔ نوآوری می‌کند به این ترتیب در یکجا خلاصه می‌شود که . «در هرحال از تمام هدیه هایی که نمود ادب اروپایی به‌فرهنگ جدید ماداده است هیچ چیز جالب‌تر از آن چیزی نیست که امروز شعر نو می‌خوانند : شعر عاری از اوزان عادی عروضی‌که نیمایوشیج را باید‌مبتکر آن دانست بدین گونه نیما در حقیقت راه‌گشایندهٔ هر نوع تحددی است در شعر امروز .»[1]

آخرین سخنی را که ازمؤلف نقل می‌کنیم و در حقیقت عصارهٔ سخنان اوست دربارهٔ شعرامروز، این‌است‌که می‌گوید: «اگر وزن وقافیه را ـ بدان‌ـ گونه‌که سنت ادیبان خواهان آن‌است ـ شاعر امروز حق دارد طرد کند و این حق را برای آن دارد که می‌خواهد آزادی‌ فکر و بیان خویش را حفظ کند حق ندارد از فکر و راه خویش یك قاعدهٔ ابدی سازد تا آزادی فکر و بیان دیگران را به قید بکشد.

«شاعر باید در آن بهشت پایان ناپذیر که تفرجگاه ذوق و تخیل اوست کاملاً ازهر قیدی آزاد باشدچنانکه هیچ چیز برای او درحکم «شجرهٔممنوعه» نباشد جز یك چیز : ابهام هذیان آمیز که‌آن سوی بهشت هنر اوست و تعلق دارد به قلمرو ابلیس . باری وزن‌وقافیه هرجا واقعاً مجال شاعر را تنگ‌کنند و یا او را در تنگنایی اندازندکه اندیشه و احساس خویش را با آنها معارض بیند طردشان واجب است و بی‌ملامت، زیرا به هرحال آنچه خواسته از شاعر توقع دارد شاعری است نه‌قافیه بندی . »[2]

در پایان چندنکته را به عنوان تذکار می‌آورم :

در صفحهٔ ۱۶۶ می‌نویسد : «دراین صورت لحن دکتر حمیدی را که غالباً از این فخریات مشحون است نه‌غریب باید خواند نه گزاف » غریب و گزاف بودن گفته های دکتر حمیدی راحضرات از این جهت نمی‌پسندند که در شاعری ادعای خدایی کرده و شاعران دیگر بندگی او را برنمی‌آیند ! والا حق باشماست !

در صفحهٔ ۱۷۱ «مثل ترکیب بند محتشم کاشانی در باب واقعهٔ کربلا که مقلدان بسیار یافته است مخصوصاً در وجود صباحی ووصال و یغما و بهار .»

۱ ـ ص ۲۶۸. ۲ ـ ص ۲۷۱.

به جای مرحوم بهار ، سخن گفتن از صوری والد ماجد مرحوم بهار لازم‌تر می‌نماید که دوازده بندی در این باره دارد مشهور .

در صفحهٔ ۱۷۶ به جای (اشك) (اشکه) چاپ شده است .

• در صفحهٔ ۱۷۸ ، در بارهٔ تعزیه می‌توان افزود که در زمان آل‌بویه و یا از آن زمان به بعد درمراسم تعزیه داری، برای ایجاد رقت بیشتر درمستمعین، به تجسم صحنه‌هایی از فجایع کربلا و تزیید لعنت و لعن و نفرت برخاندان یزید و جفا های آنها به‌تدریج تعزیه و شبیه‌خوانی نضج گرفته و بدین مرحله رسیده‌است . درعین‌حال منکر تأثیر تئاتر اروپایی نمی‌توان شد اما به‌چه‌صورت ؟ معلوم نیست ؟

درصفحهٔ ۱۸۸ ــ به‌جای مصیبت‌نامه ، الهی‌نامه درست است .

ص۲۱۱ درحاشیه به‌جای (Simonide)، (Simonde) چاپ شده‌است

ص ۲۱۴ کلمهٔ Katharsis غلط است ، صحیح آن : Catharsis می‌باشد

در این کتاب بارها در مورد کلمات خارجی گاهی به املای انگلیسی و زمانی به‌املای فرانسوی کلمات برخورد می‌کنیم. بهتر بود به‌یك صورت نگاشته می‌شد ، از جمله در حاشیهٔ صفحهٔ ۲۴۷ (Symbolism) بـا املای انگلیسی و (Existentialisme) باملای فرانسوی چاپ شده است

در صفحهٔ ۲۸۰ در مورد شعر «نگاه» که مورد ایراد بحق مؤلف قرار گرفته، انصاف باید داد که‌هنگامی دکتر رعدی به‌سرودن این‌شعر دست‌یازیده است که‌این‌نوع شعرمطلوب بوده‌چنانکه مدتهاشعرمذکور وامثال آن وردزبانها بود و اکنون‌دیگر ازرونق افتاده وجای آن‌را اشعار بهتری گرفته است. مع‌هذا رعایت گفتهٔ مؤلف برلطف سخن شاعر می‌افزاید بدون شك

باری چنانکه‌اشاره کردم این کتاب ازهر روی جالب و جاذب‌ومباحث آن بسیار لازم و دلچسب‌است، بخصوص که مؤلف دانشمند وعده داده است که: «در بارهٔ شعر و ادب امـروز کتابی دیگر در دست‌دارم ». مشتاقانه چشم بـه آینده‌ای نزدیك می‌دوزیم که کتاب دیگراین مؤلف پرکار و عمیق زینت‌افزای عالم ادب شود .

●●

زندگی نادرشاه

نوشتهٔ جونس‌هنوی. ترجمهٔ دکتراسماعیل دولتشاهی—
ناشر بنگاه ترجمه و نشر کتاب — وزیری، ۳۴۹ ص.

اندر بلای سخت پدید آید فضل و بزرگواری وسالاری
رودکی

مسعود ر.

دانشمندان از دیرباز سخت نگران احوال کسانی چون اسکندر و ژول سزار و سقراط و افلاطون وارشمیدس ومانندآنان بودند بی‌گمان توجه‌انسان ازدیدن حالات شگفتی بودکه این‌گونه مردم از خودآشکار می‌کردند.

نابغه را موجودی فوق‌العاده تعریف‌کرده‌اندکه نیروی‌خارق‌العاده دارد و دردیگران نبود بهم می‌رساند ودر برابرهرمشکلی‌راهی می‌بیندکه دیگران از دیدن‌آن ناتوانند، و مبتکر است ومبدع

رومیان نبوغ را نیروی الهی و مقدس می‌پنداشتند، اما گروهی از روان‌شناسان به‌ویژه فروید نبوغ را بیماری روانی وهمسایهٔ دیوار بـه‌دیوار و حتی بی‌دیوار دیوانگی می‌دانند

ازآغاز سدهٔ دوازدهم هجری قمری ایران سخت‌آشفته و پرآشوب مرد میرزا مهدی خان استرابادی‌گوید: «تحت سروری ایران پایمال دشمن[بود] وآتش جور و بیداد، مخالفت از هرطرف، به حرمن هستی حشك و تر شعله‌افکن‌گردید رسم ملوك‌الطوایف شیوع و فتنه وآشوب از عالـی وسافل وقوع یافت، چنانکه‌ازقندهار تااصفهان طایفهٔ غلیجایی ودرهرات ابدال درشیروانات لکزیه و در فارس صفی میرزا ســام مجهول‌النسب و درکرمان سید احمد نوادهٔ میرزا داود ودر بلوچستان ...»

در چنین روزگارآشفته‌ای مردی شگفت‌که هنوی او را با جهانگیرانی چون اسکندر وژول سزار وسردارانی مانند هانیبال وسیپیون وکرومول‌مقایسه می‌کند، ازگوشهٔ خراسان برخاست و تنها وبی‌پناه و یاور چنان سخت‌کوشیدو پای فشرد وپیکارکرد تاسراسرایران مسلم اوشد. برای رسیدن به‌چنین‌پایگاهی درآن پهنهٔ پرآشوب ناچاربود بی‌هیچ ترحمی سرهرگردنکش و یا هرکس‌که در اوکمترین اثر نافرمانی دیده شود به‌دم تیغ بـی‌دریغ سپارد. اگر چنین نمی‌کرد نمی‌توانست حتی جان خودرا نگاه دارد چه‌رسد به‌تاج وتخت. هنوی گوید «این مقام جز با قوهٔ نظامی با گنجینه‌های فراوان تثبیت نمی‌شد.» اما نادرچون به‌این‌ستمگری وسخت‌کشی خوکرد ومزاج‌کشورهم برپایهٔ‌آن زمانی گشت، بازگشتن از این روش و دست شستن ازاین شیوه ممکن نبود، ولی با پی سپردن این راه و مداومت در آن روش رمیدگی مردم و ناخشنودی بـالا می‌گرفت تا آنجاکه سرانجام جان او برسر این‌کار بشد. ناگفته نماندکـه ستمگری و شکنجه و سخت‌کشی و خونریزی و قتل عام درآن روزگار امری

بس ساده و عادی بود گوش وچشم‌کندن ودست و پا بریدن وکله منارساختن ازکارهای بسیار رایج امیران و بزرگان و فرمانروایان زمان به‌شمار می‌رفت.

سرگذشت این مرد فوق‌العاده در همان دوران نیز توجه بسیاری را جلب‌کرد و نویسندگانی از شرق وغرب به‌نوشتن شرح زندگی او وکارهای‌او پرداختند ازمهمترین ایشان یکی میرزا مهدی خان استرابادی است که‌منشی او ودر حقیقت وزیر او بودکه دوکتاب در این زمینه پرداخته است یکی درهٔ نادره که درآن «معنی فدای لفظ ولفظ شهید صنایع ادبی شده است .»[۱] وگویی زبان اجنه و دیوان است و دیگری جهانگشای نادری یا تاریخ نادری است‌که قسمتهایی ازآن را در این مقاله‌آوردیم

دیگری‌محمدکاظم مروی است‌که نادرنامه رانگاشته وهمچنین شیخ‌محمد حزین است‌که تذکرةالاحوال را نوشته .

از نویسندگان اروپایی‌گذشته ازفریزرکه هرگز ایران را ندیده بود وازآنچه درهند دربارهٔ نادر شنیده بودکتابی خوب پرداخته‌است، باید ازاوتِر[۲] یادکردکه زبانهای مختلفی می‌دانست و در ضمن سفری که به‌ترکیه و ایران کرده است‌آنچه شنیده‌آورده است بیشتر نوشته‌های اونقل از زبان مردم‌کوی و برزن و مردم عادی است ، هنوی نویسندهٔ کتاب مورد بحث ما از این دوتن مطالب فراوان گرفته است .

دیگر یادداشتهای پزشك نادر که مردی بود فرانسوی به‌نام بازن[۳] و در شب یکشنبهٔ ۱۱ جمادی‌الثانی ۱۱۶۰ کـه نادر راکشتند درکنار چادر او خوابیده بود و بازنج فراوان توانسته بود جان از معرکه بدربرد.

اما هنوی نویسندهٔ کتاب مورد بحث ما برای‌کارهای بازرگانی به‌ایران آمده بودکه دزدان‌کالای او را زدند واو برای دادخواهی بـه‌اردوی نادر در استراباد رفت واو را ازنزدیك دید. وصفی ازسادگی جامه‌های او وگوهرهای فراوانی‌که به‌آنها نصب‌کرده بود می‌دهد .

باآنکه هنوی‌گویدکه درنوشتن‌کتابش «فقط مطالبی را پذیرفته‌ام‌که در صحت آنها دلایلی در دست داشته‌ام ، و اگر دقایقی را خوب توضیح نداده‌ام خواننده باید مرا مقصرنداند، زیراآنها را ازدیگران نقل‌کرده‌ام .» بااینهمه گاهی برخلاف وطیفهٔ یك مورخ بی‌طرف اهانتها به‌نادر روا داشته مثلاً در ص ۹۴ دربارهٔ واقعهٔ دشت مغان و به‌شاهی برداشتن نادرگوید : «بعضی از افراد بی‌وجدان گفتندکه جز نادرکسی شایستهٔ این مقام نیست .»

۱ـ نقل از اظهارنظر آقای سیدعبدالله انوار درمقدمهٔ جهانگشای‌نادری

۲ـ Otter

۳ـ Père Louis Bazin

اما گذشته از اینها هنوی مردی‌است باریک‌بین وهوشیار که کوشیده است خدمات و صفات خوب نادر رانیز پنهان نکند «قدر مسلم آنکه ایران به‌سبب آزادشدن از زیر یوغ افغانها مرهون نادر بود.همچنین استرداد سلطنت قانونی این کشور مدیون او بود ودرنتیجهٔ شجاعت او بود که ایران ایالاتی را که درزمان سلطان حسین ضعیف‌النفس وحملهٔ افغانها ازدست داده‌بود درظرف‌هشت سال‌بازیافت »

هنوی فارسی را نیکو می‌دانسته و داستانهای جالبی از هوشمندیها و زیرکیهای نادرآورده است یك روز از حضار پرسیدآیا بزرگترازاووسلطان عثمانی کسی‌پیدا می‌شود یا نه؟ حضارجواب منفی‌دادند، ولی خوداو گفت«اشتباه می‌کنید پاشای بغداد از هردوی ما مهمتراست. چون‌ما هردو سعی کرده‌ایم او را مطیع خودمان بکنیم، ولی‌رفتار وافعال اومانع ازاین عمل بوده است.»

همچنانکه ازآنچه رفت ملاحظه فرمودید این کتاب ازجمله اسنادی‌بود که می‌بایستی‌به‌فارسی درمی‌آمد. اینك به‌کوشش‌آقای دکتراسماعیل دولتشاهی این‌کار انجام شده است . ترجمه‌ای بس روان و شیوا و رسا و ساده بـه‌دست داده‌اند. هرگاه نامه‌ای رسمی‌یا سندی یا پیمانی‌درمتن بوده عین‌فارسی‌آن را یافته وآورده‌اند منتهالازم بود که در پاورقی مأخذ را یاد می‌کردند. دیگر آنکه‌کوشیده‌اند نامها را با فارسی تطبیق کنند و درست‌آنها را به‌دست دهند . اما پاورقیها به‌طورکلی مشخص نشده‌که‌کدام از مؤلف است وکدام ازمترجم . گاهی در پرانتز در پایان پاورقی «م .» یا «هنوی» گذاشته شده. اما گذشته از اینها این‌کتاب نیازمند یك نقشه از ایران وکشورهای پیرامون آن بود . در دادن تاریخها تنهاسال میلادی یادشده درصورتی‌که ملاك تاریخ ایران وبه‌ویژه تاریخ نادر سالهای هجری قمری است .

از این نکته‌ها گذشته گاهی لغزشهایی دیده می‌شود مانند «برای همیشه» و «روز دیگر» که از عبارات انگلیسی اثریافته وهمچنین بـه‌کار بـردن شماره به‌جای شماریا تعداد وخواسته به‌جای خواست و اراده وتعریف به‌جای ستایش و بی‌صبرانه به‌جای ناشکیبا و نارضایتی به‌جای ناخشنودی و«فرمان یافت» که به‌معنی مرگ است به‌جای « به‌او دستور داده شد» یا پرسپولیس بـه‌جای تخت جمشید ، سیراب ناپذیر به‌جای سیری ناپذیر و نیز عبارت «سپیده‌دم صبح» و معاون حاکم به‌جای نایب‌الحکومه .

اما محاسن‌کار مترجم چنان است‌که این لغزشهای ناچیز هیچ گزندی به‌کار استوارایشان نمی‌رساند .

امید است که بازهم ازاین گونه‌آثاربر گنجینهٔ سخن‌فارسی بیفزایند.

سفرنامهٔ سانسون

ترجمهٔ دکتر تقی تفضلی ــ تهران ۱۳۴۶ ، ۲۳۸ ص، مصور

بقیه ازشمارهٔ پیش

ایرج وامقی

درصفحهٔ۱۹۴ ، ازایلاتی که درکوهستانهای قندهار زندگی‌می‌کنندصحبت می‌رود و این‌ایلات به نامهای بلوچ واکوان معرفی می‌شوند اسم بلوچ برای ما آشناست ، البته نه درقندهار ، ولی اکوان ؟ عددی که جلواین اسماست مارا حواله می‌دهد به‌پای صفحه وخوشحال‌که حراکوان دیوشاهنامه‌الآن «اکوان» دیگری را می‌شناسیم، ولی درحاشیه فقط این‌توضیح (۱) رامی‌یابیم « Agwanes» درحالی که حتی انتظارداشتیم توضیحی راجع به اینکه چطور بلوچها سرازکوهستان قندهار درآورده‌اند در آنجا بیابیم! وبعد می‌بینیم که این ایلات (یعنی بلوچ واکوان) در «سیتی» (درپاصفحه آمده Scythie) ۱ سکنی‌دارند « و روی سینهٔ خود علامت صلیب می‌کشند و از مسلمان به شدت متنفرند ، آنها ارامنهٔ ترکمنستان و نواحی اطراف بحرخزر می‌باشندکه امیرتیمورآنها راکوچانده ودر «سیتی» مستقرساخته است (!!) (ص ۱۹۴) بااین‌تفاصیل وقتی در ص ۲۰۵ می‌خوانیم که «ایران برای مقابله بادولت عثمانی ... باسلاطین ترکمنستانیها وکردستان و... متحد می‌باشد» دیگرتوقع نداریم که مترجم توضیح دهد که ترکمنستانیها سنی‌بودند و با صفویهٔ شیعه متحد نمی‌شدند ونشدند ، وکردستان هم درآن‌موقع سلطان مستقلی نداشته‌که با ایران متحدباشد !؟

واینک اینهاکه برشمردیم ، همه را می‌توان از مقولهٔ مسامحه‌های مترجم به‌حساب آورد .

گفتنی دراین‌مورد زیاداست ولااقل‌باید نصف کتاب‌را نقل‌کرد ، فقط‌اجازه می‌خواهم تعدادی از جمله هارا که شاهکار جمله‌بندی فارسی هستند فهرست وار عرض‌کنم وقبلاً باید دوموضوع رابه‌اطلاع خوانندگان برسانم . اول‌آنکه مترجم گرامی هنورآشنایی چندانی باضمیرندارند ، و یادشان رفته‌که «ضمیر» جای اسم می‌نشیند وما را ازتکرارآن بی‌نیازمی‌کند (دستوراابتدایی). دیگراینکه از کلمهٔ «را» بی‌اندازه خوششان می‌آید و به‌قدری فراوان وبیجااین‌کلمه رابه‌کار برده‌اند که تقریباً درهرصفحه می‌توان یك «را»ی بیراه پیداکرد. لطفاً به این‌نمونه ها که گاهی هردومورد بالارا دربردارد وگاهی یکی ازدومورد را ، توجه فرمایید :

۱ـ مترجم این‌کلمه را سیتی خوانده وشك‌نیست که‌نادرست است . یونانیها «سکاها» را Scythie می‌نوشتندکه درتورات به صورت اشکوز Ashkuz و اشکناز Ashkenaz آمده . احتمال می رودکه مقصود مؤلف سکستان یاسیستان باشد، نه‌آنکه مترجم آورده سیتی!!

«امرا پس‌ازپاسداری .. استراحت نمی‌کنند زیرا بمحض اینکه روز می‌شود امرا برمی‌خیزند و... ص ۱۱۳ « ایامی را که شاه به شکار می‌پردازد طولانی است گاهی درتمام فصل زمستان شکارشاه همچنان ادامه دارد و شاه معمولاً فصل زمستان را برای شکارانتخاب می‌کند وتا برفی بسیارسنگین برزمین ننشیند ، شاه از شکاردست نمی‌کشد ، سرمای زمستان هم‌نمی‌تواند شاه را از شکار منصرف گرداند ۱۲۹ «شاه به‌سلطان وعده داداگر درجنگ .. سلطان شرکت‌نماید...(ص۱۵۶)»
«فرمانده‌کل به اعتمادالدوله گفت از اینکه برادرش سامیران را غارت کرده . . اعتمادالدوله نباید متعجب شود زیرامشاهده می‌شود که‌اعتمادالدوله مرد کارآزموده ومعمری است ..» ۱۸۳ «قاتل جواب داد که ... با کشتن خواهر بی‌عفتش از شرافت مذهبش انتقام گرفته است ۱ ، و باریختن خون خواهر لکهٔ ننگی را که عمل خواهربه دامن خانواده نشانده بوده است‌پاک کرده است...» ۲۱۵
«تمام این دستجات ازعواید املاک شاه وعواید املاک و اموالی را که شاه توقیف وضبط می‌کند مقرری دریافت می‌کنند» ۱۴۳
«خارجیهایی را که حس‌کنجکاوی به تماشای‌این مناره کشانده است متحیر مانده اند» ۱۳۱.
«دستهٔ دوم جزایرچی‌ها یا جزایری اندازها می‌باشند (بنده نفهمیدم جزایری اندازها چه چیزی رامی‌انداختند) این دسته حیاط داخل قصررامحافظت می‌کنند وازچهارهزارمرد تشکیل می‌شود وفرمانده آنها توپچی‌باشی می‌باشد که همان فرمانده‌کل توپخانه باشد»۱۳۹.
«بانواختن‌ضربهٔ شمشیری که به گردن او فرودآورد» ۱۶۵ «بخصوص که صاحبمنصبان دربار جنس ابریشمی‌که به هلندیها می‌دهند بقدری بد می‌باشد که هلندیها بجز آنکه‌آن‌ابریشم رابه مصرف ساختن طناب می‌رسانندچاره‌ای ندارند .. ص ۱۸۷
« برخلاف عهدنامهٔ **صلحی‌را** که با سلطان عثمانی منعقد ساخته عمل کند» ۲۰۵.

« ملای بیچاره را در میان شراب و اغذیه واشربه افتاده درازشده یافتند »۷۱.

« ... اگر به **ایران** بیایند و در **ایران** ارادهٔ شاهنشاه بدرستی اجرا

۱ـ حالاچرا این‌جوان غیرتی به جای‌اینکه ازفاسق خواهرش انتقام بگیرد ،رفته از شرافت مذهبش انتقام‌گرفته ، نماند .

شود .. در **ایران** از آزادی مطبوعی بهره‌مند می‌گردند. » ص ۳۴ «این قسمت از شغل **داروغه** . . در شهر اصفهان برای **داروغه** فواید بسیار دربردارد . . ولی به هرحال کار **داروغه** پست تلقی می‌گردد و همه از **داروغه** متنفر می‌باشند ، حتی اگر یك شاهزادهٔ گرجستان **داروغه** باشد . » ۶۱

« **اگر یك سنی را .. بایك شیعه را** باهم بجوشانند ، هرگز **ذرات وجود** آنها درهم نمی‌آمیزد و **ذرات وجودشان** همیشه ازهم‌جدا باقی می‌ماند ، ص۲۰۷.

برای اینکه بیش از این اطالهٔ کلام ندهم عرض می‌کنم درصفحات ۱۸۲ و ۱۸۳در عباراتی که کمی بیش از نیم‌صفحه است در صحبت راجع به‌اعتمادالدوله دوازده بار این نام پی‌درپی آمده است بدون اینکه یك‌بار به جای آن از ضمیر استفاده شده باشد .

در ابتدای این مقال گله کردیم که مترجم در مواردی که نشان داده شد هیچ توضیحی نداده‌اند که خواننده سردرگم نشود . البته این ، بدین معنی نیست که در موارد دیگرهم بدون توضیح گذاشته‌اند . در بسیارجاها ، که اینك اهم آن به نظر خوانندگان می‌رسد حواشی فاضلانه‌ای دارند ، گاهی اشتباهات مؤلف را تصحیح کرده‌اند ، گاهی مطلبی را که مؤلف سهواً یا عمداً به فراموشی سپرده‌است یادآوری فرموده‌اند ، وگاهی ... خودتان قضاوت بفرمایید بهتراست :

در ص ۲۵ ، در حاشیه راجع به «مدی» این طور اظهارنظر فرموده‌اند.

« Médie » **ارنواحی قدیم آسیاکه پایتخت آن اکباتان بوده‌است. مدی ابتدا در دست آشوریها بود بعدها در قرن هفتم قبل‌از میلاد به صورت امپراطوری درآمد تا اینکه‌سیروس کبیر در حدودسال ۵۵۶ میلادی آن را تصرف کرد و ضمیمهٔ ایران ساخت »**

خواننده عزیز ، یقین دارم که شما هم مثل من از این‌توضیح‌حظ کرده‌اید وسرانجام پی برده‌اید که«مدی» همان ماد است واکباتان‌همان هگمتانه‌ومقصود از «سیروس‌کبیر» نیزهمان کورش بزرگ‌است وهمو بوده است که « مدی» را ضمیمهٔ ایران کرده است ، اما این یکی به معلوماتتان اضافه شده که اهالی «مدی » به پادشاهان می‌گفته‌اند **امپراطور** .

درص ۳۸، درمتن‌آمده است:« صدرخاصه اولین شخصیت‌کشور است ».
در حاشیه این توضیح را می‌خوانیم :

Il est la première personne de L'état

من باوجود اینکه زبان فرانسه نمی‌دانم و مجبورشدم از دیگران در این باره کمك بگیرم وقتی‌فهمیدم‌مترجم، نمونه‌ای از ترجمهٔ خودرا داده است که مبادا مردم‌خیال کنند جملهٔفارسی‌جعلی‌است‌قلباً از ایشان‌سپاسگزار شدم .

درپاورقی‌صفحهٔ ۴۱ درخصوص«لیور» نوشته‌اند:« واحدقدیم پول فرانسه ، هرچهل‌وپنج‌لیوریك تومان‌بوده است» وچون‌حواشی‌کتاب به‌طورکلی‌ازمترجم است واین‌حاشیه نیز، هرخواننده‌ای‌طبعاً تومان‌را تومان‌امروزی‌تصورمی‌کند، درصورتی که‌درصفحهٔ۴۴ کتاب درمتن(نه درحاشیه) می‌بینیم‌سانسون‌می‌گوید«یك تومان ... چهل‌وپنج‌لیورمی‌شود» ومعلوم‌است‌که مقصوداز تومان پول‌رایج‌آن زمان بوده است که باتومان‌امروزاز نظر قدرت‌خریدتفاوت‌فراوان‌داشته .

دربارهٔ ده‌کشوری‌که درسطور قبل توضیح دادیم که به گمان «کتاب» از خارجی‌ها به‌غنیمت گرفته شده یکی هم‌اسمش «زیتون‌اردلان» است ومترجم محترم حیفشان آمده که دربارهٔ این‌یکی، استثنائاً توضیحی ندهند ، بنابراین ، در حاشیهٔ شمارهٔ ۲ ص ۵۸می‌خوانیم «**دهی ازشهرستان ایلام درحدودکرمانشاه** ، بازهم یك‌توضیح جالب‌دیگر ۰ « دوازده بیگلربیگی بردوازده ناحیه حکومت می‌کرده‌اندکه نام‌یکی‌ازاین‌نواحی «کرج» است . درپاورقی صفحه می‌خوانیم : «محلی‌است درنزدیکی‌تفلیس ، نقل‌ازمعجم‌البلدان...) من‌نفهمیدم، بااینهمه‌کرجی که درایران است، این کشف وشهود که‌مقصود همین‌کرج معجم‌البلدان است چطور برای‌ایشان‌حاصل شده ؟

مثل‌اینکه‌کتاب معجم‌البلدان‌تنهاکتابی‌بوده‌که مترجم در دسترس داشته ، برای‌اینکه اعلام جغرافیایی را با اولین اسمی‌که تطبیق کرده از آنجا دریافته . توجه‌فرمایید. درحالی‌که درص۱۴۸ صریحاً درمتن « قصران » آورده در حـاشیه مرقوم داشته « Cazran مسطور مؤلف‌باید قصران باشدکه ناحیه‌ای است در ری وابوالعباس احمدبن حسین‌قصرانی‌منسوب به آنجاست (معجم‌البلدان...)» معلوم نیست‌که مترجم که اصلاً درصحت‌کلمهٔ‌قصران‌شك‌دارد چرادرمتن«کزران»نیاورده؟ و ازآن گذشته‌چه‌لزومی‌درا‌ینجا به‌معرفی«ابوالعباس‌احمدبن‌حسین‌قصرانی» بوده؟.

دربارهٔ «سامیران» هم‌که‌ظاهراً و به‌قرار گفتهٔ سانسون، می‌باید جایی‌نزدیك‌همدان و ری (چون یك نفر مأمور مالیات این سه ناحیه‌است) باشد ، در حاشیه اظهار نظر کرده‌اند : « ممکن است مسطور مؤلف «سامین» باشد (آخر به چه دلیل ؟) که ازدهات اطراف همدان است (معجم البلدان ج۳.)خط کردید ؟

در بارهٔ امام دوازدهم مذهب شیعه ، سانسون نوشته (ص۶۷)۰ « گویند او

مانند انوك ناپدیده شده است » مترجم درحاشیه راجع به انوك توضیح داده‌اند: « enoch کـه شرح او در تورات آمده است » و بندهٔ بیمقدار ، در وقت خواندن کتاب براین‌حاشیه افزوده است: « بدبخت‌خوانندهٔ بی‌اطلاعی که‌باچنین‌حواله‌هایی روبرو شود!» راستی خواننده از این اسم ،آن هم به این صورت ، در تورات چه می‌تواند پیدا کند ؟ ۱ و این هم جالب است-کـه در ص ۷۶ آمده : « Esther (استر) یکی از کتب تورات ۲ » و این یکی هم که «Pinte واحد قدیم وزن در فرانسه‌که در حدود یك لیتر بوده (ص ۸۸)» . و مقایسهٔ این دو پاورقی‌هم خالی از تفریح نیست

آرپان Arpent « مقیاس قدیم سطح درفرانسه معادل ۴۲/۲۱۰۰۰ Ares و هرآر در حدود صد متر مربع (ص۱۰۴) » و « آرپانت» مقیاس سابق مساحت درفرانسه‌که در نقاط مختلف بین ۳۰ تا ۵۱ Are بوده است و هرآرصدمتر مربع می‌باشد (ص۱۳۳)»

وحالا ، به این یکی که در علم حاشیه نویسی‌خود شاهکاری است ومن در ضمن نقل آن از روح علامهٔ قزوینی شرمنده‌ام ، توجه فرمایید ، ابتدا عرض‌کنم که سلطان علی نامی‌که در محاصرهٔ دشمن بوده و هیچ امیدی‌هم به رهایی نداشته و از انتقام خصم هم می‌ترسیده ، برای اینکه فرزندش به دست دشمن نیفتد ، اورا می‌کشد و سانسور این عمل را به صورت « فکر غلطی ازشرافت ومردانگی»وصف می‌کند و مترجم البته این تعبیر سانسور را برنمی‌تابد و این حاشیه را به وجود می‌آورد .

« مؤلف ، غیرت و شرافت و مردانگی را نیروی وحشیانـه و غیرانسانی می‌خواند و آنرا فکر غلطی می‌پندارد . درصورتی که...» وخیال می‌کنید که بعد از این « درصورتی که » ، با ادله و براهین و آیات و امثال واحادیث و روایات ثقه و .. ثابت خواهدکرد این عمل وحشیانه و غیر انسانی نیست، بلکه خیلی‌هم انسانی و متمدنانه است ؟! اما توجه‌کنید . « . . . درصورتی‌که در ایران همیشه شرف و غیرت ومردانگی درمورد دفاع از ناموس وجود داشته است . خوشبختانه

۱ــ این اسم در تورات « خنوخ » آمده رك : سفر پیدایش ، باب ۵ـ آیه‌های۲۵-۲۱

۲ــ استر ، معروفتر ازآن است‌که آدم بگوید « نام یکی از کتب تورات » . به روایت تورات درکتاب استر او برادرزادهٔ یك نفر یهودی به نام مردخای بودکه ملکهٔ خشایار (تورات : اخشورش) شد . نام اصلیش هدسه بود و « استر » نام ایرانی اوست‌که در دربار براو نهاده‌اند و این همان‌کلمهٔ « ستاره » است .

هنورهم درایران‌مخصوصاً درنقاط خراسان وآذربایجان این‌مردمی‌وشرافت‌وغیرت به همین‌شدت وجود دارد (قابل توجه اهالی بقیهٔ نقاط ایران) » ص۱۵۴

به این‌جملهٔ دور ودراز توجه فرمایید :

« به‌آقای «کناب»۱ « آرشوك داباراتل ۲ »که از طرف امپراطور آلمان حامل نامه‌ای برای شاه ایران بود و از شاه ایران به اصرار درخواست می‌کرد که با امپراتور آلمان متحد شود و فوایدی راکه از این اتحاد (در متن اتحاد) عاید شاه ایران می‌گردید توضیح می‌داد و تشریح می‌کرد ، اعتمادالدوله جواب داده بودکه شاه ایران در مورد این پیشنهاد ۰۰۰ص۱۷۳)ازهمه‌چیز گذشته من نفهمیدم آقای «کناب» و «آرشوك دارباراتل » یك نفر است یا دو نفر ؟ اگر یك نفر است چرا در دو گیومه آمده ودو شماره روی‌آنها گذاشته‌اند وبه‌خط لاتین در حاشیه جدا جدا نوشته‌اند ؟ اگر دو نفر هستند چرا افعال مربوط به‌آنها به صیغهٔ مفردآمده است؟ وبدنیست بدانیدکه تا آخراین عبارت ده بار «شاه ایران» تکرار شده است .

در ص ۱۹۲ تحت عنوان « شاه ایران بـه قوای هندیان به دیدهٔ حقارت می‌نگریست » از عقیدهٔ ایرانیان دربارهٔ جنگجویی هندیان و اینکه در این باره ضرب‌المثلی به ترکی متداول بوده‌که « قرخ‌قارقیا بیرداش، چهل کلاغ یك سنگ، سخن رفته وآمده‌که شاه عباس برای تحقیر هندیان درجنگ ، یك روزفرماندهی لشکرش را به یك زن سپرد وآن زن قوای هند را درهم شکست . مترجم دراینجا برای به دست آوردن دل هندیان و اینکه مبادا از ایشان رنجش حاصل‌کنند درپا صفحه توضیح داده است ۰ « مؤلف دراینجا داستانی راکه معلوم نیست مبنای‌صحیح تاریخی داشته باشد نقل‌کرده وبا شاخ وبرگ دادن به‌آن (توضیح اضافی‌این‌بنده تا آنجاکه درکتاب حاضر دیده می‌شود مؤلف شاخ و برگ به داستان‌نداده ‌مگر اینکه مترجم در ترجمه حذف‌کرده باشد) به ملت هندکه از نجیب ترین ملل عالم می‌باشند نسبتی ناروا داده است » قبل ازاینکه بقیهٔ توضیح مترجم را نقل‌کنم ، از خودم می‌پرسم: مگر مؤلف به این نجیب‌ترین ملل عالم نسبت* نانجیبی‌داده؟ خوب همه می‌دانند وتاریخ هم گواه است‌که هندیها ملت جنگجویی نبوده‌اند و این نسبت اگر فخری برای آنهـا نباشد لامحاله ننگی‌هم نیست ، امـا مترجم برای اینکه ثابت‌کندکه سانسون نسبت ناروا به آنها داده این توضیحات راهم بلافاصله اضافه کرده :

« هندیها مردمانی عاقل وصبور ومتین و عمیق و تیزهوش می‌باشند، هندیها در بسیاری از علوم نکات مهم وجالبی را کشف و یا اختراع کرده‌اند که بسیاری از اختراعات مفید بشری براساس و مبنای آن قرار دارد » با وجود این‌هندیها ، ملتی‌جنگجو بوده‌اند و سانسون درست گفته و این نسبت ناروا نیست ودربطی‌هم به نجابت آنها ندارد.

در ص ۱۸۹ از شهرهای اصفهان و ایروان و دادیان و تبریز و ... نام برده شده .

راجع به « دادیان » که اسمش ناآشناست توضیح مترجم درپا صفحه بکلی خالی ازفایده است « Dadian ظاهراً اسم شهر یا ایالتی درحدود قفقاز می‌باشد در فرهنگ جغرافیایی از دهی از بخش جغتای سبزوار به نام دادیان نام می‌برد (ج۹- ۱۵۹) » بگذریم از اینکه فاعل فعل « نام می‌برد » معلوم نیست . قسمت اخیر را که اصلاً ارتباطی به موضوع ندارد، برای‌چه مترجم اضافه‌کرده ؟

مطلب به درازا کشید وحوصلهٔ خواننده وصفحات مجله هردو محدود است و حدیث « در دیری وجیای گرنه » درمیان ، اما برای‌اینکه حق مطلب کاملاً ادا شود ، این را بگوییم کـه کتاب تصاویری بردارد ، البته طبق توضیح مترجم فقط پنج تصویر (به شماره‌های ۱،۷،۸،۲۳ ۲۶) درمتن اصلی وجود داشته وبقیه‌را از کتابهـای « سفرنامـهٔ شاردن » و سفرنامهٔ کورنی‌لوبرن Corneille Le brun گرفته‌اند .

نخست در مورد تصاویر اصلی کتاب حرف می‌زنیم

زیر تصویرشمارهٔ ۱ نوشته‌اند.« شاه سلیمان صفوی ، درحالی که‌درتصویر شش نفر دیده می‌شوند، دونفر از این شش نفرظاهراً زن‌هستند،یکی‌پشت به‌ما دارد و دیگری‌رو به ما وباسینه‌ای‌کاملاً برهنه.مردهاهم جزیکی، نیمه‌برهنه هستند.یکی ازآنها سپری دردست‌چپ‌وشمشیری‌دردست‌راست‌دارد و دیگری‌مثل‌این‌است که‌دارد می‌رقصد و سومی باتعجب به اونگاه می‌کند، ششمی‌حالت‌برده فروش‌داردکه دارد برده‌ها را به مشتریان عرضه می‌کند، و زیراین‌همه، فقط نوشته شده شاه سلیمان صفوی !

«تصویر شمارهٔ ۸ یك‌قزلباش» است. پیراهن‌زنش ونگارداری که دامن‌آن گشاد است (کلوش) و دوردیف حاشیهٔ باریك درانتهای‌آن‌دوخته شده به‌تن دارد، شالی ظریف‌به‌کمر بسته ودوحمایل‌چپ و راست‌روی بالاتنهٔ پیراهنش دیده‌می‌شود. آستینهای پیراهن به مچ می‌رسد روی پیراهن جبه‌ای‌بی‌دکمه که ازدوطرف‌چاك

دارد پوشیده ، آستین این جبه کوتاه است روی پنهٔ آن خز دوخته شده. جوراب تصویر نیز نقش و نگاردار است ویك جفت كفش پاشنه ۱۰سانتیمتری با نوك باريك و رويهٔ بلند به پا دارد. به‌تمام‌این ظواهر باید بیفزاییم که صاحب تصویر که همان قزلباش‌باشد - بهترین سپاهی آن‌روزگار- درست به‌حالت رقاصه‌ای که جلودوربین عکاسی قیافه گرفته ، ایستاده، قدری به‌پهلوی‌چپ‌خم‌شده ، دست‌چپش‌را در کمرزده (آن‌هم پشت‌دست‌را) و دست‌راست‌را به‌حالت ناز به‌فاصله‌ای از بدن‌نگاه داشته(جای آن بود که‌این‌تصویررا نقل می‌کردیم، پای راست به تمام روی‌زمین وپای‌چپ‌فقط نوك‌كش به‌زمین‌است‌وعقب‌تر از پای‌راست‌قرار‌دارد حالا باید عرض کنم که‌تصویر شمارهٔ ۲۳ که متعلق به متن اصلی‌است و زیرش نوشته‌اند: «یك‌خانم دردورهٔ شاه سلیمان» با تصویری که شرح‌دادیم‌تفاوت بسیارمختصری دارد آن‌هم دراین است‌که «خانم» مرموز کمی نجیبانه‌تر ازقزلباش موصوف ایستادم

جالب‌توجه‌این است که‌در بارهٔ هریك‌ازاین‌دوتصویردرصفحهٔ روبروی‌آنها توضیحاتی دیده‌می‌شود که با آن متفاوت است مثلاً درمورد لباس قزلباش‌آمده: «لباسی را که روی پیراهن می‌پوشند یا از ماهوت قرمزرنگ است‌که یراقها و قیطانهای طلا به‌آن دوخته‌اند۸۶، که در تصویر نشانی‌از « یراق وقیطان» نیست یا درتوضیح تصویر دوم می‌بینیم «خانمها هرگز جوراب نمی‌پوشند زیرا شلواری که به پا می‌کنند بلنداست‌وتازیرقوزك پایشان را می‌پوشاند ۱۲۴» درحالی که هم جوراب به پای «خانم» هست، آن‌هم نقش ونگاردار، وهم‌اینکه شلوار بلند اصلاً و ابداً ندارد !

اما سایر تصاویر

در زیر تصویر شمارهٔ ۲ ـ جایی‌راکه در تصویر علامت گذاشته شده است نوشته‌اند. «وقتی ساعت یا اطاق ماشین» واین چه معنی‌دارد ؟ خدا عالم است، این تصویری ازضلع روبروی مسجدشاه ترسیم شده واین «وقتی‌ساعت یا اطاق‌ماشین»در سمت‌چپ و دیدارمسجد شیخ‌لطف‌الله قرار دارد. درحالی که تصویرشمارهٔ ۳دومیدان را ازطرف مشرق‌نشان‌می‌دهد. اطاق‌ماشین آن‌طرف‌مسجدشیخ‌لطف‌الله است

تصویرشمارهٔ ۵ را نوشته‌اند «طالارعالی‌قاپو» در حالی که متعلق به ایوان جلو تالاراست که‌ستونهای متعددی دارد، به تالار ده ستونی‌در آن‌نیست

تصویر شمارهٔ ۲۰ ـ یك‌پل را نشان می‌دهد و یك عمارت . آن طرف پل درختهایی از دور پیداست وزیر تصویر نوشته شده است:«باغ سعادت‌آباد » .

تصویر شمارهٔ ۲۲ ، « خانمهای دوران صفوی» بیشتر به نظرمی‌رسد که‌از مینیاتورها گرفته شده باشد تا ازآدم واقعی ، همچنین است تصویرشمارهٔ ۲۵.

نوشتهٔ آصف فیضی
ترجمهٔ فریدون بدره‌ای

ادبیات دعوت فاطمی*

(۱)

ادبیات « اسماعیلیان عــربی » را به الحرائق المکنونه و یا قنیة نفسانیة خطیرة تعریف کرده‌اند خصوصیت اصلی این ادبیات مکتوم بودن آن است ، و با آنکه سری به معنای لفظی کلمه نیست ، مع‌هذا بادقت تمام از آن « نگهداری ومحافظت » می‌شود ، و هر پژوهنده و طالب علمی که قدم درعالم مطالعهٔ دانش و ادبیات فاطمی گذاشته باشد ، تجاربی خاص خود دربارهٔ مشکلات و زحماتی که برای تحصیل اطلاع صحیح ویا دست یافتن بر نوشته های این فرقهٔ جالب ازفرق شیعهٔ اسلامی با آنها روبرو شده است دارد .

اصطلاح « اسماعیلیان غربی » را در اینجا به‌اعتبار تقسیم‌بندی ولادیمیر ایوانف ، آن پیر متخصصان غربی در زمینهٔ مطالعات اسماعیلی ، به‌کار برده ایم که خوشبختانه هنوز زنده است ومطالعات خویش را باحدت وشوقی پایدار در زمینهٔ تحقیقات فارسی واسماعیلی دنبال می‌کند ۱.

ایوانف تمایز میان کیش اسماعیلی شرقی و غربی را در کتاب راهنمای ادبیات اسماعیلی خود که از وسایل ضروری کار هرمحققی است که در زمینهٔ کیش اسماعیلی کار می‌کند ، ذکر کرده‌است . من با آنکه این نامگذاری را می‌پذیرم ولی پیشنهاد می‌کنم که به‌جای عبارت طولانی « ادبیات دعوت اسماعیلی‌عربی» در مــورد نوشته های عمومی و کلی در بارهٔ تاریخ ، زبان ، دین و غیره اصطلاح « ادبیات فاطمی » ، و در موردکتب و رسایل کوچکتر که مربوط به تعالیم باطنی اسماعیلیان مستعلوی است اصطلاح « ادبیات دعــوت » را بــه کار ببریم ، برای اتخاذ چنین‌وجه تسمیه‌ای دلایل مقتضی نیز وجود دارد :

نخست آنکه نام فاطمیان مأخوذ ازنام حضرت فاطمهٔ زهرا (ع) است که همهٔ افراد اسماعیلی‌به دیدهٔ احترام بدو می‌نگرند ، و وی‌را تنها زنی می‌دانند که در زمرهٔ «پنج تن‌آل عبا» یا «اهل الکساء» قرار داردکه چهارتای دیگر آنها حضرت محمد (ص) ، حضرت علی ، امام حسن وامام حسین می‌باشند .

دوم آنکه ادبیات فاطمی در اصل به ادبیاتی اطلاق می شود که در طی

---

* اصل‌این مقاله به زبان انگلیسی تحت عنوان The Study of the Literature of Fatimid Da'Wa درکتاب یادنامهٔ گیب (۱۹۶۵) صفحات ۲۳۲ــ۲۴۹ چاپ شده است .

توجهات فاطمیان مصر پدیدآمد ، ودراساس الهام ازآن گرفته بود۲ . بعد از آن دعوت فاطمی (دعوت اسماعیلیان غربی) دریمن وشبه قارهٔ هند ادامه‌یافت. اینك درهند دوشاخهٔ مهم دارد : (الف) داوودیه که شاخهٔ کثیرتراست و مرکز آنها در سورات و گجرات می‌باشد ، و (ب) سلیمانیه که شاخهٔ کوچکتر است ومرکزآن بارودا و گجرات است . اگر بخواهیم دقیق‌تر سخن بگوییم باید بیفزاییم که مرکز ومقردعوت سلیمانی در درهٔ قبایل یمن ، دریمن ، می‌باشد، ولی درحال حاضر که رابطهٔ داعی اسماعیلی باخاندان سلطنتی ابن‌سعود خوب است ، مرکز دعوت در طایف واقع در حجاز قرار دارد . پیروان هر فرقه مدعی هستندکه همکیشان بیشتری دارند ، ولی‌چون رقم جهانی‌جامعی در دست نیست ،کوشش برای ارائهٔ یك‌آمار مقایسه ای از پیروان دو فرقه نتیجه بخش به نظر نمی‌رسد .

سوم آنکه ادبیاتی که از دورهٔ حکومت فاطمی و دعوت یمن باقی مانده تقریباً دراساس تا امروز بدون تغییرمانده است ، ومانند نوشته‌های اسماعیلیان شرقی یا ایرانیان تکامل و دگرگونی نیافته است .

چهارم آنکه اصطلاح « ادبیات فاطمی » ازلحاظ نوشتن وچاپ هم وجه تسمیهٔ ساده‌تری است تا «الدعوة الطیبیة المهدیة یا الدعوة الفاطمیة الهادیة .

نوشته‌های دعوت فاطمی‌باآنکه «سری» نیست . ولی‌یقیناً به معنای‌لغوی کلمه « مکتوم » وقسمتی ازدانش باطن در مقابل دانش ظاهر می‌باشد . پیروان مذهب اسماعیلی می‌گویند دانش واقعی‌را باید من فم الی اذن به‌دست‌آورد (یعنی از راه دهان وگوش ، یعنی ازمعلم زنده وامام یا داعی حاضر) ، و بر « نور هدایتی » که از «فاضل» بر «مفضول» می‌تابد تأکید بسیار می‌نهند ، ومعتقدند که این‌چنین تعلیمی باید برحسب درجات ومطابق ومتناسب باظرفیت وتوانایی طالب علم پژوهنده باشد ملاحظات ایوانف در بارهٔ ورود به‌کیش اسماعیلی ، رازداری وموضوعات مشابه باآنکه سی‌سال پیش نوشته شده‌است هنوز ارزشمند است . وی می‌گوید :

« طالب علمی که به ادبیات اسماعیلی علاقه‌مند می‌شود به اغلب احتمال درپی‌آن برمی‌آید تا ازتقسیم‌آن به دسته‌ها وبخش‌های مختلف اطلاعاتی به‌دست آورد که مطابق با درجات و مراتب تعلیم شخص تازه وارد ، به نحوی که در کتابهایی که دراین زمینه خوانده است ، باشد . اما من همانطور که اتفاقاً در جای دیگرهم گفته‌ام ۳ این درجات تعلیمات به آن صورت و معنا که در نزد فراماسونها مرسوم بوده است ، جز افسانه نیست وبهیچ وجه وجود ندارد . و نه در ادبیات اسماعیلی (بنا بر گفتهٔ صاحبنظران که من از هر جهت بدانها

اعتقاد کامل دارم) و نه در عمل اثری از آن یافت نمی‌شود . تعلیم و تربیت یك اسماعیلی اهل علم به‌طور کاملاً طبیعی مانند هر کس دیگر و در هر زمینه‌ای مستلزم یك رشته مطالعات منظم و پیوسته و مندرج بوده است . این کاملاً طبیعی است که اشخاصی را که تعلیم و تربیت حسابی نداشتند اجازه نمی‌دادند که کتابهای مشکل و رسالات مربوط به فلسفهٔ اولی و علوم مجرد را مطالعه نمایند ، زیرا طبیعی است که نارسایی فهم آنها در درك اندیشه‌ها و افکاری که در آن کتب آمده بود مایهٔ گمراهی آنان می‌شد. سلسله مراتبی که درمقامات روحانی بزرگان وجود داشت ، و به احتمال قوی باعث و مبنای پیدایش چنین عقیده‌ای شد ، ظاهراً در زندگی عادی روزمره فقط جنبهٔ محض اداری داشت ، یعنی یك سلسله مراتب اداری برای رتق وفتق امور بود ، هرچند گاهی در نظر و فکر بعض معانی رمزی و بدانها بست داده می‌شد

درهر جامعهٔ مذهبی مردمانی که خویشتن را وقف مطالعات عمیق فلسفی و کلامی می‌کنند ، بیرون ازحوزهٔ روحانیت بسیار اندکند . و همان‌طور که در میان مردم عادی داشتن علم بدین موضوعات و یا نداشتن علم بدانها مطرح است درمورد بزرگان دینی نیز چنین الزامی وجود دارد . ازاین‌رو ، کاملاً طبیعی است که داعی یا حجت درعصر فاطمیان با بالاترین مرتبهٔ دانش که وقوف بر آن برای همه‌کس مجاز نبوده ، و بنابراین سری تلقی می‌شده است ، آشنایی داشته باشد . اما تنها آشنایی باچنین دانش ومعرفتی سبب نمی‌شد که کسی مرتبهٔ داعی بیابد ، ویقیناً بسیاری ازمردم بودند ، چنانکه هم‌اکنون هستند ، که نسبت به آن علوم مکنون و سری به اندازهٔ داعیان معرفت داشتند ، و مع هذا هیچ مقام و منصب مذهبی نداشتند اگر اصولاً دانش مکنون و مکتومی وجود می‌داشته است به احتمال قوی صرفاً جنبهٔ مادی و دنیوی داشته و به خط مشی سیاسی و اداری مملکت مربوط می‌شده است . مثلاً در دوران ستر ، مانند زمان حاضر تصور می‌شود که داعی ازمحل اختصاصی امام زمان آگاه است ، البته این راز و سر بزرگی است ، ولی به هیچ وجه ارتباطی با اصول عقاید دینی ندارد . » (راهنمای ادبیات اسماعیلی ص ۱۹ــ۲۰) .

اما مطالعات بعدی ما نشان می‌دهد که این نظرایوانف درباره اوضاع و احوال اسماعیلیان فاطمی چندان درست نیست .

بدون تردید یك نوع «رازوری» و «مکنونیت» دینی وجود داشته است ، و در عمل نیز اصل تدرج تحصیل علم به مرتبه‌ای از مکنونیت می‌رسد که برای طلاب عادی کیش اسماعیلی اشکالاتی تولید می‌کند ، و برای متخصصان نیز مانع و رادع به‌وجود می‌آورد. مثلاً علی‌رغم کوششهای من ، ایوانف هرگز نتوانسته

است فهرست کاملی از کتابها و نوشته های دعوت ، خواه از داودیان و خواه از سلیمانیان ، به دست آورد ، زیرا بزرگان این فرق معتقدند که حتی «افشای» فهرست کتابها پر از خطرات بزرگ است ؛ و یا به هر حال این دانشمند «طالب حق» ، بلکه پژوهندهٔ فرزانه‌ای است که حس کنجکاوی وی را بدین کار برانگیخته است ، و بنابراین ، صلاحیت آن را ندارد که فهرست آثار سلیمانی را به وی بدهند . این آثار بالغ برچهارصد عنوان است و در طی سه قرن اخیر تألیف یافته است

راهدعلی نماینده ومنتقد اسماعیلی می گوید :

باید به خاطر داشت که یکی از خصوصیات تعلیمات اسماعیلی مکنون و باطنی بودن آن بوده است ؛ درحقیقت اساس تعلیمات اسماعیلی برهمین اصل نهاده شده است . ما [مؤلف خود اسماعیلی و ازفرقهٔ بهره های داوودی است] به علل ضروریات سیاسی و علایق ملی هرگز عقاید خودرا در بردکسی فاش نمی کردیم مگرآنکه یکی از اعضای سلسله مراتب دعوت باشد، زیرا رعایای دولت فاطمی اغلب سنی بودند از این‌روآنچه به عامهٔ مردم تعلیم داده می‌شد بکلی غیرازتعلیمات باطنی بود که به اعضای دعوت داده می‌شد . درواقع، رموز واسراردقیقتر حتی به اعضای عادی جامعهٔ اسماعیلی گفته نمی‌شد ، واین اسرار خاص پیروان «خاص» بود .

راهدعلی به عنوان مثال قاضی نعمان معروف ، قاضی‌القضاة و داعی‌الدعاة دولت فاطمی رادکرمی کند که ازبعضی ازآثار سیدنا جعفر بن منصوراليمن که باب‌الابواب امام معز لدین‌الله بوده است اطلاعی نداشته است[۴] .

بهترین توصیفی وشرحی که از نظام مذهبی فاطمیان‌شده‌است‌هما نادر کتاب زاهدعلی به نام تاریخ فاطمیهٔ مصر می‌باشد . [۵] وی درهنگام بحث در بارهٔ علوم دینی مذهب فاطمیان، به طورواضح نشان می‌دهد که تعلیماتی را که به گروندهٔ کیش اسماعیلی می‌دادند می‌توان به سه مرتبه ودرجه تقسیم نمود [۶] :

۱ـ نخست به طالب علم‌فقه می‌آموختند که کتاب و متن درسی عمدهٔ آن دعائم‌الاسلام تألیف سیدنا قاضی نعمان بود که مؤسس علم فقه و بزرگترین فقیه اسماعیلی به شمارمی‌رفت [۷] . تعلیم فقه به طورکلی قسمتی از تعلیمات ظاهری بود در مقابل مرتبهٔ دوم و سوم ، یعنی تأویل و حقایق که برروی هم جزء باطن به شمار می‌رفت .

۲ ـ مرتبه یا مرحلهٔ دوم تعلیم تأویل خوانده می‌شد و عبارت بود از تفسیر مجازی شریعت . و اغلب تأویل‌الشریعه نامیده می‌شد . این شیوهٔ تفسیر و تعبیر صرفاً جنبهٔ باطنی داشت و نمی‌بایست به هرطالب علم آموخته شود مگر

آنکه‌آن طالب علم اولاً به مرحلهٔ معینی از ادراک و بصیرت رسیده باشد و ثانیاً اعتقاد راسخ‌تری به‌تعالیم باطنی دین یافته باشد. به مرحلهٔ دوم تنها از راه معرفت وایمان به حقیقت امام و صحت عقیدهٔ باطن توان رسید. اغلب به خود من گفته شده است که این تنها علم و معرفت نیست که سبب می‌شود معلم معلومات خویش را به شاگرد منتقل سازد. بلکه شاگرد باید با دل و جان خواستار این تعلیمات اساسی باشد. در این مرحله نیز معتبرترین کتبی که تدریس می‌شود کتب قاضی نعمان ومؤلفان دیگر چون جعفر بن منصورالیمن است.

۳ـ سرانجام مرتبهٔ سوم که آخرین مرحله باشد فرامی‌رسد و آن مرتبهٔ مطالعه وادراک حقایق است. تنها کسانی که درمرحلهٔ دوم به مرتبهٔ اعلای ذکاوت و کفایت فلسفی و استدلالات نظری رسیده باشند اجازه دارند بالاتر روند و به مطالعهٔ فلسفهٔ دین که معمولاً حقایق نامیده می‌شود بپردازند. در این مرحله به شاگرد در بارهٔ ابتدا وانتها و مبدأ و معاد، نبوت و وصایت و امامت و قیامت و مفاهیم و عقاید مربوط به اینها تعلیم داده می‌شود. به این ترتیب ظاهر شریعت است وشامل علم فقه می‌شود، و باطن متشکل است از (۱) علم‌الانساب، یعنی تأویل که به مثابه پلی است به (۲) علم‌الغایات، یعنی حقایق (همیشه به صورت جمع به‌کار می‌رود نه به صورت مفرد ـ حقیقت).

ناتمام

یادداشتها

۱ ـ ایوانف در ۱۵ نوامبر ۱۹۶۲ به من نوشت که در باشگاه دانشگاه تهران اقامت گزیده و مشغول تجدید چاپ کتاب راهنمای ادبیات اسماعیلی، و تصحیح وآماده ساختن «چند رسالهٔ فارسی اسماعیلی» است.

یادداشت مترجم. چاپ جدید راهنمای ادبیات اسماعیلی تحت عنوان Ismaili Literature A Bibliographical Survey, 1963, Tehran. در چاپخانهٔ دانشگاه تهران به چاپ رسید.

۲ ـ بهترین شرحی که در باب فاطمیان نوشته شده همانا کتاب تاریخ فاطمیهٔ مصر تألیف زاهد علی است (به زبان اردو) که درسلسلهٔ انتشارات دانشگاه عثمانیه، تحت شمارهٔ ۲۷۱ به چاپ رسیده است (حیدرآباد، ۱۳۶۷/۱۹۴۸).

۳ ـ «یک رسالهٔ اسماعیلی ازخواجه نصیرالدین طوسی»، مجلهٔ انجمن آسیایی شاهی (۱۹۳۱)، ۵۳۴، ۵۵۷.

۴ ـ برای بهره یا بحره رجوع کنید به دائرةالمعارف اسلام، چاپ دوم.

صفحات ۱۲۵۴-۱۲۵۵ ، وکتابی به زبان اردو تحت عنوان عقدالجواهر فی احوال الجواهر ، تألیف ابوظفر ندوی (کراچی ، تاریخ انتشار ندارد ، تاریخ مقدمه ۱۹۳۶) .

۵ ـ زاهدعلی ، همارِ اسماعیلی مذهب کی حقیقت اوراسکا نظام (دین اسماعیلی ما و حقیقت و نظام آن) (به زبان اردو) (حیدرآباد ۱۹۵۴ر۱۳۷۳) . مقدمه صفحات ن ـ س .

۶ ـ ایضاً ، فصل ۳۲ ، ص ۴۶۹ وبعد از آن .

۷ ـ به اهتمام آصف فیضی ، جلداول (۱۹۵۱) جلـد دوم (۱۹۶۱) ، چاپ دوم آن دردست اقدام است .

ایوانف وراهنمای ادبیات اسماعیلی ، شمارهٔ ۶۴ ، «قاضی نعمـان، فقیه و نویسندهٔ فاطمی» مجلهٔ انجمن آسیایی شاهی ، (۱۹۳۴) ، ۱-۳۲ . صورت مختصری از آن تحت عنوان کتاب الاقتصار به وسیلهٔ محمد وحیدمیرزا به چاپ رسید . منتخبی از جلد اول آن ، صفحات ۴۱۲-۴۳۱ به وسیلهٔ سالینجر تحت عنوان «A muslim mirror for Princes» درمجلهٔ دنیای اسلام به زبان انگلیسی ترجمه شده است.(ژانویهٔ ۱۹۳۶)، ۲۴ ـ ۳۹ .

کتابهای خارجی

شاهنامهٔ فردوسی

The Epic of the Kings, Shah-nama
The National Epic of persia by Firdowsi
translated by : Reuben Levy, London 1967

فریدون وهمن
دانشگاه کپنهاگ

ازشاهنامهٔ فردوسی ، این بزرگترین گنجینهٔ ادب زبان فارسی تاکنون تراجمی چند به نظم و نثر به زبانهای مختلف دنیا منتشر گردیده است . کتاب حاضر آخرین ترجمه‌ای است که به نثر انگلیسی از شاهنامه به عمل آمده و دومین کتابی‌است که درمجموعهٔ انتشارات میراث‌ایران باهمکاری بنگاه‌ترجمه‌و نشرکتاب و یونسکو منتشر می‌گردد . ۱

کتاب حاوی شش صفحه مقدمه است به قلم مترجم ـ آقای روبن لوی ، و مقاله‌ای در هفت صفحه به قلم مسئول و مدیر انتشارات میراث ایران دربارهٔ هنر فردوسی درسرودن حماسه‌های‌غم‌آور۲ ، که گرچه امضا ندارد، ولی‌چنانکه از صفحهٔ اول کتاب برمی‌آید نویسنده باید آقای دکتر یارشاطر باشند۳ ، و سرانجام ۴۲۳ صفحه متن ترجمه

مقدمهٔ مترجم تاآنجاکه مربوط به‌حیات فردوسی و اصل و مبدأ شاهنامه می‌باشد مختصر وکوتاه است مترجم محترم در یادداشتی تذکر داده‌اند که هدف این ترجمه آشنایی یك کتابخوان معمولی با این اثر بزرگ ادبی است و شاید مجبور شده‌اند برای احتراز از به‌کاربردن اسامی ایرانی و تواریخ گوناگون‌که باذهن و ذوق کتاب‌خوان عربی‌ناما نوس‌است تاآنجاکه میسر بوده شرح حال فردوسی و داستان سرودن شاهنامه را به‌اجمال و اختصار برگذار نمایند ، اما متأسفانه این اختصار تا بدانجا کشانده شده که حیات شاعر را

۱ــ این مجموعه زیرنظر آقای دکتر احسان یارشاطر وهیئت مشاورانی مرکب از پروفسور آربری از دانشگاه کمبریج ، پروفسور هانری ماسه از دانشگاه پاریس ، پروفسور اشپولر از دانشگاه هامبورگ ، پروفسور توچی از دانشگاه رم وپروفسوریانگه از دانشگاه پرینستون امریکا منتشر می‌گردد اولین‌کتاب ازاین مجموعه تذکرةالاولیاء فریدالدین عطار به‌ترجمهٔ پروفسور آربری بود .

۲ــ Epic tragedy

۳ــ خبر، دکتر امین بنانی‌آن مقدمه را نوشته است (ا. ا.)

بکلی تاریك و مبهم می‌گذارد و تصویر صحیحی از اهمیت کار او و زندگی رنجبارش به دست نمی‌دهد.

هکذا در بارهٔ منشأ و مبدأ شاهنامه به این جمله اکتفا شده است که «فردوسی کتابی شامل تاریخ پادشاهان ایران به‌نثر و احتمالاً یکی‌هم به نظم در اختیار داشته که در اواسط عمر شروع به نظم‌آن نموده است».

مترجم درمقدمه بدین نکته نیز اشاره نموده‌اند که فردوسی محبوبترین شاعر ایران است اما تصور نمی‌رود با مقدمه‌ای بدین اختصار خواننده‌ای که برای اولین‌بار ترجمهٔ فردوسی‌را به‌دست می‌گیرد و با نام اوآشنا می‌شودبتواند علت محبوبیت بی‌نظیر فردوسی واهمیت کار درخشان او را دریابد.

در واقع هرطبعی از شاهنامه بدون بیان وضع اجتماعی و عمومی ایران در زمان فردوسی و شرح داستان حیات او و چگونگی منابع کتاب و نظم آن کاری ناقص است.

برای مردم ایران شاهنامه یك کتاب عادی و یك تاریخ معمولی نیست بلکه گنجینه‌ای‌است که درآن تاریخ‌گذشتگان‌آنان شجاعتها، رزمها، دلاوریها، غمها و ناکامیها، شادیها و پیروزیها، در طی داستانی مهیج درهم آمیخته و فردوسی با چیره دستی این تاریخ گرانقدر را از پس زوایای گمنامی بیرون کشیده و با دلفریبی و شکوهی خاص آن را جاودان ساخته است.

شاهنامه، داستان همهٔ مردم ایران است، مردمی‌که قرنهاست بدون‌توجه به مذهب و مقام و غیره در خوب و بد یکدیگر شریکند، غمها و شادیهایشان به هم تعلق دارد و قرنها در این سرزمین ـ آنطور که او سروده ـ در پستیها و بلندیها باهم یار و دوش به دوش بوده‌اند و برای سربلندی‌آن کوشیده‌اند.

زبان شعر برای فردوسی زبان آشنایی است. وی با این شعر به صدها پهلوان و رزمجو جان می‌دهد، در سقوط پادشاهان زاری و ندبه می‌کند و در پیروزی جنگها همراه با دلاوران غریو شادی برمی‌کشد شعر فردوسی دوست و آشنای اوست، رفیق و همراز اوست، قهرمانان شاهنامه همه با فردوسی دوست ویکدلند. فردوسی ایرانی‌است،آنها نیز ایرانی و از این مرز وبومند، از هم جدایی ندارند، بنابراین جای عجب نیست که می‌بینیم گاه‌گاه فردوسی داستان پادشاهان و ماجرای نبردها را قطع می‌کند و از خودش، زندگیش و ماجراهایش می‌گوید و باز به داستان برمی‌گردد. هنگامی‌که فرزند او در سن ۳۷ سالگی وفات یافت فردوسی شرح غمهای خود را از فقدان فرزند درطی زندگی خسرو دوم بیان نمود. خوانندهٔ شاهنامه نیز درچنین احساسی

با فردوسی شریك است ، پهلوانها و پادشاهان را ازخود می‌داند و خودرا از آنان جدا نمی‌شمارد. هزاران‌سال فاصلهٔ زمانی قادر نیست رشته‌های آشنایی و یگانگی را بگسلد . خوانندهٔ پهلوانان داستانها وسرایندهٔ شعر همه و همه در زمانی که برای آن آغاز وانجامی نیست ودرسرزمینی که برای آنان وطن مشترك است در صدها ماجرا وحادثه که فردوسی آن را بیان می کند شریك و سهیمند اگر تیری ازکمان دشمن بجهد قلب خواننده با زیر و بم شعرهای فردوسی در تب و تاب است که مبادا پهلوانی از پادرآید. شاهنامه قرنها قبل سروده شده وبه انجام رسیده ، داستانهای آن بر همه معلوم است، اما هنوز خوانندهٔ وقتی رستم را آمادهٔ مصاف می‌بیند در دل آرزوی پیروزی او را دارد . در نبرد او با سهراب قلباً می‌خواهد که پدر پسر را بشناسد ، و در سرانجام شوم آن حادثه همراه با فردوسی از دست تقدیر ناله وفغان سرمی‌دهد

نکتهٔ دیگری که فردوسی را محبوبترین شاعر ایران نموده و بـار در مقدمهٔ این کتاب از آن ذکری رفته است داستان به دست آوردن این افسانه‌ها و طـرز سرودن آن است . طبعاً در این مورد می‌باید از شکوه و جلال دوران عظمت ساسانیان، از خاموشی و سکوت زبان فارسی پس از حملهٔ عربان و از جنبشهایی که در گوشه وکنار برای زنده ساختن زبان فارسی آغاز شده بود نام برد .

خدای نامك که متن پهلوی داستانهای شاهنامه است به احتمال زیاد در اوایل سلطنت یزدگردسوم (پس از سال ۶۳۲ میلادی) توسط علمای زرتشتی نوشته شد و بعدها ترجمه هایی از آن به زبان عربی به عمل آمد. بعضی از این تراجم به متن نزدیك بود ، و به برخی دیگر مطالبی ازکتب معتبر دیگر و شاید داستانهایی که هنوز در سینهٔ پیرمردان به یادگار مانده بود افزوده شد. از مشهورترین این ترجمه ها ترجمهٔ ابن‌مقفع دانشمند زرتشتی است که اسلام آورده بود. اگر چه متن اصلی و ترجمه های خدای نامك از بین رفت اما منتخباتی از آن در تواریخ و تذکره‌ها باقی ماند، و همهٔ این آثار کمابیش از وجود کتابی به نام خدای نامك گواهی می‌دهد. در قرن دهم میلادی امیری به نام ابومنصورالمعمری کتاب دیگری به نام شاهنامه فراهم آورد که مؤلفین آن چهار نفر زرتشتی بوده‌اند . وی این کتاب را به حاکم طوس ابـومنصوربن عبدالرزاق هدیه کرد

این کتاب نیز از بین رفت. به نظر می‌رسد مآخذ فردوسی آثاری از بقایای خدای نامك و شاهنامهٔ ابومنصوری و روایات وحکایات دیگری بوده که همه را با دقت جمع کرده و به‌نظم آورده تا درگیتی به یادگار بماند .

برای فردوسی شاهنامه جواهر نادری بود که می‌بایست آن را از دستبرد روزگار محفوظ نگاه دارد و به‌دست آیندگان بسپارد. زمان او زمان آشوبها و جنگها بود . خود می‌گوید:

زمانه سراسر پر از جنگ بود به‌جویندگان برجهان تنگ بود

دولت سامانی جای خود را به سلطهٔ غزنویان مـی‌داد فردوسی آزرده‌خاطر از سختی زمان به دنبال کسی که قـدر سخن و ارج کار او را بشناسد از جایی به‌جایی می‌رفت و سرانجام گرد پیری برسرش نشسته بود که وارد بارگاه سلطان محمد غزنوی شد و اثر جاودانی خود را عرضه داشت .

اما سلطان محمود فرزند یك غلام ترك بود که به تاریخ گذشتهٔ ایران و اهمیت کار فردوسی اعتنایی نداشت فردوسی به علت تعصبات مذهبی وی مورد بی‌مهری قرار گرفت و گوشه‌نشینی اختیار کرد و عطایای سلطان را ندیده از این جهان رفت. برای یك ایرانی فردوسی با سایر شعرا کـه متنعم ازصلهٔ حکمرانان وقت ، غزلهای عاشقانه ومنظومه های پراز مدح‌وثنا سروده‌اندفرق دارد فردوسی مانند سایر بزرگان و دلاورانی که در کتابش مـی بینیم خود قهرمانی است که باسختیها و رنج فراوان تاریخ پادشاهان ایران را زنده‌نمود و آن راچون میراث گرانبهایی به‌دست آیندگان سپرد خدمت گرانبهای‌او به زبان فارسی نکتهٔ دیگری‌است که حاجت به‌تفصیل‌ندارد . باتوجه به‌این سوابق تاریخی‌است که‌می‌توان‌علت‌محبوبیت بی‌نظیر فردوسی‌را برای‌یك‌عربی توجیه‌نمود.

تـرجمهٔ کتاب روان وسلیس و محکم است . طبعاً در چنین مجموعه‌ای نمی‌توان انتظار داشت که جزء بجزء شاهنامه ترجمه و طبع شود . مترجم نیز به انتخاب خود قسمتهایی را که بیشتر مفید و لازم تشخیص داده‌اند تـرجمه نموده‌اند در بسیاری موارد پس از آنکه داستانی به سبك وسیاق فردوسی و با کلمات پهلوانان وگفتگوهای آنان نقل‌شده ، بقیهٔ‌ماجرا رامترجم‌محترم به طور خلاصه درچندسطراز زبان‌خودذکر نموده‌اند که‌خواننده‌ارتباط راازدست‌ندهد

اما در خلاصه کردن فردوسی چند داستان جالب از قلم افتاده که یکی ازآنها داستان هفت خوان رستم است برای محققان فولکلور ایران‌داستان هفت خوان منبع مطالعهٔ گرانبهایی است و اکنون که ترجمهٔ شاهنامه بـه نثر انگلیسی به نیت استفادهٔ عموم منتشر شده ، حق آن بود که با توجه به ارزش فولکلوری آن هفت خوان نیز ترجمه می‌شد .

مترجم فارسی را به خوبی می‌داند و به هنر و عظمت‌کار فردوسی واقف است و این خود برای مترجمی که چنین کاری را آغاز می کند شـرط لازم و ضروری است . مترجم در توصیف خصوصیات شعر فردوسی می‌نویسد «. در دومورد هنر فردوسی به اوج خود می‌رسد در غمگساری واندوه برمرگ و سقوط پادشاهان و پهلوانان و در توصیف طلوع آفتاب »

شاید فردوسی به قصد خواسته است بین این دو موضوع که در سرتاسر شاهنامه آن را چون طنین و برگشتی تکرار نموده رابطه‌ای بجوید و با توصیف مکرر طلوع آفتاب که نشانی از حیات است سیاهی مرگهای پایان‌ناپذیر را با نقطه های روشن و نورانی بپوشاند

در توصیف این دوموضوع فردوسی با استادی فراوان ازصنعت تنوع درشعر استفاده نموده . این مهارت تا بدانجا رسیده که هیچ دوطلوع آفتابی به یك کیفیت توصیف نگردیده وهمچنانکه غمگساریهاوا ندوه‌سراییها حملگی بایکدیگر متفاوت است

دراین غمگساریها زیبایی و گیرندگی اندوه ، بدون به‌کار رفتن احساسات به چشم می‌خورد و توصیفات سنجیده و انسانی است

اما هدف اصلی شاعر سرودن داستان سرزمین احدادی اوست خواننده از چکاچك دایمی شمشیرها و صدای برخورد سلاح های جنگ که در طول زمان و در طی نبردها و دفاعها به گوش می‌خورد، دایم در هیجان و اضطراب است. این جنگها بین ایران و دشمنان ، خاصه بزرگترین دشمن ملی این سرزمین توران است . هوا همواره پرازگرد و غبار جنگ و صدای کوبیدن طبلهاست و در جنگ تن‌بتن دو پهلوان صدایی جز برخورد سپرها و نیزه ها وخودهای پولادین به گوش نمی‌خورد

ایامی نیز هست که صلح و آرامش حکمفرماست و پادشاهان در حالی که تاج برسر دارند بچوگان می‌پردازند و یا به شکار مورد علاقهٔ خود ، شکار گورخر ،می‌روند و پس از پیروزی در میدان جنگ و یا بازگشت ازشکارگاه در ضیافتی که انواع خوراکی در آن آماده است از دست دختران ماه صورت جام می‌گیرند گاه‌گاه نیز آنان را در ماجراهای عشقی می‌بینیم .

وقایع و داستانها در سرزمین محدودی صورت می‌پذیرد ، زمین و آسمان صحنهٔ این حوادث است . به ندرت در بارهٔ دریا و حوادثی که کنار دریاها رخ می‌دهد سخنی آمده . راه بین مناطقی که با مسافات طولانی ازهم دورند درآنی سپرده می‌شود و یا اغلب خواننده،آن دو ناحیه را نزدیك هم می‌یابد پادشاهان اوامر و احکام خود را از فراز تخت شاهنشاهی به تمام دنیا ابلاغ می‌نمایند و خود را نمایندهٔ ارادهٔ خداوند می‌خوانند . پادشاهان ماقبل تاریخ وقهرمانانی نظیر رستم صدها سال زندگی ونبرد می‌نمایند، و در سراسر شاهنامه جنگ ایران با دشمن ملی جنگ بین نیك وبد است و نیکی باید سرانجام پیروزی یابد .»

مقاله‌ای که درمقدمهٔ کتاب آمده به‌عنوان«فردوسی وهنرحماسه‌های‌غم‌انگیز» شایان توجه و مشتمل بر بحث جالبی است. باید امیدوار بود که روزی به‌فارسی نیز منتشر شود .

خواندنی

کارنامهٔ شعر سال گذشته

از میان مجموعه‌های شعر که درسال‌گذشته نشرشده است نمونه‌هایی نقل می‌شود

بهار را باور کن ـ مجموعهٔ شعر از فریدون مشیری

شکوفه‌ای بر شراب

چو از بنفشهٔ شب، بوی صبح برخیزد   هزار وسوسه در جان من برانگیزد
کبوتر دلم از شوق می‌گشاید بال   که چون سپیده به‌آغوش صبح بگریزد
دلی که غنچهٔ نشکفتهٔ ندامت‌هاست   بگو به دامن باد سحر بیاویزد...
فدای دست نوازشگر نسیم شوم   که خوش به‌جام شرابم شکوفه می‌ریزد
توهم مرا به نگاهی شکوفه باران کن   درین چمن که گل ازعاشقی نپرهیزد
لبی بزن به شراب من‌ای‌شکوفهٔ بخت   که می‌خوش‌است که‌با بوی گل‌درآمیزد

انارستان ـ مجموعهٔ شعر از مفتون امینی

غزل بنفشه

ای در شب زمانه، چراغ منیر ما   رفتی و تیره ماند، سرای ضمیر ما
بعد ازتو، در سفر به صفاخانه‌های راز   گم شد سر دو راهی اول، مسیر ما
ما باد را نسیم گرفتیم آن «نسیم»   طوفان فتنه شد به دل سهل‌گیر ما
کردیم قصد کینه به بزم رقیب خویش   بر عکس او درآینه برخورد تیر ما
وانگه خزان‌رسید، خزانی‌سیاه وسخت   بر باد شد، بساط گل سرخ و سیر ما
ما برگ یکدرخت‌و‌دریغا‌چه‌خانگراست   در هر خزان جدا شدن ناگزیر ما
بس دلبران رفته، که هرصبح‌زیرخاك   آواز می‌دهند به عشق اسیر ما
اینك به جزحرارت این‌دردسینه سوز   کو آتشی که گرم کند زمهریر ما
گر مژده‌های سبز شنیدی به من بگو   ای قاصد خجسته پیام خبیر ما
یادی از آن خزان گل، درخلیج عمر   دیدارهای یکشبهٔ دیر دیر ما
خوش‌وقت آنکه‌روز به‌شب‌برد و‌شب‌بروز   باگوهر مراد دل، آن بی‌نظیر ما
بشکفت چون بنفشه‌کنار درخت یاس   شرم از بهار کرد، گل‌سربه زیر ما

آواز خاك ـ مجموعهٔ شعر از منوچهر آتشی

کسوفی درصبح

گل سفید بزرگی درآب شب لرزید   گوزن زرد شهابی زآبخور رم کرد
کبوتران سفید از قنات برگشتند   بهار کاشی گنبد دوباره شبنم کرد

***

درخت زندگی از دود شب برون آمد | که بارور شود از خوشه‌های روشن چشم
که ساقه‌ها بگشاید بر آشیانهٔ مهر | که ریشه‌ها بدواند به سنگپارهٔ خشم

* * *

درخت مدرسه پربار و برگ کودک شد | درخت کوچه که ناگاه برگ و بار آشفت
پلنگ خونی در کوچه‌ها رها گردید | گل سیاه بزرگی در آفتاب شکفت

رگبارها ــ مجموعهٔ شعر از م. ع. سپانلو

از دو دریا

کاخ‌ها میرنده در باران طهر | نامه‌ها برطاق ایوان، سر به‌مهر
آب می‌پوشد خطوط مرز را | کهنه ماند یادگار مرز را
از دو دریا باز می‌گردم خجل | حسرت آن سوی دریاها به دل
خفته بر درگاه دریای خنک | دیده موجستان خوشان نمک
کوههایی سبز و آواز زنان | راوی بی‌چیزی پنهانشان
سرزمین‌هایی کویر و بادگیر | ملتی دلگیر و بندرها فقیر..
چونکه ماندم، نه قرار و نه فرار | باز می‌گردم به منزلهای یار
برق لبخندی که ره کوتاه کرد | گوشواری ارمغان ماه کرد
من ترا جوینده، ای دریا خلیل | تا در آفاق تو گردم مستحیل
باز می‌خواهم ترا ای مدعا | لیس للانسان الا ما دعی .

از زبان برگ ــ مجموعهٔ شعر از م. سرشك (شفیعی کدکنی)

شانی

من از خراسان وتو از تبریز واو از ساحل بوشهر
با شعرهامان شمعهایی خرد
برطاق این شبهای وحشت برمی‌افروزیم
یعنی که در این خانه هم چشمان بیداری
باقیست
یعنی در اینجا می‌تپد قلبی وروح شاخه‌ها زنده‌ست
هرچند
باد هر سر آلوده واز وحشت آکنده‌ست
این شمعها گیرم بتابند
در شبستان ابد، در خلوت تاریخ
گیرم فروغ فتح فردایی باشد

لیك
گرکور سوگر پرتوافشان، هرچه هست این‌است
یادآور چشمان بیداری‌ست
ور ربدگانی
ـ گرچه رهرآلود و وحشتناك ـ
باری‌نموداری‌ست

آینده ـ مجموعهٔ شعر ازاسماعیل شاهرودی(آینده)

ستاره

امشب ستاره‌ای‌که نهان بودپیش روی ... درچشم هرکه هست فرو بردپای نور!
اماکسی ندیدکه چندین هرار سال ... آن نور رانده است سوی ما رراه‌دور!

* * *

شاید در آن کبودی بی‌انتها شبی ... توفان مرگ‌کنده ر جاآن ستاره را.
اورفته‌است، لیك به سوسوی‌خودکنون ... آباد کرده است دل هرگناه را!

* * *

او مدتی‌ست مرده و سهاده بیدریع ... تابوت خود به‌دوش فصاهای بیکران.
افسوس، آن رمان‌که دلش تابناك بود ... هرگر نحست کس‌به‌نگاهی ار او،شان!

* * *

اینك ولی به‌کاسهٔ هردیده روشن است ... آن بورکر ستاره تراوید بررمین.
او نیست لیك پرتو او سالهای سال ... فانوس می‌کشد به سر راه همچنین!

* * *

یکشب اگرکه پیکرما در دیار غم ... خود را به دار مرگ بیاویرد آشکار
ما همچوآن ستاره بتابیم بی‌وحود، ... در بور عشق حویش بمابیم پایدار!

گلهای تاریك ـ مجموعهٔ شعر از عبدالعلی دست غیب

ای پرندگان سپید

درود من به شما ای پرندگان سپید ... که ار فرار افق مژده‌تان رهایی بود
نصیب من همه درشام تار هستی‌خویش ... امید بیهده در وحشت حدایی بود

* * *

دراین‌سپیده‌که‌حورشیدمژده‌بحشی‌کرد ... سرودگوی نشد مرع آشیانهٔ من
نوای‌چنگ روحشت فسردولب‌حاموش ... گرفت آتش اندوه در ترانهٔ من

پریده رنگه سحر ، چون به باغ پاییزی گذار کرد، ورا پرتوی رخون بخشید
شراب سرخ غم‌آلود تاك وحشی باغ غم آشیان دلم را تب جنون بخشید

***

چو حمد کور به ویرانه لانه خواهم ساخت که تا خراب کنم، نقش آشنایی خویش
درود من به شما ای پرندگان سپید که پر کشیده به صحرا، پی رهایی خویش

خانگی - مجموعهٔ شعر از سیاوش کسرائی

یاد دوست

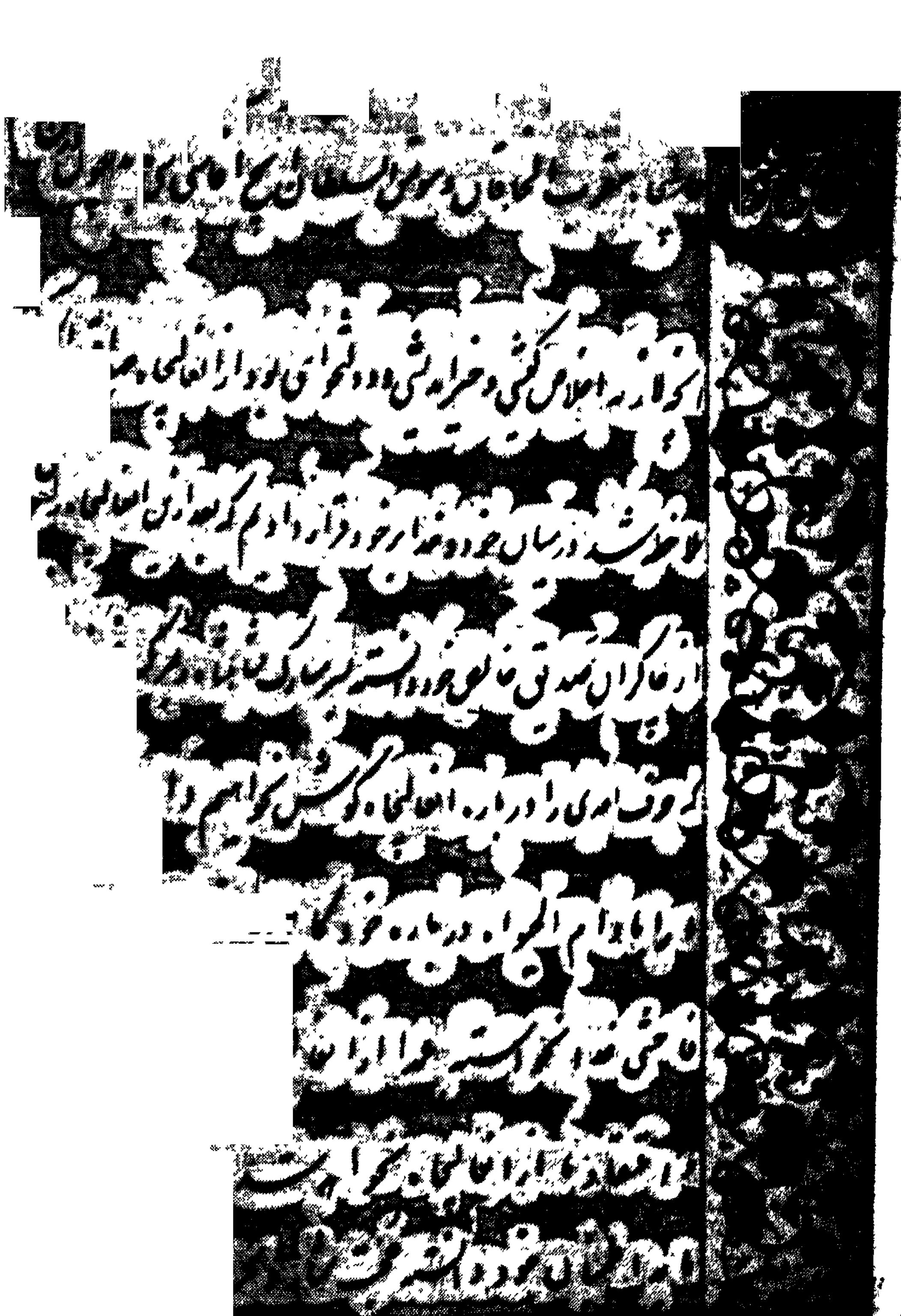
یادش به خیر دلبر روشن ضمیر ما دلدار ما ، دلاور ما ، دلپذیر ما
یاری که در کشاکش گرداب‌های غم او بود و، دست بستهٔ او دستگیر ما
یادش دوید در دلم وچون سیم حیس بگذشت و تازه کرد سراسر کویر ما
مارا هوای اوست در این برگ ریز مهر پر می‌کشد رسینه دل دیرگیر ما
صیاد ماکه بحت وکمندش بلند باد پرسیده هیچگاه که ۰ کو آن اسیر ما
صبحست روی دوست. چراغی از آفتاب او را چه غم ز شمع دل پیش‌میر ما
بس نقش‌ها زدند ولی روز آزمون یك از هزارشان نشد آن بی‌نظیر ما
تیر دعا رهاست در این آسمان کجاست مرغ دلی که سینه سپارد به تیر ما ؟
روزی به سر بیامده شامی به پای خاست بنگر که تا چه روز رسیده است دیر ما
فریاد ما ز دشنهٔ دشمن نبود ، دوست خنجر برون کشید و برآمد نفیر ما
آنان که لاف دایگی و مادری زدند خوردند خون ما و بریدند شیر ما
آنجا که باغبان کمر سرو می‌زند ور باغ می‌برد همه عطر وعبیر ما
ای شطره روبده توآئینه‌ای بگیر بر روی و موی بید بین سر بزیر ما
می گفت پیرماکه صبوری به‌روز سخت حالی بیاورید صبوری به پیر ما
چون عقل را به گوشهٔ میخانه باختیم عشق تو ماند در همه حالی دبیر ما

اسناد و مدارک

بودجهٔ مدرسهٔ مبارکهٔ دارالفنون

در سنهٔ اودئیل ۱۳۰۴ شمسی مطابق ۲۵ شهر شعبان المعظم ۱۳۴۳ قمری است

تعداد اسامی	اسم خانواده	ساعات کار در هفته	حقوق در ماه قران	تاریخ ورود و شروع بخدمت
۱ ـ آقای محمد حسن خان ادیب الدوله	ادیب	تمام روز	۱۹۱۰	پیچی ییل شهر شوال ۱۳۱۳
۲ ـ « محمد رحیم خان عمیدالملک	ادیب	تمام روز	۱۰۷۰	قوی ئیل در شهر صفر ۱۳۲۵
۳ ـ « اسدالله خان	شامیانی	تمام روز	۶۰۰	لوی ئیل شهر ربیع الثانی ۱۲۹۷
۴ ـ « میرزا حسینخان	گل گلاب	۱۲	۷۹۰	یونت ئیل جمادی الثانیه ۱۳۳۶
۵ ـ « دکتر محمود خان	شمسی	۴	۸۰۰	شماقوی ئیل شوال ۱۳۱۴
۶ ـ « آقا میرزا محمد تقی	فارسی	۱۵	۷۰۰	ئیلان ئیل محرم ۱۳۲۳
۷ ـ « صمصام خان	ذوالفقاری	۸	۶۰۰	شماقوی ئیل شهر شوال ۱۳۱۴
۸ ـ « اسکندر خان	داودیان	۱۰	۴۰۰	« « «
۹ ـ « میرزا علیخان	مترجم زرین قلم	۱۲	۱۲۵۰	قوی ئیل شهر صفر ۱۳۲۵
۱۰ـ « میرزا غلامحسینخان	رهنما	۷	۱۰۰	شماقوی ئیل شهر صفر ۱۳۲۷
۱۱ـ « میرزا عبدالعظیم خان	قریب	۱۳	۱۰۵۰	پشقان ئیل ربیع الثانی ۹۳۰
۱۲ـ « میرزا محمد خان	وحید	۱۹	۱۶۰۰	توشقان ئیل جمادی الثانی ۱۳۳۳
۱۳ـ « محمد کاظم خان	شیمی	۵	۴۵۰	یونت ئیل جمادی الثانیه ۱۳۳۶
۱۴ـ « شیخ محمد فاضل خراسانی	فرحاد	۱۴	۶۰۰	قوی ئیل جمادی الثانی ۱۳۳۷
۱۵ـ « محمد حسینخان	ادیب	۰۱۲	۶۰۰	« « «
۱۶ـ « میرزا احمد خان	اردشیر	۱۰	۶۰۰	لوی ئیل جمادی الثانیه ۱۳۳۴
۱۷ـ « ابوالفضل خان	صدری	۴	۵۵۰	قوی ئیل جمادی الثانیه ۱۳۲۸
۱۸ـ « غلامرضا خان	شیخ	۷	۴۰۰	پیچی ئیل جمادی الثانیه ۱۳۲۸
۱۹ـ « شیخ محمد حسین	مدرس	۱۸	۵۵۰	ایت ئیل رجب ۱۳۴۰
۲۰ـ « حسب الله خان	افغان	۱۶	۱۰۰۰	مشکور ئیل شهر شعبان ۱۳۴۱
۲۱ـ « میرزا علی اکبر خان	داور	۴	۵۰۰	« «
۲۲ـ « میرزا مجدالدین	نصیری امینی	۱	۲۰۰	ایت ئیل شهر رجب ۱۳۴۰
۲۳ـ « میرزا جواد خان	عامری	۳	۲۰۰	مشکور ئیل شهر شعبان ۱۳۴۱
۲۴ـ « حاج شمس العلماء	قریب	۱۱	۴۵۰	« « «
۲۵ـ « میرزا رضا خان	فهیمی	۳	۲۰۰	سچقان ئیل شهر شعبان ۱۳۴۲
۲۶ـ « میرسید ابوالقاسم خان	اعتصام زاده	۴	۳۲۰	« « «
۲۷ـ « شاهزاده هرمز میرزا	سالور	۷	۶۸۰	« « «
۲۸ـ « میرزا احمد رضا ایروانی	غروی	۳	۲۲۰	سچقان ئیل شهر شعبان ۱۳۴۲
۲۹ـ « دکتر محمود خان	افشار	۴	۳۴۰	اودئیل شهر شعبان ۱۳۴۲
۳۰ـ « مسیو ادیژیه	فرانسوی	۱۰	۴۲۰۰	درغام جمادی الاولی ۱۳۴۴ کنترانش منقضی شد
۳۱ـ « میرزا محمود خان	مرشدزاده	۶	۱۶۰۰	اودئیل شهر شعبان ۱۳۴۳
۳۲ـ « میرزا احمدخان	امین زاده	۱۲	۹۰۰	« « «
۳۳ـ « میرسید علی	کیمیاگر	۱۲	۹۰۰	« « «
۳۴ـ « ماژور مسعود خان	کیهان	۲۴	۱۵۰۰	« « «
۳۵ـ « میرزا علی اکبر خان	سیاسی	۸	۵۰۰	« « «
۳۶ـ « حبیب الله خان	مظفری	۴	۵۰۰	استعفا داد
۳۷ـ « میرزا غلامحسینخان	زیرکزاده	۴	۲۵۰	۲۰ فروردین رمضان ۱۳۴۴
۳۸ـ « میرزا رضا خان مهندس الملک محمی	مؤلف کتب علمی		۸۵۰	اودئیل ذیقعده ۱۳۱۸
۳۹ـ « دکتر ابوالقاسم خان	رسولی	۶	۴۰۰	۳ اردیبهشت ۱۱ شوال ۱۳۴۵
۴۰ـ « حسین آقا	تقوی	۴	۲۰۰	۲۳ مهرماه ۸ ربیع الثانی ۱۳۴۵
۴۱ـ « میرزا عبدالوهاب خان	بدر	۸	۶۰۰	اول آذرماه
۴۲ـ « بدیع الزمان	فروزانفر	۱۱	۴۵۰	اول اسفند ماه
۴۳ـ « نصرت الله خان	صبری	۱۲	۴۸۰	اول مهرماه ۲۷ ربیع الاول ۱۳۴۶
۴۴ـ « عماد مقانی	طاهری	۱	۱۳۰	اول خرداد ۲۱ ذیقعده ۱۳۴۵
۴۵ـ « عباسقلی خان	صور اسرافیل	دفتردار	۴۲۰	اول مهرماه ۲۷ ربیع المولود ۴۶



نامهٔ عباس‌میرزا به ایچ آقاسی باشی

(از مجموعهٔ حسنعلی غفاری)

معرفی کتابهای تازه

فهرست و کتاب‌شناسی

افشار، ایرج: کتاب شناسی ده سالهٔ (۱۳۳۳ - ۱۳۴۲) کتابهای ایران. با همکاری حسین بنی‌آدم، [تهران] انجمن کتاب ۱۳۴۶ رقعی، ۲۰+۷۵۱ص (مجموعهٔ کتاب شناسیهای موضوعی فارسی، ش ۱).

در این کتاب‌شناسی که به ترتیب موضوعی است ۵۶۰۲ کتاب که در ایران میان سالهای ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۲ نشر شده است معرفی گردیده است و یکی از وسایل و منابع اصلی کار هر کتابدار به زبان فارسی خواهد و تواند بود.

ایران، مجلس شورای ملی، کتابخانه: فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، تألیف عبدالحسین حائری، جلد نهم، بخش اول، تهران، ۱۳۴۷ وزیری، ۴۵۰ ص + ۴۱ ص

ایران، وزارت فرهنگ و هنر، کتابخانهٔ ملی: کتاب شناسی ملی انتشارات ایران در سال ۱۳۴۵ مدون و گردآورندهٔ فهرست کتابها محمد زهری، گردآورندهٔ فهرست روزنامه‌ها و مجلات مرتضی سادات صوفی تهران، ۱۳۴۶، وزیری، ۳۰۷ ص.

در این کتاب شناسی ۱۲۴۲ کتاب و جزوه که در سال ۱۳۴۵ در ایران انتشار یافته فهرست شده است، بسیار بهتر و منظم‌تر از سالهای قبل. جراید و مجلات از شمارهٔ ۱۲۴۳ شروع و به ۱۴۵۲ ختم می‌شود و ارجح خواهد بود که از سال آینده شماره گذاری مجلات و جراید مستقل باشد.

تاریخ و سرگذشت

پارسای، فرخ‌رو: زن در ایران باستان، بکوشش فرخ‌رو پارسای، همای آهی، ملکه طالقانی مقدمه از ابراهیم پورداود، تهران، جمعیت زنان دانشگاهی ایران ۱۳۴۶، وزیری، ۲۳۹ ص

باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: تلاش آزادی، محیط سیاسی و زندگانی مشیرالدوله پیرنیا. با تجدید نظر کامل (چاپ دوم)، تهران، سازمان چاپ محمدعلی علمی، ۱۳۴۷، رقعی، ۶۲۶ ص.

کتابی است در بیست فصل و مبتنی بر مآخذ و مدارک متعدد و نقل اقوال مهم و خواندنی در باب زندگانی و تاریخ دوران حیات یکی از مأمورترین مردان تاریخ عصر قاجاری و پهلوی که هم در سیاست گوی باخت و هم در فضل و تألیف میداندار شد.

باستانی پاریزی با قلم شیرین و نکته‌یاب و طریف خود شرح حال او را نخستین بار در مقدمهٔ چاپ جدید ایران باستان چاپ‌کرد و اینك که به تجدید طبع آن پرداخته‌است فرصت را برای نوشتن تاریخ ایران از زمان پیداشدن نهضت مشروطه تا اوایل سلطنت خاندان پهلوی مناسب یافته وچون مشیرالدوله هم دراکثر حوادث چهره‌ای نشان‌داده است، خوانندهٔ این کتاب تاریخ بیست‌وپنج شش سالهٔ ایران را مرور می‌کند

جمال‌الدین احمد بن‌عنبه: الفصول الفخریه ، به‌اهتمام میر جلال‌الدین حسینی محدث، [تهران] ۱۳۴۶، وزیری، ۳۹+۲۰۸+۹۵ ص .

کتابی است در انساب از مؤلف کتاب مشهور عمدةالطالب که در عصر تیمور وشاهرخ می‌زیست. مزیت این کتاب انساب در این‌است که به فارسی است وبه صورت خوبی نشر شده است. مقدمهٔ استاد همایی در احوال مؤلف مزیت دیگر کتاب است ، ضمناً باید گفت که‌کار مقابله و تصحیح متن باآقای سیدکاظم موسوی بوده‌است.

کتیرائی، محمود : فراماسونری در ایران ازآغاز تا تشکیل لژ بیداری ایران، تهران، اقبال، ۱۳۴۷، وزیری، ۲۶۳ص.

موضوع فراماسونری برای ایرانیان ازهنگامی‌که در ایران آغازشدمورد توجه قرار گرفت واهل‌سواد وکتاب‌واصحاب سیاست واجتماع علاقه‌مندبه‌تاریخ آن در ایران بوده‌اند اغلب‌مطالب این کتاب مجموعه‌ای است ازآنچه‌درکتب وآثار دیگردراین باب نوشته شده است ومطالب تازه‌ای هم درآن‌دیده می‌شود که اغلب مأخوذ ازگفته‌ها واوراق مرحوم خان‌ملك ساسانی است .

کشاورز، کریم : گیلان، [تهران]، ابن‌سینا [۱۳۴۶] رقعی ، ۱۵۲ ص (کتاب جوانان، ش۱۳).

کتاب مجمل وخوش طرح است که اطلاعات‌کامل و روشن و تازه دربارهٔ گیلان دربردارد وبرای‌آشنایی کلی براحوال آن‌استان‌مفیداست.

گیرشمن، رمان: هنر ایران در دوران ماد وهخامنشی، ترجمهٔ عیسی بهنام ، تهران بنگاه ترجمه ونشر کتاب، ۱۳۴۶، وزیری بزرگ، ۴۱۶ص (انتشارات بنگاه ترجمه‌ونشر کتاب، ش۲۸۱- مجموعهٔ ایران شناسی، ش۳۸).

این کتاب ازبهترین ومستندترین آثاری است که درباب تاریخ‌ومخصوصاً هنر وتمدن عصرمادی وهخامنشی ایران نوشته شده است.

تحقیقات ادبی

بهرنگی ، صمد : افسانه‌های‌آذربایجان ، روایت صمد بهرنگی [و] بهروز دهقانی. [تهران] نیل [۱۳۴۶] رقعی، ۱۵۴ ص (مجموعهٔ نوجوانان، ش۶).

مجموعه‌ای است از هجده قصهٔ کودکانه به نثری روشن و خوش.

هومن، محمود : حافظ، به‌کوشش اسماعیل خوئی، چاپ دوم، تهران، طهوری، ۱۳۴۷، وزیری، ۴۴۱ص. (زبان و فرهنگ ایران، ۵۳)

آقای دکتر محمود هومن سالها قبل دو کتاب دربارهٔ حافظ انتشار داد که یکی «حافظ چه می‌گوید» نام داشت و دیگری دیوان حافظ بود به ترتیبی که هومن درست می‌داند و می‌گوید حافظ غزلیات را به نظم مورد ترتیب او در این دیوان سروده است. و البته در انتها هم نقدها و نیشهایی نسبت به مرحوم قزوینی و دیگران داشت و دارد.

اکنون چون آن دو کتاب کمیاب شده بود به صورت خوبی تجدید چاپ شده است

متون فارسی

الخانقاهی، ابونصر طاهر بن‌محمد: گزیده (در اخلاق و تصوف) به‌کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷، وزیری، ۲۴+۲۹۶ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ش ۲۸۹ـ مجموعهٔ متون فارسی، ش ۳۷).

بنا برمقدمهٔ مصحح کتاب، مؤلف میان سالهای ۴۸۱ تا ۵۶۲ در حیات بوده و این متن از اوایل قرن ششم هجری است.

نثر کتاب روان و پاکیزه و مطالب کتاب در اخلاق و تصوف و چهل و پنج باب است

نظام‌الملک، ابوعلی حسن: سیرالملوک (سیاستنامه)، به‌اهتمام هیوبرت دارک، چاپ دوم تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷، وزیری، ۳۷۲ص. (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ش ۱۳۳ ـ مجموعهٔ متون فارسی ۸)

چاپ دومی که آقای دارک از سیاستنامه انتشار داده است مبتنی است بر نسخه‌ای مورخ ۶۷۳ که تاکنون در هیچ یک از چاپهای سیاستنامه مورد استناد واستفاده نبوده است این نسخه ملک مرحوم محمد نخجوانی بود و اینک در کتابخانهٔ ملی تبریز نگاهداری می‌شود.

تصحیح متن یکی از نمونه‌های خوب‌کار است و تعلیقات هم مفید.

ادبیات معاصر

پهلوان، عباس : نادرویش (مجموعه ۲۴ داستان)ـ [تهران، ۱۳۴۷] وزیری، ۲۰۷ ص.

گلستان، ابراهیم: جوی و دیوار و تشنه، [تهران ، روزن ، ۱۳۴۶] رقعی ، ۲۳۹ ص .

مجموعه‌ای است از قصه‌ها. گلستان از نویسندگان و هنرمندان برجستهٔ معاصر است. قصه‌های قدیمش هم که به نام آذرماه، آخر پاییز و شکار سایه انتشار یافت اقتدار او را در تفکر و نویسندگی ظاهر ساخت

فلسفه

فولکیه، پل : فلسفهٔ عمومی یا ما بعد الطبیعه، بحث تمهیدی مبحث انتقادشناسایی [ترجمهٔ یحیی مهدوی] تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷، وزیری ، ۴۲۰ص (انتشارات دانشگاه تهران، ش۱۱۷۳، هدیهٔ دکتر یحیی مهدوی به دانشگاه، ش۲۲، مجموعهٔ مباحث فلسفی و روان‌شناسی، ش ۱۹)

اثری است که به فارسی روان ومحکم وخوش بیان و با اصطلاحات جاافتاده وروشن مباحث فلسفی را فرایاد می‌دهد. انتشار این نوع کتب کمک بسیار مؤثری به دانش پژوهان وعلاقه‌مندان به رشتهٔ فلسفه است

نامه‌ها

اثر جاودانی استوری

آقای عزیز

دو سال قبل ترجمه و تجدید نظر کتاب تألیفات فارسی اثر استوری به زبان روسی به نظرم رسید و خوشبختانه توانستم دوست خودم آقای دکتر Bregel را در مسکو به این کار ترغیب کنم. من و برگل که او فعلاً در کار تهیهٔ آثار Bartholde قوایش را مصرف می‌کند، به این نتیجه رسیدیم که یك ترجمهٔ ساده به زبان روسی این روزها به درد نمی‌خورد، زیرا همان طور که اطلاع دارید این کتاب در طول زمان با تغییرات و اصلاحات قابل ملاحظه‌ای و ملحقات زیاد و بخصوص اخیراً با تلخیصاتی که از آن شده طبعاً نسخهٔ جدیدش کتاب دستی عالی از چاپ بیرون نیامده.

ما تصمیم گرفتیم که در ترجمهٔ روسی آن تمام مواد مربوطه‌ای که در دسترس داریم و به دلایلی در Storey آنها را حذف کرده‌اند داخل کنیم. برای این کار از ۶۵ فهرست از نسخه‌های خطی ایران استفاده کردیم و از چاپهای آثار جدید ایرانی، از نشریات اروپایی و ایرانی (فرهنگ ایران زمین، یادگار، راهنمای کتاب، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران و تبریز وغیره)، از کتاب‌شناسی‌های ایرانی و Index Islamicus و فهرست مقالات فارسی، کتابهای چاپی فارسی ۱ـ۲ و مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی ۱ـ۵ و غیره نیز استفاده شده ودقیقاً نتیجهٔ زیر به دست آمده :

جلد اول چاپ روسی که بیشتر آن توسط دکتر برگل تهیه شده ۴۳۲ صفحه متن اصلی دارد تا تاریخ هندوستان و حاوی (۸۰۰) اثر فارسی که استوری از قلم انداخته می باشد، دارای ۳۰۰۰ نسخهٔ خطی تازه که بار استوری از قلم انداخته و تعداد زیادی معرف جدید کتاب شناسی.

ما مطمئنیم که در کار ما هم مقداری افتادگی وغلط وجود دارد. سرانجام ما همه بشریم و میدان این کار هم وسیع ، ولی بیش از این اطمینان داریم که ادامهٔ کار (استوری) تصدی آن را Meredith ـ Owens به عهده خواهد گرفت و خودش مرا مطلع ساخته فقط به وسیلهٔ «تجدید کار» که در بالا ذکر شد صورت می‌گیرد.

بنابراین جلد اول حاضر شده و زیر چاپ رفته است و روی مجلدات بعد کار می‌شود Akimushkin کتاب‌شناسی‌ها را تهیه می‌کند و کار من تکمیل جلد دوم کتاب یعنی ریاضیات و جغرافی است که ان‌شاءالله موفق به اتمام این کار که به خود تحمیل کرده‌ایم بشویم.

۲ـ اما اشکالات ما برای دسترسی به چاپهای فارسی زیاد است که از پیشرفت کارما جلوگیری می کند به همان درجه‌ای که کار مرحوم استوری را متوقف می‌ساخت، و این اشکالات است که سبب بسیاری

افتادگی‌ها و اشتباهات ما می‌شود...
۳ـ درمقاله‌ای که من‌ودکتر برگل باهم نوشتیم سعی شده بود اثر مرحوم استوری ارزیابی شود .کاری که عریب است ودرهیچ کدام ارتحدید نظرهای پر ارزش تا به حال انجام نشده بود. ودر آن مقاله بعضی نکات اصلی را که در تحدید نظرهایی باید رعایت‌شودخاطر نشان ساختیم

بورشوسکی (کتابدار مؤسسهٔ تحقیقات آسیائی لنین گراد)

فرهنگستان

آقای مدیر

در شمارهٔ خردادماه گذشته مجلهٔ راهنمای کتاب مقاله‌ای ازاستاد احسان یارشاطر تحت عنوان « گفتگو » درج شده بود ودرپایان مقاله نویسنده اشارتی نیز به فرهنگستان کرده بودند و ازاین بحث مفصل بااجمالی‌استادانه چنین نتیجه گرفته‌اند که فرهنگستان با آنکه در پاره‌ای از موارد بر«لغات ناصواب و مجعول» صحه گذاشته است روی‌هم رفته «سلامت ذوق واعتدال اندیشه درآن تفوق داشت »

آنها که به زبان و ادب فارسی دلبستگی و آشنایی دارند این نظر را قبول دارندکه برای حفظ زبان فارسی ازگزند تهاجم‌لغات بیگانه بایدتدبیری اندیشید و تدبیر جز این نیست که فرهنگستان‌را احیا کنند وبه‌کارا ندازند. اما فرهنگستانی مرکب از لغت شناسان متبحر در پارسی و تازی و دانشمندانی مسلط به زبانهای آریایی‌وهندواروپایی؛ فرهنگستانی فارغ از هر گونه اغراض خصوصی وفضل‌فروشی وآزاد از هر نوع تحمیل واعمال نفوذ، خلاصه‌فرهنگستانی که درآن فرهنگ حکومت کند و بس فرهنگستان باید به کارمهم‌و .مرتبط‌رسم‌الخط هم بپردازد . امروز چندمنبع فرهنگی در مورد رسم‌الخط عقاید و نظرهایی ابراز می کنند که متأسفانه اغلب با هم متناقض و متضادند . یای اضافه ، می‌ـ استمراری و های جمع را متصل باید نوشت یامنفصل؟ کلمات مرکبی که افادهٔ یك معنای مستقل می کنند سرهم باشند یاجدا ؟ رسم‌الخط کتاب های درسی به اعتبار جهت وزش‌باد هرچندگاه یك‌بار تغییر می کنند و نوآموز بیچاره نیز دستخوش این بادها در وادی رسم‌الخط دائماً بلاتکلیف وسرگردان است

بایددرنظر داشت که دانش‌های‌نوین سیل‌آساو برق‌آسا واردفرهنگ‌واجتماع ما می‌شود و نویسندگان و مترجمان مطالب مربوط به این علوم در انتخاب مرادف های لغات و اصطلاحات علمی دچار اشکال فراوان می‌شوند. برخی‌از آنان مرادفهایی‌آورده‌اندکه نه درست است ونه دلنشین و خوش‌آهنگ ، بعضی نیز که به زبان فارسی آشنایی و سلامت ذوق بیشتری دارند مرادف‌های ممتاز و مناسبی که حق‌مطلب ومعنی را می‌رسانند برگزیده‌اند ، ولی متأسفانه شمارهٔ‌این دسته از نویسندگان و مترجمان بسیار اندك است و اکثریت با مترجمانی است که به سبب بی‌اطلاعی از زبان و ادب

فارسی لغاتی آورده‌اند که مسلمان نشنود کافر سیند به هر حال زبان فارسی امروزی ، به ویژه زبان علمی گرفتار نابسامانی عجیبی است و در ملك سخن پارسی ملوك الطوایفی دهشترایی راه یسافته و هر روز مطبوعات ما لغات و اصطلاحات نادرست و ناپسندی را علم می‌کنند و به خورد مردم می‌دهندواگر بزودی تدبیری در تدارك آن نشودکاخ زبان و ادب فارسی فروخواهد ریخت. باید فرهنگستانی صالح وکارآمد تأسیس یابدکه پاسدار زبان و ادبیات و خط فارسی باشد تا زبان شیرین پارسی درکام دوستداران ودلدادگان آن تلخ نگردد

عبدالحسین وجدانی

خوسیان

آقای مدیر

بنده در این مقال سر نقد و بررسی تاریخ حمزه را ـ که الحق به نثری درست و استوار به پارسی آمده ـ ندارم وصرفاً برای توضیح واژه‌ای ناجوانا و مشکوك از این کتاب ، یعنی کلمهٔ خوسیان (که درص ۵۹ متن ترجمهٔ آقای شعاروص ۵۵ متن عربی چاپ بیروت آمده) قلم به دست گرفته‌ام، و امیدوارم کـه اگر محققان صاحبنظر وصاحب‌نظران بی‌غرض توضیح مرا در این مورد پذیرفتند ، این کلمه در چاپهای بعدی ترجمهٔ تـاریخ حمزه اصلاح گردد .

عبارتی کـه در تاریخ حمزه کلمهٔ خوسیان را دربر دارد مربوط است به بیرون شدن یزدگرد پسر شهریـار و ملازمان او ازعراق، و این است‌عین آن عبارت « . وکان فیمن خرج‌معه(ای مع یزدجرد) الف طباخ والف خوسیان و الف فهاد والف باریار» (ص۵۹تاریخ حمزه چاپ بیروت)

آقای شعارخوسیان‌را دراین‌عبارت به‌استناد یادداشت‌علامه شادروان‌قزوینی درکنار این کلمه در نسخهٔ تاریخ حمزهٔ خودـ که اینك درتصرف دانشگاه‌است ـ مصحف خونیاگر دانسته‌اند[۱] ، در این مورد از مرحوم قزوینی سالها پیش نیز مکتوبی در مجلهٔ یغما [۲] انتشار یافت که درآن‌همین‌احتمال‌داده شده بود درآن مکتوب ، شادروان پس از نقل عین این فقره در خصوص یزدجرد از البدء و التاریخ مقدسی و غرر اخبار ملوك ـ الفرس ثعالبی (که اولی درست درمقابل کلمهٔ خوسیان ، کلمهٔ مغنی و دومی کلمهٔ مطرب راآورده) « ظن متآخم بـه علم بلکه‌علم» حاصل کرده‌بودندکه«خوسیان درعبارت‌حمزه کلمه‌ای‌فارسی بوده است که‌ثعالبی به‌جای‌آن‌مطرب‌ترجمه کرده است ومقدسی، مغنی سپس احتمال‌قوی داده بودندکه خوسیان مصحف‌خونیاگر باشد .

احتمال‌مرحوم علامه تاآنجاکه‌این کلمه مصحف را فارسی دانسته‌اند درست است ولی اینکه‌آن را مصحف خونیاگر

۱ـ رك : تاریخ پیامبران وشاهان ترجمهٔ دکترجعفرشعار ، ص ۲۲۱ .

۲ـ ص ۱۸ـ۱۹ شمـارهٔ اول سال‌هفتم ؛ این مکتوب درجواب پرسش‌استاد مینوی نوشته شده .

پنداشته‌اند از دو جهت نادرست می‌نماید:
اولاً همچنانکه درهمان مکتوب ۱ آمده کتاب عرب با کلمهٔ خونیاگر آشنایی داشته‌اند چه این کلمه در کتابهای قدیم عربی بسیار به‌کار رفته، پس بعید می‌نماید خونیاگر را خوسیان خوانده باشند.
ثانیاً : میان رسم‌الخط این‌دو کلمه اختلاف بارزی است؛ چطور ممکن است خوسیان مصحف خونیاگر که به‌صورت خنیاگر هم در کتب قدیم ضبط شده ، باشد ؟ پس خوسیان مصحف چه کلمه‌ای می‌تواند باشد ؟ لابد مصحف کلمه‌ای که اولاً . به‌گوش کتاب عرب ناآشنا بوده وثانیاً رسم‌الخطش به رسم‌الخط خوسیان بیشتر ماند و آن کلمه به احتمال بسیار بسیار قوی «خوسان» است و «خوسان» معرب یاصورت ۲ دیگری از کلمهٔ «گوسان» پهلوی است، که ظاهراً درآثار بازماندهٔ زبان پهلوی نمانده ولی‌باهمین تلفظ و به معنی مطرب و نوازنده وآوازخوان به زبان ارمنی راه یافته است.
درفرهنگ ارمنی به‌ارمنی مالخاسیان ۳ ذیل این واژه- پس از تصریح به‌پهلوی بودنش - چند معنی آمده که ازآن جمله است مطرب، مطربی که هم می‌نوازد و هم می‌خواند، خوانندهٔ تئاتر . .
و دررسالهٔ «ارامنه در خاورمیانه» نوشتهٔ رابرت‌هیورن» ۴ دربارهٔ «گوسان» ها آمده است که :
«آواره خوانها و نوازندگان‌دوره‌گردی بودند که از زمانهای‌بسیار قدیم در میان بلاد ومناطق مختلف ارمنستان سفر می‌کردند و با سازو آواز خود در مجالس‌عوام‌وخواص‌هنر نمایی‌می‌نمودند نام آورترین گوسان ارمنی « سایات - نوای» معروف می‌باشد که آواره خوان رسمی دربار گرجستان بود و به‌چندزبان آوازمی‌خواند»
اما واژهٔ گوسان در متون پارسی دری تا آنجا که من آگاهم به صورت کوسان (با کاف بنابر رسم‌الخط قدیم‌که گاف‌را بیشتر به‌یك سرکش‌می‌نوشته‌اند) در دومتن‌اصیل‌یکی در ویس ورامین از قرن پنجم و دودیگر در مجمل‌التواریخ والقصص از قرن ششم به‌کاررفته است .
در ویس و رامین‌آن طور که سیاق کلام می‌نماید این کلمه به صورت اسم خاص برای مطربی به‌کاررفته است. (یا اینکه فخرالدین اسعد این طور از متن اصلی استنباط کرده است) . اما شواهد .

نشسته گرد رامینش برابر
به پیش رام کوسان نواگر

۱- ص۱۹ شمارهٔ اول سال‌هشتم یغما.
۲-چنانکه‌می‌دانیم درالفبای پهلوی بعضی از حروف علامتی مشترك دارند و ح و گ وچند حرف و صدای دیگر ازاین‌گونه‌اند .
۳- ج اول، ستون سوم، ص۴۷۵
۴- از انتشارات روزنامهٔ الیك ، ص ۲۱-۲۲-۱۳۴۶

سرودی گفت کوسان نوآیین
دراو پوشیده حال ویس ورامین
(ص ۲۹۳ ویس ورامین چاپ استاد مینوی)

در مجمل التواریخ و القصص این واژه خوشبختانه معنی هم شده است «... و مردم رعیت از آن به نشاط و رامشگری که در ایام او بود بدی (یعنی ایام بهرام گور) به هیچ روز کار نبودست ... جز آنك مردمان بی رامشگر شراب خوردندی پس بفرمود تا به ملك هندوان نامه نوشتند و از وی کوسان خواستند وکوسان بزبان پهلوی خنیاگر بود. پس از هندوان دوازده هزار مطرب بیامدند زن ومرد[1] »

از فرهنگهای معتبر فارسی که این واژه را ضبط کرده‌اند می‌توان به برهان قاطع اشارت کرد. در این فرهنگ نیز این کلمه بـا کاف ضبط شده و معانی آن عبارت است از. نام شخصی بی نوا و نوایی (همان کوسان ویس ورامین حتماً)و نوعی خوانندگی... ودرحاشیهٔ این واژه محشی و مصحح فاضل برهان استاد معین هیچ‌گونه توضیح لغوی نداده‌اند وفقط بیتی به عنوان شاهد آنچه در متن آمده از فرهنگ رشیدی نقل کرده‌اند وآن بیت هم از ویس ورامین است [2] این بود آنچه من در توضیح واژهٔ خوسیان فراهم آورده بودم .

جمشید سروشیار

باستانی ایرانی است

آقای مدیر

اخیراً کتاب «مشاعره» توسط بنگاه نشریات پروگرس مسکو در تحت تحریر میرزا تورسون زاده و به وسیلهٔ رحیم هاشم و شوکت نیازی در اتحاد جماهیر شوروی به چاپ رسیده که شامل اشعار شعرای معاصر افغانستان و ایران و هند و پاکستان و تاجیکستان است

معلوم نیست بـه چه مناسبتی شعر باستانی پاریزی در جزء فصل اختصاصی شعرای پاکستان آورده شـده است؟! شاید همسایگی کرمان و پاکستان این مناسبت را پیش آورده ، و شایـد تهیه کنندگان رسالهٔ مشاعره با آوردن این شاعر کرمانی در جزء شعرای پاکستان خواسته‌اند او را پاك و تطهیر نمایند ! و به هرحال معلوم شد که باستانی پاریزی از این گونه شعرایی است که مسلمان شوید به زمزم شوید و هندو بسوزاند

محمد ابراهیم باستانی پاریزی

برگی ازیك فرهنگ پهلوی

آقای مدیر

چندی پیش نسخه‌ای خطی از فرهنگ میرزا ابراهیم به دستم افتاد که در پشت صفحهٔ اول آن قسمتی از رسالهٔ مصادر پهلوی بود که مشتمل بود بر «باب الباء پارسی» تا «باب الراء تازی» با اینکه دانشی از زبان پهلوی نداشتم راغب شدم

---

۱ ـ مجمل التواریخ ، ص ۶۹ چاپ شادروان بهار .

۲ـ برهان، چاپ زوار، به تصحیح و تحشیهٔ استاد معین ، ص۱۷۲۹.

آن را برای صفحهٔ خواندنی بنویسانم شاید اهل تحقیق را ز آن فایده‌ای باشد

بلغت پهلوی

باب الباء پارسی

۱ ــ پیسودن به کسر وفتح دال ، میل کردن
۲ ــ پژوهیدن . بفتح و کسرها ، بازجست کردن و نصیحت کردن .
۳ـ پرواشید[ن] : بفتح اول وسیم، سودن، یعنی ساویدن .
۴ ــ پندیدن. نصیحت کردن.

باب التاء

۵ ــ توختن : بضم، رنج از کسی بکسی رسیده باشد باز بدو رسد، در اصل توزیدن بود
۶ ــ تریدن· بفتح، بیرون کشیدن
۷ ــ ترنجیدن : گرفته شدن ، و درشت گشتن .
۸ ــ تنیدن . بفتح، جسیدن ، و لرزیدن .

باب الجیم تازی

۹ ــ جبیدن · بفتح ، میل کردن ، یعنی جانب غلطیدن
۱۰ ــ چرویدن · بفتحتین بسکون واو یا بفتح دال، چاره جستن، و دویدن
۱۱ ـ چمریدن بفتح اول و کسر رای مهمله، ترسیدن ، والتفات کردن.
۱۲ ــ خوحیدن : بکسر خا و ضم اول ، لغزیدن ، وافتادن .
۱۳ ـ چرنکیدن . بفتح اول ودوم بکسر کاف ، آوازکردن .

باب الخاء

۱۴ ـ خنیدن . بضم نون و فتح خا وکسر یا، برجستن، وخنبدن نیز گویند.
۱۵ ـ خسودن· بضم، زخم کردن.
۱۶ ـ خریدن بفتح درودن آید.

باب الدال مهمله

۱۷ ـ داخیدن · بفتح و کسر سیم، از هم جدا کردن .
۱۸ ـ دیده‌ورشدن . نظر بر چیزی انداختن .
۱۹ـ دندیدن: بفتح، ازخشم جوشیدن.

باب الراء مهمله

۲۰ ـ رندیدن بفتح ، رستن و تراشیدن آید

باب الزاء تازی

۲۱ ـ زهیدن بفتح و کسر دوم، افتادن.
۲۲ ـ زمودن بضم اول، فکار کردن .

کرامت رعنا حسینی

بهترین کتابها برای کودکان و نوجوانان در سال ۱۳۴۶

گروه بررسی کتاب کودك از ۶ نویسنده، ۳مترجم، ۲ادیتور، یك نقاش و۵ متخصص تعلیم وتربیت که هریك در زمینهٔ کتابهای کودکان ونوجوانان کار کرده و دارای تألیف و ترجمه وآثار تحقیقی هستند تشکیل یافته است.

این گروه پس از مطالعه و تعمق بهترین کتابهای سال را برای سنین مختلف به قرار زیر انتخاب کردند:

برای کودکان ۳ تا ۸سال

از میان ۱۲ کتاب پیشنهاد شده (۷ داستان، ۲ سرگرمی، ۲ علمی، یك اطلاعات اجتماعی) کتاب «بعد از زمستان در آبادی ما»، نوشتهٔ سیاوش کسرایی، ناشر کانون پرورش فکری کودکان ونوجوانان، بهترین کتاب سال شناخته شد.

برای کودکان ۸ تا ۱۲سال

از میان ۷ کتاب پیشنهاد شده (۲ علمی و ۵ داستان) «جمشید شاه» نوشتهٔ مهرداد بهار، ناشر کانون پرورش فکری کودکان ونوجوانان، بهترین کتاب سال شناخته شد.

این کتاب داستان جمشیدشاه است که به خاطر آسایش ونیکبختی مردمان چندین بار از اهورامزدا تقاضا می‌کند تا جهان را فراخ‌تر سازد و در پایان خود درگوشه‌ای از دنیا، درتنهایی فقط دل بدین خوش می‌دارد که چلچله‌ها خبر ازحال مردمان برایش بیاورند. کتاب جمشید شاه که ازمنابع قدیم وازاساطیر ایران گرفته‌شده‌است یك جای خالی را در ادبیات کودکان ونوجوانان پر کرده است.

برای نوجوانان ۱۲ تا ۱۵سال

برای این سنین متأسفانه تعداد کتابها بسیارکم بوده و از میان ۷ کتاب (۳علمی و۴داستان) «حواس اسرار آمیز حیوانات» نوشتهٔ وتیوس دروشر، ترجمهٔ اسحاق لاله‌زاری، ناشر اشرفی، بهترین کتاب سال شناخته شد

این کتاب جنبه‌هایی از زندگی حیوانات را بررسی می‌کند که برای نوجوانان بسیار جالب وارزنده است و خوانندهٔ جوان بارغبت قسمتهای مختلف آن را می‌خواند.

کتابخانهٔ حسین نخجوانی

دانشمند مکرم و فاضل تبریز آقای حاج‌حسین نخجوانی به تبعیت و تأسی از برادرخودمرحوم‌محمد نخجوانی که مردی دانشمند ودرکار خیر نمونه بود کتابخانهٔ شخصی‌خود را به کتابخانهٔملی تبریز بخشید، یعنی به‌همانجاکه برادرش نیز کتابخانهٔ خود را اهدا کرد.

مجموعهٔ این کتابخانه اعم ازچاپی وخطی بالغ برسه هزارجلد کتاب‌است و نسخ خطی که این‌دوبرادرجمع کرده‌اند از مجموعه‌های نفیس خطی‌است وچون می‌گویند که‌فهرست آن دردست‌تهیه‌است گنجی گرانقدر که در دسترس محققان تاریخ وادب ایران‌قرارخواهد گرفت.

مراتب فضل پروری و نیکوکاری آقای حسین نخجوانی قابل‌تقدیروستایش‌است.

دون کارلوس

(چـاپ دوم) اثر شیلر ، ترجمهٔ محمد علی حمال زاده ، سرگذشت حالب توحهی‌است از دون کارلوس شاهـزادهٔ اسپانی و عشق او که بارها موصوع نمایشنامه قرارگرفته

عیش پیری و راز دوستی

(چاپ دوم) اثر سیسرون ، ترجمـهٔ محمد حجاری کتاب سودمندی است‌که سیسرون خطیب‌نامدار رومی‌پرداخته ودر آن موجبات نگـرانی دوران پیری را مـورد بحث قرار داده است

گرگ بیابان

(چاپ‌دوم) اثرهرمان‌هسه ، ترجمهٔ کیکاووس جهانداری . سرگدشت مرد اندیشمندی‌است که از حود و محیطـش در رنـح است و شوق آتشینی برای وصول به‌مقام‌منیع‌انسانی‌دارد.

لیرشاه

(چـاپ دوم) اثر ویلیام شکسپیر ، ترجمهٔ حواد پیمان . نمایشنامه‌ای است جالب توحه که شکسپیرآن را در دوران اوج نبوغ‌حود نوشته است .

ازمجموعهٔ ایران شناسی

هنر ایران

این کتاب حاصل سی‌سال کار و کـوشش مداوم وتحقیق وکاوش پی گیـر پرفسور رمان گیرشمن باستان شناس نامدار فرانسوی دربارهٔ هنرایران است. اقوام آریایی حتی در دوران پیش‌ازتاریخ‌نیز به هنرهای تزیینی علاقهٔ فراوان داشتند ، به ویژه جانوران را درظرفهای سفالین نقش می‌کردند وبافرارسیدن دوران فلز این نقوش به ابزار فلزی منتقل شد ، عظمت و زیبایی هنر ایران و منشأ و مبدأ آن باروشی محققانه و سبکی دانشمندانه در این کتاب بیان شده است این اثر گرانقدرنوع هنر ایران راکه از هندو سیبریه تادنیای غرب پرتو افکنده بود برخواننده آشکارمی‌سازد .

اثر

رمان گیرشمن

ترجمهٔ

دکتر عیسی بهنام

انحصار فروش :
سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب
خیابان‌بهار نرسیده به تخت‌جمشید شمارهٔ ۱/۱۳۶
تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

از مجموعهٔ ایران‌شناسی

بیست مقالهٔ تقی‌زاده

چاپ دوم

کتابی است گرانبها و پرارزش که دربارهٔ مسائل مربوط به ایران قدیم تألیف یافته و نتیجهٔ سالیان دراز تحقیق و تتبع استادانهٔ مؤلف در مسائل تاریخی ایرانی است و شامل ترجمهٔ مقالاتی است که وی درطی سالهای گذشته دربارهٔ دین و تمدن و تاریخ ایران به زبانهای فرانسوی انگلیسی و آلمانی درمجله‌های شرق‌شناسی نوشته است.

مطالب این مقالات دربارهٔ گاه‌شماری‌های قدیم ایرانی، مبدأ تاریخها و گاه‌شماریهای گوناگون درممالک اسلامی، زندگی زرتشت، نخستین پادشاه ساسانی، جشن‌های ایرانی، نوروز و جز آن است. این کتاب برای اهل تحقیق در تمدن و دین و تاریخ ایران قدیم راهنمایی گرانبها و سودمند است.

اثر
سیدحسن تقی‌زاده

ترجمهٔ
احمد آرام

راهنمای
مجلهٔ زبان و ادبیات فارسی و
انتقادکت
نشریهٔ ماهانه انجمن
صاحب امتیاز: دکتر احسان یارشاط
سردبیر: دکتر
نشانی: صندوق پستی
تلفن: ۱۵۰
مکاتبات به نام مدیر مسئول
بهای اشتراک د
۲۰۰ ریال (با پست عادی)، ۴۰
بهای اشتراک در خارجه

a-ye Ketab
n language and literature,
, and book reviews
Book Society of Persia
Yar-Shater
Editor I. Afshar
itor . Dr. J. Shear
tion rate · 6 dollars
ssed to the Associate Editor
36, Tehran, Iran

تقاضای اشتراک سال یازدهم راهنمای کتاب (۱۳۴۷)

ادارهٔ مجلهٔ راهنمای کتاب

خواهشمند است نام اینجانب را در زمرهٔ مشترکین مجله ثبت و از شماره؛
سال یازدهم (۱۳۴۷) مرتباً برای اینجانب ارسال نمایید

بابت بهای اشتراک مبلغ ۲۴۰ ریال (پست سفارشی) / ۲۰۰ ریال (پست عادی) بوسیلهٔ چک / بانک / پست فرستاده شد.

امضای تقاضا کننده

نام تقاضا کننده

نشانی

تقاضای اشتراک سال یازدهم راهنمای کتاب (۱۳۴۷)

ادارهٔ مجلهٔ راهنمای کتاب

خواهشمند است نام اینجانب را در زمرهٔ مشترکین مجله ثبت و از شماره؛
سال یازدهم (۱۳۴۷) مرتباً برای اینجانب ارسال نمایید

بابت بهای اشتراک مبلغ ۲۴۰ ریال (پست سفارشی) / ۲۰۰ ریال (پست عادی) بوسیلهٔ چک / بانک / پست فرستاده شد.

امضای تقاضا کننده

نام تقاضا کننده

نشانی

RAHNEMA-YE KETAB

Vol. 11. No 5 August 1968

A MONTHLY JOURNAL OF THE BOOK SOCITY OF PERSIA

Includes

ARTICLES ON PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE

REVIEWS OF RECENT PERSIAN BOOKS

A CLASSIFIED BIBLIOGRAPHY OF RECENT PERSIAN BOOKS

REVIEWS OF BOOKS FROM ABROAD CONCERNING PERSIA

Editor E. Yar-Shater

Associate Editor I Afshar - *Assistant Editor* Dr J Shear

Annual subscription rate 6 Dollars

All inquiries to be addressed to the Associate Editor

P. O. Box 1936, Tehran, Iran

راهنمای کتاب

شهریورماه ـ ۱۳۴۷ مجلهٔ ماهانهٔ زبان وادبیات وتحقیقات ایران شناسی و انتقاد کتاب سال یازدهم ـ شمارهٔ ششم

نویسندگان

محمدعنایت ـ امیری فیروزکوهی
عبدالمحمدآیتی ـ عبدالحسین وحدانی
منوچهرستوده ـ فریدون بدره‌ای
محمد ابراهیم باستانی پاریزی
مرضا زرین چمان ـ داود منشی‌زاده
حسین محبوبی اردکانی ـ ایرج افشار

بها ۲۰ ریال

سرنوشت شعر سنتی

امیری فیروزکوهی عبدالمحمد آیتی

شش قرن نقاشی در ایران

معرفی وانتقاد کتاب

بحرالفوائد ، یواقیت‌العلوم ـ سفرنامهٔ دوراند
خاطرات حاجی سیاح

معرفی کتابهای تازه

حاشیه ـ اسناد و مدارک ـ خواندنی

نامه‌ها ـ اخبار

فهرست مندرجات

تصحیح

در صفحه ۲۹۵ زیرنویس تصویر۹ متعلق به‌تصویر۱۰ است وبعکس .

راهنمای کتاب

شمارهٔ ششم   سال یازدهم

شهریور ماه ۱۳۴۷

روح علمی و شناخت حقیقت

حمید عنایت
(دکتر در علوم سیاسی، دانشیار دانشگاه)

نظرآزمایی • روح علمی را چگونه باید به‌وجود آورد؟

گمان می‌کنم که اگر از مفهوم مخالف سؤال شما یعنی از موانع پرورش روح و محیط علمی سخن بگوییم بهتر از عهدهٔ جواب برآیم .

هدف هر تحقیق علمی ، شناخت حقیقت است . می‌دانم که معنای حقیقت برحسب مقتضیات و خصایص هر جامعه فرق می‌کند ، ولی اجازه بدهید که خود را در چنبر مباحث فلسفی گرفتار نکنیم و همین اندازه بپذیریم که حقیقت ولو آنکه مطلق و یگانه باشد جلوه‌های بیشمار دارد و دانشمند صادق نیز باید از این جلوه‌ها هرچه می‌تواند بیشتر بشناسد تا شاید به شناخت خود حقیقت نزدیکتر شود . وانگهی اگرچه دانستن برخی از انواع حقیقت دشوار است ، دانستن همهٔ انواع آن چنین نیست . گذشته از علوم عملی که اختلاف بر سر آنها کمتر پیش می‌آید در علوم اجتماعی نیز دامنهٔ اختلاف دربارهٔ حقیقت روز بروز تنگتر می‌شود و اگر مکاتب رنگارنگ این علوم را از لحاظ وجوه تشابه میان آنها مرتب کنیم شمارهٔ آنها بسیار کمتر از آن در می‌آید که اکنون هست .

تحقیق علمی مانند هر کاری مبدئی و غایتی دارد . مبدأ تحقیق علمی ، ذهن آدمی است . همینجاست که نخستین خطر رو می‌آورد ، زیرا هر ذهنی ناگزیر دچار تعصبهایی است که از دلبستگی انسان به عقیده و مرام یا انسان دیگر برمی‌خیزد و به‌حال علم سخت زیان دارد . هرعقیده و مرام مجموعه‌ای از احکام و قضایای ذهن دربارهٔ جهان است ، ولی انسانی‌که باکاوش آزادانهٔ خود به این احکام می‌رسد ، یا می‌کوشد که برسد ، اگرهم احتمال ارتکاب خطا برایش کمتر از کسی نباشد که پنداشتهای دیگران را بی‌آزمودن بر محک عقل و تجربه می‌پذیرد، باری نیروی عقل و تفکر در او باممارست و کاربرد پرورده‌تر می‌شود . جامعه شناسان همیشه در این نقطه از بحث به ما اخطار می‌کنند که ذهن انسان هر اندازه از تعصب آگاهانه پیراسته باشد هیچگاه از بند تعصبهای

با آگاهانه‌ای که معلول «ارزش»های اجتماعی و زمینهٔ تربیتی و میراث فکری اوست نمی‌تواند برهد ، ولی به هرتقدیر ، زیان این تعصبهای ناآگانه برای محققی که از استقلال رأی برخوردار باشد کمتر است تا برای مقلد .

از مقلد تا محقق فرقهاست کین چوداوداست وآن دیگر صداست

پس پرورش فکر آزاد و رهیده ازهر گونه تعصب مسلکی وعقاید تقلیدی، نخستین شرط پدیدآوردن روح علمی‌است . ولی فکر آزاد فقط به شرطی امکان بروز دارد که آزادی فکر به‌عنوان یك سنت معتبر اجتماعی پذیرفته شود تا از برکت آن اولاً هرمحققی مطمئن باشد که در حدودی که نظریاتش به یاری حجتهای عقلی و برهانهای علمی بیان شود ازآزار مفتریان ایمن است و ثانیاً برخورد آرا و عقاید مخالف میسر باشد .

و اما غایت تحقیق‌علمی یافردی‌است ، یعنی محقق درآن خرسندی روانی خودرا می‌جوید ، یا اجتماعی ، یعنی غرضش ادای سهمی درآبادانی و سعادت جامعهٔ خویش است، ویا هردو در گذشته که علم به‌پایهٔامروز به‌خدمت اجتماع ملزم نبود، عالم فرصت و امکان بیشتری برای تحقیق در زمینه‌های دلخواه‌خود داشت و براندازهٔ حوصلهٔ خود ذهنش را در سیرمعارف زمان آزاد می گذاشت ولی جهان امروز از عالم توقع دارد که همهٔ دانش و استعداد خود را در راه بهروری اجتماع بسیج کند این توقع هم سودمند وهم رواست، زیرا انگیزهٔ اخلاقی نیرومندی برای رهاندن اندیشهٔ محقق از تنگنای مجردات و راه‌بردن آن به بهبدشت واقعیات اجتماعی و الزام محقق به خدمت همنوعان است. ولی از زیان آن نیز غافل نباید بود ، زیرا ذوق ابتکار وکنجکاوی آزادانه را که بیگمان درگذشته یکی از عوامل مهم پیشرفت علم بوده است در بند می‌کشد و محقق را به‌پژوهش در موضوعاتی مکلف می کندکه به‌حکم برنامه‌های رسمی معین شده‌است. بدین‌سان عالم‌ومحقق، صنفی‌دیگر از «کارمندان دولت» به‌شمار می‌آیند ، وچون گاه احتمال داردکه دولتیان به‌جای‌آنکه نخست رأی‌آگاهان وصاحبنظران را در بارهٔ امری بجویند و بعد برکاری تصمیم بگیرند ، اول به مصلحت دید خود تصمیم‌بگیرند وبعد توجیه علمـی‌آن را از ایشان بخواهند ، این خطر درمیان است که علم ، جاکرقدرت شود و عالم ، رضایت مخدوم را برشناساندن حقیقت رجحان دهد. اروپائیان هنگامی که براثرانقلاب صنعتی‌و گسترش مستعمرات ، عصرترقیات اجتماعی خود را آغاز کردند ، سنت تفکر و تحقیق آزادانه ، چندین قرن میانشان سابقه داشت ، باوصف این ، یکی از انتقادات متفکران روشندل آنان از نظام دانشگاهی کنونی خود ، مقید شدن حجم روزافزونی از برنامه های تحقیقی وآموزشی به هدفهای سیاسی روزاست. ولی مردما شوق به ترقی وکوشش برای فراهم‌آوردن وسایل‌آن ، پیش‌از بنیاد-

یافتن چنین سنتی پیداشده‌است . ازسنن گذشتهٔ خود نیز یا بجردانه گسسته‌ایم ویا بحق ، دوام آنها را بامقتضیات روزگار خود سازگار نیافته‌ایم . به‌هرحال نتیجه آن است که ازسنت استوارعلمی محروم مانده‌ایم و به همین دلیل باید در برابر خطری که یاد شد هشیارتر باشیم .

آخرین نکته این‌است که به فرض آنکه همهٔ موانعی راکه برشمردیم از سرراه رشد روح علمی برداریم، عالم ومحقق فقط درپرتو شکیبایی و آرامش خاطر می‌تواندکار خود را درست انجام دهد وتافرجام آن دنبال کند ولی شکیبایی وآرامش خاطردردوحال تفریط و افراط ممکن نیست حال تفریط، یاایمنی درمعاش است وحال افراط ، وسوسه‌های جامعه‌ای که در آن هرفضیلتی با پول سنجیده شود . درضرورت رفع مانع اول بحثی نیست ، مگرآنکه چشمداشت ما ازعالم ، بی‌نیازی‌ازاسباب زندگی‌معتدل وآسوده باشد، ولی این گونه‌بی‌نیازی خاص‌اولیای خداست که سرگذشتهایشان را فقط درکتابهامی‌خوانیم و بدبختانه روزگارما از ایشان تهی‌است امارفع مانع دوم دشوارتراست ، زیرا مستلزم تغییراتی‌اساسی‌هم درمبانی بینش و داوری کلی‌مردم وهم درنظام روابط اجتماعی است واین تغییرات تنها با اشتغال وسواس‌آمیز به «ریاضیات پیشرفت» ، یعنی آهنگ رشد اقتصادملی ومیزان درآمد سرانه و شمارهٔ باسوادان ، بی‌توجه به کیفیت زندگی وفرهنگ ، انجام‌پذیر نیست

سرنوشت شعر سنتی ما چه خواهد بود؟

در سالهای اخیر بحث ناقدان ادب وسخن فارسی بیشتر بر سر نوع شعری است که از بیست سال پیش به عنوان شعر نو در پهنهٔ سخن فارسی رواج یافت اما چون درباب سرنوشت شعرسنتی که هزار سال سابقهٔ درخشان دارد و جزء اصیل ادب فارسی به شمار می‌رود گفتگویی روشن چنانکه باید، به میان نیامده است مجلهٔ راهنمای کتاب موضوع را قابل توجه دانست و مورد نظرآزمایی قرارداد منظور آن است که روشن شود که شعر فارسی به سبک قدیم در آینده به چه میزان قابل دوام خواهد بود؟ وآیا دراین بیست سال چنان آثاری (مثلا نظیر دماوندیهٔ بهار) از شاعران معاصر دیده شده است؟ و اگر دیده شده است کدامهاست؟

این بحث بسیاری از نکات را روشن خواهدکرد و برشاعران پیرو سنت است که در این صفحات عقاید محکم و غیر تکراری را اظهار نمایند.

(۱)

شعر سنتی

امیری فیروزکوهی

هرچند این بنده پیش نفس خود تعهدکرده بودم که من‌بعد از متن شعر به حاشیه بپردازم و حاشیه‌نشینان و حاشیه‌خوانان این فن عشق‌ آباد را به حـال و کارخود واگذارکنم، زیرا برمن‌مسلم شده است‌که دراین امور خلافی وذوقی و به اصطلاح امروز (اعتقادی و نظری) که نه ضابطه و قاعدهٔ قاطعی درشمار و نه شنوایی و تمکینی از پیران و پیش‌کسوتان سخن درکار است و دخل و تصرف در هنر شعر باصناعت شاعری بدانجا رسیده که باید گفت «الطرق الی‌الشعر به عدد انفس‌الخلائق» همه‌کس از هرطبقه و دسته و درهرسن ووضع خودرا مجاز و مختار بلکه مکلف و مجبور می‌داندکه مداخله درآن راهم مانند امور عادی و مشترك زندگانی وجههٔ عنایت خویش قرار دهد و مدام با ذکر جملهٔ «به‌عقیدهٔ من» ویا «به نظر بنده» عجایبی از سلیقهٔ شخصی ابرازکند و خودرا محق و مصیب و دیگران را بـاطل و مخطی شمارد و اگر احیاناً ساده لوحی از شعرای بی اجرومزد، همچون بندهٔ شرمنده به حمیت وعصبیت ادبی گرفتار و نسبت به یکی از اسلاف بزرگوار و مربیان وآموزگاران زبان ریشه‌دار خود دست بکار نوشتن و انتشار چیزی از باب‌کمك وانتصار بود و یا او هم مثل‌همهٔ مردم دیگر سخن دراین‌باب گفت ونوشت بایدگوش خود راهم درمعرض‌تراحم اصوات از فحش‌ها و ناسزاهای «ادیبانه و بی ادبانه» قرار داده ومدام برای دفع شر کثیری از حمله‌وران بی‌محابا و منتقدان «نخوانده ملا» دست‌وگریبان تضرع و التماس و ملتمس‌و خواهان محبت و اخلاص «مخبران خبیر و بصیر» مجلات ادب پرور کشور باشد، مع ذلك ازآنجا که هم درد و وسوسهٔ این‌کار و خارخار این هنر بی‌مقدار درعروق وشرایین امثال ما مردمی که ازدنیا ومافیها

به یك مشت حرف و سخن (درهوا محو شده) صلح کرده وعوض آن را هم‌باز حرف و سخن ولو حرف مفت و سخن نابجا می‌ستاییم عریق‌تر ازآن است که سرای چند باسرا را به خاموشی و فراموشی از شعر داده باشیم و هم این‌بار به خلاف آن مدعیان نابهنجار مردی در مقام سؤال و انتظار جواب این کار است‌که به میراث موروث و مکتسب از فضل‌وکمال ادبی برخوردار و به میزان ذوق وهنر از سنجش وقیاس علمی بصیر و هوشیار است ، ناگزیر به پاسخ این اقتراح ومطالبهٔ جواب از چنان فاضلی ارجمنددرچنین مجله‌ای سودمندجواب گفته و از بیم‌کج سخنان سخن و بی‌ادبان ادب‌به جوار حفظ وحراست وحمای لطف وعنایت ایشان پناه می‌برم.

نخست‌می‌گویم: موضوع اقتراح (که‌بدنمی‌بودآن‌را سرسی می‌نامیدید تا هم قاعدهٔ سنت درکلمهٔ عربی مراعات شده بود و هم ارباب مشاکله و مشابهه نشان داده می‌شدکه (شکرألشیطان) از دولت سراختلاف و نفاق در این عصر وفاق واتفاق، شیعه وسنی ادبی پیدا شده و جماعتی که‌همهٔ افراد آنان وارث‌یك میراث و نعمت وپیرو یك سنت وجماعت هستند چگونه براثر بی‌مبالاتی درحفظ جواهر دلربای‌این‌گنج خانه وچشم‌داشت به‌زخارف بی‌بهای بیگانه سنت نیك اجداد را به بدعت زشت‌افراد مبدل‌کرده وبدتر ازآن ، به دشمنی وعناد دوستان و خویشاوندان وطرد نگاهبانان سنن میراثی خودبرخاسته‌اند.)طوری وسیع و بسیط است‌که باز هم مطلب مانند یك‌کلی منطقی از تعددافرادو عوارض مختلف خالی‌نیست وهرکس می‌تواند باجانب‌داری ازهوای طبع ومیل دل‌خود یکی‌از آنها را انتخاب و دلایلی هم ازعقل ونقل برصحت مدعای خود اقامه‌کند . در حالی‌که آن دیگری هم‌که درمقابل اوقرار دارد به همین وجه قادر است که باز دلایل عقلی‌ونقلی اورا ابطال، وخوداقامهٔ برهان درطرف نقیض او بنماید، وچنین است طبع‌آدمی که اول جاذبه وکششی باطنی به‌عللی نهفتهٔ درنفس روی دل‌اورامتوجه قول‌وفعلی‌مطلوب می‌سازد وسپس‌اورا برمی‌انگیزدکه بهرمستمسکی ازعقل ونقل درآویزد وبرطبق هوس ومدعای خود تحصیل‌ادله وبراهین کند ، بخصوص در عقاید و آرا وسلیقه وپسندهایی‌که نیك و بد آنها ترازو و میزانی صحیح برای سنجش ندارد ، وتنها حاکم درآن‌ذوق سلیم وطبع مستقیم واحاطه به‌کلام قدما وتبحردرشناخت اسلوب ایشان‌است‌که آن نیرمفهومی‌است‌انتزاعی ازخود شعرودارای مراتبی از نقص وکمال و ضعف و قوت . الا اینکه به شیوهٔ درست قدماهرمبندی وتازه‌کاری خودرا ملتزم به پیروی ازمنتهی و کهنه‌کاری

بداند وتجربه و ممارست اورا مناط حکم وملاك عمل بشناسد، که این هم امروز آرزویی است از دست رفته و درخور افسوس .

تذکار این نکته از این جهت بود که اولاً بدانیم این بحث هم مثل همهٔ بحث های خلافی وذوقی دیگر هیچگاه به اتحادآرا و اتحاد عقاید منتهی نخواهد شد و در نتیجه آن مجلهٔ محترم و کارکنان عزیز وی در میان کتابخانه‌ای از نوشته‌ها و مرقومات متضاد ومتغایر وافکاروآثار متخالف و متفاوت سرگردان و متحیر و در ترجیح نظری بر نظر دیگر و یا آمارگیری به حکم اکثریت گرفتار دو دلی وپریشانی وبالاخره ندامت و پشیمانی خواهند شد ، مگرآنکه اقتراح را به اقتراع درآمیزند و به حکم قرعه وصدفه وبخت و اتفاق تمکین کنند و باز هم از تهمت ترجیح به عمد و اختیار وتفضیل نظر یاران دوستدار درامان باشند، وثانیاً بنده هم مجاز باشم که بنا به اعتبار طبیعت شاعری ونتیجهٔ ممارست عملی بلکه مانند هرفرد دیگر از افراد غیر شاعر آنچه راکه موافق ذوق و مطابق طبع خود می‌یابم بدون تحفظ و پرده پوشی به عرض برسانم و بگویم که

قابلیت دوام وبقای شعر سنتی که عبارازبیان مقید احوال وکیفیات نفسانی یاحوایج و ضروریات بیانی باصور و قوالب شناخته شده (اعم از احساسی و انفعالی و یاصناعی وفنی) چیزدیگری نیست ، مسأله‌ای است ذاتی وطبیعی آن نه عرضی خارجی وطاری براو تا برحسب زمان ومکان این قابلیت دوام وتأثیر متغیر و احیاناً متحول به صورتی دیگرشود ، و هرگاه غیر ازاین می‌بود لازم می‌آمد که همهٔ اشعار قدما در هرطبقهٔ متأخر برخود خاصیت دوام و کیفیت تأثیر خود را ازدست بدهد ، وحال‌آنکه چنین نیست وهنوز هم پس ازگذشت قرنها همهٔ افرادی‌که از ذوق شعر برخوردار و صاحب فکری متعادل و انصافی کاملند از اولین شعر ابتدایی فارسی همان لذت و کیفیتی را در می‌یابندکه از آخرین‌آنها (البته به شرط اتصاف به‌کمال وجمال وپختگی ودرستی) .

بدیهی است که هرگاه تازگی واختصاصی درکیفیت ادای سخن به‌نسبت تازگی زندگی مردم باقیاس به ادوار قبلی پیش بیاید این تازگی و اختصاص در ظواهر وعوارض کار و درحقیقت تغییر طبیعی بنا به سیرطبیعت روزگار است نه تغییر ذاتی و ماهوی‌که شعر هرطبقه وعصری را به چیزی ورای گفتهٔ طبقهٔ پیشین و زبان وبیان مردمی پیش ازآن‌استحاله نماید ،همان طورکه در هریك از ادوار سیر و حرکت شعر فارسی مشاهده می‌نماییم و حکم می‌کنیم که شعر

هرقرن و عصر وسخن هرطبقه و طایفه‌ای از یك مردم حتی درفاصلهٔ یك ربع قرن بالنسبه به شعر متقدم برخود به همان قدر کـه لازمهٔ حرکت طبیعی است تعبیراتی یافته وابداعات و ابتکاراتی به فکراین وآن واز اینجا وآنجا برآن مزید گردیده است ، که همهٔ این تعبیرات ملایم با طبیعت حرکت و در جهت عوارض شعر به ظهور پیوسته به درحقیقت‌آن ، یعنی‌چنان نشده است که درطی این تحولات ، شعرمتغیر به نثر ونثر متغیر به چیزی دیگرشود

این مسأله مسلم است که نثر امروز ما با اینکه دنبالهٔ نثر قدیم وتاریخ بیهقی وکتاب و صاف هردو است ، معذلك کیست که تعبیرات قهری مناسب با زمان ومکان و زبان و بیان مردم را درآن شیوه‌های مختلف مشاهده نکند و درعین حال همهٔ آنهارا از افراد گونه‌گون یك زبان نشناسد و قابلیت دوام و بقای‌آن را مادام‌که مردم فارسی زبان باقی هستند انکار نماید ، و نیز چگونه ممکن است که دربیان قوم وجماعتی این تعبیرات مشهود از زبان محـاوره تا زبان قلم پیش بیاید وزبان نثر او باهمهٔ تعبیر قابلیت دوام داشته باشد ومنتهی زبان شعر ازاین سیرطبیعی وحرکت قهری باز بماند وقابلیت دوام خودرا از دست بدهد ، بنابراین واضح و مسلم است که شعر امروز ماهـم با همهٔ قیود و التزامات‌صناعی‌آن (که فصل‌مقوم‌آن ازسایر اجناس سخن‌است) بدون کمترین انحرافی ازصورت وشیئیت خود تحولاتی دوش بدوش سایرمظاهر حیات یافته وطبعاً آینه‌ای ازچهرهٔ اندیشهٔ شاعر امروز و افکار وانفعالات مردم‌آن است ، منتهی درجهت صحیح و طبیعی وحرکت تدریجی زمان ، به‌آن طورکـه بعض ازسلیقه های حاد وتند صورت ممسوخ ودگرگونی ذاتی‌آن را خوش دارند و ملبوس نوجویی و نوسازی را تاحد نو شدن همهٔ ماهیات جهان و تغییر جمیع موجودات عالم ازمجرد و مادی به حقایق صور و ذاتیات آنها پیش می‌برند ، فی‌المثل همین قصیدهٔ دماوند مرحوم استاد بهار که تا این‌حـد ذهـن کارکنان محترم مجله را ازمرتبهٔ قبول به نهایت اعجاب بالابرده است (با اینکه نه از امهات قصاید فارسی است ونه بهترین قصیدهٔ مرحوم بهار) عادل‌ترین گواه و کامل‌ترین شاهد است براینکه شعرسنتی‌همیشه قابلیت دوام وبقای خودرا حفظ خواهدکرد، زیرا اگرچنین نمی‌بود می‌بایست یا اصلاً قالب ولباس این‌قصیده نتواند ظرفی برای ادای معانی‌والفاظ مورد قصد استاد بوده باشد، ویااستادی مانند بهار باهمهٔ ورزیدگی‌ومهارت درکارسخن ازعهدهٔ ساختن چنین قصیده‌ای برنیاید ، پس‌همچنانکه آن مقدار ازقصاید متین واستوار درهرطبقه و هردسته وهرعصروهرزمان یکی پس‌ازدیگری بمفکراساتید بزرگ ما الهام وبه‌زبانشان

جاری شد وخاقانی پس‌ازمسعود، وکمال پس‌از خاقانی، و بهار متأخر برهمهٔ اینان (با مرغوبیت طبع از شنیدن آنهمه سحر کلام وجادوی بیان) در قدرت داشتندکه چنان اشعاری درحد تمامی وکمال بسازند . نتیجه این‌است‌که این امکان تا بقای زبان فارسی برای همهٔ‌کسانی‌که ازمبدأ فطرت شاعری فصیح و گوینده‌ای توانا آفریده شده و این قوهٔ الهی و موهبتی را ازکثرت تمرین و ممارست ومطالعه ومداومت به فعلیت و تمامیت نیز رسانیده‌اند باقی و برقرار است، وچون تعطیل درفیض الهی و انقطاع رحمت امری نامعقول و غیر واقع است وهمیشه افرادی ازهمه سنخ وهمه نوع به‌عوض و جانشینی افراد درگذشته به وجود می‌آیند (هماطورکه مرحوم بهار بعد ازآنهمه اساتید بزرگ به ــ وجودآمد) صدور چنین سخنان ازدیگران نیزممکن وحتی قطعی است وبلاشك درآینده نیزهمانند شعر دماوند به وجود خواهد آمد وقلهٔ شامخ ادب هیچگاه ازجلوهٔ گلهای بهاری خالی نخواهد ماند .

« بوستان عشق را افسردگی درکار نیست »

وهمچنین اعتقاد من براین است‌که نظیرقصیدهٔ مرحوم بهارهم اکنون بین اشعارگویندگان حاضر به‌تعداد زیاد وجود داردکه باید آنها را جست و پیداکرد و در دسترس مطالعه وحکومت اهل ادب قرار داد ، واما الزام در ارائهٔ آثاری ازآن دست چون حکم درآن را موکول به زمانی ازده سال پیش تاکنون فرموده‌اید واکثرشعرای استاد وعالیقدر ایران بحمدالله ازآن وقت تا کنون درقید حیاتند قطعاً مرا از نشان دادن اثری بخصوص ازفردی مشخص به‌معاذیری‌که خود آن مجلهٔ شریف هم مبتلا بدان است معاف خواهند داشت

(۲)

چه سنتی ؟

محمد آیتی

اگر درامور دینی به‌علت جمود و عدم تحول آن بتوان به‌سنتهایی قایل شد ، درپدیده‌های ذوقی وهنری یا به‌طور مطلق درچیزهایی‌که منبعث‌ازاندیشهٔ متحول آدمیان است ، چنین سنتهایی لایتغیر و نوامیسی ازلی و ابدی و مصون از تبدل وتطور نتوان یافت .

اگر جز این بود می‌بایست هرملتی ازبدوپیدایشش درتمام طول اعصار و قرون یك فلسفه ، یك علم ، یك موسیقی ، یك نقاشی ، یك‌معماری ویك نوع آرایش و پیرایش ویك نوع نویسندگی داشته باشد

بنابراین شعرهم که‌یکی از شقوق فنون و ذوقیات است آزادتر از آن

است که مقید به‌سلاسل و اغلال سنن و نوامیس بوده باشد ، چنانکه تاکنون‌هم بر-
خلاف آنچه تصور می‌شود بوده است. منتهی این تحول درشعر فارسی آنچنان
بطیء بوده که تقریباً یا درنظر اول به چشم نمی‌آمده است.

تطور درشعر فارسی از زمانی که شعرعروضی دری پدیدآمده تاکنون‌هم
درشکل و قالب بوده وهم درمضمون ومحتوی .

تا قبل از آنکه نیما شعر آزاد را ارائه دهد یازده‌نوع شعرداشتیم (نوع
یازدهم قطعه‌هایی است متشکل از دوبیتی‌هایی‌که قوافی آنها یا در مصراع‌های
اول و سوم ودوم وچهارم است مثل قطعهٔ مرغ شباهنگ بهار که در سال ۱۳۱۱
خورشیدی سروده است

برشو ای رایت روز از در شرق
بشکف ای غنچهٔ صبح از بر کــوه
دهر را تاج زر آویز به فرق
کامدم زین شب مظلم به ستوه

ویا قوافی فقط درمصراع دوم وچهارم رعایت شود . باز مثل شعرخمسهٔ
مسترقه از بهار که درسال ۱۳۰۶ خورشیدی سروده شده

سیصد وشصت و پنج و ربعی روز
مدت سال بود و هست تمام
ماه سی روز بود و پنج دگر
بد به پایان سال پنجی نام

این نوع شعر بعداً رواج فراوان یافت. مسلم است که این انواع مختلف
همه یکجا و دریك زمان به‌وجود نیامده‌اند ، بلکه درهردوره شاعر سنت‌شکنی
بوده به خود جرأت‌داده تصرفی‌درمکان قرارگرفتن قافیه‌کند و برآنچه‌اسلاف
او داشته‌اند چیزی مزیدکنند تا بدین غایت رسد .

ازحیث لفظ و معنی هم درشعرفارسی دگرگونیهایی پدیدآمده که بعدها
ازآن به سبکهای خراسانی و عراقی و هندی تعبیر کرده‌اند . و اگر آن چند
تن شاعر آن مجمع را دراصفهان تشکیل نمی‌دادند و به گذشته بازگشت نمی-
کردند شاید به‌جای آنکه شعرفارسی‌درحدود دویست وپنجاه سال نمونهٔ ناقص
سبك خراسانی وعراقی باشدبرای خود راهی نوین‌می‌یافت و غیر ازآن‌می‌بود
که امروز هست .

معزی قصیده‌ای‌گفته بود به‌این مطلع

ازدورهای گردون وزمینهای یزدان ـ زیباترین عالم فرح ترین کیهان
ومحمر بازگشتی ازسبك‌هندی زمینه حبس می‌سازد.
درعرصهٔ دوگیتی ازآشکار وپنهان ـ زیباترین بدیعی کامد رفیض‌یزدان
ازعقلهاست اول ازنفسهاست‌قدسی‌ـ ازعضوهاست دیده‌وزعرقهاست‌شریان
ونشاط می گویند.
زیبا ترین‌اشیافرح ترین‌اعیان‌ـ ازهرچه هست پیدا وز هرچه‌هست‌پنهان
ازمزعها هزاراست‌ازوقتها سحرگه‌ـ ازفصلها بهاراست ازنوعهاست انسان .
وقس‌علی‌هذا
باری ازاین دورهٔ بازگشت که بگذریم شعرفارسی همواره درتحول‌بوده ولو به‌طور نامحسوس . وقتی نظامی یا خاقانی بدین می‌بالند که شیوه‌ای نوین وطرزی بدیع آورده‌اند مسلماً این‌نوآوری‌باقدری سنت‌شکنی همراه بوده‌است
اما شعرنو آنچه نیما آورده ازلحاظ معنی ومحتوی عظیم‌تراست تااز حیث وزن و قافیه یعنی زبان شعر نیما انقلابی‌تر از قالب شعراوست . و امروزهم‌کسی‌می‌تواند خود را شاعر نو بنامدکه درمحتوی شعرش تحولی دیده شود وگرنه همان مفاهیم قدیم را به شعر آزاد گفتن شعر نو گفتن ـ به معنی کامل آن نیست
در وزن وقافیهٔ نیمایی دست شاعر بازترشده ، بدین‌معنی که قطعهٔ‌خودرا بامصراعی دریکی‌ازبحور عروضی آغاز می‌کند، مثل این مصراع
آسمان یکریز می‌بارد بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاع (از زحافات بحررمل مسدس محبون) مثالش‌درالمعجم . «من ترا ای‌بت خریدارم» و سپس به‌جای‌آنکه همهٔ مصاریع شعرش تا پایان ازنظرطولی به یك اندازه باشد یعنی تعدادافاعیل‌یك مصراع بامصراعهای دیگر برابرباشدبرحسب اقتضا اززحافات آن بحراستفاده می‌کندوگاه برتعداد افاعیل می‌افزایدوگاه ازآن‌کم‌می‌کند . چنانکه نیما درمصراع بعد ازآن‌گوید
روی بندرگاه . مساوی فاعلاتن فاع .
و درمصراع بعد برتعداد می‌افزاید و می گوید
روی دنده‌های یك‌بام سفالین درکنار راه .
قدما هم اینگونه‌کارها را می‌کرده‌اند منتهی خیلی‌خفیف‌تر مثلاً دراین بیت رودکی
می آورد شرف و مردمی پدید ـ وازاده نژاد از درم خرید

یك مصراع بر این وزن است: ـ مفاعیل مفاعیل فاعلان ، و یك مصراع بر این وزن مفعول مفاعیل فاعلان .

درشعر آزاد شاعر محصور نیست از کلمات وزن پر کن استفاده کند یعنی اگر نیما می‌خواست به‌سبك قدماشعر بگوید محصور بود بگوید آسمان‌یکریز می‌بارد (همی) ، که این «همی» فقط برای پر کردن وزن است و معنایی دربر نمی‌دارد ، ولزوماً درمصراع بعد بگوید .

روی بندرگاه (ماصد ماتمی) یا(ماسور وغمی) وازاین گونه مهملات

سنت‌شکنی نیما درمورد قافیه آن بودکه درآن توسعی ایجادکرد. یعنی هرجا خود به‌خود و دور ازتکلف قافیه‌ای آمد آن را درآخر بیت بنشاند والا فلا . چنانکه در همان قطعه

آسمان یکریز می‌بارد
روی بندرگاه
روی دنده‌های یك‌بام سفالین درکنار راه
که راه وگاه قافیه شده به‌آنکه آنها را قافیه آورده است.

خوب است درمورد قافیه که چگونه رعایت آن به‌شعرحشو تصنع‌می‌داده به سخن شادروان علامهٔ قزوینی توجه‌کنید

«... مثلا به‌مرتبه‌هرجا «الصبرمفتاح الفرج»را مثنوی درمصراعی‌آورده است ، در مصراع دیگر حتماً حرج قافیه بسته است . و فردوسی .. هرجـا راستی قافیه آورده مطرداً درتمام این‌کتاب بزرگ قافیهٔ دیگر کاستی بوده است. مثل‌اینکه شعرا قوافی متعادله را روی «فیش» ساخته و آماده‌جایی‌حاضر داشته‌اندکه پس ازچندین‌سال بارهروقت‌که فلان قافیه را درمصراعی‌می‌بسته‌اند رد بـداشته است کـه حتماً قافیهٔ متعادلهٔ چند سال پیش را در مصــراع دوم می‌آورده‌اند » و این اکتشاف خوشمزهٔ مفیدی است (یادداشتهای قزوینی ، جلد اول ص ۱۱۰ به‌کوشش ایرج افشار) .

برخی ازآن بزرگان هم وقتی‌بیت زیبا می‌شده و اشکال برسرقافیه‌بوده ویاشور وحالی دست می‌داده‌که قافیه‌اندیشی موجب ازبین‌رفتن آن‌می‌شده قافیه را به چیزی نمی گـرفته‌اند . چنانکه خواجه در بیت زیبای مطلع غزلـی گفته

در وفای روی تو مشهور خوبانم چوشمع
شب نشین‌کوی سربازان و رندانم چوشمع

و مولانا درغزل پرشور (شمس من وخدای من) به ردیف‌بسنده‌کرده‌است .

اما این علم عظیم عروض با آنهمه وتدوسبب وجزء ورکن آن و این علم عظیم قافیه با آنهمه بهم تاید و بهم نتایدش را غالباً کسانی بوجود آورده و توسعه داده‌اند که خود یا شاعر نبوده‌اند و یا درشاعری کم‌مایه . اینان بوده‌اند که سنت‌ها تراشیده و چون قیودی بربال اندیشهٔ شاعران نهاده‌اند.

بعدها سنت‌تراشان دیگر آمدند و از حدود شاعران مصالح گرفتند و برایشان زندان ساختند، مثلاً گفتند که : هرجا ذره آمد بایدآفتاب آید، هرجا گفتی کمندزلف بایدبگویی تیرمژگان هرجاگفتی عیسی باید خرآید. هرجا گفتی زلف شکون باید روی به آفتاب تشبیه کنی . و دراین باید و نباید کتب هم پرداخته‌اند، ودراثر رعایت این قوانین وقواعد ازجانب مقلدان شعرچنان جدولی شده که ازقسمتی از بیت ممکن است قسمت دیگر را تشخیص داد .

درزمان حال مدعیان شعرنوفراوانند اماشاعران واقعی اندك ، مثل همهٔ دوره‌ها. ماندنیها می‌مانند و ناپایداران خود وآثارشان باهم می میرند . آن چندتن معدود شعرسنتی- بقول شما- را نیکومی‌گویندا گرچه کم‌میگویند، و آنچه درمایهٔ نو می‌سرایند سخت‌نیکوست

اما پاسخ این پرسش‌که هنوز می‌توان چون دماوندیه سرود یانه؟ درآن نوع ، شعر بهار آخرین ستاره‌ای بودکه غروب کرد آن‌کلمات استوار وپر-طنین قصاید او را از شعر همشهریش مهدی اخوان ثالث باید شنید در مرد و مرکب ، شهرسنگستان ، آخر شاهنامه ، چاوشی وامثال آنها .

اما آنچه برای من‌که‌یك معلم هستم وباجوانان سروکار دارم بتجربه ثابت شده این است‌که نسل امروز شعر امروز را بهتر می‌پسندد و مقصودم از شعر امروز شعرنو یا شعر آزاد است . تغزلات نادرپور و مشیری‌که‌هم‌ساده و هم شیوا وهم پراحساس وهم یکپارچه هستند بهتر بدلش می‌نشیند تا یك غزل سبك‌قدیم وقطعات شاملو واخوان وسایه وکسرائی وآتشی وامثالهم را بیشتر پذیرا می‌شود تاقصیده‌ای بسبك قدیم را.

و بدین سخن ازنهون‌کلامم را پایان دهم‌که‌گوید «کدام‌سنت‌است‌که برای زیباتر ساختن نتوان‌آن را زیر پا نهاد ؟».

شش قرن نقاشی در ایران*

نمایشگاه موزهٔ ویکتوریا و آلبرت (لندن)

نوشتهٔ
ب. و. راینسون
ترجمهٔ
عبدالحسین وجدانی

پایه واساس مطالعه وتحقیق دربارهٔ هنرنقاشی ایران باتشکیل نمایشگاه‌های مونیخ (آلمان) وموزه‌هنرهای تزیینی[1] (پاریس) و نیز نشریات هنری مارتین[2] و شولز[3] که از پیشروان تتبع درزمینهٔ نقاشی ایران هستند درسالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۰ پی‌ریزی شد.

در سال ۱۹۳۱ نمایشگاه بین‌المللی هنر ایران در بورلینگتون‌هاوز[4] مشتمل برمجموعه‌ای ممتاز ونفیس ازنقاشی وآثار خطی، و دوسال بعد ازآن نمایشگاه هنرکلاسیك مینیاتور ایران توسط بین‌یون[5]، ویلکنستون[6] و گری[7] تشکیل یافت وایس هنر بلند پایه و ارجمند بیش ازپیش چهرهٔ زیبای خود را به دوستداران هنر بار نمود. اکنون نیز، پس ازگذشت یك نسل تمام ازآن تاریخ، موزهٔ ویکتوریاوآلبرت با وام گرفتن مجموعهٔ کامل‌آثار هنری ایران از موزهٔ بریتانیا نمایشگاهی ترتیب داده است که حاوی زیباترین و بهترین آثار هنر اسلامی است

این آثار به انضمام مجموعهٔ گرانبهای کتابخانهٔ چستربیتی[8] (دوبلین-ایرلند شمالی)قادر است نمایشگاهی ازهنر ایران ترتیب دهدکه هیچ کشوردر جهان وحتی چندکشورهم متفقاً نتوانند نظیرآن را برپا سازند.

نخستین سنگ بنای نمایشگاه‌آثار هنری ایران درقرن هفدهم به‌دست لودحان سلتون[9] ودکتر توماس گریوز[10] کارگذاشته شد ویك اثر خطی مربوط به سال ۱۵۶۹ میلادی که متعلق‌به دکتر گریوز بودارسال۱۶۷۸ جزو مجموعهٔ کتابخانهٔ بادلیان[11] درآمد. (تصویر شمارهٔ ۴). درقرن هیجدهم بسیاری از

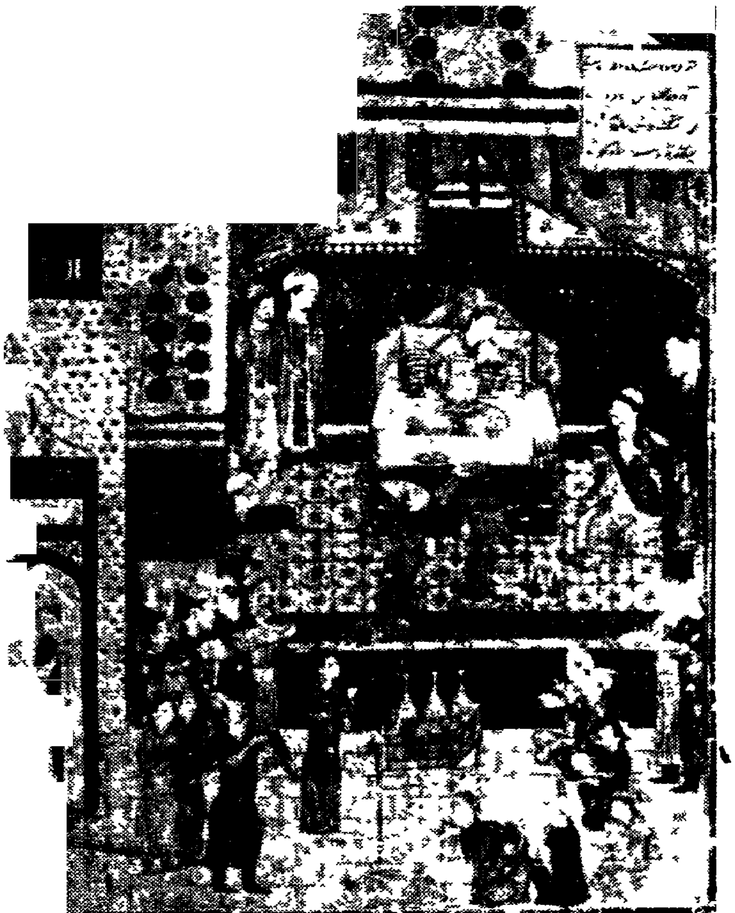
---

* - نقل از شمارهٔ ۳ سال ۱۸ مجلهٔ Oriental Art

1- Musé des Arts Décoratifs 2- Martin
3- Schwlz 4- Burlington House 5- Binyon
6- Wilkinston 7- Grey
8- Chester Beatty 9- Laud, John Selden
10- Dr Thomas Greaves 11- Bodleian



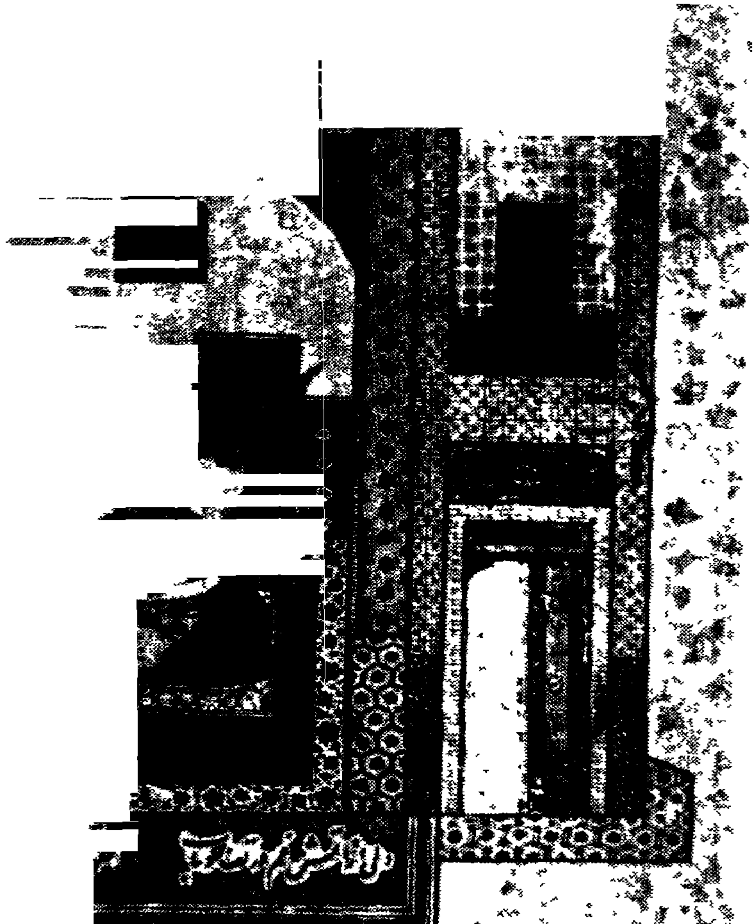
تصویر ۲ ـ عشایر عرب در جنگ . کاربهزاد ـ مکتب هرات
۱۴۹۰ م . موزهٔ بریتانیا .



تصویر ۱ ـ شاهزاده‌های در دربار خاقان چین . کارجنید .
مکتب بغداد ، ۱۳۹۶ ـ موزهٔ بریتانیا .



تصویر ۳ - معراج پیغمبر (ص) کار سلطان محمد - مکتب تبریز،
۱۵۴۳ م - موزهٔ بریتانیا.



تصویر ۴ - بازداشتن یوسف زلیخا را از خودکشی - کار قوام،
۱۵۶۹ م کتابخانهٔ بادلیان

مینیاتورها و آثار خطی ایران توسط عمال شرکت هند شرقی ، که ازمهمترین آنان لرد کلایو۱ وریچاردجانسون۲ بود به هندوستان فرستاده شد و این جانسون نخستین اروپایی است که مجموعه‌ای از نقاشیهای ایران و هند برای خود فراهم آورد .

قرن نوزدهم دوران فعالیتهای سیاسی در مشرق زمین و آمد و شد نمایندگان سیاسی و بازرگانی کشورهای اروپا به این قسمت از جهان است . این اشخاص در خلال انجام دادن مأموریت و وظایف رسمی خود از خرمن پربرکت آثار هنر نقاشی و خطی ایران برای خویش توشهٔ فراوانی می گرفتند سرجان ملکم۳ و برادران اوزلی۴ نمایندگان سیاسی انگلستان در دربار فتحعلی شاه (ازسال ۱۸۰۰ تا ۱۸۱۲ م) و نیز مأمور فعال وپرکارآن دولت دربغداد کلودیوس ریچ۵ وبیست سال پس از آنان سرچارلز موری۶ سفیر بریتانیا در دربار محمد شاه ازجمله اشخاص سرشناسی هستندکه مجموعه‌های نفیسی از آثار هنر ایران گرد آوردند در پایان قرن نوزدهم نیز سیدنی چرچیل۷ مجموعه‌ای فراهم ساخت

قرن حاضر دوران گردآوری آثار هنرهای زیبا و تاریخی است و مهم‌ترین صاحبان این آثار بی‌شك چستر بیتی بوده است که اکنون موزه‌ای به نام او از این حیث درجهان شهرت و اعتبار کافی دارد در نمایشگاه اخیر سی اثر از این موزه به نمایش گذاشته شدکه در نمایشگاه ۱۹۳۱ وحتی در موزهٔ بریتانیا که صاحب گرانبهاترین مجموعهٔ هنری جهان است ، وکتابخانه جان‌ریلندز۸ در بورلینگتون هاوز ، که ذکر آن گذشت ، همسنگ آنها یافت نشود . و اینك که این نمایشگاه با استفاده از آثار متعلق به موزهٔ بریتانیا و بورلینگتون‌هاوز در موزهٔ ویکتوریا و آلبرت برپا شده است می‌توان گفت که تاکنون نمایشگاهی از آثار هنر ایران به این ارزش و اعتبار در جزایر بریتانیا تشکیل نیافته است .

ازسال ۱۳۰۰ تا سال ۱۹۰۰ میلادی شش قرن است که نمایشگاههایی به تواتر درپایتختها وشهرهای بزرگ اروپا وآمریکا ازهنر مینیاتور ایران

1- Lord Clive 2- Richard Johnson
3- Sir John Malcolm 4- Ousely
5- Claudius Rich 6- Sir Charles Augustus Murray
7- Sidney Churchill
8- John Rylands

برپا می‌شود نخستین زادگاه این هنر تبریز و در دوران سلطنت ایلخانیان درقرن چهاردهم میلادی است وپس ازآن درهمان قرن بغداد پایتخت سلاطین آل جلایر مرکز پرورش آثار هنری ایران شد، سپس شیراز پایتخت اتابکان فارس این مرکزیت را به دست‌آورد، ولی طولی نکشید که هرات این مقام را حایزشد .

درقرن شانزدهم نوبت به پادشاهان صفوی و به پایتخت های آنان یعنی : تبریز (۱۵۰۰-۱۵۴۸) ، قزوین(۱۵۴۸-۱۵۹۸) و (اصفهان ۱۵۹۸-۱۷۲۲) رسید . در اواسط قرن هیجدهم ، در زمان حکـومت سلاطین زند بارشیرازمرکزآثارهنری‌ایران‌شد . سرانجام تهران پایتخت پادشاهان قاجار مهد این هنر گردید . هریك ازاین مراکز موجد سبکی خاص درهنرمینیاتور ایران است ، لیکن مکتب شیراز ازدیگران اصیل‌تر وایرانی‌تراست ، چه این شهر در دل استان پارس و درجوار پایتخت باستانی ایران یعنی تخت جمشید قرار گرفته ومسلماً این درسبك و موضوع هنرهای زیبای ایران تأثیری بسزا داشته‌است استادان‌این‌مکتب‌مجالس‌نفیس‌مینیاتوری‌برای‌کتب معتبرخطی‌تهیه کردند واین سبك تاپایان قرن هفدهم ،که هنرمینیاتور ایران رنگ‌اروپایی به خودگرفت ، همچنان رونق داشت موزهٔ بریتانیا دارای بهتـرین آثار این سبك است

سلطان حسین بایقرا که در هرات حکومت داشت در تـرویج این سبك کوشید ویکی‌ازبهترین‌آثارهنرمینیاتورزاین‌زمان مجالسی‌است‌که برای گلستان سعدی درسال ۱۴۲۷ م تهیه شده واکنون متعلق به کتابخانهٔ‌چستر بیتی است .
بیش ازنیمی ازقرن‌پانزدهم مصادف بادوران حکومت سلطان حسین میـرزا در هرات است دربارش‌مجمع فضلاوشعرا ومورخان وهنرمندان زمان‌بود بهزاد معروف یکی ازهنرمندان دربار او بوده است . برای دیوان خطی نظامی نیز در زمان این پادشاه در سال ۱۴۹۴ م. مجالس مینیاتوری نفیسی تهیه شد که اینك متعلق به‌موزهٔ بریتانیاست واحتمالاً یکی‌ازبهترین آثارهنری آن زمان است (تصویر۲) .

در آغاز قرن شانزدهم تیمـوریان جای خود را به صفـویان دادند چنانکه معروف‌است‌نسب‌این‌پادشاهان هم‌به‌پیامبراسلام می‌رسد وهم‌به ساسانیان پادشاهان این سلسله پس از هشت قرن ملوك‌الطوایفی ، ایران مستقل و یك پارچه‌ای به وجود آوردند .

شاه طهماسب دومین پادشاه این سلسلـه (۱۵۲۴-۱۵۷۶ م) در نقاشی



تصویر ۵ - بردن سیمرغ زال کودک را به آشیانهٔ خود
قوام مکتب اصفهان ۱۶۰۰ م - کتابخانهٔ چستربیتی



تصویر ۶ - نبرد دو اژدها - اصفهان - اواسط قرن ۱۷ م
موزهٔ فترویلیام - لندن



تصویر ۷ -جنگ رستم با اژدها . محتملاً کار محمدقاسم -
مکتب اصفهان ۱۶۴۸م - مجموعهٔ علیاحضرت ملکهٔ انگلستان



تصویر ۸ - دیدن شیرین فرهاد را دربیستون - مکتب شیراز ،
۱۴۸۱ م .کتابخانهٔ چستربیتی

فی‌الجمله استعدادی داشت و این هنرراچون شاگردی از سلطان محمد نقاش دربارخویش تعلیم می گرفت .

درزمان سلطنت همین پادشاه بود که به امر او برای نسخهٔ خطی دیوان نظامی مجالس مینیاتوری تهیه شد و انجام این کاربین سالهای ۱۵۳۹ تا ۱۵۴۳ صورت گرفت واکنون این اثر متعلق به موزهٔ بریتانیاست (تصویر ۳) . هنر مینیاتور دردوران سلطنت پادشاهان صفوی رواج روزافزون یافت و در زمان شاه عباس کبیر به اوج کمال خود رسید (تصویر ۵) سرآمد هنرمندان دربار این پادشاه بزرگ رضا بود . افسوس که با سقوط سلسلهٔ هنرپرور صفویه و پایتخت هنرخیز آنان به دست غارتگران افغانی، که نامی از الفت و انسی نداشتند، بازار پررونق و گرم مکتب مینیاتوراصفهان تخته شد

قرن هیجدهم دوران انقلابات بزرگ سیاسی درایران است ، حتی در زمان سلطنت نادرشاه (۱۷۴۷-۱۷۳۶) و کریمخان زند(۱۷۷۹-۱۷۵۰) که این کشور سروسامانی گرفت بازهیچیك از این دوپادشاه به هنر مینیاتورالتفاتی نکرد و به هرتقدیردراین قرن پرآشوب اثر بدیعی ازهنرپدید نیامد .

در پایان قرن هیجدهم بود که آقامحمدخان قاجار به سلطنت رسید و امنیت وآرامش رادرایران مستقرساخت وباردیگر هنرمندان دلگرم شدند وبه کارپرداختند

دومین پادشاه این سلسله فتحعلیشاه مردی هنردوست وهنرپرور بود و با قامت رسا وچشمان گیرا وریش زیبا ولباس‌های فاخر و جواهرالوان و نیز دویست فرزندش موضوعی چشم‌گیر برای پرده‌های مینیاتوری و نقاشی بود این پادشاه هنرمندان دربارخود راوامیداشت که صورت اورادرصحنه های شکار به سبك مینیاتور ویانقاشی‌های رنگ وروغن رسم کنند ومقداری‌ازاین پرده‌هارا برای پادشاهان کشورهای اروپایی، که باآنان روابط سیاسی برقرارمی‌ساخت، به ارمغان می‌فرستاد ۱ . میرزا بابا نقاش‌باشی اشعاری ازشاه رابه خط خوش نوشت وشاه آن رادرسال ۱۸۱۲ م برای نایب‌السلطنهٔ انگلستان‌ارسال داشت این اثر هنری نفیس در زمان سلطنت ملکهٔ ویکتوریا درکتابخانهٔ سلطنتی کاخ ویندزر ، به‌نمایش گذاشته شد.

ناصرالدین‌شاه آخرین پادشاه‌این سلسله است که هنرادوست وگرامی می‌داشت وخود نیزهنرمند بود . برخی ازکارهای هنری این پادشاه که البته

---

۱ ـ رك . به مقالهٔ دیگر این نویسنده مندرج در مجلهٔ راهنمای کتاب شماره پنجم . ص ۵۱۳ ، ترجمهٔ این بنده

جنبهٔ آماتوری داشته است ، توسط سیدنی چرچیل در آلبومی جمع‌آوری شده واکنون درموزهٔ بریتانیاست .

دراین آلبوم نمونه‌های زیبایی ازکارهای ابوالحسن‌خان غفاری صنیع ـ الملك، که زبردست‌ترین هنرمندان دربار ناصرالدین‌شاه بوده‌است،وجوددارد

برخی ازشاهزادگان و فرمانروایان ولایات واعیان نیز به پیروی از پادشاه ، هنر وهنرمندان را گرامی می‌داشتند و در میان‌کارهای این دسته از هنرمندان نمونه‌های شایانی می‌توان‌یافت، ولی به‌طورکلی‌ارزش‌کارآنان به‌پای هنرمندان دربارنمی‌رسد .



تصویر ۹ ـ روباه نگهبان و دزد خواب رفته
مکتب شیراز ۱۴۳۶ م . موزهٔ بریتانیا .



تصویر ۱۰ ـ تیپاردن رستم صخرهٔ عدان کوه را هنگام طبخ عدا ـ سبك ترکمانی، ۱۴۸۶ م. موزهٔ بریتانیا

نمایشگاه هنر ایران در موزهٔ ویکتوریا و آلبرت لندن نشان داد که بهترین آثار هنر مینیاتور ایران متعلق به مکتب شیراز و بین سالهای ۱۴۴۰ تا ۱۶۲۰ م. است از لحاظ کمیت نیز این دوران یك برابر و نیم کارهای تمام ادوار هنری ایران آثار گرانبها به وجود آورده است گویا کارهای مکتب شیراز جنبهٔ تجاری نیز داشته است زیرا مقدار فراوانی از آثار این مکتب واین دوره چون کالای بازرگانی به هند و ترکیه صادر می‌شده است. (تصویرهای ۸، ۹، ۱۰، ۱۲). امروز نیز بیشتر کتب خطی و مینیاتوری که در این دو کشور یافت می‌شود مربوط به این مکتب و همین دوران است .

از اواسط قرن شانزدهم شاخهٔ خاصی از درخت تناور هنر ایران شکوفان و بارور می‌شود و آن کتب خطی مزین به مجالس مینیاتوری است . هر کس استعداد و ذوقی در خود می‌یافت ، برای آزمایش قریحهٔ خویش ، کتابی به خط خوش

می‌نوشت و یا مجالس‌مینیاتوری بر آن ترتیب می‌داد و جمعی‌هم به‌کارخرید و فروش و وساطت این دادوستد هنری که به صورت تجارت درآمده‌بود سرگرم بودند. در میان این‌کارهای آماتوری نیز بسی‌آثارممتاز و نفیس وجود دارد (تصویر ۶)

درزمان صفویه که دوران آرامش و امنیت درایران است،کارتهیهٔ متون خطی بامجالس‌مینیاتوری، خاصه در طی سلطنت طولانی شاه طهماسب اول، رو‌به بسیاریافت ولی در زمان شاه‌عباس بزرگ ترسیم پرده‌های مینیاتوری به طورجداگانه وانتخاب قطعات شعرومضامین شایسته ونگارش آنها به خط‌خوش وتهیهٔ مجالس مینیاتوری مناسب برای آنهاباب شد وآثار نخبه‌ای پدیدآمدکه امروزنیزازشاهکارهای درخشان هنرجهان‌است (تصویر۷) رضاعباسی ومحمدقاسم بهترین‌آثاراین دوران رابه وجودآورده‌اند

درزمان قاجاریه متون خطی بامجالس مینیاتوری که‌ممتازوبرجسته باشد سخت نادروکمیاب است

گنجینهٔ هنرایران درطی قرون واعصاربارهادستخوش تطاول وضایعات قرارگرفته است وبسیاری ازشاهکارهای بی‌مانند ازبین رفته ویادرکش وقوس انقلابات وغارت ها و آتش‌سوزی ها نابود شده سهل‌است برخی از متعصبان و خشك مقدسان تصاویرانسانها و جانوران را محو می‌کردند وگاهی به امحای چهره و رخسار اکتفا می‌نمودند. مقداری از این پرده‌های آسیب دیده به هندوستان برده شد و«متأسفانه» چهره های تصاویردرآنجا ترمیم گردید ۱

خلاصه آن‌که علی‌رغم این همه‌آفات زمینی و آسمانی‌آنچه از این‌آثار باقی‌مانده بازمانده گرانبهایی است ازگنج شایگان هنرمینیاتور ایران، و خوشبختانه دراین نمایشگاه شاهکارهایی ارائه شدکه ازدست غارتگر روزگار سالم وپاکیزه جان بدربرده و دوستداران هنرظریف و زیبای ایران را از تماشای چهرهٔ تابناك خود شادمان وخشنود می‌سازند.

---

۱ ـ «متأسفانه» ازاین جهت که ترمیم چهره ها ازلحاظ پایهٔ‌هنرونفاست قابل قیاس باکاراستادان ایرانی نیست. م

کتابشناسی

بهر نصاب

منوچهر ستوده
(دکتر در ادبیات،
دانشیار دانشگاه)

در مطالعهٔ آثار تاریخی حاشیهٔ دریای خزر که بیشتر آنها مرقدها مزارهای امامزادگان است، نگارنده در بارهٔ تاریخ و نسب این امامزادگان خبرها شنیده وچیزها دیده که باهیچ کتاب تاریخ و انساب مضبوط در کتب این رشته سازش نداشت

در دل کوههای اشکور و بر بالای بلندترین قلهٔ رشتهٔ اصلی البرز بهنام «سواته کوه» که تازگی بهنام «صلوات کوه» معروف شده است، دوتن از پسران امام موسی الکاظم علیه‌السلام بهنام «سام ولام» مدفونند.

در جلگهٔ رانکوه بیش از هفت امامزاده به نام ابراهیم بن موسی الکاظم علیه‌السلام بهخاك سپرده شده‌اند که فاصلهٔ مزار آنها از یکدیگر بیش از چهار پنج کیلومتر نیست، عجیبتر اینکه جسد همین امامزاده درکوههای جنوبی شفت در درهای بسیار تنگ و پر پرتگاه تیر مدفون است و هر سال هزاران تن از مردم رشت به زیارت آن می‌روند.

درآستانهٔ اشرفیه، سید جلال‌الدین اشرف برادر اعیانی امام رضا علیه‌السلام مدفون است، وهرسال پس از برداشت محصول ساکنان کوه و دشت گیلان این آستانه را زیارت می‌کنند. در صورتی‌که در هیچیك از کتب قدیمی انساب نظیر تهذیب‌الانساب و سرالانساب و عمدةالانساب و مشجر محمدبن‌عبدالحمید سابه ومشجرالکشاف سید محمدبن‌احمد حسینی نجفی وکتابهای نسب قرون بعد نظیر منتقلةالطالبین وعمدةالطالب چنین برادری برای حضرت‌امام‌رضا علیه‌السلام ذکر نکرده‌اند.

در ملاط رانکوه سیدعلی کیا و سید محمدکیا پسران امام زین العابدین علیه‌السلام و یوسف و یونس و (حسن) و موسی و اسکندر و مظفر و صالح حیدر وجاور و ابوذر فرزندان امام محمد باقر علیه‌السلام روی در نقاب خاك کشیده‌اند در صورتی که میدانیم ملاط مدفن خاندان امیر کیاست. در سال ۸۲۰ هجری همسر سید رضی کیا والی بیه‌پیش وچند سال بعد شوهرش را دراینجا به خاك سپرده‌اند. در سال ۸۳۷ کارکیا سید امیر محمد در اینجا دفن شد آخرین فرد این خاندان که در ملاط مدفون شد سلطان هاشم بود که علیه برادرزاده‌اش سلطان احمدخان قیام‌کرده بود و به دست وزیر او کشته شد.[1]

۱ـ گیلان، میرظهیرالدین، ص۱۳۷ـ۱۳۹. گیلان، رابینو ص ۳۵۸

مزارهای امامزادگانی به نامهای خضر و الیاس و ایلیا و ادهم و قائم و شریف ولطیف وحاقان و لقمان و یزدان و نعمان و برهان و عمران و کیمان و طالوت و جالوت و اهل و سهل و فضل و فاصل و طایر آنها درکوه و جلگهٔ گیلان و مازندران فراوانند و هرگاه که این‌جانب نسبت به نام و نسب این امامزادگان ایراد می‌کرد ، جوابی قاطع و دندان شکن می‌شنید که نسب این امامزادگان در «بهرنصاب»۱ ضبط است . بحث به همین جا تمام می‌شد و بیش از این با معتقدان جای سخن نبود .

سه چهار بار در دیهها‌ی گیلان ومازندران نسخه‌ای مندرس وازهم‌پاشیده از این کتاب «بحرالانساب» ساختگی دیده شد ، چون سروتهی نداشت وپاره‌ای از ورقهای آنها افتاده بود ، مشکلی را حل نکرد .

درتهران از دوست ارجمند آقای محمد تقی دانش‌پژوه درباره نسخ این کتاب جویا شدم ایشان نسخ این‌کتاب را بدین شرح معرفی کردند

۱ــ در فهرست ریو ذیل شمارهٔ or 2073 کتابی به نام کیفیات النسخ معرفی شده است . این‌کتاب شامل یادداشتهایی در بارهٔ بیست و نه نسخه است که سید صابرعلی بن‌سیدغلام نوهٔ سیدعلی شیرخانی شیرازی مؤلف تحفةالکرام، درسال ۱۲۶۶ ، برای سر الیوت Sir H Eliot نوشته است . در ص۱۳ این یادداشتها کتابی به‌نام « انساب نامه » معرفی شده است که پس از تاریخ ۶۵۳ به دست سید مرتضی علم‌الهدی ازعربی به فارسی ترجمه شده است .

۲ــ نسخه‌ای که فعلاً در اختیار آقای دانش‌پژوه است و درسال ۱۰۶۵ هجری تحریر شده است .

۳ــ نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران بشمارهٔ ۳۰۶۴ کتب‌خطی.
از این کتاب نسخه‌های دیگری درتهران و کتابخانه‌های شهرستانها موجود است که فعلاً یادی از آنها نمی‌کنیم

کتاب بحرالانساب درسال ۱۲۸۰ هجری۲ باخط نستعلیق خوش در۸۸ ورق وزیری کوچك ، چاپ سنگی نیز شده است ودرآخرآن این‌عبارات دیده می‌شود « تمت‌الکتاب بهرنصاب فی‌ذکراحوال اولاد ائمهٔ معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین وبعضی ازصحابه و برخی از مؤمنین و شیعیان علی بن ابی‌طالب

۱ــ درکتاب مستطاب شرح جنگهای امامزاده حضرت سید جلال‌الدین اشرف برادر امام رضا علیه‌السلام،چاپ اسلامی، رشت، ص ۷ این‌کتاب به نام « بحرالانصاف » و در ص۱۰ « بحرالانساب » آمده است .

۲ــ پس از نوشتن این مقاله چاپ دیگری از این کتاب مورخ به سال ۱۲۹۷ به دست نگارنده رسید .

امیرالمؤمنین علیه‌السلام حسب‌الخواهش احوی مقام عزیزالله‌خان مسوده شد ، سنهٔ ۱۲۸۰ فی‌هجرة النبویة المصطفویة » همین‌کتاب چندی پیش در تهران نیز چاپ سربی‌شده‌است . اما پیشوای شیعیان مرحوم آیةالله بروجردی به ساختگی بودن آن توجه داشته و آن‌را « ممنوع البیع والشری » کردند

مطالبی‌که پس از خطبه در دو نسخهٔ خطی‌کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه و نسخهٔ متعلق به‌آقای دانش‌پژوه آمده است ، کمی اختلاف دارد دراینجا به‌نقل مقدمه نسخهٔ‌کتابخانهٔ مرکزی اکتفا می‌کنیم :

«این‌کتاب‌کلمات ... امام ناطق‌امام جعفرالصادق علیه‌السلام بود، مدت مدیدی این‌کتاب درمسجد اقصی بود وبعد از هجرت نبوی‌سنهٔ [ششصد]وپنجاه وسه رسیده بود. به وسیلهٔ طاهربن ابی جعفربن‌عمران‌بن موسی‌بن امام محمد تقی‌این‌کتاب را ازمسجد اقصی به ولایت عجم‌آورد . سید ابوطاهر بعد ازمدتی ازفشارخارجیان لبیك حق را اجابت‌کرد ۱ وکتاب به لفظ عربی بود، جناب سیدمرتضی [علم‌الهدی] از عربی به زبان فارسی‌آورد .»

پس از مقدمه ، کتاب به فصول مختلف به این‌شرح تقسیم شده است

در بیان‌فرزندان‌حضرت پیغمبر ، در بیان فرزندان علی‌علیه‌السلام، ذکر دختران علی علیه‌السلام ، دربیان احمارسرمبارك قاسم ، ذکر فرزندان امام زین العابدین علیه‌السلام ، ذکر اولاد امام حسن علیه‌السلام . و بترتیب اولاد یازده امام را تا امام حسن عسکری شرح داده است پس از ذکر نامهای امامزادگان نویسنده فصلی شگفت‌انگیز به آخر کتاب خود افزوده است و در این فصل سعی دارد تمام خاندانهای قدیمی‌کوه ودشت مازندران را به یکی از اصحاب یا مردان خدمتگزار به عالم اسلام برساند .

مثلاً می‌نویسد. فرزندان مختارثقفی در رودبار علیای دربندك درموضع کمروسراس به دزدی معروف شدند اولادکثیر معلم درقلعهٔ صالحان رستمدار به موبی شهرت پیدا کردند پسران جردك آهنگر در بمارستاق به نام حداد معروف شدند فرزندان مسیب بن قعقاع جراعی در شیرود دوهزار به‌آروج (= آریج) شهرت پیداکردند . بازماندگان اباصلت در رویان به‌نام خواجه شناخته شدند. پسران یحیی‌بن‌شجاع‌الدین‌انصاری در بمارستاق به‌نام‌شجاع‌الدین

۱ـ در نسخهٔ آقای دانش پژوه سید ابوطاهر در شهرسروار به‌رحمت حق پیوست

شناخته شدند فرزندان بابا امیر در دارالمرز مازندان به نام امیران شهرت پیدا کردند وقس علی‌ذلك

دو نسخهٔ دیگر که مطالب آن نظیر مطالب بحرالانساب ساختگی است، در فهرست کتب اهدایی مشکوة به دانشگاه تهران معرفی شده است که ذکر آنها دراینجا بجاست دراین فهرست ذیل شمارهٔ ۸۷۷ یکی ازآنها با این جملات معرفی شده است · این کتاب را کــه مختصر نام دارد و نسب نامه‌ای به زبان فارسی است ، آخوندی در هندوستان نگاشته و ازدور بودن مردم‌ازمرکزاسلام سوء استفاده کرده،دروغهای‌شاخدارسرهم‌نموده‌ونسب نامه‌ای برای‌امامزادگان ساخته وزندگی امامان رانیز گزارشی‌سراپا دروغ فراهم کرده است درآغاز گوید این‌کتاب به زبان عربی درمسجدالاقصی به خط شریف لطیف‌بن‌جعفربن محمدبن حسن‌بن علی‌بن ابی‌طالب (ع) بود وشیخ‌الحفــاظ آن را به فارسی گردانیده است نگارنده از ستاره‌شناسی‌نیز آگاهی می‌داشته است ودهۀ عاشورا سال شهادت امام حسین را با نخستین دهۀ بهمن‌ماه‌برابر دانسته است (برگ ۱۴) . دربارهٔ غیبت امام زمان در برگ ۱۷ و ۲۷ این نسخه‌گوید : گویند در سامره درغار رفته است ، و گویند درحله روی‌نموده است ودرحله وسامره اسب امام را می‌بندند ومنتظرند ودربرگ ۲۶ ناصرخسرو راسیدداسته‌است .

ذیل همین‌شمارهٔ فهرست‌کتابی به نام منشور یا رسالهٔ انسابیه یا نسب‌نامهٔ پادشاهان طبرستان معرفی‌شده‌است عنوانهایش‌چنین‌است: «ذکرحضرت... » و پس از پایان فرزندان امام حسن عسکری ، یك بخش ویژهٔ فرزندان امام موسی‌الکاظم آورده است و بیشتر از هرچیز دراین‌کتاب از سیدهای طبرستان وشمال البرز گفتگو شده است . می‌نویسد « سبب نگارش این منشورآن است که تاریخ پادشاهان ایران‌که سید بودند پایدار نماند .» این‌کتاب ساختگی و پر ازافسانه‌های شگفت انگیزاست .

اکنون از نسخه شناسی پای را فراتر گذاریم و بـه سخن اصلی خود بپردازیم و نتیجهٔ این بحث را بنویسیم

۱ـ میان نامها و رشتهٔ نسب‌های امامزادگان مورد مطالعهٔ این‌جانب و نامهای مذکوردرکتاب بحرالانساب جعلی بسیار شباهت و رابطهٔ مستقیم‌وجود دارد .کاراین شباهت به جایی‌می‌رسدکه ترتیب نامها در زیارتنامهٔامامزادگان خیالی مدفون درملاط با ترتیب ذکرآنها درکتاب‌بحرالانساب یکی‌است .

۲ - قصه‌هایی که دربارهٔ این امامرادگان می‌شنویم عیناً قصه‌های منقول دراین کتاب است نظیر قصهٔ هاشم تیغ‌بند وحسن بیك استاجلو و بابا ملحدو و چلگوش چمبی در شرح حال سید جلال‌الدین اشرف و قصهٔ مردم ساکن در تبیرکلا ازدیههای کمر رودبور که امامراده پس‌از تیرخوردن ازایشان ، آنان را «بدتیر» خوانده‌است .

۳ـ شگفت‌انگیزتر آنکه میان پاره‌ای‌ازمطالب کتاب بحرالانساب‌وکتاب شرح‌جنگهای‌سیدجلال‌الدین‌اشرف‌رابطه‌ای‌مستقیم هست وکتاب‌سیدجلال‌الدین اشرف را شاید همان مؤلف یا دیگری پس از بحرالانساب پرداخته است،چه دراین‌کتاب چندبار از بحرالانساب‌یاد شده است٬وقصه‌ای‌که ازسیدجلال‌الدین اشرف در این کتاب آورده است با کمی اختلاف ، همان قصهٔ بحرالانساب است .

۴ـ چنانچه گفتیم مؤلف بحرالانساب درآخر کتاب خود فصلی در بارهٔ خاندانهای قدیمی کوهستان مازندران نوشته و سعی داشته است این خاندانهای قدیمی را فرزندان صحابه یا یکی ازجدمتگزاران خان تتار اولاد علی بداند تأثیرکار غلط این مرد به جایی رسیده کـه مردم این صفحات از نام قدیمی خاندانهای خود نظیردرزی و خواجه وجومز وآزیج وانگریج وتیر گر دست کشیده و خود را از نسل کسانی بدانندکـه نویسندهٔ بحرالانساب برای ایشان تعیین کرده است . نظیراهالی کمرود و سراسب که صاحب بحرالانساب‌ایشان‌را ازفرزندان‌مختارثقفی دانسته‌است وآنان‌هم شناسامه‌های‌خودرا ثقفی‌کرده‌اند .

۵ـ نویسندهٔ منشور یـا نسبنامهٔ پادشاهان طبرستان یـا رسالـهٔ انسابیه سابق‌الذکر که‌سعی می‌کند تاریخ پادشاهان ایران‌راکه سید بودند پایدار کند و بیشتر ازسلاطین کوهستان البرز یادکرده است ، باید همین‌نویسندهٔ بحرالانساب باشد .

۶ـ مؤلف بحرالانساب از قرار معلوم مردی است از صفحات کوهستانی مازندران ، چه ازتیره‌ها وطوایف وخاندانهای قدیمی‌ونامهای جغرافیایی‌اینجا اطلاعات وسیع دارد .

حال باید دید چرا مطالب این‌کتاب درکوه و دشت گیلان و مازندران تأثیری تا این اندازه عمیق و ریشه‌دار داشته و دارد . آیا می‌توان گفت تنها براثرکوشش وفعالیت مؤلف آن است‌که ده به ده رفته وسخنان‌خودرا به‌گوش اهالی و ساکنان دورافتاده‌ترین دیهها رسانده وجود باعث شده است‌که مطالب این‌کتاب تا این اندازه در ذهن مردم رسوخ کند ؟ یا خود مردم اهل مطالعه

و تحقیق بوده‌اند و به مصداق « لکل سواد ممعة » نسخ متعدد از این کتاب را رونویس کرده و دست به دست همچون کاغذ زر برده ومطالب آن را خوانده و متفقاً مطالب بی‌اساس آن را با جان ودل پذیرفته‌اند .

به نظر من هیچیك از اینها نیست . نیرویی توانا‌تر از نیروی افراد معمولی وسرمایه‌ای بیشتر از پول‌مردم عادی صرف این‌کار کرده‌اندتاتوانسته‌اند این سخنان پوچ و باطل را برکرسی بنشانند . این نیرو ، نیروی عظیم دستگاه تبلیغاتی صفویان و سرمایه ، سرمایه‌ای بودکه پادشاهان این‌سلسله از ابتدا برای‌رواج و رونق‌کار وبازارسادات صرف کرده‌اند

ایشان اول خودرا از سادات به شمار آوردند وسپس‌خواستند به‌نیروی سیادت خود بیفزایند . بقعه‌ها ،آستانه‌ها و تربت‌های صفحات گیلان‌ومازندران بیشتردرزمان صفویه و بعدازآن دوره‌به‌وجود آمده‌اند وبی‌شك برای برقراری و پایداری آنها ، متولیان از دستگاه تبلیغاتی صفویان جیرهٔ نقدی و جنسی داشته‌اند طوماری‌که دوست‌گرامی آقای دانش پژوه درمجلهٔ معارف اسلامی در ده صفحهٔ دو ستونی به چاپ رسانده‌اند مؤید این مدعاست . در این طومار هشتادوسه هزار تکیه یاد شده و متولی و مستمری نقدی وجنسی‌راکه ازدربار برای آنها گرفته می‌شده درآن نوشته است . ۱

بیشتر صندوقها و درهای مزار پیران ، مرشدان ، اقطاب ، درویشان و نقبا که مأموران تبلیغاتی‌دستگاه صفویه‌درکوه ودشت گیلان ومازندران بوده‌اند تاریخ آنهــا پس از سال نهصد هجری است و نگارنده تاکنون بیش از ده اثر تاریخی‌که تاریخ آنها مقدم برسال نهصد هجری باشد ندیده است . گویی‌این صفحات تا این تاریخ از وجود امامزادگان ومزارآنها خالی بوده است وپس از این تاریخ این مزارها مانند درختان جنگلی ازگوشه وکنار روییده‌اند و تا امروز نیز سنگهای عجیب‌کوهها ، درختان عظیم جنگلی، قدمگاهها و قبور ناشناختهٔ قدیمی ، جای خود را به امامزادگان می‌دهند .

امید است با روشن شدن اذهان مردم ، این تعصبات از میان برود و پرستش خدای یگانه در دل همه رسوخ بیابد .

۱ـ مجلهٔ معارف اسلامی ، شمارهٔ ۲ ، صفحات ۵۶ ـ ۶۵

نوشتهٔ آصف فیضی
ترجمهٔ فریدون بدره‌ای

ادبیات دعوت فاطمی

(۲)

ادبیات دعوت اسماعیلی ، تا آن حد که در خـور یقین است ، در کتاب راهنمای ادبیات اسماعیلی تألیف ایوانف آمده است ۸ .. متأسفانه این فهرست کامل نیست ، و با آنکه کتب اساسی دعوت یمن را (از تاریخ ۵۲۶ هـ ۰ ۱۱۳۲ م تا ۹۹۹ هـ / ۱۵۹۱ م) در بر دارد ، کتابهایی را که درطی چهارصد سال گذشته نوشته شده است شامل نیست . تعداد کتب فرقهٔ داودیه بدرستی معلوم نیست ، ولی سلیمانیان مدعی هستند که درچهارصد سال گذشته درحدود چهارصد کتاب تألیف کرده اند و این شگفت نیست ، زیرا بیشتر مؤلفان سلیمانی از یمن آمده بوده‌اند و تألیف به زبان عربی که زبان مادری آنها بوده ، برایشان دشوار نبوده است این میراث ادبی را به هیچ وجه بطور اتفاقی و « الله بختی » در دسترس هر نوآموز و نوکیشی نمی گذاشتند ، وقواعد و قوانین معینی در تعلیم آنها به نوآموز به طور تدریجی وجود داشت . آنچه دراین مقال مورد توجه ماست بررسی همین مدارج تعلیمی است

یکی ازقوانین خاص دعوت آن است که تعالیم ابتدایی عموماً در روز ، بعد از نماز صبحگاه تاظهر صورت می گیرد شاگردان درمسجد و یا درخانهٔ معلم جمع می‌شوند و «حلقهٔ» درس تشکیل می‌دهند . حلقه‌های درس صبحگاهی معمولاً ابتدایی است ، و مثلاً دستور زبان ، کتاب طهارة قاضی نعمان ، و سپس دعائم الاسلام تدریس می‌شود . بعد از ظهر کلاسهایی که اندکی پیشرفته‌تر است تشکیل می‌شود ، ومعلم ممکن است کتاب المبدأ والمعاد ، تأویل الدعائم ، سمط الحقائق وکتبی ازاین قبیل را تدریس کند سرانجام بعد ازنماز عشاء تا برآمدن سپیدهٔ صبح ، یعنی «درپایان ظلمت وخلوت شب» آثار مکنون و بسیار بلند مرتبه تعلیم داده می‌شود . این روش باروح کلی تعلیم در میان اسماعیلیان مستعلوی نیز تطبیق می کند ، و بر بهره‌های هند نیز پوشیده نیست

بهره‌های داودی معلم معمولی را که بدانها نماز یادستور زبان می‌آموزد «ملاصاحب» می‌خوانند . محققی را که از ارکان دعوت باشد ومقام حد (جمعش حدود) داشته باشد «شیخ» می‌نامند . ومعلم شیوخ را گاهی «سیدی» می گویند ،

ولی عنوان «سیدنا» منحصر به داعی مطلق زمان است، که بالاترین مرتبه را در میان مراتب دعوت دارد.

این وجه تسمیه که در میان داودیان شایع ومتداول است تاحدی در میان سلیمانیه متفاوت است. «ملا» معمولاً «عامل» گـزاردن نمازجماعت، انجـام مراسم ازدواج وتدفین وغیره است. عنوان «سیدی» و«شیخ» درمیان سلیمانیان وجود ندارد. وقتی که ملا به مراتب بالاتـر می‌رسد به نام «حضرت» خوانده می‌شود. داعی فرقهٔ سلیمانی که معمولاً یمنی است برای دوجزیرهٔ هند و سند دو نفر قائم‌مقام مختار از جانب خود معین می‌کند، و آنها «حضرة المنصوب» نامیده می‌شوند.

گاهی برای آنکه وظایف خطیر داعی درهند وپاکستان به خوبی انجام پذیرد «حضرات» به اشتراك کاررا انجام می‌دهند، مانند زمان حـاضر که حضرت مولانا محمدشاکر در بارودا، وحضرت مولانا فتح‌الله در حیدرآباد زمام‌امور را دردست دارند. لقب «سیدنا صاحب»، چه در میان داودیان و چه در میـان سلیمانیان خاص داعی مطلق است. نیز باید خاطر نشان ساخت که تمام مکاتبات وهمچنین زبان تعلیم در میان داودیه زبان گجراتی است، و حال آنکه زبان رسمی سلیمانیه زبان اردوست که زبان رسمی پاکستان وزبان اکثریت مسلمانان هند است. تقریباً در حدود صدو ده میلیون نفر، از هندی و مسلمان به این زبان گفتگو می‌کنند، و دارای ادبیاتی غنی، خاصه در موضوعات مربوط به حقوق و دین است، وشعری درنهایت عذوبت دارد. علاوه برآن، زبان معمول فیلمهای سینمایی است، و به‌علت خوش‌آهنگی فوق‌العاده پسندیده و مقبول عام است. مکاتبات رسمی میان سلیمانیان، ومیان داعیان هند و یمن به‌زبان عربی انجام می‌گیرد، ونامهٔ داعی را «حضرت» درملأعام می‌خواندو ترجمه می‌کند. این گونه نامه‌ها که ازسیدنا داعی سلیمانی می‌رسد «مشرفات» نامیده می‌شود.

اکنون برای آنکه تصویرواضح و روشنی از برنامـهٔ درسی و تعلیماتی اسماعیلیهٔ غربی ارائه کنیم به‌بررسی اسناد موثق زیرمی‌پردازیم.

۱- مقدمهٔ کتاب‌الازهار، تألیف حسن‌بن‌نوح (متوفی در۹۳۹ ﻫ. ۱۵۳۳م)

هفت مجلد

این کتاب درحدود ۹۳۱ ﻫ /۱۵۲۵ م تألیف شده است و نسخهٔ کامل آن دردانشگاه بمبئی موجود است. مؤلف شرح نیکویی ازتحصیلات خود می‌دهد که قسمتی ازآن به‌وسیلهٔ یکی از دانشمندترین محققان بهرهٔ داودی‌مرحوم

شیخ هبةالله بن ابراهیم به‌این‌جانب داده شد. این قطعه طولانی تر از آن است که بشود همهٔ متن اصلی را که به‌زبان عربی‌است دراینجا نقل کرد. اما من با دقت و به‌طور جامع از آن استفاده کرده‌ام.

۲ ـ قطعه‌ای از کتاب مسائل میان شمعون ، ازمعاصران حسن‌بن نوح، که مجموعهٔ حقوقی وفقهی معروفی است. این قطعه چندان حائزاهمیت است که همهٔ آن را به صورت اصلی نقل‌کرده‌ام.

۳ ـ شرحی از تحصیلات داعی‌بدرالدین از رسالةالقمامحی بن حسن‌الله ، متعلق به قرن دوازدهم هجری (مطابق قرن هجدهم میلادی)

۴ـ قطعه‌ای از کتاب مجالس سیفیه (قرن۱۲ ه /۱۷م) ، متعلق به‌دوران سی و نهمین داعی داودی ابراهیم وجیه‌الدین بن عبدالقادرحکیم‌الدین (متوفی در ۱۱۶۸ ه /۱۷۵۴ م)

۵ ـ نامهٔ مهمی منسوب به طیب زین‌الدین ، چهل و پنجمین داعی‌داودی (متوفی در ۱۲۵۲ ه/۱۸۳۷ م)

دراینجا لازم است گفته شود که تاریخ و ترتیب جانشینی دعاة از مقالهٔ خود من ، کـه قبلاً ذکرش گـذشت یعنی «فهرست تاریخی امامان و داعیان اسماعیلیان سلیمانی» مـورخ درمجلهٔ انجمن شاهی‌آسیایی شعبهٔ بمبئی ، شمارهٔ دهـم (۱۹۳۴) ، ص ۸ ـ ۱۶ ، نقل شده است

۱ـ دورهٔ تحصیلات

قدیمترین ذکری که ازچگونگی خواندن کتب دعوت و راه تحصیل علم باطن برحقایق دردست داریم از کتاب راحةالعقل حمیدالدین کرمانی است۹ این کتاب ده‌سال پیش‌چاپ شده است و متأسفانه‌من الآن نسخهٔ خود را به‌همراه ندارم ۱۰، و بنابراین نمی‌توانم عیناً آنچه را مؤلف گفته است نقل‌کنم آنچه به‌طور مبهم به‌یادم مانده است آن است که وی‌خیلی به‌اختصار دراین‌باب سخن گفته است . وسخن وی به‌هیچ وجه قابل قیاس بامطالبی که دراینجا ذکر می‌شود نیست

۱ ـ مؤلف کتاب‌الازهار ، حسن‌بن‌نوح (متوفی در ۹۳۹ه / ۱۵۳۳ م) از دانشمندان بهرهٔ هند بود ، و قبل ازشقاق میان داودی و سلیمانی می‌زیست وی‌تحصیلات و تعلیمات ابتدایی خود رادرمقدمهٔ اثر بزرگ هفت‌جلدی خویش نقل می‌کند و می‌گوید هنگامی که به‌کیش باطنی درآمد به‌وی دستور داده شد

تا به‌یمن رود ، و اعتقادات باطنی را از اصل سرچشمهٔ آن ، یعنی داعی زمان سیدنا حسن بن ادریس بیست‌وششمین داعی یمنی بیاموزد . از این‌رو ، وی خانه و خانواده و زن و فرزند خود را ترک گفت و به یمن به‌ملاقات داعی زمان رفت و «... او (یعنی حسن بن ادریس) مرا برانگیخت تا به مطالعهٔ ظاهر ، یعنی علوم شریعت بپردازم.»

حسن بن نوح نخست بـه خواندن کتابهای تاریخی چون عیون الاخبار ، نزهةالافکار ، روضةالاخبار[۱۲]، وکتب دیگری از این‌قبیل پرداخت

« و سپس ، من به‌وی (یعنی داعی) گفتم که ای آقای من مرا از هر جهت بیازمای و معرفت و علم مرا ترقی ده . از خداوند عالم مسئلت دارم کـه این کار به‌سعادت و رستگاری بینجامد ، از این‌روی هر گونه آزمایشی‌را کـه برمن رواداری با بردباری می‌پذیرم ، زیرا از پیش به عنایات و خیرخواهی شما اطمینان دارم وچگونه ممکن است من‌آزمایشهایی راکه آقای من برای‌من مقرر داشته است نپذیرم ؟ .»

به‌این ترتیب همهٔ آزمایشها و آزمونها را صبورانه مدتها تحمل کردم ، و او (داعی) ، قدس‌الله روحه ، پس از آن مـرا به‌خواندن کتابهایـی دربارهٔ مباحثات و استدلالات برای اثبات حقیقت و دفع عقاید باطل که اشخاص‌مخطی وگناهکارپیش می‌کشیدند راهنمایی‌کرد . این‌کتب از این قبیل بود

۱ ـ مختصرالاصول ، تألیف علی بن محمدبن الولید (داعی یمنی قرن پنجم).

۲ ـ اختلاف‌اصول‌المذاهب ، تألیف‌قاضی‌نعمان‌بن‌محمد . این‌کتاب‌را من در مقاله‌ای تحت‌عنوان «نظریات فقهی شیعیان» درکتاب حقوق‌درشرق میانه‌به‌اهتمام م . خدوری و هـ . ژ لیبسنی، قسمت اول ، ص ۱۱۳ به‌بعد، به‌تفصیل موردبحث قرار داده‌ام

۳ ـ کتاب الشجرة ، تألیف سیدنا ابوتمام

۴ ـ دامغ الباطل ، تألیف علی‌بن‌محمدبن الولید (پنجمین داعی یمن).

۵ ـ امهات‌الاسلام ، مجهول‌المؤلف .

۶ ـ تنبیه‌الغافلین ، تألیف سیدنا حاتم‌بن ابراهم (سومین داعی‌یمن)

۷ . تنبیه‌الهادی والمستهدی ، تألیف سیدنا حمیدالدین کرمانی ، داعی ـ الدعاة الحاکم بامرالله ، قرن چهارم هجری .

۸ ـ رسایل سیدنا حمیدالدین .

۹ ـ ارجوزةالمختصر ، تألیف قاضی نعمان‌بن محمد، قرن چهارم هجری

(مطابق دهم میلادی) . وکتابهای دیگری مربوط به همین موضوعات و معانی وهمچنین کتبی درباره قیامت وفنا

بعدازآن حسن بن نوح گفتگوهای دیگری باداعی می کند ، وداعی مجدداً اورامی آزماید وبه او می گوید «هان ای فرزند، اکنون من علوم پنهانی و اسرارمکنون اولیای خدارا به تومی سپارم باآرامش وطمأنینه آنهارابپذیر ، ومحافظ راستین ومطمئن آنها باش هرگاه چیزی به توداده می شود دهنده را سپاسگزار باش و خدای رامنت دار تاآنکه بارقهٔ ایمان دردل تو بدرخشد »

پس من به پاس انعام وی زمین طاعت بوسیدم ، و امیدوار گشتم کـه به یمن برکات والطاف وی به آرزوی خود خواهم رسید وی این کتابهارا به من داد

۱- رسالة الوصیه ، ۲ - مجمع التربیه ، ۳ - اساس التأویل ، ۴ - تأویل - الدعائم ۵- مجالس لسیدنا المؤید. ۶- مجالس النصح والبیان ، ۷- جامع الحقائق، ۸- الرسالة الجامعة، ۹- تأویل الزکوة، ۱۰- اسرار النطقاء. ۱۱- سرائر النطقاء ۱۲- تحفة القلوب، ۱۳- نظام الوجود، ۱۴- الراحة والتسلی، ۱۵- کتاب التأویل النحو، ۱۶- مجالس سیدنا ابی البرکات، ۱۷- کتاب الینابیع، ۱۸- مدخل التأویل ۱۹ مفاتیح الکنوز، ۲۰- کتاب المقالید، ۲۱ - تأویل الشریعه ، ۲۲ - الانوار- اللطیفه ، ۲۳ - الفترات والقرانات نیز بنام الجفر معروف است (به حضرت امام جعفر صادق (ع) نسبت داده می شود ، وتألیفهایی آن ازسیدنا جعفر بن منصوراليمن می باشد) ۲۴ - الایضاح والبیان ، ۲۵ - کتاب المصابیح ، ۲۶ - الشموس الطاهره (جلد اول) . ۲۷ - الافتخار، ۲۸ - المبدأ و المعاد ، ۲۹ - سمط الحقائق (اخیراً چاپ شده است) ۳۰- کتب ورسالات سیدنا سلطان الخطاب الحسن بن ابی الحافظ ، ۳۱- الشموس الطاهره، جلد دوم ۳۲- الابتداء والانتهاء ۳۳ -کتاب الریاض ، ۳٤ - راحت العقل ، ۳۵ - رسالة البیان لماوجب فی تأویل شهر رجب (یاچنانکه ایوانف آورده است « ماوجب من معرفة الصلاة فی نصف شهر رجب ») ، ۳۶ - زهر المعانی ، ۳۷ - رسالة ضیاء البصائر .

و کتب ورسالات بسیار دیگر دربارهٔ تأویل ، حقایق واسرار الدقائق »

پس ازآن داعی حسن بن نوح را برآن داشت تاچندکتاب رادوره کند تا برمطالب آنها کاملاً استاد و محیط شود در میـان این کتب وی بخصوص سه کتاب رادکر می کند : رسائل اخوان الصفا ، رسائل سیدنا حمیدالدین ، ورسائل سیدنا علی بن محمد بن الولید . «چون برآستاد وآقای من روشن شدکـه من سراپا شور و

شوق هستم ، ازراه لطف مراچنین مخاطب قرارداد

«ای فرزند ، کتابهای ارجمندی راکه تو خوانده‌ای چون جسد و جسم بی‌دین هستند ، اکنون تو بدان احتیاج داری تا نفخهٔ صور درآن دمی ویکی از پیروان واقعی اولیای حقیقی خداوند گردی. من درمقابل او زمین رابوسیدم ، وسپاس خداوند را سجدهٔ شکر به جای آوردم ، ودانستم به کمالی که عنایت و هدف من بود نزدیك شده‌ام . ازاین روگفتم . ای آقای من ، اختیارهمه‌چیز با توست بی‌هیچ‌عذری ودلیلی خواهی بخش خواهی‌فروگیر . من درگاه ترا برهردری ترجیح نهاده‌ام وروی بدین حضرت آورده‌ام «ونفخ فی‌الصور فصعق من‌فی‌السموات ومن‌فی‌الارض الامن شاءالله ثم‌نفخ‌فیه‌اخری فاذاهم قیام ینظرون» [قرآن مجید، سورهٔ ۳۹ (سورةالزمر) ، آیهٔ ۶۸]

آنگاه حسن بن نوح کتابها را به فرمان داعی مکرر در مکررخواند . دراین میان داعی وقت حسن بن‌ادریس مرد وبرادرش حسین بن ادریس ، به‌عنوان بیست ویکمین داعی یمن به جای او نشست ، وحسن بن نوح مجبورشد کتابهای زیررا نیز به دستوراو بخواند

۳۸ ـ عمارةالاشاره ۳۹ ـ الانوارالطیفه ۴۰ ـ کتاب الذخیره (اثری بسیار پنهانی که حتی مؤلف فهرست‌المجدوع آن را ندیده بوده‌است .) ۴۱ ـ الذات والصورة وکتابهای گرانقدردیگر وآنگاه وی (یعنی داعی حسین بن ادریس) «تبین‌لی بعض مافیها من‌الاسرارالطیفة واظهرلی من‌العلوم الغامضة ماکان مکنوناً و کشف لی من‌الاسرارالعالیة ماکان دون‌البلغاء مصوناً »

این با ارزش‌ترین شرحی است که ما به طورکلی از ادبیات دعوت از نقطهٔ نظر دورهٔ تعلیم وتحصیل طالبان علم دردست داریم ، و این شرح به طور روشن اصل رعایت درجات راکه در قرن پانزدهم میلادی (نهم هجری) نسبت به سری یا مکنون بودن کتاب ملحوظ می‌شده است نشان می‌دهد. باید به‌خاطرداشت که به حسن بن نوح کتاب کنزالولدکه تصور می‌شود فقط جانشین داعی زمان حق خواندن آن راداشته است ، تعلیم داده نشد . بنابراین اگرما برای کتابهای سری حرف س وبرای خیلی سری حروف س‌س رادرنظر بگیریم کتاب کنز الاسرار از جملهٔ کتب خیلی خیلی سری (س‌س‌س) اسماعیلیان بوده است

یادداشتها

۸ - پسوند «جی» که در آخر اسمهای مسلمانان یا نامهای دیگر در زبان گجراتی می‌آید افادهٔ احترام می‌کند مثلاً لقمانجی یعنی «لقمان محترم» ، و پیشوند یا پسوند «بهای» bhai ، که گاه به‌صورت انگلیسی‌شدهٔ bhoy - دیده‌می‌شود ، به معنای برادراست ، ودر زبان گجرات به صورت خیلی عادی به‌نامهای مسلمانان یا هندیان الحاق می‌شود

۹ - راهنمای ادبیات اسماعیلی، ایوانف، شمارهٔ ۱۱۷ ، دستنویسی از آن درمجموعهٔ فیضی دردانشگاه بمبئی موجود است ۲۰ مجلد ، به‌اهتمام دکتر کامل حسین ودکترحلمی به چاپ رسیده است (قاهره ، انجمن اسماعیلیان ، ۱۹۵۲) ، صفحات ۱۰ ، ۴۳۸،۴۶

۱۰ - این مقاله در دسامبر ۱۹۶۲ در کمبریج انگلستان نوشته شد .

۱۱ - راهنمای ادبیات اسماعیلی ، شمارهٔ ۲۵۸ ، این مفصل‌ترین تاریخ عمومی است که به وسیلهٔ مؤلفان فاطمی نوشته شده است . نسخهٔ کامل آن که برای من ازروی آن دستنویس شده ، در کتابخانهٔ دانشگاه دهلی وجود دارد یك نسخهٔ دیگر نیز از آن در کتابخانهٔ آصفیه ، درحیدرآباد موجود است .

۱۲ - ایوانف تردید دارد که این کتاب غیر از کتاب مذکور قبل از آن باشد.

انتقاد کتاب

۱ ـ بحرالفواید

شامل کلام و تصوف و فقه وسیاست ـ از متون فارسی نیمهٔ نخستین سدهٔ ششم هجری (مؤلف ؟) ـ به کوشش محمد تقی دانش‌پژوه ـ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ـ چاپ بهمن نو ـ ۱۳۴۵ ـ ۵۴۰ صفحه

۲ـ یواقیت العلوم و درار‌ی النجوم

مجهول‌المؤلف ، به تصحیح محمدتقی دانش پـژوه [مجموعهٔ علـم در ایران ۴] از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران (۱۴)ـ چاپ تابان و بهمن ـ ۱۳۴۵ ـ ۱۶ + ۳۲۵ ص .

محمد ا. باستانی

دو کتاب دلپذیر و جالب توجه مربوط به فرهنگ و معارف اسلامی است که باید آنها را دو کتاب دوقلو خواند از جهت بحثهای مشابهی که در هر باب دارد منتهی کسی که بخواهد این دو کتاب را بخواند ، طبعاً بایستی مقدماتی از علوم و معارف اسلامی را آموخته و دانسته باشد وگرنه بعضی بابها برای او باب خواهد بود

این دو کتاب ، همانطور که آقای دانش‌پژوه تحقیق کرده‌اند ـ از سری کتابهایی است که جنبهٔ دائرةالمعارف دارد، منتهی در تم اصلی آن وطرح زیرـ بنای فصول آن یك رنگ اخلاقی ومذهبی زده شده است .

فصول دو کتاب باهم متفاوت است ، یواقیت درعلوم ومعارف اسلامی سنن وفرایض وشروط و تصوف و تفسیر و لغت وطب وامثال آنها بحث می کند و بحرالفواید از حکمت و نصیحةالملوك و تربیت اولاد وحلال وحرام ومناقب ائمه وامثال آن گفتگو دارد .

در مقدمهٔ کتاب یواقیت ، فهرست نسبتاً کلی از نوع این کتب در فرهنگ اسلامی به‌دست داده شده است که خود این فهرست به اندازهٔ صدها یواقیت ارزش دارد واصولاً باید گفت ،کار مهم دانش‌پژوه فهرست نویسی است ،کاری که هنوز به درستی ارج وارزش آن در ایران شناخته نشده و کسی از اهمیت آن آگاه نیست ، وسالها هنوز باید بگذرد که اهل فضل و هنر درایران قدر فهرست‌های بیست سی جلدی دانش‌پژوه وافشار ـ کتابشناسان دو قلوی ایران ـ را بدانند و آگاه شوند، زیرا، این کار علاوه بر دود چراغ خوردن ، خاك کتاب خوردن را هم همراه دارد !

البته بعض مطالب کتاب ، یـك چیزهایی است کـه همراه مؤلفان آنها می‌بایست به گور برود ، زیرا امروز دیگر به هر حال گفتگو از آن خنده‌دار به‌نظر می‌رسد ، مثلاً ، دریك جا صاحب یواقیت بحث را پیش می کشد که «شیر زنان شاید فروختن یا نشاید ؟ جواب به نزدیك ابوحنیفه رضی‌الله‌عنه نشاید ، و به نزدیك شافعی رضی‌الله عنه شاید .. اما درآخر خود مؤلف نتیجه می گیرد که

«انتفاع کودك ضرورت است ، زیرا که وی‌را چیزی دیگر به جای شیر نباشد..» وحکم وی درحال طفولیت ، حکم مضطر باشد درمخمصهٔ قحط ، دراین معنیٰ دلالت مالیت نکند . (ص۳۶)» حالاکه شیرخشك از هرحیوانی می‌توان به بچه داد و پرورشگاهها و شیرخوارگاهها هرچه برسند به حلق بچه‌ها فرومی‌کنند این‌همه برخشخاش گذاشتن‌ها دیگرخیلی حوصله وحال می‌خواهد ؟

یا گفتگو دربیان نظرکردن به زنان‌که چون زنان غلامان خریده‌ حلال باشدکه ایشان را ببیند وواجب بود بزن کـه روی بپوشد یا نه ؟ (ص ۱۸۶ بحرالفواید) جوابهایش که کمی رکیك و بی‌پرواهم هست ، برای همان روزگار خودشان خوب است نه به عهد مینی‌ژوپ پوشها ، و غلامان و بردگان سفید و سیاهی که درکافه‌ها وکاباره‌ها شب تا صبح در اختیار اربابان ومالکان دلار و لیره وپولداران وثروتمندان زن ومرد هستند !

اما به هرحال همانطور کـه عرض شد ، اینها حرفهایی است که حداقل هزار سال ذهن شیعه وسنی وخلاصه مسلمانان را به خود مشغول داشته بوده است امروز باید فقط از جهت آنکه جزء معارف اسلامی است یك بارچاپ شود

فصل عجایب الدنیای بحرالفواید دیگرازچیزهایی گفتگو می‌کند که جای شاخ درآوردن است ، ازآن‌جمله در عجایب شهر بابل گوید . طبلی بود، چون یکی غایب شدی ، و به سفر رفتی ، خواستندی که بدانندکه زنده است یا مرده آن‌طبل بزدندی، اگرزنده بودی آواز کردی و اگر مرده بودی هیچ آواز نکردی؟

دیگر درختی بود، اگر هزار مرد در زیرآن درخت نشستی همه در سایه بودندی و اگر هزارویك نشستندی همه در آفتاب بودندی !

بعد ازاین دروغها ، یکی هم ازعجایب قرن ششم (سال تألیف بحرالفواید را ببیندکه گوید برحدودطبریه گرماوه‌ای‌است اگرکسی آب گرم خواهدبیاید و اگر سرد خواهد بیاید ! لابد آنوقت لوله‌کشی آب سرد و گرم کرده نبودند وجزء عجایب روزگار به حساب می‌آمده است !

صاحب یواقیت اهل‌حساب وجبرهم هست وچند تا مسأله به دست می‌دهد که صورت یکی ازمسائل‌خودچیزجالبی‌است ، این‌حساب ریاضی دان‌می‌گوید

مسأله ماری به سوراخ فرو می‌شود ، مردی دم وی بگرفت و بکشید سبعی ($\frac{1}{7}$) از مار برآورد ، مارقوت کرد و تسعی ($\frac{1}{9}$) ازتن‌خودباسوراخ برد ، مرد دیگر باره سبعی از وی برکشید . ماردیگر باره قوت‌کرد و تسعی با سوراخ برد ، وهم‌چنین می‌کند ، به‌چند بار ماررا ازسوراخ‌منقطع گرداند؟ (ص۲۶۰) به عقیدهٔ شما جواب مسأله چیست ؟ البته مؤلف مسأله را حل کرده و گفته‌که بعد از۲۹ بار ماررا بیرون‌کشیده ، اما به عقیدهٔ من‌جواب‌کافی نیست.

می‌بایستی بنویسد که جواب آن است که مرد بیچاره به دیار دیگر رفت ، زیرا ماری که بعد از ۲۹ بار کش‌وواکش بیرون آید معلوم است با چه وضعی کشنده را خواهد کشت ! مثل اینکه در آن روزگاران هم کسانی بوده‌اند که مسائلی از قبیل « حوض سه فواره و دو زیر آب » طرح می‌کرده‌اند !

هردوکتاب فهرست‌های کامل دارد واین خاصهٔ کار دانش پژوه است که هر کتابی که چاپ می‌کند ، حتی فهرست‌های کتب خطی وامثال آن ، برایش فهرست‌های گوناگون می‌گذارد وامروز همه کم و بیش فهمیده‌اند که تنظیم فهرست اولاً خود فنی است ، ثانیاً بسیار ضرورت دارد و ثالثاً کار تنظیم فهرست حتی از تـألیف وتصحیح خود کتاب مشکلتر است !

دراین دو کتاب خصوصاً فهرست اصطلاحات آن روزگار خود قابل توجه است ودرصورتی که متون قرنهای متوالی به این صورت تصحیح و فهرست‌بندی شود، روزی خواهد رسید که بشود یك کتاب لغت (فرهنگ) کامل فارسی ازجهت نوع به‌کاربردن اصطلاحات وتاریخچهٔ تعبیر معانی اصطلاحات ترتیب داد

● ●

سفرنامهٔ دوراند مربوط به سفرهیأت سرپرسی موردوراند، وزیرمختار انگلیس درایران، تألیف ا . ر . دوراند ، ترجمهٔ علیمحمد ساکی ، کتابفروشی محمدی، خرم‌آباد لرستان ، ص ۲۱ ــ ۱۳۴۶ ، چاپ آفتاب

سفرنامه ها اگرچه از بسیاری جهات مفید ومورد استفـاده واقع می‌گردد امااز جهاتی دیگرشاید خالی ازاغراض نباشد ودربسیاری مواردنسبتهای ناروا به مردم این سامان داده باشندکه در اینجا پیرامون آنها مجال گفتگو نیست. نویسندهٔ سفرنامهٔ دوراند همانطور که مترجم درمقدمهٔ خود بیان داشته زوجهٔ وزیرمختارانگلیس‌درایران درسالهای(۱۸۹۴-۱۹۰۰ م .) است. خانم دوراند به‌اتفاق شوهرش درضمن مسافرت به صفحات غرب که از روز سه شنبه بیست وششم سپتامبر ازتهران شروع می‌شود پس ازعبور ازشهرهای قم ، کاشان، منطقهٔ بختیاری، اهواز، شوشتر، دزفول، میانکوه لرستان، خرم‌آباد، بروجرد، اراك وقم مجدداً به تهران مراجعت کرده و مشاهدات خود را به رشتهٔ تحریر درآورده است .

نگارنده که این کتاب را ازآغازتاانجام مطالعه کرد چیزی راکه بتواند برداشته های خود بیفزاید درآن مشاهده نکرد ، گویا نویسنده مطالب را به‌عنوان خاطره فقط برای خودش نوشته و به‌فکرش نمی‌رسیده کـه ممکن است

شخصی پیداشود و آن را نه خیال اینکه به حال کشورش مفید است به فارسی برگرداند همهٔ تعجب من از این است که مترجم روی چه انگیزه‌ای دست به کار چنین ترجمه‌ای زده است .

اطلاعاتی که می‌شود از کتاب استخراج نمود همانطور که گفته شد مختصر و بسیار ضعیف و ناچیز است از آن جمله است مطالبی زیاد پیرامون راههای ناهموار و برودت هوا و بخبندی جاده ها و کوهها و گذر از پلها و ماندن در چادرها که شاید بسیاری از کسانی که به این مناطق سفر نکرده‌اند نتوانند آن را در ذهن خود مجسم کنند و برخلاف، بسیاری موضوعات بیهوده در کتاب گنجانده شده است، از آن جمله است مطالبی درحدود سه صفحه پیرامون رفی (سگ نویسندهٔ کتاب) و یا توصیف باران هنگام برخورد با چادرها و یا توصیف اجناس و تفنگها و افرادانگلیسی مقیم درایران و اخبار مربوط به فرزندشان درجنگهای انگلیس .

گذشته از اینها نویسنده دراکثر موارد اظهار نظرهایی بیجا کرده و به شعایر مذهبی و ملی بدبینی نشان داده است (ص ۳۱) و بی‌خبر بوده است که اختصاصات قومی هر کشور خاص همان کشور است و بسیاری چیزها از نظرگاههای شرق وغرب باهم متفاوت است .

آنچه بیشتر از ترجمهٔ این کتاب باعث اعجاب می گردد نحوهٔ ترجمهٔ آن به فارسی است که حاوی اغلاطی فاحش اعم از چاپی ودستوری است و از این قبیل است «ودرآن هنگام شاه درکاخی وسیعی جشن برپامی کرد» (ص۱۳۳) و «این حاکم مرد خیلی مهربانی بود (ص ۱۲۹) .

مترجم در بسیاری ازمطالب که در ذیل کتاب تفسیر و تشریح کرده مأخذ مورد استفاده را نیاورده است و اگرهم درمواردی خیلی نادر (که از پنج الی شش تجاوز نمی کند) مأخذرا آورده شمارهٔ صفحه ذکر نشده ودرتمام کتاب فقط یك مورد است که شمارهٔ صفحهٔ روزنامهٔ مورد استفاده آمده

غلطهای چاپی بیشماری که درکتاب وجود دارد قابل احصا نیست و سخت موجبات ناراحتی خواننده رافراهم می‌آورد ومتأسفانه غلطنامه هم برای آنها ترتیب داده نشده. مترجم درکار خود دچار لغزشهای دیگری نیز گردیده که ملخص آن به‌شرح زیر است

«در بالای نهر گرگر راه خویش راپیداکردیم (ص۱۲۰) که ضبط کلمه گرگر و محل آن معلوم نیست ۱ واحتیاج به توضیح دارد، ولی مترجم

۱ - نهر گرگر یا آب گرگر همان رود مسرقان قدیم است که در خوزستان جاری است .
«راهنمای کتاب»

به همین صورت نگاشته و گذشته است «عبور دادن .. چادرهایمان به وسیلهٔ کلك در این قلعه »(ص۹۵) که «کلك» واژه‌ای محلی و مخصوص صفحات لرستان است ومترجم به همین شکل آن را رها کرده است . و لغت کلك به‌فتح اول وثانی و سکون کاف وسیله‌ای است که چوبها و شاخه و برگهای درختان را به هم می‌بندند وچند مشك پرباد را بر آن نصب کرده وبا آن از آبهای عمیق می‌گذرند . »[۱] کلمهٔ وشتی (ص ۱۳۰) را نیز که شماره‌گذاری کرده همان‌طور بدون تفسیر باقی گذارده. اما مرادهٔ قلهٔ کبیر کوه (ص۱۵۲) نیز بدون توضیح مانده است .

ضبط کلمات نیز مشخص نیست مثلاً «کمبرلی» را یکجا به همین شکل (ص ۱۸۷) و در جایی دیگر به صورت «کیمبرلی» (ص۱۹۶) آورده گاه کلماتی استعمال گردیده که ناآشناست و در فرهنگها نیز به چشم نمی‌خورد از آن جمله است کلمهٔ «وسطجانه» «آنگاه وسطجانه با بارمدیهای دورانه .. حرکت می‌کرد» (ص ۲۸) ویا کلمهٔ «پاشله» (۶۸ص) و همچنین «دیرکوند» ۱۳۵ که گویا اصل ویا شهرت آن دریکوندا ست و دریکوندها طایفه‌ای از لرها می‌باشد و هم اکنون در لرستان نیز به همین نام مشهورند و احتمال جدا بودن این دو طایفه ازیکدیگر بسیار ضعیف است

مرغ باران نیز که مترجم آورده «شیون مرغ باران به گوش نمی - رسید» (ص ۱۳۴) نیز معلوم نگشت چه نوع مرغی است شاید همان مرغابی باشد

دیگر آنکه گاه کلماتی را که هنوز شاید برای بسیاری ناشناخته باشد به - همان شکل فرنگی آورده. «روی این ژاکت لباس واترپروفی پوشیده» (ص۱۲۵) که واترپروف را می‌بایست به بارانی ویا ضدآب برگرداند

دیگر آنکه مترجم دراکثر موارد مقیاسها نظیر فوت ویا وغیره را به‌همین شکل باقی گذاشته و توجه نداشته‌که خوانندگان همه با این اصطلاحات و اندازه‌های آن آشنا نیستند . شمارهٔ بخشها نیز فراموش گشته و بعد از بخش۱۵ به - جای بخش ۱۶ بخش ۱۷ آمده است (ص ۱۷۹) . گاه یك مطلب دوبار درذیل کتاب تعبیر گشته است نظیر کمبرلی که یك بار درص۱۴۸ وباردیگردرص۱۷۸ توضیح داده شده است .

۱ــ برهان قاطع ، دکتر معین ص ۱۶۷۶ ذیل لغت کلك .

خاطرات حاج سیاح یا دورهٔ خوف و وحشت

، به کوشش حمید سیاح و به تصحیح سیف‌الله گلکار ، تهران ، ۱۳۴۶

(بقیه از شمارهٔ پیش)

پدر خانم یک نفر فرانسوی بود که مدت پنجاه سال در ایران اقامت داشته است و کمی پس از ورود با یکی از زنان ارمنی حلفا ازدواج کرده دوشیزهٔ جوان در سن شانزده سالگی به ازدواج با یک نفر سوئدی ، کراهتی نشان نداده بود . شوهر او به‌فاصلهٔ کمی متمول گردید و سرانجام تصمیم گرفت که مسلمان شود تا بتواند لقب و شغل و ریاست اطبای قشون دولتی را بـه‌دست آورد .»(ص ۴۴۴ سفرنامهٔ مادام‌دیولافوآ) و باز می‌نویسد «منزل مادام به‌طرز خانه‌های ایرانی است و وسعت زیادی دارد » (ص ۴۴۵) و اما اینکه فاگر گرین گفته است «من آنجا عیالی از ارامنه اختیار کرده‌ام این هم خالی ازمسامحه نیست چه عیال او دختر ژنرال سمینو فرانسوی بوده وشاید مادراین دختر که قبلاً زن ژنرال پروسکی بوده وپس از کشته شدن ژنرال مزبور، سمینو او را گرفته بوده ، ارمنی بوده‌است » (یادگار س ۵ ، ش ۲۰۱ ص ۳۱) .

نام مؤسس پست یا بهتر گفته شود مستشار پست‌هم ریه‌درر Riederer بوده است نه ریدر (ص۱۰۲) وتونل‌مینی هم‌صحیحش مُن‌سنی Moan _ Cenis است (ص ۱۰۵).

در یک مورد هم نام مرحوم امین‌الضرب حاجی محمد حسین چاپ شده ص ۱۲۶ ، که البته‌باید حاجی محمد حسن باشد ویحتمل‌هم که این اشتباهات‌هم از چاپ است و ارتباطی با مرحوم مؤلف ندارد .

وزیر ناصرالدین میرزا ولیعهد در تبریزهم ظهیرالملک‌لقب نداشته (ص ۱۳۰) و میرزا فضل‌الله نصیرالملک‌بوده است (حقایق‌الاخبار ج ۲ ، ص۴۱). کن‌آباد (ص ۱۸۵)هم باید گلناباد باشد که واقعهٔ آن مشهور است . نام محلی که در سطر اول (ص ۱۹۱) تیمور به تاء دونقطه چاپ شده به‌اغلب احتمالات باید بیمور یا نیمه‌ور باشد از محال قم و محلات .

اردکان‌هم یکی از توابع سلطان‌آباد (اراک فعلی) نیست (ص ۱۹۳) و گمان نمی‌کنم اصلاً در خاک اراک محلی به‌این نام بوده باشد در ایران تا آنجا که بنده اطلاع دارد وجستجو نموده است دونقطه به‌نام اردکان است یکی اردکان یزد که‌آنجا موطن اصلی فاضل کامل ملا حسین اردکانی است کـه در

کربلا از علمای معروف [بوده] است (ص ۱۹۳) ودیگر اردکان شیرازهم گفته می‌شود ودلیل اینکه این فاضل کامل ازاهل اردکان یزد است ، علاوه برآنکه به‌تناسب وضع خانوادگی مکرر ذکرایشان‌را ازمرحوم‌عمویم شنیده ومختصراً به‌احوالشان‌آشنایی حاصل نموده‌ام، دوچیزاست. نخست تصریح صاحب‌فارس‌نامهٔ ناصری است در صفحهٔ اول آن کتاب به‌این عبارت « آخوند ملاحسین مجتهد فاضل اردکانی یزدی» واین تصریح صاحب فارس نامه ازمدارك باارزش است، زیرا او برسریك ملك‌وقف دعوایی داشته و به‌مجتهدین زمان خودرجوع کرده و ازآنها فتوی‌گرفته بوده است و یکی از آن مجتهدان مرحوم فاضل اردکانی‌بوده‌است. دیگراشارهٔ مؤلف «المآثروالآثار» به‌این موضوع در شرح حال مرحوم‌آخوند ملامحمدتقی اردکانی به‌این شرح « . . . مدرس مدرسهٔ دارالخلافهٔ طهران و از بزرگان مجتهدین واز مشایخ اسلام و مسلمین بود در سال ۱۲۵۷ یکهزار و دویست و پنجاه وهفت وقتی که غالب علمای ممالك محروسه را حاج میرزاآقاسی صدراعظم محترماً به‌طهران حرکت می‌داد اورا نیز ازیزدآوردند . واین بزرگوار، حشره‌الله مع‌الائمةالاطهار سلام‌الله‌علیهم اجمعین ، عم فاضل اردکانی می‌باشد . »(ص۱۴۵ المآثروالآثار) وبدیهی است اگراین ملامحمدتقی وبرادرزاده‌اش اهل‌اردکان یزد نبودند ملا محمدتقی را از یزد به‌طهران نمی‌خواستند در ص ۱۶۷ قصص‌العلماء چاپ اسلامیه هم اشاره‌ای به‌مرحوم ملامحمدتقی هست .

علاوه براینها محض‌احتیاط به مرآت‌البلدان، جغرافیای سیاسی‌ایران مرحوم کیهان و رساله‌ای که رضا وکیلی طباطبائی به نام تاریخ عراق در سال ۱۳۳۴ راجع به عراق‌نوشته وسال گذشته درمجلهٔ فرهنگ ایران‌زمین‌چاپ‌شده است مراجعه کردم، محلی به نام اردکان در اراك یا عراق دیده نشد

نام «ابن‌ماجه» (ص۲۰۵ س۶) محدث هم گویا به طورصحیح ابن ماجه به جیم است و نه «به دنبال‌آن درسطر بعد نام ام‌الدین‌رافعی‌آمده که اگرمرادصاحب کتاب‌التدوین باشدکه نام او ابوالقاسم عبدالکریم بوده است واگر کسی دیگر بوده قابل توضیح است.

کلمهٔ ینبع (ص۲۱۴) که بندر شهر مدینه است صحیحاً ینبع است به عین مهمله نه به عین معجمه

معنی‌کلمهٔ «خلت‌حرما» ص۲۱۶معلوم‌نشد، اگرمرادهمان پوست گوسفند است که مثل روغن وپنیر (پنیرخیکی) حرما هم درآن می‌کنند وبرای فروش



• ظل السلطان که حاج سیاح بدو اعتقادکی داشت !

به اینجا و آنجا می‌برند، ظاهراً باید جلد باشد بطیرجلد روغن و اگر معنی دیگری دارد کاش توضیح داده شده بود

نام «تپورلینس»(ص۲۳۸ س۲) درامریکا که شکر امریکا واروپارا می‌دهد درست معلوم نشد آیا همان «نیواورلئنس» New Orléans است که فرانسویها آن را ساخته‌اند؟

سن سپهسالار (حاج میرزا حسین خان) هم‌که در موقع مرگ ۷۵ ذکر شده (ص۲۴۴) گویا صحیحاً ۵۵ باشد (۱۲۹۸-۱۲۴۳)[1] یا ۵۸ (۱۲۹۸ - ۱۲۴۰)[2].

اصطلاح «غیرملتحی» ص۲۹۱ به‌حیم صحیح‌نیست و باید غیرملتحی به‌جاء حطی باشد به معنی «ریش در نیاورده»

نام میرزا محمد امین خاقان هم درص۳۷۵ س۱۱ میرزا احمدچاپ‌شده و به گواهی خودکتاب صحیح نیست

کلمات قراقان ۳۷۳ صحائیه ۴۵۷ ترفیهٔ ۵۶۰ بیله سوار ۵۷۷ هم‌ظاهراً باید قراقان، صفائیه، ترصیه و بیله سوار باشدکه البته همه از غلطهای چاپی محسوب می‌شود.

در کتاب اساس فرستادن شاگرد به اروپا از امیرکبیر دانسته شده (ص۴۶۷) درصورتی‌که از دورهٔ عباس میرزاست ودر زمان محمدشاه‌هم‌عمل‌شده است واین مسئله به تفصیل درکتب ومجلات مورد بحث قرارگرفته است.

مرقوم‌شده‌است که درزمان ناصرالدین‌شاه‌دولت ومملکت مقروض‌نگردیده بود (ص ۴۸۷ س۴). این مطلب تازمان الغای رژی صحیح است اما از تاریخ ۲۸ رمضان ۱۳۰۹ که دولت ایران برای پرداختن خسارت رژی از بانك شاهنشاهی قرض گرفت این بلا هم برسایر بلاهای‌کشور فلك زده وبخت‌برگشتهٔ ایران افزوده شد

آنچه در صفحهٔ ۴۷۵ راجع به یحیی خان پسرسلیمان خان‌نوشته شده‌با توجه به قضیهٔ بیاوران‌که اندکی پیش ازآن ذکر شده بنا برآنچه در تواریخ است‌مربوط به‌خودسلیمان‌خان است. چه درحقایق‌الاخبارٌ است‌که: «...حاجی سلیمان خان تبریزی... با قاسم تبریزی... بعد ازآن‌که‌اعضای ایشان‌به‌واسطهٔ شمعهای افروخته‌مهبط انوار گردید، هریك به چهارپاره بردار شدند. »(ج۲

۱- سیاستگران دورهٔ قاجار، ج۱، ص ۵۹ و۹۲. ۲ - مرحوم قزوینی، یادگار، س۳، ش ۵، ص ۳۸. ۳ - گنج شایگان آقای جمالزاده، ص۱۵۱.

ص۱۱۷) دو شعری هم که به دنبال آن آمده است ارتباطی باهم ندارد

مطالبی که دربارهٔ فرستادن محصل به اروپا به طور خصوصی و به هزینهٔ شخصی، درصفحهٔ ۵۵ ذکر شده معلوم نیست از چه مأخذ است قدر مسلم این است که خود حاجی درموقع رفتن ملکم به فرنگ شش‌هفت ساله بوده واز این عوالم خبری نداشته است واحتمالاً بعدها افواهی‌شنیده، ودر مقام تشخیص‌درستی ونادرستی‌آن برنیامده‌است. احتمالاً ملکم در۱۲۵۹ قبل از صدارت امیر به‌اروپا رفته وبه خرج خود هم رفته بود وامیر هم‌آن موقع در تبریز بود ودر اواخر همان سال به مأموریت ارزنةالروم اعزام شده‌است. چون در این مورد می‌توان از دو کتاب مفید وممتع «امیرکبیر وایران» و«فکر آزادی» تألیف آقای دکتر فریدون آدمیت استفاده نمود، اطالهٔ کلام بی‌مورد است آنچه را هم که حاجی از قول حاج شیخ محسن‌خان مشیرالدوله راجع به‌استقراض نقل‌می‌کند(ص۵۰۱) براون به صورت دیگری‌آورده است او می گوید: مشیرالدوله در گرفتن وام توفیق حاصل نکرد (انقلاب ایران‌ترجمهٔ احمد پژوه ج۲ ص۹۷) درصورتی که حاجی می گوید: مشیرالدوله‌از استقراض احتراز داشت‌واصولاً مطالبی که‌حاجی دربارهٔ مشیرالدوله نوشته‌است ازجهت تاریخ با نوشته‌های دیگران‌وفق‌نمی‌دهد معلوم نیست که‌آیا ایشان به اعتماد حافظه مرقوم داشته‌اند یا دیگران اشتباه کرده‌اند فی‌المثل درباب چهارم تاریخ‌اصل دروقایع سال۱۳۱۷ذکرشده‌است که « مرحوم مشیرالدوله (حاجی‌شیخ‌محسن خان) در اواخر ذی‌الحجهٔ ۱۳۱۶ برای معالجه درآبهای معدنی به‌آلمان رفت و در روز چهارشنبهٔ غرهٔ ربیع‌الثانی۱۳۱۷در پاریس‌درگذشت جنازهٔ اورابه عتبات برده دفن کردند » جشن‌بهارستان راهم‌مرحوم حاج میرزا یحیی‌دولت‌آبادی درهمین ماه‌ذی‌الحجهٔ ۱۳۱۶ می‌دادند[1] در صورتی‌که حاجی‌همه را در وقایع سال ۱۳۱۵ نوشته‌است. بیماری وبای عام مذکور درسال ۱۳۲۲هم ظاهراً در۱۳۲۳اتفاق افتاده بوده است، چه مرحوم اقبال در فوت بوآتال فرانسوی می‌نویسد در وبای عام سال ۱۳۲۳هجری مرد (کلیات جغرافیای اقتصادی، طبع سال۱۳۲۵)

انشای کتاب روان وسلیس واز جهت قواعد زبان بالنسبه درست ومحکم‌و نمایندهٔ ذوق سلیم و قریحهٔ نیکوی مؤلف است . معانی بسیار در جملات کوتاه گنجانیده شده است وچون پس از نوشتن یك بار هم نسخهٔ پاکنویس شد‌آن‌را فرزندشان برایشان خوانده وآن مرحوم اصلاح کرده‌اند کتاب نسبتاً صحیح و

۱ــ مجلهٔ تعلیم وتربیت ، س۴ ، ش۱۲ ، ص۷۲۲ .

شیوایی ارکار درآمده است واگر در برحی موارد مقهور عادت شده ودر بعضی حمله‌ها فعلی را حذف نکرده بودند انشای کتاب نمونهٔ انشای ساده و صحیح و بی‌عیب بود فی‌المثل: «مریضخانه حراب [است] و ابداً معالجهٔ مریض درکار نیست» (ص۱۳۴) یا «حیلی پاك [بود] وآب زلالی‌داشت» ص۲۵۱ ویا «با این حال شاکرم که مظلوم [هستم] ودر نرد نفس خود خجل نیستم» ص۳۴۷ که در عبارت احیر حذف فعل اول معنی را معکوس کرده است. و یا «اگر ارسال نداشتید به ما عودت [دهید] و این سر را حود ندانید لاغیر» ص ۳۹۸ و یا «حیان تعییر حالت به من‌عارض[شد] و بهت مرا گرفت». ص۴۲۲ ویا «که‌حیلی مشهور [است] وگویا در ایران مانند ندارد» ص۴۲۴ که ملاحظه می‌فرمایید‌در همهٔ این عبارات یك فعل کم است وحلاف عرض‌نمی‌کنم

اسامی برخی ازآبادیها نیز نه طوردقیق ضبط ویا چاپ‌نشده است،مثلاً سعیدآباد حکومت نشین سیرجان که سیدآباد (ص۱۶۹) چاپ شده واشکذر از توابع یزدکه اشکذار(ص۱۸۰) وسورمق در راه اصفهان به شیرازکه سورمك (ص۲۹)چاپ گشته‌است وآب کرند(ص۲۰۲)هم لابد مقصودآب کوهرنگ‌است

با همهٔ اینها کتاب بسیارعالی وممتاز است هم از جهت معانی ومطالب و هم ازجهت مادی‌یعنی‌چاپ وکاغذ، ومخصوصاً برای نوشتن تاریخ دورهٔقاجاریه و بالاخص تاریخ اجتماعی ایران ارزش بسیار دارد و نکات مهمی از قبیل‌کشتن ایلخانی بختیاری (۲۴۵-۲۴۷) و خرابی عمارات صفوی (۲۹۲) حوادث مشروطیت، کارهای‌مستشاران بلژیکی‌وامثال آنهاکه هنوزکاملاً روشن نشده‌است در این‌کتاب دیده می‌شود، بازهم عرض می‌کنم‌که مخصوصاً کاغذ و چاپ‌کتاب بسیارخوب وتمیز و حقاً نمونهٔ عالی ظرافت طبع است وگرچه جابجا کلماتی نظیر لشکر، مشکل، مشك، خشکی، کرد محله‌که همه‌با کاف‌است، با گاف‌فارسی چاپ شده‌است، ولی این مختصر اشتباهات نمی‌تواند از قدر وارزش زحمت در راه طبع‌کتاب بکاهد.

در پایان، ضمن عرض معذرت از این اظهارنظرها، برای مرحوم‌مؤلف طلب رحمت وبرای فرزندانشان مزید موفقیت ودوام عمر را مسئلت می‌نماید، در ضمن‌کارهای نیك دیگری که خواهندکرد جلد دیگر کتاب راهم‌چاپ‌ومنتشر فرمایند تا باز به قول مرحوم قزوینی نام پدر بزرگوارشان را مخلد سازند

حاشیه

سور آبادی

ایرج افشار

تفسیر سورآبادی به‌فارسی از تفاسیر بنام وبسیار شیوا وخوش نثر است که حضرت یحیی مهدوی و مرحوم مهدی بیانی تصحیح وچاپ کرده‌اند وهنوز نشر نشده است.

سورآبادی باچنین اثر بزرگ و استوار شناخته نیست و آقای مهدوی درمقالهٔ معتبر ومهمی که درمجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران (۱۳۴۵) نشر کرده‌اند اطلاعات متعدد و اساسی را درباب‌آن مؤلف به دست داده و مورد نقد وبحث قـرار داده‌اند

اخیراً که ابیات باقی‌ماندهٔ وامق وعذرای عنصری تنظیمی مرحوم‌محمد شفیع درپاکستان نشر شده است (دانشگاه لاهور ۱۹۶۷) درمقدمهٔ‌آن دیده شد اشعار مذکور در اوراق مقوا شدهٔ جلد کتابی به دست‌آمده است، وآن کتاب «المختصر من کتاب‌الوقف» نام دارد که‌عبدالله بن علی‌بن احمد برای سورآبادی نوشته بوده است و عبارتش چنین است. «وکتبه عبدالله بن علی‌بن احمد بخطه من جهةالاخ العزیزالنجیب الرشید ابوبکر عتیق بن محمدبن خسرو رزقه‌الله العلم والادب.»

هفده

درباب عدد هفده درمجله سؤالی طرح شدکه جوابی برآن نرسید استعمال عدد هفده در دومورد دیگر دیده شدکه اینك توضیح می‌شود

۱ ـ هفده صنف درسخنوری معرفی می‌شود و محمد جعفر محجوب در مقالهٔ مفصل و متفکرانهٔ خود (سخن، ۱۳۴) آنها را برشمرده است.

۲ ـ درتاریخ وصاف (تحریر جدید وآسان‌شده بقلم عبدالمحمدآیتی، تهران، ۱۳۴۶) ازمخارات «هفده ضربه‌چوب» نام رفته‌است (صفحات ۱۳۹، ۱۴۴).

۳ ـ درهمان‌کتاب ازهفده‌تن (ص۱٤۶) وگرز هفدممنی (ص ۲۳۵) نیز ذکر شده است

کلیات سعدی

درجزءکتب خطی دکتر رضا صحت که مجموعهٔ نفیسی است کلیات‌سعدی

خوب و معتبری به خط محمد عبداللطیف محمدالعقاقیری دیده شد که در شیراز درصفرسال ۷۶۶ نوشته شده است.

تاریخ ملوک خمسهٔ جیرفت

تواریخ محلی اعتبار خاص برای تحقیقات تاریخی دارد. محمد ابراهیم باستانی پاریزی دکتر درتاریخ و مدرس استاد دانشگاه ازتاریخی می‌پرسید که دراحوال ملوك خمسهٔ جیرفت است . می گفت شنیده است که نسخهٔ آن در خاندان ابوسعیدی بوده است . امیدواریم آقای محمد صالح ابوسعیدی که از فضلاست آن را جستجو کند و بیابد

آبسال

آقای علی رواقی درباب آبسال ضمن انتقادازکتاب فرهنگ لغات ادبی نکات دقیق برشمرده بود، اما یك معنای رایج دیگر آن درصفحات کوهستانی تهران و مرکز ایران‌را نشده عرض می کنم وآن به‌معنای «سال پرآب» است و ظاهراًمراد مؤلف‌الابنیه‌هم از «وابدر آبسال برسرکوهها یابند» همین است که درسال‌پرباران علف بسیار می‌روید و چنان گیاهی برسرکوهها به‌دست می‌آید .

اسناد و مدارك

دو فرمان از عصر صفوی

ابراهیم دهگان

نامهٔ اول فرمانی ارشاه اسماعیل صفوی است مذهب و منقوش باخط بسیار عالی شکسته دست حوادث زمان آن‌را متلاشی نموده وصاحبان پیشین پارچه‌ای پشت آن گرفته در نتیجهٔ بی‌سلیقگی قطعات نامه گاهی به‌روی هم افتاده وخواندن نامهٔ مشکل را متعسر ساخته است

مهر نامه به‌شکل گلابی در متن طلایی منقوش به نقشهای منظم بعد ازیك فصل مشبع ازوابستگی خود به‌خاندان نبوت ، اسماعیل بن حیدر به‌طور روشن در زیر عنوان دیده می‌شود ، فایدت نامه و مزایای تاریخی آن‌را خوانندگان کرام خواهند دریافت

\- ۱ -

حکام و داروغه‌گان و کلانتران وکدخدایان ولایت بروجرد وخوراب‌و نهاوند و سیلاخور بدانند که دراین وقت باحسن التفات واهتمام بی‌دریغ‌شاهی و ارضاء و اشفاق نامتناهی پادشاهی‌که درشأن عـالیجناب سیادت پنـاه افادت دستگاه‌افاضل انتساه افتخارالخلفاء العظام فی‌الانام عمدة اعاظم‌السادات الباهرة بین‌العترة الطاهرة المصطفویة‌فخر السلالة‌المرتضویة‌امیر نعیما۱ السیادت‌والتقوا والدین نعمة‌الله خلیقة بمرتبته مخلصاً تمامی سیورغالات و مسلمات و متعارفات مفصله ضمین‌را ازباغات ومزارع و طواحین و معصر وسایر جهات ومکارمواضع متعلقه بدو و برادران و برادرزادگان او متعـلق است و حسب‌البروانجات و فرامین مطاعه مهمور بامهار واحکام سلاطین سابقه مشرف یافته ومسلم‌ومرفوع ـ القلم‌است ، مادام الحیاة مقرر شدکه‌عوارض ومالوجهات و اخراجات‌وعوارض

---

۱ ـ نعیما از اسلاف سیدعالیقدر حسنای بروجردی و ابـراهیما‌پدران سیدزین‌الدین علی‌خان و امیرعبدالمطلب همه از سادات‌کرام صفحات غـرب ایران بوده‌اند . یکی از افراد متعین این خانواده مرحوم شریعتدار حاج‌ـ محسن بن حاج‌آقا شجاع الدین‌بن میرموسی متوفی در سنوات اخیر است که مورد احترام صفحات غرب ایران بوده ، خانواده‌ای‌کـه نعمیا در مظهر آن قرار گرفته اکنون در صفحات عراق و بروجرد و تهران و دیگر ولایـات ، پاره‌ای از آنها با نام فامیلی «روشن» زندگانی می‌کنند .

و مطالبات و تقسیمات و تحصیصات ارعلیق و علوفه و متعارفات والاع و آلام و مکار واحداث و پاکار و . وحه یك وحه بیم و داروعگی و رسم الصدقه وعشر پااندار وعیدی و نوروری ومحارح چریك . توپخانه وحق السعی عمال ومرسوم .. وحو و گوسپند وهیمه وخانه شماروسایر تکالیف دیوانی ومطالبات سلطانی ارتقلیل و تکثیر طمع و توقع ننمایند وارشائبهٔ تعیر و تندیل مصون و محروس سناسد و قلم وقدم کوتاه کشیده باشند ، مقرر است کـه سیدمشارالیه ار هر باب رفاهیت داشته ورفع ریادتی ارحکام و داروعگان وعمال تحلف نوررند وار نهج و صوابدید او بیرون نروند و اوامر و نواهی اورا متبع دارند و درترفیع شأن و اعلاء مکان آن حناب کوشیده تحمیلی نرود وهرساله شأن احتاج... و مقررشد که آنچه ارسرکار ایشان نحمع نموده باشد درعوص سایر . قدغن دارند تا ار سکایت پادشاهی محرر باشد. دوارده دیقعدة الحرام سنة ثلاث عشر و تسعماة ــ ۹۱۳.

ـ ۲ ـ

فرمان دوم هشتمین سند مستحرح ار محموعهٔ مرقعات موحوداست که به عنوان فرمان قضائی ارطرف شاه طهماسب اول صادر شده است. حط نامه شکستهٔ نسیار ممتار، سرحط نامه با قلم شکسته و مادهٔ طلا نوشته شده است ، مهر نامه گلابی شکل دراطراف اسامی ائمهٔ هدی دروسط طهماسب بن اسماعیل ، تاریخ مهر با تاریح نامه یکـی است. باحط طلائی در بـالای نامه «بسم الله الرحمن الرحیم» و ریردست آن باخط طلا «یامحمد یاعلی» مقابل آن باحط طلا «صفویه» بالای مهر سرحط «ابوالمطفر طهماسب ابن اسماعیل» نوشته شده است .

متن فرمان

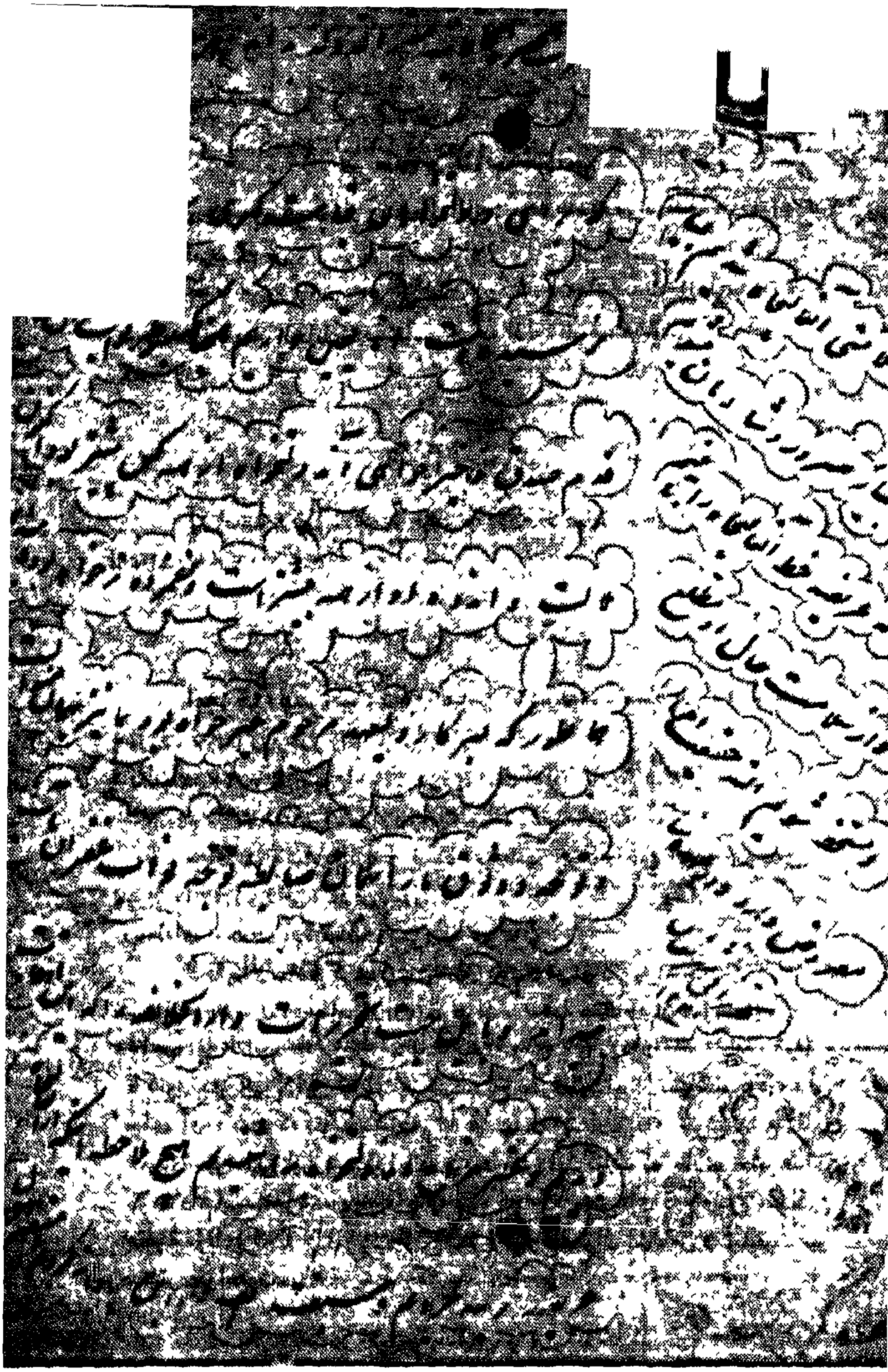
چون دردارالقضاء معسکر ظفر اثر ثابت ومحکوم به گشته که تمامی عمرت باع معنب واقع درکروش مراغه مشهور ساغ بابا خواحه گـروشی حق و ملك مشارالله بوده و بموت او بوارث شرعی منتقل شده بورثهٔ معینه و درمواحه وکیل متولی حطیره مقدسه منوره حفت بالانوارالقدسیه ... درصمن مرافعه شرعیه نثبوت رسیده به اشهاد قضاة اسلام وشهادت شهود عدلان کـه وقفیت عمرت مذکوره نسبت بحطیرهٔ منوره که به بابا حواحه اسناد میکردند بهٔ اکراه واحبار بوده بناء علیه بار عمرت باع مدکور را کما کان بتصرف شرعی ورثه بابا حواحهٔ

مذکور گذارند ، وکلای متولی زاویهٔ منوره حسب‌المسطور مقرر دارند .. و بخلاف شرع شریف مزاحمت نرسانند و مزاحمت نکنند قدغن و از تخلف دور دارند و رعایتش واجب دارند از شکایت محرز هستند تحریراً فی ۲۸ شعبان سنهٔ اثنی و ثلاثین و تسعمائه

***

در پشت فرمان مهر چندنفر ازقضات دیده می‌شود .

نکته‌ای که در این فرمان دیده می‌شود آنکه باغ مورد حکم در زمانهای سابق به‌حیازت متولیان مقبرهٔ صفی‌الدین مطهر از ادب شاهان صفویه درآمده بوده‌است، ازلحن فرمان پیداست که ورثهٔ باباخواجه شکایت کرده‌وقضات اسلام درمطهر دیوانخانهٔ شاهی به‌صراحت لهجه رای به‌بطلان وقفیت آن داده و درمتن حکم تصریح نموده‌اند که عمل‌سابق به‌اکراه و اجبار بوده وعین‌مورد دعوی را به صاحبش برگردانیدند ، آفرین به‌این مردان!



فرمانی از محمد شاه جزء مجموعهٔ حسنعلی غفاری

معرفی کتابهای تازه

فهرست و کتاب شناسی

عطاردی قوچانی، عطاءالله: مخطوطات فارسی در مدینهٔ منوره، [تهران] ۱۳۴۶، رقعی، ۳۸ ص

معرفی ۴۱۳ نسخهٔ فارسی و عربی است درکتابخانه‌های مدینه، ولی بدون هیچ نوع وصف چه از لحاظ کتاب‌شناسی و چه ازلحاظ نسخه‌شناسی، منحصراً نام کتاب است.

علوم اجتماعی

آراسته رضا: تحدید حیات جوانان در دورهٔ برخورد تمدنها. تهران [۱۳۴۵]، وزیری، ۲۳۴ ص

تاریخ و سرگذشت

امیری، مهراب: زندگی سیاسی اتابك اعظم، مقدمه از ابراهیم صفائی، [تهران، ۱۳۴۶] وزیری، ۴۶۷ ص

کتاب در۲۶ بخش شرح‌احوال مردی است که در تاریخ عصر قاجاری ایران مقام مهم داشت ودرسیاری ازحوادث سیاسی مصدرامروفعال مایشاء بود

جاوید، سلام‌الله: نهضت مشروطیت ایران و نقش آزادیخواهان جهان [تهران،] ۱۳۴۷، رقعی، ۸۵ ص مصور

رساله‌ای است دربارهٔ فعالیت مشروطه خواهان.

ناظم‌الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، بخش‌اول (جلدهای ۱و۲و۳)، تهران، بنیادفرهنگ ایران، [۱۳۴۶] وزیری، ۶۶۱ ص (انتشارات بنیادفرهنگ ایران، ش۳۸، منابع تاریخ وجغرافیای ایران، ش۸)

تاکنون دوچاپ ازاین کتاب مهم در تاریخ مشروطیت‌ایران‌نشرشده بود، ولی جای آن داشت که‌کتاب یکبارهم با فهرست انتشاریابد و خوشبختانه آقای سعیدی سیرجانی این همت رابه‌کاربرد وبخش اول‌کتاب که حاوی جلد های ۱ و۲و۳ است نشرشده و نوید داده شده است که بخش‌های دوم وسوم متضمن مقدمهٔ مؤلف(که ازجای‌خود خارج‌شده) وشرح‌احوال اشخاص و تعلیقات نیز منتشر خواهد شد

امیداست که فهارس کتاب بافهارس دوجلد دیگر درانتهای جلد سوم یکجا نیز چاپ شود تامراجعه آسان‌تر وپس وپیشی ها ونکته های آن اصلاح شود

نیرومند، کریم : سخنوران وخطاطان زنجان ازقرن چهارم تا عصرحاضر باهمکاری کریم زعمری . زنجان ، مؤسسهٔ مطبوعاتی زعمری ، [۱۳۴۷] وزیری ، ۴۴۸ ص

درابتدای آن شرح مجملی ازجغرافیای زنجان بیان شده است .

متون فارسی

اشراق آصفی ، محمد : دیوان، در نظر ذبیح‌الله صفا [تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷]رقعی ، ۲۶۳ ص . (انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۱۷۶ ــ گنجینهٔ متون ایرانی ، ۶۵)

سراینده از شاعران عصر ناصرالدین شاه است

بیدار ، محمد حسین آقا : طریقةالادب ازدیوان کلیات شیروشکر [تبریز، ۱۳۵۱ ق] رقعی ، ۲۲۴ ص

مجموعه‌ای است ازنظم ونثر که ازنظرفکر واستحکام مبانی خالی ازغرابت نیست طنز گونه‌هم درآن دیده می‌شود

تحقیقات ادبی و زبانی

ابراهیمی حریری ، فارس : مقامه‌نویسی در ادبیات فارسی ، و تأثیر مقامات عربی در آن . [تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۶] وزیری ، ۵۲۸ ص (انتشارات دانشگاه تهران ، ش ۱۱۳۰ ــ گنجینهٔ تحقیقات ایرانی، ش ۵۰)

مطالب آن عبارت است از تعریف مقامه ، تاریخ مقامه‌نویسی درعربی ، مقامات قاضی حمیدالدین و تحقیق درمقامات بعد ازمقامات حمیدی .

امام شوشتری ، محمدعلی : فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، تهران ، انجمن آثارملی ، ۱۳۴۷ ، وزیری ، ۴۷+۸۰۷ ص (انتشارات انجمن آثار ملی ، ش ۵۸).

اثرمفید ومحققانه‌ای است . پیش‌ازاین جوالیقی وخفاجی وادی‌شیر بدین مهم پرداختند و اینك آقای امام شوشتری باتجسس درمنابع متعدد و استقصای کتب لغت کلمات مستعمل درعربی راکه ازفارسی اخذ شده است استخراج ودر کتابی بزرگ باشرح وبیان نشر کرده‌اند .

بحث وانتقاد تحقیقی کتاب به‌اهل‌اصطلاح وزبان واگذارمی‌شود

جمشیدی‌پور ، یوسف : فرهنگ امثال فارسی شامل‌امثال ، ضرب‌المثلها، حکم ، خرافات وفولکلورهای رایج ومنسوخ ، تهران [فروغی]۱۳۴۷، وزیری ، ۴۹۵ ص

مجموعه‌ای است که بر اساس آثار دهخدا وامینی وجمالزاده ورحمتی و دیگران فراهم شده است .

الشرتونی ، رشید : کاملترین صرف ونحو زبان عربی ، ترجمهٔ جلد چهارم مبادی‌العربیة ، ترجمه و اقتباس از محمد جواد شریعت ، اصفهان ، مشعل ، ۱۳۴۶ ، رقعی ، ۲۸+۵۳۷ ص

شریعت ، محمدجواد : دستور زبان فارسی ، اصفهان ، مشعل ، ۱۳۴۵ ، وزیری ۳۲۶ ص

شعار، محمدرضا : بحثی در بارهٔ زبان آذربایجان ، تبریز ، مهر ، [۱۳۴۶] رقعی ، ۱۳۹ ص

مقدمهٔ کتاب به قلم‌عبدالعلی‌کارنگ و مطالب آن‌عبارت‌است از حروف ، مثلها واصطلاحات ، ادوات فارسی، نامها ، نویسندگان وگویندگان ، اعداد ، اسم مصغر،اوزان ومقادیر، اعمال، واژه‌های ترکی درادبیات فارسی، واژه‌های فارسی در ادبیات ترکی ، واژه های فارسی در لهجهٔ امروزی آذربایجان رسالهٔ مفیدی است .

صمصامی ، سیدمحمد : پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی [اصفهان] مشعل [۱۳۴۷] وزیری ۴۱۴ ص

تاکنون بدین‌تفصیل درباب پیشوند وپسوند تألیفی مشاهده نشده است مؤلف به‌اکثرآثار مؤلفان‌ایرانی دستوروکتب زبان‌شناسی نظرداشته است

به همهٔ همزبانان عزیزم در
ایران و افغانستان و تاجیکستان

ای همزبان من!

۱

ای همزبان من!
بشنو فغان من!
در این بیان من!
روزی که گردت نشاند روان من،
روزی که مرگ پنجه نهد بر دهان من،
آن روز دردهای تو گردد زبان من،
باشد فغان من،
ای همزبان من!

۲

ای همنوا بیا!
مهرآشنا بیا!
ای همصدا بیا!
روزی که بگسلد گره از بندنای من
دیگر به گوش کس نرسد این نوای من
آن روز در صدای تو باشد توان من
ور یاد توشاداست جان من
ای همزبان من!

۳

ای همکلام من!
بر تو سلام من!
بشنو پیام من!
روزی که مرغ جان نکشد پر ز نام من
تیغ سخن فرو شکند در نیام من
آن روز بر تو باد مبارک مکان من!
کاندر دهان داری زبان من،
ای همزبان من!

۴

ای همسخن بیا!
جانم به تن بیا!
بشنو ز من بیا!
روزی که می‌روم به سفر از وطن بیا!
آن روز با زبان دری در سخن بیا!
با این زبان بپرس ز ایران نشان من!
تا گویدت یک روان من
ای همزبان من!

۵

ای کبک خوشخرام!
بشنو یکی پیام!
زنهار از این مقام!
آمد بلای هستی تو این خجسته نام،
نامی که از زبان دری برده‌ای به وام
دشمن به قصد جان تو برده امان من
کبک دری! زنهار! جان من!
ای همزبان من!

۶

ای همنشین! بیا!
مهرآفرین! بیا!
بشنو چنین! بیا!
روزی که خاک خورده کند تار بین من
پا بر سرم گذار و به آیین من
حمدی نثار کن به زبان بر روان من
دور از تو باد رنج زمان من،
ای همزبان من!

محمد محیط طباطبائی

نامه ها

چند پاسخ به چند انتقاد

ادارهٔ مجلهٔ راهنمای کتاب

در شمارهٔ اسفند ۱۳۴۶ و خرداد ۱۳۴۷ ــ اشاراتی نسبت به مندرجات « رهبران مشروطه » بود اجازه فرمایید به طور اجمال هر یك از اشارات را پاسخ عرض کنم.

یکم ـ در شمارهٔ اسفندماه آقای دکتر جواد شیخ‌الاسلامی کار را از انتقاد به ناسزاگویی کشانده است، نوشتهٔ ایشان بی‌تردید به دستور مدیر یا سردبیر مجله بوده، زیرا نوشتهٔ آقای شیخ‌الاسلامی پاسخی به یادداشت من است که در شمارهٔ دی ماه ۱۳۴۶ آن مجله چاپ شده و از طرف مجله در ذیل نامهٔ من اعلام شده بود « جواب به این نامه در شمارهٔ آینده درج خواهد شد » و این جوابی را که مجله اعلام کرده بود با امضای آقای شیخ‌الاسلامی منتشر گردید، پس ایشان در تهیهٔ جواب مأمور بوده است ومعذور و بایستی روش مجلهٔ راهنمای کتاب را تبعیت کند، به همین مناسبت پاسخهای ایشان بیشتر جنبهٔ انحرافی و پرخاش دارد و از موضوع مانحن فیه دور است با این حال چند تذکر را ضروری می‌دانم.

۱ــ نوشته است، من حریفی نامسلح و درخور ترحمم، اگر سلاح این میدان در دست داشتن صفحات مجلهٔ راهنمای کتاب و برخورداری از پشتیبانی ارباب نفوذ است من تصدیق می‌کنم که مسلح نیستم، ولی در میدان بحث و انتقاد مسائل تاریخی سلاح اسناد و مدارك معتبر سیاسی است. باید بگویم آقای شیخ‌الاسلامی سزاوار ترحم است که سلاحش گفته‌های غیرمعتمد وغرض آلود ومکذب امثال تقی‌زاده وملك زاده می‌باشد، زیرا من با اتکا به یك آرشیو اسناد معتبر سیاسی که در دسترس هیچیك از تاریخ نگاران نبوده‌است، در این راه قدم نهاده‌ام و استنادم به این اسناد مهم وغیرقابل انکار می‌باشد که قسمتی در کتاب اسناد سیاسی دوران قاجاریه وقسمتی در دورهٔ رهبران مشروطه چاپ شده‌است، ولی آقای شیخ‌الاسلامی به حشیش شایعات منشث می‌باشد.

۲ ــ آقای دکتر شیخ الاسلامی در قسمت اول انتقاد بر رهبران مشروطه نوشته‌های وکیل‌الدوله‌را مردود دانسته بود، برخلاف ایشان آقای ایرج افشار دربارهٔ یادداشتهای وکیل الدوله در صفحهٔ ۲۵۲ شمارهٔ سوم سال دهم همان مجله نوشته است « گزارش‌های محرمانهٔ وکیل‌الدوله در بارهٔ وقایع مشروطه به اتابك که توسط نریمان خان و نظر آقا به اروپا فرستاده می‌شد. از اسناد باریك ودقیق وبسیارمفید است » در این باره خوب است آقای مدیر مسئول مجله و آقای نویسندهٔ مجله جواب یکدیگر را بدهند، و نیز خوب است آقای شیخ ـ

الاسلامی همهٔ گزارش‌ها و اسناد مربوط به مشروطه را در بخش دهم اسنادسیاسی دوران قاجاریه بخواند تا دلایل صریح فتنه‌انگیزی و پول پراکنی سفارت انگلستان را در ماجرای ساختگی و دستوری تحصن دریابد و خود را ازقید تعصب و بند شایعات بی‌اساس آزادسازد

۳ ـ نوشته است « به تقی‌زاده و به ملک‌زاده هیچیک به‌اندازهٔ من ازحوادث مشروطه بهره نبرده اند ، باید بگویم چشم باز و گوش باز وایں‌عمی ـ حیرتم ازچشم بندی خدا ـ یك پژوهنده چه‌قدر باید ازمنطق به‌دوروازملاحظات اخلاقی مهجور باشدکه چنین داوری کند

بهره مندی تقی‌زاده وملك‌زاده را از تعزیه‌گردانی مشروطه یکی بالاصاله ویکی بالوراثه همهٔ مردم ایں مملکت می‌دانند وکمال‌محرومیت مراهم‌دوستان نزدیك‌به‌خوبی‌واقفند. طریق بهره‌مندی آن بودکه مـن هم به عوامل استعمار تعظیم‌کنم ، به‌اینکه پرده ازچهرهٔ کریه سید جمال‌الدین افغانی وملك‌المتکلمین وملکم ویپرم وسپهدار و تقی‌زاده‌و ناصر-الملك‌وسیدعبدالله‌وسعدالدوله‌وفرمانفرما وحتی‌مخبرالسلطنه‌ومشیرالدوله وفروغی و امثال اینها بردارم و خاندانها را با خود دشمن‌کنم وایادی وعوامل آنان را برضد خود برانگیزانم ، ولی

درویشم وگدا و برابر نمی‌کنم
پشمین کلاه خویش به‌صدتاج‌خسروی

۴ـ نوشته‌است « حتی‌دشمنان تقی‌زاده نتوانسته اند تهمت رشوه گیری یا استفادهٔ نامشروع ازمقام به‌اووارد‌کنند» گرچه ساحت تقی زاده از استفاده های نامشروع وتجاوز به‌حقوق‌ملی‌مبرا نیست ولی‌این تهمت‌را خودآقای‌شیخ‌الاسلامی درقسمت اول انتقاد بر رهبران‌مشروطه (شمارهٔ دوم سال دهم مجلهٔ راهنمای کتاب) برتقی‌زاده وارد ساخته ومن‌نقل قول کردم

۵ ـ آقای شیخ‌الاسلامی پیشکش را با رشوه یکی دانسته و هردو را از جرایم عمومی ودر ردیف زنا ، سرقت و قتل‌نفس به‌حساب‌آورده است .

قبلاً در شمارهٔ چهارم سال دهم توضیح دادم‌که پیشکشی‌دادن وپیشکشی گرفتن از زمان هخامنشی جزو آداب ورسوم ایران بوده وایں مرسوم ظاهراً پس ازمشروطه متروك شده ، ودربعضی مواردهم نام‌آن به « کادو » و « هدیه » تبدیل گردیده و عنوان رشوه به‌تعبیری که درقانون مجازات عمومی توضیح شده نداشته است ، آقای شیخ‌الاسلامی اگر به خود زحمت می‌داد و دفاتر مفاصاحساب مالیاتی عصرناصری را می‌دید ومتوجه می‌شدکه‌ارقام‌پیشکشی‌ها به شاه جزو بودجه و درآمد عمومی منظور می‌شده ، این‌قدر اصرار نداشت که پیشکشی راکه مرسوم چند هزار ـ سالهٔ ایران بوده با رشاء و ارتشاکه در قانون مجازات عمومی عنوان شده در یك‌کفه بگذارد . به‌منظوراینکه ناصر-الدین‌شاه واتابك را محکوم کند

دوم

دکتر منوچهر ستوده در شمارهٔ ۱

۳ـ۲ سال یازدهم انتقادی بر کتاب « سفرنامهٔ طوالش » نوشته و شرحی اشتباهات متن را که در نامهای محلی برای نویسنده روی داده یاد آورشده ، ولی نکتهٔ شگفتی آورآن است که آقای دکترستوده مفاد نامهٔ حسام السلطنه نویسندهٔ سفرنامه طوالش را درست درك نکرده ، حسام السلطنه از شاه خواسته است درمجلسی که خارجی باشدگزارش را نخواند .آقای دکترستوده«خارجی» را به معنی اروپایی گرفته و نوشته است «مؤلف نمی‌دانسته که قبل از او . . این منطقه را دیده وخیلی بهتر از او وصف کرده اند » درحالی که مقصود حسام‌السلطنه آن بوده است که شاه سفرنامه را نزد درباریان نخواند، زیرا در سفرنامه راپرت‌هایی برضد عمید ـ السلطنه وچند نفر ازرجال گیلان نوشته شده وروی ملاحظات‌شخصی نمی‌خواسته است گزارش‌های وی به گوش آن‌اشخاص صاحب نفوذ برسد ، وگر نه‌خارجی‌ به ـ آن معنی‌که آقای دکتر ستوده تصور کرده درخدمت ناصرالدین‌شاه نبوده و اگرهم اتفاقاً خارجی نزد شاه می‌آمده زبان فارسی نمی‌دانسته واگر هم فرضاً یك خارجی آشنا بازبان فارسی خدمت شاه می‌رسیده ، مطالب سفرنامهٔ طوالش چیزی‌نبوده که مربوط به‌سیاست‌خارجی باشد یا برای خارجی‌مفید واقع گردد. آقای دکتر روی استنباط ناصحیح از کلمهٔ « خارجی » ازانتقاد خود نتیجهٔ ناصحیح گرفته است

سوم

۱ ـ درهمان شماره ۱ و۲و۳ ضمن نامهٔ آقای احمد هرمزد ازاینکه بین نویسندگان وقایع مشروطه تنها من از عبدالبلقی‌خان چاردولی به نیکی یاد کرده‌ام قدردانی شده ، ولی از اینکه نوشته‌ام «ابرام‌ارمنی‌به‌اشارهٔ فرمانفرما عبدالباقی‌خان را کشت» انتقاد شده و نوشته است «آقای صفائی گویا از حفظ قول وحیثیت و مقام فرماندهان اردو و والی‌های متشخص در آن زمان‌اطلاعات چندانی ندارد» متأسفانه باید بگویم آقای هرمزد در این موضوع بی‌اطلاع است والاازنسبت نقض قول‌به فرمانفرما در شگفت نمی‌ماند ، بیشتر والی‌ها و فرماندهان متشخص ! مخصوص از دورهٔ مظفری تاسی‌چهل سال پیش ازآن قبیل اشخاص بودند کـه قسمنامه پشت صفحهٔ قرآن می‌نوشتند واشخاص را به‌آن‌وسیله تأمین می‌دادند واعتمادشان راجلب‌می‌ـ کردند وپس‌ازآنکه‌به شکارفریب خوردهٔ خود دسترسی می‌یافتند یا اورا تسلیم چوبه دار می‌نمودند یا تیرباران می ـ کردند.پایهٔ اخلاقی‌ومیزان جوانمردی فرماندهان «متشخص !» تاایـن اندازه درتدنی‌وانحطاط بوده واتفاقاً فرمانفرما هم ازآن فرماندهان و استاندارانی‌بود که حفظ قول برای اومعنی‌نداشت .

۲ـ بازآقای هرمزد پرخاش کرده است که چرامن یارمحمدخان را جزو اشرار شمرده‌ام ، در حالی‌کـه او با ستارخان وباقرخان و یپرم‌خان همکار بوده و وقتی در میدان جنگ کشته شده

حریك دست‌لباس چیری نداشته است ،
باید عرض کنم یارمحمدخان در بازار
کرمانشاه به دست یك نفر مظلوم که از
تجاوزات مستمر او به ستوه آمده بود
کشته شد نه درمیدان جنگ وهمکاری با
یپرم و ستارخان و باقرخان ، که اولی
تروریست مزدور ودومی وسومی تفنگ ـ
کش اجیر بودند افتخاری نیست وهنوز
ارقـاوت و شرارت یارمحمدخـان در
کرمانشاه داستانها برسر زبانها می‌باشد

۳ـ آقای هـرمرد نوشته است «با
این ترتیب ممکن است یعقوب لیث وشاه
اسمعیل وآقامحمدخان هم نردل وخاین
معرفی شوند»

عرض می‌کنم چه‌قدر بی‌منطقـی و
خوشباوری باید دردهن آدمی حکمروا
باشد که ستارخان ویپرم‌خان ویارمحمد
خان را باسرداران بزرگ وپرافتخاری
چون یعقوب‌لیث‌وشاه‌اسمعیل‌صفوی وآقا
محمدخان قاجارمقایسه کنند ! چه‌نسبت
خاك راباعالم‌پاك ؟ ازاین مقایسه‌ارزش
داوری ومطالعات تاریخی آقای هرمرد
به خوبی معلوم می‌شود !

چهارم

اجازه فرمایید به‌انتقاد آقای‌افشار
هم پاسخی‌گفته باشم

آقای افشار در شمـارهٔ سوم سال
دهم انتقادی تهمت آلود و غـرض‌آلود
بر کتاب اسناد سیـاسی نوشتـه است
صرف‌نظر ازبعضی‌یادآوری های‌صحیح،
نوشتهٔ ایشان روی‌احساسات و نظر شخصی
تنظیم شده و بیشتر قصد تحطئه داشته‌است
مثلاً

۱ـ نامهٔ پراهمیت طـالب زاده را
فقط به‌این دلیل ! که «طالب‌زاده دستی
از دور برآتش داشته» ، ردکـرده‌است
واقعاً اگر بتوان به همین سهولت و با
ایراد یك ضرب المثل یك سند مهـم و
معتبرسیاسی را ردکرد ، دیگر کارتحقیق
چه ارجی‌دارد ؟

۲ـ نوشته است «مـردی به قدرت
ـ اتابك در مدت نزدیك سی‌و پنجسال‌که
ایران مداربوده مخـالفان و معـاندان
بسیارداشت که به اومکاتیب‌تند وناسزا ـ
آمیز فراوان نوشته‌اند یکی ازآنها
در این مجموعه دیده نمی‌شود» اولاً
ایران مداری اتابك ده‌سال در زمان
ناصرالدین‌شاه و قریب هفت سال زمان
مظفرالدین‌شاه وچهارماه زمان محمد ـ
علی‌شاه بوده ، معلوم نیست رقم سی و
پنج‌سال را آقای افشار ازکجا آورده
است ، حتی اگرایران مداری اورا از
آغاز شغل وزارت دربار(۱۳۰۰ ق)
حساب کنیم بازمجموع مدت زمامداری
از بیست سال فروتر می‌شود .

ثانیاً آقای افشار از کجا می‌ـ
داند که من سندهایی برضداتابك‌داشته‌ام
و چاپ نکرده‌ام ؟ مگر ایشان علم‌غیب
دارد که از نوشتجات واسناد وکاغدهای
دیگران اطلاع داشته باشد ؟ ثالثاً در
زمان ماهیچ مخالف ومعاندی نمی‌تواند
حتی به‌یك نخست‌وزیر مشروطه و عادی
نامه هـای سخت و تند و ناسزا آمیـز
بنویسد ، آیا باقدرت و شخصیت اتابك

که شاهزادگان بزرگ چون طل ـ السلطان مقهور امر او بوده‌اند چه کسی جرأت می‌کرده به او ناسزا بنویسد ، واقعاً چه ناسزا اندیشه‌ای !

۳ـ نوشته است «محقق بی‌طرف چگونه خود را مجاز می‌داند که قرارداد انحصار دخانیات مشهور به رژی را درست بشمارد ؟»

عرض می‌کنم به استناد همان اسناد معتبری که درفصل اول کتاب اسناد سیاسی دوران قاجاریه چاپ شده من خود را دراین اظهار نظریه کاملاً مجاز می‌دانم وقیام بلوای رژی را یک قیام تحریک شده و ریانحیز می‌اندیشم ، اما آقای افشار چگونه خودرا مجاز می داندکه اسناد ومدارک معتبر سیاسی را نادیده بگیرد وشایعات ناصحیح را تأیید نماید

درود به روندگان راه راستی

ابراهیم صفایی

راهنمای کتاب ـ به این مبحث خاتمه می‌دهد و خاموش می‌ماند

ورقه و گلشاه عیوقی

آقای دکتر داود منشی‌زاده متصدی تدریس واداره امور بخش فارسی دانشگاه اوپسالا نظریات و احتمالاتی در بارهٔ متن مثنوی ورقه وگلشاه دارندکه در اینجا چاپ می‌شود

ص ۱۱ مقام هر بران پر خاش [و] کین ـ بهتر: پرخاش گین

ص ۲۷ دریغ ای پدر دیدهٔ شیر مرد ـ شاید : زبدهٔ

ص ۸ نناوك دل ذه [تصحیح شبر] شکافتی ـ بهتر (اقبال) . ذره

ص ۲۳ کجا [متن کرو] هست گلشاه بیزار اوی [متن بیزار گلشاه اروی]

شاید کروهست گلشاه بیزار روی (مقایسه‌کنید ازروی کسی بیزاربودن)

ص ۲۵ چو روباك ورقه .. [متن کرو .] (که ka درفارسی‌میانه و اوایل فارسی از ادات زمان‌است)

ص ۲۹ ز پی آنکه بر تو شبیخون کنم [متن پی] - بهتر پی آنکه .(= پس ازآن..)

ص ۳۰ بگرز گران‌آوریدند دست (متن) ، فارسی‌پهلوی مصدر saolon دارد ، یعنی سست شدن‌وافتادن پس‌ست هم صحیح است و با دست قافیه میشود ـ هم اگر چه ص ۳۱ مستی وسستی‌دارد

ص ۱۲ قد چابك وروی گل رنگ اوی [متن : قدو . . روی] (فارسی (؟)چابك حابق č/jāboq تاریانه ، شلاق،هم وجود دارد !)

ص ۳۸ وکند اسپ‌را زمیان بریر (اقبال پریر = اسپریس ؟ ، فروزانفر ، بریر = ممال برار ،جنگ؟؟) ریختن مانند بردیدن با فعل او بریرو مکرر آن بریر بریر نعرهٔ جنگ است و فرمان کشتار ، یعنی ببر ببر ، روسی دوای دوای یعنی، بده ، ...Steingass ذیل بریر بریر.

ص ۴۰ نبی بود ...(فروزانفر متن !)ـ نی‌بوذکودك .. .

ص ۴۱ چو دختر بذو کامهٔ

دل برابد ـ .. براید (منعی)
ص ۴۳ پسر سحت[نیرو]. .
پسر سحت [ــ] ... چه ممکن است با بسیاری کلمات با دو هجای کشیده حاشیه کرد ماروچانك،
ص ۴۲ ترا بی شك ار گور می شوی نیست [تصحیح بحر گور بی‌شك ترا شوی نیست] غیر مجاز
ـ ترا بی‌شك ار گورمی شوی نیست
ص ۴۵ دو گیسویش برچوب سته‌حوسنگ سسته‌چنان‌جوب بر رشته چنگك ـ اگر سنگ‌را بمعنی صفتی‌سحت نگیریم و چوب را بمعنای سفت ، بیت دارای معنی است ، ولی‌ممکن‌است نقش چنگ آلت موسیقی‌هم‌مقصود مصراع‌اول باشد، آنوقت .. چوچنگ چنان کوه برر شته‌سنگ یعنی گیسوان‌را به ـ چوب بسته و با آنها سنگهای گران آویخته .
ص ۳۵ قطر بلی (فروردانفر)
ص ۴۸ اران روی [تصحیح دردو] سهمش دل‌افکارشد
سهم معنی اصلی تیر ، و بعد به مناسبت فال وقمار تیر، نصیب ، بحت ، پس روی‌سهم ار چهرهٔ بحت
ص ۵۱ تو دانی که با تو ر هم [تصحیح یك] گوهرم‌ـچرا«هم» نباشد ؟
ص ۷۲ بحتی و بحتری[فعل عربی تحتر] یعنی بلخی
تهی‌دست‌را . گلی‌نیست‌کش گرد اوخار نیست [متن . کر]. در بیت قبل می گوید مرا بهتر ار ورقه داماد نیست فقط یك‌عیب دارد، ریرا گلی نیست که‌در گرد اوخار ناشد
ص ۵۴ بشد سوی کانه[اقبال کلشه] ودرحقیقت‌پیش گلشاه میرود، بیت بعدی بیاید پیش وی .
ص ۵۵ وگر بیند اوار کسی هیچ‌کام [تصحیح . وگر بینم ارهیچ کس حرتوکام] بیت قبلی . تن‌حودسوگند وپیمان بست وایبحا فاعل‌حمله‌تن‌است یعنی این تن هرگر ارکسی‌کام نبیند
ص ۵۶ همی گفت ارغم شده های‌های [فروزانفر « معنی مصراع اول روشن نیست »] مقایسه‌کنید بادیوان امیر پارواری II عرل۳۷۹ پترسبورگ 1866
امیرگنه دست فلك وائی‌وائی . ار عم شده ، ارغم رفته ، درگذشته ، مرده همی‌گفت « های ، های » اصوات intergection
ص ۵۹ عحب داشتند ر آن سپاه یمن ـ شاید . عحب داشتند ارسپاه یمن
ص ۶۴ وگر چه دل گرد پرکین بود [فروزانفر حره، حروس، اقبال . کنك] اماکرك ، مرغ ،«
ص ۶۵ بدست‌وی‌اندر بریده دوسر شده غرقه در حاك و حون‌هردوسر
صحیح. بریده بدست‌وی‌اندردوسر شده ...
ص ۷۰ حرف رانکی عمر

پیموزگان ـ درپهلوی صفت‌های محتوم
به kān رامفرد می‌شناسیم
ص ۷۶ همه حمله بر وی
فرامشت کرد گداریدچون کشت‌بی‌آب
گشت [تصحیح . گرد]
ص ۷۷ چو شد یار [متن
مار] باآن راییِ‌نگار
مثل اینکه مار متن بهتراست .
ص ۷۹ بر باب وآن‌بی‌کران
عروبار ، صحیح بر باب‌آن بی‌کران
عرونار، زیرا بیت قبلی · چوساد صبا
ورقه ره بر گرفت ' به پیش پدر آنکه
عر وبار او بیکران است .
ص ۸۵ اران دل گسل ماه
اندام [تصحیح . پدرام] من ـ چرا
«اندام» نه؟ چه‌اندام درهمان‌اوایل‌فارسی
ارعضو به جسم معنی شده
ص ۸۶ بدو گفت ای عم
ماماکدار ـ ممکن‌است که‌ماپاکدار باشد.
ص ۸۶ که در خاك ارو
می سینی [متن می سیند بـه جـای
می‌سیند]
ص ۹۰ نگفتا برو برهمی
بر نکار ـ شاید مرهمی بر نکار،
زیرا سخت زحمی بوده '
ص ۹۴ کی برتوسحن گفتن
و داوری ـ شاید که بی توسحن گفتن
و داوری .
ص ۹۸ نگفت ار پی حرمت
وجاه را بدی خود نکردم من این
راز را
مثل این‌است که جای «پدید»، «بدید
ملا‌یده» باشد وگویا من درجای‌دیگرهم
بدی‌برای‌پدید دیده‌ام امانه‌خاطر ندارم
کجا .
ص ۱۰۲ که گر آیدم رو
گرایی‌بدل ورایندون بدم روگرایی
[به جـای گرایی] بدل . گرایی =
کناری، کناره کننده
ص ۱۰۳ حگر حسته‌گلشاه
[متن دل حسته صحیح‌است] مقـایسه
کنید با šabē - xūn ومار بدرا بی‌مثلاً
buxtē āzmā
ص ۱۰۴
گه‌این گفت ای‌دوست‌پدرود باش
گه‌آن گفت‌ای‌بنده‌خشنود باش ؟
چرا « بنده » باشد ؟
ص ۱۰۴ که فرسوده کردی
دل زار من [متن دل‌آزار من]به‌آسود
گوشت ز آوار من ، شاید که فرسوده
کردی دل وزای من برآسود گوست
ز آوای من (؟)
ص ۱۰۵ برم مهر روی تو
و خوی تو بر آفرینندهٔ روی تو
[متن این شایـد بجـای ابر] ابر
آفرینندهٔ
ص ۱۰۵ که خواهی‌نگلشاه
اگر همننی [متن همشنی]خراهمشتی
باشد بمعنی «هم نشینی»
ص ۱۰۹ دل حسته را ای
گرامایه دل سوی خاك بردم ز مهر
تو دل[شاید. گل، اخلاط، مزاج، گل،
گلیر: آب دهان، ..]
ص ۱۱۱ سوی گوش گلشاه
آمدخروش ـ درد رحگر معرش. . . ـ علط

چاپی ! ر درد حگر..
ص ۱۱۲ نگفت این وتا در حور آفـرین [نگفتند کای در حور آوربن ؟]
ص ۱۱۵ گنا را بمحشر عداب الیـم [فرورا مر . گنه ، چرا «گناه» نباشد ؟]
ص ۱۲۱ حوشان ربدگانی بماندست بیش جگونه کم ربده‌شان بیش از ایش – ē=ēn=ūn اریش به‌جای ارینش کاملاً واضح است
ص شش اشارهٔ آقای دکتر . صفا دریں محلس‌ها صورتهای آدمیاں با هاله‌یی رسم شده است ، گویا علت‌آں باسد که‌جوں‌این‌صورتها ارافرادعرست من باب بمودن تقدس...»

اما تقریباً دراین‌مکتب‌بعدادهمیشه سرآدم‌ها بـا هاله نشان داده میشده و رابطه‌ای به تقدس و عرب و عحم بودن ندارد

ار حمله مثلاً صفحه‌ای ارالحرری باتصویرموریك‌سپاهی‌مصر(قرن۱۴م)در The Legacy of Islam London 1931 p 375 بوق و نقاره و طبل و کاسه رن با هاله نشان داده شده‌اند

داود منشی زاده

فرهنگ لغات ادبی

آقای مدیر

ار مقالهٔ این حانب در بارهٔ کتاب فرهنگ لغات ادبی که در شمارهٔ پنحم چاپ شده مقداری ار مطالب بحصوص شواهد حدف گردیده‌است . حواهشمندم این چند نکته را ـ درصورت امکان ـ به عنوان‌دیلی بر آن‌مقاله‌امر به‌درح‌فرمایید.

دست‌کش در فرهنـگ مورد بحث «دردسترس واقع شده » معنی‌شده است برای این مثال

ا بروی دوست کی‌شود دست‌کش‌حیال من
کس‌بردست ارایں کماں‌تیرمرادبرهدف

وصحیح بیست

آوردن حمله کردن، جنگاوری بمودن، گراردن ، احرا کردن

هر آن کس که فرمان بحای آورید
سپاه شهنشه بدو ننگرید

که فعل «فرمان بحای‌آوردن» است نه آوریدن

آویحتن . ادیت کردن

به والا بود حیره حون ریحتن
به ار شاه بـا بـده آویحتن

که آویحتن به معنی درافتـادن ، دشمنی کردن است

آویش وآیش وآویشه گیاهی که آن را «سعتری» گویند، گویااشتباه‌شده است وسعتراست یا سعتربری .
معنی سعتری‌بااین واژه «آویش» کاملاً معایراست

ارد محفف آرد

داریم ر بعمت تو هرچیـر
اکنون هستم به ارد محتاح

شعـررا بدون هیـچ دشواری می‌توان «آرد» حواند

اربرم . اربر وارحفط

ار‌صحف تندی و درشتی به هماما
یك سوره‌برآید که توازبرم‌نداری

فعل از برداشتن است که در متون مکرر است ومعنی شعر چنین است از کتاب تندی و درشتی یك سوره نیست که برآید وبگوید که مرا از بر نداری.

استیمان استیم در صرف فعل

ماکارزمانه بیك دیدستیمان
از کارزمانه زان بر بدستیمان

گمان می‌کنم این بیت را برای نمایاندن حروف قافیه ساخته‌اند نام گویندهٔ آن بر نگارنده روشن نیست

دربارهٔ این فعل در یادداشتی که برای کتاب تحقیق در تفسیر ابوالفتوح نوشته شده است توضیح کوتاهی داده آمده است .

پی‌کردن : تعقیب کردن

سپاهی که اندیشه را پی کند
چو کوهه زند کوه‌ازو حوی کند

رگ وپی پای انسان یا حیوان را به شمشیر قطع کردن «فرهنگ معین» و دراینجا کنایه از ناتوان کردن و از کار- انداختن اندیشه است .

تازی . وتاریك عرب ، اسب‌عربی

تازیب زبهرعلم و دین‌باشد
بی‌علم‌یکی‌است‌تازی‌وزاری
گر تازی‌وعلم را به‌دست‌آری
شاید که به‌هردوسر بیفرازی

ظاهراً به عرب وبه‌اسب عربی با این‌بیت سازوار نیست و زبان عربی می‌باشد .

خان . چشمه

شاهزاده را عطش قوت گرفته و باتفاق آسمانی و قضای یزدانی به لب چشمه وخانی رسید.

این واژه خانی است و درپهلوی به‌صورت خانیك[1] آمده‌است. خان‌نیز در ادب فارسی به‌این معنی آمده است ؛ ولی این شاهد خانی است .

روی محازاً امید :

چون وصالت هیچکس را روی‌نیست
روی در دیوار هجران خوشترست

روی بودن مقدور بودن و ممکن بودن‌است.

«ما را به‌تو بودن روی نیست»
(ص ۱۰۶۶ ترجمهٔ تفسیر طبری حبیب یغمایی).

«این‌قدر از تودریغ نیست وافزون ازین‌را روی‌نیست» (ص ۵۸ چهارمقالهٔ دکتر معین) .

«اکنون جزصبوری روی نیست» (ص ۵۷ اسرارالتوحید دکترصفا)

وبسیاری موارد دیگر که از یاد- کردن همهٔ آنها خودداری شد .

علی رواقی

راهنمای کتاب : صفحات مجله‌مختصر است و از اینکه مقالهٔ مفید آقای‌رواقی محق تلخیص‌امامایهٔ آزردگی خاطرشان شده طلب لطف می‌کنیم .

۱ـ راهنمایی آقای دکتراحمد تفضلی

توضیح

آقای مدیر

درشمارهٔ ۴ سال ۱۱ تیر۴۷ مجلهٔ راهنمای کتاب این موارد اشتباه چاپ شده است .

صفحات مکتب شیعی ار حکمت - الهی شیعی ۱۰+۵۴قیدشده درصورتی که درشمارهٔ ۱و۲و۳ سال ۱۱ (۳۵+ ۱۰۵+۵۹) است. آیااین حلـد دوم است یا چاپ دیگر یا اشتباه شده ؟

۲- دیهاررا باورکن، چاپ ۱۳۵۷ قید شده. حیال‌می‌کنم ۱۳۴۷ یا۱۳۸۷ صحیح‌باشد .

۳- سفینة‌المحمود تألیـف در سال ۱۳۴۰ هجری قمری ، فکـر می‌کنم ۱۲۴۰ قمری صحیح‌باشد.

۴- حردنامه چاپ ۱۳۴۷ قیدشده آیا۱۳۴۶صحیح‌نیست؟ چون‌سال گذشته مطلبی درمجلهٔ وحید حوانده‌ام

۵- جنگهای ایران چاپ ۱۱۴۶ ظاهراً ۱۳۴۶ صحیح است

۶- حریا بهای بزرگ تاریخ معاصر مترحم رعنامشایحی‌نوشته شده، آیارصا - مشایحی صحیح بیست

محمد حسن رجائی زفره‌ای

راهنمای‌کتاب شرمندهٔ این مقدار غلط چاپی در یك شماره هستیم . این نوع اشتباهات البته در فهرست گمراه کننده است .

بنیاد فرهنگستانهای ایران

با صدور فرمان بنیاد شاهنشاهی فرهنگستانهای ایران ، فرهنگستان ایران فعالیت علمی خود را تجدید می‌کند و طبق اساسنامه‌ای که برای آن تدوین شده است فعلاً دو فرهنگستان زبان ایران و فرهنگستان ادب و هنر به‌کار آغاز خواهد کرد

متن فرمان به‌شرح زیراست :

با تأییدات خداوند متعال

ما

محمدرضا پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران

ت که پیشرفت در رشته‌های گوناگون فرهنگ و هنر و دانش بر بنیاد بررسی و پژوهش استوار است
شناخت کامل فرهنگ باستانی و درخشان ملی که حاصل کوششهای پیگیر و کم نظیر نیاکان ما
سالهای دراز است روز بروز آشکارتر و محسوس‌تر میگردد . و از آن نظر که نگاهداری زبان ملی و آماده
ساختن آن برای برآوردن نیازمندیهای روزافزون علمی و فنی کشور از امور ضروری است که باید به آن
خاص مبذول داشت . و همچنین منظور گسترش فرهنگستان ایران که در زمان سلطنت اعلیحضرت فقید پدر
تاجدار ما تأسیس یافت . موافقت میفرمائیم که بنیاد شاهنشاهی فرهنگستانهای ایران که اساسنامه
به تصویب وزارت فرهنگ و هنر رسیده است به اجرا گردد .

رعدی آذرخشی رئیس دانشکدهٔ ادبیات

شاعر استاد کریم غلامعلی رعدی آذرخشی که یکی از ارکان استوار و شاخه‌های پایدار ادب معاصر در زبان فارسی است به ریاست دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه ملی برگزیده شد. انتخاب مردی بدین شایستگی که آشنایی عمیق به فرهنگ ایران و اطلاعات بسیط به فرهنگ جهان دارد موجب امیدواری است که رشتهٔ ادبی دانشگاه ملی ترقی و توسعه یابد.

وفات صمد بهرنگی

خبر ناگواری رسید که رود ارس یکی از نویسندگان با ذوق و نکته‌نویس را در دست موجهای خروشان کشت و از ما دور ساخت و این جوان صمد بهرنگی از مردم تبریز (ظاهراً) بود که خوانندگان مجلهٔ راهنمای کتاب از چند سال پیش با قلم ظریف و تند و کم باک او آشنا شدند. مرحوم صمد بهرنگی در نوشتن کتاب برای کودکان مبتنی بر ادبیات محلی و عامیانه به سبک دلپذیری داشت و چند کتابی که در این زمینه از او انتشار یافت خوب بود.

اخیراً به همکاری قلمی با مرکز پرورش فکری کودکان خوانده شده بود و کتابی نیز در سلسلهٔ انتشارات آن مرکز از او نشر شد. آثار دیگرش که من دیده‌ام اینهاست

۱- پاپاتیلار، جلد اول، با همکاری بهروز دهقانی، تبریز، ۱۳۴۴.

۲- افسانه‌های آذربایجان، جلد اول با همکاری بهروز دهقانی، تبریز، ۱۳۴۴

۳- متلها و چیستانها، با همکاری بهروز دهقانی، تبریز، ۱۳۴۵

۴- قصهٔ اولدوز و کلاغها برای کودکان، تبریز، ۱۳۴۵ (با امضای بهرنگ)

۵- افسانه‌های آذربایجان، تهران، انتشارات نیل، ۱۳۴۷.

مرحوم بهرنگی معلم بود و در تبریز درس می‌گفت و قریب یکسال قبل به تهران آمد و به خدمت مرکز پرورش فکری کودکان درآمد و یکی دو بار محجوبانه به دفتر راهنمای کتاب و جلسهٔ دوستان آمد. اما قلمش برخلاف چهره‌اش و حالتش تند بود. گاه بهرنگ امضا می‌کرد. سنش شاید سی بود یا اندکی کمتر. ا.ا.

مجموعهٔ متون فارسی

گزیده

در اخلاق و تصوف

کتاب گزیده شرح روشن و محکمی است از آداب و اخلاق صوفیان مبتنی بر آیات قرآنی و احادیث نبوی و اخبار پیامبران و گفتار حکما، و یکی از آثاری است که مراحل تجلی پرفروغ فکر انسانی را که در حیات ملل اسلامی و مخصوصاً اقوام ایرانی، واجد ارزش و اعتبار خاص بوده است به نحو اکمل روشن می‌کند.

نثر زیبای کتاب کهنه و عبارات و کلمات آن گواه روشنی بر قدمت آن است. مطالب ارزشمند این کتاب برای مطالعه در طریقهٔ تصوف و نیز تحقیق در زبان و ادب فارسی بسی سودمند است.

تألیف

ابونصر طاهر بن محمد خانقاهی

به‌اهتمام

ایرج افشار

انحصار فروش :
سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب
خیابان بهار نرسیده به تخت‌جمشید شمارهٔ ۱/۱۳۶
تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

مجموعهٔ ایرانشناسی

جنگهای ایران وروم

چاپ دوم

این کتاب بخشی از کتاب «تاریخ جنگها» اثر پروکوپیوس مورخ رومی است و یکی از مهمترین مآخذ تاریخ ایران به شمار می‌رود. نویسنده خود منشی مخصوص بلیزاریوس فرمانده سپاه ژوستینین امپراطور روم بود و در همهٔ جنگهای سردار مذکور همراه او بود و حوادثی را که در این کتاب شرح می‌دهد همه را به چشم دیده است.

این کتاب شامل تاریخ ایران و متضمن وقایع دورهٔ سلطنت انوشیروان و زد و خوردهای این پادشاه با رومیان است.

تألیف

پروکوپیوس

ترجمهٔ

محمد سعیدی

انحصار فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

خیابان بهار رسیده به تخت جمشید شمارهٔ ۱۳۶ر۱

تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

مجموعهٔ متون فارسی

داراب‌نامهٔ طرسوسی

این کتاب که تحریر اصلی آن از قرن ششم هجری است از جملهٔ متون بسیار ارزندهٔ نثر فارسی و حاوی فواید لغوی فراوان است. اصل داستان مأخوذ از روایات کهن دورهٔ ساسانی است که دهان به دهان گشته و با دخول عناصری از دورهٔ اسلامی به «ابوطاهر طرسوسی» رسیده بود.

دارابنامهٔ طرسوسی غیر از داراب‌نامهٔ بیغمی است که پیش از این در دو جلد چاپ شده است، چه از حیث موضوع داستان و چه ارباب قهرمانان آن.

موضوع کتاب بیان سرگذشت داراب (دارا) پادشاه کیانی و دختر او همای چهرآزاد است.

روایت

ابوطاهر محمد طرسوسی

به کوشش

دکتر ذبیح‌الله صفا

انحصار فروش:

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

خیابان بهار نرسیده به تخت‌جمشید شمارهٔ ۱۳۶د۱

تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

کتابشناسی ده سالهٔ

(۱۳۳۳ ـ ۱۳۴۲)

کتابهای ایران

تدوین
ایرج افشار

باهمکاری
حسن بنی آدم

فهرست موضوعی کامل ۵۶۰۲ کتاب در ۷۵۱ صفحه که در مدت ده سال در ایران نشر شده است

از انتشارات انجمن کتاب

۳۵۰ ریال

عربی برای فارسی

یا

قواعد عربی مستعمل در فارسی

به انضمام

شرح لغات واصطلاحات عربی که در
فارسی استعمال می‌شود

تألیف

دکتر جعفر شعار

استادیار دانشسرای عالی تهران

مرکز فروش : تهران ـ کتابفروشی صفی‌علیشاه ـ تلفن ـ ۳۳۲۰۴۱

راهنمای
مجلهٔ زبان و ادبیات فارسی و
انتقادک
نشریهٔ ماهانه انجمن
صاحب امتیاز: دکتر احسان یارشاط
سردبیر : دکتر
نشانی : صندوق پستی
تلفن : ۰۱۵
مکاتبات به نام مدیرمسئول
بهای اشتراک در
۲۰۰ ریال (با پست عادی) ، ۴۰
بهای اشتراک در خارجه

a-ye Ketab
n language and literature,
s, and book reviews
Book Society of Persia
Yar-Shater
Editor I. Afshar
itor : Dr. J. Shear
ption rate: 6 dollars
essed to the Associate Editor
36, Tehran, Iran

تقاضای اشتراک سال یازدهم راهنمای کتاب (۱۳۴۷)

ادارهٔ مجلهٔ راهنمای کتاب

خواهشمند است نام این‌جانب را در جرگهٔ مشترکین مجله ثبت و از شمارهٔ سال یازدهم (۱۳۴۷) مرتباً برای این‌جانب ارسال نمایید.

بابت بهای اشتراک مبلغ ۲۴۰ ریال (پست سفارشی) / ۲۰۰ ریال (پست عادی) به‌وسیلهٔ چک / بانک / پست فرستاده شد.

امضای تقاضا کننده

نام تقاضا کننده

نشانی :

تقاضای اشتراک سال یازدهم راهنمای کتاب (۱۳۴۷)

ادارهٔ مجلهٔ راهنمای کتاب

خواهشمند است نام این‌جانب را در جرگهٔ مشترکین مجله ثبت و از شمارهٔ سال یازدهم (۱۳۴۷) مرتباً برای این‌جانب ارسال نمایید

بابت بهای اشتراک مبلغ ۲۴۰ ریال (پست سفارشی) / ۲۰۰ ریال (پست عادی) به‌وسیلهٔ چک / بانک / پست فرستاده شد.

امضای تقاضا کننده

نام تقاضا کننده

نشانی

RAHNEMA-YE KETAB

Vol. 11. No 6 September 1968

A MONTHLY JOURNAL OF THE BOOK SOCITY OF PERSIA

Includes,

ARTICLES ON PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE

REVIEWS OF RECENT PERSIAN BOOKS

A CLASSIFIED BIBLIOGRAPHY OF RECENT PERSIAN BOOKS

REVIEWS OF BOOKS FROM ABROAD CONCERNING PERSIA

Annual subscription rate . 6 Dollars

All inquiries to be addressed to the Associate Editor.

P. O. Box 1936, Tehran, Iran

راهنمای کتاب

رماه ـ ۱۳۴۷ مجلهٔ ماهانهٔ زبان و ادبیات و تحقیقات ایران‌شناسی و انتقاد کتاب سال یازدهم ـ شمارهٔ هفتم

پیشرفت ایران شناسی

سرنوشت شعر سنتی

محمود فرح غلامحسین یوسفی عبدالعلی دست‌غیب

معرفی و انتقاد کتاب

مجموعهٔ نامه‌های خاقانی تلاش آزادی

تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی

معرفی کتابهای تازه

نسخه های خطی ـ ادبیات دعوت فاطمی ـ
دیوان جهان ملک خاتون ـ اسناد و مدارک ـ
منتخبات ـ نامه‌ها ـ اخبار

نویسندگان

رج افشار ـ محمود فرح
حسن یوسفی ـ عبدالعلی دست‌غیب
یدون بدره‌ای ـ سعید نفیسی
مدتقی دانش‌پژوه ـ محمد روشن
ال‌محمد آیتی ـ علی رواقی
احمد تفضلی

بها ۲۰ ریال

فهرست مندرجات

راهنمای کتاب

شمارهٔ هفتم سال یازدهم

مهر ماه ۱۳۴۷

ایران‌شناسی

ایرج افشار

ایران‌شناسی و هر یک از شعب دیگر شرق شناسی پس از جنگ جهانی دوم رنگی و چهره‌ای تازه یافت و به راهی دیگر و نوتر درافتاد. به طورکلی توجه اکثر مؤسسات و دانشگاهها به مطالعات ایرانی تقویت شد و این رشتهٔ مطلوب ما توسعهٔ بسیار بارزی یافت. درایران هم‌کارهای مختلفی به‌انجام رسید که هریک درپیشرفت ایران شناسی وگسترش دامنهٔ آن مؤثر افتاد. مخصوصاً تحقیقات دانشمندان ایرانی، طبع ونشر کتب قدیم، فهرست‌نویسی نسخ خطی کتابخانه‌های ایران، اختصاص یافتن دوره‌های تحصیلی دردانشگاه‌تهران برای دانشجویان رشته‌های ایران شناسی ازعوامل اساسی‌واصلی این پیشرفت محسوب می‌شود.

پس از جنگ دوم موجبات توسعهٔ اقتصادی، دید تازهٔ تجاری، اندیشهٔ سرمایه‌گذاری، روش‌های حکومتی جدید هریک جداجدا سبب آن‌شده‌است که‌دول غربی باتوجه عمیق‌تر به‌رشته های شرق‌شناسی و ازجمله ایران‌شناسی‌می‌نگرند واعتبارات‌مالی مخصوص وزیادخواه ازممر عواید ملی وخواه‌ازمحل‌سرمایه‌های خصوصی و وقفها ومؤسسات آزاد صرف تحقیق وتتبع مسائل مختلف مربوط به این رشته و ایجاد کرسیهای تدریس زبان وفرهنگ ایران و تشکیل مؤسسات مطالعاتی می‌شود.

درکشوری مانندامریکا که‌تاقبل‌ازجنگ‌اخیرمنحصراً‌درسه چهار دانشگاه تدریس و تحقیق ادبیات ایران باب بود، اکنون تعدادکرسیها و مؤسسات و گروههای مربوط بدان به‌ده برابر رسیده است. در ژاپن نیز وضع برهمین منوال است. درکشورهایی مانند اسرائیل وکانادا و آرژانتین‌که خبری‌ازاین رشته نبود اکنون باعلاقهٔ خاصی‌تدریس زبان و ادبیات فارسی را جزو برنامهٔ دانشگاههای خود قرار داده‌اند و آرام آرام آثار تحقیقی نیز از قلم محققان آنها خواهیم خواند

اصولاً تدریس زبانهای فارسی ، عربی ، ترکی ، هندی وعبری در دانشگاهها و مدارس عالی به منظور شناخت فرهنگ و عقاید ، ادب و زبان ، تاریخ وجغرافیای مشرق ازچند قرن پیش مورد توجه مردم فرنگ‌واقع شد و بیان دولتهای اروپایی را به داشتن افرادی‌که بازبان و تاریخ و رسوم محلی ممالك شرقی‌آشنا باشند نخستین مرحلهٔ تحقیقات شرقی‌باید شمرد .

هر چه شوق فرنگ به آشنایی با تمدن و زبان مشرقیان دامنه می‌گرفت ناچار به موازات آموزش عادی زبان محلی که منحصراً وسیلهٔ مراوده و تفاهم و تفهیم بود ، قدمهای استوار و اساسی در تحقیقات عالمانه و خالص نسبت به مباحث ادبی وتاریخی توسط مستشرقان برداشته شد و بر اثر دست ـ یابی به آثاری چون کتیبه های ناشناخته و نسخه های خطی فراموش شده و دیگر اسناد و مآخذی‌که روشنگر گذشتهٔ تاریك اما پرحادثه و با تمدن بود ، نکته های تازه و گفته‌های دلچسب به‌بازار آمد . آشنا شدن خاور شناسان با ادبیات اوستایی و فرهنگ زردشتی و خواندن‌کتیبهٔ بیستون موجب تدوین تاریخ گم‌شدهٔ تمدن‌ایرانی شد. این نوع‌تحقیقات در همهٔ زمینه‌های‌خاورشناسی موجب پیشرفتهای سریع و مهم شد ونتیجه آنکه شرقشناسی به صورت یکی از رشته‌های‌تدریسی وتحقیقی‌دانشگاهی به‌صحنه‌آمد واستاد ودانشجوی‌بسیاریافت

***

از میان زبانهای شرقی فراگرفتن زبان فارسی به مناسبت پهناوری ادبیات‌شیرین‌ودلاویزوغنی‌و نیز قلمروجغرافیایی‌وسیع‌ودامنه‌دار آن(که‌مخصوصاً درکشور وسیعی چون هند زبان رسمی دربار و دیوان بود) وهم براثر قدرت سیاسی ایران در عصر صفوی مورد علاقهٔ سیاحان و بازرگانان فرنگ بود و ناگزیر برای این افراد کتابهای متعددی در زمینهٔ آموزش زبان و تعلیم دستور آن به‌السنهٔ لاتینی و ایتالیایی و آلمانی و زبانهای دیگر اروپایی‌تألیف و انتشار یافت .

عدهٔ زیادی از مسافران و سوداگران پس از بازگشت به کشور خود سفرنامه های مفیدی نوشته نشر کردند که موجب شناخت‌کشور و مردم ایران به اهالی فرنگ گردید و اروپایی با محیط و دربار و تجارت‌کشور ایران بیش از پیش‌آشنا شد .

مبلغین دینی از فرقه های مختلف دین عیسوی نیز گزارشهای مفصل و قابل توجهی به مراکزخود فرستادند که قسمتی از آنها در همان ایام معمولاً با نامهای مخفی ومستعار نویسنده منتشر شد و عده‌ای از آن اخبار و گزارشها هنوز به‌صورت خطی درگنجینه‌های کتابخانه‌های فرنگ نگاهداری می‌شود .

آثاری که از دورهٔ سیاحت و تجارت و بشارت به صورت سفرنامه و معرفی‌نامه در دست محققان است اکثراز اسناد اساسی در تحقیقات ایرانی و قابل اعتنای کامل است.

در قبال این آثار ترجمه کردن متون ادبی فارسی از گامهای مفید و مؤثری بود که در راه شناساندن ایران به فرنگ و نشان دادن جوهر و پایهٔ فکری قوم ایرانی برداشته شد. خوشبختانه این کار مهم هنوز به صورت حلقات زنجیر ادامه دارد. ظاهراً نخستین اثر ترجمه شده از فارسی گلستان سعدی است که با متن فارسی آن به صورت زیبا و با شکوهی در سال ۱۶۵۱ م. در آمستردام به قطع بزرگ انتشار یافت.

دو واقعهٔ مهم پرتو تازه‌ای برحیات معنوی ایران‌شناسی افکند و تاریخ وادب ملت ایران بااطلاعات تازه و برجسته صورتی دیگر یافت و تحقیقات ایرانی با جنبهٔ علمی اساسی‌تری مورد توجه قرار گرفت

یکی از این دو واقعه آشنا شدن آنکتیل دوپرون با اوستا و بردن نسخه‌ای از آن به فرنگ بود که خود بعداً به ترجمهٔ آن پرداخت و اروپاییان را با یکی از ادیان قدیم عالم و کتاب مشهور آن آشنا گردانید واقعهٔ مهم دیگر خواندن کتیبهٔ بیستون و کشف کلید خط میخی بود که تدوین و پرداخت تاریخ ایران بر اساس علمی و مستند حقاً زادهٔ آن است. در دنبال این دو واقعه حفریات و اکتشافات در ویرانه های باستانی و شهر های پنهان شده نیز آغاز گردید ونسخ خطی بسیار ازهند وایران به اروپا رفت از این دو راه هم منابع تازه برای تجسسات و تحقیقات علمی در اختیار فرنگ قرار گرفت و درظرف یك صد سال اخیر کتب محققانهٔ مهم مبتنی بر همین آثار منتشر شد

***

ظاهراً می‌توان تاریخ مطالعات ایران شناسی را به پنج دورهٔ متمایز تقسیم کرد.

اول ـ دورهٔ ابتدایی ارتباطات تجاری و سیاسی.

دوم ـ دوران استعمار انگلیس درهند و تأسیس کمپانی هندشرقی که امحای زبان فارسی در آنجا نتیجهٔ نفوذ سیاسی آن دولت است. طرفه آنکه درعین حال تحقیق در زبان فارسی و انتشار متون این زبان از کارهایی بودکه به‌وسیلهٔ محققان آنها عملی می‌شد.

سوم ـ دورهٔ آغاز شدن تحقیقات علمی در بارهٔ ایران خصوصاً درزمینه‌های زبان شناسی و جغرافیایی و تاریخی و دینی همراه باکشفیات و حفریات باستان شناسی.

چهارم ـ ورود چندتن از ایرانیان به فرنگ (سید حسن تقی‌زاده ، محمد قزوینی، ابراهیم پورداود) و آشنا شدن آنان با روش تحقیق جدید و کسب اطلاع از مستشرقان و دست یافتن بر مراجع علمی فرنگ . در دنبال آنها عده‌ای چون عباس اقبال ، سعید نفیسی ، مجتبی مینوی و دیگران در ایران به‌کار تحقیق و تجسس به‌روش غربی پرداختند و شاگردان برجسته‌ای زیر دست آنها در دانشگاه تهران بالیده شدند .

پنجم ـ دورهٔ توسعهٔ تحقیقات ایران‌شناسی و تجزیهٔ کامل آن از رشته‌های دیگر شرق‌شناسی با این اختصاص که توجه روشن‌تر و مستقیم تری به مسائل اجتماعی معطوف شد . دراین دوره همکاری تحقیقاتی ومدخلیت ایرانیان به‌طور وضوح قابل ذکر است .

اکنون به بحث در وسایل و عناصر ایران‌شناسی می‌پردازیم

ارتباطات علمی

۱ـ با ایجاد دانشگاهها درایران وتشکیل مؤسسات تحقیقی و برآمدن محققان ایرانی و جمع شدن وفهرست‌کردن آثار ایرانی (اعم از نسخهٔ‌خطی وسند) و کشفیات باستان شناسی‌و مطالعهٔ محلی از لحاظ عقاید وآرا ولهجه‌های بازمانده طبعاً مطالعات ایران‌شناسی به طور در بست در حیطهٔ تصرف علمی مستشرقان نیست وایرانیان دراین باب سهم عظیم وحق آب‌وخاک‌دارند. بالمآل باسط همکاری توفیق عظیم‌تری می‌توان‌یافت . به‌طور مثال می‌توان گفت‌که در کشورهای اروپایی کمتر نسخهٔ خطی یافت می‌شود که هنوز تحقیق ناشده و ذکر مانده باشد مطالب مربوط به نسخی‌که در کتابخانه های اروپاست قریب صدوپنجاه سال است‌که‌مطرح بوده است ،در حالی‌که در هرگوشهٔ ایران دهها نسخه‌به دست می‌توان‌آورد که بکلی‌تازگی دارد و اگر کتابخانه های‌خصوصی و دورافتاده در دسترس قرارگیرد مواد تحقیق تازه در ایران بسیار خواهد بود ،کمااینکه درمورد باستان شناسی ومشاهدات محلی نیز مستشرقین ناگزیر ازطلب معاضدت خواهند بود و به‌طور مجرد وبی‌سیر وسفر نمی‌توان‌کارصحیح انجام داد

۲ ـ برای پیشرفت تحقیقات خصوصاً در رشته هـای باستان شناسی و زبان شناسی تنظیم برنامه‌های مشترك بین محققان ایرانی وخاورشناسان کاملاً مؤثر خواهد بود .

۳ ـ اعزام منظم‌محققان به ممالك اروپایی برای سخنرانی علمی ،تعیین جوایز تحقیقاتی برای‌بهترین‌مطالعات ایرانی ، ایجاد مؤسسات ایران‌شناسی در شهرهای‌ایران که‌محل‌کاروسکنای محققان‌باشد ،ازدیاد بورسهای دانشگاهی

برای محققان جوان که دنیای آیندهٔ ایران شناسی از آن آنهاست ، از وسایل وطرق معرفی علمی‌ایران به غرب وتوسعهٔ فعالیتهای ایران‌شناسی‌خواهد بود .

۴ ـ تقویت مالی‌و اساسی مؤسسات تحقیقات ایرانی که اکنون درایران وجود دارد بخصوص از راه واگذاری طرحهای تحقیقاتی، نیز موجب‌پیشرفت امور ایران‌شناسی خواهد بود .

۵ ـ تشکیل‌مجالس بحث تحقیقی خاص مربوط به مسائل مختلف شناخت ایران به‌نحو مشترکی‌که ایرانیان و ایران‌شناسان درآن شرکت کنند موجب تعاطی وتبادل‌افکار خواهدبود ، مانندآنچه درمورد نسخه‌های‌خطی(درکابل)، شعر فارسی (در تاشکند)یاکنگرهٔ باستان شناسی (در تهران) عمل شده است

۶ـ تا چندی پیش تدریس زبان فارسی در دانشگاههای جهان به وسیلهٔ مستشرقان و به صورت «کتابی» انجام شد ، ولی ازچند سال به این طرف‌که ایرانیان یا مستقیم ویا به عنوان دستیار در دانشگاههای امریکا واروپا تدریس می‌کنند آموزش زبان صورت بهتری‌پذیرفته و جوانانی‌که ازآنان زبان فراـ می‌گیرند زودتر و بهتربا «زبان روز »آشنا می‌شوند و بجز خواندن‌متون‌قدیمی با زبان محاوره نیز مأنوس می‌گردند . بی تردید تقویت فکر تدریس زبان به وسیلهٔ ایرانیان متصمن فایدهٔ کلی است .

تحققات و مؤسسات

امروزه‌همکاری‌ایرانیان درتحقیقات ایران‌شناسی‌عامل‌قابل توجهی‌است عده‌ای کثیر ازایرانیان‌درخارج‌ازکشور به‌تدریس وتحقیق‌اشتغال‌دارند وآثاری از آنان در مجلات شرق شناسی اروپایی نشر می‌شود چند تن از دانشمندان ما در نوشتن مقـالات چاپ جدید دائرةالمعارف اسلامی شرکت دارند و در تدوین‌کتابهای‌مشترك با مستشرقان‌همکارند ومقالاتشان در یادنامه‌های‌مستشرقان انتشار می‌یابد .

این نوع پیشرفتها ، همراه‌باانتشارکتاب به صورت مرغوب در ایران، ایران‌شناسان را تا حدی علاقه‌مند کرده‌است که‌آثار خود را در مجلات ایران انتشاردهند و کتب خود را در ایران به‌چاپ برسانند و درنگارش یادنامه‌هایی که درایران تدوین‌می‌شود مشارکت‌کنند .

امروزه مؤسسات تحقیقی ومطالعاتی‌مربوط به‌خاورمیانه وملل‌شرقی‌خواه آنکه مستقل وخواه آنکه وابسته به دانشگاهها وسازمانهای دولتی باشند بادو هدف مختلف‌کار می‌کنند .

۱ـ مؤسساتی‌که به مسائل علمی صرف مربوط به تاریخ و زبان‌شناسی و ادبیات می‌پردازند .

۲- مؤسساتی که پژوهش در مسائل اجتماعی واقتصادی وپیشرفت وتوسعهٔ ممالك خاورمیانه مورد علاقهٔ آنهاست

کتاب شناسی

برای آشنایی و اطلاع ایران‌شناسان با انتشارات ایران کتب و نشریاتی ازقبیل فهرست کتابهای چاپی فارسی، کتابهای ایران، انتشارات ایران ، فهرست مقالات فارسی ، راهنمای کتاب وجود دارد که از پانزده سال قبل به‌چاپ رسیده است ، اما ایرانیان به‌علت پراکندگی انتشارات ایران‌شناسی مشکل‌تر بر کتابهای ایران‌شناسی خارج مطلع می‌شوند ومتأسفانه نشریهٔ مرتب و مستقلی وجود ندارد که تمام کتابها ومقالات ایران‌شناسی را بشناساند. طبعاً تهیهٔ چنین نشریه‌ای کمال مطلوب خواهد بود. جز آن درزمینهٔ کتاب‌شناسی به آثار دیگری بدین شرح احتیاج مبرم احساس می‌شود .

ـ تدوین کتاب‌شناسی موضوعی از کلیهٔ کتبی که به السنهٔ غیر فارسی در بارهٔ ایران نوشته شده است

ـ تدوین فهرست مقالات مربوط به ایران پیش از اسلام مانندآنچه برای دوران اسلامی توسط Pearson به‌نام Index Islamicus تهیه شده است .

ـ تهیهٔ فهرست مقالات مربوط به دوران اسلامی قبل از سال ۱۹۰۶ که در « ایندکس ایسلامیکوس » نیست

ـ تدوین فهرست موضوعی کتب ایران قبل از سال ۱۳۳۳ یعنی قبل از ایجاد کتاب‌شناسی سالانهٔ ایران

کتاب

برای آنکه ایران‌شناسان کتابهایی راکه در ایران نشرمی‌شود منظماً بشناسند ایجاد نمایشگاههای کتب فارسی درهرسال دریکی از کشورهای خارجی مفیدخواهد بود

جز آن کمك به نشر کتب علمی‌ایران‌شناسی ، ترجمهٔ آثار تحقیقی‌جدید و ابتکاری‌ایرانیان به زبانهای خارجی ، توسعهٔ ترجمهٔ آثارایران‌شناسان به زبان فارسی ، ارسال مجلات تحقیقی ایرانی در زمینهٔ ایران شناسی به مراکزعلمی دانشگاهی که دارای شعبهٔ ایران‌شناسی باشند از مواردی است که کمك شایان به پیشرفت مقصودخواهد داشت .

درده‌سال اخیر چهارمجله خاص تحقیقات ایران‌شناسی به‌زبانهای‌اروپایی انتشار یافته‌است * وقطعی‌است که دامنهٔ نشراین‌نوع مجلات روبه‌تزاید خواهد بود .

* Iran توسط مؤسسهٔ تحقیقات ایران‌شناسی بریتانیا، Iranica Antiqua زیر نظر گیرشمن و وان‌دنبرگ ، Persica توسط انجمن ایران و هلند و Iranian Studies .

کتابخانه

۱- یکی ازمشکلات اساسی و مهم کتابخانه‌ها تهیهٔ کتب ایرانی است. تجارت کتاب ایران با خارج به علت آنکه ناشران و کتابفروشان ایرانی وسایل مکاتبه ومدیریت ندارند وفهرستهای منظم نمی‌توانند تهیه کنند رواج ورونق ندارد. حق آن است که ناشران از انتشارات خود فهرستی به خط لاتینی تهیه کنند ودرصورت امکان کتابخانهٔ ملی یا انجمن کتاب یا مرکز اسناد وابسته به وزارت علوم این خدمت را تعهد کند

۲ـ کتابداران کتابخانه‌های اروپا و امریکا درتشخیص نام اشخاص برای مدخل Entry درفهرست نویسی با دشواری روبرو می‌شوند. ازنظریک نواختی سهولت مراجعه لازم است که راهنمایی از نام اشخاص و اعلام اصلی واساسی از ایرانیان فراهم شود واسمها به طورمشخص دردسترس کتابداران قرار گیرد. البته این فهرست باید هم به فارسی وهم با آوانوشت لاتینی که مورد اتفاق نظر باشد فراهم آید

۳ـ با تشکیل انجمن بین المللی کتابداران شرقی که در کنگرهٔ ۲۷ شرق‌شناسی میشیگان ۱۹۶۷ ایجاد شد باید امید داشت که قواعد ومقررات فهرست‌نویسی وطبقه بندی برای قسمت کتب اسلامی مورد مداقه قرار گیرد

۴- انعقاد سمیناری ازکتابداران که به فهرست نویسی کتب ایرانی مشغول می‌باشند موجب حل بسیاری ازاین مشکلات وپیدا کردن راه حلهای صحیح خواهد بود

۵- فهرست مشترك ازکتب فارسی مؤسسات ودانشگاههای مختلف یك مملکت فراهم شود تامحققان مطالعات ایرانی به منابع موجود در کشورخود دسترسی یابند. این امر برای ممالکی چون انگلیس، امریکا، اتحاد شوروی، آلمان و هندکاملاً وجوب دارد. طبعاً چنین فهارسی مورد استفادهٔ ایرانیان نیز خواهد بود، زیرا بسیاری ازکتب چاپی فارسی درایران به‌دست نمی‌آید و ازراه فهارس مورد نظر می‌توان عکس وفیلم آنهارا فراهم کرد.

۶ـ تدوین فهرست مشترك ازنشریات ادواری فارسی موجوددر کتابخانه‌های جهان ازوسایل مهم تحقیق خواهدبود. چون متأسفانه نه درایران و نه درهیچ یك ازکتابخانه‌های جهان دورهٔ کامل آنها موجود نیست برای پیشرفت تحقیقات لازم است بدانیم که دورهٔ کامل هرمجله یا روزنامه در کجا وجود دارد.

۷- تدوین فهرست مشترك نسخ خطی فارسی یعنی دنبال و تکمیل کردن کار استوری Storey رانیز باید در برنامه قرارداد وخوشبختانه این کار توسط کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران و بنیاد فرهنگ ایران درمرحلهٔ اجراست.

(دنباله دارد)

(۳)

سرنوشت شعر سنتی

مرقومهٔ شماره ۲۷۶۳ مورخهٔ ۸ خرداد که طی آن نظر بنده را درباب آینده و دوام شعر سؤال فرموده‌اید واصل شد و در این مدت درانديشه‌ام كه چرا نویسندهٔ فاضل آن مجله کلمهٔ سنتی را به دنبال کلمهٔ شعر در سطر اول گنجانده‌اند.

کلمهٔ شعر به‌خودی‌خود هم درادهان وهم درکتاب لغت مفهومی خاص دارد «کلام منظوم» که سنت‌آن مفهوم را دردهن‌ها القا نکرده، همچنانکه‌تمام لغات رایحه ازقبیل «آب ونان» به‌این صفت موصوفند.

دیگرآنکه سؤال شده است. شعرفارسی به سبك‌قديم درآينده به چه میزان قابل اثر و دوام‌خواهد بود؟ ازتعبیر سبك‌قديم هم درذهن‌بنده سبکهای فرخی و ناصروخاقانی القا می‌شودکه اکنون رایج نیست تاتتوانم نسبت‌به‌دوام آن اظهارنظر کنم، وامروزکسی قصیدهٔ مفصل دروصف بهار و پاییز یا تبلیغات دینی و فلسفی و یاقصایدطولانی با شش مطلع در مدح فلان با تعبیرات معلق نمی‌گوید.

اما به‌طورکلی نظربنده درباب آیندهٔ شعرکه وقتی دیگر هم درجواب پرسش مجلهٔ دیگری اظهارکرده‌ام چنین است‌که به‌هر نسبت‌که درمردم‌پارسی زبان باسواد بیشتر شود شاعر هم بیشتر خواهد شد و درمیان آنهاهم به نسبت شاعر خوب بیشترخواهد بود و نوابغ دیگرهم درشعر ظهور خواهندکرد.

دلیل بنده بر این بوده‌که ما ازهزارسال قبل شعر فارسی دردست‌داریم واگر عدد هزارسال را به‌بیست‌پنجاه‌سال تقسیم‌کنیم درهیچ‌یك ازپنجاه سالهای گذشته به‌قدرهمین پنجاه‌سالی‌که ما وشما درآن هستیم شاعرخوب نبوده‌است. واین فزونی ازبرکات مشروطیت است‌که اولاً باسواد زیادترشده، ثانیاً آزادی زبان وقلم‌گاهی درکاربوده، ثالثاً مراودات باسایر ملل و مشاهدات مناظر و مزایای بیشتر منبع‌الهاماتی‌گردیده، رابعاً جراید و مجلات مشوق بوده‌اند، وهم‌اکنون شاید بیش ازسی‌شاعر را بتوان نام بردکه ازعسحدی (که قریب ده

قرن ما او ارتذکره‌ای به‌تذکرهٔ دیگر درطرار اساتید سخن یاد شده) بهتر شعر گفته‌اند ومی گویند.

و اگر درطی پنجاه‌سالهای گذشته چهار یاپنج نابغه داشته‌ایم در پنجاه سال‌خودمان هم نابغه‌ای چون «بهار» هست‌که هرچه‌زمان بگذرد واغراض کاسته شود سوغ او مسلم‌تر خواهد شد . حافظ و سعدی راهم در عصر خودشان نابغه نمی‌شمرده‌اند .

درقبال این پرسش که‌آیا درظرف ده‌سال اخیر آثاری از شعرای عصر نظیر قصیدهٔ دماوند بهاردیده شده است یانه ، عرض می‌کنم که اولاً بهارقصاید مثل آن و بهتر ازآن هم دارد و ثانیاً اگر نظیر آن ازشاعری دیگر بروز نکرده باشد چنان است که نظیر غزلهای معروف سعدی و حافظ هم دیده نشده و این دلیل سقوط یاوقوف شعر نخواهد بود !

به‌هرحال به‌هر نسبت‌که فرهنگ ما ترقی‌کند شعرماهم ترقی خواهدکرد، مگر اینکه آرمان بعیدالمنال وحدت زبان و وطن مردم دنیا درکشور ما ریشهٔ بیشتری پیدا کند و زمینه‌ای که به‌وسیلهٔ بعضی ازمجلات وقدری هم رادیو برای انزجار طباع ازشعر و بالطبع اززبان فارسی چیده شده به نتیجهٔ موفقیت‌آمیز منتهی و زبان و ادب مادرزبان و ادب نافذ عصرمستهلك گردد

(۴)

تجدد در شعر و تحول در زندگی

غلامحسین یوسفی
دکتر درزبان
و ادبیات‌فارسی
استاددانشگاه
مشهد

درتوضیح سؤالی که درباب«آیندهٔ شعرسنتی» فرموده‌اند چندنکته به‌نظر می‌رسد . نخست آن‌که درمقابل شعرسنتی ، شعری بی‌ریشه و سنت و منقطع با گذشته نمی‌توان تصورکرد. شعرامروز باید ازگذشتهٔ خود نگسلد و درعین‌حال فرزند طبیعی‌عصرخویش‌باشد شعر بی‌اصل وسابقه محصول ذوق‌جوامع‌ابتدایی است و هرقومی‌که گذشته‌ای ادبی دارد شعرش ازسنتها و سوابق فارغ نیست‌واز آنها متأثر است مثلاً استفاده‌ازوزن درشعرفارسی ــ به هرصورت‌که باشد ــ خود نوعی توجه به‌سنت و گذشته است[1] وچون‌وزن شعر هرزبانی ناچار ناشی از سرشت و خصایص‌کلمات و طرز تلفظ وصفت‌ممتاز آنهاست ، در شعرفارسی

۱ ــ راست است که وزن‌جزء ذاتی‌شعر نیست ، ولی به‌دلایل متعددی که اینك محال بحث‌آن نمی‌باشد ــ ترك وزن وقافیه را درشعرفارسی‌روا نمی‌دانند. البته هرنوع تفنن مطبوعی دراین زمینه ممکن است چنان‌که پیش ازاین روی داده است .

نمی‌توان فی‌المثل‌وزن عددی[۱] یا وزن ضربی[۲] بکار برد و روی‌آوردن به وزن عروضی یاکمی[۳] که مبتنی برامتداد یاکمیت هجاهاست ـ خودحلوه‌ای‌دیگر از توجه به‌اصول و سنتهایی است که زاییده و پروردهٔ زبان فارسی و روح و نهاد شعر ماست

البته فرورفتن درسنتهای شعری وتقلید به‌آنها به‌حدی‌که مانع‌هرگونه ابداع و پرواز ذوق و فکرشود پسندیده نیست و مخالف روح شعراست که‌مبتنی است برآزادی طبع و قریحه . حتی اگر پدید آمدن اثـری بزرگ و هنری مستلزم عدول از برخی سنتها باشد جایزاست ، ولی بشرط آن‌که محصول‌این کار بواقع بلند وعالی باشد ، نه‌آن‌که این‌سخن بهانه‌ای گرددکـه هرمحصول ناموزون طبع خودرا بدیع بپنداریم وگمان کنیم همین‌که ازسنتهای‌گذشته‌چشم پوشیده‌ایم خود ابتکاری است .

اما این‌که نوشته‌اند : «شعرفارسی به‌سبك قدیم در آینده به چه میزان قابل‌اثر و دوام خواهد بود؟» . اگر منظور ازسبك قدیم فقط به شیوهٔ عنصری و فرخی و خاقانی و امثال ایشان اندیشیدن و باهمان تخیلات و استعارات و تشبیهات و تصویرها و الفاظ آن دوره سخن گفتن است، گمـان نمی‌رودکسی چنین سبکی را امروز بپسندد . زیرا بقول شمس تبریزی «این‌سخنان سخنان مردم آن زمان است‌که هریکی درعهدخود بمسند مردی نشسته بودند و از ورود حالات خود معانی گفتند و چون مردان این عهد شمایید، اسرار و سخنان شما کو؟»[۴]

شعرگفتن به‌سبك قدیم بدان‌صورت‌که برخی مقلدان به‌فکر ومایهٔ سخن ازخودشان است وبه‌طرز‌تعبیر، وهنوزاز تیرمژگان درگریزند و درکمندزلف اسیر ، درهمین روزگار چندان ارج‌وقربی ندارد چه‌رسد به‌آینده ، زیرااین کار مستلزم آن است‌که‌کسی‌درجلد شاعران چندقرن پیش برود وبخواهدمانند آنان احساس‌وفکر کند وهم‌به‌لحن آنان سخن گوید‌که نه‌مقدوراست‌و نه‌مطلوب، وفقط باب‌طبع‌کسانی است‌که جز‌به‌معهود و متداول نمی‌توانند به‌چیزی دیگـر بیندیشند . تذکره‌های شعرا راکه بنگریم ازجمله درمجمع‌الفصحای هدایت‌در

---

۱ ـ Numérique , Arithmétique برخی ازمعاصران درفارسی آن را به «هجایی» تعبیرکرده‌اند

۲ ـ Tonique مانند وزن شعرانگلیسی وآلمانی

۳ ـ Prosodique , Quantitative

۴ ـ مناقب العارفین ۲ر۶۴۸ تألیف احمد افلاکـی ، تصحیـح تحسین یازیجی ، آنقره ۱۹۶۱

هردوره‌ای نام ده‌ها تن گوینده را مذکور می‌بینیم که امروز کسی اسم آنان را نمی‌برد و درآن میان فقط چندتن شاعر صادق و صمیمی نامبردار شده‌اند. اما اگر غرض آن است که صورتهای قدیم شعر نظیر قصیده ، مثنوی و رباعی‌وامثال آنها آیا بار دوام خواهد آورد و ممکن‌است اشعارخوبی به‌این شکلها سروده و عرضه شود ؟ می‌توان دراین‌باب بحث کرد

محتاج به گفتن نیست که شعر نیز مانند دیگر آثار ذوق وفکر انسان و پدیده‌های زندگی اجتماعی درمعرض‌تحول و دگرگونی است . به‌عبارت‌دیگر همچنان‌که انسان زنده است و زندگی او دایم دستخوش تغییرات است شعرهم زندگی می‌کند و ناگزیر تحولاتی داشته است و دارد . ممکن است این دگرگونیها موجب‌آن شودکه درجوهرومعنی شعر یاقالب وصورت‌آن‌ابتکارات و تازگیهایی صورت گیرد. این تحولات طبیعی است . مگر جامعه‌ای‌درسکون ورکود محض به‌سر بردکه فکر و شعرش ثابت ویك‌نواخت بماند وچنین چیزی خاصه دراین روزگار لااقل به‌مدتی دراز ممکن نیست پس باید قبول کرد که صورتهایی‌که به‌عنوان سنت‌تعبیر شده است قالبهای منحصر به‌فرد نیست، اما می‌تواندپایدار بماند وشاعران چیره‌دست درآنها آثاری ارجمند و ماندنی نیز به‌وجود بیاورند و تعبیراتی درخوررمان هم درآنها حاصل شود .

تجدد واقعی درشعر معلول تحول درزندگی و طرز فکر مردم است و تا جامعه‌ای‌شیوهٔ زندگی‌و فکرش تحول نپذیرد به‌طور مصنوعی نمی‌توان‌هرچیزی را دگرگون‌کرد . به‌عقیده بنده هرصاحب‌نظر منصفی امروز قبول می‌کند که از مشروطه به بعد شیوهٔ زندگی و فکر مردم ایران باگذشته فرق‌کرده‌است و درشعر وادب هم‌فقط به‌اسلوبها وسنتهای گذشته نمی‌توان اکتفا کرد، ولی‌این بدان معنی نیست که‌آنها را دور بریزیم .

شعرفارسی باقرنها سابقه ، میراثها وسنتهایی دارد و راهی را رفته‌است و همه تجربه‌های پیشینیان را به‌ما نشان می‌دهد

همچنان‌که ممکن‌است صورتهای جدیدی عرضه شود و شعر گفتن‌درآنها جلوه کند و مطلوب ازآب درآید ، ممکن است گویندگانی نیز برنبیان همان اسلوبهای آزموده شده ، احساسات و اندیشه‌های امروزی خود ـ انسان عصر خویش ـ را بیان‌کنند و سخنشان نیز درکمال تأثیر و خوبی باشد استفسار فرموده‌اند آیاشعری نظیر قصیدهٔ دماوند بهار در دورهٔ اخیر دراین‌سبك‌سروده شده است ؟

به‌نظر بنده ارائهٔ نمونه لازم نیست . هریك ازما اگر تأمل‌کنیم به‌سهولت

بعضی نمونه‌ها از شعر معاصران به‌خاطرمان خطور می‌کند که مثلاً درقالب قطعه، قصیده و مثنوی یاغزل و چهارپاره تاحدودی به‌همان درجه از شهرت و حسن قبول رسیده است که‌شعر دماوند استادبهار . گمان می‌کنم اگر خوانندگان این سطور دراین‌باب بیندیشندبرخی از نمونه‌هایی که به‌ذهنشان خواهد رسیده‌مانها باشدکه اینك به فکر نگارنده می‌رسد و این‌خود دلیل آن است که شعر خوب در نزد هر کس جای خود را بازمی‌کند به هر صورت که باشد .

ذوق تجدد و ابتکار ـ که البته مطلوب است ـ معنیش آن نیست که سرمشقهای پیشین رابکلی از یادببریم و ارتباط خودرا باگذشته یکسرقطع کنیم این بدان می‌ماندکه قومی در تلاش کسب معرفت و تمدن باشد و هرچه‌راجهان امروز بر او عرضه می‌کند رد کند و بخواهد خود ازصفر شروع کند

در ادبیات دیگر ملل‌هم که‌غورکنیم می‌بینیم برخی‌ازآنان باهمهٔ تجدد ـ طلبی‌ها و ابداعات خود سنتهای ادبیشان رابکلی‌فراموش نکرده‌اند ، بلکه‌سعی کرده‌اند علاوه برآنچه دارند راههای تازه‌ای نیز ، متناسب با روح ادبیات و طبیعت زبانشان ، برای‌بیان اندیشه‌های خویش‌بیندیشند و محصول ذوق‌وابتکار خود را برثمرات فکر پیشینیان بیفزایند و فرهنگ قومیشان راغنی‌تر کنند . به عبارت دیگر طرد و فراموش کردن گذشته به طور مطلق ، درست نیست ، همچنان که درگذشته به‌سر بردن و تعصب دراین‌باب ورزیدن نیز نارواست .

بنده گمان نمی‌کنم هیچ‌شاعر متجدد یا دوستدار شعری ـ که با فرهنگ وهنر و شعر فارسی آشناباشد ـ معنی‌ابتکار وتجدد را ردهمهٔ سنتها ومیراثهای ادبی وفرهنگی بداند ، بلکه ابداعاتی را می‌پسندد که برنبیان خصایص ادبیات قومی استوار واصیل و پایدار باشد وگرنه ادبیات ما دربرابرادب مغرب‌زمین مستهلك و مستحیل خواهد شد .

همچنین تصور نمی‌کنم که هیچ کس از دوستداران راستین شعرفارسی و سنن ادبی‌آن بگوید تا ابد بایددرقصیده و غزل ومثنوی و رباعی همان‌حرف‌های‌پیشینیان را تکرارکردوفقط همان وزنها و ترکیبات واستعارات وتشبیهات را بکاربرد .

درآوردن اندیشه‌های تازه و مضمونهای اجتماعی و انسانی مناسب عصر همه متفقند ، سخن‌برسر بیان‌است . هرقدرزبان فارسی‌را بیشتر بیاموزیم وشعر فارسی‌را بهتر بشناسیم روشن‌ترمی‌شودکه هرذوق و ابتکاری درطرزبیان‌بخرج می‌دهیم بایدباروح وطبع زبان و ادب فارسی و فارسی‌زبانان هم‌آهنگ باشدتا دلپذیر افتد . البته لازمهٔ ابتکار و تجدد قالب‌شکنی نیست ، اما ترس ازتنوعی

درقالب بیان نیز ، اگر نیاز و ضرورتی باشد ، نباید اندیشه‌های آفریننده را از طراوت و زایندگی بازدارد و چشمهٔ ذوقها و استعدادهای بزرگ را خشك کند

در نتیجه باید گفت همچنان که درشعرفارسی به‌واسطهٔ تغییر طرز زندگی و شیوهٔ فکر شاعران وفارسی زبانان تغییراتی درصورت ومعنی امکان پذیراست ، ادامهٔ صورتهای قدیم شعر نیز ، به‌شرط آن که انعکاس روح مردم امروزرا در بر داشته باشد ، ممکن است ، ولی همین دمیدن عواطف و اندیشهٔ مردم این روزگار درصورتهای گذشته اگر ازصمیم دل و دارای حقیقت و اصالتی باشد ناگزیر حتی قصیده وغزل و مثنوی گویندهٔ امروزی را ازنظایر این آثار درقدیم ازهر حیث متمایز می‌کند، زیرا وقتی جوهر و مضمون سخن تغییرکرد صورت و نسج کلام نیز دگرگون می‌شود چنان که مقایسه میان آثار شادروان بهار و سخن سرایان گذشته نشان می‌دهد که دردیوان بهار تا آن که سنتهای شعرفارسی به‌کار گرفته شده سخن این شاعر بزرگ غیرازپیشینیان است و باید هم چنین باشد.

شاید حاصل سخن را دراین بیان آقای دکترعبدالحسین زرین کوب بتوان جمع دید ، آن‌جا که می‌نویسند : «هیچ تحولی نمی‌تواند ارتباط باسنت را بکلی قطع کند و درعین حال همچنان تحول بماند ... یك فکر تازه همیشه برای خود حق حیات دارد اما وقتی نخواهد حق حیات فکرهای دیگر و راههای دیگر را نفی کند دیگر خود یك فکر تازه نیست یك بیماری کهنه است : واندلیزم. . فکر تازه این حق را داردکه قالب وکسوت تازه‌ای بجوید اماهیچ چیز شاعر وشعرش را نمی‌تواند مجبور کندبه‌ترك قالبهای کهنه. به‌شرط آن که قالبهای کهنه را بتواند چنان حفظ کندکه آزادی واقعی اورا دربیان ـ دربیان درد واندیشهٔ واقعی خویش ـ ازبین نبرد».۱

(۵)
شعر واقعی وشعر اصطلاحی

گفتن شعر به سبك قدیم همراه با آوردن مضامین تازه کوشش دشوار و بیهوده‌ای است بـرای نگهداری آنچه زمانش سپری شده است. ادبیات چون هنرهای دیگرهمراه گذر از دورانهای تاریخ چه ازنظرشکل وچه ازنظرمحتوی تغییر می‌یابد و به همراه این تغییر شاخه‌های متفاوت ادبی دگرگونی بیشمار بحاصل می‌آورد. در دوران تحول زندگانی تازه‌ای آغاز می‌شود، وبه همراه خود هنر وادب تازه می‌آورد. عدد۱۱

۱ ـ شعر بی‌نقاب ، شعر بی‌دروغ ۲۶۴ ، ۲۷۰ ، ۲۷۸ ، تهران ۱۳۴۶

«شعر سنتی» به این معنی که در پرسش مجلهٔ راهنمای کتاب مطرح شده غیر از مسئلهٔ بهره برداری از میراث کهن است . منظور مجله این است که با حفظ قالب‌ها و تعبیرها و اوزان حاکم بر شعر کهن چگونه می‌توان نوآوری کرد؟

فکر می‌کنم بهترین تعریف شعر سنتی را نویسندهٔ دانشمند «المعجم» به دست داده باشد . او می‌نویسد:

«بدانك شعر در اصل لغت دانش است و ادراك معانی به حدس صایب و «اندیشه» واستدلال راست، واز روی اصطلاح سخنی است (اندیشیده) مرتب معنوی موزون متکرر متساوی حروف آخرین به یکدیگر ماننده...»

می‌بینید «شمس قیس» نیز شعر واقعی را با شعر اصطلاحی تفاوت می‌نهد و متوجه است که هر کلام موزون مقفی را نمی‌توان شعر به معنای واقعی دانست، آری «گرچه باشد در نوشتن شیر وشیر . » پس اگر شعر واقعی یعنی آن جوهر جون واعصاب را که در کلام حافظ ومولوی جریان دارد طلب می‌کنیم باید از هرگونه اصطلاح ودستورالعمل بپرهیزیم ودنبال چیزی برویم که با مقتضیات زمان سرسازگاری دارد. اجازه بدهید بگویم مقصودم از پیروی از ضرورت زمان پیروی از راه ورسم روزانه «مد» آن سان که جوانان شتاب زده می‌پندارند نیست، بلکه منظورم شناخت مسائل حیاتی یك دوران معین تاریخی است.

اکنون که کشور ما از نظر اجتماعی دگرگونی بیشمار یافته است، جنگ نو وکهنه نیز با شدت بیشتری جریان دارد . عوامل فرسوده می‌خواهند خود را حفظ کنند، و نو می‌خواهد آن عوامل را از صحنه خارج کند.

شعرسنتی مثلاً اثر زیبایی چون «دماوند» بهار چه می‌خواهد بگوید ؟ بهار دانشمندی سخن‌شناس بود. روحاً شاعر بود. مرد مبارزی بود ودر تحولات اجتماعی جامعهٔ خود شرکت می‌جست. اما آنچه در شعرهای او دیده می‌شود از نظر بیان واز نظر تعبیر وغالباً از نظر محتوی تازه نیست . خود بهار درقطعه شعری پس از اشاره به کارهای «عارف» و «عشقی» و «ایرج» می‌گوید

لیك در هر سبك دارم من سخن
پیرو موضوع باشد ، سبك من
سبك نو ، سبك کهن

* * *

نوترین شعری که در دست شماست
بار اول از خیال بنده خاست
دفتر ودیوان گواست

هرچند بهار خود را آورندهٔ سبك تازه می‌داند، ولی باید دانست شعروی کاملاً از زیر بار تسلط شعر کلاسیك خارج نشده و بینش او کلاً بینش شاعران کلاسیك است. بهار در بهترین شعرهای خود که در مایه‌های نسبتاً تازه سروده مثلا «جغد جنگ»، «کبوتران من»، «شاهنگ»، بار کلاسیك است، زیرا قالب و تعبیرشعرش قدیمی است.

«جغد جنگ» استقبالی از قصیدهٔ منوچهری است، هرچند موضوع قصیدهٔ بهار، اجتماعی است باز بیان و وزن و قافیه منوچهری‌واراست، بی‌آنکه اوج قصیدهٔ منوچهری را داشته باشد «شاهنگ» در قالب چهار پاره (دو بیتی‌های پیوسته) سروده شده و نسبت به «جغد جنگ» و«دماوند» تاحدی تازه‌تر است، اما تعبیر و توصیف که کوششی برای نوآوری است آثار شعر کهن را به‌خوبی حفظ کرده است. در این شعر بهار پس از توصیفی از شب به وصف آرزوهای خود می‌پردازد و درآن رسیدن صبح را انتظار می‌کشد و کنایه‌ای از بهبود اوضاع نابسامان جامعه درشعرخود می‌گنجاند. تعبیرات تازه نیست، بیان قدیمی است و شاعر با همهٔ تسلط برزبان، تعابیر و مطالبی در شعر خود می‌آورد که خود یا نظیرشان را در ادب منظوم کلاسیك پارسی می‌توان یافت

دلیل عدم موفقیت شعرسنتی روشن است. کارتازه روح ورابطهٔ تازه می‌خواهد بدون این رابطهٔ تازه نمی‌توان اثری هنری که درخور زمان است به‌وجودآورد از این روست که می‌بینیم «رعدی آذرخشی» با عبارت‌های دیگرموضوع‌های شعر حافظ را تکرار می‌کند و«امیری فیروزکوهی» و«رهی معیری» تعابیرشاعران سبك هندی را. عیب کاراین شاعران این است که شعرشان ازعناصر تکراری سرشار است. نگهداری میراث کهن به این معنی نیست که ما سر سفرهٔ گستردهٔ ادب منظوم خود هجوم بریم و به شیوهٔ ترك و تاتارآن را به یغما بریم، بلکه باید میراث کهن را چون بنیاد و زمینهٔ کار برای پژوهش و جستجوی شاعرانه به‌کار گیریم.

«دماوند» بهارشعری است زیبا ومحکم. همین و نه جاودانه، وتازه مگر درقرن اخیرچند بهار داشته‌ایم؟

اگر بهار باآن مایه تسلط برشعرکهن قدمی به‌پیش نهاده بود وجود را از زیر نفوذ عوامل تکراری و قالب‌های قراردادی شعرکهن آزاد می‌ساخت، بدون شك شاعری می‌شد نظیرحافظ که اطلاق صفت جاودانه به شعراو می‌برازید، ولی اساس وجوهر اعتراض بهار بر ضد جامعه بود و می‌کوشید مرد سیاست و تحقیق باشد، وشعر را برای رسیدن به این مقصود می‌خواست. ازاین‌رو غالباً شعرش جنبهٔ شعار به خود می‌گیرد وحتی‌درآخر «دماوند» خود به عوض ترسیم وتجسم واقعیت‌های موجود شعار می‌دهد ومی‌گوید:

دین بی‌خردان سفله بستان   داد دل مردم هنرمند

شاعران سنتی روح وجوهر شعر را درنمی‌یابند. اوزان و قالب‌های نظم اینان از روی آثار فرخی، منوچهری، سعدی، مولوی، حافظ، صائب، رونویس می‌شود . این اصحاب کهف به خواب هزار ساله فرو رفته‌اند و یك دم سر برنمی‌دارند که دگرگونیهای شگفت انگیز زمان را ببینند.

اینان مثل شاعران کلاسیك چشمان نرگس را خمار می‌بینند، قامت‌یار را سرو می‌پندارند ، اشك را به دریا مانند می‌کنند ، پروانه را به دور شمع می‌چرخانند . اینان کلمات را به‌دودسته تقسیم کرده‌اند. شاعرانه وغیرشاعرانه. کلماتی که معانی مهجور دارد ومفاهیم خود را درروزگاری دورا به ازدست‌داده به‌صرف داشتن آهنگ وجواز استعمال بزرگان شعرپارسی درنظم بی‌لطف خود می‌گنجانند واز کشف تازگی‌ها ناتوانند

اماشاعرانی‌چون «نیما» (علی‌اسفندیاری) و«مایاکوفسکی» (شاعرروس) ترتیب گذشته را به‌هم می‌زنند واساس تازه می‌آورند شورش آنان بی‌دلیل نیست. شورش آنان نه‌تنها ازجوانی آنها سرچشمه می‌گیرد، بلکه از شناخت روح زمان نیز بی‌بهره نیست جهانی که شاعری چون مایاکوفسکی به‌آن وارد شده برای او بسیار پیر است این جهان مشاهیرخود، موزه‌های خود، آثار تاریخی خود را دارد و عموم مردم آنها را حرمت می‌کنند اما اینها به‌درد چه می‌خورد ؟ مردم به‌آنان احترام می‌گذارند و چیزهای گذشته را در گنجینهٔ موزه‌ها و کتابخانه‌ها نگهداری می‌کنند ، اما به‌راه خود می‌روند.

شاعران‌سنت‌شکن‌چون «نیما»و«مایاکوفسکی» شك ندارند که گنجینه‌های میراث کهن بسی ارزشمنداست ، اما می‌ترسند که اگر این میراث صد درصد تصدیق شود ، مابقی قضایا یعنی آن چیزها که قرن‌هاست به انبار گمراهی‌های بشر افتاده و اکنون مانع کامروایی نوع انسان است نیز به اجبار مورد تصدیق قرار گیرد از این‌روست که مایاکوفسکی برصد گذشته می‌شورد و می گوید. «ما اخلاف خویشیم» کهن گرایان فریاد می‌کشند این‌شورش‌است ، این بی‌بند وباری ولات باری است، اما نوآوران جواب می‌دهند این هیجان جوانی‌است وکسانی که این‌هیجان را انکارمی‌کنند درخون‌خویش جوانی را حس‌نمی‌کنند.

وقتی«شمس‌قیس‌می‌نویسد»«انك‌شعر دراصل لغت‌دانش‌است‌وادراك‌معانی.. » به نکته‌ای اساسی که جوهر شعرهای فردوسی‌ها ، خیام‌ها ، مولوی هاست اشاره می‌کند. دراین معنی‌آنان‌آفرینندگان جهان‌های شاعرانهٔ تازه‌اند. آنان نیز شورش‌های ویژهٔ خود راکه درشعرسنتی غایب است داشته‌اند. این‌هیجان، این‌آتش جوانی درشعرهای حافظ، مولوی، سعدی‌هست ودرشعرهای‌سنت گرای نیست البته منظور ازجوانی‌تکیه به سن‌نیست . ممکن‌است شخص‌سالمند ، اما

خوان باشد (مثل مولوی) . خوان به معنی نیروی‌آفریننده است و در هنگام خواندن شعرهایی‌چون‌شعرهای مولوی است که این‌آتش واین هیجان را باتمام وجود حس می کنیم.

آمد مگر آن لعل لب ، کفچه به‌کف آتش طلب
تا خود کرا سوزد عجب ، این بار تنها آمده
ای معدن‌آتش بیا ، آتش چه می‌خواهی ز ما
والله که مکر است و دغا ، ای تا که اینجا آمده

شکل‌های قدیمی به درد مضامینی می‌خورند که شاعران گذشتهٔ ایران با آن بیان مقصود کرده‌اند . اگر شاعری بخواهد باحفظ‌قالب‌ها وشکل‌های قدیمی نوآوری کند، موروار درطاس‌لغزندهٔ بیان‌قدیمی‌می‌افتدوره به گوهر مقصود نمی برد.

آنچه شاعر تجربه می کند شعر نیست، بلکه مادهٔ شعر است . نوشتن شعر برای یك شاعر تجربهٔ تازه‌ای است. این تجربه تنها شامل محتوی شعر نیست بلکه بیان، تعبیر، وزن و خلاصه‌آنچه را مورد نیاز سازمان شعر است نیز در برمی گیرد. کوه، دره، دشت، دریا وسایر عوامل طبیعت کما بیش‌همان گونه‌است که هزار سال پیش بود، اما شاعر امروز همان کسی نیست که در هزارسال‌پیش می‌زیست رابطهٔ اوباجهان بیرون وبا جهان درون بی‌اندازه تغییر یافته است، او درصورتی می‌تواند این رابطه را منعکس کند که تمام سازمان شعرخویش را با تجربهٔ فردی‌آغاز کند . البته برای این تجربه وی نیازمند غوطه‌وری در ژرفای میراث کهن است ، تا بداند درکجای تاریخ و زمان ایستاده و چگونه می‌تواند برای نفوذ در روان مردم از میراث کهن سود جوید ؟

بهره بردن از میراث‌کهن به معنی دستیابی به جوهر فرهنگی گذشته است نه‌تکرار قالب‌ها وتعابیرقدیمی. شاعرامروز باید درمیراث‌فرهنگی‌ژرف‌نگری کند وآنچه راکه به‌کار امروز می‌آید فراچنگ‌آورد.

دراین‌جا بایداضافه‌کنم: حفظ وزن (چه به‌صورت نیمائی‌چه به‌طرزهای دیگر) را ازضروریات شعر می‌دانم و«شعر» بی‌وزن راکه امروز به‌فراوانی‌در مجله‌ها ودفترهای «شعر» می‌خوانیم به هیچوجه شعر نمی‌دانم و این به دلیل سنت‌گرایی نیست، بلکه به‌دلیل این است‌که وزن پایه وبنیاد شعر است و وزن به‌شعر کمك‌می‌کندکه بیشترین‌حد تأثیررا درمردم داشته باشد. اماحفظ قالب‌ها واشکال قدیمی لزومی ندارد وشاعر امروز باید بکوشد قالبها واشکالی متناسب با زندگانی امروز بیابد. خود ترکیب «شعرسنتی» خالی از تناقضی نیست و به نظر می‌رسد که اینگونه اشعار در گذشته به‌کمال رسیده ودرشعرهای حافظ و سعدی و مولوی به حد جاودانگی رسیده است و از این‌رو برای سرایندگان اینگونه اشعارآینده‌ای متصور نیست .

کتابشناسی

ادبیات دعوت فاطمی

-۳-

نوشتهٔ آصف فیضی
ترجمهٔ فریدون بدره‌ای
(بقیه از شماره پیش)

۲ - مسائل میان شمعون

دومین منبع و مأخذی که ما از آن استفاده می‌کنیم جوابی است که سیدنا حسن بن ادریس عمادالدین (بیستمین داعی یمن) به یکی از دانشمندان معاصر خود یعنی میان شمعون بن محمد الغوری ۱۳ نوشته است.

« میان شمعون » در قرن دهم هجری می‌زیست، و یکی از معروفترین دانشمندان زمان خود بود ' دانشمند معروف دیگر این عهد که به همین اندازه شهرت دارد، و مؤلف حواشی بر دعائم است سیدی امین جی ابن جلال مــی باشد. مسائل برحسب تصادف مشتمل بر اطلاعات مفیدی است، و روشنایی زیادی بر موضوعات مربوط به جامعهٔ اسماعیلی می‌افکند. جواب مسائل کــوتاه است، ولی از آنجاکه به وسیلهٔ یکی از داعیان دانشمند اسماعیلی نوشته شده است، سند معتبری محسوب می‌شود، وچون کوتاه است عین آن را در زیر نقل می‌کنیم.

«من مسائل میان شمعون بن محمد الغوری، اجاب عنها سیدنا حسن بن ادریس قس

السؤال: فی ارقاء المعلمین فی درجات العلم کیف یسلك بهم فی تعلیم الکتب.

الجواب: یبدأ من کتب الشریعه (۱) بکتاب الطهارة، و(۲) مختصر الآثار و(۳) الدعائم ومن التأویل (۱) سبیة العاقلین، و (۲) تنبیه الهادی والمستهدی، و (۳) مجموع التربیه، و (۴) اساس التأویل، و (۵) تأویل الدعائم، و (۶) رسایل سیدنا حمید الدین، و (۷) المجالس المؤیدیه، و (۸) جامع الحقائق، و (۹) الرسالة الجامعه، و (۱۰) رسالة المبدأ والمعاد، و (۱۱) الرسالة الکاملة، و (۱۲) رسالة المعاد، و (۱۳) جلاء العقول، و (۱۴) مجموع لسیدنا علی بن محمد بن الولید، و(۱۵) المصابیح الزاهره، (۱۶) تحفة القلوب، و (۱۷) الرضاع العلاء فی الباطن، و (۱۸) مفاتیح الکنوز، و(۱۹) کتاب العبارة والشارة، و (۲۰) کتاب کنز الولد (این کتاب را حسن بن نوح نخوانده بود)، و(۲۱) الذخیره، و کتب الدعوة کثیرة، وللمستفید المطلق الرأی فی المستفید ذکاء أو بلادة ان یعالج فی ارقائه علی قدر مایراه من رأیه الصائب، والحمد لله رب العالمین.

۳ - از رسالهٔ شیخ لقمانجی بن حبیب‌الله.

این قطعه منقول از رسالهٔ شیخ لقمانجی بن حبیب‌الله است. وی در دوران سه داعی، از داعیان داودی، یعنی نورالدین، بدرالدین، و وجیه‌الدین (سی و هفتمین، سی و هشتمین و سی و نهمین داعی) در قرن دوازدهم هجری زندگی می‌کرد ۱۴، و در سال ۱۱۷۳ ه ر ۱۷۶۰ م. بدرود حیات گفت. سی و هفتمین داعی داودی، اسماعیل بدرالدین از جمنگر Jamnagar رخت بربست و خویشتن را در مندوی Mandwi در کوچ Kutch مستقر ساخت. زندگی پر تحمل و پر-

خرجی داشت و بخصوص نسبت به دانشمندان و علما بسیار سخی و گشاده‌دست بود. دردوران جانشین وی، داعی نورالدین، سه تن از شیوخ یمنی به مندوی آمدند، و این سه عبارت بودند از شیخ عبدالله، شیخ احمد، و شیخ حسین. این سه تن را قایم‌مقام و نمایندهٔ نورالدین در یمن، یعنی حسن بن احمد الوزیر، برای آن به نزد نورالدین فرستاده بود تا در ظل توجهات او به تحصیل علم پردازند. نورالدین هم از جنبهٔ مادی و هم از نظر معنوی از خود سخاوت فراوان در حق آنان نشان داد، و با آنها «یگانگی» بسیار نمود. لقمانجی بن حبیب‌الله و شیخ عبدالله در مطالعهٔ کتاب جامع‌الحقایق همدرس بودند، و شیخ احمد به مطالعهٔ تاویل دعائم مشغول شد.

لقمان بن حبیب‌الله از مدتها قبل سخت در اشتیاق فراگرفتن دانش از داعی نورالدین بود، ولی چنین فرصتی به‌دست او نیامده بود. از این‌رو تحصیلات خود را قبل از مرگ داعی نورالدین (سی‌وهفتمین داعی داودی، متوفی در ۱۱۳۰ هـ / ۱۷۱۸ م) رها نموده بود. علت این کار آن بودکه وی مدتهای مدید در خدمت شیخ‌اجل عبدالقادر حکیم‌الدین، از فحول دانشمندان و علمای عصر و پدر سی‌و نهمین داعی داودی ابراهیم وجیه‌الدین، بود، و عبدالقادر حامی روحانی و دنیایی لقمانجی محسوب می‌شد.

وقتی که لقمان در ۱۷۱۱ م. به نزد داعی نورالدین (سی‌وهشتمین داعی داودی) آمد داعی مذکور هفت شاگرد به شرح زیر داشت:

(۱) لقمانجی بن حبیب‌الله، (۲) چاندخان بن حبیب‌الله خیرگوبی، (۳) ولی بن لقمان بن حبیب‌الله (پسر لقمانجی، پدر و پسر شاگرد معلمی معروف بودند)، (۴) محمدعلی بن نجم‌خان کیدانجی، (۵) شمس‌خان بن ناولی‌خان خیرگوبی، (۶) شمس‌خان بن‌الله بخش خیرگوبی و (۷) جیوابهائی بن خیرگوبی.

این هفت شاگرد همه در تحصیلات خود ساعی بودند. اما لقمان و چاندخان شاگردان برجسته‌ای بودند، و از این‌رو داعی نورالدین درهمان روزکه آنها به سلك شاگردان وی درآمدند، آنان را با اعطای یك قلنسوه بدانها مفتخر ساخت. در روز دوم، یعنی هفتم رجب سال ۱۱۲۳/۲۲ (برابر اوت ۱۷۱۱) داعی نورمحمد نورالدین تعلیم رسالةالبیان را بدانها آغاز کرد، و بعد از آن رسالةالابانه، و سپس الرسالةالجامعة (دو مجلد)، و آنگاه اثبات‌النبوة و بعدکتاب الفرائض و الحدودالدین را بدانها تعلیم نمود.

لقمانجی وشیخ حسین وشیخ عبدالله کتاب اقوال الذهبیه را باهم خواندند و آنگاه لقمانجی به مطالعهٔ اعلام‌النبوة وجامع‌الحقائق پرداخت.

این روایت به‌طور مختصر ترتیب مطالعات لقمانجی‌را، که خود عالم و

دانشمندی نامبردار بود ، نشان می‌دهد .

داعی نورالدین تعلیم شاگردان دیگررا به ترتیب زیرادامه داد :

اساس‌التاویل را به محمدعلی تعلیم داد

مجمع‌التربیة و تاویل الدعایم را به ولی‌بن لقمان وجاندخان تعلیم داد

• دیوان المؤید شیرازی (که اخیراً با مقدمهٔ ارزشمندی به وسیلهٔ مرحوم مرحوم دکتر کامل‌حسین چاپ شده است) ، و تاج‌العقائد (که ترجمهٔ مختصری ازآن را ایوانف تحت عنوان A Creedof the Fatamids درسلسلهٔ انتشارات انجمن اسماعیلی ، بمبئی، ۱۹۳۶ منتشر ساخته است) را به شمس‌خان‌سدپوری بیاموخت. وپنج‌گنج را ،که ظاهراً نوشته‌ای‌است به‌فارسی، وایوانف‌درراهنمای ادبیات اسماعیلی خود ازآن نام برده است به ملا حیوابهائی تعلیم کرد .

تعلیماتی که شیخ لقمانجی‌بن حبیب‌الله درنزد داعی‌نورالدین‌یافت به روشنی تمام وسعت دانش معلم و سلسله مراتب تعلیم وتوجه و دقت مربی را به موفقیت واستعداد هرمتعلم نشان می‌دهد

۴ـ از مجالس سفینه

مجالس سفینه را ابراهیم‌السیفی سوراتی ، متوفی در۱۲۳۶ ه /۱۸۲۱م تألیف کرده‌است وی دردوران چهل‌وسومین داعی‌داودی ، عبدعلی‌سیف‌الدین بن عبدالطیب‌زکی‌الدین ، متوفی در۱۲۳۲ ه/۱۸۱۷م. ، درسورات می‌زیست وی شرح تحصیلات و تعلیم و تربیت یکی‌از دانشمندان و علمای بزرگ زمان عبد موسی بن سیدنا اسماعیل بدرالدین (سی و هشتمین داعی داودی) را درکتاب خویش آورده است عبدموسی درهشت سالگی شروع به آموختن‌قرآن کرد و آن را از حفظ نمود آنگاه ابتدا زبان گجراتی راکه زبان مادریش‌بودخوب بیاموخت، وپس‌از آن برای‌تحصیلات وکسب‌دانش‌بیشتردرسال۱۱۵۵/۱۷۴۳م به برهانپور رفت وداعی ابراهیم وجیه‌الدین (سی‌ونهمین داعی داودی،متوفی در۱۱۶۸/۱۷۵۴) ازاو عهدگرفت ، و وارد درسلك شاگردانش‌نمود. نخست دستور زبان بدو تعلیم داده شد ، وسپس دیوان امیرالمؤمنین (علی‌علیه‌السلام) راکه ازکتب معتبر قرائت محسوب می‌شد بدو بیاموختند .

عبد موسی‌تعالیم عالیهٔ‌خودرا درنزد داعی‌وجیه‌الدین ادامه‌داد،ونخستین کتابی ازکتب دعوت راکه مطالعه‌کرد کتاب الطهارة ودعائم قاضی نعمان بود . آنگاه فهرست بلند بالایی ازکتب معمولی دیگر را برای قرائت ومطالعه به‌وی دادند ، و آخر ازهمه کتابهای سمط‌الحقائق ، رسالةالاحسان ، رسالةاللسان ، الرسالة الکاملة ، رسالةالایضاح والتبصیر ، مجمع‌الحقائق ، رسالةالنفس ، کتاب‌المراتب ، الرسالة

الجامعة ، تأویل الزکوة ومسائل العشرین را مطالعه کرد

دراین فهرست چیززیاد ویژه وخاصی وجود ندارد ، وازاین‌رو لزومی نمی‌بینم که نام همهٔ کتابهایی راکه عبد موسی در مراحل مقدماتی خوانده است تکرار کنم ، زیرا تعالیم وی درست مطابق طرح و الگوی مطالعهٔ کتب دعوت بود .

باری مهمترین‌قطعه‌ای‌که در این باب دردست ماست منسوب است به‌نقل قولی از سیدنا یوسف نجم‌الدین (چهل ودومین داعی داودی) که در ۱۲۱۳ه/ ۱۷۹۸ م وفات یافت . وی گفته است‌که مبانی علم دعوت هادیه چهارکتاب است، اولین وبزرگترین همه ، رسائل اخوان‌الصفا ۱۵ دومین رسالةالعقل ، سومین دعائم‌الاسلام ۱۶ ، و چهارمین مجالس‌المؤیدیه ۱۷ ، زیرا هر آنکه بر محتویات این چهارکتاب آگاه وبدانها مؤمن باشد، بدون تردید درمرتبهٔ عالمان‌وبزرگان قراردارد.

وی شایستهٔ تعلیم است و عقایدش قابل اعتماد می باشد علم به‌طورکامل در رسائل اخوان‌الصفا نهفته است ، وهرکس طالب دانش است باید از صمیم دل وبا ایمان‌کامل به مطالعهٔ آنها بپردازد

۵ـ رسائل سیدنا طیب زین‌الدین

پنجمین‌سند ومأخذ ما نامهٔ بسیارمعروفی است از طیب زین‌الدین، چهل و پنجمین داعی داودی ،که در سال ۱۲۵۲ ه ق ./ ۱۸۳۷ م . وفات یافت این‌نامه چندان اهمیت داردکه جای‌آن هست‌که عیناً نقل شود . درآن‌دربارهٔ نحوهٔ تعلیم دستورهای‌مستند وخاصی‌هست . متنی‌راکه دراینجا در ذیل‌می‌آورم یکی از شیوخ دانشمند بهره هـای داودی در اختیار من نهاد ، و من در سال ۱۹۳۴ م . رونوشتی ازآن برداشتم . این‌نامه می‌تواند آخرین‌سخن‌مادربارهٔ این‌موضوع باشد .

کتاب سیدنا طیب زین‌الدین قس الی بعض عماله

بسم‌الله الرحمن الرحیم

من‌عبدالله المعتمدعلی‌امداد آل‌رسوله الراجی بهم‌قبول‌سعیه، وبلوغ مأموله، الحمدلله رب‌العالمین والصلوة علی محمد وآله الطاهرین. اما بعد ، فاعلم ایها الاخ‌الذی‌اقمته‌لصیانةاحکام‌الدین،وجعلت‌الیه‌تربیة من‌قبلهمن‌المؤمنین‌فسنحت‌له من افادةالمستفیدین من‌کتب اهل‌البیت‌الطاهرین ، ان‌العلم هی قنیة نفسانیة ،

خطيرة ، و هي بأن تصان حق صونها جديرة ، فلايسوغ أن يبذل شيء منه الا لاهله، ولاينبغي أن يلقى منه الا الى مستحقيه العارفين لفضله، فليكن بذلك منه كذلك على اهله موقوفاً. وليكن ذلك ايضاً بقانون تتحده وتدريج تعتمده معروفاً فتبدى للمستفيدين اولاً ـ (١) بكتاب الميزان ، و (٢) كتاب اجناس الافعال ، و (٣) كتاب الصريري، و(٤) كتاب الكنوز الخمسه وأشباهها مما يقرب تناوله، و تشتمل على المستفيدين فوائده. ثم (٥) بكتاب التوراة ، و(٦) كتاب احاديث بنى اسرائيل ، (٧) كتب الخطب المصطفوية ، و (٨) كتاب الاحاديث النبوية ، دون كتاب الوصية لرسول الله صلى الله عليه وآله. فانك لاتأذن بقراءته لهم، ثم (٩) بكتاب كليلة ودمنه والدواوين مثل (١٠) ديوان امير المؤمنين على عليه السلام و(١١) ديوان سيدنا مولانا المؤيد في الدين و(١٢) ديوان سيدنا على بن محمد بن الوليد، واما (١٣) ديوان سيدنا عبدالله، و(١٤) ديوان سيدنا الخطاب ، و (١٥) ديوان سيدنا الحسين ابن عامر ، و (١٦) ديوان الامير تميم فلا، الاان يكون، ثم من الاذكياء من تراه اهلاً لذلك ، فتستخرج له الاذن من عندنا ، ثم تنيله من ذلك ما رغب فيه ، ثم (١٧) بكتاب التذكيرات و (١٨) كتاب الجوهر و (١٩) كتاب الهمة و (٢٠) كتاب تنبيه الهادى و (٢١) كتاب الطهارات و (٢٢) المجلد الاول من الحواشي ثم (٢٣) بكتاب افتتاح الدعوة ، و(٢٤) كتاب المناقب المثالب ، و(٢٥) كتاب الوعظ والتشويق ، و (٢٦) كتاب تنبيه الغافلين ، ثم (٢٧) بالجلد الاول و(٢٨) الثاني من دعائم الاسلام ، والجلد الثاني (٢٩) من الحواشي، و (٣٠) الجلد الاول و(٣١) الجلد الثاني من مختصر الاثار ، و ايضاً (٣٢) من المنتخبه المنظومة ، ومن (٣٣) كتاب الاقتصار ، و(٣٤) كتاب الينبوع، ثم (٣٥) بكتاب المجالس والمسايرات ، و(٣٦) كتاب سيرة المؤيدية و(٣٧) كتاب سيرة الاستاد جوذر و(٣٨) كتاب شرح الاخبار، و(٣٩) كتاب مجالس سيدنا حاتم و(٤٠) كتاب اختلاف اصول المذاهب و(٤١) كتاب معاصم الهدى و(٤٢) كتاب الارجوزة المختار واما (٤٣) عيون الاخبار ، و (٤٤) كتاب الازهار ، و (٤٥) كتاب زهرة الافكار فانها كتب غير مباحة لغير مستحقيها ، وهي ايضاً محتاجة الى استخراج الاذن فيها و كذلك (٤٦) كتاب اخوان الصفاء وخلان الوفاء فانك ممنوع في اباحة القسمين ، الاول و الثاني ، دون الثالث و الرابع فاعلم هذا

وقد كتبنا اليك بهذا الترتيب في قراءة الكتب، فابن عليه عملك، ولك الخيار في تقديم ما رأيت أن توخره، و ذلك انك ان رأيت من المستفيدين هنالك من لاتصادف في قريحته قبولاً لهذا التدريج ، اوتكون رغبة في كتاب من الكتب المذكورة اشد، ونشاطه في قراءته أوكد، قرئت له من التقديم والتأخير ما يصلح لحاله، ويليق بطبعه لفعلت ذلك ليس لك ان تتعرض لكتاب من الكتب التى لم نسمها لك، سواء كان الكتاب من كتب الظاهر، ام من كتب الباطن، فانه لافسح لك فيما بقى من الكتب البته الاان ترفع الينا في ذلك، ثم تعمل على مايرد به الجواب

الیك، وعلیك ان تطالعنا فی کل سنة مرة باحوال المستفدین فی بحثهم وجودة ذکائهم، وأن تکتب ایضاً باسماء الکتب التی یقرؤونها، واسمائهم، وان رغب من استفاد من هذا الکتب، هنالك ان یهاجر الی‌الحضرة طالباً لزیارة، فلاتأذن له فی‌ذلك حتی تطالعنا بأمره وتطلب له‌الاذن منا فی بابه، وفقك‌الله و ایانا بمنه انه جواد کریم. انتهی.

در این نامه‌که سندی است معتبر و به تفصیل دورهٔ تحصیلات و تعلیمات اسماعیلیان را نوشته است چند نکته شایان توجه ودقت خاص است.

۱ــ علم را جز به آنان که شایستهٔ آموختن آنند باید آموخت

۲ــ اصل رعایت‌ترتیب ودرجات درتحصیل علم‌تأیید می‌شود وجای‌هیچ‌ـگونه تردید باقی نمی‌گذارد.

۳ــ بعضی از کتابها را بدون کسب اجازهٔ خاص از داعی‌باید تعلیم داد

۴ــ به معلم این اجازه داده شده است که در ترتیب تعلیم‌کتابها بنا به مصلحت تغییر دهد.

۵ــ در مورد کتابهایی‌که متعلق به درجات بسیار بالاست، گرفت و گیر و منع وتحذیر زیادی وجود دارد.

۶ــ برنامهٔ تعلیم به‌طورساده چنین است نخست دستور زبان، بعدحکایات وقصص ساده، آنگاه شعر که همه برای تقویت وتسلط بر زبان است، پس ازآن نوبت شریعت یعنی علم ظاهر می‌رسد، وبالاخره تأویل وحقایق تعلیم می‌شود.

اینك ما به پایان بررسی خود رسیده‌ایم. مطالعه وتحصیل ادبیات‌دعوت به طورکلی با برنامهٔ تعلیم مدارس اهل سنت درهند مثل درس نظامی و دروس مرسوم در دئوبند Deoband تفاوت دارد واین تفاوت در نکات زیر است:

الف‌ــ اختیار دادن به معلم به مقتضای ایمان و استعداد هوشی و عقلانی متعلم.

بــ احتیاج همیشگی به حفظ علوم از انظار عامهٔ مردم

اصول کلی تعلیم دعوت فاطمی چنین است:

۱ــ بعد از مطالعهٔ دستور زبان وشعر که برای تسلط یافتن برزبان‌عربی لازم است مقدم برهرچیز به مطالعهٔ شریعت پرداخته می‌شود.

۲ــ پس از آن نوبت به تاویل که علم الاسباب است می‌رسد وبالاخره،

۳ــ نوبت به حقایق که علم‌الغایات است می‌رسد

میان مرحله تأویل وحقایق مرز ثابت ومشخصی وجود ندارد، ولی بین ظاهر وباطن علوم شرعیه تمایز وتفاوت فاحش وجود دارد.

تبصره

از بسیاری از دانشمندان ومحققان بهره که جزئیات ومنتخبات بعضی از کتب دعوت را دراختیارمن نهادند سپاسگزارم مرحوم شیخ هبةالله یکی از فرزانه‌ترین ودانشمندترین محققان ادبیات دعوت بود. او به من کمك فراوان نمود وباسعهٔ صدر دانش پهناور خویش را در اختیار من گذاشت. نیز مرحوم دکتر زاهد علی حق بسیار به گردن من دارد. زیراکه وی بسیاری از عبارات مبهم دعائم‌الاسلام را برای من روشن ساخت. شیخ فیض‌الله، شیخ قیوم بهای‌اسابهای، وبهای صاحب شیخ اسماعیل لقمانجی همه درامانت دادن کتب مربوطه ویادادن اطلاعات درموارد خاص به این جانب کمك فراوان کردند ، و در مواردی که دسترسی به کتابی مشکل بود از روی آن برای من استخراج کردند راستی‌را بدون کمك واستعانت آنان نوشتن این مقاله انجام نمی‌پذیرفت.

پایان مقاله

یادداشتها

۱۳ـ ایوانف در راهنمای ادبیات اسماعیلی نام هردو اثر او را ذکر می‌کند، ولی‌من نتوانستم عین رساله را به دست‌آورم. منتخب قطعه‌ای ازآن‌را بهای صاحب اسماعیل لقمانجی به من داد. شرحی از زندگی سه داعی مذکور نیز درکتاب عقدالجواهر فی‌احوال الجواهر فدوی می‌توان یافت

۱۴ـ ایوانف، راهنمای ادبیات اسماعیلی، ۷۲.

۱۵ـ دربارهٔ رسائل اخوان‌الصفا بسیارنوشته‌اند، ازآنجمله نگاه کنیدبه دایرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم، جلد دوم ص۴۵۹؛ راهنمای ادبیات‌اسماعیلی‌شمارهٔ ۱۳؛ زاهد علی، تاریخ فاطمیهٔ مصر ، ص۵۱۴ وبعدآن. چاپ منقحی ازرسایل‌در بمبئی انتشار یافته است که اینك بسیار نایاب است. درمصر نیز به‌اهتمام خیرـ الدین‌الزرکلی درچهار بخش‌ودردومجلد به چاپ رسیده است (قاهره۱۳۴۷هـ /۱۹۲۵م.) ولی گویند نادرست وناقص است .

۱۶ـ دعائم‌الاسلام، به اهتمام آصف فیضی‌دردوجلد،در۱۹۵۱و۱۹۶۱در قاهره چاپ شده است.

۱۷ـ نگاه کنید به ایوانف، راهنمای ادبیات اسماعیلی، ذیل‌شمارهٔ۱۵۴ مجالس‌المؤیدیه کتابی‌است که به خاطرفصاحت وسبك نوشتن‌آن فوق‌العاده‌مورد تمجید وتحسین‌قرار گرفته است

داودیان وسلیمانیان معمولاً برای خواندن خطبه‌های عمومی ونیز برای تعلیم ازآن استفاده می‌کنند. دستنویسهای‌آن فراوان‌است، اما تا به‌حال به‌چاپ نرسیده است.

حافظ و جهان‌ملك خاتون *

سعید نفیسی

در کتابخانهٔ ملی پاریس نسخه‌ای بسیار جالب هست از جهان ملك خاتون شاعرهٔ توانای قرن هشتم ومعاصر حافظ که جهان تخلص می‌کرده وپایان آن از میان رفته و به‌همین جهت معلوم نیست درکدام سال نوشته شده است ، اما خط وکاغذ و مرکب نشان می‌دهد که درهمان زمان آن‌را نوشته‌اند ، زیرا که درآغاز بسیاری ازغزلیات عنوانهایی مانند « ولهادامت مقالتها»که دلالت بر زنده بودن گویندهٔ اشعار می‌کند نوشته شده است .

بدین گونه‌این نسخه اگر نسخهٔ اصل‌که برای مؤلف نوشته‌اند نباشد ناچار از روی نسخهٔ اصل نوشته شده‌است چنانکه خط وجدول‌بندی و نوع کاغذ می‌رساندکه از نسخه‌های مجلل آن زمان است .

این نسخه مقدمهٔ جالبی به نثر فصیح وروان دارد که پیداست مؤلف خود آن را نوشته وجملهٔ آغاز آن بدین گونه است «شکــر وسپاس وحمد بی‌قیاس حضرت خالقی را جل‌جلاله‌وعم‌نواله که آدمی را به‌شرف نطق وفصاحت وکمال فضل و بلاغت بردیگر مخلوقات تفاخر بخشید ...»

سپس گوینده دربارهٔ خود چنین می‌گوید: «این ضعیفه جهان بنت مسعود شاه به‌واسطهٔ دست تطاول روزگار پای قناعت دردامن عافیت کشیده ، روی دل درکعبهٔ فراغت‌آورد و این بیت شعار خود ساخت :

وحدت گزین و همدمی از دوستان مخوی
تنها نشین و محرمی از دودمان‌مخواه »

ازاین‌جامسلم می‌شودکه‌این‌نسخه دیوان جهان ملك‌خاتون دختر جلال‌الدین مسعود شاه بن محمود اینجو برادر مهتر جمال الدین ابواسحق اینجو پادشاه معروف فارس باید باشدکه از ماه رجب ۷۳۶ تا سال ۷۴۰ ازسوی پدر حکمرانی قسمتی از مــرکز ایران را داشته و در۱۹ رمضان ۷۴۳ کشته شده است .

مادرجهان‌ملك خاتون سلطان بخت نام داشته و دختر دمشق خواجه‌پسر امیرچوپان برادر مهتر تیمورتاش مؤسس سلسلهٔ‌چوپانیان و خواهر دلشادخاتون بوده است همسرش خواجه امین‌الدین‌جهرمی‌ندیم‌شیخ‌ابواسحق اعیان دربار وی بوده است .

بسیاری ازکسانی‌که دراین زمینه بحث‌کرده‌اند همسروی را بخطا شیخ امین‌الدین محمدبن علی‌بن ضیاءالدین مسعود بلیانی کازرونی درگذشته در۱۱ ذی‌قعدهٔ ۷۴۵ درکازرون دانسته‌اندکه از بزرگان مشایخ تصوف درزمان خودو

---

*اثر چاپ نشده‌ای ازمرحوم‌استاد که به‌لطف‌همسر گرامیش‌دراختیارما آمد.

شیخ‌الاسلام فارسی درزمان شاه شجاع آل‌مظفر ، و مخصوصاً خواجو کرمانی و حافظ وی‌را محترم‌داشته‌اند و وی تربیت شدهٔ پسرعم‌خود شیخ‌ضیاءالدین‌مسعود بلیانی‌کازرونی از مشایخ نام‌بردار فارس بوده است

از این‌که خود در مقدمهٔ دیوانش نوشته است‌که « به‌واسطهٔ دست تطاول روزگار پای قناعت دردامن عافیت‌کشیده» پیداست‌که پس‌ازکشته‌شدن‌پدرش در سال ۷۳۶ و یا عمش شیخ ابواسحق درکشمکش باآل مظفر درسال ۷۵۸ ناچار وی‌که برادر زادهٔ ابــواسحق و همسرش ندیم او بوده است نگرانــی هــایــی داشته‌اند

گذشته از غزلیاتی‌که ازجهان ملك خاتون دربرخی ازسفینه‌هایی‌که از قرن هشتم به‌بعدگرد آمده‌ضبط کرده‌اند ، سه‌مجموعهٔ ازاشعار او باقی‌است: یکی همان مجموعهٔ کامل کتابخانهٔ ملی پاریس که نزدیك چهارده هزار بیت در آن هست و به‌شمارهٔ Supplément persan ۷۲۳ضبط شده است.

دیگرمجموعه‌ای‌به‌شمارهٔ persan ۱۱۰۲ درهمان‌کتابخانه شامل‌دوقسمت حاوی نزدیك ۱۳۰۰ بیت ازجهان ملك و تقریباً به همان اندازهٔ غزلیات زنی که «بی‌نشان»تخلص می‌کرده وظاهراً درقرن نهم می‌زیسته است . سوم‌مجموعهٔ دیگری از اشعار جهان ملك شامل ۵۰۰ بیت‌که جزو کتابهای ادوار براون بوده و تاریخ ۱۰۲۸ قمری‌را دارد و اینك درکتابخانهٔ دانشگاه کمبریج (فهرست رینولد نیکلسون ص ۲۳۷) به نام ایوان جهان به نشانهٔ V 32(6) ضبط شده است

من درنظر دارم دیوان این شاعر زبردست راکه درقرن هفتم‌می‌زیسته و نزدیك‌چهارده‌هزار بیت ازاشعار وی به‌مارسیده است‌پس‌ازمقابلهٔ این‌سه‌مجموعه وآنچه ازاشعار وی‌درسفینه‌ها یافته‌ام چاپ کنم.

عجالتاً بانگاهی سرسری‌که براین اشعار افکنده‌ام به‌یك نکتهٔ بسیارمهم برخورده‌ام وآن‌این‌است‌که حتماً مناسباتی‌درمیان حافظ و جهان‌ملك‌خاتون‌که هردو دریك زمان‌درشیراز می‌زیسته‌اند و هردو با دربارشیخ ابواسحق روابطی داشته‌اند بوده است

در تذکره‌ها مطالبی‌دربارهٔ مهاجات‌عبیدزاکانی‌ازجهان ملك‌خاتون‌هست که‌چون بنیادی ندارد ازآن می گذرم .

دلیل این‌که‌جهان‌ملك خاتون و حافظ بایکدیگر روابط ادبی داشته‌اند این است‌که دراندك رجوعی‌که به دیوان جهان ملك‌کردم دیدم‌که شش غزل‌را به یك وزن و قافیه سروده‌اند و پیداست‌که یا نخست حافظ غزل خود را گفته

و جهان ملك از آن استقبال کرده یا آنکه جهان ملك متنکر بوده حافظ بدو اقتفا کرده است .

غزل جهان ملك این مطلع را دارد

عشق تا در دلم مأوا گرفتست
سرم چون زلف او سودا گرفتست

بیت هشتم آن بدین گونه است .

حدیث حسن ای سرو سمن بوی
به وصف قد تو بالا گرفتست

در دیوان حافظ غزلی به این وزن و قافیه نیست ، اما در سفینه‌ای که در اواخر قرن هشتم و اوایل قرن نهم گردآمده این بیت را از حافظ نوشته‌اند

حدیث حافظ ای سرو صنوبر
چو وصف قامتت بالا گرفتست

و شاید از جملهٔ غزلهای حافظ باشد که از میان رفته است ، واگر چنین باشد، در این بیت حافظ اشاره‌ای به همان بیت هشتم غزل جهان ملك خاتون است .

غزل دیگر جهان ملك این مطلع را دارد

در عشق تو تا چند کشم بار ملامت
اندیشه نداری مگر از روز قیامت

و دو بیت اول غزل حافظ این است .

یارب سببی ساز* که یارم بسلامت
باز آید و برهاندم از بند ملامت
خاك ره آن یار سفر کرده بیارید
تا چشم جهان بین کنمش جای اقامت

شاید کلمهٔ «جهان» درمصرع دوم این بیت اشاره‌ای به جهان ملك باشد

مطلع غزل دیگر جهان ملك

به حکم آنکه مرا نیست درجهان یاری
ز خوشی بترم نیست در جهان باری

مطلع غزل حافظ :

چو سرو اگر بخرامی دمی به گلزاری*
خورد ز غیرت روی تو هر گلی خاری

«جهان» مطلع بدین وزن و قافیه دوغزل دارد ، دریك غزل .

ای مثل چشم مستت چشم فلك ندیده
نقش خیال رویت بر لوح جان کشیده

غزل دیگر .

تا دیده مثل رویت ای نور هر دو دیده
تا ما چرا به‌کینی ای یار برگزیده

مطلع غزل حافظ

دامن کشان همی‌شد در شرب زرکشیده
صد ماهرو ز رشکش جیب قصب دریده

غزل دیگر جهان ملك .

گفته‌ای نیست ترا از غم تو کار دگر
کی به‌دست‌آیدت ای‌یار چومن یار دگر

غزل حافظ

گر بود عمر به میخانه رسم بار دگر
بجز از خدمت رندان نکنم کار دگر

غزل دیگر جهان ملك.

ای‌دل‌ازسرگشته‌ای‌ازجوردوران‌غم‌مخور
باشداحوال‌جهان افتان وخیزان‌غم‌مخور

غزل‌حافظ

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم‌مخور
کلبهٔ‌احزان شود روزی گلستان‌غم مخور

نورلارن — پاریس ۱۹ اسفند ماه ۱۳۴۴
۱۰ مارس ۱۹۶۶

سعید نفیسی

نسخه‌های خطی

ینابیع العلوم

محمد تقی
دانش پژوه

در کتابخانهٔ خصوصی آقای محمدصالح پروتا در کابل نسخه‌ای است از این کتاب که خود ایشان در تاریخ سنبلهٔ سال ۱۳۳۶ درمجلهٔ آریانا سال ۱۵ شمارهٔ هشتم ص ۱ـ۸ شرحی دربارهٔ آن نوشته‌اند . این نسخه دارای ۱۱۴۳ صفحه، هر یك ۲۲ تا ۲۵ سطر است ، و درویش بن درویش بن علی ابرقویی در ۲۰ ح ۹۵۴/۱ نوشتن آن را به انجام رسانده است . نگارنده سال گذشته در کابل موفق به زیارت این نسخه نشدم اما از وصفی که ایشان از این برایم کرده وشرحی که هم ایشان در آریانا نوشته‌اند چند سطری در راهنمای کتاب س ۱۰ ش ۵ ص ۵۲۲ نوشته‌ام .

این کتاب از رنده وگرانبها در آغاز بیست فصل دارد در « فضایل علوم التفسیر» نخستین آنها « فی معرفة من هو اهله» است و بازپسین آنها «فی الاعتذار» از این فصل اخیر برمی‌آید که مؤلف به سالهای ۵۳۸ و ۵۴۹ و ۵۵۶ و ۵۶۰ و ۵۶۳ و ۵۶۴ در بلخ و اشبرقان و اندخود وطالقان و ورارود (ماوراءالنهر) می‌زیسته و گرفتاریهای بسیاری کشیده ورنجها چشیده تا اینکه در بخارا در مأمن صدر جهان محمد برهانیان و به نام حسام‌الدین عمر در ۷ شعبان ۵۶۴ این تفسیر را آغاز و در لغت عربیت آمیخته با زبان فارسی به لغت خراسانی بیان کرده است او در این فصل سرگذشت خود را آورده و از بزرگان نالیده و بسی دریغ خورده که به خاندان سلجوق آسیبها رسیده است !

کتاب گرچه به فارسی است ، ولی در تفسیر برخی از آنها عبارتهای عربی هم دیده می‌شود

آغاز و انجام نسخه وعکس سه صفحه‌ای از آن و نمونه‌ای از «فصل فی الاعتذار» آن درمجلهٔ آریانا آمده است .

مؤلف این تفسیر چنانکه از خود کتاب برمی‌آید ، یوسف بن عبدالله بن ابی یعقوب یوسف بن احمد بن علی بن احمد اندخودی لؤلوئی است . اندخود یا نخود شهری است میان بلخ ومرو سوی بیابان . در یاقوت حموی دردنبال این کلمه از او یاد نشده است

سمعانی در انساب چنین نوشته است :

اندخودی نسبت به اندخود است درکناره‌های بلخ پهلوی مرو در راه بیابان و در نسبت به آن نخدی هم گویند . بازگفته است که نخدی به فتح نون وخاء نسبت به نخود است که شهرکی است برکنار بیابان میان بلخ و مرو ، و

من گروهی از مردم این شهر را دیده‌ام کـه بدین نسبت خوانده می‌شده‌اند از آنهاست ابویعقوب یوسف بن احمد بخدی که فقه را در بخارا فرا گرفته و در آنجا مدتی مانده و از رئیس ابوعبیدالله محمدبن احمد برقی وسید ابوبکر محمدبن علی‌بن‌حیدرهٔ جعفری ودیگران حدیث شنیده وروایت کرده است . من اورا دریافتم وچیزی ازاوشنیده‌ام و برای من اجازه‌ای به خط خود نوشته‌که از او همهٔ آنچه را که شنیده‌ام روایت کنم و این اجازه را به دست دوستما ابوعلی پسروزیر دمشقی که اورا به نوشتن آن واداشته است داده و به من رسیده است تولد او نزدیـك ۴۴۰ یـا پیش از آن بوده و نزدیك ۵۳۰ درگذشته است

سمعانی در دنبال کلمهٔ « لؤلوئی » یادی از مؤلف این تفسیر و نیاکان او نکرده است .

درالانساب الی‌البلدان با مخرمه (نسخهٔ شمارهٔ ۴۰۱ جامع گوهرشاد فیلم‌شمارهٔ ۲۱۴۸ وعکس‌شمارهٔ ۵۰۴۹ دانشگاه ونسخهٔ شمارهٔ ۳۰۸۹ کتابخانهٔ ملك) هم‌آمده که ابویعقوب یوسف‌بن احمد بخدی مجیز سمعانی بوده‌ونزدیك به سال ۴۴۰ متولد شده و نزدیك به سال ۵۳۰ درهمان اندخود درگذشته‌است در لب‌اللباب سیوطی‌هم از دوکلمهٔ اندخودی و بخدی هردو یاد شده است در معجم‌الشیوخ سمعانی(نسخهٔ شمارهٔ ۲۹۵۳ احمد ثالث فیلم شمارهٔ ۲۱۹ دانشگاه برگ ۲۸۶ر) چنین‌آمده است

«شیخ آخرهوابو یعقوب یوسف بن محمدبن علی‌بن احمدالبخدی‌اللؤلوئی من‌اهل اندخود، کان من اهل‌العلم والفضل، تفقه‌ببخارا وسمع بها‌الحدیث‌وعمر العمر الطویل حتی حدث ، وسمع منه ببخارا الرئیس اباعبدالله محمدبن‌احمدبن محمدبن‌عبدالله‌البرقی‌والسیدین اباالحسن‌محمدبن محمدبن زیدالحسنی‌الحافظ واباکرمحمدبن علی‌بن‌حیدرة‌الجعفری واباحفص عمربن منصوربن‌حنب‌البزار الحافظ و ابا محمد عبدالملك‌بن عبدالرحمن بن الحسین الاشهیری والشریف ابـاالحسن علی بن محمد التمیمی و الخاقان شمس الملك ابا الحسن نصربن ابراهیم و طبقتهم کتب الی الاجازة بجمیع مسموعاته بتحصیل صاحبنا ابی علی‌بن‌الوزیر الدمشقی فی‌سنة ثلث وثلثین وخمسمائه ومات بعد ذلك‌بیسیر .»

چنانکه می‌بینیم پدرابویعقوب یوسف در معجم‌الشیوخ «محمد» ودرخود این تفسیر دردوجا « احمد » نامیده شده است واین شاید روی‌اختلاف نسخه‌ها باشد وآنچه درخود تفسیرآمده درست به نظر می‌آید

سمعانی با اینکه ازپدرمؤلف اجازه داشته است از پسرش، مفسر ما، یاد نکرده است .

درکشف‌الظنون (۲۰۵۱.۲) چنین آمده است . « ینابیـــع فی‌التفسیر للامام یوسف‌بن عبدالله‌اللؤلؤی‌الاندحودی‌المتوفی سنة ...»

عکس نسخهٔ دیگری از این تفسیر پر ارج فارسی تـازه به دستم رسیده است که اصل‌آن درکتابخانهٔ منیا (مانیا گنل) به شمارهٔ ۱۶۷ در۳۳۰ برگ نگاهداری می‌شود و آن بـایستی در سدهٔ ۸و۹ نوشته شده باشد (فیلم شمارهٔ ۳۲۸۰دانشگاه تهران) . این نسخه ازسورهٔ توبه است تا سورهٔ کهف بدینگونه.
سورهٔ ۹ توبه ۱- ر ، ۱۰یونس۴۲- ر، ۱۱ هود۷۱ پ ، ۱۲ یوسف ۱۰۴ ر، ۱۳ رعد۱۸۶ر، ابراهیم ۱۹۹-ر، حجر۲۱۲-ر، نحل۲۲۶-ر، بنی‌اسرائیل۲۵۴ پ، کهف ۲۹۰-ر.

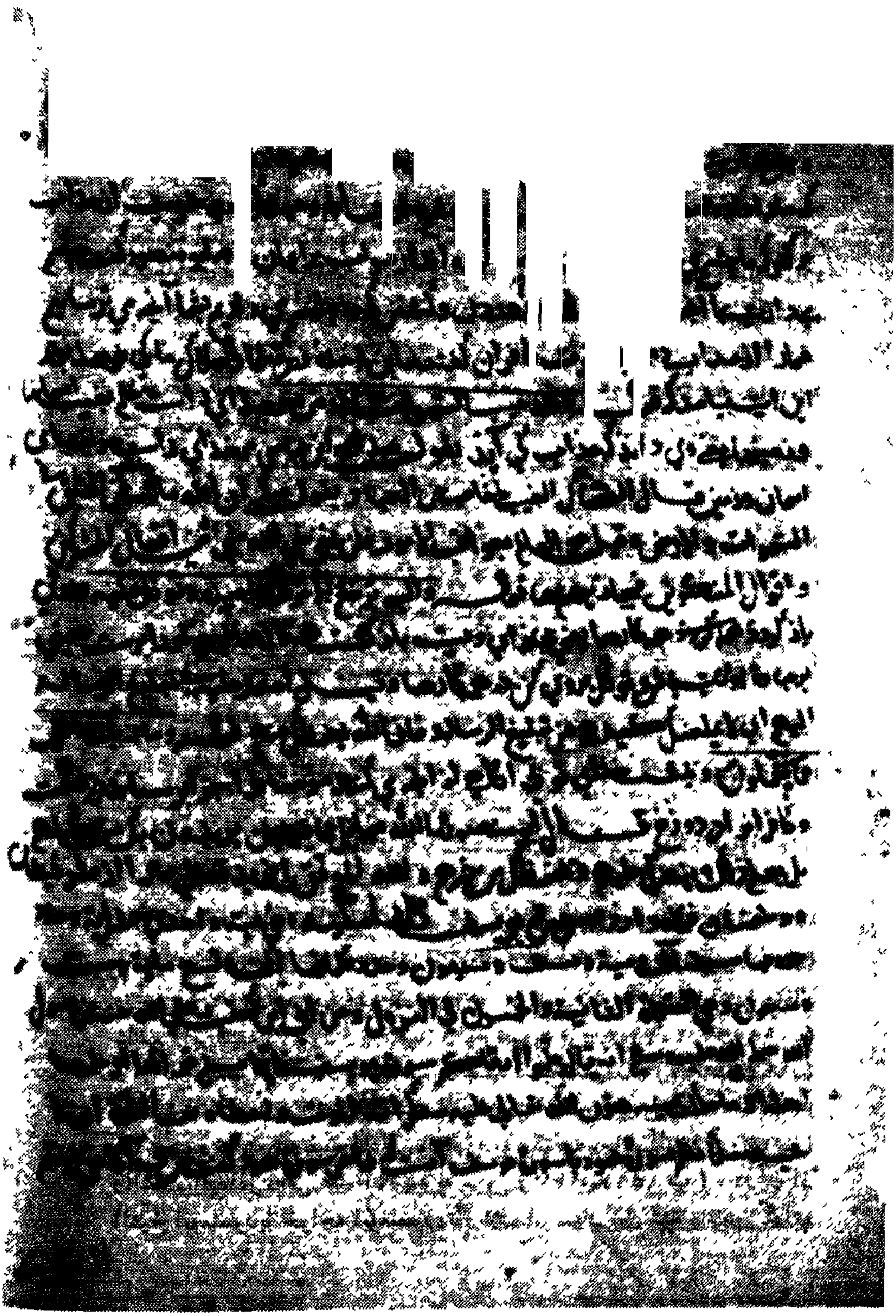
پس این تفسیر ربع دوم است و بایستی‌که تمام آن درچهار مجلد بوده باشد ، درصفحهٔ عنوان آن آمده‌که وقف علی‌افندی است .

از آغاز این نسخه چند برگی افتاده و اندکی پیش از تفسیر آیت «و اذان من‌الله و رسوله » از سورهٔ توبه یك صفحه و سه سطری را دارد و میان برگهای ۴۱و۴۲ و۱۳۰ و۱۳۱هم افتاده است .

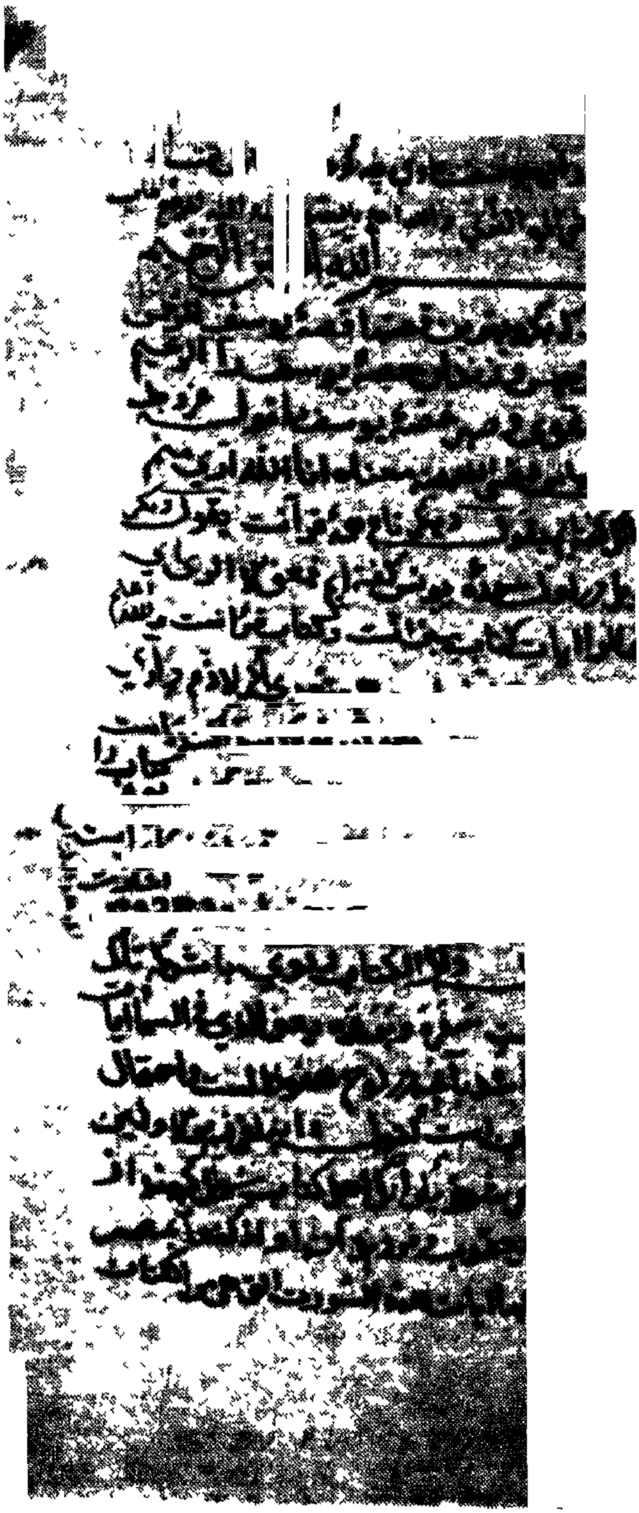
در پایـان تفسیر آخرین آیت سورهٔ کهف هست وگویا یك صفحه‌ای کم داشته باشد .

در هامش آن شعرهای مولوی (۴۵پ) وسعدی (۲۹۷ر) دیده می‌شود. حواشی فراوانی دارد از تفسیرهای دیگر ، از آنهاست تفسیر کبیر (رازی) درهامش برگهای ۲۵۵ر و۲۷۶ر و۲۷۷پ

در متن آن عبارتهـای « قال‌المصنف رحمه‌الله » و « قال‌الشیخ المصنف رحمه‌الله » و « اخبرنی والدی‌الشیخ‌الامام عبدالله‌بن یوسف‌بن احمدالنحودی » (۳۲۸ر) و« اخبرنی‌الشیخ‌الامام ابویعقوب یوسف ابن احمد بن علی‌النحدی» (۳۲۷پ) دیده می‌شود، همچنین‌درآن یاد شده است از محمدبن‌اسحاق(۹ر) وزجاج (۲۰۲و۲۸۷ر) قشیری (۱۴۸ر) والقتبی (۲۲۷ر و۲۱۴ر) وقفال شاشی وابن‌قتیبه (۲۷۷ر و۲۲۶پ) وشیخ حسین مروری (۲۰۷پ و۱۹۹ پ) و از تاج‌القصص (۳۰۲ر و۱۸۲پ) و تفسیرالشیخ‌المروزی (۲۷۶پ‌و۱۹۴ر) و تفسیرالعتابی (۲۶۸ر) و تفسیر الفقیه ابی‌اللیث به عربی (۱۸۹ پ هامش ۲۱۴ پ و۲۲۶ر) وتفسیرکاشانی (۱۶۰پ) وکتاب عجائب‌الدنیا (۱۶۰پ) والمصنف‌البشاغری فی عصمة‌الانبیاء به عربی (۱۴۷پ‌و۱۵۱ پ) . درآن از الشیخ ابومنصوریا خواجه ابومنصوروتأویلات او بسیار نقل شده مانندبرگهای



عکس صفحه‌ای از تفسیر ینابیع



صفحهٔ دیگر از تفسیر ینابیع

۱۰۴پ و۲۶۷پ و۲۷۰ر و۲۷۶پ و۲۸۲ر و چندین جای دیگر، ومراد از آن ابومنصور ماتریدی است . پس مؤلف گویا حنفی است اگرچه درالجواهر المضیئة نامی از او ندیده‌ام از ثعالبی‌هم درآن یاد شده است .

• همچنین در متن‌این نسخه این دو بیت دیده می‌شود (۱۴۵ر). چنانکه شیخ فرمود .

صحبت صالح ترا صالح کند صحبت طالح ترا طالح کند
نیست ازصحبت مؤثرتر هیچ‌چیز یك ز صحبت خرد گردد یك‌عزیز

در این تفسیر در بارهٔ « هو » عبارتی دیده‌ام که مانند آن را در آغاز « روح‌الارواح » سمعانی کـه در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات (شمارهٔ ۶۰ و ۶۱) شناسانده‌ام آمده‌است اندحودی در تفسیر سورهٔ یوسف روش عرفانی‌پیش گرفته ومطالبی‌صوفیانه درتأویل‌آیات این سوره آورده است درست‌مانندا حسن‌القصص مورخ۴۷۰ والستین‌الجامع‌للطائف‌البساتین‌احمد طوسی‌وحدائق‌الحقائق‌فراهی هروی و همچنین تفسیر سورهٔ یوسف که پس ازسعدی تحریرشده است

نمونه‌ای از این تفسیر :

« وذکر فی‌عجایب‌الدنیاکان لرجل حمار وعنز وجار سوءالعین ، فقال: ای‌پسراین حماررا وبزرا بچرانیدن پگاه برو وبیگاه بیا ! تا چشم‌این‌همسایه بایشان نرسد . روزی پگاه‌تر بیاورد وچشم همسایه در بز افتاد فقال: چه نیك بز با شیر است ! تا خانه آمدپستان او آماسیده بوده این مرد بنزدیك‌وی رفت وگفت‌که یك بار الحمد لله بخوان . باشدکه‌آن بز من خوش شود، همسایه گفت. اگر چشم من رسیدی‌بایستی‌که بخر رسیدی که همچنین اشتر بردعی‌ره می‌رفت . این‌مرد تا خانه آمد هردو مرده بودند .

«درتفسیر کاشانی گفته‌اندکه زهرآدمی‌قوی‌تر از زهر مار است، زیراکه زهر مار در دندانست تاتنو نرسد و نگذرد زیان نکند ، و زهرآدمی در چشم است از دور بگرد ، و زهرمار را تریاق می‌باید وزهرچشم بد را نام‌خدای »

اینك عکس دو برگ ازپایان سورهٔهود وآغاز سورهٔ یوسف از روی این نسخه در اینجا می‌آوریم .

انتقاد کتاب

مجموعه نامه‌های خاقانی شروانی

به‌کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی تهران
دانشسرای‌عالی ۱۳۴۶ وزیری هشت +۱۹۴ص

محمد روشن

براثر آگاهیهای تازه‌ای‌که در این سالها به هم رسید، آشکار شدکه از خاقانی شاعر بزرگ و نامدار سدهٔ ششم، منشآتی نیز به جای مانده است. چنانکه پیداست، ارزش و اهمیت‌این منشآت از هرروی‌که سنجیده شود، اگر بیش از دیوان اشعاروی‌نباشد، کم ازآن نیست، زیرا شکی‌نیست که‌آن قیدوبند که در نظم است، در نثر نیست. و از سوی دیگر آدمی در نامه های خود، هرچند رسمی و مقید، جانب میل و مجانبا فرو می‌نهد، و بی‌پیرایه ترسخن می‌گوید. ازاین روی بسیاری از تاریکیهای حیات خاقانی، و گوشه‌هایی از تاریخ آشفتهٔ آذربایجان و شروان در روزگار وی، و شیوهٔ زیستن مردم و خصوصیات اجتماعی وروحی آن عصر، در سایهٔ این نامه‌ها روشن می‌شود بویژه‌که روی سخن خاقانی در این نامه‌ها، باخویشان و نزدیکان، صدور و بزرگان و امیران و شهریاران زمانه بوده است. دانسته نیست‌که مکتوبات خاقانی چرا تاکنون چنین در بوتهٔ اهمال و فراموشی فروورفته بوده است اشارت سعدالدین‌وراوینی، یکی‌از دوگردانندهٔ مرزبان‌نامه، آنجاکه‌می گوید

« و نوعی دیگر، اگر چه از رسوم دبیران بیرون است، چون نفثات سحر کلام ومخاجات اقلام امیرخاقانی[که] - خاقان اکبر بود برجیل‌فصحای اهل زمانه، و درآن میدان‌که اوسه طفل سان را بربی پاره سوارکردی، قصب‌السبق براعت ازهمه بربودی، وگردگام زردهٔ کلکش اوهام سابقان حلبهٔ دعوی بشکافتی ۱. »

شاید به درستی انگیزهٔ این‌خمول وفراموشی را باز می‌نماید چنانکه دیده شد، وی می گوید شیوهٔ خاقانی درنگارش این نامه‌ها از «رسوم دبیران» بیرون است و این سخن گزافی نیست ازهم عصران خاقانی مجموعه های منشآتی به جای مانده‌است. نگاهی به اثرآنان ومقایسهٔ‌آن با نامه‌های‌خاقانی مارا باسعد وراوینی همداستان می‌کند. ازاین روی‌باید باور داشت‌که دبیران وکاتبان، که درخود یارایی مقابله با خاقانی نمی‌دیدند، سخن اورا متروک گذاشتند، تا خاطرهٔ منشآتش یکباره از یادها زدوده شد، و این داوری بد بر وی رفت.

۱ــ مرزبان نامه. نسخهٔ مورخ ۷۴۲، یونیورسیته‌ا، ورق ۴ ب

نخستین بار روانشاد وحید دستگردی درمجلهٔ ارمغان، شمارهٔ ۱ سال ۵، از گنجینه‌ای که وی را به‌دست افتاده بود و «گوهرستان» می‌خواند، نامه‌ای ازخاقانی نقل کرد. از آن گنجینه ـ که هرگزچونی وچندی‌آن شناخته نشد ـ سه نامه ازخاقانی ـ به طور مکرر ـ در شمارهٔ ۱ سال ۵، شمارهٔ ۱ سال ۶، شمارهٔ ۲ سال ۱۲ وشمارهٔ ۸ سال ۱۶ به‌چاپ رسید. دیگر ازآن پس سخنی از نامه‌های خاقانی به‌میان نیامد، ودرهیچیك ازکتب تاریخ ادب که بعد ازآن تاریخ نوشته شد، اشاره‌ای هم درآن باب نرفت. تنها درمقدمهٔ تحفة‌العراقین دکتر یحیی‌قریب درگفتگوی ازتألیفات خاقانی، ازمنشآت خاقانی نیز نام برده شد، ونمونه‌ای کوتاه ازآن ارائه گردید ۱

به‌سال ۱۳۳۶ که درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ره‌آورد گرامی استاد مینوی را ازخزاین ترکیه، به‌جویایی نسخه‌ای از «جامع‌الستین‌للطائف البساتین ۲» باز می‌جستم، به‌فیلم نسخه‌ای ازمنشآت ـ لالااسماعیل ۶۰۰ ـ برخوردم. درمطابقهٔ‌آن نسخه با نسخهٔ‌کتابخانهٔ ملی‌پاریس ـ که عکس‌آن در کتابخانهٔ ملی تهران است ـ ونامه‌های مندرج درمجلهٔ ارمغان وقتی‌صرف شد.

چون گزارش کنگرهٔ مستشرقان درمسکو دریکی ازمجلات (پیام نوین) منتشر گردید، دانستم که مرحوم احمدآتش برسرمنشآت خاقانی کار می‌کند. مکاتبه‌های مکرر باوی ـ بی‌واسطه وبا واسطه ـ سودمند نیفتاد.

درسال ۱۳۴۲ آقای دکترسجادی پنج نامه ازخاقانی را، که بر مبنای نسخهٔ پاریس فراهم شده بود، در «فرهنگ ایران‌زمین» ۳ به چاپ رسانیدند. هرچندکه این نامه با نامه‌های مندرج درمجلهٔ ارمغان مطابقه شده‌بود، چندان منتج وشایسته ازکار در نیامد

غفار کیندلی دانشمندآذربایجانی، که پیداست او نیز برسر تحفة‌العراقین و احوال وآثار خاقانی‌کار می‌کند ۴، نقدی براین نامه‌ها در فرهنگ ایران زمین ۵ نوشت، ونارسائیهای آن را باز نمود

درکنگرهٔ ایران شناسان به شهریورماه ۱۳۴۵، باردیگر مرحوم‌آتش

۱ـ تحفة‌العراقین، به‌اهتمام دکتریحیی قریب. ص ما.

۲ـ این‌کتاب به وسیلهٔ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، به‌اهتمام نگارنده تحت عنوان ـ تفسیرسورهٔ یوسف ـ به چاپ رسید.

۳ـ دفترهای ۱ـ۴ جلد ۱۱. ص۳۳

۴ـ نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز. شمارهٔ ۳ سال ۱۹.

۵ـ جلد ۱۲. ص۳۲۹.

در بارهٔ «منشآت خاقانی» و نسخهٔ تازه‌ای که یافته‌بود ، خطابه‌ای ایراد کرد وی در این خطابه مشخصات نسخهٔ تازه را برشمرد و شمار نامه های آن را ۴۶داست. مرحوم آتش بر آن بودکه نسخهٔ تازه ۹ نامهٔ مندرج در نسخهٔ لالااسماعیل را فاقد است ، و برایناساس۲۶ نامهٔ نوازخاقانی شناخته شده‌است، که مجموعهٔ نامه های وی به ۵۵ می‌رسد وی را در این باره اشتباهی دست داده‌که به‌جای خود بدان اشاره خواهد شد .

مجموعهٔ نامه‌های افضل‌الدین بدیل بن علی نجار خاقانی شروانی » به‌کوشش آقای دکترسجادی درآذرماه ۴۶انتشار یافت این‌مجموعه برحسب شمار ایشان محتوی ۳۱ نامه‌است . مصحح مقدمه‌ای کوتاه بر این مجموعه نوشته‌اند ، و در طی آن از نثر خاقانی‌که خود در دیوان اشاره هایـی بدان داشته است ، یادکرده‌اند ایشان سپس مشخصات نسخه هایی راکه در اختیار داشته‌اند برشمرده‌اند :

۱ ـ عکس نسخهٔ لالااسماعیل‌که بیست و هفت نامه دارد .

۲ ـ عکس نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس‌که حاوی ۵ نامه است .

۳ ـ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار که شامل یازده نامـه است .

چون جز عکس نسخهٔ سپهسالار ـکه با وجود تحمل دوبار مخارج آن هرگز به دست من‌نرسید ـ حتی عکس نسخهٔ نویافتهٔ مرحوم آتش در دسترس است ، به روشن‌کردن پاره‌ای نکات ، تا آنجاکه در حوصلهٔ این دفتر باشد ، می‌پردازم .

ظاهراً شمار نامه‌های لالااسماعیل ۲۷ نیست و ۲۹ است این نکته نه تنها برمرحوم آتش مبهم مانده بوده است، آقای دکتر سجادی نیز بدان‌توجه نداشته‌اند .اکنون‌که متن چاپی‌در دست‌است، می‌توان به نامهٔ سوم‌نگریست. ۱ قسمت اول این نامه‌که خطاب به‌رئیس اجل‌علاءالدین است ، در ص۲۱ س ۶ به پایان می‌رسد ، و پس از آن نامه واری آغاز می‌گردد . و آن نیز در همان صفحه س ۱۶ انجام می‌پذیرد ، و نامهٔ دیگر شروع می‌شود . نسخهٔ مدرسهٔ سپهسالار و نسخهٔ نوگواه این مدعاست .

مرحوم آتش در خطابهٔ اخیر خودگفته بوده است که ۹ نامه از نسخهٔ لالااسماعیل درنسخهٔ نونیامده‌است ، و این درست نیست . در نسخهٔ لالااسماعیل ۲۰ نامهٔ مشترك با نسخهٔ نو دیده می‌شود ، و این نسخهٔ نو تنها فاقد هفت‌نامه است .

۱ ـ رك . نامه‌های‌خاقانی . ص۲۱.

اشتباه آن مرحوم درمورد یك نامه ناشی از آشفته بودن صفحات نسخهٔ نو بوده است ، و در مورد نامهٔ دیگر چون سرآغاز آن نامه در نسخهٔ نو افتاده بوده است ، وی که ظاهراً به نظری اجمالی در آنها نگریسته بوده ، اشتراك دو نامه را نیافته بوده است

آقای دکتر سجادی که با استفاده از سه نسخه که در اختیار داشته‌اند ، نه اصطلاح ۳۱ نامه از خاقانی را چاپ کرده‌اند ، بی گمان در نشر این نامه‌ها ، به‌دلایل بسیار که عرضهٔ خواهد شد ، گرفتار شتاب زدگی شده‌اند . نخست آنکه در شمار نامه‌های مصحح خود اشتباه کرده‌اند . ایشان گذشته از نسخه‌های نسبتاً آشفتهٔ پاریس و ارمغان ، نسخهٔ نسبتاً کامل ملاحظهٔ سپهسالار را نیز در اختیار داشته‌اند مصحح در مقدمه گفته‌اند که پنج نامهٔ کامل نسخهٔ سپهسالار با نسخهٔ لالااسماعیل مشترك است ، و سه نامهٔ کامل غیر مشترك باز می‌ماند . نامهٔ سی‌ام متن چاپی در شمار این سه نامه است با نظری به نامهٔ سی‌ام ۱۰ معلوم می شود که نامه خطاب به « خواجه امام ظهیرالدین» است . این نامه صریحاً در ص ۱۵۰ س ۱۴ بدین عبارت · «اطایب سعادات آسمانی و رغایب کرامات ربانی بر جناب مجدمجلس مقتدی ابدالدهر وارد وفایض باد بحبیب‌الله المختار وآله‌الابرار و السلام» پایان می‌پذیرد ، و به دنبال این عبارت ، نامهٔ دیگر بدین‌سان آغاز می‌شود « مفاوضات مطاف مجلس سامی خواجهٔ امام‌اجل اعز مجد .. عمادالدین » ۳

چون در نسخهٔ سپهسالار این نامهٔ عمادالدین بی‌عنوان است ، و بی‌هیچ فاصله‌ای به نامهٔ پیشین که خطاب به ظهیرالدین است پیوسته نوشته شده ، هر دو نامه را یکی دانسته‌اند . ناگفته نماند این عمادالدین همان کسی است که خاقانی در سه‌جا از دیوان خود از او یاد می کند . ۴

باید دانست که جز این نامهٔ اخیر که خطاب به عمادالدین است ، سه نامه دیگر نسخهٔ سپهسالار با نسخهٔ نو مشترك است . و در نتیجه از دوازده نامهٔ نسخهٔ سپهسالار (به‌زعم آقای دکتر سجادی یازده نامه) نه نامه با نسخهٔ نو اشتراك دارد .

اکنون نگاهی به متن چاپی آقای دکتر سجادی مـی‌افکنیم . چنانکه گذشت ، من برآنم که کار چاپ این مجموعه با شتابزدگی بسیار همراه بوده‌است

۲ ـ رك . نامه های خاقانی ص۱۴۹ .
۳ ـ رك . ایضاً . ص ۱۵۰ س ۱۴ .
۴ ـ رك . دیوان خاقانی چاپ دکتر سجادی . ص ۹۶۴/۹۰۲/۸۴۵ .

براین مدعا دلایل فراوانی است که بامقایسهٔ متن چاپی و نسخهٔ لاالااسماعیل که نسخهٔ اساس ایشان بوده است ، عرضه می‌شود اینک آن دلایل :

ص	۱	س	۲	به‌جای	امام مقتدی	امام متقی	خوانده‌اند
»	»	»	۵	»	حاق محق‌محقق	حاق محق	»
»	۲	»	آخر	»	سنت چناں	سں چنان	»
»	۴	»	۲	»	ارگل حوردں	آر گل حوردن	
»	»	»	۱۶	»	به‌حهت پوشش	حهت پوشش	
»	»	»	۱۸	»	میانحی استقا	میانحی استنقا	

(با وجود تصریح نسخهٔ س)

»	۵	»	۳	»	این‌بهمت‌سه‌گانه	این سه‌گانه
»	۶	»	۸	»	پیاده با ول	پیاده ملول

(نسحه س تقریبا صراحت دارد)

»	۶	»	۱۶	»	آسیب صواعق	اسب صواعق
»	۷	»	۱۱	»	بررای عالی	بررای محلس عالی
»	»	»	۱۳	»	وحه سوءالمراح	وچه سوءالمراح
»	۸	»	۱۷	»	ربهار ای‌پادشا	ریبهار ای پادشاه
»	۹	»	۱۶	»	قدح‌الراکب	قدح اکراکب
»	۱۰	»	۱۷	»	حداوندی‌راکلال	خداوندی‌کلال
»	»	»	آخر	»	قلم می‌گویند	قلم گویند
»	»	»	»	»	ابامل را سوار	ابامل سوار
»	۱۲	»	۶	»	اریحی	ارتحی

(این مورد علط چاپی‌نیست چه درصفحات /۳۵/۴۳/۹۸/۱۰۰/۱۰۶/۱ ۱۱۸ نیز«ارتحی» آورده‌اند وحتی درص/۱۲۲مورد صحیح را درحاشیه نقل کرده‌اند وظاهراً به معنی‌آن توحه نداشته‌اند)

«اریحی . که شاد شود چون عطادهد» السامی فی الاسامی چاپ بنیاد فرهنگ . ص۱۳۴. «اریحی حوانمرد . مقدمة الادب چاپ دانشگاه ، ص ۲۱۷

ص	۱۳	س	۴	به‌جای	می‌رسد	میٔرسید
»	»	»	۱۱	»	اوهام به‌صبح	اوهام‌صبح
»	۱۴	»	۱۹	»	با یاد دهد	یاد دهد
»	۱۵	»	۱	»	اشهاز	انتهاز

(ظاهراً غلط چاپی است)

» »	» ۴	»	چون احتیار کرد	وچون اختیار کرد
» ۱۶	» ۴	»	سریع‌العود	سریع النقود ؟!
» ۱۸	» ۵	»	ایادیش‌محود می‌کشد	ایادیش می‌کشد
» ۱۹	» ۲	»	ر حهاں پاداشت درخر این کرم‌نگشاد	بر حهان پاداشت (را) ...

(ضرورت این تصحیح قیاسی را نداستم)

» »	» ۵	»	حوں‌آلود	حون‌آلوده
» »	» ۶	»	ر گس محمر	ر گس‌محمورمحمر؟!
» ۲۱	» ۸	»	ىتيحهٔ‌حلوص‌واحلاص	ىتيحهٔ حلاص‌واحلاص
» ۲۷	» ۴	»	مىتنه	سینه
» ۲۹	» ۲۰	»	دومرسل‌علیهما‌السلام	دومرسل‌علیهم‌السلام؟!
» »	» آخر	»	وانما امر بالشيء..	

درتعلیقات (ص۱۶۷) شماره سوره وآیه را حابه‌حا آورده‌اند ونام سوره را نیز نادرست سورهٔ (۱۶) نحل است وآیه ۴۲

» ۳۰	» ۲۲	»	ارهر ارهار	ار هر ارنار؟!
» ۳۲	» ۵	»	دیباء معنبر احتراں	دیباء مصر احتراں
» »	»	»	سقلاطوں احصر	سقلاطوں اختر
» »	» ۱۰	»	یك سطر راانداحته‌اند : «. . محلس‌ساحتمی	

هم حجلسار بودمی وسر بر نیفراحتمی‌وار بی‌آبی‌خاك برآسمان انداحتمی»..:

ص ۴۱	س ۱۷	به‌حای	همت فلك	همت ملك ؟!
» »	» آخر	»	به‌صبر کردن	صبر کردن
» ۴۴	» ۱۳	»	همی نا بیوسان	همتی‌نا‌بوسان
» ۴۶	» ۸	»	برداشتنی	بر برداشتنی
» ۴۸	» ۲۲	»	قبلهٔ‌کیان و برمکیان	قبلهٔ‌کیان برمکیان
» ۵۲	» ۱	»	یمیں ویسار	یمیں وسیار
» »	» ۱۲	»	ملك الملوکی	ملك‌الملوك
» ۵۳	» ۱۴	»	اشارات	اشارت
» ۵۵	» ۱۲	»	تنتل	بنیل
» ۶۰	» ۱	»	ترمح فلك	برفح فلك
» ۶۱	» ۱۷	»	منادی رباں	منادی رنان
» ۶۲	» ۳	»	مثال اوتمثالی	مثال او نمثالی

»	»	»	۱۶	»	س‌س گویی	سن‌سن گوی
»	»	»	»	»	سوس بویی	سوسن بوی
»	»	»	»	»	توسن حویی	توس حوی
»	۶۳	»	۳	»	خوش گرداند	حوش گرداند
»	»	»	۹	»	حلقهای گیسو	طبقها گیسو
»	۶۴	»	۱۲	»	برور	پرور
»	۶۶	»	۷	»	انفاذ حدمات	ایفاد خدمات
»	۶۸	»	۶	»	بآشوب	باشرب
»	۶۹	»	۱۵	»	اودیهٔ دیگر	ادویهٔ دیگر
»	۷۱	»	۷	»	چه ماند	حدا ماند
»	»	»	۸	»	شریف نکرد	شریف بکرد
»	»	»	۱۶	»	سکوت واطمیناں	سکوت واطمیناں
»	»	»	آحر	»	کار تاهل	کار ناهل
»	۷۴	»	۱۰	»	پردهٔ عنکبوتی	پردهٔ عنکبوت
»	۷۸	»	۱۳	»	انفاد تحیات	ایماد تحیات
»	۷۸	»	»	»	تلکوی	کوتاهی ؟!
»	۸۰	»	۱۵	»	مرا دید	مروارید ؟!
»	۸۳	»	۵	»	احوال منکسر	احوال منکر
»	۸۵	»	۱۷	»	بر چه صیفت	برچه صفت

» ۸۶ » ۶ درایں نامه که به عصمةالدین نوشته شده‌است آشفتگی روی داده وقسمتی از نامهٔ بعدی وارد این‌نامه شده . در این نامه چنین‌آمده است : «آوازهٔ شایع شنیدکه موکب عالی خدر معظم .. به‌فال همایون ترتیب سفرقدس‌خواهد فرمود انشاءالله که رضای ربانی‌المهتدی مؤیدالسلاطین ..»؟! پیداست که سخن از آهنگ سفرعصمة الدین حواهر منوچهر است و حای المهتدی اینجا نیست . دنبالهٔ نامهٔپیشین را درص ۸۸ س۱۸ باز می‌یابیم: «و یمن‌طالع وسعودآسمان هم عنان عزیمت‌خداوندی باشد. .» وادامهٔآں در ص ۹۰ س۱۱ دیده می‌شود .

ص ۹۰ س ۴ به‌جای باستسقاء نیل تأسیسقائیل ، (درتعلیقات نیز این موردرا ازمبهمات دانسته‌اند)

ص ۹۱ س ۵ به‌جای اشرف اعرف اشرف اعز

» ۹۲ » ۱۰ » ادام‌الله عزه‌وتمهیده ادام‌الله عزه وتمهید

»	»	»	۱۳	»	کعبهٔ مکارم	کعبهٔ مکرم
»	۹۳	»	۱	»	با آن بزرگ	باآن بزرگی
»	»	»	۱۵	»	اگر بیك دره	اگر یك دره
»	۹۴	»	۱۱	»	ضمیر مشرق	ضمیر مشر ؟!
»	۹۷	»	۲۰	»	حوار مهذب‌الدینی	حوار مهذب‌الدین
»	۹۹	»	۴	»	حثاله آفرینش	حبالهٔ‌آفرینش
»	۱۰۰	»	۱۳	»	ظهیر آل سلجق	طهیر آل سلحوق
»	۱۰۱	»	۷	»	سمر همایون و طمر همراه	سمر همایون وحطر همراه ؟!
»	»	»	۹	»	انفاس ربانیان	انعاس ربانیان
»	۱۰۲	»	۷	»	قبلهٔ امان وامانی	قبلهٔ‌آفاق وامانی
»	»	»	۱۹	»	تحت پایه	صحب پایه
»	۱۰۳	»	۸	»	مرتبت و منزلت	مرتبت و منرلت
»	»	»	۱۲	»	منعکس‌آمده	منتکس آمده
»	۱۰۴	»	۶	»	نصب عین	سبب عین ؟!
»	۱۰۵	»	۱	»	نشانده‌اند	فشانده‌اند
»	»	»	۶	»	پرسشی فرمودندی	پرسش فرمودند
»	»	»	۱۹	»	وعدا الساق	عدا مساق
»	»	»	»	»	اکتساب کمالی	اکتساب کمال
»	۱۰۶	»	آخر	»	محصنهای افراد	محصنهای فراوان ؟!
»	۱۰۸	»	۱۳	»	قراطعان شب	قراطعانی شب
»	۱۰۹	»	۲	»	در بوشاح سنا	بو برشاخ سنا ؟!
»	۱۱۱	»	۴	»	منصب مجد	منتصب مجد
»	۱۱۲	»	۱۵	»	بدو نگدارند	برو نگدارند
»	»	»	۲۳	»	حقد مادران	حمد مادران ؟!
»	۱۱۳	»	۱	»	مستوفر	مستوفر
»	»	»	۱	»	شتاب برفت	بشتاب رفت
»	»	»	۱۴	»	که سیاحت... وکه	که سیاحت .وکه
»	»	»	۱۷	»	راه نبرند	راه بپویند
»	۱۱۶	»	۷	»	سایه‌ای حرسند	بسایه تهی خرسند
»	»	»	۸	»	انفاذ خدمات	ایفاد خدمات

» ۱۱۸	» ۱۱	»	هرصاحب قلمی	همه صاحب قلمی
» »	» ۱۶	»	دست گیر آید	دست گیر آمد
» »	» ۲۲	»	شواد تواند دانست	سواد تواند داست
» ۱۲۰	» ۱۷	»	افتراع معانی مکر	احتراع معانی بکر؟!
» »	» ۲۲	»	وازخطبا ابن‌طباطبا	وارخطبا ابن‌طباطبا
» ۱۲۳	» ۹	»	حیص بیص	حیص بیض
» »	»	»	موتمعات اوقات	موبقات اوقات (گذشته ارصراحت نسخهٔ سپهسالار نیرمؤیدآن است)
» ۱۲۴	» ۵	»	عین الدین	عین الدوله
» ۱۲۸	» ۱	»	نور منقط	ثورمنقط ؟!
» ۱۲۸	»	»	عثاء احوی	عشا احوی ؟! (این قراءت ازاستادفروزان است)
» ۱۲۹	» آخر	»	بحاجی‌امین‌الدین	وحاجی امین‌الدین
» ۱۳۰	» آخر	»	درآن‌تضمین	دراوتضمین
» ۱۳۱	» ۸	»	فرماید رسانید	فرمایند رسانید
» »	» ۱۴	»	حلیس وحشتم‌اوبود	حلیس وحشت بود
» ۱۳۲	» آخر	»	بمنه وسعة کرمه	بمنه وکرمه
» ۱۳۴	» ۴	»	حوبی‌است سوخته	حویی‌است سوخته
» ۱۳۵	» آخر	»	مضطرم شده‌است	مضطرم شده
» ۱۳۷	» آخر	»	نقادی را	تعادی را (نسخه صراحت دارد ونسخهٔ سپهسالارنیرمؤیدآن است)

البته چنانکه اشاره شد این موارد که یاد شد براثرمطابقهٔ متن چاپی با نسخهٔ عکسی لالا اسماعیل فراهم‌آمده است ، وجای گفتگو درتصحیح متن همچنان باقی‌است ، وجود به‌مجالی دیگرعرصه خواهد شد نکته دراین‌است که مصحح این مجموعه ،آقای دکترسجادی خود مصحح دیوان‌خاقانی‌است . ناگزیر این پندار برای‌آدمی پیدا می‌شود که‌آشناترین‌کسان به شیوهٔ سخن خاقانی هم ایشانند . بااضافهٔ این نکته‌که در مروری سطحی به‌عشری ازدیوان به وضوح پیوست که خاقانی‌اشاره‌ای درنامه‌های خود نداشته‌است ، که‌آن اشاره در دیوان وی نیامده باشد ازسوی دیگر در بازشناساندن کسانی‌که نامه‌ها بدانان نوشته شده‌است ، اشارتی لازم می‌نمود .

تلاش آزادی

نوشتهٔ باستانی پاریزی ، انتشارات علمی ، ۶۲۶ ص .

عبدالمحمد آیتی

تلاش آزادی کتابی است درشرح‌حال شادروان مشیرالدولهٔ پیرنیا به‌خامهٔ شیرین وطنز آمیز محقق ارجمند آقای باستانی پاریزی که اخیراً ازطرف سازمان چاپ و انتشارات علمی در ۶۲۶ صفحه نشر یافته است.

این کتاب که یك‌بار در ۱۴۴ صفحه به‌صورت مقدمه‌ای بر تاریخ ایران باستان منتشر شده بود برندهٔ چهارهزارتومان جایزهٔ یونسکو شد.

درچاپ اخیر نویسنده به‌ترغیب و تشویق آقای کاوهٔ دهگان ــ که خود به سبب حافظهٔ نیرومندی که دارد ازتاریخ قرن معاصر کشور ما نیك آگاه است ــ قسمتهایی که حاکی از اوضاع اجتماعی دوران زندگی مشیرالدوله باشد بر آن افزوده است و به قول نویسنده‌اش چون این دورهٔ پنجاه‌ساله ، یا دوران تلاش ملت ایران برای دریافت آزادی و مشروطیت بوده است ، ویا دوران تلاش آزادی و مشروطیت برای نجات خود ، چاپ جدید کتاب عنوان «تلاش آزادی» گرفته است.

کتاب حاوی دوگونه مطالب است :

یکی مطالب اصلی یعنی آنچه منحصراً مربوط است به زندگی مشیرالدوله و دیگر مطالب فرعی ، یعنی آنگونه مطالب که روشنگر وضع اجتماعی و جریانات سیاسی آن عصر است . از قبیل قرار داد ۱۹۰۷ ، قرار داد ۱۹۱۹ استبداد صغیر ، بازگشت آزادی ، نهضت خیابانی ، قیام جنگل ، قیام کلنل محمدتقی‌خان ، جمهوری ، فتح خورستان ، انتقال سلطنت وغیره . مسلم است که وقتی می‌توان به شخصیت واقعی مردان تاریخ پی‌برد که اوضاع و احوال اجتماع و عصری که‌درآن می‌زیسته‌اند نیك دانسته شود. چه‌هیچ‌انسانی نمی‌تواند مجرد ازتأثیر عوامل اجتماعی عصر خویش باشد . بنابراین یك مورخ که می‌خواهد بادید نوینی به نگارش تاریخ پردازد نمی‌تواند این علل واسباب را نادیده انگارد .

اما مورخ برای آنکه بتواند تأثیرمتقابل قهرمان و اجتماع رادریکدیگر دریابد نیازمند به شمی قوی و استنباطی درست است . منتهی یك سلسله عوامل آشکار و پنهان است که‌غالباً درمورخان مغرض یاضعیف‌النفس موجب قلب‌ماهیت تاریخی می گردد.

ازاین عوامل است اعتقادات مذهبی و دیگر دلبستگیهای مسلکی و حب و بغضهای ناشی از آن دو ، و نیز : تقیه ازقدرتهای زمان وازهمه مهمترحفظ

قدرت و مکانت موجود، بهاین طریق که یامطلبرا درز بگیرد ویا برخلاف واقع جلوه‌گر سازدمثلاً حفظ قدرت ومکانت موجودگاه حربهٔ دفاع ازمذهب‌ومسلك را بهدست می‌گیرد تا آنجاکه فردی چون نظام‌الملك وزیر آنهمه افسانه‌های عجیب دربارهٔ اسماعیلیه جعل‌کند و تقیه ازقدرتهای زمان باعث آن می‌شود که سپهر ننویسد امیرکبیروقتی ازصدارت معزول شد بهکاشان رفت و درآنجااز شدت غم و اندوه مرد ، یعنی بهعلت ازدست دادن‌کرسی صدارت دق مرگ شد و البته مصنفان منصفی هم چون بیهقی و جوینی و وصاف داریم (وجه نادر مردمند اینان) که باآنکه در دستگاههای دولتی کار می‌کرده‌اند تاآنجاکه‌یارای مقاومت داشته‌اند از تقیه پرهیزکرده‌اند ، چنانکه یکی مرگ حسنك وزیر و محبوس ساختن محمدبن محمود را باآب وتاب آنچنانی مــی‌نویسد ودیگری از ذکـر کشتار اربابان خود وقتل ونهب وحـرق بهدست ایشان دقیقه‌ای فرو- نمی‌گذارد و سومی احساسات ضد مغولـی خود را درجانبداری و ستایش از خاندان جوینی که مغضوب آن دستگاه گردید بیان می‌دارد . و از خواجه رشیدالدین وزیـرکـه بهتیغ ستم ایلخان کشتـه شده پس از مرگش به عزت و احترام یاد می‌کند .

درمورد تلاش‌آزادی ومؤلف‌آن باید گفت ·

باستانی پاریزی باآنکه مورخ محافظه‌کاری‌است، ولی پس‌ازنقل‌روایات مختلف ولو بهصورت اوج وحضیض قلم هم‌که شده یکی را ترجیح می‌دهدوهمهٔ مسؤولیت را به‌گردن خواننده نمی‌نهد ، مگر واقعه‌ای مربوط بهکرمان‌باشد که درآن بهنحو باززی‌کرمانی بودن خود را ثابت می‌کند

***

حسن مشیرالدوله فرزنـد نصراللهخـان مشیرالدوله است . نصرالله خان مشیرالدوله‌که از رجال برجستهٔ عصر مشروطیت است در چهارم شعبان سال ۱۳۲۵ قمری‌گویا به این علت‌که روی خوش بهسلطنت محمد علیشاه‌نشان‌نمی- داد مسموم شده ویك ساعت ازشب رفته بدرود حیات‌گفته است .

ناظم‌الاسلام - صاحب تاریخ بیداری ایرانیان‌گوید :

مشیرالدوله درزمان صدارتش بخوبی سلوك نمود ، ظلمی‌ننمود وکسی‌را معدوم نکرد و خاندانی را آتش نزد و وطن‌فروشی ننمود و باخارجه‌نساخت. وآثار بدی درعـالم نگذارد . مشیرالدوله از اولین اشخاص مؤسسه است که سراپردهٔ مشروطیت را بلـند نمودند (ص۲۴) . راستی راکه خداوند غریق رحمتش سازدکه حتی یکی ازاین خصایص کافی است‌که مردی‌سیاست مآب را تا ابد خوشنام‌گرداند .

حسن پیرنیا که موضوع کتاب ، مورد بحث ماست درسال ۱۲۹۱ قمری مطابق ۱۲۵۲ شمسی متولد شد .

دوسال بعد برادرش حسین پای به‌عرصهٔ وجود نهاد . بعدها این‌دو برادر یکی به مشیرالدوله و دیگری به مؤتمن‌الملك ملقب شد .

این‌دو برادر در دوران کودکی برای‌تحصیل به‌خارج کشور رفتند.حسن درمدرسهٔ نظام روسیه وحسین درمدرسهٔ پلی‌تکنیك پاریس به تحصیل پرداخت . این دو را برادری خردتر بود که درهمان عنفوان جوانی دراروپا به‌مرض‌سل درگذشت .

حسن ـ مشیرالدوله ـ چون تحصیلات نظامی و حقوقی خود را درمسکو پایان داد به عنوان وابستهٔ سفارت ایران درپطربورغ تعیین شد ، و از همین تاریخ وارد کشمکشهای سیاسی گردید .

مشیرالدوله‌در۲۹ آبان سال۱۳۱۴ شمسی مطابق ۱۳۵۴ قمری بدرود حیات گفت ده‌سال به‌پایان حیات یعنی از ۱۳۰۴ ازامور سیاسی کناره جست و به تألیف و تصنیف پرداخت

زبان فرانسوی و روسی را نیکو می‌دانست‌و ازآلمانی و انگلیسی‌باآگاه بود درسال ۱۳۰۷ که ازطرف وزارت معارف مقررشد سه‌تن از فضلا، تاریخ ایران را از ابتدا تا اعلان مشروطیت بدین ترتیب‌که . از ابتدا تاصدر اسلام را مشیرالدوله و ازاسلام تامغول را تقی‌زاده و از مغول تا اعلان مشروطیت‌را عباس اقبال بنویسد و تنها او بود که با روزی چهارده‌ساعت کار وظیفهٔ خود را انجام داد وکتاب گرانقدرایران‌باستان را ـ که‌آنچه‌سبب بقای‌نام اوست همان کتاب است وبس ـ تا اواخر عهد ساسانی نوشت (آنچه به‌چاپ رسیده تاپایان اشکانیان است قسمت ساسانیان دچار سرنوشت عجیبی شده است که شرح آن را درخود کتاب تلاش آزادی باید خواند . ص ۵۵۲) .

اما کارنامهٔ سیاسی او چنین است . درکلیهٔ مشاغل پاك زیست. غبارتهمت وافترایی بر دامانش ننشست و به‌ناپاکی‌هم نیازی نداشت ، زیرا پدرش سرمایهٔ بسیار اندوخته و زندگی فرزندانش را به‌نحو احسن تأمین نموده بود. در سیاست خارجی و داخلی نیکنامی خود را حفظ‌کرد و درهرمقامی‌که‌بودحسن نیت داشت و به صدد انجام خدمتی بود(ص۵۵۰). چند دوره نمایندگی‌مجلس داشته ، چهاربار به‌مقام صدارت مملکت رسید و بیست‌بار درکابینه‌های مختلف وزیر بوده است (ص۷). دارای نشانهای اقدس حمایل درجه یك ازاحمدشاه ، نشان تاج درجه‌اول ایران ، و بالاخره از روسیه ، انگلستان ، فرانسه، هلند و عثمانی صاحب نشان بوده است .

در پیدایش مشروطیت ، در ماجراهای محمد علیشاه و مشروطه‌خواهان دراعتراض به‌قرارداد۱۹۰۷ ، درلغو قرارداد ۱۹۱۹ ، درختم قضایای خیابانی و جنگل واعادهٔ آذربایجان ، در وقایع کودتای ۱۲۹۹ و در قضایای جمهوریت همه‌جا دخیل و وارد و عضو مؤثر بوده است و به قول نویسندهٔ محترم همه‌جا جانب مردم و عامه را و درعین‌حال حق و حقیقت وانصاف و حفظ آرامش را می گرفته است

حالا وثوق‌الدوله مردی که‌قرارداد ۱۹۱۹را باانگلیسی‌ها می‌بندد(البته به عقیدهٔ بعضی برای نجات ایران !) و مالیهٔ مملکت را دربست در اختیارآن دولت می گذارد و از همه جاعلیه این قرارداد فریاد اعتراض برمی‌خیزد و خیابانی و میرزا کوچك‌خان راهم‌انگیزهٔ قیام می‌شود ، تا آنجا که‌وثوق‌الدوله مجبور به استعفا می گردد و مشیرالدوله جای او را مـی گیرد ، و بـرای فرونشاندن قیام‌ها دست به اقدام می‌زنـد و حاج‌مخبرالسلطنهٔ هدایت را بـه آذربایجان می‌فرستد واو خیابانی را به‌وضع فجیعی می کشد، تقصیرمشیرالدوله چیست ؟ نطقی هم که در مجلس ایرادکرد و در پایان آن گفت «من وکابینهٔ وزرای من در مجلس شورای ملی قسم یادکرده بودیم که اصول مشروطیت را حفظ کنیم . قسم برای این نبود که ملوك‌الطوایفی در این مملکت تأسیس کنیم پس ما به وظیفهٔ خودمان رفتارکرده‌ایم ، حالا هرچه می‌خواهند بگویند»مسلم است این بیانات هم برای حفظ و حراست مشروطیت بوده است . و حال آنکه واقعهٔ آن سال آذربایجان با آنچه در سالهای بعداتفاق افتاد فرق بسیاردارد. شیخ همهٔ نوشته ها و نطقهایش‌به زبان فارسی است . وگویا نظرکسروی درست باشد که می گوید .

«خیابانی این می‌خواست که آذربایجان در دست او باشد که جداسرانه فرمان‌راند و سپس که نیرومند گردید به تهران رفته آنجا را هم اصلاح کند این بود آرزوی خیابانی ، ولی چون نمی‌توانست آن را بر زبان آورد ، به تهران می گفت «بایدآزادی‌ستان را به‌رسمیت بشناسد»اگر خیابانی‌تجزیه طلب بود ، هرگز ازدولت مرکزی‌پول نمی‌خواست وکاری می کرد که دیگران کردند . مقصود این است که میرزاکوچك‌خان و خیابانیْ خاینین به وطن و نوکر اجانب نبوده‌اند منتهی حرفهایی می‌زده‌اند که‌برخی زمامداران مرکزی در درك آنها تجاهل‌العارف می‌کرده‌اند:چه‌مشروطیت دست به ترکیب‌فئودالیسم نزد . فئودالها در ادارهٔ مملکت نقش مهمی داشتند و فئودال هرگز نمی‌تواند یك روش ملی داشته باشد و آزادیهایی راکه مولود مشروطیت بود بپذیـرد و چون عرصه براو تنگ شود دست به دامان اجانب زند .

باری نویسندهٔ چنین تاریخی باید وقتی نوشته های خاطرات و خطرات و امثال آن را با اسناد دیگر پهلوی هم گذارد و با ملاحظهٔ جنبه های دیگر قضایا به استنباط پردازد و نگذارد خواننده گمراه شود ، اگرچه پای مشیرالدوله هم در میان باشد

باستانی پاریزی در نوشتن تاریخ شیوهٔ خاصی دارد . شیوهٔ او تا حدی شبیه به قدماست .

بدین معنی که تاریخش تاریخ بحت و بسیط نیست و این روش را جز در این کتاب در کتب دیگر خود چون خاتون هفت قلعه و آسیاب هفت سنگ نیز به کار برده است

امروز تاریخهایی که نوشته می‌شود به چند طریق است :

در برخی مطالب صورت داستانی به خود می‌گیرد مانند سلسله روایات تاریخی جرجی زیدان که اسامیش همان اسامی های تاریخی هستند و تقدم و تأخر وقایع آن بر طبق همان سنوات واقعی تاریخ است ، منتهی نویسنده خواسته است با آرایش کلام به نوشتهٔ خود تا حدودی جنبهٔ داستانی دهد و خوانندهٔ معمولی را بیشتر جلب کند

این شیوه را اگر حد وسط نگیریم برخی از این دست کتب تاریخ در سمتی است که به تاریخ صرف نزدیکتر است و برخی در سمتی که به داستان و رمان نزدیکتر

مثلاً نوشته های شادروان سعید نفیسی چون آنچه در ماه نخشب گرد آورده از نوع اول است و کتابهایی از قبیل ده نفر قزلباش از نوع دوم . شیوهٔ باستانی به هیچیک از این سه که برشمردیم شبیه نیست او در نگارش تاریخ همانطور که گفتیم از جهت ذکر روایات مختلف و افزودن اشعار و حکایات بر متن اصلی تاریخ و عبرت گرفتن از آنچه اتفاق افتاده است شیوه‌ای دارد چون بیهقی و جوینی و وصاف و میرخواند ودیگران . با دو تفاوت . یکی آنکه چون جوینی و مخصوصاً وصاف دچار تطویلات کلامی و افراط در نقل شعر وحدیث و کلمات قصار و امثال آن نشده است که این مستحسن است . دیگر آنکه بر خلاف ایشان منقولات هر مورخ دیگری را درقالب نثر خود نمی‌ریزد، بلکه عین عبارات را نقل می‌کند و کتاب را به صورت مجموعه‌ای از اسناد درمی‌آورد که آنها را قیچی کرده و پهلوی هم چیده باشند ، چه اشکالی دارد که او هم مثل سایر استادان این فن از متقدمین و متاخرین برای نگارش تاریخ نثر ادیبانهٔ استواری انتخاب کند و همهٔ روایات مختلف را در همان قالب ریزد و در ذیل صفحات

آنچنانکه اکنون سنت‌سنیهٔ اوست مراجع ومآخذ را ذکر کند؟

نثر باستانی پاریزی نثرساده‌ای‌است، ولی یکدست نیست حتی گاهی‌شبیه همان مکالمات عامیانه می شود مثل این عبارت «با امیر کار دارم ، کار فوری است که بایدحضوراً صحبت‌کنم».

و گاه قدری ادیبانه است ، و این ناهمواریها شاید به این علت باشدکه باستانی‌قلم خودرا درمیان قلمهای دیگران گم می‌کند . مثلاً آغازکتاب ص ۶ و۷رابببنید، عبارات چقدرپرارپستی وبلندی‌است «مسافرت ماباانومبیل باری بود و من ورفیق همکلاسم «برفرار» اتومبیل جای داشتیم و حرارت جوانی و تحصیل به هرحال گرممان داشت» در این چند سطر اولاً «برفرار» نسبت به کلمات دیگر غریب می‌نماید. ثانیاً درعبارت «حرارت جوانی . . . گرممان داشت» دوعیب هست یکی آنکه این‌گرمی باید در مقابل یک سردی باشد تا معنی بدهد ، دیگر آنکه «گرممان می‌داشت» بهتراست. مثلاً عبارت بایدچنین باشد «هرچند هوا سرد بود حرارت جوانی و تحصیل گرممان مـی‌داشت» ، و چون‌این‌مسافرت‌درآخرتابستان‌بوده وهوای آن هم درنواحی کرمان‌گرم بوده اصولاً... این قلمفرسایی را وجهی نیست . و اینها طغیان قلم است که خواه‌ناخواه هیچ نویسنده‌ای از آن در امان نیست ، والسلام .

●●

تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی

تألیف دکتر عسکر حقوقی، ازانتشارات دانشگاه تهران۱۱۱۴/۱ گنجینهٔ تحقیقات ایرانی شمارهٔ ۴۹ــ۱۳۴۶قیمت ۸۰ ریال ، وزیری ، هشتاد ویک+۲۵۴ص

علی رواقی

از نخستین دورهٔ تمدن اسلامی کوششهای بسیاری در راه روشن ساختن معانی قرآنی انجام شده و هر گروهی از فرقه‌های مختلف اسلام به گونه‌ای ، درجستجوی کشف معانی‌این اثر بزرگ وکتاب مقدس بوده‌اند وتفاسیر وکتب لغت بر آن نوشته‌اند .

در زبان فارسی از روزگار سامانیان ، یعنی نخستین روزگار پیدایش آثار ادبی به زبان پارسی دری ، تفسیر قرآن وجود داشته و هر فرقه‌ای از دیدگاه خویش به تفسیر نگریسته است ، اسماعیلیه به‌گونه‌ای ویژه واهل‌سنت با شاخه‌های گوناگون کلامی وفقهی‌خویش‌ هرکدام‌راه ورسمی‌خاص‌داشته‌اند.

در میان مفسران شیعه ، شیخ ابوالفتوح رازی ، چهره‌ای است شناخته و بزرگ که تفسیر ارجمند او از روزگار تألیف ، تاعصرحاضر همواره مورد

استناد و توجه اهل فضل و ادب بوده وهست . این کتاب غنی وسرشار ، دایرة المعارفی است از اطلاعات قرآنی ومسائل فقهی و کلامی و ادبی و روائی ، و چون هنوز چاپ تحقیقی و انتقادی ازآن نشر نشده اهل تحقیق آرزو دارند که روزی صاحب صلاحیتی کمر براین ببندند و براساس نسخه‌های قدیمی این متن را تصحیح وچاپ کنند .

ارزش این کتاب گذشته از نظر فرهنگ وعلوم قرآنی ، به سبب اهمیت بسیاری است که درزمینهٔ زبان وادب فارسی دارد و برای گسترش فرهنگ زبان فارسی ازاین تفسیر بزرگ ، مانند دیگر تفاسیر کهن زبان دری می‌توان سودها جست .

کتاب حاضر رسالهٔ دکتری مؤلف می‌باشد که دومجلد آن چاپ شده است و آن‌طور که نوشته‌اند مجلدات دیگری هم دارد . در اینجا فقط جلد اول این کتاب معرفی می‌شود .

بررسی دقیق این کتاب محتاج نشر مجموعه‌ای در حدود خود کتاب است ، و به همین سبب ازکناراین کتاب به آرامی می‌گذریم ، باشدکه خوانندگان این یادداشت خود این کتاب را درمطالعه بگیرند و بیشتر و بهتر باشیوهٔ بعضی ازاین فراهم‌آورده‌ها آشناشوند .

واما جلد دوم این کتاب (که همین معرفی کوتاه را برایش می‌نویسیم) مجموعهٔ احادیث تفسیر ابوالفتوح است ومی‌گذریم ازاشتباهاتی که در نقل آنها شده است

درص ۸۴ کتاب چنین آمده است « فواید لغوی تفسیر ابوالفتوح ـ نویسنده درجمع‌آوری لغات فارسی ابوالفتوح به سه فرهنگ برهان قاطع و بهارعجم وغیاث اللغات مراجعه وکلیهٔ لغات تفسیرشیخ را درسه کتاب لغت مزبور تفحص نمود وچون بدان معنی که شیخ آورده واستعمال کرده درآنها دیده نشد ، لذا جزو لغات نادره تفسیرشیخ به حساب آورد . »

آیادیدن سه فرهنگ برای پیدا کردن این واژه‌ها کافی است ؟ وآیا واژه‌های آتش زنه ، آشکاره ، بارانیدن ، بالا ، سپاردن ، چاره گر ، خوار نادرمی باشد؟ ودرسه کتاب لغت مزبور نیامده است .

آتش تاغ : داغ آتش ـ « گفت اگر فراق را صورت بودی دلها بترسانیدی وکوهها را ویران کردی وآتش تاغ ازداغ فراغ آسانتراست» معنیی که آورده‌اند اشتباه است . تاغ : نام درختی است که چوب آن را هیزم سازند و

آتش‌آن سیار بماند و به‌عربی غضا گویند «برهان قاطع» رك ص۱۳۷ المرقاة: چاپ بنیاد فرهنگ ، در تفسیر چنین است « ... ولحمر الغضا اقل توهجاً منه و ....»

آبریز : «درخالص ، درساو ، زر بی‌غش» ، این‌واژه ظاهراً ابریز است :

ملك صفات وریـرا ملك نشان صـدرا

به‌تست قلب من ابریز وسلب من ایجاب

(دیوان خاقانی ـ دکتر سجادی ص۵۰)

بحکم نشستن : در مسند قضا بودن ، آمادهٔ داوری اینجا «به» بمعنی «برای» می‌باشد .

بـمبازیدن : پر کردن «بفرماید تاچاله بکنند ومردرا درآنجا کنند تا کمر بست و .... بخاك پیرامن ایشان بینبارند» که «بینباریدن» یا «انباردن» صحیح‌است . «وآن چاهها که ازسوی ایشان‌است بینباریم» (قصه‌های قرآن ـ دکتر یحیی مهدی ص ۳۰۸) «ایشان چنان‌کسانی باشد که آب ما بینبارند» (ایضاً قصه‌های قرآن ، ص ۳۱۲)

پایمدان : کفالت ، کفیل « فراء گفت معنی‌قبیل کفیل وپایندان باشد» درمعنی کفالت «پایندانی» صحیح‌است (رك کیمیای سعادت ص۲۶۳ ـ ترجمهٔ تفسیر طبری ص۸۷۷-۹۰۰ وص۹۰۲-۹۰۵).

« **درختستان :** جایی که درخت زیاددارد . » توضیح حاشیه درمورد این کلمه اشتباه است ، گفته‌اند «وبیر باهمین پسوند «ستان» ازکلمهٔ جنده ، جندستانی‌ساخته ....» . این‌جا پسوند «ستانی» است نه ستان . دیگر اینکه گویا جندستانی تنها واژه‌ای باشد که قسمت دوم آن را بقطع می‌توان پسوند مکان دانست . این واژه در متون دیده شده است . رك . کشف المحجوب هجویری ص ۷۶. تفسیرعتیق سورآبادی ، بنیاد فرهنگ ، ص۱۴، ۶۷، ۲۴۲، ۲۹۱.

المصادر زوزنی‌جلد۲ آقای تقی بینش ـ مشهد ، ص۵۰۰ «الاستهراء جندستانی کردن» .

« **دلیل کردن :** ثابت شدن» ، « وایں خبرومانند این اخباردلیل می‌کند...» که معنی آن **ثابت کردن** است .

« **رودگان :** (معی که جمع‌امعاء باشد) «بهار» جمع روده» ، «گفتند

سبب نزول آیه آن بود که عرب و بعضی دیگر جز ایشان خون در رودکان کردندی و بر آتش نهادندی و بخوردندی» ، که رودگانی صحیح است و مکرر در متون آمده است :

همه رودگانیش سوراخ کرد به معر سرش راه گستاخ کرد

شاهنامهٔ بروخیم ص ۱۸۸۰

«آنچ در شکمهای ایشاست از رودگانیها و آنچ بدان ماند» ، تفسیر کمبریج ورق ۴۵، و رجوع شود به تفسیر کمبریج ورق ۲۵۵، هدایة المتعلمین ص ۳۳-۹۸-۱۱۰، الابنیه ـ رلیگمان ـ ص ۳۲-۳۵-۵۴-۶۰ السامی فی الاسامی ص ۱۲۲ ، فرخ نامهٔ جمالی، ص ۱۷۴-۲۱۷، جوانگزاری ص ۳۷۶

« **ساو** : خالص ، برادهٔ زر» ، درفرهنگها چنین معنیی از برای ساو ذکر شده است ، ولی از گفتهٔ شیخ معنی دیگری برای این واژه به دست می آید «واگر زر ساو باشد از معدن گرفته که به گداختن و اصلاح محتاج باشد بر او قطع باشد واگر زر خالص بود قطع واجب باشد به نزدیک ما» ، که زر ساو ظاهراً زر کانی و معدنی است

سب : سم ، درحاشیه آورده اند «از نوع تبدیل حرف میم به ب در کتاب ...» که اینجا تبدیل ب/م می باشد به ب/م ، مانند این کلمات دب ، جنب ، شکنب ، شنبلیت (شملیت)

« **شکوهیدن** : عظمت خویش اظهار کردن ، ترسیدن» «... قریش از آن بشکوهیدند» معنی اول درست نیست .

شکرفیدن : لغزیدن ، درحاشیه آورده اند «در متن تفسیر شکرفیدن ضبط شده ، ولی مسلماً شکوخیدن بوده است به معنی لغزیدن و افتادن» ظاهراً اشتباه است چون در برهان قاطع (یکی از سه فرهنگ مورد مراجعه) شکرفنده ضبط شده است، البته شکوخیدن نیز به این معنی آمده است (السامی، ص ۳۳۱ سکرفنده) و به این معنی شکوخندگی ، شکرفندگی ، شکوهیدن ، شکوخنده درفرهنگها ضبط است .

در تفسیر پاک (بنیاد فرهنگ ایران) شکروفان = خاسرون آمده است (ص ۶۵) که گویا با این مصدر بی ارتباط نیست .

« **فرابافتن** : درک کردن ، وفهمیدن ودریافتن» (این چیزی است که روایت می کنی یا چیزی که فرابافته ای به دروغ) ظاهراً **فرابافتن** می باشد ـ

«بگو آن کسها که فرا می بافتند بر خدای عزوجل دروغی» (ترجمهٔ تفسیر طبری - ص ۶۷۸، س ۴).

فرونگریستن: فرونگریدن، «آنکه بهسر تنور آمد و فرو نگرید» که می‌بایست «فرونگریدن» می‌آوردند، زیرا فعل در اینجا فرونگریدن است نه فرونگریستن.

«**لسك**: کرمی‌است که آن را دیوك خوانند (برهان) ارزه»، ارضه بدین‌صورت صحیح است به صورت فوق، چنانکه درهمین کتاب جایی‌دیگر آمده‌است «این کار ارضه‌است یعنی‌لسك» ج ۴ ص۱۶۲، الارض چوب‌خوره، الارضه یکی (البلغه، ورق۶۹ نسخهٔ خطی).

«**هازدن**: پیاپی و بسیارزدن، مکرر‌زدن (یادداشت مؤلف)» مردم دست به پشت اوهامی‌زدند و او را می‌انداختند.» معنی تکرار گویا از «می» استمرار است.

«**هاشدن**: شدن، گفت ارواح‌ایشان درحوصلهٔ مرغان سرهاشد که ازجویهای بهشت‌آب خورند» که سرها، شد درست‌است جمع سزه ها در اینجا پیشوند نیست

«**وداع‌گاه**: میعاد ومحل‌تودیع مالك دینار گوید سالی‌ازسالها به‌حج می‌شدم آنجا که وداعگاه‌بود» محل‌تودیع درست است نه میعاد. رجوع کنید به‌صرف میر.

در ص ۱۵۵ آمده‌است «...این‌فعل (کردمانی) راکه در مورد شرط و جزا با الف ونون ویاء شرطی‌استعمال می‌کردند درنظم کمتر به‌آن شکل و هیأت دیده می‌شود» ودرص۱۵۶ چنین گفته‌اند «باکمی‌دقت معلوم می‌شود که دو هیأت مانی‌وتانی‌دردومورد یکی...» درص۱۵۵ پسوند را «انی» ودرص۱۵۶ پسوند را «مانی» دانسته‌اند ونیز درص۱۵۵ گفته‌اند استعمال دوصیغهٔ کردمانی وکردی‌تان که صیغهٔ بسیار کهنهٔ دری‌است به‌جای صیغهٔ جمع متکلم ومخاطب، ضمناً باید اشاره نمود که صیغهٔ «کردی‌تان» دراصل «کردتانی است...» - آیا مؤلف شاهدی براین‌نوع استعمال دارند؟ وچطور آن را صیغهٔ بسیار کهنهٔ دری دانسته‌اند؟ ودیگر آنکه چطور ممکن‌است «کردی‌تان» به‌جای «کردتانی» باشد؟

کتاب دارای اشتباهات چاپی مکرر است وبا آنکه غلطنامه دارد بالغ

در ۸۰ مورد دیگر اشتباه دیده شد و جملات کتاب غالباً مغشوش و نارساست ازقبیل.
«این اثر ناچیز را که حقاً حاصل حضانت و تربیت روحانی و معنوی پدر ارجمندم که سالیان دراز است تا روی در نقاب خاك کشیده است تقدیم میدارم» که گویا چنین می‌خواسته‌اند این اثر ناچیز را که حقاً حاصل حضانت و تربیت روحانی و معنوی پدر ارجمندم [می باشد] که سالیان دراز است تا روی در نقاب خاك کشیده است [به او] تقدیم می‌دارم .

یا در ص ۱۰ س ۱۶ مقدمه «۰۰۰ و پس از تصرف بغداد وقتل امین حکومت از ید مأمون خارج و به‌دست طاهر افتاد» طاهراً «حکومت از ید مأمون خارج شد و ۰۰۰» معنی این جمله غیرموافق با تاریخ نیست چون طاهر در خراسان حکومت داشته‌است

مقدمه به‌هیچ روی متناسب با متن کتاب نیست عنوانی که از برای مقدمه نهاده‌اند (تشیع وسیر آن درایران) بجاست بر کتابی گذاشته شود نه بر توضیح مختصر ایشان .

درص ۱ س ۱۰ مقدمه گفته‌اند «فقها ومتکلمین پیروان علی علیه‌السلام و یازده فرزندش را شیعه‌لقب داده‌اند » گویا اشتباه شده‌است ، چون شیعه تنها بر این گروه اطلاق نمی‌شود ، رك فرق‌الشیعهٔ نوبختی ، ملل ونحل شهرستانی ، صبح الاعشی ج ۱۴ ص ۲۲۶ ، ترجمهٔ مفاتیح العلوم ، بنیاد فرهنگ‌ایران ، از حسین خدیوجم ، ص ۳۱ .

ص ۲۱۳ «دراین عبارات که از ترجمهٔ تفسیر طبری نقل شده لغات عربی به‌ندرت‌دیده می‌شود وجز کلماتی چون محراب و مسجد وفتوح و پیغمبر که جنبهٔ دینی دارد دو کلمهٔ «قوی وامین» دیـده می‌شود ۰۰۰» البته پیغمبرعربی نیست، ودو واژهٔ محراب و مسجد هم ریشه‌ای غیرعربی دارند

ص ۲۱۰ آنجا که مقایسه بین تفسیر ابوالفتوح وترجمهٔ تفسیر طبری می‌کنندآورده‌اند: «مثلاً استعمال لفظ «اندر» که بعدها «در» و «اندرین» که «اندر» ، وپیغامبر که پیغمبر بکار رفته ...» آیا «اندرین» صورت کهنهٔ «اندر» است ؟

نظیر این اشتباهات اندك نیست و به‌ذکر همین مقدار بسنده شد

رباعیات ریحانی، ریحان جیبی، ۱۳۴۶

هستی تو ولا اگر بدنیا هشیار　　آن رستم زال را دمی یاد بیار
جز نام نمانده است از او اثری　　بنگر بتو عبرت است این نقش و نگار



از دوست رسید یک ندا وقت سحر　　گفتا برسان بخلق تو زود خبر
بر رفتن از این جهان مهیا باشند　　ماندن بنود درین سرای بی در



دنیا طلبان بی خبر را بنگر　　اندوخته اند ثروت از مال دگر
پیوسته پی عیش و طرب گام زنند　　آخر بنود حساب در کار مگر



افسوس که زان جهان نداریم خبر　　از باخبران نشانه نمانده است اثر
آگاه کند زکار آنجا ما را　　دانیم پس از مرگ چه آرند بسر

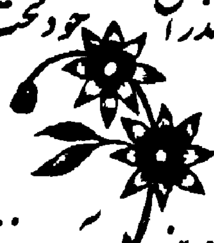
دانی که چرا رفیق، ما خوار شدیم — پیوسته دچار فقر بسیار شدیم
بر خواهش نفس خود نمودیم عمل — زانست همیشه ما گرفتار شدیم



گفتا که مقدماد گر غم نخورم — هرگز غم این جهان برهم نخورم
چون نیست ثبات دائمی بر دنیا — دیگر بخدا غصه درهم نخورم

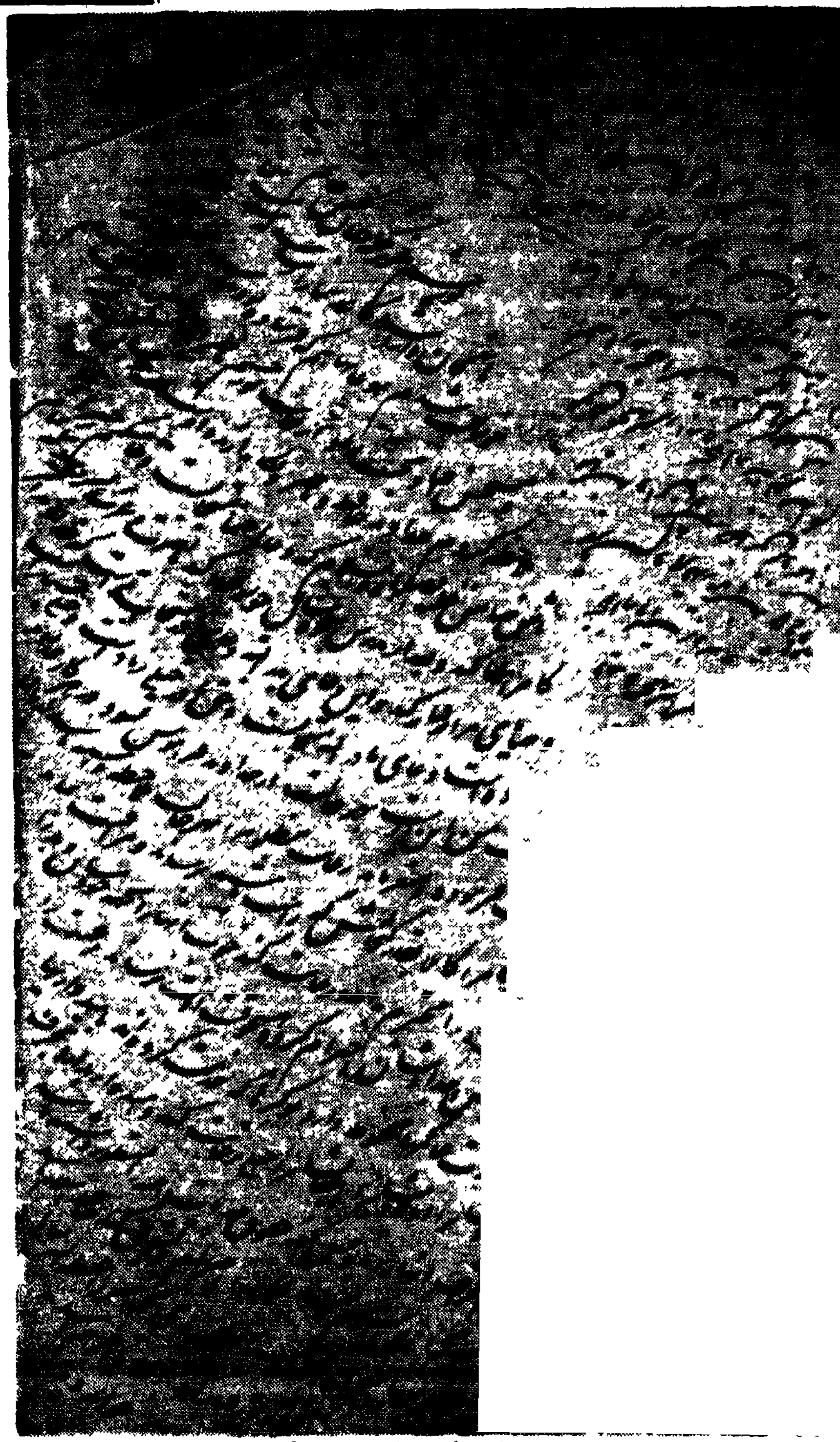


هر جا بجهان چو بد زبان می بینم — در نزد همه خوار مر آن می بینم
هر بد دهنی را بجهان گذران — خود سخت گرفتار بدان می بینم

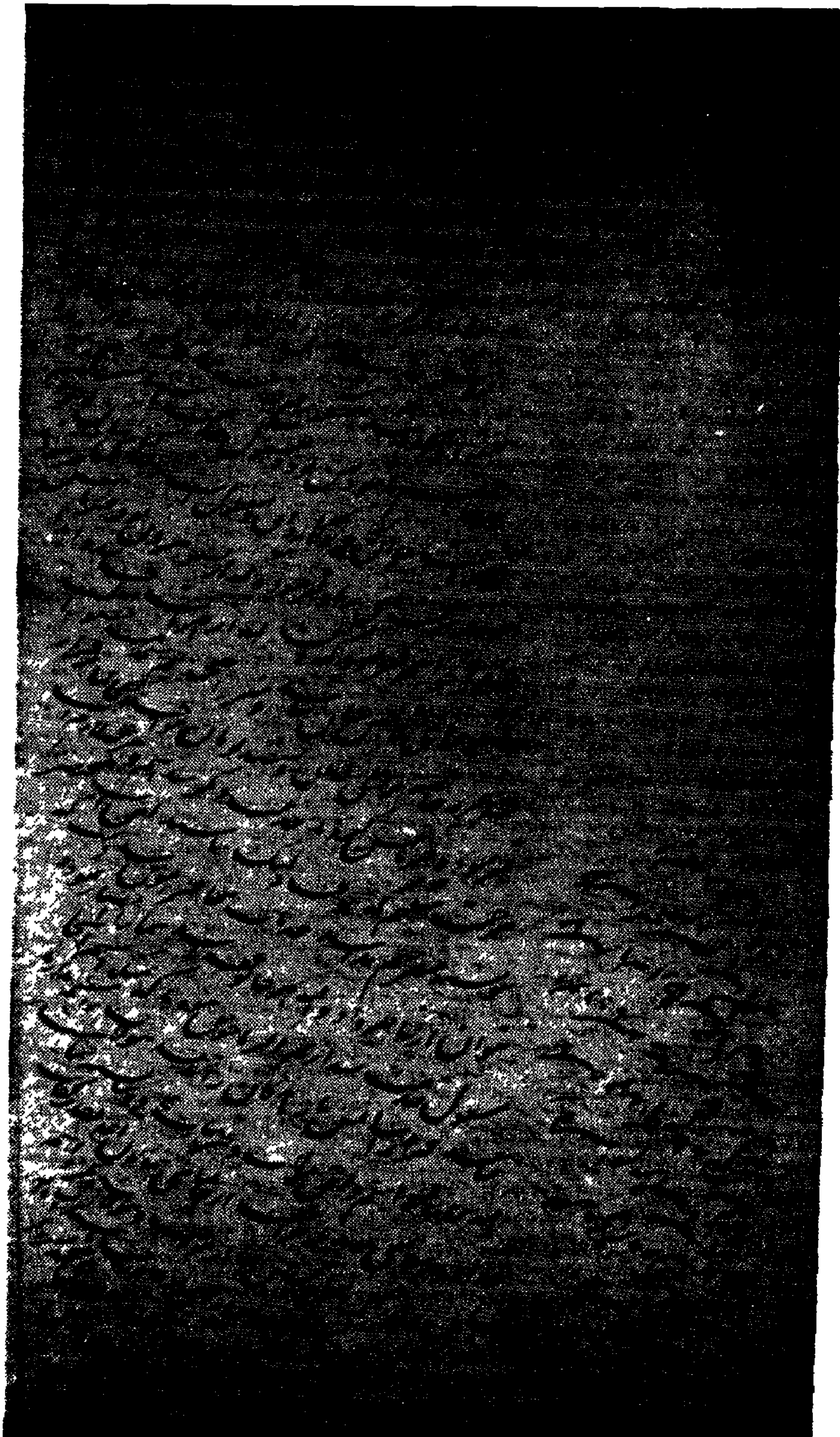


خوش خلق همارہ کامران می بینم — آسوده ز زحمت جهان می بینم
در عمر نبیند او ز کس آزاری — وارسته و شاد و شادمان می بینم

اسناد و مدارك



فرمانی از عباس میرزا



فرمان دیگر از عباس‌میرزا

معرفی کتابهای تازه

فهرست و کتاب‌شناسی

ایران. مجلس شورای ملی. کتابخانه فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، زیر نظر ایرج افشار، محمدتقی دانش‌پژوه، علینقی منزوی، تحریر و چاپ و فهرست توسط احمد منزوی، جلد چهاردهم، [تهران] ۱۳۴۷، وزیری

در این مجلد ۱۶۴ نسخه که بعضی مجموعه و حاوی کتب مختلف و متعدد است معرفی شده است. تاکنون ۵۰۳۴ نسخهٔ خطی یعنی کمتر از نصف از مجموعهٔ مهم آنجا فهرست گردیده

افشار، ایرج: کتاب‌شناسی فردوسی، فهرست آثار و تحقیقات دربارهٔ فردوسی و شاهنامه، [تهران] انجمن آثار ملی [۱۳۴۷] وزیری، ۲۸۵ ص، (انتشارات انجمن آثار ملی، ۵۹)

فهرستی است از آثاری که به زبانهای مختلف دربارهٔ فردوسی نوشته شده، ترجمه‌هایی که از شاهنامه انتشار یافته، چاپهایی که از شاهنامه شده و نسخه‌های خطی مهمی که از شاهنامه در دست است

جمعاً ۱۲۲۴ مرجع در این کتاب‌شناسی معرفی شده است

زبان و زبان‌شناسی

حضوری، علی: زبان فارسی در شعر امروز [تهران]، طهوری [۱۳۴۷] رقعی ۱۲۴ ص.

رسالهٔ مفیدی است و مطلب قابل توجهی مورد بررسی قرار گرفته است شاعران نوسرای امروز زبانی نو و اسلوبی تازه دارند و در استعمال کلام شیوه‌هایی را به‌کار می‌گیرند که در ادبیات ما سابقه ندارد.

مباحث این رساله عبارت است از. فارسی امروز، زبان امروز، نیما و ابتکارات او در زبان، راه ایجاد معنی ترکیبی، تعریفات، زبان کتب مقدس، زبان صوفیانه، زبان معرب، زبان عامیانه، زبان شاعر، نرد، مروری در زبان فارسی شعر امروز، اسم، صفت، فعل، قید، موصول، حرف اضافه، جمله.

مشکور، محمد جواد: فرهنگ هزوارشهای پهلوی، [تهران] بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۶] وزیری، ۳۰۳ (واژه‌نامه‌های پهلوی، ش۴)

حاوی قسمتهای زیر است

۱ـ متن فرهنگ پهلوی که عیناً مأخوذ از چاپ یونکر و به‌صورت عکسی است.

۲ ـ مجموعهٔ هزوارشها که درفرهنگ مذکور درفوق آمده و به صورت الفبایی تنظیم شده است.
۳ ـ هزوارشهایی که درفرهنگ پهلوی نیست و ازکتابهای لغت ومتون پهلوی اخذ شده است .
۴ ـ هزوارشهای پارتی و پارسیك مأخوذ ازسنگ نبشته‌های ساسانی مأخوذ ازکتاب پایکولی هرتسفلد .
۵ ـ جدول فعل وضمیروحرف اضافه و ربط وقید بامعادل پازند وفارسی آنها ازکتاب زالمن .
۶ ـ فهارس لغات مورد بحث درکتاب .
کلاً دراین فرهنگ ۶۷۷ هزوارش ضبط و وصف شده‌است .

ادیان و عرفان

مصفا ، مظاهر : تااوست حدیث من . متن ده‌گفتار درعرفان و تصوف اسلامی [تهران ، ۱۳۴۷] رقعی ، ۳۱۳ ص

تاریخ

رضاپهلوی (شاه ایران) : یادگارگذشته، مجموعهٔ سخنرانیهای اعلیحضرت فقید رضاشاه‌کبیر ، گردآورنده عبدالرضا صادقی‌پور ، [تهران] جاویدان، وزیری ، ۱۷۷ص

فرخ ، مهدی (معتصم‌السلطنه) : خاطرات سیاسی فرخ معتصم‌السلطنه ـ شامل تاریخ پنجاه سالهٔ معاصر ، [تهران ، جاویدان ، ۱۳۴۷] ، وزیری ۷۸۶+ ۱۸ص

فلسفی ، نصرالله : چند مقالهٔ تاریخی و ادبی [تهران ـ انتشارات وحید ۱۳۴۷] جیبی ، ۴۶۴ ص

مجموعهٔ مقالات‌محققانه است‌ازنصرالله فلسفی که به‌صورت جیبی تاکنون چاپ نشده بود و اکنون استفاده ازآن عامتر و رایج‌تر خواهد بود.

کونل ، ارنست: هنر اسلامی ، ترجمهٔ ، هوشنگ طاهری . [تهران، ابن‌سینا ، ۱۳۴۷] وزیری ۳۱۷ ص

کتاب مهمی است از آثار ارنست‌کونل از بزرگان باستان‌شناسان و متخصصان هنر مشرق‌که سه‌چهارسال قبل درگذشت ، اما آثارش جاودانی‌است و بسیار مورد اهمیت و استناد . و اولین‌کتابش‌که به فارسی نشر شده است از آثار کلی و عامه‌پسند اوست‌که انواع‌هنرهای ممالك اسلامی را معرفی‌می‌کند آنچه‌آقای دکتربهنام دربارهٔ این‌کتاب نوشته‌اند ودر زیر درج می‌شود معرف اصل‌کتاب و اهمیت‌آن است .

مدتها بود که منتظر چاپ کتابی به زبان فارسی بودیم که به صورت جامع ابنیهٔ مذهبی اسلامی در آن مورد مطالعه قرار گیرد. شادروان آندره گدار برای اولین بار در سال ۱۹۳۶ مقالاتی منتشر نمود که در ضمن آن این مطلب را روشن کرد که از قرن چهارم هجری به بعد مساجد ایران از سبک ساختمانی قدیمی ایران در عهد ساسانیان مانند کاخ فیروزآباد و سروستان وطاق کسری پیروی نموده اند و با کمال قدرت اظهار نمود که از آن تاریخ به بعد ساختن مساجد ایرانی به سبک عربی بکلی منسوخ شد، ولی این مطلب هنوز روشن نشده است که قبل از آن تاریخ چگونه در ایران مساجدی به سبک عربی ساخته شده بود و اصولاً سبک مسجد عربی چیست؟

بنا بر اظهار آقای گدار در قرون اولیهٔ اسلامی تا قرن سوم هجری در اصفهان و شوشتر وشیراز ودامغان واردستان ودماوند وبسیاری از شهرهای دیگر ایران مساجدی مرکب از یک شبستان ستون‌دار با حیاطی که گرداگرد آن رواقی وجود داشت ساخته بودند، ولی بنا بر گفتهٔ او از قرن چهارم هجری به بعد تمام آن مساجد را خراب کردند و به جای آن مسجدهای یک ایوانی یا چهار ایوانی با یک تالار گنبددار بنا نمودند که نمونه‌های آن در اصفهان و گلپایگان و اردستان وزواره وقزوین وهرات وبسیاری از شهرهای دیگر ایران موجود است سپس در قرون بعد، از این سبک تقلید کردند ودر زمان صفویه آن را به حد کمال خود رسانیدند وشاید آخرین نمونهٔ کامل آن مسجد سپه سالار باشد که در کنار مجلس شورای ملی ساخته شده است.

از نمونه‌های به اصطلاح عربی، محققان باستان شناس مکهٔ معظمه ومدینهٔ طیبه وبعد از آن مسجد جامع دمشق وقبة الصخره ومسجد ابن طولون در قاهره و مسجد عمرو در فسطاط ومسجد جامع قیروان را نام برده‌اند واظهار نموده‌اند که بقیهٔ مساجدی که در افریقای شمالی واسپانیا ساخته شده همه تقلیدی از مکهٔ معظمه و مدینهٔ طیبه می‌باشد، ولی این دو بنای مذهبی در قرون اخیر ساخته شده وکاملاً معلوم نیست وضع آنها در زمان پیغمبر اسلام (ص) چه بوده است.

قدیم‌ترین مسجدی که از نوع مساجد عربی باقی مانده همان مسجد جامع دمشق است که در یک طرف تالار ستون‌دار بزرگی دارد و در اطراف صحن آن رواق ستون‌داری ساخته شده است واین خود تقلیدی از ساختمانهایی است که قبلاً در سوریه وآسیای صغیر از زمان رومیان باقی مانده است.

بنا بر این مسئله، مسجد عربی به معنای اینکه اولین آنها در عربستان ساخته شده باشد وبعد به سایر کشورها رسوخ پیدا کرده باشد هنوز برای ما روشن نیست.

درقرن دهم ویازدهم هجری درامپراطوری عثمانی وکشورهایی که تابع آن بودند یك نوع مساجدی به‌تقلید ازکلیسای سن‌سوفی که بعدأ مبدل به‌مسجد ایاصوفیه شد برپا گردید ونظایرآن درسوریه وافریقای شمالی نیزرسوخ پیدا کرد وبه‌نظرنگارنده‌مسجد شیخ لطف‌الله ومسجدکبودتبریز نیز به‌اندازهٔ کمی از آن نوع مساجد الهام گرفته‌اند .

بنابراین ملاحظه می‌شودکه هنوز مسئلهٔ تاریخ تشکیل مساجد اسلامی کاملاً روشن نشده‌است وآقای پروفسور کونل شایسته‌ترین دانشمندی بودکه می‌توانست‌این‌مطالب‌را تحت‌بررسی قراردهد، وترجمهٔ کتاب‌وی‌برای هم‌میهنان ما از ضروریات بود وآقای مهندس هوشنگ طاهری‌به‌خوبی‌ازعهدهٔ این‌کار برآمده‌اند. بااین‌حال این‌جانب خوانندگان را متوجه این‌مطلب می‌نمایم‌که وقتی‌صحبت ازسبك اموی وعباسی وسبك فاطمی یا سلجوقی یامغول یا تیموری می‌شود ، ممکن است این سوء تفاهم برای‌بعضی‌ها به‌وجود آیدکه هنرمندان ایرانی که‌کاخهای باعظمت تخت‌جمشید وشوش وطاق‌کسری رابرپانموده‌اند در دوران اسلامی دست روی دست گذاشتند ومنتظرشدند تاخلفای اموی وعباسی و چنگیز وتیمور به‌آنها هنرمعماری یا هنرهای دیگر یاددهند بنابراین نسبت این هنرها به‌امویان ومغول وتیموریان درست نیست وبهتر است ما تحوّل هنر ایران را که دردوران ساسانی به منتهای عظمت‌خود رسیده‌بوددرقرون متمادی تحت مطالعه قراردهیم ودراین‌صورت خواهیم دیدکه پس‌از چهار قرن دوران فترت‌که طبعاً بعدازانقراض شاهنشاهی پرافتخارساسانی درکشور ما حکمفرما گردید مجدداً هنروعلم وصنعت راه‌پیشرفت را درپیش گرفت ودرقرن پنجم و ششم چنان قدمهای سریعی برداشت‌که حتی‌حملات مغول وپس‌ازآن غوغای لشکریان تیمور نتوانست مانع پیشرفت‌آن گردد ، به‌طوری‌که زیباترین ابنیهٔ دوران اسلامی ایران درقرن نهم ودهم‌که مقارن دوران حکومت تیموریان و ابتدای پادشاهی‌صفویان است به‌وجودآمد وشاه عباس بزرگ‌که عاشق هنر و دلباختهٔ ساختمان‌های زیبا بود وسایل پیشرفت‌آن را فراهم کرد ودرنتیجه شاهکارهای بی‌مانند مسجد شاه‌اصفهان وبسیاری دیگرازابنیهٔ مذهبی‌وغیرمذهبی آن شهر به‌وجودآمد

مشیری،محمد: شرح ماموریت آجودانباشی (حسین خان . نظام الدوله) در سفارت اطریش ، فرانسه ، انگلستان . بانضمام متن سفرنامهٔوی (از عبدالفتاح‌گرمرودی ، تهران] محمد علی علمی. [۱۳۴۷] رقعی ، ۱۷۵ ص.

نظام‌الدوله ، آجودانباشی در عهد محمدشاه قاجار به مأموریت‌سیاسی‌به دربار انگلستان رفت تا تحریکات و اقدامات خلاف رویهٔ وزیر مختارآن دولت را بازگو نماید .

کتاب حاضر دربیان علل وکیفیت این سفر است و متن سفرنامه هم از روی نسخهٔ مجلس‌سنا بدان ضمیمه شده است.

نیك‌بین، نصرالله: اظهار نظر در بارهٔ ارزش علمی تاریخ مشیرالدوله [تهران، دهخدا، ۱۳۴۷] وزیری، ۴۳۲ ص.

مؤلف دراین کتاب قصد تمجید وتحسین وتوصیف تاریخ ایران باستان مشیرالدوله را دارد و چنین‌امری را وسیله قرار داده است که اطلاعات‌مختلف المضمون دربارهٔ تاریخ نویسی را به‌طور پراکنده جمع آورد و درضمن‌خواسته است که نقد وسنجش ازتاریخ و مورخان‌کرده باشد

علوم

خوارزمی، ابوعبدالله محمدبن احمد: ترجمهٔمفاتیح‌العلوم، ترجمهٔ حسین خدیو جم [تهران] بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۷] وزیری، ۳۳۰ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۳۸، علم درایران، ش ۷)

مفاتیح‌العلوم از کتابهای با ارزش و معتبر علمی در زبان عربی است و مخصوصاً از نظر احتوا براصطلاحات وکلمات خاص مربوط به رشته‌های‌علمی واجد توجه و اهمیت است و سزا بودکه ترجمهٔ آن در دسترس فارسی زبانها قرار بگیرد وخوشبختانه‌کتاب به نثری شیوا وبا عبارات وکلماتی‌رسا به‌فارسی نقل شده است و از آثار خوبی است‌که بنیاد فرهنگ ایران‌توفیق انتشارآن‌را یافته است.

متون قدیم

بختیارنامه، عجایب‌البخت: به کوشش دکتر ذبیح‌الله‌صفا [تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷] وزیری، ۲۳۱ ص (انتشارات دانشگاه تهران، ش ۱۰۵۶/۲ گنجینهٔ متون ایرانی، ش ۵۸/۲)

پیش ازاین آقای دکترصفا تحریری از بختیارنامه راکه راحة‌الارواح نام داشت نشرکردند واینك تحریر دیگر ازآن قصه را باترجمهٔ عربی‌آن با سعی و دقت تصحیح و منتشر ساخته‌اند

عطار نیشابوری، فریدالدین: تذکرة‌الاولیاء، بررسی، تصحیح متن، توضیحات و فهارس ازدکتر محمد استعلامی تهران، زوار [۱۳۴۶] وزیری، ۳۶+۹۱۹ص

چاپ‌ممتازتذکرة الاولیا همان‌بودکه توسط ادوارد براون‌باکمك‌مرحوم قزوینی‌انتشاریافته بود و بسیارکمیاب شده بود و اقتضا داشت با پیدا شدن‌نسخ

معتبر دیگر واطلاعات تازه تصحیح جدیدی بشود و به طبع برسد. چاپ کنونی متنی است بر نسخه‌های مورخ ۶۹۲ و ۷۰۱ هجری.

گردیزی ، ابو سعید عبدالحی بن‌ضحاك : زین‌الاخبار، به مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی ، [تهران] بنیاد فرهنگ ایران[۱۳۴۷]، رحلی ، ۳۵۱ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ش ۳۷ — منابع تاریخ و جغرافیای ایران ، ش ۱۱) .

کتابی است بسیار مهم و از متونی که درحدود سال ۴۴۳ هجری تألیف شده و از حیث بررسی تاریخ ایران و اطلاع براحوال اقوام ترك وعادات‌ملل هند و جز آن بسیار مفید و از اسناد تاریخی است . متأسفانه جز دو نسخه از آن که اقدمش از قرن دهم است نسخهٔ دیگری در دست نیست و با این‌همه‌آقای حبیبی توفیق کافی در تصحیح آن حاصل کرده‌اند . سالهای دراز بود که محققان تاریخ انتظار نشر این متن را داشتند .

کتاب به خط نستعلیق نوشته و به صورت عکس چاپ شده است .

آثار معاصران

صهبا ، ابراهیم: ناله‌ای بروبرانه‌های خراسان ، [تهران] ۱۳۴۷، وزیری، ۲۱ ص .

مجموعه‌ای است از اشعاری که ابراهیم صهبا شاعر شیرین‌کلام به‌مناسبت زلزلهٔ اخیر و ویرانی خاك خراسان و زادگاه خود سروده است و ما قطعه‌ای از آن را نقل می‌کنیم :

ای نوع پروران به خراسان کمك کنید
آنجا که کرده زلزله ویران ، کمك‌کنید
در زیر خاك رفت هزاران هزار تن
بر بیکسان ، به جان عزیزان کمك‌کنید
گوش فلك پر است ز فریاد جانخراش
بر مردم گرسنه و عریان کمك‌کنید
طفل یتیم و بیوه زن داغدیده را
با اشتیاق و مهر فراوان کمك‌کنید
«فردوس» و «کاخك» نیست بغیر از خرابه‌ای
بر آن خرابه از ره احسان کمك‌کنید

« دشت بیاض » گشته مبدل به دشت خون
بهر خدا به مردم گریان کمک کنید
در « تربت » و «طبس» به ترحم نظاره‌ای
بر خلق مستمند پریشان کمک کنید
«قاین» خراب گشته و «خضری» خرابتر
بر «بیرجند»و«خواف»و«سرایان» کمک کنید
این مردم بلاکش آسیب دیده را
گیرند تا ز نو سر و سامان کمک کنید

کودکان

آزاد، م.: قصهٔ طوقی (شعر)، نقاشی ناهید حقیقت، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۴۷، خشتی بزرگ، ۲۴ ص.

ابراهیمی، نادر: دور ازخانه نقاشی از لیلی نهاوندی [تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۴۷] خشتی، ۳۲ص

بهار، مهرداد: ستور، [تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ۱۳۴۷]، خشتی بزرگ، ۳۲ ص

بهرنگ صمد: ماهی سیاه کوچولو، نقاشی فرشید مثقالی [تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۴۷]، خشتی، ۴۰ ص

فرجام، فریده: گل بلور وخورشید، نقاشی، بیکراد نجومی، [تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۴۷] خشتی بزرگ، ۲۴ ص.

نامه‌ها

گوسان، گواشیه

آقای مدیر

در شمارهٔ پنجم از سال یازدهم مجلهٔ راهنمای کتاب صفحهٔ ۲۶۹ آقای جمشید سروشیار باحدسی صائب کلمهٔ جوسیان (سنی‌ملوك الارض ص ۵۵ ، ترجمهٔ دکتر شعار ص ۵۹) را براساس شواهد فارسی و ارمنی تصحیف جوسان دانسته‌اند و مرقوم فرموده‌اند که اصل پهلوی آن گوسان بوده که در آثار بازماندهٔ زبان پهلوی نمانده است . بنده در تأیید حدس ایشان چند نکتهٔ زیر را اضافه می‌کنم

جمع کلمهٔ جوسان نیز درهمین متن (چاپ بیروت ص ۴۹ ، ترجمهٔ دکتر شعار صفحهٔ ۵۲) به صورت جواشیه ضبط شده که تصحیف جواسه است . لازم به تذکر است که مؤلف مجمل‌التواریخ بسیاری ازمطالب کتاب خود را از کتاب حمزهٔ اصفهانی اقتباس کرده است (رجوع کنید به مقدمهٔ دکتر شعار) و در این قسمت نیز مأخذ او محققاً همین کتاب است .

خوشبختانه اصل کلمه به صورت gōrān در شعری به زبان پارتی (= پرثوی یا پهلوی اشکانی) برجای مانده‌است که ترجمهٔ فارسی آن چنین است «چون گوسانی = خنیاگری که هنر شهریاران و قهرمانان گذشته‌را شرح می‌دهد ، ولی خود هیچ بهره‌ای نمی‌گیرد » به احتمال قوی منظور از پهلوی درعبارت مجمل‌التواریخ (ص ۶۹) زبان پارتی است زیرا پهلوی لغتاً به معنی زبان پارتی بوده است و در فارسی میانه هم درهمین مورد به کار رفته است نه زبان پهلوی ساسانی (= فارسی میانه) . همان‌طور که آقای سروشیار یادآور شده‌اند کوسان در ویس و رامین مصحف گوسان است ، اما در آنجا اسم گروهی نیست چنانکه ایشان تصور کرده‌اند بلکه اسم عام است به معنی «خنیاگر ، مطرب» . می‌دانیم که داستان ویس و رامین دراصل به زبان پارتی بوده‌است همچنین استعمال کلمه در ارمنی که لغات دخیل ایرانی آن معمولاً اززبان پارتی است مؤید پارتی بودن اصل کلمه است . علاوه بر زبان ارمنی ، کلمهٔ گوسان در گرجی به صورت mgosan و در مندائی به صورت bōsānā نیز وارد شده‌است .

چنانکه ازشعر پارتی منقول در بالا و همچنین از متون ارمنی مستفاد می‌شود گوسان به معنی خنیاگری بوده است که اشعاری را که حاوی داستانهای پادشاهان و قهرمانان گذشته بود همراه باآوای موسیقی می‌خوانده است . معادل پهلوی ساسانی کلمه به احتمال قوی همان کلمهٔ خنیاگر است .

خوانندهٔ علاقمند را به مقالهٔ زیر در بارهٔ گوسانها و اهمیت و نفوذ آنان راهنمایی می‌کنم .

M.boyce , The Parthian gōsān and Iranian Minstrel Tradition , JRAS 1957 , pp 10-45.
دراین مقالهٔعالمانه اشاره بهشواهد فارسی وارمنی وگرجی ومندائی‌وپارتی شده ولی از صورت معرب آن بحثی نشده است

ضمناً چند نکتهٔ دیگر در مورد اسامی ایرانی‌این کتاب که در متن‌عربی تصحیف شده است و آقای دکتر شعار عیناً آنها را نقل‌کرده‌اند به نظرم‌رسید که ذیلاً می‌نویسم

ص ۱۰ سطر ۱۰ سوماسب تصحیف توماسب (= تهماسب) است صحیح کلمه در ص ۲۱ سطر ۲ آمده‌است .

ص ۲۰ س ۲ فروال مصحف فرواك استچنانکه‌درمتون‌پهلوی‌ضبط‌شده‌است

ص ۴۵ ص ۲۰ بود اردشیر مصحف بوداردشیر استچنانکه از ضبطسکه‌های ساسانی برمی‌آید .

ص ۴۷ س۲۰کرداد باید گردداد باشد

ص ۳۲ س ۱۷ وص ۵۸ س ۱۵ اسمها اغلب تصحیف شده است . برای صورت صحیح آنهارجوع شودبه نامنامهٔیوستی.

ص ۱۶ س ۱ کلمهٔ ابو داد مصحف ایودادواست که به همین صورتevdād درمتون پهلوی‌آمده است .

ص ۱۱۲ س۱ کلمهٔ فیشهرت وشهرت مصحف سهرب (= سهراب) است . رجوع کنید به نامنامهٔ یوستی‌ص۳۱۲ .

ص ۱۴۱ س آخر۱ نوش بادمصحف نوش راد است رجوع کنید به نامنامهٔ یوستی ص ۳۵۵ .

ص۱۵۹ س۶ (و۱۶۰ س ۴) بهرسیر مصحف بهرسیر است . حمزه درجای دیگر همین‌کتاب (ص ۴۵ س ۲ ترجمهٔ دکتر شعار) شرح می‌دهد که بهرسیر مخفف به اردشیر است .

ص ۲۱۷س۱۰ روز استاد مصحف روزاشتاد است **احمد تفضلی**

دفاع از اعتمادالسلطنه

آقای مدیر

عرض از مراجعت این‌است‌که در ضمن مطالعهٔ مجلهٔ شریفهٔ راهنمای کتاب (ش ۴، تیرماه ـ۱۳۴۷) متوجه شدم که در باب رسالهٔ شجرهٔ اتراك مرحوم اعتماد السلطنه لغزش بزرگی رخ داده است‌که ذیلاً به تفصیل ملاحظه می‌فرمایید

توضیحی که مرحوم محمد علی فروغی در باب رسالهٔ شجرهٔ اتراك نوشته چنین‌است

«این‌کتاب ازآثارمحمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه است چون‌آن‌مرحوم‌هیچ کار به‌غرض‌شخصی‌وهوای‌نفس‌نمی‌کرد .

درضمن تهیهٔ تاریخ اشکانیان چون گمان رفته بود که اشکانیان از ترك بوده‌اند تملقی نسبت به ناصرالدین شاه به‌خاطر اعتماد السلطنه رسید واظهار عقیده کرد که قاجاریه نسبشان به اشکانیان می‌رسد .

ناصر الدین شاه این عقیده را پسندید و اعتماد السلطنه گردن‌گیرش شدکه ادعای خود را موجه‌کند . چون

اصل فکر را عارف افندی که از عثمانیان ومترجم ترکی بود القا کرده بود انجام این عمل را هم اعتماد السلطنه بهاو واگذار نمود . درواقع رساله را عارف افندی تهیهٔ کرده وشاید که در انشای فارسی آن پدرم دخالت داشته است . »

متأسفانه مرحوم اعتمادالسلطنه که خود از دانشمندان بنام دورهٔ ناصری است از این تهمت وافترا بهکلی بریءالذمه میباشد ، چنانکه آن مرحوم نوشتهاند در این مورد هیچگونه تملقی نسبت بهناصرالدین شاه ابراز ننموده و ظاهراً غرض شخصی هم نداشته است و اگر مرحوم فروغی تکملهای که درپایان تاریخ اشکانیان مندرج است ، مطالعه میکردند قطعاً بهچنین نسبتهای ناروا و لغزش دچار نمیشدند .

زیرا مرحوم اعتمادالسلطنه آشکارا در پایان جلد سوم کتاب (درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان - ص۱۵۴-۱۵۷ چاپ طهران ۱۳۱۰ ه‍ ق) بهعنوان «تکمله» چنینمینویسد

«بر مطالعهکنندگان این اوراق پوشیده نباشد که دراوان اشتغال بهتألیف کتاب «درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان» یکی از نویسندههای معاصر که در اخبار ملل واقوام اهل عالم وطوایف وامم تبحری یا ربطی داشت رسالهای در نسب ایل جلیل قاجار نوشته و بهنگارنده هدیه و ارمغان داده.

در آن رساله اظهار داشته بود که نسب این سلسلهٔ جلیله بهسلاطین اشکانی میپیوندد. چون این بنده به موجب آن سطور اشاراتی ازمطلب مشارالیه نموده، لازم است بهتصریح وتبیین مسئله پردازد وخود را بریءالذمه سازد . لهذا گوید صاحبنظران هوشمند بادقت تصور فرمایند کهاین بنده منعندی غرض وخیالی مبنی برتملق ننموده وغرضی کرده، چه اکنون آن رساله نزد نگارنده حاضر وموجـــود است ، ومبلغیطول وتفصیلدارد حاصل مقدمات و نتیجهای که نویسنده از آن استخراج نموده بدون حشووزواید تطویل بلاطایل ازقرار ذیل میباشد وارائهٔ اصل رساله ممکن.. » سپس خلاصهٔ آن رساله را استخراج ودرج نمودهاست خواستاران تفصیل بدانجا بازگشت نمایند .

محمد ص . وجدی
(چرندابی)

نسخههای خطی مرحوم واعظ چرندابی

بنا به وصیت والد ماجدم دانشمند فقید مرحوم حاج میرزا عباسقلی آقـا واعظ چرندابی که با تأثری عمیق روز چهارشنبه بیستوچهارم اسفندماه ۱۳۴۵ برابر سوم ذیحجةالحرام ۱۳۸۶ در زادگاه خود تبریز به رحمت ایزدی پیوست ، تمام کتب خطی[۱] کتابخانهٔ

۱ - برای تفصیل رجوع شود به دیباجهٔ کتاب (زندگانی محمد ص - ص۱۱ ط۷ تبریز) تألیف تومـاس کارلایل انگلیسی با مقدمه وحواشی و چهارده مقالهٔ مرحوم واعظ چرندابی که اخیراً بهوسیلهٔ کتابفروشی سروش به سعی و اهتمام این ناچیز طبع و انتشار یافته است .

شخصی آن فقید سعید به کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (ع) واگذار گردید وفعلاً درکتابخانهٔ آستان قدس باطرز مطلوب مضبوط و موجود است مجموعهٔ این کتب خطی ازلحاظ کمیت چندان قابل توجه نیست ولیکن ازنظر کیفیت گنجی گرانقدر بشمار می‌رود که در طی سالیان دراز با زحمات فراوان تحصیل وگردآوری شده بود و تعدادی از نسخ مهم وگرانبهای آن سه سال پیش در ضمن فهرست کتابخانه‌های تبریز بقلم دانشمند متتبع آقای محمدتقی دانش‌پژوه دامت‌افاضاته معرفی شده‌است (رجوع کنید به : نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران - ص۳۳۷ دفترچهارم)

محمد ص . وجدی

یادداشت

در شمارهٔ دوم سال ۱۱ راهنمای کتاب آقای کرامت رعنا حسینی به نقل ازرسالهٔ مصادر پهلوی بعضی نمونه‌هایی «نویسانده» بودند ، بی‌مناسبت نمی‌دانند بهاین نکته اشاره کنند که از آن میان [پژوهیدن ، تریدن (شکل متعدی تراویدن) انبدن ، رندیدن] درکتاب المصادر زوزنی مصحح این بنده (جلد اول ودوم) آمده‌است .

تقی بینش

ادبیات فارسی در ژاپن

آقای عزیز

خوشوقتم شما را مطلع کنم که قابوسنامه و چهار مقالهٔ عروضی را به ژاپنی ترجمه کرده‌ام ودرسال آینده نشر می‌شود. اکنون به‌ترجمهٔ منتخبات آثار شعرای بزرگ ایران مانند فردوسی و خیام وسعدی ونظامی ومولانا وحافظ و جامی مشغولم

کورو یاناگی

(دانشگاه مطالعات خارجی - توکیو)

پرسش و پاسخ

آقای مدیر

۱- رساله‌ای در ج۳ ص۵۷۸ فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه زیر عنوان «اصول الدین» معرفی‌شده ، می‌خواستم بدانم این رساله همان سفینة النجاة محمد بن عبدالفتاح تنکابنی است که در ج ۱۲ ص۲۰۳ الذریعه ازآن یاد شده ، یا کتاب دیگری‌است ؟

خواهشمند است فدوی را مطلع فرمایید

۲- رسالهٔ « منافع حیوان ونبات» فارسی که نسخهٔ اصل آن در دست یك آمریکایی بوده و در فهرست دانشگاه معرفی شده ، آیا نسخ دیگری از این کتاب موجود است و برفرض وجود در کدام کتابخانه است ؟

اسدالله اسماعیلیان (قم)

پاسخ :

۱- همان سفینة النجاة است .

۲- نسخهٔ دیگری نمی‌شناسیم

محمد تقی دانش پژوه

اخبار

سرپرست دانشکدهٔ ادبیات

•سیدحسین نصر دکتر درتاریخ علوم و فلسفه کـه خوانندگان راهنمای کتاب به‌آثار قلمی‌ایشان آشنایند و همواره مقالات محققانه‌ای‌که دراین مجله نوشته‌اند مورد استفاده بوده است به‌سرپرستی دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران که مرکز اصلی واساسی تحقیقات ایرانی است برگزیده شد.

با علاقه‌مندی خاصی‌که ایشان به تحقیقات ایرانـی واسلامی دارند امید آن است‌که کارهای نو و ابتکاری بسیار به‌مرحلهٔ حصول برسد

برای آشنایی خوانندگان با آثارعلمی ایشان فهرستی ازکتب و مقالات نامبرده به فارسی و انگلیسی در زیر درج می‌شود .

مقالات

الف ـ به زبان فارسی و عربی

۱ ـ نقدکتاب «تفکرسیاسی اسلام» به‌قلم ف روزنتال ، مجلهٔ راهنمای کتاب ، سال ۲ ، شمارهٔ شهریور ۱۳۳۸ ، ص ۳۲۰ ـ ۳۲۳

۲ ـ «وجود و تکثرآن» مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران ، شمارهٔ ۱ ، سال هفتم ، مهرماه ۱۳۳۸ ، ص ۵۱ ـ ۵۷

۳ ـ نقدکتاب « اسلام واعراب» به‌قلم ر. لانداو . مجلهٔ راهنمای کتاب سال ۲ ، شمارهٔ ۳ ، آذر ۱۳۳۸ ، ص ۴۴۷ ـ ۴۵۰

۴ ـ نقدکتاب «مدخلی براصول تصوف» به‌قلم ت بورکهارت مجلهٔ راهنمای کتاب ، سال ۲ ، شمارهٔ ۴ ، دی ۱۳۳۸ ، ص ۶۱۷ ـ ۶۲۰

۵ ـ «نظریات ابوریحان بیرونی دربارهٔ معنی طبیعت و روشهای تحقیق درعلوم طبیعی» مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات ، سال هفتم ، شمارهٔ ۴ ، تیر ۱۳۳۹ و ص ۷۸ ـ ۹۰

۶ ـ نقد کتاب «خودآموز حکمت مشاء» به قلم دکتر محمد خزائلی ، مجلهٔ راهنمای کتاب ، سال ۳ ، شمارهٔ ۲ ، تیر ۱۳۳۹ ، ص ۱۸۵ ـ ۱۸۲

۷ ـ نقدکتاب «شش‌بال» به‌قلم جرج سارتون وترجمهٔ احمدآرام،مجلهٔ راهنمای کتاب ، سال ۴ ، شمارهٔ ۱ فروردین ۱۳۴۰ ، ص ۵۵ ـ ۵۸

۸ ـ «آشنایی باملا صدرا درمغرب زمین» دریادنامهٔ ملاصدرا ، تهران، ۱۳۴۰ .

۹ ـ ترجمهٔ مقالات آقای قزوینی و طباطبائی در یادنامهٔ ملاصدرا ، تهران ، ۱۳۴۱ و مقدمهٔ انگلیسی یادنامه (رجوع شود به قسمت کتب و رسایل اروپایی)

۱۰ ـ ترجمهٔ «اولین ظهوراسماعیلیه درایران» بقلم پروفسور استرن، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات ، سال هشتم ، مهرماه ۱۳۴۰ ، ص ۱ ـ ۱۳

۱۱ ـ مقالهٔ «ملاصدرا درهندوستان» مجلهٔ راهنمای کتاب ، سال چهارم دی‌ماه ۱۳۴۰ ، ص (همچنین سرگذشت ملاصدرا دراین‌شماره)

۱۲ ـ «نظری به‌ادیان عالم» مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات ، شمارهٔ ۳ سال نهم فروردین ۱۳۴۱ ، ص ۶۳ ـ ۸۸ خلاصهٔ این مقالهٔ درمجله کاوش ، تیر ماه ۱۳۴۱ ، ص ۱۱ ـ ۱۵ درج شده است .

۱۳ ـ «هرمس و نوشته‌های هرمسی درجهان اسلامی» مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات شمارهٔ ۲ ، سال دهم ، دی ماه ۱۳۴۱ ، ص ۱۴۰ ـ ۱۷۳ ودرمجموعهٔ سخنرانیها و خطابه‌های انجمن فلسفه و علوم انسانی ، تهران ، ۱۳۴۵ نشریهٔ شمارهٔ ۳ ، ص ۱۵۹ ـ ۱۹۳

۱۴ ـ نقدکتاب «شرح‌حال‌وآرای فلسفی‌ملاصدرا» بقلم سیدجلال‌الدین آشتیانی ، راهنمای کتاب ، سال پنجم ، دی ۱۳۴۱ ، شمارهٔ ۱۰ ، ص۸۹۴ ـ ۸۹۷

۱۵ ـ نقدکتاب «داستانهای مثنوی» به قلم ا ح ادریی ، راهنمای کتاب ، سال ششم ، خرداد ۱۳۴۲ ، شمارهٔ ۳ ، ص ۲۰۸ ـ ۲۰۹

۱۶ ـ «اهمیت تحقیق درفلسفهٔ اسلامی درعصر حاضر» مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات، شمارهٔ۴ ، سال دهم ، تیرماه ، ۱۳۴۲ ، ص ۴۲۲ ـ ۴۳۳

۱۷ ـ ترجمه و مقدمهٔ « ودانتا » بقلم فرید هوف شوان » مجلهٔ مهر ، شمارهٔ اول سال دهم ، بهار ۱۳۴۳ ، ص ۳۶ ـ ۴۳

۱۸ ـ نقد « کتاب المشاعر صدرالدین شیرازی » ، تصحیح هنری کربین ، مجلهٔ راهنمای کتاب ، سال هفتم ، شمارهٔ اول ، پاییز ۱۳۴۳ ، ص ۶۴ ـ ۶۷

۱۹ ـ ترجمهٔ «مقام ملاصدرای شیرازی درفلسفهٔ ایران» بقلم پروفسور هنری‌کربن ، مجلهٔ دانشکده ادبیات ، شمارهٔ ۱ ، سال دوازدهم ، مهر ماه ۱۳۴۳ ، ص ۱ ـ ۳٤

۲۰ ـ نقدکتاب : «الصوفیون» بقلم ادریس‌شاه ، مجلةالابحاث، السنه ۱۸ ، الجزء ۱ ، آذر ۱۹۶۵ ، ص ۹۱ ـ ۹۶

۲۱-«الفن الاسلامی»دروب ، السنة الثالثة عشر، العدد الرابع والعشرون، حزیران ۱۹۶۵ ، ص ۸ - ۱۰

۲۲ - «کنگرهٔ فلسفی پاکستان» راهنمای کتاب ، شمارهٔ دوم،سال هفتم ، زمستان ۱۳۴۳ ، ص ۳۹۶ - ۴۰۴

۲۳ - الاسلام : صفاته الکلیة والجزئیة ، حوار، العدد ۱۷ ، تموز- آب ۱۹۶۵ ، ص ۵ - ۲۳

۲۴ - الطریقة و اصولها فی القرآن الکریم» الابحاث، السنة ۱۸، الجزء ۲ ، حزیران ۱۹۶۵ ، ص ۱۳۹ - ۱۶۱ ترجمهٔ محمود زید. خلاصه در الاخاء العدد ۷۰ ، ۷ شعبان ۱۳۸۵ ص ۱۲ ، ۳۷ و عدد ۷۲ شوال ۱۳۸۵ ، ص ۳۰

۲۵ - «نظرة علی ادیان العالم» دعوة الحق ، العدد السادس و السابع ، السنة الثامنه ، ذوالحجه ، محرم ۱۳۸۴ ، ص ۱۸ - ۲۵ ، العدد الثامن - السنة الثامنة ، صفر ۱۳۸۵ ، ص ۳۵ ، ۴۰ ، ترجمهٔ عبداللطیف سعدانی.

۲۶ - «فلسفه» کتاب دایرةالمعارف ایرانشهر ، زیر نظر آقای علی اصغر حکمت ، تهران، جلد اول ۱۳۴۲ ، ص ۶۲۰ - ۶۳۵

۲۷ - «نفوذ فلسفهٔ اسلامی در مکتبهای فلسفی مغرب زمین» ، مجلهٔ رادیو ایران شمارهٔ ۱۱۱، اسفندماه ۱۳۴۴ ، ص ۱۲ - ۱۳ و ۲۳

۲۸ - «نکاتی چند در بارهٔ شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی» مجلهٔ معارف اسلامی (نشریهٔ سازمان اوقاف) شمارهٔ اول ، شهریور ، ۱۳۴۵ ، ص ۱۶ - ۱۸

۲۹- مقدمهٔ فارسی و انگلیسی و ترجمهٔ مقدمهٔ فرانسه استادهنری کربن بر شرح مقدمهٔ قیصری ، تألیف سید جلال الدین آشتیانی ، مشهد ، ۱۳۴۵ (۱۳۸۵)

۳۰ - «برخی مسائل مربوط به تاریخ فلسفه در ایران اسلامی» راهنمای کتاب ، سال نهم ، شمارهٔ سوم ، شهریور ماه ۱۳۴۵ ، ص ۲۳۸ - ۲۴۶، و نیز تلاش ، شمارهٔ ۴ ، بهمن ۱۳۴۵ ، ص ۱۱۲ - ۱۱۵

۳۱ - نقدکتاب «جهان فلسفه» ، راهنمای کتاب ، سال نهم ، شمارهٔ پنجم، دی ماه ۱۳۴۵ ، ص ۵۳۳ - ۵۳۶

۳۲- نقدکتاب: «تذکرةالاولیای عطار» راهنمای کتاب ، سال نهم،شمارهٔ چهارم، آبان ماه ۱۳۴۵ ، ص ۴۳۰ - ۴۳۲

۳۳ - « مختصری دربارهٔ تحقیقات نوین در تاریخ نجوم اسلامی» مجلهٔ معارف اسلامی (نشریهٔ سازمان اوقاف) ، شمارهٔ دوم ، اسفند ۱۳۴۵ ، ص ۳۵ - ۴۰

۳۴ «ارکیمیای حاسر تاشیمی‌راری» مجلهٔمعارف اسلامی(نشریهٔ سازمان اوقاف) ، شمارهٔ چهارم ، آبان‌ماه ۱۳۴۶ ، ص ۲۹ - ۳۲

۳۵ ـ ترجمهٔ · «روح هنراسلامی» بقلم تیتوس بورکهارت ، مجلهٔهنر ومردم . شمارهٔ پنجاه وپنجم ، اردیبهشت ۱۳۴۶ ، ص ۲ - ۷

۳۶ ـ «الوحود و تکثره » دعوةالحق، العددالاول ، السنة الحادیةعشرة شعبان ۱۳۸۸ ، نوامبـر ۱۹۶۷ (ترجمه به عربـی ار دکتر عبداللطیف سعدانی) .

۳۷ ـ «گزارشی ازکنفرانس بین‌المللی اسلامی درپاکستان، مجلهٔمعارف اسلامی شمارهٔ ۵ ، فروردین ۱۳۴۷ ، ص ۳۵ - ۳۸

۳۸ ـ «انسان ، فلسفهٔ وحود واگریستانسیالیزم» ، تلاش، شمارهٔ نهم ، فروردین ۱۳۴۷ ، ص ۷۸ - ۸۶

۳۹ ـ مقدمه بر ترجمهٔ فارسی «احیای فکر دینی دراسلام» بقلـم محمد اقبال لاهوری ، ترجمهٔ احمدآرام ، تهران ، نشریهٔ شمارهٔ ۱ مؤسسهٔ فرهنگی منطقه‌ای ، ص هفت ـ یازده

۴۰ ـ « گزارشی ازاولین مجمع علمی در بارهٔ تشیع درمغرب زمین » مجلهٔ معارف اسلامی، شمارهٔ ششم ، تیرماه ۱۳۴۷ ، ص ۲۵ - ۳۰

۴۱ ـ «عوامل مؤثر درعلم وتحقیق درایران» تلاش ، شمارهٔ یازدهم تیر ومرداد ۱۳۴۷ ، ص ۱۱ - ۱۷

ب ـ بزبانهای فرانسوی وانگلیسی

1- Review- E Holmyard *Alchemy* M Eliade *Forgerons et alchimistes, Isis,* vol 49, part 4, no 158, Dec 1958, pp 453-453.

2- Review- ibn Sina *Psychologie d'Ibn Sina, Isis* vol. 50, part 3, no. 161, Sept. 1959, pp 273-274

3- « The Polarization of Being », *Pakistan Philosophical Journal,* vol 3, no 2, Oct 1959, pp 8-13, *and in proceed Pakistan Phil congress, 1959*

4- «Cosmologies of Aristotle and ibn Sina», *Pakistan Philosophical Journal,* vol 3, no 3, Jan 1960, pp 13-28

5- «Spiritual and temporal Authority in islam», *Iqbal,* vol. VIII, no 1, July 1959, pp. 38-44, and *Pendar* vol. 1, no 4, summer 1960.

6- Review-ibn Qutayba-*Kitab al-anwa, Isis,* vol. 51, part 1, March 1960, pp. 107-108.

7- Introduction to *Mulla Sadra Commemoration Volume*, Tehran, 1340

8- Translation of article by Sayyid Abu'l-Hassan Qazwini «The Biography of Sadr al-Muti'allihin and a Discussion of Motion in the category of substance» in *Mullâ Sadrâ Commemoration Volume*, Tehran, 1340 (1961)

9- Translation of article by 'Allamah Muhammad Husain Tabâtabâ'î, «Sadr al-Dîn Mohammad ibn 'ibrâhim Shirâzi, the Renewer of islamic Philosophy in the 11th century (A H) in *Mullâ Sadrâ Commemoration Volume*, Tehran, 1340, (1961)

10- Review-R C. Petry *Late Medieval Mysticism, Speculum*. 33, 1958, pp 430-431

11-«Sadr al-Din Shîrâzî, His Life, Doctrines and Significance,» *Indo-Iranica*, vol. 14, no. Dec 1961, pp 6-16.

12- «Relision and Secularism, their meaning and manifestation in Islamic History,» *Islamic Quarterly*, vol. VI, no. 3-4, July and Oct. 1961, pp. 118-126.

13- Review - M. Lings - *A Moslem Saint of the Twentieth Century, Islamic Quarterly*, vol VII, no 1-2, Jan and June 1963, pp. 53-56:

14- «The Pertinence of Studying Muslim Philosophy To-day», *Pakistan Philosophical Journa*, vol. VII, no. 2, Oct 1964, pp 79-87.

15- «Shihab al-Din Suhrawardi Maqtul, in *A History of Muslim Philosophy*, ed. M M. Sharip, vol I, Wiesbaden, O. Harrassowitz, 1963, pp 372-398

16 - «Fakhr al - Din Razi,» in *A History of Muslim Philosophy*, vol. I, pp. 642-656

17- «Contemplation and Nature in the perspective of Sufism,» *Iqbal*, vol 12, no. 3, Jan 1964, pp. 14-21.

18 - Review - F Schuon, *Understanding Islam, Islamic Studies*, March, 1964, pp. 107-108

19 - «Islamic Philosophy-Re-Orientation or Re-Understanding», *Pakistan Philosophical Journal*, vol VIII, July 1964, no. 1, pp 52-56, also in *Re-Orientation of Muslim Philosophy*

Lahore, Pakistan Phil Cungress, 1965.

20- «Mulla Sadra as a source for the History of Muslim Philosophy,» *Iflamle Studies* vol. III, no. 3, Sept 1964, pp. 309-314

21- «Islamic Arts & Sciences«, *Muslim World* (Karachi) vol no 26, Jan» 30th, 1965, p 2 and 5

22- Preface (10 pp) pp 1-10, to Mollâ Muhammad Ja'Far Lâhîjânî, *sharh risalat al-masha'ir* of Mullâ Sadrâ, edited by Seyyed Jalâl al - Dîn Ashtiyânî, Meshed University Prsss 1961/1384

23- «Al-Tarigh - The Spiritural Path of Islam» *Middle East Form,* winter, 1965, pp. 32-33.

24- Review-Idries Shah, *The Sufis, Islamic Studies,* vol. II, no 4, Dec 1964, pp 531-33

25- «The Sacred Law of Islam», *The Muslim World* (Karachi), vol 2, no 33, March 20th, 1965, p 2

26- «The Spiritual Path in the Quran», *The Muslim World* (Karachi), vol 2, no, 36, April 10, 1965, p. 2

27- «Islamic Theology», *The Muslim World,* (Karachi), vol 2, no 37, p 2 April 17, 1965

28- «Islamic Art», *The Muslim World,* (Karachi), vol. 2, no 40, p 2 and 4, May 8, 1965 Also as «The Philosophy of Islamic Art, «*Wisdom* (Sind), vol 3, 1964, pp 11-13.

29- «Science in The Muslim World», *The Muslim World* (Karachi), vol. 2, no 41, p 2, May 15, 1965.

30- Article in *Changes in Muslim Personal Law,* New Dehli, Carton Press, 1964, pp 54-64

31- «Introduction à la mystique musulmane· le soufisme,» *Les Cahiers de l'Oronte* (Beyrouth), Juillet-Aout 1965, pp

32- «Cosmographie en l'Iran Pre-islamique le probléme de la continuite dans la civilisation iranienne,» *Arabic and Islamic Studies in Honor of Hamilton A R Gibb,* Leiden, E J. Brill, 1965, pp 507-524

33- «The Immutable Principles of Islam and Wesfern education,» *Muslim World* (U S.A), Jan 1966, pp. 4-9-Iqbal Review, Oct. 1966, pp 82-87.

34- «The Meaning of Nature in Various Intellectual Perspectives in Islam», *Islamic Quarterly*, vol. IX, no 1-2, Jan March, 1965, pp 25-29. «Note on The Meaning of Nature in Various Intellectual Perspectives in Islam», *La filosofiq della Natura Nel Medioevo*, Societa Editrice Vita Peusierd, Milano, 1966, pp 236-241 .

35- Review, Aziz Ahmad, Studies in *Islamic Culture in The Indian Envivonment, Islamic Quarterly*, vol X, no. 1-2, Jan -June, 1966, pp. 40-41

36- «The School of Ispahan», in *A History of Muslim Philosophy*, vol II, 'o Harrassowitz, Wiesbaden, 1966, pp. 904-932

37- «Sadr al-Dîn Shîrâzî (Mullâ Saqrâ)», in *A History of Muslim Philosophy*, pp 932-961

38- «Natural History» in *A History of Muslim Philosophy* pp 1316-1332

39- «Renaissance in Iran-Hâjî Mullâ Hâjî Sabzûvari» in *A History of Muslim Philosophy*, pp 1543-1556

40- «Some Metaphisical Principles Pertaining to Nature» *Tomorrow*, Summer 1966, pp 167-178, Autumn 1966, pp. 210-222.

41- Article «Mullâ Sadrâ» in *Encyclopedia of Philosophy* New York, Mac Millan, 1966, pp 411-413

42- «Le Maître Spirituel d'après la litterature soufie persanes, «*Hermes*, 4, 1966-67, pp 119-129» The Sufi Master as Exemplified in Persian Sufi Literature, «*Iran* vol V, 1967, pp 35-40

«Islam and The Encounter of Religions,» *Islamis Quarterly* vol. X, no 3,-4, July-Dec 1966, pp 47-68

44- «Seventh Century Sufism and the School of Ibn' Arabi - A Spiritual and Cultural Hevitage of Iran, Pakistan and Turkey, «*Journal of the Regional Cultural Institute (Iran, Pakistan, Turkey)*. vol I, no 1, Sprıug 1967, pp 45-50;

45 - «Sufism and the Integration of man», *Muslml world*

(Karachi), vol, 4 no. 42, May 20 1967, P 2 and 6,also no 43 + 44, *Journal of the Regional Cultural Institute* (Iran, *Pakistan Turkey)*, vol 1, no 2 Summer 1967, pp. 39–43, *Islamic Review & Arab Affairs*, Sept. 1967. pp. 11–14

46-Preface to Sadr al -Dîn Shîrâsî, al-Shawâhid aL-rububîyah, ed. by S. J Ashtîyânî, Meshed, University Pressm 1967.

47- «The Persian Works of Shaykh al-ishrâq Shihâb al-Dîn Suhrawardî», *Acta Iranica*, I, Jan Mars, 1968, pp.12-16, *Islamic Quarterly*, vol XII, no 1-2, pp 3–8.

48- «Who is Man ? The Perennial Answer of Islam», *Studies in Comparative Religion*, Winter 1968, pp 45-56.

49- Review- *Alchemy, science of the Cosmos, Science of The Soul*, by T. Burckhardt. *Studies in Comparative Religion*, Spring 1968, pp 116–117

کتابها

۱ــ رسالهٔ سه اصل، به انضمام منتخب از مثنوی و رباعیات ازمحمد بن ابراهیم شیرازی، سی‌وهشت + ۱۶۴ص بەاهتمام وتصحیح دکترسیدحسین نصر، تهران، چاپخانهٔ دانشگاه، ۱۳۴۰ (بەمناسبت چهارصدمین سال تولد صدرالدین شیرازی)

۲ــ نظر متفکران اسلامی دربارهٔ طبیعت ، تهران ، انتشارات دانشگاه تهران، شمارهٔ ۸۹۰، ۱۳۴۲، ۴۴۴ص چاپ دوم، تهران، دهخدا، ۱۳۴۵

3- *Three Muslim Sages*, Cambridge Harvard University press, 1963, Preface by R H L Slater, 185 p

۴ــ همکاری در

Histoire de la Philosophie Islamique, I, Paris Gallimard (Collection idées), 194, 383 p.

5- *An Introduction to Islamic Cosmilogical Doctrines*, with preface by H A R Gibb, Cambridge, Harvard University Press, 1964, 312 p

6- *Iran* (Reading Material For use in teaching about Eastern Cultures), Paris' 1966, 37 p.

Iran (Document a Utiliser pour l'enseignement des Cultures Orientales), Paris, UNESCO, 1966, 39 p

7- *Islamic Studies essays on Law and Society, The Sciences, and Philosophy and Sufism,* Beirut, Librairie du Liban. 1967.

8- *Ideals and Realities of Islam,* London. Allen & Unwin 1966.

۹ـ سه حکیم مسلمان، ترجمهٔ احمدآرام، تبریز، کتابفروشی سروش با همکاری مؤسسهٔ فرانکلین، ۱۳۴۵

10- *Science and Civilization in Islam* Cambridge Harvard University Press. 1968

11- *The Encounter of Man and Nature The Spiritual Crisis of Modern Man* London: George Allen & Unwin 1968

وفات سخنیار

حسین مسرور (سخنیار) ازمردم اصفهان و ازشعرا وادبای بنام در سن هشتاد وپنج سالگی درمهرماه درگذشت.

ازآثارخواندنی و مفید اوداستانهای تاریخی ده نفر قزلباش‌و قران‌است که بادید زیبا و سجعی منسجم و آشنایی تمام اوضاع عصر صفوی ورندی‌را در داستانی دلپذیر نمایانده است

شعرش محکم وزیبا وخواندنی است

کتابشناسی ده سالهٔ

(۱۳۳۳ ـ ۱۳۴۲)

کتابهای ایران

تدوین

ایرج افشار

باهمکاری

حسن بنی‌آدم

فهرست موضوعی کامل ۵۶۰۲ کتاب در ۷۵۱ صفحه که درمدت ده‌سال در ایران نشر شده است

از انتشارات انجمن کتاب

۳۵۰ ریال

راهنمای کتاب

مجلهٔ زبان و ادبیات فارسی و تحقیقات ایران شناسی و انتقاد کتاب

نشریهٔ ماهانه انجمن کتاب ایران

صاحب امتیاز: دکتر احسان یارشاطر ، **مدیرمسئول :** ایرج افشار

سردبیر : دکتر جعفر شعار

نشانی : صندوق پستی ۱۹۳۶ ، طهران

تلفن : ۴۹۸۱۵

مکاتبات به نام مدیرمسئول مجله ارسال شود

بهای اشتراک در ایران

۲۰۰ ریال (با پست عادی) ، ۲۴۰ ریال (با پست سفارشی)

بهای اشتراک در خارجه : ۶ دلار یا ۴۸۰ ریال

Rahnema-ye Ketab

A journal of Persian language and literature,
Iranian studies, and book reviews

Published by the Book Society of Persia

Editor: E. Yar-Shater

Associate Editor I. Afshar

Assistant Editor : Dr. J. Shear

Annual subscription rate : 6 dollars

All inquiries to be addressed to the Associate Editor:

P. O. Box 1936, Tehran, Iran

RAHNEMA-YE KETAB

Vol. 11 No 7 October 1968

A MONTHLY JOURNAL OF THE BOOK SOCITY
OF PERSIA

Includes

ARTICLES ON PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE

REVIEWS OF RECENT PERSIAN BOOKS

A CLASSIFIED BIBLIOGRAPHY OF RECENT PERSIAN BOOKS

REVIEWS OF BOOKS FROM ABROAD CONCERNING PERSIA

Editor E Yar-Shater

Associate Editor I. Afshar - *Assistant Editor* Dr J Shear

Annual subscription rate: 6 Dollars

All inquiries to be addressed to the Associate Editor

P. O. Box 1936, Tehran, Iran

راهنمای کتاب

آبان و آذر ـ ۱۳۴۷ مجلهٔ ماهانهٔ زبان و ادبیات و تحقیقات ایرانشناسی و انتقاد کتاب سال یازدهم ـ شمارهٔ هشتم

ایران شناسی

یادگارهای فرهنگ ایرانی

قطب‌الدین شیرازی

ریاضی‌دان بزرگ ایرانی

معرفی و انتقاد کتاب

سه تفسیر از سورهٔ یوسف (حدایق ، الستین الجامع ، تفسیر سورآبادی)

جامعه شناسی ارزشها ـ ابومسلم ، سردار خراسان ـ هنر عشق ورزیدن

کتابهای انگلیسی در بارهٔ ایران

عکسهای قدیم ـ نامه‌ها ـ اخبار

ضمیمه : سرنوشت شعر سنتی

نویسندگان

ایرج افشار ـ ابوالقاسم قربانی
محمد ابراهیم باستانی پاریزی ـ
احمد اشرف ـ کرامت رعنا حسینی
رضا داوری ـ علی پاشا صالح
ناصح ناطق ـ فریدون وهمن

بها ۲۰ ریال

فهرست مندرجات

توضیح : این شمارهٔ هشتم است و کلمهٔ «بهم» در صفحهٔ اول اشتباه چاپی است .

راهنمای کتاب

شمارهٔ هشتم و نهم   سال یازدهم

آبان و آذر ماه ۱۳۴۷

یادگار نمای فرهنگ ایرانی

ایرج افشار

نگارش کتابهای ایرانشناسی وچاپ متون کهن ایرانی در کشورهای جهان پاسداری زبان فارسی است و گویای استواری ادب و فرهنگ ملت ایران و مایهٔ سربلندی ما آنکه هرماه نمونه‌ای برازنده واثری تازه از راههای دور فرا می‌رسد ومشتاقان ازکتابهای نو شادمانیها می‌کنند ولذتهای وصف ناشدنی می‌برند . در همین ماههای گذشته کتابی مفصل و مطلوب از پاکستان رسید که ساعتهای دراز مرا با خود به باغها وطربسراهای کشمیر کشانید. آنجا باشاعران پارسی‌سرای قدیم و جدید روباروی شدم که ایام را به‌غزل خوانی و مثنوی سرایی گذرانیده و قلمرو زبان فارسی را تا قلل رفیع ودامنه‌های دلکش هندوکش رسانیده‌اند، وهنوز هم آن شور وشوق در آن سرزمین سرسبزخوش‌ورنگین شعرفارسی است .

این کتاب گرانمایه تذکرهٔ شعرای کشمیر ۱ تألیف محمداصلح متخلص به‌میرزا دراوایل‌قرن دوازدهم هجری‌است که سید حسام‌الدین راشدی «پیر» ایران دوست و فارسی‌نواز ، از بزرگان دانشمندان کشور پاکستان، به صورتی شایسته و با تعلیقـات و حواشی مفیدآن‌را منتشر ساخت ودوستان خود را ازنشرآن بسیار شادمان کرد .

خوانندهٔ خواستار دراین‌کتاب با سیصد و پنج شاعرآشنا می‌شودکه عدهٔ معدودی از آنها از مردم اصفهان و تبریز و بخارا و یزد بوده‌اند و اکثریت شاعرانی بشمارندکـه درکشمیرزاده و پرورده شده‌اند و مؤلف تذکره با ذوق مخصوص و لطافت خاص هر یك را معرفی کرده است . یك‌جا در بارهٔ شاعری

۱ـ کراچی، اقبال آکادمی ، ۶۶۴ ص. (یادبودجشن‌فرخندهٔ تاجگذاری محمدرضا شاه پهلوی‌آریامهر شاهنشاه ایران وعلیاحضرت فرح پهلوی‌شهبانوی ایران ، آبان ماه ۱۳۴۶).

می گویدشعرش پخته وترکانه است ، جایی می فرماید که شعر شاعری چار باغ شیراز سخن را خوش بهاری است ، و یا گفته است که هر نقطهٔ ابیات رنگینش کلوخی است و تخمیرش از خاک خیابان باغ ارم و گلاب گلشن روضهٔ خلد . البته این نوع توصیفها همانند است با تعابیر و تعاریفی که مرسوم تذکره نویسان بوده وهریك از مؤلفان تذکرها را به نوعی از این سخنان کلی و ماری گونه فریفته اند . اما پیر ما حوصله و دانش خود را در تکمیل مطالب تذکره به کار برده وسر گذشت هر شاعر را از تذکره ها و منابع ادبی دیگر نقل ، و اشعار دلچسب و شیرین آنان را بر اصل مزید کرده است و ما را با نمونه های خوب اندیشه و ذوق هندی دمساز می سازد وکجا چنین بیتی را توان دید مگر در چنین تذکره ای

مسی مالیده از « پان »[1] ، سرخ چون شد لعل میگون ت

به حرف زیر لب از ما رُ رنگین کن تبسم را

و یا این بیت که « صاحب» تخلص گفته است

بر دل تاریك ما چون بر غلط راهت فتاد

آن قدر بنشین که شمع شام ما روشن شود

. . و اما جناب حسام الدین ما را با این تذکرهٔ ششصد صحیفه ای رها نکرده و خود مجموعه ای دلپذیر و با ابهت در سه مجلد بزرگ به همان نام « تذکرهٔ شعرای کشمیر » ودر تکملهٔ کار محمداصلح ترتیب داده[2] وما را از آثار دویست وچهل وسه شاعر کشمیری به تفصیل بیشتر لذت بخشیده است ،ومی نمایاند که زبان فارسی همواره در آن سرزمین زبان شعر ولطف و ذوق ادبی بوده است. مزیت تذکرهٔ حضرت «پیر» در این است که در نقل اشعار یك غزل را به تمام و یك قصیده را در حدکفاف نقل فرموده و خواننده را از اطلاعات تاریخی و فواید ادبی بسیاری برخوردار ساخته است ، مانندمثنوی « بهار جاوید» اثر منیر که در باب کشمیر سروده شده و ما را که فرسنگها از « باغ عیش آباد » آن دیار بدوریم بدان سو می برد ودر « باغ بحر آرا » گردش می دهد وازصفا وسرسبزی « زعفران زار » و « نهر شالامار » لذت می بخشاید و از زبان شاعر بلند نام و مقتدری چون غنی کشمیری در وصف سرمای کشمیر با تعابیر لطیف «ایرانی-هندی » چنین برمی خواند وچون زمستان برما فرارسیده است می توانیم زیر لب زمزمه کنیم که :

۱- پان برگ درختی است که هندوان می جوند.

۲- درسه مجلد، جمعاً در۱۵۷۷ صفحهٔ وزیری.

ار دم سرد رمستان بسته شد در آشیان
بیضه‌های عندلیبان همچو دندان در دهان
طفل رشك ار حانه‌های چشم بیرون می‌رود
ابرها چون«کاغدباد» ۱ است درهرسو روان
آسمان‌چون‌چرح‌حلاج‌است‌کر گردش به‌حاك
پنبه و دانه ر برف و ژاله ریرد هر رمان
می‌کند هر کس که گردد ساکن این‌سردسیر
نور پوش ار شوق آتش حانهٔ همچون کمان
می‌رند لبهای بام ار پاره‌های یح مدام
حندهٔ دندان نما برحست و حبر رهروان

درایی گلگشت به یاد آوردم که ژان ریپکا دانشمند چکوسلواکی در کتاب تازه وگرانقدر تاریخ‌ادبیات ایرانی فصل مشبع و محققانه‌ای را به بحث دربارهٔ ادبیات فارسی در شبه قارهٔ هند احتصاص داده و تحت عنوان ادبیات فارسی در هند اریان‌ماریك Yan Marek مددحواسته‌است که سیروتحولات‌ادب فارسی‌را در آن حطهٔ‌پهناور برشمارد همین‌کار هم در بارهٔ سحن سرایان ربان ملی ما در ماوراءالنهر وبه اصطلاح حدیـد تاحیکستان شده است . حوانندگان و پژوهندگان کنونی امریکا و اروپا ار این‌کتاب بادیدی دیگر ادبیات فارسی را می‌شناسند و چون کتاب تاریخ ادبی ایران‌تألیف ادوارد براون ار آن بیم‌قرن پیش است باچارکتاب‌یان‌ریپکا با تازگی حود برحای آن نشیمن‌می‌گیرد وآسان تر در دسترس‌حواهان محقق‌حواهد بود وچون گمتارش در باب‌بعضی‌ار ادیبان و شاعران مفصل‌تر است واطلاعات تازه‌تری در بر دارد و حتی باچشم حاصی به‌چگونگی‌فکر وسحن‌آنها نگریسته‌شده‌است حواستاران بیشتری‌حواهد داشت و بی گمان ار مراحع اساسی وتحقیقی برشمرده حواهد شد و تابیم قرن دیگر کتاب پایداری دربارهٔ تاریخ ادبیات فارسی حواهد بود .۲

یان‌ریپکا ریرکی حاص در تنظیم‌کتاب به‌کاربسته ، چه طرح اثرحود را باطرح‌کتاب براون و البته اثر دکتر دبیح‌الله‌صفا یکلی متفاوت درانداحته و

---

۱ ـ کاعد باد همان است که در تهران « بادبادك » می گویند و اتفاقاً در لهجهٔ یزدی هم «کاغذ باد »(Kaqazobad) گفته می‌شود .

2 - Jan Rypka. *History of Iranian literature*. Edited by K Jahn. Dordrecht 1968. 928 p.

نخواسته است که خود را با نوشتن هر موضوعی همه‌دان کند و در هر بابی قلم بفرساید . چند متخصص ازهمکاران هموطن خود را در نوشتن کتاب سهیم کرده و نوشتن تاریخ ادبیات «پیش‌اسلامی» ایران را از کلیما O Klima ، اوضاع سیاسی واقتصادی ایران پس‌ازسال ۱۸۹۶ را ازخانم کوبیچکووا V Kubıckova آثار و تألیفات عالمانه تا آخر قرن هیجدهم میلادی را از فلیکس تاوِر F Tauer ، ادبیات تاجیکی و فارسی در هندرا از بچکا ، ادبیات عامیانه را از سیپك J Cyepek خواسته‌است و کتابی منظم ترتیب یافته‌است که با یك کتاب‌شناسی مفصل ربدهٔ سودمند کم نظیر همراه است .

ریپکا ، خود تاریخ ادبیات فارسی به‌معنیِ اخص را ازآغاز تاعصر حاضر نوشته وآن را با مقدمه‌ای توجیه کرده است وهمین‌جاست که دربیانش نکته‌های تازه و دیدنو به‌چشم می‌خورد وطبعاً درخور نقدخواهدبود بحث‌او درمقدمه با توضیحی درخصوص زبان دری وعربگری درفارسی و چگونگی دخالت لهجه‌ها درادبیات فارسی آغاز می‌شود. پس ازآن دقت نظری به‌کار می‌برد و به‌بحث‌در بارهٔ شاخصیت ملی‌درادبیات وفکرما می‌پردازد و ازعواملی چون تشیع وتساهل شاعرانه وگرایش به‌تمدن فرنگ و تأثیرات تصوف و خوی استبدادی، دراین مقدمه، سخن می‌کند و درهمین‌جا شعر وخصوصیات شکلی‌آن و چگونگی نثر فارسی را مورد سنجش قرارمی‌دهد ودرضمن آنکه اشاراتی به‌تقسیم‌بندی‌سبك ـ های نثر فارسی درکتاب سبك‌شناسی ملك‌الشعرای بهار دارد.خود چنین‌تقسیمی را برای دورهٔ اسلامی عنوان‌کرده است الف . دورهٔ پیش ازمغول (۱ـ حملهٔ عرب و ادامهٔ فرهنگ ایرانی ، ۲ ـ پادشاهی غزنویان ، ۳ ـ سلجوقیان و خوارزمشاهیان)ـ . ب : ازحملهٔ‌مغول تاعصر بازگشت درنیمهٔ دوم‌قرن‌دوازدهم (۱ ـ ایلخانیان ، ۲ـ تیموریان ، ۳ ـ صفویان ، ۴ ـ هجوم افغانان‌وپادشاهی نادرشاه وزندیان)ـ. ج · دورهٔ قاجاری (۱ـازشروع تاپادشاهی‌ناصرالدین‌ـ شاه ، ۲ ـ دورهٔ ناصری) ـ . د · قرن بیستم (۱ ـ تاکودتای ۱۲۹۹ ، ۲ ـ پادشاهی رضاشاه پهلوی ، ۳ ـ دورهٔ بعد).

ریپکا این کتاب را به زبان‌آلمانی در۱۹۵۶ انتشار داد و شهرت یافت و پژوهندگان تحریرآن را درزبان رایج‌تری،چون‌انگلیسی، می‌خواستند وبا رسیدگیهای تازه ودستکاریهای بسیار وافزایشهایی‌که درخور می‌نمود ،ترجمهٔ انگلیسی آن‌طی‌چندسال کار به‌انجام رسید و در۱۹۶۸ ازچاپ به‌درآمد . این کار با ارج زیر نظر ایران‌شناس دانشمندی چون کارل‌یان K. Jahn آراسته و

پرداخته شدکه خود ازسی‌سال پیش تحقیق درتاریخ و ادبیات ایران راجوهر مایهٔحیات‌علمی‌خود قراردادوکارهای بسیار ما ارزش درباب رشیدالدین‌فضل‌الله طبیب مؤلف نامدارجامع‌التواریخ به‌ثمر رسانید وقسمتهایی چندازکتاب‌مذکور را به زیور طبع آراست و ترجمه کرد و مقالات متعدد در بارهٔ آن نوشت اکنون مردی است درآستانهٔ شصت سالگی واستاد ادبیـات فارسی دردانشگاه لیدن، و درجهان ایران‌شناسی نامی‌بلند دارد وازمتخصصان نامورتاریخ‌آسیای مرکزی نیز به شمار می‌رود .

درمیان چند مجموعه‌ای که در روزگار ما به مطالعات ایرانی اختصاص دارد و هرچندیك‌بار کتابهای محققانه‌ای را به‌ما عرضه‌می‌سازد مجموعهٔجدیدی که با پشتوانهٔ همکاری عالم شهیر فرانسوی امیل‌بونیست و پشت‌کار ژیلبرلازار ایران‌شناس و زبان‌شناس نام‌کنونی فرانسه آغاز شده قابل تحسین وشناساندن است . این مجموعه«آثار مؤسسهٔ مطالعات‌ایرانی دانشگاه پاریس»[1] نام دارد . این مؤسسه مرکزی‌است‌که درچندسال‌اخیر باکوشش خاص لازار توسعه ورونق پذیرفته وانتشار سه‌کتاب‌تحقیقی درمجموعهٔ مورد ذکر نمودی‌روشن ازکارهای تازهٔ آن است .

کتاب اول این مجموعه اثری‌است از امیل‌بونیست به نام عناوین واسمهای خاص در زبان‌قدیم‌ایران‌که در آن نویسندهٔ استاد نامهای خاص ایرانی را در زبانهای اوستا وپارسی‌باستان توضیح کرده‌است وبا تبحر ووسعت تحقیقات‌خود در زبانهای سغدی وارمنی وحتی وفارسی میانه نامهای پادشاهان‌وشاهزادگان و شهبانوان و سالاران ایرانی قدیم را برای ما ریشه شکافی می‌کند ۲ .

کتاب دوم این مجموعه اثری است‌کوچك اما چکیده و پر مغز در باب موقوفات و بنیادهای دینی درحقوق ساسانی، اثر روحانی ایران‌شناس فرانسوی ژ. پ . دومناش ، استاد زبانهای قدیم ایران وبراساس مآخذ اصل پهلوی چون ماتیکان هزارداتستان[3] .

کتاب‌سوم این مجموعه اثری‌است ازماریان‌موله دانشمندجوان فرانسوی

1_ Travaux de l'Institut d'Etudes Iraniennes

2_ E. Benveniste _ *Titres et noms propres en Iranien Ancien.* Paris 1966. 132 p

3_J _ P. de Menasce. _**Feux et fondations pieuses** *dans le Droit sassanide* Paris 1964, 62 p

که پنج‌شش سال پیش درگذشت وجهانی استعداد ودانش را باجسم خویش بدر برد وچراغی امید بخش در میدان ایرانشناسی فرومرد . مولف زبان فارسی را در تهران به خوبی فرا گرفته بود ومتن «الانسان الکامل» عزیز نسفی را پاکیزه طبع کرد وتحقیقات شایسته‌ای درعرفان وتصوف داشت. اماکاراصلی اوتتبع درفرهنگ و دین ایران پیش از اسلام بود مقالات متعددی دراین زمینه نشر کرد دوکتاب مفصل (که رسالهٔ تحصیل اودردورهٔ دکتری بود) درباب اساطیر وعقایدافسانه‌های ایران قدیم ازاو انتشاریافت اینك اثر دیگری ازاودرهمین رشته درمجموعهٔ تحقیقات ایرانی به‌چاپ رسیده‌است که یادگاری برازنده از آن ایرانشناس جوان درگذشته وکتابی بدیع درموضوعی‌است که برای ما ایرانیان تازگی دارد . موضوع کتاب قصهٔ زردشت براساس متون پهلوی و به طور کلی‌تر کتاب مشهور دینکرد است[1] .

اکنون که سخن درخصوص ایران قدیم وایرانشناسان متخصص آن روزگار دور می‌زند ، یاد یکی از استوارترین ستونهای این رشته در خاطرم گذشت و افسوس خوردم که دانشمندان ایرانی کمتر با او آشنایند و نامش به ندرت در میان آمده . او مردی است‌که سن هفتاد را دوسال پیش پشت سر گذاشته و در شناخت اوستا و زبانهای قدیم از استادان مسلم این‌دوران‌است اثری‌که اودر بارهٔ بندهش در سالهای دراز تحقیق فراهم‌آورده، کاری ممتاز و مورد اعتماد تمام متخصصان فن است و در هرمجمع علمی علمای خاص‌رشته دریغ می‌خورند که این اثر در برگه‌دانهای مؤلف خاك نشین شده است . این عالم زبانشناس و متخصص تاریخ و ادیان‌قدیم ایران، کای‌بار Kaj Barr نام‌دارد دانمارکی و شاگرد آرتور کریستن سن است سالهای سال در دانشگاه کپنهاگ متصدی واستاد دروس ایرانی بود و به تازگی بازنشسته شده است .

شاگرد برازنده ودانشمند او به‌نام آسموسن J P Asmussen دوسال پیش مجموعه‌ای به نـام « مطالعات ایرانی » Iranian Studies به مناسبت هفتاد سالگی استاد خود تدوین و نشر کرد کـه مجموعه‌ای است از بیست و یك مقاله از استادان ونویسندگان مستشرق در مباحث مربوط به ایران قدیم نام آوردن از نامـدارانی چون بیلی ، بنونیست ، مری‌بـویس ، دوشن گیلمن ، ریچاردفرای ، دومناش، ویکندر نشانهٔ کیفیت ووزن‌علمی مجموعه و معرفی تام و تمام آن خواهد بود .

1– M. Molé. – *La legende de Zoroastre selon les textes pehlavis,* Paris 1967 323 p

قطب‌الدین شیرازی

«ریاضی‌دان و منجم زبردست ایرانی»

ابوالقاسم قربانی

فهرست منابع

(م ۱) سوتر: ریاضی‌دانان ومنجمان عرب (به زبان آلمانی) صفحهٔ ۱۵۸ شمارهٔ ۳۸۷ ــ (م ۲) متمم کتاب سوتر، صفحهٔ ۱۷۶ ــ (م ۳) کراوزه: فهرست نسخه‌های خطی ریاضی کتابخانه‌های استانبول (به زبان آلمانی)، صفحهٔ ۵۰۷ ــ (م ۴) سارتن: مدخل تاریخ علوم (به انگلیسی)، جلد دوم صفحهٔ ۱۰۱۷ تا ۱۰۲۰ ــ (م ۵) بروکلمن: تاریخ ادبیات عربی (به آلمانی)، جلد دوم چاپ جدید صفحهٔ ۲۷۴ ــ (م ۶) متمم کتاب بروکلمان جلد دوم صفحهٔ ۲۹۶ ــ (م ۷) استوری: تاریخ ادبیات فارسی (به انگلیسی) جلد دوم صفحهٔ ۶۴ شمارهٔ ۹۷ ــ (م ۸) مدرس رضوی: احوال و آثار خواجه نصیرالدین، صفحهٔ ۱۳۶ تا ۱۴۱ ــ (م ۹) دهخدا: لغت‌نامه، حرف قاف صفحهٔ ۳۵ ــ (م ۱۰) دانش‌پژوه: فهرست کتب خطی دانشگاه تهران، جلد سوم صفحهٔ ۸۲۲ ــ (م ۱۱) دانش‌پژوه: فهرست نسخه‌های خطی دانشکدهٔ ادبیات تهران (مجموعهٔ امام جمعهٔ کرمان) صفحهٔ ۷۹ ــ (م ۱۲) ندوی: تذکرةالنوادر، صفحهٔ ۱۶۵ (م ۱۳) دایرةالمعارف اسلام (به فرانسه یا انگلیسی) مادهٔ قطب‌الدین ــ (م ۱۴) کندی: تاریخچهٔ زیجهای اسلامی، صفحهٔ ۱۲۶ و ۱۲۹ شماره‌های ۱۳ و ۲۵

خلاصهٔ زندگی‌نامهٔ قطب‌الدین

محمود بن مسعود بن مصلح قطب‌الدین شیرازی ریاضی‌دان ومنجم و نورشناس و طبیب و فیلسوف و صوفی ایرانی بود که به فارسی و بیشتر به‌عربی تألیف می‌کرد.

وی یکی از بزرگترین دانشمندان ایرانی در ادوار تاریخ بوده است (سارتن). به سال ۶۳۴ هجری قمری = ۱۲۳۶/۳۷ میلادی درشیراز متولد شد. از خاندانی دانشمند بود و قسمتی ازمعلومات طبی را از پدر و خویشانش در شیراز فرا گرفت.

بعدها درحلقهٔ شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی درآمد وازفاضلترین و معروفترین شاگردان وی شد (رجوع کنید به م ۸). وی بارها به‌خراسان و عراق عجم و عراق عرب و فارس و روم (آسیای صغیر) سفر کرد و بالاخره درخدمت ایلخان ایران احمدتکودار[1] و ارغون[2] درآمد. درسال ۶۸۱ هجری قمری = ۱۲۸۲/۸۳ میلادی قاضی سیواس وملطیه بود و احمدتکودار او را

---

۱ ـ از ۶۸۰ تا ۶۸۳ هجری = ۱۲۸۲ تا ۱۲۸۴ میلادی.

۲ـ از ۶۸۳ تا ۶۹۰ هجری = ۱۲۸۴ تا ۱۲۹۱ میلادی.

به رسالت نزد ملك منصور سيف‌الدين قـلاون فرستاد . وی پس از ادای این رسالت و ظاهراً مدتی اقامت در مصر به‌تبریز بازگشت و درآنجا درماه‌رمضان سال ۷۱۰ هجری قمری = ۱۳۱۱ میلادی درگذشت (سارتن).

قطب‌الدین به‌تدریس می‌پرداخت وکمال‌الدین فارسی‌ریاضی‌دان ونور‌شناس معروف ایرانی از شاگردان معروف او بوده وکتاب تنقیح المناظر را به‌نام‌او تألیف‌کرده ودرمقدمهٔ آن‌کتاب باکمال تحلیل و احترام از استاد خود قطب‌الدین نام برده است.

آثار قطب‌الدین

ذیلاً فهرست تألیفات قطب‌الدین شیرازی راتقریباً باترتیبی‌که سارتن برای آنها درنظر گرفته‌است (م ۴) با اضافاتی‌که لازم به‌نظرمی‌رسد می‌آوریم و ضمناً نشانی نسخه‌های خطی موجود آثار وی را درایران تاآنجاکه اطلاع داریم می نویسیم و برای یافتن‌نشانی نسخه‌های خطی موجود وی درخارج از ایران به مراجع لازم اشاره می‌کنیم .

الف ـ هندسه

۱ ـ درکتابخانهٔ ینی جامع استانبول یك نسخهٔ خطی (به شمارهٔ ۷۹۶) از ترجمهٔ تحریراصول اقلیدس خواجه نصیرالدین طوسی به‌فارسی موجوداست که منسوب به قطب‌الدین شیرازی است . این ترجمه درپانزده مقاله است ودر ماه شعبان سال ۶۸۱هجری قمری به پایان رسیده است و چنین شروع می‌شود (م ۳) .

« بسمله ، تاعنایت ربانی حجاب انتظار ازپیش چهرهٔ مراد محرر این سواد برداشت و ادراك سعادت محاورت خدمت بازفمت...»

۲ ـ به ضمیمهٔ نسخه های خطی اثرمعروف قطب‌الدین شیرازی موسوم به «نهایةالادراك» (شرحش خواهد آمد) رسالهٔ‌کوچکی وجود دارد وآن‌تفسیر رساله‌ایست‌که شخصی‌که قطب‌الدین‌نام وی رانیاورده به‌وی نوشته است. سارتن می‌نویسدکه چون‌قطب‌الدین شیرازی درتفسیر این رساله بحث‌کاملی‌کرده است و مؤلف اصل رساله هم مجهول‌است ودرهرصورت تفسیر رسالهٔ مذکورازقطب‌الدین است می‌توان این رساله را از وی دانست.

این رساله و تفسیر آن موسوم است به : «فی‌حرکة‌الدحرجة (الزحرجه) وفی النسبة بین المستوی والمنحنی » دراین رساله موضوع اینکه یك خـط راست واقعاً کوتاهتر ازیك قوس است یاخیر مورد مطالعه قرار گرفته است.

یك نسخهٔ خطی از این رساله به ضمیمهٔ کتاب نهایةالادراك در استانبول (ینی جامع شمارهٔ T221/2) وجود دارد که برای سلطان بایزید دوم کتابت شده است و چنین شروع می‌شود (م۳)

«بسمله ، وبعد حمدالله ... یقول ... طالعت فی حرکةالدحرجة و فی النسبة بین المستوی والمنحنی...»

نسخهٔ دیگری از این رساله نیز در گوتا موجود است (رجوع کنید به م ۶)

ویدمان آلمانی این رساله را درمقالهٔ زیر بررسی و نقادی کرده است

E Wiedemann «Über eine Schrift uber die Bevegung des Rollen und die Beziehung zwichen dem geraden und den Gekrum-mten» (Beitrage, 71, Sitzungsber. der phys med Soz ,vol 58/59, 1926/27 , p. 219 - 224)

ب ـ نجوم وجغرافیا و نورشناسی ومکانیك

۳ ـ نهایةالادراك فی‌درایةالافلاك ـ بیشتر آثار قطب‌الدین در بارهٔ نجوم و طب است دربین آثار نجومی وی آنکه ازهمه مهمتراست « نهایةالادراك‌فی‌درایةالافلاك» است درچهارمقاله که عبارتند از : مقدمات ، هیئت اجرام، زمین، مقادیر اجرام . قطب‌الدین تألیف این‌کتاب را درماه شعبان سال ۶۸۰ هجری قمری به پایان رسانیده است . این‌کتاب بسیار سلیس نوشته شده و درآن‌نه‌تنها از نجوم بلکه از موضوعهای دیگر ازقبیل زمینسنجی[1] و هواشناسی ومکانیك و نورشناسی بحث می‌شود و براساس‌کتاب تذکرهٔ خواجه نصیرالدین‌طوسی نوشته شده، ولی ازآن روان‌تر وپخته‌تر است‌ومطالب تازه‌ای نیز دارد وازجمله‌شامل بحث کاملی‌دربارهٔ نظریه‌های کیهان‌رائی‌ابن‌هیثم وابوبکر محمدبن‌احمدخرقی است (سارتن) .

ابن‌هیثم (وخواجه‌نصیرالدین‌طوسی) سطوح کروی (افلاك) مربوط به مدارسیارات را متماس می‌پنداشتند . قطب‌الدین شیرازی اظهارنظر می‌کند که ممکن است فضائی بین‌آنها وجود داشته باشد (سارتن) .

کتاب نهایة الادراك شامل بحثی دربارهٔ سکون یاعدم سکون کرهٔ زمین است و درآن نظریهٔ سکون زمین تأیید شده است . زمین کرهٔ بی‌حرکتی‌است‌که

۱ـ رجوع کنید به دایرةالمعارف فارسی : جلد اول صفحهٔ ۱۸۲.

درمرکز عالم قرار دارد (سارتن) .

اگرچه قطب‌الدین ازانتقادهایی که بر کتاب المجسطی بطلمیوس وارد آورده‌اند اطلاع داشته با این‌حال آرای وی روی‌هم‌رفته مأخوذ از آرای بطلمیوس است (سارتن).

نهایة الادراك مانند کتابهای نجومی دیگر شامل قسمتهایی مربوط به جغرافیاست . مثلاً گزارشی دربارهٔ دریاها و نیز توصیفی از اقلیم جغرافیایی دارد که بسیار شبیه به آرای ابوریحان بیرونی دراین باب است (سارتن)

سارتن می‌نویسد .

«نظریه‌های بسیار جالب توجه قطب‌الدین دربارهٔ نورشناسی در آثار نجومی وی بیان شده است. درکتاب نهایة‌الادراك وی مسائل مربوط به نورشناسی هندسی وکیفیت رؤیت اشیا وقوس وقزح را مـورد بحث قرار داده است . قطب‌الدیـن نخستین کس بود که به‌وجهی رضایت‌بخش قوس و قزح را تشریح کرد (البته به استثنای رنگهای آن) وی قوس وقزح را به‌وسیلهٔ شعاعی نورانی که ازیك کرهٔ شفاف (قطرهٔ آب) عبور کند بیان کرد . شعاع نور دوبـار می‌شکند و یك بـار منعکس می‌شود (یا در حالت قوس وقزح فرعی دوبار منعکس می‌شود) این توجیه اساساً شبیه توجیهی است که دکارت دربارهٔ این مسأله بیان کرده است».

«به وسیلهٔ قطب‌الدین شیرازی بود که کمال‌الدین فارسی که معروفترین شاگرد وی بود باکتاب المناظر ابن‌هیثم آشنایی یافت وکتاب تنقیح‌المناظر را در شرح و تفسیر آن نوشت بنابراین قطب‌الدین واسطهٔ مهمی برای نشر نورشناسی ابن‌هیثم بوده است» .

«نظریه‌های قطب‌الدین دربارهٔ مکانیك نیز در کتاب نهایة‌الادراك بیان شده است مثلاً وی فرضیهٔ دوران زمین را رد می‌کند واساس استدلال وی چنین است· «دو نوع حرکت طبیعی وجود دارد که یکی حرکت مستقیم‌الخط و دیگری حرکت دورانی است . اجسامی که دارای یکی ازاین دو حرکت باشند طبیعتاً نمی‌توانند حرکت دیگر را هم دارا باشند» (و رجوع کنید به م ۴ صفحهٔ ۱۰۱۸ زیر عنوان Mechanics)

***

ازکتاب نهایة‌الادراك نسخه‌های خطی متعدد درپاریس ولیدن و قاهره و بریتانیا و غیره ومخصوصاً دراستانبول موجود است (رجوع کنید به م ۳ و م ۵

و م ۶ و م ۱۲) . درایران یك نسخهٔ خطی از این کتاب درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شمارهٔ ۲۶۹۶ (نگاه کنید به فهرست دانشگاه جلددهم صفحهٔ ۱۵۷۹) و یك نسخه نیز در مدرسهٔ عالی سپهسالار به شمارهٔ ۵۹۶ موجود است

۴ ـ اختیارات مظفری (به‌فارسی) ـ این کتاب درچهارمقاله است به شرح زیر مقالهٔ اول درمقدماتی که پیش ازشروع درمقاصد به ذکر آن احتیاج است (در۳ باب) مقالهٔ دوم در هیأت اجرام علوی و آنچه بدان تعلق دارد از اوضاع بعضی به‌نسبت با بعضی وغیرآن (در۱۳ باب) مقالهٔ سوم درهیأت زمین و قسمت او به‌عامر وغیرعامر و آنچه لازم او باشد به حسب اختلاف اوضاع علویات و مانند آن (در ۱۳ باب)مقالهٔ چهارم درمعرفت مقادیر ابعاد واجرام کواکب (در ۳ باب) .

اختیارات مظفری چنین شروع می‌شود

«بسمله ، سپاس وستایش بی‌قیاس و مدح بی‌حدوعد لایق حضرت عزت صانعی باشدکه حقهٔ این سقف مینارا بدرر غرر کواکب ثواقب وجواهر زواهر سیارات و ثوابت مرصع گردانید . » (م ۱۰)

قطب‌الدین مطالب این کتاب را ازروی کتاب نهایةالادراك خود انتخاب کرده و به‌فارسی نوشته است .

نسخه‌های خطی متعدد ازاین کتاب دراستانبول ولنینگراد وغیره موجود است (رجوع کنید به م ۳ وم۶ و م ۷).

درایران دو نسخهٔ خطی ازکتاب اختیارات مظفری درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شماره‌های ۹۵۰ ، ۴۶۹ (رجوع کنید به م ۱۰) ویك نسخه درمجلس شورای ملی به‌شمارهٔ ۳۸۴ موجود است (م ۸).

۵ ـ التحفة الشاهیة فی‌الهیئة ـ این کتاب در ردیف همان کتاب نهایةالادراك (شمارهٔ ۳) است وقطب‌الدین تألیف آن را درسیواس درجمادی‌الاول سال ۶۸۴ هجری به پایان رسانیده است (م ۳) و آن را درچهارباب نوشته است .

ازاین کتاب نسخه‌های خطی متعدد دراستانبول وسایر کتابخانه‌های اروپا موجوداست (رجوع کنید به م۳ و م۶). درایران یك نسخهٔ خطی ازاین کتاب در کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران به شمارهٔ ۸۹ موجود است (م ۱۱) .

براین کتاب قوشچی (علی بن محمد علاءالدین) شرحی نوشته است که نسخه‌های خطی آن موجود است (رجوع کنید به م ۵ و م۶).

۶ ـ کتاب فعلت فلاتلم (درهیئت) . این کتاب را قطب‌الدین درسال ۷۰۴ هجری در تبریز در شرح کتاب «بیان‌مقاصد التذکره» تألیف محمد بن علی بن حسین حمادی نوشته و کتاب اخیر در زمان حیات خواجه نصیرالدین طوسی در تفسیر کتاب «التذکرة فی‌علم‌الهیئة» تألیف طوسی نوشته شده است.

یك نسخهٔ خطی از کتاب «بیان‌التذکره» دراستانبول و یك نسخه درموزهٔ بریتانیا موجود است (رجوع کنید به گراوره صفحهٔ ۵۰۷ شمارهٔ a ۳۸۱ و بروکلمن جلد اول صفحهٔ ۶۷۵ سطر سوم).

از کتاب «فعلت فلاتلم» چند نسخهٔ خطی در استانبول موجود است (م ۳).

۷ ـ کتاب التبصرة فی‌الهیئة ـ یك نسخهٔ خطی از این کتاب به‌قول بروکلمان در کتابخانهٔ نور عثمانیه در استانبول هست (م۵).

تبصره ـ ظاهراً کتابی که سارتن در ردیف شمارهٔ ۸ فهرست تألیفات قطب‌الدین آورده همان کتاب فعلت فلاتلم است.

۸ ـ سوتر و سارتن کتاب « خریدة‌العجائب » را ازقطب‌الدین شیرازی دانسته‌اند (م ۱ و م ۴)

۹ ـ خلاصه‌ای از المجسطی جابر بن افلح که نسخهٔ خطی‌آن‌در اکسفورد موجود است (م ۱)

۱۰ ـ تحریر زیج جدید رضوانی ۱ ـ یك نسخهٔ خطی از این کتاب در برلین موجود است (م ۶ و م ۱۴) .

۱۱ ـ زیج سلطانی[1] (به فارسی) ـ این زیج هم به قطب‌الدین شیرازی منسوب است وهم به محمد بن مبارکشاه شمس‌الدین میرك بخاری و یك نسخه از آن در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجود می‌باشد (م ۶ و م ۱۴).

۱۲ ـ علاوه برآثار فوق که مربوط به ریاضیات است قطب‌الدین کتاب « درةالتاج لغرة الدباج » را که دائرةالمعارف گونه‌ایست ،به‌فارسی تألیف کرده است که دریك فاتحه و پنج جمله و یك خاتمه است و جملهٔ چهارم آن که مربوط به ریاضیات می‌باشد مشتمل برچهارفن است به این شرح :

هندسه یا ترجمهٔ اصول اقلیدس ـ هیئت یاتلخیص کتاب‌المجسطی ـ ارثماطیقی یا خواص اعداد ـ موسیقی یاعلم‌الحان .

ازاین چهارفن ازکتاب درةالتاج سه‌فن اخیر یعنی تلخیص‌المجسطی و

۱ـ اسامی زیجهای شمارهٔ ۱۰ و ۱۱ را سارتن ثبت نکرده است.

ارثما طیقی و موسیقی در سال ۱۳۲۴ هجری شمسی در تهران بمطبع رسیده است .

ازمتن درةالتاج نیز نسخه‌های خطی در دست است (م ۵ و م ۶).

○

برای کسب اطلاع از سایر تألیفات قطب‌الدین رجوع کنید به‌سارتن و بروکلمان .

○

هیچیك از آثار قطب‌الدین شیرازی به‌طور کامل به زبانهای اروپایی ترجمه نشده است. فقط ویدمان (E Wiedemann) چندین مقاله به زبان آلمانی در بین سالهای ۱۹۱۱ تا ۱۹۲۸ میلادی درباره قسمتهایی از آثار قطب‌الدین نوشته‌است. فهرست این مقالات و اسامی منابع ومدارك دیگری را دربارهٔ قطب الدین در کتاب سارتن خواهید یافت (م ۴ .جلد دوم، صفحهٔ ۱۰۲۰).

کتاب‌شناسی

شهرآشوب

رضا قاسمی
(دکتر در ادبیات)

بیش از دوازده سال است که برای روشن شدن وضع اجتماعی و آداب و رسوم و اخلاق و عادات و بدست آوردن واژه‌ها و اصطلاحات پیشه‌ها و پیشه‌وران ایرانی که یکی از طبقات زحمتکش و مفید جامعه هستند ودرجامعهٔ شهری و شهرنشینی مقام قابل توجهی را داری می‌کنند کوشش و کار و مطالعه می‌کنم.

زآنکه نظم جهان ز پیشه وراست   هر نظامی که هست در هنر است

و تا امروز متن یا کتاب مدونی که بتواند وضع اجتماعی و زندگی این‌طبقه را روشن کند وجود ندارد. از همین‌رو وضع اجتماعی‌این طبقه بهیچ نحوروشن نبوده است، جزآنکه شعراکم و بیش‌اشعاری بطور غزل یاقطعه یارباعی‌آن‌هم به نحو عاشقانه‌برای بعضی از پیشه‌هاسروده‌اند، نوشتهٔ دیگری در دست نیست. آنچه خمیر مایهٔ زندگی و بیان کنندهٔ حال و وضع و کیفیت وجودی پیشه‌وران است واژه‌ها واصطلاحات ونام ابزارهایی است که در دواوین‌شعراونویسندگان نامی‌ازآنها مانده [1] واین واژه‌ها و اصطلاحات و نامها یا دراثرترقی صنعت حذف شده یا حالت دگرگونی به خود گرفته است، ولی همین شهرآشوبهای موجودحافظ بعض‌ازواژه‌ها وبه یادآورندهٔ تاریخ اجتماعی‌وپراهمیت پیشه‌وران ایران زمین است

نخستین شهرآشوبهارا باید در دیوان مسعود سعد بازیابیم، و با اینکه مدتی نوشتن شهر آشوبها به تأخیر افتاده است، ولی در دورانهای بعد (دورهٔ صفویه) شهرآشوب، شهرانگیز، عالم آشوب‌های متعدد دیگری نوشته و پیدا شده است

کتابی‌که در مورد پیشه‌ها و پیشه‌وران ایران (از سدهٔ هفتم هجری تا اواخردورهٔ صفوی) تدوین وتألیف کرده‌ام، گوشه‌ای از وضع زندگی اجتماعی

---

۱ ــ دوست دانشمند و فاضل‌آقای علی بلوکباشی در بارهٔ‌آسیاهای‌ایران کتابی درزیر چاپ دارندکه درآن بیش از سیصد واژه واصطلاح وامثال وحکم جمع‌آوری نموده‌اندکه خود بهترین روش مطالعه و شناسایی هریك‌ازپیشه‌های موجود درایران است.

آنهارا نشان‌می‌دهد ، و برای روشن‌شدن اوضاع‌واحوال اصناف علاوه‌بر استفاده از شهرآشوبها ، اشعاری چون غزل ، قطعه ، قصیده ، رباعی ، مثنوی و تك ـ بیت‌ها نیز مورد مطالعه قرار گرفته است .

اما آنچه اکنون‌مورد بحث است معنی‌شهرآشوب ووجود آنها و انتساب هریك از شهرآشوبهاست . شهرآشوب آن طوری که فرهنگ نویسان معنی کرده‌اند « آنکه در حسن جمال آشوبنده و فتنهٔ دهر باشد و مدح و ذمی که شعرا اهل‌شهر راکنند ۱ » است ، ولی‌قسمت اول‌این تعریف بیشتر ناظر به‌مفهوم و معنی کلمه است‌که به صورت صفتی است و معنی‌آشوب‌کنندهٔ شهر است اما در تعریف وآنچه از سوابق‌شعری به دست می‌آید ، شهرآشوب‌آن‌چنان شعری است‌که درستایش یا نکوهش مردم شهر و بخصوص‌پیشه‌وران باشد ، زیرا طبقهٔ پیشه‌ور در نظم دادن یاآشوب‌کردن شهر نهایت اهمیت را داشته ودارند ، چه ایجاد بیشتر اغتشاشات و تشکیل اتحادیه‌ها و جنبش‌ها علیه حکام قلدر بدواً بوسیلهٔ پیشه‌وران واصناف‌که بااتحاد واتفاق دفع شرحکام زورگو می‌شدانجام می‌گرفته و شهری با همهمهٔ آنها به آشوب درمی‌آمده است . از اینرو شعرا اشعاری در وصف مردم آن شهر کـه رل مهم جامعهٔ شهری را بازی می‌کردند می‌سرودند اشعار و قصایدکه به عنوان توصیف خود‌شهر یا نکوهش آن شهر باشد نمی‌تواند به عنوان شهرآشوب خوانده شود ، و شهرآشوب در بیان‌حال مردم شهر است نه خود شهر . و شهرآشوبهای مسعود ، سیفی بخاری ، میرزا طاهر وحید ومجمع‌الاصناف خود بهترین معنی‌خاص شهرآشوب می‌باشد.حال اشعار چه به صورت رباعی از مجمع‌الاصناف در بارهٔ کحال باشد

کحال پسر ز جام عشقت مستم   سر رشتهٔ مهر تو نبود در دستم
گرد خط دلکش تودر عین‌خیال   چون‌سرمه بدیده می‌کنم‌تا هستم

یا به صورت مثنوی از رسالهٔ عاشق ومعشوق دربارهٔ کحال .

کحال که دلبری فن اوست   چشمم روشن ز دیدن اوست
از بس که فقیر و خاکسارم   گردیده چهو توتیا غبارم

یا به صورت مثنوی از دیوان میرزا طاهر وحید .

چه‌گویم از آن یار پیمان گسل   که‌کحال چشم است و جراح دل

۱ـ آنندراج ، بهارعجم .

فتاده چو شاخ آن گل عشوه‌گر ز حوی و زر و مرهم و نیشتر

یا به صورت غزل ازصنایع‌البدایع سیفی بخاری:

دلبر کحال می‌داند دوای چشم من
می‌کند خاك ره خود توتیای چشم من
بهتر از خاك ره خوبان نیابد جوهری
هرکه‌خواهد ساخت دارو از برای چشم من
خانه‌چشمم کرد وروشن ساخت چشم تیره را
مردمیها می‌کند آن مه به جای چشم من
چشم سیفی را دعا جز خاك پای یار نیست
عاقبت خواهد گرفت اورا دعای چشم من .

باملاحظهٔ اشعارفوق نمی‌توان‌حکم کرد که پسر دوازده یاچهارده‌ساله کحال باشد تا اشعاردروصف ممدوح‌معشوق باشد وهمان‌طوری‌که دانشمند فاضل آقای گلچین‌مرقوم داشته‌اند «شهرآشوب یا شهرانگیز به هر نوع شعری کودرتوصیف پیشه‌وران یك شهروتعریف‌حرفت وصنعت ایشان‌سروده شده باشد اطلاق‌می‌شود» چون‌شاعر برای توصیف حرفه وابزار ووسایل پیشه‌ور چه ازطریق‌اشعارعاشقانه وچه ازطریق نثریا قصیده ورباعی‌می‌تواند مقصود خودرا توصیف کند، بنابراین هرگونه شعر یا نثری‌که در بارهٔ پیشه‌ها وحرفه‌ها وصنایع باشد شهرآشوب خوانده می‌شود اعم از اینکه به صورت مغازله و عشق بازی بیان شده باشد یا به صور دیگر، چنانکه شهرآشوب‌ها به صورتهای مختلف‌آمده است .

اما درموردشهرآشوب‌ها که به‌شعرا نسبت داده‌اند، آقای‌دکترمحتهدزاده شهرآشوبی در بارهٔ پیشه‌وران ایران به چاپ رسانده وآن اشعاررا منسوب به لسانی شیرازی دانسته و آن را «شهرآشوب لسانی شیرازی» نامیده‌که‌دانشمند محترم آقای دکترمحجوب نیزدرکتاب سبك خراسانی‌خود (ص۶۹۸) ذکری ازآن‌کرده‌اند و این شهر آشوب همان استکه در رسالهٔ عاشق و معشوق آمده و آقای گلچین درکتاب شهرآشوب خودآن‌را متعلق‌به‌میرزا طاهر وحید دانسته. شهر آشوب دیگری نیز دردیوان میرزا طاهر وحید هستکه نسخه‌ای از آن درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران وجود دارد که به شمارهٔ ۴۳۴۲ ثبت ودر فهرست کتابخانهٔ مرکزی جلد۱۳ اشتباهاً به‌نام دیوان‌رضوان‌قلمداد گردیده‌است .

با این توصیف و ترتیب این دو شهرآشوب یکی در دیوان میرزا طاهر و دیگری در رسالهٔ عاشق و معشوق که آقای دکتر محجوب و آقای گلچین انتساب هردو را به میرزا طاهر داده‌اند ، درست به نظر نمی‌رسد ، زیرا شاعر یك دفعه مثلاً دربارهٔ کمانگر پیشه‌ور اصفهان سروده .

زر پر خمیده قد مهجور — دایم رود از کمانگران دور
آن پیر که چله‌ها کشیده — اینجا نه مراد خود رسیده
کی همچو کمان شوم مشوش — دارند گرم به روی آتش
از سر تا پا اسیر یارم — گویی که کمان چله دارم

و دفعهٔ دیگر دردیوان خود دربارهٔ کمانگر مثنوی زیر را:

کمانگر که شد جانم او را نشان — ستم می‌کشد دل از او چون کمان
مرا چون کمان ساخت از غم دوتا — ندانم سر خویش را من ز پا
نه دام خودم چون کمان پا کشید — چو تیر ازغمش هوشم از سر پرید
ریاضت‌کشم کرده پیر جنون — نمی‌آیم از چلهٔ غم برون
بود پشت من بهتر از روی من — خم پشت من زور بازوی من[1]

سروده نمی‌تواند مربوط به یك کس باشد ، چه ذکر تمام پیشه‌ها که در رسالهٔ عاشق ومعشوق است در دیوان میرزا طاهر باهمان نوع شعر نیز دیده می‌شود آنچه مسلم است دیوان میرزا طاهر که شهرآشوب وی نیز در آن ضبط است و مقطع‌ها نیز با نام وی ختم می‌شود و تردیدی در انتساب آن به وی نیست . بنابراین شهرآشوب مندرج در رسالهٔ عاشق و معشوق را نمیتوان به میرزا طاهر نسبت داد ، بهتر است آنچنانکه آقای دکتر مجتهد زاده این اشعار را مربوط به لسانی شیرازی دانسته صحیح ندانیم بخصوص اینکه ایشان از نسخهٔ یافته شده به نحوی این استنباط را کرده‌اند .

اما در مورد شهرآشوبهای عربی که آقای گلچین نمونه‌ای از آنهارا یادآور شده‌اند ، ماهم یك نسخهٔ دیگر موجود در کتابخانهٔ ملی را که مربوط به استاد حسن دباغ است به راهنمایی فاضل دانشمند آقای سید عبدالله انوار به دست‌آوردیم وفتوکپی ازآن تهیه‌کردیم واکنون دردست آقای دکتر صادق کیا استاد دانشگاه است ، این نسخه را هم به این نظیره اضافه می‌کنیم و برای

۱ــ اشعار سروده شده در دیوان میرزا طاهر ۱۳ بیت است که فقط به نقل چند بیت بالا اکتفا شد .

نمونه آنچه را درباره کحال سروده شده نقل می کنیم و یادآور می شویم که تقریباً در بارهٔ ۱۵۰ صنف اشعاری سروده شده است .

و فی اکحل تقدمت الاولی تفقهت   فکم رکت اخلاطاً وشیفت وحمفت[۱]
واما السبیل العالب عندالکشطصرت   ومایعرض الاحفاف والطبقات مارست
فما العین حین قدحت انزلت وحررت   وللقرحات اربیت والدمعة نشفت

و شاید از این نمونه شهرآشوبها زیاد باشد که هنوز بررسی و تحقیق درستی به آنها پیدا نشده است ، چون رباعی منسوب به ابوالمجد سنئی که در بارهٔ دلاك سروده است

بشری لدلاکة اذا باشرت یده   جسماً تولد بین الماء والنور
مازال یطهر لطفاً من صناعته   حتی حنیَ المسك تمثال کافور

و از اشعار منفرد (بیت) چون شعر ملاطغرا که دربارهٔ قلعی گر سروده

چو دیده سپیدی دیگ و طبق   ز قلعی گر استاد بر یك نسق

در کتب لغت و فرهنگها زیاد است که با چاپ کتاب « پیشه‌ها و پیشه‌وران ایران » تدوین و تألیف این جانب در دسترس خوانندگان قرار می گیرد .

وعلاوه بر اشعار وشهرآشوبها ، در تصوف نیز رساله‌هایی چه نظم وچه نثر در مورد پیشه‌وران زیاد است که ازجمله منظوم آن فتوت نامهٔ ناصری مندرج در فرهنگ ایران زمین شمارهٔ ۱۰ است که دربارهٔ دلال سروده است :

همچنان دلال مرد بی وفاست   درمتاع مردمان صاحب جفاست
بهر سود اندك خود هر زمان   آورد بر خلق بسیار از زیان
چونکه سودش از زیان آشناست   از فتوت کار و بار او جداست

یا در بارهٔ صیاد سروده شده است

هر که صیادی بود کارش مدام   گسترانید بهر وحش وطیر دام
مرغکان را کارد بر حلق می کشد   بچگانش را گرسنه می کشد
لاجرم صیاد دایم مدبر است   کی چنین کس را فتوت در خور است

و شهر آشوب‌های منثور چون کتاب مجمع الصنوف چاپ هند که مشتمل بر ۲۹ فصل وشامل فن بیطاری ، فن جوهریان ، فن مطبخیان ، فن جراحان، فن صید وشکار، فن کحالان ، فن قابله ، فن فیلبانان، فن معلمان ، فن ادبیات ومؤلفان، فن قاریان ، فن خطاطان ، فن کشتکاران ، فن رزم و اهل میدان ، فن مصوران

۱ ــ چنین است در دستنویس ، عربی عجمی است باورنی غلط و معنی نامفهوم ، همچنین است دو بیت بعد «راهنمای کتاب» .

ونقاشان ، فن تاجران ، فن صرافان ، فن‌زورمندان وپهلوانان ، فن‌اهل‌سیاق، فن نیلگران ، فن مهرکنی ... است وجود دارد ، و همچنین مکتوبی در مجلس شورای‌ملی‌هست‌که دربارهٔ ۱۴ صنف شامل صرافان ، قنادان، عطاران، جباران، آشپزان ، قصابان ، براران ، درزیان ، رنگرزان، سراجان،درود-گران، آهنگران، بقالان ، حمامیان است و رساله‌ای‌هم در بارهٔ طباخی‌وجود دارد ونیزرسالهٔ خطی‌متعلق به کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات محتوی چند مکتوب که به هرصنفی نویسند وجواب‌آن مکتوب نیز باشد وجود دارد

اما آنچه دانشمند محترم آقای گلچین در صفحهٔ ۳۴ کتاب شهرآشوب خود یادآور شده ومرقوم داشته‌اند ، متأسفانه بـا جستجویی‌که‌کرده‌ام نسخهٔ دیگری ولو ناقص از شهرآشوب لسانی نیافته‌ام ، لازم می‌دانم نسخه‌ای ازاین رباعیات را کـه آقای‌گلچین منسوب به لسانی شیرازی دانسته و درکتابخانهٔ مرکزی هست و نیز نسخهٔ دیگری راکه به شمارهٔ ۲۴۰۶-۱ درکتابخانهٔ ملی وجود دارد و به نـام دیوان ثنایی قنایی یـا ثنایی‌کنایی خوانده شده است معرفی نمایم .

با تدوین و معرفی شهرآشوبها از طرف فاضل دانشمند آقای‌گلچین‌که تعدادی از شهرآشوبها را معرفی کرده ومفتاحی‌برای مطالعه دربارهٔ پیشه‌ها و پیشه‌وران ایران و به‌دست‌آوردن واژه‌ها واصطلاحات آنها به دست داده‌اندراه برای تحقیق بیشتر دراین موضوع باز شده امید است با چاپ‌کتاب نگارنده که در حقیقت جزئی از این مسایل ومطالعه دربارهٔ پیشه‌ها و پیشه‌وران ایران و وضع اجتماعی آنهاست گوشه‌ای از فرهنگ‌کهن‌ایران در زبان وادب فارسی روشن شود .

انتقاد کتاب

سه تفسیر از سورهٔ یوسف

نمکدان سه خانه

تفسیر حدائق الحقائق [قسمت سورهٔ یوسف] ، از معین‌الدین فراهی هروی مشهور به ملامسکین ، به‌کوشش سیدجعفر سجادی [دکتر] انتشارات دانشگاه تهران [۱۱۵۹] تهران ، ۱۳۴۶ بها : ۲۳۰ ریال ، ۸۵۶ صفحه + بیست و هشت

تفسیر سورهٔ یوسف [الستین الجامع للطائف البساتین] املای احمدبن محمدبن زید طوسی ، به‌اهتمام محمد روشن ، بنگاه ترجمه‌ونشرکتاب [۱۳۴۵] ۳۸ تومان — ۷۲۴ ص + ۲۴ ص .

چند قصه از چند سورهٔ قرآن [سوره‌های یوسف ، ابراهیم ، بنی‌اسرائیل ، کهف ، مریم ، طه] برگزیده از تفسیر ابوبکرعتیق نیشابوری معروف به سورآبادی هدیهٔ یحیی مهدوی [دکتر] انتشارات دانشگاه تهران [۵۷۰] ، تهران ، ۱۳۴۶ ، بها ۴۰ ریال ، ۱۲۴ صفحه .

محمدابراهیم
باستانی‌پاریزی
دکتر در تاریخ

معارف اسلامی دریای پهناوری است، بحثهایی از آن در روایای تفسیرهای کهن فرو خفته است ، تفسیرهایی که گاهی از فرط پرگوئی وتوضیح وحاشیه غیرقابل تحمل می‌نماید ، تفسیرهایی که گاهی تعداد جلدهای آن به چهارصد می‌رسید و شترها می‌خواست تا آن را حمل کند و خرکارها که عمری آن را بخواند !

اما در بین این‌همه تفاسیر، گاه تفاسیر ساده و روشن و دلکش نیز هست که دایرة‌المعارفی از فرهنگ و ذوق ایرانی است، و بعد از تفسیر طبری می‌توان از تفسیر سورآبادی و ستین جامع و حدائق‌الحقائق نام برد .

در داستان یوسف و زلیخا ، عالیترین و لطیفترین عواطف انسانی تعبیر شده است، چنانکه اگر صدتا روان‌شناس بخواهند روی گوشه‌های آن کار کنند، بار جای خالی خواهد ماند * مفسرین وقتی به‌تفسیر سورهٔ یوسف رسیده‌اند،

---

* درة‌العقد قرآن ، سورهٔ یوسف است که خود قرآن آنرا احسن‌القصص می‌خواند. (باید قصص را به‌فتح قاف خواند . برخلاف قیاس که قاعدتاً می‌بایست جمع قصه به‌کسر قاف باشد . اما چون درقرآن خدا چنین آمده ، قاعده وقانون بندگان دیگر برای خودشان خوب است !

داد دل خود را داده‌اند ، زیرا درواقع ، هر مفسری ـ هرچند نباید قرآن را به رأی خود تفسیر کند (که کفر است) اما به‌هرحال در ماورای تفسیر قرآن کریم ، آن مفسر ، خوی وشخصیت و اندرون و ضمیر باطن خود را بروز داده است . به‌عبارت‌دیگر این‌تفسیرها ،هرچند مربوط به قرآن و داستان هرچند متعلق به یوسف و زلیخاست ، اما حالاتی که ذکر می شود ، در حقیقت شرح حال خودمفسر است . بیان‌احساسات درونی ، غرایز خفته ،آمال وآرمانهای دور و دراز وغرایز وامیال سرکوفتهٔ اوست . عقده‌های درونی مفسراست که در این عبارات‌می‌شکفد و جان اورا راحت می کند .

دراینجا من‌دربارهٔ سه‌کتاب تفسیر گفتگو می کنم ، واین‌مقاله‌را می‌شود معرفی تفسیرهای سه‌قلو نام‌گذارد (و این برخلاف قیاس ترکی است ، زیرا دوقلو ، ظاهراً به‌ترکی مرکب از دوق و لو است‌که همزادها معنی‌می‌دهد و ربطی به دوی فارسی ندارد[1] وبا این‌حساب نمی‌شود سه‌قلو وچهارقلو را باآن قیاس ساخت ، اما به هرحال عامه ساخته است)

اینك گفتگوئی در بارهٔ سه تفسیرشیوا و شیرین، یا بالعکس نمکین، که می‌شود آنهارا « نمکدان سه‌جانه » ، نام نهاد .

ازاین‌تفاسیر، یکی‌را دکترسجادی استادیار دبیرماندهٔ دانشکدهٔادبیات ـکه مثل خود بنده از پیردکترهای مشمول تبصرهٔکذائی (چوب‌گر) محسوب می‌شود ـ تصحیح‌کرده، ودیگری‌را محمد روشن دبیر فاضل دبیرستانهای رشت به چاپ رسانده[2] ،وسومی رادکتریحیی مهدوی پسر حاج امین‌الضرب، استاد بی‌نیازفاضل قدیمی دانشگاه تهران (تنها استادی‌که هنوز یك‌شاهی بابت‌حقوق استادی خود ازدانشگاه به‌حساب پرذخیرهٔ خود نریخته وحمله را به‌انتشارات دانشگاه بخشیده است) گردآورده و انتخاب فرموده وبا این مراتب ،درصحت و سلامت عبارات و دقت چاپ کتاب‌ها ، سخنی نمی‌توان گفت .

نویسندگان کتابها، یعنی مفسرین، هرکدام برای‌خودآدمهای‌مخصوصی هستند : مؤلف ستین جامع ـ احمد بن محمد بن زید طوسی ، متأسفانه شرح

۱ـ توضیح آقای دکترشعار که خود ترك پارسی‌گوی است .

۲ ـ در باب تفسیر ستین جامع آقای تقی بینش از مشهد شرحی جامع نوشته بودندکه درراهنمای‌کتاب چاپ شده وطبعاً بنده‌را از ورود درجزئیات این‌کتاب تا حدی معاف می‌کند

حالی ندارد ، یعنی کسی اورا نمی‌شناسد ، اما وقتی کتاب تفسیرش را نگاه می‌کنیم ، یك آخوند جدی ورسمی است که همه‌جا کوشش دارد پردهٔ زهدوورع را بر تمایلات درونی خود بپوشاند وحتی وقتی تعریف ازجمال یوسف‌می‌کند، بیان مطلبش آن‌قدر رسمی است که آدم فکر می‌کند ، یك مجسمهٔ سنگی را اندازه گیری می‌کرده است ، او گوید «گویندکی یوسف مشك‌بوی بود ، پهن روی بود ، فراخ‌چشم بود ، پیوسته ابروی بود ، تنگ‌دهان بود ، هرگه که بخندیدی بریق دندان او مثل مهتاب بودی ، باریك‌میان بود ، ستبرساق بود، فربه‌بازو بود » (جامع ص ۱۸۶)

بندهٔ نگارنده احمد طوسی را روحانیی می‌داند که سالها در حجره‌های تاریك‌مدرسه محرومیت کشیده ودرس‌خوانده ، اصول‌مذهبی برجان‌اوحاکم است، قیود محیط مدرسه همهٔ امیال او را سرکوفته‌کرده، پس از فراغ ازتحصیل هم به‌جامهٔ روحانیت درآمده ودرمجالسی‌ازاو خواسته شده‌که قرآن را تفسیرکند، او ناچار همه‌جا کوشش داشته‌که دراین تفسیرکردن‌ها پا از جادهٔ عفاف‌بیرون ننهد و از دایرهٔ شرع خارج نشود ، اما به‌هرحال عقده‌های ایام تحصیل (که براثر یك‌لاقبا بودن و نان پنیر و انگورخوردن و مشت زدن و طعنه‌کوفتن بر سر غرایز و امیال و خواهش‌های عهد «چنانکه افتد ودانی» پدیدآمده است) از لای سطرها و عبارات کتابش بروز و ظهور می‌کند

اما ملا مسکین روحیه‌ای دیگر دارد . او هرچند مدتی درزمان سلطان حسین بایقرا امامت مسجدجامع هراب را داشت ، لیکن روح‌عرفانی خود را هرگز از دست نداد . او برخلاف آخوند طوسی ، هیچوقت اصرار نداشت‌که تمنیات آدمی‌زاد را پنهان و پوشیده دارد ، او خوب می‌دانست‌که آدمی بنده و بردهٔ غرایز و شهوات خویش است وخیلی‌کوشش وکشش می‌خواهدکه‌بتواند تا حدودی خودرا ازاین قیدها نجات دهد، بهمین جهت ،حالات‌وخصوصیات روحی یوسف و زلیخا را بی‌پیرایه‌تر و شیرین‌تر پرداخته است .

مثلاً در توصیف زلیخا چنین گوید : « و زلیخا گیسوانی داشت‌که چون برپای خاستی‌باگوشهٔ مقنعهٔ وی به زمین‌کشیدی » (حدائق ص۳۵۸)

اما سورآبادی ، در خلال تفسیرش ، آدمی است عادی و به‌قول اطبای امروز « نرمال » ، گوئی مردی دهاتی روزها ، بیل برشانه ، زراعتش را می‌کند و گندم و جو را می‌درود و به خانه می‌برد وشب در برابر چراغ

پیه‌سوز ، کتابهایش را می‌گشاید ، قرآنش را می‌خواند و دعایش را به پایان می‌رساند وبعد شروع به‌نوشتن تفسیرش می‌کند ، و همهٔ حوادث را از دید یك آدم عادی بیان می‌کند وبعد می‌خواند.

صبح روز بعد ، زندگی عادی او از سرشروع می‌شود ، او یك‌آدم‌عادی دهاتی است وبه‌همین سبب‌است‌که درگوشه‌وکنار کتابش‌عبارات خاص روستائیان و دهاتیان نیز به چشم می‌خورد چنانکه «ای‌جا» به‌جای «اینجا» ، « بیاوان » به‌جای «بیابان» ، «پینو» درعوض «کشك» ، « خروه » به‌جای « خروس » و «دردره» به‌جای درد «راییدن وآثار وضع حمل» ، و«سور» به جای « سر» ، و «سون» به‌جای «سوی» و«گورکی» به‌جای «گرگی » ، و «هرست» به‌تعبیر فروریختن ناگهانی چیزی مثل سقف اطاق یا چوب‌بست وامثال آن،درکتابش دیده می‌شود .

این‌روستائی‌سورآبادی‌آدمی‌است باسواد، نه زاهدمتشرع‌است ونه عارف وصوفی، یك دهاتی‌تمام‌عیاراست که‌ازتمام نیروهای مادی‌ومعنوی‌طبیعت بهره‌ور است وطبیعت آدمی را خوب می‌شناسد

همان تعریف حسن یوسف را ، سورآبادی این‌طور بیان می‌کند .

« یوسف را گیسوهایی بود دراز بغایت نیکو، و تنش از غایت لطافت بدان جایگاه بود که مغز استخوانهای وی در استخوان بتوانستی دید، واگر طعام یا شراب خوردی ، در حلق وی می‌توانستی دید ،گویند که درکف پای وی روی خویش بتوانستی دید[1] ، تنش فربه وهفت‌اندام بغایت ملاحت،ورویش بر غایت جمال و مویش به‌غایت حسن و قدش به‌غایت ظرافت»

(سورآبادی ص۱۶)

آقای محمد روشن ، جامع‌النسخ را با دقت‌تمام‌تصحیح کرده ، نسخه‌بدلهای فراوان را در زیر کتاب آورده و فهرست نامها را درآخرآن افزوده است .

---

۱ ــ حالا معلوم شد آن شاعرخوش ذوق هم پر اغراق نگفته وقتی که گفته است .

لطافت آن‌قدر داردکه‌گاه رقص در محلس

توان از پشت پایش دید نقش روی قالی را

دکتر سجادی شرح حالی ـ هرچند مختصر ـ از مؤلف در اول کتاب آورده و برخی از اضافات وتشبیهات و استعارات وترکیبات وصفی خاص کتاب را در اول آن به‌دست داده است که «پنجه بیماری» و «پستان فضل» و«سرپوش حیا» و «سیاهباف شب» و«قارورهٔ رحم» و «مهندس فطرت» ازآن گونه است . علاوه برآن حدود پنجاه صفحه فهرست لغات واصطلاحات داردکه واقعاً قابل استفاده است ومی‌گمان کنم برای اینگونه کتابها فهرست اصطلاحات ولغات از فهرست اعلام لازم‌تر به نظر می‌رسد» .

چند قصهٔ جناب دکترمهدوی فهرست‌اعلام ندارد ولی توضیح بعض لغات را داردکه برخی ازآنها شاید برای نخستین‌باردراین‌کتاب به‌چشم می‌خورد

* * *

حالا چندکلمه از خود قصه بگوییم هرچند مشهور است داستان از هوسهای زن عزیز مصر شروع می‌شود ، « زلیخا زن «وطیفرع ، عزیز مصر ، [خازن فرعون] زنی بودکه در همهٔ مصر به‌جمال وی نبود ، وهنوز بکر بود ازفر بهی ولطافت بدان جایگاه بودکه به‌دشواری برپای خاستی وبه‌دشخواری رفتی» (سورآبادی ص۱۷) همهٔ حرفها از همین بکربودن زلیخاخانم سرچشمه می‌گیرد ، حقیقت‌آن است‌که زلیخا وقتی هنوز درخانهٔ پدر بود شبی خوابی زیبا را به خواب دید و عاشق او شد ، دایه‌اش فهمیدکه دخترك عاشق است، کار عشق دختر به «جنون خوابی» منتهی شد ، آن‌قدر بی‌پروا و «سردل بهوا» شدکه پدرش ناچار « ازبرای وی قیدی زرین ساخته در ساق سیمین‌وی افکند وپای وی را به زنجیر زرین جلجال برنهاد » (حدائق ص۳۰۷) . پدر ودایه راه چاره را در ازدواج دختر دیدند ، و ازکمال اضطرارکس به جانب مصر فرستادند و عزیز مصر را به دامادی ترغیب‌کردند . (امروز هم دکترها برای بعض دخترهاکه از بیماری قلبی مینالند همین نسخه را تجویز می‌کنند) .

غفلت پدر از همین‌جا شروع شد ، این دختر پرشور رسیدهٔ شوی‌طلب را خواستند به‌عزیز مصر بدهند ، دختر را «با جهیز بسیار با قطارهای‌شتران در زیربار زر وجواهر و مشك وعنبر بخروار» به‌مصر فرستادند ، امااز‌همان شب اول‌که « ناگاه عزیز از در درآمد ، چون زلیخا را چشم بر وی افتاد گفت : آه و دریغ‌که ... این به‌آن صورت است‌که من درخواب دیده‌ام ... از غایت دلتنگی مدهوش شد . (حدائق ۳۰۹) .

حقیقت این بود که خاطر زلیخا « همواره از عزیز متنفر می‌بود، ولیکن این راز با هیچکس نمی‌گشود » و به‌همین سبب « هرگزش با زلیخا اتفاق صحبت نیفتاد » . خوب، علت بکر بودن و نفرت زلیخا معلوم شد ، این نفرت زلیخا دلایل فراوان داشت که مهمتر از همه آن بود که «عزیز عنین بود، به‌معانقه وتقبیل (شانه‌بوئی و روبوسی) اکتفا می‌نمود» (ایضاً ص۳۰۹) .

چه خوب گفته مهستی گنجوی درشکایت ازهمسر پیر پولدار

در خانهٔ تو هرآنچه می‌باید هست   افسوس که آنچه را که می‌باید نیست

بیچاره زلیخا «هفت سال دربستر شوهر بشد ، وشوهر براو ظفر بیافت، و به مهر خود بود» (جامع ۲۴۱) چنین زنی که شعب از رگ‌رگ بدن او می‌بارد ، شنید که غلامی زیبا روی به‌بازار آورده‌اند ومی‌فروشند .

جناب آخوند طوسی عقیده دارد که یوسف را دربازار می‌گرداندند و چون « بر در سرای زلیخا کردند ، چشم زلیخا بر جمال یوسف بیفتاد وآهی کرد و بیهوش شد» (جامع ستین ۲۴۱) ، اما گویا درست‌تر آن باشد که خود قوطیفرع برای خرید به‌بازار رفته ود زلیخارا نیز دستور حضور داده بود» (حدائق ۳۱۰) یا واصح‌تر از آن به‌قول آن دهاتی رك وراست سورآباد ، زلیخا «چون حدیث یـوسف بشنید ، صبرش نبود ، بفرمود تا وی را تخت بر منظر بنهادند برابر یوسف، خود با شوهرخویش برآن تخت بنشست ودریوسف‌می‌نگریست» (سورآبادی ص۱۷) . جای فروید یاالااقل دکترصاحب‌الزمانی‌خودمان خالی‌که اینجا بنشیند وقضاوت‌کند وچندتا کتاب روح‌شر بنویسد . خوب ، مرد حسابی، جناب قوطیفرع ، تو با این ریش می‌خواهی بروی تحریش ؟ توکه از عهدهٔ آن دخترجوان پرشور بر نیامده‌ای ، غلام به‌خانه‌آوردنت دیگر چیست؟ علاوه برآن چرا دیگر زلیخا را در این معامله وارد می‌کنی ؟ صحبت آتش و پنبه همینجاست . حالامعلوم می‌شود که اصلاً خود قوطیفرع هم «یك‌چیزیش» می‌شده است ! این‌حرف‌را من نمی‌گویم ، ملامسکین هم عقیده دارد که «عزیز، زلیخا را دوست می‌داشت و با وی به نحوی نیکو مطالعه می‌نمود و چون زلیخا را به واسطهٔ عنت از وی مرادی حاصل نمی‌شد ، ضرورتاً خاطرجویی زلیخا بر خود لازم می‌شمرد تا به حدی‌که منجر به بی‌حمیتی می‌شد !

(حدائق ص ۴۴۰)

صحبت خرید غـلام پیش‌آمد ، پولداران مصر هریکی به قدر استطاعت خـود در بها می‌افزودند ، اول بازرگانی قدم پیش نهاد و به ده هزار دینار

خریداری نمود، دیگری گفت بیست هزار دینار، وهم‌چنین مضاعف می‌کردند (حدائق ۳۱۳) ، « تا بهای او به وزن او درم و به وزن او مشك و به وزن او جواهر کردند» ملامسکین عقیده دارد که «زلیخا بحکم ادب درمبایعت جرأت نمی‌نمود» جناب آخوند طوسی عقیده دارد که «عزیز ، یوسف را بخرید وزلیخا را سپرد »

روایت دیگری هم هست کـه عزیز به زلیخا گفت · «ای زلیخا ، مارا فرزند نیست، اگرمصلحت دانی این غلام کنعانی‌را خریده وبه‌فرزندی‌مخصوص گردانیم» (حدائق ص۳۱۳) ، اما بار دراینجا هم ، سورآبادی طبیعی‌تر و بی‌پرده‌تر سخن می‌گوید ، او عقیده دارد که «زلیخا زنی بود تازه وجوان به نازپرورده ، در همهٔ مصر بمال وجمال و سال اوکس نبود ، و بکر بود که از تن عزیز نصیب نداشت ، اما همه دل عزیز، وی داشت (چند قصه ص۱۹)یعنی مالك دل عزیز بود ، مقصود این‌است که عزیز با وجود عنین‌بودن‌عاشق‌همسرش بود و ازاین جهت تن به خواهش او درداد و یوسف را با قیمت گران بخرید، یعنی بفرمود تا «پوستهای گاو درهم دوختند و زنجیرها دروکشیدندگرد عمود آهنین بستند و ازایوان کوشك درآویختند ویوسف‌را درکفه‌ای بنشاندندومشك و عنبر وجواهر می‌آوردند و در دیگر کفه می‌ریختند » (جامع ص۲۵۰)

این اولین‌کار عزیز مصر بود ، باز هم دراین‌باره باید سخن گفت. این شوهر غیور، آن جوان آن‌چنانی را به زن خود سپرد و بهاوگفت «اکرمی مثویه » یعنی بااو مهربان‌باش، وجوانگاهش را گرامی‌دار، و با همین‌اجازه‌نامه بودکه زلیخا جانم «اورا سر بشانه‌کردی و موی بافتی و سرمه در چشم کردی.همچنانك عروس راآراسته می‌کنند ، اورا می‌آراستی» .

(جامع ص ۲۸۵)

بنده نمی‌دانم جناب عزیزمصر از اندرون خبر داشته است یا خیر ؟ اما بهرحال تکلیف وپایان‌کار معلوم است . زلیخا حتی‌کاررا به اینجا رسانیدکه پیراهن «هزاردیناری و عمامهٔ هزاردیناری به یوسف پوشاند » (حدائق۳۲۳) و حال‌آنکه خود عزیز چنین لباسی نداشت وخود یوسف از تفاوتی‌که بین او وارباب‌بود خجالت می‌کشید ، روزهاکار زلیخا این‌بودکه یوسف رابر کرسی می‌نشاند تا مصحف می‌خـواند و « زلیخا بر جمال وی نظاره می‌کرد و به او می‌گفت . « ای یوسف بغایت خوش می‌خوانی» ، این ابتدای‌کار بودکه ببهانهٔ

خواندن اوراد مذهبی شروع شد . اما رند هرات ملا مسکین دنبالهٔ قضایا را بهتر می‌گوید «...چون صورت اشتیاق غالب‌آمدی، زلیخا ازمجلس برخاستی و قدمی چند بر بساط ــ به طریق انبساط ــ برداشتی تا مگر یـوسف را نظر به رفتار و خرام سرو بالای وی افتادی و بجانب وی میل نمودی »

(حدائق ص ۳۵۸)

دراینجا دایهٔ زلیخا هم کمك کرد، ماهم‌دانیم که بسیاری‌ازاینگونه‌مسائل را پیرزن‌ها و دایه‌ها ودلاله‌ها وحمامی‌ها وبالاخره عمه وخاله‌ها رفع ورجوع کرده و می‌کنند ، و اگر اینها نبودند نصف از این کارهایی که بین العشاق سر گرفته‌است هرگز سر نمی‌گرفت !

دایه به‌زلیخا گفت «راهش این‌است که‌اطاقهایی‌را با صورتهای‌شهوت ـ انگیز بیارائی و یوسف را بدانجا بری تا چون یوسف را نظر برآن صور افتد شاید که میل درباطن اوحرکت نماید» (حدائق ص۳۶۳) دراینجاست که عبای آخوندطوسی هم‌راز باطن‌را می‌گشاید وضمن‌اشاره به‌کار آمدگی‌این‌گونه‌دایه‌ها توصیه می‌کندکه « چون کالا خواهی خرید ، نخست مایه نگر، و چون زن خواهی خواست ، نخست» دایه نگر ، و چون خانه خواهی خرید ، نخست همسایه نگر (جامع ص ۲۸۳) .

آدم وقتی دچار و گرفتار هوای خویش است واقعاً چه‌کارها که‌نمی‌کند؟ زلیخا حتی دین و ایمان خود را هم ملعبهٔ ایـن‌کار قرارداده بود ، او برای توجیه عمل خویش به قوم وخویشانش می‌گفت: « مرا داعیهٔ آن شده‌که ازبرای بت (خـدای) خویش بتخانه‌ای بسازم» (حدائق ۳۶۳) ، اما این بتخانه چه بود ؟ هفت سالن تودرتو ودیوارهای سالن تماماً نقاشی شده ، او حتی‌ کس به چین فرستاد تا ازآنجا نقاشان را بیاورند» (جامع‌ص۲۸۶).

نقاشی‌های دونفرهٔ این سالن ، داستان خیش‌خانهٔ سلطان مسعود غزنوی را به‌یاد می‌آورد ، (رك. خاتون‌هفت‌قلعه) .

آذر بیگدلی داستان سفارش‌دایه‌خانم وتوصیف اطاقهارا چنین‌می‌گوید

کنونت ساخت باید هفت خانه   که هریك باشد از جنت نشانه

در و دیوار آن باشد مصور   ز تمثال تو و یوسف سراسر

چو اول با تو روآرد به منظر   به دیوار و درش بیند مصور

دو تن با هم نشسته رازگویان   غم دیرینه از هم باز جویان

گهی این می کندزان شکوه آغاز / گهی آن عذر می گوید به این باز
چو افتد سوی دوم قصر راهش / بیند هر طرف کافتد نگاهش
دو تن در گلشنی خرم نشسته / به زیر گلبنی با هم نشسته
که این برسبزه آن را می نشاند / که آن گل برسر این می فشاند
به سیوم کوشک چون منزل گزینند / به چشمش آید ازهرسو که بینند
دو تن با هم نشسته برلب جوی / پریشان کرده بر رخ عنبرین موی
گهی این لعل اورا می گشاید / گهی آن بوسه ازاین می رباید
چودرایوان چارم گسترد رخت / کند هرسو نظاره بر سر تخت
دو تن پهلوی هم مست اوفتاده / صراحی های می هرسو نهاده
گهی این می شود ازجام اومست / گهی اومَی زند بر جام این دست!
چو سوی خانهٔ پنجم کند روی / عیان بیند کندچون روی هرسوی
تنی چون سرو و گل دردستیاری / به رسم دلبری و دل نوازی
گه این می بوسد اوراگوشهٔ لب / گه آن می بوید این راسیب غبغب
چو دربرج ششم آن مه نهد پای / فتد چشمش به هر سو بیند آن جای
دو تن ـ تنها ـ به مهد ناز خفته / به زیر پرنیان رو را نهفته
گهی بر دوش این، آن مینهد پای / گهی این در بر، آن رامیدهد جای

وبالاخره دیوارههای خانهٔ هفتم با آئینههای بزرگ در برابر تصویرها آراسته بود که عکس‌ها واشخاص در آن منعکس می‌شد، بدین‌صورت :

به هفتم کاخ روآرد چو گستاخ / به هرسو بیند ازاطراف آن کاخ
دوتن خوش خوش نهاده ناف بر ناف / زخوی گردیده روی هردوشفاف
گهی ازموی این، آن میخورد تاب / گهی ازخوی آن این میکشد آب

(... الخ)

با این مراتب زلیخا « دایه را فرمود تا یوسف را خواند ، وی را گفتند که بانو ترا می‌خواهد تا ترا پیامی دهد به عزیز.» (سورآبادی ۲۳)

وقتی یوسف وارد ساختمان شد ، برهر اطاقی که وارد می گشت ، دایه، در اطاق را پشت سرش قفل می کرد ، ظاهراً ازهمـــان اطاق اول یوسف ظنین شده بوده است که « چون دید که از هر در که می‌آید آن کنیزك در را استوار می‌فرمود » (حدائق ۳۷۵) و بدین طریق « بند خویش را به هفت گره محکم ببست » (سورآبادی ۲۳) البته مقصود آن بندهای بافتنی دهاتی قدیم بود، نه

کش‌های نازك امروزی که هنوز بـدان دست نزده‌ای مار می‌شود ؛ ما از قدیم شنیده بودیم که وقتی حوانی برای تحصیل یا کار دیگری ار ده به‌شهر می‌رفت، نحستین نصیحت پدرش این بود که « فررند ، بندکیسه (حیب) و بند شلوارت را محکم ببند » وطاهراً یوسف دراینحا هم ار چنین نصیحتی پیروی می کرده است ، راریها وخواهشهای رلیحا دراین گیرودار عحیب است ، انکاریوسف او را بیچاره کرده بود ، چندانکه بی‌تاب شده و رو به یوسف کرده گفت «آخر یك‌بار دست برسینهٔ من نه تا قرار گیرد» (سورآبادی ص۲۴) یوسف بهانه‌های بسیارمی‌آورد ، امارلیحاکـه مقهور هـوس حویش بود به‌هرکاری حاصر بود دست برند ، حتی در باب شوهرش عریر هم گفت‌که حاصر هستم «اورا درقدح ار ربرحد سبر (بوعی رهراست) ترتیبی دهم‌که درساعت ، پوست وگوشت‌روی او درگردد ودرآن قدح افتد و بر حای هلاك شود و اورا درریر تحت تودفن کنم ، و همه مملکت مصر به تو سپارم » (سورآبادی ص۲۴) .

وچون یوسف‌ارا‌ین‌قتل، ومحارات‌حداوندی، اطهار وحشت کرد، رلیحا گفت : « تو ار حدای مترس ، کـه من ده‌هرار گوسفند بدهم تا ار برای وی قربان‌کنی ، و ده‌هرار دینار و صدهرار درهم بدهم تا به یتیمان و بیوه رنان تصدق نموده استرضای وی نمایی». (حدایق ص۳۶۸) .

دراینحا دو نکته به‌نطر می‌رسد نحست اینکه ، این رن حاصر بوده است برای یك لحطه حواهش نفس، دست به‌قتل شوهرش برند ، آن‌هم‌بصورتی که ریر پای رقیب اورا به‌خاك بسپارد .

دوم اینکه· عریر البته فرعون مصر نبود ، او وزیر اقتصاد فرعون‌بود، ولی معلوم می‌شود آنقدر قدرت داشته‌که رلیحا می‌توانسته احتیارات مملکت مصر را به یوسف بسپارد، درواقع رشتهٔ حیات اقتصادی مصر دست او بوده‌است وهر کار می‌حواسته می‌توانسته انحام دهد ، واین نحستین اشاره به‌این‌اصل‌است که « اقتصاد زیربنای احتماع است »

به هرحال زلیحا اورا فریفت تاکم کم گره‌های محکم‌بسته را بگشاد تا به‌گره بند ششم رسید .

حناب آخوند طوسی عقیده داردکه خود یوسف «دست برند شلواربرد وهفت گره‌که برو زده بود درگشادن گرفت... وهمچنان بنشست کی‌مردان در وقت خلوت وگاه ارادت صحبت بنشینند » (حامع ۳۱۴) .

اما سورآبادی گوید که زلیخا برخاست و دروی بت را به مقنعهٔ خویش بپوشید . یوسف گفت . آن چرا می‌کنی ؟ زلیخا گفت تا نبیند .» یوسف گفت· تو از بتی که نمی‌بیند و نمی‌شنود و نمی‌داند چنین شرم می‌داری ، من از خداوند خود جل و علا که خالق همه اشیاء است و عالم به همه خلایق ، شرم ندارم؟!
(حدایق ۳۸۲)

بیشتر مفسرین علت خودداری یوسف را همین مسألهٔ پوشیدن بت و ترس از آخرت دانسته‌اند که ترسید «که به آتش دوزخ مبتلا شود» (جامع ص۳۱۶) . فی‌الواقع دراین مورد نمی‌دانم ، باز هم سق فرهادمیرزا اثری داشته یا خیر؟ (به عنوان معترضه می‌شود گفت فرهاد میرزا معتمدالدوله درزمان ناصرالدین شاه چند بار حکومت فارس داشت و یکبار برای اعادهٔ امنیت فارس چندان شدت به خرج داد که به روایتی ۷۲۰ دست در یك سال از متمردین بریده بود ، وقتی جوانی در کهورستان لار، هفتاد فرسخی شیراز، شیطان درپوستش رفت و توی جنگل کوهستان بردختری علبه یافت ، اقوام دختر شکایت بردند وحاکم لار جوان را به شیراز حضور فرهادمیرزا فرستاد.

فرهاد میرزا در سخن گفتن هم خیلی مبادی آداب بود وحتی با مردم عادی هم مطنطن حرف می‌زد ، وقتی جوان را آوردند ، به او گفت : ای جوان، مثل اینکه از نطم و سق فرهادمیرزا خبر نداری و نمی‌دانی که فرهادمیرزا در فارس حکومت می‌کند ، وگرنه چگونه جرأت وجسارت چنین خطایی را داشتی؟ جوان دهاتی لاری با شجاعت وسادگی جبلی خود گفت · قربان وجود شارده بروم ، . . . (فلانی) که درکهورستان لار برخیزد به سق فرهادمیرزا در شیراز سر فرود نخواهدآورد !)

به هرحال همانطور که می‌دانیم یوسف خودداری کرد و رو به فرار نهاد، زلیخا پیراهنش را چسبید ، پیراهن از پشت پاره شد ویوسف دررفت و زلیخا همچنان نومید بماند .

در باب خودداری یوسف روایات بیشمار ذکر کرده‌اند که حق‌تعالی جبرئیل را فرستاد و یوسف درایں ساعت به پیغمبری مبعوث شد ، و یا اینکه پدرش را در رؤیا دید وامثال اینها ، اما جناب آخوند دلیل جالبی دارد . او گوید : «ملك تعالی بواسطهٔ الهام دردل او نگاه‌کرد وگفت . یا یوسف، می‌عمل سفها کنی ، و من نام تو از جملهٔ انبیا بنشتم ؟ روی از او بگردان ، کی در این

ساعت او ترا نشاید ، زیرا کی زلیخا بیگانه است و بیمار. وشوهر اورنده»
(جامع ص۳۱۶).

ازاینجا معلوم می‌شود که حضرت باری تعالی نیز به بیماری زلیخا پی برده بوده است . هرچندکه این سخن من دخالت غیر مجاز در امور پزشکی است ، ولی گمان کنم بیماری زلیخا از نوع Melancolie érotique بوده است (تا جناب دکترصالح متخصص امراض زنان چه گویند؟)ومقاومت یوسف دراینجا خودبخود«دیگرآزادی» بوده است که زن محروم را عاصی کرده است چنانکه شاعر گفته :

یوسف از نسل کسی بود که آزار نداشت عصمتش این همه آزار زلیخا می‌کرد

به‌هرحال زلیخا به‌کار بسیار خطرناکی دست زده و بلافاصله نزد شوهر رفته «روی خراشیده و موی کنده وچشم گریان ، زلیخا گفت : چه بود پاداش آن کسی که با اهل تو ناصوابی اندیشد ؟ این غلام عبری ترا خیانت می‌کند (جامع ۳۲۷)

یوسف خواست بی‌گناهی خود را ثابت کند ، شاهدی نداشت ، گفته‌اند که کودکی چهل‌روزه (یا سه‌ماهه) عموزادهٔ زلیخا بود وزلیخا او را به فرزندی اختیار کرده بود (حدائق۴۱۷)، ظاهراً کودك‌هم درهمان اطاق‌کذائی‌خوابیده بوده است ، دراین وقت کودك به زبان درآمد وآواز داد «دل از اندیشه کوتاه کن ودر پس و پیش پیراهن نگاه کن ، اگر پیش دریده است یوسف گناهکار است و... اگر پیراهن ازپس دریده است، زلیخا گناهکار است» (جامع۳۳۰) معلوم بودکه پیراهن از پس دریده بود و قضیه به‌نفع یوسف ختم شد .

عزیز، پس ازاین واقعه ، «یوسف را رهاکرد و با زلیخا عتاب‌کرد ، پس یوسف را نصیحت‌کرد و زلیخا راگفت : ازاین‌چه کردی توبه‌کن و دیگر باره مکن . (جامع ۳۴۰) معروف است‌که «عزیز را بعد ازکشف حال ملامت کردندکه چرا زلیخا را زجر نکردی تا با غلام درسازد ؟گفت :اگرخطائی کرده‌است اما اهل منست، بغیرازاغماض وسترقبایح هیچ روی نیست».(حدائق ۴۱۴) درواقع وقتی آدم این حرفها را اینطور بزرگ منشانه می‌شنود چنان می‌نمایدکه در مقام مصاحبت جناب «آقا» مستوفی الممالك با او روبروست .

به‌هرحال برای‌اینکه‌این بدنامی‌چندروزی بخوابد وسروصداها کوتاه‌آید، دستور دادند تا یوسف را به‌زندان اندازند و زلیخا خود «با خانه‌آمدوبفرمود

حدادان را تا یوسف را بندهای گران بکنند ، ایشان گفتند تن یوسف نازنین است ، بندگران برنتاود ، و اگر لامحاله می‌باید کرد ، فرمان تراست ، پس زلیخا فرمود تا سه بند سبك بکردند و بر پای یوسف نهادند و اورا به زندان بردند . زلیخا برآن پشیمان‌شد ، هرشب بربام آمدی ومی گریستی... تاچهار سال همچنین زاری می کرد .» (سورآبادی ۲۷) و درمورد همین حالت روحی زلیخا بوده است که شاعر این شعر را گفته .

زلیخا مرد ازین حسرت که یوسف گشت زندانی
چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی

عزیز فکر می‌کرد ، که این سخن پنهان خواهد ماند ، اما غافل‌بودکه « در دروازه را می‌شود بست ودهان مردم را نمی‌توان بست» ، کم‌کم پچ‌پچ توی زنها افتاد ، جناب‌آخوند عقیده دارد که مردم ایرادشان این بود که « زلیخا به‌بندهٔ درم‌خرید خود قصد کرده است »

این‌زنان می گفتند. «بانوی نیکو، سرانجام نام‌وننگ خود درکارغلامی کرده ومهر ومحبت زرخریدی درصمیم قلب خود جای داده ، و ازهمه عجبتر آنکه غلام با وی در مقام نیاز همراهی نمی‌کند» (حدایق ۴۴۳) ، آنهااعتراض داشتند که زلیخا ، درواقع ، سدی را شکسته و اختلاف طبقاتی‌را زیرپاگذاشته و گناهی منکر مرتکب شده وبا بنده‌ای درآمیخته ، پس اورا بدان عشق‌مذمت کردند و گروهی گفتند «انا لنریها فی ضلال مبین» (جامع ۳۵۱) اما دراینجا ملامسکین‌هروی‌طبیعی‌تر به‌دادما می‌رسد ودرگوشی گفتن‌زنان‌را توجیه‌می کند ، او عقیده دارد که زنهای رجال مصر به‌خاطر سنت‌شکنی زلیخا که‌مثلاً باشوهر و زنان‌درآمیخته او راطعن نکردند ، آنها به خاطراینکه می‌خواستند ببینند این چطورغلامی‌است که‌زلیخاخود رادراختیار اونهاده ، این‌حرفها راپخش کردند و به‌اصطلاح برای نجستین‌بار« ننگ‌بزرگان ومرگ‌فقیران‌صداکرد» ، ملامسکین گوید. «مقصود زنان‌دراین‌سخن‌آن‌بود که به‌سبب‌این‌سخن شاید که توصل نمایند به دیدار یوسف » (حدایق ۴۴۲) ، دراینجا بودکه زلیخاآن زنان ، یعنی‌زن زیر ، و زن ساقی ، و زن شرابدار ، و زن خوان‌سالار ، و زن صاحب‌سر را ـ که ازآن‌حرفها می‌زدند ـ به خانهٔ خود دعوت کرد و محلسی فراهم کرد و « یوسف را وادارکرد که طشت وآفتابه دردست بگیرد و از در اطاقی که زنها درآنجا بودند عبور کند ویوسف‌چنین کرد، زنها مشغول‌خوردن‌ترنج‌ومرکبات بودندکه یوسف از برابرشان گذشت ، این‌زنان چهل تن بودند «جناب‌آخوند

طوسی به‌اشتهای آخوندی عقیده‌دارد که چهارصد زن بخواندند ،شصت‌تن‌عذرای بتول و دیگران‌ثیب،(جامع۳۵۲) که « ده‌نفرشان‌تهمت مباشرت‌نموده بودند». در این ماجرا ده نفر دیوانه شدند و جامهٔ خود را دریدند ، ده زن دیگر که « در زحولیت یوسف نقصان گفته بودند !» اصلاً مردند ، بقیهٔ زنها از تعجب زیبایی‌یوسف‌دهانشان‌بازمانده ،کارد رابه‌جای‌اینکه در ترنج‌فرو برند ، دردست خودبردند ودستها را بریدند وسعدی در همین باب اشاره کرده و گفته است :

کاش کانان که عیب من جستند   رویت ای دلستان بدیدندی
تا به جای ترنج در نظرت   بیخبر دستها بریدندی

به‌هرحال ، چون‌خاتونان ملامت‌کننده متنبه گشتنددرخود نگریستند، همه جامه‌های‌خود غرق‌خون دیدند وازآن حال بغایت‌خجل گشتند(حدائق۴۵۱).

جناب آخوند طوسی اضافه می‌کند که «آن شصت‌دختر که درمیان‌ایشان بودند ، درساعت ، حیض بر ایشان پدیدآمد ، جامه‌های ایشان خون‌آلوده‌شد ترسیدند که شرمسارشوند ، ملك تعالی همه را مدهوش گردانید بر جمال‌یوسف تا همه از بهر ترنج سرانگشت بریدند تا سر ایشان پیدا نشود و تن ایشان رسوا نشود» (جامع ، ص۳۵۴).

دراینجا بود که همهٔ زنان ، ناچار دست از ملامت زلیخا کشیدند، بلکه «ایشان بجمله آواز برآوردند . ما هذا بشراً ان هذا الا ملك کریم » (جامع ۳۵۵) وزلیخا هم ازآن ساعت به‌بعد «خودرا تسلی می‌داد که معشوق‌خوبروی به ملامت می‌ارزد » (حدایق ۴۸۰).

و اینك باید همنوای سعدی شد که گفت :

گرش ببینی ودست از ترنج بشناسی   روا بود که ملامت‌کنی زلیخا را .

● ●

جامعه شناسی ارزشها

دکتر پرویز صانعی، انتشارات دهخدا، ۱۳۴۷، ۲۵۲ صفحه

احمد اشرف

یکی از عوامل مؤثر و وسایل سودمند برای ایجاد جنبه‌ای از روح علمی انتقاد منظم و خالی از غرض است از آثار مؤلفان و مترجمان. برای اینکه کتاب از مهمترین وسایل نشر مطالعات و تحقیقات علمی است و اگر حساب و کتابی درکار باشد بقدر زحمت مؤلفان و مترجمان باصلاحیت شناخته می‌شود و به زشتی کار مؤلفان و مترجمان کم یا بی‌صلاحیت.

کتاب «جامعه شناسی ارزشها»، در عرف، از نوع کتابهای درسی و مقدماتی جامعه‌شناسی است. معرفی و تعلیم مقدمات این علم به مبتدیان، و با آنکه بظاهر تنظیم چنین کتابهایی آسان‌است، مستلزم شرایطی چند می‌باشد اول اینکه، مؤلف باید تحصیل جامعه‌شناسی کرده باشد دوم اینکه بایدسالها در تدریس جامعه‌شناسی و مقدمات آن تجربه اندوخته باشد. سوم اینکه، تألیف کتاب مقدماتی‌را دست آخر، یعنی پس‌از مطالعات و تحقیقات وتألیفات دیگر، انجام دهد. چهارم آنکه مؤلف با آثار و مکتبها و صاحب‌نظران‌مهم این رشته آشنایی‌کافی داشته باشد گذشته از آن، شرایط و ضوابط کلی‌تألیف چنانکه برای هر تألیفی لازم است، در آن رعایت شده باشد، مثلاً اینکه تألیف از نظرعلمی دارای نظم‌منطقی واستحکام‌باشد، ازصداقت علمی‌برخوردار باشد و مؤلف‌کتابها و آثاری راکه دیده و خوانده به عنوان مراجع ومنابع خود ذکر بکند، اگر مطالبی را از مقاله یاکتابی دیگر اقتباس و ترجمه می‌کند متذکر شود و دیگر اینکه‌از کتابهای مقدماتی‌دیگر بهتروآموزنده‌تر و از لحاظ علمی غنی‌تر باشد تاکار عبث‌نباشد.

چنانکه می‌دانیم، چهارکتاب مقدماتی دیگردراین رشته به زبان‌فارسی وجود دارد: کتاب «علم‌الاجتماع» دکتر مهدوی، کتاب «مبانی جامعه‌شناسی» دکتر ترابی، کتاب «جامعه شناسی» ساموئل‌کنیگ، ترجمهٔ مشفق همدانی، وکتاب «زمینهٔ جامعه‌شناسی» ترجمهٔ دکتر آریان‌پور. یك‌کتاب درسی دیگر نیز درزمینهٔعلوم اجتماعی به فارسی منتشرشده‌است‌تحت عنوان: «علوم‌اجتماعی و سیرتکوینی آن» از دکتر احسان نراقی. یکی از ملاکهای ارزیابی کتاب

مقایسهٔ آن است با این کتابها .

مؤلف محترم کتاب «جامعه‌شناسی ارزشها» که در رشتهٔ قضائی و حقوق را تحصیل کرده‌اند و یکی دو بار هم در دانشکدهٔ حقوق، مقدمات جامعه‌شناسی تدریس فرموده‌اند ، در مقدمهٔ خود می‌گویند: «کتاب حاضر محصول یادداشتهایی است که نویسنده قبلاً برای استفادهٔ دانشجویان دانشگاه تهیه کرده بود و حالا با تعبیرات و اضافاتی به عنوان «جامعه شناسی ارزشها» منتشر می‌شود .»۱ قسمت عمدهٔ مطالعات و تحقیقاتی که مؤلف محترم برای تدوین این کتاب کرده‌اند محدود می‌شود به چند کتاب مقدماتی در جامعه‌شناسی که دو کتاب آن به فارسی نیز ترجمه شده‌است ، و این کتابها عبارتند از تألیفات ساموئل کنیگ ۲، اگبرن و نیمکف ۳ کینگسلی دیویس ۴ ، تام باتومور ، ۵ مک کلانگ لی ۶ ، و گیلین .۷

منابع و مآخذی که در زیرنویسهای کتاب از آنها نام برده شده حاکی است که مطالب این کتاب از ۷۰ مقاله و کتاب به زبان انگلیسی فراهم آمده است . در حدود ۲۱ مقاله و کتاب در جامعه شناسی ، در حدود ۱۴ مقاله و کتاب در انسان شناسی ، درحدود ۱۶ مقاله و کتاب در روان شناسی و روان‌شناسی اجتماعی ، ودر حدود ۱۸ مقاله و کتاب در رشته های دیگر چون تاریخ فلسفه و تاریخ مذاهب و عقاید سیاسی و مانند آن مطالعهٔ دقیق مطالب کتاب و آثاری که به آنها مراجعه داده شده است نشان می‌دهد که در حدود ۷۵ درصد این آثار از زیرنویسهای کتابهای مقدماتی مذکور و چند کتاب دیگر ، بدون ذکر مأخذ واسطه ، نقل شده‌اند .فقط در ۴ مورد در ذیل صفحات ۱۰۸ و ۱۹۸ و ۲۲۳ و ۲۲۴ متذکر شده‌اند که مقاله ها و کتابهای مورد مراجعه از کتاب باتومور وکتاب دیویس نقل شده است .

---

۱ ـ مقدمهٔ مؤلف ، ص ۷ .

۲ ـ ساموئل کنیگ ، جامعه شناسی ، ترجمهٔ مشفق همدانی ، تهران ، ۱۳۴۱ .

۳ ـ اگبرن و نیمکف ، زمینهٔ جامعه شناسی ، اقتباس دکتر ا . ح . آریان‌پور ، تهران ، ۱۳۴۴ .

4 - K Davis, Human Society , 15ed N Y 1961

5 - T B Bottomors , Sociology , 1965

6 - Mc Clung Lee , Principles of Sociology , 1964

7 - J L Gillin and J P Gillin , An Introduction to Sociology , N Y , 1942

به عنوان نمونه می‌توان تذکر داد که ۶ اثر مورد مراجعه در فصل‌سوم (ذیل صفحات ۷۷ - ۶۰) و ۴ اثر مورد مراجعه در قسمت ۴ از فصل چهارم (ذیل صفحات ۱۰۴ - ۱۱۰) بترتیب از صفحات ۴۴-۲۴و۲۰۸-۲۰۴ کتاب دیویس بدون ذکر مأخذ واسطه نقل شده است .

سه‌کتابی راکه در ذیل‌صفحات ۲۰۱و۲۲۱ آورده‌اند بدون ذکرمأخذ از زیرنویس صفحات ۱۳۳ و ۱۷۱ کتاب باتومور نقل کرده‌اند . همچنین جمله‌ای که دربارهٔ نظر رادکلیف‌براون در صفحهٔ ۲۱ کتاب نقل شده مأخوذ است از صفحهٔ ۱۳ کتاب باتومور ، در حالی‌که بدون ذکر مأخذ واسطه ، به کتاب اصلی رجوع داده‌اند .

در موارد متعدد مطالبی بدون ذکر مأخذ از قول جامعه شناسان درکتاب‌آمده است ، مانند مطالبی‌که دربارهٔ هرتسلر و الوود در صفحهٔ ۱۷۳ آمده است . نظر هرتسلر از صفحهٔ ۱۲۹کتاب جامعه شناسی کنیگ ترجمهٔ همدانی بدون ذکر مأخذگرفته شده است ، یا اینکه معلوم نیست مآخذ ایشان در بارهٔ نظر کلم‌وتیلور در صفحات ۱۱۵ و ۱۱۶ چیست ؟

در این‌کتاب از ۲۲ نفر جامعه‌شناس نام برده‌اند و نظریه‌های برخی‌از آنان را به اختصار معرفی‌کرده‌اند . در حدود ۱۴ نفر از این جامعه شناسان پایه‌گذاران جامعه شناسی در قرن نوزدهم و اوایل قرن حاضر هستند . از جامعه شناسان جدید فقط نام چند نفر آمده است‌که جملگی مؤلفان کتابهای درسی مقدماتی می‌باشندکه ذکرآنها رفت. از چند نفر دیگر از جملهٔهومانز، مك‌ایور و میلر نیز فقط نام برده‌اند . متأسفانه‌نامی از جامعه شناسان بزرگ و معتبر وصاحب نظر معاصر چون گورویچ وسوروکین وپارسنز ومرتن‌ولازار سفلد ولاندبرگ نبرده‌اند .

فصل اول‌کتاب در بارهٔ‌کلیات است . قسمت «۱» راجع است به‌«نظری اجمالی به تاریخ پیدایش جامعه شناسی» . پنج صفحهٔ اول در بارهٔ سیر افکار اجتماعی است تا قرن ۱۸ از مقدمات‌کتابهای درسی . از صفحهٔ ۱۴ تا ۱۸ به پیدایش جامعه شناسی در قرنهای ۱۸ و ۱۹ اختصاص یافته است ، قسمت عمدهٔ این مطالب بطور نامنظم از مقدمهٔ‌کتاب باتومور ، بدون ذکر مأخذ ، ترجمه شده است . مثل این مطلب :

«. the Philosophy of history and the social survey, were particularely important from the outset the philosophy of history . is a creation of the eigteenth century . Among its founders were the Abbé de Saint Pierre , and Giambattista Vico . A second important element in modern sociology is provided by social survey, which itself had two sources »۱

که چنین ترجمه شده است

«از دانش هایی که در پیدایش جامعه شناسی تـأثیر بسزا داشته ، یکی «فلسفهٔ تاریخ»است . «فلسفهٔتاریخ» درقرن هجدهم پدیدار گشت و رونق گرفت و از مؤسسین اولیهٔ آن باید «آبه‌دوسن‌پیر» فرانسوی و«ویکوی» ایتالیایی را نام برد ... دومین عاملی که در پیدایش جامعه شناسی تأثیر مستقیم داشت ، رواج فکر تحقیق وبررسی اجتماعی بودکه خود ریشهٔ مضاعف داشت .»۲

سپس نام و آثـار کندرسه ، کتله ولـوپله و مشخصات « ریشهٔ مضاعف » بررسی اجتماعی را عیناً از همان کتاب ترجمه کرده‌اند و مآخذ آن را ذکـر نکرده‌اند .

بلافاصله متذکر می‌شوند که جامعه شناسی درقرن هجدهم «به‌طور کلی بر نمونهٔ علم فیزیك ساخته بود و در قـرن نوزدهم جامعه شناسی از زیست‌شناسی الهام گرفت .. مفهوم «تکامل» درجامعه شناسی ، نیز وارد و مورد قبول واقع شده . از طرف دیگر ، در اثر همین رابطه میان جامعه شناسی و زیست‌شناسی عدهٔ زیادی از جامعه شناسان جامعه‌را به‌عنوان بدن ودستگاهی مجزا از وجود افراد فرض کردند »۳ سپس اضافه می‌کند که امروز «هیچیك از نظریات فوق طرفدار جدی و مصری ندارد .»۴ اگر ایشان چند کتاب اصلی و مهم جامعه‌ـ شناسی نظری را مطالعه می‌فرمودند هرگز چنین فتوایی نمی‌دادند . امروزدو مکتب عمده‌واساسی‌جامعه‌شناسی درآمریکا، یعنی پوزیتیویسم جدید ونوفنکسیو ـ نالیزم ، بترتیب از مدلهای علم فیزیك و زیست شناسی استفاده مـی‌کنند . و

۱ ـکتاب جامعه شناسی ، باتومور ، ص ۱۵ ـ ۱۴ .

۲ ـکتاب حاضر ، ص ۱۵ ـ ۱۴. ۳ ـ همان‌کتاب، ص ۱۶ .

۴ ـ همان‌کتاب ، ص ۱۷ .

نوعی نظریهٔ تکاملی در آرای دورکیم و تونیس و حتی وبر دیده می‌شود . و افراد برجسته‌ای چون لسلی‌وایت معتقدبه‌تکاملندو پارسنز بزرگترین‌جامعه‌شناس نظری آمریکا ،در سالهای اخیر به نوعی نظریهٔ تکاملی که شباهت زیاد با نظریهٔ اسپنسر دارد ،گرایش پیداکرده‌است . مؤلف محترم‌کتاب حاضر نیز تمام فصل سوم‌کتاب خود را ،که‌در بارهٔ جامعهٔ انسانی است ، ازکتاب‌دیویس ترجمه‌کرده‌اندکه ازپیروان‌فونکسیونالیزم است واز جامعه تحلیل فونکسیونی کرده است ، یعنی استفاده از مدل‌زیستی و تشابه نظام اجتماعی با بدن‌که‌ایشان می‌گویند طرفدار حدی و مصری ندارد .

سپس‌به جامعه شناسان بعد ازکنت اشاره می‌کنند و از سه‌نفرپایه‌گذاران بزرگ جامعه شناسی ، یعنی دورکیم‌واسپنسر وماکس وبر ، در یك صفحه نام می‌برند ، بدون اینکه توضیح مختصری در بارهٔ آنان بدهند تردیدی نیست که مؤلف به آثار و نظریه های هیچکدام توجهی درخور نفرموده‌اند .

قسمت «۲» راجع است به جامعه‌شناسی و موضوع آن در دو صفحه با توضیحاتی مبهم .

قسمت «۳» مربوط است به اینکه «آیا جامعه شناسی علم است؟» در ۵ صفحه‌که پر است از ابهامات .

قسمت «۴» در بارهٔ«مطالعات علمی در جامعه شناسی» است . این‌قسمت برداشتی است از مقدمهٔ‌کتاب زمینهٔ جامعه شناسی دکتر آریان‌پور . در ابتدا متذکر می‌شوند : «برای‌آنکه قاعده و قانونی راجع به امور طبیعی و یاعوامل اجتماعی به اثبات‌رسد ، بایدمراحل فکری زیر مورد استفاده قرار گیرد... ۱ ـ تجربه های ساده و نا مرتبط ... ۲ ـ تنظیم نظریه ... ۳ ـ تجربه‌های متعدد و منظم ... ۴ ـ وضع قانون ... ۵ ـ تصدیق مجدد»[۱] .

چند ایراد عمده به این بیان وارداست : اول اینکه بگویند مراحل تحقیق تجربی به جای مراحل‌فکری . دوم اینکه مراحل مورد نظر به‌ترتیبی که دکتر آریان‌پور آورده‌است درست‌است نه به ترتیب مذکور . یعنی تجربهٔ مقدماتی ، طرح فرضیه ، تجربهٔ وسیع برای وارسی فرضیه ، قانون و تنظیم نظریه[۲] . بدین معنی‌که تنظیم نظریه محصول نهایی تحقیق علمی است . به نظر ما ، پس از تجربهٔ مقدماتی‌فرضیه هایی تنظیم می‌شود که باید باروش‌علمی

۱ ـ کتاب حاضر، ص ۲۵ ـ ۲۸. ۲ ـ زمینهٔ جامعه شناسی،ص۱۲ .

و تجربی وارسی شوند و قضایایی (به قوانین ، چنانکه دکتر آریان‌پور گفته است) تدوین شود . سپس نظریه از ربط منطقی قضایای propositions به‌ثبوت رسیده ساخته می‌شود .

قسمت «۶» در بارهٔ «قلمرو جامعه شناسی است» . مؤلف پس از معرفی بعضی از شعب جامعه شناسی اضافه می‌کند که «زبان شناسی» ، «زیبایی شناسی» و «جامعه شناسی فرهنگی» نیز رشته های دیگر جامعه شناسی هستند . این نخستین‌بار است‌که زبان شناسی و زیبایی شناسی جزء رشته های جامعه شناسی می‌آیند و رشتهٔ تازه‌ای به نام «جامعه شناسی‌فرهنگی» ابداع می‌شود !

(ناتمام)

■

ابومسلم ، سردار خراسان

تألیف دکتر غلامحسین یوسفی- پنجمین‌کتاب جوانان از انتشارات کتابخانهٔ ابن‌سینا - ۲۴۴ صفحه - بها : ۱۲ تومان.

هنگامی که مجموعهٔ کتابهای گردونهٔ تاریخ منتشر می‌شد مدیر همین‌مجله در معرفی آنها آرزوکرد کــه مؤلفین ایرانی همتی‌کنند و برای تاریخ ایران چون این‌مجموعه کتابهایی ساده و پرمغز بنویسند . دیری نپایید که‌همان‌بنگاه با انتشار کتابهای جوانان این‌آرزو را بر آورد .

یکی از این‌مجموعه‌که زیرنظر محمد علی‌اسلامی شاعرآزاده و نویسندهٔ ایراندوست منتشرمی‌شود ، «ابومسلم سردار خراسان»است به‌قلم‌دکترغلامحسین یوسفی که‌کارهای تحقیقی اورا جامعهٔ علمی‌ایران با ستایش و تحسین پذیرفته . ازآنجاکه حماسه هم موافق طبع جوانان است شرح حال این مرد حماسی هم موافق‌طبع‌جوانان امروزایران افتاده . این‌خود گواه این‌است که نه‌تنها دکتر یوسفی‌قلمی‌روان دارد و در تألیف طرح نو درمی‌اندازد ، بلکه زیرکی نموده تألیف کتابی راکه به طبع جوانان نکوست برگزیده .

اما ابومسلم‌که «مردی بود کوتاه به لون‌اسمر، ونیکو وشیرین، فراخ‌پیشانی و نیکو محاسن و دراز موی ، و دراز پشت وکوتاه ساق و فصیح اندر لفظ ، و شعر به تازی وپارسی گفتی ، وهرگز مزاح نکردی و نخندیدی مگر به حرب اندر ، و برهیچ فتح کردن و بــه کارهای عظیم از وی خرم شدن و نشاط پیدا نیامدی ، و نه به هیچ حوادث و غلبهٔ دشمنان اثر غم و خشم از وی

ظاهر شدی ، ۱ سردارقیام‌کنندگان علیه دستگاه عرب‌پرورظالم پیشهٔ خراجگیر اموی و براندازندهٔ این دولت مردم آزار کینه‌تور خون‌ریز کـه مشکل‌گشا و زبانشان شمشیر بود و سعی و همتشان برگسترش ریداها استوار . او بود که توانست بـا سقوط دولت اموی « دورهٔ سیادت نژاد عرب را بـه پایان برساند زیرا خلافت عباسی به مدد ایرانیان ایجادشد، ناچار ... تحت تأثیر ایرانیان قرار گرفت ، ۲ ولی از آنجا که هرکس محصول محیط و زمان خویش است او مردی سفاك بود « که تازیانهٔ او شمشیر بود و برکس به عقوبت اندررحمت نکرد ، از دور و نزدیك » ۳ و شاید قصاص‌خون ناحق کشتگان بود که باچندان نیکویی که درکار عباسیان کرد بـه دست دومین خلیفهٔ آن دولت به مکر و غدر کشته شد ؟!

دکتر یوسفی دراین‌کتاب احوال اورا به تحقیقی دلکش و دقیق و به قلم روان وساده بشرح در نه فصل بازگو می‌کند ودوفصل‌هم اختصاص به‌خونخواهان ابومسلم ، و ابومسلم نامه‌هـا داده است . در این تألیف استادانه هرسطری که نوشته شده متکی به مآخذی‌است ویادداشتهای بیست‌وشش‌صفحه‌ای‌آن (از۱۸۹ تا ۲۱۵) گواه این‌سخن است

اما درباب اینکه نوشته‌اند « ایرانی (خراسانی ، اصفهانی) کرد،عرب و یا ترك بوده است روایات گوناگون است » (ص۲۹) ، باید بگویم که .

اول‌اینکه‌کرد طایفه‌ای ازایرانیان است مثل‌خراسانی واصفهانی خوب بود آقای دکتریوسفی‌کرد راهم درمیان‌کمانك یعنی جنب خراسانی واصفهانی می‌نوشتند .

دوم‌اینکه درکدام مأخذ قدیمی‌آمده که ابومسلم‌ترك بوده ؟ مگرهرکس شکری خورد باید پذیرفت ؟!

سوم به دلایل و شواهد زیر ایرانی بودن ابومسلم مسلم است

۱ـ « وقتی ابومسلم ... بـه خراسان آمد ... سلیمان بن‌کثیر او را به رهبری نپذیرفتند ... به قولی درابهام نسب‌اوایرادی داشته‌اند » ص۵۲ .

۲ـ « منصور خلیفهٔ عباسی هنگام قتل ابومسلم یکی ازگناهانش را این

---

۱ ـ ص ۳۹ ابومسلم سردار خراسان به‌نقل از ص۳۲۷ تا۳۲۸ مجمل‌التواریخ والقصص

۲ ـ ابومسلم سردارخراسان، ص ۱۱۸ .

۳ـ ابومسلم سردارخراسان،ص۴۲ به نقل‌ازمجمل‌التواریخ والقصص۳۲۸ .

انتساب دانسته که خودرا فرزند سلیط وسلیط را برخلاف حقیقت پسرعبدالله بن عباس خوانده است (ص۳۰و۳۱) .

۳ـ ابودلامه شاعر معاصر او در شعر زیر اورا کرد خوانده :

ابا مجرم ما غیرالله نعمةً علی عبده حتی یغیرها العبد
افی دولة المهدی حاولت غدرة الا ان اهل الغدر آباؤك الکرد

(ص۱۹۳)

۴ـ گفتارش را متکی به سخنان پادشاهان ساسانی می‌نماید . (ص۱۳۹)

۵ ـ مردی راکه به نام بهافریدکه قصد داشت در دین زردشت تغییراتی پدید آورد ، کشت (ص۱۵۷) .

از دلایل یك و دو مستفاد می‌شودکه ابومسلم نسبت خود را به سیاست به عرب می‌پیوسته واین نسبت ازطرف دو هم‌عصراو سلیمان‌بن‌کثیر ومنصور خلیفهٔ عباسی‌رد شده‌است . در دلیل سوم شاعر هم‌عصر او ابودلامه اوراکرد می‌خواند و دلایل‌چهارم وپنجم تأکیددلیل‌سوم‌است . چون‌اگرابومسلم‌عرب بود شاهدار اقوال و اشعار عرب می‌آورد ، درصورتی که او به‌گفتارپادشاهان‌ساسانی‌استناد جسته و بدعت‌گذار دین زردشت را مجازات کرده . اینهـا خودگواه مسلمی است‌که تربیت‌ایرانی‌داشته وتعصب ملی ، پس با این‌دلایل روشن‌گمان نمی‌رود جای شك در ایرانی بودن او باشد .

دیگر آنجاکه نوشته‌اند . شرح حالی‌که ابن خلکان از دوران‌کودکی و اصل و تبارش نوشته ، بیشتر از روایات دیگر « قابل قبول و اعتماد » است (ص۳۵) ، بایدگفت . اگر به تحقیق بنگریم‌چنین‌نیست . زیراکه همین‌احوال را با تغییراتی چند برای بابك خرم دین نوشته‌انـد ، بدین معنی‌کـه روایت کرده‌اند پدرومادرهردو به آذربایجان روی آورده‌اند و والدین‌آنها برایشان خوابی‌دیده‌که تعبیر به بزرگی‌رسیدن فرزندشان رفته است ، وهردودرخانوادهٔ یکی از بزرگان پرورش‌می‌یابند (ص۸ بابك خرم دین)، پس اعتمادی‌براین اقوال نیست . بواقع اکثر احوال و اخبار سرداران قیام‌کنندگان را به‌طرح از روایات احوال و اخبار پیغمبر اکرم ساخته‌اند وچندان اعتماد را نشاید .

سوم اینکه وقتی یك جوان می‌خواند : « مقنع چون راه فرار را بسته دید ، همهٔ‌کسانی راکه دردژ بااوبودندشراب زهرآلودنوشانند وخودرا درتنور سوزان افکندکه ازاواثری نماند ...» (ص۱۷۳) خواهد پرسیدکه اگر همهٔ

کسان که در دژ بوده‌اند مسموم شده‌اند پس چه کسی ناقل این خبر بوده ؟ این نکتهٔ مبهم در مأخذ اصلی یعنی « تاریخ بخارا » روشن است و بیان آن مورخ چنین است .

« ... جدهٔ من از جملهٔ خاتونان بوده است که مقنع از بهر خویش گرفته بود و درحصار می‌داشت ، و می گفت مقنع زنان را بنشاندند به طعام و شراب بر عادت خویش، واندر شراب زهر کرد و هر زنی را یك قدح خاص فرمود و گفت چون من قدح خویش بخورم شما باید که جمله قدح خویش بخورید . پس همه خوردند و من نخوردم و در گریبان خود ریختم و وی ندانست همه زنان بیفتادند و بمردند و من خویشتن را در میان ایشان انداختم و خویشتن را مرده ساختم و وی از حال من ندانست . پس مقنع برخاست و نگاه کرد همه زنان‌را مرده دید، نزدیك غلام خود رفت و شمشیر برد وسر وی برداشت و فرموده بود تا سه روز تنور تفابیده بودند. نزدیك آن تنوررفت و جامه بیرون کرد و خویشتن در تنور انداخت و دودی برآمد به نزدیك آن تنور رفتم ، از او هیچ اثری ندیدم وهیچ کس درحصار زنده نبود ... » (ص۸۸ تاریخ بخارا) .

چهارم دو مأخذ از نظر مؤلف فوت شده است: یکی مکارم الاخلاق رضی‌الدین نیشابوری که منقولاتی از کتــاب مفقود شدهٔ اخبار ابومسلم دارد، دیگر مجمل فصیحی خوافی است

آخرین سخن اینکه ناشر بیجا رایت قرمز بر پشت جلد انداخته ، زیرا رایت ابومسلم سیاه بوده است .

■

هنر عشق ورزیدن

اثر اریك فرام ، ترجمهٔ خانم پوری سلطانی ، تهران ، مروارید ، ۱۳۴۷

رضا داوری
دکتر درفلسفه

مطالعهٔ کتاب اریك‌فرام را من با رغبت شروع کردم و انتظار داشتم که وقتی تمام می کنم افسوس بخورم که چرا این قدر موجز ومختصر بود ونخواهم آن را ببندم و طبق معمول خودم در صفحهٔ آخر عباراتی حــاکی از شیفتگی بنویسم ، اما کتاب را که تمام کردم چنین حالتی در خود نیافتم نه از آن‌جهت که دکتر مجید رهنما یادداشتهای نسبةً مفصلی در ستایش نویسنده و شرح احوال و آثار وافکار او نوشته و به کتاب منضم کرده است، بل به‌خاطر سرگردانی خودم

که نمی‌دانستم از اینهمه مقدمات چه دریافته‌ام و به کجا رسیده‌ام . قبلاً بگویم که من هنگام خواندن اینگونه کتابها در جستجوی حقیقت نیستم و ادعا ندارم که در نقد خود هم بیان حقیقت می کنم ، و این امر چند جهت دارد : یکی اینکه با وجود حرمت بسیار که برای فروید قائلم فرویدی جدید نیستم مخصوصاً در اینجا این تذکر را دادم که اگر در امر حکمیت میان فروید و فرام جانب اولی را گرفتم به ملاحظهٔ روش و ملاکهای انتقاد است . دیگر اینکه اگر مقصود از حقیقت، حقیقت علمی باشد من به آن چندان اعتنایی ندارم هرچندکه بسیار مهم و سودمند باشد (وقتی می گویم علم مرادم علم جدید و علم غربی است) حقیقت یا حقایقی هم که متعلق نظر فلاسفه است در بیان نمی گنجد (یا این زبانی که ما داریم زبان حقیقت نیست، زبان شعر را درست نمی‌دانم) ، به عبارت دیگر قبول ندارم که حقیقت در حکم باشد، چه قول به این امر تحویل حقیقت به حقیقت علمی است و گرنه در حضور مجال قیل‌وقال نیست و حرف‌وگفت و صوت به‌کار نمی‌آید . اگر بگویند آدمی با این طرز تفکر چرا کتاب می‌خواند و می‌نویسد تازه آن‌هم کتاب فرام را می‌خواند و دربارهٔ مطالب آن گفت و گو روا می‌دارد؟ به خیال خودم جوابی بسیار روشن دارم ، و آن اینکه ما فرزندان زمین محکوم به زندگی آلوده به دروغ و گناه هستیم منتهی دروغهایمان به‌کمک منطق حقیقت‌نما شده است و فعلاً که گریزی از منطق نداریم و مدام درکار ردوقبول هستیم منتهی خودآگاهی به همین وضع می‌تواند ما را در برابر حقیقت قرار دهد یا لااقل هر خبری که می‌شنویم راهی به حیرت دارد .

اطالهٔ کلام نکنم ، همین چند سطر کافی است که لااقل ورود در بحث مسائل مطروحه در کتاب فرام را برای خودم موجه سازد ، حالا بپردازیم به اصل مطلب.

اصل مطلب بحث عشق است . البته در کتاب فرام بـه بحثی نظیر بحث کتاب بزم مهمانی افلاطون برنمی‌خوریم . عشق عارفان هم متعلق بحث نیست گرچه به اقوال آنها و از جمله به قول مولوی استناد شده است .

فرام شاگرد فروید است که در تعلیمات استاد خود تجدید نظر هـای اساسی کرده است ، یعنی بعضی از اصول ومفاهیم استاد را رها کرده و به‌جای آن اصول و مفاهیم تازه‌ای اختیار کرده است .

با اینهمه نظریهٔ عشق فرام با رأی فروید در این زمینه بی‌مناسبت نیست حتی توجه فرام به افکار عرفانی هم نتیجهٔ تأثیر تعلیمات استاد است کـه بـه نیروانای بودا نظر دارد (اصل لذت با اصل نیروانا یکی می‌شود).

به‌نظر فرام و بسیاری از پسیکانالیست ها انسان جدا مانده و تنهاست و

فقط عشق می‌تواند این مشکل بزرگ حیات را بگشاید ، منتهی تمدن فعلی موانعی در راه عشق ورزیدن به وجود آورده است که انسان باید آن موانع‌را از میان بردارد و با تمرین وممارست در عشق بردرد جدایی غلبه کند .

این عشق چیست ؟ فرام می گوید: عشق یك پدیدار اجتماعی است وانسان به‌آن نیاز دارد ، و همین دلیل وجودش است . اگر کسی بگوید انسان حیوان عاشق است من می‌پذیرم یعنی قبول می کنم که عشق ذات آدمی است[1] ، اما وقتی گفته می‌شود عشق پدیدار اجتماعی است ودر مآل امر این فرد آدمی است که علی‌رغم موانع تمدن باید عشق بورزد با کلامی غیر منطقی مواجه هستیم .

برای اینکه مطلب تا حدی روشن شود باید اشاره‌ای به نظریهٔ عشق در پسیکانالیز و متاپسیکولوژی فروید کرده و تفاوت رأی فرام را بـا آن معلوم کنم

در نظر فروید عشق میل جنسی است که به وسیلهٔ تابوها و ممنوعیت‌های جامعه یك همسری وپدر سالاری سرکوفته شده است . این عشق ویرانگر است نه مثمر ، و به‌کار سازنده هم‌منجر نمی‌شود ، اما فرام منشأ عشق را لی‌بیدو و سرکوفتگی میل‌جنسی نمی‌داند . به نظر او امور جنسی معلولند نه علت

درواقع فرام ودیگر تجدیدنظرطلبان پسیکانالیست نظرگاه فیزیولوژیك فروید را از آن جهت ناقص می‌دانند که چندان اعتنایی به عوامل فرهنگی و اجتماعی ندارد و درصدد برآمده‌اند که این بی‌توجهی استاد را جبران کنند .

بدون تردید فروید اهمیتی برای اینگونه عوامل در تکوین لی‌بیدو قائل شده‌است ، اما تأثیر آنها در ناخودآگاهی کم وبیش مورد تصدیق قرار گرفته و بالاتر از این فرویدیسم یك تئوری انتقاد اجتماعی است و آثار وعوارض لی‌بیدو در برخورد با جامعه معنی پیدا می‌کند ، مگر آنکه مقصود از جنبهٔ اجتماعی

---

۱ ـ دوش دیدم که ملایك در میخانه زدند
گل آدم بسرشتند و بـه پیمانه زدنـد

***

در ازل پرتـو حسنت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش به‌همه عالم زد
جلوه‌ای کرد رخت دیدملك عشق نداشت
عین آتش شد از این غیرت و برآدم زد
مدعی خواست که آید به تماشاگه راز
دست غیب آمد و بر سینهٔ نامحرم زد

سازگاری وانطباق با شرایط موجود باشدکه خود فرام هم در نظر- و نه درکار درمان- نمی‌خواهدآن را بپذیرد.

بدون تردید فروید مبنای بحث خود را در مورد تعارض فرد و جامعه امر فیزیولوژیك قرار می‌دهد وبراین اساس است که می گوید درتمدن‌امروزی عشق‌ساده وطبیعی‌میان دو نفرممکن نیست . به‌نظر او گرچه منشأ سعادت‌وآزادی میل جنسی است ، همین میل جنسی‌جهت ودلیل محدودیت‌این آزادی‌وسعادت‌در تمدن است و به این ترتیب رابطهٔ عمیقی میان‌آزادی وسعادت بشر از یك سو و میل‌جنسی از سوی دیگر برقرار می کند ومتوجه می‌شودکه لی‌بیدو اساس‌روانی تمدن را تهدید می کند و عقدهٔ ادیپ صورت نوعی برخورد میان فرد و جامعه است . درست است‌که فروید منشأعقدهٔادیپ وتمایل به زنای با محارم را میل جنسی می‌دانست اما در بیان وتفسیر میل ادیپی می گفت که‌آن اعتراض کودکانه دایمی است برضدجدایی ازمادر. یعنی‌پناهگاه امنیت وآرامش ، و اینجاست که حتی می‌توان انتقادکسانی مانند مالینوسکی راکه منکر عمومیت عقدهٔ ادیپ‌در همهٔ جامعه‌ها هستند منتفی دانست.

اما فرام برای اینکه ملاحظات‌جامعه شناسی و اتنولوژی را منظور کرده باشد عقدهٔ ادیپ را ناشی ازاین می‌داندکه‌انسان میل دارد مورد حمایت قرار- گیرد وامنیت داشته باشد و خلاصه اینکه همیشه‌کودك بماند وآغوش مادر را ترك نکند به نظراو ولادت قدمی است درجهت‌آزادی واستقلال ازمادر،والبته که این قدم وحشتناکی درجهت مخالف ارضای امیال و برخورداری ازآرامش است. به این ترتیب این‌آزادی بدبختی به همراه می‌آورد و حال‌آنکه فروید چنین نتیجه‌ای نمی گرفت او می گفت میل ادیپی اعتراض برضدآزادی نیست بلکه برضدآزادی دردآلود و همراه با ممنوعیت است و این قول نفی‌آزادی نیست، بلکه‌نشانهٔ توجه به مثل اعلی‌آزادی‌یعنی‌آزادی ازقید حوایج است‌وچون میل اودیپی شهوت جنسی مقاومت ناپذیر است که منتهی به میل به‌آرامش و تشکیل درد می‌شودآن را می‌توان نزدیك به غریزهٔ مرگ دانست وهمین‌جاست که این هردو یعنی ارس وتاناتوس در لی‌بیدو متحد می‌شود ، اما فرام‌که به غریزهٔ مرگ معتقد نیست و می گوید ما زندگی نمی کنیم که ویران‌کنیم توجیه دیگری ازآزادی می‌کند ودر واقع نوعی جنبهٔ روحانی به‌آزادی و سعادت و به‌طورکلی به انسان می‌دهد وبحق می گوید : هرگزشرایط فنی وعلمی تا این اندازه مساعد برای بهبود زندگی بشر نبوده است، وبا اینکه توجه می‌کندکه موانع‌آزادی وعشق ورزیدن انسان هم بسیار عظیم است عشق را انکار نمی‌کند وحتی می گوید: به دلیل وجود همین عوامل است‌که‌انسان باید قد برافرازد و

عشق بورزد . اینجاست که فرام سیستم فروید را مثله کرده وعوامل فرهنگی و اجتماعی را به‌آن وصله می‌کند و به جای اینکه میان پسیکانالیز وجامعه شناسی آشتی به‌وجود آورد یك‌سیستم‌اخلاقی می‌سازدودرمآل‌امراز تبیین‌زندگی‌وحوالت تاریخیٔ‌بشررو برمی‌تابد. این کاراز نظرگاه‌درمان‌امراض روانی‌تاحدی‌موجه‌است ولی بساکه همین ملاحظات فرام وکسانی چون هورنی و سولیوان و... را به تجدید نظر درآرای استاد واداشته است ، اما از جنبهٔ نظری تأکیدی‌که فرام درمورد رابطه بین اشخاص وتأثیرشرایط اجتماعی در توسعهٔ شخصیت بوروتیك می‌کند غیرمنطقی و صرف دلخواه‌است همین قول باعث شده است‌که بگوید : تمدن فعلی عشق را منحط کرده است وبرای اینکه عشق ورزیدن میسر باشدباید اصلاحاتی درجامعه صورت گیرد، وتا وقتی سازمان فعلی وجود دارد وضع‌همین است. با اینهمه توصیه می‌کندکه با رعایت اصولی به تمرین عشق بپردازیم و تذکرمی‌دهدکه این یك موعظه نیست وچه بحث دربارهٔ احتیاج اساسی وواقعی بشر است و اگر قبول داشته باشیم که بشر قادر به عشق ورزیدن است باید اورا درمقام والای خود قرار دهیم، به نظرفرام دستگاه اقتصادی بایددرخدمت بشر باشد واین امکان به وجودآیدکه طبع اجتماعی عاشقانهٔ انسان با زندگی اجتماعی هماهنگ ویکی‌شود . به این ترتیب باید بگوییم‌که او عشق را ذاتی زندگی‌آدمی‌می‌داند، وهمین‌عشق است‌که اورا به سوی مدینهٔفاضله راهبرمی‌شود واگرهمهٔ نتایج را براین اصل مبتنی می‌کرد منطقی بود ، اما به فروید ایراد می‌کندکه عوامل فرهنگی را از نظردور داشته وبه اصل فیزیولوژیك قائل‌شده است ، خود اوهم اینجا به‌یك اصل‌روحانی متوسل‌می‌شود بااین‌تفاوت‌که‌این‌اصل را هم همه جا معتبر نمی‌داند وقبول می‌کندکه در بعضی تمدن‌ها وشاید در همهٔ تمدنها نیز از دورهٔ مادر سالاری تحت‌الشعاع امور دیگر قرارگرفته است، و اگر بگوید: اصل روحانی‌عشق واصل‌اجتماعی‌باهم متحد ویکی هستندملاحظات نظری ودرمانی خود او نافی این قول می‌شود ودیگر نمی‌تواند در کتاب هنر عشق ورزیدن ازانحطاط عشق درتمدن غربی بحث‌کند.

اگر فرام قائل است‌که انسان تنها وجدا مانده است، ماشین را به‌جای خدا می‌پرستد ودر تار و پود نظام بوروکراتیك به شیء تبدیل شده است،صرف توسل به‌اومانیسم وبا قبول وضع موجود نمی‌توان راهی به عشق پیدا کرد، مگر آنکه به نوعی روحانیت وروحانی جلوه دادن انسان اکتفاکنیم . درست است که‌انسان‌آزاد ومسؤول است وجود فردای خودرا می‌سازد ، اما قبول این قول با این‌مطلب منافات داردکه عشق نیاز اجتماعی انسان است وعشق پرحاصل و

خوشبختی و سلامت می‌تواند هماهنگ با یکدیگر درجامعه وجود داشته‌باشد و اگر تمدن تعارضی میان‌آنها به وجودآورد شخص به هرحال می‌تواند ازعهدهٔ حل ورفع این‌تعارضات برآید. اینجاکار فرام‌کمی به روش دیل‌کارنگی نزدیك می‌شود هرچندکه خود او این معنی را قبول ندارد وشیوهٔ‌کارنگی را نمی‌پسندد البته تا این‌حد هم حق داردکه اصول ومبادیشان یکی نیست ، امادرسیرمتفاوتی که دارندگاهی به هم می‌رسند .

سخن‌کوتاه‌کنیم. دکتر مجید رهنما حق داردکه در یادداشتهای‌خودکار فرام را باکارکسانی‌که نوآور و به تعبیر او همچون «سیل خروشان» هستند قیاس‌نمی‌کند واورا درحدیك مؤلف‌خوب قرارمی‌دهد ومی‌ستاید، وبه‌گمان من بهتر بود اورا التقاطی بخواند . دکتررهنما متذکر می‌شودکه‌انواع نسبت‌ها از قبیل مارکسیست تجدیدنظر طلب ، سیانتیست ، هومانیست ومدافع سرمایه‌داری به فرام دادەاند و هیچکدام از اینها درست نیست. حقیقتاً هم هیچیك از این عناوین مناسب شأن فرام‌نیست . در عین حال اگر همهٔ‌آنها را یکجا در نظر بگیریم در مورد پسیکانالیست بزرگ و متفکرالتقاطی صادق است ، چه وقتی فی‌المثل از انحطاط عشق در تمدن غربی بحث می‌کند به مارکسیسم متوسل می‌شود ووقتی ناسور وحال ازعشق مثمر سخن می‌گوید مدافع نظام موجود است ومن‌گمان نمی‌کنم‌که ازاین مقامها فراتر برود وحال‌آنکه فروید به‌تنها بنیان‌گذارومبتکراست ، بلکه سیستمی خالی از تناقصات‌آشکار ساخته است او اصلی را پذیرفته وتاآخر عمر تحقیقات خود را (صرف نظر از تجدیدنظرهای جزئی) برآن اصل مبتنی کرده است.

درقبول این اصل بحثهای بسیارمی‌توان‌کرد وحتی می‌توان مطلقاً اصل لی‌بیدو را قبول نکرد وبه این ترتیب منکرفـرویدیسم شد . چیزی‌کـه نظریهٔ فروید را موجه می‌سازد یکپارچگی ومنطقی بودن‌آن است وهمین منطقی بودن است‌که به صورت حقیقت جلوه داده می‌شود یاتلقی می‌شود. به این معنی‌برای کسی‌که صاحبنظر نیست هرسیستمی درست به نظر می‌آید. ایدئولوژیهاوفلسفه‌ها وحتی علم به نظرمن مشمول این‌حکم هستند. اگرفرام هم سیستم ساخته بود و براساس اصلی یا نظرگاه واحدی عقاید خود را بیان می‌کرد شاید فرویدبراو ترجیحی‌نداشت وبه‌هرحال درعرصهٔ‌تاریخ‌جایی‌ومقامی می‌یافت. حالاکه‌اینطور نیست‌کتاب اورا به عنوان اثریك دانشمند ومحقق می‌خوانیم اما دربارهٔ ارزش آن‌غلو نمی‌کنیم هنرعشق ورزیدن‌کتابی‌است‌که می‌تواند خواننده‌راتحت‌تأثیر قرار دهد، اما تحول اساسی درعلم وفکربشر به وجود نمی‌آورد، واین‌مختصر که نوشته‌ام همه برای بیان این معنی است.

ترجمه‌ای که خانم پوراندخت سلطانی به دست داده است روی هم رفته خوب است. چند مورد سهو واشتباه در کتاب دیده‌ام که امیدوارم محدود به همین موارد باشد. از جمله آنکه فرام جمله‌ای از ارسطو نقل می‌کند که به این صورت به فارسی بر گردانده شده‌است : امکان ندارد یك شیء در آن واحد به یك اعتبار متعلق به خود آن شیء باشد و نباشد (ر.ك. به صفحهٔ ۷۰) که ترجمهٔ درست عبارت این است: «در یك حکم درعین حال نمی‌توان محمولی را سلباً وایجاباً بر موضوعی حمل کرد» این را هم باید گفت که خود فرام هم ظاهراً این جمله را از ترجمهٔ معتبر کتاب ارسطو نقل نکرده است

درصفحهٔ ۷۶ نیز این عبارت را ازقول مارکس می‌خوانیم :

«عقاید فلاسفه را به طرق گوناگون تعبیر و تفسیر کرده‌اند. کار خطیر امروز این است که آنها را تغییر دهیم» صحیح این عبارت را می‌توانیم در گفتار دکتر مجید رهنما نخوانیم به این صورت که فلاسفه تاکنون جهان را تفسیر کرده‌اند، اما کار مهم وعمده تغییر جهان است . بعضی اصطلاحات هم در کتاب آمده است که مناسب نیست ، فی‌المثل والایش به‌جای Sublimation یا نمونهٔ اصلی درترجمهٔ Archétype . درمورد اول ، والایش اصلاً درست نیست و به‌قیاس با پالایش ساخته شده است و ظاهراً مترجم تصور کرده است پالایش از پالا ساخته می‌شود که از والا هم والایش ساخته است « نمونهٔ اصلی » هم اصطلاح خوبی نیست و بهتر است صورت نوعی را درترجمهٔ Archétype به‌کار برد.

با همهٔ اینها حق این است که خانم سلطانی روی هم‌رفته خوب از عهدهٔ کار ترجمه ــ که چندان آسان هم نیست ــ برآمده است و آنچه حرمت ما را در حق او بیشتر می‌کند فروتنی و بی ادعایی اوست او فقط اسم خودمانی خود را روی جلد چاپ کرده ودرهیچ جای دیگر کتاب اظهاروجودی از او نمی‌بینم، حواشی کتاب هم یا از خود فرام است یا توضیحاتی است که دکتر رهنما داده است. امیدواریم مترجم محترم اینگونه کارها را رها نکند و به ترجمهٔ آثار دیگری از این قبیل وحتی عمیق‌تر بپردازد ، که شنیده ام شایستگی علمی واخلاقی را توأم دارد .

■

کتابهای انگلیسی در بارهٔ ایران

English Bibliography of Iran, by Dr. Mohsen Saba — صالح پاشا

تألیف دکتر محسن صبا ، تهران ، ۱۳۴۷

به بر آنکه جهانش در تجلی است همه عالم کتاب حق تعالی است

ارمغان ارزنده‌ای که در این هفته نصیب اهل تحقیق گشته. گنجینه‌ای است

ازفهرست چهارهزار وپانصد جلدکتاب انگلیسی دربارهٔ ایرانشناسی و مظاهر بیشمار فرهنگ وهنر ایران که با نظم وترتیب خاصی از گوشه وکنار جهان گرد-آوری شده وحاصل پژوهش یک چهرهٔ درخشان درحرگهٔ کتابشناسان ایران است فهرست سرآرنولدویلسون مربوط به ۳۸ سال پیش است۱ ،فهرستی که ازکتابخانهٔ کنگرهٔ امریکا بهدست نگارنده رسیده مربوط به ۱۷ سال پیش، واز ۴۱۲ جلدی که صورتداده شده چندین جلد فرانسه وفارسی است۲ .

عشق ورزی به کتاب و زیباییهای ویژهٔ آن امتیاز موادهٔ فتحعلیحسان صباست. رهآورد این استاد خوش ذوق و خوش قریحه جلوه گاه علوم و فنون و اندیشهها و آرزوها و صحنههای گوناگون کشور عزیز ماست . رازنشیب و فرازها ورمز شکستها و پیروزیهادراین نخستین نشریهٔ انگلیسی کانون فرهنگ و تمدن ایران نهفته است .

هرنویسندهای دربارهٔ ایران اثری ازخود بهزبان انگلیسی به یادگار گذاشته و رئیس هنرمندکتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق بادیدهٔ تیز بینش بدان دست یافته است ، دراین مجموعهٔ مهم نام او ومشخصات کار او منعکس است. مذاهب و ادیان ، آثار سخنوران و هنرمنـدان ، سرگذشت بزرگان و دانشمندان ، کتب تاریخ و جغرافیا و ادبیات ، فلسفه و عرفان ، طب وگیاهشناسی ، حقوق و علوم سیاسی واقتصادی واجتماعی وریاضی و طبیعی ، زمینشناسی ، جانور-شناسی ، کشاورزی، نفت، تریاک، راهآهن ، طرق وشوارع وهمهٔ شعبهنرهای زیبا ازباستانشناسی و معماری و کاشیکاری و قالیبافی و بافندگی و نقاشی و مینیاتور و موسیقیو تذهیب وتجلیدوقلمزنی ومنبتکاری و سنگتراشی و حکاکی و خاتم و سکهشناسی و صنایع و بدایع دیگر همه و همه درابواب و فصول این کتاب طبقهبندی شده است .

اخیراً فهرست دیگری به زبان فرانسه مشتمل بر ۱۰٫۰۰۰ کتاب در بارهٔ تمدن ایران بهکوشش دوتن ازهمکاران دیگر گردآوری شده که از طرف دانشگاه تهران چاپ میشود۳ .

1- Sir Arnold T Wilson , A Bibliography of Persia Oxford, 1930

2- Hafez F. Farman , Iran A Selected and Annotated Bibliography . The Library of Congress , Washington , 1951

3- Abolhamd (Dr Abdol - Hamid,) et Pakdaman , (Dr Nasser,) Bibliographie franraçaise sur la civilization iranienne

اما خدمات رئیس انجمن دوستداران کتاب منحصر به این فهرست انگلیسی یا فهرست کتب فرانسوی مربوط به ایران که نخستین بار به سال ۱۹۳۶ میلادی انتشار یافت و تجدید چاپ شد یا تاریخچهٔ ایران‌شناسی درفرانسه ومقالات در سالنامهٔ کشور ایران و راهنمای کتاب و ترجمهٔ سیاحت نامهٔ سولتی کف بوده ونیست.

آثار فراوانی که تاکنون این انجمن بهمت صدر گرانقدرش انتشار داده است نموداری ازیك جهان عشق و سلیقه است

ارنگارندهٔ کتاب بزرگ آفرینش رستگاری بیشتری برای دوست‌وهمکار دانشمند خود دکتر محسن صبا خواهانم .

عکسهای قدیم

نقاشی ناصرالدین‌شاه

در سالهای گذشته نمونه هایی چند از نقاشیهای ناصرالدین شاه قاجار در مجله طبع شد و اینك اثر دیگری به چاپ می‌رسد که تاکنون آن را نشناسانده‌اند . این اثر درنسخهٔ خطی ترجمهٔ فارسی سفرنامهٔ مازندران تألیف ملکونوف روسی متعلق به کتابخانهٔ ملی (شمارهٔ ۱۰۵۹) دیده شد و اگرچه رقمی ندارد شیوه و اسلوب‌کار مبین آن است که قلم ناصرالدین شاه است

آنچه معلوم نشد این است که شاه تصویر خیالی آن مؤلف را کشیده یا آنکه یك مازندرانی را شبیه‌سازی کرده است



تصویر خیالی، به قلم ناصرالدین شاه

نامه‌ها

جلت خرما

آقای مدیر.

در انتقادی که آقای حسین محبوبی اردکانی بر کتاب خاطرات حاج سیاح نوشته‌اند اظهار داشته‌اند که «جلت خرما احتیاج به معنی دارد»، وچون این لغت در فارسی بسیار رایج است برخود لازم دیدم به شرح معنی آن بپردازم، زیرا ممکن است معنی این لغت محلی بر دیگران پوشیده باشد.

«جلت»، به جیم مضموم ولام مفتوح به کیسه‌ای گویند که از برگ خرما بافته شود. بافت آن شبیه بوریا و بادبزن است اما نه به درشتی آن و نه ظرافت این، و غالباً در آن خرما می‌کنند.

البته این روزها با زیاد بودن دلوهای روغن نباتی و تأسیس کارخانهٔ بسته‌بندی خرما کمتر زنان دهات فارس خود را به جلت بافی مشغول می‌دارند.

کرامت رعنا حسینی

ینابیع العلوم

آقای مدیر:

نسخهٔ دیگری از کتاب «ینابیع العلوم صفی الدین انجودی» که در شمارهٔ ۷ مجلهٔ راهنمای کتاب معرفی کرده‌ام در کتابخانهٔ آیة‌الله شهاب الدین مرعشی نجفی در قم هست به خط محمد بن حسین ملقب به حسام ختنی در روز ۱۰ محرم ۶۶۱ به نسخ روشن و آیات درشت تر در ۵۰۵ ص ۲۶ س به اندازهٔ وزیری بزرگ در کاغذ سمرقندی با اجازهٔ قرائت و روایت علی بن اسعد بن علی به همین حسام الدین ختنی نویسندهٔ نسخه، از آیت پنجم سورة النجم است تا پایان قرآن و ربع چهارم آن، و چنین آغاز می‌شود «ابتدا کرد گفت فاستوی ای قام جبرئیل . . . وهو بالافق الاعلی . . .».

محمدتقی دانش پژوه

شعر سنتی

آقای مدیر

اقتراحی که در شمارهٔ شهریورماه مجلهٔ گرامی راهنمای کتاب شروع کرده‌اید خدمت پرارزشی است که به فرهنگ و شعر پارسی نموده‌اید، دریچه‌ای را گشوده‌اید که رایحهٔ هزار سال شعر پارسی را به مشام می‌رساند. موضوع مهمتر از آن است که بشود با چاپ چند مقاله دین خود را نسبت بدان ادا کرد، و چون نظریات رسیده با میزان صفحات معدود مجله وفق نمی‌دهد خواستم پیشنهاد ذیل را مطرح کنم که در صورت امکان بدان جامهٔ عمل بپوشانید.

حتماً در این بیان نظریات گروهی صاحبنظر را خواسته‌اید وچاپ دو مقالهٔ شمارهٔ پیش هم خودانگیزه‌ای است برای گروهی دیگر که برایتان مقاله بفرستند. شما می‌توانید با چاپ تمام مقاله ها و

اشعاری که نویسندگان آنها از شعرای معاصر انتخاب نموده‌اند که به‌پای شعر «دماوندیه» استاد فقید ملک‌الشعرای بهار می‌رسد در یک رساله ضمیمهٔ مجلهٔ راهنمای کتاب چاپ کنید، بی‌شك مورد توجه تمام علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت. و چون موضوع بسیار مهم و در خوردقت است چنانچه از نظریات دانشمندانی چون دکتر لطفعلی صورتگر، دکتر ذبیح‌الله صفا، استاد مجتبی مینوی، محمود صناعی، عبدالحسین زرین کوب، استاد فروزانفر، مجدالدین میر فخرائی، دکتر محمد جعفر محجوب، استاد حبیب یغمائی استفاده نکرده‌اید حتماً با امکاناتی که دارید نظریاتشان را بخواهید، با چاپ این مجموعهٔ پرارزش چراغی فراراه همهٔ علاقه‌مندان به شعر پارسی نهاده‌اید که جوانان مستعد را راهنمایی می‌کند و بر جوانانی که فریفتهٔ اشعار شعرای غرب شده‌اند نهیب آگاهانه می‌زند که شعر، شعر پارسی است که وطن ما هزار سال میدان تجلی گاه آن بوده است، و دنیا در مقابل شعرای ماسر تعظیم و تکریم فرود می‌آورد.

محمدصادق فقیری (شیراز)

نامهٔ خاور شناس

آقای عزیز

شمارهٔ پنجم راهنمای کتاب رسید و دومقالهٔ آن بسیار برای من مفید بود یکی فهرست آثار هنینگ و دیگر نقدی که بر ترجمهٔ شاهنامه اززوبن لوی نوشته شده بود

مردیت اوئز (لندن)

کاغذهای ایرانی

آقای مدیر،

تاکنون کتابی ندیده‌ام که در بارهٔ کاغذسازی در ایران تالیف شده باشد فقط مقاله‌ای در بارهٔ کاغذسازی در مجلهٔ نقش ونگار خوانده‌ام که کامل و جامع نیست.

اما میان کتابشناسان عده‌ای چون حضرت ابن یوسف حدایق و مرحوم استاد مهدی بیانی و خودحضرت‌عالی انواعی ازکاغذها را نام می‌برید چون خانبالغ، اصفهانی، دولت‌آبادی، سمرقندی که نشانهٔ اطلاع و آگاهی سینه به‌سینه است که حتی شرح و مشخصات آنها در فرهنگها هم نیست.

چه‌خوب است برای روشن شدن تاریخ وفن کاغذسازی حضرت عالی یا جناب سلطان‌القرائی و یاآقای سهیلی و ازهمه بهتر حضرت استادی جناب مجتبی مینوی در مقاله‌ای شرح و تشریح این نوع کاغذها وتاریخ آنهاوطرز کاغذسازی و وسایل و ابزار آن و فنون وابسته به آن مانند آهاردادن ومهره کردن وقسمتی ازهنرصحافی که‌مربوط به‌کاغذسازی است چون‌متن وحاشیه کردن‌و دوپوسته کردن بپردازند. وبرای‌اینکه‌این گفتار تکمیل باشد ونکاتی ازآن فوت‌نشود خوب‌است عده‌ای را برای نوشتن این‌مقال دعوت فرمایید.

کرامت رعناحسینی

اخبار

انستیتوی اسکاندیناویائی مطالعات آسیائی

هفتهٔ آخر شهریورماه ۴۷ طی مراسمی «استیتوی مرکزی اسکاندیناوی برای مطالعات آسیائی» در کپنهاگ افتتاح گردید هدف این مؤسسه تشویق و برانگیختن وسیله وانگیزه برای ازدیاد مطالعات شرق‌شناسی در ممالک اسکاندیناوی است و قصد آن است همان طورکه در گذشتهٔ ایام دانشمندان این ممالک در زمینه‌های گوناگون مطالعات شرق‌شناسی به موفقیتهای علمی قابل ملاحظه‌ای نایل شده‌اند، در آینده نیز با کمک این استیتو محققان ودانشمندان جوان به تحقیق در مسائل آسیائی دلبستگی وعلاقه نشان دهند و از تسهیلاتی که این استیتو برایشان فراهم می‌آورد بهره‌مند گردند

پنج سال پیش در شورای وزرای فرهنگ ممالک اسکاندیناوی اهمیت ازدیاد مطالعات آسیایی و افریقایی در این ممالک تأکید گردید و از هریك از کشورهای دانمارك ، سوئد ، نروژ و فنلاند دو تن از استادان دانشگاه که در این مسائل صاحب نظر بودند، برای مطالعات بیشتر انتخاب شدند. این گروه پیشنهادی مبنی بر ایجاد یك مرکز واحد اسکاندیناوی تقدیم شورای فرهنگی نمود و سرانجام مقرر گردید که چنین مرکزی با کمك مالی دول اسکاندیناوی در کپنهاگ تشکیل شود دررمستان پارسال (۱۹۶۷) بود که اولین جلسهٔ مؤسس این استیتو تشکیل گردید وآغاز به کار کرد .

برای آنکه ازلحاظ تهیهٔ اسناد و مدارك وکتب مربوط به شرق بین کلیهٔ مراکز شرق‌شناسی ممالك اسکاندیناوی هماهنگی به وجود آید ، این استیتو اقدام به تهیهٔ فهرست عمومی کتب مربوط به شرق که درکتابخانه‌های ممالك اسکاندیناوی موجوداست نموده ومجموعهٔ عظیم و نفیسی از کلیهٔ کتب مربوط به فرهنگ و زبان وادبیات کره ، تایلند ، چین و ژاپن را که درکتابخانهٔ سلطنتی کپنهاگ موجوداست دراختیار گرفته وقرار است که درکتابخانهٔ سلطنتی قسمت خاصی برای گنجینهٔ کتابهای مربوط به ممالك شرقی به وجود آید و ازاین پس کتب آن با مشورت و راهنمایی این استیتوتهیه شود در خود استیتوکتب فهرست و کتابشناسی وفهرست‌های مهمی که مربوط به نسخ خطی وکتب عمومی شرق‌شناسی می‌باشد از جمله فهارس کتابخانه‌های کنگرهٔ امریکا، مدرسهٔ علوم شرقی لندن ایندیا آفیس ، دانشگاه کالیفرنیا ، کتب چاپی اروپایی وفهرست کتابخانهٔ شرقی آسیا ودهها فهرست ناحیه‌ای جمع آوری گردیده است تا مورد استفادهٔ محققان

قرار گیرد . نشریات ماهیانه و خبری از تمام دانشگاههای جهان گردآوری می‌شود تا هر کس درهر رشتهٔ خاصی که تحقیق می‌کند از پیشرفتها و مطالعات مشابه درسایر نقاط جهان مطلع باشد صرف‌نظر از اینهـا استیتو میکروویلم بسیاری ازگنجینه‌هـای معتبر ادبی و تاریخی مربوط به شرق را تهیه دیده‌و یا سفارش داده و دو مـاشین خواندن میکروویلم دراختیار علاقه‌مندان‌گذارده است ، دستگاهی نیز برای عکسبرداری از نسخ خطی ویا میکروفیلمها داردکه عکسهای مربوط را به‌قیمت تمام‌شده در اختیار محققان می‌گذارد

این‌مرکز باوزارتخانه‌های آموزش و پرورش و مقامات فـرهنگی ممالك اسکاندیناوی تماس گرفته است تامطالب بیشتری راجع به تمدن و فرهنگ غنی شرق و اوضاع اجتماعی و اقتصادی آن ممالك‌در کتب‌درسی‌دبیرستانی‌ودبستانی درج گردد . این پیشنهاد با حسن‌قبول تلقی شده و علاوه موافقت گردیده‌کـه راجع به هر یـك از ممالك شرقی کتب مستقل وساده‌ای تدوین گـردد . فعلاً مشغول‌تهیهٔ کتابی‌دربارهٔ تمدن‌وفرهنگ و اوضاع اجتماعی و سیاسی و اقتصادی تایلند هستند تا جزوکتابهای خواندنی برای دانش‌آموزان قرار داده شود.

در بهار گذشته ایـن مرکـز هفتهٔ هندوستان » ترتیب داد . درطی‌یك‌هفته کتب وآثار نفیس هنری هند به معرض تماشا گذارده شد و چند تن ازاستادان دانشگاههـای هندوستان برای ایراد خطابه درمسائل‌مربوط به‌آن سرزمین به‌کپنهاگ آمدند .

برنامه‌های این استیتو برای‌سال های آینده شامل چاپ ونشر کتب‌ونسخ مفید و نادر، ایجادکتابخانه‌ای غنی‌از کتب مربوط به‌ممالك شرق ،وسرانجام تهیهٔ فهـرستی است از کلیهٔ دانشمندان جهان که در فرهنگ و زبان و ادبیات و اوضاع‌کنونی شرق مطالعاتی دارندو نیز رشتهٔ تخصصی آنان . ایـن فهرست که بادستگاههای‌الکترونیکی‌تنظیم‌خواهد شد می‌تواند در یك لحظه نام ونشانی و مشخصات محققان رشته‌های علوم شرقی آثار و تألیفات آنان و سایر اطلاعات لازم را دراختیار بگذارد

محل این استیتو در یك طبقه از ساختمانی است‌که درآن سایر مراکز شرق‌شناسی دانشگاه‌کپنهاگ نیز قرار دارند . رئیس‌آن پـروفسورکریستوف گلامن(Kristof Glamann)ازدانمارك است و هیئت مدیرهٔ آن مرکب از هفت نفراز‌استادان دانشگاههای‌سوئد، نروژ، فنلاند و دانمارك می‌باشند . همان‌طور که گفته شد هفتهٔ پیش درطی مراسمی‌با حضور استادان ودانشیاران شرق شناس ازکلیهٔ ممالك اسکاندیناوی و استادانی ازآلمان و انگلستان با حضور سفرای

ممالك شرقی طی‌حش محتصری که به دنبال آن‌دوروزمتوالی‌شش‌سحضرانی در مسایل آسیایی به عمل آمد ، این‌مرکز رسماً افتتاح گردید .

فریدون وهمن
دانشگاه کپنهاگ

درگذشت ابراهیم پورداود

روز بیست وپنجم آبان ماه استاد نامدارتاریخ وفرهنگ وزبانهای‌ایرانی پیش‌ازاسلام، پس‌ازعمری درازکه‌سراسر درحدمتگزاری وتحقیق وتدریس گذشت و شاگردان سیار پروراند و کتب و نوشته‌های گرانقدر و پرمایه ازخود به جای گذاشت رخت ازاین خاکدان به سرای‌جاودان کشید ودوستان‌وشاگردان وپیروان خود را غمین کرد

زندگی او درخشان بود ومرگش بزرگ و درخورد سوك و اندوه .

چون این‌شمارهٔ محله گنجایی‌درج مقاله‌ای دربارهٔ آن مرحوم ندارد به‌عرض تسلیت به خاندان دانشمند فقیدبزرگوار استادمحصوصاً همسرودخترش(پوراندحت خانم) سنده‌کرده زندگینامهٔ او را در شمارهٔ بعد می‌آوریم

وفات رهی معیری

محمد حسین معیری متخلص بـه رهی ازشاعران غزلسرای بنام ، متولد سال ۱۲۸۸ شمسی، روزجمعه ۲۴ آبان ماه وفات‌کرد آن‌مرحوم‌دوران‌خدمت اداری را دروزارت پیشه‌وهنر (اقتصاد) گذرانید وپس‌ازبازنشستگی درکتاب‌خانهٔ سلطنتی خدمت می‌کرد . وی چند سفر فرهنگی بممالك همجوار رفت و درمجامع ادبی و شاعرانه مخصوصاً در پاکستان وافغانستان‌شهرت سیارداشت.

مجموعهٔارزنده‌ای ازشعرهایش بنام «سایهٔ عمر» بامقدمهٔ گویایی ازعلی‌دشتی درسلك وهنرشعری اوچند سال پیش نشر شد . شعرش از نظر ذوق وفکر متمایل به سبك‌هندی و ازلحاظ روانی وآسانی متأثر از سعدی بود . در اشعار طنز و طیبت هم قدرت‌ولطافت طبع‌شاعربخوبی نمایان است درشمارهٔ بعدمقاله‌ای‌دربارهٔ شعراو نشرخواهد شد.

پنج مرگ

در دوماه اخیر پنج مرد از ارباب ذوق وهنر و ادب ایران جهان‌خاکی‌را ترك‌گفتند که هر یك درکار خود استاد بودند وجامعهٔ ادبی ایران از درگذشت آنها سوك و زیان دیـد و سالها باید تا نظیر هریك بالیده شود اما آیا بشود یا نشود !

یکی‌جوان دلیرهنرمند صمد بهرنگی بودکه بیش از پنج شش سال نبودکه از آذربایجان برخاسته بودوقلمش باچابکی و بی‌باکی به نقد وطنز درمجلات ادبی بیداد می‌کرد و موجب بیداری نقد ـ شوندگان خودبود.

هنرش مخصوصاً در قصه‌سرایی و ضبط روایات افسانه‌های محلی بود و کتابهایی چند در این زمینه نوشت و نشر کرد که نام آنها را در شمارهٔ ششم آوردیم، ولی کامل نبود وامیدواریم یکی از همکارانش بفرستد و چاپ کنیم

دیگر حسین مسرور متخلص به سخنیار متولد ۱۳۰۸ قمری از مردم اصفهان بود که در سن قریب هشتاد سالگی در گذشت

او شاعری نام بود. نثر را هم خوب و زیبا می‌نوشت. قدرت دیدش مخصوص در مباحث داستانی تاریخی مشخص بود و داستان مشهور ده نفر قزلباش او نمونهٔ خوب و برازندهٔ کار اوست. اثر دیگرش قران نام دارد مجموعهٔ اشعارش به نام «راز الهام» در ۱۳۳۸ خورشیدی انتشار یافت.

مرگ سومی که بانگ سوك از هنرمندان برآورد درگذشت استاد هنر مینیاتور حسین بهزاد بود. حسین بهزاد هم از شهر هنری اصفهان بود و زیردست هنرمندان آن شهر پرورده شده بود. اما در تهران هنرش بروز و ظهور یافت و آثارش بحق شهرت گرفت.

در این ایام اخیر که استاد هنر رفتنی بود، «عنوان» استادی افتخاری هنرکده را پیدا کرد و پیداست که چنین عناوینی موجب پایداری و جاودانگی مردان بزرگ دانش و هنر نخواهد بود. استاد بهزاد به صورتهایی که ساخته و مجالسی که پرداخته است جاودانه مرد هنر ایران شمرده خواهد شد.

برای علی دشتی چند پردهٔ خیامی از سعدی و خیام و افکار خیالی تصویر کرده است که هریك دنیایی ذوق و حال و اندیشه است که هنوز هیچیك چاپ نشده. نیز کارهای بسیاری نزد یاران و دوستان اوست که باید مجموعه‌ای از آنها طبع و نشر شود. چنین کاری بر عنوان دادن افتخاری ارجحیت دارد وطبعاً وزارت فرهنگ و هنر باهوشیاری و ذوقی که در آنجاست پس از مرگ آن هنرسالار چنین مجموعه‌ای را تدوین و نشر خواهد کرد.

چهارمین مردی که در این ایام درگذشت و درگذشتش مایهٔ دریغ بود دکتر رضا کاویانی است که صاحب فکر اجتماعی بود و رسایل و مقالات زیادی در این زمینه نوشت و آخرین اثرش ظاهراً مقاله‌ای است که در شمارهٔ پنجم راهنمای کتاب انتشار یافت.

مرحوم کاویانی از کسانی است که به ترجمهٔ آثار فلاسفه و متفکران یونانی پرداخت و توفیق تألیف ترجمه و نشر کتب زیر را پیدا کرد

جنگ بزرگ، چگونه یونان را جاه‌طلبی نابود ساخت از توسیدید، دانایی شارمیدس افلاطون، درس عبرت توسیدید، دیانت اتیفرون، سقراط در زندان کریتون، شجاعت لاخس، فن سخنوری گرگیاس، محاکمهٔ سقراط، نامهٔ شمارهٔ هفت و چند اثر دیگر از افلاطون، مملکت بی‌نقشه

وهدف ، و اغلب این آثاررا با همکاری دکتر محمد حسین لطفی ترجمه و نشر کرد .

پنجمین نفری که مرگش موجب تأسف دوستان و اهل قلم شد علی محمد مترجم همایون فره‌وشی است که معلمی استاد وقابل و دلسوز بود و سالیان دراز عمر را در این خدمت مصروف کرد و از پیشروان نشر فرهنگ نو وایجاد مدرسهٔ جدید و تدوین و تألیف کتب درسی به روش تازه بود وآقای اقبال یغمایی شمه‌ای از خدمات فرهنگی نادر و مهم اورا درمجلهٔ یغمای سال ۱۳۴۶ به قلم آورد

مرحوم فره‌وشی خدمت‌مهم‌دیگری راهم متوالیاً دسال می‌کرد وآن‌ترجمهٔ آثار خارجی دربارهٔ ایران بود

سرگذشت‌سال‌شمار آن‌مرحوم‌چنین بودکه در سال ۱۲۵۴ شمسی دراصفهان زاده شد و درطهران واستانبول تحصیل کرد و سالهای دراز در مدارس تهران و ولایات عهده‌دار تدریس زبان فرانسه بود ومدارس‌همایونی‌زنجان‌وانوشیروان دادگر و فیروز بهرام را پایه‌گذاری کرد و در بسیاری از شهرهای ایران چون زنجان وارومیه وکرمان و تبریز و اصفهان سمتهای مهم فرهنگی داشت و درسال ۱۳۲۸ بازنشسته شد .

مرحوم فره‌وشی را ازمؤلفین کتب درسی‌جدیدبایدشمردودرصرف‌وجغرافیا و حساب ودستور زبان وعلم‌الاشیا وهندسه کتاب نوشت (مؤلفین کتب چاپی‌تألیف خان‌بابا مشار،جلد چهارم،ص۵۹۱).

وی رغبت‌خاص به ترجمهٔ‌آثارادبی وتاریخی‌مربوط به ایران‌داشت‌وکتابهای زیررا باید نام برد

۱ـ ادیان و فلسفه‌های آسیا تألیف گوبینو(اصفهان).

۲ـکتاب نیکلا دربارهٔ تاریخ باب.

۳ـ ایرانی که من شناخته‌ام؛تألیف ماریل نیکی‌تین

۴ـ سفرنامهٔ ازخراسان‌تابختیاری، تألیف‌هانری‌رنه‌دالمانی(تهران۱۳۳۶)

۵ـ سفرنامهٔ مادام دیولافوا(تهران ۱۳۳۲).

ازتألیفات‌آن‌مرحوم‌کتاب«باستان نامه» (در دو جلد تهران،۸-۱۳۳۵) چاپ شده است . قصهٔ زنبس سویس را نیز ترجمه‌کرد (تهران،۱۳۳۷).

درگذشت آن مرد فرهنگی را به دوست عزیزودانشمند آقای دکتربهرام فره‌وشی فرزند شایستهٔ‌آن مرحوم‌تسلیت می‌گوییم .

ا . ا .

ضمیمه راهنمای کتاب

سرنوشت شعر «سنتی»

با سپاسگزاری از الطاف اولیای محترم مجله نظرخود را به عرض می‌رسانم: مهر

اولاً با اینکه خود را به هیچ وجه صالح برای اظهار عقیده در این مسئله نمی‌دانم تصور می‌کنم بجا بودکه اولیای مجله به جای «شعر سنتی» لفظ خوش آهنگ‌تری را انتخاب وحتی جعل می‌فرمودند ومثلاً اصطلاح شعر عروضی یا شعر رسمی راکه تاحدی منظور رامی‌رساند به‌کار می‌بردند، زیرا که عبارت «شعرسنتی» که ترجمهٔ «تراديسونل» است زیبا نیست، ولی چون‌مفهومی‌که ازلفظ سنتی‌خواسته شده است واین مفهوم در زندگی امروزی مورد نیاز است، بنده یقین دارم‌که لفظ سنتی با همه نازیبایی‌ونارسایی، فوراً جای خود را در نوشته‌ها وگفته‌ها بازخواهد کرد و درودی همه جاگفتگو از هنرسنتی وتزیینات سنتی وپذیرایی‌سنتی وناشتایی سنتی وراه ورسمهای سنتی وجامه‌های سنتی وچیزهای دیگرسنتی خواهد بود.

ثانیاً ـ شعرعروضی به صورتی‌که امروز در زبان ما معمول است ظاهراً از عرب اقتباس شده است. درمیان اعراب در دوران پیش از بروز اسلام خط رواج زیادی، نداشته وشعر وسیلهٔ یادداشت وقایع (ایام‌العرب) درمیان قومی پراکنده و بیابان‌گرد بوده است ، به این معنی‌که شعر موزون ومقفی نقش‌کتاب وروزنامه و خبرنگاری وتاریخ نویسی درجامعهٔ تازیان داشت. عرب به مناسبت هر پیش‌آمدی که برای خود وقبیله‌اش اتفاق می‌افتاد (مانند جنگ وماتم وقحطی و فراوانی و پیروزی وشکست وعشق وزری وغیره) شعرهای‌کوتاه یا بلند می‌ساخت‌که به‌سرعت برق در دورترین نقاط بادیه معروف می‌شد راویه‌ها آن را فرا می‌گرفتند و در انجمن‌ها و سوق‌ها می‌خواندند . این نوع اشعار سینه به سینه از پدران به پسران منتقل‌می‌شد وحوادث‌گذشته را به‌آیندگان می‌سپرد وزن وقافیهٔ این‌اشعاروسیله‌ای بودکه جملات به یاری‌آن به‌آسانی در اذهان ثبت شود ودیرتر فراموش‌گردد.

ضمناً شایدگفتن این نکته بی‌فایده نباشدکه شعرعروضی درجهان باستانی منحصر به عرب نبوده ویونانیان وپس‌ازآن رومیان اشعاری داشتندکه نوعی‌ازآن شعر مسدس بوده است وهجاهای هم ارز در مصراعها در برابر هم قرارمی‌گرفتند و برای هرکدام از هجاها با توجه به درازی وکوتاهی عیناً مانند اوتاد و اسباب عروض تازی ، اصطلاحاتی مانند spondee و غیره داشتند واز توالی هجاهای مختلف‌آهنگ مانندی به‌وجود می‌آمدکه یونانیان‌آن رادرك می‌کردند.درسالهای

اخیر هم جمعی از گویندگان انگلیسی و آلمانی کوشش کرده‌اند که این سبک پیروی کنند و اشعاری وزن‌دار به‌وجود بیاورند، ولی گویا توفیق زیادی به‌دست نیاورده‌اند

در زبان ما کیفیات اوزان با تبعیت از ناموس زبان ما عوض شد. پاره‌ای از وزنها که در زبان عربی جملات را به‌صورت پیوسته درمی‌آورد، درفارسی شکل دیگری یافت، اما چون با ذوق مردم سازگار نبود بتدریج متروک گردید و به جای آن بحوری دیگر رواج پیدا کرد. رباعی اختراع گردید ومثنوی که در زبان عرب شاید رواجی نداشت در ادبیات فارسی وسیلهٔ بیان قصه‌های تاریخی و افسانه‌های عاشقانه وعرفانی شد

شعرعروضی بتدریج در ایران سنت ملی گردید وشاعران درمراعات تناسب وهم‌آهنگی میان بحور ومضامین والفاظ آنچنان ذوق وسلیقه به‌کار بردند، که شعر با طرز اندیشه وزندگی ایرانیان جوش خورد و جزئی از شعور باطنی ایرانیان گردید ودر نتیجه درطی دورانی متجاوز ازهزار سال، شعر وسیلهٔ بیان همهٔ دردها ورنجها وخوشیها وکشش وکوششهای ملت ایران گردید و ملیونها بیت شعر در موضوعهای گوناگون سروده شد. بدیهی است همهٔ شعرهایی که به زبان فارسی گفته شده، یکدست ویکنواخت نیست، اشعاری که در قرون نخستین پس از سلطهٔ تازیان سروده شد مانند نهالی که در زمین بکر و شرایط بسیار مساعدکاشته شود به تندی رشدکرد ودر نتیجه آثاری شاداب وپرطراوت وطبیعی به وجودآورد، ولی باگذشت زمان، باروری این درخت روز بروزکمتر شد و جز در مواردی که با نوابغی از طراز اول سروکار داشته‌ایم ، کار غالب شعرا تقلید ازگذشتگان و تکرار گفته‌های آنان شد، ولی ذوق سلیم مردم همیشه توانست شعر اصیل را از شعر تقلیدی جدا کند، به نحوی که پاره‌ای از آثار شعرای درجه دوم، که در دوران خود ازشاعران نامدار به شمار می‌آمده‌اند، پس ازچند سال فراموش شد ونام ونشان آنان بکلی از یادها رفت

به هرحال باگذشت زمان صنعت شعر کاملتر و پیچیده‌تر وپر تکلفتر گردید وچیزی که در روزهای اول مانندگیاههای صحرایی ساده وخودرو و طبیعی بود در دست سرایندگان چیره دست، کالایی ساخته وپرداخته وپر از ریزه‌کاری و رنگ و رونق گردید مخصوصاً که شاعری وشعر به عنوان وسیلهٔ تبلیغات در دربارهای پادشاهان رقیب وهمچشم که درهر گوشهٔ ایران بساط سروری ومالک‌الرقابی گسترده بودند، خواهان ومشتری بسیار پیدا کرده بود، وامرا وملوک که به ضرب شمشیر و طعن نیزه جهان‌گشاییها کرده، اقوام گوناگون را بنده وبردهٔ خویش کرده بودند، باطناً مایل بودند که از راه قصاید ومدیحه‌ها صیت شهرتشان به نسلهای دیگر هم منتقل شود، واگر امروز را به‌کمک سپاهیان وشمشیرداران دراختیارخوددارند، فردا را از راه ستایش‌گوییهای شاعران تصرف مانندی بکنند ونام خود را در صحیفه‌های ناپایدار هستی از این راه، رقم زنند.

به هرحال شعر درکشور ما صورت پیشه وکسب ومشغله پیداکرد وازلوازم دستگاه حکومت شد، به قسمی که در دستگاه‌هر امیر دست دوم که شهری یا ولایتی را عالمگیر کرده، وتاراج کرده بود ، در ردیف غلامان و شحنگان و غارتگران و دیگرعاملان جور واعتساف، شاعرانی‌هم بودند که ازغارتگریها به نامجهانگشایی

و کشورگیری تحلیل می‌کردند. حق این است که سلاطین و امرا وصدوری که‌ناصله‌های خود شاعران را به مدیحه سرایی ترغیب می‌کردند چندان همراه خطا نمی‌پیمودند، زیرا که تأثیر شعر در نفوس آنچنان عمیق است که کسی که قصیده‌های معروف فرخی وعنصری را درشرح پیروزیهای سلطان محمود می‌خواند، آنچنان تحت تأثیر فخامت الفاظ و زیبایی مضامین قرار می‌گیرد که فراموش می‌کند که همهٔ آن لشکرکشیها و بت شکنیها وتاراجها وقتل عامها وجهادها فقط وفقط به‌قصد انباشتن سیم وزروودر وگوهر در خزاین شهرغزنین انجام می‌شده است

خوشبختانه درطول تاریخ ادبی ایران کسانی هم پیدا شدند که شعر را وسیلهٔ بیان مطالبی غیراز مدیحه سرایی پادشاهان گشاده دست ساختند، مثلاً تاریخ ایران را به شعر درآوردند، داستانهای کهن را زنده نمودند، مطالب عرفانی را موضوع کتابهای بسیارمهم قراردادند، وشعر به جای اینکه ارتجالات دربارهای پادشاهان باشد خزانهٔ تاریخ دانشها وآرزوها وبیم وامیدهای مردم ایران گردید .

اکنون بحث برسر این است که آیا شعر در قالب گفته‌های کهن، هنوز امکان زیستن دارد یا نه و این درخت کهن سال که قرنها بر کشور ما سایه افکنده بود با دگرگون شدن اقلیم ومحیط وآب وهوا بار می‌تواند ریشه‌ها وشاخه‌ها و برگهای تازه به بار بیاورد یا نه.

به نظر نگارندهٔ این‌سطور درمورد شعرفارسی خواه کهنه، خواه‌نو به‌مطالب زیرین باید توجه شود:

۱ـ شعرسنتی یکی ازعوامل بقا و دوام فرهنگ ایران و زبان فارسی در درون مرزهای کنونی‌ایران و بیرون آن است، درداخل کشورما هرکس که به‌اصطلاح «کوره سواد»ی دارد ازشعرحافظ و سعدی و فردوسی لذت می‌برد، وحفظ کردن و خواندن دوسه بیت ازغزلی یا قصیده‌ای را دلیل شخصیت خود می‌شناسد به قسمی که در بسیاری از شهرها و شهرستان‌های ایران که غالب مـردم هنوز نمی‌تـوانند به زبان فارسی ساده وسلیس مثلاً احوالپرسی بکنند ویا پاسخ احوالپرسی‌را بدهند صدها بیت ازاشعار شاعران خوب ایران را از بردارند واحیاناً به روال شاعران «سنتی» باستانی شعرهای عالی می‌سرایند. درخارج کشور هم شعرفارسی‌مانندپیکی است که پیام درونی‌مردم ایران را به‌کشورهای همسایه می‌رساند ومردم کشورهایی راکه شرایط اقلیمی و نژادی و جغرافیایی‌گوناگون دارند با ایرانیان نـزدیك می‌سازد. شاعرپاکستانی واحیاناً هندی‌که شعرفارسی می‌فهمد وشعرفارسی می‌سازد نظر به قالبهای شعرکهن ایران دارد، وشعر بی‌وزن وقافیه را شعرنمی‌داند واگر هم از شعرسنتی روگردان بشود و به دنبال شعر نو برود درآن حال بی‌شك دیگر به شعرنو فارسی توجهی نخواهدکرد یا به زبان محلی خود شعر خواهد خواند و خواهد گفت ویا درپی‌خواندن‌شعرهای شاعران انگلیسی زبان‌که در قلمرونوسازی وسعتی بسیار بیشتر از زبان فارسی دارد خواهد رفت عیناً مانند قرش ایران‌که

درخارج ازمرزهای ایران‌خواهان فراوان‌دارد به شرط اینکه نقش‌ورنگش‌همانند فرشهای ادوارگذشته باشد ویا نقش ورنگی‌نو به‌آیین فرشهای قدیم‌داشته‌باشد. اگر کسی بخواهد دربافتن فرش ایرانی مثلا از روش فرش‌فرانسه پیروی‌کند هرقدرهم درکارخود موفق باشد نمی‌تواند نظرخریدار را جلب کند ، زیراکه خارجی‌طرفدار فرش به سبك «لورسا» دیگرفرش ایرانی نمی‌خرد.

۲ـ شعرسنتی برای اینکه بتواند زنده بماند، باید از نقش «فسیل» زنده بودن دست بردارد. در وضع‌کنونی مضامین ولغات و شکل ظاهری شعر ما با شعر هزارسال پیش فرق زیادی ندارد. شعر در قرنهای نخستین پیدا شدن خوداصالتی داشت‌که بر اثر تقلیدهای پی در پی از دست رفت.

شعرآن روز با زبان معمول‌کوچه وبازارآن روزگفته می‌شد و از عوالمی حکایت می‌کردکه آن روز عوالم عادی زندگانی روزانه بود و مردم در قرنهای گذشته‌معنای درست‌ضیمران وخجسته‌وسوری واسپرغم وریحان‌وصلصل‌رامی‌دانستند وبا آنچه درطبیعت موجود است تطبیق می‌کردند. باچیچ‌وروبین وسوفاروبرگستوان وخفتان را هرکس‌که سوار سلحشوری را یکباردیده بودمی‌دانست چیست. می‌جام وبچه ودیر مغان و مغبچه وبلبله و قنینه حکایت از واقعیاتی می‌کردکه کمابیش درهمه‌جا موجود بود وبا زندگی مردم آمیختگی داشت ، طـره ویاکاکل مشکین وقبای زرافشان وزیبا رویانی‌که دامنکشان درکوی‌وبرزن می‌خرامیدند،هرکدام گوشه‌ای از مناظرعادی کوچه وبازارهای‌آن روزها بوده است.

شعرسنتی‌امروزکه تعبیرات واندیشه‌های‌آن روز را مکرر می‌سازد،چیزی است خارج از جهان زندگانی‌امروزی. شاعرانی‌که مدام از شمع وپروانه وگل‌و بلبل بحث می‌نمایند مرا به یاد صنعتگران اسپانیائی شهر طلیطله می‌اندازندکه هنوز هم طرحهای دوران اسلامی‌را عیناً تقلید می‌کنند وبا دقت بی‌نظیری‌طرحهای بسیار زیبا با طلا و سرب بر روی فولاد به وجود می‌آورند و جمله‌های عربی و مخصوصاً «لاغالب‌الاالله»که در بناهای غرناطه واشبیلیه بسیار دیده می‌شود ، روی کاسه‌ها وبشقابهامی‌نگارند، ولی‌مطلقاً به معنای جمله‌هایی‌که می‌نویسندپی‌نمی‌برند وجمله‌های عربی را هم نوعی از نقش ونگار می‌انگارند.

به نظر بنده ، شعر سنتی جزو سرمایه‌های ملی بسیارگرانبهاست و به‌هیچ دلیل نباید متروك شود، ولی برای اینکه این‌گونه شعر قابل زیست باشد، باید تا حدی زبان‌گویای مردم وبه زبان مردم باشد. اگرکسی‌غزلها وقصیده‌های‌امروزی ایران را درچند صد سال بعد بخواند تصور خواهدکردکه ایرانیان قرن‌بیستم‌هم با محمل به سفر می‌رفته‌اند ودر صراحی‌های‌گردن دراز دور از نظرشحنه وقاضی می می‌خوردند وبا سپر و شمشیر جنگ می‌کردند و یا عارفانی بودندکه درآتش عشق الهی می‌سوختند واز بام تا شام درجلسات سماع یاهویاهو یامن‌هو می‌گفتند.

بحث دربارهٔ شعرکهن‌را بی‌آنکه دربارهٔ شعرنو هم سخنی بگوییم‌نمی‌توان پایان داد ،

۱ـ شعرمعروف به «نو» که در برابر شعر سنتی قرارگرفته است دو جنبه دارد:

اول ـ شکل ظاهری آن است که به نظر بنده اهمیت بسیار زیادی ندارد و شاعر باید بتواند دخل وتصرفهای معقولی درآن بنماید، تا قالب شعرش بامحتوای آن هم‌آهنگ گردد ودرگذشته هم الزام تطبیق ظرف با مظروف شعرا را به‌نوحویی واختراع انواع تازه شعرمانند مستزاد وترکیب بند وترجیع بند و رباعی و غیره وادار می‌کرد ودر عروض فارسی علاوه براوزان شعرعربی که روی هم‌رفته معدود بود اوزان مخصوص زبان فارسی مانند مشاکل وقریب را باپیروی ازهمان‌اوزان «سنتی» قدیم به وجودآورد

۲ـ جنبهٔ دوم‌آن درونی یعنی محتوای شعر است که بمراتب بیش از شکل ظاهری وبه شعر امروزی ایران قیافه می‌بخشد واهمیت دارد

دید شاعر شعرنو ولو هم شعرش در قالب عروض باستانی سروده شده باشد با دید شاعر «سنتی» فرق دارد اگر شاعر عروضی و یا رسمی کوشش داردکه با سرودن غزل وقصیده یك اثر هنری آهنگ‌دار ولطیف باآغاز وپایان معین وحدود وثغور مشخص به وجود بیاورد، شاعر نوسرا به‌جای آنکه شکل را مقدم به معانی بداند، معنی را مقدم برهرچیز می‌داند و می‌کوشدکه شعر تراوش واقعی روح و شعور باطنی شاعر باشد ولو اینکه‌آن واقعیت چیزی خشن وپیچیده و بیرنگ و خام وناپخته ویا بسیارعالی‌ولطیف باشد

در جهان امروزی یك نوع دگرگونی انقلاب مانندی در طرز اندیشه‌های هنرمندان وهنرآفرینان به وجودآمده ودرنتیجهٔ‌آن بیان زندگی بشرومحسوساتش به صورت خام و دست نخورده اهمیت پیدا کرده است برای مردم ایران که قرنها قرینه سازی درهمه هنرهای آرایشی از اصول کلی وقاطع ودر نقاشی وفرش بافی و معماری همه جا حتی در مقام تقلید از طبیعت رایج بوده وبرای جادادن «سوژه» در درون چارچوب اثر هنری اشکال طبیعت را به تناسب موقع ومقام‌تغییر داده، یعنی فشرده ویاگسترده ویا مثله‌کرده وزیبایی را مقدم برتقلید از طبیعت دانسته است، قهراً پذیرفتن شعر انتزاعی معقد به جای شعرروان سلیس‌وآهنگ‌دار دشواری‌های فراوان در برخواهد داشت مخصوصاً اگرگرایش‌شعرنو به‌بستگی (Hermetisme) رابطهٔ‌گویندگی و شنودگی میان شاعروخوانندهٔ شعر دوست را سست‌ترکند، باید این مطلب را بپذیرفت که شعرهرچه دشوارتر وبسته‌تر و ازآیین سخن عادی دورتر باشد دایرهٔ‌گسترش‌آن میان مردم کمتر* می‌شود و شمارهٔ کسانی که چنین‌اشعاری را می‌خوانند ومرهٔ‌آن را درمی‌یابند وبه‌گوینده‌آفرین می‌گویند کمتر می‌گردد . دلیل روشن این مدعا وضعی است که در پاره‌ای ازکشورهای اروپایی پیش‌آمده است در قرن نوزدهم درکشورهایی مانند فرانسه وانگلیس و آلمان شعرهنری بودکه همهٔ طبقات باسواد جامعه به‌آن دلبستگی‌داشتند کتابهای

شاعرانی مانند ویکتورهوگو ولامارتین وهانری هاین، میان مردم شهرت فوق العاده داشت وشاعران نام، قدرت ونفوذ فراوان حتی در قلمرو سیاست و امور کشوری داشتند شعر ویکتورهوگو بی‌شك در تقویت روح میهن پرستی مردم فرانسه ودر منفور ساختن بساط امپراطوری دوم نقش بسیار مؤثری داشته است ، وهنگامی که آن شاعر نامدار درگذشت، درفرانسه عزای ملی اعلام‌شد ومراسم تشییع با تشریفات وشکوهی واقعاً بی‌نظیر برگذار گردید.

در اواخر سدهٔ نوزدهم‌شعرفرانسوی به پیچیدگی ودشواری گرایید، به‌حدی که فهم گفته‌های شاعرانی مانند مالارمه ووالری برای همه‌کس به‌آسانی میسر نبود. این‌شعرها که فهم پاره‌ای از آن مانند La jeune porque والری به قدرفهم متون فلسفی فشرده مشکل بود، تکذیب‌کنندگان و تحسین‌کنندگان پر شور در محافل شعرشناسان پیدا کرد، تودهٔ مردم هم که همیشه در پی چیزهای ناشنیده و نادیده می‌روند، این نوع شعر را که همانند اکسیری بود که گویی از بوتهٔ افسونگران بیرون‌آمده باشد، با تعجب‌فراوان وتحسین فراوان استقبال کردند. درنتیجه‌شاعران دشوارگو جای خود را در بالای پله‌های مراتب احتماعی بازکردند وگفته‌های آنان درکتابهای درس دبیرستان‌ها جزو متون کلاسیك تدریس می‌شد ، ولی نتیجهٔ شیوع این نوع شعرهای «بسته» این شدکه پیوند مردم روز بروز با شعر وشاعری گسسته‌تر گردید. مردمی‌که افسون شعر را وسیله‌ای برای ایجاد رؤیایی‌آسان فرض می‌کردند، بی‌اختیار از خواندن اشعاری‌که دریافتن معانی و راههای آن نیازمند به‌کوشش فکری وتمرکز شدید اندیشه بود، خسته شدند و چون سینما ، تلویزیون وآسانی سفر ودیدن افق‌های تازه، راههای جدیدی برای‌گریز ازخودو نشئه‌های زودگذر به دست داده بود، تاحدی شعر ازمتن زندگی بسیاری ازمردم مغرب زمین حذف شد، به قسمی‌که هنگامی‌که دریکی از سالهای اخیر جایزهٔ نوبل ادبیات به سن‌ژون‌پرس شاعرفرانسوی داده شد بسیاری ازمردم فرانسه نام وی را نشنیده بودند وآن شاعر بزرگوارجز درمحیط‌کسانی‌که همیشه باکتاب ومطبوعات سروکار داشتند شهرتی نداشت. درقبال این وضع یعنی‌کم شدن جنبه populaire شعرگرایش مردم به سوی ترانه chanson روز بروز بیشتر شد، به حدی‌که‌آواز درویی وسورهای بهایی مردم امروز فرانسه را به جای شعرهای بسته شاعران بزرگ امروزی باید درگفته‌های امثال Br. ssens که سنت شاعران دوره‌گرد قرنهای‌گذشته را تا حدی تجدید‌کردند، جست.

منظور از این‌گفته‌ها این نیست‌که بنده شعر نو رادر زبان فارسی‌محکوم کنم. به نظر بنده به وجودآمدن شعر نو وهنر بی‌مانندی‌که نوگویان درآن به‌کار برده‌اند دلیل این است‌که روح ایرانی زنده است وهرآن توانایی‌آن را داردکه با ایجاد دگرگونی در طرز اندیشه وهنر نمایی‌خود زندگی را ازسربگیردومانند مرغی‌که در افسانه‌های‌کهن معروف است، ازمیان خاکستر خود جوانتر وشاداتر

به پرواز درآید. هنرشاعران جوان نوپرداز در این است که از شاهراههای کوبیده شده وشناخته شده منحرف شدند وراههای دشوار پرنشیب وفراز را برگزیدند و آثاری به وجودآوردند که پاره‌ای ازآنان روزی در ردیف درخشان‌ترین آثار قریحه وذوق ایرانی به شمار خواهدآمد.

* * *

به‌طوری‌که در بالاگفته شد شعرسنتی به طورکلی تقلیدی است ازشعرعرب، منتها تقلیدی‌که قریحهٔ ایرانی مقداری ازمشخصات روانی واجتماعی وسیاسی‌خود را درآن منعکس‌ساخته، واساساً تأثیر محیط و اقلیم در پدیده‌های زندگی‌آنچنان است‌که بمحض اینکه نهالی ازکشوری به‌کشور دیگر برده شد، بتدریج سیمای ظاهری‌آن‌عوض‌می‌شود وریشهٔ‌گیاه بااستفاده ازعواملی‌که درآب وخاك‌هرمنطقه‌ای وجود دارد شکلی نو به خود می‌گیرد ومثلاً سنبل‌هاولاله‌های وحشی‌کوههای‌ایران وکردستان‌که روزی به هند برده شد تبدیل به‌تلیپ‌ها و ژاسنتهای زیبای هلندی می‌شودکه شباهت بسیارکمی با لاله‌ها وسنبل‌های‌کوهساران خاور نزدیك دارد.

به هرحال شکل شعر عربی شعرکه زیرتأثیر عوامل اقلیم عرب و برای پاسخ دادن به نیازمندیهای بدویان شتر سوار اختراع شده بود درکشور ما رشدکرد و گیاه بیابانهای خشك درکشور ما نهالی بارورگردید. اگر ریشهٔ شعرسنتی‌ما شعر عرب است دربارهٔ شعرنو هم باید بگوییم‌که ریشهٔ‌آن شعر از اروپای عربی‌است و اندیشهٔ تحول اساسی در شعر و دور ریختن سنتهای‌کهنهٔ‌آن‌که مانند قفسی اندیشه شاعررا ازپروازآزاد باز می‌داشت، اندیشهٔ اروپایی است، ولی درمورد شعرسنتی چون فرهنگ عربی وفارسی‌کمابیش به موازات هم پیش رفته، شاعران فارسی‌گو شعر عربی را ازریشهٔ دوران جاهلیت اقتباس‌کرده و در ادوار بعدی‌هم روی هم‌رفته ازجریان شعرعرب ودگرگونی‌های‌آن بی‌خبر نبودند ، یعنی تقلید از عرب تقلیدکورکورانه‌ای نبود ومردم ایران از همهٔ امکانات وتحولات شعر عرب اطلاع داشتند وگفتهٔ خود را باآن تطبیق می‌کردند ویا راههای نوی با توجه به‌راههای کهن وحفظ سنتهای قبول شدهٔ‌آن اختراع می‌کردند.

در حالی‌که تقلید از شعر اروپایی ، هنگامی در ایران‌آغاز شده‌که شعر اروپایی ومخصوصاً فرانسوی پنجاه سال اخیرکه الگوی‌گویندگان ما بوده، دچار تحولی شده که‌آیندهٔ‌آن روشن نیست، وآثارگویندگان‌آن با محك‌گذشت زمان‌که تنها ملاك تشخیص‌ارزش هنری‌است آزمایش نشده، به این معنی‌که‌گویندگان‌آن، در مقام پیروی و الهام گرفتن ازجهان غرب به جای اینکه نخست باآثارکلاسیك یونان‌که ریشهٔ اندیشهٔ هنری مردم اروپاست‌کاملاً آشنا شوند وسپس به‌آثارمقلدان فرانسوی‌آنان‌که به نوبهٔ خودآثاری‌گرانبها مانندکمدیهای مولیر و تراژدیهای راسین را به وجودآورده‌اند توجه‌کنند، وازخرمن اشعار شاعران دوران رمانتیك که مسلماً در ردیف‌آثار جاودانی اندیشهٔ بشر است، خوشه‌ای برای مردم ایران

به ارمغان آورند، به آخرین حلقهٔ زنجیری که ادبیات اروپایی امروزی را به ادبیات کهن می‌پیوندد ودرست در هنگامی که گویندگان عرب از روش گویی منحرف شده و به تعقید وپیچیدگی ومعما سرایی گراییده‌اند، درصدد گرفتن الهام و اقتباس گونه‌ای از روش آنان برآمده‌اند.

پیروی از راه و رسم بزرگان ادب وهنر هرجا که باشد به نظر بنده عیب نیست، آنچنانکه تقلید ازاعراب وحتی افراط در اینکار وپاره‌ای تقلیدهای بیمزه از شعرسنتی آنان، مانندگریه براطلال ویاد از حبیب ومنزل، درایران منکر پیدا نکرده‌است ومسلماً پیروی وتقلید ازمضامین گویندگان اروپایی که آثارشان درمقابل آثار گویندگان عرب وضع اقیانوس خروشان را نسبت به غدیرهای نیمه خشك بیابانهای حجاز رادارد هم عیب نیست، بلکه برای غنی‌ترساختن زبان و سرمایهٔ شعری آن بسیارهم مطلوب است، ولی این پیروی نباید ازجایی آغاز گردد که نتیجهٔ آن روگردان شدن مردم ازشعر نو وبسیاری چیزهای نو دیگرباشد، وکار به‌جایی برسد که مردم به جای اینکه شعر امروزی راکه باید بیان‌کنندهٔ دردها ورنجها و امیدهای امروزی مردم باشد به دلیل ناماًنوس بودن واژه‌ها و غرابت ترکیبات لغوی وابتکارات نو در جمله بندی وپیچیدگی معنی‌وافراط در استعاره‌ها وزیره‌کاریهای خارج ازآیین سخن‌گویی فارسی ، رهاکنند و ناچار باز به سراغ عوالم مربوط به بادیه نشینی مانند غراب بین ومحمل وخیمه و شتر که برای خواننده و حتی گوینده ووصف‌کنندهٔ آن چیزی موهوم وغیرماًنوس ویا ناشناس است بروند.

ضمناً نباید فراموش کرد که توسل به استعاره وکنایه‌که امروز در پاره‌ای از اشعار فرانسوی رواج یافته در زبان ما هم موجود بوده وافراط درآن یکی از عوامل ضعف شعرسنتی ما گردیده است، مثلاً والری درقطعهٔ معروفش «گورستان کنار دریا» هنگامی که می‌خواهد دریای‌آرام و زورقهای با بادبانهای سفید را مجسم کند، از پشت بام‌آرام وکبوترانی که برآن می‌خرامند سخن می‌گوید، عیناً به همان ترتیب که خاقانی هنگامی که برآمدن آفتاب را وصف می‌کند به عبارت آینهٔ‌اسکندری که ازظلمات بحر برجسته متوسل‌می‌شود، بااین فرق‌فاحش که‌خاقانی طی عبارات واستعاره‌ها وتشبیه‌های‌کمیاب مسائل‌بسیار ساده را بیان‌کرده‌است در حالیکه والری طی‌چند صفحه شعرگورستان دریایی همهٔ انفعالات مربوط‌به مرگ وزندگی، حرکت وسکون وسایه روشنهای‌آن را بیان‌کرده ومیان دریا،آنچنانکه ازمیان‌شاخهای‌کاجهای‌گورستان دیده می‌شده وزندگی مواج‌ومتحرك وبی‌ثبات‌این جهان‌شباهت‌هایی دیده‌که باکمال دقت وباریکبینی که ازهمهٔ امکانات‌لغوی‌آن‌استفاده برده بیان کرده است. بدون شك شعروالری که گفتن آن‌گویا ماهها طول کشیده ومانند قطعه جواهری در دست زرگری چیره دست مدتها درحال تراشیدن وصاف کردن بوده است، قطعه‌ای است بی‌نظیر ودر نهایت زیبایی ، ولی با این همه ، این شاهکار هنر را نمی‌توان مانندآثار شاعران دیگر با شتابزدگی خواند ومعنای‌آن

را دریافت، بلکه خواننده مجبور است که برای فهم دشواریهای آن به حواشی و شرحها متوسل شود، همچنانکه معنای ابیات قصیدهٔ معروف (چشمهٔ حضر) خاقانی را هم بی کمك فرهنگ وقاموس نمی‌توان فهمید

درست است که شعر والری مشحون است از مطالب بسیار عمیق فلسفی توأم با عواطف شاعرانه واکنون در ردیف شاهکارهای مسلم «اندیشهٔ بشری» جای دارد ولی معلوم نیست که پس ازصد سال که ناشران امروزی از میان رفتند وازدوستان شخص اوکسی برجا نماند وسبك سخن سرایی نوی پیش‌آمد، مقام گفته‌های پیچیده والری ودیگر گویندگان دشوارگو همچنان محفوظ بماند وچه بسا که خوانندگان با خود بگویند که بهتر است که مطلب شعری یاادبی هرچند عمیق هم باشدبازبانی ساده بیان گردد نه اینکه مطالب ساده آنچنان پیچیده گفته شود که درك معانی آن بی‌دقت فراوان میسر نباشد وبربیان مطالب فلسفی که خود به دشواری قابل درك است، پیچیدگیهای شعری واستعاره‌های دور از ذهن افزوده شود

مطلبی که به نظر نگارنده که هم از پرگویی خود عذر می‌خواهد و هم از مداخله در امری که قاعدتاً مجاز به مداخله درآن نیست اهمیت دارد و شاید به گفتنش بیارزد این است که شعراعم از کهنه ونو باید داعیه‌ای بالاتر ازبیان رنگها وبیرنگهای عواطف‌وتأثرات‌شاعرداشته باشد وشاعر باید خودرا ازبرج‌عاج‌تخیلات ورؤیاهای انفرادی پایین بیاورد وبه‌جای اینکه به تکرارتصاویر ومضامین‌شاعران کهن ویا به سبك گفته‌های بزرگان غرب‌سحرآفرینی نماید، باید ازروش استادان بزرگوار شعر فارسی که خود را درمبارزات سیاسی و اجتماعی و دینی عهده‌دار وظایفی می‌دانستند پیروی نمایند، یعنی به‌یاد بیاورندکه مثلاً فردوسی در محیطی بسیار نامساعد وپر از تعصب قرنهای اولیه پس‌از اشغال ایران به دست تازیان، درهنگامی که شب وروز درهرازمسجد ومنبر نام خلفا را تکرار می‌کردندکارهای شگرف‌کرده ویا نکرده به بزرگان عرب نسبت می‌دادند جرأت‌کردکه اثرعظیمی که محور اصلی‌آن ایران بود، به وجود بیاورد، یعنی یادگارهای ایران‌باستان‌را یادآوری‌کند وبه مردم کشوری که زیرسم ستوران عرب به‌ویرانی گرایید وهردمش برده وبندهٔ امرای خود پسند وسفاك وسنگدل عرب ویا غلامان به شاهی‌رسیدهٔ‌ترك شده بودند، از مردانگی‌های نیاکانشان سخن بگوید و عرب را زاغ سار و اهرمن چهره بنامد وسلطهٔ‌آنان را موجب شیوع فساد ودروغ وتباهی وغم ورنج بداند

محتوای اجتماعی گفتهٔ فردوسی این است که ایرانی اگر مسلمان‌است‌نباید ایرانی بودن خود را فراموش‌کند واگر زیرسلطهٔ شاهان تُرك نژاد است باید جنگهای چندین صد سالهٔ خود را با تورانیان پیوسته متذکر باشد ودرقبال وضع موجود به اصطلاح امروزی روش ستیزه جوئی contestation پیش بگیرد ودست بسته دچار سرنوشت شومی که‌تسلط بیگانگان به وجودآورده است نشود بوستان سعدی پراست ازحقایق عربانی که خطاب به فرمانروایان روز در باب کشورداری

و دادگستری گفته شده است . پاره‌ای از قصاید سعدی و حکایات بوستان که در آن امرا وسلاطین را به وظایف خود متوجه ساخته ویادآوری کرده که صاحب تخت و تاجی که از رعیت باج نگیرد ورعیت از تطاول عمال ستمگر دولت مصون ندارد نباید به بقای خود امیدوار باشد ، دردوران خود جنبهٔ عصیان و طغیان داشته . امرای آن روز انتظار داشتند که مردم وخودشان را سایهٔ لطف خدای آسمان بر روی خاک نشینان بدانند وهیچ مبالغه‌ای را دربیان اوصاف خودشان زاید نمی‌دیدند وآب بحر را برای تر کردن انگشت وصفحه شمردن کتاب فضل خود کافی نمی‌شمردند، با این‌همه سعدی جرأت می کرد به‌جوان نوخاسته‌ای که برمسند ولایت اقلیم فارس تکیه زده خطاب کرده وبگوید که بزرگان دراین سپنج سرای بودند و ندیمانی که درم را به جور از رعیت گرفته وکاخهای زرنگار می‌سازند ، بنای خانه را می کنند و به عاقبت خبر آید که شخص ظالم مرد

اشعار مولانا جلال‌الدین مسلماً با روش واعظان و خطیبان و قاضیان خدمتگزار کیش روز کما بیش معارض بوده، زیراکه آن بزرگوار در طی اشعاری آمیخته به احادیث وامثال‌واستشهاد به‌گفته‌های معاریف دینی‌مطالبی را بیان کرده که با گفته‌های خطیبانی که ظاهر دستورات دین پاک را به مردم تعلیم می‌دادند ، منافات داشت

آری مولوی درکتابی‌عظیم همهٔ معنویات بیان نشده‌ای راکه درخاطرمردم ایران درحال جلجان بوده، بیان کرده ومطالبی‌راکه مسلماً باب طبع‌همه آخوندهای آن روز نبوده، بی‌آنکه از شاعر بودن خود چیزی کم کند به شعر درآورده‌است.

آری نقش شاعر وهر هنرمند دیگری این نیست که تنها رنجها و احیاناً شادیهای خود را بیان کند هنرمندزبان گویای همهٔ مردم جهان است آهنگساز اصیل کسی است که ترانه‌هایی راکه در دل مردم‌کشور ودر چشم انداز کوه ودشت وآب وهوا و تاریخ هرملتی نهان است ، درك و ضبط کند و از مجموع سرودهای ناشنیده آهنگ‌هایی به وجودآورد شاعر ایرانی امروزی خواه سنتی وخواه نو- پرداز، باید درشعرخود نقشی از نشیب وفرازهای زندگی گروهی راکه درسرزمین پرحادثهٔ ایران زندگی می‌کنند در برداشته باشد کسانی که پس ازچند قرن‌اشعار شاعران سنتی وغیرسنتی ایران را خواهند خواند بیهوده دنبال تأثیر حوادث‌نیك وبدی که در زندگی مردم‌کشور روی داده خواهندگشت به ازتاریخ این سرزمین وتاخت وتاز بیگانگان، که سیل هجومشان هرچند به چندگوشه‌ای از مرزوبوم را ویران کرده، اثری خواهند یافت ونه از جغرافیای آن یعنی ازکوههای پربرف و بیابانهای خشك ورودهای خروشان آن. مردمی که در دوره‌های مناطق گرمسیری روزی خود را از میان خارهای خشك کشتگه های سوخته می‌جویند ویا در سرد سیرها وشیبهای تندکوههای فرسوده، در انتظار چیدن مشتی گندم بی‌حال وخشکی کشیده نشسته‌اند، در این اشعار وحتی در دیگر آثار هنری‌کشور نکلی‌غایبند.

در شعر امروزی ما از عشایری که عمری در دسال سبزی مشکوك بیا با نگردی می‌کنند وسرنوشت خود را با سرنوشت چارپایان و ستوران یکی کرده‌اند خبری نیست واگر مردی مانند قایم‌مقام درباره‌ای ازقصاید خود ازشکست ایرانیان از روسها سخن می‌گوید و به اصطلاح قلم رالحتی به حال کشور هزیمت‌زده‌مامی گریاند ویا میرفخرائی با صفای بی‌نظیری رودهای بارانی گیلان را وصف می‌کند و یا نادرپور خشکی بیابانهای بی‌آب را با بیانی بی‌نهایت‌گیرنده مجسم می‌سازد و یا اگر توللی عروبی را برروی‌کاروان آرام نقاشی می‌کند و یا کسرائی در قطعهٔ آرش کمانگیر به مبارزات ملت ما اشاره مانندی دارد ، باید گفت که این قبیل اشعار گرانبها در دفتر سروده‌های گویندگان ما از نوادر است و«النادر کالمعدوم» .

آری شعر ما روی هم رفته شعری است مجرد (abstrait) کمتر اتفاق می‌افتد که شاعران ما از آسمان معین و کوه معین ومردمی معین سخن بگویند،هرچه می‌گویند جنبهٔ کلی دارد حماسهٔ مردم این کشور که توانسته‌اند قرنها درسرزمین نامهربان ما زنده بمانند وماند اسبی خسته سکندری بخورند و بار برخیزند و راهنوردی از سر گیرند، هنوز ناگفته مانده است شاعران ما باید رازهائی را که در دل مردم کشور ما نهفته است ویارای گفتن آن را ندارند به شعر در بیاورند ، به کشاورز وکارگری که درپشت خیش‌ویا در دکهٔ قلمزنی نقره با روش پرازتسلیم ورضا روز را به شب می‌آورد و بی‌نام به جهان می‌آید و بی‌نشان از این جهان می‌رود ، با آثار شعری خود زندگی جاویدان بخشند ، غمهای شاعری جوان که برای ساعتی دوری از جواسب دل خود جهان را تاریك وزندگی را تلخ می‌بیند اگر به دست شاعری توانا ولطیف طبع به شعر دربیاید یقیناً زیبا خواهد بود و در خواننده تأثیر خواهد داشت، ولی درجهان امروزی ومخصوصاً درجهان‌فردا، که جهان کشمکشهای بی‌امان خواهد بود، هیچکس حق ندارد وجود خودرامرکز ومدار جهان‌آفرینش بداند ودرست در هنگامی که سرنوشت فرد فردآدمیان هر لحظه مورد بحث است، خود را «ازصف‌اندوه برکران» بینگارد ودرکشمکشهای موجود بیطرف بماند

انسان امروزی محکوم به صف‌کشیدن و به سود یزدان یا اهریمن،هرجا که سراغ داشته وجود تشخیص بدهد، جنگیدن است شاعرامروزی نمی‌تواندبربالای باروهای تروا (Troie)های درحال سقوط و انقراض بنشیند و در حالی که پیران وجوانان برای بقای خود می‌جنگند فقط به وصف شبهای هجران ووصال‌بپردازد ودر موقعی که تمدنهای عظیم کهن در معرض غروب وآیین‌های نوناشناس در حال طلوع هستند، زردیهای شفق وافول‌آفتاب را وصف‌کند ودر هنگامی که چشم فتنه درمنتهای بیداری است، مردم را به رؤیاهای خوش وخواب وخیال دعوت‌کند

آری‌آنچه در اصطلاح امروزی **Engagement** یعنی طرفگیری سیاسی‌نام گرفته ومظهر سرنوشت دشوار و ناپایدار بشر امروزی است ، نمی‌تواند در شعر

بی‌انعکاس بماند. اکنون که برای مردم ایران ودیگرجهانیان مسئلهٔ بودن‌یا‌نبودن مطرح است ومرگ وزندگی وظلم و بی‌نظمی وآزادگی و بردگی در حال‌کشتی گرفتن‌اند، شعرای ما باید از جلد خود بیرون بیایند و به جای اینکه منحصراً تأثرات درونی خود را به شعر دربیاورند ، گاهی هم از جنگ غولهای هولناک تاریخ که ممکن است در نتیجهٔ آن دفتر شعر وشاعری وشعر خوانی یکسره در یک تکان شدید درهم نوردیده شده، و به دست سیلاب حوادث سپرده گردد الهام بگیرند.

این بنده عقیده دارم که شعر بی‌هدف هرقدر هم زیبا باشد، تخیلی موزون، یا غیرموزون، بیش نیست درحالی که شعر باید چشمهٔ نوری باشد که روندگان نسلهای بشررا راهنمایی کند وامید فرداهای پرسرور را در دلها بیدار نگه‌دارد.

آری آنچه «هنر برای هنر» به‌آن گفته می‌شود، مفهومی آنچنان مجرداست که درك آن برای مردم کشور ما که به هرحال شعر برای آنان گفته می‌شود آسان نیست خوشبختانه «شعر برای شعر» هدف همه شعرای نوگوی امروزی نیست شاعران جوان ما در زمینهٔ شعر غنایی و در بیان مضمونهای مربوط به عواطف درونی، شاهکارهای گرانبها به وجودآورده‌اند وگوشه‌های تاریك اقطار ناشناخته عوالم روح انسانی را به ما شناسانده‌اند و مخصوصاً در وصف طبیعت و تأثیرات نهانی آن وغمهای بی‌نامی که‌آمدن ورفتن روز و شب وگذشت بی‌دریغ زمان در دلهای ما به وجود بیاورد توفیق بسیار به دست‌آورده‌اند، شاعران امروزی‌مفهوم زندگی ومرگ را اززاویه‌های نکلی نو دیده‌اند وچون راه زندگی را راهی بسته وبی‌مقصد ومرگ را پدیده‌های قطعی و بی‌برگشت تشخیص داده‌اند روی هم رفته بهتر از سرایندگان کهن ما که جهان را تابع اوامر و نواهی نیرویی اندیشنده و مدبر می‌دانسته‌اند به سنگینی سرنوشت انسان پی‌برده‌اند. اشعار شاعران نوگوی ما بیان افسانهٔ نومیدی مسافرانی‌است که درشب‌سیاه راه مقصود راگم‌کرده‌وانتظار برون‌آمدن ستاره‌ای را هم ندارند

ولی‌آیا بهتر نیست که‌گویندگان ما افق دید هنری خود را گسترده کنند و بی‌آنکه ازبیان دردها ورنجهای خود صرف‌نظر کنند، به رنجهای توده‌های بی‌نامی که بی‌هدف و بی‌مقصد از عدمی به عدمی دیگر روانه‌اند و بار سرنوشت نامعلومی را بردوش دارند توجه‌کنند ، تا پیامی‌که از راه شعر به نسلهای‌آینده فرستاده می‌شود کاملتر وشاملتر گردد.

اینك که این مقال به پایان می‌رسد وباید به هرحال نظر صریحی دربارهٔ شعر به عرض خوانندگان محترم‌برسانم، به طورفشرده وکوتاه لزوم بقا وگسترش شعرسنتی را با تأیید بسیار تکرار می‌نماید، ولی این مطلب را مطلقاً با تشویق و تحسین شاعران نوپرداز وشعر نوسازی معارض نمی‌دانم.کسانی‌که شعر سنتی را می‌پسندند ودربارهٔ شعرنو به خرده‌گیریهای بیجا و طنزهای بارد متوسل می‌شوند به نظر بنده شبیه‌کسانی خواهند بودکه فرضاً درشعر سنتی به محدودیتهائی قائل

باشد، شعر را جز درقالب وبحور معینی شعر نشمرند ومثلاً طرفدار بحرهزج و رمل ورجز باشد، ولی از بحر تقارب ومنسرح متنفر باشد ودر قوافی‌هم‌به‌حروف دوگانهٔ اول ابجد اکتفا کنند وباقی را مردود بدانند. مفهوم شعرعامتر ازآن‌است که بتوان‌آن را به شکل معین و قواعد معین ومضامین معین محدود ساخت. بازار هنر وادب بازار عرضه و تقاضاست، اگر نوگویان ما اشعاری به سبك نو بگویند که مطبوع طبع شنوندگان باشد، خواه شاعران سنتی‌بخواهند یا نخواهند،آن‌اشعار جای خود را درجامعه باز خواهدکرد،آنچنانکه پاره‌ای از اشعار نو هم‌اکنون خواهان فراوان پیداکرده وجزوآثار هنری مسلم نسل امروزی باشده است.

به نظر بنده معارضه‌ای‌که فرض شده است میان شعر نو و شعرکهن وجود دارد، پنداری بیش نیست. گفتار یك‌گوینده اگر محتوی شعری داشته باشد شعر است خواه‌آن‌گفته در وزن هزج یارمل یا تقارب‌گفته شده وباحروف روی‌وردیف توأم باشد یا شعری‌باشد به سبك نوباوزنهای شکسته وقافیه‌های درهم ریخته‌ممکن است سراینده‌ای‌به‌آسانی نتواند اندیشه‌های خودرا درجمله‌های وزن‌داروقافیه‌دار بگنجاند، ولی اندیشه‌های وی ازدید شاعرانه محروم باشد ومثلا ازحدود صرف و نحو عربی وآداب تیمم وقواعد اخلاق فراتر برود ودیگری تکنیك شعر عروض کلاسیك را یك جا نپذیرد ویا افکارش‌در دایرهٔ آیین‌های سختگیر شعرکهن‌نگنجد وبه جای اینکه پیروآهنگ اوزان وبحورگویندگان قرون‌گذشته بشود رؤیاها و تخیلاتش را در اوزان ویژهٔ طبع خودش جا بدهد.

بنده یقین دارم‌که درجامعهٔ‌آیندهٔ ما شعرنو، به شرط اینکه به معنی‌ومفهوم به‌کلی پشت پا نزند، باشعر سنتی «همزیستی»‌کمابیش مسالمت‌آمیز خواهدداشت، البته نه از نوع همزیستی مسالمت‌آمیز میان شرق و غرب‌که مخلوطی از اشتلم و نیرنگ وآمادگیهای‌جنگی وفشار ولشکرکشی به‌کشورهای دوست وهم‌کیش‌است. گویندگان شعرنو خواهند فهمید‌که شعرسنتی امروز روزی خود شعر نو بوده و گویندگان سنتی قبول خواهندکردکه شعر نو خوب امروزی درآینده شعر سنتی خواهد شد ودو طرف مبارزه‌ها وطنزها ونیشها را به زودی فراموش خواهندکرد، آنچنانکه جنگ میان طرفداران درام رمانتیك ومعارضان‌آن درفرانسه دیری نپایید وپیراهن‌سرخی‌که دوستان ویکتورهوگو به‌عنوان شعار جنگ درشب‌نمایش نمایشنامهٔ «Hernani» پوشیده بودند منجر به زورآزمایی وخون ریزی‌نشد آری سبك‌کهن‌کلاسیك ولزوم مراعات وحدتهای سه‌گانه درتئاتر که ویکتورهوگو باآن مبارزه می‌کرد، بتدریج کهنه‌تر ومتروك‌تر گردید، ولی سبك نوآن روزی‌هم دیری نپائید‌که خود سبکی‌کهن‌گردید وشعری‌که در اوایل سدهٔ نوزدهم مظهر عصیان و سرکشی نسل نو ونمایندهٔ اندیشه‌های جوان تلقی می‌شد، جای خود را به‌سبك‌هاو اندیشه‌های جوانتر داد وآثار شعرهای رمانتیك‌که معارض و رقیب اشعار و افکار کلاسیك‌بود، خودبتدریج درردیف‌آثار کلاسیك جا گرفت. اگر دلبستگی به‌سبك‌های

باستانی دلیل استواری مبانی قومیت هر ملتی است، باید گفت که نوجویی هم‌صفت اصلی ملت‌های زنده است. گویندگان ما باید موازنه مناسبی میان کهنه دوستی و نوپرستی برقرار کنند که از افراط و تفریط در هردو راه جلوگیری شود، یعنی به ارزش کارهای استادانی مانند رهی معیری، که با مراعات کامـــل سنتهای شعری باستانی ساخته شده و در طبع خوانندة اثری همانند باده کهن را دارد کم کنند و به مبارزه با نوجوئی‌های معقول مانع جهش فکر جوانان و کسانی باشند که برای شعرما آرزوی دگرگونی دارند و جرأت می‌کنند که ازراههای کوبیده شدهٔ شاعران ادوار گذشته منحرف شوند وجود را با خطر تخطئه از طرف خواص و «هو» شدن از طرف عوام مواجه سازند.

درپایان سخن از اینهمه تطویل واز اینکه سرانجام پاسخ سؤال مجله‌راهم ندادم پوزش می‌طلبم. عرایض بنده درباب شعر باید به اصطلاح فرنگی عقاید مرد کوچه (l'homme de la rue) یعنی بازاریان کم اطلاع تلقی گردد که چون عادتاً محکوم به خاموشی هستند ازهرفرصتی برای پرگویی استفاده می‌کنند. آری اشکال توجه به عقاید مردم در این است که اگر مرسوم شد به همه کس اجازهٔ مداخله در همهٔ مسائل را می‌دهد و در این صورت معلوم نیست که بی حرفیها سر به کجا منجر می‌شود؟ شاید راه حل صحیح ومنحصر به فرد همان باشد که درپاره‌ای از کشورهای آزادیخواه مرسوم است که در آنجاها زبان گروهی از مردم در حکم است و باقی مردم صم و بکم!

پایان

فلاسفهٔ شیعه

تألیف شیخ عبدالله نعمه ، با مقدمهٔ شیخ
جواد مغنیه ، ترجمهٔ سید جعفر غضبان
۶۴۸ص، وزیری، با جلد سلوفان

«فلاسفهٔ شیعه» نخستین کتاب وعالمانه‌ترین اثر مدونی است که دراحوال وآثار فیلسوفان شیعه به شیوهٔ تحقیقی امروز نوشته شده است .

این کتاب دارای دو بخش دریك مجلد است: بخش نخستین دیباچهٔ مستقل و مبسوطی است در باب تطور اندیشهٔ فلسفی در قلمرو هوشیاری خاص اسلامی وسبقت شیعه در کشف حقایق علم و حکمت ، و بخش دوم مجموعهٔ الفبایی ترجمهٔ احوال فلاسفهٔ شیعی است که شناسائی قریب ۶۰ تن از حکماواندیشمندان عالم تشیع را دربر می گیرد.

مؤلف دانشمند درشناساندن مقام و ارزشهای آثار این گروه برگزیده از دانشمندان به نقل قول مورخان قدیم قناعت نورزیده، بلکه با نظر انتقادی اقوال متقدمان را باآرای محققان معاصر و مستشرقان مقابله نموده ومبنای کار را برتوضیح حقایق قرار داده است .

این کتاب خواننده را با فرضیات وحقایق گوناگونی که درباب شخصیت و آثار کسانی مانند جابر بن حیان ، ابن سینا، زکریای رازی، ابوریحان بیرونی، فارابی ، شیخ بهاءالدین عاملی ، خواجه نصیرالدین طوسی ، شیخ احسائی فیلسوف سبزواری و دیگر مشاهیر علم و حکمت وجود دارد آشنا می سازد و مسائل مهمی رامطرح می کندکه بسیاری از آنها تاکنون در هیچ کتاب دیگری یکجا گردآوری نشده است

از انتشارات

کتابفروشی تهران

تبریز، بازار شیشه گرخانه   تهران، ناصرخسرو، پاساژمجیدی

منتشر شد

تلفن ۲۷۳۸   **تلفن ۵۷۸۴۹**

خوانندهٔ عزیز، می‌توانید ازکتابفروشان معتبر تهران و شهرستانها ابتیاع فرمایید .

منطق الطیر

از آثار شیخ عطار، با تصحیح و مقدمه
و تعلیقات دکتر محمد جواد مشکور
۴۱۹ص، وزیری چاپ سوم باجلدسلوفان

منطق‌الطیر ازمیان آثار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، اصیل‌ترین و مشهورترین کتاب در تاریخ‌ادبیات ایران و در دنیاست.

منطق‌الطیر علاوه برجنبهٔ عرفانی و اشتمال بر مهمترین نکات منظور عطار در طریق سیروسلوك وتصوف، یکی از آثار برگزیدهٔ هنری و ادبی‌است که سرچشمهٔ بسیاری از قصص و تمثیلات و امثال زبان فارسی به‌شمار می‌رود و همهٔ رهروان راه بعد از عطار از این وادی گذر کرده‌اند.

چاپهای مختلفی از منطق‌الطیر دردست است، اما این‌نسخه که ازمقابلهٔ چندین نسخهٔ خطی معتبر به تهذیب‌رسیده صحیحترین نسخهٔ چاپی منطق‌الطیر است و مقدمه و حواشی و تعلیقات مصحح در روشن نمودن بسیاری از نکات تاریخی و ادبی و اشارات کتاب فایدهٔ بررسی و مطالعه را دو چندان ساخته است

این نسخهٔ مصحح منطق‌الطیرهمهٔ مزایای یك چاپ انتقادی کامل‌را واجد است و همراهی‌شرح حال عطار وفرهنگنامه‌ای از لغات و اصطلاحات وفهرست حکایات و فهارس اعلام، استفاده از این‌کتاب را برای اهل ذوق بنحواحسن سهل و آسان نموده است.

از انتشارات

کتابفروشی تهران

تبریز، بازار شیشه‌گرخانه — تهران، ناصرخسرو، پاساژ مجیدی

منتشر شد

تلفن ۲۷۳۸ — **تلفن ۵۷۸۴۹**

خوانندهٔ عزیز، می‌توانید ازکتابفروشان معتبرتهران وشهرستانها ابتیاع فرمایید.

کتابشناسی ده سالهٔ

(۱۳۴۲-۱۳۳۳)

کتابهای ایران

تدوین

ایرج افشار

با همکاری

حسین بنی‌آدم

فهرست موضوعی کامل ۵۶۰۲ کتاب در ۷۵۱ صفحه که در مدت ده سال در ایران نشر شده است

از انتشارات انجمن کتاب

۳۵۰ ریال

راهنمای کتاب

مجلهٔ زبان و ادبیات فارسی و تحقیقات ایران شناسی و انتقاد کتاب

نشریهٔ ماهانه انجمن کتاب ایران

صاحب امتیاز: دکتر احسان یارشاطر ، **مدیر مسئول:** ایرج افشار

سردبیر: دکتر جعفر شعار

نشانی: صندوق پستی ۱۹۳۶ ، طهران

تلفن: ۴۹۸۱۵

مکاتبات به نام مدیر مسئول مجله ارسال شود

بهای اشتراک در ایران

۲۰۰ ریال (با پست عادی) ، ۲۴۰ ریال (با پست سفارشی)

بهای اشتراک در خارجه: ۶ دلار یا ۴۸۰ ریال

Rahnema-ye Ketab

A journal of Persian language and literature,
Iranian studies, and book reviews

Published by the Book Society of Persia

Editor: E. Yar-Shater

Associate Editor I. Afshar

Assistant Editor . Dr. J. Shear

Annual subscription rate: 6 dollars

All inquiries to be addressed to the Associate Editor

P. O. Box 1936, Tehran, Iran

RAHNEMA-YE KETAB

Vol. 11. No. 8 Nov. - December 1968

A MONTHLY JOURNAL OF THE BOOK SOCITY OF PERSIA

Includes

ARTICLES ON PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE

REVIEWS OF RECENT PERSIAN BOOKS

A CLASSIFIED BIBLIOGRAPHY OF RECENT PERSIAN BOOKS

REVIEWS OF BOOKS FROM ABROAD CONCERNING PERSIA

Editor E Yar-Shater

Associate Editor I Afshar - *Assistant Editor* Dr. J Shear

Annual subscription rate 6 Dollars

All inquiries to be addressed to the Associate Editor

P. O. Box 1936, Tehran, Iran

راهنمای کتاب

ماه ۱۳۴۷ — مجلهٔ ماهانه زبان و ادبیات و تحقیقات ایران‌شناسی و انتقاد کتاب — سال یازدهم ـ شمارهٔ نهم

یادبود استاد پورداود

شعر رهی از دید علی دشتی

شعر فارسی و شعر آزاد

معرفی و انتقاد کتاب

تاریخ ملل و دول اسلامی

جامعه شناسی ارزش‌ها

بوستان سعدی

افسانه و افسون

معرفی کتابهای تازه

نامه‌ها ـ اخبار

نویسندگان

ایرج افشار ـ علی دشتی
غلامعلی رعدی آذرخشی
ایرج وامقی ـ جمشید سروشیار
احمد اشرف ـ احمد احمدی
سید محمد علی جمال زاده
محمد جواد مشکور

بها ۲۰ ریال

فهرست مندرجات

راهنمای کتاب

شمارهٔ نهم سال یازدهم

دی ماه ۱۳۴۷

درگذشت ابراهیم پورداود

ایرج افشار

ابراهیم پورداود استاد بزرگوارما که ایرانشناسی بلند پایه و ایراندوستی گرانمایه ودررشتهٔ زبانها وفرهنگ پیش اسلامی ایران میان‌همعصران هموطن‌خودیگانه وحقاً پایه‌گذاراین‌رشتهٔ پردامنه در زبان فارسی و میان ایرانیان بود، پس ازهشتاد و چهارسال زندگانی بارور وآزادوار درگذشت از مرگ آرام او غمی سخت و سوکی گران بر دوستدارانش روی آورد بی‌گزاف سیابی که سراپا ایران‌خواهی بود فرو ریخت کانونی که شراره و شور ایرانیگری می‌آموخت فرومرد

سی سال پیش که دورهٔ ابتدائی مدرسهٔ زردشتیان تهران را به‌پایان می‌بردم، مجموعهٔ اشعار پورداودبه‌نام « پوراندخت‌نامه » وجلد اول بیست مقالهٔ قزوینی‌را،که پورداود دربمبئی‌چاپ‌کرده بود، انجمن زردشتیان بمن داد . نیّت آنها در دادن جایزه این بود که شاگردان مدارس خود را با فرهنگ مزدیسنائی ایران باستان‌آشنا سازند ومن از همین راه با آثار قلمی ابراهیم پورداود آشنایی یافتم وگاه به گاه شعرهای وطنی او را می‌خواندم و قسمتهایی از آن هنوز در خاطرم مانده است ، مانند این بیت‌که شور وطن‌پرستی از آن جوش می‌زند

اگر پرسی ز کیش پورداود — جوان پارسی ایران پرستد

پورداود درسالهای پس از جنگ دوم جهانی انجمن ایرانشناسی را بنیاد گذارد و در مدرسهٔ فیروز بهرام کلاسهایی برای تدریس زبانها و فرهنگ باستانی ایران به وجود آورد وجود نیز آنجا افاضه می‌کرد، و چون دانش‌آموز سالهای ادبی دبیرستان بودم به سخنرانیهای او می‌رفتم وسعادتی نصیب شدکه با او آشنایی نزدیک پیدا کردم

آشنا شدن باپور داود بسیار ساده بود، همه را آسان به‌خانه‌اش می‌پذیرفت ومهربانی می‌کرد چون کلامش آکنده به طنز و شوخی هم بودهمصحبتی‌اش دلنشین بود . غالباً از گذشتهٔ خود ودوستیهای دیرینه‌اش با تقی‌زاده ومحمّد قزوینی وجمال‌زاده وخاطراتی که ازدوران تحصیل در بیروت داشت سخن می‌گفت وداستانهای زیادو شیرین از دوستان ومعاشران قدیم خود و دانشمندان آلمان و فرانسه به یاد می‌آورد موقعی که گذشتهٔ ایران وویرانه‌های تاریخی آن، موضوع سخن قرارمی‌گرفت طنین کلام و نحوهٔ بیانش تغییر می‌کرد برافروخته و شادمان می‌شد غرور می‌یافت

چهره و صدایش گواه سادگی ضمیر و صفای باطن او بود . در طبعش نکته‌های خاص نهفته بود ، هم نیش بود و هم نوش . درشتی و نرمی‌را باهم جمع داشت در نشست و برخاست گاه تند می‌شد ، امّا در نوشتن همواره قلمی طغیانگر داشت. چندان‌که قسمتی از آثار سالهای اواخر عمرش ، در چشم بسیاری از اهل تحقیق ناشی از احساسات افراطی دانسته می‌شد

من ساعتهای بسیار و دراز با او گذراندم دو سفر همراه او

بودم. یک بار درپائیز ۱۳۳۳ بهسیستان رفتیم. مشتاق آن بود که دریاچهٔ هامون وکوه خواجه و آثار تاریخی آن پهنه را که با نام رستم وگشتاسب همراه است و درکیش مزدیسنائی سوشیانس با آن سرزمین بستگی دارد زیارت کند. با اینکه درآن ایّام راهها بسیار بد و ناامن بود و وسیلهٔ رفت وآمد آسان فراهم نمی‌شد از همّت و لطف دوستان کرمانی خود مدد خواست وآن راه دور و دراز را سپرد و شادمانه بازگشت. بار دیگری که با او بودم سفر مسکو بود، بهآن شهر رفتیم تا درکنگرهٔ خاورشناسان که استاد مینوی و دکتر یارشاطر هم بودند شرکت کنیم. ازطهران دکترمحمد معین دوست عزیزهمگی‌ما، که ازخداوند شفای اورا آرزو می‌کنیم، نیزهمراه بود. مرحوم پورداود به او علاقهٔ بسیار داشت. اورا جانشین لایق وبحق خود می‌دانست امّا دست قهّار روزگار نخواست که آرزوی او برآورده شود. معین درحیات پور داود ازکار برکنار افتاد واستاد ما ازین فاجعه رنجور وآزرده شد وبسیار غم خورد.

یک سال هم با پورداود به چاپ «هرمزدنامه» سرگرم بودم وهفته‌ای سه چهار بار اورا می‌دیدم. برای من مایهٔ سرافرازی ودانش اندوزی بود که در چاپ آن کتاب مختصر سهمی‌درکاراو داشتم. و نکته‌های لغوی بسیارازمحضرش فراگرفتم وازروش وحوصلهٔ تحقیق او کارآموزی نصیبم شد. مرادآنکه بااین نشست وبرخاستها مکارم‌اخلاقی وطبع نازبین وآزادگی فکر و شور ایران پرستی اورا نیک دریافتم یعنی آنچه نوشته‌ام گزاف و خیال وحماسه نیست.

سال‌شمار زندگانی پورداود را جداگانه در پایان این یادداشت.

می بینید. آنچه بطور اختصار درباب تطور حال ووقایع روزگار او توان گفت دراین چند جمله خلاصه می‌شود که‌از آغاز عمر دوستدار راستین و خواستار دانش بود. نخست به فراگرفتن علم طب پرداخت در رشت وتهران ایامی را به این خیال وشوق گذرانید، وپس ازچندی به‌بیروت رفت که از پزشکی نوین بهره برد اما روزگار دراندیشه و قصد او رخنه‌کرد و او را به پاریس‌کشانید. آنجا از پزشکی دست کشید و به تحصیل‌علم حقوق پرداخت دراین‌گیرودار سیدحسن تقی‌زاده‌که زعیم ایرانیان دور از وطن ومقیم‌آلمان بود ایرانیان پرشور و دلسوزی را که دراکناف شهرهای فرنگستان پراکنده بودند دعوت‌کرد تا دربرلن جمع شوند و برای مبارزه با روس و انگلیس و نجات آزادی ایران مجاهدت نمایند پورداود هم یکی ازکسانی است‌که به برلن سفرکرد وبا دوستان و به‌همآوازی آنان قدم وقلم خود راموقوف و مصروف این خدمت کرد و به سفرهایی پرداخت

سفر آلمان وهمنشینی با تقی‌زاده ومیرزا محمّد خان قزوینی و آشنایی با خاورشناسان نامورآلمانی کـه در کانون ایرانیان و مجمع نویسندگان کاوه آمد وشد داشتند پورداود رابه راهی‌دیگر درانداخت او به تحصیل و تحقیق در رشته ای پرداخت که تا پایان زندگی مایهٔ دلخوشی استاد ماریس بود بهرحال آنچه از شکستها و پیروزیها براو روی آورد سرانجامش گوهر نیک روزی او و مایهٔ سرافرازی ایرانیان شد چه توانست ترجمــه ای از اوستا، دفتر کهـن کیش زردشتی‌را در زبان فارسی به‌آفرینندگان‌آن پیشکش‌کند و نوشته‌هایی در زمینهٔ شناساندن ملت ایران باز گذارد که سالیان دراز در زبان ما

مرجع ومنبع فیض‌خواهدبود. اوهرچه‌گفت و نوشت درباب‌فرهنگ و زبان وتاریخ ایران باستان‌است‌که بدان پای‌بندی‌ودلبستگی بی شائبه داشت. یکی از برجستگیهای زندگی او همین است که از راه ومرز معرفت‌خود پای بیرون نگذارد.

پورداود دوران حیات علمی را به تحقیق و تجسس گذرانید حتی‌المقدور ازمشارکت‌درمجامع ومجالس‌خودداری‌می‌کرد اماهرچند یك بار درمحفلی یا انجمنی سخنرانی می‌کرد گاهی‌هم باخبرنگاران مجلات وجراید به‌مصاحبه می‌نشست. این دو کاررا رسالتی می‌دانست که در راه شناساندن فرهنگ ایران باستان به عهدهٔ او گذاشته شده است

پورداود در تحقیقات علمی خود روش دانشمندان آلمانی را به‌کار می‌بست. مخصوصاً ازحیث نشان دادن مراجع‌متعدد وحاشیه‌های زیادکاملاً تحت تأثیرآنان بود درفارسی‌نویسی میانه‌رو بود. اگرچه ازاستعمال لغات عربی دوری می‌جست ازلغت سازی‌هم پرهیز داشت نثرش نمکی مخصوص به‌خود داشت. شاید برای عده‌ای سنگین و دور از اسلوب می‌نمود

پورداود با اشتیاقی تمام انجمن ایرانشناسی را بنیاد گذارد و سالی چند که دوستان و همکاران شوق و نیرو داشتند مجالس درس برقرار شد و کتبی منتشرکردیم که همهٔ آنها سودمند و با ارزش است و این همه براثر نیّت پاك پورداود بود[1]

آثار و تحقیقات اساسی و مهم پورداود را در سه قسمت باید

۱- ازجمله فرهنگ‌ایران باستان، هرمزدنامه، فرهنگ گیلکی(منوچهر ستوده) مانی ودین او از تقی‌زاده، جشن‌سده سه جزوه نشریهٔ ایرانشناسی.

خلاصه کرد: یکی ترجمهٔ اوستاست که در نه مجلد به نامهای گاتها، یشتها، خرده اوستا، یسنا، یادداشتهای گاتاها ، ویسپرد، نشر شده است و نیز بنداد بعداً به همت دکتر فره‌وشی نشر خواهد شد. دیگر بررسیها و پژوهشهایی است که در بارهٔ کلمات و تعابیر و اصطلاحات و اعلام اوستا مبتنی بر آثار باستان‌شناسی و متون تاریخی و کتب خارجی مدون ساخته و در آغار و انجام گزارشهای اوستا به چاپ رسیده است و گواه وسعت اطلاعات و نشان دهندهٔ طریقهٔ او در تحقیقات باستانی است . سه دیگر مقالاتی است که در بارهٔ گیاهان و جانوران و جنگ‌افزارها و سابقهٔ استعمال و رواج آنها در ایران باستان و کلمات ساختگی عصر فرهنگستان یا مقدمه‌هایی که بر کتب دیگران مربوط به تحقیقات ایرانی نوشت و در سه کتاب «فرهنگ ایران باستان » و «هرمزدنامه » و «آناهیتا » انتشار داد

پورداود استادی بود که باصداقت و دلسوزی و علاقهٔ واقعی در دانشگاه تدریس کرد و شاگردان بسیاری پرورد که دکتر محمد معین نمونهٔ کامل مکتب اوست . نیز در فرهنگستان و شورای فرهنگی سلطنتی عضویت داشت و درمجامع علمی نمایندگی ایران یافته بود خدایش درپناه آمرزش خویش شادروان نگاه داراد[1]

1 - برای تفصیل سرگذشت او به «یادنامهٔ پورداود» گردآوری دکتر محمد معین (تهران، ۱۳۲۵)، مقالهٔ مرتضی گرجی در دیباچهٔ کتاب «آناهیتا» (تهران ، ۱۳۴۳) و مقدمهٔ «پوراندخت‌نامه» (بمبئی ، ۱۳۰۶) و « چگونه نویسنده یاشاعر شدید» (در کتاب «آناهیتا») که خود نوشته است مراجعه شود.

برلین آدینه ۹ سپتامبر ۱۹۳۰ [illegible]

آقای ایرج جان عزیزم نامهٔ ۲ سپتامبر در هامبورگ رسید اینک
دو روز است که در برلین هستم هوا در اینجا بهتر از هامبورگ است
چنانکه میدانید خیال داشتم به ژنو بیایم توسط ... که بدستم رسید
دو بار مراجعه به پزشک نمودم بهبودی یافت ولی بهبود حاصل نشده
بهمین سبب از مسافرت به سویس (؟) باز ماندم هشت روز دیگر
در برلین میمانم روز ۱۷ سپتامبر به هامبورگ برمیگردم
و روز ۲۱ سپتامبر از هامبورگ به وینه میروم خیال دارم
هشت روز در آنجا بمانم و روز ۲۹ سپتامبر از وینه به آتن
میروم و یک هفته در آنجا میمانم در نامهٔ ۲ سپتامبر نوشته اید
ده روز دیگر در لوزان میمانید شاید این نامه در همانجا بشما برسد
شاید بار دیگر در هامبورگ شما را ببینم آدرس در آنجا همان است که دارید
خانم ما در آنجاست و تا روز ۲۵ سپتامبر همانجا میماند
اگر گذارتان به وینه افتاد آدرسم را در آنجا از خانم درگاهی بخواهید

Frau J. Dargahi Wien 3
HINTZER STR. 11/22 اتریش

خوشی و تندرستی شما را از خدا خواستارم

دوستدارتان پورداود

فردا با آقای جمال‌زاده نامه خواهم نوشت

نمونهٔ خط پورداود

سال شمار زندگی پورداود

۲۸ ج‌ر ۱، ۱۳۰۳ ق.	تولد در رشت
۱۳۲۳	آمدن به تهران برای تحصیل طب
۱۳۲۶	حرکت به بیروت برای تحصیل زبان و ادبیات فرانسه و آغاز دوستی با جمال‌زاده
۱۳۲۸	حرکت به پاریس برای تحصیل حقوق و آغاز دوستی با محمد قزوینی
۱۳۳۲	انتشار روزنامهٔ «ایرانشهر» در پاریس (محرر مجلهٔ ایرانشهر کاظم زاده)
۱۳۳۲	حرکت به برلن به دعوت سیدحسن تقی‌زاده
۱۳۳۳	حرکت به بغداد و نشر روزنامهٔ رستخیز در بغداد و کرمانشاه
۱۳۰۳ شمسی	حرکت به تهران واقامت در تهران
۱۳۰۴	حرکت به هند
۱۳۰۷	حرکت به اروپا و اقامت در آلمان
۱۳۱۱	حرکت به هند به دعوت تاگور برای تدریس در دانشگاه «شانتی نیکی‌تان»
۱۳۱۳	حرکت به آلمان و اقامت در آنجا
۱۳۱۸	حرکت به ایران و استادی دانشگاه تهران: دانشکدهٔ حقوق برای تدریس حقوق در ایران باستان، دانشکدهٔ ادبیات برای تدریس تمدن و زبان ایران باستان و تفسیر اوستا ـ عضویت در فرهنگستان ایران
۱۳۲۲	دیدار از هند در جزء هیأت فرهنگی ایران
۱۳۲۳	تشکیل انجمن ایرانشناسی و آموزشگاه آن
۱۳۲۴	جشن دانشگاهی به مناسبت شصت سالگی و انتشار یادنامهٔ پور داود (دو جلد، یکی فارسی یکی خارجی) به اهتمام محمد معین
۱۳۳۹	شرکت در کنگرهٔ بیست و پنجم خاورشناسی در مسکو و ریاست هیأت ایرانی و سفر در ممالک اروپای شمالی

۱۳۴۰	دیدار فرهنگی از اسرائیل به دعوت آن کشور وشرکت درسومین کنگرهٔ تحقیقات یهود ـ عزیمت بممالك اروپائی
۱۳۴۱	عضویت شورای فرهنگی سلطنتی
۱۳۴۲	شرکت در کنگرهٔ بیست وششم خاورشناسی در دهلی‌نو که‌ریاست هیأت ایرانی‌آن و ریاست شعبهٔ ایرانشناسی کنگره باپورداود بود درهمین‌سفر دکترای افتخاری ازدانشگاه دهلی گرفت
۱۳۴۳	انعقاد مجلس دوستانهٔ هشتاد سالگی
۱۳٤۴	اخذ نشان‌عالی‌دربار واتیکان وجایزهٔ بزرگ تاگور از دولت هند .

فهرست کتابهای پورداود

گاتها	پنج سرود زردشت بامتن‌اوستایی وبا ترجمهٔ‌گفتارهای آن به‌انگلیسی به‌دستیاری دینشاه ایرانی چاپ بمبئی خردادماه ۱۳۰۵
یشتها (جلد اول)	چاپ بمبئی ، فروردین ماه ۱۳۱۰
یشتها (جلد دوم)	چاپ بمبئی ، فروردین ماه ۱۳۱۰ این دوجلدمجدداً در تهران توسط کتابفروشی طهران تجدیدطبع شد
خرده اوستا	چاپ بمبئی، مهرماه ۱۳۱۰
یسنا (جلد اول)	چاپ بمبئی، بهمن ماه۱۳۱۲
یسنا (جلد دوم)	بخش‌دوم به‌کوشش‌دکتر بهرام فره‌وشی‌ـ تهران‌فروردین ماه ۱۳۳۷
گاتها	دومین گزارش بخش نخست‌بامتن اوستایی،چاپ‌بمبئی آبانماه ۱۳۲۹
یادداشتهای گاتها	بخش دوم . به‌کوشش دکتر بهرام فره‌وشی ـ تهران مهرماه ۱۳۳۶
ویسپرد	بخشی‌ازاوستا.به‌کوشش‌دکتر بهرام‌فره‌وشی‌تهران ۱۳۴۰

***

ایرانشاه	تاریخچهٔ مهاجرت ایرانیان (پارسیان کنونی) بهند، چاپ بمبئی ۱۳۴۴ هجری قمری .
خرمشاه	دربارهٔ آیین وکارنامه ودبیان ایران‌باستان، چاپ‌بمبئی ۱۳۰۵ خورشیدی .

سوشیانس دربارهٔ موعود مردیسنا؛ چاپ بمبئی ۱۳۴۶ هجری قمری

پوراندخت نامه دیوان شعر با ترجمهٔ انگلیسی دینشاه ایرانی، چاپ بمبئی، شهریور ماه ۱۳۰۶ خورشیدی

گفت و شنود پارسی برای دبیرستان‌های هند، چاپ بمبئی اسفندماه ۱۳۱۲

Lectures Delivered by P D The K R Cama Oriental Instiute Publication No 11, Bombay 1935

Mithra - Cult, Lectures Delivered by P D 1933

فرهنگ ایران باستان چاپ تهران، مرداد ۱۳۲۶ خورشیدی

هرمزد نامه چاپ تهران، دی ماه ۱۳۳۱ خورشیدی

آناهیتا پنجاه گفتار پورداود به کوشش مرتضی گرجی تهران ۱۳۴۳

شعر رهی

علی . . آنچه به‌خاطردارم، رهی‌را میتوان چهارمین غزلسرا از متأخرین به‌شمار آوردکه در اقتفای اثر شیخ، موفق بیرون آمده‌اند. هلالی‌وفروغی‌بسطامی درسادگی و روانی، سومی‌معتمدالدوله نشاط که پختگی حافظ نیز در غزلهای وی دیده میشود و اینك رهی معبری که به حریم استاد نزدیك شده است، ولی با این‌تفاوت آشکار که به‌حد زیاد ومحسوسی، مارك خیالی‌غزلسرایان‌سبك هندی درگفته های وی دیده میشود . و باید اضافه کرد که پیوسته میان سعدی و پیروانش این تفاوت هست که از گفته های وی، شادابی و جوانی میتراود و کمتر به‌عجز وناله میگراید .

به‌همان‌گونه‌ای‌که دکتر صورتگر فردوسی‌را میستاید و برتر از دیگر شاعرانش میداند و امیری فیروزکوهی صائب را دوست دارد و بـر سایرین رجحانش میدهد، یامرحوم وحید دستگردی نظامی‌را « سخن سالار » شاعران پارسی میگفت، رهی به‌سعدی روی‌آورده، ولی بااین خصوصیت‌که درپسندخود متعصب و متحجر نشده است: او اشعار استادان سخن را نه‌تنها دقیقاً خوانده و مطالعه‌کرده بلکه بسیاری ازآنها را چشیده، پذیرفته ، و از آنها فیض گرفته است .

قطع نظر از نظامی‌که پس ازسعدی مقتدای هنری اوست، گاهی ازسایر شاعران بزرگ‌که در مداری دیگر سیرمیکنند و بکلی از سبك شیخ و نظامی دورند به‌وجد وشوق میآید وآثارآنها درپاره‌ای ازگفته‌های وی دیده میشود، چنانکه در چند سال اخیر گاهی غزلهائی سروده است که‌گرمی زبان مولانا ازآن ساطع است، نهایت توجه محسوسی که به‌آرایش لفظی‌دارد و دقتی‌که در جمله‌بندی بکاربسته است، به‌خواننده میفهماندکـه سراینده، شوریدهٔ معروف قونیه نیست ، بلکه هنرمندی استکه تحت تأثیر دم گرم مولوی قـرارگرفته است. نمونه .

ساقی‌بده‌پیمانه‌ای، زآن‌می‌که بی‌خویشم‌کند
برحسن شورانگیرتو، عاشق ترار پیشم‌کند
زآن می که‌درشبهای غم، بارد فروغ صبحدم
غافل‌کند از بیش‌وکم، فارغ زتشویشم‌کند

نورسحر گاهی‌دهد، فیضی که میخواهی دهد
با مسکنت شاهی دهد ، سلطان درویشم کند
سوزد مرا سازد مرا ، درآتش اندازد مرا
وز من رها سازد مرا ، بیگانه ازخویشم کند

برای کسانی که شعر نمی‌گویند وطبعاً درسبکی مستقرشده‌اند و تصلبی در ذوق ندارند، پسندیدن شعرخوب، در هرشیوه‌ای قرار گرفته باشد، دشوار نیست، ولی برای گویندگانی که به‌سبك خاصی گرایش دارند وطبع آنها روشی را پذیرفته‌است، این امرچندان‌آسان نیست . ولی‌ذوق نرم ومتحرك رهی، راکد نمانده وخوبی‌را دراستادان سبك‌های متغایر چشیده واز اینروسخن او ازفیض آنان رنگین شده است .

یکی از بزرگانی که برطبع وذوق رهی ، اثری محسوس گذاشته حافظ است علاوه برحسن ترکیب، وقارتعبیر و مناعت روح که دربسیاری ازغزل‌های رهی دیده میشود ، گاهی تعبیرات خاص خواجه را نیز در ادبیات وی می بینیم .

رهی :

گه شکایت ازگلی، گه شکوه از خاری کنم
من نه‌آن رندم‌که غیر از عاشقی کاری کنم

حافظ

من نه‌آن رندم که ترك شاهد و ساغر کنم

رهی :

با یادرنگ‌وبوی توای نوبهار عشق
همچون بنفشه،سر به گریبان کشیده‌ام

حافظ :

با یاد نرگست ، سر سودائی از ملال
همچون بنفشه ، بر سر زانو نهاده ایـم

در اشعار رهی ، گاهی به ابیاتی برمیخوریم کـه گوینده به‌حریم خواجه نزدیك شده، پختگی تعبیرو ظرافت فکر واستحکام کلام حافظ دراو اثر گذاشته است . مانند :

خاك پای آن تهی دستم ، که چون ابربهار
بر سر عـالم فشاند هر چـه پیدا مـی کند

***

از حریم خواجهٔ شیراز میآیم ، رهی
پای تا سر مستی و شورم ، سراپا آتشم

***

دوش تا آتش می ، از دل پیمانه دمید
نیمشب ، صبح جهانتاب ز میخانه دمید
روشنی بخش حریفان مه و خورشید نبود
آتشی بود که از بادهٔ مستانه دمید
جلوه ها کردم و نشناخت مرا اهل دلی
منم آن سوسن وحشی، که بویرانه دمید
آتش انگیز بود بادهٔ نوشین ، گوئی
نفس گرم رهی ، از دل پیمانه دمید

پس از سعدی، صائب و نازك خیالی‌های غزلسرایان شیوهٔ معروف به هندی، بر ذوق حساس و تأثرپذیر رهی اثر کرده است. بطوری‌که میتوان وی را بطور طبیعی و فطری دراین شیوه از سخن قرارداد ، ولی توجه به استحکام کلام و انسجام جمله ، او را از این طایفه ممتاز میسازد بطوری‌که میتوان گفت . مضمون آفرینی و دقت خیال و تشبیهات بدیع آنان‌را در قالب زبان فصیح شیخ ریخته است .

شواهد زیر نمونه‌ای‌است از ابیات زیادی‌که در غزلهای اوپراکنده‌اند باریك‌خیالی و مضمون های دقیق را در قالب الفاظ منسجم وپخته ریخته است

ازچومن‌آزاده‌ای الفت‌بریدن‌سهل‌نیست
میرود با چشم گریان، سیل از ویرانه‌ام
بار خاطر نیستم روشندلان را چون غبار
بر بساط سبزه و گل ، سایهٔ پروانه‌ام

***

زندگی خوشتر بود درپردهٔ وهم وخیال
صبح روشن را صفای سایهٔ مهتاب نیست

***

خفته ازمستی بدامان ترم آن لاله روی
برق‌ازگرمی‌درآغوش‌سحاب افتاده‌است

***

گرچه خاموشم، ولی آهم به گردون میرود
دود شمع کشته‌ام ، در انجمن پیچیده‌ام

میدهم مستی به دلها ، گرچه مستورم ز چشم
بوی آغوش بهارم ، در چمن پیچیده‌ام

***

کج نهادان را ز کس باور نیاید حرف راست
عیب خود بی‌پرده گفتم ، پرده‌داری شد مرا

برخلاف تصور بعضی که خیال میکنند زبان فارسی دچار اختلال و شاید تنزل گردیده است ، دورهٔ ما از دوره های تحول زبان است و مخصوصاً زبان شعر در نیم قرن اخیر ، فصیح تر و استوارتر از قرن‌های بعد از حافظ گردیده است .

غیر از شاعرانی چون سروش اصفهانی، صبای کاشانی ، ادیب الممالک ، ادیب پیشاوری ، بهار و صورتگر که شیوهٔ فصحای خراسان را بکار بسته‌اند ، شاعران بزرگی چون ایرج میرزا و پروین اعتصامی با سبك مخصوص به خود در چند قرن اخیر بی نظیرند .

زبان غزل که پس از حافظ دچار وهن وسستی گردیده بود و حتی تلاش جامی و طبع رقیق صائب هم نتوانستند فصاحت سعدی و بلاغت حافظ را زنده کنند، درشصت هفتاد سال اخیر بهطرف کمال و پاکی رفته ،گاهی از سرایندگانی چون رعدی غزلی خوانده میشود که بهسهولت میتوان بهجای غزلی جزیل و خوش آهنگ از حافظ گذاشت، یاهمان باریك خیالی‌های صائب را با ترکیباتی منسجم و استوار ، در غزلهای امیری فیروز کوهی میتوان یافت همچنین نوپردازانی چون فریدون توللی و نادرپور و شرف خراسانی از حیث فصاحت بیان، استواری کلام، جزالت ترکیب درحد اعلای بیان رسیده‌اند. اگر دراین باب نامی از دیگر گویندگان خوب نمیبرم از بیم دراز شدن سخن است.

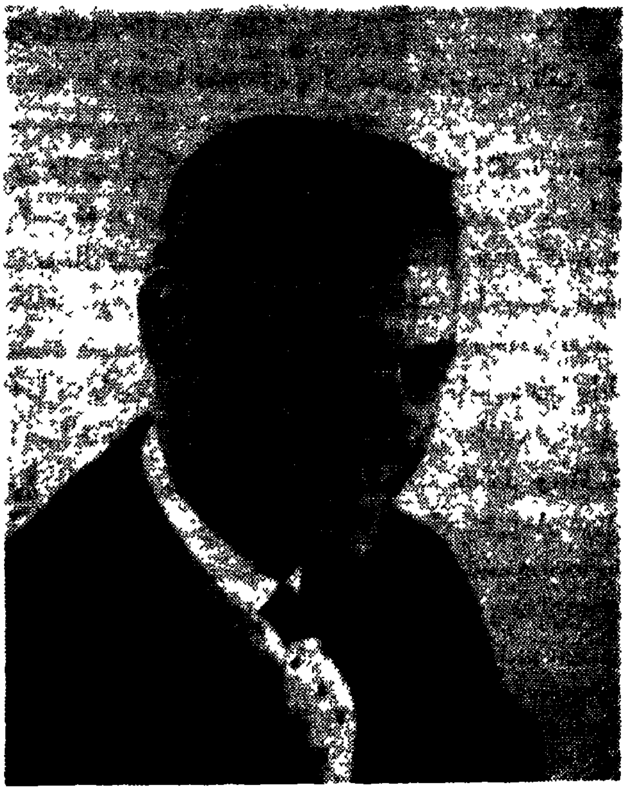
بدون تردید یکی از کسانی که بهپاکی لفظ وحسن ترکیب موصوف است، رهی معیری است که درسخن او کمتر به ترکیب سست وتعبیر فروافتاده مواجه میشویم . رهی علاوه برغزل، قطعات و مثنویهائی دارد که ابتکار وبدعت وی را در مضمون آفرینی ظاهر میسازد و شاید از این حیث ارزش آنها بیش از غزلها باشد ، مانند قطعه‌هائی که تحت عنوان « شاخك شمعدانی » ، « گنجینهٔ

دل» و «دشمن دوست» مخصوصاً «خلقت زن» سروده است. این قطعه در متانت ترکیب ، ظرافت تعبیر، مهارت توصیف مقتدای دوم او ، یعنی نظامی گنجوی را به‌خاطر میآورد .

در همه جا ودرهمهٔ قطعه ها ، پاکی سحر وزبردستی تلفیق دیده‌میشود.

***

رهی را برسایر گویندگان معاصر مزیتی است انکار ناپذیر، و آن اثر محسوسی است که در ترانه‌ها و تصنیف‌ها گذاشته است ، چه باید اعتراف کرد که تصنیف به‌حال زار و تباهی افتاده بود. زیرا غالب کسانی که بدین کار دست میبردند یاشاعر بوده فقط مختصر قریحهٔ نظم داشتند. یا موسیقی نمیدانستند، و رهی از هردو بهره‌مند است. هنر انشا وقریحهٔ موزون خودرا درتصنیف‌ها بکار انداخته وساخته‌های طبع‌وی در نظراهل‌نظرارزش خاصی دارد. نباید فراموش کرد که اخیراً نوعی وارفتگی، بلکه ازهم دررفتگی درا‌غلب ترانه‌ها دیده‌میشد که نحوی نشان میداد گویندگان نتوانسته‌اند دوام یك فکر وتوالی‌یك‌احساس را درتصنیف مراعات کنند وغالباً برای پیروی ازآهنگ ناچار شده‌اند بههر ترکیب سستی‌دست زنند و دومصراع‌راکه بایکدیگرتناسب وانسجام نداردپشت سرهم قرار دهند، بطوری که مثل«آسمان وریسمان» را به‌خاطرشنونده میآورد و این ناجوری کلام وسستی ترکیب اثرآهنگ موسیقی را نیز ازمیان میبرد ولی رهی همان دقت و ظرافت اسلوب شعری خود را در ترانه‌ها نیز بکار بسته و ترانه را ازسقوط درابتدال نگاه داشته است ...



رهی در سینهٔ خاک

الا ای رهگذر کز راه یاری — قدم بر تربت ما می‌گذاری
در اینجا شاعری غمناک خفته است — «رهی» در سینهٔ این خاک خفته است
فرو خفته چو گل با سینهٔ چاک — فروزان آتشی در سینهٔ خاک
بنه مرهم ز اشکی داغ ما را — بزن آبی بر این آتش خدا را
به شبها شمع بزم‌افروز بودیم — که از روشندلی چون روز بودیم
کنون شمع مزاری نیست ما را — چراغ شام تاری نیست ما را
سراغی کن ز جان دردناکی — برافکن پرتوی بر تیره خاکی
ز سوز سینه با ما همرهی کن — چو بینی عاشقی یاد «رهی» کن



برسم یادگار ناچیز به دوست گرامی فاضل ارجمند آقای ایرج افشار تقدیم شد

تهران ۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۵

شعرهای شوخی وطنز رهی

دوستداران شعر رهی با غزل و تغزل او بیك آشنایند و پس از مرگش هم قطعات سیاری ازاو در جراید و محلات نقل شد. دیوانش هم‌که به احتیار خودش به‌نام «سایهٔ عمر» چاپ‌شد حاوی اشعارجدی اوست و کمترکسی قطعات شیرین و پرمایهٔ شوخی او را به‌یاد دارد به همین لحاظ است‌که ما چندقطعه ازاشعار طنز او را از روزنامهٔ باباشمل نقل می‌کنیم. این روزنامه به مدیریت مهندس رضا گنجه‌ای درسالهای۱۳۲۳–۱۳۲۴طبع می‌شد وتقریباً درهرشماره اثری از رهی داشت.

حکایت لقمان طرار وحمار سیه روزگار

شنیدم‌که لقمان دغل باز بود — به‌یغماگری درتك و تاز بود
زنفس نعیسش،دل خلق خون — به‌حرص‌ولئامت‌چوآباء دون
خری بینوا ، ساده پنداشتش — روان در پی‌کاه وجو داشتش
ازاین داستان‌چندمه برگذشت — پرکاهی از راه پیدا نگشت
دغل پیشه‌لقمان جووکاه‌خورد — گرسنه‌خرازحسرت‌کاه‌مرد
شنو پند من گر سبك سر نه‌ای — حذرکن‌زلقمان‌اگرخر نه‌ای
مکن موش را ضابط غله‌ات — مکن گرگ را حافظ‌گله‌ات

وگر نه به‌خوان‌تهی‌جان دهی
گراین‌لقمه‌رادست‌لقمان دهی

(باباشمل، شمارهٔ۱۵)

غوغای انتخابات [دورهٔ چهاردهم]

این روزا هرطرف میری ، اعلون سیار میرین
تعریف و تبلیغ میکنن ، عشوه و اطوار میرین
هر جا میری دوروبرت ، مردم پولدار میرین
لیره روگر گرمیدهن ، اسکنس وبار بار میرین
منتظر الوکاله‌ها ، از درودیوار میرین
این روزا توی حوزه ها ، پول فراوون می پاشن
میون مردم ، تومنی مثال بارون مـی پاشن

یه عده‌ای پول و پله ، توی خیابان می پاشن
جمعی دیگه قند و نبات ، در تــوی بازار میریزن
منتظر الوکاله‌ها ، از در و دیوار میریزن
مش صفر و کل احمد و داش ابــول و قربونعلی
با همهٔ لــوطیگری و با همهٔ باباشملی
کاندید تهرون شده‌ان ، چه آخری چه اولی
پول میبرن از پاقاپوق ، تو کوچهٔ دردار میریزن
منتظر الوکاله ها ، از درو دیوار میریزن
تا کس نخواد خم بخوره ، یه عده پیشش میکنن
میون بچه مچه ها ، کاندیــد خویشش میکنن
ولی خو خوردن پولش و خنده بریشش میکنن
عزت و آبروش را ، با همه اصرار میریــزن
منتظر الوکاله‌ها ، از در و دیوار میریزن
بیا کــه یك هو بزمین ، ز آسمــوت میــرســن
وگـــر نخوای حرف بزنی . قفل بدهنوت میرسن
آتش بجون گرفته ها ، آتش بجونوت میرسن
با وعده‌های خود ترا کك توی شلوار میریزن
منتظر الوکاله‌ها ، از در و دیوار میریزن
(باباشمل، شمارهٔ ۳۲)

وکالت خانم‌ها

بعد از این مجلس ما ، لاله ستان خواهد شد
وین چمن جلوه گه سرو قدان خواهــد شد
آید آن فتنه پدیدار کــه نشنیده کسی
و آن قیامت که شنیدیم عیان خواهد شد
عوض شیخ ، رخ شوخ دلارا ، نگریم
دیده از جلوهٔ این ، فارغ از آن خواهد شد
چون گشاید لب خود سرو روانی ، پی نطق
آب از لوچهٔ حضار ، روان خــواهد شد
دل اکبر ، به نگاهی صنمان خواهد یافت
چشم دشتی ، به غزالی نگران خــواهد شد

آتشین چهره‌ای از جلسه چو غایب گردد
شفق از آتش دل، بعره زنان خواهد شد
محلس امروز اگر جای دعل باران است
بعد از این قبلهٔ صاحب‌نظران خواهد شد
صحن محلس، پس از این کعبهٔ دل‌خواهد گشت
نرخ کرسی، پس از این قیمت جان‌خواهد شد
من نگویم که از این ره چه شود حاصل ما
گویم اینقدر که دوالقدر جوان خواهد شد
بعد از این رای به‌خوبان دلارای دهید
ور کرم‌زاغچه را نیز در آن‌جای دهید
(بابا شمل، شمارهٔ ۶۸)

دام تزویر

ای که خواهی بلندنام شوی — صاحب عز و احترام شوی
از دل و جان غلام شیطان باش — تا خداوند صد غلام شوی
جهد کن تا به‌دست قاضی شرع — مورد اعتماد تام شوی
مسجدی ساز تا ز سایهٔ آن — درخور سجده و سلام شوی
کعبه‌ای نوش تا ز حرمت او — قبلهٔ حاجب عوام شوی
زر به‌ملای شهرده که به خیر — شهره در بین خاص‌وعام شوی
خانه‌ای را به‌وام به صد جای — تا رها از ادای وام شوی
قصد حج با وجوه مردم کن
کار حاجی زبابه جانم کن

ای که باشد سپید، دامن تو — هست تحت سیاه، دشمن تو
نان به درویش ره‌نشین ندهی — که شود خاکره، نشیمن تو
دست بیمار را نگیری هان — که فتد خون‌او، به‌گردن تو
نکنی شمع کلبه‌ای روشن — که شود تار، چشم‌روشن تو
دانه‌ای بدل خوشه‌چین نکنی — کآشتی گرفتد به‌خرمن تو
وجه مردم ربای وهستی خلق — تا شود کاخ عیش، مسکن تو
چون به‌نام حلال، کردی‌جای — نرسد دست کس به‌دامن تو
پس به‌ریش همه تبسم کن
کار حاجی ربابه جانم کن
(بابا شمل، شمارهٔ ۸۴)

هدیه به اسکی‌بازان

ری لشکرك به‌فصل زمستان گذار کن — تا بنگری به‌لشکر خوبان، میان برف
مایی عجب همی که در گلهای تازه روی — شکفته است تازه گلستان میان برف
هر سو نظر کنی، چو بر آیینه سیم ناب — سیمین تنی است با تن عریان میان برف
رخسار آتشین بتان بین، فراز کوه — شنیده‌ای گر آتش سوزان، میان برف
بر چهرهم چو لاله و گل خنده میزنند — باشد عجب شکوفهٔ خندان میان برف
گر درمیان برف ندیدی غزال را — بنگر بدان غزال غزلخوان میان برف
گوئی بنفشه زار بود رهگذار تو — از بوی گیسوان پریشان میان برف
غلطان دو یار دلشده همچون دو گوی عاج — این درمیان خرمن گل و آن میان برف
صد بار گشته‌اند به‌دامان کوهسار — بهر دو بوسه دست و گریبان میان برف
گر شد هوا، ز ابر سیه، تیره باك نیست — رخشد هزار شمع فروزان میان برف

خوبان به‌جلوه، معرکه‌ای ساز کرده‌اند
باباشمل به معرکه، حیران، میان برف

(باباشمل، شمارهٔ ۸۹)

کارنامهٔ شعر

از شش دیوان تازه*

وقت خوب مصائب

احمد رضا احمدی
تهران، زمان، ۱۳۴۷
خشتی، ۱۸۱ ص

من با گل پونه

من با گل پونه در یك روز متولد شدم

*

می‌توانستم رگهایم را زیر قطره‌های آب مخفی کنم
می توانستم لباسم را از خیاط بگیرم
چرا که در خیابان حس
در آواری
در صفحهٔ موسیقی
باران می‌آمد

*

باران بی رحمانه می‌بارید
درعطر باران به خویش آمدم
چقدر خوش باوری بود
تولدم، تنها عطر پونه داشت
عطر پونه تو استنی‌هایم را خفه می‌کرد

از دوستت دارم

گزیدهٔ سالهای ۱۳۴۰-۱۳۴۶
یدالله رؤیایی
تهران، روزن، ۱۳۴۷
وزیری، ۷۹ ص

میوه‌های ملال

تو می گریزی و من در غبار رؤیاها
هزار پنجره را بی‌شکوه می‌شدم
به باغ سرنوید تو می‌سپارم خویش
هزار وسوسه را درستوه می‌شدم

تو می گریزی وپیوند روزهای دراز
مرا چوقافلهٔ سنگ وسرب می گذرد
درنگه لحظهٔ سنگین انتظار، چوکوه

---

* اشعار به‌ترتیب نام گویندگان چاپ شده است

به‌چشم خستهٔ من پای درد می‌فشرد

تو می‌گریزی چونانکه آب از سر سنگ
ز سنگ لال نگیرد نه شکوه ، نه فریاد
تو می‌گریزی چونانکه از درخت، نسیم
درخت بسته ندارد گریختن با باد

تو می‌گریزی و با من نمی‌گریزی، لیک
غم گریز تو بال شکیب می‌شکند
چو از بیامدنت بیم می‌کنم، با من
نگاه سرد تو نقش فریب می‌شکند

بیا که خلوت بیدار هرچه تنهائی است
به نوشخند گوارای مهر، خواب کنیم
به روی تشنگی بیگناه لبهامان
هزار بوسهٔ نشکفته را خراب کنیم

تو می‌گریزی اما ـ دریغ ، می‌ماند
خیال خستهٔ شبها و میوه‌های ملال
اگر درست نگویم ، نمی‌توانم باز
به دست حوصله بسپارم آرزوی وصال

ساز دیگر
مجموعهٔ شعر جعفر کوش‌آبادی
تهران ، ۱۳۴۷
رقعی ، ۹۴ ص

نگاهی به‌آسمان
کبوتران ، کبوتران
شما که چون شکوفه‌های سیب
به ژرف آسمان شکفته‌اید ،
شما که دردها و ننگ‌های ما،
چو قوسهای هفت رنگ
به عمق سینه‌ها نشانده‌اید
غرورتان همیشه جاودانه باد .

شکوفه‌ها، شکوفه‌ها،
چگونه می‌توان به‌نیستی نشست
چگونه می‌توان به درد خو گرفت

چگونه می‌توان چو لاجورد زرنگار،
برای زینت زمانه بود.
چگونه می‌توان چوکودکان مبتدی،
برای واژه‌های نان وآب ورخت
نشست وسر به جنبش آشنا نمود.

کبوتران ، کبوتران ،
خوشا شما که می‌پرید
خوشا شما که برفراز برجها
به دلپسند خویش لانه می‌کنید.
دریچه‌های مهرمن ،
به‌رویتان شکفته باد

شکوفه‌ها ، شکوفه‌ها ،
زدردها و ننگ‌ها ،
تنم حباب می‌شود
به روی شط یادها ،
نرسته آب می‌شود.
مرا به سویتان اشارتی.

ماه وماهی درچشمهٔ باد

محموعهٔ شعر ازمحمود کیانوش
تهران ، نیل ، ۱۳۴۷
خشتی ، ۱۲۷ ص

دو غمناك

غمی درسینهٔ دریا نهفته‌ست
که می‌خواهد برافشاند به ساحل
چومی‌بیند که ساحل ژرف خفته‌ست
نگه می‌داردآن را باز در دل

به جان ساحل آشفته ، اما
غمی دیگر در دورخ گشاده‌ست
شفا می‌خواهد ازآغوش دریا
ولی چون مرده برجای اوفتاده‌ست

کنارهم دو سرگردان ، دو غمناك
خبر از درد همدیگر ندارند
یکی را آرزو آب ویکی خاك ،
دریغا ، عشق را باور ندارند!

تهران...

حوبی لری به‌گردش شریـانم
ار مادر و پدر ر بروحردم
این منحلاب را بپسندم ر آنکه
دانشگهی‌ز رنگ‌ودروغ‌است‌این
تهران اگر به‌حرف و سحن‌آید
حون بر کنار حیله و ترویرم
ار روستا اگر که به‌شهر آیم
برشیح اگر سلام کنم از مهر
با راهد ار ارادت دل وررم
ار کاسب ارحرید کنم روری
بشنو ر رسم تاحر باراری
بین بوکران‌دولت و دیوان را
این‌داستان دگر تفسربالاست
تهران کحاست‌حای‌طمع‌ورران
هرچ ارشمار عمر گدشت ارمن

فررند حاك پـاك لرستانم
لیکن دریع رادهٔ تهـرانم
من مرع حوشنوای گلستانم
آتشگهی بد فتنهٔ فتـانم
گوید که من کمینگه دزدانم
ار حلق این دیار گریرانم
درداں بربد هم حر و پالانم
باقی بماند ار سر و سامانم
عمری اسیر رُبح فراوانم
کم داد در ترارو و میرانم
یادی ر مار آید و ثعبانم
یکصد هرار پیرو شیطانم
ریرا که حویش بوکر دیوانم
تهران کحاست مرکر بهتانم
تهران اگر گدشت پشیمانم

مکتب راستی
دیوان احمدمهران
تهران ، ۱۳۴۷
حشتی ، ۲۵۶ ص

دریا ، دریا...

آں طرفها دریاست ،
آں طرفها دریاست ،
آں طرفها دریا
با صدفهای گرانبار درشتی‌که بهایی دارد
با درحشندگی‌آینه وارش‌که دراو
آسمانها پیداست ،
در تلاش است و تکاپو شب و رور
تا بسارد ابر ،
تا ساراند باران ،
تا بپوشاند صحراها را سبره وگل
و برویاند حنگلها را بی‌پایان

بیداری جویباران
شعرهای میمنت میرصادقی
(آراده) تهران ، ۱۳۴۷
رقعی ، ۷۱ ص

ای در اقلیم خشك بیابانها
خوگرفته باوحشت ویرانی، با ظلمت مرگ ،
نشنیده همه عمر ،
جز صدای نفس خسته ونالندهٔ باد ،
و ندیده هرگز،
جز خزیدنهای ماران ، برسینهٔ خشکیدهٔ خاك

آن طرفها دریاست ،
آن طرفهادریا ،
باطپش‌های دل‌آبی بی‌آرامش،
با صدفهای گرانبارش ، باماهیهاش
جان غمناك ترا می‌خواند،
به تکاپو و تلاش

غلامعلی رعدی آذرخشی

شعر فارسی و شعر آزاد

درکنگرهٔ شعر امروز ایران‌که وزارت فرهنگ وهنر ترتیب داد، آقای دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی* شاعر نامدار و سرایندهٔ قصیدهٔ مشهور «نگاه» که اینك متصدّی ریاست دانشکدهٔ ادبیات (دانشگاه ملّی) است خطابهٔ مفصلی دربارهٔ شعر معاصر ایران خواند که هم از حیث بحث تاریخی و روشن ساختن مقدّمات ورود فکر تحوّل در شعر فارسی متتبّعانه بود و هم از لحاظ نقد ادیبانه نسبت به شعرهایی‌که ازقواعد و اسلوب زمان دورشده است قابل مطالعه و درخور سنجش و چون ایراد این خطابه مقارن بود با طرح نظرآزمایی راهنمای کتاب دربارهٔ «سرنوشت شعر سنّتی فارسی»، مناسب دیده شد که آن قسمت ازخطابهٔ ایشان که تلویحاً و تا حدودی جوابگوی نظرآزمایی ماست به عنوان عقیدهٔ شاعری‌که درادب امروز ایران حقاً صاحب رأی است نقل شود

رعدی آذرخشی خود از کسانی است که دربارهٔ تجدّد ادبی اظهار نظرکرد و در خطابه‌ای که در سال ۱۳۲۰ برای ورود به فرهنگستان خواند مطالب تازه‌ای ابرازکرد. درشعر هم همواره سعی داشته است‌که مضامین جدیدی راعرضه‌کند، و اشعار برف، کور، کهکشان، جواری‌گل دراین اسلوب سروده شده است.

..من به‌هیچ وجه مخالف آنچه شعر نو یا شعر آزاد خوانده می‌شود نیستم وجداً معتقد به‌ضرورت تحولی‌دایم درادبیات ایران می‌باشم واین حرف را امروز برای مصلحت خاصی نمی‌گویم، بلکه درخطابهٔ مفصلی که تحت عنوان رستاخیز

---

*ـ آذرخشی با ذال نام ایشان است

ادبی ایران دراسفندماه ۱۳۲۱ درفرهنگستان ایران (فرهنگستانی که درآن موقع اکثر اعضای آن افرادی متعصب دربارهٔ پیروی بی‌قید و شرط از قدما در طرز تفکر و بیان ادبی بودند) ایراد کرده‌ام، صریحاً عقاید خود را دربارهٔ لزوم و مقدمات وشرایط اصلی این تحول بیان نموده‌ام. اما چنانکه چندسال پیش در جواب اقتراحی درمجلهٔ سخن نوشته‌ام شعر کهنه وشعر نو ازلحاظ تقدم و تأخر زمانی وجود ندارد. شعر یاخوب است یابد اگر خوب است مانند شعر رودکی وفردوسی ومنوچهری و فرخی وجلال‌الدین مولوی و سعدی و حافظ و هاتف وسروش ومحمودخان ملک‌الشعرا ودهخدا وبهار وحتی شعر بعضی از گویندگان جوان معاصر معروف به‌نوپرداز همیشه‌نو و مطلوب و خیال‌انگیز و لذت‌بخش خواهد بود، واگر بداست وباذوق اکثریت فارسی زبانان لطیف طبع و شعر- دوست سازگاری ندارد، حتی‌اگر فرضاً درده قرن بعدازاین گفته شودباز کهنه وبیقدر و ارزش خواهدبود.

اطلاق شعرنو براغلب اشعاری که دراین‌سی‌وچند سال اخیر (بدون توجه به‌آن لطیفه‌نهائی که به‌قول حافظ شعرازآن برمی‌خیزدوفقط به‌مصرف تقلیدآن‌هم تقلیدی ناقص ازبعضی‌ازشاعران اروپائی باشکستن بند وزن وقافیه وتغییرقالب) درایران‌سروده‌شده‌است به‌هیچ‌وجه صحیح وروانیست، همچنانکه پوشیدن‌لباس‌نو ماهیت وشخصیت حقیقی انسان‌را عوض نمی‌کند به‌صرف تغییر قالب درشعر و دادن عنوان‌نو به‌چنان شعر قالبی چیزی برارزش هنری‌آن افزوده نمی‌شود.

شعر زبان فارسی دورهٔ اسلامی درطی مدتی بیشتر از هزار سال همیشه درحال‌تحول‌ونوشدن بوده وجزدرموارد بسیار نادری دچاررکود وجمود نشده است. پیدایش سبکهای مختلف درادوار متوالی وظهورشاعرانی باشیوهٔ بیان و طرز تفکری مخصوص به‌خود درهرکدام ازآن سبک‌ها شاهد این گفتار است منتهی این تحولات همواره مبین مقتضیات واحتیاجات واقعی‌زمان ومردم‌زمان وکمابیش موافق بااصول وقواعد اساسی زبان واقلا برای اکثریت‌فارسی‌زبانان درس‌خوانده قابل فهم بوده است. به‌عبارت دیگرآن نوآوریها تدریجی‌وطبیعی وبی‌تکلف بوده‌است نه مصنوعی وتقلیدی وتفننی.

برخلاف محصولات‌صنعتی ونتایج اختراعات‌علمی‌که ازکشوری به کشور- های‌دیگرصادر می‌شود **شعر یك متاع وارداتی نیست** وباید ازاعماق‌روح يك ملت برخیزد و به‌زبان صحیح ومأنوس و قابل فهم همان ملت سروده شود تافوراً بردلها بنشیند، وبدون داشتن این شرایط حتی اگر چنانکه متأسفانه اخیراً معمول شده است دراکثر مطبوعات ومجلات و حتی روزنامه‌های کشور باعکس وتفصیلات وهمراه بامصاحبه‌های طولانی درتوجیه و تفسیر هرکلمه و

عبارت آن چاپ شود به‌اصرار و ابرام گویندهٔ آن شعر یا براثر غفلت وهمدستی ورفیق‌بازی بعضی ازمتصدیان وسرپرستان وسایل سمعی وبصری ساعتها وهفته‌ها برنامه‌های مختلف رادیو را اشغال کند، بعدازچندسال اثری ازآن‌باقی‌نخواهد ماند وموجهائی بوتروسرکش‌تر ولجام گسیخته‌تر آن‌را به‌دست فراموشی خواهد سپرد، واین بهضتهای مخرب متوالی واین هیاهوها هرقدرهم ادامه داشته باشد ذره‌ای ازقدر ومنزلت شعرعالی جاودانی وجهانی زبان فارسی نخواهدکاست .

درادبیات امروز اروپا از فوتوریستها Futuristes و دادائیستها Dadaistes و سوررئالیستها Surrealistes که درفاصلهٔ بین دوجنگ جهانی آنهمه‌غوغا برپاکرده بودندیگرخبری‌نیست، وفرداهم‌شعرای‌افراطی‌تر امروز اروپا به همان سرنوشت دچار خواهندشد، چنانکه اخیراً درایـران هم گروه افراطی‌ترجدیدی‌آثارنیما وهمچنین آثارپیروان یاطرفداران ومروجان سابق مکتب اورا قبول ندارند وآنهارا بهمحافظه‌کاری متهم می‌کنند .. ۱

من‌صادقانه وبدون کمترین مبالغه می‌گویم که بارها دراطاقی‌دربسته نشسته وسعی‌کرده‌ام همهٔ سوابق ذهنی خودرا ازشعر ایرانی واروپائی فراموش کرده وباحسن‌نیت‌کامل این‌قبیل اشعارراکه همه‌روزه دربعضی‌ازجرایدومجلات مهم پایتخت چاپ می‌شود بارها بادقت بخوانم، تا بلکه اگر معنی‌آنها را هـم نفهمیدم لااقل‌لطفی ورقتی وموسیقیی وآهنگی که ازلوازم اولیهٔ شعراست درآنها بیابم، ولی‌هرچه‌کوشیده‌ام چیزی دستگیرم نشده. ومعتقد شده‌ام که یا درذوق و توانایی من خللی راه یافته یا ایـن قبیل گویندگان وناشران‌آثارآنها درصدد برآمده‌اندباادبیات‌پرمایهٔ ملتی‌که ازافتخارات جهان بشری‌است شوخی‌بکنند

نکته دراینجاست که این‌قبیل‌آثار نه‌تنها برای‌من‌که فردی ازافراداین ملت هستم نامفهوم است،حتی‌بطور تحت‌اللفظ هم قابل ترجمه به‌یك زبان‌خارجی نیست، درصورتی‌که آثار جدیدترین شعرای پیشتاز اروپائی وقتی‌که به‌زبانهای دیگر وازآن جمله بفارسی ترجمه می‌شود بار معنی ومراد واندیشه‌ای بالنسبه منظم ومنظوری ازآنها ولو به‌طور کلی به‌ذهن خوانندهٔ ترجمه خطور می‌کند مثلا ترجمهٔ قطعه‌ای‌را تحت عنوان «مویه» که یکی از شعرای پیشتاز انگلیسی بنام اسودن ویلهٔ درخردادماه ۱۹۶۸ میلادی یعنی درسال‌جاری سروده است وروی‌هم‌رفته معنی ومرادی ازآن حتی‌درترجمهٔ فارسی مفهوم می‌شود بـرای

---

۱ ـ دراینجا آقای دکتر رعدی مثالهایی ازاشعار بعضی ازگویندگان افراطی نقل کرده‌اند که چون در جاهای دیگر چاپ شده از نقل‌آنها چشم می‌پوشیم .

مقایسه با اشعار از بعضی از گویندگان متفنن پیشتاز ایرانی می‌خوانم ۰

مویه

نعهم - من نمی‌توانم امید داشته باشم. نمی‌توانم امید داشته باشم
پزشکان گفتند که رنج زایمان من بی‌حاصل بود
یك آبستنی جنون‌آمیز. امید
به عشقی نصیب من شد نه بذری برای زائیدن
آن آماس بزرگی که من دردرون حس کردم
چیزی نبود جز پوستی پراز هوای داغ وغرور.
زیرا آنکه کسی دوستش ندارد ، جرأت نمی‌کند که بگوید .
مرا دوست داشته‌اند و این است شرمندگی
و آن اضطراب عمیقی که بی‌نام است

تا چندی پیش کسانی که بعضی از آثار دورهٔ انحطاط سبك معروف به سبك هندی راکه در دورهٔ صفوی در ایران وهندوستان رایج بود (و شاعر بزرگی مانند صائب نمایندهٔ دوره اعتلای آن سبك است) به سبب پیچیدگی مضامین و یکنواختی موضوعات آنها انتقاد می‌کردند وکسانی‌هم تمام ادبیات منظوم‌سابق ایران را به سبب وجود اشاراتی در پاره‌ای از اشعار آن که حاکی از یأس و بدبینی‌است به‌باد اعتراض می‌گرفتند ، باید حالا از آن انتقادها و اعتراض‌ها استغفار کنند، زیرا همه روزه در روزنامه‌ها ومجلات آثاری به عنوان نمونه‌های شعر امروز می‌خوانند که اکثر آنها در ابهام و پیچیده‌گی‌گوی سبقت از بعضی از اشعار دورهٔ انحطاط سبك هندی ربوده‌اند و مایه و متن اصلی همهٔ آنهارا به طور یکنواخت مقداری از پرده دریهای مربوط به روابط جنسی یا کنایاتی در بارهٔ ناسازگاری روزگار و قصد القاء یأس و بدبینی به مردم وآرزوی فردایی که درآن برخلاف امروزمعنی‌سخنان شاعر معلوم خواهد شد و مسائلی از این قبیل تشکیل می‌دهد، و این روش یکه روی وقهر و اعراض گروهی از شاعران ازاجتماع با وجود دعاوی و دعوتهای‌آنها به ایجاد رابطهٔ دایم شاعروشعراو با جامعه و لزوم هم‌آهنگی زبان او با قدرت درك خوانندگان به‌هیچ‌وجه‌با حقیقت واقع و یا دگرگونیهای امیدبخش تحولات اجتماعی ما سازگار نیست .

شنیدم اخیراً در یکی از مطبوعات آماری منتشر شده‌کـه به‌موجب آن امروز در تهران ویا ایران نزدیك به چهار هزار نفر از جوانان به سبکی‌که نمونه‌هایی‌ازآن دردست‌است به خیال‌خود شعر می‌گویند وآن‌آثاررا درمحافل

و مجالس متعدد شعرخوانی شبانه که اخیراً در وضعی که بر صاحب‌نظران معلوم است رایج شده است می‌خوانند و به یکدیگر آفرین ومرحبا تحویل می‌دهند و در نتیجهٔ گرمی بازار اینگونه مجالس که اکثریت اعضای آنها را علاوه بر هنر-دوستان گروهی از مشتاقان تفریحات سالم تشکیل می‌دهند ، بعضی ازهنرمندان و شاعران واقعی خوش قریحه و گرانمایه نیز برای کسب شهرت بیشتر درمیان طبقهٔ جوان به منظور اشغال مسند پیشوایی آن مجالس را با حضوروشرکت‌خود رونق می‌بخشند و به اصطلاح خود درآن محافل می‌درخشند و لذت‌می‌برند.

من از این وضع تعجب نمی‌کنم ، زیرا چنانکه از چند سال پیش بارها گفته و گاهی مورد اعتراض واقع شده‌ام، نظام‌آموزشی ما خاصه در دبیرستانها در عین گسترش در سطح به حـدی در مورد تعلیم صحیح زبان فارسی و تشریح خصوصیات شاهکارهای نظم و نثرادبیات ملی و توضیح ارزش هنری آثارشاعران و سخنوران بـزرگ ما قصور و مسامحه کرده استکـه اکثر دانش آموزان و دانشجویان ما به سبب بی‌اطلاعی و در نتیجهٔ نقایص کیفیت تدریس ازشعر اصیل فارسی که یکی از افتخارات بزرگ ما درجهان است و درگذشته یکی‌ازعوامل مهم حفظ استقلال و نشر و رواج فرهنگ و زبان ما در کشورهای دیگر بوده است می‌گریزند و رم می‌کنند ، و از این معنی غافلندکه هیچ هنری در میان هیچ ملتی و حتی درتاریخ ادبی ملت ایران به اندازهٔ شعر فارسی به اوج کمال وترقی ولطف و ظرافت وعمق‌وتنوع نرسیده و جنبهٔ جهانی و بشری پیدا نکرده است .

این دانش آموزان و دانشجویان به‌سبب این جهالت و غفلت، که تقصیر آنها نیست بلکه متوجه نظـام آموزشی ماست ، نمی‌توانند در برابر تقلیدهای ناقص بعضی ازغرب زدگان از شعر امروز اروپایی از ارزشهای مسلم ادبی‌ملت ایران دفاع کنند وبلکه خودشان به‌جهاتی که گفتم به آن تقلیدهای‌ناقص بیشتر می‌گروند ، غافل از اینکه به تصدیق اکثریت صاحب‌نظران هنرشناس مغرب-زمین از زمان جنگ جهانی اول تاکنون شعر اروپـا صرف‌نظر از موارد نادر دچار بحران و سرگشتگی‌وانحطاط و هرج ومرج بی‌سابقه‌ای است وروزبروز ازواقعیت‌های زندگی گریزان‌تر می‌شود و هنوزنتوانسته است حامل‌پیام‌جدیدی برای نسل معاصر و نسل‌های آینده باشد .

درکشورهای اروپایی‌ازاینگونه نهضت‌های‌تب‌آلود دربارهٔ ادبیات بارها پدیدآمده، ولی‌چون پایه ومایهٔ دانش‌آموزان‌ودانشجویان به‌علت عمق‌تحصیلات ادبی دبیرستانی و دانشگاهی محکم و استوار بوده و می‌باشد ، در آن کشورها

اینگونه گرایشهای افراطی مانند بادی که برکوهی بوزد پس ازمدتی هباهو در بخشی کوچك از محیط ادبی ملی فرونشسته و نتوانسته است لطمات بزرگی به ارکان ادبیات آن کشورها بزند .

از صمیم قلب باید آرزو کنیم که در نتیجهٔ انقلاب آموزشی اخیر این مسائل هم بادقت وعلاقه‌مندی کامل فوراً مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد و اقدامات اساسی برای رفع این نقایص در ضمن تجدیدنظر در برنامه‌های مراحل مختلف آموزشی به عمل آید ، تا مبانی زبان و ادبیات ملی در ذهن طبقهٔ تحصیل کرده آنچنان تقویت شود و آشنائی صحیح آنها به کیفیت و تاریخ تحول ادبیات سایر ملل چنان کامل و وسیع باشد که به جای گرویدن و آسان گرویدن به اینگونه تمایلات افراطی خودشان سپاه مقاوم ومبارزی در برابر آنها ، که درحکم مهاجمان خارجی هستند، تشکیل دهند .

چنانکه گفته شد به علل متعدد تاریخیّ ، که مجال ذکر آنها نیست ، شعر اصیل ایرانی در طی قرون متوالی نسبت به سایر هنرهای ملی و حتی نسبت به نثر فارسی بسیار ترقی کرده و در مقام مقایسه با عالی‌ترین انواع شعر اروپایی به تصدیق شاعران و نویسندگان جهان بینی‌مانند «گوته» و «فیتزجرالد» و «آندره‌ژید» حایز مقام شامخی در عالم شده است. بنابراین اگر ما ناگزیریم تا مدتی در علوم و فنون و صنایع پیرو کشورهای غربی باشیم به هیچوجه احتیاجی نداریم که در شعر وسلیقه‌های شعری هم از شعر اروپایی، آن‌هم در این دورهٔ انحطاط شعر اروپا تقلید کنیم ، وحتی چرا نباید از روی تحقیق به این معنی توجه داشته باشیم که اروپائیان می‌توانند درهنرشعر چه از حیث شکل ظاهر شعر وچه ازلحاظ معنی آن و حتی در مورد تأثیرمتقابل شعر و موسیقی در یکدیگر از کشوری که امثال مولوی و حافظ را پرورانده است الهام بگیرند ، ودراین زمینه‌ها آنها از روشهای ما تقلید کنند والهام بگیرند

البته آزادی یکی ازشرایط آفرینش هنری است واصولا هرشاعر و هنرمندی آزاد است که به هرآزمایشی که می‌خواهد دست بزند ، ولی همچنانکه در دنیای امروز باری کردن باد کمهٔ انفجار یك بمب اتمی در آزادمنش ترین اجتماعات مجاز نیست . در ایران امروز هم شاعری که دم از وظیفه و رسالت اجتماعی می‌زند ، باید بداند که درعین آزاد بودنش دربارهٔ هرنوع گرایشی و آزمایشی لااقل حفظ اصالت زبان‌وادبیات ملی که به‌سبب نقایص روشهای آموزش و پرورش ما دچار بحرانی خطرناك شده است یکی از وظایف اولیهٔ اجتماعی اوست، و تفنن دراین امورخاصه در این هنگام که ما می‌خواهیم نظام فرسودهٔ

تعلیماتی و تحقیقاتی خود را درهمهٔ زمینه‌ها از جمله در زمینهٔ زبان و ادبیات ملی اصلاح کنیم و سروسامانی به این امور بدهیم حدی دارد که نباید از آن تجاوز کرد .

بسیاری از جوانان ایرانی به‌سبب خصوصیات قومی واقلیمی دارای تخیل و احساس قوی هستند ولی عده‌ای از آنها ازموهبت شاعری که شرایط خاصی دارد بی‌بهره‌اند من نمی‌دانم این قبیل افرادکه روحاً شاعر آفریده نشده‌اند ولی در وجود خود میل وشوقی نسبت به ادبیات حس می‌کنند، چرا استعداد خود را در راه نوشتن آثار نثری و یا تألیف داستان و نمایشنامه که کمبود آنها درادبیات ما محسوس است کمتر به‌کار می‌اندازند وهمهٔ آنها به‌اصطلاح به شعر پیله کرده‌اند و چرا به جای سعی واصرار در شکستن قالبها و کوشش در رهایی از مراعات وزن و قافیه و از هر نوع ظرافت وخوش‌آهنگی از کلام که نمی‌توانند قوانین و رموز آنها را درک کنند و به جای بهم‌بستن این گونه شعرهای بی‌سروته و خالی از لطف و تأثیر که به غلط آن را شعرآزاد می‌گویند و درمعیار ذوق ایرانی نه شعر است و نه نثر، لااقل نثرشاعرانه نمی‌نویسند ؟ !

این نکته نیز گفتنی است که درعصرما رواج روزافزون رادیو وتلویزیون و نمایشنامه و داستان نویسی کم کم محیط شعر وعدهٔ گویندگان و خوانندگان شعررا محدودتر می‌کند و این وضع دیرپارود در ایران نیزپیش خواهد آمد بنابراین شاعرواقعی باید بعد ازاین در راههایی قدم بردارد و به بیان احساسات و عواطفی درقالبی فشرده و بیانی خوش‌آهنگ وگیرا بپردازد که آثار نثری و داستانها و نمایشنامه ها و وسایل سمعی و بصری از رفتن آن راهها و از تلقین اندیشه‌های لطیف و عمیق در کوتاهترین وگیراترین عبارات عاجزند ، و من تصورمی‌کنم شعرحافظ نمونهٔ خوبی برای این‌نوع شعرآینده است

شعر حقیقی یکی از عالی‌ترین و ظریف‌ترین مظاهر هنر و در عین‌حال آفریدن‌آن از دشوارترین کار های هنری است ، زیرا شعر بیش از هر هنری حتی بیش ازموسیقی باعوالم دقیق روحی وزندگی باطنی سروکار دارد وهرچه شاعر برای تهیهٔ مقدمات ایجاد آن بیشتر ورزش و تمرین‌کند درآفرینش آن با رعایت قیود و شرایطی دقت و دشواری بیشتری را بر خود تحمیل‌کند و از میان توده‌های عظیم لفظ و معنی زیباترین و عمیق‌ترین آنها را انتخاب نموده بقیه را بیرحمانه دور بریزد کارشنونده و خواننده را در درک آن شعر ولذت‌بردن از آن آسانتر خواهد کرد ، ولی متأسفانه امروز عدهٔ کثیری از جوانان شاعرمآب ما درست برعکس این معنی عمل می‌کنند یعنی در امرآفرینش در

پی‌آسانی و راحت طلبی هستند ، و در نتیجه می‌خواهند خودشان در این راه کمتر رنج ببرند و کمتر دقت به خرج بدهند، ودشواری درك شعر مبهم وغیر مفهوم و بی‌بند و بار خود را به خوانندگان تحمیل کنند، و چون ناچار نزد سخن‌شناسان با ذوق مقبولیتی به دست نمی‌آورند مریدان بی‌ذوق و قریحه را گرد خود جمع می‌کنند و کمیت را بر کیفیت ترجیح می‌دهند و در مقابل عدم استقبال ذوق عمومی از آثـارشان دل خود را به این خوش می‌دارند که عالب نوابع ادبی نیز درزمان حیات خود مورد توجه واقع نشدند ، ولی‌آینده انتقام آنها را از گذشته گرفت غافل ازاینکه هر گونه انحراف وعدم تعادلی علامت نبوغ نیست ووجود چهارهزار نابغهٔ ناشناخته درمحیط شعر ایران امروز عقلاً ومنطقاً ازمحالات است .

پس تا دیر نشده سزاوار است که به جای صرف وقت و نیرو و استعداد در آزمایش های تصنعی و تقلیدی، هرچه زودتر دنبالهٔ تحول و تکامل طبیعی و تدریجی و سالمی را کـه از آغاز مشروطیت در شعر فارسی پدیدآمد و هنوز خوشبختانه ادامه دارد بگیریم و گریبان این هنرشریف وبزرگ ایران را از نابسامانی‌هایی که مخصوصاً درنتیجهٔ هرج ومرج سیاسی سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ در بعضی از موارد بر شعر ایران عارض شد و رگه‌هایی از آن انحراف هنوز به شکل دیگر به‌چشم می‌خورد برهانیم ..

باید به‌این نزاع لفظی شعرنو وشعرکهنه هرچه زودتر پایان داد وباید کوشید که هنر قوی‌پایه و پرمایهٔ شعرما همگام باترقیات اجتماعی مانند سابق وسیلهٔ تلطیف عواطف و احساسات ودلبستگی مردم به ادبیات ملی خود ووقف تحقق مقاصد عالیهٔ ملی وبشری و جهانی شود

۱۵ آبان ۱۳۴۷

نقد کتاب

تاریخ ملل و دول اسلامی

کارل بروکلمان، ترجمهٔ دکتر هادی جزایری
ناشر: بنگاه ترجمه و نشر کتاب - ۱۳۴۶

افقی «در بارهٔ تاریخ اسلام ومسلمانان کتابهای بسیار تألیف شده است امااین کتاب اثر گرانقدر بروکلمان امتیارخاصی دارد» (مقدمهٔ کتاب) بدون‌شك‌این مطلب درست است و بروکلمان را باید یکی ازنامداران محققان درمورداسلام دانست وکتاب حاضر که در ۷۲۷ صفحه جزو سری انتشارات ایرانشاسی بنگاه ترجمه و نشر کتاب به چاپ رسیده گواهی راستین است بر این مدعا

ایران را از هیچ جهت از جهات وسیع وگوناگون تاریخ و فرهنگ و ادب آن نمی‌توان تحت نام کلی اسلام مطالعه کرد و این نوع مطالعات عملا متضمن هیچ فایده‌ای نیست، زیرا بخلاف تمام کشورهایی که به‌دست‌اعراب‌افتاد ایران حتی در زمان تسلط مستقیم اعراب شخصیت خود را آنچنان محفوظ نگاه‌داشت که همیشه درطول این قرنها به‌صورت یك واحد مجزا درکناراسلام ماند وبا آن ممزوج نشد، حتی‌ازنظر مذهبی، شیعه ایران را ازهمه دنیای‌اسلام ممتاز و مشخص کرد. بنابراین هرنوع مطالعه‌ای دربارهٔ ایران باید با توجه به‌این نکته باشدکه ملتی بدوی و فاقد مدنیت - تحت تأثیر عوامل و شرایط خاصی‌که اینجا مجال بحث آن نیست - موفق به‌شکست‌دادن یك‌ملت بزرگ متمدن و دارای سوابق فرهنگی قدیم و قویم شده و سازمان سیاسی آن‌را بکلی درهم‌کوبیده است.

اما غیر منطقی و نپذیرفتنی است‌که ازآن پس این ملت بزرگ ومتمدن که شکست نظامی علی‌الاصول نمی توانست کاری به‌مدنیت و فرهنگ او داشته باشد، شعبه‌ای ازعالم اسلام به‌حساب‌آید، آن هم شعبه‌ای ناچیز وکوچك، آن طوری‌که درکتاب بروکلمان (کتاب حاضر) توصیف شده است. البته جایی که ایرانشناسی نامدار همچون ادوارد براون با آن وسعت نظر ودامنهٔ تحقیق در ادب و فرهنگ ایران و با ادعان به‌اینکه اکثریت قاطع پزشکان و اساتید عالم طب اسلام ایرانی‌بوده‌اند نام‌کتاب خود رامی‌گذارد «طب‌عربی»[۱] از بروکلمان‌که اساساً محقق تاریخ اسلام است توقعی نمی‌توان داشت وقتی می‌نویسد: «اعراب در علوم و ایرانیان در شعر سرمشق بودند» ! (ص۴۳۹) گرچه بروکلمان هم چندان بی‌اطلاع از نفوذ فرهنگ و دانش‌های ایرانی

۱- مترجم این‌کتاب نام آن را بحق گذاشته است «طب اسلامی» و در جزو انتشارات ایرانشناسی‌همین بنگاه چاپ ومنتشر گردیده است

دراعراب نیست و گرنه نمی‌نوشت : « ... اردوران بنی‌عباس ایرانیان برتری خود را خواه در سیاست وخواه در معنویات و روحانیت مکرر بهاعراب نشان دادند، ولی نتیجهٔ اقداماتشان عاید اعراب‌شد، زیرا نمی‌توانستند اززبان قرآن در علم و ادب و زندگانی عمومی بگذرند » (ص۲۳۸). البته همیشه ودرهمه جای کتاب چنین نیست . اصل‌عقیدهٔ نویسنده همان‌است که قبلاً نقل‌شد، اما به‌طور کلی ، به عقیدهٔ این بنده باید بین « زبان عرب » و « زبان قرآن » قائل به تفاوت شد، همچنانکه بین « عرب » و « اسلام » . چه اگرعرب بدون قرآن به ایران آمده بود ـ حالاکاری نداریم به اینکه بدون قرآن می‌توانست بیاید یا نه ؟ـ کجا زبانش در ایران باقی می‌ماند؟ مگر زبان اسکندر و زبان یونانی ماند ؟

باری بپردازیم به‌کتاب . مباحث‌کتاب به شرح زیراست

۱ ــ ظهور اسلام و رسالت حضرت محمد و خلافت خلفـای راشدین و بنی‌امیه

۲ـ خلافت عباسیان و سلسله‌های مستقل محلی از قبیل سامانیان، دیالمه، غزنویان ، سلجوقیان ، خوارزمشاهیان ، فاطمیان مصر ، قرمطی‌ها وغیره .

۳ـ امپراطوری عثمانی وظهور صفویه

۴ ـ کشورهای اسلامی در قرن نوزدهم و امپراطوری عثمانی و تاریـخ کشورهای الجزایر ومراکش وسودان

۵ـ تجدید سازمان ملل اسلامی پس ازجنگ اول

۶ـ درخاتمه ، شرح مختصری در بارهٔ افغانستان و ایران

جمع تمام مطالبی که دراین کتاب ۷۲۷ صفحه‌ای‌راجع به ایران بالاخص وجود دارد هشتادوچهارصفحه‌ونیم است به این شرح .

دیالمه (یك صفحه) سامانیان (۴ صفحه) غزنویان (۴ صفحه) سلجوقیان (۹ صفحه) خوارزمشاهیان ومغولان (۲۲ صفحه) صفویه (۱۱صفحه) ایران وافغانستان درقرن نوزدهم تا سقوط قاجاریه (۳۱ صفحه) و ازسقوط‌قاجاریه تا سال ۱۹۴۸ را هم‌آقای پرلمان لطف کرده و ۲/۵ صفحه مطلب نوشته‌اند ناگفته نگذاریم که چهارصفحه نیزراجع به « حشیشی‌ها » صحبت رفته است که البته مقصود از آن پیروان حسن صباح یا فرقهٔ اسماعیلیهٔ‌ایران است[۱].

۱ـ اروپائیهاپیروان حسن‌صباح را Assassin می گویندکه‌همان‌حشاشین باشد واکنون این کلمه به معنی قتل‌وترور در زبانهای اروپایی بکار می‌رود اما دیگر از آن نام حشاشین که تهمتی است بر پیروان حسن‌صباح ــ برداشت نمی‌شود وبجا بود مترجم محترم‌آن‌را به فدائیان برمی گرداندند نه حشیشی!

درمورد همین تاریخ اسلام هم، در آنجا که مربوط می‌شود به ایران، مطلب بسیار مختصر است ، به طوری که طی این می‌رود که مؤلف در این گونه موارد تعمد به اختصار کوشیده است فی‌المثل درمورد ابومسلم، که باید گفت بیشتر شخصیت او و کارهایش را باید جزو تاریخ اسلام مطالعه و بررسی کرد نه ایران، چه قیام او بر امویان شالودهٔ حکومت آل‌عباس را ریخت و به هر تقدیر چندان ارتباطی مستقیم با تاریخ ایران ندارد ، با این‌حال آنچه در این کتاب راجع به این مرد می‌خوانیم به هیچ وجه تناسبی با شخصیت بزرگ و کار عظیم او ندارد و حتی بعضی مطالب مربوط به ابومسلم غیر واقعی‌است، از جمله آنکه «ابومسلم خویش را مظهر خدا معرفی می‌کرد » (ص۱۴۲) که معلوم نیست منبع این خبر چیست! چون تا آنجا که می‌دانیم ، پس از کشته شدن ابومسلم مظهر بودن او توسط یاران و نزدیکانش نظیر سنباد گبر و المقنع مطرح گردید وخود او در زمان حیات مرتکب چنین ادعائی نشد، و نیز اشاعهٔ عقیدهٔ تناسخ که به ابومسلم نسبت داده شده است (ص ۱۷۰) واقعیت ندارد و این پیروان ابومسلم بودند که ادعا می‌کردند روح پیشوایشان در آنهـا حلول کرده است نویسنده عقیده دارد که : « عقایدی که سابقاً ابومسلم و شاگردش المقنع ، راجع بـه تناسخ ارواح اشاعه داده بودند مجدداً به وسیلهٔ شخصی به نام بابك (خرمی) در آذربـایجان رواج یافت » (ص۱۷۰) و این همهٔ اطلاعاتی است که در این کتاب راجع به قیام بابك و مبارزات او و پیروانش برای رهایی از زیر یوغ عرب، دیده می‌شود، و البته «قیام» را ما می‌گوئیم وگرنه نویسنده آن را «فتنهٔ بابك» نوشته است (ص۱۷۱). و بعد درشرح حال بسیار کوتاه افشین می‌خوانیم. «این سردار. به قلعه‌ای که بابك در آن سنگر کرده بود حمله برد و وی را سرکوب نمود!!» ص۱۷۸ در مورد افشین هم نوشته است «چون نمی‌توانستند دارش بزنند، به زندانش انداختند و از گرسنگی کشتند.» (ص۱۷۹)

باری از این نوع مطالب فراوان است از آن می‌گذریم . مؤلف اشتباهاتی نیز درمورد ایران دارد که برای جلوگیری از اطالهٔ کلام فهرست‌وار به برخی از آنها که یادداشت شده اشاره می‌کنیم

در ص ۷۳ ، راجع به زبان آریاهائی که به نجد ایران آمده‌اند نوشته شده است « زبانی که مهاجرین آرین بر بومی‌ها تحمیل کرده بودند کاملا تحت نفوذ زبان محلی قرار گرفت» معلوم نیست که مؤلف با تکیه به کدام سند ومدرك تاریخی چنین ادعایی کرده . در حالی که کمترین اثری از زبان بومیان ماقبل آریایی سرزمین ایران وجود ندارد وهیچکس نمی‌داند که زبان آنها حتی از کدام گروه ودستهٔ زبانهای دنیای قدیم بوده، عجیب نیست که از نفوذش (آن‌هم

نفود کامل !) در زمان دیگر صحبت کنیم ؟

در بارهٔ کشور حیره ، در ص ۷۵ می‌خوانیم : « .. از وقتی خسرو دوم منذر پنجم آخرین امیر سلسلهٔ لخمی را شکست داد [کشور حیره] از اعتبار افتاد » و خوانندگان خود متوجه هستند که نعمان بن منذر ، امیر سلسلهٔ لخمی حیره ، دست نشاندهٔ ایران بود و بطوری که معروف است به علت آنکه حاضر نشد دختر خود را به دربار خسرو بفرستد به پایتخت احضار شد و به دستور شاه اورا زیر پای فیل انداختند . پس از او کشور حیره از هم پاشیده شد وچنانکه گفته‌اند این خود یکی از علل شکست ایرانیان از تازیان به شمار می‌رود و شعر معروف خاقانی :

از اسب پیاده شو ، بر نطع زمین رخ نه
زیر پی پیلش بین شهمات شده نعمان

ناظر به همین داستان است

در ص ۱۸۶ راجع به یعقوب لیث می‌خوانیم که یکی از افتخارات او مسلمان کردن « مملکت فارس » است و از این حدیث مستفاد می‌شود که تا زمان یعقوب اسلام به فارس نرفته بوده است !!

این اظهار نظر خالی از توجه مربوط است به فرقهٔ اسمعیلیه . «پیروان این فرقه خود را فدائی یا حشیش می‌نامیدند» (ص۲۴۵) و به نظر نویسنده این فقره از «دشمنان داخلی امپراطوری عرب هستند که در زمان ملکشاه پیدا شدند» (ص ۲۴۴) و «الموت» پایگاه حسن صباح نیز به معنی عامیانهٔ «آشیانهٔ عقاب» گرفته شده که البته درست نیست بلکه «عقاب آموخت» است وعلت اطلاق این نام را هم استاد پورداود در «فرهنگ ایران باستان» بتفصیل آورده‌اند

من ، جز در این کتاب در جای دیگر نخوانده‌ام که آن بازرگانانی که به عنوان سفرای چنگیز درعهد محمد خوارزمشاه به ایران آمدند و به دست حاکم شهر اترار کشته شدند(وقتل آنها بهانهٔ نازل شدن بلای چنگیزی گردید) عرب بوده‌اند ، و اینجا چنین ادعائی هست (ص۳۴۸).

درص ۳۵۰ می‌بینیم که چنگیز ، پس از آنکه جلال‌الدین خوارزمشاه به هندگریخت «ازتعقیب اوچشم پوشید وباقوای خود به بین‌النهرین رفت» اگر مقصود از بین‌النهرین عراق کنونی است که این خطه به دست هلاکو فتح شد نه چنگیز .

نوشته است که ملکشاه دوسال بعد از نظام‌الملک مرد (ص ۲۴۶) و این اشتباه است ومرگ این دو به‌فاصلهٔ یکماه و شاید چندروز بیشتر یاکمتر اتفاق

افتاد، و شاهد این بیت امیر معزی است.

رفت دریك مه به فردوس برین دستور پیر
شاه برنا از پی او رفت در ماه دگر

• دربارهٔ نادر آمده است. «نادر علیه شاه قیام کرد وخود را طهماسقلی‌خان لقب داد» (ص ۴۷۱) نگفته پیداست که این لقب را طهماسب دوم به نادر داد نه خود او به خودش. در ص ۵۸۰ کریمخان زند را «کریمخان شیرازی» نوشته است (به چه مناسبت؟) در ص ۴۷۲ مذهب جعفری را که بانی آن امام جعفر صادق است غیر ازمذهب شیعه می‌داند «[نادر] بزرگان ایران را وادار کرد که ازمذهب تشیع که بوسیلهٔ اسمعیل اول شایع شده بود دست بردارند. و دستور داد که مذهب پنجمی که بانی آن امام جعفرصادق بود معمول گردد»

یك جا در ص ۴۴۴ می‌خوانیم: «آذربایجان و ارمنستان وایران(؟)» ۱ وجای دیگر ، ص ۵۸۰ «مرو و ایران و گنجه و گرجستان و استرآباد» که پیداست مبنی برسهو است احتمال دارد که مراد «اران» باشد

درمورد پیدایش فرقهٔ «بابیه» هم عقاید خاصی اظهار شده‌از جمله اینکه «[باب] بااتکاء به افکارقدیم‌ملی وعقاید زرتشتی‌دستور داد مردگان رادرتابوت سنگی دفن کنند تاخاك آلوده نشود » اولاً بابیها (و بهائیها هم) مردگان خود را درتابوت سنگی دفن نمی‌کنند ثانیاً ایرانیان قدیم و زرتشتیان نیز چنین کاری نمی‌کرده‌اند اما احتمال دارد که «تابوت سنگی» ترجمهٔ کلمه عربی «ناووس» باشد، و دیده‌ام که برخی ناووس رابه‌این‌صورت ترجمه کرده‌اند (ازآن جمله دانشمند فقیدمینورسکی درحواشی‌سفرنامهٔ ابی‌دلف. ترجمهٔ آقای ابوالفضل طباطبائی) و اگر این حدس درست باشد باید گفت که «ناووس» را اعراب به «استودانها»ی زرتشتی اطلاق می‌کردند . دراین استودانها که معمولادر بلندیها و ارتفاعات ساخته می‌شد (وآخرین نمونهٔ آن، در کوههای پشت کارخانهٔ سیمان شهرری هنوز موجود است) مرده را درهوای آزاد می گذاشتند ، پرندگان لاشخوار گوشت آن را می‌خوردند وبعد استخوانها رادرون دخمه‌ای می‌ریختند، و درزبان عربی ضرب‌المثلی هست که :

اذاکان الغراب دلیل قوم فناووس المجوس لهم مقام

و شاعر ایرانی در ترجمهٔ بیت «ناووس» را «دخمه» آورده که صحیح‌تر است

هرکه را رهبری کلاغ کند عاقبت دل به دخمه داغ کند

۱ــ علامت سؤال ازمتن است.

به هرحال اگر مقصود از تابوت سنگی همین دخمه‌ها باشد بازهم بی‌اطلاعی مؤلف را می‌رساند . چه بهائیها و بابیها نه درتابوت سنگی مرده‌های خود را دفن می‌کنند نه درچنین دخمه‌هائی .

باب را ازشیراز به اصفهان بردند (مؤلف نوشته فرارکرد) و در آنجا ظاهراً محبوس بود والبته با او خوشرفتاری می‌شد . بهاین دلایل مؤلف حاکم اصفهان را «حاجی‌باب» به قلم آورده است (ص ۵۸۹) . به‌نظر مؤلف بندرشاه همان « انزلی سابق » است (ص۶۹۷) ونقشهٔ ساختمان بانک‌ملی ازطاق کسری الهام‌گرفته شده‌است (ص۶۹۹)[1] وطبق قانونی که در۱۹۳۵درایران به تصویب رسیده است « . . به زن اول درصورتی که شوهرش بخواهد زن دومی بگیرد اجازهٔ طلاق داده شده» (ص ۶۹۸).

جالب‌ترین اظهارنظرهای نویسنده دراین کتاب‌مربوط می‌شود به شعرای ایران. اولارودکی‌شاعری عرب‌ است وثانیاً مؤسس‌مکتب حماسی درشعرفارسی به‌شمار می‌رود. (ص۲۲۸)، دقیقی به‌دست بچه‌ای ولگرد کشته‌شده (ص۲۳۴)و فردوسی برای شاهنامه یازده سال‌زحمت‌کشیده است(همان صفحه) وگویندگان فارسی دورهٔ عربی همه سیمه بوده‌اند (ص۲۳۳).

دربارهٔ خیام دراین‌کتاب چنین می‌خوانیم « تقویمی جلالی که به وسیله وی تنظیم یافت‌گرچه از تقویم گرگوری دقیق‌تر شد ولی‌بار عملی‌نبود در اروپا شهرت وی مخصوصاً مربوط به رباعیاتی می‌باشدکه به‌نام وی معروف شده است وی درضمن این رباعیات تمتع از زندگانی‌را توصیه می‌کند و این زندگی راگاه سهل وبی‌ترتیب وگاه منظم وجدی می‌داند ونظریهٔ صوفیانه وی راجع به وحدت وجود باعث تزلزل اصول‌اسلام گردید(؟!) ولی‌ازتاریخی‌که آثار مسلم خیام در قسمت الهیات عرفانی به ما مکشوف گردید دیگرکسی حق ندارد نظرخیام را نسبت به‌این دنیاآنطوری بداندکه از رباعیات‌وی استنباط می‌شود» (ص ۲۴۰)

در مورد بوستان سعدی نیزعقیدهٔ تازه‌ای اظهار شده‌است: «[این‌کتاب] هنوز درنظر ایرانیها به منزلهٔ شاخص اجتماعی ایران تا انقلاب مشروطیت به شمار می‌رود وآن عبارت ازتمایل به‌زهدافراطی‌و برگوئی‌است» (ص۳۵۹)

---

[1] ـ مؤلف نوشته است « . معمار جرأت نموده درساختمان بانک ملی تهران سبک طاق‌کسری‌درتیسفون را تقلید نموده است». گذشته ازآنکه این‌کار جرأت لازم نداشت و اغلب ساختمانهای دولتی درآن دوره به‌سبک ساختمانهای ایران کهن‌ساخته شده، نقشهٔ‌طاق‌کسری‌درمورد ایران‌باستان مورداستفاده واقع شده نه دربانک ملی

واین هم عقیده مؤلف دربارهٔ حافظ . «خواجه شمس‌الدین محمد حافظ (یعنی از بر کنندهٔ قرآن) از شیعیان اثنی‌عشریه و بزرگترین‌شعرای غنایی . غزلیات او درتمجید طبیعت و مخصوصاً در توصیف بیداری جهان در بهار است که خوذ اوغالباً درکنار ترعه‌ای‌که توسط رکن‌الدوله .. جهت‌آبیاری دشت شیراز حفر شده بود لذت می‌برد (گویا مقصودآب رکناباد باشد !) وی در غزلیات خودکه انعکاس غم انگیزی ازآوازهای بلبل است (!!) نشاط وجوانی و سرمستی را می‌ستاید و باحجب وآزرم ظریفی‌عشق به جوانان راکه درمشرق معمول بود تعریف می‌کند (عشق به جوانان وحجب وآزرم ظریف گویا چندان تناسبی باهم نداشته باشند) ... شاعر درنتیجهٔ وضع غم‌انگیز مملکت‌ارزش‌های دیگرحیات را تحقیر می‌کند و به جای‌آن فقط لذت بردن را توصیه می کند . هنگامی‌که به اشعار اوکه هدف‌آنها مطلقاً امور غیر روحانی است‌معانی‌صوفیانه بخشیدند این شاعر منتقد و زیباپرست ظریف در میان پارسایان نیز محبوبیتی یافت، چنانکه‌کلیسا یکی ازسرودهای مذهبی را که کاملا شهوانی بود با تفسیر به صورت دیگری درآورد » (!!)

از این نمونه‌هاکه برشمردیم درکتاب باز هم پیدا می‌شود که نقل این مختصر برای اینکه نشان دهد مؤلف متخصص‌درایرانشناسی نیست‌کافی است .

ترجمهٔ کتاب روی‌هم رفته خوب ونثرآن روان و بدون دست‌انداز است گرچه نمی‌توانیم بفهمیم‌که مترجم از چه متنی‌کتاب خود را تهیه‌کرده ، متن اصلی یا ترجمه‌های انگلیسی وفرانسهٔ‌آن بعضی مسامحه هائی هم دیده‌می‌شود که قابل اغماض است و ما به‌نقل چند مورد آن مبادرت می کنیم‌که اگر کتاب چاپ دومی پیداکرد و در رفع‌آن بکوشند

اول اینکه معلوم نیست چرا اسامی عربی را همراه حرف تعریف نقل کرده‌اند. الکسائی، المقدسی، الحریری، المسعودی، الامین .

مورد دیگر نقل‌کنیه‌ها با «ابی» است . گرچه‌کنیه را ایرانیها ازاعراب گرفته‌اند ولی معمولاآن را به «ابو»آغاز میکنند وبجا بود مترجم نیز به‌جای «ابی‌منصور» «ابومنصور» می‌آوردند، و موارد متعدد دیگر

نام بختیشوع طبیب معروف عیسوی ایرانی به صورت «بختی شو» آمده که باید تصحیح‌گردد .

در مقابل بعضی از اسامی شماره‌هائی در متن‌کتاب هست‌که نه درمقدمه و نه درجای دیگرکمترین توضیحی برای‌آن دیده نشد مثل $\frac{۹}{۶۸}$ (ص ۱۰۱) و $\frac{۱}{۲۲۴}$ (ص۳۷۷) وهمین‌طور است حرف «ه» در خاتمهٔ بعضی از حواشی‌کتاب‌که منظور ازآن نیز مفهوم نگردید .

در خاتمهٔ باید اظهار امیدواری کنیم که بنگاه ترجمه و نشر کتاب بتواند باز هم کتابهای مفیدی که شیفتگان تمدن و فرهنگ این مرز و بوم را سیراب کند به جامعهٔ فارسی زبانان آسیا عرضه دارد همچنانکه این کتاب هم گذشته از این معایب برای آشنا شدن با احوال و اوضاع تاریخی ممالك اسلامی فایده بخش است و با تذکار معایب امید است متن آن در زبانهای خارجی نیز اصلاح شود .

■■

بوستان سعدی

باب چهارم (در تواضع) حواشی و توضیحات از دکتر محمد استعلامی، شاهکارهای ادبیات فارسی، ۱۵ـ ناشر. امیرکبیر ـ رقعی، ۲۸ ص ـ تهران ۱۳۴۶ — جمشید

سالی چنداست که حروفاتی زیبا و پاکیزه زیرعنوان «شاهکارهای ادبیات فارسی» تحت نظر آقایان دکتر صفا و دکتر خانلری منتشر می‌شود.

آنچه تاکنون زیر این عنوان به چاپ رسیده ـ چه نظم و چه نثر ـ همه خوب بوده و گزیده . از این سلسله است قصهٔ یوسف از تفسیر تربت‌جام ، حسنك وزیر از تاریخ بیهقی، رستم واسفندیار از شاهنامه شیخ‌صنعان از منطق‌الطیر عطار، پیرچنگی از مثنوی مولوی ، چند قصیده از دیوان منوچهری و و اخیراً باب چهارم بوستان سعدی که با حواشی و توضیحات به طبع رسیده است .

این بخش از بوستان که بامقدمه‌ای در احوال سعدی آغاز می‌شود مسلماً مأخذی غیر از نسخهٔ چاپی شادروان فروغی دارد، چه با بیش‌ازسی مورد اختلاف نمی‌تواند از آن گرفته شده باشد. درمطالعهٔ این باب‌ومراجعه به‌حواشی گزینندهٔ محترم ، نکاتی به نظر نگارنده رسیدکه رواندید یادآوری نکند. البته منظور از این یادآوری، خرده گیری بر آقای استعلامی نیست، بل مقصودآن است که اغلاط و نادرستیهای این «گزینه» که چون دیگر گزینه ها در بعضی از مدارس عالی کشور خوانده می‌شود و در واقع حکم کتاب درسی پیدا نموده ، به اصلاح گراید و کتابی گردد از آنچه هست منقح‌تر و پاکیزه‌تر .

۱ـ در ص۵ این بیت آمده است

حوابی خردمند پاکیزه بوم   ز دریا برآمد به دربند روم

در حاشیه ، دربند را شهری از آذربایجـان قدیم معنی کرده‌اند ، در صورتی که در فرهنگها برای این واژه ، معنی بندر هم ذکر شده که در اینجا مناسب‌تر می‌نماید .

۲ـ درذیل این بیت (ص۷) :

به ناراستی دامن آلوده‌ای   به باداشتی دوده اندوده‌ای

که در وصف مردی فاسق و شریر و ناپاك ایـراد شده ، یاداشتی را فقر معنی کرده‌اند وتوصیحاً درمعنی مصراع دوم گفته‌اند «دودمانش به فقرآلوده بوده»[۱] گرچه درمعنی این واژه درفرهنگها افلاس و بی‌چیزی هم‌آمده ولی دراینجا ، معنی دیگر این کلمه که بیشرمی و وقاحت باشد مناسب‌تر می‌نماید کسی که به ناراستی دامن آلوده باشد همان بهتر که نـه بیشرمی و وقاحت دودمـان ابدوده باشد ۱

۳ـ درذیل این بیت (ص۷)

شنیدم که عیسی درآمد زدشت   به مقصورهٔعـابدی بر گذشت

مقصوره را مسجدوجای عبادت‌امام معنی‌نموده‌اند که بهتر ومناسب‌تر بود زاویه وحجره معنی می‌کردند

۴ـ در ذیل این بیت (ص۱۳)

دف و چنگ با یکدگر سازگار   برآورده زیرار میان ناله‌زار

زیررا صدای نازك وپست (مقابل بم) معنی‌کرده‌اند حالا بااین معنی، بیت چه معنایی می‌دهد، الله‌اعلم

این کلمه علاوه بر معنی وصفی که در نغمه زیر و بم گفته می‌شود به معنی اسمی‌نوعی ازآلات ساز وموسیقی‌قدیم نظیرسه‌تار وکمانچه و امثال‌آن دراشعار گویندگان قدیم‌آمده است که درفرهنگها اصلاً متعرض‌آن نشده‌اند شاهد این معنی همین‌بیت سعدی‌است وبیزاین ابیات

شاهی که تخت داود از انتظار او   هر ساعتی چو زیر کند ناله‌های زار
مختاری .

چشم عدوت باد پر از زخم تیروتیغ   گوش‌ولیت باد پرازبانگ‌نای‌و زیر
قطران .

۵ ـ دراین بیت (ص۲۳)

به غلطان (کذا) دستار ورختی که داشت
ز بـالا به دامان او در گذشت (کذا)

۱ـ امروزه در اصفهان ـ و شاید دربعضی جاهای دیگرهم ـ به اشخاص بسیار بی‌آبرو و وقیح «هیچ چیزنداز» می‌گویند این اصطلاح ازجهت معنی وریشه بسیار به «ناداشت» نزدیك است .

۱ ـ ازحواشی استاد علامه همایی بردیوان عثمان مختاری ص۸۶. جز این ابیات، بیت های دیگری نیز استادآورده‌اند

غلطاق را به فتح اول ، کلاه معنی کرده‌اند ، در صورتی که اصلاً چنین واژه‌ای به‌این ریخت درفرهنگهای پارسی ضبط نشده وآنچه بدین معنی‌ومعانی دیگر آمده بغلطاق است که به صورتهای بغلتاق ، بغطاق ، بغناق و بغلوطاق هم آمده است. شگفت این‌که محشی محترم باء بغلطاق را ازحروف اضافهٔ پارسی دانسته و جدا نوشته، وشگفت‌تر آنکه برای غلطاق ناقص‌ یا به‌قول عروضیان، اثرم‌ در فرهنگها معنایی مناسب یافته‌اند

دزی[1] خاورشناس نامور بغلطاق را نوعی لباس بی آستین یا باآستین بسیار کوتاه می‌داند که درزیر فرجیه می‌پوشیده‌اند و از پارچهٔ نخی بغلبکی سپید یا از پوست سنجاب دوخته می‌شده و گاهی نیز آن را با اطلس معدنی می‌دوختند و با مروارید زینت می‌نموده‌اند. به‌عقیدهٔ دزی واژهٔ بغطاق یا بغلوطاق که در جمع بغالطیق و بغالطق می‌شود از کلمهٔ فارسی بغلتاق ساخته شده و از واژه های دخیل می‌باشد، ولی‌صاحب سراج‌اللغات[2] ، علیخان آرزو،درفارسی بودن این واژه شك نموده وآن را اززبانی دیگر دانسته است .

در فرهنگ واژه های پارسی درعربی‌آقای امام شوشتری و همچنین در کتاب « الالفاظ الفارسیة المعربة » اسقف ادی‌شیر نیز این واژه دیده نشد، ظاهراً نوع مرغوب وممتاز بغلتاق منسوب به‌بغداد بوده چنانکه مختاری گوید:

طلسم چاه نخشب گشت بغداد بغلتاقش
وگر نی‌چون برآیدماه‌خنداناز گریبانش
(دیوان ص ۲۳۸)

از معانی واژه‌ها گذشته ، بعضی از توضیحات محشی‌که در ذیل‌صفحات برای روشن نمودن مقصود سعدی ایراد شده نیزقابل‌تأمل است·

سعدی این‌بیت را (ص۹) :

به زهد وورع کوش وصدق وصفا ولیکن میفزای بر مصطفی

در پایان حکایتی‌که دربارهٔ عابد مغرور وگوشه‌نشینی است ، آورده . و پیش ازاین بیت ابیاتی ایراد نموده درمذمت عابدان گوشه‌گیری که تنها خدا ـ پرستی را در کناره‌گیری ازخلق می‌دانند . بیت بالا دربعضی ازشروح بوستان چنین معنی شده درعبادت بکوش ولی‌زیادت در امثال این امور که غیر مأثور

۱ــ فرهنگ‌البسهٔ مسلمانان، چاپ‌دانشگاه، ص۸۱

۲ــ ر.ك. غیاث اللغات ذیل‌بغلطاق

از پیغمبر است اختیار مکن که لارهبانیة فی الاسلام . ولی آقای دکتر گفته‌اند که .

« تو نمی‌توانی درعبادت و خداپرستی بالاتر از مصطفی باشی». باگفته نگذریم که این بیت اصلا دربوستان فروغی الحاقی شمرده شده است .

در متن آمده (ص۱۶) .

کسی راه معروف کرخی نجست   که ننهادمعروفی ازسر نخست

شنیدم کـه مهمانش آمد یکی   زبیماریش تا به مرگ اندکی

آقای استعلامی درحاشیه‌آورده‌اند « مرجع ضمیر در «مهمانش» خود معروف است به‌کسی‌که پیروی شیوهٔ او می‌کرده است» .

دراین که مرجع ضمیر خود معروف است حرفی نیست ، سخن در این است‌که ایشان پنداشته‌اند درگذشته ، درروزگار معروف یا دیرترواقعاً شخص معینی پیروی شیوهٔ او می‌کرده، درصورتی‌که منظورسعدی این‌است‌که: هرکس بخواهد طریق معروف کرخی سپرد وبه راه او رود شرط اول قدم‌آن است‌که ترك شهرت طلبی‌کند و از آن بگذرد . ظاهراً فعل «جست» که به‌صیغهٔ ماضی ایرادشده سبب اشتباه محشی‌شده است

سعدی فرموده (ص۲۲)

به هرجا شکر باشد وشهد وقند   که درگوشه‌ها دام یار است وبند

محشی در توضیح لنگهٔ دوم این بیت بیان کـرده‌اندکـه . «یعنی دام و بند همدم تو می‌شود » ؛ در صورتی کـه اگر دام یار را کلمه‌ای مرکب (دامیار) می‌خواندند به معنی صیاد ویا نوعی دام، به‌چنین معمی نمی‌پرداختند

از غلطهای چاپی نیز این جزوه پاك نیست و دو نمونهٔ فاحش‌آن یکی عزم است به جای غرم (ص۲۵)که آن را معنی هم ننموده‌اند تا از معنی پی به واژه برده شود ودیگری سختی به‌جای جستی(ص۲۳). ضبط کلماتی چون‌مدین (شهری‌درمصر)، وحش، لااسلم، لم وبعضی‌لغات دیگرکه شاید به‌گوش‌نا آشناتر از «انعام» باشد نیز داده نشده است .

■■

جامعه شناسی ارزشها دکتر پرویز صانعی ، انتشارات دهخدا ، فروردین ۱۳۴۷، ۲۵۳ صفحه

بقیه ازشمارهٔ قبل

فصل دوم کتاب دربارهٔ جریانات وارزشهای اجتماعی است. مـؤلف در ابتدای این فصل میگوید: «دراین فصل قصد ما آنست‌که برداشت جامعی را برای مطالعه درعلوم اجتماعی، ازجمله درجامعه‌شناسی پیشنهادکنیم. اگر بـه

کتب مختلف جامعه‌شناسی نظری افکنید معلوم میشود که هر مؤلف و نویسنده برحسب سلیقه ومیل خود، موضوعاتی‌را ازمیان حوزهٔ بسیار گستردهٔ مسائل اجتماعی انتخاب کرده مورد مطالعه قرار می‌دهد .. برداشت کتاب حاضر دربررسی مسائل اجتماعی از مطالعات عمومی استادان نویسنده «ماریون ملک‌دوگال» و «هارولدلسول» اقتباس شده‌ورفتارهای پیچیدهٔ اعضای جامعه‌را به‌عنوان «جریانات» موردمطالعه قرار میدهد »[1] بی‌شبهه اگرمؤلف محترم به کتب‌مختلف جامعه‌شناسی نظری می‌افکندند، ناديدی وسیع‌تر وجامع‌تر وبا آگاهی‌لازم نظر استادان خویش‌را درك میکردند جای شگفتی است که استادان مؤلف که نه در جامعه‌شناسی بلکه درعلم سیاست و روانشناسی سیاسی، دارای نظریاتی هستند، این مطالب‌را درکتاب ومقاله‌ای منتشر نکرده‌اند وفقط به تقریرات سرکلاس بسنده فرموده‌اند واین مهم‌را به مؤلف محترم این کتاب واگذارده‌اند

اینکه رفتارانسانها درشبکهٔ روابط اجتماعی به‌سوی ارزش‌های فرهنگی معطوف‌است ونظام ارزش‌های فرهنگی‌هدف غایی اعمال آدمیان است موردتوجه بسیاری ازجامعه شناسان امروز است ومقاله‌ها وکتابهای بسیاری دراین زمینه انتشاریافته‌است ازاعاظم جامعه‌شناسانی که به‌این‌مهم پرداخته ونظریهٔ‌منسجمی ارائه داده‌اند تالکت‌پارسنزاست که پیشوای‌جامعه‌شناسی‌نظری درآمریکا است

سورکین وپارسنز وبسیاری دیگر درمدلهای نظری خود به‌روابط‌جامعه وفرهنگ وشخصیت پرداخته ونظریهٔ‌کاملی ساخته وپرداخته‌اندکه درآن به‌نحو منطقی‌تر واساسی‌تری مسئلهٔ ارزش‌های فرهنگی‌را مورد بحث قرار داده‌اند

البته تقریرات استادان دراین زمینه مطالب پرتی‌نیست ولی‌به‌نحوی که ارائه شده‌است ازلحاظ جامعه‌شناسی‌چیز تازه‌ای نیست وازلحاظ انسجام‌نظری خام و ناقص است متأسفانه در تدوین این فصل به‌سابقه و آثاری که دربارهٔ ارزش‌های فرهنگی وجود دارد توجهی نشده است .

مهمتر آنکه مجموع‌کتاب نیز ازلحاظ جامعه شناسی ارزشها دارای‌نظم وثبات منطقی ونظری نیست

فصل سوم‌کتاب‌که راجع است به «جامعهٔ انسانی و مشخصات آن» تماماً ازفصل دوم کتاب جامعهٔانسانی دیویس تحت عنوان Human Versus Animal Society (ص۵۱-۲۴) ترجمه و اقتباس شده‌است بدون‌آنکه مأخذ اصلی آن‌را

۱ـ کتاب حاضر، ص ۳۹–۳۸.

متذکر شوند . کتابهای مراجعه داده‌شده دراین فصل نیز عیناً از زیرنویسهای فصل مذکور بدون ذکرمأخذ واسطه نقل شده است. این‌فصل اساساً جالب‌است.

فصل چهارم در بارهٔ «اجتماعی شدن انسان» است . قسمت «۱» این فصل کلیاتی‌است دربارهٔ اجتماعی شدن قسمت «۲» راجع است به «نظریات مختلف دربارهٔ جریان اجتماعی‌شدن». دراین قسمت نظریه‌های دورکیم‌وکولی به‌اختصار ونظریه‌های مید و فروید به تفصیل موردبحث قرارگرفته‌است. به‌طورکلی نظریهٔ دورکیم اقتباس‌ازکتاب کینگ (قسمت مربوط به «عقیدهٔ دورکیم‌دربارهٔ نمودهای اجتماعی» ص۹۳-۹۴) است. ونظریهٔ کولی نیز اقتباس ازبحث مربوط به «آیینهٔ شخصیت» (ص۱۰۲-۱۰۳) همان کتاب می‌باشد. مؤلف نظریهٔ این‌جامعه شناسان را بدرستی عرضه نکرده‌اند

دورکیم دربارهٔ اجتماعی شدن نظریه‌ای جالب داردکه دراواخر عمرش آن را منظم نموده وتحت عنوان «دوگانگی طبع بشر وشرایط اجتماعی آن» درسال ۱۹۱۴منتشر کرده‌است[1]. برطبق‌این نظریه‌طبع بشر وشرایط اجتماعی منشأ دوگانه‌ای درطبع زیستی و طبع اجتماعی است. متأسفانه مؤلف به تبعیت ازمطالب ناقص‌کتاب کینگ‌که ازکتابهای بی‌اعتبار مقدماتی در جامعه شناسی است شتابزده فتوای نادرست دربارهٔ دورکیم داده‌اند [2] مطلبی راکه در باره گئورك زیمل نوشته‌اند نیزاقتباس ازصفحهٔ ۹۳ ازهمان‌کتاب است وقابل‌تأمل به‌نظر می‌رسد .

دربارهٔ نظریهٔ‌کولی نیزوضع به همین منوال است. آئینهٔ شخصیت فردنیز که دربرابر Looking Glass Self وضع شده است از ترجمهٔ فارسی‌کتاب کینك بدون ذکر مأخذگرفته شده است که به‌نظر نگارنده درست نیست و بهتر است از مفهوم اصلی‌آن که «خودرا ازچشم دیگران دیدن» است استفاده شود.

در این بحث مناسب بودکه تشابه و تمایز نظریه‌های دورکیم و مید و فرویدرا مورد بررسی‌قرارمی‌دادند. مؤلف‌که به این تشابه نظری‌درست توجه نفرموده‌اند و درصفحهٔ ۹۱ به اشاره‌ای دربارهٔ اینکه « عقیدهٔ میدرا می‌توان

1- E Durkheim, « Le Dualisme de la nature humaine et ses conditions sociales» · Scientia , XV' 1914, pp 206-221

۲ـ نظریه‌ای‌که درکتاب کینك ازآن‌بحث شده است مربوط است‌به‌آثار اولیهٔ دورکیم ومرحلهٔ اول درتطور فکری او

در این مورد خـاص تا حدی بـا عقاید او (فروید) مشابـه داست .» بسنده کرده‌اند .

قسمت «۳» و «۴» و «۵» (ص۱۰۱-۱۱۰) همراه با غالب کتابها و مقاله‌های مورد مراجعه به‌ترتیب ارصفحات ۲۲۰-۲۱۸ و۲۱۸-۲۱۴ و ۲۰۸-۲۰۴ کتاب دیویس اقتباس شده است ، البته بدون ذکر مأخذ اصلی .

فصل پنجم در بارهٔ فرهنگ است قسمت «۱» مربوط است به « تعریف و ماهیت فرهنگ». دراین بخش ارچند تعریف دربارهٔ فرهنگ بحث شده است ولی به علت عدم‌آشنایی به آثار انسان شناسی نمونه‌های اساسی تعریف‌فرهنگ مورد بحث قرار نگرفته است تعریف معروف تیلور ارفرهنگ، که تعریف‌کلی وجامع می‌باشد ، به این‌صورت معرفی‌شده است « استعدادها وعاداتی که بشر به عنوان عضوجامعه‌کسب می‌کند» . جالب‌اینکه تیلوررا « نژادشناس» معرفی فرموده‌اند. جالب‌تراینکه نطرساموئل‌کنیگ‌را به خیال‌اینکه آدم‌صاحب‌نظری است‌ذکر کرده‌اند . درضمن ارتعریف مالینوفسکی و براان ودیگرانسان‌شناسان جدیددرفرهنگ اثری‌دیده‌نمی‌شود دراین‌قسمت دربارهٔ ماهیت وخصوصیت‌های فرهنگ نیز بحثی نمی‌شود .

قسمت «۲» مربوط است به خصوصیات فرهنگ در این قسمت بخشی‌ار فصل اول‌کتاب سامنر را با ذکرمأخذ ترجمه و اقتباس کرده‌اند دراین‌قسمت نیر ار جامعه شناسی و نژاد شناسی به عنوان علومی‌که در بارهٔ فرهنگ بحث می‌کنند سخن می‌گویند . گویا منظورمؤلف محترم ارنژادشناسی‌همان انسان‌شناسی و مردم شناسی یا قوم شناسی است ، و اگر به رشته‌ای به نام‌نژادشناسی درعلوم اجتماعی وجود ندارد ، عنوان درست‌کتاب سامنرنیر « رسوم عوام » یا « رسوم مردم » است ، نه « روش‌عامیانه »

قسمت «۳» دربارهٔ «نظریهٔ عقب ماندگی‌فرهنگی» است دراین‌قسمت هم ترجمهٔ غلطی ار اصطلاح اگبرن شده است وهم معرفی تحریف شده‌ای ارنظریهٔ وی در باره « تأخر فرهنگی » Cultural Lag . منظور ار « تأخرفرهنگی » ناهماهنگی دررشد تکنولوژی ورشد محتوی‌غیرمادی فرهنگ همچون‌معیارهای رفتار و نهادها و ارزشهاست . بدین‌معنی که در مواردی اختراعات و ابداعات فنی موجب رشد بخشهایی ارفرهنگ مادی جامعه می‌شود ، درحالی که‌بخشهای غیرمادی نمی‌توانند به همان سرعت رشدکنند ودرنتیجه تأخیرفرهنگی‌به وجود می‌آید عنوان«عقب ماندگی‌فرهنگی» دراین‌مورد درست‌نیست. زیراهمان‌طور که خودایشان درهمین‌فصل فرموده‌اند «باید مفهوم فرهنگ را ارتفاوت‌دربارهٔ

خوبی یا بدی و پیشرفت یا عقب ماندگی جدا کرد.» (ص۱۱۸) در بارهٔ نظریهٔ مك ایور ، ماکس‌وبر ، و تانی ، نیز مطالب تحریف شده است .

فصل‌ششم راجع است به «فرهنگ وشخصیت» مباحث این‌قسمت سودمند است، ولی بحثها دارای استحکام نظری نیست . نکتهٔ جالب اینکه مؤلف غالباً میان جامعه شناسی و انسان شناسی تمیز قایل نمی‌شود چنانکه درصفحهٔ ۱۴۸ مارگارت مید انسان شناس‌آمریکائی را انسان‌شناس و جامعه‌شناس‌معرفی‌می‌کنند یا آنکه روث بندیك انسان‌شناس دیگر آمریکائی را جامعه شناس ، یا اینکه‌در ص ۱۵۹ می‌گویند جامعه‌شناسانی‌که در این فرهنگ مطالعه‌کرده‌اند ، که‌باید بگویند انسان شناسانی‌کـه در این فرهنگ مطالعه‌کرده‌اند در مورد عنوان « شخصیت اصلی » نیز که ایشان درمرابر Basic Personality اختیار کرده‌اند به نظر نگارنده بـا توجه به معنی و مفهوم آن بهتر است « شخصیت مشترك » بر گزیده شود

فصل هفتم اختصاص‌یافته‌است به «نهادهای اجتماعی» قسمت «۱» در بارهٔ « تعریف نهـاد » است . در این قسمت تعریفهـایی از مك ایور، سامنروکلر ، هرتسلر والوود آمده است که مأخذ اصلی‌آن همـان کتاب کنیگ ص ۹-۱۲۸و مقالهٔ هیوراست بحث دربارهٔ تعریف نهادهای اجتماعی دراین‌قسمت چنان‌آمده است که مشکل‌گشای‌خواننده نمی‌شود و معلوم نمی‌کندکه نهاد به‌چه‌اعتبارهایی به‌کار می‌رود. به‌طورکلی‌نهاد اجتماعی یا Social Institutions را به سه معنی متفاوت به‌کار می‌برند اول به معنی معیارها و قواعد رفتار آدمی‌که شامل‌همهٔ آداب ورسوم وسنن‌می‌شود دوم به‌معنی‌مجموعهٔ معیارها وقواعدی‌که گرداگرد فعالیتی خاص با یکدیگر همبستگی پیداکرده‌اند . همچون نهادهای خانواده وازدواج، نهادهای اقتصادی وسیاسی و مذهبی و حقوقی. سوم به معنی انجمنها یا گروه‌های‌سازمان یافته مثل مؤسسهٔ تحقیقات اجتماعی و مانند آن اگر در اصطلاح ومفهوم میان نهاد وانجمن Associations تمایز قایل‌شویم،دراین‌فصل منظور ما از نهاد دومعنی نخست است

در قسمت «۲» از « ساخت وکنش نهادها» بحث می‌شود . منظور مؤلف محترم از کنش‌همان‌فونکسیون Fonction می‌باشد‌که معادل‌نادرستی‌است برای این مفهوم.

قسمت «۳» درباره «کنش مشترك نهادهای اجتماعی» که یعنی همان فونکسیون مشترك آنها از صفحهٔ ۳۱ - ۲۲۵ کتاب گیلین ترجمه شده است خوشبختانه در این قسمت مؤلف مأخذکار خود را متذکر شده‌اند

فصل هشتم در بارهٔ « خانواده » است قسمتهای ۱ تا ۵ این فصل بدون ذکر مأخذ از صفحات ۱۷۸-۱۷۴و۱۶۲ و ۱۷۰-۱۶۴ و۳-۱۶۲ و۱۷۱ کتاب باتومور ترجمه شده‌است. قسمت«۶» که راجع است به«خانواده درایران»بحثی است سطحی، و چنانچه می‌دانیم مقاله‌های بهتری در این زمینه به زبان فارسی وجود دارد .

فصل نهم راجع‌است به «تأثیر نهادهای اقتصادی درسایر نهادهای‌اجتماعی» در ۲ صفحه ، بدون توجه به‌آثار جامعه شناسان در این زمینه مؤلف محترم در قسمت «۳» با همان کیفیت از تأثیر سایر نهادهای اجتماعی در نهادهایی بحث می کنند .

درابتدای مقال متذکرمی‌شوندکه « عدهٔ دیگری ازجامعه‌شناسان‌معتقد هستندکه شرایط اقتصادی یك جامعه تحت تأثیر سایر عوامل اجتماعی به‌وجود می‌آید درمیان‌این‌عده بایدنام دورکهایم، پارتو،وی‌بروسومبارات‌رایادکرد » (ص۲۱۵).

ایشان بدون توجه به‌آثار ماکس وی‌برمی گویند « وی‌بر ، جامعه‌شناس معروف آلمانی درکتاب معروف خود «جامعه شناسی مذهب » عقیده‌مند است‌که پیدایش نظام سرمـایه‌داری معلول ظهور مذهب پروتستان در اروپا می‌باشد » (ص۲۱۵) اولا ماکس وی‌براین نظریه رادرکتاب «اخلاق پروتستانی وروحیهٔ سرمایه‌داری » تنظیم نموده و برعکس اظهارنظرمؤلف محترم درکتاب جامعه‌شناسی مذهبی از تأثیر عوامل اقتصادی و اجتماعی و مخصوص‌طبقات و قشرهای اجتماعی‌برروی‌نهادهای مذهبی‌بحث‌کرده است . گذشته ازآن ماکس‌وبرهرگز پیدایش نظام سرمایه‌داری را تنهـا « معلول » اصلاحات مذهبی و ظهور مذهب پرتستان نمی‌داند . متأسفانه دراین فرصت‌کوتاه نمی‌توانیم دراین‌زمینه توضیح بیشتری بدهیم .

قسمت «۴» دربارهٔ « تطور بعضی از نهادهای اقتصادی » ترجمه گونه‌ای است از صفحات ۳۱-۱۳۰کتاب باتومور بدون‌آنکه مطالب مورد بحث باتومور خوب هضم شده باشد .

فصل دهم در بارهٔ « نهادهای حقوقی » است که به خاطر عدم اطلاع کافی از جامعه‌شناسی حقوقی ارزیابی و انتقاد آن از صلاحیت نگارنده خارج است فصل یازدهم در بارهٔ « برنامه ریزی اجتماعی » است بدون آگاهی مؤلف محترم از رشتهٔ خاص برنامه‌ریزی اجتماعی .

اگر کتاب حاضر را با کتابهای مقدماتی جامعه‌شناسی که به زبان فارسی وجود دارند مقایسه کنیم می بینیم که این کتاب نه تنها از لحاظ علمی غنی‌تر از آنها نیست بلکه از برخی از آنان ضعیف‌تر است . به نظر نگارنده کتاب حاضر درسطح کتاب « مبانی جامعه‌شناسی » دکتر ترابی است و با اینکه کتاب جامعه شناسی ساموئل کنیگ از بی‌ارزشترین کتابهای درسی مقدماتی به حساب می‌آید و ترجمهٔ آن نیز بسیار سطحی است از کتاب حاضر منظم‌تر است بدون تردید کتاب حاضر نسبت به کتاب علم‌الاجتماع دکتر مهدوی و کتاب زمینهٔ جامعه‌شناسی دکتر آریان‌پور و کتاب علوم اجتماعی و سیر تکوینی آن از دکتر نراقی درسطح پائین‌تر قرار دارد و هنوز مقدمات جامعه شناسی کتاب دکتر آریان‌پور با همه معایبی که دارد بهترین کتابها است و کتاب دکتر نراقی بهترین کتاب در بارهٔ سیر تکوینی علوم اجتماعی

■■

افسانه و افسون نوشتهٔ : م . دیده‌ور ، انتشار جوانه ، اسفند ماه ۱۳۴۶ ، ۵۱۹ صفحه

هنگامی که داستان « افسانه و افسون» را به پایان بردم ، مدتی ساکت و متفکر نشستم و کتاب را بستم . می‌اندیشیدم که عاقبت سرنوشت « وجیه‌الله » چه می‌شود ؟ زبیده چه‌کار خواهد کرد ؟ سرنوشت «کلوب» گدائی چه خواهد بود ؟! علیتقی چگونه سرنوشتی خواهد داشت ؟ پولدار و سعادتمند خواهد شد یا وبال ثروت بادآورد خواهرش دامن‌جان اورا هم خواهد گرفت؟ و پرسش‌هائی از این قبیل در مغزم غوغائی به‌پا کرده بود.

آنچه در همهٔ اینها مشترك بود ؛ همان عاقبتی بود که به سراغ « ملیحهٔ کنکوری» آمد . یعنی مرگ ، مرگ بهنگام یا نابهنگام .

عجب دنیائی است ! چرخ بازیگر چه بازیچه‌ها و بازیها که ندارد وچه بازیگرانی را برطبع وجود به بازیگری وامی دارد و چگونه از « همه‌چیز » «هیچ» می‌سازد و از «هیچ» «همه چیز» !

داستان بلند « افسانه و افسون» واقعیت های تلخی را افسون‌وار در پس پردهٔ افسانه بامهارت کامل و استادی خاصی نشان می‌دهد . و افرادی چند از مردمان روزگارما را درزیر نقاب استتار و نامهایی عجیب‌که خود نشانی از مردمانی عجیب بر پیشانی دارند و درواقع «تیپ» های مشخص و « نمایندگان خاص» طبقاتی معین‌اند به ما می‌شناساند

نویسندهٔ کتاب به قدری کنجکاو ودقیق وسریع الانتقال است‌که می‌خواهد از هر سخنی و هر نامی و هرمطلبی برای انتقال اندیشه های ژرف خود به خوانندگان کتاب سودجوید

هرقدر خواننده نکته‌یاب‌تر و کنجکاوتر باشد به همان نسبت‌ازخواندن داستان‌آن‌هم چنین‌داستانی بیشتر لذت میبرد. زیرا این‌داستان اوضاع اجتماعی دوران ما را با همه دگر گونیها وعرب زدگیهای، مسخره وتقلیدهای بیجای اجتماعی‌وپوچی برخی مغزها وافکار را به‌خوبی برملا میسازد. نویسنده‌سطحی بودن افکار برخی از « خواتین » به اصطلاح روشنفکر و ترقی‌خواه را روشن می‌سازد . من این داستان اجتماعی و درعین حال عشقی را خواندم یکباره‌آن را با «نیمه راه بهشت» مرحوم سعید نفیسی و «باشرفها»ی راسخ مقایسه کردم.

اما وقتی در جزئیات آن دقیق شدم این مقایسه به نظرم بسیار بسیار سطحی وعجولانه آمد داستان «افسانه و افسون» آن قدر مشحون به‌کنایات و اشارات و تعریض های بجا وشیرین است‌که خواننده علاوه براین‌که به‌طور طبیعی سرداستان (اکسیون) آن را از ابتدا تاانتها دنبال می‌کند. درهرصفحه وگاه درهرسطر به‌کنایه های نیشداری برمی‌خوردکه ذهن خواننده را به‌خود مشغول می‌دارد و به وی لذت می‌بخشد و لحن ایرونیك (Ironique) آناتول فرانس‌رافرایاد می‌آورد به‌صورتی‌آشناتر با محیط شرقی‌ما وخصوصیات‌عجیبش.

اصل داستان ازاین قرار است :

مشهدی قنبر کله‌پز مدیر « کله‌پزی انصاف » دارفانی را وداع می کند حلیمه دخترسی‌وپنج ساله وی‌دختری است پا به‌سن درخانه مانده» و«ترشیده»، همهٔ اهالی محله عربها دختر را وپدرش را - ازکوچك و بزرگ - می‌شناسند . حلیمه دختری باخداست، دعا می‌خواند ، برای نماز گزاردن شبهای جمعه به مسجد می‌رود. تاآن‌حد مقدسه‌است‌که خریدن‌آب را احرام می‌داند و می گوید « آب مهریهٔ حضرت فاطمه (ع) است » . برادری دارد به نام علینقی‌که مدتی باوی قهر بوده است وعاقبت‌کارشان به‌آشتی‌کشیده است .

دکان پدر حلیمه را «شیخ حسن» شاگرد پدرش اداره می‌کند . شاگرد بیست و چندساله و گردن‌کلفت شیخ حسن «وحیدالله» که جواب علیتقی را با نیش چاقو می‌دهد. حلیمه از شیخ حسن و وحیدالله طرفداری می کند و اعتنایی به برادرش علیتقی ندارد . بالاخره بعد از وساطت آقای رواقی محضردار علینقی ارث پدر خود را درازای سه هزارتمان به حلیمه واگذار می‌کند. ازقضا حلیمه بلیط بخت‌آزمایی می‌خرد و برندهٔ صد هزارتومان پول نقد می‌شود . عکس و تفصیلات حلیمه در روزنامه‌ها چاپ می‌شود و مصاحبهٔ تلویزیونی با وی ترتیب می‌دهند. ازین راه پول وشهرتی بهم می‌زند.

این امر باعث می‌شودکه ازتمام طبقات‌اشراف واعیان‌شهرطهران‌مریدهای پرو پا قرصی پیدا کند و برای‌آنها فال‌بخود ببیند. کرووری دارد ، شخصیت‌های بزرگ شهر از زن و مــرد به محلهٔ عربها می‌آیند و ازوی راه حل مشکلات می‌خواهند و با وی مشورت می کنند واز این «بزرگوار زن» کرامت‌می‌طلبند!

حلیمه دوستان متعددی پیدا می کند . کم‌کم رانندگی را یـاد می گیرد وپشت فرمان « رامبلر » آلبالویی می‌نشیند و از معلم آمریکایی خود انگلیسی یاد می‌گیرد. عایدی های فراوان حلیمه ، از محل نفت‌فروشی بسیار عالی که برای وحیدالله دایر می کند و کنار گوشه های دیگر سر به جهنم می‌زند. نامش از حلیمه به «ملیحه کنگوری» تبدیل می‌شود. به طور خلاصه در مدتی کمتر ازیك سال ــ حلیمه باجی دخترمشهدی قنبر کله‌پز ، در ردیف بانوان درجه اول پایتخت قرارمی گیرد. دعوت پشت سردعوت برای وی می‌رسد.

سرانجام مانندسایر خانمهای متجدد مرکز به‌کارهای اجتماعی‌می‌پردازد بر اثر راهنمایی یکی ازخانمهای متجدد تهران به **«کلوپ جهش»** می‌رود البته‌کلوب دیگری هم در برابر کلوب جهش « Jumping » وجود دارد به نام پرش : « Flyıı g - Club » این دوکلوب رقیب یکدیگرند .

مباحث عجیبی در این‌کلوبها مطرح می‌شود و انجمن هـای عجیبی پیدا می‌کند مانند . انجمن مبارزه با کمبود ویتامین ، مبارزه با عروس خارجی ، انجمن مبارزه با غذاهای چاق‌کننده و مانند اینها . . . عاقبت ملیحه کنگوری با وحیدالله نفت‌فروش ازدواج می‌کند تاجبران محرومیت حسی خود را بدین وسیله بکند ـ در هتل حمورابی (Hamooraby Hotel) جشن محلل عروسی که درتهران کم نظیر است برپا می‌شود . رجــال قوم و افراد سرشناس دراین جشن عظیم شرکت می کنند وحتی خود در نمایشنامه‌ای که قراراست بــه روی

صحنه آید نقشی برعهده می‌گیرند مانند دکتر لك‌لك ومترجم حضور وجیحون مقاطعه‌کار که در نمایشنامهٔ «جعفر و هارون وعباسه» هرکدام وظیفه‌ای برعهده دارند حتی استاد خواجه طاووس ساربوی شبهای بغداد را می‌نویسد وهمه بدین امر افتخار می‌کنند وجیه‌الله وملیحه‌کنگوری به وصال یکدیگر رسیده‌اند و از چشمهٔ فیض‌بخش عزیزه سیراب شده‌اند ــ قراراست بعد ازماه عسل به‌خانهٔ مجلل خود در بولوار بپردازند ومحلهٔ عربها را ترك گویند بعد از مراجعت زندگی معمولی در خانه بولوار شروع می شود ملیحه کنگوری روزی برای افتتاح شعبه‌کلوب درموشك‌آباد از شهر خارج می‌شود وجیه‌الله قرار بوده است به توکیل‌آباد برود ، اما جریانی نامطلوب باعث می‌شود که زودتر از روزمعین به خانهٔ بولوار برگردد زبیده دختر زیبا و شادابی که ازکودکی کلفت ملیحه بود واکنون شاداب ورعنا ودلربا شده درخانهٔ ملیحه است وجیه‌الله که جوانی است نیرومند و عطشش را نمی‌تواند ملیحه برطرف کند به زبیده دل می‌دهد آن روزاز این موقع استفاده می‌کند وروزها وشبهای خوشی‌را باوی‌می‌گذرانند. ملیحه وقتی برمی‌گردد باسامهٔ خاص زنانه متوجه قضایایی می‌شود عدم‌توجه وجیه‌الله را نسبت به‌خودحس می‌کند حسد اورا برآن می‌داردکه زبیده راآن شب خفه‌کند وقتی وجیه‌الله می‌فهمدکه ملیحه قصد داشته اورا بکشد ملیحه را بایك ضربت می‌کشد و جنایت هولناك قتل ملیحه کنگوری در آن شب در خانهٔ بولوار اتفاق می‌افتد . زبیده تصور می‌کندکه از وجیه‌الله بچه در شکم دارد کم‌کم حال زبیده براثر هوای‌آزاد بهبودمی‌یابد ولی ملیحه دیگر مرده‌است وجیه‌الله حالت عجیبی دارد نمی‌داند چه‌کند ؟ صبح می‌شود ــ آشپز ملیحه طبق معمول‌ساعت ۸می‌آید، اما وجیه‌الله بازبیده خداحافظی می‌کند ورو به کلانتری ناحیه به راه می‌افتد وجیه‌الله به‌زندان می‌افتد زبیده برای دیدن او به‌زندان می‌آید وبا وی مدتی سخن می گوید .

از جهت تکنیك داستان ممکن است ایراد هایی برنویسنده وارد باشد اما پیداست که نویسنده به جنبهٔ فنی داستان چندان توجهی نداشته است بلکه منظور وی بازگو کردن اوضاع اجتماعی و اعتقادات خاص مردمی است‌که « monde » شهربزرگی مانند تهران راتشکیل می‌دهند وبرخی ازآنها ادعای روشنفکری وراهبری اجتماع را درسرمی‌پرورانند زندگی‌مردمان «نودولت» و افرادی‌که از حماقت مردم سوء استفاده می‌کنند و از «هیچ» به «همه چیز» می‌رسند و خود را دراجتماع «موجه» جلوه می‌دهند و علم کار های اجتماعی

وعام‌المنفعه را به دوش می‌کشند به صورتی بسیار روشن دراین کتاب مورد بحث قرار گرفته است آنهاکه باپول بادآوردهٔ خود همه‌کار می‌کنند وافراد ظاهر بزرگ و باعنوان را اجیر می‌سازند و حتی عقیدهٔ آنها را بـا پول خریداری می‌نمایند وآنها را تاحد یك دلقك تنزل می‌دهند. دریں داستان تشریح شده و نشان داده است که چگونه «پول» جای همهٔ فضایل را می‌گیرد تعبیر نام از «حلیمه» به «ملیحه» و مکالمهٔ Conversation انگلیسی و رانندگی یادگرفتن و رامبلرآلبالویی خریدن‌ودرکوچه های محله عربها با ناز وکرشمه رانندگی کردن وکلوب جهش دربرابرکلوب پرش دایرکردن و هزاران ادا و اطواری از این قبیل نشان دهندهٔ «نودولتی» افرادی است‌که وقتی بر «خرمراد» سوار می‌شوند دیگرشمرهم جلودارآنها نمی‌تواند باشد درحالتی‌که ازجهات‌دیگر خود را از ابتذال ذاتی و فطری خود نمی تواند جدا سازند مانند ازدواج با وجیه‌الله و یاکینه توری‌های بچگانه وسخیف ومانند آن .

بازگوکردن همهٔ نکات وریزه‌کاریهای این داستان دراین‌مختصر نمی‌گنجد بایدآن را خواند و سپس قضاوت کرد و منظور نویسنده را دریافت

نقیصهٔ روشنی‌که در این داستان علاوه برتکنیك ممکن است مورد ایراد بـاشد (وحال آنکه این ایراد موجه‌نیست) مکالمات طولانی است‌که‌گاه ازحدمتعارف بیشتر شده است . و گاهی جنبهٔ تصنع به صحنه هـا می‌بخشد به‌طورکلی در مکالمات وگنجاندن برخی مطالب ونامگزاریهای عجیب‌گاه وضعی پیش‌می‌آید که ـ گرچه زاییدهٔ هنرمندی نویسنده است ـ وجود ایں حکایت از اموری غیر عادی می‌کند، اما همان طورکه قبلا اشارت رفت برای نویسنده‌ای‌که بخواهد مقاصد و اندیشه‌های خود را درتلو مطالب جای جای بگنجاند این‌چنین‌نقصی ـ اگر بتوان نقصش نامید پیش می‌آید

در ضمن خواندن این داستان به نکات جزئی ـ غلط مطبعی یا املائی ـ نیز برمی‌خوردیم‌که گرچه در قبال ۵۱۹ صفحه به نسبت بسیار بی اهمیت است اما از باب این‌که درچاپهای بعد اصلاح شود پاره‌ای ازآنها را دراین‌جا نقل می‌کنیم

درصفحهٔ ۱۵ به جای «منقاش» «مقاش» چاپ شده وغلط مطبعی است

درصفحهٔ ۱۸ سطراول «ریوری» آمده، گویا همان «ربوری» درست‌باشد که جاهای دیگرهم نقل شده است

درصفحهٔ ۳۴ـ گویا «آروغ» به این صورت درست باشد به «آروق» [1]

۱ـ ر ك ج اول فرهنگ آنندراج

در صفحه ۴۲ ـ « از هرراهی شد» وچند سطر بعد «عمیقاً» درست است.
درصفحهٔ ۴۷ ـ سطر۹ (راه بیفتد) درست است .
درصفحهٔ ۵۳سطر۶اصطلاح «نفهم نفهم» گویا درست باشد(نفهمی‌نفهمی) درست‌تر می‌نماید . درهمین صفحه دوسطر پایین‌تر «ملایمی» درست است .
درصفحهٔ ۸۷ ارباب تعریض وتمسخر به افرادی‌که حتی درلغت‌سازی‌هم دست‌کمی ازکارهای دیگر ندارند و خود را صاحب صلاحیت می‌دانند لغتهایی آمده است‌که خواندنش خالی ازلطفی نیست مانند باشیری ، اندك شیری ، باخود پرستاری ، خودپرستاری ، ناخواسته شیری ، کودك هم پیکری ، کودك هم‌کاشانه‌ای ، باید دعا کنیم ما را ازین لغت‌سازان بی‌صلاحیت که نویسنده بـا اشاره بدانها حقیقی‌را برملا کرده است حفظ کند !!
در صفحهٔ ۱۰۲ سه‌سطر به‌آخر مانده «مأموریت» درست است .
در صفحهٔ ۱۰۶ــ سطر۷ «شوهرت» درست است .
در صفحهٔ ۱۰۸ سطرسوم «راه حلی» درست است
درصفحهٔ ۱۱۳ سطراول : (استراتژی) باید باشد
در صفحات ۱۱۶و۱۱۷ ـآل تیماج غلط چاپ شده است
درصفحهٔ ۱۲۴ گویا (ارقه) باهمره درست‌تر باشد
در صفحهٔ ۱۲۶ «رغالدوبی» درست است .
درصفحهٔ ۱۴۳ «سر گرایی» درست است نه «سر گردایی»
در صفحهٔ ۱۴۸ «هول» بمعنی ترس‌صحیح است نه«حول» به معنی‌قوت
صفحهٔ ۱۶۱ درحاشیه Intelligence درست است
صفحهٔ ۱۹۱ ــ «مسبب» درست است نه «مصیب» .
در صفحهٔ ۲۲۹ ــ شعار دادن به سبك زمانه و نامگذاری روزها مانند «روز میترا» از چیز هایی است‌که نویسنده با مهارت در ضمن مطالب گنجانده است و مانند بسیاری از نکات دیگر جالب است.
در صفحات ۲۳۶ و۲۳۷ مطالب اجتماعی جالبی گنجانده است
درصفحهٔ ۲۴۲ـکلمهٔ مضمضه به این صورت درست است نه «مزمزه»(۲)
در صفحهٔ ۳۲۶ اشارهٔ کنایه‌آمیزی به شاعر ملی‌شده است که درهرمحفل ومجلس سرو گوشی‌آب می‌دهد و بدیهه سرایی می کند. این‌طایفه نیز ازجهاتی با امثال ملیجه کنگوری مجانست دارند و به قول معروف .

۲ـ ر ك آنندراج

دره دره کاندرین ارض و سماست جنس خود را همچو کاه و کهرباست

در صفحهٔ ۴۴۰ صیحه درست است نه شیحه .

در صفحهٔ ۴۳۸ «توی نعل حواست به او تجاوز کند که او فریادی زد و از جوش پرید» زاید است و بیقین اشتباه مطبعی است .

درصفحهٔ ۴۶۵ ـ عمله واکره درست است

در صفحهٔ ۴۹۹ که از مشیعین نام برده شده است از «فقرا و دراویش» اسمی نیست ، شاید از قلم افتاده باشد .

صفحهٔ ۴۱۱ ـ کلمه ساریو درست است به «ساتور»

درست است که این داستان بیشتر ارتباط به جامعهٔ پیشرو تهران بخصوص « دست اندرکاران اجتماعات اشرافی» وطبقه متحمل تهران دارد ـ یعنی طبقه‌ای که در فرانسه مورد انتقاد مولیر نمایش‌نویس معروف فرانسه نیز قرار گرفته بود ـ و بخصوص در نمایشنامهٔ Les Femmer Sarantes ، از آن بحث به میان می‌آید ولوکس و تجمل و سالن‌های اشرافی و آداب دانی ظاهری و Préciosité آن اجتماع مورد انتقاد قرار می‌گرفت ، و در محدودهٔ فعلی تهران بیشتر مصداق دارد ولی از جهت طرح مسائل کلی اجتماعی و بخصوص فرنگی مآب و غرب دوستی و شیفتگی نسبت به مظاهر تمدن ماشینی اروپا ـ به ویژه جلوه‌های پست و بی‌مغز آن ـ دایره‌ای بس وسیع و پر دامنه دارد که نمی‌تواند محدود به زمان ومکانی معین باشد .

از خوانندگان عزیز می‌خواهیم اگر این کتاب را تاکنون نخوانده‌اند بخوانند تا خود قضاوت کنند و ریزه‌کاریهای قلم نویسنده را که ده‌یك آنها را نمی‌توان دراین مقاله و نظایر آن گنجانید دریابند ولذت ببرند ـ خود نکته‌ها خواهند یافت که بدرك ولایوصف است توفیق بیشتر نویسنده را که همچون «بوی گل در برگ گل» خود را درپس نام مستعار مخفی ساخته است آرزومی کنیم

کتابهای خارجی

ادبیات معاصر ایران

(به زبان فرانسه) قسمت دوم «شعر دورهٔ رضا شاه پهلوی» (۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ میلادی) به قلم ایرانشناس لهستانی فرانسیسك ماحالسکی ۱

سید محمدعلی جمالزاده

این کتاب که جلد دوم۲ از کتاب «ادبیات معاصر ایران» تألیف ایرانشناس لهستانی آقای ف. ماحالسکی است از انتشارات کمیتهٔ شرقشناسی آکادمی لهستانی است و در سال ۱۹۶۷ در وروکلاو و ورشو و کراکوی منتشر گردیده است. دارای ۱۸۹ صفحهٔ حشتی وشش صفحه ملحقات (فهرست مآخذ و فهرست اسامی و فهرست مندرجات) است

این استاد ایران شناس لهستانی سالیان دراز است که با شوق و پشت کار تمجید انگیزی سرگرم تتبع و تحقیق در ادبیات فارسی است و تاکنون رساله‌ها و مقاله های سودمند و آموزندهٔ متعددی به قلم ایشان چه به زبان لهستانی وچه به زبان فرانسوی انتشار یافته است که بهترین وسیله است برای آشنا ساختن مردم لهستان با روح و دوق و فرهنگ و زبان و ادبیات مملکت ما ایران

این کتاب (جلد دوم) دارای یازده فصل و یك خاتمه است به قرار ذیل

۱ـ مناسبات سیاسی واجتماعی وفرهنگی در دورهٔ رضاشاه پهلوی

۲ـ جنبش علمی و ادبی درطی سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ میلادی

۳ـ کیفیات اساسی ادبیات فارسی (۱۹۲۱ـ۱۹۴۱)

۴ـ طرفداران سبك وشیوهٔ متقدمین (محافظه‌کاران).

۵ـ تحقیق در سختگیریها واصول ثابت بدیع و عروض و قافیهٔ متقدمین از شاعران

۶ـ شعرفارسی وموضوعهای اجتماعی.

۷ـ شعرفکاهی وهجو وانتقادی وطعن و طنز (ساتیریك)

۸ـ شعرغنائی با موضوعهای شخصی و انفرادی

۱ـ Francizek Mackalski : « La Littérature de l'Iran Contemporain » II. La poésie à l'époque de Rezâ Sâh Pahlavi (1921-1941)

۲ـ جلد اول دربارهٔ شرمعاصر ایران چند سال پیش انتشار یافت.

۹ـ طرفداران شعر نو و نوپردازی .
الف ـ گروه معتدلان .
ب ـ گروه افراطیون .
۱۰ـ تصنیف ساران .
۱۱ـ خاتمه مبتنی بر نتیجه .

مؤلف کتاب خود را با این جمله شروع می‌کند « دورهٔ نسبتاً کوتاه بیست ساله اقتدار و سلطنت عالی رضا شاه پهلوی ازهر لحاظ در تاریخ ایران حایز اهمیت بزرگی است » سپس درطی سیزده صفحه ترقیاتی را که در زمینه های گوناگون درآن دوره صورت پذیرفته است بیان می کند وآنگاه در فصلی که تعلق به شعر کلاسیك و طرفداران سبك متقدمین است عدهٔ زیادی از شعرایی‌راکه در دورهٔ شاهنشاه فقید رضاشاه پهلوی شهرتی داشته‌اند نام‌می‌برد و نمونه هایی از اشعارآنها می‌آورد و شرح حال آنان‌را هم به اختصار بیان می‌کند[۱] .

درفصل پنجم صحبت ازتحولی است که رفته رفته در شعر فارسی‌درایران به وجود آمد . مؤلف طرفداران این تحول را به دو دسته تقسیم نموده است. دستهٔ معتدلین و دستهٔ افراطیون ، ولی تذکر داده‌است که « حقیقتاً مشکل‌است که خط تمیز وتشخیصی ـ درهرصورت نقداً ـ بین این دودسته پذیرفت که آنها را از هم‌کاملاً متمایز سازد»[۲] .

۱ـ نام شعرای ذیل برده شده است : ناصح ، یکتا ، فرهمند (ادیب) ، سمیعی ادیب السلطنه ، گرامی ، فرامرزی (عبدالرحمن) ، سنای اصفهانی ، اعتصام‌زاده ، ادیب طوسی ، مؤید ثابتی ، ادیب آزاد ، اسفندیاری (محتشم السلطنه) ، جام ایران الدوله ، دولت ، آیتی ، حایری ، قریب ، غیرت‌کرمانشاهانی ، مایل تویسرکانی ، رضازادهٔ شفق، فرخی، صغیر، نوبخت، فروزانفر ، نادری از بعضی ازاین شاعران نمونه ای از اشعارآنها را هم آورده است .

۲ـ شعرایی‌که دراین فصل ازآنها نام برده شده و شرح حالشان‌آمده وگاهی نمونه‌هایی از اشعارشان داده شده است از این قرار می باشند آزاد شیرازی ، آیتی (مؤلف تذکر داده است که شعر ثلاثی از مخترعات اوست) ، دانش بزرگ نیا ، سعید نفیسی، فروزانفر ، شحره ، سپنتا .

فصل ششم کتاب که از موضوعهای اجتماعی سخن می‌راند، به‌تفصیل تمام از ملك الشعرای بهار صحبت می دارد و مؤلف در حاشیه تذکر داده است که ترجمهٔ حال بهار وشرح قسمت اول فعالیتهای او در جلد اول کتاب « ادبیات ایران معاصر» که درسال ۱۹۶۵ درکراکوی به‌چاپ رسیده، آمده است و این بیت را هم از او نقل نموده‌است .

هفتصد سال‌است‌کایران شاعری چون‌من ندید

وین سخن ورد زبان مردم ایران بود

مؤلف سپس به‌نوبت ازچند شاعر دیگر (احمد اخگر، رحمانی‌شیرازی، پروین اعتصامی ، قلزم ، دکترکاسمی) صحبت می‌دارد و ازهریك نمونه‌ای از اشعارآنها نقل می‌نماید

دربارهٔ پروین اعتصامی نوشته است : « برطبق افکار عمومی ایران ، او بزرگترین شاعرهٔ ایران است وکسی است‌که بیرق شعررا برافراخته وشعر را به صورت خدمت اجتماعی وملی درآورده است وجا داردکه بگوییم الحق در آسمان شعرفارسی پروین واقعی است »

ماخالسکی در طی این فصل شرح یك پیش آمد ادبی را حکایت نموده است (صفحهٔ ۵۸) که چون مبین‌کیفیات مخصوصی ازتحول ادبی و فکری در ایران است ترجمهٔ آن را دراینجا بی‌مناسبت نداستیم، می‌نویسد

« در پهلوی اشعاری‌که‌گاهی درمجله‌ها ــ و ازآن جمله «کانون شعرا» منتشر می‌گردید وما قسمتهایی ازآنها را استخراج نموده ودرکتاب « شعرای عهد پهلوی» درصفحات ۵۹ تا ۷۸آورده‌ایم نام اخگررا در یك مجموعه‌ای از اشعار برگزیده‌که مجموعه‌ای بس خواندنی و شگفت انگیز است می‌یابیم و قطعه‌ای از او در آنجا منقول است‌که « اسرار خلقت » عنـوان دارد اخگر جواب منظومی هم به کتاب شاعر شیرازی عبدالحسین بهمنی که عنوانش « محاکمه‌ای باخدا » می‌باشد ودرسال ۱۳۰۸ شمسی انتشار یافته و از خلقت و تکوین سخن می‌راند داده است که « بیچون نامه »بعنوان دارد و بدواً در «کانون شعرا» وسپس درمجله های «گلستان» و « ارمغان » که مدیرش وحید دستگردی بود (در سال ۱۳۱۰ شمسی) وسپس جداگانه به صورت رساله به چاپ رسید. این دو منظومهٔ سیل تفسیر و توجیه ثابت ومنفی را اعم از نثر و نظم روان ساخت و دربارهٔ « بیچون نامه » درچند دوجین روزنامه و مجله مقالات انتقادی انتشار یافت روی هم رفته یك‌صد و دوازده قطعهٔ منظوم که شعرای

ایرانی بسیاری وازآن جمله شعرای بنامی که شهرت بسیار دارند ازقبیل افسر وبهار و پروین وپژمان و روحانی و فرات وقلزم و ناصح ونظام وفا ویاسمی و وشعرای معروف دیگری ساخته بودند دراین‌موقع به‌چاپ رسید وانتشار یافت تمام این اشعار را بعداً جمع آوردند و با عکس گویندگان به وسیلهٔ حسین مطیعی درسال ۱۳۱۶ دریکجا به‌چاپ رسید. این کتاب که دارای ۷۷۰ صفحه است مجموعهٔ بسیار اصیل وسودمندی است ومی‌توان آن را سند صادق و مظهر فکر واندیشهٔ ایرانیان درآن دوره به‌شمارآورد» .

درفصل هفتم که باشعر فکاهی و هجو «ساتیر» سروکار دارد ازفرات‌یزدی وتقی بینش و روحانی ومسرور به‌تفصیل سخن رفته‌است و از هریك نمونه‌هایی درکتاب دیده می‌شود. ضمناً مؤلف اظهار عقیده نموده است که شعرای دیگری هم ازقبیل بهار و ناصح و قلزم دارای اشعار فکاهی قابل توجهی هستند و تمام آنها (به‌استثنای مسرور) تعلق به‌نسل سابق شعرای ایرانی دورهٔ اخیردارند. درصورتی‌که نمایندگان نسل کنونی شعرفکاهی را رهی معیری و گلچین گیلانی و گلچین معانی می‌دانند و می‌گویدکه قریحهٔ شاعری آنها کاملاً در دورهٔ رضاشاه پهلوی به مرحلهٔ شکفتگی رسیده است وآنگاه دربارهٔ هریك از این سه شاعر اطلاعاتی ونمونه‌هایی از اشعارآنها آورده است

فصل هشتم دربارهٔ تغزل وشعرغنایی است که عموماً موضوع آنها مسائل شخصی وانفرادی است . مؤلف در این خصوص می‌نویسد که این نوع شعر در دورهٔ متقدمین چنان مطیع قواعد و اصول ثابتی بودکه چه بسا اگر هزاران غزل وقصیده‌ای راکه ازآن زمان باقی مانده است بدون تخلص شاعر بخوانیم درست نخواهیم توانست تشخیص بدهیم که گوینده کیست،وخیلی‌امکان پذیراست که شعرزید را ساختهٔ عمرو بپنداریم. استاد ماخالسکی معتقد است که سلطنت رضاشاه پهلوی که موجب تغییرات زیادی درجنبه‌های گوناگون زندگی ایران و ایرانیان گردید باعث شدکه شاعران ایرانی نیز خود را محتاج به‌قواعد وقوانین تازه‌ای احساس نمایند ودرصدد برآیندکه گردن خودرا از قید قواعد قدیمی وفرسوده رها سازند

استاد ماخالسکی رشید یاسمی را از لحاظ تاریخ وقدمت سردستهٔ این گروه شاعران نوخواه معرفی می‌نماید، و می‌گوید: این شاعر جوان هرچند طرفدار همان نمونه‌های قدیمی بود و خود نیز قصیده و غزل ومسمط و رباعی می‌ساخت طرز جدیدی را داخل شعرفارسی نمودکه از حیث ساختمان قافیه و بند تازگی داشت و می‌توان گفت که به قواعد کهنه و فرسودهٔ عروض فارسی

جوانی وطراوت تازه‌ای بخشود. مؤلف پس از ترجمهٔ حال رشید یاسمی نمونه‌هایی از اشعار اورا در نوع مستزاد و رباعی وغیره آورده و افزوده است که در اشعار یاسمی انواع نوظهور دیگری هم وجود دارد وتذکر داده است که ناشر اولین مجموعهٔ اشعار او ساخته های اورا به نام « منقطعات » معرفی نموده است خلاصه آنکه مؤلف رشید یاسمی را ازلحاظ تقدم تاریخی وپاره‌ای از ابتکاراتش پیشقدم نو پردازی می‌شناسد و چندین صفحه ازکتاب خودرا منحصر به شرح حال وطرز وسبك اشعار او واحساسات تازه وذوق جوان اوساخته‌است

مؤلف دربارهٔ نصرالله فلسفی وشعر او که جنبهٔ اجتماعی دارد از قطعه‌ای که « بیچارگان » عنوان دارد سخن می‌راند و می گوید این قطعه هر چند ترجمهٔ آزادی از منظومهٔ «بینوایان» شاعر فرانسوی ویکتور هوگو می‌باشد ولی باچنان استادی ومهارتی‌ساخته شده‌است که به هیچ وجه صبغه وبوی‌ترجمه نمی‌دهد و کاملاً در جامهٔ ایرانی تجلی‌می‌نماید، و ضمناً یادآور می‌شود که منظومهٔ ویکتور هوگو شامل ۲۵۷ بیت است در صورتی‌که قطعهٔ فلسفی دارای ۴۳۴ بیت می‌باشد .

پس از آن مؤلف‌شمه‌ای درترجمهٔ حال وکار وخصوصیات شاعران‌دیگری (احمد بختیاری، پژمان ، صورتگر، حبیب یغمایی، شهریار، رعدی‌آذرخشی، امیری فیروزکوهی ، حریری، فرزاد ، حمیدی نسیم «علی‌صدارت»)آورده و این فصل را به‌پایان رسانده است عقیده وقضاوت مؤلف درحق هریك از این یازده تن شاعر که گاهی مفصل‌تر وزمانی مختصرتراست در نهایت اهمیت است وای‌کاش هرچه زودتر به‌فارسی ترجمه شده مورد استفادهٔ عموم واقع گردد

اکنون به فصل‌نهم رسیده‌ایم که اختصاص به شعر نو ونوپرداران دارد مؤلف عشقی را پیشقدم دراین‌کار می‌داند و درحقش نوشته است که « وی کاملاً آگاه بودکه درامرتجدد و «مودرنیزاسیون» شعر فارسی پیشقدم است» ونیز اظهارنظر نموده‌است که « فعالیت سیاسی‌وادبی او درتاریخ ادبیات معاصرایران درحکم میل‌است که مرز وحدآن را معین ومشخص می‌سازد» . ماحالسکی۲۱ صفحه ازکتاب خودرا مصروف به شرح حال وکیفیت اشعار عشقی داشته است

مؤلف می گوید که ملك‌الشعرای بهار در مرثیهٔ قتل عشقی این‌ابیات را سرود :

وه که عشقی در صباح زندگی	از خدنگ دشمن شرزه بمرد
پرتوی بود از فـروغ آرزو	آن‌فروغ‌افسرد وآن‌پرتو بمرد
شاعری نو بود وشعرش نیز نو	شاعر نو رفت و شعر نو بمرد

ومی‌افزاید که «گفتهٔ بهار به حقیقت پیوست، چونکه شعر نو با عشقی در ایران نمرد وشعرای دیگری که پس از او آمدند انجام این وظیفه را به عهده شناختند»

ازجمله شعرای نوپردازی که مؤلف دراین فصل نام‌برده وبازشرح حال آنهارا با نمونه‌هایی ازاشعارشان درکتاب خودآورده است اشخاص ذیل‌هستند سرمد ، محمدحسین علی‌آبادی(که بخواسته تخلص داشته باشد) ، نیمایوشیج، میرمحرابی، گلچین گیلانی

مسلم است که ماچالسکی که متوجه مقام مخصوص نیما بوده است درحق او باتفصیل بیشتری (۲۲ صفحه) سخن رانده و نمونه‌های چندی از اشعار او را درکتاب خودآورده ودربارهٔ نفوذ بعضی‌ازشعرای فرانسه (آلفرد دووینیی و پرودوم و دیگران) درنیما چنین نوشته‌است « بدون شك شعر فرانسوی رومانتیك وپارناسی نفوذ قاطعی درمنظومهٔ «افسانه» داشته است.»

مؤلف درتأیید این‌نظر تصریحاتی بیان نموده و مثالهایی‌آورده است.ولی عقیدهٔ کلی‌خودرا دربارهٔ نیما بدین‌قرار مذکور داشته واشاره به تناقضی‌که در حق او در میان هموطنانش وحتی شعرا و ادبا موجود است نموده و این بیت مهدی حمیدی را شاهد آورده‌که در قبال گروه دیگری از شعرا و ادبایی که هواخواهان مخلص وستایشگر اوهستند دربارهٔ او گفته :

« سه چیز هست در او   وحشت وعجایب وحمق »

« سه چیز نیست در او   وزن ولفظ ومعنی نیست »

عقیده ونظر کلی ماچالسکی دربارهٔ نیما ازاین قراراست

« طولی نکشید که آیندهٔ نزدیکی قدرشناسی‌کامل وتمامی راکه حق این پیشقدم در زمینهٔ مدرن ساختن ویا نو ساختن شعرفارسی بود نصیب او نمود . وی دارای یك سلسله متابعینی گردید که به ساختن شعر آزاد پرداختند و به مکتب و طرز وسبکی که او ایجاد نموده بود تعلق یافتند . نام نیمایوشیج در تاریخ ادبیات ایران به عنوان یك تن ازحسودترین مبتکرین ادبی وکسی‌که باتوجه بیشتری به‌نتیجه،کار خودرا انجام داده‌است باقی‌خواهد ماند» .

مؤلف در فصل دهم‌کتاب از تصنیف سازان دوره‌ای که مورد بحث است سخن می‌راند و از شاعرانی که تصنیف هم می‌ساخته اند مانند بهار ، وحید دستگردی ، احمدی ، پژمان ، قریب ، روحانی ، امیر جاهد ، یارارگاد و دیگران نام می‌برد[1] و تنها دربارهٔ امیر جاهد و یارارگاد و عبدالعظیم قریب

(۱) « دیگران» ازمؤلف است نه از راقم این‌سطور .

مطالبی و نمونه‌هایی (از قریب نمونه‌ای در کتاب نیامده است) آورده است و عجبا که دربارهٔ مشهورترین و بزرگترین تصنیف سازها عارف قزوینی تنها ذکر بسیار مختصری (صفحهٔ ۱۸۵) در کتاب می‌بینیم، آنجایی که مؤلف نوشته «سرودهای عامیانه که اغلب آوازهای عاشقانه است در موقع انقلاب مشروطیت به صورت سرودهای وطنی درآمده بود و شعرایی ازقبیل بهار و عارف درزمینهٔ تصنیف وطنی مقام استادی حاصل نموده بودند»

در پایان کتاب مؤلف به رسم نتیجه مطالبی چندآورده، و از آن جمله اشاره نموده است که کم کم شعرای فارسی زبان اصطلاحات و کلمات وتعبیرات عامیانه را هم استعمال می‌کنند وحتی آنهایی که در اصطلاح « نوپرداران » به نام « کهنه پرستان » خوانده می‌شوند، رفته رفته پاره‌ای ابتکارهای عروضی را درشعر می‌پذیرند، وسرانجام مؤلف کتاب را با این جمله به پایان می‌رساند.

«مسلم است که مبارزهٔ نوپرداران برضد طرفداران قواعد واصول قدیمی که آنها را «کهنه پرست» می‌خوانند منجر به فتح وفیروزی نگردیده است، ولی حرفی نیست که در اساس و پایهٔ کاخ معرز ومحترم متقدمین رخنه وارد ساخته است و شعر نویعنی شعرآزاد حکم پیوندی را پیدا کرده است که به تنهٔ درخت کهنسال ادبیات ایران زده باشند و درپرتو مبارزه ومخالفتی که دربین شعرای «کلاسیک»وشعرای «رومانتیک» درگرفته است درباغ شعرفارسی گلهای سرخی از نوع نوظهور شکفته شده است»

معرفی کتابهای تازه

کتاب، کتاب شناسی

افشار، ایرج : فهرست مقالات حقوقی تاآخر سال ۱۳۴۵ ، گردآوری و تنظیم ایرج افشار ، یوسف موسی‌زادهٔ فصیح و ابراهیم صفائی [تهران . دانشگاه تهران ، ۱۳۴۷] رقعی ، ۴۱۷ ص (انتشارات دانشگاه تهران ، ش ۱۱۸۷ — گنجینه فهرست و کتابشناسی ، ش ۱۵)

درین فهرست ۲۹۱۰ مقاله که‌درمجله‌های حقوقی فارسی‌نشرشده معرفی وطبق موضوعات تنظیم شده است .

بنی‌آدم، حسین : کتابشناسی نوشته های فارسی برای کودکان و نوجوانان زیر نظر او با مقدمه ایرج افشار تهران ، انجمن‌کتاب ، ۱۳۴۷ ، رقعی ، ۱۸۲ ص مجموعهٔ کتابشناسیهای موضوعی زبان فارسی ، ش۳

درین کتابشناسی هشتصدکتاب که به فارسی برای‌کودکان و نوجوانان چاپ‌شده معرفی گردیده‌است.

صاحب الزمانی ، ناصرالدین : اقتصاد بیمار کتاب ، تهران، اتحادیه ناشران وکتابفروشان ، ۱۳۴۷ ، رقعی ، ۸۰ ص

بحث جالب توجه و روشنگری است دربارهٔ وضع چاپ و نشرکتاب در جامعهٔ کنونی ایران .

همایونفرخ، رکن‌الدین : کتاب وکتابخانه های شاهنشاهی‌ایران ، جلد دوم، تاریخچهٔ کتابخانه‌های ایران ازصدر اسلام تاعصر کنونی . [تهران] وزارت فرهنگ و هنر [۱۳۴۷] وزیری، ۲۶۹ ص.

نویسندهٔ پژوهشگردرین‌مجلد۲۲۳ کتابخانه‌را معرفی کرده است. بحرکتابخانه های‌کنونی که درقسمت جداگانه ذیل ۱۸۰ شماره برشمرده شده .

تردید نیست‌آثاری که ایشان ازکتابخانه های قدیم نشان داده‌اند مبین تجسس و دلبستگی‌خاص ایشان بدین موضوع دلکش است .

Saba Mohsen : *English Bibliography of Iran*
Tehran [1968] , 313 p

در شمارهٔگذشته معرفی‌کتاب بقلم‌آقای علی پاشا صالح درج شد. مهارت و پیش کسوتی دکترصبا در کتابشناسیهای مربوط به ایران مسلم است و فهرستی که ایشان ازکتابهای فرانسه دربارهٔ ایران تهیه کرده‌اند سه‌بار تاکنون چاپ‌شده.

دین وفلسفه

اقبال لاهوری ، محمد : سیرفلسفه درایران، ترجمهٔ ا ح .آریان‌پور، [تهران] مؤسسهٔ فرهنگی منطقه‌ای [۱۳۴۷] وزرع ۱۹۴ ص (نشریه شمارهٔ ۸ مؤسسهٔ فرهنگی منطقه‌ای)

این کتاب رسالهٔ دکتری اقبال لاهوری شاعر گرانقدر پارسی گوی هند دررور گار حود و پاکستان پس ارحنگ است کتاب به قلم شیوا و شروش ومسلطانهٔ دکتر آرین‌پور به فارسی نقل شده است .

حائری یزدی ، مهدی : کاوشهای عقل نظری ، [تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷] وزیری ، ۲۶۷ ص . (انتشارات دانشگاه تهران ، ش ۱۱۹۳) .
کتاب درچهارده فصل است و با دید حدیدی مباحث فلسفی اسلامی مورد بحث و نظر قرار گرفته و مؤلف با توجه به مبانی فلسفهٔ غربی دربن بحث وارد شده است

مجتهدی شبستری، محمد: جامعهٔ اساسی اسلام کتاب اول اصول فکری [تهران] انتشار ، ۱۳۴۷ ، رقعی ، ۱۴۲ ص (انتشارات انتشار ، ۸۸)

محقق علی : ترجمهٔ فارسی شرایع الاسلام ، ترجمهٔ ابوالقاسم بن احمدیزدی، بکوشش محمد تقی دانش پژوه ، جلد دوم ، [تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۷] وزیری ، ص ۳۸۳ - ۹۵۵ ص (انتشارات دانشگاه تهران ، ش ۱۰۹۸/۲- گنجینه عقاید وفقه اسلامی ، ش ۲۷)

نعمه ، عبدالله : فلاسفهٔ شیعه ، ترجمهٔ سید جعفر غضبان ، با مقدمهٔ شیخ جواد مغنیه ، تبریز ، کتابفروشی ایران [با همکاری فرانکلین] ۱۳۴۷ ، وزیری ، ۶۴۸ص

وات ، مونتگمری و. : امام محمد غزالی متفکر بزرگ مسلمان، ترجمهٔ محمود اصفهانی زاده ، تبریز ، ادارهٔ کل آموزش و پرورش [با همکاری فرانکلین] ۱۳۴۷، رقعی ، ۲۷۰ ص
مؤلف از اسلام شناسانی است که تخصص او در احوال غزالی مسلم است
ترجمه محتاج رسیدگی مجدد است تا ابونصر الکشایری به قشیری ، آنتیوح به انطاکیه ، کتابفروش به وراق، توتوش به تتش تبدیل شود
اعجب از همه تبدیل سنوات است که حتماً دراصل تاریخ میلادی بوده و به سالهای هجری شمسی بدل شده است!

هاشمی نژاد، عبدالکریم : قرآن و کتابهای دیگر آسمانی [تهران ، فراهانی ، ۱۳۴۷] رقعی ، ۳۴۴ ص

علوم اجتماعی

ژید، شارل: تاریخ عقاید اقتصادی تألیف شارل ژید و شارل ریست، جلد اول از فیزیوکراتها تا استوارت میل ، ترجمهٔ دکتر کریم سنجابی، [تهران، مؤسسهٔ تحقیقات اقتصادی دانشکدهٔ حقوق ، ۱۳۴۷،] وزیری ۶۲۱ ص
این کتاب در میان کتب اقتصادی بسیار مشهور و از امهات آثار بشمار می‌رود و اگرچه اقتصاد در دنیای کنونی بسوی ریاضی محض گرائیده و از ادب وذوق بکلی دوری گرفته است ولی هنوز هراقتصاد خوانی باید این کتاب را بخواند و از گذشته آگاهی یابد .

ترجمهٔ آن توسط آقای دکتر سنجابی، ازاستادان صاحب‌قلم، انجام‌پذیرفته وکتابی آراسته به نثرپاك والفاظ روشن و بی تعقید در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است .

دریں عصر که ترجمهٔ بد رواج کامل دارد قرائت این ترجمه لذت بخش است که از آن بوی زبان خارجی برنمی‌خیزد و خواننده براحتی مفاهیم بیگانه از فرهنگ ملی خود را در زبان مادری می‌خواند .

صاحب‌الزمانی، ناصرالدین : خداوند دوکعبه ، برخوردی با پی تریم الکساندرویچ سوروکین [تهران] عطائی [۱۳۴۷] رقعی، ۲۵۵ص

صورت جلسات شورای اقتصاد در پیشگاه شاهنشاه آریامهر یا مجموعه‌ای از اسناد تاریخ معاصر ایران گردآورنده علامرضا نیك‌پی [تهران ، ۱۳۴۷] ، ۲ جلد

کراساج ، لی.جی : روانشناس تربیتی ، ترجمه مسعود رضوی، جلد اول، [تهران ، دانشسرای عالی باهمکاری فرانکلین، ۱۳۴۷] وزیری ، ۳۹۷ ص (انتشارات مؤسسه تحقیقات و مطالعات ، ش ۵۹)

کرچ ، دیوید : فرد دراجتماع ، از دیویدکرچ [و دیگران] ترجمه محمود صناعی ، تهران ، زوار [باهمکاری فرانکلین ۱۳۴۷] وزیری ، ۲۰۶ ص.

هورنای ، کارن : عصابیهای عصرما، ترجمهٔ ابراهیم خواجه نوری، تسریر امید [باهمکاری فرانکلین ، ۱۳۴۷) رقعی ، ۲۶۲ ص

یزدانیان ، حسین: دکانی به نام سینما ، تهران [سپهر] ۱۳۴۷، رقعی، ۲۰۱ ص .

کتابی است بیدارکننده در دم ومضرات سیمای مرسوم ، یعنی فیلمهای جنائی وعشقی که جهان را فراگرفته است

تحقیقات ادبی وزبانی

حمیدی ، مهدی: عطار درمثنویهای گزیده او و گزیدهٔ مثنویهای او [تهران امیرکبیر ، ۱۳۴۷] رقعی ، ۱۱۷ ص

خانلری ، پرویز ناتل: زبان شناسی و زبان فارسی ، [تهران] بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۷] وزیری، ۳۰۱ ص. (انتشارات بنیادفرهنگ ایران ، ش ۴۵ زبان و ادبیات فارسی ، ش ۴)

مجموعهٔ ۲۱ مقاله است دراصول زبان‌شناسی و مباحث مربوط به زبان فارسی مقالات خانلری هم مبتنی بر تحقیق ومستند است وهم دلچسب وخواندنی

خرم‌دل ، مصطفی : گلبن دانش در اعلال، ابدال، ادغام ، بست و تصغیر عربی به زبان فارسی مهاباد ، موفقی [۱۳۴۷] رقعی، ۱۰۸ ص

خرم‌دل ، مصطفی : مکالمه روزمره‌زبان‌کردی ، مهاباد ، موثقی [۱۳۴۷] رقعی ، ۱۷۳ ص

خرمدل ، مصطفی : صرف دستور زبان‌کردی سورانی ، مهاباد ، موفقی [۱۳۴۷] ، رقعی ، ۱۸۲ ص

سمیجور ، کاظم : واژه‌های دندان پزشکی ، فرانسه ـ فارسی [تهران] ۱۳۴۷ ، وزیری ، ۱۵۱ ص .

صورتگر ، لطفعلی : ادبیات توصیفی ایران . تهران ، ابن‌سینا ، ۱۳۴۷ ، وزیری ۱۵۷ص. (تحقیق درادب فارسی، ۲)

فرزام ، حمید : مسافرتهای شاه نعمةالله ولی‌کرمانی و ارزش آن از جهت تربیتی ، اجتماعی ، سیاسی اصفهان [تائید] ۱۳۴۷، رقعی ، ۱۳۰ ص

شاه نعمةالله ولی مسافرتهای متعدد کرد وحودچندان مؤثر بود که پس از او فرق دیگر تصوف درایران ازمیان رفت(بجز نقشبندی) وهرمسلك‌عارفانه‌ای که پی‌ریزی شد مبتنی براصول نعمةاللهی قرار گرفت .

رسالهٔ منفرد آقای فرزام کوشش شایسته‌ای درنشان دادن تأثیر سفرهای مردی است که خود گفته است

هر کجا شهـری است اقطاع من است
گـه به ایران گه به توران می روم
صد هزاران ترك دارم در ضمیر
هر کجا خواهم چو سلطان مـی روم

فروزانفر ، بدیع الزمان: شرح مثنوی شریف ، جـزودوم از دفتر اول مشتمل برشرح ابیات از ۹۰۰ تا ۱۹۱۲ [تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۷] ، وزیری ازص ۳۳۷ ، ۷۵۱ ص(ازانتشارات دانشگاه تهران ، ش ۱۱۴۶ ـ گنجینهٔ تحقیقات ایرانی،ش۵۳)

تردید نیست که از عهد مولانا تاعصرما کسی بخوبی واجتهاد فروزانفر به درك معانی حضرت مولوی نائل نشده و شرحی هم بدین استادی و روشنی هیچ‌کس برمثنوی ننوشته است هرسطر این شرح مبتنی است برمآخذ و منابع بسیار و هر عبارتش گویای تبحر وتخصص استادی که قطعاً قرنهای متمادی در رشتهٔ خود نظیر وعدیل نخواهد یافت .

فولادوند، محمد مهدی : خیام شناسی ۱ــ مطالب ومآخذ جدیددر بارهٔ خیام (نقد تاریخی) تهران ، ۱۳۴۷ ، رقعی ، ۶۸ ص

رسالهٔ مفیدی است که قسمتی از آن درشماره‌ای ازمجله نقل خواهد شد ایشان به مآخذجدید اشاره کرده‌اند ولی‌ازمأخذ مهمی که دوسال‌قبل‌پیدا و معرفی شده‌است آگاهی‌نداشته‌اند وآن کتاب فلسفهٔ اهری ازقرن‌هفتم هجری است . که درفرهنگ ایران زمین توسط آقای دانش پژوه معرفی شده است.

قزوینی ، محمد . یادداشتهای‌قزوینی، بکوشش‌ایرج‌افشار ، جلد دوم، چاپ دوم ، [تهران دانشگاه تهران، ۱۳۴۷] وزیری، ۲۵۰ ص.

نثر کهن فارسی

ژنده پیل ، احمدجام : مفتاح‌النجات با مقابله پنج نسخه و مقدمه و تصحیح و تحشیه دکتر علی فاضل ، [تهران] بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۷] وزیری ، ۳۶۸ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ش ۴۰ ــ فلسفه و عرفان در ایران ، ش ۳)

شیخ‌الاسلام احمدجام مشهور به ژنده‌پیل از بزرگان عرفان ایران است که مقاماتش چندسال قبل به‌چاپ رسید و اینک نخستین بار اثری فارسی ازو انتشار می‌یابد .

فاضل محقق دکتر فاضل بارسیدگی پنج‌نسخه‌ازین کتاب دلکش، آن را بیکو تصحیح و باحواشی و توضیحات‌جامع‌پرداخت کرده است و باید امیدوار بودکه ایشان بااین‌دقت‌وهنر دیگر آثار شیخ را هم به‌طبع برسانند.

سورآبادی ، ابوبکر عتیق نیشابوری : قصص قرآن مجید برگرفته [یحیی مهدوی ، تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۷] وزیری ، ۵۴۳ ص (انتشارات دانشگاه تهران ، ش ۱۱۷۹ - هدیهٔ دکتر یحیی مهدوی ، ش ۴۳ ــ گنجینهٔ متون ایرانی ، ش۶۶)

مجموعه‌ای است از دلکش‌ترین قصص‌قرآن به‌نثری شیوا وکهن وروشن که به‌صورتی زیبا وبسیار پسندیده وبادقتی خارج ازحد وصف طبع شده است . خواندن آن که ازلذت‌بخش‌ترین آثار نثری فارسی است توصیه می‌شود

طرسوسی ، ابوطاهر محمد: داراب‌نامه ، جلددوم ، بکوشش دکتر ذبیح‌الله صفا ، تهران ، بنگاه ترجمه و نشرکتاب ، ۱۳۴۶ ، وزیری ، ۵۹۸ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشرکتاب، ش ۲۸۵ ـ مجموعهٔ متون فارسی ـ ش ۳۶)

متنی ازقرن ششم هجری و ازقصه‌های بسیار شیوای زبان فارسی است.

عوفی ، سدیدالدین محمد : لباب‌الالباب بسعی واهتمام وتصحیح ادوارد براون انگلیسی، لیدن، ۱۹۰۳-۱۹۰۶ دوجلد (کتابفروشی اسلامی، میدان‌بهارستان)

کتابی‌است معتبرومشهورکه حاجت به‌هیچ نوع معرفی ندارد مصحح و انتشار دهندهٔ آن نامدار و معرف ادب فارسی در زبانهای خارجی بوده است

نخستین‌بار ایــن‌کتاب شصت سال پیش ازین درلیدن نشر شد و شهرت گرفت ولی آن چاپ نایاب شده بود اینك كه به‌صورت افست تجدید شده است به آسانی دردسترس علاقه‌مندان و خواستاران قرار می‌گیرد

قصهٔ حمزه . حمزه‌نامه جلددوم مشتمل بر۳۷ داستان بکوشش جعفر شعار [تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۷] وزیری ، ۵۵۸ ص (انتشارات دانشگاه تهران ، ش ۱۱۶۶ ــ گنجینهٔ متون ایرانی . ش ۶۴)

شعر کهن فارسی

سعدی شیرازی سعدی‌نامه یا بوستان ، تهیهٔ‌متن انتقادی ، تحقیق‌وتوضیح از رستم علی‌یف ، [تهران] کتابخانهٔ پهلوی و کتابفروشی ابن‌سینا [۱۳۴۷] ، وزیری ۴۲ ص

مصحح که خاورشناسی ازکشور شوروی است براساس شش نسخهٔ خطی قدیم و دو نسخهٔ چاپی فروعی وقریب این‌متن مصحح جدیدراکه مضبوط ترین

متن تواند بود انتشار داده است. مقدمه‌های کتاب بقلم بدیع‌الزمان فروزانفر، دکتر ذبیح‌الله صفا ، مجتبی مینوی ، مجید یکتائی است وهمه روش کارعلی‌یف‌را تأیید کرده و پسندیده‌اند

صوفی‌مازندرانی، محمد: دیوان مولانا محمدصوفی مازندرانی، به‌اهتمام محمد طاهری‌شهاب ،[تهران] ابن‌سینا ، ۱۳۴۷ . وزیری، ۱۰۰ص.

طاهری شهاب زنده‌کنندهٔ آثار ادبا وشاعران خطهٔ مازندران‌است دیوان صوفی‌راکه ازشعرای قرن یازدهم است از روی شش نسخه درهزاروکسری‌بیت فراهم‌کرده است . توفیقش را درادامهٔ خدمت خالصانه خواستاریم

فردوسی : فریدون برگزیده از شاهنامه فردوسی ، زیرنظر ابراهیم‌پورداود [تهران] شرکتهای عامل نفت ایران [۱۳۴۶] ، وزیری بزرگ، ۱۱۵ص

دارای مقدمه‌ای دراحوال‌فریدون وخاتمه‌ای بعنوان درپیرامون داستان فریدون است و دریـن‌خـاتمه توضیحات تاریخی در بارهٔ بعضی ازلغات به دست داده شده است

مهستی گنجوی : دیوان ، باهتمام محمد طاهری‌شهاب ، تهران [ابن‌سینا] ۱۳۴۷ ، رقعی ،۹٦ ص

برای آگاهی فاضل محترم باید نوشت‌که فریتزمایرکتابی بسیار اساسی و مفصل‌که حاوی اشعار مهستی و ترجمهٔ وشرح‌آلمانی آنهاست به نام «مهستی زیبا» انتشار داده است

شعر معاصر فارسی

احمدی، احمد رضا : وقت خوب مصائب [تهران] زمان ، [۱۳۴۷] ، خشتی، ۱۸۱ ص.

مجموعه شعر است از شاعری از شاعران « موج نو » وگوشه‌ای از آن دریـن شماره نموده شده است

اسماعیلی، امیر : جاودانه فروغ فرخزاد، تنظیم امیراسماعیلی وابوالقاسم صدارت ، تهران ، مرجان ، [۱۳۴۷] رقعی، ۴۶۳ ص .

مجموعه‌ای است در سرگذشت و اشعار فروغ فرخزاد و اظهار نظرها و سوکنامه‌هایی‌که دربارهٔ وی نشرشده است .

رؤیائی، یدالله : از دوستت دارم . [تهران] روزن ، [۱۳۴۷] وزیری ، ۷۹ ص .

مجموعهٔ شعرست وقطعه‌ای ازآن دریـن‌شماره نقل‌شد .

شاهین ، داریوش : راهیان شعر امروز ، جنگی از نوسرایان شعر امروز چاپ سوم ، تهران ، آپادانا ، [۱۳۴۷] رقعی، ۳۰۴ص.

گوش‌آبادی ، جعفر : ساز دیگر [تهران ، انتشارات‌فرهنگ ، ۱۳۴۷] رقعی ، ۹۴ ص

مجموعهٔ شعر و بـا مقدمه‌ای از م.ا. به آذین نویسنده هنرشناس معاصر همراه است قطعه‌ای از آن دریں شماره نقل‌شد .

کیانوش ، محمود : ماه و ماهی در چشمهٔ باد ، [تهران] نیل [۱۳۴۷] خشتی ، ۱۲۷ ص

مجموعهٔ شعرست و نمونه‌ای ازآن دریں‌شماره نقل‌شد

مقدمی‌زنجانی، جواد : مجموعهٔ صبا ،کاروان‌غزلیات جواد مقدمی‌زنجانی [زنجان] ۱۳۴۷ ، رقعی ، ۹۹ ص.

موسوی، رحمت : دریای رحمت مشتمل به غزلیات شورانگیز و ناب شاعران معاصر . [رشت ۱۳۴۵] رقعی، ۷۴۴ ص.

مهران ، احمد : دیوان احمد مهران، مکتب راستی تهران، ۱۳۴۷ خشتی ۴۰+۴۵۶ ص

احمد مهران از معلمان و فرهنگیانی که می‌توان با نسبت « قدیمی » از اویادکرد مجموعه‌ای از اشعارخود را به‌صورتی‌زیبا ودل‌پسند چاپ کرده‌است

دیوان با مقدمه‌ای شروع می‌شود که حاوی‌شرح حال سرایندهٔ اشعارست و قسمتی که به یاد معلمان قدیمش اختصاص یافته یادآور بزرگواری‌اوست. در همیں‌شماره قطعه‌ای ازو نقل‌شده است

میرصادقی (آزاده) ، سیمین : بیداری‌جویباران ـ [تهران، انتشارات توس ، ۱۳۴۷] رقعی ، ۷۱ ص (انتشارات توس ، ش ۱۱)

مجموعهٔ شعرست و دریں شماره قطعه‌ای از آن نقل‌شده است

داستان معاصر

ابراهیمی، نادر : در سرزمین‌کوچك من ، برگزیدهٔ چهارده قصه [تهران امیرکبیر ، ۱۳۴۷] رقعی، ۲۳۲ ص(کتابهای پرستو، ش۱۱۳)

باقری، هـ. : گلی ، نمایشنامه . [تهران ، روز ، ۱۳۴۷] رقعی ، ۱۵۲ ص

پاد ، ایرج : گورتی [تهران، رواق، ۱۳۴۷] رقعی، ۱۲۹ ص

مجموعهٔ شش داستان‌کوتاه است

پرتو، شین: تاریهای هستی ، [تهران ، محمد علی علمی، ۱۳۴۷] رقعی،۵۰۰ص.

مجموعه‌ای است از آثار ادبی دکتر شیراز پور پرتوکه بنام شین پرتو شناخته شده است دریں مجموعه نامهٔ مشهور نیمایوشیج به او و جواب پرتو نیزچاپ شده است

بقیهٔ مطالب ایں مجموعه قصه است .

ساعدی ، غلامحسین (گوهرمراد) : توپ،[تهران] اشرفی[۱۳۴۷] رقعی،۱۹۳ ص.

داستانی است تازه از نویسندهٔ پرکار وخوش‌ذوق وآفرینندهٔ روزگارما.

ساعدی، غلامحسین: ترس‌وآر [تهران] زمان [۱۳۴۷] رقعی، ۲۰۲ ص (داستانهای زمان، ۲)

ساعدی، غلامحسین: دیکته و زاویه، دو نمایشنامه. [تهران] نیل [۱۳۴۷] رقعی، ۸۲ ص (مجموعهٔ نمایشنامه، ۳)

تاریخ

ابن اخوه قرشی، محمد بن محمد: معالم القربه فی‌احکام الحسبه [یا] آئین شهرداری درقرن‌هفتم، ترجمه جعفرشعار، [تهران] بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۷] وزیری، ۳۳۶ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش ۴۴ ـ منابع تاریخ و جغرافیای ایران، ش۱۴)

کتاب از آثار معتبر در زبان عربی راجع به امور مربوط به حسبه است، یعنی طرز ادارهٔ اصناف یك شهر و وظایفی که برعهدهٔ محتسب و تکالیفی که برای صاحبان اصناف معین بوده است

ترجمه‌اردکتر جعفرشعارست که تاکنون چند متن قدیم عربی را به‌خوبی تمام‌و با روانی دان به‌نثری روشن و پاکیزه نقل‌کرده است

تدوین فهرست‌کلمات واصطلاحاتی که درکتاب هست برای چاپ دیگر کتاب و احب است

امر، رابی ممشی: تاریخ آشور، ۴۵۰۰ سال قبل از میلاد و خلاصه‌ای از دوهزار سال مسیحیت آشور [تهران، ۱۳۴۶] رقعی، ۳۸۸ ص

بارکهاوزن، یواخیم: امپراطوری زرد چنگیز خان و فرزندانش ترجمه اردشیر نیکپور، تهران، زوار، [۱۳۴۶] وزیری، ۲۵۱ ص

این کتاب قبل از سال ۱۹۳۰ میلادی و برای اطلاع وروشنی عامه‌نوشته شده است بهمین مناسبت خواندنش محتاج مبانی تاریخی و اطلاع و تخصص نمیباشد. ترجمهٔ روان وروشن وخوب است.

بامداد، بدرالملوك: زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تاانقلاب سفید. تهران، [ابن‌سینا] ۱۳۴۷، رقعی، ۱۱۴ ص

پرایس، کریستن: تاریخ هنر اسلامی، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران، بنگاه ترجمهٔ و نشرکتاب، ۱۳۴۷، وزیری، ۲۱۴ ـ مجموعهٔ ایرانشناسی، ش ۴۰)

کتابی است مفید درمعرفی عمومی هنرهای اسلامی و ترجمهٔ مسعود رجب‌نیاپس از آزمونهای متعددی که دربن زمینه ازو دیده‌ایم قابل اطمینان.

ترابی طباطبائی، جمال: سکه های اسلامی دورهٔ ایلخانی و گورکانی تبریز، ۱۳۴۷، وزیری، ۴۷+۷۴ ص (نشریهٔ شمارهٔ ۳ موزهٔ آذربایجان شرقی).

دانش، سیاوش: ابراهیم‌کلانتر، [تهران [۱۳۴۷] رقعی، ۲۲۸ ص

میرزا ابراهیم‌کلانتر از رجال و صدور بنام ایران است که در دوران سلطنت چهارپادشاه زندی وقاجاری سیاست‌کشور را به عهده داشت و درحقش‌سخنهای بسیار گفته‌اند.

کتاب حاضر داستانواره‌ای است درمدح و ستایش آن رجل سیاسی .

رائین ، اسمعیل: حقوق‌بگیران انگلیس درایران . [تهران] ۱۳۴۷ ، وزیری، ۴۷۷ ص

ژوبر ، آ . : مسافرت در ارمنستان و ایران . به انضمام جزوه‌ای در بارهٔ گیلان و مازندران ترجمهٔ علیقلی‌اعتماد مقدم، [تهران] بنیادفرهنگ ایران، [۱۳۴۷] وزیری، ۴۰۳ ص.(انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ش ۳۹— منابع تاریخ وجغرافیای ایران، ش۱۲)

این کتاب یک بار پیش ازین توسط محمود هدایت بنـام مسافرت به ارمنستان ترجمه ونشر شد (تهران، ۱۳۲۲) و هم اکنون که کتاب حاضر در دست‌ماست ترجمهٔ ملخصی هم ازآن درتبریز انتشار یافته است ،ازمحمودمصاحب

خوشا به سعادت ژوبروسفرنامهٔ کم مایه‌اش که سه‌بار به فارسی نقل شده البته ترجمهٔ مقدم به‌علت ضم جزوه گیلان و ارمنستان و چاپ عکسهای قدیمی امتیازی دارد ولی روانی ترجمهٔ هدایت مرجح است .

درترجمهٔ اعتماد مقدم بعضی نامهای جغرافیایی‌مانندگسکر رشت ،به‌همان‌صورت «گشکر» که مؤلف نوشته بوده نقل شده است .

سرفراز، علی‌اکبر : تخت سلیمان ، با همکاری محمدیوسف‌کیانی ، تبریز ، ۱۳۴۷، وزیری، ۱۸۰ص (انتشارات مؤسسه تاریخ وفرهنگ ایران دانشگاه تبریز، ش۲، سلسلهٔ تاریخ و باستانشناسی، ش ۱)

شرحی است دربارهٔ تخت سلیمان وکشفیات باستانشناسی آن ، تخت سلیمان از آثار باستانی مشهورایران درخطهٔ آذربایجان است .

سعادتمند ، ابوالحسن : جنگ سرد در سالهای ۱۹۴۵ — ۱۶۹۲ [تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۵] وزیری، ۴۱۸ ص (گنجینهٔ تاریخ و تمدن ، ش۲۶— انتشارات دانشگاه تهران ، ش ۱۱۷۰)

نخستین کتاب است که درزبان فارسی‌بدین موضوع سیاسی مهم اختصاص یافته است مؤلف درتنظیم وتدوین کتاب خود به مآخذ معتبر و متعددخارجی نگریسته است ودر موضوع اختلاف و برودت محیط سیاسی میان دوبلوک‌شرق وغرب که روسیه یک‌سو وآمریکا مخصوصاً سوی دیگرقرار گرفته‌اند بحث کرده و دامنهٔ کار به عصر کندی رئیس جمهور مقتول آمریکا رسیده است .

سعادت نوری، حسین: ظل‌السلطان ، جلد اول ، [تهران] وحید ، ۱۳۴۷ ، جیبی، ۲۹۰ ص .

تبحر وتخصص سعادت‌نوری در تاریخ عصر قاجاری است . تردید نیست که او و جهانگیر قـائم‌مقامی وحسین محبوبی اردکانی سه مرد تحقیق و مدقق درجه اول درتاریخ آن دوران بشمار میروند و آثاری‌که هریک نوشته‌اند سند و محققانه است

کتاب ظل‌السلطان اثری بدیع وبسیارخواندنی است. ظل‌السلطان حاکم مستبد خودخواه بد دهن مدبراصفهان یعنی‌دادگاه مولف بوده‌است پدرمولف در دستگاه ظل‌السلطان آمد و شد یا مقامی داشته است مؤلف خود در مقدمه

میگوید که با همهٔ این احوال نتوانسته است که از حقیقت وصداقت محصوص که باید در تاریخ مراعات کرد بدورافتد حب و بغض را ناچار کشته است. توفیق او در همین است وتبریك ما بدو به همین مناسبت

ظل‌السلطان چندان خودخواه و خودپسند و بی‌ادب بود که بنابر نوشتهٔ اعتمادالسلطنه پس ازعزل‌خود درحضور عده‌ای گلدان نقره طلبید وبه نوکرش امر کرد تابند شلوارش را بگشاید و پس از ادرار کردن طهارتش بدهد ! پس احوال این‌چنین مردی خواندنی است .

صدیق ، عیسی : آرامگاه عرالی، (تهران، انجمن‌آثار ملی، ۱۳۴۷) وزیری، ۱۶ ص

دکترعیسی صدیق بادقتی درمنابع متعدد ومخصوصاً شرحی که از ویالدس امریکایی در کتاب رویمر چاپ شده به این نکتهٔ دقیق رسیده است که بنای موسوم به هارونیه که در عصر قاجاری آن‌را قبر فردوسی میداستند (البته به غلط) آرامگاه غزالی متفکر بزرگ ایرانی است

صفائی، ابراهیم: گزارشهای سیاسی علاء الملك . [تهران] بنیاد فرهنگ ایران ، [۱۳۴۷] وزیری ، ۱۸۸ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ش۴۳ــ منابع تاریخ و جغرافیای ایران ، ش ۱۳)

علاء الملك از رجال سیاست و سفیر ایران درعصر ناصری است که غالب ایام در عثمانی و روسیه مأموریت داشت ازاو نامه‌ها و یادداشتهایی دردست است که قسمتی‌راکه درخانواده‌ها بوده استآقای صفائی دریں مجموعه جمع ونشر کرده است .

درکتابخانه های ایران هم ازو نامه‌هایی موجودست

فرامرزی، احمد: شورش بردگان، بکوشش حسن فرامرزی ، تهران[ابن‌سینا] ۱۳۴۷، وزیری ، ۱۹۲ص .

تفصیلی است در بارهٔ واقعهٔ مهم تاریخی که درقرن سوم هجری در حوزهٔ خلیج فارس روی داد.

فرامرزی، احمد: جزیرهٔ خارك ، بکوشش حسن فرامرزی ، تهران [ابن‌سینا] ۱۳۴۸ ، وزیری ، ۹۲ ص (تاریخ وجغرافیای خلیج فارس، ش ۳)

فرامرزی، احمد: راه آهن اروپا و خلیج فارس، بکوشش حسن فرامرزی ، تهران ، [ابن سینا] ۱۳۴۶ ، وزیری ، ۷۹ ص (تاریخ و جغرافیای خلیج فارس، ش ۴)

گاتوغی‌گوس ، ابراهام : منتخباتی‌از یادداشتهای ابراهام‌گاتوغی‌گوس ترجمه ازمتن ارمنی به فارسی توسط عبدالحسین سپنتا واستیفان هالاتیان [تهران ، وحید ، ۱۳۴۷] جیبی، ۱۳۷ ص.

مؤلف خلیفهٔ ارامنه بوده است که شخصاً در مراسم تاج‌گذاری نادرشاه در دشت

مفان شرکت کرد کتاب باچند فرمان از نادر دربارهٔ ارامنه همراه است آقای سپنتا ارفضلای اصفهان با انتشار این اثر خدمت گرانبهایی انجام داده است

مظفر زنگنه (سرلشکر): دودمان آریائی (کرد و کردستان)، جلد اول، [تهران، ۱۳۴۷] وزیری، ۳۳۹ ص

جغرافیا

آرمند ، عبدالصاحب : جغرافیای تاریخی دشت میشان و شمه‌ای از تاریخ طبیعی وسیاسی خوزستان، سوسنگرد ۱۳۴۷، وزیری، ۱۱۰ص شامل مباحث ذیل از حیث اطلاعات تاریخی و اجتماعی

جغرافیای طبیعی دشت‌میشان، آثار قدیم دردشت میشان ، رسوم اجتماعی مردم دشت میشان ، نام طوایف دست میشان ، بخش هویزه ،(حویزهٔ قدیم) ، بخش سوسنگرد (خفاجیه سابق)، بخش بستان (سبتین سابق) ، حکومت آل مشعشع درهویزه ، یادی ازجنگ جهانگیر اول وجهاد تاریخی‌عشایر دیردشت‌میشان، از رسوم صابیان . مختصری از جغرافیای سیاسی و طبیعی خوزستان .

موسوی اردبیلی نجفی ، فخرالدین : تاریخ اردبیل و دانشمندان شامل اعلام تاریخی از علماء وفلاسفه و رجال وادباء وشعراء و قسمتی از مشاهیر وجغرافیای مشکین وخلخال وآستارا جلد اول، نجف ، ۱۳۴۷ ، وزیری ، ۴۱۵ ص

نامه ها

محیط و روح علمی

آقای مدیر

اگر مرا متهم به انحراف شغلی مکنید و نگوییدکه همه چیزرا ازدریچهٔ چشم یك فرهنگی می‌بیند ، می گویم که نقش نظام تعلیماتی در به‌وجود آمدن روح علمی در یك جامعه نقشی اساسی و مهم است اما هر نظام تعلیماتی درهر شرایطی قادر به ایفای چنین نقشی نیست برای آنکه دستگاه تعلیم و تربیت بتواند از عهدهٔ رواج دادن روح علمی در میان افراد جامعه برآید مقدمات و شرایطی لازم دارد که برای روشنتر شدن موضوع با اجازه اشاره‌ای بدان می کنم .

شایدقبول داشته باشید که هم اکنون در جهان ، جوامعی وجود دارند که محیطشان علمی است یعنی آماده برای آن است که در آنها روح علمی بتواند پرورش یابد، افرادچنین جوامعی برای حل کردن مسائل سادهٔ زندگی‌خودهمان راهی را می‌روند که یك دانشمند برای یافتن مجهول خود می پیماید ، یعنی مسائل خودرا باهمان روشی حل‌می کنند که یك دانشمند به حل مسائل خود می‌پردازد . بدیهی است کـه چنین طرز تفکری در افراد چنین اجتماعاتی از طریق آموزش و بویژه آموزش علوم اعم از علوم تجربی رسوخ پیدا کرده است نامناسب نیست که از هدف آموزش علوم درچنین جوامع سخنی چندبه میان آید امروزه در جوامع مترقی ، آنطور که عده‌ای تصور می کنند، علم را تنها برای اختراع ماشینهای عجیب‌وغریب‌وساختن سفینه‌های فضایی‌وتولید محصولات‌صنعتی گوناگون مورد نیاز جامعه یاسلاحهای خطرناك نمی‌آموزند . در این جوامع نخستین‌ومهمترین مسئله دربارهٔ آموزش علوم این است که به متعلم بیاموزند که برای شناخت علمی جهان چه راه و روشهایی مؤثرترند بهعبارت دیگر در آموزش علوم علاوه برمحتوی به روش علمی‌نیزتوجه سرشارمی‌شود راه‌درست اندیشیدن و درست عمل کردن آموخته می‌شود . بدیهی است کسی که مورد تعلیم علم با چنین برداشتی قرار می گیرد ، علاوه‌برآنکه‌به‌واقعیت‌های‌جهان‌پیرامون خود پی‌می‌برد ، به سجایای نیکویی که در خور یك انسان واقعـی است متصف می گردد . دشمن جهل وتعصب و خود۔ خواهی می‌شود. دشمن‌ترس و زبونی و بردگی می‌شود دشمن‌خرافات واوهام می‌شود. دانش‌آموزی که‌درنظام‌تعلیماتی این جوامع بدرستی علم‌آموخته باشد ، شخصی است واقع بین و اجتماعی یعنی دارای حس‌مسئولیت مشترك . کسی‌است که از درك حقایق و زیباییهای حیات لذت می‌برد وبا فروتنی و بی‌تعصب در بارهٔ رویدادها حکم می‌کند و باشهامت از حقایق دفاع می‌کند چنین شخصی بی‌باکانه بـا زایل سازان حقایق مصاف می‌دهدو به زندگی‌وحقایق جهان‌عشقی می‌ورزد وصمیمانه درراه تعالی انسانیت همکاری‌میکند و دارای تفکرانتقادی‌و خلاقه است .

امروز، درجوامع مترقی‌علم‌را بدان جهت می‌آموزند که متعلم دارای رفتار علمی شود یعنی در گفتار خود تعصب بخرج ندهد ، گمانهای خود را واقعیت بپندارد ، و به یافته های خود (اگر چیزی یافته باشد) عشق نورزد وحاضر باشد نظرهای مخالف را بشنود

در تاریخ آموزش علوم در کشور های پیشرفته ، هرگز تا این اندازه محتوی و روش هردو توأماً مورد توجه نبوده‌است سابق به‌دانش‌آموز مجموعه‌ای از اطلاعات ارائه می‌شد و بهاین‌دل‌خوش داشته می‌شدکه اواین‌دانستیهارا آموخته است‌ومثلامیتواندحرکت‌اجرام‌سماوی‌را برطبق قانون نیوتن توضیح دهد یافلان مسئلهٔ ریاضی یا فیزیك را با بکاربردن فلان فرمول حل‌کند . هرگز عنایتی به این نمی‌شدکه دانش‌آموزی که علم می - آموزد باید رفتارش بارفتار آنکه ازعلم بی‌بهره است تفاوت فاحش‌داشته باشد . هرگز قبول نداشتند که اگر در اثر آموزش‌علوم تغییر رفتاری درمتعلم‌ایجاد نشده باشد، در واقع علمی تدریس نشده است و دانشجو علم نیاموخته است.

باری ، شخصی راکه متصف به همهٔ این سجایا باشد، می‌گوییم دارای روح علمی است و جامعه‌ای را که اکثریت آحادآن‌دارای روح‌علمی‌باشندمی‌گوییم صاحب روح علمی است.

روشن است که وجود افراد صاحب روح علمی برای هرجامعه‌ای قابل‌قبول نیست . جامعه‌ای‌که اساس وسازمان آن ناسامانی‌دارد، افراد صاحب روح علمی را مشکل می‌پذیرد وهماره کوشاست‌که چنین روحی در اجتماع پدید نیاید .

به همین مناسبت می‌گوییم‌که در چنین جوامعی‌محیط علمی وجودندارد یعنی روح علمی‌درآن جوامع‌نمی‌تواندشاخ و برگ بارکند و شکوفان شود . بدیهی است‌که درچنین جوامعی نظام آموزشی که منفك از اوضاع و شرایط اجتماعی موجود نیست‌هرگز نمی‌تواند نقش‌اساسی خود را درایجاد روح علمی ایفاکند

روبنای اجتماعی هراجتماع بستگی مستقیم بازیربنا یعنی مناسبات اقتصادی آن اجتماع دارد. وقتیکه زیربنا یعنی مناسبات اقتصادی تغییرکرد، جامعه آمادگی هرگونه تغییر مناسبی را در کلیهٔ شئون روبنای خود می‌یابد. تاریخ نشان داده است‌که بوجود آمدن محیط علمی درهراجتماع بستگی با پیشرفت صنعت وتکنولوژی درآن اجتماع دارد. وقتیکه جامعه‌ای صنعتی‌شد و تکنولوژی جدید درآن رواج یافت، محیط برای آموزش‌علوم به‌مفهوم واقعی‌آن‌شایستگی پیدا میکند و نظام آموزشی دراین‌باره میتواند نقش اساسی خود را در ایجاد روح علمی ایفاکند

خلاصه میکنیم

۱) برای آنکه روح علمی به‌وجود آید باید محیط علمی‌وجود داشته‌باشد

۲) به‌شرط وجودداشتن‌محیط‌علمی از دستگاه تعلیم وتربیت خواسته‌خواهد شدکه خودرا برای‌آموزش علوم تجهیز کند و از این راه است‌که می‌توان طرز تفکر علمی‌آموخت .

۳) تاریخ نشان داده است (یعنی به‌تجربه ثابت شده‌است) که‌صنعتی‌کردن

کشور و پیشرفت تکنولوژی (یعنی تعییر درمناسبات اقتصادی) سبب به‌وجودآمدن محیط علمی می‌شود

خوشبختانه جامعهٔ ما که بر اثر تحولات اخیر درمسیر صنعتی شدن گام برمی‌دارد، خواه‌وناخواه به‌سوی داشتن محیط علمی سیرمی‌کند هرچه سرعت صنعتی شدن کشور فزونی یابد، شرایط به‌وجودآمدن محیط علمی فراهم‌تر می‌شود. انقلاب آموزشی واقتراح محلهٔ راهنمای کتاب خود صورتگر این مطلب است که درجامعهٔ ماکم کم به علم وطرز تفکر علمی توجه می‌شود

دراین زمان که بتدریج درکشورما محیط علمی به‌وجود می‌آید، دریغ است که دستگاه تعلیم وتربیت درایفای نقش اساسی خود درایجاد روح علمی کوتاهی کند و به‌تعلیم علوم به‌آن معنا که یاد شد نپردازد

جهانگیر شمس آوری

آقای مدیر

درشمارهٔ پنجم سال یازدهم (مرداد ماه ۴۷) دومقاله از آقای رضا درودیان و آقای رضا کاویانی خواندم که تحت عنوان روح علمی وچند شرط آن چاپ شده بود هردومقاله جالب بود. حتماً مقالات دیگری هم از صاحب‌نظران برایتان رسیده است. امیدوارم موفق به‌مطالعهٔ آنها بشوم. آنچه دربدو امر باعث شد تا این‌نامه را برایتان بنویسم نکاتی بود که در صفحهٔ ۲۰۹ آقای درودیان راجع به‌ترجمهٔ مطالب علمی و صنعتی نوشته بودند. اگر شنیده باشید (تردید دارم) ده‌سال است که‌تحت‌عنوان (به‌پیش باعلم و صنعت) همه‌هفته روزهای پنجشنبه برنامه‌ای در رادیوی لندن اجرا می‌شود که مختص تازه‌ترین اخبار علمی و صناعی‌است ومن مترجم‌وگویندهٔ این اخبار هستم، جدا می‌دانند که از عدم دسترسی به‌فرهنگ واژه‌های علمی وصناعی چقدر در زحمتم و همان‌طوری که‌آقای درودیان‌اشاره کرده‌اند مجبورم به سلیقهٔ خودم لغات علمی وصنعتی را به فارسی برگردانم بعدکه دوباره‌مقالات را مرورکردم نکاتی به‌نظرم رسید که خیال‌می‌کنم گفتنش لااقل بهتراز نگفتن باشد. اگرمراد ازکلمهٔ «علمی» دراین طرز آزمایی علومی باشدکه در اقتصاد کشور مؤثرند و نه علومی مانند اختر-شناسی و واژه‌شناسی وزبان‌شناسی وجز اینها، درآن صورت روح علمی لزوماً بایددر تمام‌قشرهای اجتماع به‌وجود آید کشاورز هم باید به روش علمی زراعت کند مکانیك تعمیرگاه گاراژ هم باید ازتکنولوژی آگاه باشد. تاجر و پیمانکار و مدیر رستوران و قصاب و نانوا هم باید از علوم اقتصادی و تکنو-لوژی آگاه باشند. به وجود آوردن روح علمی بدین‌سان که گفته‌شد مستلزم آن خواهد بود که نسل آینده اکنون بانظام آموزشیٔ مترقی تربیت شوند و بی‌آنکه یك نظام‌اجتماعی مبنی‌برعدالت هم مستقر شده باشد تا افرادنسل آینده وارد آنچنان نظام اجتماعی بشوند. نظام آموزشی مترقی هم روح علمی را اگر به‌وجودآورده باشد نظام اجتماعی

که برعدالت استوار باشد خنثی خواهد کرد.

زمانی نظام آموزش مترقی تدریس ریاضیات وعلوم طبیعی و فیزیکی وزبان خارجه و فلسفه وجز اینها می تواند موجد روح علمی در کلیه شوؤن کشور باشد که نظام اجتماعی کشور هم برشالودهٔ محکم و صحیح عدالت استوار باشد. زیرا آن دانشجویانی که به درجات علمی از دانشگاههای کشور ویا از دانشگاههای ممالك پیش رفته در رشته های علمی فارغ التحصیل شوند زمانی می توانند به پژوهش های علمی خود ادامه دهند وزمانی می توانند معلومات علمی مکتسبه دردانشگاه و نتایج پژوهش های علمی خود را حین اشتغال به کار برای پیش برد منافع کشور بکار بندند که ابزار و وسائل پژوهش و پیاده کردن نتایج پژوهشهای خودرا در دسترس داشته باشند

و الا کسانی که در شرایط کاملاً صحیح نظام آموزشی مترقی تربیت شده ریاضیات، علوم طبیعی وفیزیکی و یك یا دو حتی سه زبان خارجی رانیز بخوبی تحصیل کرده باشند که بفرض اینکه تحصیلات آنها درمحیط خارج ازمحیط مشوش کنونی ایران هم صورت گرفته باشد همینکه برای تأمین معاش خود وارد اجتماعی شوند که در آن عدالتی حکمفرما نباشد بعوض آنکه آنها بتوانند تدریج روح علمی در جامعه به وجود بیاورند روح یأس و بدبینی برآنها غلبه کرده وآنها را از کار بازخواهد داشت و ناچار خواهند شد تا همرنگ جماعت شوند. چگونه می توان انتظار داشت که مثلا یك نفر فیزیست اتمی یا یك نفر متخصص درالکترونیك که سالها زحمت کشیده و بمرتبتی رسیده که وجودش می تواند برای ایجاد روح علمی در کشور خود مؤثر باشد ، اوقات خود را در گوشهٔ آزمایشگاهی، بفرض آنکه دردسترس او باشد، بگذراند ودرعین حال به چشمش ببیند و بگوشش بشنود و نه هم درك کند که هزاران نفر بی آنکه کمترین مایهٔ علمی داشته باشند به انواع نامشروع صاحب میلیونها ثروت شده و می شوند و برخر مراد هم سوارند.

بنظر من پیش از آنکه بتوان روح علمی درمردم جامعه ای بوجود آورد، اول باید بتوان آنها را سیر و سالم و مطمئن و امیدوار بارآورد و این افکار هم میسر نیست مگر آنکه عدالت اجتماعی برقرار شود شاید بجا باشد که موضوع نظر آزمایی این پرسش باشد که «چگونه می توان عدالت اجتماعی را به وجود آورد؟»

حسین دره باغی
لندن

تقلید ، تقید

آقای مدیر

درشمارهٔ هفتم مجله (مهر ماه ۱۳۴۷) درضمن مقالهٔ اینجانب (ص ۳۵۴، س ۵) اشتباهی چاپی روی داده یعنی کلمهٔ «تقید» درست بوده است نه « تقلید» لطفاً این تذکر را درج فرمایید

غلامحسین یوسفی

مصادر پهلوی

آقای مدیر

من مدعی نشده بودم که رساله‌ای در مصادر پهلوی پیدا کرده‌ام اجازه بدهید بار دیگر بگویم که این بیست و دولعت در پشت برگ اول فرهنگی از میرزا ابراهیم نوشته شده خوب است برای صدق گفتار و اصالت نسخه از نزدیك آن‌را بررسی نمائید. این فرهنگ اینك در اختیار آقای دکتر صادق کیا معاون وزارت فرهنگ و هنر است. اگر توفیق بررسی را پیدا کردید و دریافتید که من صادقم لطف فرمائید و دفعهٔ دیگر چنین مطالبی را چاپ نفرمایید.

کرامت رعناحسینی

اخبار

نود سالگی تقی‌زاده

سید حسن تقی‌زاده عالم جلیل‌القدر نادرالمثال که آثار علمی درجه اول جهانی او در رشتهٔ گاه‌شماریهای ایرانی اعتبار خاص دارد و در زمینهٔ تاریخ و ادبیات ایران تحقیقات کم نظیری چون شرح حال فردوسی و ناصرخسرو عرضه کرده است سن نود سالگی را گذرانید

تقی‌زاده در تاریخ مشروطیت ایران مردی مؤثر ومصدر امور مهم بوده است ودر همهٔ کتب تاریخ این قرن نامش مذکور وکوششهای ممتد او مندرج است

اهمیت دیگر تقی زاده در توجه و عنایت وهمت مخصوصی است که در پروریدن و بالا کشیدن اهل فضل و کمال مصروف داشت و عده‌ای از بزرگان ادب ایران درمدت چهل سال اخیر به‌مراقبت او منشأ کارهای علمی و تحقیقی بوده‌اند

علاقه‌مندان ایشان وارد شدن معظم‌له را به سن نودسالگی تبریک عرض میکنند و سلامت ایشان را خواستارند

نامهٔ علوم اجتماعی

مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی یکی از سازمانهای علمی و تحقیقاتی پرکار دانشگاه تهران است که به پشتوانهٔ علمی دکتر غلامحسین صدیقی جامع معانی وعلوم اسلامی وصاحب مبانی جدید جامعه‌شناسی و همت و استقامت و نیروی قابل تمجید ومراقبت علمی دکتر احسان نراقی بنیان گرفت و تحقیقات ومطالعات جدید و بسیار مفید در زمینهٔ شناخت جامعهٔ ایران توسط محققان این مؤسسه به انجام رسید و کتابهای قابل استفاده‌ای توسط آن انتشار یافت .

خدمت تازه‌ای که مؤسسه تعهد کرده است نشر مجله‌ای است علمی که خاص درج و طبع مقالات و تحقیقات اجتماعی خواهد بود و دکتر احسان نراقی مدیر مسؤول وداریوش آشوری که قلمی شیرین دارد سردبیر آن است .

شمارهٔ اول مجله ۲۰۵ صفحه مطلب دارد. مجله فصل بندی شده و مقالات به تناسب مطلب در این فصول قرار گرفته است ، فصول مجله چنین است. مفهومها و مکتبها ، مردان و اندیشه‌ها ، روش‌شناسی، سفرنامه و تک‌نگاری، مردم‌شناسی، تحقیق در مسائل ایران ، گزیده‌ها و پراکنده‌ها ، اخبار مجامع علمی ، کتابنگاری، کتاب و مقاله‌شناسی.

تنوع مطالب مجله از این فصول نیک نمایان است و بهتر مفهوم خواهد بود که گفته شود که بیست و پنج مقاله و مطلب در این مقدار کاغذ به حروف ریز وصفحهٔ پر درج شده است.

نامهٔ علوم اجتماعی با این پیش‌درآمد آیندهٔ درخشان و روشنی را نوید میدهد و از مجلات تحقیقی وعلمی به‌شمار خواهد رفت ومأخذ تحقیقات واقع خواهد شد.

در ختام این یاد داشت نکته‌ای در باب مقالهٔ خوانگزاری در ایران به‌قلم اوامیرویچ منقول از کتاب مآخذ شرقی باید گفت و مراد کم مایگی آن است ــ نویسنده در تنظیم مقالهٔ خود منحصراً به کتاب مطلع العلوم ومجمع الفنون واحد



سید حسن تقی‌زاده

علی که دائرةالمعارف ماسدحدیدوهندی نوشته‌ای است مراحعه کرده و مبانی مربوط بـه تعبیر خواب و تأویلات و تعبیرات مربوط راازآن کتاب نقل کرده است درحالی که دراین موصوع به‌زبان فارسی ازقرن پنحم هحری به بعد کتابهائی وحود دارد مانند حوابگزاری محهول المؤلف که احیراً توسط بنیاد فرهنگ ایران و به کوشش ایرح افشارانتشاریافت وکامل التعبیر حبیش تفلیسی که چند بار چاپ‌شده است. حتی کتابی همسان مطلع‌ـ العلوم هست که بسیار معروف ومعتبراست ونفائس‌الفنون نام دارد و مراحعه بدان میتواند مورد اعتماد باشد ومعلوم نیست کـه میرویچ چرا منحصراً کار حود را برپایهٔ مطلع‌العلوم قرارداده است

البته از تـرحمه و طبع این نوع مقالات، در شماره‌های آیندهٔ محله‌ای که محصوص تحقیقات‌عمیق وصحیح حواهد بود احتراز حواهدکرد .

مرگ پورداود در رشت

.. حبرمرگ پورداود همان‌روز یکشنبه‌درشهرمنتشرشد.همه اندوه رده و مبهوت ماندند. وچون دانستندکه استاد روانشاد وصیت فـرموده که در حاك رادگاه حود، در کنار پدر و برادران آرام گیرد، به‌تدارك برخاستند، تااستاد بزرگی‌راکه نام‌گیلان از او بـزرگ گشته بود، استقبال کنند ؟!

رور سه‌شنبه بیست و هشتم آبـان باران‌غم‌آور آرزوهای پیشین‌فرونشست. هوا صاف و آفتابی شد . مردم با اتومبیلها وتاحهای گل، به‌سوی دروازهٔ شهر روان بودند حویشان استاد و گروهی اردوستاران وشاگردان وی تا سی کیلومتری شهربیرون آمدند .

درمدحل شهر، گارد احترام‌نیروی دریایی، معاون استانداری و فرماندار رشت (استاندار درسفر است)، شهردار، اعضای انحمن‌شهر، رئیس‌ادارهٔ فرهنگ و هنر، مدیر کـل آموزش و پرورش، رؤسای ادارات ومدارس، بازرگانان ، فرهنگیان ، دانش‌آموزان و گروهی انبوه ازطبقات مردم گردآمده بودند.

مسیر کالبد ارحیابان پهلوی، میدان شهرداری، وحیابان شاه‌مملو از حمعیت بود اشگریزان ومغموم . شمارهٔ ماشین‌ـ هارا پانصد نوشته‌انـد . پیوند ماشینها انتها ناپدیر مینمود. درصلع شمالغربی سرِمیدان، تابوت برروی‌دوش معلمان ادبیات ودانش‌آموزان‌دبیرستان‌پورداود قرار گرفت . بـه محبت رئیس فرهنگ وهنرـ عابدین‌زنگنه‌ـ فیلمبردار وزارت‌ـ حانه به‌رشت‌آمده بود.

استاد سه سال پیش کـه بـه رشت تشریف‌آورده بود، با اشاره به آرام‌حای حود؛ به‌دوستان‌خود دکتر بهرام‌فره‌وشی وحاصران فرموده بود: «سفردیگر مرا دراینحا خفته حواهید دید.» و بادریغ ودرد چنین‌شد .

عصرهمان روزسه‌شنبه۲۸ ،فرماندار

بندر پهلوی، انجمن شهر و اداره آموزش و پرورش مراسم ختم درمسجد جامع بندر پهلوی برپای کرده بودند. خانوادهٔ استاد ومشایعان، پس از مراسم تدفین در آن محلس شرکت کردند. انجمن شهر بندر پهلوی خیابانی را بنام استاد پورداود نامگذاری کرد.

روز پنجشنبه سی ام آبان مجلس تذکر دررشت برپا شد شمارهٔ اعلامیه‌ها یازده بود

استانداری گیلان، شهردار، انجمن شهر، اطاق بازرگانی، خانوادهٔ پورداود وخانواده‌های وابسته، ادارهٔ فرهنگ و هنر، ادارهٔ آموزش و پرورش، دبیرستان پورداود، جمعیت نشر فرهنگ و کتاب- خانهٔ عمومی، انجمن کتابخانه‌های عمومی وابسته بفرهنگ وهنر، گروه دبیران زبان وادبیات فارسی

ظاهراً شهرداررشت بنابر آن است که خیابانی بنام استاد بخوانند.

بدین سان اردو چشم فروزان گیلان آنروگشاده بود و پرنور، چنین فرو بسته وتاریک ماند، و آن دیگر همچنان گشاده و بی نور، که خدا کند که روشنی چشم گیلان به چشمهای دمبین عزیز باز گردد بقول سایه شاعر بزرگ همشهری :

رهی بسند کماندار فتنه کز بن تیر
نگاه کرد ودوچشم مرا نشانه گرفت

محمد روشن

کنگرهٔ تاریخ کوشان

سازمان فرهنگی بین‌المللی یونسکو درچهاردهمین اجلاسیهٔ کنفرانس عمومی خودکه در آخر سال ۱۹۶۶ تشکیل شد، طرحی را دربارهٔ بحث راجع به تمدن مردم آسیای وسطی پیشنهاد کرد که درمدت چهار سال از ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۰ میلادی می‌باید به موقع اجرا درآید.

این طرح منطقهٔ وسیعی‌را که شامل افغانستان و جمهوریهای قیرقیزستان و تاجیکستان وترکمنستان وازبکستان و قزاقستان (دراتحاد جماهیر شوروی)، وپاکستان وهند وایران باشد دربر می- گیرد

یونسکو برآن شدکه دانشمندان این ممالك راگردهم آورد تاباهمکاری خاورشناسان مغرب‌زمین به بحث دربارهٔ تاریخ وتمدن‌آن منطقهٔ پهناورکه در پیرامون‌آن اطلاعات‌کافی ازنظر بین- المللی دردست نیست بپردازند.

براساس این‌طرح‌درآوریل۱۹۶۷ متخصصان امر توسط سازمان بین‌المللی یونسکوگرد آمده توصیه‌کردند مبنی که دراین زمینه پیش از همه لازم است مورد بحث قرارگیرد، گفتگو دربارهٔ باستانشناسی و تاریخ و تمدن آسیای وسطی در عهدکوشانیان می‌باشد که شامل تاریخ آن‌کشورهای‌کهن از یك قرن قبل تاچهار قرن بعداز میلادمسیح می‌شود.

پس‌ازآن انجمن ملی یونسکو در کشور شوروی موافقت‌کردکه این کنگره درشهر دوشنبه پایتخت‌جمهوری تاجیکستان تشکیل شود.

براثر این موافقت ساشدکه کمیته تشکیلات فرهنگستان علوم جمهوری

تاجیکستان با همکاری نزدیك فرهنگستان‌های اتحاد جماهیر شوروی، وجمهوری‌های ازبکستان وترکمستان وقیرقیزستان وقزاقستان بامشارکت وزرای فرهنگ اتحاد جماهیر شوروی و جمهوریهای آسیای وسطی، وموزه‌های هنر و باستان‌شناسی شوروی به تشکیل این کنگره اقدام نمایند.

تاریخ کوشان: کوشانیان که در کتیبه‌هاوسکه‌ها نام آنان به‌صورتهای مختلف کوشانو، کهوشانا، کبوشانا، کیورشانا ، کورشنو، کوروبو، کورانو، کورسانو، جوازنو، آمده ازاقوام تجاری بوده‌اند که ازقرن اول قبل‌از میلاد تـا چهارم میلادی در مشرق فلات ایران از سغد گرفته تاافغانستان شرقی وماوراء‌النهر و هندوستان غربی فرمانروایی داشتند، ومعاصر باپادشاهان اواخرعهد اشکانی واوایل دولت ساسانی بودند

بعضی‌از دانشمندان تصورکرده‌اند که نام ایشان سکایی است و دراصل آن نام«کوشی» بوده و جمع‌آن «کوشانو» است و آن‌را باکلمهٔ «یوئه‌چی» کـه قومی نیمه‌وحشی درآسیای وسطی‌بوده‌اندیکی دانسته‌اند

عصرکوشانیان را مورخان به سه دورهٔ . کوشانیان بزرگ، کوشانیان خرد ، یاکیداریها و بازماندگان کوشانیان خرد . « رتبیل‌ها » تقسیم کرده‌اند

از بزرگترین امپراطوران این قوم «کانیشکا» (۱۲۰-۱۶۰ م.) است که قلمرو شاهنشاهی‌کوشان‌را ازرود گنگ وکشمیروسند تاحدودسیردریا (سیحون) رسانید .

پایتخت تابستانی این پادشاهان در « کاپیچی» (بگرام) ، و کابل و پایتخت زمستانی آنان شهر پیشاور بوده است .

اهمیت سلسلهٔ کوشانیان بیشتر در تبلیغ واشاعهٔ دین بودائی درمغرب هند وافغانستان و ماوراءالنهروایران شرقی است

کوشانیان دین بودائی را با هنر یونانی‌که از باکتریان به ارث برده بودند بیامیختند، شاهکارهائی‌که ازهنر قدیم آسیای وسطی موجود است بیشتر یادگار عصر ایشان میباشدکه ازآنجمله دو مجسمه عظیم به‌نام دو بت بزرگ بامیان یکی به ارتفاع۵۳ و دیگری به بلندی ۳۵ متر در افغانستان است

واسودوا ، آخرین پادشاه‌کوشانیان بزرگ با چین و ارمنستان علیه دولت ساسانی متحد شد، ولی سرانجام امپراطوری او به دست شاهپور اول ساسانی در سال ۲۲۰ میلادی منقرض گشت. ازآن پس قلمروکوشانیان‌بدست هپتالیان وساسانیان افتاد و درمیان آن دو مملکت تقسیم شد. ساسانیان فرمان‌روایان مشرق ایرانرا بمناسبت آنکـه سابقاً کوشانیان درآن نواحی حکومت داشتند، کوشان شاه می‌خواندند

تاجیکستان ــ کشور تاجیکستان‌که وسعت آن ۱۴۳۰۰۰ کیلومترمربع‌است وبود وسه درصدآن‌کوهستانی است‌وفقط هفت درصدآن زراعت میشودوحلگه‌های آن از ۳۰۰ تا ۱۰۰۰متر ازسطح دریا ارتفاع دارد ، یکی از جمهوری‌های شوروی درآسیای وسطی است .

این کشور از شمال به جمهوری

سوسیالیستی قیرقیزستان، واز مشرق به کشورچین ، و ازجنوب بهندوستان و پاکستان و افغانستان و از مغرب به جمهوری سوسیالیستی ازبکستان محدود است . قسمت بزرگی از این کشور را کوه‌های پامیر که فلات آنرا بام دنیا گویند، احاطه کرده‌است. رودخانه‌های آمودریا وسیر دریا (جیحون وسیحون) ورودوحش وکافرنهان ورزفشان وورزاب این کشور را آبیاری میکند.

قریب هفتاد وهشت درصد سکنهٔ آن از نژاد ایرانی ومسلمان ومعروف به تاجیك هستند، مردم آن ظاهراً از نسل ساکنان سغد قدیم‌اندکه براثر فشار مهاجمان آلتائی به دره‌های پامیر و وادی حصار مهاجرت کرده‌اند.

این کشور ازقرن شانزده میلادی تا انقلاب سوسیالیستی ۱۹۱۷ تابع خانات بخارا بود و در سال ۱۹۲۰ ازجملهٔ جماهیر شوروی گردید. شهرها وقصبات عمدهٔ آن بدینقرار است .

خجند، پنجه کنت، ظفرآباد، غرم، شهرطوس، کولاب، اسفر، حصار، فرخار، فرغانه، قبادیان، مرغاب، شغنان، دوستی بدخشان .

زبان مردم آن لهجه‌ای از فارسی است که آنرا زبان تاجیکی گویند .

پایتخت آنشهر دوشنبه است که در ۱۹۲۴ میلادی قریه‌ای بیش نبود و بیشتر از ۲۴۲ تن سکنه نداشت ودوشنبه بازار بود، از آن تاریخ این قریه پایتخت تاجیکستان شد واستالین آباد نام گرفت وچند سال بعد نام قدیم خود یعنی دوشنبه را یافت

اکنون شهر دوشنبه شهری بزرگ وزیبا باعمارات عالی وباغهای دلکش و خیابانهای وسیع است که ۳۰۰،۰۰۰ جمعیت دارد. این شهر در وادی حصار درمحل چغانیان سابق واقع شده ورود وررو (ورزاب) آنرا آبیاری می‌کند و ۸۲۴ متر ازسطح دریا ارتفاع دارد و دارای کارخانه‌های عظیم صنعتی و یك آکادمی علوم و یك دانشگاه و چندین کتابخانه وموزه است .

برنامهٔ کنگره کوشان برنامهٔ این کنگره مفصل وطولانی بود ومدت به‌روز ازروز جمعه ۲۷ سپتامبر (۵ مهر) تا شنبه ۱۵ اکتبر (۱۳ مهر) طول انجامید وقت کار آن غیراز یکشنبه همه‌روزه صبح وعصر ادامه داشت وهرروز دو موضوع یکی صبح ودیگری بعدازظهر وبه طور متوسط روزی ۱۲ خطابه خوانده میشد ومجموعاً بدون بحثها وانتقادات فی‌ما بین در ۱۱ موضوع ۹۹ خطابه ایراد گشت

موضوعات ۱۱ گانهٔ مورد بحث در این کنگره ازقرارزیر بود:

۱ ـ نتایج تحقیقات ومسائل عمومی عصر کوشان.

۲ـ اصل و نژاد کوشانیان

۳ـ تاریخ عصر کوشان.

۴ـ زبان و خط کوشان.

۵ـ مرزهای دولت کوشان.

۶ـ فرهنگ وروش سیاست اجتماعی کوشان .

۷ـ روابط فرهنگی کوشان.

۸ـ افکار معنوی ودین مردم کوشان.

۹ ـ کشفیات باستانشناسی ازعهد کوشان در ممالك آسیای مرکزی شوروی

۱۰ ـ بحث راجع به همکاریهای

بین‌المللی دربارهٔ مطالعه‌در تمدن آسیای وسطی.

۱۱ - هنر کوشان

خطابه‌ها عموماً به یکی‌از سه‌زبان روسی‌وانگلیسی‌وفرانسه ایراد می‌گشت وبدو زبان دیگر باگوشیهائی که در کنار صندلیها قرار داشت‌شنیده میشد

نمایندگان کشورهای مختلف ــ غیراز خاورشناسان ودانشمندان کثیرالعدد اتحاد جماهیر شوروی از نمایندگان کشورهای ذیل دراین کنگره دعوت به عمل آمده بود ، ونام آنان در برنامه کنگره دیده میشد. هندوستان، پاکستان ایران ، افغانستان ، ایتالیا ، ژاپن ، مجارستان، بریتانیا ، آلمان غربی ، آلمان شرقی ، فرانسه ، سوئیس، ممالك متحدهٔ آمریکا ، مغولستان ، بلغارستان ، لهستان ، ترکیه

ایرانیان حاضردراین‌کنگره ـ ایرانیانی که دراین کنگره‌شرکت کردند به قرار ذیل بودند

محمدجوادمشکورازدانشگاه‌تهران آقایان علی‌سامی‌ودکترابوالحسن‌دهقان از دانشگاه پهلوی شیراز ، خانم دکتر گیتی آذرپی از طرف دانشگاه برکلی درکالیفرنیا .

موضوع خطابهٔ محمدجواد مشکور نام کوشان در کتابهای کلاسیك عربی وموضوع خطابهٔ‌آقای علی‌سامی کوشان درزمان ساسانیان بنا به‌کتیبه نقش‌رستم فارسی،وموضوع‌خطابهٔ‌آقای‌دکتر دهقان روابط‌کوشانیان و اشکانیان ، وموضوع خطابه خانم دکترآذرپی الههٔ‌چهاردست یك اثر بازمانده ازهنر قرون وسطی‌در ماوراءالنهر بود.

خطابه‌هائی‌که ارتباط مستقیم با تاریخ ایران قدیم داشت ــ در میان خطابه‌های بسیاری‌که در بارهٔ‌کوشان ایرادشد،غیر از خطابه‌های هیئت ایرانی‌که ذکرآن در پیش گذشت ده خطابه زیر با تاریخ ایران قدیم ارتباط مستقیم داشت .

۱ - خطابهٔ آقای سیمونت تا ، A Simonettea خاورشناس ایتالیائی و استاد دانشگاه فلورانس دربارهٔ «سکه شناسی هند وپارتی و اهمیت‌آن‌درتاریخ نگاری کوشان».

۲- خطابهٔ لوکونین V Lukonin عضوآکادمی لنینگراد دربارهٔ «فتوحات ساسانیان درمشرق ایران ومسئله تاریخ نگاری کوشان»

۳-خطابهٔ‌گوربونوا N Gorbunova عضوآکادمی لنینگراد دربارهٔ «فرغانه درعهد امپراطوری‌کوشان».

۴-خطابهٔ‌گرانتوسکی F Grantovsky عضوآکادمی‌مسکودربارهٔ «قبایل‌ایرانی درقلمروکوشان ».

۵-خطابهٔ‌گیرشمن R Ghirshman باستانشناس فرانسوی دربارهٔ «کوشان وایران».

۶- خطابهٔ آقای فرای R Frye دانشمند امریکایی‌دربارهٔ «سنگنبشته‌های ساسانی وتاریخ‌کوشان ».

۷ - خطابهٔ آقای روندرمن - W. Sundermann دانشیاردانشگاه‌برلین شرقی دربارهٔ «مانی‌درهند»

۸-خطابهٔ‌نگماتف N Negmatov وسالتوتفسکایا E Saltovskaya عضو فرهنگستان دوشنبه در بارهٔ: «فرهنگ عصرکوشان‌دراسروشنه‌درمغرب‌فرغانه».

۹-خطابهٔ‌بلنیتسکی A. Belenitsky

عضو آکادمی لنینگراد در بارهٔ « هنر ترکستان غربی پیش‌از عرب و ارتباط آن با هنر کوشان»

۱۰ـ خطابهٔ آقای گول‌لینی G. Gullini استاد دانشگاه تورین Turin در بارهٔ « نفوذ یونان و سنن ایرانی در معماری کوشان ».

افتتاح کنگره ـ اعضای کنگره را که هر یك از گوشه‌ای از جهان آمده بودند درمهمانسرای بزرگ دوشنبه که خود مانند شهری کوچك است جای دادند. این هتل در کنار میدان بزرگی که به نام بنیان گذار ادبیات جدید تاجیکی صدرالدین عینی میدان عینی خوانده می‌شود و مجسمه سنگی او درحال نشسته دروسط آن قرار دارد واقع است

ساعت سه بعد ازظهر روز جمعه ۲۷ سپتامبر (۵ مهر) آقای باباجان غفوراف رئیس فرهنگستان علوم شرقی شوروی با قرائت پیام آقای کاسیگن نخست وزیر اتحاد جماهیر شوروی کنگرهٔ کوشان را درتالار لاهوتی افتتاح کرد

باباجان غفوراف که سخنوری شیوا در زبان دری وروسی است، مردی پارسی زبان و اصلا از مردم تاجیکستان و از معاریف بزرگ شوروی است ، از دوستداران نام ایران و زبان و ادب پارسی در روسیه به شمار می‌رود شخص او ریاست عالیهٔ کنگره را برعهده داشت و نسبت به هم میهمانان بسیار مامحبت و متواضع بود، ولی ازنظر وحدت زبان و نژاد نسبت به هیئت ایرانی لطف بیشتری می‌فرمود

این جلسه تاساعت ۶/۵ بعد ازظهر ادامه داشت گذشته از نطق مفصل باباجان غفوراف که به زبان فارسی دری وروسی ایراد شد کسانی دیگر از قبیل آقای عاصمی رئیس فرهنگستان تاجیکستان که از دانشمندان وایرانشناسان بزرگ شوروی به شمار است و زبان فارسی را بروانی وشیوایی صحبت می‌کند ، و نیز آقای میروچیسکف نمایندهٔ دولت شوروی دریونسکو که خود از بانیان مهم این کنگره بود، سخنرانیهایی ایراد کردند

از فردای آن روز کـه شنبه ۲۸ سپتامبر بود تا پـایان جلسات ، مرتباً کنگره درتالار بزرگ فرهنگستان علوم تاجیکستان همه روزه صبح وعصر تشکیل می‌شد

ساعت ۴ بعد ازظهر همان روز هیئت ایرانی به دریافت تلگرافی مفتخر گشت. این تلگرام که توسط جناب آقای شجاع الدین شفا معاون وزارت دربار شاهنشاهی و دبیر کل اتحادیه جهانی ایرانشناسی مخابره شده بود، حاوی پیام اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه آریامهر بود که از مسکو در تایید این کنگره و تمنای توفیق برای اعضای آن به عنوان هیئت ایرانی فرستاده بودند .

هیئت ایرانی آن تلگرام را ازخط لاتین به پارسی برگردانید و به زبان انگلیسی ترجمه کرد وپس از نیم ساعت در جلسهٔ عمومی کنگره متن فارسی و ترجمهٔ انگلیسی آن خوانده شده ومورد تحسین و قدردانی و احترام وافر همهٔ اعضای کنگره و مستمعان قرار گرفت و موجب سرافرازی وافتخار هیئت ایرانی گشت

روز یکشنبه ۲۹ سپتامبر (۷ مهر) که تعطیل همگانی بود، درساعت ۸/۵

صبح اعضای کنگره برای دیدن حفاریهای باستانشناسی با اتوبوس به خارج از شهر دوشنبه برده شدند و تا شب هنگام در بیرون از شهر به سر بردند از جمله در اجنه تپه که در وادی وحش نزدیک بخش قبادیان که وطن شاعر معروف ایران در قرن پنجم هجری، ناصرخسرو قبادیانی است مجسمه های بودایی را که از زیر خاك پیدا شده بود مشاهده کردیم سپس به مرکز برق پامیرموسوم به سد«سربند» که بر رود پهناور وحش بسته بود درفتیم و از آنجا به کافرقلعه رهسپار شده حفاری های آثار پیش از اسلام را بازدید نمودیم، سرانجام در کلخزرآباد در باغ بسیار دلکش و خرمی پذیرایی شدیم .

در بازدید از داخل شهر دیدن کتابخانهٔ فردوسی، و کتابخانهٔ انستیتوی مطالعات شرق‌شناسی دوشنبه از نظر نسخه های خطی نفیس فارسی آنها برای ما بسیار جالب توجه بود

در کتابخانهٔ انستیتوی مطالعات شرق‌شناسی که گنجینه‌ای کم نظیر است آقای میررایوف مدیر آن مؤسسه که خود از خاور شناسان بنام شوروی میباشد ، به هریك از اعضای کنگره یك دوره از فهرست آن کتابخانه را هدیه داد .

در ساعت ۴ بعد از ظهر روز شنبه پنجم اکتبر که از همهٔ اعضای کنگره ، مجلس باشکوهی در کاخ ریاست جمهوری تاجیکستان تشکیل شده بود با حضور آقای قهاراف نخست وزیر تاجیکستان ختم کنگره کوشان اعلام گردید. در این جلسه آقای باباجان غفوراف رئیس کنگره تاریخ کوشان نطق مفصلی به زبان روسی ایراد کرد و ضمن آن از اینکه شاهنشاه ایران باارسال پیام خودافتخار بزرگی را به آن کنگرهٔ جهانی داده‌اند تشکر نمود ، و سپس آقای نماد Bammad نمایندهٔ مخصوص ادارهٔ کل یونسکو در پاریس که شب پیش به شهر دوشنبه وارد شده بود نطق مفصلی به انگلیسی دربارهٔ خوشوقتی ومسرت دفترمرکزی یونسکو از تشکیل کنگره ایراد کرد واز خدماتی که دولت جماهیر شوروی و جمهوری تاجیکستان در این امر مهم کرده بود تشکر نمود

درساعت ۸ بعد از ظهر همان روز همهٔ اعضای کنگره در قصر ییلاقی هیئت وزرای تاجیکستان به صرف شام دعوت شدند . در سر میز آقای قهاراف نخست ـ وزیر تاجیکستان و سپس آقای غفوراف از حضور مهمانان محترم در این ضیافت سپاسگزاری کردند پس از سه ساعت باخواندن رباعیاتی چند از حکیم عمر خیام نیشابوری که به آواز خوش توسط یکی از خوانندگان بنام تاجیکستان با نوای موسیقی خوانده می‌شد این محفل بزم با شکوه که آخرین جلسهٔ رسمی کنگره نیز بود به پایان آمد

دکتر محمد جواد مشکور

مؤسسه مطالعات اسلامی درتهران

مؤسسهٔ مطالعات اسلامی یکی از شعبه‌های دانشکدهٔ تحقیقات و مطالعات عالی دانشگاه مک گیل است که درشهر مونترال در ایالت کبك از کشور کانادا قراردارد .

امتیاز این مؤسسه برمؤسسات مشابه آن در کشورهای غربی این است که علاوه

بر توجه به تاریخ سیاسی و ادبی جهان اسلامی به جنبهٔ فکری و دینی تمدن اسلامی نیز عنایت خود را معطوف می دارد. دانشجویان موظف‌اند که در موضوعات مختلف «تاریخ اسلام» و «سازمانها و تشکیلات اسلامی» و «فلسفه و کلام و تصوف در اسلام» و «اسلام در حال حاضر در کشورهای اسلامی» به تحقیق و بحث بپردازند و از این گذشته دو زبان شرقی و دو زبان اروپائی را فرا گیرند.

این مؤسسه درسال ۱۹۵۲ میلادی تأسیس شده و درطی این مدت استادانی از کشورهای امریکا و اروپا و همچنین از کشورهای اسلامی در آنجا به تدریس پرداخته‌اند و نیز دانشجویانی از جمیع اقطار عالم خاصه کشورهای اسلامی از این مؤسسه فارغ‌التحصیل شده‌اند که هم اکنون خود در دانشگاههای مختلف عهده‌دار تدریس مباحث اسلام شناسی هستند.

دکتر مهدی محقق استاد دانشگاه تهران مدت سه‌سال از شهریور ۱۳۴۴ تا خرداد ۱۳۴۷ * به تدریس فرهنگ و تمدن ایران و فلسفه و کلام و منطق و اصول فقه پرداخت.

از جهتی دیگر دکتر مهدی محقق و پروفسور ایزوتسو مشترکاً همت بر ترجمه و نشر یك سلسلهٔ از آثار فلسفی دانشمندان ایرانی گماشتند و دانشگاه مك گیل متعهد گردید که مخارج چاپ متن اصلی و ترجمهٔ انگلیسی آن سلسله را که به عنوان «سلسلهٔ دانش ایرانی» نامیده می‌شود تأمین کند وهم اکنون مجلد اول از این سلسله یعنی ترجمهٔ امور عامه شرح منظومهٔ حاجی ملاهادی سبزواری فیلسوف ایرانی قرن گذشته در کانادا آمادهٔ چاپ است وچاپ متن آن با دو مقدمهٔ فارسی وانگلیسی به ضمیمهٔ تعلیقات و فرهنگ تفصیلی اصطلاحات فلسفی با معادل انگلیسی در چاپخانهٔ دانشگاه تهران قریب به اتمام است وجلد دوم وسوم وچهارم این سلسله یعنی کتاب شرح منظومهٔ منطق سبزواری و شوارق لاهیجی و بیان الحق لوکری نیز آماده برای چاپ گردیده است وچندمتن فارسی فلسفی نیز دردست تصحیح ومقابله است که بزودی دراین سلسله منتشر خواهد شد.

فعالیتهای فوق در باب علوم عقلی ایرانی خاصه دردوره‌های اخیر آن موجب گردید که استادان ودانشجویان مؤسسهٔ مطالعات اسلامی با دیدهٔ دیگری به تاریخ فکر واندیشه در ایران بنگرند و فلسفهٔ اسلامی را از نو مورد ارزشیابی قرار دهند و آشنائی آنان با آثار میرداماد وصدرالدین شیرازی ولاهیجی وسبزواری باعث شد که به عقیده‌ای که دانشمندان غرب مکرراً ابراز داشته‌اند مبنی بر اینکه فلسفهٔ اسلامی رونوشتی از فلسفهٔ یونان است و آن هم با کندی فیلسوف عرب آغاز شده و با ابن رشد فیلسوف اندلسی ختم گردیده با نظر شك وتردید بنگرند وبدین نتیجه برسند که «حکمت متعالیه» با فلسفهٔ یونان بسیار متفاوت است وفلسفهٔ اسلامی با رنگ ایرانی خود راه تحول وتکامل خودرا درایران پیموده چنانکه درچند قرن اخیر صدها فیلسوف ومتفکر در نقاط مختلف ایران وجود داشته که درمدارس کهن به مباحث عقلی سرگرم بوده‌اند

* ــ درشهریور ۱۳۴۷ آقای مهدی حائری یزدی استاد دانشکدهٔ الهیات بجای دکتر مهدی محقق به دانشگاه مك گیل اعزام شدند

عقلی ایرانی و پدید آمدن محیط تحقیق و تتبع در آن باب و استقبال دانشمندان دانشگاه مك گیل از اندیشه و تفکر ایرانی فکر ادامهٔ این فعالیت علمی را بوجود آورد و در مرحلهٔ اول تأسیس شعبه‌ای از مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه مك گیل در تهران که مرکز منابع و مآخذ آن رشته است ضروری بنظر رسید.

روز پانردهم دی ماه ۱۳۴۷ این مؤسسه فعالیت علمی و تحقیقاتی خود را رسماً آغاز کرد و در دانشگاه تهران افتتاح شد

هدف این مؤسسه عبارت است از :

الف ـ تحقیق و تتبع و ترجمه و نشر آثار فلسفی و کلامی و عرفانی اسلامی خاصه آنها که بوسیلهٔ دانشمندان ایرانی نوشته شده و بالاخص آن آثار که تاکنون مورد توجه دانشمندان غربی قرار نگرفته است .

ب ـ راهنمائی دانشجویانی که دورهٔ دکتری مطالعات اسلامی را طی کرده‌اند ورسالهٔ خود را دربارهٔ یکی از دانشمندان ایرانی می‌نویسند .

ج ـ آماده ساختن دستگاهی مجهز به وسائل و ابزار تحقیق و تتبع اعم از کتاب چاپی و خطی و میکروفیلم برای دانشمندانی که می‌خواهند به تحقیق در بارهٔ تاریخ اندیشه و تفکر در ایران بپردازند وراهنمائی آنان .

د ـ عرضه داشتن تاریخ تحول علوم عقلی در ایران وسهم ایران در تمدن انسانی و تکامل فکر بشری خاصه در پانصد سال اخیر که مورد غفلت دنیای غرب قرار گرفته است .

هـ ـ توسعهٔ تحقیقات مقایسه‌ای میان تفکر شرق و غرب در زمینهٔ علوم عقلی ومطالعات فلسفی.

اعضای علمی این مؤسسه به پیشنهاد مدیر مؤسسهٔ مطالعات اسلامی و تصویب رئیس دانشکدهٔ تحقیقات ومطالعات عالی دانشگاه مك گیل وشورای عالی آن دانشگاه انتخاب می‌شوند .

این موسسه تابع دانشکدهٔ تحقیقات ومطالعات عالی دانشگاه مك گیل می‌باشد و مسؤول امور اداری وعلمی ومالی آن پروفسور چارلز آدامز استاد تاریخ تطبیقی ادیان و رئیس مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه مك گیل است و پروفسور توشی هیکو ایزوتسو استاد فلسفهٔ دانشگاه مك گیل واستاد سابق دانشگاه کیو ژاپن و دکتر مهدی محقق استاد ومعاون دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران واستاد سابق دانشگاه لندن ودانشگاه مك گیل با سمت وابستگی علمی وتحقیقاتی دانشگاه مك گیل مشترکاً بر امور علمی وتحقیقاتی وانتشاراتی این مؤسسهٔ اشراف و نظارت دارند .

فهرستنامهٔ کتابشناسی ایران[1]

. . . تألیف ایرج افشار سراسر شمارهٔ اول نشریهٔ ایرانشناسی Iranica را اشغال کرده . این نشریه از

---

۱ ـ این مطلب ترجمهٔ کریم کشاورز از مجله شرقشناسی فرهنگستان علوم شوروی است در بارهٔ فهرستنامهٔ کتابشناسیهای ایران تألیف ایرج افشار (تهران ۱۳۴۲) .

وهم‌اکنون کتابخانه‌های ایران مملو از آثار آنان است که هنوز چاپ نشده و به‌دنیا معرفی نگردیده است

توجه استادان ودانشجویان به‌علوم طرف «مرکز تحقیقات و مطالعات در تمدن و فرهنگ ایران و خاورمیانه» منتشرمی‌شود. تألیف‌ایرج‌افشار نخستین کوششی است که به منظور تنظیم فهرست فهارس‌ایرانشناسی به عمل‌آمده و تاحد زیادی نیازمندی ایران شناسان را رفع می‌کند - نیازمندی‌که به میزان‌پیشرفت ایرانشناسی روزافزون است

برخی‌از تألیفهای زیر را همچون تکمله‌ای می‌توان به‌تألیف مزبور افزود در بخش اول

۱ - ن . م پنکینا Penkina ، ۱۸۸۵ - ۱۸۶۵ - سرزمین قفقاز - در کتاب «مجموعهٔ‌منطم‌اطلاعات کتاشناسی مربوط به‌کتب و مقالاتی که در بارهٔ سرزمین قفقاز و کشور های مجاور آن نوشته شده» VIII ، ایران C n b ، ۱۸۸۸

۲ ـ و.اسمیرنوف Smirnov نشریات چاپی اسلامی در روسیه ـ «یادداشتهای شعبهٔ‌شرقی انجمن باستان‌شناسی روسیه» ، ۱۸۸۹ . مجلد ۳ ،ص ۱۱۴ - ۹۷ ، ۳۹۸ - ۳۹۵ ؛ مجلد ۵ ۱۸۹۱ ، ص ۳۹۶ - ۳۸۹ ، مجلد ۶ ، ۱۸۹۲ ، ص ۳۹۶ ـ ۳۸۹ ، مجلد ۷ ۱۸۹۴ ؛ ص ۳۹۳ - ۳۸۹ .

۳ - و . ای . مژوف Mejov . کتابشناسی‌آسیا ، فهرست‌کتب ومقالات در بارهٔ آسیا به‌زبان روسی و کتب به زبانهای‌بیگانه مربوط به روابط روسیه با دول‌آسیایی . مغولستان ، چونگاریه کره ، تبت ، ژاپن ، هندوچین ، هندوستان ، ایران ، بلوچستان ، ترکیه عربستان ، افغانستان ، خان‌نشینهای آسیای‌میانه‌درمتصرفات روسیه C n δ ۱۸۹۱ ، [۳] ، II ، II ، ۲۵۷ ص .

۴ - مؤلفی‌که به اصطلاح کارشناس امور افغانستان است ؛ (در بارهٔ نامهٔ آقای یان چوتسکی) - «بازدید ماوراء خزر» ۱۹۰۳، شمارهٔ ۶۵-۶۲ ، ۶۸

۵ - «فهرست کتابشناسی در بارهٔ ایران» . مسکو ، ۱۹۲۸

۶ - یو . ن . مار فهرست‌وشرح پاره‌ای ازکتبی‌که تازه به موزهٔ‌آسیائی رسیده.مجموعه‌های‌فارسی. «کتابشناسی شرق» ۱۹۳۶ ، شمارهٔ ۱۰ ، ص ۱۲۳ ۱۱۳

۷_E G Brown, A Hand - List Arranged Alphabetically Under the Titles of the Turkish and Others Printed and Litographed Boono Presented by Mos E J W Gibb to the Cambridge 1906 , 87 p

این‌فهرست شامل۱۲۱ کتاب‌چاپی فارسی است .

۸ - و.خاورزین ـمدارك ومطالبی برای‌کتاب‌شناسی تألیفات اتنوگرافی. Cnδ ، ۲۹۰۴ ، ۲۹۵ ص . (ضمیمهٔ کتاب ن خاروزین . تحت عنوان : « اتنوگرافی » و سخنرانیهایی که در دانشگاه مسکو ایراد شده ، شمارهٔ ۴ . Cnδ ، ۱۹۰۵) .

کتب مربوط به اسلام - ۴۴ عنوان از ص ۳۰ تا ۳۱ . در بارهٔ فقه‌اسلامی ۲۲ عنوان ، ص ۳۲ - ۳۱ .

۹ ـ ن پ استرواوموف ـ Ostro umov اسلام شناسی .
۴ ـ شریعت .. مکتب ابوحنیفه تاشکند . ۱۹۱۲ ، ۱۵۰ ، ۸۵ ص .
«فهرست ۳۷ تألیف مربوط به شریعت اسلامی که در میان قاضیان و مفتیان سرزمین ترکستان رایج است» (به حروف تهجی) . ص ۱۸ـ۹ ؛ ماردید مختصری از تألیفات روسی در بارهٔ فقه اسلامی ص ۳۰ - ۱۸
۱۰ ـ آ آ . سمیونوف Semenov فهرست کتب فارسی در بارهٔ تاریخ از مکان آسیای میانه . «تألیفات کمیسیون کتاب‌شناسی منتسب به‌شورای کمیسرهای ملی جمهوری شوروی ترکستان» شمارهٔ ۲ ، تاشکند ، ۱۹۲۶ ، ۳۱ ص .
۱۱ ـ کتاب شناسی در بارهٔ ایران به زبان روسی ـ مجلهٔ «شرق جدید» hovi Vostok . مـجلد ۱۴ - ۱۳ ، ۱۹۲۶ ، ص ۴۲۵ - ۴۲۱
۱۲ـ «کتاب‌شناسی‌شرق» ، شمارهٔ ۱ ، تاریخ (۱۹۲۵ - ۱۹۱۷)، مسکو، ۱۹۲۸ ، ۳۰۰ ص
۱۳ ـ اوژن بلیایف ، کتاب‌شناسی در بارهٔ اسلام به زبان روسی .
کتابهای چاپ شده قبل از انقلاب درکتاب «اسلام . مجموعهٔ مقالات» ، مسکو ، ۱۹۳۱ ، ص ۱۵۵- ۱۳۱ .
۱۴ـ آ. م آرشاروبی ، کتاب ـ شناسی در بارهٔ اسلام . همان‌جا ، ص ۱۶۷ ـ ۱۵۶ .
تألیفات روسی از ۱۹۱۷ تا ۱۹۳۱ .
۱۵ ـ س . ب . کارنیف Karnéev شعر فارسی.
مطالب ومدارك مربوط به کتاب ـ شناسی ترجمه های روسی . « کتاب‌ـ شناسی شرق » ، شمارهٔ ۱۰ (۱۹۳۶) ص ۱۱۰ ـ ۱۰۱ .
۱۶ ـ ن .و . ویسرگ . فهرست کتب مربوط به تاریخ و باستان شناسی پارت «مطالب و مدارك هیئت مختلط باستان‌شناسی جنوب‌ترکمنستان» ، شمارهٔ ۱ ، ۱۹۴۹ ، ص ۲۰۰ - ۱۹۲ با «تألیفات هیئت‌مختلط باستان‌شناسی‌جنوب ترکمنستان » ، شمارهٔ ۵، ص ۱۹۶ ـ ۱۹۲ .
۱۷ ـ ا . ا . لی‌وتوا Livo'ova. کتاب شناسی نشریات مـوزهٔ آسیائی وانستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم شوروی (۱۹۵۸ـ۱۹۱۷) . درکتاب «رسالات مربوط به تاریخ شرقشناسی روس» . مجموعهٔ ۳ ، مسکو ، ۱۹۶۰ ، ص ۳۹۷ـ ۱۹۶ .
۱۸ ـ رستم خان کرمانی ـ محمد کریم‌خان‌کرمانی . موعظه در عقاید بمبئی ۱۸۹۶ - ۱۳۱۴
فهرست ۸ تألیف از شیخیان‌مشهور ضمیمهٔ این کتاب است .
۱۹- Jan Rypka a spolupracovnici
Pejiny perské a tadzické literatury, 2 vyd, Praha, 1963 Dtr 645-737
(« Vybér Z bibliografie»)

ا. پ. شچگلوا

O P. Shtchéglova

از مجموعهٔ ایرانشناسی

مروج الذهب

جلد دوم

مروج‌الذهب یکی از کتابهای مهم تاریخی است که در نیمهٔ اول قرن چهارم هجری تألیف یافته است. مسعودی که جهانگردی تیزبین و مورخی چیره‌دست است حاصل مطالعات و نتیجهٔ جهانگردی خود را همراه با تعمقی که در شیوهٔ فکر و زندگی اقوام کرده، در این کتاب به رشتهٔ تحریر درآورده است

این کتاب از این جهت که شامل روایات و داستانهای ملل قدیم از جمله ایرانیان است و اطلاعات کمیاب از خصایص زندگی این اقوام به دست می‌دهد از منابع معتبر تاریخ و اساطیر سلف و مطالعات شرقی مخصوص تاریخ ایران باستان و تاریخ صدر اسلام به شمار است و به نزد خاورشناسان اعتبار و حرمتی بسزا دارد

تألیف

ابوالحسن علی بن حسین مسعودی

ترجمهٔ

ابوالقاسم پاینده

انحصار فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

خیابان بهار نرسیده به تخت جمشید شمارهٔ ۱۳۶ر۱

تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

از مجموعهٔ معارف عمومی

علم وراثت

دانش وراثت از چگونگی انتقال خصوصیات جسمی و روانی از پدران و مادران به فرزندان گفتگو می‌کند

این کتاب علل و عوامل و نتایج توارث را، که بحثی آموزنده و درعین حال بس دلنشین است، با زبانی بسیار ساده و روشن شرح می‌دهد

تألیف
شارلوت اوئرباخ

ترجمهٔ
دکتر محمود بهزاد

انحصار فروش :
سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب
خیابان [illegible] شمارهٔ ۱۳۶ [illegible]
تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

از مجموعهٔ کتابهای درسی

منتخب

قابوس نامه

کتاب قابوس‌نامه یکی از آثار بسیار ارجمند زبان فارسی در قرن پنجم هجری است که نثری شیوا وساده وروان نگارش یافته است ، صداقت‌وصراحت گفتار نویسنده و ژرف بینی‌ها و نکته سنجی‌های خردمندانهٔ وی‌وحکایات‌وروایات آموزندهٔ آن ، همه خواندنی وآموختنی است .

این کتاب منتخبی است که به منظور سهولت استفادهٔ دانش آموزان و دانشجویان تهیه شده است، به همین سبب لغات و عبارات دشوارهمه در حاشیه معنی‌شده ونکات ادبی وتاریخی توضیح داده شده است

تألیف

عنصرالمعالی کیکاووس

به اهتمام

دکتر غلامحسین یوسفی

انحصار فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

خیابان بهار رسیده به تخت‌جمشید شمارهٔ ۱/۱۳۶

تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

تقاضای اشتراك سال یازدهم راهنمای کتاب (۱۳۴۷)

ارهٔ مجلهٔ راهنمای کتاب

اهشمند است نام این‌جانب‌را درحروف مشترکین مجله ثبت وازشمارهٔ
ـ یازدهم (۱۳۴۷) منظماً برای این‌جانب ارسال نمایید

ت بهای اشتراك مبلغ ۲۴۰ ریال (پست سفارشی) / ۲۰۰ ریال (پست عادی) بوسیلهٔ چك / بانك / پست فرستاده شد

امضای تقاضا کننده

تقاضا کننده

ی

تقاضای اشتراك سال یازدهم راهنمای کتاب (۷

ادارهٔ مجلهٔ راهنمای کتاب

خواهشمنداست نام این‌جانب را درحروف مشترکین مجله ثبت وازشمارهٔ
سال یازدهم (۱۳۴۷) منظماً برای این‌جانب ارسال نمایید

بابت بهای اشتراك مبلغ ۲۴۰ ریال (پست سفارشی) / ۲۰۰ ریال (پست عادی) بوسیلهٔ چك / بانك / پست

امضای تقاض

نام تقاضا کننده

نشانی

راهنمای کتاب

مجلهٔ زبان و ادبیات فارسی و تحقیقات ایران شناسی و
انتقاد کتاب

نشریهٔ ماهانه انجمن کتاب ایران

صاحب امتیاز: دکتر احسان یارشاطر ، **مدیر مسئول :** ایرج افشار
سردبیر : دکتر جعفر شعار

نشانی : صندوق پستی ۱۹۳۶ ، طهران

تلفن : ۴۹۸۱۵

مکاتبات به نام مدیر مسئول مجله ارسال شود

بهای اشتراک در ایران
۲۰۰ ریال (با پست عادی) ، ۲۴۰ ریال (با پست سفارشی)
بهای اشتراک در خارجه : ۶ دلار یا ۴۸۰ ریال

Rahnema-ye Ketab

A journal of Persian language and literature,
Iranian studies, and book reviews

Published by the Book Society of Persia

Editor **E Yar-Shater**
Associate Editor **I. Afshar**
Assistant Editor · **Dr. J. Shear**

nnual subscription rate . 6 dollars
ll inquiries to be addressed to the Associate Editor

P O. Box 1936, Tehran, Iran

RAHNEMA-YE KETAB

Vol. 11 No 9 February 1

A MONTHLY JOURNAL OF THE BOOK SOCITY

OF PERSIA

Includes.

ARTICLES ON PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE

REVIEWS OF RECENT PERSIAN BOOKS

A CLASSIFIED BIBLIOGRAPHY OF RECENT PERSIAN BOOKS

REVIEWS OF BOOKS FROM ABROAD CONCERNING PERSIA

Editor E Yar-Shater

Associate Editor I. Afshar - *Assistant Editor* Dr J Shear

All inquiries to be addressed to the Associate Editor

P. O. Box 1936, Tehran, Iran

Annual subscription rate. 6 Dollars

Foreign Subscribers Should Kindly eend their order to our repesentative : Agent

Ad Orientem st Léonard - on - Soa Swisser Ezland

راهنمای کتاب

دماه ۱۳۴۷ — مجلهٔ ماهانهٔ زبان وادبیات و تحقیقات ایرانشناسی و انتقاد کتاب — سال یازدهم شمارههای ۱۰ - ۱۲

ایرانشناسی

ره‌آورد تحقیقات ایرانی ـ والتر هینتز

ده انتقاد کتاب

مفتاح النحاة ـ اصول قواعد عربی کتابشناسی دهساله ـ شعر وموسیقی
فرهنگ مترادفات ـ فهرست کتابهای کودکان ـ بار دیگر ـ غذا و تغذیه
فرهنگ حییم ـ قصص قرآن

کتابهای خارجی ـ معرفی کتابهای تازه

حاشیه ـ نامه‌ها ـ اخبار

نویسندگان

رج افشار ـ پرویز رحیمی
هاشمی نمرشی ـ محمد تقی
پژوه ـ غلامرضا مایل‌هروی
س یوسفی ـ رضا ایرانی
آرام ـ محمدپروین گنابادی
ردون تقی‌زادهٔ طوسی
ر نیکپور ـ م ا به آذین
محمد مشری ـ م مهان
رواقی ـ کیوان طبری

ها ۲۰ ریال

فهرست مندرجات

راهنمای کتاب

شماره‌های ۱۰-۱۲ سال یازدهم

اسفند ماه ۱۳۴۷

ره‌آورد تحقیقات ایرانی از ایتالیا

ایرج افشار

از زمان دولت روم تا روزگار ما همواره کتابهای بسیاری به قلم بازرگانان، سیاحان، خاورشناسان ایتالیائی در زمینهٔ فرهنگ و تاریخ ایران انتشار یافته است اما در سالهای اخیر خاورشناسان ایتالیا نگرشی دامنه‌دارتر و عالمانه‌تر داشته و آثار مهمتری عرضه کرده‌اند.

ایرانشناسان نامور ایتالیائی که اکنون در خاک خفته‌اند چون روسی Roosi، لوی‌دولاویدا Leui de la Vida، مسینا Messina، پیتزی Pizzi از معرفان ادب فارسی و دوستداران فرهنگ ایرانی در کشور خود بودند و سنتی را طرح افکندند که بوزانی Bauzani، اسکارچیا Scarcia، توچی Tucci، بمباچی Bombaci، اسچراتو Scerato، چرولی Cerulli، فلیپانی‌رونکونی Filippa-ni-Ronconi، گنولی Gnoli، پالیارو Pagliaro و جمعی دیگر ادامه دهندهٔ آن در عصری شده‌اند که ایرانشناسی در چهارگوشهٔ جهان مورد توجه و پژوهش علمی است و نیک دقیق شده‌اند که در این میدان باید در صف مقدم قرار داشت و صاحب تصرف و موجد کارهای ابتکاری بود پس در زمینهٔ فرهنگی ایران تاریخی به بیرون آوردن ویرانه‌های باستانی از زیر خاک پرداخته و توانسته‌اند که هرچند یکبار تمدن مجهول و اثر بدیعی را به جامعهٔ علمی معرفی و نتایج تحقیقات و تجسسات خود را در نشریات و کتب مختلف نشر کنند. در دانشگاهها جوانان را به فراگرفتن زبان فارسی و مطالعه در تاریخ تمدن ایرانی ترغیب نمایند. در مؤسسات تحقیقی، علمای آنان به نوشتن و انتشار کتاب عالمانه اشتغال دارند. چند مجلهٔ مهم شرقشناسی را اداره می‌کنند [1] که مقالات ارزنده و شایستهٔ مطالعه در آنها درج می‌شود.

1- Oriente Moderno; Revista degli Studi Orientali, East and West.

سرزمین ایران شرقی وشهرهای افغانستان امروز، مخصوصاً خاک سیستان و بیابان فراه و زمین داور که ریگ روان و رود طغیانگر هیرمند و هجوم لشکریان تیمور شهرهای قدیم آنجا را مدفون و مخروب و متروک ساخته است بیش از مناطق دیگر مورد بررسی و نگرش ایرانشناسان ایتالیایی واقع شده است. فراموش نکرده‌ایم که چند سال پیش گزارش مفید و مفصلی که دسته‌ای از ایتالیائیها (ایتال کنسولت) از سیستان و بلوچستان تدوین کرده بودند به صورت زیبایی انتشار یافت و کتابشناسی مفیدی همراه داشت و اثری پایدار و ماندگار شد

در سرزمین شرقی ایران ، ایتالیائیها خاک سیستان را جای به‌جای پس کرده وآثار باستانی با اهمیتی چون بقایای شهرکی در «درهٔ غلامان» وتمدنی کهنه مربوط به دوران ماقبل تاریخ در تپه‌های موسوم به «شهر سوخته» که نزدیک زابل است از ضبط خاک و قید فراموشی به درآورده‌اند طبیعی است که باچنین حفاریها تاریخ متصل و واقعی سیستان از گذشته‌های دور تدوین و تألیف خواهد شد .

مردی که امروز سرسلسلهٔ این خدمات است پیری است دانشمند و پرکار، گرمرو و تندکار، به‌نام توچی، که از ایران تا تبت منطقهٔ کار وتخصص علمی اوست. شاگردان و همکارانش هم ازین خصایل و صفات نیک برخوردارند .

توچی گردانندهٔ مؤسسه‌ای است بنام «موسسهٔ ایتالیائی خاورمیانه ودور»[1] . شعبه‌ای از آن مخصوص تحقیق و حفاری در آسیاست و آثار متعددی که همه تحقیقی وعلمی است در گنجینه‌ها و سلسله‌هائی چون «گزارشها ویادداشتها»[2] و «گنجینهٔ شرقی رم»[3] نشر کرده است

نامهٔ تنسر که متن فارسی آن را استاد مجتبی مینوی منقح ساخت وسالها قبل درتهران نشر شد خانم مری بویس استاد دانشگاه لندن ومتخصص در زبان پهلوی با سنجش و دقت و طبعاً باتوجه به‌متن مصحح مینوی و ملاحظهٔ چاپ دارمستتر آن را به انگلیسی درآورده و ازراهنمایی و همکاری مینوی وهنینگ برخورداری داشته از آثار مفیدی است که در «مجموعهٔ شرقی رم» نشر شده است[4] و مؤسسهٔ مورد ذکر نشان داده است که هر کار با ارزش و مفید را

1- Instituto Italiano per il Medio ed Estremo Orietne

2- Reports and Memoirs

3- Serie Orientale Roma

4- *The Letter of Tansar*, Translated by M. Boyce Roma 1968,78 p. (S O.R , 38)

به چاپ می‌رساند ، حواه پردارندهٔ اثر ار هموطناںشاں ىاشد و حواه ىاشد .
اتفاقاً کتابی هم‌که دربارهٔ تاریح سیستان ارعصر هحوم عرب تا سقوط صفاریان دراین‌ایام توسط مؤسسه انتشاریافته است، ىه‌قلم دانشمند متتبع‌انگلیسی است‌که درهمیں یادداشت به معرفی آں حواهم پرداحت

ىاری سحں ار نامهٔ تنسر ىودکه یکی ارقطعات مهم تاریحی در زىاں فارسی است ، اما ىه‌قول مری‌ىویس ىه‌برفی می‌ماىدکه درتاىش گرمای تاىستاں اسلامی آب شده است .

ىویس متن‌نامه را ىامقدمهٔ فاصلانه‌ای گویا ساحته‌و حواشی‌ویادداشتهایی در کلمات و تعبیرات گنگ و قدیمی‌آں ىوشته است. ىاید امید وررید که فاصلی چوں دکتر احمد تفصلی‌نوشته‌های ىویس در نامهٔ تنسر را ىرای‌مطالعه‌کنندگاں متن فارسی ىرگرداند تافیص عام ارآں حاصل آید ۱

ترحمهٔ نامهٔ تنسر نحستیں کتاب است ار محموعه‌ای ىه‌نام «متوں ادىی و تاریحی ایراں»۲ که ىنگاه ترحمه ونشر کتاب مىتکر و ىانی ترحمه و ىشر آنها شده است و ىا کمك یونسکو توسط مؤسسات و دانشگاهها و ناشراں محتلف انتشار می‌یاىد . دوست عریر ما دکتر احساں یارشاطر عاشقانه در ایحاد ایں محموعه کوشیده است .۳

در همیں سرنامه ترحمهٔ منثور ایتالیایی ار هفت پیکر نظامی توسط الکساندر ىورانی ایرانشناس نامی ایتالیا فراهم شد و ىه صورتی زیىا ىه چاپ رسید ودر دسترس حوانندگاں‌آثار ادىی ىررگ حهاں ىه زىاں ایتالیایی‌قرار گرفت ىورانی یادداشتهای‌کوتاهی در فهم مشکلات ادىی و اعلام تاریحی و کلمات فارسی‌که قاىل ترحمه ىوده (ماىند پالوده، دوالپا، دوع، قاب‌قوسیں)

---

۱ ـ اتفاقاً سالی پیش ار انتشار ترحمهٔ انگلیسی نامهٔ تنسر ترحمهٔ دانمارکی آں ىیر ىه‌چاپ رسیده است . ىرگرداىندهٔ متں ىه زىاں دانمارکی پیرحانمی است ارشاگرداں‌آرتور کریستں سں که اکنوں درکتانحانهٔ‌پادشاهی کپں‌هاگ متصدی فهرست‌ىویسی و نگاهبانی‌کتاىهای فارسی است . ایں‌ترحمه هم براساس متں محتىی مینوی فراهم شده است .
زمانی‌که ىه معرفی‌کتاىهای ایرانشناسی درممالك شمالی اروپا حواهم پرداحت ایں‌ترحمه را معرفی حواهم‌کرد

2 _ Literary and Historical Texts from Iran

۳ـ ترحمهٔ ملحص شاهنامه، تدکرةالاولیای عطار چهارمقاله نیر ار ایں زمره است .

در انتهای متن الحاق کرده است[1] .

یکی از محققان کار آمد کنونی ایتالیا فلیپانی رونکونی Filippani-Ronconi است که به سن درحدود پنجاه رسیده است قریب پانزده سال پیش مدتی در تهران بود . از همان‌گاه با سخنی و پرکاری آشنایی داشت . تجدید خاطره‌ای خواهد بود یادآوری آنکه با او-و دوستان عزیز (منوچهر ستوده وعباس زریاب خویی) دریکی از روزهای آذرماه آن ایام که به‌گردش کوهستان های ولیان (در راه قزوین) رفته بودیم قسمتی ازشبی‌سیارسرد را درقهوه‌خانهٔ میان راه و قسمتی دیگر را برفرازکامیونی پر ازکاه گذرانیدیم و زنده‌ایم .

امروزه فلیپانی رونکونی اسلام‌شناسی سرشناس است . بیشتر در زمینهٔ فلسفه وکلام اسلامی کار می‌کند . تازه‌ترین اثرش ترجمهٔ ایتالیائی ام‌الکتاب از متون مهم اسماعیلی است‌که با توضیحات ویادداشتهای مفید و مقدمه به‌چاپ زیبایی نشر شده است مترجم حق‌شناس این ترجمه را به ولادیمیر ایوانف‌از کارشناسان متون اسماعیلی وهنری کربن از واقفان رموز فلسفهٔ اسلامی‌وکلام اسماعیلی تقدیم وکاری بجا و شایسته کرده است .

شاید خوانندگان تعجب کنندکه چرا چنین کتابی که مراجعه‌کنندهٔ کم خواهدداشت وخوانندهٔ متفنن هیچ‌نخواهدداشت به‌زبانی‌چون‌ایتالیائی‌ترجمه و به صورتی خوش‌طرح و برکاغذی خوب و با چاپی ممتاز نشر می‌شود . سببش آنست‌که محققان اروپا و امریکا به متون قدیم محتاجند و دردست قرار گرفتن آن متون به یکی اززبانهای مهم امروزی موجب رفع احتیاج آنها می‌شود قطعی است‌که ازاین پس در ارجاعات علمی به این ترجمه اشاره خواهد شد و زحمات مترجم مشکور خواهد ماند

گفتیم که افغانستان از حوزه‌های فعالیت ایرانشناسان ایتالیایی است . از جمله کارهای با ارزشی که به دست آنها به انجام رسید پالودن خاك قرون ازویرانه‌های قصور غزنویان درشهرغزنین وبررسی کردن آثار به‌جا مانده‌ای است که هر سنگ و هر خط وهرکاشی‌آن بازگوکنندهٔ تمدنی است که فردوسی‌و فرخی وعنصری شاعران بزرگ ومادحان بنام‌آن سلطنت بوده‌اند. چون کتاب بمباچی را در بارهٔ کتیبه‌هـای شعر فارسی به خط کوفی درکاخ سلطنتی سلطان

1- Le sette principesse, a cura di Alessandro Bausani. Roma 1967, 265 p.

مسعود سوم در غزنه[1] تورق می‌کنیم شعر بلند فردوسی

بناهای آباد گردد خراب ز باران و از تابش آفتاب

در خاطرمان خواهد گذشت. البته افسوس می‌خوریم که چرا چنان قصر باشکوه و ظریف و پرهنر ویران شده است.

یکی دیگر از دانشمندان ایتالیایی که در افغانستان سفر و تحقیق کرد اسکارچیا G Scarcia است زبان فارسی‌را بسیار خوب تکلم می‌کند ومدرس قابل آن زبان در ناپل و رم و ونیز است.

فارسی را در ایتالیا خواند و در تهران تمرین و تکمیل کرد جوان است و مهربان. همسری دارد که او هم ایرانشناس است و در ادبیات معاصر تحقیق می‌کند. اگر درست به یادم باشد این زن مقاله‌ای دربارهٔ نادر نادرپور نوشت و مقداری از شعرهای ناب اورا به زبان ایتالیایی انتشار داد

کتاب تازه‌ای که اسکارچیا برمشتاقان ادب حماسی وعامیانهٔ فارسی عرضه کرد متن و ترجمهٔ ایتالیائی صفت‌نامهٔ درویش محمدخان غازی است که با تصحیحات و توضیحات لغوی دررم نشرشد[2].

این صفت نامه شرح حماسی‌جنگ با کفار درهٔ لمغان را دربردارد ودر سنهٔ ۹۳۰ هجری به قلم آمده و از حیث اشتمال برمطالب تاریخی ولغات‌محلی متنی سودمند است. من باب نمونه این چند سطر از آن نقل می‌شود.

«القصه هردو در خانهٔ زور درآمدند و چندان زور کردند ودر تلاش بسیار درآمدند و همای لعنتی نتوانست که میرجان‌خان را از اسب جدا سازد ودرآن تلاش بودند که قاسمه بدست میرجان‌خان وهمای پیچیده شده وهردو تدارک آن نمی‌توانستد کرد که خود را ازیکدیگر جدا سازند.»

***

کتاب پرمغز و باارزش دیگری که در رم به دستم رسید و دوستم آقای اسکارچیا آن را لطف کرد مجموعه‌ای است از خطابه‌های محققانه وعلمی که‌در مجمعی به‌نام «کنگرهٔ ایران و دنیای یونان و روم» خوانده شده است این

1- Alessio Bombaci. - *The Kufic Inscription in persian verses in the Court of the Royal Palace of Masud III at Ghazni*. Roma, 1966.

2- *Sifat - nama - yi Darvis Muhammad Han - i Gazi;* edito da Gianroberto Scarcia, Roma, 1965.

مجمع به مدت چهار روز درسال ۱۹۶۵ با مراقبت آکادمی ملی لینچی Lincei تشکیل شد . بیست و نه دانشمند از کشورهای مختلف در آنجا سخنرانی ایراد کردند که همه عالمانه است . ناموران چون امیل بنونیست ، دوشس گیلمن ، الکسندر بورانی، شلومبرژه، ویدنگرین، اسچراتو، پالیارو درآن محفل مباحث تازه‌ای را طرح کردند[۱] .

تردید نیست برگزاری این نوع مجالس علمی که موضوع محدود و معینی مورد بحث و نظر قرار می‌گیرد نتایج مفید و دقایق تازه در بر دارد . نمونهٔ برازندهٔ آن همین مجموعه است که باید بعضی ازمقالات آن را به فارسی برگردانند ودر دسترس پژوهندگان تاریخ قدیم ایران گذارد .

***

مؤسسهٔ علمی IsMEO چنانکه گفتم سلسلهٔ انتشاراتی دارد به نام «گزارشها ویادداشتها» Raports and Memoirs که تاکنون یازده مجلد آن‌را دیده‌ام و یازدهمی کتابی است تألیف دوست دانشمند C E Bosworth انگلیسی استاد تاریخ و ادب اسلامی در دانشگاه منچستر و متخصص در تاریخ دوران فتوح اسلامی ومخصوصاً عصر غزنوی و سلجوقی . کتاب غزنویان او حکایتی است از دقت و عمق علمی مؤلف

بوسورث انگلیسی‌است اما چون تاریخ قدیم سیستان را نیك در مطالعه گرفته‌است انجمن Is MEO اثراوراکه «سیستان درحکومت اعراب ازفتح اسلام تا سقوط صفاریان»[۲] نام دارد و متنی بس مهم ما حذاست به چاپ رسانیده‌است.

این کتاب بااندرش در پنج فصل است . سیستان پیش از ورود اسلام، فتح سیستان توسط اعراب ، سیستان درحکومت امویان ، سیستان در ایام عباسیان، صفاریان و سقوط یعقوب لیث

بوسورث در پیشگفتار خود می‌گوید اخبار سرزمین سیستان زنده شدهٔ «تاریخ سیستان» مجهول‌المؤلف‌است که بدون آن تألیف رسالهٔ من ممکن نبود. اما افسوس می‌خورد کـه کتاب احیاءالملوك شاه‌حسین سیستانی تصحیح منوچهر ستوده موقعی به دستش رسیده است که چاپ کتابش پایان یافته بوده است این نکته نشانی است از مراقبت و بیداری عالم حقیقی کـه همواره مترصد شناختن

۱ـ نام این‌مجموعه بدین شرح است:

La Persia e il mondo Greco – Romano Roma 1966 (Accademia Nazionale dei Lincei. Quaderno N. 76).

2– Sistan under the Arabs. Roma 1968

و خواندن آخرین کتب ومطالعات است

همین‌روزها که یادداشتهای این‌مقاله را به‌دست‌آوردم آقای‌کارورو مستشار فرهنگی ایتالیا مجلد ششم «گزارشها واخبار» راکه G Zander تدوین‌ومنظم ساخته و«تعمیرات‌آثارتاریخی درایران»۱ بدان نام داده است به دستم‌رسانید. مجموعه‌ای است بسیار عالی و همتراز کارهای چاپی هرتسفلد ، پوپ، گدار، گیرشمن که دربارهٔ آثار تاریخی ایران انتشار داده‌اند

دراین مجموعه‌کارهایی‌که درتخت جمشید و اصفهان (علی‌قاپو و چهل ستون) توسط متخصصان ایتالیایی به انجام رسیده با عکسهای بسیار خوب و نقشه‌های دقیق توضیح شده و همهٔ مقالات آن‌به زبان فرانسه است

در انتهای این مجموعه چندگزارش هم در بارهٔ عمارت هشت بهشت ، مسجد شیخ لطف‌الله ، پلهای اللهوردیخان و خواجو، مسجدهای جامع نطنز و زواره درج شده است .

***

مؤسسهٔ IsMEO مجله‌ای عالی و علمی‌به‌نام « شرق و غرب» به‌انگلیسی انتشار می‌دهد . در اغلب مجلدات‌آن مقالاتی دربارهٔ ایران درج شده است . درشمارهٔ دوم جلد هیجدهم‌آن‌که امسال (۱۹۶۸) انتشار یافت نیز چند مقاله دیدم‌که معرفی‌آنها را حسن ختام این سطور می‌دانم .

یکی‌گـزارشی است مشروح از حفریات باستانشناسان ایتـالیائی در تپه‌های موسوم به «شهر سوخته» نزدیك زابل و برکنار جادهٔ زاهدان وزابل. این‌گزارش نوشتهٔ M Tosi است . عکسهای آن مرا بایاد دو سفری‌شادکرد که نخست با مرحوم پورداود و بار دوم با بپای منوچهر ستوده برسرآن تلها اطلال و یادگارهای پیش از تاریخ اقوامی را دیدم‌کـه در سیستان روزگاران خوش و سعادتمندی می‌گذرانده‌اند . اما اکنون جز سفالهای شکسته نشان دیگری‌ازآن‌قوم‌وتمدن نیست. مگرآنکه هیأت‌ایتالیایی‌اززیرخاکهای‌مردگان خاکسترهای دیرین آثار دیگری را به درآورند و تاریخ را با تازه‌های‌خود دیگرگون سازند .

مقالهٔ دیگر بحثی‌است به‌قلم A. B Tilia دربارهٔ روش‌کاروتعمیرسنگها و

1- Travaux de Restoration de Monuments Historiques en Iran. Rome 1968. 491 p

حجاریهای دوران هخامنشی . مخصوصاً از عکسهای روشن که از شیوهٔ کار خود چاپ کرده‌اند بیننده ترتیب وصالی سنگهای فرسوده و شکسته را درك می‌کند و نمونهٔ دقت و ممارست ناشی از علم و فن جدید را می‌بیند و لذت می‌برد . سومین مقاله نوشتهٔ همان Tilia و محتوی اطلاعات تازه‌ای است دربارهٔ دیواری جدید که در قسمت شرقی تخت جمشید کشف کرده‌اند ...

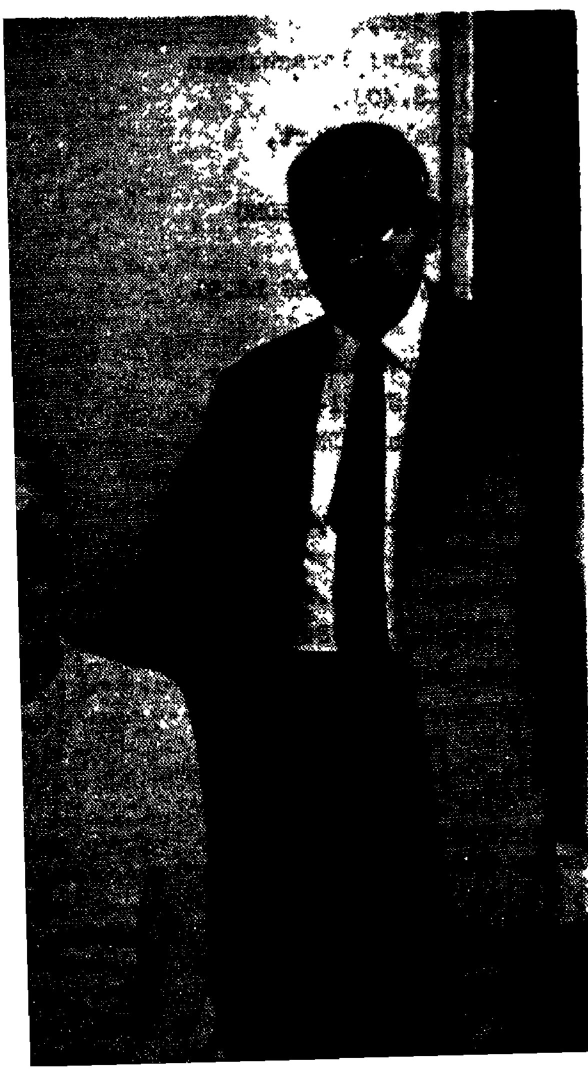
ایرانشناسان دانشمند ایتالیایی دراین سالهای اخیر کارهـای بسیار در شناخت فرهنگ وتمدن ما به ثمر رسانیده‌اند که من نتوانستم دراین مقاله همه را معرفی کنم و چنانکه باید کوششهای قابل تقدیر آنان را بنمایانم . این سطور ره‌آوردی است مختصر از ایام کوتاه توقف در اسفند۱۳۴۵ که ازمحبت و لطف همکاران آن کشور اندوخته‌ها دارم .

ایرانشناسی

والتر هینتز

پرویز رجبی

پروفسور دکتر والتر هینتز (Walther Hinz) ۱۷ نوامبر ۱۹۰۶ در اشتوتگارت آلمان متولد شد. تحصیلات عالیه‌اش را در لایپزیک و مونیخ و پاریس گذراند درسال ۱۹۳۰ درلایپزیک به اخذ درجهٔ دکتری در رشتهٔ تاریخ اروپای‌شرقی و شرقشناسی نائل شد. درسال ۱۹۳۵ دربرلین بمقام استادی رسیدو در سال بعد در ۱۹۳۷رسماً استادکرسی رشتهٔ شرقشناسی در دانشگاه گوتینگن گردید. در طول جنگ جهانی دوم در خدمت ارتش و سالهای بین ۱۹۴۲و۱۹۴۵ در ترکیه خدمت می‌کرد. از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۷ رئیس شعبهٔ نگارش روزنامهٔ «گوتینگر تاگبلات» که‌درشهر گوتینگن منتشرمی‌شود بود درسال ۱۹۵۷ مجددا پروفسور و رئیس سمینارایرانشناسی دردانشگاه گوتینگن گردید وتا به امروز دراین سمت باقی است و علاوه براین‌رئیس ادارهٔ امور دانشجویان خارجی‌می‌باشد.



هینتز مردی مهربان، جدی و با گذشت‌است. تواضع ازصفات بارز وی می‌باشد همیشه‌تبسم‌ملایم‌ومهربانی برلب دارد داریوش را بزرگترین تاریخ می‌داند. درکمتر جلسهٔ درسی است‌که نامی از داریوش نبرد.

راجع به ایران کتاب و مقاله آن قدردارد که‌خودش تعداد و اسامی بعضی‌ازآنها را نمی‌داند. وقتی‌متوجه شد که مشغول تدوین صورتی ازنام آثارش هستم گفت‌که دراین مورد از خودش‌بایدانتظارکمکی داشته باشم. فهرستی‌که باهمکاری دوستانهٔ‌آقای گتفرید هرمان تهیه شده است، شاید همهٔ‌آثار پروفسورهینتزرا دربرندارد و نوشته‌های بعداز ۱۹۶۶ دراین‌فهرست منظور نشده است.

Schah Esmaʿīl II., ein Beitrag zur Geschichte der Safawiden, in: Mitteilungen des Seminars für Orientalische Sprachen, Berlin 1933, S.19-100.

Persische Darstellung eines deutschen Botschafters am Hofe des Schah ʿAbbās vom Jahre 1609, in: Berliner Museen, Berichte aus den Preuß. Kunstsammlungen, 55. Jahrg. (1934), S.34-38.

~~Herāt unter Ḥusein Baiqara dem Timuriden, von Wilhelm Barthold, deutsche Bearbeitung von W.Hinz, Leipzig 1938.~~

Uluġ Beg und seine Zeit, von W.Barthold, deutsche Bearbeitung von W.Hinz, Leipzig 1935.

Eine neuentdeckte Quelle zur Geschichte Irans im 16.Jahrhundert, in ZDMG Bd.14 (1935), S.315-328.

Deutschland und Iran im 17. Jahrhundert, in: Forschungen und Fortschritte, 11. Jahrg. (1935), S.408.

Irans Aufstieg zum Nationalstaat im 15.Jahrhundert, Berlin und Leipzig 1936.

Quellenstudien zur Geschichte der Timuriden, in: ZDMG Band 90 (1936), S.357-398.

Beiträge zur iranischen Kulturgeschichte, in: ZDMG Bd.91 (1937), S.58-79.

Nachtragsbemerkung über den Baumeister der Blauen Moschee zu Tabrīz, in: ZDMG 91 (1937), S.421-422.

Neue Formen des persischen Wortschatzes, in: ZDMG Bd.91 (1937), S.680-698.

Neue Baugestaltung in Iran, in: Forschungen und Fortschritte, 13.Jahrg. (1937), S.326-328.

Herāt unter Ḥusein Baiqara dem Timuriden, von W.Barthold, deutsche Bearbeitung von W.Hinz, Leipzig 1938.

Iran, Politik und Kultur von Cyrus bis Rezā Schah, Leipzig 1938.

Iranische Reise, Berlin 1938.

Das erste Jahr des Großkönigs Dareios, in: ZDMG Bd.92 (1938), S.136-173.

Die Lösung der Frauenfrage in Iran, in: Orientnachrichten, 4.Jahrg. (1938), S.6-8.

Zur iranischen Altertumskunde, in: ZDMG Bd.93 (1939), S.363-380.

Engelbert Kaempfer: Am Hofe des Großkönigs (1684-85), das erste Buch der Amoenitates Exoticae, eingeleitet und in deutscher Bearbeitung herausgegeben, Leipzig 1940.
Zu den altpersischen Inschriften von Susa, in: ZDMG Bd.95 (1941), S.222-257.
Zur Behistun-Inschrift des Dareios, in: ZDMG Bd.96 (1942), S.326-349.
Altpersischer Wortschatz, Leipzig 1942.
Altpersische Feuerheiligtümer, in: Geistige Arbeit, 9.Jahrg. (1942), S.1-2.
Uzun Hasan ve Şeyh Cüneyd, Ankara 1948.
Steuerinschriften aus dem mittelalterlichen Vorderen Orient, In: Belleten Bd.13 (1948), S.745-769.
Zum Rechnungswesen orientalischer Reichsfinanzämter, in: Der Islam Bd.29 (1949), S.1-29 und 113-141.
Ein orientalisches Handelsunternehmen im 15.Jahrhundert, in: Die Welt des Orients, Stuttgart 1949, S.313-340.
Elamisches, in: Archiv Orientálni Bd.18 (1950), S.282-306.
Elamisch is-ma-lu, in: Orientalia, Nova Series Bd.19 (1950), S.408-415.
The Elamite Version of the Record of Darius's Palace at Susa, in: Journal of Near Eastern Studies, Bd.9 (1950), S.1-7.
Das Steuerwesen Ostanatoliens im 15. und 16.Jahrhundert, in: ZDMG Bd.100 (1950), S.177-201.
Die persische Inschrift an der Mauer der Manučehr-Moschee zu Ani, in: ZDMG Bd.101 (1951), S.241-269.
Persiens Siebenjahresplan, in: Informationen des Institutes für Raumforschung, Bonn, Nr.12/51.
Zum elamischen Wortschatz, in: Zeitschrift f. Assyriologie, Bd.50 (1952), S.237-252.
Die Einführung der altpersischen Schrift. Zum Absatz 70 der Behistun-Inschrift, in: ZDMG Bd. 102 (1952), S.28-38.
Die Resālā-ye Falakiyyä des ʿAbdoʾllāh Ibn Moḥammad Ibn Kiya al-Māzandarānī, Wiesbaden 1952.

Zwei Steuerbefreiungsurkunden, in: Documenta Islamica Inedita, Berlin 1952, S.211-220.

Die persische Geheimkanzlei im Mittelalter, in: West-östliche Abhandlungen, Festschrift für R.Tschudi, Wiesbaden 1954, S.342-355.

Lebensmittelpreise im mittelalterlichen Vorderen Orient, in: Die Welt des Orients, Göttingen 1954, S.52-70.

Islamische Masse und Gewichte, in: Handbuch der Orientalistik, Leiden 1955.

Die Bestimmung von Mithqāl und Dirhem, in: Zeki Velidi Togan's Armağan, Dan Ayrıbasım, Istanbul 1955, S.264-272.

Aufstieg und Untergang des Perserreiches, in: Aufstieg und Untergang der Großreiche des Altertums, hsg.von W.F.Mueller, Stuttgart 1958, S.65-85.

~~Zur-achämenidischen-Hofverwaltung~~

Zur achämenidischen Hofverwaltung, in: ZDMG Bd.108 (1958), S.126-132.

Eine Dareios-Inschrift aus Pasargadae (mit R.Borger), in: ZDMG Bd.109 (1959), S.117-127.

Persisch I, Berlin 1958 (3.Aufl.).

Gathisches, in: Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes, Bd.56 (1960), S.78-86.

Zum Ahuna-Vairya-Gebet, in: Indo-Iranian Journal, Bd.4 (1960), S.154-159.

Zarathustra, Stuttgart 1961.

Zu den Persepolis-Täfelchen, in: ZDMG Bd.110 (1961), S.236-251.

Zur Entzifferung der elamischen Strichschrift, in: Iranica Antiqua, Bd. 2 (1962), S.1-21.

Die elamischen Inschriften des Hanne, in: A Locust's Leg, Studies in honour of S.H.Taqizadeh, London 1962, S.105-116.

Elamisch hu-sa, in: Orientalia, Nova Series Bd.31 (1962), S.34-44.

Elamica, in: Orientalia, Nova Series Bd.32 (1963), S.1-20.

Persiéa c.2400-1800 B.C., in: The Cambridge Ancient History, rev.edition, Bd.1, Cambridge 1963.
Persia c.1850-1550 B.C., in: The Cambridge Ancient History, rev.edition, Bd.2, Cambridge 1963.
Hyperper und Asper, in: Der Islam Bd.39 (1963), S.79-88.
Das Reich Elam, Stuttgart 1964.
Die untere Grabinschrift des Darius, in: ZDMG Bd.115 (1965), S.227-241.
Zu den Zeughaustäfelchen aus Susa, in: Festschrift für W.Eilers, Wiesbaden S.85-98.
Elams Vertrag mit Narām Sīn von Akkade, in: Zeitschrift für Assyriologie, Bd.58 (1967), S.66-96.
Zwei neuentdeckte partische Felsreliefs, in: Iranica Antiqua Bd.3 (1963), S.169-173.
Persien - Großkönige und Satrapen, in: Kulturgeschichte der Welt, Braunschweig 1966, s.130-156.
Die Kultur des Vorderen Orients(von H.H.Schaeder, durchgesehen von W.Hinz), in: Handbuch der Kulturgeschichte, Frankfurt (1966), S.1-103.

کتاب‌شناسی

منابع جانور شناسی ایران

جواد هاشمی
قرشی

این‌جانب در ضمن تدریس ومطالعهٔ منابع جانورشناسی ایران مدتها دنبال کتابهایی می‌گشتم‌که راهنمایی برای بررسی جانوران ایران باشد ولی در ایران هیچ چیزجزفهرست پیشنهادی‌پرندگان ایران‌چاپ‌دانشگاه‌تهران وچند مقالهٔ پراکنده به زبانهای خارجی نیافتم در ضمن مسافرت به انگلستان فرصتی شد تا خواستهٔ خودرا در کتابخانهٔ معروف B Museum جستجو نمایم نتیجهٔ کار دست یافتن به کتابی بودکه بچند دلیل مرا بهت زده‌کرد: اولاکتاب در ۱۸۷۶ با تصاویر رنگی بسیار زیبائی چاپ شده بود و تصاویر دیگر آن خیلی دقیق وجالب بودند . ثانیاً کتاب فقط دربارهٔ جانورشناسی ایران بود وتاحال یعنی ۱۹۶۸ در زبان فارسی نظیر آن موجود نیست شرحی‌که ازجانوران واماکن درآن ذکرشده بسیار دقیق وعملی است . (فهرست گونه‌های کتاب را در این مقاله نوشته‌ام و اگر خواستار باشید برایتان ارسال میدارم)

خــواهشمند است کتاب را در « راهنمای کتاب » معرفی کنید تا زحمت دانشجویانی‌که در زمینهٔ جانورشناسی‌کار می‌کنندکم شود اگر ممکن شد دنبالهٔ آن فهرست‌گونه ها را چاپ کنید تا دیگر اینهمه وقت ها برای اینکه بدانیم این گونه درایران هست یا نیست واین‌گونه باید جدید باشد تلف‌نگردد

Eastern Persia[1] نام‌کتابی است‌که در سال ۱۸۷۲ـ۱۸۷۰ به وسیلهٔ W. T Blandford به‌نام‌گزارشی دربارهٔ مسافرتهای هیئت اعزامی به سرحد ایران چاپ شده است جلد دوم‌کتاب دربارهٔ زمین‌شناسی وجانورشناسی‌ایران است‌که بنگاه مطبوعاتی‌مك‌میلان آن‌را در۱۸۷۶ چاپ کرده دراین‌کتاب‌زمین‌شناسی و جانوران ایران (پستانداران ، پرندگان ، خزندگان ودوزیستان) مورد بررسی قرارگرفته است . مقدمهٔ‌کتاب شرحی دربارهٔ افرادی‌که دربارهٔ جانوران ایران بررسی‌نموده‌اند بدست می‌دهد که‌آن‌را بطورخلاصه‌نقل‌می‌کنیم. اهمیت این‌کتاب درآ ست‌که باتصاویر رنگی دقیق واشکال دیگر، اولین‌کتاب جامع است و ما درعرض این مدت طولانی ازآن بی‌خبر بوده‌ایم.

نمونه‌های‌شرح داده شده از روی‌کلکسیونهای متعددی صورت گرفته که عبارتند از :

---

[1] ـاین‌کتاب‌درصفحهٔ 372 Camdribge history of Persia بطوراشاره معرفی‌شده است .

۱ـ دو مجموعه یکی در۱۸۷۱-۱۸۶۹م. بوسیلهٔ St . John ونگارندهٔ کتاب در ۱۸۷۲تکمیل شده . مجموعهٔ اول درگوادا و بلوچستان و شیراز و اصفهان و تهران فراهم شده‌که شامل ۴۰۰ نمونه پرنده و پستاندار است و همهٔ آنها در موزهٔ طبیعی هندوستان محفوظ می‌باشد . مجموعهٔ دوم که متعلق به نگارندهٔ کتاب است ازمسافرت بین گوادا تاشیراز است

اولین‌کسی که ایران‌را ازنظرجانورشناسی بررسی‌کرده S G Gmelin است این شخص گیلان ومازندران را درسالهای ۱۷۷۲-۱۷۷۰م مطالعه‌کرده و چند ماهی در انزلی زندگی نموده وگیاهان و جانوران‌آن نواحی را جمع آوری نموده است. ولی به‌علت‌آنکه عمرش برای چاپ همهٔ یادداشتها کفاف‌نداد بقیه به‌وسیلهٔ‌پالاس(Pallas)چاپ‌شده که‌اغلب نادرست و پر ازاغلاط‌علمی‌است. پالاس درمسافرت‌خود به سواحل‌دریای‌خزرمطالعاتی‌روی‌گونه‌های‌شرح‌داده‌شده بوسیلهٔ گملن Gmelin کرده و درضمن مطالعات خودرا درکتابی‌به‌نام Zoographia Rosso _ Asiatica در ۱۸۳۱ بچاپ رسانیده .

دومین‌نفر که مجموعه‌ای‌ازجانوران‌فراهم‌آورده‌اولیویه(G A. Olivier) عضو انستیتو فرانسه است‌که از بغداد تا اصفهان و تهران رفته، و اهمیت‌کار او در بارهٔ چند نمونه خزنده است‌که درکتابش به‌نام Voyage dans l'empire Ottoman, l'Egypte et la Perse, 1807 چـاپ شده است . این فرد روی حشرات نیز مطالعاتی نموده وپروانه های چندی به‌نام اوموسومند .

بعد دو فرد دیگر بوسیلهٔ دولت شوروی مأمور مطالعه می‌شوند که یکی ازآنها به‌نام منتریس(E Menetries) نواحی‌قفقاز رادرسالهای۱۸۲۹-۱۸۳۰ تا کوه‌های‌طوالش‌وجنوب‌لنکران‌مطالعه‌کرده وفهرست‌کامل نمونه‌های اودرکتاب

Catalogue Raisonné des objets de zoologie recueillis dans un voyage du caucause et jusqu' aux frontieres actuelles de la Perse

که در سال ۱۸۳۲ در سن پترزبورك چاپ شده .

در سال‌های ۱۸۳۶-۱۸۲۶ طبیعیدان فعال دیگری به نام ایجوالد (E Eichwald)استادتاریخ طبیعی‌غازان(Kazan) قسمت‌مهمی‌از نواحی‌ساحلی خزررامطالعه‌می کندودرسه‌محل بعلت‌ممانعت‌مأمورین‌ایرانی‌نمی‌تواندپیاده‌شود مطالعات این‌دانشمند درکتاب .

Reise auf dem Caspischen Meere und in dem Caucasus درسال ۱۸۸۷-۱۸۳۴ چاپ شده‌است .

اما مهمترین کتاب چاپ‌شدهٔ او به نام Fauna Caspio Caucasia است که درسن پترزبورك در ۱۹۴۱ چاپ گردیده و کاملترین کتاب دربارهٔ جانوران ساحلی بحرخزر بشمار می‌رود .

• در ۱۸۳۷ گیاهشناس فرانسوی به نام الوی (Aucher-Eloy) از بغداد تا همدان و اصفهان و تهران رفته و بعد به‌قسطنطنیه برگشته و در راه بازگشت از تبریز عبور کرده. این شخص در ۱۸۳۸-۱۸۳۷ نیز دوباره به‌ایران برگشته‌ومسافرتی طولانی از شیراز و بوشهر و بندرعباس نموده وتا مسقط وعربستان نیز رفته . در سال ۱۸۳۸ به اصفهان برمیگردد ومیمیرد ومجموعهٔ او بوسیلهٔ موزهٔ علوم‌طبیعی پاریس خریداری می‌شود که تحت عنوان

C. Dumeril's « Catalogue Methodique de la Collection des Reptiles»

در ۱۸۵۱ درپاریس بچاپ می‌رسد .

اگرچه نمونه‌های ذکرشده‌در نقاط دیگر جهان نیز یافت‌می‌شوند ولی چندتای آنها خاص‌ایران می‌باشد، مانند. Pseudopus pallasii و Lacenta taurica و Chamaelco vulgaris

در ۱۸۵۲ شخصی به‌نام بلانژه (Belanger) درراه هندوستان به‌ایران سفر می‌کند، ولی‌قسمت اعظم کلکسیون او گم‌می‌شود ودر نمونه‌های ایرانی که به‌اروپا رسیده Spermophilus قابل ذکراست مجموعهٔ او درسال ۱۸۳۴ بوسیلهٔ هیلر (Geoffry St Hilaire) درکتاب Voyage aux Indes orientales اثر Belenger شرح داده شده .

چند نمونهٔ دیگرازجانوران‌ایران‌درموزهٔ بریتانیا British Museum اثر در مجموعهٔ دکتر گری (Dr Gray) دیده می‌شوند .

فردی به‌نام کیسرلین Keyserling عضو میسیون‌خانیکف N de Khanikoff در ۱۸۵۹-۱۸۵۸ خزندگان خراسان را بررسی نموده است .

اما مهمترین مطالعات روی جانورشناسی ایران بوسیلهٔ پرفسور دفلیپی (De Filippi) ازتورن (Turin) بعمل آمده که درسال ۱۸۵۲ شمال‌غربی‌ایران‌را بررسی‌کرده است وبعد از تفلیس به تبریز وقزوین وتهران ورشت وبحرخزر و روسیه رفته این شخص زمین‌شناسی وجانورشناسی ایران‌را بررسی‌کرده و رفیقش به نام Marquis Gia Como Darid به جنوب ایران مسافرت‌نموده و تعداد معتنابهی از حشرات، خزندگان وماهی فراهم و بمیلان برده است‌که

همهٔ مطالعات درکتاب . Note di un Voyagio in Persia در سال ۱۸۶۵ در میلان چاپ گردیده است . بخش جانور شناسی کتاب فوق شامل۲۴۲-۳۶۰ صفحه است. که در آن یکصد و شصت پرنده و۳۹خزنده و۳ دوزیست و۲۲ماهی شرح داده شده .

الان هوم (Mr Allan Hume) مجموعهٔ بزرگی از پرندگان سواحل بلوچستان فراهم کرده که بوسیلهٔ خودش در کتاب Stray Feathers, 1873 چاپ گردیده است

ازمطالعات فوق تعداد جانوران ایران بترتیب زیر تعیین می‌شوند

پستانداران		۸۹ گونه	پرندگان	۳۸۳ گونه
	Cheiroptera	۱۲ گونه	Accipitres	۴۲ گونه
حشره‌خواران	Insectivora	۵ »	Insessores	۱۹۶ »
گوشتخواران	Carnivora	۲۵ »	Columbae	۹ »
آب‌ازیان	Cetacea	۱ نمونه	Callinae	۱۲ »
	Rodentia	۳۳ »	Grallae	۵۳ »
	Ungulata	۱۲ »	Caviae	۲۲ »
			Pygopodes	۴ »
			Herodiones	۱۴ »
			Steganopodes	۶ »
			Anseres	۲۵ »

خزندگان	۹۲ گونه	دوزیستیان	۹ گونه
Chelonia	۵ گونه	Batrachia	۷ »
Lacertilia	۵۳ »	Urodela	۲ »
Ophidia	۳۴ »		

نسخه‌های خطی

جواهرالاحکام مصطفوی

محمدتقی
دانش پژوه

از سراج‌الدین ابوالحسن علی بن عثمان بن محمد تمیمی اوشی فرغانی ماتریدی حنفی درگذشتهٔ ۵۷۵ از دانشمندان بنام خراسان بزرگ و مؤلف بدءالامالی که قصیده‌ایست به‌عربی در عقاید اسلامی در شصت و شش بیت و آن را در ۵۶۹ سروده است و تحفةالاعالی علی شرح بدءالامالی والفتاوی السراجیة که آن را در اوش در روز دوشنبه محرم ۵۶۹ ساخته است. (ریحانةالادب ۱ ۱۳۰- معجم المطبوعات ۴۹۹- چلبی ۲ ۲۲۴ - معجم‌المؤلفین ۷ ۱۴۸ - هدیةالعارفین ۱ ۷۰۰ - الجواهرالمضیئة ۱ ۳۶۷)

سمعانی می‌نویسد که اوش شهریست در فرغانه ولی از او یادی نمیکند. در فهرستهای پاریس و موزهٔ بریتانیا و بادلیان و افغانستان و قاهره و دیوان هند و بنگال و بوهار و تاشکند ولنینگراد وطوپقپوسرای وواتیکان نامی از این کتاب نیست. درجایی هم ندیدم که آن بچاپ رسیده باشد دور نیست که در یکی از کتابخانه‌ها نسخه‌ای از آن باشد ومن بدان برنخورده باشم در کشف‌الظنون و ذیل آن هم به این نام برنخورده‌ام.

یك نسخه از این کتاب این روزها به‌دانشگاه رسیده که اینك وصف میشود

این نسخه به خط نستعلیق روشن خوش حافظ عبدالرحمن بن عبدالرحیم زیارتگاهی است مورخ ۲۰ محرم ۹۳۶، درست ۳۶۱ سال پس از مرگ اوشی در کاغذ سمرقندی زرد، عنوانها شنگرف، در ۱۰۸ برگ ۱۶ س ۱۶/۵ × ۲۳/۵ ۹ × ۱۶/۵ به اندازهٔ رقعی در جلد تیماج زرد ضربی با ترنج با گل و بوتهٔ مشکی مقوایی درصفحهٔ عنوان آن دو بیت فارسی است و بندی به‌عربی از امام ابوالليث در اقسام بوسه وشعری عربی ویك مسئلهٔ اقرار به‌فارسی. درهامش این صفحه موارد مسائل «پرروا وکم‌روایی، کم‌روا وپرروایی، کم وپرروا، پروکم ناروا» سپس جواهرالاحکام است از برگ ۵پ تا برگ ۱۰۱ر، آنگاه حکایت ابراهیم ادهم است (۱۰۱پ-۱۰۲ر) وبیت شمارها از گفتهٔ خواجه محمد پارسا (۱۰۲ر-۱۰۳پ) ووصیت نامهٔ خواجه عبدالله انصاری (۱۰۳پ-۱۰۴ر) در اینجا نام کاتب و تاریخ دیده می‌شود، تا اینجا به‌یك خط است، سپس شرح خواص اسماء باری تعالی است به‌فارسی به خط نستعلیق خوش زیر روش دیگر از سدهٔ ۱۰ درمتن وهامش، ازالله تا اکبر است و ناقص (۱۰۴ر و پ) درهامش و برگهای دیگر چیزهایی به خط نستعلیق تازه‌ای

نوشته شده است. نسخه درافغانستان بوده وکسی در آغاز آن (۲ر) نوشته کـه چون در آن ارخواجهٔ پارسا یادشده پس کتاب جواهرالاحکام پس ازمـرگ او (۸۲۲) تألیف شده است، ولی نمی‌دانست که این بند که ارخواجه است جزو این کتاب نیست .

در آغاز این کتاب فقهی حنفی دو باب است اول در شرف علم که در آن ار احیاء العلوم یاد شده است بافصل فی العدل وباب دوم درهفتاد و سه فرقه که هفتاد ودو فرقه اهل بدعت وضلالت اند ویك فرقه بهشتی اند که اهل سنت وجماعت باشند بافصلی درایمان، سپس کتاب الطهارات است تا میرسد به کتاب الفرایض، به مانند ترتیب کتب فقهی شیعی . درکتابها چند فصلی هم هست وعنـوان مسأله هم دارد . آنگاه المسائل المتفرقه است که پاسخ پرسشهای فقهی است کوتاه و بسیار لطیف باعنوانهای «س،ج» و در آن ارصلاة مسعودی یاد شده است .

دراین کتاب ازشافعی وابوحنیفه وخواجه ابومنصور ماتریدی وامام محمد وابویوسف ، خواجه اجل سرخسی ، خواهر زاده رحمه‌الله، خواجه امام زاهد فخر، خواجه امام ابوبکر نیشابوری ، زفر، شیخ امام زاهد صفار، وارکتابهای تأویلات خواجه ابومنصور ماتریدی، تفسیر زاهدی، صلاة مسعودی و احیاء ـ العلوم یاد شده است

عبارتها ولغتهای فارسی شیوای بسیاری درکتاب آمده مانند روان کردن آب برا ندام، پای افزار، نرمی گوش، آرنج، شتالنگ، پری دهان، جسیدن، سابیدن، گیسوهای علـویان و شت و نعولهٔ ترکان ، چمسیده ، پلید ، جیو ، فرسنگ ، پاشنه، ستور، بانگ نماز ، پگاه ، گشادگی، روایی نماز ، کنیرك ، نمازپیشین، دستها فروهشته ، نوید ، نمازکنندگان، سه گامگی گذاردن ، سرفیدن، نمازش تباه شود ، جـوان پرهیزکار ، نماز آدینه ، بندگان ، روستا ، دیه ، آفتاب بگیرد ، باك نبود ، برادرکلان ، آزادکردگان ، رنجش ، بی دستوری شوی

وخواجه ، مزدور را بی دستور کارفرمای نشاید ، روزهٔ ششهٔ شوال ، نوروز ، آسمان گشاده وابری ، نرم نرم ، کمینه ، کابین، ساویدن ، مغ ، اباحتی، دختر نارسیده ، گوایان ، عمه‌گان ، خواله گان ، اگر پسرك بود دو نیم سال شیر باید دادن ، اگرمرد فرغانگی گوید زنان فرغانه یا زنان دنیا برطلاق اند زن او بی نیت طلاق شود ، شصت روز پیوسته روزه دارد ، بار ننهد ، بیش غم بچه نخورد ، مادر به فرزند عورتینه اولی‌تر ، رسیده ، غلامك ، یکان یکان ، ازین بیماریم خیزم ، سوگند ، اگر کسی سوگند نخورد بکنی خـورد یا رودك ، پنداشت ، نخست ، گواه گذرانیدن ، در سمرقند یا بکاشان و یا به کاشغر یا به

جواهر الاحکام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی رسوله محمد و آله اجمعین
قال الشیخ الامام الاجل سراج الدین علی بن عثمان الاوشی تولاه
بعصمته وحفظه اسلامه برحمته این کتابیست که یاد کرده آمد اندروی
طرفی از جواهر الاحکام مصطفوی صلی الله علیه و سلم که حوایج اهل روزگار
از خواص و عوام بحفظ و ضبط او ارتباطی تمام دارد و رعایت نموده شد
در تألیف او ازبرای ترادف یمن و تضاعف حسن و جزالت
الفاظ و مبانی و وفارت اغراض و معانی و افتتاح کرده آمد بیان
نمودن شطری از شرف علم و ارتفاع قدر و اعلاء منصب او از
طریق آیات قرآن و اخبار سید رسل صلوات الله علیهم اجمعین تا مطالعه
کنندگان را حرص استفادت و نشاط اقتباس و التماس یابد قصوی
غایات کمال و نهایات آمال بجا آمد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
بمنه و کرمه

در شرف علم

اوّل اصل درین باب قول خدایست عزوجل قال الله تبارک و تعالیٰ
قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ وَ قَالَ
عَزَّ مِنْ قَائِلٍ وَالَّذِينَ اُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ و در خبر آمده است
از پیغامبر علیه الصلوٰة والسلام که اَلْعِلْمُ عِزُّ الدُّنْيَا وَشَرَفُ الْآخِرَةِ
یعنی علم سبب عزیزی این جهانست و بلند قدریِ آن جهان
و آمده است از مهتر عالم صلی الله علیه وسلم که گفته است روزی در طلب
بودن بنزد خدای تعالی بهترست از عبادت ده ساله و در خبر آمده است
که هر که یک درم در طلب علم نفقه کند چنان باشد که ده هزار درم در راه
رضای خدای تعالی نفقه کرده استی و نیز آمده است که هر که یک باب
از علم بیاموزد بهتر از ان باشد که بقدر کوه بوقبیس زر در راه رضای
خدای تعالی خرج کند و نیز در خبر آمده است که مَنْ تَعَلَّمَ بَابًا مِنَ
الْعِلْمِ وَالْبَابُ حَدِيثٌ وَاحِدٌ كَتَبَ اللهُ تَعَالیٰ لَهٗ
اَجْرَ سَبْعِينَ نَبِيًّا یعنی هر که یک باب از علم بیاموزد و اگرچه
ان یک باب یک حدیث بود خداوند تعالی بدهد او را ثواب و مزد
هفتاد پیغمبر و نیز در خبر آمده است که هر که پای افزار پوشد بر قصد طلب
علم پیش از انکه قدم از زمین بردارد خدای تعالی او را آمرزیده باشد

ملاساغون که سلطان علی‌حده دارد ، غیو کردن درحال حرب ، نارسیده ، سگ شکاری ، عسکه ، لکلك ، قمری ، ماسبحه ، هزاردستان ، فرامشترك ، هدهد، مار ، چرغ ، شاهین ، حادر، انگیره ، سوسمار ،کشف ، حکاسه ، سعر، دیك رویین‌وسنگین ، زمینهای کشاورزی باغلامان وحفنان گاو، آتش‌خورند، ماده ـ گاوان ومیشان ، حعرات ، راه‌گذریان ، دوکان ، بیع‌افتد و بیفتد ، کرم پیله، کالهٔ فرزند نارسیده ، اگرمسلمانی حود را نه معی به مرد دهد تا در آتشکده آتش‌کند ، لگام درکشد ، نارسیدگی و بندگی ، پدرفتار ، تاوان ، انگیحتن کینها ، شانگاه ،کدیور ، نمك زار ومرغ‌زار ، نرینه ومادینه ، حردوکلان، سراکابین ، سیمهای طغرل‌خانی .

واین است دو نمونه ازاین کتاب:

مسأله مسلمانی‌زن ترسا می‌خواهد یاجهود روا بود. و اگر زن حربی میخواهد یاموغ یا بعوشاك رواسود، ازبهرآنکه ایشان را دین نیست. اما جهود وترسا اهل‌کتاب‌اند. چون‌اهل‌کتاب بوند روا بود. دلیل برآنکه پیغمبر گفت، علیه‌الصلاة والسلام «سنوا بالمجوس سنة اهل‌الکتاب غیرناکح نسائهم و غیرآکل ذبائحهم» گفت بریشان سنت نهید حزآنکه دختر ایشان را نخواهید و کشتار ایشان را مخورید صلاة مسعودی

مسأله اگرزن‌صابئه‌می‌خواهد، برقول‌امام ابوحنیفه روا بود وبرقول‌امام ابویوسف وامام محمد رحمهما الله روا نبود

صابی‌آنست‌که ازدین ترسایی نه دین جهودی رود یا ازدین جهودی به دین ترسایی رود این‌چنین را صابی‌گویند. صلاة مسعودی (کتاب النکاح)

چهاربیت شعر فارسی هم درآن آمده است .

داشت یکی مـرد دو زن با جمال هر دو بخوبی چـو مه خوش سیر
زان دو یکـی مر بچهٔ غیر را از سر نادانی خود داشت شیر
گشت حـرام آن زن دوم چنانك تا به قیـامت نشود حـل پذیر
هرکه دهد فتوی او را جـواب مفتی آفاق بـود بی نظیر

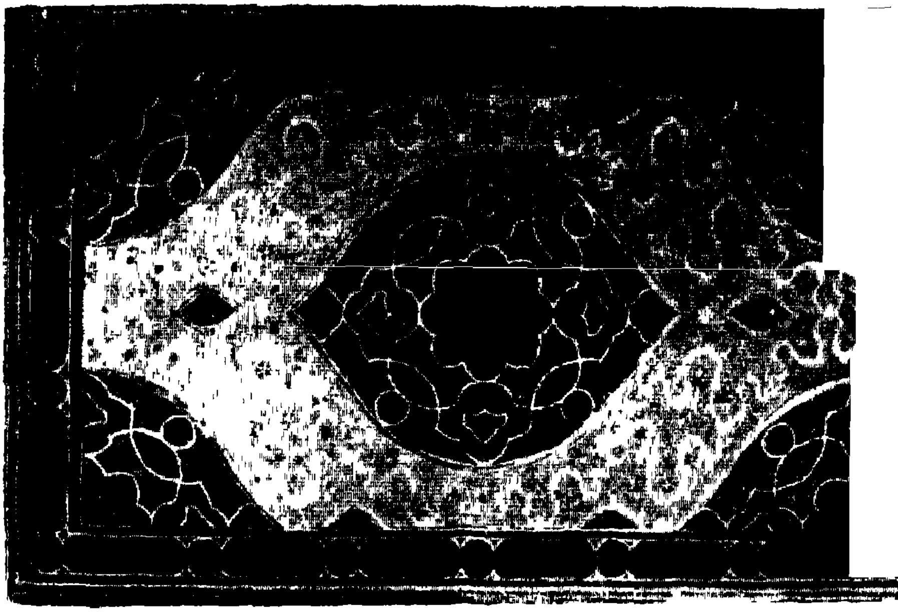
نشراین کتاب گرانبهای ارجمند فارسی خدمت بزرگی‌است به‌تاریخ علم درایران و پایه‌ایست برای تدوین یك فرهنگ فارسی مستند. وجود سبب آنست که ما درفقه وحقوق هم‌ازبکار بردن این‌همه‌کلمات بیگانه تا اندازه ای برهیم، امیدکه‌کسی را توفیق دست دهد وآن‌را به‌چاپ برساند .

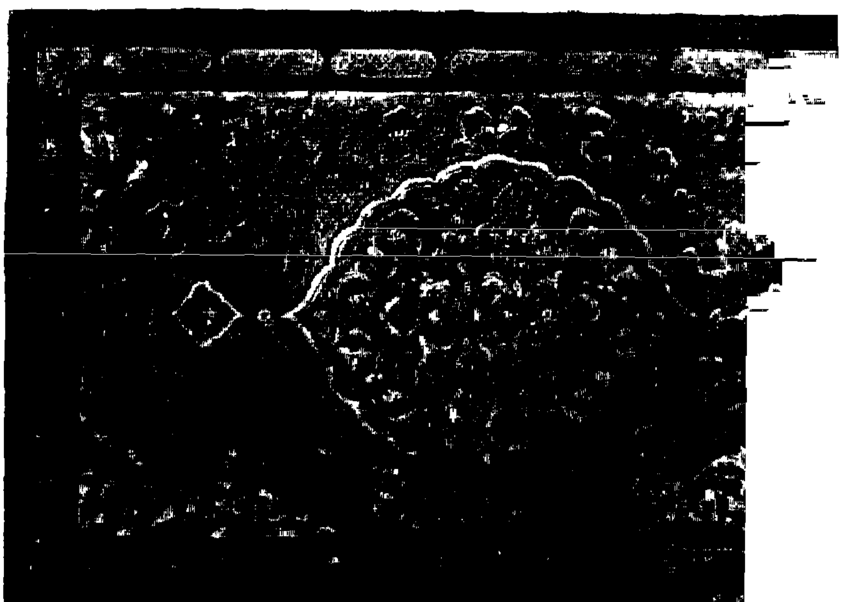
قرآن شریف به خط حسین فغار شیرازی

کتابت در ۹۶۵ هجری (دورهٔ صفوی)

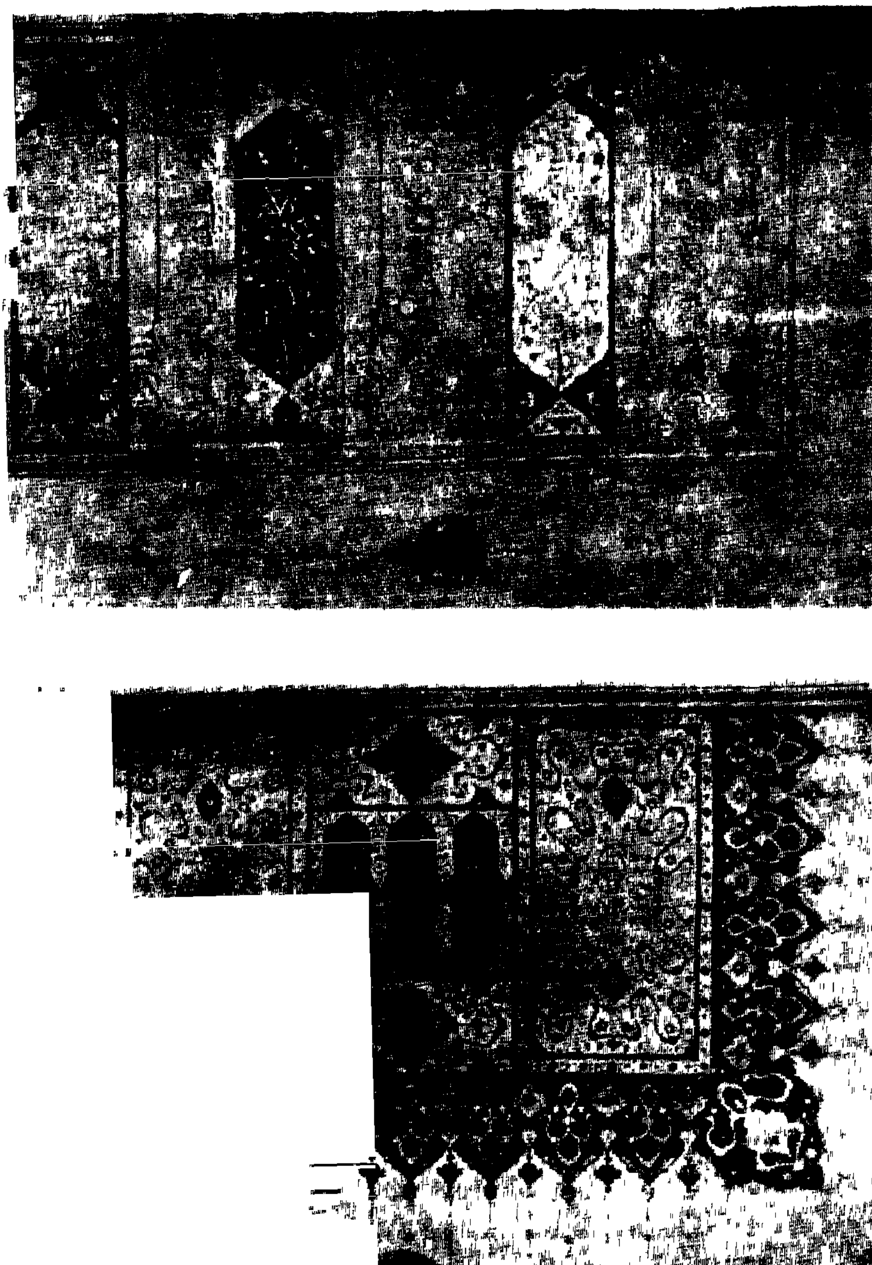
غلامرضا
مایل هروی
(افغانستان)

این مصحف پاك دارای محاسن هنری زیادیست که قابل اعجاب است .
روی جلد جلد از تیماج است که چرم را در واقع می‌سوختاندند وبعد از آن آن‌را نقاشی وطرحی می‌نمودند
روی جلد تماماً گل‌و برگ برجسته که ظاهراً کنده‌کاری شده یك ترنج کلان با دو گوشوارهٔ بالاوپائین ومتن‌پشتی روی به مارپیچ های خیلی‌دل‌انگیز وخطوط روشن برجسته که همه نموداری ازهنروسلیقه وروش یك‌مذهب چیره‌دست ترتیب‌شده است حاشیه‌ای که روی‌جلد قرار گرفته خانه بندی شده وگل‌و برگ‌های ریز وظریفی در بین‌آن جا یافته این گل و برگها همه در طلاآدین یافته، یعنی دربرخی‌گلها طلای درخشان ودر برخی ضعیف بکار برده شده است که موج و تلالؤ مخصوصی درچشم می‌آورد .
در جلدکتاب آیهٔ انه‌لقرآن‌کریم الی‌آخر برجسته و به خط ثلث خیلی عالی نقش یافته وآن خط را طلا در آغوش گرفته پشتی داخلی طوری‌که از عکس‌آن نمودار است ترنج و سطحی برجسته‌کنده کاری و شبکه‌های خیلی نازك وگل و برگها ومارپیچ های ظریف دارد (وقتی‌که ناشکه می گوئیم معنی این را ندارد که آنطرف‌آن سوراخ شده باشد). سطح جلد لاجورد و به‌روی‌آن گل‌های ریز برجسته به‌رنگ شنجرف ولی برخی‌آن جگری‌کم رنگ است ــ سطحی‌که دربن عکس سفید معلوم می‌شود یك پارچه طلاست ولی مار پیچ‌های آن‌برجسته‌است‌و برخی گلها به‌لاجورد بروی‌آن‌نقش‌بدیع‌یافته، حاشیه نیز خانه‌بندی دارد وازگل و برگ بیدادکرده است خطوط‌ترنج به‌چار گوشهٔ‌آن‌به‌طلا کشیده شده .
و اما صفحهٔ‌آغاز قرآن: دوصفحهٔ اول‌که به‌تناظر هم قرارگرفته بسم‌الله باالحمد شریف به شش‌سطر در‌متن هردو صفحه به‌خط موی طلانوشته‌شده که در تعریف نمی گنجد و روی لاجورداست زیبای خاصی گرفته است وترنجهایی‌که به‌اطراف‌آن قرارگرفته طلا وبالاجورد واما در دوخانهٔ بندی بالا وپائین‌طلای درخشان وطلای خفیف‌کارکرده‌شده که دیدنی‌است وگلهای زیبای‌گاه از رنگ شواری خیلی‌جالب بچشم می‌خورد که این‌عکس‌یك‌صفحهٔ‌آن‌را نمودارمی‌سازد.
یکصدوچهارده لوحه داردکه برخی به‌فیروزه و برخی به‌زمرد مزین و نقش‌یافته، علاوه برلاجورد و طلا رنگهای خیلی‌جالب‌که تناسب خود را درهر

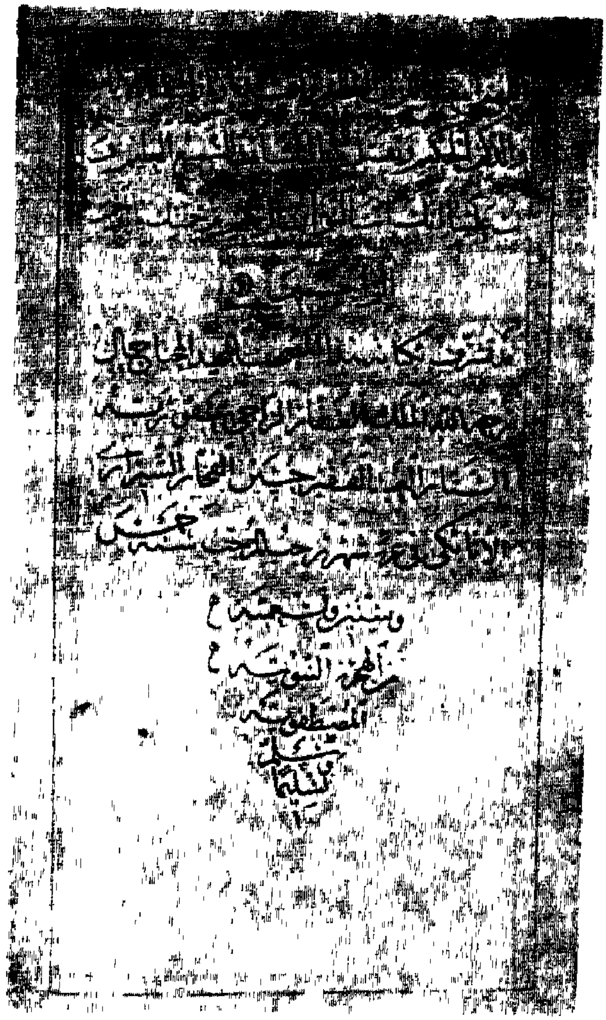




عکس جلد قرآن شریف به خط عماد شیرازی



عکس دو صفحه از قرآن شریف



قرآن شریف به خط حسین فحار شیرازی

مورد حفظ کرده به کار رفته است، در بیرون متن قرآن (در حاشیهٔ آن) صدها ترنج کشیده که رکوع و صرب را ارهم حدا می‌دارد .

حـط حسین فحار شیرازی زیبائـی حاصی دارد واو و قاف وفاء را به اندازهٔ نوك سوزن نوشته که حیلی حالب است .

حط نسح آن شیوهٔ محصوصـی دارد. کاغـد حا بالغ حدول طلا، طول ۲۹ وعرض $\frac{1}{2}$۱۳ سانتی. متر. متن قرآن که در آن سطور قرار دارد طولش ۱۸ وعرض ۹ سانتی‌متر وهر صفحه دارای ۱۴ سطر

برق هنر ار آستین هرات جهش گرفت و ار گریبان تبریز درحشید. درقرن ده هجری هنرستان تبریز شکوفان شد خوش‌نویسان و سرآمدان هنر ونقاشان چیره دستی که در واقع به مکتب بهزاد منسلك بودند وروش او را در طراحی مینیاتور وتذهیب تعقیب می کردند بوجود آمد این پی‌ریزی‌شان درمورد هنر، تذهیب، نقاشی حیلی نازك کاریها بـه همراه دارد و تناسب رنگهای تابان و درحشان و بکاربردن حواهرات درمحلول الوان رنگ‌آور که سرهم و پهلوی‌هم حادارد نیك گوارنده‌است‌و بیننده را به‌وحد می‌آورد وحاطر را تشحید می‌بخشد . نسخهٔ قرآنی که توصیف شد مظهری از این هنرنمایی است.

انتقاد کتاب

مفتاح النجات

تصنیف شیخ الاسلام احمد جام «ژنده پیل»، به تصحیح دکتر علی فاضل، ۳۶۸ صفحه، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران (۴۰)، فلسفه و عرفان ایران (۳) – ۱۳۴۷.

غلامحسین یوسفی
استاد دانشگاه مشهد

احمد جام ژنده پیل ازمشایخ معروف قرن ششم هجری (۴۴۰–۵۳۶) با همهٔ شهرت و نام‌آوری چنان که باید شناخته نشده است. چند سال پیش با تصحیح و نشر کتاب مقامات ژنده پیل اثر خواجه سدیدالدین محمد غزنوی به اهتمام آقای دکتر حشمت مؤید سنندجی[۱] قدمی درراه احیای نام و آثار مربوط بدو برداشته شدکه البته سودمند ومغتنم بود، ولی تصویری که سدیدالدین غزنوی درکتاب خود از احمد جام نقش کرده است «گمان نمی‌رودکه تماماً با حقیقت وفق دهد» وکتاب مقامات با همه ارزش «چون بیشترحنبهٔ افسانه‌ای دارد منبع صحیحی برای تحقیق درعقاید احمد نیست»[۲]. شاید بتوان گفت وی احمد جام را بدان صورت که خود می پنداشته و می پسندیده معرفی کرده به چنان که در حقیقت بوده است.

اینك مفتاح النجات نخستین کتاب ازآثار احمد جام است که به روشی درست تصحیح شده وانتشار یافته است ومطالعهٔ این کتاب، و دیگرآثار شیخ، درشناخت او بسیار سودمند تواند بود.

لزوم تأمل دراحوال احمد جام وشناسایی سیمای حقیقی او موجب آمده است که مصحح محترم درمقدمهٔ خود در معرفی وی سخن گوید. در این شرح روشن ازنام وکنیه ولقب ومولد و تحصیلات وسوانح حیات مؤلف بدقت بحث شده است، هم از دوران بطالت ومیخوارگیش – که «مجال تحصیل سواد وکسب علوم ظاهری» نداشت – وهم از روزگار توبه واعتزال و ریاضت او و کسب معرفت ودانش ومعلوماتش. تا سرانجام پس‌ازچهل سالگی زمان تعلیم وارشاد وی فرا می‌رسد. آنگاه درتهذیب اخلاق مردم و دعوت آنان به پرهیزکاری می‌کوشد وعلاوه برمجلس گفتن و وعظ به تألیف کتب ورسالاتی هم دراین‌زمینه می‌پرداردکه ازآن جمله است مفتاح‌النجات.

درمقدمهٔ مصحح «اخلاق وطرز فکر» وصراحت بیان احمد جام‌وشمه‌ای ازآرای عرفانی او بیان شده و سرانجام از وفات و مزار او و فرزندان و بازماندگانش سخن رفته است. دیگرازقسمتهای قابل ملاحظهٔ این‌مقدمه معرفی

---

۱ – از انتشارات بنگاه ترجمه و نشرکتاب، تهران ۱۳۴۰. مصحح علاوه بر تصحیح انتقادی متن، مقدمه‌ای مفصل براین‌کتاب نوشته ومنابع شرقی و غربی دربارهٔ احمد جام را معرفی کرده است.

۲ – مقامات ژنده پیل، مقدمه: ۱۲،۱۸.

آثار احمد جام است[۱] مرکب ازچهارده کتاب ورساله به نثر ویك دیوان شعر مصحح درمعرفی هررساله حاصل تتبعات دقیق خودرا بهاختصارآورده ومخصوص نسخههای خطی موجود ازهرکتاب را بشرح ذکر کرده است

کتاب مفتاح‌النجات شامل یك مقدمه وهفت باب و دوفصل است،در۱۴۴ صفحه . شیخ مفتاح‌النجات را بهدرخواست فرزندش خواجه نجم‌الدین ابوبکر ـکه تائب شده بودـ نوشت و خود می‌گوید . «چون ایزد سبحانه و تعالی به فضل وکرم و منت خود ، فرزند ما خواجه نجم الدین ابوبکر را ، لباس توبه پوشانید ، وراه درگاه خود براو گشاده گردانید ، وتوفیق رفیق وی کرد تا او مجالست پراکندگان و اهـل فساد ، با مجالست و صحبت عزیزان درگاه بدل گردانید ، وازما درخواست و استدعاکرد تا آنچه حالی وی را بدان احتیاج افتد ازمقدمات راه دین ، وحق و حقیقت ، و اسباب دین وی ، هرچه به لفظ موجزتر ومختصرتر بنوشتم ....» (۶۲ـ۶۳) .

مفتاح‌النجات کتابی اخلاقی وعرفانی است و در ضمن درآن پاره‌ای از افکار وعقاید احمد جام را درباب مسائل مورد نظر می‌توان یافت که باصراحت تمام بیان شده‌است . ازآن جمله است انتقاد او از اوضاع زمان[۲] و ایرادهای وی برکسانی‌که باغفلت ازشریعت ترویج سماع‌را وسیلهٔ فساد قرار داده اند[۳] وخانقاه را به دکان جلب مرید بدل‌کرده اند و نیز رد عقایدکسانی‌که در زیر عنوان طریقت ، زندگی عملی را نفی وطردکرده‌اند[۴] . در این مختصر جای بحث درباب آراء ونظرهای احمد جام ومقایسهٔ‌کتاب او با دیگر آثار عارفانه نیست،ولی‌می‌توان گفت‌که مفتاح‌النجات از وسعت معلومات ومحفوظات‌نویسنده حکایت می‌کند . تأمل‌درمعارف اسلامی‌وآیات قرآنی واحادیث نبوی‌وخواندن آثار پیشینیان از خلال سطور این کتاب هویداست آنچه در این میان بسیار قابل ملاحظه است نثرساده و روان و بلیغ اوست راست است‌که آثار عرفانی

---

۱ ـــ صفحهٔ ۱۶ به بعد

۲ ـــ « امروز روزگار سخت مشکل است ، جمعها را و سنتها را نقاب مهجوری بروی در کشیده اند واغلب خلق حق را منکر » ۱۲۶

۳ ـــ مفتاح‌النجات ۱۴۰ـ۱۴۱ ، ۱۶۲ـ۱۶۴ ، ۱۷

۴ ـــ « هرگز خدای تعالی و رسول علیه السلام ، دنیارا وکسب دنیا را حرام نکردند ، بلکه دوستی دنیا وکار حق تعالی سرآن در دادن حرام است ، وآن را برآن جهان وبرکارخدای عزوجل اختیارکردن احترام است . پس درست شدکه نه زر وسیم است‌که می زیان دارد ، بلکه دوستی آن است وحب الشهوات که می زیان دارد چون‌کسی را از وی نفع وضرر نباشد ، و او را به معبودی نگیرد ، اگر همهٔ جهان ازآن وی باشد زیان ندارد » ۱۴۶ـ۱۴۸

غالباً به نثری روشن و همه‌کس‌فهم نوشته‌شده، ولی شیوایی نثر مفتاح‌النجات، با وجود استشهاد فراوان به آیات و احادیث، در بین نوشته‌های نظیر خود ممتاز است.

اکثر صفات بارز ومطلوب نثرهای قدیمی از قبیل سادگی و ایجاز، نزدیکی به زبان گفتار، بکار رفتن پیشاوندها ودقت الفاظ در ادای معانی، اعمال قواعد دستور زبان فارسی بر کلمات دخیل و کمی لغات وترکیبات عربی در نثر مفتاح النجات هست، ولی برخی اختصاصات نوشته‌های کهن مانند استعمال کلمات قدیمی مهجور واحیاناً ناهموار در آن به نظر نمی‌رسد. وجود اصطلاحات و تعبیرات گوناگون عامه در کتاب، نثر آن‌را جاندار کرده است[1]. بعلاوه مفتاح‌النجات ازلحاظ اختصاصات دستوری قابل مطالعه است. گاهی درشیوهٔ بیان مؤلف لحن مذکران وواعظان درایراد جملات مشابه وهم‌آهنگ به گوش می‌رسد[2]، ولی در همه جا سخن وی رنگ خاصی دارد که از آن اوست و ازهر گونه تقلید بدور

ازاین مهمتر ذوق لطیف وقدرت نویسنده است درابداع کلمات وترکیبات برای معانی مورد نظر. برخی از استعمالات قابل ملاحظهٔ این کتاب به‌قرار زیر است:

مذهب‌گری، خصومت‌گری (۱۶۵،۷۴)، پژوهش بردن (= غبطه خوردن، ۸۴،۶۰)، سرپی (۱۴۶)، ستیهندگی کردن (۹۲،۸۶)، چربش (۱۳۹)، دیوبرده (۱۷۵،۱۴۰)، ترسکاری (۱۶۲)، زندیقی گری (۱۶۵) پیرآموز (۱۷۲)، شولیدن (۱۹۹،۱۹۶)، پوستین‌گری کردن (۱۹۸)، شارور (۱۰۰،۹۰)، فراآموختن (۱۰۹)، ناتائب (۱۳۷،۱۰۹)، نوتائب (۱۷۵،۱۳۶،۱۳۵)، یار بهین، دوست مهین (۱۲۰)، فرادست آوردن (۱۲۷)، بسامانان (۱۲۸)، دست بدارنده ترین‌مردمان (۱۲۹)، کننده‌ترین (۱۲۹)، مسافرانه (۱۳۱)، نمازچهارگانی(۱۳۱)، ناپیراسته، ناپیراستگان (۱۹۸،۱۹۴،۱۳۴)، بفرفت (= تعریفت ۱۳۵)، سگوان، سگوانی (۱۱۲،۱۱۱)، سلیم دل (۱۱۸)، سخنهای شهدگوار زهرآمیز (۱۳۵)، تنگسال (۱۴۹،۱۳۹)، فراسرآوردن (۱۶۴،۱۴۴)، مارافسا (۱۵۰)، گنج نامه، گنج دار (۱۵۷). غرور دادن کسی را (۱۵۷)، دست فراکردن

---

۱ ــ ازقبیل: «از این صد هزاران حکایت، آن روزکه نگار باید به یک تره نخرند» ۱۵۷، نظیر آن که امروز می‌گوییم: این را سری دکان سری فروش یک پول سیاه نمی‌خرند. یا «به هررسن درچاه مشوید» ۱۵۷، نظیر. به ریسمان پوسیدهٔ کسی به چاه مروید

۲ ــ از جمله رك: ص ۱۰۲ ـ ۱۰۳ در بیان فضیلت توبه و نیز برخی مخاطبات او در جاهای دیگر.

(۱۵۹) ، فراشنیدن (۱۶۰) ، یادکرد (۱۶۳، ۱۷۰) ، راست‌کاری، راست ــ گفتاری (۱۶۴)، کوههای بیخ‌آور سرافراشته (۱۷۲) ، ملاح راه‌دان(۱۷۴) سحبان سیم اندود (۱۷۵) ، سماع هواآمیز (۱۹۳)، حکایت به‌دروغ‌فرابافتن (۱۹۴) وغیره .

بعلاوه چون نویسنده مقید بوده است که در مقام استشهاد، آیات قرآن و احادیث نبوی را به فارسی نیز برگرداند ، ترجمه‌های ساده وبلیغ او وکلمات وترکیباتی که دربرابر الفاظ عربی اندیشیده وبکاربرده نمودار حسن انتخاب و تسلط او برزبان فارسی‌است . مصحح محترم در مقدمهٔ محققانهٔ خود پاره‌ای ازاین هردوگونه استعمالات نویسنده را نقل‌کرده است . درعین حال‌خوانندهٔ علاقه‌مند پس ازخواندن متن این‌کتاب نفیس‌آرزو می‌کندکه‌کاش فهرستی‌جامع ازتمام این‌لغات وترکیبات درپایان‌کتاب فراهم می‌آمد وراهنمای جویندگان بود

آنچه درباب ارزش‌کتاب مفتاح‌النجات به‌عرض رسید، اندکی از بسیار بود، اماکوشش فراوان و حوصله و دقت مصحح محترم خود جداگانه در خور احترام ویادکردنی است مقدمهٔ پرفایدهٔ مصحح نمودار استقصا در تمام آثار احمد جام ومراجع مربوط به اوست یعنی سعی‌کرده اند وی را درست بشناسند وخوب بشناسانند . برای تصحیح‌کتاب نیز پنج نسخه ازکتابخانه‌های ترکیه، آلمان، افغانستان واتریش فراهم‌آمده وپس‌ازتحقیق‌کافی‌نسخهٔ‌کتابخانهٔ سلطنتی وین ــ که قدیمی‌تر ودرست‌تر تشخیص داده شده ــ اساس‌کار قرارگرفته است درمقدمهٔ مصحح شرح لازم درباب معرفی‌نسخه‌های پنجگانه و اختصاصات آنها درج شده‌است تصحیح‌کتاب بادقت وامانت‌صورت گرفته وحتی‌المقدوراز‌دست‌ بردن درمتن وتوسل به تصحیحات شخصی احترازشده اما درمورد هرکلمه وهر جمله هرنکتهٔ مفیدی درنسخهٔ بدلها بوده یاهرحدسی به‌نظر می‌رسیده درحاشیه آمده است

حواشی و تعلیقات مصحح ، خود به‌اندازهٔ متن‌کتاب است[۱]، ودرآن هر کلمه وترکیب واصطلاح واسم خاصی‌محتاج توضیح بوده بدقت شرح شده است ازخلال سطور این قسمت می‌توان بادرجهٔ پشتکار و اهتمام مصحح آشنا شد که چگونه‌باپی‌جویی بسیارو تفحص‌در کتب متعدد هر نکته‌ای‌را جسته‌و بیان کرده‌است شرح بعضی از موضوعات در تعلیقات محتاج تفصیل بوده و توضیح موضوع

۱ ــ ص ۲۰۰ ـ ۳۰۰

فایدهٔ بیشتری را سبب شده‌است ازآن جمله است موضوع مسح‌کشیدن بر موزه (۲۱۴)، قراء (۲۳۴)، دجال (۲۵۵)، الوا (۲۸۳). معرفی مراجع و مآخذ مربوط به هر موضوع نیز علاقه‌مندان را بکار می‌آید نظیرآنچه در ذیل کلمهٔ «زندیق» آمده[۱] تنظیم جدول احادیث مذکور درکتاب، به ترتیب حروف الفبا وتفحص در مراجع مربوط وارائهٔ سند و مآخذ آنها[۲] نیز نمودار قسمتی دیگر از سعی و زحمت مصحح است کسانی که با این نوع تحقیقات سروکار داشته‌اند از دشواریهای این کار بخوبی آگاهند درپایان کتاب فهرست آیات، فهرست مآخذ، و فهرست اعلام قرار گرفته است که هریك در حد خود موجب مزید فایدهٔ کتاب است

برروی هم تصحیح مفتاح النجات بصورتی‌مطلوب انجام پذیرفته است امید می‌رود مصحح دانشمند ـ که درپایان نامهٔ تحصیلی‌خود به‌تحقیق در شرح حال وآراء وعقاید وتصانیف شیخ‌الاسلام احمد جام پرداخته ونیز دریکایك‌آثار او مطالعهٔ کافی کرده ونسخه‌های آنها را فراهم‌آورده ومورد استفاده قرار داده است ـ بتدریج دیگر کتابهای شیخ را نیز به‌همین شیوه تصحیح ومنتشرفرماید؛ چه مناسب تر ازآن‌که معرفی ونشرآثار پیر وعارفی خراسانی را فاضلی هم از مردم خراسان تعهدکند و حق اورا بخوبی ادا نماید؟ معرفی این کتاب را نمی‌توان به پایان برد بی یاد آن‌که درچاپ آن نیز دقت وحسن سلیقه به‌کار رفته است

●●

اصول قواعد عربی برای سال ششم ادبی وکنکور دانشکده‌ها، تألیف: سید کمال‌الدین طالقانی ۳۱۰ص.- ازانتشارات‌مؤسسهٔ مشعل‌اصفهان و امیرکبیر. بها ۱۲۰ ریال

رضا انزابی

کتاب، درچهار بخش‌است صرف، نحو، ترجمهٔ بخشی‌ازنهج‌الفصاحة حضرت رسول‌ص وتجزیه وترکیب.

در بیان قواعد، اگر چه ظاهراً سعی رفته‌که سادگی و اختصار رعایت شود، لیکن در جاهایی، چنان اختصاری به‌کار رفته‌که درك مفهوم را دشوار ساخته و در جاهایی قواعد شاذ و بی‌فایده یاکم فایده ذکرشده گذشته ازاین همان رنگ مکتبی و اصطلاحات قدیمی مشهود است و در مواردی‌هم‌تسامحاتی

۱ ـ رك ص ۲۷ ـ ۲۹ ۲ ـ ص ۳۱ ـ ۳۳۲

وجود غلطهای فراوان چاپی هم ، از طرفی کتاب را به حد یك اثر بازاری پایین آورده و نشانهٔ اینکه مؤلف گرچه اولین تألیفش نیست ، یا به بی توجهی چاپخانه‌چی‌ها آگاه نبوده ، یا شتابی بوده که کتاب زودتر به بازار آید

بارزترین نقص کتاب نداشتن فهرست است ، از اینکه بگذریم موارد زیر به نظر حقیر ، قابل یادآوری است، تا اگر تجدید چاپی برای کتاب پیش آید مؤلف محترم در نظر داشته باشد:

ص ۸ « جمع مذکر سالم آنست که در آخر مفرد « ون » یا «ین» زیاد شده باشد » باید اشارتی رود که جمع مذکر سالم مخصوص اسمهای خاص مذکر یا صفتهای مذکر است و گرنه هر اسم مذکری مثلا «رجل یا کتاب» را نمی‌توان بدین صورت جمع بست .

ص۱۹ « صفت مشبهه آنست که بردارندهٔ صفتی دلالت کند» به نظر می‌رسد که تعریف کاملی نیست ، چراکه صفت مشبهه صفتی است که تا حدی در موصوف پایدار و ثابت باشد مانند. جمل رفیع

ص ۲۰ در بنای اسم تفضیل می‌خوانیم « از مصدری بنا می‌شود که فعل آن قابل زیاده و نقصان باشد» و برای این شرط به شرحی می‌خوانیم و نه مثالی. حداقل ذکر مثالی ضروری بود که مثلا از « مات — مرد » اسم تفضیل ساخته نمی‌شود ، چراکه مرگ کمی و زیادی نمی‌پذیرد

درچندین جا پیش از اینکه مبحثی تعریف شود، از آن نام برده می‌شود ومثالی ذکر می‌گردد، مثلا

«ضمایر متصل اگر به حروف مشبهه متصل باشد اسم آن حروف، ومحلا منصوب باشد»ص۳۲، یا «ضمایر متصل (ا،و،ن،...) وقتی به افعال ناقصه می‌پیوندد اسم آن فعل و اگر به فعل مجهول متصل باشد نایب فاعل خواهد بود » ص۳۱ که تا این‌جا هنوز ازحروف مشبهه ، اعراب محلی، فعل مجهول، نایب فاعل، افعال ناقصه ذکری و تعریفی وحکمی به میان نیامده ، و همچنین است . «کم از کنایات است وتمیزش جمع ومجرور می‌باشد »، ص۴۰ «فعل متعدی هر گاه فاعلش مذکور ومعین باشد آن‌را معلوم گویند» ص۶۶ این تعریف کامل وصحیح نیست، چراکه مثلا در جملهٔ « قتل اللص بیدالحارس = دزد به دست پاسبان کشته شد » با اینکه فاعل غیرمستقیم ذکر شده با وجود این فعل « قتل» مجهول است ، فعل مجهول چنین تعریف شود بهتر است فعلی است که به مفعول نسبت داده شود.

ص ۷۳ « فعل مضاعف وقتی به ضمایر متصل فاعلی بچسبد ادغام ممتنع است». بنا براین فتوا در « مدا ـ مدوا » نباید ادغام کرد! باید قید شود که فعل

مضاعف وقتی به ضمایرمتصل فاعلی غیر « و ، ا ، ی» بچسبد ادغام ممتنع است.

ص ۷۴ ـ امر مخاطب از « امر » اومر ضبط شده ، در صورتی که «مر» به‌حذف همزه متداول‌تر است

ص۱۰۸ «درفعل‌امرومضارع مجزوم ازمضاعف،ادغام وفك درست است»، این قاعده فقط در صیغه های چهارگانه «یمد ـ تمد ـ امد ـ نمد» درست است، وگرنه در صیغه‌های دیگرـ درصیغه‌های جمع مؤنث ادغام نمی‌شودـ باید ادغام کرد، مثلا لم یمدا. این‌قاعده به همین‌صورت غلط در صفحهٔ ۱۱۱ تکرارشده.

ص ۱۱۴ «تعجب به معنی شگفتی و پسندیدن است ». با به این تعریف فعلهای تعجبی. (ما اقبح، چه قدر زشت است وما اوحش ـ چه‌قدر هراس‌انگیز است) پسندیدن است ؟!

ص ۴۵ « فاءالفعل ماضی در ثلاثی مجرد همیشه مفتوح است». آیا فعل نصر(به‌ضم نون) ماضی نیست؟! باید قید شود : ماضی معلوم .

ص ۴۷ « فاءالفعل ثلاثی مجرد در مضارع همیشه ساکن است ».ـ«این حساب معلوم نیست که فعلهای یقول ، یبیع ، یمد چه فعلی است؟! بهتر است از تراشیدن چنین قاعده‌های بی‌فایده و احیاناً نادرست صرف‌نظرشود .

ص۴۹ « با اوردن«ل» به مضارع غایب ومتکلم‌وساکن کردن (!)حرف آخر امر ساخته می‌شود» باید توجه داشت که « ل» فعل را مجزوم می‌کند و مجزوم ساختن‌مطلق‌ساکن‌کردن‌نیست، بلکه جزم یعنی‌ساکن‌ساختن صیغه‌های چهارگانه در فعل سالم و حذف حرف عله در این صیغه‌ها درفعل‌های ناقص و حذف نون مثنی و جمع بجز « ن » جمع مؤنث ، وگرنه بنا به دستور مؤلف ، امر صیغهٔ « یکتبون» باید « لیکتبون » !! باشد

ص۵۱ « فعلهایی که عین‌الفعلشان حرف عله باشد در موقع امر گردیدن حرف عله حذف می‌شود» این قـاعده‌هم‌مطلق بیان شده بنابراین شامل تمام صیغه‌هاست و به این حساب امر مخاطب قال باید باشد « قل‌ـقلا‌ـ قلوا ...»! باید قید شود که حرف عله درصیغه‌های‌چهارگانه حذف می‌شود

ص ۸۰ « در صورتی کـه فعل مضاعف مجزوم باشد و ادغام‌کنیم حرکهٔ حرف آخر را می‌توانیم ضمه یا فتحه یاکسره دهیم». اولاکه این قاعده توضیح داده نشده و حال آنکه ضروری بوده ثانیاً این خصوصیت مخصوص فعلهایی است که درمضارع مضموم‌العین باشد وگرنه فقط می‌توان‌حرف‌آخررا مفتوح و مکسور تلفظ کرد

ص۱۲۵ « حروف‌مشبهه بردو اسم داخل‌می‌شوند». درست اینست‌که گفته شود حروف مشبهه برسرجملهٔ اسمیه درمی‌آیند، چراکه درمبتدا وخبر، دواسم بودن عمومیت ندارد وممکن است جزجمله باشد، مانند: ان‌الله یغفرالذنوب

ص ۱۳۲ «اسم غیرمنصرف کسره قبول نمی‌کند» این‌تعریف ناقص است و قبول نکردن‌کسره عمومیت ندارد ، باید گفته شود. اسم غیرمنصرف تنوین و حرکهٔ کسره نمی‌پذیرد و در صورتی‌که مضاف یا معرف به «ال» باشد کسره می‌پذیرد (اسمهای غیرمتصرف نیز گفته نشده)

ص ۱۳۷ « علامت جزم در فعل مضارع ناقص افتادن حرف علة است » بایدیادآورشدکه افتادن‌حرف‌علة فقط درصیغه‌های‌چهارگانه‌است وگرنه یدعون درحالت جزم لم یدعو (با حذف نون) می‌شود این‌قاعده به همین‌صورت‌در صفحهٔ ۶۹ و۱۰۳ و۱۰۷ تکرارشده

ص ۱۴۰ « درصورتی‌که قرینه‌ای بروجود فاعل باشد می‌توان آن را حذف‌کرد من سافر؟ گفته می‌شود سعید، که تقدیر چنین بوده سافر سعید» توجه نشده‌که دراین مثال فاعل حذف نشده بلکه فعل حذف شده !

ص ۱۴۵ « معمول صفت مشبهه سه حالت ممکن است داشته‌ باشد منصوب باشد بنابرمفعول بودن سعید حسن‌نسبه» درصفت مشبهه چنین‌حالتی وجود ندارد . چرا کـه اولا صفت مشبهه از فعل لازم ساخته می‌شود یا از فعل متعدیی که مفعول آن موردنظر نیست ثانیاً منصوب بودن معمول بنابرتمیز بودن است نه مفعول بودن، مانند سعید شریف نسباً

ص۱۷۱ درمفعول مطلق ممکن است مصدر از غیر لفظ فعل ولی به معنای فعل به‌کاررود جلس الامیر قعوداً، به این حالت اشاره نشده .

ص ۲۱۱– تعریف بدل بسیار مختصرونارساست و عطف بیان عیناً مانند بدل تعریف شده (ص۲۱۴)

در مواردی نیز تسامحات و بی دقتی‌هایی مشاهده می‌شود که بعضی را یادآور می‌شویم

ص۱۰–درضمن‌مثالهایی که برای‌مؤنث معنوی ذکرشده «اخت» نیز آمده که علامت تأنیث دارد و مؤنث حقیقی است

ص۱۶–بدون اینکه صفت مفعولی وطرز ساختن‌آن بیان شود،می‌خوانیم «گفته شدکه اسم مفعول بروزن مفعول می‌آید» با ذکرچندین مثال.

ص ۱۷– مستمع بروزن مستفعل منظور شده‌کـه نیست در وزن بر وزن مفتعل است

ص۲۵در کلمه‌های استحراج و اکتسب، همزهٔ اول کلمهٔ الفمنطور شده
ص۳۰ـ هو، «آن مرد» وهی «آن زن» معنی‌شده . مسلم است که‌مرجع آنها همیشه انسان نیست .
ص ۵۹ـ اسم فاعل افعل ، معتلل قید شده که معتل صحیح است .
ص ۶۹ـ «هر گاه فاءالفعل کلمه ، د ، ذ ، ز باشد و به باب افتعال رود حرف مذکور به‌دال بدل گردد». معلوم است که حرف مذکور به‌دال بدل نمی گردد بلکه «ت» باب افتعال به «د» بدل می‌شود،مانند اردحام
ص ۱۰۳ جمع مؤنث اقم، اقمی می‌شود به اقیمی .
ص ۳۸ « بعض اسماء افعال با تنوین استعمال می‌شوند و آنهارا نکره گویند و اسماء افعال بدون تنوین معرفه است». به این حساب مثلا «هلم» یا « ایاك » معرفه است ؟ معرفه و نکره بودن در فعل موردی ندارد
ص ۱۸۱ و۲۷۷ « هر گاه بخواهیم اسم معرف به « ال » را منادا قرار دهیم « ای » در مذکر و « اية » در مؤنث زیاد می کنیم» درست این است کـه گفته شود پس از حرف ندا ایها درمذکر و ایتها درمؤنث افزوده می‌شود
ص۲۸۶ دو کلمهٔ بینة و عدو مشتق هستند نه جامد.
ص ۲۸۹ فعل یمیت ناقص نیست بلکه از ریشهٔ موت است واجوف‌واوی
ص ۲۹۷ « رسول، فعیل است به معنای مفعول» باید توجه داشت رسول فعیل نیست بروزن فعول است کلمه‌ای که به وسیلهٔ حرف عطفی تابع کلمهٔ قبلی باشد اصطلاحاً معطوف خوانده می‌شود در تمام مواردکتاب به جای معطوف، عطف به‌کاررفته،ص۲۹۴
در تجزیهٔ کلمات درهیچ مورد ، معرب و مبنی بودن وهمینطوردرتجزیهٔ اسم، سالم وغیرسالم بودن، عنوان نشده درصورتی که بخصوص دراسمهای‌مشتق ضروری است وهمچنین در تجزیهٔ فعلهای ثلاثی‌مجرد ذکر باب ـ ازآنجائی که سماعی‌است ـ ضرورتی‌ندارد، درکتاب حاضر اغلب قید شده‌آن‌هم به‌صورت‌شماره مثلا « عشتم » از باب دوم است (ص۲۹۶) و « قال » از باب اول است (همان صفحه).
تذکری دیگر اینکه چون‌کتاب ،کتاب دستوری است ، طبعاًخواننده انتظارجملهٔ ناصحیحی‌را ندارد. متأسفانه درمواردی این نقص به چشم‌می‌خورد « الفی که در آخر « جلسوا » می‌باشد ، خوانده نمی‌شود ، بلکه آن رابید وبه قانون رسم‌الخط عربی‌آن را نویسند» ص۳۶ یا «لایسود فعل منفی، وهو درآن مستترفاعلش می‌باشد»] ص۱۵۳

غلطهای چاپی فراوان نیز مزید براینهمه شده از آن جمله است.
« مررت به یوسف » به جای «بیوسف» ص ۱۳۳ . «یحی به جای یحیی» ص۱۳۴ «سقاس‌الله به جای سقاك‌الله» ص۱۳۷ «نت به جای ات» ص۱۷۹ . «کم درصورتی که ...» به‌جای«کذا درصورتی‌که» ص۱۸۹ فاینها به‌جای‌فاینما. ص۲۹۳ الا (با تشدید) حرف تحصیص به جای الا(بدون تشدید) ص۱۲۸ .
امید است که مؤلف به هنگام تحدید چاپ در رفع نقایص بکوشند تا بر فایدهٔ کتاب افزوده گردد

●●

کتابشناسی دهسالهٔ کتابهای ایران

تألیف ایرج افشار وحسین بنی‌آدم از انتشارات انجمن کتاب، وزیری، ۷۵۲ص

احمد آرام

به خاطر دارم که در نخستین قانون مطبوعات مربوط به دوره‌های اول مجلس شورای ملی عبارتی نوشته شده بود ، تقریباً به این مضمون‌که « بر ذمهٔ مؤلف یا ناشر کتاب است که از کتاب خود دو نسخه برای ضبط درکتابخانهٔ معارف (کتابخانهٔ ملی‌فعلی) تسلیم کند » اگر این‌کار مرتب صورت‌می گرفت وکتابهای‌فراهم شده درست‌فهرست می‌شد ، بسیار چیزها می‌دانستیم ودراختیار داشتیم‌که اکنون نمی‌دانیم و در اختیار نداریم . در دوره‌های متأخر (حدود ۴۰ سال پیش و بیشتر) مردی به‌نام میر سیدحسن (که ابتدا عمامه به‌سرداشت) از طرف ادارهٔ مطبوعات وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه مأمور بود که این دونسخه‌ها را از ناشران بگیرد و به‌کتابخانه تحویل‌دهد، بارها ناظر آن‌بودم که‌آن مرد ــ که خدایش‌بیامرزاد ــ به چه خواهش‌والتماسی‌به ناشران برای‌انجام وظیفهٔ خود مراجعه می‌کرد وآنان به چه سختی و بی‌آزرمی اورا جواب می گفتند . از کسانی که قانون مطبوعات را ترجمه کرده بودند ، شاید بعضی می‌دانستندکه این‌کارگرد آمدن آثار چاپ شده چه سود سرشاری برای آسان کردن‌کار محققان ونویسندگان دارد،ولی عموم مردم،وازجمله ناشران‌و مؤلفان، شاید از این معنی بی‌خبر بودند و به همین جهت‌دادن دونسخه‌کتاب‌را عمل لغوی تصور می‌کردند آخر در این مملکت تا این اواخر ـ و شاید هنوز هم‌ ـ چنین می‌نمود که اطاعت نکردن ازقانون خودبزرگواری و فضیلتی است !
درکتاب گرانقدر تاریخ علم جورج‌سارتون کــه جلد اول‌آن را ترجمه کرده‌ام و چند سالی پیش به چاپ رسیده (و جلد دوم آن متأسفانه بــا آنکه

دو سال است حاضر به چاپ است ، در نتیجهٔ بلایی‌شبیه به بلاهایی که ناشران سابق بر سرمرحوم میرسیدحسن‌درمی‌آوردند، هنوز چاپ نشده) تصویرصفحاتی از نخستین چاپهای آثار قدیمی یونانی و رومی (قرن ۱۵ میلادی) آمده که همه درکتابخانه‌های مراکز علمی‌مختلف ازآن‌زمان تاکنون نگاهداری‌می‌شود و شرح چاپ و انتشار این نسخه‌ها وبیان تاریخ پیشرفت فن چاپ و متعلقات آن خود یکی از مباحث دلکش‌آن‌کتاب تاریخ علم به شمار می‌رود .

در این اواخر کـه رفته رفته‌کار تحصیل علـم وکتابخوانی وکتابنویسی می‌خواهد سامانی پیداکند ـ وعلی‌رغم تصورکهنه پرستان‌که خیال‌می‌کنند سطح دانشجویی تنزل‌کرده، عقیدهٔ بنده این‌است‌که‌دانشجویان ودانش‌پژوهان‌امروز با همهٔ گرفتاریهای زندگی‌عموماً بهتر و پاکیزه‌تر ازگذشته‌کار می‌کنند‌ـ‌دانستن اینکه در موضوعات مختلف چه‌کتابهایی تألیف یا ترجمه شده ، یکی ازوسایل کار بسیار ضروری برای اهل علم است وغفلت ازآن به هیچ وجه روا نیست

یکی ازکارهای پرارجی‌که در سالهای اخیر در این زمینه‌صورت گرفته انتشار سالنامه‌ای است به عنوان «کتابشناسی ایران »که به همت شایستهٔ تقدیر دوست عزیز و پرکار ، آقای ایرج افشار ، از سال ۱۳۳۳ به این‌طرف ادامه یافته ، و اینك ثمرهٔ کلی‌کتابشناسیهای دهساله از ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۲ به صورت دیگروشایسته‌تر «کتابشناسی‌ده ساله » به همکاری آقایان ایرج افشار و حسین بنی‌آدم در یك جلدکتاب بزرگ در۷۵۲ صفحه برگنجینهٔ دانش‌وادب فارسی افزوده می‌شود

در این‌کتاب که بنابراصول و رسوم‌کتابداری به ۱۰ باب منقسم است ، ۵۶۰۲ کتاب به بهترین صورت معین با نمایاندن نام‌کتاب و مؤلف یا مترجم و شمارهٔ صفحات و قطع‌کتاب و تاریخ و محل چاپ و نام ناشر آمده است وبه جوینده ازراههای مختلف‌مدد می‌رساند . صفحاتی‌که به هریك از ابواب‌کتاب در ۵۸۶ صفحهٔ نامهای‌کتابها اختصاص دارد ازاین قراراست

۱ـ کتابهای‌کلی و عمومی	۱۳ صفحه
۲ـ فلسفه و ملحقات‌آن	۴۰ «
۳ـ ادیان «	۵۸ «
۴ـعلوم‌اجتماعی «	۷۰ «
۵ـ زبانشناسی «	۲۹ «
۶ـ علوم خالص	۳۲ «
۷ـ علوم عملی	۴۸ «

۸ـ هنرهای زیبا	۲۴ «
۹ـ جغرافیا و سفرنامه‌ها	۱۲۰ «
۱۰ـ کتابهای کودکان	۵۰ «

جای خوشوقتی‌است که دراین اواخرقدر فهرست‌نویسی برکتابها شناخته شده و بسیاری ازکتابهای علمی و ادبی با فهرستهای تفصیلی منتشر می‌شود و کار جویندگان را در پژوهشهای علمی و ادبی بسیارآسان می‌کند در کتاب حاضر ۱۷۰ صفحه به سه نوع فهرست اختصاص دارد .

۱ـ فهرست برمبنای موضوع	۱۰ صفحه
۲ـ نام‌کتاب	۱۰۰ «
۳ـ نام‌کسان	۶۰ «

برای آنکه ازصحت تنظیم فهرستهای‌کتاب ، باکمال ارادتی‌که‌به‌آقای افشار و همکاران قدیم و جدید ایشان‌دارم ، خوب آگاه شوم ، برحسب اتفاق در صفحه‌ای از فهرست نامهای‌کسان به نام « علی‌قویم » برخوردم‌که درمقابل آن ارقام مربوط به هشت صفحهٔ کتاب آمده بود ، به هر هشت صفحه مراجعه کردم و معلوم شد همهٔ ارجاعات درست است و در همه‌جا کتاب به کاملترین صورت معرفی شده است و درهریك ازکتابها کاری‌که آقای قویم از تصحیح یا تحشیه یا ترجمهٔ حال نویسی ونظایراینها داشته به خوبی نشان‌داده شده است. برای اطمینان خاطر بیشتر به فهرست نامهای‌کتابها نیز مراجعه‌کردم ومعلوم شدکه هیچ یك ازآن‌کتابها از قلم نیفتاده است و شمارهٔ صفحهٔ عوضی ندارد، و کسانی‌که درکارچاپ وغلط‌گیری دست دارند، می‌دانندکه درست چاپ‌کردن کتاب تقریباً امری غیرممکن است، و تا زمانی‌که چاپخانه‌ها، مصححان‌بسیار با سواد ودلسوز نداشته باشند، هرگزکار درست چاپ‌کردن‌کتاب سامانی پیدا نخواهدکرد .

تنها چیزی‌که باید به عنوان‌عیبگویی درمقابل محاسن بی‌شماراین کتاب بگویم این است‌که برای بعضی‌ازکتابها در میان پرانتز نوشته شده است(بی‌م) یا (بی ن) یا (بی ث) ومن‌گمان می‌کنم‌که « م » علامت محل انتشارکتاب و «ن» علامت ناشر و «ت» علامت تاریخ بوده باشد ، ولی حق بودکه درمقدمهٔ کتاب درصفحهٔ خاصی به این علامات اشاره می‌شد، تاخواننده برای‌پیداکردن معانی این رمزها به حدس متوسل نشود

به هرصورت اتمام این‌کار سترك را بــه آقایان افشار و بنی‌آدم تبریك می‌گویم و امیدوارم این سلسله ادامــه یابد و روزی برسدکــه فهرستی ازکلیهٔ کتابهای چاپی‌فارسی ازآغازچاپ تاکنون دردسترس خوانندگان قرارگیرد.

شعر و موسیقی و ساز و آواز در ادبیات فارسی

تألیف ابوتراب رازانی، دارای ۵۱۲ صفحه متن و فهرست و ۵ صفحه غلطنامه، از انتشارات ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ، ۱۳۴۲ شمسی، چاپ چاپخانهٔ دانشگاه تهران، قطع وزیری.

محمد پروین گنابادی

مؤلف پس از مقدمهٔ کوتاهی در دوصفحه به شرح هنر و شعر و شاعر و تلخیصی از تاریخ تحول شعر و نثر فارسی پرداخته و درضمن تحولات فرهنگی و مطبوعاتی ایران را نیز یادکرده وسپس دربارهٔ موسیقی ورابطهٔ شعروموسیقی و تاریخ مختصرموسیقی و تحول آن در جهان و ایران اشاره کرده وآنگاه از موسیقی عربی وخواص نادرآن و موسیقی ایرانی وخصوصیات آن سخن گفته و موسیقی شناسان بزرگ ایران وشمه‌ای از افکار و دانش آنان را آورده‌اند وپس ازآن به یادکردن سازهایی که در ادبیات فارسی نام آنها آمده و مختصری از خصوصیات هر یك از آنها و همچنین آهنگهای موسیقی و اقسام و خصوصیات آنها پرداخته و سرانجام شرح مختصری دربارهٔ موسیقی و ادب معاصر یاد کرده‌اند.

در پایان کتاب مؤلف فهرستی راجع به مآخذ آن آورده‌اند که مشتمل بر ۱۵۰ کتاب ومجله بفارسی وعربی و زبانهای بیگانه است

باری رنجی که مؤلف دربارهٔ چنین موضوع مهمی تحمل کرده ومأخذهای گوناگون را دیده و بویژه گونه های مختلف سازهای ایرانی را از متنهای گوناگون موسیقی و لغت و دیوانهای شاعران گرد آورده و به بسیاری از نوازندگان دوره های اخیر نیز اشاره کرده و شرح حال و هنرخاص آنان را یادکرده‌اند بسیار ارزنده است پیداست که بحث کردن دقیق ومشبع در اینهمه موضوعات گوناگون و پر اهمیت درچنین تألیفی (هرچند دارای ۵۰۰ صفحه است) جز بهایجاز وبهصورت فشرده امکان‌پذیر نمی‌باشد واز اینرو این کتاب‌را باید به منزلهٔ راهنما ومدخلی برای محققان و شیفتگان دو هنر زیبای شعر و موسیقی ایرانی دانست، بویژه که مؤلف دربارهٔ موسیقی ملتهای دیگر چون هندیان وچینیان و اروپاییان نیز بهبحث پرداخته‌اند. از اینروکتاب مزبوررا می‌توان‌همچون پایه‌ای شمرد که برروی‌آن می‌توان کاخهای‌عظیم چندین‌اشکوبه دربارهٔ هر یك از موضوعات‌آن به اختصاص بنیان نهاد و در مثل شعر را از لحاظ شکل و محتوی و انواع بحرها و پیوستگی آنها با موسیقی و مفهومهای گوناگونی همچون: غزل وتغزل و هجو ورثا ومدح و حکمت وپند و عرفان و تصوف بررسی کرد و شیوهٔ تحول هریك را از نخستین روزگار پدید آمدن شعرپارسی پس از اسلام تا دوران‌کنونی بدست‌آورد، وآنگاه از نظر شکل:

قصیده ومثنوی و غزل و رباعی ومخمس ودیگر شکلهایی راکه شاعران درآنها طبع‌آزمایی کرده‌اند به دقت بررسی‌کرد و تحولات آنها را در نظر گرفت و دربارهٔ هریك رساله‌هایی گردآورد. همچنین دربارهٔ موسیقی‌دانان ایران هنوز آنچنانکه سزاست مأخذهای جامعی‌فراهم‌نیامده‌است وحتی‌بسیاری از نسخه‌های خطی موسیقیدانان ایرانی هنوز یا ازکتابخانه های بزرگ جهان و خود ایران عکسبرداری نشده و یا اگرعکسبرداری شده است‌کسی یا سازمان‌خاصی به طبع و نشرآنها همت نگماشته است. چنانکه در ضمیمهٔ فهرستهای‌کتب خطی عربی درموزهٔ بریتانی، تنظیم چارلزریو به شمارهٔ ۸۲۳ موسیقی (Music 823) به مجموعه‌ای از رساله‌های موسیقی‌برمی‌خوریم‌که آنهارا برای یکی ازامیران هند به‌نام شاه قادس عبدالجلیل حارثی ملقب معروف به دیانت‌خان (متوفی به‌سال۱۶۶۴ م) در شاهجهان‌آباد «دهلی» نوشتهٔ و گردآورده‌اندکه در میان آنها چندین رسالهٔ عربی‌دیده می‌شود همچون کتاب‌النغم[1] یحیی بن علی‌بن یحیی‌منجم ورساله‌ای به‌نام‌الادوارکه مؤلف‌آن نامعلوم است و به‌ادعای‌بروکلمن نام‌آن: کتاب الادوار و الایقاع تألیف صفی‌الدین عبدالمؤمن بن‌یوسف بن‌فاخر ارموی است‌که‌آقای دکتر‌رارابی‌هم ازکتابی به‌نام ادوار تألیف حسین دانشمند ورسالهٔ شرفیهٔوی استفاده‌کرده‌اند. ورسالهٔ شرح الادوار(که مؤلف‌آن نامعلوم است) ورسالهٔ دیگری درشرح‌کتاب‌الادوار ازمبارکشاه، وبازرساله‌ای درشرح رسالة الادوار ازمحمدبن محمد ابونصرخجندی ورسالهٔ یعقوب بن‌اسحاق‌کندی فی‌خبر تألیف الالحان‌که به‌گمان ریو این‌همان رسالهٔ‌کندی است‌که ابن‌ندیم[2] آن‌را به‌نام . «رسالة فی‌خبرصناعة التألیف» خوانده است وشاید همان‌رساله‌ای باشدکه لخمن (Lachmann) آن را درشهر لایپزیك به‌سال ۱۹۳۱چاپ‌کرده و وی و محمود حفنی شرحی بر آن نوشته وآن را به‌نام « رسالة فی‌خبر تألیف الالحان» خوانده‌اند و بروکلمن رسالهٔ مزبور را درضمیمهٔ خویش۱ / ۳۷۴ یاد کرده است، وتألیفی‌بی‌نام درموسیقی و بی‌نام مؤلف که به‌سلطان محمودبن‌مراد عثمانی (۸۴۷-۸۴۹هـ.) تقدیم شده ومتضمن اقتباسهایی ازکتابهای قدیم چون: کتاب شفای ابن‌سینا و ادوار و شرفیهٔ ارموی و مقاصدالالحان ابن غیبی‌است [3]

۱ـ این‌رساله درسال ۱۹۵۰م. مطابق ۱۳۶۹هـ. دربغداد چاپ شده‌است و مؤلف وی از خاندانهای هنر وادب ایرانی بوده و نیـای اعلای وی مذهب مجوسی داشته است.

۲ـ الفهرست، ص ۳۵۹ ۳ـکشف الظنون ، ج۲، ص۱۹۰۳، چاپ استانبول.

و کتاب‌الکافی فی‌الموسیقی‌تألیف ابومنصور ابن‌زیله (متوفی ۴۴۰هـ) دارای سه فصل دربارهٔ: نغمه‌ها، ایقاع وتألیف الحان و وی شارح رسالهٔ حی‌بن‌یقظان و برخی از تعلیقات دیگر دربارهٔ کتب استاد خویش ابن‌سینا است[1] ونسخه‌ای از آن درکتابخانهٔ رامپور هست. و بخشی از کتاب المدخل فی‌الموسیقی تألیف فارابی که گروهی از خاورشناسان چون کوسگارتن و هامر وخرآبان‌دربارهٔ آن بحث‌کرده‌اند وگذشته از رساله های عربی مذکور درمجموعهٔ یادکرده چندین تألیف موسیقی به فارسی است همچون

۱ـ رسالهٔ فارسی‌درآراء فقیهان وصوفیان درسماع موسیقی، تألیف محمد ابن جلال رضوی‌که به‌سال ۱۰۲۸هجری نوشته شده است.

۲ـ رسالهٔ فارسی درجواز سماع تألیف عبدالجلیل‌بن عبدالرحمان

۳ـ رسالهٔ فارسی درموسیقی به نام: موسیقی حکمت علایی، وآن بخشی از کتاب ناقصی‌است ازآن ابن‌سیناکه شاگرد وی ابوعبیدگورکانی پس‌ازابن‌سیناآن را تکمیل کرده است.

۴ـ رسالهٔ فارسی به‌نام‌کشف الاوتارتألیف قاسم‌بن دوستعلی بخارایی‌که به امپراتورجلال‌الدین اکبرتقدیم شده است

۴ ـ رساله‌ای به فارسی به نام‌کنزالتحف در موسیقی کـه نام مؤلف‌آن معلوم نیست و دارای مقدمه و چهار گفتار است و دارای ابیاتی است‌که نشان می‌دهدکتاب‌را به غیاث الدولةوالدین الحسینی تقدیم داشته‌اند وچنین‌می‌نماید که به‌سال۷۴۲هـ. تألیف شده است

باری مجموعهٔ مزبور روی‌هم‌رفته دارای ۱۴ رساله در موسیقی است‌کـه با تأسف بایدگفت بیشترآنها به‌صورت انتقادی تصحیح وچاپ نشده است

در بارهٔ شعرحافظ

هزار سلطنت دلبری بدان نرسد

که‌دردلی‌به‌هنرخویشتن‌بگنجانی (ص۶)

به‌نظرنگارنده «هنر»احتمال‌می‌رود به‌معنی متداول امروزیعنی(Art) یا هنرهای زیبا نباشد، چون متقدمان‌هرچندگاهی‌آن رًا به معنی‌صنعت وشناختن کارهای ظریف وآکنده از ریزه‌کاری بکار می‌بردند ولی بیشترکلمهٔ مزبور را در برابر «عیب» می‌آوردندکه عبارت از «حسن» و نیکوییهای معنوی است:

۱ـ ابن‌ابی‌اصیبعه،ج۲، ص۱۹.

چنانکه سعدی گوید.

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

و باز گوید . ظرافت بسیار کردن هنر ندیمان است و عیب حکیمان (گلستان ص ۳۴) ومنظور حافظ هم گویا احسان و نیکویی است

دربارهٔ رامتین گذشته ازاینکه نام وی را فرخی سیستانی و عبدالواسع جبلی درابیاتی آورده‌اند، می‌توان به‌ص۲۰۱ مقدمهٔ آقای دکتر محجوب بر «ویس و رامین» رجوع کرد و از تحقیقات ایشان دربارهٔ رامتین یا رامنیں که گویا دو موسیقیدان بوده‌اند و اشعار بسیاری‌که از شاعران دیگر نقل کرده‌اند سود بر گرفت. نرشخی در تاریخ بخارا شرحی دربارهٔ سرود های بخارائیان در خصوص «کین سیاوش» یادکرده است. رجوع شود به ص ۱۹ آن کتاب

دریادداشتهایی‌که ازبیهقی داشتم نام این‌موسیقیدانان یادداشت‌شده‌بود بوقی‌طنبورزن، درعصرمسعود غزنوی بود و بیهقی‌درصفحه‌های۴۵۲و۴۵۳ به‌تفصیل از وی سخن‌می‌گوید ومی‌نویسد وی‌را پاسبان می‌خوانند (چاپ‌دکترفیاض)

ستی زرین مطربه معاصربیهقی و زنی حاجب حرمسرا بود. نام وی در صفحه‌های ۳۹۶ و۶۲۶ بیهقی همان چاپ‌آمده است

دربارهٔ طویس، بیهقی در ص۲۰۷ شعری راکه درآن مثل معروف شومی وی‌آمده یادکرده است[۱]

و نیز بیهقی ازعبدالرحمن قوال که معاصراو بوده نام می‌برد(ص۵) و در ص ۷۰ وی را استاد عبدالرحمن قوال می‌خواند و درص۷۱ از گفتهٔ وی‌آرد: هر روزی برحکم عادت به‌خدمت رفتمی (به‌خدمت امیر محمد برادر مسعود) من ویارانم مطربان و قوالان و ندیمان پیر. و درص۷۴ نیز ازوی سخن‌رفته و درص ۷۶ دربارهٔ شعرخواندن وی به‌عربی وکلمهٔ «صوت» و دیگرنکته‌ها بیهقی به‌تفصیل گفتگو می‌کند وهمچنین درص۴۶۶ نیز از وی سخنانی می‌آورد.

مؤلف درصفحهٔ۲۱۲ به نکتهٔ مهمی از نظرتاریخ صحیح فرهنگ(کولتور) ملی‌ما اشاره‌کرده و نوشته‌اند . «تنها استباهی‌که اکثر عربیان دربارهٔ موسیقی ایران مرتکب شده‌اند، موسیقی ملی بعد ازاسلام ما را ذیل‌موسیقی عرب‌قلمداد کردن است واین‌قصور ازآنجا ناشی‌شده‌که قسمتی ازکتب موسیقیدانان‌ایرانی به‌زبان عربی‌نگاشته شده است این‌لغزش برای بعضی از موسیقیدانان شرق‌نیز پیش‌آمده ،ازجمله ودیع صبرا رهبرکنسرواتوارملی‌لبنان به‌سال۱۹۴۱ رساله‌ای

---

۱ ــ و نیز در ترجمهٔ تاریخ، یمینی تصحیح دکتر جعفرشعار، ص ۱۲۳ آمده «راهنمای کتاب»

نگاشته وریشهٔ موسیقی غرب‌را موسیقی‌عرب انگاشته؛ او نیز فارابی‌وصفی‌الدین را عرب پنداشته وفرضیهٔ خودرا بدین پندار استوار ساخته است» . بسیار مایهٔ تأسف است کــه این خطای نابخشودنی خاورشناسان تنها مربوط به موسیقی نیست‌آنان همهٔ رنجها وابداعها وپدیده های نوع ملی‌ایرانیان پس ازاسلام را به «عرب» نسبت داده ودرتألیفهای خویش به‌جای دانش یا هنریا تمدن ایرانی یالااقل اسلامی یاشرقی‌کلمهٔ «عرب» را جانشین‌آنها کرده‌اند وسزا است‌که همهٔ محققان معاصر و بویژه دانشگاهیان درهررشته مانندآقای دکتررادرانی بدین اشتباه‌بزرگ‌اشاره کنند، وموضوع‌را بویژه برای دانشجویان ونسل‌جوان‌کشور که آتش عشق به میهن دردرون آنان فروزان است روشن سازند، وآنان را به کوششهای خستگی‌ناپذیر ایرانیان پس‌از اسلام درراه پیشرفت تمدن ودانشهای اسلامی وایرانی‌آگاه سازند، اما باید درنهایت تأسف یادآورشوم‌که برخی‌از مؤلفان دانشگاهی درخلاف جهت این هدف‌گام برمی‌دارند. چنانکه به‌تکرار در بعضی ازکتابهای علمی دانشگاه (که ترجمهٔ لفظ به لفظ ازمتنهای اروپائیان است) دیده‌ام‌که کشفیات ایرانیان را درداروها وگیاهها و فرمولهای شیمی و تجربه‌های پزشکی به‌تقلیدکورکورانه از مؤلف اصلی‌کتاب بــه تازیان نسبت داده‌اند وبویژه دریکی‌از تألیفهای دانشگاهی‌چنین عبارتی بچشم برخوردکــه هرگزآن را ازیاد نمی‌برم:

« اعــراب دربارهٔ الکل واسید سولفوریك نخستین‌بار تحقیق‌کردند و «دکریای راضی»! فرمول الکل واسید سولفوریك‌را کشف‌کرد» ۱ پیداست‌کــه چنین مؤلفی که زکریای رازی را به صورت مزبور ازخط لاتین به فارسی برگردانده‌است، هرگز نام دانشمند ایرانی‌را درمتن‌های فارسی ندیده ودر-نیافته است‌که وی ازمردم ری وایرانی بوده است چنین شخصی چگونه ممکن است به ایران وایرانی دلبستگی داشته‌باشد وتاریخ معاصر ملی خویش‌وگذشته درخشان مردم ایران‌رادریابد ودانشجویان را به‌چنین‌اندیشه‌هایی‌رهبری کند؟

ذات نا یافته از هستی بخش
کی تواند که شود هستی بخش ؟

چنانکه آقای دکتررازانی یادآور شده‌اند خطای عظیم خاورشناسان از اینجا پدید آمده است‌که پس‌ازآنکه تازیان در پرتو تعالیم اسلام سرزمینهای پهناوری‌چون :مصر،عراق،سوریه،لبنان،ترکیه،ایران،الجزایر،مراکش،تونس واندلس را به تصرف درآوردند وخلافت بزرگ اسلامی تشکیل یافت، مــردم

---

۱ - رجوع به پروندهٔ « تصحیح کتب‌علمی دانشگاه» وگزارش‌مفصل نگارنده شود

سرزمینهای مزبور از ایرو که کتاب مذهبی آنان بزبان عرب بود نا گزیر شدند دانشهای مذهبی چون: تجوید وتفسیر وحدیث ورجال وفقه واصول وحتی صرف ونحووعروض ودیگر دانشهای ادبی را بهزبان تازی بنویسند، ورفته رفته زبان عرب زبان علمی سرزمینهای خلافت اسلامی گردید، ودانشمندان ایرانی هم تا دیرـ زمانی (با آنکه زبان دری بجای مانده بود) تألیفهای خویش را بهتازی می نوشتند ولی امروزه هر روشنفکری میداند که بزرگترین پایه‌گذاران بیشتر دانشهای اسلامی وحتی فصیح‌ترین نـویسندگـان و شاعران عرب بعداز اسلام از میان ایرانیان برخاسته‌اند وبسیاری به نام بردن آنها نیست، تنها کافی است که یادآور شویم هنوز هم نوشته‌های زور به پارسی (ابن‌مقفع) در دانشگاههای کشورهای عربی‌زبان به عنوان شیواترین نثر فارسی تدریس می‌شود

نکتهٔ شگفتی‌آور این است که نه‌تنها ودیع‌صبرا با استفاده از نوشته‌های عربیان ریشهٔ موسیقی عرب را موسیقی عرب (که پایه‌گذار آن ابراهیم فـرزند ماهان بن بهمن‌بن پشنگ ازدهقانان ارجان بوده‌است) پنداشته، بلکه در یکی از تألیفهای عراق عبدالقادر بن غیبی‌را هم «عراقی» نوشته‌اندکـه معلوم نیست غلط چاپی است یاتعمد مراغی را عراقی ضبط کرده‌اند[1]

ودرهمین مجله صفی‌الدین‌ارموی را «بغدادی» نوشته‌اند [2]

راست است که درعصر حاضر دانشمندان‌متفکر جهان می کوشند که درمیان بشریت باصرف‌نظر از نژاد ومذهب ورنگ ودیگر خصوصیتهای ملی‌حس تفاهم و نزدیکی پدیدآورند، تامگر ازجنگها وستیزه‌جوئیهای ابلهانهٔ مردم قرنهای تاریک بکاهند ودر پرتو صلح و دوستی پایدار ملتها ، درراه رفاه و خوشبختی اکثریت مردم جهان که درمنجلاب‌هولناك فقروجهل غوطه‌ورند گام بـردارند، اما این هدف نه‌تنها منافی این‌نیست که هرملتی یادگارهای با ارزش نیاکان خویش‌را بشناسد، بلکه توان گفت بیداری وهوشمندی ملتها کمك بزرگی به‌هدف مذکور خواهدکرد و از بسیاری بحثها وستیزه‌جوییهای لفظی لاطائل وبی ـ منطق خواهدکاست و به حس تفاهم و نزدیکی ملتها به یکدیگر بیشتر یاری خواهدکرد. باری‌درباره‌موسیقی ایرانی‌نه‌تنها گروهی ازخاورشناسان‌ابداعات وابتکارات ایرانیان را دراین‌فن به‌خطا به‌تازیان‌نسبت داده‌اند، بلکه برخی از آنان به‌علت ناتوانی درزبان تازی درگرداب غلطهای فاحشی فرو افتاده‌اند، چنانکه پروفسور ژول‌روانه[3] .

---

۱ ـ مجلهٔ المجمع العلمی العراقی، ص ۱۷۳ ۲ ـ ص ۱۸۱ .

۳ ـ Prof Jules Rouanet

نویسندهٔ مادهٔ « موسیقی عربی » در دائرةالمعارف موسیقی لاوینیاك۱ چاپ پاریس میان سالهای ۱۹۱۳-۱۹۲۲م. (درسه جلد) نام‌جامع‌الالحان، مقاصد-الالحان، کنزالالحان (سه‌کتاب موسیقی تألیف موسیقیدان عبدالقادربن غیبی مراغه‌ای ازمؤلفان قرن۱۴ میلادی‌را بدینسان ضبط کرده است جامع‌الالهام؛ (Djamı el elham) ، مقاصدالالهام؛ (Mekacıd el elham) ، کنزالالهام ؛ (Kınz el elham) ولسان‌الدین بن‌الخطیب را چنین آورده است. سیسان‌الدین ابن‌الکاتب؛ (Sissan ed dın Ibn- Al Kateb) وعبدالله بن جدعان را عبدالله بن گهدار نوشته است Abdullah fıls de Gohdars و جبلة بن‌الایهم را ، حملة بن‌الاغان۲ وبهر را، بیر وبدب را، بیب وغریص را (نام آواره خوابی) سرید و ابن ابی‌عتیق را، ابن‌علی‌عاتیك ومعتصم (حلیفه)را الموتاسا و ابن‌بانة (عمرو)را، ابن‌بانه و منصور رلزل (موسیقیدان)را، منصوربن شیفی ودبیربن دحمان (موسیقیدان)را سوبیربن عبدالله‌الرحمان آورده وده‌ها غلط بحر اینها مرتکب شده است ۳ که بهیچ‌رو شایسته سود حاور شناس بزرگی دردائرة-المعارفی معروف چنین غلطهایی‌را نشردهد. نکتهٔ خنده‌آور این است که ژول روانه‌گروهی ازخاورشناسان دیگررا همچون. فتیس ۴ وژوبر ۵ ودوکودری ۶ وکیرویتر ۷ وکوسکارتن ۸ بهباد انتقادگرفته‌وغلطهای‌شگفتی‌آوری ازتألیف‌های قطور آنان دربارهٔ موسیقی «عربی» یا اسلامی یا ایرانی گرد آورده است وتوان گفت تنها دانشمند خاورشناسی‌که بادرستی وعمق ودقت‌کامل به تحقیق دربارهٔ موسیقی ایرانی و شرقی پرداخته هانری ژرژفارمر ۹ است که آقای

۱- A Lavıgnac, Encyclopedıe de la Musique et Dictıon- naıre de conservatoıre

۲- ازآوردن صورت لاتین‌آنها بعلت تفصیل مقال خودداری شد

۳- رجوع به مجلهٔ المجمع‌العلمی‌العراقی، ص۱۷۳ (حاشیه) شود.

۴- Fetıs ۵- Gevaert ۶- Ducowdray

۷- Kıeswtter ۸- Kotgarten

۹- Henry George Farmer که در شهر بر (Bırr) از نواحی ایرلند بهسال ۱۸۸۲ متولد شد ، و درآغاز جوانی خویش‌را آماده می‌کرد تا موسیقیدانی حرفه‌ای باشد،ولی این‌اندیشه‌را فروگذاشت وبهٔدانشگاه گلاسکو ←

دکتر دارائی هم از برخی‌از نوشته‌های وی استفاده کرده‌اند. اما فارمر هم‌که درطی نیم قرن دربارهٔ موسیقی‌شرقی تتبع می‌کرد وده‌ها کتاب دراین‌باره نوشت جز چند تألیف از قبیل موسیقی فارسی ۱ بررسی‌های شرقی‌ازجنبهٔ موسیقی و بررسیهایی دراسرارهای موسیقی شرقی وفصل‌خاصی درکتاب: نظریاتی درهنر فارس‌که پروفسور پوپ‌آنرا منتشرساخته (چاپ اکسفورد ۱۹۳۸) و رساله‌ای دربارهٔ نامهای‌صوتها درکتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی، بقیهٔ تألیفات خویش را به عرب منسوب داشته و به موسیقی‌آنان اختصاص داده است، در صورتی‌که بی‌گمان برحسب نوشته‌های ابن خلدون دربارهٔ بنایان ایرانی و آوازه‌خوانی آنان وتألیفها وآهنگهای ابراهیم و اسحاق موصلی‌که هر دو در اصل ایرانی بوده‌اند، و شاگردآنان زریاب ، ریشهٔ موسیقی عربی و حتی موسیقی عربیان (الجزایر ومراکش وتونس) واندلس (اسپانیا) ازموسیقی ایرانی گرفته شده است وآقای دکتر دارائی همفصلهای مذکوررا دراین تألیف‌آورده‌اند.

باری رنجها وکوششهای مؤلف‌کتاب موسیقی وشعر بی‌گمان نشانهٔ ذوق ودلبستگی ایشان به‌هنرهای اصیل ایرانی است، وامید است تحقیقات خویش را دراین راه ادامه دهند وبه گردآوری آثاردیگری کامیاب شوند ، جای تأسف است‌که باغلطنامه چندین صفحه‌ای بازهم غلطهای چاپی بسیاری دراین تألیف پرارزش روی داده‌که امید است درچاپ‌بعد بادقت تصحیح گردد . همچنین‌در فهرستهای‌اعلام ومآخذهای‌کتاب ترتیب‌الفبایی بطورکامل‌درهمهٔ‌کلمه‌ها مراعات نشده است‌که سزاست در چاپ دیگر به‌این نقیصه نیز توجه شود .

●●

فرهنگ مترادفات واصطلاحات تألیف محمد پادشاه متخلص به «شاد»، زیر نظر بزن ترقی ، از انتشارات کتابفروشی خیام، شش + ۶۹۵ ص ــ قطع وزیری

نون
طوسی

شاید بتوان گفت‌که فرهنگ نویسی یا لغت نگاری۲ فارسی در هند از ابتدای قرن پنجم هجری سابقه داشته است .

ــــ رفت و دوسال زبان عربی آموخت (۱۹۱۹-۱۹۲۱ م.) و درنزد استادان خاورشناس فارسی وعربی‌را به‌خوبی‌فرا گرفت، وبه‌درجهٔ دکتری درآنها نایل آمدوبه‌عضویت انجمن‌آسیائی پادشاهی پذیرفته‌شد (۱۹۳۰-۱۹۳۳م)وتألیفات بسیاری در موسیقی دارد.

۱ـ مقاله‌ای درکتاب لغت گرو دربارهٔ موسیقی وموسیقیدانان .

۲ـ Lexicography

زیرا پس از حملهٔ سلطان محمود غزنوی ، زبان و تمدن و ادب ایران در آن سرزمین نفوذ کرد و بعدها این مردم هنرپرور، روزگاری را که ما در تنگنای حوادث تاریخی خرد می‌شدیم ، خود را به عنوان مدافع زبان فارسی معرفی کردند و آثار مارا چون گوهرهای فروزان حفظ نمودند و اقبال خمی از نویسندگان و شعرا به آن نواحی مؤید این ادعاست .

همچنین براثر تشویق سلاطین اسلامی ، هندیان زودتر از ایرانیان نیاز خودرا بهداشتن فرهنگهای فارسی احساس کردند و دراین زمینه گامهای مؤثری برداشتند و در طول چهارقرن، مردم آن سامان ، کتب لغت بیشماری را تألیف کردند و بیشتر به شعر روی آوردند و به زبان محاوره عنایت و توجهی نداشتند چنانکه دردیباچهٔ چندفرهنگ معتبر نظیر تحفة السعاده ومدار الافاضل وفرهنگ جهانگیری و بهار عجم وامثال آنها علت تألیف را مؤلفین تنها کمك به معضلات و مشکلات شعری بیان کرده‌اند

اما در دورهٔ حملهٔ مغول توجه فرهنگ نویسان درهند بیشتر به اصطلاحات و مصادرمعطوف شدکه این روش روز بروز دنبال گردید و موجب پیدایش صدها فرهنگ مختلف شد ۱ و حتی کتبی مانند « فرهنگ اصطلاحات پیشه‌وران » از ظفرالرحمن دهلوی و یا « فرهنگ اصطلاحات علمیه » و غیره که بعدها تألیف شد محصول همین تحقیق و تدقیق هندیها در زبان فارسی است ۲

به دنبال این تلاش پی گیر، فرهنگ نویسان درصدد برآمدند که فرهنگهایی شامل لغات عربی و فارسی و بعضی از لغات ترکی و پهلوی تألیف نمایندکه فرهنگ « خزانة اللغات » یکی از همین نمونه‌هاست و نیز فرهنگهای بزرگی مانند « آصف اللغات » در ۱۷ جلد و « ارمغان آصفی » در ۸ جلد و فرهنگ « آنندراج » در ۲ جلد درآن سرزمین مدون شد که امروز مورد استفادهٔ همهٔ فارسی زبانان دنیاست .

درایران نیز برای اینکه به این همبستگیها جان تازه‌ای بدهند، از دیرباز درصدد چاپ مجدد این فرهنگها برآمده‌اند چنانکه « فرهنگ غیاث اللغات » را در سه جلد و « فرهنگ آنندراج » را در هفت جلد آقای دبیرسیاقی چاپ و منتشر کرده‌اند ، می‌دانیم که مؤلف آنندراج محمد پادشاه متخلص به شاد است۳ که علاوه بر فرهنگ مزبور ، که گنجینه‌ای از لغات و ترکیبات و

۱ــ رجوع شود به فهرست کتاب «فرهنگ نویسی فارسی درهند و پاکستان»، تألیف دکتر شهریار نقوی

۲ــ رجوع شود به مقالهٔ «فرهنگ نویسی »از آقای احمدگلچین معانی، درمجلهٔ راهنمای کتاب ، سال ششم ، شماره ۱و۲ .

۳ ــ برای اطلاع از احوال او رجوع شود به مقدمهٔ آقای دبیر سیاقی بر جلد اول فرهنگ آنندراج .

اصطلاحات فارسی است و شواهد شعری آن بیش از هر مأخذی مورد استفاده می‌باشد، فرهنگ دیگری تألیف کرده که آن « فرهنگ مترادفات واصطلاحات» است و اخیراً این کتاب بوسیلهٔ آقای ترقی چاپ و نشر یافته که توفیق مطالعهٔ آن مرا دست داد .

مصحح در مقدمه‌ای که بر فرهنگ نوشته‌اند برخی از ترکیبات عربی را در نثر خود آورده‌اند، مانند « تحت‌الشعاع » و غیره که ممکن بود به جای آن از ترکیبات زیبای فارسی استفاده می‌کردند و همچنین در صفحهٔ « دو » مقدمه صحبت از صنعت (سجع و مقفا) را به میان آورده که بهتر بود یکی را استعمال کرده و لفظ « صنعت » را نیز حذف می‌کردند و (مقفا) را هم در صورت بکاربردن ، حرف آخر را به شکل الف ممدوده نمی‌نوشتند بلکه به کرسی یاء و الف مقصور ضبط می‌نمودند

همچنین در مقدمهٔ کتاب (صفحهٔ شش) نوشته شده که . « برای تطبیق اشعار هر شعری را به دیوان آن شاعر مراجعه کرده اشکالات آنها هم بمرور مرتفع گردید »

ضمن اینکه آوردن علامت مفعول صریح «را» دراینجا ضرورتی ندارد، لازم بود که ایشان در ابتدا و یا انتهای کتاب کلیهٔ مآخذ مرجوعه را با ذکر مشخصات می‌آوردند تا خواننده ضمن مطالعه دریابد که ابیات مندرجه براساس چه نسخه ویا نسخه‌هایی تصحیح گردیده است. زیرا مثلاً در ذیل (فاش و رسوا شدن وکردن) بیتی را مؤلف از حافظ آورده است که

حافظ این خرقه که داری تو ببینی روزی
که چه زنار ز زیرش به جفا بگشایند

وباز درحاشیهٔ کتاب مصحح اضافه‌کرده که

حافظ این خرقهٔ پشمینه ببینی فردا
که چه زنار ز زیرش به جفا بگشایند

(ص ۲۹۷)

ومی‌دانیم که این بیت مقطع غزلی است ازخواجه که مطلع آن اینست

بود آیا که در میکده‌ها بگشایند گره از کار فروبستهٔ ما بگشایند

وبیت مورد بحث درنسخه‌ای معتبر چنین است که

حافظ این خرقه‌که داری تو ببینی فردا
که چه زنار ز زیرش به دغا بگشایند

دیوان حافظ،چاپ مرحوم قزوینی، ص۱۳۷.

و به این ترتیب معلوم نیست که برای این بیت مثلا به چه چاپی از دیوان خواجه رجوع واظهار نظر نموده‌اند .

ونیز درذیل «بحل نمودن خون» آمده که «حفتن‌خون، حسیدن خون، عفوکردن خون ازسرخون درگذشتن شیخ شیراز درگلستان فقره ملك از سرخون وی درگذشت» ص۶۶

می‌دانیم که این عبارت درداستان طایفهٔ دزدان‌عرب برسرکوهی‌نشسته بودند . آمده (ص ۱۹-۲۳ گلستان چاپ مرحوم فروغی) وجا داشت مصحح دراین‌گونه جای‌ها علاوه برآنکه مأخذ شواهدرا می‌دادند دردیگر جایها نیز گاه وبیگاه شواهد دیگری ازمتون‌کهن فارسی‌که مملو ازاین‌گونه ترکیبات و کنایات‌است می‌آوردند ودامنهٔ کارخویش را درسطح وسیع‌تری قرار می‌دادند.

من ضمن مطالعهٔ این اثرنفیس دریافتم که مصحح زحمتی زیاد دربررسی مطالب این کتاب به خود نداده‌اند مثلاً در نسخهٔ اساس مؤلف برای « کج نشستن» بیتی را به‌عنوان شاهد ذکر کرده که

طالب رسید مشق‌سخن‌کج نشین که بار بر صفحهٔ خود قلم امتحان کنی

که مصحح درپاورقی اظهارکرده است «مصراع دوم ازحیث وزن ومعنی ناقص است وافتادگی دارد» ص۷۱ بسیار روشن است که اولاگوینده تخلص خود را در ابتدا ذکر کرده است ، گرچه می‌بایست در تمام این فرهنگ کلیهٔ تخلص‌ها را به‌اصطلاح متخصصین فن چاپ باحروف ۱۲ سیاه می‌آوردند مع — الوصف شاید درنیافته‌اند که این بیت از «طالب آملی» است، وصحیح آن اینست که می‌گوید

طالب رسیدمشق‌سخن کج نشین که بار بر صفحهٔ خرد قلم امتحان کشی

والبته این‌کارهم بامراجعه به مجموعهٔ دیوان او خاتمه مییافت و این مشکل‌!؟ حل می‌گشت .

دربعضی ازجاها برای شاهد ترکیبی فقط یك مصراع را مؤلف فرهنگ ذکر کرده است، مثلا در ذیل «آمادهٔ سفرشدن» آورده مصراع کوس رحلت بکوفت دست اجل ص۱۷ ویا لاف‌یاری وبرادرخواندگی ص۸۷ وغیره که جا داشت دراین موارد مشهور، لااقل مصراع دیگرش‌را درحاشیه اضافه می‌کردند تاهم مفهوم را روشن‌تر ساخته وهم خواننده را ازمراجعهٔ به‌کتب دیگر بی‌نیاز کنند زیرا اغلب این‌مصاریع ازخواجهٔ‌شیراز وسعدی است که‌احتیاج به‌بررسی وزحمت زیادی هم ندارد .

همچنین بعضی‌ازترکیبات‌رامؤلف‌فرهنگ ذکر کرده ولی نمونه‌ای‌برای آنها نیاورده است. مثل«پاره‌پاره» به معنی « بخش‌بخش، لخت لخت» ویا برخی

از اضافه‌های زیبای فارسی مثل «جام بلورین وجام آبگینه» ص ۱۱۸ که شواهد زیادی درمتون نظم و نثر داریم ومی بایست مصحح برای دریافت آنها، مراجعه می کردند ودر پاورقی بدست میدادند.

درآخر کتاب نیز فهرستی را که مصحح بعنوان راهنما افزوده است بار غالباً صفحات داده شده درمقابل آن ترکیب ویا اصطلاح با آن اعداد مطابقت ندارد. مثلا درصفحهٔ ۴۴۹ آمده «جگربند پیش زاغ نهادن» درص ۲۰۸ وحال آنکه درصفحهٔ ۲۰۹ فرهنگ آمده است ویا «صبح کاذب» در فهرست ص ۲۴۶ ذکرشده وحال آنکه درفرهنگ درص ۲۶۴ آمده است ویادرفهرست (عنان گرم کردن ـ عنان دادن) آمده که در مقابلش ص ۱۱۰ ذکرشده ولی درآن صفحه فرهنگ هرچه جستم کمتر یافتم، همچنین درفهرست آمده «دربن هما» ص ۱۸ ومن درصفحهٔ ذکرشده آنرا ندیدم ودرفهرست کتاب، یعنی ص ۴۳۴ ترکیب «آزربادگان» آمده‌است که باحرف «ز» ودرردیف «ر» قرار گرفته وحال آنکه باید با «ذال» میبود وهمینطور «آزرم» درهمین صفحه بار درردیف «ر» آمده واشاره شده که درصفحهٔ ۸ فرهنگ‌است وآنراهم نتوانستم بیابم وعلاوه براینها اغلاط چاپی دیگری نیزدارد مانند «سندکل» ص ۲۳۶ که باید «سندگل» باشد ودرصفحهٔ ۵۲ فرهنگ مصراعی ازغزل حافظ آمده که «باصفاهمراه بفرست از رحت گلدسته‌ای» که واضح‌است بایدبه‌جای «صفا» «صبا» باشد وغیره، وبالاخره درآخرین صفحات کتاب مصحح نوشته‌اند «خوانندهٔ گرام علاوه بر چند غلط که . ص ۴۹۴» باید اضافه کرد که بعقیدهٔ اکثر محققین معاصر «گرام» در زبان فارسی وجودندارد و«کرام» بکسر کاف هست که جمع آن «کریم» میباشد و«گرامی» باید بکاربرده شود و به معنی عزیز است و بهتر است از استعمال «گرام» بپرهیزیم[1]

با اینهمه، نکات ذکر شده هرگز زحمات ومساعی مصحح را ازنظردور نمیدارد وتوفیق ایشانرا در ادامهٔ اینگونه خدمات از خداوند خواستارم

●●

فهرست کتابهای مناسب برای کودکان ونوجوانان

از انتشارات شورای کتاب کودک ، خرداد ماه ۱۳۴۷

چند سالی است که درایران جنبشی برای تهیهٔ خواندنیهای کودکان و نوجوانان پدیدآمده است، مؤسسات وکانونهایی بدین منظور تشکیل یافته‌است، وکتابها ومجلاتی دراین زمینه چاپ میشود وانتشار می‌یابد وچون پدران و

۱ـ قطعاً باید پرهیز کرد «راهنمای کتاب»

مادران این زمان بیش‌از پدران ومادران نسلهای پیش به‌تعلیم وتربیت‌کودکان خود علاقه پیدا کرده‌اند و گاه درفراهم‌آوردن وسایل‌تحصیل وپیشرفت‌فرزندان خویش‌کوشش ومجاهدت‌را به حد فداکاری وازخودگذشتگی می‌رسانند برای تهیه وخرید کتابهای‌غیردرسی‌کودکان ونوجوانان خود نیزتوجه وعلاقه‌بسیاری نشان می‌دهند، وازاین‌روی این گونه‌کتابها فروش نسبتاً خوبی‌پیدا کرده است وعده‌ای ازناشران‌را به چاپ وانتشارآنها برانگیخته است متأسفانه چون هنوزدرایران به‌مقام‌واهمیت ادبیات‌کودکان‌پی‌نبرده نشده‌وکارتهیهٔ خواندنیهای کودکان‌را کاری سرسری وکودکانه می‌پندارند ونویسندگان و مترجمان خوب وتوانای ماتألیف وترجمه این کتابهارا دون‌شأن خود می‌پندارند وحتی‌مجلات دینی وغیربازاری ما ازمعرفی‌وانتقادآنها خودداری می‌کنند،عده‌ای که‌آشنایی مختصری به یکی اززبانهای خارجی دارند ویانوشتن قصه وداستان‌کودکانه را کاری سهل وآسان می‌پندارند به ترجمه و نگارش‌کتابهایی برای کـودکان می‌پردازند و ناشران نیز برای جلب نفع مادی بی‌آنکه توجهی به محتوی و یا شکل وموضوع‌آنها بکنند به چاپ و انتشارآنها اقدام می‌کنند و در نتیجه کتابهای‌کودکان بازارآشفته‌ای پیدا کرده است، و هرروز کتابهایی رنگارنگ چاپ می‌شود و انتشار می‌یابد که شاید از ده‌کتاب منتشرشده یکی تااندازه‌ای برای‌کودکان خوب ومناسب باشد و با این‌حال پدران و مادران و متصدیان کتابخانه‌های‌کودکان دراستخاب‌کتاب‌احتیاج مبرمی به‌راهنمایان‌آگاه وبی‌نظر دارند . شورای‌کتاب‌کودک‌که ازچندسال پیش باشرکت‌گروهی ازنویسندگان ومربیان وعلاقه‌مندان به‌کار خواندنیهای‌کودکان ونوجوانان تشکیل یافته است دراین‌راه راهنمای‌خوبی برای اولیای‌کودکان ومتصدیان‌کتابخانه‌های‌کودکان بوده ودراین مدت توانسته است اعتماد همگان را به خود جلب‌کند. تابه‌حال چندین فهرست از خواندنیهای‌کودکان را تنظیم‌کرده و به‌چاپ رسانیده ودر اختیارعلاقه‌مندان قرارداده‌است، منتهی این فهرستها شامل همهٔ‌کتابهای‌خاص کودکان بوده‌است، بدون‌درنظرگرفتن سودمندی یا ناسودمندی ونیز بی‌توجه به‌اینکه درنگارش‌آنها رعایت درستی زبان فارسی شده است یا نه اما فهرستی که اخیراً تنظیم ومنتشر کرده‌است‌شامل‌همهٔ‌کتابها نیست‌بلکه شامل‌کتابهایی‌است که چندشرط درآنها رعایت شده‌باشد واین چندشرط بطوری‌که درمقدمهٔ‌کتاب آمده است عبارت است از :

۱ـ بدآموزی ندارد .

۲ـ موضوع آن متناسب با احتیاجات‌کودکان و نوجوانان است

۳ـ مختصرشدهٔ آثار بزرگ نیست .

۴ـ درستی زبان فارسی درآن رعایت شده است .

۵ـ ازنظر کاغذ و چاپ وتصویر نسبتاً خوب وقابل استفاده است

زحمت تهیه‌کننده یاتهیه‌کنندگان فهرست مشکور است واطلاعات حاصلی دراختیار کسانی که به‌کار کتابهای کودکان ونوجوانان علاقه دارند قرارمیدهد نویسندهٔ این سطور از مطالعهٔ این فهرست نتایج زیر را به‌دست‌آورده است

۱ـ کتابهایی کـه برای کودکان بیش از دوازده سال چاپ شده بیش از کتابهای مخصوص سنین پائین‌تر است .

۲ـ تألیف بسیارکمتر از ترجمه است

۳ـ با اینکه به‌کتابها ونشریات علمی و اجتماعی احتیاج بیشتری‌داریم قسمت اعظم نشریات مخصوص کودکان و نوجوانها را داستان و افسانه تشکیل می‌دهد .

۴ـ نویسندگان ومترجمان توانا که فارسی را درست مینویسند کمتر به تهیهٔ این‌گونه کتابها پرداخته‌اند

واما دربارهٔ این فهرست نکاتی به‌نظرمن رسیده است که به‌اختصار به‌ذکر آنها می‌پردازم

آیا تنظیم‌کنندگان این‌فهرست به‌شرایطی که درمقدمهٔ رسالهٔ خود برای فهرست کردن کتابها ذکر کرده‌اند عمل کرده‌اند ؟ آیا همهٔ کتابهایی که در این فهرست نام برده شده است بدآموزی ندارد و تناسب با احتیاجات کودکان و نوجوانان ایرانی است ومختصرشدهٔ آثار بزرگ نیست و درستی زبان درآنها رعایت شده است؟ با نگاهی سطحی معلوم می‌شود که متأسفانه هیچیك از ایـن شرایط دربارهٔ همهٔ کتابهایی که در این فهرست نام برده شده ، رعایت نشده است اگر بتوان بدآموزی نداشتن، و متناسب بودن کتابهـا را با احتیاجات کودکان و نوجوانان وخوبی تصویر وکاغذ را امری نظری دانست، خلاصه‌شدن آثار بزرگ و درستی زبان امری نیست که هرکس بتواند نظری خاص‌دربارهٔ آن داشته باشد ، یعنی وقتی‌کتابی خلاصه شده باشد دیگر نمی‌توان گفت کـه خلاصه نشده است و یا وقتی کتابی با جملات و انشاء و حتی املای غلط چاپ شود نمی‌توان گفت که درستی زبان درآن رعایت شده است .

ازجملهٔ کتابهایی که‌درآنهادرستی زبان رعایت نشده است اغلب کتابهای چاپ شوروی وکتابهایی است که ازطرف بنگاه پدیده وگوتمبرگ انتشاریافته است وقتی فهرست کننده‌ای نوشت که من تنها نام‌کتابی را در فهرست خود می‌آورم که مختصرشدهٔ اثر بزرگی نباشد باید این شرط را دربارهٔ همهٔ کتابها و همهٔ ناشران با بی‌طرفی‌تمام رعایت کند کتابهای شاهزاده‌خانم ونخود ترجمهٔ

مهین خلیلی از انتشارات ابن‌سینا، ملکهٔ برفها، عروس گلها، قوهای وحشی، سرباز حلبی (قلعی)، (کشف تازهٔ مترجم که حلبی را با قلعی یکی‌دانسته است) از آثار آندرسن و از انتشارات پدیده ـ گربهٔ چکمه‌پوش از شارل پرو، ترجمهٔ احسان، از انتشارات پدیده ـ مسافرتهای گالیور از سویفت، ترجمه قازار سیمونیان از انتشارات گوتنبرگ ـ آلیس درسرزمین آیینه‌ها، ترجمهٔ محمدرضا امیمی، از انتشارات گلشایی ـ جزیرهٔ گنج از استیونسن، ترجمهٔ هاجر تربیت ـ فرزند ربوده‌شده از استیونسن، ترجمهٔ ابوالفضل میربهاء ـ تیرسیاه از استیونسن، ترجمهٔ فریدهٔ قره‌چه‌داغی ـ آرزوهای بزرگ از دیکنز، ترجمهٔ فرح دواچی ـ ناقوس‌ها از دیکنز، ترجمهٔ پروین مروستی و پروین دارائی ـ داستان دو شهر از دیکنز، ترجمهٔ میرمشیری ـ جنگل از کیپلینگ، ترجمهٔ میربها ـ مسافرت به مرکز زمین از ژول ورن، ترجمهٔ فریدون وهمن ـ سفر هشتاد روز، دور دنیا از ژول ورن، ترجمهٔ صحیحی ـ بیست هزار فرسنگ زیر دریاها اثر ژول‌ورن، ترجمهٔ اردشیر نیکپور (این اثر ژول ورن درسال ۱۳۴۶ در سه جلد و بطور کامل و خلاصه نشده انتشار یافته است ومعلوم نیست چرا کتاب خلاصه‌شده را به کتاب خلاصه‌نشده ترجیح داده‌اند) از انتشارات بنگاه‌ترجمه ونشر کتاب ـ دور دنیا در هشتاد روز از ژول ورن، ترجمهٔ پری منصوری از انتشارات نیل ـ جنگیرخان از هارولد لمب، ترجمهٔ صارمی از انتشارات نیل و امیرکبیر، همهٔ کتابهایی است که از آثار بزرگ تلخیص شده است

فهرست کنندگان بطوری که درمقدمهٔ فهرست خوددکر کرده‌اند ازفهرست کردن مجموعه های طلایی (ناشر امیرکبیر)، رنگین کمان (ناشر ابن‌سینا)، داستانهای شیرین طلایی (ناشر معرفت)، اطلسی (ناشر علمی)، زرین (ناشر فروغی) (مجموعاً ۱۵۰ جلد) خودداری کرده‌اند وکار بسیارخوب وبجایی هم کرده‌اند زیرا اکثرآنها مختصرشدهٔ آثار بزرگ ادبیات کودکان ونوجوانان وحتی بزرگسالان هستند و درترجمهٔ آنها دقت‌کافی به عمل نیامده است گذشته ازاین دربسیاری ازآنهامسخ اصلی‌معرفی‌شده است. «دربین‌این‌دسته ازکتابها چندکتاب مناسب می‌توان یافت . ولی چون ترجمه های بهتری از این کتابها درمجموعه‌های دیگر وجود داشت نام‌آنها ذکرنگردید ۱ »

آیا تنظیم‌کنندگان این فهرست، کتاب‌های ملکهٔ برفها، قوهای وحشی، سربازحلبی راکه ازآثار آندرسن ترجمه شده وبوسیلهٔ پدیده انتشاریافته است کامل‌میدانند؟ بهتراست یک‌بارآنهارا ببینند و با همین‌داستانها که درمجموعه‌های دیگر انتشاریافته است مقایسه بکنند تا به اشتباه خود پی‌ببرند.

---

۱ ـ مقدمهٔ فهرست کتابهای مناسب برای کودکان ونوآموزان .

نگارنده دراین فهرست به نام کتابهایی برخورد که مرسده، نامی ادعای گردآوری داستانهای آنها را کرده است . نام این کتابها عبارت است از : «افسانه‌هایی ازحاتم‌طایی»، «افسانه‌هایی ازشاهنامه»، «افسانه‌هایی از دراویش»، «افسانه‌هایی از مشرق زمین» (کدام سرزمینها وکدام‌ملتها، ذکری دراین‌باره نشده است)، «افسانه‌هایی از روستائیان ایران، کدام روستاها؟ معلوم نیست.

چون به‌نام کتابی از انتشارات گلشایی (قصه‌های حاتم‌طائی) برخوردم این کتاب راکه خدابندهٔ فرزانگی از دورتی‌آسور ترجمه‌کرده با افسانه‌های حاتم طائی گردآوری مرسده مقابله‌کردم و دیدم عجب، سالها پیش از آنکه مرسده (گردآورندهٔ محترم) کتابی فراهم‌آورد به‌نام «افسانه های حاتم‌طائی» انگلیسی بی‌انصافی بی‌ذکرنام ایشان آنرا به زبان خود ترجمه‌کرده و انتشار داده است. کتابهای افسانه‌های مشرق زمین و افسانه های دراویش هم در جزو کتابهای انگلیسی‌دیده شدکه نویسندهٔ این سطوروقت نکرد آنها را با تألیفات مرسده مقابله نکند. امیدوارم‌که این‌نویسندگان که شایدکتابهای خودرا پیش از تولد مرسده خانم نوشته‌اند از آثار ایشان اقتباس و یا بهتر بگویم سرقت نکرده باشند.

جای تأسف بسیار است‌که ناشری کـه مدعی است‌کتابهایی را زیر نظر هیئت نویسندگان خـود انتشار می‌دهد ، چنین‌کتابهایی را انتشار بدهد. اگر این‌کتابها باانشایی نسبتاً صحیح هم نوشته می‌شد جای شکرش باقی بود. ولـی بدبختانه نه‌تنها منبع‌اصلی‌معرفی نشده، بلکه درستی‌زبان‌فارسی‌هم‌رعایت‌نشده‌است وجای تأسف بیشتراینکه‌کسانی زحمت تهیهٔ فهرستی رابرخود هموارمی کنند و این‌فهرست‌را به‌دست‌اولیا ومربیان کودکان می‌دهند که موجب گمراهی‌می‌شوند.

دربارهٔ کتابهایی که به عنوان کتابهای مناسب برای کودکان و نوجوانان درفهرست شورای کتاب کودك معرفی شده‌است جای حرف و گفتگو بسیاراست، لیکن به مناسبت محدود بودن صفحات مجله راهنمای کتاب نکتهٔ دیگری‌هم را ذکر می‌کنیم و به بحث خود خاتمه می‌دهیم .

بطوری که ذکرشد دراین‌فهرست نام‌آثاری‌آمده‌است‌که خلاصه شدهٔ آثار بزرگ است وحال‌آنکه ترجمهٔ کامل‌آنها درزبان فارسی وجود دارد. ازآنجمله است‌کتابهای « سفرهای گالیور » ترجمهٔ ابری ، «آرزوهای بزرگ » ترجمهٔ یونسی و این دوکتاب از بهترین و شیواترین ترجمه‌هایی است‌که تاکنون به زبان پارسی انجام پذیرفته است .آیا این‌کتابها خلاصه شدهٔ آثاربزرگ است وما نمی‌دانیم، یاخدانکرده فهرست‌کنندگان محترم‌ازوجودآنها اطلاع ندارند؟ نمی‌توان گفت از وجودآنها اطلاع نداشته‌اند چون درفهرستهای سابق شورای

کتاب نام آنها ویالااقل نام کتاب آرزوهای بزرگ آمده است، اما چرا نه‌جای اینها نام کتاب‌های خلاصه‌شده راآورده‌اند تنهاتنظیم کنندگان فهرست‌می‌دانند!

آرزومندیم که تنظیم‌کنندگان فهرست کتابهای مناسب برای کودکان و نوجوانان درآتیه فهرستهای بهتری تنظیم بکنند و بی‌طرفی و بی‌نظری رارعایت بفرمایند .

●●

ساز دیگر

مجموعهٔ شعر ،جعفر کوشش‌آبادی، تهران، ۱۳۴۷، رقعی، ۹۳ ص.
(نقل از مقدمهٔ دیگر)

م. ا شعری است ساده و مهربان ، و درنهـایت معصومیت بی‌پروا وپرده در، همچون چشم روشن‌آبگیر وآبگیراگر چه دریانیست ، بارفضای پیرامن‌خود را هرچه بیشتر دربر می‌گیرد و پاکدلانه بازمی‌نماید وآن تکه ازآسمان کـه درآن سرك می‌کشدگاه ژرفترونیلی‌تر ازخودآسمان است ، و تیرگیهای ابر شاید سیاه تروسهمگین‌تر دریای بی‌پایان درکشاکش موجهای بلندش دور و بیگانه است ، می‌کوبد و می‌رماند ، اما لرزش اضطرابی کـه به هرباد برسینهٔ آبگیر می‌نشیند به دل نزدیکتر است وآسان بدان راه می‌یابد .

باری ، چنین می‌بینم این شعر را در زیبائی آرزمگین خوش ، شعری آشناکه همچون دشت آغوشی بازدارد و با گرما و آهنگ زندگی می‌تپد . و براستی این شعر ، روی‌هم با برهنگی بی‌تکلف خود، رنگین‌تر و حقیقی‌تر از هرآنچه دیگران گاه استادانه ترهم سروده‌اند ، شعر زندگی است ـ زندگی درهمین‌روزگار و دراین مرزوبوم، که فراخنای ناهمگونش با رنج‌وشکیبائی قرنها بهم بافته است وهمان اندوه سایه‌گستر که‌یارودمساز دیرین مردم‌ماست در هر ورق این دفتر هست . اماگرانجانی نمی‌کند ، سبك گرفته میشود و در جهشی‌سوی شادیهای بسیار ساده به‌هربهانه واپس‌زده می‌شود. وآنچه بویژه‌دل را می‌فشارد بوی گرسنگی وحسرت زندگی این شادیهای ناچیز رؤیائی‌است که سفره‌اش به‌همان‌سبزی و نان«رونق»می‌گیرد، چشمایش بر «قندرون‌وبادکنکهای گلی آبی» وعزده می‌ماند ، ماه را «سیب قندك درشت» می‌بیند وگونهٔ آفتاب برایش «چغندر پخته» یا «گوشت لخم» است .

خوشبختانه این مرحله‌ای است‌که می‌گذرد . تازگـی و شگفتی سحر (غلغل شبانهٔ دیری‌ـ خانه‌های خشتی غریب خواب ـآفتاب زردچوبه‌ای‌ـ بوی نان تازه ازتنورهای دور ...) ، زودتر ازآن که معتاد و مبتذل گردد به چشم اندازه‌های گسترده‌تری راه مـی‌برد . شعر ، با همان رگـه بیان توده وارش

واقعیت‌های صریح‌تری را در برمیگیرد و معنای عام‌تری بدست می‌آورد، به مؤثرترین وجه‌اجتماعی وکنونی می‌شود . اما با دیدی که پاك تازگی دارد و به‌یك اندازه از سکون یخ‌بسته ، ازنفی و انکار بیجان تا زندگان دیروز ، و از دروغ و هیاهوی مشعله‌داران امروز بدور است و براستی ، آنچه در این دفتر در بیان می‌آید- وهرچه پیشتررویم روشن‌تر و مصرانه تر بیتابی نیروهای جوانی است که می‌کوشد از تنگنای سرنوشت امروز خود بدر جهد چه باید کرد ؟ راه کدام است ؟

از یکسو شیار «حقیقت» راچنان تنگ گرفته و آستانش را چندان دور برده‌اند که واقعیت زنده را به هیچ رو درآن راه نیست

«خسته‌ای می‌رسد
رستگاری مان کو ؟
به عبث قلهٔ کوهی را درپیلهٔ مه
می‌نمایانیمش
و کسی نیست بگوید باری
رستگاری قدمی است
که رجا بر کندت»

واز سوی دیگر مرغ «اندیشه» را درقفس آهن و زر کرده‌اند، وبادست نوازشی که بر گلویش می‌برند، بیم آن است که حرمشت پری از آن برجا نماند

«سرنگردانی مانند برادرهایت
که به بیداری می‌بالیدند
مرغ پرچیدهٔ دشمن کامی خواهی بود
در قفس‌ها که به چشمان تو می‌آرایند»

یکی درحماسهٔ ناتمام دیروز نشسته است و با تکرار همان شیوه‌ها و شعارها ، باهمان سردرگمی در ارزیابی و بکار گرفتن نیروها ، از بن بست شکست بیرون نمی‌آید، ودیگری بافراهم‌آوردن تریشه‌های نو طرح یا ژنده‌پاره‌های شکوه باستان مرقعی برقامت امروز می‌دوزد که به‌هرحرکتی ناگزیر پاره‌شدنی است . گروهی بازیگر از یاری رانده، هر دگرگونی را درزندگی مردم چهره‌آرائی‌دست بیرنگ می‌شمارد، یاهما با لنگری که انداخته می‌شود تا کشتی‌طوفان زده‌ای دردریای بی‌آرامیك دم ثباتی یابد. وگروه دیگر باجدای تجربه‌آموز ، برای‌آن که از روبرو با طوفان در بیفتد ، می‌کوشد تا درشیار موجها شناکند و دراین تلاش هول که بیم‌غرق‌می‌رود ، طرفه‌آن معرکه‌آرایان که هزار زمان تملق می‌گویند موج را مائیم که بند گسسته‌ایم

و ما خود می‌دانیم آنچه می‌دانیم

باری، دراین میان آنچه از هردوسو به هیچ گرفته می‌شود، بینش فطری و خواست تعلل ناپذیر مردم است و جنبش قهری جامعه، با چنان نیروهای بزرگی از درون و بیرون در آن کارگرند. و این نیروها، اگر هم امروز ناهماهنگ یا کر و کور، باری به بهای گزاف لطمات و تلفات که درحساب طبیعت روی‌هم به‌چیزی نیست، به‌پیش‌مان می‌برند و خواهندبرد اما چه بهتر که این مرحله دانسته، باچشم و گوش باز و با آرایش هماهنگ نیروها سربرود، که‌راه به‌درجات هموارتر و کوتاه‌تر خواهدبود ودانستن و گفتن و بازگفتن این که دگرگونی‌های امروز واقعیتی است اصیل، بیرون و برتر از تعبیرتراشی‌های این یا آن گروه. چه بسا اندیشه و بازوی کارآمد که رها خواهد ساخت و بر چه بسا اشتباهات دردناک که راه خواهد بست. ولی می‌بینیم که همچنان هر گروهی اسیر پندارهای دست‌آمور خویش است و بیهوده می‌کوشد سرنوشت ملتی را با آن پندارها گره بزند، و این شدنی نیست. تاریخ نمی‌پذیرد. از آن جمله دگرگونی‌ها خواه به دیده تأییدش بنگرند یا انکار، انگیزه‌هائی بس نیرومند ترو ریشه دار تر از خواست یك تن دارد و درجامعه هیچ جنبشی جز درجهت خواست‌هـای بنیادی مردم، صورت‌پذیر نیست. مردم به‌راهی که تاریخ برویشان می‌گشاید، یعنی دست و بالشان را برای گشودن آن بکار می‌گیرد کشیده می‌شوند و در تاروپود احوال تازه‌ای که چهرهٔ فردایش ساخته نیست جای می‌گیرند. اکنون ما درمسیر چنین احوالی هستیم - نه به خواست این یا آن، به‌خواست دربند مانده مردم، که در آستانهٔ شکستن بندها بودند.

چهرهٔ فردامان چه خواهد بود؟ نمی‌دانیم. ولـی در بینش وآزمون و تلاش هرروزه می‌توانیم دست‌اندرکارساختن وپرداختن تدریجی آن باشیم. این وظیفهٔ ماست. نباید درسردابه‌های سکوت رنجیده کز کرد و کار را به دست‌مدعیان واداد که زندگی را تا نکشند و مومیائی نکنند تحمل نمی‌توانند در این صلای دگرگونی.

«به هوای تازه
باز باید نفسی دیگر زد
و بدون پروا
به صداهای بلندکوچه
و دگرگونی باید پیوست
اما پیوستن برچه‌گونه؟ تسلیم؟
من به تسلیم نمی‌اندیشم ..
می‌توان تا پای جان جنگید
و به تاریکی تسلیم نشد»

اکنون در زندگی مردم ما نشانه‌های راستین صبحی تازه هست ، ولی البته هنوز :

«در سپیده دم باریکی ره می‌سپریم
می‌توان در آن واحد گفت
روشنائی هست و تاریکی».

وظیفهٔ عاجل ، گذار وهرچه زودتر ازمقایای تاریکی قرون‌وسطائی‌است به هیچ بهانه ، به عذر هیچ دوستی یا دشمنی ، نمی‌توان در پی کند کردن این جریان‌بود، یا دست به دست‌کسانی دادکه سنگ راه این دگرگونی‌اند.چنین پیوندی خلاف طبیعت است و جز شکست حقارت آمیز ، جز بریدن و منفرد ماندن‌ازمردم ، راه به جائی نمی‌برد . باید به پیشواز روز رفت ، ازهم‌اکنون فردا را ساخت ، و تا رسیدن به شاهراه بزرگ دور ، می‌توان از جاده‌های خاکی موجود گذشت .

«من به هر راه که خوشبختی را
به زمین بار آرد ایمان‌دارم»

و خوشبختی، در نخستین گام،آزادی است ، آزادی که چهرهٔ آدمی را می‌سازد وبدوسرفرازی مسئولیت‌می‌دهد ودرکشورماسالهای بس‌درازی‌است که

«چشمهای نگرانی شب وروز
وسعت دشت‌آزادی‌را می‌نگرند»

باید مردم را به‌سوی این‌چشم‌انداز گسترده کشاند و به هر زبان بدیشان تلقین کرد .

«سختی ماهی دریائی‌را
که درون تنگی زندانی است
و به دریا و به آزادی ماهی‌ها می‌اندیشد»

و پیش از همه خود باید آزاد بود و بهای آن را ـ که در این روزگار اندیشه در بند و زبان به فرمان گرافهم هست ـ به تن خویش پرداخت. همان آزاد بودن یك تن‌درگوشه وکنار با پرتو افشانی‌نمونهٔ خاص‌خویش،دلهائی‌را درپیرامن خود روشن خواهدکرد ورروری ـ شاید به‌چندان دور ـ این‌پرتوها به‌هم خواهد پیوست :

«ماه جفتش را درآینهٔ طاقچه‌مان خواهد جست
ماه جفتش را درآینه‌ها خواهد جست».

این‌همه نانومیدی‌گوشتالودی مد روزکه زیرکانه‌هم‌دامن‌زده می‌شود، با سکون آسودهٔ دوستان خوبی‌که ·

«جای ره گشودن از میان جنگلی غمین
نقشهٔ بنای آسمانخراش».

می‌ریزند ، بی‌شك سازگار نیست ولی خشم یـا همداستانی ، کاش انگیزهٔ تکانی گردد و افسون ترس و ناباوری و بدبینی چندین ساله را باطل کند ، تا بار دیگر.

«طراوت جوانه‌های سبز و لاله‌های سرخ»
به باغ ما بازآید

(مقدمهٔ بار دیگر)

●●

غذا و تغذیهٔ دام فرانك ، ب ، موریسون. ترجمهٔ غلامعلی طهماسبی‌پور و سیدمهدی امین. ناشر کتابفروشی تهران باهمکاری مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین، تبریز . آبان ۱۳۴۶ ، قطع وزیری ، ۵۷۶ ص. ، مصور

محمد مش

اهمیت مسئلهٔ غذا

امروز مسئلهٔ غذا ازاین جهت در دنیا حائز اهمیت است که غذا نه فقط در مورد تکمیل و ساختمان اجزای بدن و اجرای اعمال انسانی دارای تأثیر است ، بلکه تغذیهٔ صحیح ازلحاظ بهداشت ، عامل بسیارمهمی برای مقاومت‌در مقابل میکروب‌ها وامراض مزمن و هرنوع بیماری بوده و درکاهش ناتوانی و بیماری‌ها نقش مهمی را به عهده دارد .

تغذیه کافی برای هرشخص عبارت از رسانیدن مواد لازم و قابل جذب و هضم به بدن توسط پروتئین و چربی و مواد معدنی لازم و ویتامین‌های ضروری وآب می‌باشد .

برای ترمیم‌نسوج بدن وترکیب هرمونها وترشحات‌غدد وتأمین‌حرارت کافی‌وایجاد انرژی، علاوه برمواد قندی ونشاستهٔ مواد پروتئین درغذای انسان لازم وضروری است .

پروتئین چیست ؟

لغت پروتئین ازلغت یونانی‌آمده که معنی‌آن مهمترین می‌باشد . پروتئین قسمت اصلی سلولهای نباتی وحیوانی را تشکیل‌می‌دهد و در تمام نسوج بدن ، خون ، عضله ، استخوان ، پوست ، رگ ، اعصاب وغیره وجـود دارد به این دلیل لازم است که درنوع ومقدار پروتئینی که توسط غذا باید وارد بدن شده و زندگی را ادامه دهد دقت وتوجه زیادی مبذول گردد. پروتئین درمواقع رشد

ونمو، بارداری، شیردادن، وپس از بهبودی از بیماریهائی که باعث ازبین رفتن نسوج می‌شوند. مانند حصبه، سل ویا پس از خونریزیها وغیره بسیار لازم بوده و باید توجه واهمیت بیشتری به آن معدول گردد

پروتئین را ازکجا بیاوریم؟

قبلاً باید بدانیم که پروتئین بردوقسم است: حیوانی وپروتئین نباتی، ولی پروتئین حیوانی کاملتر ازپروتئین نباتی است وگوشت تنها پروتئینی است که تمام آمینه‌آسیدهای ضروری و لازم بدن را دارا می‌باشد. بعد ازگوشت به ترتیب شیر وپنیر وتخم مرغ می‌آیند.

افزایش جمعیت جهانی.

جمعیت جهان با سرعت فوق‌العاده‌ای رو به ازدیاد می‌رود. پیشرفتهای حالب علم پزشکی بسیاری ازمرگ ومیرها را مخصوصاً درکودکان تقلیل داده ویا ازبین برده است جمعیت دنیا راکه در قرن هیجدهم حدود ششصد میلیون تخمین می‌زدند حالیه به پنج برابر یا حــدود سه میلیارد بالغ شده و اگر ازدیاد به میزان فعلی ادامه پیدا کند وسالیانه درحدود ۴۸ میلیون اضافه شود (عددی که تقریباً دوبرابر ونیم جمعیت ایران است.) با این آهنگ سرعت، در اوائل قرن ۲۱، جمعیت جهان بالغ برشش‌میلیارد خواهد شد

اشکال تغذیه

ازدیاد تصاعدی جمعیت در صورتی که منابع بشری و بخصوص خواربار مواری با آن پیش نرود بسیار وخیم خواهد شد با توجه به وضع جغرافیائی‌و شرایط نامساعدی که دربرخی ازکشورها مخصوصاً کشورهای درحال رشد دیده می‌شود، مسئلهٔ تهیهٔ آذوقه مخصوصاً فرآورده‌های دامی، مشکل بزرگی درآینده به وجود می‌آورد

اشکالات دیگر

یادآور می‌شود که با افزایش سریع جمعیت در آتیه مقــدار زیادی از اراضی نیز تبدیل به‌خانه های مسکونی، خطوط ارتباتی، کارخانجات، مدارس، میادین، ورزشگاهها، بیمارستانها وغیره خواهد شد وبدین طریق زمین‌هائی که امروز برای مراتع وزراعت ودامپروری اختصاص دارد، محدودترمی‌شود

نکتهٔ دیگری نیزکه بشررا به فقر مواد غذائی تهدید می‌کند، موضوع افزایش درآمد تولیدات صنعتی ومزدکارگران کارخانه‌ها می‌باشدکه روز بروز تعداد زیادی ازمردم دهات راکه به‌شغل زراعت و دامداری مشغول بوده‌اند، به‌طرف شهرها وکارخانه‌ها جلب می‌کند.

راه حل

درصورتیکه اضافه تولید جمعیت‌را بشرحی‌که ذکرشدقبول‌کنیم وجمعیت را دراوایل قرن ۲۱ مضاعف یعنی درحدود شش میلیارد فرض‌کنیم باید حداقل میزان محصولات غلات را صد درصد ومواد دامی را ۲۰۰ درصد افزایش دهیم واگر سطح متوسط تغذیه راکمی بهترازحال حاضر درنظربگیریم ، مقدارمواد دامی باید بیش از ۴۰۰ درصد اضافه شود . باتوجه به‌مطالب بالا برای حل‌این مشکلات نظریات مختلفی‌داده شده‌که در زیر اشاره می‌شود

نظریهٔ اول

باسرعت سرسام‌آور افزایش جمعیت از ازدیاد جمعیت جلوگیری‌کرد ، این پیشنهاد علاوه برآنکه با غیرازطبیعی بشر وفق نمی‌دهد ، کنترل آن هم چندان ساده نیست وبطور ساده باید این راه‌حل را مردود دانست

نظریهٔ دوم

ازدیاد محصولات و فرآورده‌های غذائی و نگاهداری و توزیـع آن با تکنیك‌های‌جدیدعلمی واین‌طریقه‌ای‌است‌عملی،زیراهنوزامکانات‌ازدیادمحصول در روی‌کره‌خاکی، خیلی‌زیاد می‌باشد وبرای ازدیاد تولید دوراه وجوددارد

اول ــ افزودن استعداد زمین های زراعتی و استفاده ازتکنیك جدید و صحیح وتهیهٔ بذر مرغوب وسایرعوامل فنی برای برداشت محصول بیشتر ، به عبارت دیگر بهره برداری بیشتر از زمین‌های زیرکشت فعلی

دوم ــ به زیرکشت درآوردن زمین‌های لم‌یزرع وتبدیل زمین‌های بایر به زمین‌های زراعتی.

درکشور ما ایران

مساحت‌کشور ما ۱۶۴ میلیون هکتار است‌که اگر جنگلها و کوه‌ها و دریاچه‌ها وبیابانها وشوره زارهای غیرقابل‌کشت را استثنا کنیم مساحتی بیش ازچهل میلیون هکتار برای زراعت باقی‌می‌ماندکه درحال حاضر بیش از ۵ یا ۶ میلیون هکتار درهرسال زیرکشت نیست‌که اگر درآیش برای زراعت سالانه حساب‌کنیم باز قریب بیش‌از (۶۰ درصد) اراضی قابل‌کشت بلا استفاده مانده است‌که باتوجه به تنوع‌آب وهوا و وضع اقلیمی وهوای نسبتاً مساعد و آفتاب فراوان با اجرای قوانین و نظامات اقتصادآب و با طرح های کوتاه مدت و طویل‌المدة به‌خوبی می‌توان ازسرزمین‌های مربور برای‌کشت وزرع‌محصولات مفید ومخصوصاً کشت نباتات علوفه وایجاد مراتع ، استفادهٔ کامل بعمل‌آورد ، با اینکه پیش‌بینی می‌شود دراواخرقرن حاضرجمعیت‌کشور ما ازپنجاه میلیون نفر تجاوزخواهدکرد، معذلك برای ماجای‌کمترین نگرانی‌نیست، زیرا اگر

ار امکانات طبیعی بشرح گفته شدهٔ بالا استفادهٔ صحیح و عملی بعمـل آید قادر حواهد بود خیلی بیشتر ازحمعیت مزبور را به راحتی غذا بدهد وچه بسا دریك واحد اقتصادی که حمعیت آن در حدود ۵۰ میلیون باشد ، انجام بسیاری ار طرحهای آبادانی وصنعتی از لحاظ اقتصادی حیلی با صرفه تر ار واحد فعلی بوده وهمین‌ازدیادحمعیت سبب شود که فرزندان ما درکشوری صنعتی وثروتمند که در راه عمران وآبادانی ورفاه وسعادت بیشتری قدم برداشته وپیش می‌رود زندگی کنند

نتیجه

« کشاورزی ودامداری‌درایران ازقدیمترین‌منابع درآمد ووسایل‌زندگی است ، لیکن‌همچنانکه پیران حسته می‌شوند وارکار بازمی‌مانند وحای خود را به نیروهای جوان می‌بحشند · امروز اصول کهن‌زراعت ودامداری نیردرمانده وفرسوده شده ونمی‌تواند با نیازمندیهای یك حامعهٔ درحال پیشرفت هماهنگی داشته باشد .

کشاورزی ودامداری ما درعین حال‌که خود را باوسایل وابزار حدید مجهزمی‌کند ناگزیراست درفراگیری علم و اصول تازهٔ این رشته‌ها نیزکوشا باشد . چه داشتن وسایل مدرن بدون‌آگاهی‌ازروش علمی‌کشاورزی ودامداری به تنهائی درد را دوا نمی‌کند ومحصول مورد نیازرا به‌بار نمی‌آورد .

کتاب «غذا وتغذیهٔ دام»که برای نخستین بار به‌فارسی‌آمده ، می‌تواند پاسخگوی قسمتی ازاین احتیاج باشد »

کتاب حاضر

کتابی‌که معرفی می‌شود ترحمه‌ای است ازکتاب معروف Feeds and Feeding ازچاپ مورخ ماه مه ۱۹۶۲ م. که شصت و نهمین بارچاپ‌آن بوده به زبان فارسی بر گردانده شده‌است . این‌کتاب درسال ۱۸۹۸ میلادی تألیف شده وتا سال۱۹۶۲ بیست ودوبار مورد تحدیدنظرقرار گرفته وبه‌تمام زبانهای زندهٔ دنیا ترحمه شده ودرغالب ممالك مترقی‌دنیا حتی‌دراتحاد حماهیرشوروی وکشورآلمان مورد استفادهٔ کارشناسان تغذیهٔ دام قرار گرفته است.

متن‌انگلیسی کتاب در ۱۶۰۰صفحه ومشتمل‌برسه بحش‌است، به شرح‌زیر

بخش اول، مبانی و اصول تغذیهٔ دام و انطباق عملی‌آنها را مورد بحث قرارمی‌دهد. توجه خاصی دراین بخش به اکتشافات حدید شده‌است ودرفصول حداگانه درمورد ویتامین‌ها ومواد معدنی وچربی‌و پروتئینی وهیدروکربورها به تفصیل سخن رفته است .

بخش دوم ، اطلاعات کاملی است درمورد تمام مواد علوفه‌ای و ترکیبات آنها ازلحاظ مواد غذائی .

بخش سوم ، درمورد عوامل بسیار مهم تغذیه و نگهداری طبقات مختلف دامی‌است که شامل مرغداری نیز می‌باشد.

ترجمهٔ کتاب

این ترجمه فقط شامل بخش‌دوم کتاب است که در ۱۲ فصل تنظیم گردیده و نیز قسمتی از ضمائم کتاب راکه مربوط به جیرهٔ غذائی دامهای اهلی است به‌فارسی برگردانده وتحت عنوان «ضمیمه» به‌آخر کتاب‌افزوده‌اند.

ترجمهٔ کتاب به‌فارسی‌روان ساده‌وقابل استفاده است و مترجمین به‌خوبی از عهده انجام این‌کار بزرگ برآمده‌اند.

سه بخش اصلی کتاب که درمتن انگلیسی آمده کاملا از یکدیگر مستقلند و امیداست درسایهٔ اقبال حتمی علاقه‌مندان ، مترجمان که صلاحیت خود را در ترجمهٔ بخش دوم ــ که کتاب حاضر باشد ــ به‌خوبی نشان داده‌اند، موفق شوند که ترجمهٔ دوقسمت دیگر کتاب را نیز آماده سازند و از این راه گامی دیگر در پیشرفت اصول‌علمی وروش صحیح دامداری وکشت‌وزرع مواد علوفه‌ای در کشور عزیز خود بردارند .

آنچه دربارهٔ روش ترجمهٔ فارسی باید گفت این است که مترجمان در ترجمهٔ نامهای گیاهان در وهلهٔ اول برای‌آوردن معادل فارسی‌آنها کوشیده‌اند ودراین‌راه ازهمهٔ کتابها ومنابع موجود فارسی‌و نامهای محلی استفاده کرده‌اند و درمواردی که نامهای فارسی وجود نداشته و یا مشهور و رسا نبوده ، اغلب از نام انگلیسی آنها استفاده شده است و درموردآن عده از نباتات که‌نام‌لاتین مشهوری داشته‌اند درمتن‌کتاب تلفظ لاتین و نام علمی آنها بکار رفته ودرذیل صفحات نام انگلیسی آورده شده است.

چاپ‌کتاب وکاغذوصحافی وجلدآن‌خوب وبهای‌کتاب درحدود متعارف و منطقی است وناشر درحدود امکان درنفاست آن‌کوشیده است

توفیق مترجمان را در ترجمه و نشر سایر بخش‌هــای‌کتاب آرزومند و خواستاریم.

■■

فرهنگ حییم انگلیسی ــ فارسی، تألیف سلیمان‌حییم، ۲ مجلد، تهران‌کتابفروشی بروخیم

انتقادی‌که در زیر به نظر خوانندگان می‌رسد از نظر « زبان شناسی، «Linguistics» بوده و نویسنده ازقسمت‌هایی‌که مربوط به زبان و طرز نوشتن

از امکانات طبیعی بشرح گفته شدهٔ بالا استفادهٔ صحیح و عملی بعمل آید قادر خواهد بود خیلی بیشتر ازجمعیت مزبور را به راحتی غذا بدهد وچه بسا دریك واحد اقتصادی که جمعیت آن در حدود ۵۰ میلیون باشد ، انجام بسیاری از طرحهای آبادانی وصنعتی از لحاظ اقتصادی خیلی با صرفه تر از واحد فعلی بوده وهمین ازدیادجمعیت سبب شود که فرزندان ما درکشوری صنعتی وثروتمند که در راه عمران وآبادانی ورفاه وسعادت بیشتری قدم برداشته وپیش می‌رود زندگی کنند .

نتیجه

«کشاورزی ودامداری درایران ازقدیمترین منابع درآمد ووسایل زندگی است ، لیکن همچنانکه پیران خسته می‌شوند وازکار بازمی‌مانند وجای خود را به نیروهای جوان می‌بخشند : امروز اصول کهن زراعت ودامداری نیزدرمانده وفرسوده شده ونمی‌تواند با نیازمندیهای یك جامعهٔ درحال پیشرفت هماهنگی داشته باشد

کشاورزی ودامداری ما درعین حال که خود را باوسایل وابزار جدید مجهزمی‌کند ناگزیراست درفراگیری علم و اصول تازهٔ این رشته‌ها نیزکوشا باشد . چه داشتن وسایل مدرن بدون آگاهی ازروش علمی کشاورزی ودامداری به تنهائی درد را دوا نمی‌کند ومحصول مورد نیازرا به‌بار نمی‌آورد .

کتاب «غذا وتغذیهٔ دام» که برای نخستین بار به‌فارسی آمده ، می‌تواند پاسخگوی قسمتی ازاین احتیاج باشد » .

کتاب حاضر

کتابی که معرفی می‌شود ترجمه‌ای است ازکتاب معروف Feeds and Feeding ازچاپ مورخ ماه مه ۱۹۶۲ م. که شصت و نهمین بارچاپ آن بوده به زبان فارسی برگردانده شده‌است . این کتاب درسال ۱۸۹۸ میلادی تألیف شده وتا سال ۱۹۶۲ بیست ودوبار مورد تجدیدنظرقرارگرفته وبه‌تمام زبانهای زندهٔ دنیا ترجمه شده ودرغالب ممالك مترقی دنیا حتی دراتحاد جماهیرشوروی وکشورآلمان مورد استفادهٔ کارشناسان تغذیهٔ دام قرارگرفته است.

متن انگلیسی کتاب در ۱۶۰۰صفحه ومشتمل برسه بخش است، به شرح زیر

بخش اول، مبانی و اصول تغذیهٔ دام و انطباق عملی آنها را مورد بحث قرارمی‌دهد. توجه خاصی دراین بخش به اکتشافات جدید شده‌است ودرفصول جداگانه درمورد ویتامینها ومواد معدنی وچربی و پروتئینی وهیدروکربورها به تفصیل سخن رفته است .

بخش دوم ، اطلاعات کاملی است درمورد تمام مواد علوفه‌ای وترکیبات آنها ازلحاظ مواد غذائی .

بخش سوم ، درمورد عوامل بسیار مهم تغذیه و نگهداری طبقات‌مختلف دامی‌است که شامل مرغداری نیز می‌باشد

ترجمهٔ کتاب

این ترجمه فقط شامل بخش‌دوم کتاب است‌که در۱۲ فصل تنظیم گردیده و نیز قسمتی از ضمائم کتاب را که مربوط به جیرهٔ غذائی دامهای اهلی است به‌فارسی برگردانده وتحت عنوان «ضمیمه» به‌آخر کتاب‌افزوده‌اند

ترجمهٔ کتاب به‌فارسی‌روان ساده‌وقابل استفاده است و مترجمین‌به‌خوبی از عهده انجام این‌کار بزرگ برآمده‌اند.

سه‌بخش اصلی‌کتاب‌که درمتن انگلیسی آمده کاملا از یکدیگر مستقلند و امیداست درسایهٔ اقبال حتمی علاقه‌مندان ، مترجمان‌که صلاحیت خود را در ترجمهٔ بخش دوم ــ که‌کتاب حاضر باشد ــ به‌خوبی نشان داده‌اند، موفق شوند که ترجمهٔ دوقسمت دیگر کتاب را نیز آماده سازند و از این راه گامی دیگر در پیشرفت اصول‌علمی وروش صحیح دامداری وکشت‌وزرع مواد علوفه‌ای در کشور عزیز خود بردارند

آنچه دربارهٔ روش ترجمهٔ فارسی بایدگفت این است که مترجمان در ترجمهٔ نامهای گیاهان در وهلهٔ اول برای‌آوردن معادل فارسی‌آنها کوشیده‌اند ودراین‌راه ازهمهٔ کتابها ومنابع موجود فارسی‌ونامهای محلی استفاده کرده‌اند و درمواردی که نامهای فارسی وجود نداشته و یا مشهور و رسا نبوده ، اغلب از نام انگلیسی آنها استفاده شده است و درموردآن عده ازنباتات‌که‌نام‌لاتین مشهوری داشته‌اند درمتن‌کتاب تلفظ لاتین و نام علمی آنها بکار رفته ودرذیل صفحات نام انگلیسی آورده شده است.

چاپ‌کتاب وکاغذوصحافی وجلدآن‌خوب وبهای‌کتاب درحدود متعارف و منطقی است وناشر درحدود امکان درنفاست آن‌کوشیده است

توفیق مترجمان را در ترجمه و نشر سایر بخشهـای‌کتاب آرزومند و خواستاریم

■■

فرهنگ حییم انگلیسی ـ فارسی، تألیف سلیمان‌حییم، ۲ مجلد، تهران‌کتابفروشی بروخیم

انتقادی‌که در زیر به نظر خوانندگان می‌رسد از نظر « زبان شناسی، «Linguistics» بوده و نویسنده ازقسمتهایی‌که مربوط به زبان و طرزنوشتن

صدا های آن زبان باشد انتقاد خواهد نمود، بنابراین معانی واژه‌ها ، مثالها و غیره مورد بررسی قرار نخواهد گرفت

در فرهنگ جامع فارسی ـ انگلیسی حییم قسمت اول صفحهٔ IX دربارهٔ سیستم تلفظ نکاتی چند گوشزد گردیده که ایرادهای زیر بر آنها واجب است حتماً باید متذکر شوم که تنها صفحات XI، XII را مورد بررسی قرارداده‌ام

الف ـ در قسمت Vowels (خود آهنگها) می‌نویسند The short vowel ـ sounds که بهتر بود The short vowels می‌نوشتند .

ب ـ Vowels (خودآهنگها) (ـَـ) ، (ـِ) و (ـُ) [زبر، زیر و پیش] را فقط کوتاه تلقی کرده وتصور نموده‌اند که به‌صورت کشیده وجود ندارد برای روشن شدن این مطلب به جدول Vowels (خود آهنگها) مراجعه گردد

ج ـ انتخاب حروف الفبای لاتینی مورد ایراد فراوان می‌باشد مثلاً «ا» که درفونتیك [a] نوشته‌می شود برای [a]،زبر،انتخاب کرده و بعکس

د ـ Vowel (خودآهنگ) کشیده ی[▽ / △] ، («▽ / △») درفونتیك به‌معنای کشیده می‌باشد) را به‌صورت « ee » نوشته‌اند، حال‌چرا؟ نمی‌دانم، شاید چون بعضی ازواژه‌های انگلیسی که « ee » دارند به صورت«ای»کشیده ادا می‌شوند، ایشان این شکل را انتخاب نموده‌اند ، چنانچه مراد ایشان چنین بوده است، مثالهای زیر این عقیده را رد می نماید

even, complete, field, sea, machine, seize, key, quay

ه ـ این‌گونه ایراد در«او» (oo) [u:] نیز وارد است

در همان صفحه (XI) درقسمت Consonants (ناآهنگها) ایراد هایی وجود دارد که درزیر ملاحظه خواهد شد

۱ـ ایشان«ا» در واژهٔ «ابر»وغیره را به‌نام(Consonant Alef (hamzeh خوانده‌اند درصورتی‌که چنین نامی در هیچیك ازکتاب‌های زبان‌شناسی وجود ندارد بدیهی است صداهایی وجود داردکه از یك طرف Vowel بوده و از طرف دیگر Consonant می‌باشد، مثلاً «ا» در واژهٔ انگلیسی example که حکم Vowel را دارد ولی آن طوری‌که نویسندهٔ فرهنگ گوشزد نموده‌اند نادرست است .

ایراد الف درموارد ۵،۴،۳،۲ و۶ نیز وارد می‌باشد .

۲ـ «چ» (ch) کـه درفونتیك به صورت [tş] نوشته می‌شود قاعدتاً درکتابهای قدیمی‌ترکه هنورعلم فونتیك به این صورت پیشرفت نکرده بود به صورت « Ç » نوشته می‌شدکه به نظرنده بهتر است تا « ch » .

۳ـ «خ» (kh) چنانچه به‌صورت « X» نوشته شود بهتر است.

۴ـ «ژ» (zh) » » Ž » » » »

۵ـ «ش» (sh) » » š » » » » .

۶ـ درمورد«ع» ایشان، «ع» را با Vowels اشتباه نموده‌اند درصورتی که «ع» درفونتیك به نام Glottal stop(آهنگ ترکیدهٔ حنجره‌ای) خوانده می‌شود . برای مثال«نعدا» ، «محمد» علامت «ع» درفونتیك [ʔ] می‌باشد ودر کتاب های «عبر» فونتیکی «ع» را به صورت (ʻ) در بالای حرف می‌نویسند ، مثلا واژهٔ «نعدا» با حروف لاتین این‌طور نوشته می‌شود . da' dan

۷ـ «غ» (gh) چنانچه γ نوشته شود بهتر است .

۸ـ «ل» و «م» در قسمت Consonants نیامده است

روی‌هم‌رفته گرچه‌فرهنگی‌است پرصفحه، ولی‌مطلقاً درآن‌رعایت علامت‌های بین‌المللی نشده و بدیهی است‌که برای خارجی‌ها بی‌اشکال نخواهد بود.

درپایان امیدوارم که نویسندهٔ محترم‌کتاب درچاپ های‌آینده این نقص را از میان بردارند .

و دراین مورد می‌توانند از نشریهٔ International Phonetic) IPA Association) ، لندن ، ۱۹۴۹ استفاده فرمایند .

●●

قصص قرآن مجید

برگرفته‌از تفسیر ابوبکرعتیق نشابوری مشهور به «سورآبادی» [به اهتمام‌دکتر یحیی‌مهدوی]، انتشارات‌دانشگاه تهران(۱۱۷۹) ـ ۱۳۴۷ سی‌ویك + ۵۳۳ ص.وزیری ـ ۲۰۰ ریال .

علی روا

از میان تفسیر های کهن ، تفسیر سورآبادی دریائی است بزرگ پر از گهردانه‌های نادر . و این مجموعه‌ای از قصص این‌کتاب است

هرکدام از این تفسیر ها بسته به محل مفسر یا مترجم وحتی‌کاتب رنگی به‌خودگرفته است ونوعی ازلغات را شامل است و تقریباً می‌توان بادرنظرداشتن لغات‌کتابی ، حدومرزی برای محل تألیف پیداکرد .

اینك یادداشتهایی در بارهٔ « قصص قرآن مجید » بر گرفته از تفسیر سور آبادی :

ص ۶، س ۱۴

«آنجا خدای تعالی را دریه از پشت او بیرون گرفت» و در حاشیه :«چنین است در اصل» آورده‌اند. این شکل درست است و در همین کتاب ومتون دیگر شواهدی از آن در دست است

«وداود علیه‌السلام بنده بود خدای را تعالی را.» ۱

«وگروهی گویند که یعقوب را هنوز چشمش بشده بود » ۲

«مار را از وی به‌رنج می‌بود» ۳

«تنسول را برگش به برگ گورماند» ۴ در متون دیگر هم آمده است ۵

ص ۸، س ۱۸

«آدم‌علیه‌السلام بیرنخورد درساعت حله‌ها ازتن ایشان بپرید »، گویا بپرید درست باشد. در ص ۷۴، س آخر«تاج وحلهٔ بهشت ازیشان بپرید»

ص ۲۹، س ۱

«از من تا هندسی نمانده بود، تا حلحال او را نگرفتمی». اصل : نگرفتی و درست است درهمین کتاب مکرر آمده است نگاه کنید بـه ص ۳۰ (، ص ۱۵۳، ص ۱۶۳، ص ۱۶۸، وص ۲۱۲

و در متون دیگر نیز بسی دیده شد ؛

نگاه کنید به : تاریخ بلعمی ص ۱۰۲۷، س ۷ ـ شاهنامه (بروخیم) ص ۴۶۷ تاریخ‌سیستان، ص ۳۳۱ ص ۳۳۳ ـ دیوان‌مسعود سعدسلمان، ص ۴۳۰

ص ۳۴، س ۱۲

«و اگر براشتران بنشیند و ایشان را جست کند»

در فهرست لغات جنبت کردن : است ، به جلو انداختن است ، معنی شده است درحالی که جنبت کردن، یدك کشیدن می‌باشد

ص ۶۳، س ۷

«بازنگریست رسول را علیه‌السلام دیدسر از حجره بیرون کرد ونگماریدہ»

---

۱ ـ تاریخ بلعمی، به تصحیح مرحوم بهار، به‌کوشش‌محمد پروین گنابادی، ص ۵۴۹، س ۱۲

۲ ـ نیز همان کتاب، ص ۳۰۸، س ۴

۳ ـ قصص قران، ص ۷، س ۱۷

۴ ـ الابنیه، چاپ دانشگاه، ص ۸۱ و نیز ص ۱۰۹، س۶ وص۳۱۸

۵ ـ تاریخ سیستان ، ص ۴۴، س۱۲.

گمان می‌رود این واژه که مکرر در این‌کتاب به‌کار رفته است و همه‌جا کماریدن ضبط شده است، گماریدن باشد

آن‌گونه که از نسخهٔ تفسیر عتیق چاپ عکسی بنیاد فرهنگ معلوم می‌شود هیچ‌جا حرف‌کاف را مطابق رسم‌الخط قدیم‌کاف فارسی ننوشته است درهمین‌تفسیر این واژه (گماریدن) در ص ۱۲۱، ص ۱۹۴، ص ۳۹۰ وص ۴۱۶ آمده است

در المصادر زوزنی آمده است : التبسم : گماریـدن ۱ ، و نیز الاکتلال درخشنده شدن میغ به نحوه وگماریدن ۲

«پس ابوطالب چون این سخن از ولید بشنید بگمارید» ۳

و در اسرارالتوحید چنین آمده :

«پس تبسم‌کرد و بگمارید» ۴

مرحوم علامه قزوینی در یادداشتهای خود آورده‌اند

گماریدن ظاهراً به‌معنی تبسم نمودن‌است . «اعرابی بگمارید. مصطفی ص گفت یا اعرابی هما باخنده درین موضع دلیل استهزاء باشد . الخ» (تاریخ بیهق 119a) ۵

حضرت استاد معین نیزدر فرهنگ خود همین معنی را برای «گماریدن» یادکرده‌اند

ص ۱۴۴، س ۳

« نخست شب بانگی شنید از سرآن‌چاه که شیری بغرید » «بغریدن» را صدای شیرکردن معنی‌کرده‌اند این واژه در ص ۲۷۹، ص ۳۸۷، وص ۴۰۵ نیز آمده است .

با شواهدی‌که از همین متن (تفسیر سورآبادی) داریم این معنی درست نیست ، « در آن [باران]تاریکیها بود [تاریکی شب وتاریکی ابر وتاریکی باران]، و باران بریدن رعد وجستن آتش بود» ۶

در واژه نامه‌کوتاهی‌که در فرخ‌نامهٔ جمالی آمده است چنین است ،

---

۱ ــ المصادر، به تصحیح تقی‌بینش ـ ج ۱، ص ۱۵۵

۲ ــ همان‌کتاب، ج ۲، ص ۴۲۲

۳ ــ ترجمهٔ تفسیر طبری ، ج ۵، ص ۱۱۰۰ این واژه در متن چاپی «بگمارید» است

۴ ــ اسرارالتوحید، به تصحیح دکترذبیح‌الله صفا، ص ۲۹۴، س ۱

۵ ــ یادداشتهای مرحوم قزوینی، ج ۶، ص ۲۸۵

۶ ــ ترجمه و قصص قرآن‌مجید ، دکتر یحیی مهدوی، دانشگاه تهران ، ج ۱، ص ۴ (منتشر نشده است) .

«غریدن و تریدن ، هردو یکی است و این لفظ در صفت رعدورود یا در بانگ سباع و شیر و مانند آن» ۱

ص ۱۵۷، س ۱۱

در داستان یوسف و زلیخا، آنجاکه زلیخا آهنگ عشوه‌دادن یوسف می‌کند آمده است: «یوسف گفت من خود بدین رسن فروچاه نشوم زلیخا را طاقت برسید و شیطان برو مستولی شد».

در فهرست «فروچاه شدن : در چاه پائین رفتن» معنی شده است، و این نادرست است. به‌رسن کسی به چاه‌شدن : گول کسی را خوردن (اعتماد به ریسمان کسی کردن و با آن در چاه‌شدن) است

انوری گفته است :

«با دل گفتم گرد بلا می‌گردی
مغرور شدی به‌صبر وبی‌گم کردی
من نیز بدان رسن فروچاه شدم
دیدی که توخوردی ومرا آوردی ۲

ص ۱۷۶ س ۷

«چون مشربه ازبار بن یامین بیرون آمد ایشان همه به دست و پای بمردند»

به دست و پای مردن : در فرهنگ لغت کتاب ، مبهوت شدن ، از شدت حیرت بی‌حس و بی‌حرکت شدن

از شواهد دیگر این ترکیب در متون دیگر معنی مبهوت شدن و از شدت حیرت . . برنمی‌آید گویا از ترس بی‌حس و حرکت شدن باشد .

«شه‌چو از گرگ دست وپا برده
شیر با او به دست و پا مرده ۳ »

«زان برادر به‌جور ، جان برده
وین برادر به دست وپا مرده ۴ »

«چون افشین این سخن بشنید لرزه بر اندام او افتاد و به دست و پای بمرد۵ »

---

۱ ــ فرح‌نامهٔ جمالی، ایرج افشار ، امیرکبیر، ص ۳۲۴ .

۲ ــ دیوان انوری، ص ۱۰۳۲

۳ ــ هفت پیکر، چاپ ریپکا ، ص ۲۰ .

۴ ــ همان‌کتاب، ص ۲۷۷ .

۵ ــ تاریخ بیهقی، دکتر فیاض ــ دکتر غنی، ص ۱۷۶ و نیز نگاه کنید به: ص ۶۲ ، ص ۴۳۵ ، ص ۴۶۱ و ص ۶۰۶ .

«کاروانیان چون این کلمه شنیدند بدست وپای فرو مردند ۱ »

«لرزه براندام ایشان افتاد و بدست و پای فرومردند ۲ »

«آن همه سپاه‌اسکندر به دست وپای فرومردند ۳ »

ص ۲۱۸، س ۱۲

«مبادا اگر این علبه وجوش ولوش (بوش) سیند زهرهٔ ایشان بچکد» و در همین کتاب ص ۳۲۷ و ص ۴۱۴ نیز آمده است

کتابت این دو واژه در اصل «حوش وبوش» یا «حوش ولوش» و «حوش و بوش» است که مصحح محترم همه‌جا «حوش وبوش» را ترجیح داده‌اند آیا این واژه فارسی است؟ و یا یکی فارسی و یکی عربی و یا هردو عربی؛ فرهنگ‌های عربی‌اوباش را جمع مقلوب بوش دانسته‌اند و«هوشاً وبوشاً» ضبط کرده‌اند درهمان معنی اوباش وعوعا.

استاد فروزانفر در شرح مثنوی، ج ۲ در توضیح این واژه آورده‌اند ۴ :

«بوش ، جماعت مردم و غوغا ، مجازاً شکوه‌وفر ، خودنمایی

«رسول گفت بدانك حوش‌وبوش لشکر عدوفرو نشست». تفسیر سورآبادی سیاد فرهنگ‌ایران، ص ۳۰۶ «بی‌حسر ازآنك این عظمت وجلالت وحوش وبوش برادراوراست» فرائدالملوك، نسخهٔ خطی‌متعلق به‌کتابخانهٔ ملی‌ملك.

تعبیر «حوش و بوش» هنوز در شرویه متداول است. ظاهراً حوش مخفف حوش است‌که در لغت عامیانه ، مردم‌آمیخته ، ومرکب از شهرها و قبایل مختلف است(محیطالمحیط)» .

ص ۲۳۱، س ۵

«اهل بیت او همه نگرد او درآمدند تافته از حمیت و ننگ‌آن حدیث» در نسخهٔ دیگر به جای تافته «تبشته» یا «تشته» و در فرهنگ لغات‌کتاب هم هر دوصورت راآورده‌اند. گویا ضبط صحیح این واژه تشته است «بهضم دوم» درمعنی تافته، از تابیدن

ص ۲۵۴، س ۱۴

«موسی‌گفت نیك شما نیوگنید» . در ص ۲۵۷، س ۲ و ص ۲۵۸، س ۲ و ص ۳۷۷، س ۴ نیز آمده است در حاشیه نیك ، بل، لکن .

در ترجمهٔ تفسیر طبری آمده است

---

۱ ـ جوامع‌الحکایات، چاپ عکسی کلاله‌خاور، ص ۱۳۹

۲ ـ داراب نامهٔ طرسوسی ، ج ۱ ، ص ۱۲۵ و هم در صفحات ۸ ، ۲۴ ، ۱۲۲ و ۱۲۴ .

۳ ـ همان‌کتاب، ج ۲، ص ۴۰۲ و نیز ص ۴۳۱

۴ ـ شرح مثنوی شریف، ج ۲، ص ۴۲۲ استاد بدیع‌الزمان فروزانفر .

«و مه گویید آنرا که بکشندا ندر راه خدای ، مرده ، بلکه زندگانند ۱ »
«چون ستوران بلک ایشان گم راه‌تراند ۲ »
«بلک شما به هدیهٔ شما شاد شوید ۳ »
به‌هرروی این دو واژه «بیك» و «بلك» که هر دو درترجمه «بل» آمده‌اند قابل تأمل است.

ص ۲۷۴، س ۷

«پس رسول صلی‌الله‌علیه و یاران اندر رسیدند رسول گفت انبوهی میکند بهوشك بنشینید هفت‌گان وهشت‌گان بریك‌کاسه»

بهوشك نشستن، ط ؛ دسته دسته وجداجدا نشستن . این‌ضبط و معنیی است که در فهرست لغات آمده است

گمان می‌رود این ترکیب به اشتباه‌کاتبان یاکاتب پیدا آمده است و اصل بهم تنگ نشستن بوده است

ص ۲۷۶، س ۴

«گفت این بزرگ چیزی است، درپس دربهی‌بحکول محکم باشد» حاشیه، شاید ارتباطی باشکل .. داشته باشد

این توضیح درست است ودراین صورت متن باید بحکول یا پچکول باشد.

ص ۳۲۴، س ۱۲

«و عمرو بردرمدینه باورد می‌کرد»
در حاشیه باورد را به معنی جنگ وجدال و پیکار ذکر کرده‌اند
بورد وباورد در اینجا ،کارهایی‌که مردان جنگی پیش از جنگ برای نمایاندن نیرو و مهارت خود می‌نمایند شاهد دیگری‌که دراین‌کتاب آمده است، این معنی را تأیید می‌کند ؛
از اشترفروآمد وسلاح درپوشید وبراسب نشست وبورد می‌کرد».ص۱۰۰
شاید سمك عیار به خوبی این توضیح را روشن می‌نماید ؛
«فرخ‌روز با حمله سلیح باوردکرد و مردخواست ۴ »
در سمك‌عیار و داراب‌نامه‌ها (طرسوسی و بیغمی) طرید وباورد مکرر به همین معنی آمده است ۵

ص ۳۶۲، س ۴

«و اوگندیم ما اورا باساده‌دشت و او بیمار بود، نارك و بی‌قرار ببوده‌در آن غم وبتول»

---

۱ ــ ترجمهٔ تفسیرطبری به‌تصحیح حبیب‌یغمایی ــ دانشگاه تهران، ج۱، ص ۱۱۲

۲ ــ همان‌کتاب، ج ۵، ص ۱۱۴۳

۳ ــ و نیز همین تفسیر ، ج ۵، ص ۱۲۰۳

۴ــ سمك‌عیار، تصحیح‌دکترخانلری، دانشگاه تهران،ج۱، ص۱۶۰،س۱۴

۵ ــ همان‌کتاب، ج ۱، ص ۱۶۰، س ۱۴؛ ص ۲۶۶، س ۲۱. ج ۲، ص ۱۰۷، س ۱۰؛ ص ۲۲۱، س ۱۰؛ ص ۲۴۰، س ۱۰ و ج ۴، ص ۱۲، س ۱۱

گویا در توضیح این واژه وطرز به‌کار شدن آن اشتباهی شده است.مصحح محترم «بتول» را عربی دانسته‌اند و معنی دوری و انقطاع از بهرآن آورده‌اند

این واژه فارسی است و ضبط درست آن پتول است در معنی غم واندوه و در نسخهٔ الابنیه به‌خط اسدی طوسی شاعر نیز به پ است

«او را ازکار سرد و تاسه آردش وپتول ۱»

«که اگرخرد سایندش سیاررنجها آورد که غمی وپتولی برمردافکند ۲»

ص ۳۷۸، س ۱۱

«درروزگار عمر خطاب رضی‌الله عنه از شادروان کسری بدستی دربدستی نصیب علی رضوان‌الله‌علیه رسید»

در فرهنگ لغت کتاب، «بدستی دربدستی» ط، به طول فاصله میان دو دست» معنی بدست که یك مورد دیگر نیز در همین‌کتاب آمــده روشن است و احتیاج به توضیح ندارد: «پهنای پیشانی وی دوارده بدست بود» ص ۲۱

«بدستی دربدستی، یك‌وجب دریك وجب»

یکی ازنسخ، آن‌گونه‌که در حاشیه آورده‌اند «بلستی در بلستی»می‌باشد آن هم درست است، «بلست» تلفظی از «بدست» است و درافغانستان «بلـ ت» (به کسر اول و دوم) معمول است ۳

«وهر پشیزه‌یی بروی یك بلست (و در نسخه‌ای دیگر، بیست) ۴ سپیدتر ازکافور و روشن‌تر از آیینه» ۵

ص ۲۸۳، س ۱۷

«وی را برسرکوهی برد در برابر کرکسان دیگر بنشاند تابوك با ایشان برپرد». در فهرست لغت‌کتاب، تابوك، باشدکه، شایدکه

انوری‌گوید،

درین دوروزه توقف‌که بوکه خود بود

درین‌مقام‌فسوس ودرین سرای فریب ۶

---

۱ ــ الابنیه به تصحیح‌مرحوم بهمن‌یار ــ به‌کوشش حسین محبوبی‌اردکانی ص ۱۸، س ۴.

۲ ــ همان‌کتاب، ص ۳۶، س ۱۲.

۳ ــ لغات عامیانهٔ افغانستان، عبدالله افغانی‌نویس، و نیز زین‌الاخبار، بنیاد فرهنگ، ص ۲۹۱

۴ ــ این شکل نیز درست‌است، ابدال صامت د به ی بسیاراست، پیر، پدر دشمنادگی = دشمنایگی، پاذیر = پاییز، خدو = خیو.

۵ ــ داراب‌نامهٔ طرسوسی، ج، ص ۷۱.

۶ ــ دیوان‌انوری، استاد مدرس رضوی، بنگاه ترجمه و نشرکتاب، ج ۲، ص ۵۲۲.

و جایی دیگر :

بوکه فردا وگرنه تا این غزم   تا بمردای حشرزین ماهاست ۱

و یا عطار می‌گوید :

در رهت افتاده‌ام بربوی آنك   بوك برگیری و بنوازی مرا ۲

این شواهد و مثال های دیگری که براین ترکیب داریم نشان می‌دهد که همه جا باتا نیامده است و جدا و یا با حرف اضافهٔ دیگر نیز آمده است .

ص ۳۰۴، س ۸

«دو مباررى [که] چون حرف پیش‌آمدی وی برفراشیدی چنانکه قرارار وی‌بشدی از زیر همی‌برجستی»

درترجمهٔ مفردات قرآن(عکس نسخهٔ آستان‌قدس) الاقشعرار : برافراشیدن ترجمه شده‌است (سورهٔ زمر)

ص ۴۲۳، س ۱۶

«کودکان مسلمانان بیرون‌آمدند و دبه‌درپای ایشان (شتران)می‌افکندند تاشتران‌برمی‌جستند و بار فرومی‌افکندند هرچه فروافتادی‌کودکان برگرفتندی» در حاشیه و در فهرست لغات «دبه درپای شترافکندن» را ذکر کرده‌اند . این درست نیست چون دراینجا ترکیب و یا عبارت فعلی نیست، بلکه عملی است‌که کودکان‌کرده‌اند و جز از آن ترکیب است‌که در متون مکرر آمده است

دبه درپای‌شترافکندن ۳ ودبه درپای پیل افگندن ۴ معنی‌کنایی دارندکه اینجا چنان نیست

ص ۴۲۵، س ۱۱

« و ابلیس خود دیوی را فراکرده بود »

فراکردن ،گماشتن معنی شده است   این ترکیب مکرر در متون آمده است گماشتن(آنچنان‌که معنی‌کرده‌اند) تنهامعنی «نصب» را می‌رساند، حق بود فراکردن را پیش کردن معنی می‌کردند تـا هم برآغالیدن (تحریك) را در برداشته باشد و هم‌گماشتن را

معنی دیگر ازواژهای این‌کتاب قابل تأمل است چون، آینده، ص ۲۴۳ پایچه ، ص ۸۲ وص ۲۹۳ (درفهرست لغات تنبان و شلوار معنی شده است) پیحشت : بی‌حشت ص ۲۵۸

تژغیریدن: بخشم نگریستن، حاشیه ص۲۴۲ (درتفسیرسورآبادی، عکسی بنیاد فرهنگ، این واژه ــ زغریدن ــ آمده است، ص ۹۵)

چاشتگاه ، ص ۲۵۳ ــ هنگام بلندی آفتاب ، ظهر معنی شده است (در شواهد موجود از متون چاشتگاه در معنی ظهر دیده نشد)

---

۱ ــ همان‌کتاب، ص ۵۶۰

۲ ــ دیوان‌عطار، دکتر تقی‌تفضلی، انجمن آثار ملی، ص ۴

۳ ــ دیوان انوری، ص ۹۹۳ .

۴ ـ شرفنامه، چاپ مرحوم وحیددستگردی، ص ۳۵۵

کتابهای خارج

سهم ایران درروابط روسیه وانگلستان

Imperialism (New Firuz Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia,*
Haven : Yale University Press, 1968) *1864-1914, A Study in*

کیوان‌ط

فتوحات وگسترش امپراطوری روسیه تزاری در نیمهٔ اول قرن‌نوزدهم کشورهای دیگر اروپا را مبهوت ساخت. طی یك نسل ، روسها با پیروزیهائی که درعهدنامه‌های ترکمانچای وگلستان به ثبت رسید؛ گرجستان، آذربایجان شمالی وقسمتی از ارمنستان را متصرف شدند. درایران نفوذ سیاسی‌وامتیازات تجاری‌فوق‌العاده بدست‌آوردندوامنیت هندوستان‌انگلیس‌را بمخاطره‌انداختند. مبارزهٔ طولانی وپرماجرائی‌که بین بریتانیا و روسیه بدین ترتیب شروع شد، درتعیین سرنوشت آسیای مرکزی وخاورمیانه تأثیر قاطع داشت تضاد منافع این دو دولت معظم در نیم قرن پیش از جنگ بین‌الملل اول همه‌جا ازچین‌تا ترکیه به‌چشم می‌خورد، لیکن فقط درایران وآسیای مرکزی روس و انگلیس با یکدیگر مستقیماً رودررو بودند شرح داستان‌کامل این مقابله که ناگفته مانده بود ، وظیفه‌ای است که فیروز کاظم‌زاده درکتاب « روسیه و بریتانیا در ایران ، ۱۹۱۴—۱۸۶۴ مطالعه‌ای دربارهٔ امپریالیسم»[1] به‌عهده گرفته است.

مؤلف برای انجام ایـن منظور شایستگی خاصی دارد . مادرش روسی است ، وپدر ایرانیش نیز مدتی درروسیه به مأموریت دیپلماتیك اشتغال داشته است . کاظم‌زاده به هرسه زبان فارسی ، انگلیسی و روسی تسلط دارد ، استاد دانشگاه ییل[2] امریکاست و علاوه بر تدریس تاریخ روسیه و ایران ، کتاب و مقالاتی مربوط به موضوع کتاب حاضر نوشته است.[3] این‌کتاب حاصل چندین سال تحقیق او در امریکا و انگلستان است .

با تحولات اخیر در روش‌شناسی علوم اجتماعی ، دانشمندان امریکائی کمتر وقت خود را مصروف نگارش تاریخ دیپلماسی می‌نمایند . اما کاظم‌زاده در توجیه کار خود استدلال می‌کندکه درایران دیپلماسی به‌عنوان وسیلهٔ‌اصلی تأمین مقاصد دول مختلف بکار می‌رفت ، و نقش دیپلماتها درجریان امور بس مهم بود . از قوای نظامی بندرت استفاده می‌شد ؛ و رقابت اقتصادی بین دول هرگز در روابط آنها عاملی قاطع نبود، بلکه خود از اختلافات سیاسی آنها ناشی می‌شد .

۱- *Russia and Britain in Persia, 1864-1914, A Study in Imperialism.*

۲- Yale University

۳- فهرست آنهارادرصفحات ۶۸۷و۶۹۲همین کتاب‌می‌توان ملاحظه کرد.

مؤلف که مدتی در انگلستان به‌تحقیق پرداخته است به اسناد دولتی آن کشور دسترسی داشته ، بخصوص از«آرشیوهای اداره خارجه»۱ و«مراسلات از هندوستان»۲ استفاده فرآوان‌کرده است . خاطرات و تالیفات سیاستمداران ، وکتب و مقالات متعدد دیگر مؤلفین انگلیسی در توضیح وقایع مفید واقع شده است . لیکن چون کاظم‌زاده موفق به‌کسب اجازه برای مطالعهٔ آرشیوهای‌غنی خبر گزاری رویتر نشده ، از نتیجهٔ مشاهدات باارزش بهترین روزنامه‌نگاران مقیم ایران (درآن زمان) محروم مانده است۳ .

ازآنجائی‌که آرشیوهای دولتی روسیه معمولا فقط در اختیار محققین شوروی گذاشته می‌شود، مؤلف محصور بوده‌است که به‌اسناد ومراسلات محدودی از آن آرشیوهاکه تاکنون منتشر شده است اکتفاءکند. بدین ترتیب، گرچه دربعضی فصول‌کتابش اینگونه مآخذ زیاد بچشم می‌خورد، در برخی دیگرمآخذ روسی نادر است. مثلا بیش‌از۳۴ درصد مآخذ مندرج در۲۴۲ یادداشت‌پاورقی فصل‌هشتم از مجموعهٔ اسناد دیپلماتیک [روسیه] راجع به وقایع ایران از آخر ۱۹۰۶ تاژانویه۱۹۰۹ ۴ گرفته شده است. درحالیکه‌در۱۶۲ یادداشت پاورقی‌فصل‌چهارم فقط دوبار ازیك سندرسمی روسی (وضع اقتصادی ایران ۵) بعنوان مـآخذ استفاده شده است، وهیچ‌کدام ازمآخذ ۱۱۲ یادداشت پاورقی فصل دوم ازاین نوع نیست. وقتی که درنظر بگیریم که درعوض بیش‌از۷۲ درصد مآخذ فصل‌دوم وبیش‌از ۸۴ درصد مآخذ فصل چهارم از «آرشیوهای اداره خارجه» بریتانیا است، شاید این شبهه بوجودآیدکه دید مؤلف دربارهٔ روابط روس و انگلیس نمی‌توانست درهمهٔ مواردکاملا معتدل وبی‌طرفانه باشد. کاظم‌زاده نیز خودلااقل درسه جا (صفحات ۲۵۳،۴۲ و۴۲۲) اظهار می‌داردکه عدم دسترسی به‌آرشیو های روسیه مانع ازتعیین صحت وسقم بعضی مطالب مورد بحث درکتاب است

برای‌آنهاکه استفاده ازآرشیوهای وزارت امورخارجه ایران‌را، توسط هرمحققی، تقریباً محال میدانند. مؤلف دردیباچهٔ کتاب نوید خبر می‌دهدکه تعدادی ازاسنادآن آرشیوهارا دراختیارداشته است. لیکن بررسی یادداشتهای

۱- The Foreign Office Archives

۲- *Letters from India*

۳- در مورد اعتقاد مـؤلف به نظر صائب روزنامه‌نگاران صفحهٔ ۴۹۹ کتاب را ملاحظه‌کنید .

۴- *Sbornik diplomaticheskikh dokumentov kasaiushchikhsia Sobytiiv Persii kontesa 1906 g. po iiul, 1909 g* .

۵- *Ekonomicheskoe polozhenie Persii*

پاورقی نشان میدهد که کمتر از یك در صد مآخذکتاب از این اسناد میباشد (درحدود ۱۳ مأخذ از ۱۸۰۹ مأخذ). تقریباً تمام این اسناد از یك پرونده (شماره ۴۴) استخراج شده است ۱ . همگی مربوط است به مذاکرات راجع به اعطای امتیازات به روسیه . هیچ کدام مطلب مهمی را فاش یا روشن نمی کنند وشایدعدم ذکر آنها در تجزیه و تحلیل و نتیجه گیری های کتاب تأثیری نمی گذاشت منبع دیگری ازمدارك «آرشیوی» ایرانی «مجموعهٔ غنی» ۳ است که متعلق به دانشگاه ییل و «شامل مراسلات تعدادی از رجال ایرانی قرنهای نوزدهم و بیستم» میلادی می باشد لیکن به نظر می رسد که از این مجموعه فقط در فصل دوم استفاده شده است، درمآخذ این فصل دوبار به یکی از این مراسلات اشاره شده است ویکبار به مراسله‌ای دیگر. از این لحاظ ، ظاهراً ،کتاب یك مورخ ایرانی (ابراهیم تیموری ، عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران)۴ که جزو « منابع کمکی» کاظم‌زاده است، مفیدتر واقع شده‌است تنها درفصل دوم کاظم‌زاده لااقل نه بار به مراسلات رسمی رجال ایرانی که درکتاب تیموری عیناً نقل شده‌است، رجوع می کند.

گزارشهای مأمورین دول خارجی درایران گاهی حاوی اطلاعات مهمی دربارهٔ جریانات سیاسی این کشور است که در منابع دیگر یافت نمی‌شود.ولی این حقیقت بایستی باعث امتناع ازمطالعهٔ منابع موثق ایرانی گردد پرفسور کاظم‌زاده گوئی از مذاکرات مجلس ، ضمیمهٔ روزنامهٔ رسمی کشور شاهنشاهی ایران(که درکتابخانه‌های کنگره ودانشگاه پرینستون امریکا موجود است) استفاده نکرده است . بدین ترتیب ، مثلا ، متن نطق ادیب‌التجار و سیدحسن تقی‌زاده در مجلس دوم را از گزارش وزیرمختار روسیه نقل کرده‌است (صفحات ۵۶۶-۵۶۵)

۱ ــ به نظر می‌رسد که تنها مورد استثنائی مأخذ مندرج درپاورقی شمارهٔ ۱۴۳ فصل سوم باشد اتفاقاً این مأخذ دقیق نیست، و لذا در پاورقی مربوط طور استثنائی مؤلف اصول نگارش علمی را رعایت نکرده است .

۲ــ این اسناد راکاظم کاظم‌زاده، پدر مؤلف ، دراختیار اوگذارده‌است. کاظم کاظم‌زاده در دوران خدمت دولتی خود به امور مربوط به روابط ایران و روسیه اشتغال داشته است .

۳ ــ The Qani Collection

۴ ــ کاظم‌زاده به غلط « عصر بی خبری » را The Silent Age ترجمه می کند. ترجمهٔ صحیح آن The Age of Ignorance است .

درصورتی که طریقهٔ صحیح نقل مستقیم ازمذاکرات مجلس است که احتمال اشتباه را کمتر می کند ۱ .

با وجود این نقصها ، کتاب حاضر را باید در شمار مستندترین آثار در باره موضوع مربوطه محسوب داشت . علی‌رغم محدودیت‌های اجتناب ناپذیر، منابع مورد استفاده مؤلف برای نگارش این کتاب کافی بوده است .

« روسیه و بریتانیا درایران ، ۱۹۱۴-۱۸۶۴ » به سبکی پخته و روان نوشته شده است . یکی از مزایای آن ، و سایر متون معاصر تاریخ دیپلماسی آنست که واژه‌های نامأنوس و اغلب مبهمی که اخیراً در علوم اجتماعی دیگر اشاعه یافته هنوز درآنها رخنه نکرده است ۲ . اما مؤلف کتاب قطور (قریب هفتصد صفحه) خود را در ۹ فصل طولانی و بلاانقطاع تنظیم نموده است .

مطالعهٔ فصولی که تا حدود صد صفحه ادامه پیدا میکند (مانند فصلهای اول ، سوم و نهم) بدون آنکه بکمك «سرعنوانهای فرعی» تقسیم شده باشد ، کمی خسته‌کننده است . علاوه برآن ، میان مطالب بعضی از این فصول (مثلا فصلهای دوم وپنجم) وحدت خاصی به‌نظر نمی‌رسد . بدین‌جهت ، برای‌خواننده گاهی این‌توهم دست می‌دهد که قصد مؤلف فقط توصیح‌حوادث تاریخی، به‌شیوهٔ وقایع‌نگاران ، است

در توصیف شروع اختلافات بین روسیه و انگلیس درآسیای مرکزی ، فصل اول نشان می‌دهد ، چطور توسعه‌طلبی دولت تزار، که امنیت هندوستان و موازنهٔ بین‌المللی قوا را به مخاطره انداخته بود ، بریتانیا را به مقابله با روسیه در آن منطقه وادار نمود . ایران برای مقاومت علیه فشارهای روسیه محتاج به پشتیبانی انگلستان بود اما لندن به تقاضاهای مکرر تهران وقعی نگذاشت ودرعوض، به‌وسیله بستن قراردادی با روسیه درسپتامبر ۱۸۸۵ ،مرز

---

۱ ــ در مذاکرات مجلس اتفاقاً تمام متن نطق (لایحهٔ فصل) ادیب التجار درج نشده است ، لذا دراین مورد استفاده ازگزارش وزیرمختار روس حایز بوده است. لیکن تمام متن نطق تقی‌زاده درج شده‌است، وکاملا عین‌متن نقل شده درگزارش وزیرمختار روس نیست. مذاکرات مجلس ضمیمهٔ روزنامهٔ رسمی کشور شاهنشاهی ایران ، دورهٔ دوم تقنینیه ، قسمت اول ، ص۸۴۰-۷۶.

۲ــ خوانندهٔ ناآشنا می‌تواند نمونه‌هائی ازاین واژه‌ها را در:

Gabriel A. Almond and G. Bingham Powell, Jr *Comparative Politics · A Developmental Approach* (Boston, 1966)

ملاحظه کند . نقص کار دراین است که نه‌تنها تعاریف الموند برای این واژه‌ها کامل نیست ، بلکه هنوز مورد قبول اکثریت همکارانش نیز قرارنگرفته است.

بین آن کشور و افغانستان را مشخص نمود و حدود گسترش سرزمین تزار را در نواحی شمال ایران و افغانستان تثبیت کرد .

داستان فصل دوم اعطا و الغای اولین امتیازات مهم زمان ناصرالدین‌شاه است (درسالهای ۱۸۷۵-۱۸۷۳) به جولیاس رویتر۲ انگلیس ـ که مستقلا، حتی گاهی علیرغم منویات دولت انگلستان، فعالیت میکرد ـ وفالکنهاگن۱ که در عمل مأمور دولت تزار بود .

رخنهٔ تدریجی روسیه و انگلیس در ایران از طریق امتیازات اقتصادی گوناگون موضوع فصل سوم است. رقابت این دول برای اخذ امتیاز راه‌آهن، مساعی انگلستان جهت کسب اجازهٔ کشتیرانی در رود کارون ، ایجـاد بریگاد قزاق توسط « مستشاران» روسی واعطای امتیاز تأسیس بانکی به رویتر، مطالب عمده‌ای است که شرح داده شده است .

فصل چهارم درباره رژی تنباکو است ؛ و تأثیر حمایت انگلستان ، و در مقابل آن فشارهای مؤثرتر دولت روسیه وتجار و روحانیون ایران را برای لغو آن امتیاز نشان می‌دهد. چگونگی وام‌گرفتن مظفرالدین‌شاه ـ مانندپدرش بخـاطر احتیاجات شخصی خـود ـ از روسیه و انگلیس و تسهیل ازدیاد نفوذ سیاسی وتسلط اقتصادی آنها درایران حکایتی‌است که فصل پنجم بازگو می کند. درنتیجهٔ آن کارامتیاز دارسی عاید انگلستان شد و قرارداد قرضهٔ ژانویهٔ ۱۹۰۰ نصیب روسیه. لهذا ، برای مؤلف گرچه تعیین برنده این «مبارزات دیپلماتیك ۱۹۰۲-۱۸۹۹» مشکل است ، بازنده معلوم است ، ایران.

فصل بعد اهمیت حیاتی‌سیستان وخلیج فارس، یعنی دروازه‌های‌هندوستان را برای انگلستان خاطرنشان می‌سازد وفعالیتهای آن دولت را جهت زدودن هرگونه نفوذ روسیه از ایـن مناطق شرح می‌دهد . منجمله آغاز روابط بین انگلستان و شیخ خزعل را روشن می کند

داستان فصل‌هفتم چگونگی توافق روسیه وانگلستان است راجع‌به‌ایران که طبقهٔ حاکمه‌اش مدتها در بیم‌آن می‌زیستند . درتوضیح علل عمده‌این‌توافق دورقیب ، که در قرارداد ۱۹۰۷ بثبت رسید ، مؤلف متذکر می‌شودکه انقلاب داخلی سال ۱۹۰۵ و جنگ با ژاپن، روسیه را تکان داد ووادارکردکـه در سیاست خارجی خود تغییراتی دهـد ، در انگلستان حزب آزادیخواه بجای حزب محافظه‌کار حکومت را دردست گرفت ، و انقلاب مشروطه ، کـه درآن

۱ـ Baron Julius de Reuter

۲ـ Baron von Falkenhagen

انگلستان نقشی مؤثر ولی محدود داشت ، وضع ایران را دگرگون نمود.

فصل هشتم ، ضمن توصیف کشمکش بین مشروطه‌خواهان و محمدعلی‌شاه نشان می‌دهد که روسیه و انگلستان ، به اقتضای احتیاج به حمایت همدیگر در صحنهٔ سیاست اروپا ، اتحاد متزلزل خودرا درایران حفظ کردند . بدین‌ترتیب روسیه پشتیبانی خود را از محمدعلی‌شاه کم کرد و انگلستان از اصرار برای خروج قوای روسیه از ایران ، که مطلوب مشروطه‌خواهان بود دست برداشت

فصل آخر کتاب حاکی از «تلاش دلاورانهٔ» مجلس و حکومت مشروطه برای تجدید حیات ملت ایران است ، در شرایط یأس‌آوری که مولود سلطه روس وانگلیس بود دولت ترازی جهت توسعهٔ هرچه بیشتر نمود خود ، برای پایان‌دادن به‌خدمات دیقیمت مستشاران امریکائی میسیون مورگان شوستر فشار می‌آورد ، و لندن ـ که هم به‌کمك روسیه علیه آلمان احتیاج داشت وهم خود را قادر به مقابله با آن در ایران نمی‌دید ـ فقط به حفظ ظاهر ، یعنی جلوگیری از مراجعت محمدعلی‌شاه ، قناعت کرده بود خلاصه آنکه ، جز شبحی از استقلال ایران باقی نماند ، و اختیار امور قسمت اعظم مناطق شمال و جنوب کشور از حکومت مرکزی سلب شد تا آنکه ، برای اولین بار درطول قرن ، سردارسپه موفق به تأسیس حکومت مقتدر گردید

رسالهٔ پرفسور کاظم‌زاده در بارهٔ امپریالیسم است . اما مؤلف حتی از تعریف امپریالیسم امتناع می‌ورزد علت آن نیست که او با تعاریف مختلف امپریالیسم آشنائی ندارد ویا دربارهٔ آنها صاحب‌نظر نیست . بخصوص ، وی‌در چند جا از فرصت استفاده کرده و از تز لنین انتقاد می‌کند (مثلا ، صفحات ۲-۱۷۱،۱۸۵) اگرچه این‌انتقادات وارد به‌نظر می‌رسد ، ولی ناظر به‌موارد محدودی است که به‌تنهایی نمی‌تواند ملاك‌ارزیابی جامع از استدلال لنین باشد مؤلف مدعی چنین غرضی نیست ، اما بی‌شك ، انتقاد او بدین‌ترتیب به نحوغیر منصفانه‌ای ، تز لنین راجع به امپریالیسم را در نظر خواننده تضعیف می‌کند

به نظر میرسدکه آماج این انتقادات بیش‌ازآنکه تئوری‌مخصوصی باشد تئوری بافی است . بدین روال کتاب فاقد فصلهای «مقدمه» و «نتیجه» است . مطابق این دید ، وقایع وپدیده‌های تاریخی تابع قوانین‌کلی نیست ، هرکدام معنائی مختص خود دارد .

اگرچه کاظم‌زاده تئوری معینی دربارهٔ روابط روسیه وانگلیس درایران ارائه نمی‌دهد ، معهذا مشخصات کلی سیاست این دول را می‌توان ازکتابش استنتاج کرد . درصحنهٔ مبارزه برای تسلط برایران ، قدرت روسیه بیشتربود ، و انگلستان به این حقیقت وقوف داشت لیکن تصمیمات هردوکشور تابع

منافع جهانی آنها، بخصوص مقتضیات حفظ موازنهٔ قوا در اروپا بود اینکه‌در این تصمیمات مقامات عالیه روس و انگلیس اغلب مستقیماً شرکت داشتنداهمیت ایران را مشهود می‌دارد کاظم‌زاده نشان می‌دهدکه بسیاری از این تصمیمات ناشی از جریانات اجتناب‌ناپذیر اجتماعی نبود ، بلکه در اتخاذ آنها نقش «افراد تصمیم‌گیر» (سران سیاسی) قاطع بود مع‌الوصف می‌توان گفت‌که در نیم قرن قبل‌ازجنگ بین‌الملل اول اقدامات روسیه درمورد ایران محرکی‌کلی ومشترك- محرکی سیاسی - داشت. تزار نمی‌خواست ایران‌را ضمیمه‌امپراطوری خودکند ، ولی مصمم بودکه توسط عوامل بومی مطیع ،آن‌کشور را تحت‌سلطهٔ خود درآورد بدین جهت ، مسکو به توافق با لندن در بارهٔ ایران که منجر به واگذاری جنوب این‌کشور به انگلستان می‌شد اشتیاقی نداشت حال آنکه گذشته از انگیزهٔ اقتصادی محرك اساسی سیاست انگلیس درایران جلوگیری از تسلط روسیه برجنوب بودکه برای «امنیت هندوستان» اهمیت حیاتی‌داشت

اینکه یك دولت خارجی وظیفه « محافظت » مناطق جنوب را بعهده گرفت دال بر ضعف حکومت ایران بود دو « همسایهٔ » نیرومند شمالی و جنوبی نه‌تنها آزادی عمل‌کشور کوچك وعقب‌افتادهٔ ایران‌را درروابط‌خارجیش محدودکرده بودند، بلکه امور داخلی‌آن‌را نیزدستخوش تحریکات ومداخلات خویش نمودند پروفسور کاظم‌زاده تشریح اوضاع واحوال و سیاست ایران را بعهده نگرفته است، معهذ اکتاب او پر است از داستانهائی شرم‌آور در بارهٔ حرص وآز شاهان - خودخواهی و فساد رجال و عقب ماندگی جامعه ما در عصر قاجاریه .

***

«روسیه و بریتانیا در ایران ، ۱۹۱۴–۱۸۶۴» گنجینه‌ای است ازمطالب‌جالب که باکوششی شایان تقدیر جمع‌آوری وبا امانتی قابل‌تحسین ارائه شده است. شرح آنچه اتفاق افتاده است خدمتی است بزرگ. اما فیروزکاظم‌زاده‌احتیاج خواننده را بدرك معنای آنچه اتفاق افتاده است کاملا ارضاء نمی‌کند . برای این منظوربايد از محققی که‌با شجاعت (خوش‌بینی ساده‌لوحانه ؟) ابزارتحقیق و شیوه‌های جدید علوم اجتماعی را بکار بردکمك گرفت.

معرفی کتاب

آملی ، حیدر: جامع‌الاسرار ومنبع‌الانوار، به انضمام رسالهٔ نقدالنقود فی معرفةالوجود ، با تصحیحات هنری کربین و عثمان اسماعیل یحیی، تهران ، ۱۳۴۷، وزیری ۸۳۲+ ۷۶ ص. (گنجینهٔ نوشته‌های ایرانی، ش ۱۶)

استخری ، احسان‌الله‌علی : کلمهٔ علیا . اختیار و بیان مراد و ترجمه و تفسیر آیات بینات . [تهران] نشریهٔ قسمت امور اجتماعی دربار شاهنشاهی . [۱۳۴۶] رحلی ، ۴۱۱ ص

ادیان وفلسفه

اسلامی ، محمدجعفر : پرتوامید ، [تهران ، ۱۳۴۷] رقعی ، ۱۷۰ص مجموعهٔ شعرست .

پرویزی،شمس‌الدین: رسالهٔ نوریه، جلدسوم. تبریز۱۳۴۷، جیبی ۵۸ ص

جعفری ، محمد تقی : وجدان از نظر اخلاقی ، روانی ، فلسفی [تهران، ۱۳۴۷] رقعی، ۲۷۰ ص .

جعفری ، محمد تقی : جبر واختیار ، چاپ دوم ، [تهران] انتشار،۱۳۴۷، وزیری، ۲۹۹ ص

حسینیه‌ارشاد: محمد ص خاتم پیامبران، [تهران، ۱۳۴۷] وزیری، ۶۰۵ ص.

زمانی ، مصطفی: سوی اسلام یا آئین کلیسا ؟ قم [۱۳۴۷] رقعی، ۲۲۰ ص.

سیدعلوی ، ابراهیم : نظارت عمومی اسلام ، [تهران] انتشار [۱۳۴۷] جیبی ، ۱۳۷ ص .

صابری همدانی ، احمد : محمد وزمامداران وپیرامون نامه‌های پیامبر اسلام، چاپ دوم، قم ، دارالعلم [۱۳۴۶] وزیری، ۳۵۰ ص

صدر ، رضا : دروغ [تهران] انتشار [۱۳۴۷] رقعی ، ۳۷۰ ص

طباطبائی ، مصطفی : منهای معنویت [تهران] انتشار [۱۳۴۷] رقعی ، ۴۷ ص .

عمید زنجانی ، عباسعلی : اسلام و همزیستی مسالمت‌آمیز [تهران۱۳۴۶] رقعی ، ۲۳۲ ص.

قرشی ، علی اکبر : سیری دراسلام ، قم [۱۳۴۷] رقعی ، ۱۷۶ ص.

کاشف‌الدز فولی ، صدرالدین : مصباح المعارفین ، اهواز ، صافی ، ۱۳۳۲ ، رقعی ، ۱۴۱ ص .

کاشف‌الدز فولی ، صدرالدین : حق‌الحقیقه لارباب الطریقه ، ترجمه و نگارش علی فتحی‌پور ، اهواز ، صافی ، ۱۳۳۵ ، رقعی ، ۹۷ ص.



عکس قدسی چاپ کنندهٔ مشهور دیوان حافظ قدسی و مسعود فرزاد

مجتهدی شبستری ، محمد : جامعهٔ انسانی اسلام، کتاب اول اصول فکری [تهران] انتشار ، ۱۳۴۷ ، رقعی ، ۱۴۲ ص.

واحدی ، قدرت‌الله : طلاق مطالعهٔ تطبیقی طلاق درسیستمهای حقوقی جهان، [تهران]، آسیا [۱۳۴۷]، رقعی ، ۴۱۹ ص

متون ادبی و لغوی

حافظ شیرازی : جامع نسخ حافظ ، تألیف مسعود فرزاد شیراز ، دانشگاه پهلوی [۱۳۴۷] وزیری ۵۶+۸۴۷ ص (درحقیقت حاوی حافظ صحیح ، کتاب اول از پنج کتاب)

یك پنجم ازحاصل سعی و کوشش خاصی که شاعر و ادیب معروف مسعود فرزاد درجمع‌آوری نسخ دیوان حافظ و تصحیح آن سالهای دراز مصروف کرده است و همه انتظار نشر آن را داشتند انتشار یافت،

این جلد اول ازکار او خاص ضبط تمام اختلاف‌هایی‌است که درنسخه‌های مختارش دیده شده وشرح آن نسخه‌ها و طرز اختیار اختلاف را بیان کرده است فرزاد در مقدمهٔ کتاب دوازده نسخهٔ خطی و چاپی مورد تحقیق خود را معرفی می‌کند . عکس مرحوم قدسی که در این کتاب چاپ شده‌است برای علاقه‌مندان در اینجا چاپ می‌شود .

شریعت ، محمد جواد : دستور زبان فارسی ، [اصفهان] مشعل، ۱۳۴۵، وزیری ، ۳۴۶ ص .

صفاری ، فتح‌الله : شکوفه‌هایی از ادبیات مازندران [تهران ، ۱۳۴۷] رقعی ، ۱۶۰ ص .

منتخبی است ازاشعار مازندرانی وطبری‌شاعران‌قدیم و معاصر مازندران و درانتها منتخبی از اشعار جمع آورنده الحاق شده است

کتاب ازلحاظ مجموعهٔ اشعار مازندرانی قابل توجه است

سهیلی ، مهدی : اشك مهتاب، چاپ دوم ، [تهران سنائی ، ۱۳۴۷]. رقعی ۳۰۷ ص

فصیح، اسماعیل: شراب خام، تهران ، کتابهای جیبی ، [۱۳۴۷]، رقعی ، ۴۴۱ ص .

تاریخ و جغرافیا

بامداد، بدرالملوك : زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید، تهران [ابن‌سینا] ۱۳۴۷ ، رقعی ، ۱۱۴ ص.

جلیلی ، محمدحسین : کرمانشاهان باستان ازآغاز تا سدهٔ سیزدهم هجری قمری ، [تهران] ۱۳۴۷ وزیری ، ۱۸۲ ص.

وکیلی ، ابوالفضل : قفقازیه ومجاهدین ایران، تهران ، عطائی[۱۳۴۶] رقعی ، ۱۶۵ ص .

حاشیه

طب جمالی و شفاء حالی

نزد آقای سید حسین حیدری از عتیقه یاران و مجموعه‌داران یزد نسخه‌ای خطی به نسخ خوش قرن دهم یازدهم دیدم. نام این نسخه « طب جمالی و شفاء حالی » است و از اسمش روشن است که در علم طب تألیف شده است. این کتاب در فهارس نشانی نیافتم و در کتب مراجع دیگری ندیدم و دانش‌پژوه کتابشناس هم ندیده آن را بود.

کتاب در سه مقاله است. مقالهٔ اول در امراض در صد و سی و دو باب مقالهٔ دوم در رنجها درشصت و پنج باب، مقالهٔ سوم در تب در سی و پنج باب.

کتاب برای شاه شیخ ابواسحق تألیف شده و آغازش چنین است

« حمد بی‌نهایت وعد و سپاس بی‌قیاس که مهندس عقل از مساحت ساحت بیدای بی‌انتهای آن حریه عجز. به اقبال شهنشاه معظم جمال الدین والدنیا. ابواسحق... وچون بنام میمون والقاب همایون توشیح و تزیین یافته طب جمالی و شفاء حالی نام شد »

امیدست اگر کسی ازین کهنه کتاب خبری دارد چند کلمه‌ای بنویسد و ما را ممنون کند.

زبان هروی در قرن دهم

در احسن التواریخ روملو (ص ۱۳۷، جلد ۱۲ که سدون (Seddon در «بارودا» چاپ کرد، ۱۹۳۱) سه بیت به زبان هرات از اشعار میرعلی بنائی (حالی هم تخلص می‌کرده). درهجو مردم آنجا آمده است که ضبط درست آن را نمی‌دانیم، اینجا نقل می‌شود، تا مگر لهجه‌دانان تصحیح فرمایند و بفرستند تا چاپ شود.

چونه هال و هوال تو لله جان — خوش و بعری و میشی مرد کلاں
چونه مخشولی تو آقه و میر — چکند هالت تو خواجه جان
تو بچوگان هس حی مرگه — آقت گوی هس از میدان

تبدیل دال و یا

آقای علی رواقی، فاضل گرامی، دریادداشتی که راجع به لغات الابنیه درمجلهٔ سخن (۸۰۱.۱۸) نوشته‌اند مواردی از تبدیل دال به یا و یا به دال ذکر کرده‌اند و دو نمونه از این تبدیل که در لهجهٔ یزد سایر است جهت تتمیم این مقوله یادداشت می‌شود.

یکی ماده (مقابل نر) است که به صورت «مایه» تلفظ می‌شود، مثل برمایه
سگ مایه
دیگر پایه است که به صورت «پاده» استعمال می‌شود مثل اینکه می‌گویند
این کرسی چهارتا پاده دارد.
کلمهٔ سوم همسایه است که مردم یزد «همساده» استعمال می‌کنند.

منشاءالانشاء

دوست فاضل ارجمند آقای رکن‌الدین همایون فرخ نسخه‌ای خطی دارد که مجموعه‌ای از مکتوبـات و منشآت مولانا عبدالواسع نظامی شاعر و منشی دربار سلطان ابوسعید گورکانی است و منشاءالانشاء نام دارد . مؤلف منشی سلطان ابوسعید و سپس یادگار میرزا و بعد صاحب دیوان رسائل سلطان حسین میرزا بایقرا بود، و نامه‌هائی که به پادشاهان هند و آق‌قویونلو و پادشاه روم و گروهی از مشایخ وشعرا و نویسندگان ودانشمندان درامورمختلف نوشته‌شده اثر انشای اوست

شاگرد او ابوالقاسم شهاب‌الدین احمد خوافی متخلص به منشی مسوده‌های استادش را جمع‌آوری و بصورت کتابی درفصول وابوابی معین مدون ساخته است نسخه به خط مؤلف شهاب‌الدین احمد خوافی است که سال ۹۳۸ از تدوین و تحریر آن فراغت یافته و بطوریکه متذکر است نسخه را به دستور و خواهش خواجه امیربیك فرمانروای عراق تدوین وتنظیم ساخته بوده است .

تا کنون از نسخهٔ دیگری از این تألیف در فهرست‌ها نشانی نیافته‌ام و چون نسخه‌هم به‌خط مؤلف است ظن‌قوی بر آنست که منحصر بفرد باشد

امید است ایشان با نشر این کتاب خواستاران ادب و محققان تاریخ را کمك نمایند

نسخهٔ نفیس منهاج البیان

اخیراً نسخه‌ای نفیس و قدیم از کتـاب منهـاج‌البیان در مفردات ادویه تألیف ابن‌جزله مورخ سال ۶۱۵ هجری نصیب کتابخانه مرکزی دانشگاه‌شد اهمیت این‌نسخه به‌مناسبت یادداشتهای متعددی از اطبای مختلف است که اکثراً از مردم‌کاشان بوده‌اند، بدین‌شرح.

ـ نسخه درسال ۶۱۶ در بوشابادکاشان تصحیح شده است .

ـ نسخه دارای حواشی مورخ سال ۶۲۶ هجری است به خط حسن بن علی‌بن حسن طبیب در مدرسهٔ مجدیهٔ کاشان

ـ سخه در رحب سال ۶۲۶ ـا کتاب سات دیسوری در بوشاباد مقابله شده است .

ـ حواشی لغوی معید ار کتاب الموازنة بین‌العربیة والعارسیة حمزهٔ اصفهانی درسال ۶۳۳ الحاق شده

ـ فوائدی ار کتاب عبدالله بن محمد بن عیسی ماوردی عطاردرربیع‌الاول سال۶۲۷ درحاشیه به حط حسن‌بن علی‌الحاستی طبیب نقل‌شده است

ـ حسن‌بن علی‌بن‌الحسن‌الحاستی می‌گوید که در صفر سال ۶۲۷ کتاب عبیدالله بن حبرئیل در منافــع اعصارا دیدم، و اکثر مطالب آن مرحرف و ار اباطیل بود

ـ سخه توسط حسین‌بن‌الحسن‌طبیب درکاشان درسال ۶۲۰ (که‌عشر اتش ‌محوشده) مقابله شده بوده است

ـ مجدداً سحه را دررمضان‌سال‌۶۳۷ باسحهٔ امام ظهیرالدین‌ابی‌القسم مقابله‌کرده‌اند

ـ گاه به‌گاه در حواشی بعضی عبــارات فارسی الحــاق شده است و در صفحات‌آحر این‌عبارت قدیم را دارد

« ماهی همه بر سرآب‌اند چون مرده و هیچ مرده سود و لکن تباشیده بود و این لاعیه برسر کوهها باشد شکوفه‌ی دارد حوش مگس انگبین بسیار حورد »

ذیلی بر کتابشناسی فردوسی

آقای مدیر

کتاب کتابشناسی فردوسی را خواندم. . در صفحهٔ ۸۰ فصل شرح حال در مآخذ قدیمی نمی‌دانم چه شده که مآخذ اصلی و قدیمی از نظر مسارکتان فوت شده و آنها عبارتند از

۱ـ تاریخ سیستان، ص۷ از انتشارات مؤسسهٔ خاور.

۲ـ گرشاسب نامه، ص۱۳ در سبب قصه گفتن و ص۱۹ در مردانگی گرشاسب

۳ـ شهریار نامه. توضیح آنکه دوست عزیز من آقای شهساری معلم دانشگاه پهلوی می گویند در سال ۱۹۶۶ که مجله‌ای نامه در لندن چاپ شد، انتقادی در مجله‌ای که مربوط به مطالعات در بارهٔ خاور زمین به انگلیسی هر سه ماه یکبار چاپ می‌شد خواندم که ضمن آن نوشته بود نسخه‌ای هم از شهریار نامه عثمان مختاری در تاشکند هست و بیش از ده هزار بیت دارد و به زبان مصنف هم خیلی نزدیک است که متأسفانه نام آن مجله را فراموش کرده‌اند. خلاصه عثمان مختاری در آن اشاره به هجویه فردوسی می نماید، از این جهت نظر بیشتر محققان که معتقدند که آن هجویه از فردوسی نیست با این مدرك مردود می‌شود.

۴ـ مجمل التواریخ والقصص در چندین جای کتاب یادی از فردوسی می کند

۵ـ قصیدهٔ امیرمعزی به مطلع

کردگار دادگر هر ماه بر فتحی دگر
بیعت و پیمان کند با شهریار دادگر

(ص۲۶۷ به تصحیح عباس اقبال)

۶ـ تاریخ طبرستان، متأسفانه این کتاب را در دسترس ندارم ولی چنین یاد دارم که تمام گفتار عروضی را در کتاب خود آورده از اینجهت مرحوم اقبال آن را حذف کرده است

۷ـ حکایتی از اسرارنامه شیخ عطار که آغاز آن این بیت است

شنودم من که فردوسی طوسی
که کرد او در حکایت بی‌فسوسی

(ص۱۸۸ به تصحیح دکتر سید صادق گوهرین)

۸ـ الشاهنامه فتح بن علی البنداری، من این کتاب را حتی ندیده‌ام و اکثر محققان یکی از امهات مآخذ شرح حال فردوسی را این کتاب شمرده‌اند. من آرزو دارم بتوانم یك دوره از این کتاب را تهیه کنم، ولی به هر کتاب فروشی مکاتبه کردم جوابی نرسید.

۹ـ مجمل فصیحی خوافی، جلد دوم، ص۱۲۹، به تصحیح محمود فرخ و به نظر من

این یکی از بهترین مآخذ شرح حال فردوسی است، مخصوص که سخنان شاعرانی که فردوسی را ستایش کرده اند ضمن شرح حال فردوسی آورده است، از آن جمله است انوری، خاقانی، امامی هروی، ابن یمین، فاریابی، نجیب الدین

غیر از فوت این مآخذ مهم نکاتی دیگر هم به نظرم رسید که شاید قابل عرض باشد و آنها عبارتند از

۱ـ دو مقاله در کتاب پارسی نغز تألیف جناب آقای علی اصغر حکمت می باشد، یکی بنام کهن ترین سرآغاز شاهنامه، ص ۲۶۸ و دیگری به نام تندیس فردوسی، ص ۳۵۶

۲ـ بجا بود فصلی راجع به کتابهای رستم و سهراب که به شر ندمی آوردید گویا مقاله ای هم آقای محمد جعفر محجوب راجع به این کتاب دارند، اگر دارند این مقاله هم در این کتاب شناسی نیامده

۳ـ خوب بود ذیل مقالهٔ شمارهٔ ۹ مندرج در صفحهٔ ۲۰ یادآور می شدید که این مقالات بصورت کتاب درآمده و دو دفعه چاپ شده است .

۴ـ در صفحه ۲۹ سطر اول «ماسر» باید به «ماسه» تصحیح شود.

۵ـ ذیل مقالهٔ ۱۸۲ واقع درصفحهٔ ۴۲ خوب بود نوشته می شد که بصورت کتاب چاپ ومنتشر شده است

۶ـ مقالهٔ ۱۸۹ واقع در صفحهٔ ۴۳ به نام رستم وسهراب در زبان سعدی در کتاب داستانهای ایران باستان هم آمده.

۷ـ کتاب شمارهٔ ۱۱ که در صفحهٔ ۴۷ معرفی شده به نام بزرگان ما، من نسخهٔ آنرا دیده ام کتابی است بقطع جیبی به خط و مقدمهٔ منتخب کننده جناب آقای ع. فاضل زاده بدیع که از دبیران زبان انگلیسی شیراز هستند و خط خوشی دارند و مثنوی را هم چاپ کردند باری چاپ این کتاب سنگی است و در ۴۸ صفحه در مطبعهٔ محمدی چاپ شده است

۸ـ چه خوب بود عکسی از نسخهٔ ۷۰۵ دارالکتب قاهره چاپ می کردید چون به نظر من نسخهٔ شاهنامه ۶۷۵ موزه لندن، تاریخ آن اشتباه است چون به خط نستعلیق است که بسیار بعید است که خط نستعلیق در آن زمان رواج داشته باشد. دیگر اینکه رسم الخط کتاب جدید است شاید شما بمقاله را ستمائه خوانده اید !

سه پیشنهاد هم دارم که آرزومندم آنرا به انجمن ملی سفارش نمائید یکی اینکه مقدمهٔ قدیم شاهنامه را بایستی در یك جلد چاپ کنند. دیگر اینکه ترجمهٔ شاهنامه بنداری را تجدید چاپ کنند، چون نسخ آن کمیاب است و یا اینکه در ایران گیر نمی آید . سوم اینکه چه خوب است اگر کسی خاصر نیست شاهنامه را تصحیح کند شاهنامهٔ مورخ ۷۰۵ قاهره را چاپ عکسی کنند تا اقلا یك نسخهٔ ارزندهٔ قدیمی در اختیار محققان قرار بگیرد .

کرامت رعنا حسینی

تحفة الاحباب

آقای مدیر

خواهشمند است چند نسخه از اقدام واضح نسخ خطی فرهنگ تحفة الاحباب تألیف حافظ اوبهی را در آن مجلهٔ گرامی معرفی فرمایید: و نیز متذکر شوید که فرهنگ مذکور تاکنون بچاپ رسیده است یا نه

علامرضای طاهر (شهرضا)

جواب محمدتقی دانش پژوه:

تحفة الاحباب از حافظ سلطان علی اوبهی هروی خراسانی که در حدود ۹۵۰ ملک ۹۲۹ زنده بود و شاعری بود خوشنویس ومدتی در بخارا زیسته و در ۱۰۹ سالگی درهمانجا درگذشته است (احوال و آثار خوشنویسان ۱ ۲۳۴، مجالس النفائس ۱۴۴) برخی تاریخ مرگ اورا با تاریخ مرگ حافظ ابرو اشتباه کرده‌اند (ذریعه ۲۴۰ و ۹ ۲۲) درفهرست تاشکند درسر گذشت او ازعبدالله‌خان وسالهای ۴-۸۰۳ و از امیرعلی شیرنوایی (۸۴۴ - ۹۰۸) یاد شده است

نسخه‌های این کتاب

۱- کتابخانهٔ دهخدا در مؤسسهٔ لغت نامه، ش ۲۴، نوشتهٔ ۹۸۹ (نشریهٔ ۳ ۷۰)

۲ - ۳ - موزهٔ بریتانیا ش Add23575 ،مورخ ۲۴ر۱۰۲۰ و ش Add8990 از سدهٔ ۱۶ (فهرست ریو ص۴۹۴).

۴-۵- ملی ملك، ش ۴۳۴ از سدهٔ ۱۱ وش ۲ر۴۱۷ از سدهٔ ۱۱ (فهرست فارسی آنجا، ص ۱۰۲ فرهنگنامه‌های عربی بفارسی ص۱۶)

۶- تاشکند شماره ۱۴۳۶ از سدهٔ ۱۵ (فهرست سمنوف ۱ ۱۹۸ ، ش۴۴۵

۷-۸- مجلس، ش ۶۵۵۲ فهرست نشده، ازسدهٔ ۱۱، وش ۵۷۰۴ بی‌تاریخ (بگفتهٔ آقای احمد منزوی)

۸-۱۰- استیتوی خلق آسیا در لنینگراد، ش B559/1 نوشته درایران در ۱۱۱۳، و ش C315 نوشتهٔ ۱۲۷۱ درتبریز، و ش C1818/2 نوشته در ۱۲۳۳.

(فهرست بایوسکی ص۲۲، ش ۱۰ تا ۱۳ــ فهرست‌عمومی همین کتابخانه، ص ۱۰۰)

۱۱- ادبیات تهران، ص۹۷ د از سدهٔ ۱۳ (فهرست ۱ ۸۲)

۱۲- در کتابخانهٔ عارف‌حکمت در مدینه نسخه‌ای بنام همین کتاب بشماره ۱۱۹ در ۶۰ گ منسوب به محمدحسین تبریزی هست که گویا کاتب باشد (نشریهٔ ۵ ۴۶۰)

تاریخ تألیف این فرهنگ در فهرست ادبیات ۹۳۴ و درفهرستهای موزهٔ بریتانیا ولنینگراد ۹۳۶ آمده است واو آنرا برای میرزا سعدالدین مشهدی وزیر خراسان ساخته است.

(نیز بنگرید بفرهنگ نویسی در هند، ص۱۰و۲۶۵)

از آن چه نوشته شده برمی‌آید که

نسخهٔ دهخدا باید کهن‌ترین نسخهٔ این کتاب باشد و پنجاه وسه سالی پس از تألیف کتاب تحریر شده است

اشعار عبدالله ترشیزی

یك نسخه‌دیوان خطی میرزاعبدالله شهاب‌بن‌حبیب‌الله، ترشیزی که به‌نام‌علی مرادزند سروده شده و تاریخ زندیه‌نیز می‌تواند باشد ، در کتابخانهٔ شخصی اینجانب موجود هست ، چنانچه‌موافقت می‌فرمائید شرحی برای معرفی آن در مجلهٔ راهنمای کتاب تقدیم گردد .

حمید ایردپناه

راهنمای کتاب — خواهش می‌شود که شرح لازم درمعرفی آن بنویسید تامعلوم شود آیا همان‌کتابی است که استوری در ص۳۳۰ معرفی کرده است؟

بحرالمعارف - حقائق‌الایمان

آقای مدیر

درصورتی که سئوالات ذیل‌را مفید تشخیص می‌دهیددرآن‌مجلهٔ گرامی‌درج وبه‌جواب مبادرت ورزید

۱ــ شرح مبسوط مؤلف بحرالمعارف درکدام یك از تذکره ها وکتب رجال آمده‌است؟ اسامی‌مشهورترین کتب‌رجال را قید بفرمائید

۲ــ کتاب‌حقائق الایمان‌لاهل‌الیقین والعرفانی ازکیست ؟ و چندین نسخه خطی‌آن فعلا موجود است ودرکجاقرار دارد؟

کاظم روحانی

راهنمای کتاب ــدرذریعه (۳ ۷)از عبدالصمد همدانی م۱۲۱۶(چاپ‌شده)، و از بحرالمعارف در راهنمــای کتاب درنقدی که ازکتاب عین‌القضات(کوپا) شده است،فهرستی‌ازکتب رجال‌عرفانی هست استوری دیده شود

محمد موسی جزایری شیرازی و بحرالمعارف درترجمهٔ مجلد پنجم‌بحار از آقا نجفی اصفهانی (م ۱۳۲۲)که در۱۲۹۷چاپ شده است یاد شده است آیا کدام را میخواهید ؟

در ذریعه (۷ ۳۰) از جمد کتاب بنام‌حقایق‌الایمان یادشده، اگرنسخه‌ای دارید مشخصات و آغاز و انجام آن را بنویسید تا درباره‌آن جستجوشود

دوق - و - لو

آقای مدیر

در انتقادی‌که آقای دکتر باستانی پــاریزی بر سورهٔ یوسف از سه تفسیر «حدائق الحقایق، تفسیر سورهٔ یوسف، چند قصه از چند سورهٔ قرآن » نوشته بودند در صفحهٔ ۴۴۳ این‌طور خوانده‌ام « و این برخلاف قیاس ترکی است زیرا دوقلو، ظاهراً به‌ترکی مرکب از دوق ولو است‌که همرادها معنی می‌دهد و ..» البته ناگزیر باید بعرض‌برسانم که‌کلمهٔ دوق «و» لو درزبان و ادبیات ترك آذربایجانی نداریــم فقط در یکی دومورد«لو»، و«لولو» در اصطلاحها و ضرب المثلهای ترکی داریم که‌آنها را هم از فارسی و عربی گرفته‌ایم مثل

۱ـاوباشوا لواولسون‌به‌فارسی: لو-

بسرت باشد . که اینجا لو را از عربی بمعنی کاشکی و . گرفته‌ایم که معلمان عربی بهتر می‌دانند همان نظیر ترکی این ضرب‌المثل است که میگوئیم "سنی گوروم بیلیم بچه ایلیومه‌قالاسان به‌فارسی، الهی که برور چکمم ، چکار کنم بیفتی.

۲ـ فلان کس‌منی لواوردی به‌فارسی، فلانی‌مرا لوداد، که اینجالورا ازفارسی به‌عاریت گرفته‌ایم

۳ ـ سن ایله مه بابا لولو گلر به‌فارسی صدانکن که بابالولو می‌آید به بچه‌ها می‌گویندوقتی که شلوقی کنند و اینجا بار لولو به‌معنی مترسك ازفارسی عاریت داریم

باعرض حرفهای بالا، اگرچنا بچه مثلی واصطلاحی درترکی داریم که‌لوق ولودرآنها بکاررفته سراغ دارید مرقوم فرمائید تامورد استفاده قرار گیرد، چه نگارنده از ۵ سال قبل شروع بجمع آوری فولکلور محل خود نموده‌ام ودر حدود ۱۵۰۰ مثل واصطلاح ترکی‌ومقدار زیادی‌لغات‌محلی‌و . گردآورده‌ام،اما از دوکلمه «دوق» و«لو» خبری نیافته‌ام

عباس ـ پورعدل (توفارقان)

وفات عباس فرات

آقای مدیر

... در مقاله (پنج مرگ) که‌شاید بعلت‌موردنظر بودن عددپنج‌ویا بهانگیزهٔ دیگرنام شاعر معروف وکوشای در بسط ادبیات‌پارسی که مقارن دیگر نام‌آوران ذکرشده پدرود حیات گفته از قلم‌افتاده است . و این در گذشته فراموش گشته شادروان عباس فرات است. شایسته بود که‌نام‌اوهم درردیف‌در گذشتگان‌می‌آمد

ودیگرمیخواستم خواهش کنم‌اعلان فرمائید که کتاب آقای دکتر محسن‌صبا (کتابهای انگلیسی دربارهٔ ایران) در کدام موسسه بچاپ رسیده است

م.موسوی

راهنمای کتاب ـ مرحوم عباس‌فرات از شعرای بسیار شعرعصرما بود . چند دیوان از خود چاپ کرد . شوخیها و متلکهای بجا و محکم او مشهور بود خدایش رحمت‌کناد کتاب دکترصبا را ازخود ایشان بخواهید.(خیابان‌کوشك کوی لادن)

عدد هفده

آقای مدیر

عطف‌شرح‌مرقوم ومندرج درصفحهٔ ۳۲۲ شمارهٔ۶،سال۱۱ ، اینك‌که بجای یافتن یك وجه اساسی،درموردخصوصیت عدد هفده به‌تفحص و تجسس از موارد استعمال‌آن پرداخته‌اید، دومورد دیگر را معروض می‌دارد

۱ ـ در نزهةالقلوب صفحهٔ ۱۵۸ ازآب انبار هفده پایه (هفده‌پله) ای‌که عضدالدوله دراسنحر فارس بنا نموده بود، سخن رفته است .

۲ـ درگلپایگان‌زیارت‌گاهی‌است به نام هفده تن‌که عکس وتفصیلاتش را می‌توانیددرفهرست‌آثارتاریخی‌واماکن باستانی ایران، ص۴۷ملاحظه فرمائید

طرداًللباب می‌نگاردکـه درعداد قضاوتهای‌امیرمؤمنان(ع) قضاوتی‌ازآن حضرت‌درمورد هفده‌شتر بچشم‌می‌خورد، که شرحش در کتابهای‌مربوط آمده.

مدرس طباطبائی (قم)

اخبار

وفات یان ریپکا

یان ریپکا ایرانشناس معروف چکسلواکی روز دوم ژانویهٔ ۱۹۶۹ به سن هشتاد و دوسالگی درگذشت ریپکا در ادبیات فارسی ومخصوصاً تاریخ آن تخصص داشت وکتاب تاریخ ادبیاتی که نوشت پس از کتاب براون در زبانهای خارجی شهرت گرفت. این کتاب بسه زبان چکی، آلمانی و اخیراً انگلیسی انتشار یافت. ریپکا چند سفر به ایران آمد.

نخستین سفر او به هنگام کنگرهٔ فردوسی بود مقام ریپکا در ایرانشناسی بلند و کارهایش سودمند بود و مکتب ایرانشناسی در چکوسلواکی مرهون زحمات اوست

انجمن کتابداران ایران

در جلسه‌ای که برای انتخاب دو نفر ازاعضای هیئت مدیره تشکیل شد آقای مطاهری رئیس انجمن گزارشی خواندکه مختصر آن نقل می‌شود.

.. چنین انجمنی باید بادرك عمیق فرهنگ جامعه وآگاهی بهراه و روش کتابداری درجوامع دیگر آنچه‌را که برای کتابخانه‌ها وکتابداران ایران ارزنده و مفید تشخیص می‌دهد اقتباس نماید

این کار مستلزم صرف وقت وفعالیت محدانه وسیعی است، باتوجه به مسائل فراوانی که برابر انجمن کتابداران ایران قراردارد؛ بنظرمی‌رسد درایران نیز مانند بعضی کشورهای دیگر اعضای هیئت مدیره انجمن باید تمام وقت خود را برای این امر مصروف نمایند. بنابر این چون خدمات واقدامات انجمن در سطح مملکتی است می‌توان انتظار داشت که دولت برای انجام این منظور مساعدت‌های لازم مبذول دارد. ازجمله این کمك‌ها می‌توان دادن محل و دراختیار گذاشتن کادر کارمندان لازم و تأمین اعتبارات برای انتشار مقالات ومطالب مربوط بامر کتابداری رانام برد ...

مؤسسین انجمن که بافداکاری و اقدامات قابل تحسین خود پایه‌های انجمن‌را بنیادگذارده‌اند همچنین اولین هیئت مدیره هیچگاه بامسائل فراوان وپیچیده واقدامات بسیارضروری موجه نبودند، اما اینك با تعداد روز افزون اعضاء انجمن ومسائل فراوان کتابخانه‌ها وکتابداران دیگر نمی‌توان مانند گذشته فقط باوقات فراغت بعضی ازاعضاءاکتفا نمود. بلکه بصراحت باید گفت اگرانجمن بخواهد فعالیت مداوم وثمربخشی داشته باشد، حتما باید دررأس آن افرادی قرار گیرند که بتوانند تمام اوقات خود را صرف این کار خطیر نمایند، وضمناً از کمکهای لازم دستگاههای دولتی نیز برخوردار باشند.

ممکن است عده‌ای این واقعیت‌را نادیده گرفته براساس مطالب احساساتی

وباتوسل باکلمات هیجان انگیز ارهم ـ کاران واعضاء انجمن انتظار «قهرمان» بودن وگذشت و فداکاریهای قهرمانانه داشته باشند، ولی اگر کارهارا براساس واقعیت ومنطق قرار دهیم این نظر را نمی‌توانیم بپذیریم.

اقدامات انجمن طی سالی که گذشت چنین بوده است

۱ ـ جلسه‌های معارفه بنا برتمایل عمومی کتابداران برای اینکه آشنائی بیشتری بین آنان ایجادشود، درکتابخانه های مختلف تشکیل گردید.

درتابستان امسال درمحل دبیرستان رضاشاه‌کبیر مجلس معارفه‌ای برای آشنائی باکتابداران شهرستانی باشرکت انجمن دوستداران کتاب تشکیل گردید که بسیار ارزنده بود

۲ ـ تشکیل مجلس یادبود مرحوم دکترمهدی بیانی در دانشکدهٔ ادبیات‌و علوم انسانی

انجمن در وضع فعلی‌دارای ۲۳۵ نفر عضو است‌که ۱۰۷ نفر ازآنها حق عضویت خودراتااین‌تاریخ پرداخته‌اند

انجمن درتابستان گذشته در مورد بهبود شرایط کلاس عالـی کتابداری دانشکدهٔ علوم تربیتی پیشنهادهائی به ریاست دانشگاه تهـران داد که مـورد استقبال‌قرارگرفت ویکی‌ازآن‌پیشنهادها مربوط به‌تسلیم مواد درسی‌کتابداران به زبان فارسی است‌که خوشبختانه ارسال جاری مورد اجرا گذاشته شد و امید است‌که این اقدام سدی‌که دربرابرعدهٔ زیادی از همکاران برای ادامهٔ تحصیل در رشتهٔ کتابداری وجود داشت از بین برده باشد سایر پیشنهـادها نیز مورد بررسی‌مقامات دانشگاهی است

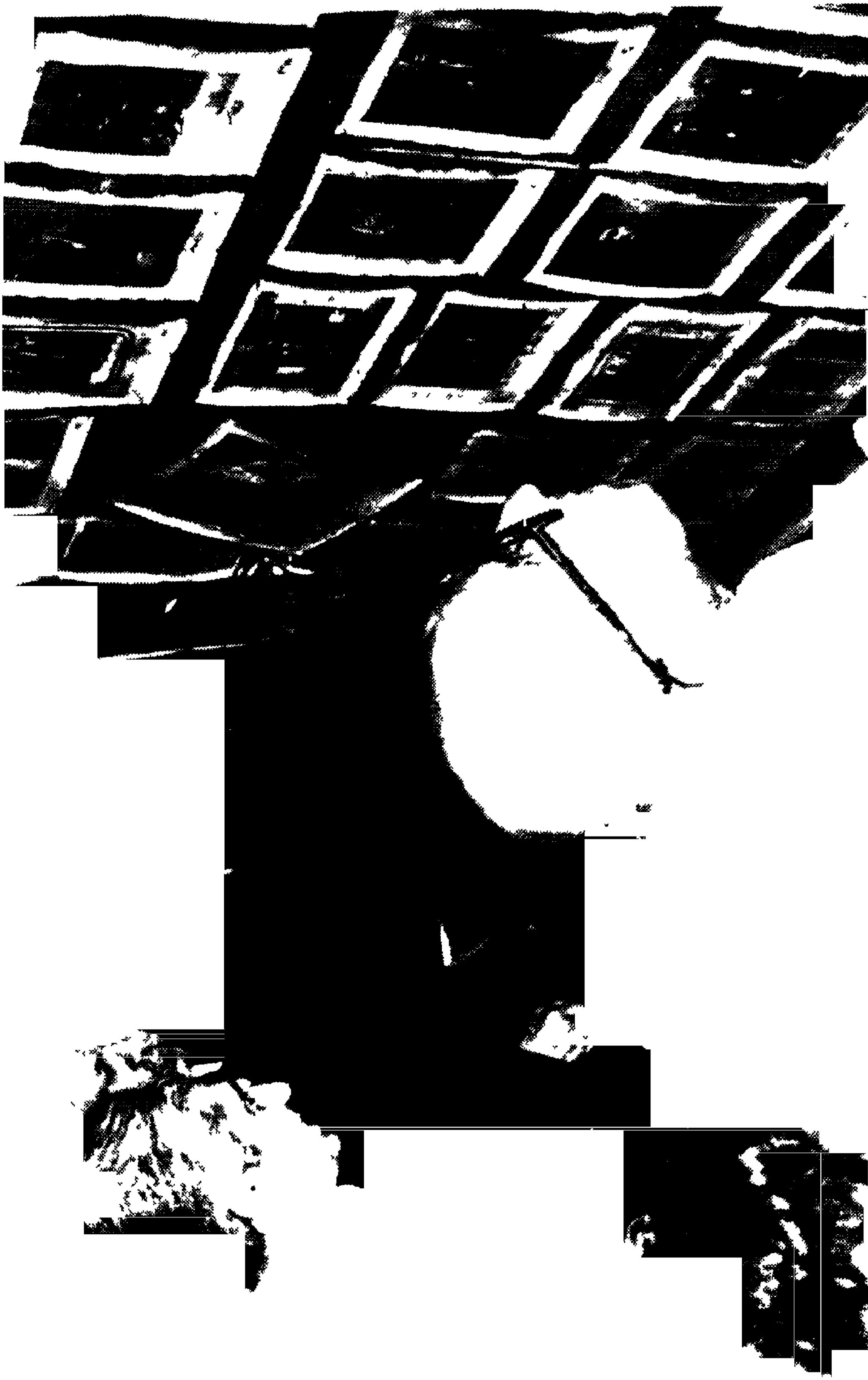
افتخاردارم بعرض همکاران‌محترم برسانم امانتی را کـه بمن سپرده اید هیچ‌گاه وسیله‌ای برای ترویج خود یا گرفتن‌کمك‌ازمؤسسات دولتی‌یاخصوصی قرار ندادەام وبا نهایت سربلندی اعلام می‌دارم‌که در تمام اقدامات خود صرفاً خیر و صلاح تمام‌کتابداران را درنظر داشته‌ام .

نمایشگاه عکسهای‌قرن گذشته

کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران درباشگاه دانشگاه از روز ۱۰ اسفند تا ۱۶ اسفند نمایشگاهی ترتیب دادکه در آن عکسهای‌رجال و بناء ومناظرایران که در نیمهٔ دوم قرن سیزدهم تا اوائل سلطنت مظفرالدین شاه برداشته شده در معـرض تماشای عموم قرار گـرفت نمایشگاه‌توسط پرفسورزرصارئیس‌دانشمند دانشگاه‌تهران‌افتتاح گردید کیفیت‌جمع آوری این‌مجموعه را ایرج افشارچنین بیان کرد .

درچهارمین‌نمایشگاه‌کتابخانه‌مرکزی دانشگاه تهران مجموعه ای از نخستین عکسهائی‌که درایران ازمناظر و رجال وبناءبرداشته‌شده به‌معرض‌نمایش‌گذاشته شده‌است

صنعت عکسبرداری‌که میان‌سالهای ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۰ دراروپا رونق گرفت، پس از سی چهل سال در دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه به‌ایران‌آمد ونخست در دربار وارد شد شاه خود به این هنر علاقه‌مند بود و عکس‌برداری می‌کرد و آلبومهای زیاد از عکسها جمع کردکه



اکنون مقدار زیادی ازآن باقی است. درآن ایام آقارضا اقبال‌السلطنه سمت عکاسباشی یافت و بعدها میرزا حها نگیر خان وعبدالله قاجار ازعکاس‌های مشهور بوده‌اند، درمدرسهٔ دارالفنون نیزقسمت عکاسی ایجاد شده بود . .

از بزرگان خود شنیده‌ایم که چون به‌حاج ملاهادی‌سبزواری حکیم‌فیلسوف مشهور گفتند که عکس آدمی و اشیاء به وسایل فنی وشیمیائی بر کاغذ ضبط ونقل می‌شود، گفت به دلائل فلسفی‌چون‌بقای ظل بدون وجـود آن ظل نیست چنین امری محال وازحیز امکان خارج است اما چـون عکس او را به او نمودند از حیرت درتعجب شد .

مجموعه ای که کتابخانهٔ مرکزی جمع‌آوری کرده است واکنون به بیست وپنج هزارعکس‌بالغ شده وفقط یکهزار وپانصد قطعهٔ آن امروز نمایش‌داده‌می‌شود ازچند مأخذ گردآوری شده‌است.حدود بیست هزار عکس از ادارهٔ کل بیوتات است وبقیه از خانوادهٔ صاحب اختیار و معاون الدوله غفاری به لطف‌آقای‌حسن علی‌غفاری (معاون‌الدولهٔ دوم)،خانواده دوستعلی‌معیرالممالک به‌لطف‌آقای محمد علی معیری، خانوادهٔ حسام السلطنه ، خانوادهٔ امین‌الضرب به‌لطف‌آقای‌دکتر اصغر مهدوی ، انجمن اخوت به لطف آقای عبدالله انتظام ودیگران (ازجملهٔ دکترناصرپاکدامن)تهیه شده‌است واین کارادامه‌خواهدیافت‌وامیداست.اشخاصی که از این نـوع عکس‌ها دارند برای عکسبرداری در اختیار مابگذارند .

این عکس ها از لحاظ تاریخی ، باستانشناسی ، مردمشناسی از وسائلی است که درکار تحقیق و مطالعات دانش پژوهان ایران مفید واقع خواهد شد .

تسهیل وسائل برای تهیهٔ عکس ها مرهون مساعدتهای آقای دکتر عبدالله شیبانی‌بوده واعضای قسمت عکسبرداری کتابخانهٔ مرکزی مجدانه اقـدام کرده‌اند .

برگزاری نمایشگاه باهمکاری‌کلیهٔ اعضای کتابخانه ومخصوصاً مراقبت‌خانم ایران فرهودی انجام شده‌است .

دفترهای ادبیات کنونی

درماههای‌اخیرچهار نشریهٔ‌مجله‌نما که نویسندگان آن شعرا و نویسندگان جوان‌کشوربند انتشار یافت که معرفی آنها لازم است .

۱ـ شعر دیگر

از انتشارات سازمان اشرفی‌است نخستین دفترآن‌را «کتاب اول»شماره گذارده اند . مطالب این دفتر به شش بخش تقسیم شـده ، شعرست و قصـه و ترجمهٔ اشعار فرنگی .

نویسندگان و شعرای آن منوچهر آتشی ، هوشنگ ایرانی، بهمن فرسی، محمدعلی سپانلو ، اسماعیل‌نوری‌علاء ، داود رمزی، فریدون رهنما، احمدرضا احمدی، گلی حلمت ... ودیگران .

۲- جنگ اصفهان

سابقاً این نشریهٔ مفید درمجله‌معرفی شده. شمارهٔ جدیدآن شمارهٔ ششم‌است و مربوط به بهار۱۳۴۷. مثل‌سایرشماره‌ها حاوی مطالب و اشعار خواندنی است. مقالهٔ ازسرچشمه‌تامصب اثرمحمدحقوقی بحثی‌است دربارهٔ شعرمعاصر ایران.

۳- جگن (کتاب پنجم)

«کتاب جگن» مجموعه‌ای است از تأثر وقصه وشعر واز انتشارات «روز» پنجمین‌شمارهٔ آن باهمکاری یدالله‌رؤیائی فریدون گیلانی، پرویز حضرائی و دیگران تدوین شده‌است.

۴- فصلهای سبز

مجموعه‌ای درشعر وقصه و نمایش و طرح و نقد و نظر و زیر نظر هرمز ریاحی‌تهیه شده، قسمت شعرش‌مفصل‌تر و نویسندگان و شعرایی که در آن همکاری داشته‌اند عبارتند از اسماعیل خوئی، محمود کیانوش، منوچهرآتشی احمد مسعودی، بهرام داوری و جمعی دیگر.

فهرست‌های مندرجات جلد یازدهم

۱ـ فهرست فصول

۲ـ فهرست مقالات

الف ـ بترتیب اسامی نویسندگان

ب - بترتیب حروف الفبای کتابها

۴ـ فهرست کتابهای انتقاد شده و معرفی شده

ب

کتابهای خارجی

ا

٤ـفهرست اسامی نویسندگان

(انتقادات، مقالات، نامه‌ها ومطالب متعرفه)

۵- فهرست نامه‌ها و اخبار و مطالب متفرقه

الف

ب

پ

ت

مأموریت برای وطنم

اثر

اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی آریامهر
شاهنشاه ایران

چاپ سوم

در این کتاب از ارتباط بین شرق و غرب و حدود و میزان توسعه و پیشرفتهای اقتصادی کشور، مراحل سه‌گانهٔ دموکراسی و اقداماتی که برای ایجاد دموکراسی حقیقی در ایران به‌عمل آمده، مسئله اصلاحات مالکیت ارضی، وظایف زنان در ایران کنونی، عقیدهٔ شاهنشاه دربارهٔ آموزش و پرورش، مسئلهٔ نفت از لحاظ سیاسی و اقتصادی و فنی، موقعیت سوق الجیشی ایران در خاورمیانه و مسائل دیگر سخن رفته است

انحصار فروش:

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

خیابان بهار نرسیده به تخت‌جمشید شمارهٔ ۱۳۶/۱

تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

از مجموعهٔ معارف عمومی

دنیای زیر اقیانوسها

آگاهی به رازهای طبیعت و کسب معرفت از اسرار سیارهٔ مسکونی خودمان یعنی زمین، در زمان ما اهمیت حیاتی یافته‌است تا آنجا که پژوهندگان نامداری در این راه جان شیرین از کف داده‌اند

« دنیای زیر اقیانوسها » اثری است بسیار آموزنده و دلنشین به قلم اقیانوس شناسی دانشمند و آزموده . در این کتاب چگونگی به وجود آمدن اقیانوسها ، اسرار اعماق دریاها ، نقشه‌برداری از کف اقیانوسها ، آتشفشانها، امواج زمین‌لرزه، نیرو و خواص جزر و مد، پیدایش جانوران و گیاهان دریایی و سرانجام کسب نیرو و مواد غذایی از اقیانوسها با بیانی شیوا و زیبا بی ساده شرح داده شده و اسرار نهفتهٔ جهان بیکران اعماق اقیانوسها فاش گردیده است. تصویرهای متعدد رنگی بر اهمیت کتاب افزوده است

ازمجموعهٔ ایرانشناسی

مروج‌الذهب

جلد دوم

مروج‌الذهب یکی ازکتابهای مهم تاریخی است که در نیمهٔ اول قرن چهارم هجری تألیف یافته است. مسعودی که جهانگردی تیزبین و مورخی چیره‌دست است حاصل مطالعات و نتیجهٔ جهانگردی خود را همراه با تعمقی که در شیوهٔ فکر و زندگی اقوام کرده، دراین کتاب به رشتهٔ تحریر درآورده است.

این کتاب از این جهت که شامل روایات و داستانهای ملل قدیم ازجمله ایرانیان است و اطلاعات کمیاب از خصایص زندگی این اقوام به دست می‌دهد از منابع معتبر تاریخ و اساطیر سلف و مطالعات شرقی بخصوص تاریخ ایران باستان و تاریخ صدراسلام به شمار است و به نزد خاورشناسان اعتبار و حرمتی بسزا دارد.

تألیف

ابوالحسن علی‌بن‌حسین مسعودی

ترجمهٔ

ابوالقاسم پاینده

انحصارفروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

خیابان بهار رسیده به تخت جمشید شمارهٔ ۱۳۶ر۱

تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

ازمجموعهٔ معارف عمومی

نسبیت برای همگان

فرضیهٔ نسبیت درجهان دانش انقلابی شگرف پدید آورده و دراین باب کتابهای بسیار نوشته شده است ، ولی کتابی کـه اینک در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته ، این بحث پیچیده و ژرف را با بیانی روشن و ساده ، که درخور فهم همگان است ، شرح داده و معمای این فرضیهٔ شگفت‌انگیز را حل وآسان کرده است

اثر

مارتین گاردنر

ترجمهٔ

محمود مصاحب

راهنمای کتاب

مجلهٔ زبان و ادبیات فارسی و تحقیقات ایران شناسی و انتقاد کتاب

نشریهٔ ماهانه انجمن کتاب ایران

صاحب امتیاز: دکتر احسان یارشاطر، **مدیرمسئول:** ایرج افشار

سردبیر: دکتر جعفر شعار

نشانی: صندوق پستی ۱۹۳۶، طهران

تلفن: ۴۹۸۱۵

مکاتبات به نام مدیرمسئول مجله ارسال شود

بهای اشتراک در ایران

۲۰۰ ریال (با پست عادی)، ۲۴۰ ریال (با پست سفارشی)

بهای اشتراک در خارجه: ۶ دلار یا ۴۸۰ ریال

Rahnema-ye Ketab

A journal of Persian language and literature, Iranian studies, and book reviews

Published by the Book Society of Persia

Editor E. Yar-Shater

Associate Editor I. Afshar

Assistant Editor · Dr. J. Shear

nnual subscription rate 6 dollars

ll inquiries to be addressed to the Associate Editor

P. O. Box 1936, Tehran, Iran

RAHNEMA-YE KETAB

Vol. 11. No. 10-12 February 1969

A MONTHLY JOURNAL OF THE BOOK SOCITY OF PERSIA

Includes

ARTICLES ON PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE

REVIEWS OF RECENT PERSIAN BOOKS

A CLASSIFIED BIBLIOGRAPHY OF RECENT PERSIAN BOOKS

REVIEWS OF BOOKS FROM ABROAD CONCERNING PERSIA

Editor E Yar-Shater

Associate Editor I. Afshar - *Assistant Editor* · Dr. J. Shear

All inquiries to be addressed to the Associate Editor:

P. O. Box 1936, Tehran, Iran

Annual subscription rate: 6 Dollars

***

Foreign Subscribers Should Kindly Send their Order to our repesentative:

Ad Orientem St Leonard- on - Sea Sussex England